مجموعہ حکیمان فیض کتابت مسائل مستندین طب متاخرین انگلستان کاشف اغلاط طب یونانی

از مصنفات کہف العلما اکمل الفضلا معلم ثالث طبابت مرکز دائرۂ حذاقت المخاطب من جانب سلطان تاج الاطبا

خلاصۃ الحکما سیادت پناہ شفاء الدولہ حکیم سید افضل علیخان بہادر مدبر جنگ ادامت شموس افاداتہ بازغۃ مدی الدہر

جامع الشفائیہ
و
افادات کریمیہ

بسعی و تصحیح فضائل مآب عمدۃ الالباب محقق علوم عقلیہ و نقلیہ واقف اسرار حکمیہ و طبیہ سید ابو ابراہیم صاحب فیض آبادی چونکہ در تصنیف این کتاب باجازت اشتراک حکیم ممدوح هم

سول سرجن فیض آباد و حکیم صاحب مجتشم الیہ است تا کہ از ملاحظہ سازند حکمت واضح میشود لہذا تصحیح ہر دو صاحبان هم طبع کردہ شد تا بر آئیندگان روزگار یادگار باند

در مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ طبع تازہ مجلی گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه محمد وآله الطاهرین

اما بعد میگوید جامع و کاتب این اوراق سید افضل علی الرضوی المخاطب به شفاء الدوله بهادر عفی عنه که چون از جمع و تحریر کتاب دستور العلاج امراض خاصه موسوم به جامع شفائیه و افادات کاملیه فارغ شدم خواستم که دستور العلاج امراض عامه را جمع نمایم تا هدایت کامل برای طالبان کمال حاصل شود و از من بیچاره یادگاری ماند که بسبب آن معالجین مستقبلین دعای خیر مرا یاد فرمایند و ما توفیقی الا بالله الجلیل هو حسبی و نعم الوکیل و موافق کتاب اول این را هم مرتب میکنم بر چند باب و هر باب مشتمل ست بر فصول عدیده و اولا باید دانست که مراد از امراض عامه و مرض عام آنست که مرض در عروض خود مختص بعضو خاص نباشد بلکه عروض آن در هر عضو از اعضای انسان ممکن بود اگرچه وقتی در عضو خاص هم یافته میشود مثل دامیل و بثور که هرچند اکثر در عضو واحد یافته شوند لیکن حصول آن در جمله اعضا ممکن ست یا در وقت واحد در جمیع اعضا عموما یافته شود مثل حمی که گرمی آن در جمیع اعضا یافته میشود و احساس حرارت آن مختص بعضو واحد نباشد فقط

باب اول از امراض عامه در حمیات

فصل اول در تعریف حمی و اقسام آن بدانکه حمی را بزبان انگلش فیور بکسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون را بمعنی تپ نامند و آن مشتق ست از لفظ لاطن فرویو بفتح فا و سکون رای مهمله و کسر واو و ضم یای مثناة تحتانی و سکون دال بمعنی غضب و آن حالتی ست غیر طبیعی برای بدن که در آن تغیر در خون و در افعال اعضای خاص واقع میشود مثل اینکه در خون جوش و حرارت

زیاده از نسبت حرارت طبیعی پیدا میشود و حرکت قلب زیاده سریع میگردد و شرائین زیاده وسیع میشوند که بسبب آن خون
کثیر بسوی لحم و جلد بدن می آید و بسبب آن بدن و جلد گرم میشوند و اصل سبب در ان رسیدن صدمه و اذیت است بدماغ
و نخاع که از اذیت آن عصب نیو یا گاسٹک و سمپیتھٹک متاذی شده کار زیاده از حاجت میدهند و از ان در بدن تغیر و تبدل
واقع میشود و افاعیل بعض اعضا مثل قلب و شرائین زیاده و کار بعض مثل غدد و دهن و گرده کم میگردد و هم درین حالت غیر طبیعی آکسیجن
در خون زیاده می آید و از زیادتی آن در خون حرارت و جوش پیدا میشود و هر قدر که آکسیجن در خون زیاده میرود بعض اشیا در خون
مثل کاربانک الیسڈ زیاده پیدا میشوند و از زیاده پیدا شدن آنها هم در بدن گرمی زیاده پیدا میشود و به زیادتی آن محرق خون
منقص عضلات است و هم در حمی در بدن حرکت کیمیائی زیاده میشود و مراد از حرکت کیمیائی زیادتی انقلاب و تبدل رطوبات است یعنی رتبه یک جسم با یک
رطوبت جسم دیگر و چیز دیگر پیدا می شود و بسبب آن هم حرارت بدن زیاده میگردد و هم در حمی آنچه رطوبات از لحوم و غدد پیدا میشوند
از مجری طبیعی متغیر پیدا میشوند مثل اینکه در دهن آنچه رطوبت همیشه پیدا میشود در حالت حمی کم پیدا میگردد و از ان جفاف دهن
عارض میشود و گرده بول را کم و سرخ پیدا میکند و جگر کار خود را که تولید و اخراج صفرا از خون است کم پیدا میکند یا زیاده
پیدا میکند و هم بسبب حمی کدامی عضو را آفت میرسد چنانکه از ان گاهی ورم طحال و گاهی ورم جگر و گاهی ورم دماغ و گاهے
در غده های کوچک امعا ورم پیدا میشود و بسبب حمی بخوبی واضح میشود جز اینکه گاهی دیده میشود که بسبب رسیدن اذیت
و صدمه به دماغ حادث میشود مثل اینکه از رسیدن سرمی تپ پیدا می شود و گاهی از صرف شدن قوت بدنی یا قوت نفسانی
هم تپ حادث میشود مثل حمای تعبی و حمی غضبی و غمی وغیره و گاهی از رسیدن کدام زهر در خون هم تپ پیدا می شود مثل ٹائفائیڈ و ملیریا
تپ لرزه که از هوای رطب فاسد میشود و اطبا را در اینکه حمی از امراض دماغیه است یا دمویه اختلاف است چنانچه طائفه میگویند
که بسبب ضعف دماغ صغیر یا از رسیدن صدمه و اذیت بجائی که دماغ کبیر و صغیر ملاقی شده اند و هم آنجا ریشه نیو یا گاسٹک
و سمپیتھٹک باهم شده اند و از آنجا قوت حرکت بذریعه هر دو عصب مذکورین بدل و شرائین میرسد و چون آنجا ضعف و اذیت
میرسد بسبب آن دل زیاده ضعیف یا زیاده قوی میشود در کار خود یا وقتی قوی و وقتی ضعیف میگردد اما ضعف دل پس هرگاه
اول برودت در بدن عارض شود بعد آن ضعیف میگردد و هرگاه گرمی در بدن پیدا میشود زیاده قوی گشته حرکت زیاده میکند و درین
وقت دماغ صغیر مضطر شده بخوبی حکمرانی بر هر دو عصب مذکورین نمیکند که بسبب آن حرکات بدن موافق مجری طبیعی صادر شوند
لهذا حرکت قلب سریع و شرائین وسیع میگردند و تپ پیدا میشود و برخی قائل اند باینکه تپ از رسیدن زهر در خون حادث می شود
و شاید که هر دو قول صحیح باشند پس هر جا که زهر در خون دیده شود باید دانست که از زهر خارجی تپ پیدا شده و هر جا که در
خون کدام زهر یافته نشود از صدمه و اذیت دماغ باید شمرد و باید دانست که حمی اولاً منقسم میشود بر دو قسم اول کنٹینیوڈ فیور بفتح کاف
و سکون نون و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و دال هندی
یعنی تپ لازم دوم آنکه بسبیل دوره و نوبه آید که آنرا بعربی دائره و نائبه گویند اما قسم اول آنهم بسبب سبب منقسم است

بر دو قسم یکی آنکه سبب در آن رسیدن زهر بخون نباشد و آنرا سمپل فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح بای موحده فارسی و سکون لام یعنی بخار خالص نامند و آن بر سه قسم ست اول سمپل کنٹینیو فیور دوم ارڈنٹ فیور بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح دال هندی و سکون نون و تای هندی یا هیٹ فیور بکسر های هوز و سکون یای مثناه تحتانی و تای هندی و آن تپی ست که بسبب حرارت هوای خارجی که آنرا سمایم گویند پیدا میشود سوم سن فیور بفتح سین مهمله و سکون نون بمعنی آفتاب یعنی تپی که از حرارت و تمازت آفتاب در راه رونده پیدا میشود و آنرا هیٹ اپیپ لکسی بکسر های هوز و سکون یای مثناه تحتانی و تای هندی و فتح و مد الف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانی هم میگویند و این اقسام سه گانه از یکی بدیگری نمیرسند زیرا که دران زهر نیست و قسم دوم که بسبب رسیدن زهر در خون پیدا میشود و آن هم بر چند قسم ست اول ٹائیفس فیور دوم ٹائیفائڈ فیور یا انٹرک فیور بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون کاف سوم سپری بروا سپینو فیور بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و کسر بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناه تحتانی و ضم نون و سکون واو چهارم ریلپسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی پنجم یلو فیور بفتح یای مثناه تحتانی و ضم لام و سکون واو بمعنی تپ زرد و اما آنچه از قسمین اولین قسم ثانی بطور دوره می آید آنهم چند قسم ست اول انٹرمٹنٹ بکسر الف و سکون نون و فتح تای هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر تای هندی و سکون نون و تای هندی یعنی اگیو فیور بکسر الف و سکون یای مثناه تحتانی و کاف فارسی و ضم یای مثناه تحتانی و سکون واو دوم ریمٹنٹ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانی و فتح تای هندی و سکون نون و تای هندی ثانی و گاهی این دو را بیک نام خوانند مالیرین بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون سین مهمله و سکون نون و معنی آن تپی ست که از رطوبت و گرمی زمین پیدا میشود و این بیان بطور فهرست حمیات بوده و بیان مفصل این حمیات در فصول آینده می آید انشاء الله تعالی **فصل دوم** در سمپل کنٹینیو فیور یعنی تپ لازم که دران زهر در خون مهیا نشد و از یکی به دیگرے نمیرسد و این تپ اکثر از یک روز تا ده روز مانده مفارقت میکند و گاهی زیاده ازان هم بماند السبب اکثر بسبب رسیدن سردی به بدن و هم از خطای تدبیر غذا مثل اینکه غذای ناموافق یا غذای کثیر یا بی وقت خورد و هم از ضعف و کوفت که از کثرت ریاضت بدنی یا نفسانی حاصل شود پیدا میگردد و پوشیده نماند که بحسب اسباب بادیه اکثر اقسام حمیات یومیه مصطلح یونانیین درین قسم حمی خواهند آمد العلامات یکبارگی مریض اعیا و ماندگی و کسل را در بدن خود احساس میکند و از مشقت بدنی و نفسانی خود را عاجز داند هیچ کار کردن نتواند و اشتهای طعام کم بود و از غذا متنفر باشد و گاهی قی هم آید و در پیشانی خود شکایت درد میکند و در کمر و ساقین و فخذین و بدین قدری درد و اذیت دریابد پس بعد قدری سردی بر جلد بدن احساس کند خصوصًا بر فقار ظهر خود چنان دریابد گویی آب سرد بر آن میریزد و درین وقت چون برد زیاده بود گاه

فصل دوم در سمپل کنٹینیو فیور

لرزه و هم نافض عارض میشود خصوصاً هرگاه تپ بشدت شدنی باشد و این حالت از دو ساعت تا چهار ساعت می ماند
بعد از آن سردی و نافض برطرف شده بجای آن حرارت بر جلد ظاهر میشود و جلد بدن خشک بود و درین قسم حمی بر جلد بثور
که نام آن حمرت یا آبله یا بثره نمایان شده چنانکه در حمی جدری و حصبه و تا سفالیس فیور یا اسکارلیٹنا یافته میشود و وقت
ظهور حرارت نبض قوی و سریع میشود حتی که در یک دقیقه از یک صد و بست تا یک صد و سی مرتبه حرکت میکند
و در تهرمامیٹر حساب از یکصد و دو تا یکصد و ... درجه میرسد و چون حرارت و جوش خون زیاده شود تب به
زیادتی آن درد سر زیاده می شود و آنچه اوجاع در کمر و فخذین و غیره اعضا بود درین وقت زیاده میشوند حتی
مریض میپندارد که گویا کسی بدن آن را از ضربات کثیره کوفته رسانیده قلق بسیار پیدا شده و بیکدام پهلو آرام
نبوده قرار نگیرد و خواب نیاید و زبان کدر و چرکین آلوده و زیاده می شود و درین خشک و طبع قبض بود و بول قلیل و
سرخ رنگ می آید و مریض بی خودی لاحق میشود و وجه مختلط باشد و گاهی در کلام هذیان ظاهر شود و در صورت
قلیل مثل صورت بیماران که از مدتی بمرض حاد شدید مبتلا باشند بود و هرگاه درین مرض اجتماع خون و فساد در دماغ
یا در کبد یا در شش شود خوفناکست و الا چندان خوف در تپ خالص نباشد و این تپ اگرچه لازم است لیکن قدری وقت
شب زیاده میشود و بسبب آن در شب آرام نمی آید و بجز وقت صبح خواب نیاید و این حالت از سه روز تا ده روز
و گاهی از آن زیاده هم تا دو سه هفته باقی میماند لیکن اکثر آنست که روز چهارم اول بر کناره های زبان رطوبت و نرمی پیدا میشود
و از آن خشکی و حرارت کم گردیده و همراه آن علامات شکایات دیگر که بود نیز کم میشوند پس عرق کثیر می آید و از آن تپ دفع میگردد یا از منخرین
یا از رحم یا از بواسیر خون جاری میشود یا دفعةً اسهال کثیر میشود یا ادرار زیاده شده یا بثور کثیره بر لبها افتاده دفعةً تپ
دفع میگردد چنانکه در بحران تام کامل امراض زائل میشود یا آهسته آهسته بتدریج و تحلیل روز بروز مرض کم میشود و بعض
بطور ناقهین ضعیف گشته بصحت یابد اما هرگاه درین حمی از جوش خون ضرر و نقصان زیاده بدماغ رسد تا آنکه قارب
ورم در غشاء و اجتماع خون در آن شود درین وقت آنرا برین فیور بفتح بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
و نون یعنی تپی که از اذیت دماغ شود میگویند و اگر در معده اجتماع خون و نقصان زائد رسد آنرا گاسترک فیور بفتح کاف
فارسی و سکون الف و شین معجمه و فتح تای هندی و سکون کاف یعنی تپی که از اذیت معده بود خوانند و هرگاه اجتماع خون
و ضرر در کبد زیاده بود آنرا بلیس فیور بفتح بای موحده و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله یعنی
تپ صفراوی نام میکنند و هرگاه در میوکس ممبرین الف و قصبه ریه و ریه ورم و اجتماع خون یافته شود آنرا کتار فیور
بفتح کاف و فتح تای هندی و سکون الف و رای مهمله یعنی تپی که از نزله بود موسوم میسازند العلاج قانون علاج این
حمیات که باسم سمپل کنٹینیوڈ فیور موسوم میشوند مشتمل بر چند هدایات است هدایت اول تدبیر کم کردن جوش خون است و برای
آن چند تدابیر مفید اند اول آنکه هرگاه بیمار قوی و فربه بود و بدنش بسیار گرم و نبض قوی و دماغ او ضربان

کثیر باشد پیش آزتد ابیر دیگر فصد گیرند و موافق ضرورت از بدنش خون برآرند که از ان حرکت دل بطی گردد و جلد بدن
مستر خی شده عرق می آید دوم اینکه از استعمال آب سرد بر بدنش هم برای جوش خون نفع کثیر حاصل میشود و طرق استعمال
آن متعدد اند یکی از ان آنست که آب سرد را بر بدنش مالند دوم اینکه مریض قوی را در فصل حار در آب سرد می نشانند
سوم اینکه آب سرد بر سرش بریزند و از ان هر قدر خون که در جلد می آید بخوبی سرد می شود لیکن این علاج قوی و با خطرست
آنرا با حتیاط بجا آرند چهارم آنکه چادر در آب سرد تر کرده فشرده بر تمام بدن می پیچید پنجم آنکه پارچه دراز سپید تو کرده در آب سرد که
آنرا به برف سرد کرده باشند تر کرده بر شکم مریض نهند و چون گرم شود از شکم جدا کرده پارچه دیگر در آب مذکور تر کرده فشرده بر
شکم نهند و چند ساعت برهمین منوال این تدبیر بالعمل آرند که از ان هم جوش خون کم میشود و آنچه خون که در جلد می آید سرد
میگردد ششم آنکه آب سرد ده اونس و سرکه خالص یک اونس بیامیزند یا آب سرد ده اونس و ٹنکچر سپرٹ نیم اونس
باهم بیامیزند و از ین هر دو آب ممزوج هرچه میسر شود آنرا بر سر و دست ها و گردن و پاها یا بجای هر عضو که از لباس پوشیده نی
بیرون بود و بر آن مرور هوا ممکن و سهل باشد برآن بمالند و بعد آن از مروحه گردانی سرد کنند چه از رسیدن هوا سرکه
در هوا پریده می آمیزد و جلد را سرد میکند و همراه آن خون هم بالیقین منفصل میشود و لسبب آن جوش خون کم میگردد
و ایضا از تبخیر سرکه در هوا هوا سرد و صالح میشود هفتم آنکه عوض آب سرد در آب گرم چادر تر کرده فشرده بر بدن مریض
بپیچند و آب سرد بر سر مالند و این تدبیر از همه اولی و بی خطرست مگر اینکه همراه آن از رسیدن هوای سرد بر بدن احتیاط
نمایند هدایت دوم متعلق باستعمال ادویه است و ادویه چند قسم در علاج این حمی نافع و مستعمل میشوند اول ادویه مسهله
و برای آن آنچه ادویه که در ان بکارست و از قسم نمک اند مفید میشوند مثل سلفیٹ آف سوڈا و میگنیشیا سلفاس و پٹاس
سلفاس و پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس و سوڈا ٹارٹراس یا سڈلیز پوڈر پس این ادویه را حسب مناسب عمر
و مزاج و بلد و فصل و مرض بطور مسهل بنوشانیدن مفید ست دوم ادویه که دماغ و حرارت را آرام میدهند
مثل ایکونائٹ تنها یا همراه ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس بنوشانند سوم ادویه معرقه مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس
و اسپرٹ نائٹرک ایتھر و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر و اگر ازین ادویه پٹاس ایسیٹاس
و پٹاس نائٹراس و دوورس پوڈر را باهم آمیخته بنوشانند کمال نافع میشوند و اگر برای آوردن خواب و عرق هر دو
دوورس پوڈر ده گرین همراه کیلومل که از دو گرین تا چهار گرین باشد بنوشانند بسیار مفید میشود چهارم ادویه
مدر بول و برای آن نوشانیدن مثل پٹاس بای ٹارٹراس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نائٹراس و اسپرٹ نائٹرک
ایتھر و آنچه از ادویه که در ان بکارست و پیشتر نوشته شده اند همه برای ادرار مفید اند هرگاه بدن را سرد دارند چه گرم
داشتن بدن از لباس کثیر و گرم معین بر آوردن عرق ست و سرد داشتن آن معین بر ادرارست هدایت سوم
متعلق بتغذیه علیل ست و هم ذکر استعمال کنین بدانکه هرگاه مریض را جوش خون مهیا شد درین وقت احتیاج

فائده

بسبب خوردن غذا کم بود پس درین حال هرگاه غذا دهند بسیار سبک باشد و زود هضم و هضم شود مثل شوربای لحم که بسیار صاف و رقیق بود یا انحوی رقیق یا مطبوخ جای رقیق جهت معتاد بنوشیدن آن و چون تپ کم شود لیکن خوف اشتداد آن باشد درین وقت استعمال کنین لائق است بطور جائزه بطرز و اجب پس اگر نفع آن مشاهد شود مکرر دهند و الا فلا هدایت چهارم متعلق تقویت است درین حمیات هرگاه ببینند که بر مریض ضعف مستولی شد و آن دانسته میشود از ضعف نبض و از معده و شدت مریض از نشست و برخواستن و از دیگر حرکات ارادیه پس درین امر تقویت را مقدم بر تدبیر و علاج حمی دارند و برای دفع کمزوری و ضعف امونیا کاربناس یا اسپریت امونیا اروماتیک همراه اسپریٹ کلوروفارم بنوشانند یا شراب پورٹ وین یا شراب براندی القدر ضرور بنوشانند اگر مجتنب از شراب نباشد و اگر مجتنب بود آنرا امونیا کاربناس تنها یا با آب یخنی دهند و همره را آب یخنی یا ماء اللحم بنوشانند هدایت پنجم متعلق تدبیر اقتران امراض دیگر با این حمیات هرگاه درین حمیات ورم و اجتماع خون در کدام عضو مثل دماغ و معده وغیره افتد تدبیر نافع هر مرض که باین تپ و بسبب آن پیدا شود نمایند مثلاً هرگاه در دماغ ورم بود تدبیر خاص آن تعلیق علق و نوشانیدن کیلومل و نهادن پلستر از نیش مگس لیپ گردن ست فرمایند و اگر در معده فساد و ورم باشد حسب مناسب اینجا هم زلو بر آن چسپانند یا پلستر از خردل درست کرده بر آن نهند یا پارچه بآب سرد تر کرده بر معده گذارند بالجمله علاج هر مرض که بآن عارض شود فرمایند هدایت ششم متعلق تدبیر اعراض بدانکه اگر درین حمیات اعراض شدیده مثل عطش و بیخوابی و قی و کرب وغیره پیدا میشود پس هر که ازین اعراض شدت کند تدبیر آن فرمایند و برای اعراض دیگر صبر کنند که همراه زوال مرض خود زائل خواهند شد هدایت هفتم خاص در تدبیر عطش بدانکه اکثر محمومین را زیاده از دیگر عوارض عطش زیاده میشود و از آن بسیار متاذی میشوند و برای تسکین آن به از آب سرد چیزی دیگر نیست لیکن بهتر آنست که همراه آن از ادویه آنچه معرق و مدر بول اند هم بنوشانند تا از آن سوای تسکین عطش نفع دیگر هم حاصل شود و از ضرر نوشیدن آب کثیر محفوظ مانند و این ادویه پتاس بای تارٹراس و الیسڈ تارٹراس که آنرا تارٹرک گویند هستند که اینها را با قدری نبات سفید همراه آب ساده سرد حل کرده وقت تشنگی هر قدر که مریض تشنه شد بنوشانند و آنچه وقت تشنگی برای تسکین عطش از ادویه می نوشانند آنرا بزبان انگریزیه امپیریل ڈرنگ یعنی دوای نوشیدنی که سلطان الادویه است می نامند و نسخه آن که انگریزی از آن است و آن بسیار مفید است صفت آن پتاس بای تارٹراس دو ڈرام و در شیر باده گاو جوشانیده و هر شیرکه باشد بمقدار بست اونس و هر دو را باهم حل کرده در جای سرد نهند تا اجزای غلیظه لبن منعقد و جدا شوند و آب رقیق علحده گردد پس آنرا صاف و مقطر نموده قدری نبات سفید موافق ذائقه در آن آمیخته هر قدر که مریض از آن خواهد بنوشانند و اگر کسی را ذائقه حامض پسند بود پس درین آب سائٹرک ایسڈ یا تارٹراس یا آب لیمو کاغذی قدری موافق ذائقه خود آمیخته بنوشد و گاهی قشر لیموی کاغذی هم در آن آمیزند تا رائحه خوش پیدا کند نوع دیگر پتاس بای تارٹراس

و دو درام در آب ساده که قریب چهار تا شیشه بود و در مقدار چهار اونس باشد چنانکه دو قاشق چای‌خوری کافی خشک سوده با نبات سفید بقدر ذائقه
آمیزند یعنی هر که طالب فی الفقه حامض بود قاشق لیمو زیاده اندازد و هر که ذائقه حلوا را خوش آید نبات سفید اندازد و در محل
بارده دارند تا سرد شود و بعد دفعه در تسکین عطش از آن بنوشند فقط کمترین **فصل سوم در آرڈینٹ فیور و سینیٹ فیور یعنی تپ**
که از هوای حار یابس مثل حمی دائم پیدا میشود و این حمی اکثر در ماه اپریل الی جولائی پیدا میشود و کسانیکه از ملک بارد در ملک حار می آیند
بیشتر دران مبتلا میشوند و گاهی سکنهٔ ملک حار هم بآن مریض می شوند **السبب** سبب اصلی و قوی در اینجا در آن هوای گرم
است و از اسباب معینهٔ آن زیاده شقت بدنی است که بسبب آن ضعف و کمزوری حاصل شود و هم زیاده خوردن اغذیه لذیذه
و شیرهٔ دسم مثل گوشت و نوشیدن شراب انڈی یعنی هر قسم شراب با کثرت و در هوای گرم راه رفتن و وقت تشنگی آب نیافتن سست
از این اشیا جوش خون پیدا می شود و ادرار و عرق زیاده میگردد و از کثرت مشقت در خون کاربن و یوریک ایسڈ و غیره انچه
اخراج آن از بدن بذریعهٔ گرده می شود در بدن باقی میماند **العلامات** گاهی این تپ شروع میشود بدوران راس و زیادتی
حرکت قلب که با کمزوری بود و ریوه گاهی حالتی که قریب آمدن غشی پیدا می شود و این حالت ده یازده ساعت مانده در بدن
گرمی پیدا شده می ظاهر و قائم می شود و گاهی اول آن بر جلد بدن سردی محسوس میگردد و بعد آن گاه گاه لرزه هم می آید و بعد آن
تپ ظاهر میشود در بهر حال تپ پیدا گردد و بعد حمی حرارت بر جلد بدن بسیار محسوس میشود و جلد بدن یابس بود و درد سر شدید
و عام در تمام سر میباشد و در اصداغ ضربان کثیر بود و بر وجه سرخی پیدا میشود بسبب آمدن خون در زیر جلد و مریض را شور
و غوغا و بیخوابی کاره و متنفر باشد و از دیدن اضوا و سراج متاذی شود و ظاهر میکند از اذیت دماغ و بر قفا و ظهر و عضلات
ظاهرهٔ بدن و بر دست و پا ها درد میباشد بسبب متاذی شدن دماغ و اعصاب از جوش خون و زبان گاهی سرخ
و یابس بود و زمانی بران چرک برنگ خاکستری و کدورت یافته میشود و عطش بسیار سخت و نبض سریع و قوی میباشد و در
تنفس قدری دشواری بود و در سینه قدری ثقل محسوس میشود و بول قلیل و سرخ می آید و مقابل آن معده هم ثقل
محسوس میشود و مریض با کرب و قلق میباشد اکثر قی می آید صفرا در قی دفع میشود و اگرچه اکثر قبض شکم میماند لیکن گاه گاه
براز رقیق هم بود هم می آید و رنگ جلد بدن مائل بصفرت میشود و انجام این قسم حمی از سه حال خالی نباشد اول اینکه علاج نموده
کرده شود و از آن صحت حاصل شود دوم اینکه هلاک نموده و هلاکت بر دو صورت میباشد یکی آنکه هذیان شروع شود و بعد آن
دماغ متورم گشته بیهوشی غالب شود و دران بمیرد و این موت بذریعهٔ تضرر دماغ است دوم آنکه اعراض و شدائد برطرف
شوند و جوش خون زائل گردد و بدن سرد و تر شود و بناخنها رنگ نیلگی و سیاه غالب شود و حالت مشابه بحالت
کو اخر مرض هیضه و بائی یافته میشود طاری گردد و در خون هیچ قوت نماند پس هلاک میشود و این موت بسبب فساد حال است
العلاج درین قسم حمی اگر مریض در ابتدای مرض بسوی طبیب رجوع کند و قوی باشد اول فصد گیرند و اگر بعد گذشتن
دو سه روز و حصول ضعف بیاید مریض را فصد نگیرند بلکه استعمال آب سرد با نحای مختلفه چنانکه در فصل سابق نوشته شده

نمایند و برای استعمال آن ببینند اگر جلد خشک و یابس باشد آب سرد یا آب نیم گرم از پارچه اسفنج بر بدن مالند و آب
سرد بر سر ریزند اگر بعد آنهم ضربان اصداغ باقی ماند زلو بر صدغین یا بیب گوش حسب مناسب چسپانند و بعد آن
مسهل قوی دهند از مثل میگنیشیا سلفاس یعنی از ادویه مسهله که بطور نمک استعمال می نمایند و در فصل اول مذکور شده اند
یا کیلومل و سفوف جیلاپ کمپونڈ نوشانند و اگر بسبب بیهوشی نوشانیدن مسهلات ممکن نباشد روغن حب السلاطین
یک یا دو قطره بر زبان مریض مالند تا همراه لعاب دهن در شکم رفته اسهال نماید و هم در خیال از حقنه های مناسبه اسهال
نمایند و در دهن داشتن قطعه برف و نوشانیدن آب برف درین تپ مفید است و هم قطعه برف را همراه نوشادر کوفته
در مثانه گوسفند پر کرده بر سر یا مذکور بسته بر سر یا هر جا که جوش خون زیاده بود نهادن و بران گردانیدن بسیار مفید است
و هرگاه درین حمی ضعف و کمزوری زیاده شود و بسبب آن لبها و ناخنها سیاهی غالب گردد و همراه آن در سر گرمی بود دو
یا سه طرف سر باشد درین وقت پلاستر از خردل درست کرده بر ساقین و رانها نهند تا بیست دقیقه یا نصف ساعت نهاده دارند
واگر زیاده ازین مدت دارند از آن زخم و عفونت در لحم و جلد پیدا خواهد شد و از آن باز تپ پیدا میشود و عضلات بدن را
بمالند تنها یا از مثل تیل یا دیگر ادویه که مسخن جلد باشند مالش بسیار سازند و شراب هر قسم یا شراب براندی یا ایتهر
یا امونیا کاربناس یا نوشانند لیکن نوشانیدن این ادویه احتیاط نمایند که زیاده مستعمل نشود و هرگاه ببینند که بعد استعمال
آن رنگ لب و ناخنها بحال اصلی خود رجوع کرده فوراً نوشانیدن این ادویه موقوف کنند والا ازین هم جوش خون پیدا
خواهد شد و در حال نهادن پلاستر و نوشانیدن ادویه مقویه برای دفع کردن گرمی شراب سرد برابر بر آن نهاده باشند
و در حالت کمزوری و ضعف آب گوشت رقیق بار بار نوشانند و باقی علاج موافق قانون فصل سابق نمایند فصل چهارم
در سن فیور یعنی حمی که از گرمی آفتاب پیدا میشود و این تپ در هر فصل ممکن است که از نشستن و یا در فلان کار کردن
زیر آفتاب گرم یا از ماندن در خیمه ها که در میدان باشند و بخوبی هوا در آن جاری گردد پیدا می شود و در بلاد حاره زیاده
دیده میشود و سبب قریب در آن اینست که آب از جلد بدن در آن در هوا کم خارج میگردد و ازین سبب جوش خون پیدا
میشود و هرگاه هوا گرم و رطب باشد و هبوب در هوا کم بود درین وقت این حمی زیاده حادث میشود و بعضی اهل تجربه
میگویند که مادام درجه ماسپیر سیماب از گرمی هوا تا درجه نود نمیرسد این تپ پیدا نمیشود و اسباب معینه آن همان است
که در فصل سابق یعنی در اسباب آرڈنٹ فیور نوشته شده اند العلامات این حمی بر سه هیئت پیدا میشود اول آنکه از جوش خون
دفعةً تپ پیدا شده مریض بیهوش گشته دفعةً بر زمین می افتد و در دو سه دقیقه می میرد و آنرا نامیت اپوپلکسی بکسر یای هوز
و سکون یای تحتانی و تای هندی و فتح الف و ضم بای فارسی و سکون واو و یای موحده فارسی و فتح لام و سکون
کاف و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانی نامند یا بعد سقوط و بیهوشی چون دو سه دقیقه میگذرند قدری هشیار میشود اما بطور
نائم و مغشود گی میباشد لیکن چون او را آواز داده متنبه سازند احوال میپرسند قدری بهوش می آید و احوال خود را میگوید

که تشنگی بر من غالب است و دوران سر زیاده است و قریب است که غشی طاری شود و درین وقت قی هم می آید و نبض ضعیف
میباشد و بر قلب و صدر ثقل می یابد و در تنفس ضیق و دشواری ظاهر میکند و وجه منخرط بود و جلد بدن سرد و تر میباشد و بعد
این حالت بیهوش میشود و بعد بیهوشی تشنج در اعضای آن ظاهر گردد و در تشنج می میرد و قسم دوم آنست که جلد بدن
گرم و خشک میشود چنانکه در آردنت فیور میباشد و چهره مریض سرخ میگردد و در اصداغ ضربان کثیر بود و نبض
قوی و سریع و حرکت دل بسیار سریع بود چنانکه در خفقان میباشد و در کلام قدری هذیان و اختلاط عقل بود و تنفس
تنگ بود که بسبب آن از دیدن روشنی متنفر و متاذی میباشد و همراه آن قدری خواب غالب بود و این همه بسبب اجتماع
خون در دماغ و از اذیت دماغ پیدا میشوند و بعد آن چون دماغ از زیادتی خون متضرر شود حدقه عنبیه کشاده گردد
و رنگ چهره سیاه گردد و بیهوشی غالب شود و آواز غلیظ از حلق پیدا گردد و بعد آن می میرد و گرمی درین تپ و در بدن بیمار
بعد مردن هم تا ده دوازده ساعت میماند زیرا که درین مرض در خون گرمی زیاده می آید پس مادام که از جوش و گرمی در ان
میماند گرمی بدن قائم میماند سوم آنکه اول جلد بدن گرم و خشک شود و در ابتدا نبض سریع و بر چهره سرخی غالب و قدری
سیاهی هم باشد و بعد نیم ساعت یا یک ساعت ضعف قلب زیاده می شود و همراه آن جلد بدن گرم و تر میگردد و گاهی
جلد سرد و تر بود و بعد آن تشنج عام بدن مثل صرع پیدا میشود و بر لب و ناخنها رنگ نیلگون غالب گردد و بعد این حالت
تشنج موقوف شده بیهوشی از انحصار دل و دماغ پیدا میگردد و تمام قوت این هر دو عضو زائل میشود و پس می میرد
و سبب اختلاف علامات و اعراض درین حمی آنست که اگر صدمه قوی به دماغ و نخاع دفعةً رسید فوراً می میرد و اگر
از ان قدری کم صدمه رسد بیهوش میشود و باز قدری بهوش می آید لیکن بعد آن می میرد و اگر صدمه به دماغ و قلب
هر دو رسد علامات تضرر دماغ و قلب هر دو از اول موجود بود و اگر صدمه قوی اول به دل رسد اول علامات
آفت قلب و کمزوری یافته میشوند و بعد آن دماغ متضرر میشود و مریض می میرد و از علامات منذره این
حمی آنست که مریض قبل از یک دو روز در ابتلای خود با تمرض بار بار بول میکند بسبب اذیت دماغ
و نخاع و گاهی یک دو روز قبل حدوث این تپ آمدن عرق از جلد بدن بند می شود باقی جمله افعال بطور طبیعی
و صحت صادر می شوند. **العلاج** علاج آن از علاج آردنت فیور که پیشتر مذکور شد قریب است پس هرگاه
مریض نزد طبیب حاضر شود یا طبیب بر سر این بیمار رسد درین وقت باید که معالج امر فرماید که آب سرد بر سر و
رو و گردن و سینه و شکم بیمار ریزند و چندان ریزند تا جلد بدن سرد شود و بدون آن دست ازین تدبیر نه کشند
و اگر اتفاقاً جلد بدن سرد باشد بر سر بیمار که همیشه گرم میماند آب سرد ریزانند تا گرمی از ان دفع شود و برای
تقویت ادویه که حرکت دل را زیاده میکنند مثل ایمونیا کاربناس یا ایتهر یا شراب هر قسم یا شراب برانڈی آنها را
بنوشانند و پلستر از خردل درست کرده بمقابل معده و قلب بر ساقین چسپانند و از بیست دقیقه تا نیم ساعت گذارند

بیان علامات منذره حمی مذکور

وعضلات

وعضلات بدن را بمالند از دست تنها یا زنجبیل مسحوق بر دست مالیده بر بدن مالند و ازین تدابیر اکثر مریض صحیح میشود ولیکن گاهی بعد این حمی در ورم دماغ وگاهی در حمی موسوم بانرڈنٹ فیور وگاهی در فالج مبتلا میشود پس اگر چنین اتفاق افتد هر مرضیکه پیدا شود علاجش نمایند امادرین حال خیال قوت قلب زیاده ملحوظ دارند پس اگر حاجت باخراج دم داعی شود خون چندان برآرند که مودی بضعف نشود و اگر مسهل دهند مسهل قوی نگرنه نوشانند بلکه چنانکه در آرڈنٹ فیور رسید شد اینجا هم دهند تا ضعف پیدا نشود **فصل پنجم در بیان حمیات که بسبب حاصل** شدن زهر در خون پیدا می شوند و علامت بودن زهر حیوانی در خون آنست که منتشر بر بدن حادث میشوند و از یک مریض بشخص دیگر که صحیح ست میرسد و از امراض متعدیه میباشد و هم خوف در امراضیکه بسبب آمیختن زهر حیوانی باخون حادث شوند زیاده میباشد و حمیات که از زهر حیوانی پیدا میشوند لازمه میباشند و حمیات متولده از زهر نباتی اکثر دائره می باشند بالجمله یکی ازان حمی موسوم به ٹائیفس فیور ست و ٹائیفس لغت انگریزیست و آن مشتق ست از ٹیفس لفظ یونانی که بمعنی دخان ست که از نار جدا می شود و ایضا بمعنی نقصان حواس و بدحواسی ست و این لفظ را بقراط نام این حمی نهاده چه بنابر تشخیص بقراط دخان از بدن صعود کرده دران در دماغ هم می آید و بسبب آن درحواس هم نقصان را می یابد بالجمله تعریف این حمی آنست که ٹائیفس فیور تپیست که همراه آن ضعف دماغ و بدن بحدی میباشد که بسبب آن در عقل هم کم میکند و همچنین احساس محسوسات هم کم و ضعیف میشود و شاید یونانیین همین را مطبقه متزائده گفته باشند و از روز پنجم تا هشتم بثورها در بدن پیدا می شوند و از روز بروز این بثور تا یازده یا دوازده روز بر بدن موجود مانند چنانکه انسان هرگاه در حالت کثیر واقع میشود بدحواس گشته ادراک و احساس آن برای معانی و صور بسبب اذیت و بدحواسی کم میشود در این حمی هم بسبب ضعف و بدحواسی تعقل و احساس آن کم میگردد و این قسم حمی در بلاد بارده زیاده حادث میشود و در ملک حار و هندوستان دیده هم شود بسبب سبب آن انبوه و اجتماع مردمان کثیر در یک مکان که دران راه آمد و رفت هوا کشاده نبود و بااین حال غذای جید موافق خواهش بانشان میسر نشود تا اینکه از قلت غذا و کثرت عفونت ضعیف شده زهر در بدن پیدا شود و ازان این حمی پیدا گردد و اکثر این حالت عارض میشود برای کسانیکه بسبب فوج مخالف محصور و قلعه بند میشوند چه بسبب خوف اکثر کسان در یک خانه مجتمع میباشند و از نرسیدن غذا از خارج بلد اکثر بفاقه کشی و خوردن غذای قلیل اوقات بسر میکنند و ازین سبب ضعیف میشوند و این سبب پیدا شدن زهر و این حمی بطور اولی نیست و بعد پیدا شدن این حمی هواکه از بدن و دهن و بینی مریض خارج شده در هوای محیطه بدنش می آمیزد و هوای مذکور را فاسد و پر از زهر میسازد و چون این هوای فاسد به بدن شخص میرسد ازان در خون صحیح هم این زهر پیدا و حاصل میشود و ازان این حمی پیدا میگردد العلامات قبل از حدوث این حمی اکثر علامات منذره آن یافته میشوند مثل اینکه در عضلات بدن درد و در بدن سستی و کمزوری یافته میشود و اشتها

کم میباشد و شب بخوبی خواب نمیکند و این حالت گاهی سه چهار روز قبل حمی و اکثر یک روز یا یک و نیم روز مانده پیدا
بر جلد قدری سردی محسوس میشود یا چنان بر توی غالب شود که از ان لرزه در اندام پیدا شود و همراه برودت مذکوره
شروع وقتیکه هم می آید و بعد آن تپ پیدا شود و در یک دو روز درین تپ ضعف زیاده پیدا می شود و بر چهره قدری
سیاهی و رنگ چشمان سرخ و حرکت اجفان قلیل و در سر درد و در حواس کمی و نقصان ظاهر شود و آهسته آهسته این
تپ روز بروز زیاده میگردد تا اینکه جوش خون بحدی رسد که در کثر یا بیشتر سیماب از یکصد و دو تا یکصد و شش
درجه میرسد و جلد بدن بسیار گرم میباشد و نبض سریع و ضعیف بود و از سرعت در یک دقیقه از یکصد و پنجاه تا یکصد
و شصت بار حرکت میکند و بول درین تپ هرگاه تپ کم بود صاف و سفید میباشد و چون زیاده شود سرخ میگردد اما قلت
همیشه در بول زیاده میباشد و زبان خشک و طبع با قبض بود لیکن انتفاخ شکم نمیباشد و شب خواب کم آید یا نیاید و درد
در اعضا و فقار ظهر زیاده میباشد بسبب متاذی شدن دماغ و نخاع از اذیت زهر که در خون حاصل شده و از روز پنجم
تا هشتم بثور بر بدن پیدا میشوند و رنگ آن مائل بسیاهی باشد و هرگاه بثور در یکجا مجتمع میشوند مثل دانه شاهتوت خرد
دیده میشوند و خاصه این بثور بر سینه و شکم زیاده ظاهر میشوند و چون اینها را مس کنند سختی در بثور مذکوره یافته
میشود و اگر از انگشت فشار کنند سیاهی آن برطرف میشود لیکن بعد لمحه باز برنگ خود می آید و تا یازده یا دوازده روز
میمانند و هرگاه مرض در ازدیاد آید بر زبان چرک و رنگ خاکستری غالب شود و بر لب و لثه و دندان که اندرون آنهاست
سیاهی غالب میشود و چون کمزوری باین حد رسد خواب زیاده آید و هذیان زیاده در کلام پیدا میشود بسبب
خرابی دماغ لیکن تا این حال اگر مریض را آواز دهند و متنبه سازند و هشیار کنند قدری جواب می دهد و هشیار میگردد
اما باز بیهوش میشود و از فرط ضعف چنان کمزور میگردد که بادنی حرکت او را غشی می آید و چون مرض بحد ازدیاد
و کمال رسد زبان سیاه میشود و آنچه سیاهی که بر لب و لثه و غیره بود بدرنگ و بدبو میشود و [illegible] اعضای
مذکوره درین وقت متعفن و فاسد و خراب میگردد و درین وقت مریض بسیار بیهوش میشود و بر هیئت مستلقی افتاده
چشم و دهن گشاده و سر از وساده بزیر افتاده بود و لفظ زیر بر مثل مریض مرض سرسام میکند و ارتعاد در عضلهای بعض
ظاهر بود و گاهی از سر انامل لب خود را میگیرد و گاهی سر انگشتان را بر سینه و شکم خود میزند و تفحص میکند که اگر چیزی
بدست آید او را بگیرد و بالجمله علامات خرابی دماغ و حواس موجود و ظاهر باشند و درین حالت بول و براز گاهی
بی اختیار بر خوابگاه خود میکند و گاهی بول محتبس میشود بسبب تشنج عضله مثانه و نبض چنان سریع و ضعیف میشود
که محسوس نگردد و تنفس بکمال آهستگی صادر شود و آخر درین حال می میرد و انجام این مرض آنست که هرگاه که لائق یافتن صحت
است بدو صورت ازین حمی نجات می یابد یکی آنکه از روز دهم تا یازدهم زبان مریض رطب و سرخی میشود و تپ کم
گردد و عوارض رفته رفته بتدریج خفیف گشته زائل میشوند دوم آنکه گاهی از روز دهم تا بیست و یکم درین حمی دفعةً بحران

۱۳ قوله درین حمای محرقه بحران میشود لاکن باید دانست که مراد از بحران درینجا بحران مصطلح نیست بلکه مقصود آنست که ماده کثیر از بدن [illegible]

میشود خواه باسهال یا بادرار یا عرق یا جریان خون از کدام جا و ازان وقت صحت میشود و آنچه قابل مردن ست گاهی در بیست
و چهار ساعت می میرد اما این بسیار کم ست و اکثر اینست که از روز دوازدهم تا بستم هلاک میشود و درین مرض بسبب اینکه
در خون زهریت امراض دیگر هم گاهی پیدا میشوند مثل سرفه و ورم ریه و ذات الجنب و گاهی چو پهر کل پیدا شده در
ریه می افتد. با بجای موافق استعداد خاندانی اکثر مرض پیدا میشوند و گاهی ارتجاع کمال متعفن و فاسد میگردد و گاهی ورم جلد
دستها پیدا میشود و اکثر ورم دماغ حادث میگردد لیکن هرگاه درمیان این تپ امراض دیگر پیدا شوند درین وقت امید
حیات مریض نباید کرد **حفظ العلاج** باید دانست که غرض از علاج درین مرض آنست که تا مرض با بقای قوت
مریض تا منتهای مدت خود رسیده زائل شود و از اعراض آن زیاده تکلیف بمریض نرسد زیرا که این مرض تا بحد خود نرسد
و مدت دور خود را کامل نکند از علاج زائل نمیشود لهذا هرگاه مریض در ابتدای مرض نزد طبیب رجوع کند از اول
اول شکم را صاف کنند از قی و اسهال خفیف و بهترین مقیات درین اپیکاکوانا و سفوف آنست پس اول این اپیکاکوانا
یک اونس همراه آب نیم گرم نوشانیده و بعد آن مقدار کثیر از آب نیم گرم نوشانند تا بسهولت قی آید یا سفوف اپیکاکوانا و
ایمونیا کاربناس هر واحد بیست گرین در دو سه اونس آب نیم گرم حل کرده اول بنوشانند بعد آن آب نیم گرم نوشانند مقدار
زاید تا بخوبی قی آید یا مطبوخ گل بابونه هر قدر که خواهد بنوشانند تا معین برآمدن قی بسهولت شود و چون از آمدن
قی فراغ شود و طبع ساکن گردد مسهل خفیف نوشانند از مثل روغن بید انجیر یا میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سیڈلٹز
پوڈر یا سفوف جیلپ کمپونڈ و بعد آن ادویه حامضه نوشانند که حموضت درین وقت مریض را خوش هم می آید و نیز اطبا
میگویند که درین تپ امونیا در خون زیاده پیدا میشود و حموضت دافع و قاتل آنست بسبب آن امونیا از خون کم میگردد
و خون بسبب آن صاف میشود پس باید که از میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ ایرومیٹک یا نائیٹرو
میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ هر چه موجود و میسر شود و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ ایرومیٹک
و فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ از همه بهتر اند پس از فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ از بیست قطره تا سی قطره گرفته همراه سه چهار
اونس آب ساده آمیخته روزانه سه چهار بار موافق این مقدار بنوشانند و اگر مریض خواهد که بار بار شی حامض را
بنوشد موافق دو نسخه ذیل هر کدام را مناسب دانند درست کرده دهند که وقت تشنگی هر قدر که خواهد بنوشد صفته نائٹرک
ایسڈ ڈائلوٹ دو ڈرام کلورایٹ آف پٹاس سه ڈرام شربت زنجبیل یک اونس آشجوی رقیق چهل اونس باهم آمیخته
نزد بیمار گذارند و هر قدر که نوشد بنوشانند که از ان تسکین تشنگی و تغذیه هر دو حاصل میشود و اگر بجای شربت زنجبیل در
بلاد حاره شربت نارنگی یا شربت لیموی کاغذی یا شربت تمر هندی شریک کنند بهتر و جائز خواهد بود **ایضاً**
فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ سه ڈرام گلیسرین یک اونس آشجوی رقیق چهل اونس باهم آمیخته موافق نسخه سابق بنوشانند
لیکن واضح باشد که این نسخه برای ذیابیطس ترکیب داده شده لهذا ازان عوض شربه گلیسرین شریک کرده شده

و چونکه درین مرض هم نافع میشود لهذا اگر بجای کلیسیرین ستریت لیمو دی کا غذی یا شربت تمر هندی شریک کنند جایز باشد
و برای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیمگرم از اسفنج یا پارچه که دران ترکرده بر بدن مالند بهتر است
اما اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب بر بدن دران نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر شدید بود پس دران باید که چادر کلان را
در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن بپیچند و چون خشک شود باز در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن بپیچند تا جوش خون کم شود
این تدبیر را برابر در استعمال آرند و آب سرد و سرکه و پیوریت آف امونیا باهم حل کرده بر سر نهند و اگر میوریت آف امونیا یک یا
دو ڈرام و اسپرٹ رکتیفائیڈ سه چهار ڈرام یا هشت یا ده اونس آب ساده حل کرده پارچه سبک دران ترکرده
بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مریض از اذیت بیخوابی و جوش خون
بسیار بیتابی و بیقراری میباشد و بنابر آن بعضی اطبای مجربین میگویند که درین وقت مریض را در آب گرم که گرمی آن
بجدی باشد که چون نهر ما میتر را دران گذارند سیماب تا دو سه درجه ازان متصاعد شود و سه چهار ساعت داخل در آب
سرد درین مدت بر سر ریخته باشند و چون درین مرض ضعف زیاده میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود آنست که
مریض را با بقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه و تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
اما غذای سهل الانهضام خورانند تا در شدت عوارض و جوش خون هضم شود پس درین وقت بهتر از شیر و شوربای گوشت
غذای دیگر نیست لیکن در بیست و چهار ساعت شیر یک دو آثار بنوشانند با اینکه بعد دو دو یا سه سه ساعت قدری قدری
ازان بنوشانند تا هضم شود و ازان ضعف برطرف گردد چه قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
و اگر مریض از شیر نفرت خود ظاهر کند همین طریق شوربای لحم نوشانند و هرگاه ضعف زیاده شود و از نبض دانسته
شود که ضعیف شده کدام قسم شراب یا شراب براندی یا ویسکی شراب و آن از همه بهتر است همراه امونیا کاربناس
با آب ساده یا شوربای لحم آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاده بود بعد یک یک ساعت والا بعد دو
دو یا سه سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نبض دانسته باشند و اگر از استعمال این ادویه
هذیان و اختلال زیاده شود یا بوی شراب زیاده از یک ساعت در دهن مریض باقی ماند ازین دانسته خواهد شد
که این ادویه زیاده داده شده اند پس تا ضرورت باتامل در دادن این ادویه دانند و همچنین اگر بول کم آمده باشد یا در
بول ... درین وقت از استعمال هر قسم شراب مضرت خواهد شد و خاصه هذیان و اختلال زیاده گردد
لهذا درین وقت نوشانیدن ادویه مذکوره اولی بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر از چپاس سائٹراس
چپاس نٹراس دوای نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض را از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
درین مرض چون ضعف زیاده میباشد و ازان گاهی مریض در عالم خواب می میرد لهذا باید که وقت زیادتی
ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه مذکوره نوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خورانند و همچنان

اعراض بودیه درین مرض ضرورست تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه علاج [illegible] است پس هرگاه خواب نیاید افیون خورانند باین نحو که اول روزانه بعد چهار چهار ساعت نیم نیم گرین افیون خالص خورانند بعده وقت شب از یک گرین تا یک نیم یا دو گرین افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص با [illegible] سالمس خورانند و اگر لائی کلادیای [illegible] بست قطره و ٹنکچر های سالمس [illegible] قطره با آب ساده آمیخته بنوشانند بهتر باشد و بعضی اطبای انگریز میگویند که [illegible] بهتر از ٹنکچر های سالمس دوائی نیست پس اگر تنها ده [illegible] قطره تا دو درام ٹنکچر های سالمس بنوشانند و کلورال [illegible] هم درین وقت بهتر است اما با احتیاط از ده گرین تا پانزده گرین [illegible] ساعت [illegible] بنوشانند تا خواب آید [illegible] تا پاسم [illegible] که آن [illegible] مانع [illegible] [illegible] نیست [illegible] پس از شور و غوغا آنرا دور دارند و [illegible] در گوش [illegible] کرده [illegible] صدای گوش [illegible] [illegible] زیاده شود [illegible] کرده [illegible] نهاده [illegible] بنوشانند [illegible] این دوا [illegible] درین وقت [illegible] و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل [illegible] است [illegible] [illegible] کامل [illegible] بست قطره ٹنکچر [illegible] های [illegible] قطره [illegible] کافور [illegible] تا [illegible] [illegible] دو [illegible] ساعت موافق این مقدار [illegible] بنوشانند و هرگاه [illegible] [illegible] از سر انگشتان [illegible] در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانیدن این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین [illegible] زیاده گردد اول پلستر [illegible] بکس درست کرده [illegible] و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده [illegible] پلستر [illegible] بکس نهاده تا هشت ساعت [illegible] ساعت نهاده دارند تا [illegible] پیدا شود که ازین [illegible] غشی [illegible] رفع میشود و اکثر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول ممتلی میباشد [illegible] مریض [illegible] اذیت میباشد درین حال از ضرب [illegible] مثانه [illegible] ممتلی [illegible] [illegible] [illegible] و اگر درین حمی ورم ریه یا ذات الجنب یا [illegible] بسبب ورم [illegible] عارض شود پس [illegible] علاج [illegible] در امراض [illegible] کرده که مستقل [illegible] [illegible] میشود [illegible] العمل [illegible] [illegible] تقویت [illegible] مریض در هر حال ملحوظ دارند [illegible] وامونیا نوشانند و شیر و شوربای لحم خورانند [illegible] امراض [illegible] [illegible] [illegible] جائیکه آفت [illegible] یا پلستر از خردل درست کرده بر سینه [illegible] نهادن [illegible] کتان بر سینه [illegible] وقت از همه افضل است و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه [illegible] استلقا [illegible] میماند ازین سبب اکثر قریب [illegible] زخمها پیدا میشوند که ازان بسیار متاذی میشود لهذا باید که همیشه نگران حال مریض باشند و هرگاه در جائیکه ملاقی فرش است سرخی ظاهر شود باید که فوراً [illegible] ساده نرم [illegible] هوائی یا فرش های که در ولایت ساخته میشود و در آن [illegible] ساخته میباشند [illegible] مریض را [illegible] [illegible]

وچونکه درین مرض هم نافع میشود لهذا اگر بجای گلیسرین شربت لیمو یا کاغذی یا شربت تمرهندی شریک کنند جائز باشد
وبرای تسکین جوش خون روزانه سه چهار بار آب سرد یا آب نیم گرم اندام اسفنج یا پارچه که دران ترکرده بر بدن بمالند بهتر است
امّا اگر جوش خون قلیل بود از مالیدن آب بر بدن وران نفع ظاهر خواهد شد ولیکن اگر کثیر بود پس دران باید که چادر کلان را
در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن پیچیده چون خشک شود باز در آب سرد ترکرده فشرده بر بدن پیچند تا جوش خون کم شود
این تدبیر را برابر در استعمال آرند و آب سرد و سرکه و سپرٹ آف امونیا باهم حل کرده بر سر نهند و اگر سپرٹ آف امونیا یکیا
دو ڈرام واسپرٹ رکٹیفائیڈ سه چهار ڈرام با هشت یا ده اونس آب ساده حل کرده پارچه سبک دران ترکرده
بر سر نهند بهتر است و اگر سرکه و آب ساده تنها هم بر سر نهند کافی بود و گاهی این مریض از اذیت بیخوابی و جوش خون
بسیار بیتابی و بدخلقی میباشد و بنابر آن بعضی اطبای مجربین مینگارند که درین وقت مریض را در آب گرم گرمی آن
بحدی باشد که چون بشر ماسهٔ بر را دران گذارند سیماب تا دو سه درجه ازان مرتفع شود سه چهار ساعت دارند و آب
سرد درین مدت بر سر ریخته باشند و چون درین مرض ضعف زیاده میشود و زمان منتهی بعید است و مقصود آنست که
مریض را با بقای قوت زنده داشته تا حد زوال مرض رسانند پس تغذیه و تقویت مریض درین مرض بسیار ضرور است
امّا غذای سهل الانهضام خورانند تا در شدت عوارض و جوش خون هضم شود پس درین وقت بهتر از شیر و شوربای گوشت
غذای دیگر نیست لیکن در بیست و چهار ساعت شیر یک دو آثار بنوشانند باینکه بعد دو دو یا سه سه ساعت قدری قدری
ازان بنوشانند تا هضم شود و ازان ضعف برطرف گردد چه قلب درین مرض از دیگر اعضا بسیار ضعیف میشود
و اگر مریض از شیر نفرت خود ظاهر کند بهمین طریق شوربای لحم نوشانند و هرگاه ضعف زیاده شود و از نبض النته
شود که ضعیف شده کدام قسم شراب یا شراب برانڈی یا ہسکی شراب و آن از همه بهتر است همراه امونیا کاربناس
یا آب ساده یا شوربای لحم آمیخته بنوشانند باین طریق که اگر ضعف زیاده بود و بعد یک یک ساعت والا بعد دو
دو یا سه سه ساعت موافق ضعف بنوشانند و حال ضعف را از نبض دانسته باشند و اگر از استعمال این ادویه
هذیان و اختلال زیاده شود یا بوی شراب زیاده از یک ساعت در دهن مریض باقی ماند ازین دانسته خواهد شد
که این ادویه زیاده داده شده اند پس تا ضرورت باشد یا بالقلیل در دوران داده باشند همچنین اگر بول کم آمده باشد یا در
بول سفیدهٔ بیضه بود درین وقت از استعمال هر قسم شراب مضرت خواهد شد و خاصه هذیان و اختلال زیاده گردد
لهذا درین وقت نوشانیدن ادویه مذکوره اولی بهتر باشد و ازین ادویه درین وقت بهتر از پتاس سائٹراس و
پتاس ٹٹراس دوای نیست و باید دانست که در امراض دیگر مریض را از خواب بیدار کردن نشاید لیکن
درین مرض چون ضعف زیاده میباشد و ازان گاهی مریض در عالم خواب می میرد لهذا باید که وقت زیادتی
ضعف از خواب بیدار کرده ادویه مقویه مذکوره نوشانند و اگر وقت غذا حاضر شده باشد غذا خورانند و همچنان

اعراض بوده درین مرض ضرور است تا اذیت مریض کم شود و زیاده از همه خوابی است پس هرگاه خواب نیاید افیون
خورانند باین نحو که اول بروزانه بعد چهار چهار ساعت نیم گرین افیون خالص خورانند بعده وقت شب اگر باید یک گرین تا یک
نیم یا دو گرین افیون بنوشانند تا خواب آید یا افیون خالص هایی ساکس بخورانند و اگر [illegible]
بست قطره و تنکچر های ساکس بیست قطره با آب ساده آمیخته بنوشانند بهتر بوده و بعضی اطبای انگریزی [illegible]
بهتر از تنکچر هایی ساکس [illegible] دوای بست پس اگر [illegible] قطره تا دو درام تنکچر هایی ساکس بنوشانند و کلورل [illegible]
هم درین وقت بهتر است اما با احتیاط از ده گرین تا پانزده گرین [illegible] بنوشانند تا خواب آید لیکن [illegible]
[illegible] که آن [illegible] فارغ [illegible] و ازانجا که [illegible] درین مرض از استماع صوت [illegible]
شور و غوغا آنرا دور دارند و پنبه در گوش آن [illegible] صدای [illegible] اختلاط [illegible] باید
شود برف ریزه ریزه کرده در [illegible] نهاده [illegible] این دوا [illegible] درین وقت [illegible]
و این نسخه ترکیب داده حکیم کامل ثبت [illegible]
بست قطره تنکچر اوپیای بست و پنج قطره آب کافور [illegible] دوا را بعد دو دو یا سه سه
ساعت موافق این مقدار [illegible] بنوشانند و هرگاه [illegible] از سر انگشتان [illegible]
در عالم بیهوشی زیاده شود درین وقت هم نوشانیدن این دوا مفید میباشد و چون بیهوشی و غشی درین مرض زیاده
گردد اول پلستر از تخم گس درست کرده [illegible] و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود موی سر تراشیده بر تمام سر
پلستر تخم گس نهاده تا هشت ساعت یا ده ساعت نهاده دارند تا [illegible] پیدا شود که ازین تدبیر غشی و بیهوشی
رفع میشود و اکثر در عالم بیهوشی بول نمی آید یا قطره قطره خارج میشود و مثانه از بول ممتلی میباشد و ازان مریض را کمال
اذیت میباشد درین حال از [illegible]
و اگر درین حمی ورم ریه یا ذات الجنب یا [illegible] بسبب ورم [illegible] عارض شود پس [illegible] علاج [illegible] در امراض [illegible] کرده
که مستطاع [illegible] نمایند [illegible] تقویت [illegible] مریض [illegible] بهر حال ملحوظ دارند و برای آن [illegible]
و امونیا نوشانند و شوربا های لحم خورانند و [illegible] امراض [illegible] روغن تارپین [illegible]
جائیکه آفت [illegible] یا پلستر از خردل درست کرده بر سینه [illegible] نهادن پولتس از تخم کتان بر سینه [illegible]
وقت از همه افضل است و چون درین مرض ضعف و لاغری زیاده میشود و بیمار همیشه بهیئت استلقا افتاده
میماند ازین سبب اکثر قریب سرین [illegible] قرحها پیدا میشوند که ازان بسیار متاذی میشود لهذا باید که همیشه
نگران حال مریض باشند و هرگاه در جائیکه [illegible] سرخی ظاهر شود باید که [illegible] و ساده نرم مثل [illegible]
هوائی یا فرش های که در ولایت ساخته میشود و دران [illegible] ساخته میباشند برای مریض مهیا باشند تا [illegible]

سرخی درگو باشد و غمز بر جای دیگر که صحیح ست افتد و جاییکه سرخی پیدا شده از انغماز محفوظ ماند و انجا که سرخی پیدا شده
برآن سرکه و آب ساده یا شراب براندی و آب ساده بار بار بر جلد طلا سازند تا از ان در جلد قوت آید و اگر
بجد زخم رسیده باشد بران موم روغن که مرهم ساده است یا مرهم اوکسائید آف زنک نهاده یا ریچه اسفنج آلوده بران
چسپانند و باید دانست که درین مرض خاص بسبب شدت ضعف اکثر مریض بجایی میرسد که یقین بقرب موت
آن کرده میشود لیکن از صعوبت اعراض و زیادتی ضعف آن نترسند و دست از علاج نکشند و مادام که زنده است
امید حیات آن داشته ملتزم علاج و تدبیر آن باشند زیرا که گاهی بعد اشراف بر موت یا زدفعة رجوع بسوی صحت
مینماید و قوت در بدنش عود میکند و هذیان برطرف میگردد و زبان نرم و کناره های آن صاف میشوند و تمام
اعراض برطرف شده صحت می یابد فتلک کن **فصل ششم** در انترک فیور و آنرا از قدیم تائیفائد فیور
میگفتند یعنی تپ مشابه تائیفس فیور اما فی الحقیقت مشابه آن نیست چنانکه از ذکر اسباب و علامات واضح
خواهد شد و عدم مشابهت آن از تائیفس فیور از سی سال ظاهر و ثابت شد لیکن این اسم مناسب ست و گاهی این را
ایبڈومنل تائیفس فیور بفتح الف و سکون بای موحده و ضم دال هندی و سکون واو و کسر میم و فتح نون و سکون
لام هم نامند یعنی تائیفس بطن چه ایبڈومنل بمعنی شکم ست و چون اذیت و شدت اعراض درین حمی در شکم زیاده
بود لهذا باین نام موسوم ساختند و گاهی این تپ نام کرده میشود به پای تو جنیک فیور بفتح بای موحده فارسی
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
نون و سکون کاف یعنی تپی که از عفونات اشیای عفنه پیدا میشود اما اسم انترک فیور از همه اولی ست چه ورم
و فساد امعا درین حمی ضرور میباشد و در عرف اطبای حال انگلستان هم همین اسم مستعمل ست یعنی حمی که بسبب
فساد میوکس ممبرن امعا پیدا شود و زیاده اثر زهر درین بر میوکس ممبرن امعا میرسد بالجمله انترک فیور تپی ست
که همیشه لازم بود و همراه آن در شکم میباشد و خاصه بمقابل و قریب سر استخوان درک شکم درد و آواز نفخ هوا
عند الغمز محسوس میشود و هم با این حمی اسهال میباشد و در غده های صغار میوکس ممبرن امعای صغار ورم
پیدا میشود خصوصاً در غده موسوم به پای یرس گلاند بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و کسر کاف فارسی و فتح لام و سکون الف و نون و دال
ضمه ورم میباشد و در میان روز هشتم و دوازدهم درین حمی بثور بر سینه و بر دو پهلو و شکم ظاهر میشوند
و گاهی بر اطراف هم یافته شوند و این بثور از روز ظهور تا چهار روز زمانه زائل میشوند و بثور دیگر پیدا میشوند
و شاید که از حمی مطبقه متناقصه مصطلح یونانیین مراد همین حمی بوده باشد السبب سبب آن رسیدن زهر خفی
در خون ست که بذریعه آب و طعام یا هوا در بدن وارد شده با خون می آمیزد و نوالد این زهر بر جلد مختلفه ممکن است

یکی آنکه فضول انسان صحیح مثل براز بجای متعفن و فاسد شده از ان ابتدا این زهر پیدا میشود دوم آنکه غساله لحم یا قطعه لحم جای
افتاده متعفن و فاسد گردد و از ان هم این زهر پیدا میشود بطور ابتدائی سوم آنکه مریض این حمی جای براز کند و بران
آب جاری شده در چاه یا چشمه افتد یا بعد براز برای تطهیر در چشمه رفته تطهیر کند و از ان زهر آن در چشمه افتد یا ظروف ثیاب
مریض که زهرآلود از فضله آن باشد در چاه و چشمه انداخته شوند و از ان زهر در آب آید و این آب را انسان صحیح نوشد
یا حیوانات شیردار از ان آب بنوشند و زهر مذکور در شیر آنها آید و شیر را شخص صحیح نوشد و از ان در بدن صحیح حاصل میشود
بالجمله باین صور و امثال آن این زهر جوانی در بدن انسان می آید و باید دانست که این مرض باشخاص حدیث العمر
زیاده عارض میشود و بعد آن در کثرت جوانان را می شود و پیران و کسانیکه از عمر چهل سال متجاوز شده اند باین مرض
کم مبتلا میشوند و چنانکه در تا نفس فیه زهر از بدن براه مسام و عرق خارج شده در هوای محیط بدن مریض می آید لیکن
بدیگران میرسد درین مرض زهر فقط از جانب امعا بذریعه براز از بدن خارج میشود و لهذا اتفاق این مرض از مریض
به بدن صحیح اکثر از بوی براز میشود و چه این زهر از براز مریض جدا شده در هوا می آید و از هوا در بدن صحیح رفته با خون آمیزد
نه از هوای محیط بدن علیل چنانکه در تا نفس فیه ربوده العلامات اول علامات منذره آن چنان بسهولت و خفت شروع
میشوند که مریض هم نداند و بهری ابتدای آن ظاهر نمیشود تحفة الاعراض مثل اینکه بدن اول از مشقت قلیل هم مانده میشود
و بیمار بسبب آن متعجب میگردد و میگوید که مرا چه شده است که امروز از ادنی مشقت مانده شدم و هم از تحریر و کردن کار
متعاد نمود و مانع متاذی میشود و کار کردن خوش نمی آید و قدری درد سر ماند و بعضی از اعتدال صحت قدری مائل
بسرعت میشود من ابعد در عضلات بدن قدری درد محسوس گردد و روزانه بار بار گاهی قدری سردی گاهی گرمی بدن
ظاهر میشود و در شکم قدری اذیت محسوس شود و بعد آن یک دو بار اسهال میشود بعد وجود این علامات منذره تپ پیدا
میگردد و روز بروز این تپ آهسته آهسته زیاده میشود و همراه آن اسهال هم زیاده میگردد تا اینکه روزانه از چهار
تا شش بار نوبت باسهال میرسد و اسهال برنگ زرد و با صفرا می آید و گاهی برنگ خاکستری باشد و اکثر صورت
و رنگ آن چنان معلوم میشود که گویا دال مسور رقیق پخته اند و دران جسمی مثل دال پخته محسوس گردد لیکن عفونت دران
زیاده بود و شاید این حالت تا یکهفته ماند و تا این حال مریض لائق نشست و برخاست و حرکت میباشد و بعد آن
که هفته ثانیه شروع میشود در اعراض شدت ظاهر گردد و در یک دقیقه نبض تا یکصد و بست مرتبه حرکت میکند و سیماب در
تهرمامیتر تا یکصد و شش درجه میرسد و ضعف کمزوری آنا فانا زیاده میشود و در شکم نفخ ظاهر گردد و مقابل سر
استخوان ورک در شکم درد و از جسم بوی آب و هوا محسوس میشود و زبان خشک گردد و گاهی مثل زجاج بر زبان خشونت گرد
میباشد و گاهی در وسط زبان چرک و بر کناره ها و سر زبان سرخی نمودار بود و چون جلد بدن را درین هفته ببینند
از بعد هشتم و درمیان دوازدهم بثور کوچک علیحده علیحده از بست عدد تا سی عدد بر تمام جسم دیده شوند و رنگ این

بثور گاهی پیدا شده و قدری این بثور مرتفع و سر برآورده میباشند اما اختفای در آن نبود چنانکه در بثور تائفس فیور بود
و از ظاهر کردن این بثور بالتمام زائل شوند بعد زوال اثر ظاهر نمیشوند و این بثور سه چهار روز مانده زائل گردیده دیگر
بثور در جای دیگر پیدا میشوند و این حالت زوال و ظهور بثور از روز هشتم تا بیستم یا بیست و یکم میماند سوای اینها سوال که بثور ابتدائیه
زائل میشود و بثور دیگر پیدا میشوند و بعد از هفته ثالث شروع شود و مرض بعد از دو یا دو کامل رسد بر لب و زبان و حکم اندرون دندان
سیاهی ظاهر میشود و درین وقت مریض بیهوش افتاده باشد و اختلال و هذیان در کلامش پیدا میباشد اما هرگاه او را
آواز دهند و هوشیار کنند جواب صاف دهد و تشنه چون آب اگر دهند می نوشد و میگیرد و باز بیهوش میشود و این تپ اول
روز کم و قریب شام زیاده میشود اما اگر قریب شام کم شود و اول روز زیاده گردد این را دلیل ردی و علامت
موت باید شمرد و طحال درین مرض عظیم و متورم گردد و در هفته ثالث نفخ شکم زیاده میشود و اسهال کثیر گردد و همراه اسهال
درین هفته خون هم می آید و سببش درین وقت آنست که گاهی از اجتماع خون در میوکس ممبرن امعای صغیر گاهی رگ منفجر
میشود و یا در پایر پیس گلاند کدامی رگ شق شده زخم پیدا گشته خون می آید و از آمدن خون و شدت اعراض ضعف و
کمزوری و هذیان در مریض زیاده میشود و بیهوشی و غشی و ضعف نبض آنا فانا زیاده شده درین شدت یا مریض میمیرد
یا مشرف بموت شده باز خفت در اعراض ظاهر شود و رجوع بسوی حیات و صحت میکند تا اینجا آنچه علامات این حمی
نوشته شده باعتبار اکثریت اند و در بعضی مرضی درین علامات اختلاف هم یافته میشود و بطور شذوذ و ندرت بالجمله آنچه
علامات نوشته شده اند در همه مریضان این تپ برابر یافته نمیشود بلکه در بعضی مریضان زبان صاف و رطب میباشد
و گاهی در کدام مریض غثیان و قی بکمال شدت میباشد و گاهی در کسی اسهال از اول کثیر میباشد و گاهی در کسی قی و
اسهال هر دو نباشند یا بسیار قلیل بوند و گاهی در کسی قبض شکم زیاده میباشد و گاهی بثور که خارج میشوند چنان کوچک
بوند که محسوس نمیشوند و گاهی مطلقا بثور یافته نمیشوند و چون اختلاف در وجود بعض علامات یافته میشود پس
درین وقت اشتباه واقع میشود که حمی رلپسنگ فیور است یا انٹرک فیور و بسبب آن تشخیص دشوار میگردد پس
درین وقت جمله علامات را جمع کرده غور نمائید که اگر بعضی از آن نباشند بعض دیگر خواهند بود مثلا اگر بثور نباشند
نفخ و درد شکم و آواز آب و هوا که بمقابل سر استخوان ورک در شکم می آید موجود خواهند بود و بوی بد در اسهال موجود خواهد بود
و یا اگر بثور نباشند اسهال خواهد بود و اگر اسهال نباشد بثور خواهند بود بالجمله اگر بعض علامات مفقود شوند بعض دیگر
موجود خواهند بود و از آن مرض متشخص خواهد شد و گاهی این مرض چنان قلیل میباشد که مریض کار و بار بخوبی میکند
و بر پلنگ نمی افتد و این وقتی ست که زهر قلیل باشد و گاهی در ابتدای هفته اولی اعراض بشدت میباشند و در هفته
ثانیه کم میشوند و گاهی در ابتدا قلیل و ضعیف بوند و در هفته ثانیه زائد و قوی میشوند و گاهی از روز هشتم تا چاردهم
خفت بیشتر درین مرض ظاهر میشود و اینهم وقتی ست که زهر قلیل باشد و اگر زهر زیاده میباشد تا بیست روز تا سی روز

درین تپ خفت ظاهر میشود و گاهی ازین هم زیاده مدت در شدت مرض منقضی میشود و زمان انحطاط درین مرض طویل
میباشد و اعراض آهسته آهسته زائل میشوند و نبض بتدریج در طول مدت بر اعتدال خود می آید و گاهی بعد زوال
مرض در زمان نقاهت این مرض باز عود میکند اما سبب عود کردن درین تپ خفت اعراض و قلت مدت ضرورت
واین مرض اکثر یکبار در تمام عمر عارض میشود چنانکه تائفس فیور هم یکبار در تمام عمر پیدا میشود و گاهی درین
حمی امراض دیگر هم پیدا می شوند و زیاده تر همه پیرتائتیس یعنی سرفه که بسبب ورم میوکس میمبرین مجاری هوا
میشود پیدا میگردد و گاهی یرقان هم حادث میشود و غالبا حدوث آن بسبب ورم میوکس میمبرین معای اثنا عشری هم
میوکس میمبرین مجری صفرا آرنده میباشد و گاهی درین تپ ورم غشای آبدار بطن که مثل خریطه بر جمیع احشاست
پیدا میگردد و آن بدو سبب میشود یکی آنکه ورم معای صغیر موسوم به صائم تا غشای آبدار میرسد دوم آنکه غده
موسوم به پای برس گلاند بسبب حدوث زخم منثقب گردد و از پیدا شدن روزن دران براز و غیره آنچه در معا است
از ثقبهٔ مذکوره خارج شده در خریطه غشای آبدار افتد و بسبب آن در غشای مذکور فساد و ورم پیدا شود و گاه
ورم این غشا بسبب منثقب شدن غده های پیرس گلاند پیدا شود و بلغت انگریزی آنرا پرفریشن بفتح بای موحده فارسی
وسکون رای مهمله و فتح فا و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی سوراخ مینامند و نوبت منثقب شدن
غده مذکور اکثر بعد سی یا چهل روز در حمی میرسد وقتیکه ورم این غدد کم شد و غده بسبب ورم فساد بلاغم و ضعف شود
فورا منثقب گردد اما گاهی بعد هشت یا ده روز هم ثقبه در امعا پیدا شده ورم غشای آبدار حادث میشود و این وقتی است که زهر
قوی و ورم شدید زیاده بود و خون کثیر در اسهال آید و گاهی با وصف خفت اعراض دفعة سوراخ در معا پیدا میشود و قبل
آن علامات منذره ثقبه مثل نفخ یا دقی نفخ شکم و درد زائد در معا و آمدن خون کثیر در اسهال هیچ موجود نبوند اما هر گاه ورم
غشای آبدار شروع میشود دفعة بیمار می افتد و جلد بدن آن سرد میشود و قی می آید و ضعف و کمزوری فورا
غالب میشود و انحطاط وجه و سیاهی رنگ بدن و ناخن و حلقه سیاه گرد چشمان و سیاهی زبان ظاهر میشود و شکم
منتفخ میگردد و تنفس سریع میشود و مریض فقط بزور سینه تنفس میکند از اعانت پرده شکم نفس نمیکشد و شکم
همراه ریه منبسط و منقبض نمیشود و مریض پاها را بسوی شکم کشیده میدارد و در شکم درد شدید میباشد و عرق بارد
می آید و نبض بسیار سریع و دقیق و صلب میباشد مثل تار این و ضعف و کمزوری آنا فانا زیاده میشود تا اینکه مریض
میمیرد و گاهی بعد این همه سوء حال و اعراض خفت ظاهر میشود و رجوع بسوی صحت میکند **العلاج** اول در ابتدای
مرض قی کنانند از مثل ریت پکاکوانا یا از سفوف آن چنانکه در تائفس فیور نوشته شده اما اگر خود قی آمده باشد در تپ
مقیات مذکوره نه نوشانند بلکه عوض آن ادویه حابسه قی دهند مثل بسمته و هایدروسیانک ایسڈ دایلوٹ تنها یا مجموعا
یا پنج گرین بسمته و سوڈا اسفوفا نوشانند و اگر هایدروسیانک ایسڈ دایلوٹ دو سه قطره و بسمته ده و سه گرین همراه

سلوشن مارفیا که از هشت قطره تا ده قطره بوده باشد و آب ساده که تا دو اونس بود بنوشانند درین وقت بسیار منفعت می‌باشد
وهمچنین اگر خود اسهال باشد مسهل نه دهند و اگر قبض باشد بعد فراغ از آوردن قی مسهل لین مثل کسٹر وغن بیدانجیر
قلیل المقدار تا دو سه ڈرام بنوشانند یا دون نفور د میگنیشیا از یک اونس تا یک و نیم اونس بنوشانند و اگر عوض مسهل در
حالت قبض بر دادن حقنه آب گرم اکتفا کنند بهتر بود و من بعد تدبیر تسکین جوش خون نمایند چنانکه در تائفس فیور
نوشته شده لیکن چونکه درین حمی جوش خون نسبت تائفس فیور گاهی زیاده می‌باشد تا اینکه گاهی سیماب درین حمی در تهرمامیٹر تا
یکصد و هفت درجه بالا میرود و درین وقت جلد بدن بسیار گرم بود و هذیان و قلق زائد باشد و خوف هلاکت مریض
قوی بود لهذا درین وقت بهتر نیست که در حوض کلان مسمی آب گرم که حرارت آن تا نود درجه باشد پر کرده مریض را
از پلنگ بر چادر گرفته چند کس در آب مذکور اندازند بنحوی که بدن در آب باشد مگر سر از آب بیرون دارند من بعد آهسته آهسته آب سرد
دران انداخته باشند تا سیماب تهرمامیٹر تا درجه یا شصت و پنج درجه فرود آید و دران اثنا بر سر آب سرد ریخته باشند و برین حال تا نیم ساعت
مریض را در آب مذکور دارند که در تهرمامیٹر که در بغل مریض باشد سیماب بر یکصد و دو درجه آید یا مریض از سردی
شکایت نماید آن زمان مریض را از آب برآورده خشک کرده لباس پوشانیده بر پلنگ خوابانند از این تدبیر
اکثر دیده شده که بعد برآوردن مریض از آب حرارت در بدنش رفته رفته کم میشود تا اینکه سیماب بر صد درجه میرسد
و این قلت حرارت گاهی تا دو ساعت ماند و از آن مریض را راحت میرسد و بعد دو ساعت اگر بخار زیاده
هم شود لیکن تا یکصد و شش یا یکصد و هفت نمیرسد بلکه تا یکصد و سه یا یکصد و چهار درجه زیاده شده متوقف میشود
و اگر بعد آن از یکصد و چهار هم زیاده شود باز در آب مذکور اندازند بعضی از ڈاکتران جرمن بهمین تدبیر علاج
این حمی اکتفا میکنند و روزانه دو سه بار این تدبیر العمل می‌آرند و چون از تدبیر تسکین جوش خون فارغ شوند
متوجه بسوی تدارک اعراض موذیه شوند پس اگر اسهال کثیر باشد یا دران خراطه یا خون آمده باشد درین وقت
افیون خالص یک دو گرین در آب ساده حل کرده قدری ارارٹ با آن آمیخته از آن در مقعد زراقه سازند تا در امعای
مستقیم رود و اگر وقت آمدن اسهال درد و پیچ و جوش و اذیت در معای مستقیم زیاده یافته شود قبل استعمال این زراقه
حقنه از آب گرم که در مقدار از دوازده اونس تا شانزده اونس باشد داده معا را صاف کرده بعد آن زراقه مذکور
دهند و هرگاه نفخ شکم زیاده بود همراه افیون مذکور روغن تارپین از بیست قطره تا بیست و پنج قطره آمیخته زراقه
نمایند و اگر این تدبیر کافی نباشد دوای حابس اسهال از طرف دهن نوشانند و از ادویه حابس اسهال درین وقت
بهتر از گالک ایسڈ و پلنبای ایسیٹیس دوای نیست پس دوازده گرین گالک ایسڈ همراه پنج گرین ڈوورس پوڈر
بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند یا پلنبای ایسیٹیس پنج گرین و افیون خالص نیم گرین همراه اکسٹر
یکٹ جنشن که دو سه گرین باشد حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت یک یک حب از ان بخورانند

ف
و اکثر بعضی از ڈاکتران درین حمی ... باشد از دو تا چهار گرین کلورال را با سوڈا کاربناس یک دو روز یکجا بار خورانیده ... میداشته و ... گاهی از استعمال آن این حمی ... [illegible]

و هرگاه هذیان و علامات ضرر دماغ موجود باشند افیون از ین نسخه ساقط کنند و ده درس برومائد هم نه دهند و هرگاه خون در دست بسیار زیاده آید درین وقت پارچه با آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر شکم نهند خصوصاً جائیکه غده موسومه پائر س گلاند ست و آن موضع قریب سر استخوان ورک جانب راست شکم ست پس اینجا قطعه برف زیاده نهند زیرا که یقیناً خون زائد از زخم همین غده می آید و هرگاه بول قلیل یا سرخ رنگ آید درین وقت مدرات بول نوشانیدن نافع ست پس از پتاس ایسیٹاس و پتاس نٹراس و پتاس سائٹراس و پتاس بای تارٹراس هر آنچه موجود باشد فرادا یا مجموعاً نوشانند و هم هرگاه خون در اسهال زیاده آمده باشد نوشانیدن پلمبای ایسیٹس همراه افیون ساده خیلی مفید ست و اگر سلفیورک ایسڈ ڈایلیوٹ را همراه افیون درین وقت نوشانند هم بسی نافع ست و اگر روغن تارپین از بست قطره تا سی قطره همراه قدری اسپرٹ نائٹرک ایتهر حلکرده با یک و نیم اونس آب ساده بنوشانند برای حبس خون درین علت مفید بود و چون نفخ شکم زیاده باشد پس برای کم کردن آن فلالن با آب گرم تر کرده فشرده روغن تارپین بران پاشیده بر شکم به بندند و اگر ازین فائده ظاهر نشود و اذیت نفخ زیاده موذی باشد حلتیت سه چهار گرین با یک دو اونس آب ساده حلکرده در معای مستقیم بذریعه زراقه رسانند و گاهی همراه افیون خالص روغن تارپین درین وقت نوشانند بنحویکه برای حبس خون نوشته شده تا نفخ کم شود و چون درد شکم زیاده گردد و شبهه پیدا شود باینکه ورم غشای آبدار پیدا میشود درین وقت تا بقای درد و اذیت شکم بعد دو دو ساعت افیون خالص از یک گرین تا دو گرین بنوشانند و هم درین وقت بلاڈونا دو سه گرین و افیون خالص پنج گرین در آب حلکرده پارچه سفنت دران تر کرده بر شکم چسپانیده بالای آن پولٹس رقیق از تخم کتان درست ساخته بر شکم چسپانند و اگر عوض این هر دو از آب پوست خشخاس بر شکم تکمید نمایند کافی و نافع ست و برای دفع هیچو اسپه آنچه در ٹائیفس فیور نوشته شده اینجا هم بکار آید و زیاده از ان استعمال برومائد پتاس از سی تا چهل گرین درین تپ بسیار مفید ست و برای تسکین عطش آنچه در ٹائیفس فیور نوشته شده مفید ست لیکن آشیحو درین مرض نوشانند که ملین طبع ست عوض آن در نسخه های مرقومه در ٹائیفس فیور آب ساده داخل ساخته بنوشانند و هرگاه ادویه از قسم کهار مثل سوڈا یا پتاس یا پلمبای ایسیٹس نوشانند اشیای حامضه مثل سلفیورک ایسڈ نه دهند و در امر غذای این مریض اهتمام کثیر ضرور ست زیرا که از ادویه درین مرض امید حیات نیست بلکه آنچه امید ست از اغذیه ست که تا بذریعه تقویت آن مریض تا آخر میعاد این مرض رسد پس باید که پرستار همواره نزد مریض مذکور موجود باشد و هر وقت نگران حال آن ماند زیرا که حال این مرض هر وقت یکسان نمیباشد بلکه بساعات و آنات مختلف میشود پس اگر به بینید که تشنگی زیاده است آب ساده نوشانند و اگر به بینند که ضعیف شده و خواهش غذا دارد بار بار غذا قدری قدری بخورانند و چونکه درین مرض زخم در معا میباشد لهذا اگر غذای غلیظ دهند مضر میشود و اگر کدام غذای رقیق که تغذیه دران کم بود نوشانند تلافی ضعف ازان نمیشود لهذا بهترین غذا درین مرض شیر ست بهر نحو که ممکن باشد تا حصول صحت آنرا بار بار بنوشانند و اگر از شیر مریض

نفرت کننده و رقی دفع شود یا در معده هضم نشود و پاره پاره شده در اسهال برآید عوض آن ده دوازده ساعت
آب گوشت یعنی یخنی بنوشانند و باز بعد آن شیر همراه آب آهک یا همراه آب ولایتی بنوشانند اگر بعد آن هضم شود بهتر
والا بعد آن باز آب یخنی همراه ارا روت آمیخته بنوشانند و بعد چند ساعت باز شیر بنوشانند که بجا اعتماد صحت و امید
حیات بر شیر است و باید دانست که گاهی شیر خام موافق مزاج نمیشود بلکه پخته آن بخوبی هضم میشود پس امتحان آن
نمایند و بهر نحو که هضم شود نوشانند و گاهی شیر را جوشانیده وقت برآوردن جوش در شیر ایشرن گلاس که دوائی ست
که آنرا از غشای خریطه ماهی کلان که دران هوا میماند میسازند و مثل صمغ مهیا شده از ان یک دو گرام گرفته در شیر آمیخته شیر جوشانیده
انداختند باز جوشانیده صاف نموده می نوشانند پس این شیر بخوبی در معده هضم میشود پس باین نحو نوشانند و بهر نحو که باشد
شیر را نوشانیده باشند و اگر شنکپر ایکاملش را همراه شیر آمیخته بنوشانند هم بخوبی [illegible] هضم شیر میگردد [illegible] همین تدبیر اکتفا
کنند تا اسهال بند شود و زبان صاف و نرم و حرارت از بدن دفع گردد و نبض باعتدال آید پس بعد آن برنج پخته
با شیر یا با لحم مرغ که پخته ساییده یا همراه لحم ماهی پخته برنج پخته آمیخته بخورانند و بعد آن رفته رفته بر غذای معتاد بعض
آرند و مادام که صحت کلی نشود و قوت اصلی در بدن عود نکند مریض را بر پلنگ [illegible] دارند و امر فرمایند که زیاده مشقت و محنت
نه کنند والا ضعف زیاده پیدا خواهد شد و بعد زوال مرض علاج تقویت بدن از نوشانیدن مطبوخ بارک اول نمایند
و بعد آن ثنکچرا استیل و کنین یا باده نوشانند یا قرص استیل کنین ساخته [illegible] نوشانند و [illegible] روغن جگر ماهی بنوشانند تا قوت
اصلی در بدن پیدا شود [illegible]
[illegible] معده و ضم [illegible] سکون [illegible] فارسی [illegible] تحتانی [illegible]
و سکون [illegible] مرکب [illegible] دماغ [illegible] نخاع است یعنی تب دماغ و نخاع و این حمی هم از جمله حمیات [illegible]
که از حاصل شدن زهر در خون پیدا میشود و هم این تب از امراض وافده مونان است و هم از امراض [illegible] است که از یکی بدیگری میرسد [illegible]
هم [illegible] پیدا میشود [illegible] اکثر کسان [illegible] مبتلا میشوند و [illegible] فساد [illegible] در دماغ و نخاع پیدا باشد و این حمی [illegible] حیات
انسان [illegible] و گاهی [illegible] چهار ساعت هلاک میشود [illegible] و گاهی [illegible] السباب
آن بخوبی معلوم نیست غالباً [illegible] پیدا [illegible] اما جاییکه مجمع ناس زیاده بود آنجا زیاده میشود العلامات در عین ساعت
[illegible] لرزه قلیل [illegible] و دوران سر پیدا میشود و به پیشانی درد ظاهر گردد و غثیان و قی غالب میشود و [illegible]
[illegible] در وقت خلای معده شدت آن زیاده میگردد و در گردن درد و شدت بحدی رسد که اگر [illegible]
[illegible] بیمار و بیننده گان [illegible] اشتباه پیدا میشود که کسی زهر خورانیده است پس بعد آن قدری تب [illegible]
و دماغ و بدن پیدا میشود از اجتماع خون در دماغ و همراه آن بر شکل [illegible] و بر فقار ظهر و قطن درد ظاهر گردد و [illegible]
آن [illegible] شدن غشای دماغ و نخاع باید دانست و در تمام بدن [illegible] الجبالی یعنی زرد عصبی درد پیدا میشود یعنی

جابجا در بدن دفعةً درد از جانب برخیزد و در جمله بدن یا در عضوی میرسد چنانکه از صدمه برق یا از نفر زنبوره که دفعةً
در بدن خلانند درد و اذیت میشود خصوصاً در شکم این درد زیاده و بار بار میشود و بسبب منافی شدن سمپتی
تهیتک از ورم دماغ و در جلد بدن درد محسوس میشود و تا اینجا اجتماع خون در دماغ میباشد و بسبب آن در بعض
اغشیه دماغ ورم شروع شده باشد و بعد آن نخع و دماغ متورم میشود و درین وقت درد سر عام یعنی در جمیع اجزای
راس درد شدید بسبب ورم دماغ پیدا گردد و عضلات گردن سخت شده صورت خاص کزاز ظاهر میشود و بعد
مریض غافل میشود گویا در حالت خواب است و هذیان و علامات اختلال عقل پیدا می شوند لیکن درین حالت هم
از شدت اذیت لور اکثیا بار بار بر پلنگ خود می جهد و آواز میکند مثل فریاد و آواز دهند و از درد دشوار می شود
بسبب اینکه سمپتی تهیتک از فرط اذیت ضعیف و مسترخی شده و بعد آن استرخای عام بدن پیدا می شود این
وقتی است که دماغ و نخاع ضعیف و بیکار شوند پس مریض مثل مرده افتاده باشد و بول و براز بی اختیار جاری بود
بعد آن مریض گاهی در بست و چهار ساعت با ظهور این علامات می میرد اگر زهر قوی و کثیر بود و اعراض بسیار
شدید بوند یعنی در مدت بست و چهار ساعت جمیع این علامات هم ظاهر میشوند و مریض هم هلاک میگردد و اگر
این علامات زیاده شدید نباشند تا دو چهار روز زنده میماند و اکثر این مریض درمیان روز دوم و پنجم می میرد و اگر
بسلامتی و حیات از این ایام متجاوز شود پس از بعد روز پنجم تا هشتم بثور و آثار بر جلد بدن پیدا میشوند پس اگر بثور ظاهر
شوند آنها مثل بثور حصبه یعنی میزلز کوچک و سخت سر برآورده میباشند لیکن درین مرض رنگ جلد بدن مائل به رصاصیت
میباشد یا موافق بثور تائیفس میباشند لهذا گاهی آنرا سریبرو اسپینو تائیفس هم میگویند و اگر آثار بر جلد افتند پس
آنها مثل آثاریکه از رسیدن ضربه بر جلد پیدا شوند میباشند زیرا که اینجا بسبب کمزوری خون از عروق خارج شده
زیر جلد بدن مجتمع میشود و این آثار گاهی صغیر و گاهی کبیر و مدور خاصةً بر شکم و فخذین میباشند و هرگاه بثور بر چهره
پیدا شوند پس مشابه میباشند از بثوریکه در حمیات حاده بر شفتین و بینی و رخسار اکثر پیدا می شوند و آنرا بلغت انگریزی هرپس
بفتح های هوز و سکون رای مهمله و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی آبله بخر نامند و گاهی در جلد اعضای دیگر
هم مثل ندبین دست وغیره جابجا ورم مدور سرخ رنگ پیدا می شود بسبب آمیختن زهر در خون و گاهی همراه این حمی
امراض دیگر مثل ورم ریه و سرقه و ورم غشای بیرونی قلب و ورم امعا و ورم گرده پیدا میشوند و درین وقت این حمی
مرکب بود بالجمله از علامات مهلکه این مرض اینست که نبض زیاده ضعیف گردد و سر بسوی خلف کشیده باشد و عضلات
گردن سخت بوند و تشنج عام مثل صرع در بدن باشد و مریض بیهوش بود و بول و براز بی اختیار جاری باشد یا سفیده
بیضه در بول آمده باشد و رنگ جلد بدن رصاصی بود و مریض را نه خوف از مردن و نه امید آرزوی حیات خود باشد
و از درد دشوار بود و بسبب استرخای عضلات حلق و مردمک چشم وسیع باشد و حس چشم چندان کم بود که اگر انگشت

دست کسی یا چشم دیگری به چشم افتد پلک برای دفع اذیت حرکت نمیکند و بیهوشی و غشی چنان شدید بود که آواز غطیط پیدا باشد
و هرگاه بعد روز پنجم یا هشتم خفت در اعراض ظاهر شود و از دوران سهل گردد و درد که بیدار بود اکثرا در بدن زیاده میشد کم
گردد و حواس قلیل صحیح شوند و هذیان و اختلال برطرف شوند اینها را از علامات بشر صحت باید فهمید و امید حیات باید کرد
چه ازین ثابت میشود که زهر قلیل بوده و اذیت به دماغ و نخاع کم رسیده امید هست که باز قوی و صحیح شوند و این مرض وقت
شیوع خود گاهی در کدام سال قوی و زیاده مهلک میباشد مثل اینکه فی صد هفتاد یا هشتاد کس هلاک میشوند و گاهی
شدت و نکایت و اهلاک آن بطور متوسط بود مثل اینکه فیصد از مریضان پنجاه میمیرند و گاهی مهلک بقلت میباشد
مثل اینکه فیصد چهل یا سی یا بیست کس از مریضان هلاک میشوند و چون مریض درین حمی بزودی میمیرد یعنی مثلا در بیست
و چهار ساعت هلاک شود و بعد مرگ تشریح جسد آن کرده شود فقط ورم دماغ و نخاع یافته میشود و چون تا چهار روز زنده مانده بمیرد در دماغ و نخاع
ریم یافته میشود مثلا بطون دماغ از ریم و خون ممتلی دیده میشوند و اگر از آن هم زیاده زنده مانده بمیرد دماغ و نخاع
لین یافته میشوند مثل دروغ فتدکرس العلاج درین مرض نوبت ظهور نفع از علاج کم میرسد زیرا که مدت مرض
قصیر است خصوصا که زیاده حاد و به شدت قوی و اکیوت باشد چه درین وقت مریض بزودی هلاک میگردد و مهلت
علاج میسر نمیشود چنانکه پیشتر در احکام آن مذکور شد اما اگر مهلت علاج باشد فصد گیرند و کیلومل خورانند و مسهلات
نوشانند از ادویه که در فصول سابقه مذکور شدند و نیز در کتاب مفید این اوراق بهتر آنست که در ابتدای این مرض اول
ادنو شانیدن اپیکاکوانا قی کنانند و بعد فراغ از قی مسهل دهند از کیلومل و سفوف جیلپ کمپوند یا از میگنیشیا سلفاس
من بعد چونکه مرض قصیر المدت است و در خورانیدن کیلومل بطوریکه در خون رسد بعد مسهل مهلت کافی می باید و آن
از قصر مدت مرض میسر نمیشود و هلاک اهم درین مرض رسانیدن آن در خون است تا ورم دماغ و نخاع را دفع کند پس
بهتر است که بعد مسهل مرهم سیماب را در بغل و پس گوش و در ارابیه مریض خوب مالند تا بذریعه این اعضای جزو
کیلومل در خون داخل شده ورم دماغ را مانع و دافع شود و آنچه ماده از ورم ریخته گردد و بیش در اغشیه دماغ و نخاع
مجتمع شده است بنوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع بارک یا مطبوخ آن اخراج نمایند و صاف کنند تا دماغ
پاک شود و هم از ایوڈائیڈ قدری آرام به دماغ رسد و بعد مالیدن مرهم سیماب نوشانیدن این دوا شروع کنند
و انتظار و تاخیر نه نمایند زیرا که زمان مرض قصیر است و هرگاه ضعف و کمزوری زیاده باشد همراه این دوا امونیا
کاربناس یار کرده نوشانند و چون هذیان و حالت جیسه و خوب بالجمله علامات مانیا در بیمار یافته شوند درین وقت
نوشانیدن برومائیڈ پٹاسیم همراه ٹنکچر یا ئی سائمس مناسب تمام و مفید است و چون تشنج کزازی و در دلنور اجبا شدت
کنند درین وقت ادویه دافع تشنج و مسکن وجع نوشانند و بهترین ادویه این است صفته مارفیا ایسیٹاس
ده گرین اٹروپیا سلفاس یک گرین در یک ڈرام آب ساده حل کرده از آن دو قطره گرفته بذریعه [illegible]

یا دوازده دوازده ساعت بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد گردن رسانند و اگر این عمل میسر نشود افیون خالص ده گرین بلادونا ربع گرین هر دو را باهم ساخته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت یا دوازده دوازده ساعت حسب ضرورت به بیمار خورانند. ایضاً لهسلوشن مارفیا از بست تا سی قطره و برومائید پتاسیم از پانزده تا بست گرین همراه آب ساده بنوشانند و برای تسکین عطش اگر برف میسر شود قطعهٔ آن در دهن مریض گذارند و هم برف را کوفته در مثانه گوسفند انداخته بر سر و نخاع و فقار ظهر مریض نهند اگر متحمل این تدبیر شود و از ان ضرر به تشنج نرسد و اگر از نهادن آن دفعهٔ تشنج کم از ان زیاده شود استعمال آن ترک کنند و بر دهن انداختن برف اکتفا نمایند و هر گاه قی و غثیان درین مرض زیاده شود خورانیدن برف درین وقت زیاده مفید میشود. ایضاً برای تسکین عطش آنچه نسخه های ادویه مسکنه عطش در علاج حمی تائیفس فیور نوشته شده اند آنها را درین حمی هم وقت زیادتی عطش بنوشانند و اهتمام در غذای این مریض هم ضرورست و بهترین غذا شیر گاوست که آنرا هر وقت موافق ضرورت نوشانند یا یکبار شیر و یکبار آب یخنی بنوشانند و اگر کمزوری و ضعف زیاده باشد زردهٔ بیضهٔ خام یک دو عدد همراه شراب براندی که از یک دو درام تا نیم اونس باشد حل کرده قدری نبات آمیخته بنوشانند اما باید دانست که مادام کمزوری و ضعف نه شده باشد شراب و امونیا را نه دهند والا از ان جوش خون زیاده خواهد شد و اگر از شدت قی چیزی در معده از قسم غذا قرار نگیرد درین وقت غذا را بذریعه حقنه در معا رسانند ترکیب نفیس برای رسانیدن غذا در شکم صفقهٔ گوشت بز را که در وزن نیم آثار باشد از آب شسته همراه آب ساده در پاتیله انداخته بجوشانند و مهرا سازند تا آب بقدر هشت اونس باقی ماند پس خوب مالیده صاف نموده ازین آب از چهار اونس تا هشت اونس بگیرند و درین آب گوشت سفیده تخم مرغ که آنرا بالائی نامند بقدر یک اونس و شراب براندی از نیم اونس تا یک اونس آمیخته خوب حل کنند و پس بذریعه حقنه در معا رسانند و در بست و چهار ساعت دو سه بار این غذا را در شکم رسانیده باشند و اگر بیرون از امعا بیرون آید قدری افیون خالص در شوربای لحم مذکور حل کرده بذریعه زراقه در شکم رسانند تا بسبب آن در شکم باقی ماند و از ان غذا بجان رسد و بدن قوی گردد فقط.

فصل هشتم

در ری لیبسنگ فیور بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون نون و گاف فارسی هم لفظ مرکب ست و ری بمعنی بار بار مکرر و لیبسنگ بمعنی افتادن یعنی بیمار درین تپ مکرر با این حمی بیمار شده می افتد و این تپ عود میکند و هم ری کرنت فیور بکسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و رای مهمله و سکون نون و تای هندی بمعنی بازپس آینده هم مینامند چه بعد قلق و زائل شدن باز دوره و عود میکند و گاهی گاهی این تپ از پنج روز یا هفت روز هم میگویند زیرا که تا این مدت مانده بر طرف میشود لیکن ری لیبسنگ فیور بهترین نامهای آنست چه بیمار اول باین مبتلا شده می افتد من بعد صحت یافته باز [illegible] باین مبتلا شده می افتد و این قسم حمی در ملک هندوستان دیده کمی شود بلکه در بلاد یا [illegible] زیاده گردد و بخوبی غذا بسکنه آن بلاد میسر نمی شود آنجا این حمی مثل [illegible] [illegible] قحط سالی میشود و اکثر [illegible] بوجه پیدا می شود الیبب سبب آن قحط و نایابی

غلاظت و تنگی معاش است که بسبب آن غذای قلیل و ناموافق خورده میشود و بسبب آن فساد و خرابی در خون پیدا شده مثل ٹائفس فیور
پیدا کرده و چونکه این تپ هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و مؤثر در بدن صحیح میگردد لهذا هرگاه جای پیدا شود
در سکنهٔ آن بلد عام میگردد العلامات اول درین حمّی برد و لرزه میشود و در پیشانی درد عارض گردد و عضلات بدن درد کنند
و ضعف در بدن پیدا میشود چنانکه شان جمیع حمیات است پس تپ ظاهر شود و این تپ بسیار شدید میباشد و نبض دران زیاده سریع بود
حتی که در یک دقیقه یکصد و چهل بار حرکت میکند که بسبب شدت سرعت شمار آن دشوار بود و از جوش خون سیماب در تهرمامیٹر
تا یکصد و پنج درجه میرسد و همراه آن جمله علامات که پیشتر بوده شدید میشوند و عطش شدت میکند و روز سوم قی عارض شود
و دران اول آنچه خورده باشد خارج شود بعده صفرای سبز برمی آید و از خروج صفرای انصر چون حرارت زیاده شود قی صفراوی
موسوم به بلیس ریمٹنٹ فیور پیدا گردد و طبع قبض شود و بول برنگ سرخ یا زردی آید و هر رنگ که باشد در بول شده پیدا میباشد
و گاهی یرقان هم دران پیدا می شود و اگرچه ظهور بثور یا آثار خاص درین تپ مثل ٹائفس فیور یا انٹرک فیور لازم نیست اما گاه گاه
بر شکم و فخذین ورم سرخ مشابه بورم شتری یافته میشود و روز پنجم یا هفتم هرگاه شدت اعراض بحد کمال رسد و حال بیمار بسی خراب بود
دفعةً مثل بحران عرق از بدن جاری گردد و یا دوره عرق مفت و اعراض ظاهر شود و فوراً تپ زائل گردد و مدت دوره دوازده ساعت
از ابتدای دوره عرق جوش خون چنان کم شود که سیماب از یکصد و پنج درجه تا نود و هشت درجه که کم از درجه صحت است فرود
آید و دو سه روز بعد آمدن عرق سیماب از نود و هشت درجه که درجه صحت است هم کم ماند و بعد دو سه
روز باز تا درجه صحت آید و روز چهاردهم از ابتدای مرض باز این تپ دفعةً عود میکند لیکن اینک مثل سابق
نمیباشد بلکه در شدت اعراض و طول مدت دوره کمی به نسبت سابق میباشد و درین عود از روز سوم تا چهارم
دوره عرق شده تپ دفع میگردد و اکثر دوره ثالث نمیکند و اگر کند از دوره ثانی هم شدت و مدت آن کم میباشد
و گاهی این حمّی هم مرکب می شود از مرض ذات الریه و سرفه و وجع مفاصل یا اوجاع عضلات که آن در ماتزم
بود و گاهی دمامیل و وقتی ورم غده ها که زیر گوش و بالای گردن اند درین تپ پیدا می شوند و چون این تپ زن حامله را
افتد حمل ساقط میشود العلاج اول در ابتدائی کشانند از مثل ابریکاکوانا بعده مسهل دهند از ادویه مسهله بارده که از قسم
کهار انه مثل منگنیشیا سلفاش و سلفیٹ آف سوڈا و غیره و بعد آن تنقیه و دیگر مثل سلفیورک ایسڈ و سلفیورس ایسڈ ڈیلیوٹ یا نائٹرک ایسڈ
و نائٹرو میوریاٹک ایسڈ و از این ادویه هر چه مناسب باشد اجزا همراه آب ساده چندان بیامیزند که تا ذائقه آب را ترش
گرداند پس این آب را وقت تشنگی بنوشانند و در دهن قطعه برف گذارند و اگر تپ زیاده حاد بود قطعه برف بر شکم و دماغ نهند
و آب برف نوشانند و چادر را در آب سرد تر کرده دران مریض را بپیچند و همچنان که در انٹرک فیور برای تسکین جوش خون تدبیر نشانیدن
بیمار در حوض مملو از آب نوشته شده اینجا هم از آن وقت زیادتی حمی بعمل آرند و اگر بعد مسهل هم قی باقی بود و سد لیبر بود نیم وزن
از وزن مقرر آن همراه آب نوشانند یا پتاس های کاربناس بست گرین در آب حل کرده همچنین سپارٹس کلورک ایسٹر ده دوازده گرین علیحده

تا آب حل کرده پس بسر و دو را کمپا کرده بنوشانند و اگر از تپ هم قی بند نشود و پلستر از خردل درست کرده بر معده گذارند یا آنی رونیا کم
ایسنڈ ڈائلوٹ ده قطره همراه آب سادہ بنوشانند و برای تسکین درد سر سرکه یا آب ساده حل کرده بر سر نهند یا قطعه برف بر سر گذارند و اگر
اینهم درد سر زائل نشود چهار زلو بر صدغین چسپانند یا حجامت بی شرط ابین کردن نماده تکشند تا خون بجانب مخالف جذب شود و
یرقان اگر از خود دفع نشود نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ با آب آمیخته بنوشانند و ادویه مدره بول مثل ایٹاس نٹراس لٹ پٹاس
ایسیٹاس و غیره بنوشانند و اگر درد سر هم زیاده باشد درین وقت نوشانیدن پٹاس نٹراس ده دوازده گرین بسیار مفید است
و برای دفع کردن درد اعضا افیون خالص و مرکبات آن یا کلورل هائی ڈریٹ یا برومائیڈ پٹاسیم موافق ضرورت نوشانند
اما کنین را در علاج این حمی منفعتی نیست شاید در آخر مرض برای تقویت مستعمل شود و مفید گردد و در غذای این مریض
شیر گاو و شوربای لحم یا ارا روٹ و غیره آنچه سهل الانهضام باشد خورانند و هر گاه ضعف زیاده بود ادویه مقویه چاره
مثل امونیا کاربناس یا شراب برانڈی یا پورٹ وین همراه غذا بنوشانند فصل نهم در یلو فیور این حمی هم از حمیات
لازمه است بسبب پیدا شدن زهر در خون پیدا میگردد لیکن در هندوستان در بلاد مغربیه و شمالیه آن دیده نمیشود اما در
بندرها و افریقا و امریکا جائیکه قریب بحر است و شهرهای آن آباد اند در سکنه آنجا زیاده میشود و در ملک سیام هم زیاده
میشود لهذا قوم فرانس نام این مرض مال دو سیام میگویند مال یعنی مرض است یعنی مرض ملک سیام این مرض همیشه
در جائیکه در نشیب واقع است میشود و در جای بلند مثل کوه نمیرسد و در ملکیکه سیلاب در آن از حرارت موضع ایستاده و وقت
بلند نشود پیدا میشود و در ملک حار زیاده حادث میگردد و از حرارت آنرا حیات و قوت حاصل میشود و از برودت
فانی و زائل میگردد اسباب سبب آن بخوبی واضح نشده این قدر دانسته میشود که هر جائیکه میشود در فصل حار
میشود و در فصل بارد رفع میگردد و از امراض متعدیه است و تعدی آن بسیار قوی است خصوصا برای کسی که از
ملک غیر در جای آید که آنجا این مرض شایع بود پس این کس بزودی در آن مبتلا میشود بسبب قوت تعدیه آن العلامات
اول علامات منذره حمی عموما از قسم سقوط اشتها و اذیت و درد اعضا و درد سر یافته میشوند و از یک روز تا یک ساعت و نیم روز
این علامات یافته شده بعد آن دفعتا بدن سرد میشود و لرزه پیدا گردد و بعد آن بخار ظاهر میشود و هر قدر که زمان سردی و شدت لرزه زیاده
میشود همان قدر حرارت بدن از دو یا دو ظاهر میگردد و هر قدر که سردی و لرزه کم بود حرارت هم بعد آن کمتر پیدا گردد و وقت
زیادتی حمی جوش خون گاهی از یکصد و شش درجه تا هفت درجه میرسد و همراه این حمی قی و غثیان زیاده میباشد
و هر قدر که قی و غثیان زیاده میشود درد اعضا زیاده میگردد و درد سر که درین تپ بود اگرچه در پیشانی عام بود لیکن
بر کناره هر دو ابرو جائیکه در عصابه زیاده میباشد همان جا شدت این درد هم محسوس میشود و در چشمان سرخی
بود چنانکه در چشمان کسی که از خواب بیدار کرده شود سرخی میباشد و برده در چشمان حلقه سرخ رنگ بر جلد معلوم میگردد
و ممکن است که تا این حد از دیاد رسیده مرض بر طرف شود و این وقتی است که زهر کم باشد و اگر ازین حد هم ترقی کند پس آنچه

و قی می آید سیاه رنگ بری آید و رنگ بدن زعفرانی شده یا الصفره میگردد چنانکه در یرقان شده می باشد و بول بسیار
سرخ یا زرد و قلیل المقدار بری آید و بر محل قلب ثقل محسوس گردد و روی مریض مثل چهره خائف می باشد و قلق زیاده
بود که بر یک پهلو آرام نیابد و این علامات شدت سه چهار روز مانده بعد آن خفت ظاهر شود حتی که بیمار بر پلنگ خود برخاسته
می نشیند پس بعد آن یا تپ مذکور کمال حدت پیدا میکند و در عین شدت آن عرق کثیر جاری شده اعراض برطرف می شوند
یا حمی از قسم دیگر که دران ضعف زیاده و نبض بسیار سریع و ضعیف بود و زبان خشک و بر لبها بر گوشت اندرون دندانها
سیاهی غالب بود می آید و اینها باز قی شدت میکند لیکن درین قی که می آید آنچه خارج شود برنگ سیاه و دانه دانه بنظر می آید
و آن اصل خون ست که از سوکس سمپرن معده بر آمده از حموضت معده قدری منهضم شده و صورت خود را گذاشته خارج
میشود و بعد آن کدام عرق کبیر در معده شق شده از قی یا در براز خون خالص کثیر می آید و جا بجا بر جلد داغهای سیاه
کوچک دیده میشوند زیرا که بسبب کمزوری خون از عروق صغار بر آمده منجمد میشود پس جلد بدن سرد و زرد می شود چنانکه
در آخر مرض بضعه میشود و درین وقت هذیان و علامات ضرر دماغ و اختلال حواس پیدا می شوند و ضعف نبض و بدن تا
فآناً زیاده میگردد و درین حال مریض هلاک میشود و این علامات که نوشته شده اند باعتبار اکثر اند اما گاهی مثل بیضه
قوی و شدید ثقل بر محل قلب و معده پیدا شده فوراً قی سیاه می آید و بعد آن مریض هلاک میشود و گاهی آنچه زهر درین حمی
در خون آمده اثر آن زیاده بر قلب میرسد و گاهی بر معده زیاده موثر میشود و گاهی زبان و نبض بر حال صحت میباشد
و قی و غثیان مطلقا نبود لیکن اذیت بر محل قلب یا معده پیدا شده بعد چندی از آن قی سیاه می آید و دفعةً بیمار در حالت
کمزوری هلاک میشود بدانکه تشخیص سپه اکثر العلاج رای بعض معالجین در علاجش آنست که چون قی خود می آید لهذا دران
قی نکنانند بلکه اول مسهل دهند از ادویه مخرجه صفرا مثل جوز و فلوس یا کیلومل یا منگنیشیا سلفاس یا سفوف جیلپ کمپونڈ یا
برگ سنای مکی و بعد فراغ از مسهل کنین مقدار گرین از پانزده تا بست گرین روزانه دو سه بار بنوشانند پس اعتماد شان در علاج
بر اسهال کثیر و تقویت خون ست و بعض مجربین میگویند که جمله اعتماد در علاجش بر روغن تارپین ست و طریق استعمال آن مختلف است
یکی آنکه روغن تارپین یک اونس همراه بست اونس آبجوی رقیق آمیخته حقنه دهند دوم آنکه روغن تارپین یک اونس
روغن کنجد نیم اونس کافور بست گرین همراه بست اونس آبجوی رقیق حل کرده حقنه دهند و اگر از ان اسهال حسب مراد نشود بعد
هشت یا ده ساعت باز موافق همین نسخه حقنه دهند تا شکم خوب صاف شود سوم آنکه بست بست قطره روغن تارپین
همراه آب پودینه روزانه سه چهار بار بنوشانند در علاج این حمی مفید ست و ایضاً رای بعضی آنست که در علاج این
ضرور ست که مریض را از جاییکه دران بیمار شده جای دیگر برند و علاج اعراض موذیه نمایند پس در اول اگر قبض باشد
مسهل دهند مثل کیلومل یا سفوف جیلپ کمپونڈ یا منگنیشیا سلفاس و بعد آن کنین یا سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ حل کرده قدر آب
کثیر مثل بست گرین بنوشانند و هرگاه در حمی جوش خون موجود بود در چادر که آنرا بآب ترکرده فشرده باشند مریض را بپیچند

یا در جوش نوشی آب سرد نیز ابتشانند چنانکه طریقه آن در فصول سابقه نوشته شده و وقتیکه جوش خون درین تپ کم باشد
مریض را در آب گرم که حرارت آن تا نود و پنج درجه باشد سه چهار ساعت نشانند تا بذریعه مسام آب در خون داخل شود
وازان درخون تری باعث رسد و بسبب آن خون را آرام رسد و درین مرض مثل سیمونه آب از خون بار بار بیرون میرود
معده میریزد و آن هرگز خارج میشود و آنچه نوشیده میشود ازان زیاده درقی برمی آید پس خون تشنه آب میماند و آب دران
نمیماند و ازین تدبیر آب از اندام بجذب میرسد و شراب سرد و برف بدهند یا از لعاب برف چیزی پانند و یک ڈاکٹر صاحب
میفرمایند که اسهال تحت آن بستر شده ازهر یک بار از آن ازشدت ذائقه
دران حادث میشود و افاقت از نتایج آن پیش خود دیده آن گردن در چنین اتفاق بلا شرط هم همین فائده برای در سر میشود و چه
چون زیاده از بیحد اخراج شود در همین مرض حالی باشد که بسیار می آید پس باید که برای آن این ریختا بالی درو سیاک و لاشابلیو
زیاده دهند زیراکه ازان ضعف قلب پیدا می شود بلکه عوض آن دو سه قطره کلارفارم همراه نبات سفید آمیخته بنوشانند اگر
ازینهم فائده ظاهر نشود بار دیگر بار قوت چهار هم جدا جدا حصه بگیرند حسب گسته لیده چهار چهار ساعت بنوشانند لیکن اگر بول
کم آمده باشد یا سفید تر باشد تا بیست بولی داین کنده دهند و الا ازان زیاده قلت بول پیدا خواهد شد بلکه برکلارفارم اعتماد نمایند
و آنرا تکرار دهند و بنوشانیدن آب برف تنها یا همراه ادویه که از آمیختن آنها هوا پیدا میشود مثل سوڈا واٹر یا جزو آ
که امتزاج آن مولد هوا باشد مثل سائٹرک ایسڈ و پاس بای کاربناس آنها را نوشانیدن یا برف برای تسکین قے
مفید است و هرگاه مریض بسبب کمزوری بیهوش باشد درین وقت پلستر از خردل ستیکه دو سه انگل در ساقین بنهند و هرگاه
ضعف زیاده شود ادویه مقویه دهند لیکن ادویه مرتبه درین نوشانند چه درین حمی امونیا خود در خون زیاده پیدا میشود بلکه
شراب مسمی برنامه پین یا سکی شراب یا شراب برانڈی نوشانند اما اگر بول قلیل آمده باشد و کرده کارخود بخوبی نه دهد
دادن شراب سوای قسم سکی آن غیر جائز و سکی را هم با آب کثیر آمیخته بنوشانند لیکن اگر مجتنب از شراب باشد آب
کافور نوشانند و بجای آب آبیکه دران ادویه حامضه آمیخته ترش کرده باشند از مثل فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ
ڈائلوٹ یا میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ بنوشانند و بجای غذا شوربا رقیق یا شیر یا تازه گاو همراه آب آهک آمیخته یا ارارو ٹ
یا مطبوخ چای که آنرا با برف سرد کرده باشند یا آب یخنی بنوشانند و مریض را تا حصول صحت از پلنگ برخاستن ندهند
والا خوف آنست که غشی پیدا شده دران هلاک شود چه خون درین حمی بسیار رقیق میشود و مثل آب سیاه میگردد و گاهیکه
دران بیمار بود باید که هوادار باشد **فصل دهم در انٹرمٹنٹ فیور** و این حمی بسبب آمیختن زهر نباتی در خون پیدا میشود و انٹر بمعنی
درمیان و مٹنٹ بمعنی انفصال است و بلغت انگریزی انٹرمٹنٹ آنرا گویند که موجود شود و معدوم گردد و باز موجود شده معدوم گردد و حاصل آنست
که بطور دوره حادث شود یعنی درمیان زمان اشتدادات این حمی تپ منفصل میشود و بدن مریض از تپ خالی میباشد بخلاف ریمٹنٹ
فیور که دران زمانی که درمیان اشتدادات آن هست آنهم از تپ خفیف خالی نمیباشد و این تسمیه بنابر حال ظاهر است و

اعضا بسبب آن بزدل شوند و فصل طبعی اعضاء و خون ازان فاسد شود و خون بسبب آن کمزور و ضعیف شده بخوبی غذا با اعضا و بیان نرساند و هوم غذا بخوبی ... ۱۲ مصنف

وهمچنین در لغت فرانس آگیو بکسر همزه وسکون یای تحتانی وگاف فارسی وضم یای تحتانی وسکون واو یعنی دونده بسرعت و حدت نامند وهم گاهی در زبان انگریزی آنرا مارس فیور بفتح میم وسکون الف وراء مهمله وسین مهمله نامند ومراد از مارس جائی است که آنجا بر زمین گل ولای وآب وگاه باشد که قدم انسان دران فرو رود وآن بپای راه رونده آمیزد وهم بلغت لاٹن پالوڈل فیور بفتح بای موحده فارسی وسکون الف وضم لام وسکون واو وفتح دال هندی وسکون لام نامند وآن بمعنی زمین نمناک است که دران گاه وآب بود واین تسمیه بنا بر سبب آنست چه زهر مولد این حمی درین زمین پیدا میشود وبالجمله این حمی از سردی شروع میشود وانجامش عرق جدا میگردد وبعد انفصال حمی بدن در راحت وآرام میباشد وباز بروقت معین شروع میشود وباز بعرق منفصل میگردد لهذا آنرا انٹرمیٹنٹ نامیدند چه درمیان دو شدت صحت می‌باشد وحمی تمام وکمال منفصل میشود وبهمین سبب از مینٹ جدا میگردد وبالجمله این جنس حمی برسه قسم منقسم میشود قسم اول آنکه هر روز دوره میکند وآنرا بلغت انگریزی کوٹیڈین بضم کاف وسکون واو وکسر تای هندی وسکون دال هندی وفتح یای مثناة تحتانی وسکون نون بمعنی نامیده هر روز وبعربی دائره فی کل یوم نامند قسم دوم آنکه یک روز درمیان آید وآنرا بلغت انگریزی ترشیان بفتح تای مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وکسر شین معجمه وفتح یای مثناة تحتانی وسکون الف ونون بمعنی دوره کننده بروز سوم وبعربی حمی غب خالصه نامند سوم آنکه بعد دو روز دوره کند وآنرا بلغت انگریزی کوارٹن بضم کاف وسکون واو وفتح الف ممدوده وسکون رای مهمله وفتح تای هندی وسکون نون بمعنی دوره کننده بروز چهارم وبعربی حمی ربع نامند وگاهی انیها مرکب ومضاعف میشوند یعنی مکرر دوره میکنند پس اگر کوٹیڈین هر روز دوبار دوره کند آنرا ڈبل کوٹیڈین نامند واگر ترشیان که یک روز درمیان می آید اگر مکرر نوبه کند آنرا ڈبل ترشیان نامند اما چون این حمی مکرر نوبه کند پس مثل کوٹیڈین هر روز نوبه میکند وبان مشابه میشود ولیکن فرق بینهما باین طور کرده میشود که کوٹیڈین حافظ وقت وساعت خود میباشد وڈبل ترشیان در اوقات مختلفه می‌آید مثل اینکه مثلاً در روز اول وقت نواختن شش ساعت می‌آید ودر روز دوم بروقت نواختن چهار ساعت می‌آید پس بعد روز سوم بروقت نواختن شش ساعت ودر روز چهارم بروقت نواختن چهار ساعت می‌آید واز این دانسته میشود که ڈبل ترشیان است یعنی دو غب دوره هر روز میکند واگر کوارٹن یعنی ربع دوبار دوره کند صورت آن مثل صورت ترشیان میباشد یعنی یک روز درمیان می‌آید وبسبب آن مشتبه میشود که غب است یا ربع وبینهما فرق کرده میشود باین طور که هر کوارٹن بروقت خود می‌آید ودر وقت دوره هر کوارٹن جدا میباشد واکثر کوٹیڈین اول وقت نهار می‌آید وترشیان یعنی غب قریب نصف النهار دوره میکند وکوارٹن قریب شام می‌آید وگاهی دوره کوٹیڈین از اول نهار متاخر میشود ورفته رفته تا قصر دور ظاهر میشود تا اینکه بروقت ترشیان که نصف نهار است میرسد واینک یا ترشیان میشود یا اعراض خفیف شده مرض ضعیف گشته زائل گردد وصحت حاصل میشود وگاهی دوره ترشیان تقدم وسبقت در وقت خود میکند تا اینکه رفته رفته بروقت دوره کوٹیڈین دوره آن شروع میگردد پس ورا

فرق بین الدائره فی کل یوم وبین الغب الخالصة التی تأتی فی کل یوم ۔ فرق درمیان ربع وغب مرکب

وقت شدت در اعراض آن زیاده گردد و منتقل به کوتدین میشود و گاهی دوره ترشیان متاخر میشود حتی که رفته
رفته بروقت کوارتن که آخر روز ست می آید و درین وقت خفت در اعراض آن و قلت در مرض پیدا می شود
و انجام این تاخیر آنست که یا حمّی زائل میشود یا منتقل بربع گردد و فاسک دوره کوارتن یعنی ربع گاهی در وقت خود ثابت
میماند و درین وقت در اعراض شدت ظاهر میشود تا اینکه رفته رفته اول ترشیان شود و بعد آن کوتدین گردد و درین وقت
شدت در اعراض و قوت در مرض پیدا میگردد و گاهی دوره آنهم متاخر میشود تا اینکه در روز پنجم یا ششم دوره میکند
و آخر درین وقت زایل میگردد السبب اسباب معده و معینه بر حدوث آن کثیر اند مثل اعیا و ماندگی بدن که از کثرت
مشقت بدنی و سفر حاصل میشود یا از نیامدن خواب وقت شب بدن ضعیف میگردد و هم کیفیات نفسانیه مثل غم و هم که
موجب ضعف بدن میشوند و هم خوردن اغذیه که ناموافق طبع باشند و از ان بدهضمی پیدا شود و همچنین زیاده نوشیدن شراب
و پوشیدن لباس رطب و رسیدن گرمی آفتاب بر پشت و فقار ظهر چه این امر بتجربه ثابت ست که از رسیدن گرمی
به فقار ظهر گرمی در بدن محسوس میشود و از رسیدن سردی بر پشت و فقار ظهر در بدن سردی محسوس میگردد و هم یکبار
باین مرض مبتلا و مریض شدن مستعد میسازد و بدن را برای آنکه هرگاه بهوای رطب فاسد بان رسد در حمّی مذکور مبتلا شود
و بعضی میگویند که ابتدای شهر قمری هم بر حدوث این حمّی معین ست و در شروع ماه این تپ زیاده عارض میشود
پس اینهم از اسباب معده و معینه این حمّی خواهد بود و اصل سبب در ان فساد هوای رطب ست که آنرا ملیریا بالفتح میم و
سکون الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بلغت انگریزی میگویند و معنی
آن هوای فاسد است که از زمین بر آید لیکن هوای مذکور از نظر و حس بصر مستتر میشود چه مطلقا هوا بسبب لطافت خود دیده نشود
اما فساد آن بتوسط عمل کیمیائی ثابت و مدرک می گردد که درین هوا کاربانک ایسڈ و بخار که مرکب از اجزای مائی و هوائی ست و هم
هوای کبریتی و هوای فاسفوری و هوای هیدروجن و امونیا زیاده میباشد و این اشیا و اجسام بسبب متعفن شدن
نباتات در جاییکه در جای خاص مجتمع باشند پیدا میشوند و غالب است که همراه این هوای فاسد اجسام صغار جدیده که از عفونت
نباتات پیدا میشوند موجود می باشند و چون این اجسام در خون داخل میشوند رفته رفته اکثر اجزا را از خون بر صورت خود می آرند و
خود هم غذا یافته زیاده میشوند و هرگاه این اجسام در خون زیاده شوند خون ضعیف و کم زور میشود و لیاقت تغذیه اعضا دران
کم گردد و خود هم بسبب کمزوری غذا کم میگیرد و از ان ضعف در خون و بدن پیدا میشود و علت فاعلی این تعفن تاثیر حرارت
آفتاب متوسط ست در جائیکه زمین نمناک باشد و آب دران مجتمع باشد و بران زمین نباتات و اشجار کثیر قریب قریب موجود باشند
چنانکه در بلاد حاره بعد فصل برشکال این حال بخوبی دیده میشود که جا بجا در اودیه و غدران که آب بارش مجتمع بود از تاثیر آفتاب
متعفن میشود اما کیفیت رسیدن این زهر نباتی در خون پس اکثر آنست که چون زهر مذکور از زمین جدا شده در هوا متصاعد
میشود و واضح باد که خود بخار فاسد زیاده از چهار و پنج فیت از زمین بلند نمی شود لیکن بذریعه هوای خارجی زیاده ازین بلند گردد

وحدود زیادتی تصاعد آن باعتبار صحاری وبلدان وجبال مختلف اند پس هرگاه این هوا که دران بخار فاسد وهوای زهر آلود مشوب ست در تنفس کشیده میشود در ریه داخل شده با خون می آمیزد و در خون زهر مذکور داخل میگردد و همچنین این هوای فاسد در اینکه در غدران وادویه یا در ظروف وسیعة الراس مجتمع باشد نفوذ میکند وازان زهر مذکور در آب می آید و چون این آب فاسد نوشیده شود بذریعهٔ آن زهر مذکور در خون وبدن میرسد و نیز باید دانست که این هوای فاسد آب مجتمع را زیاده دوست میدارد و در ان بزودی نافذ میشود و آنرا فاسد میسازد لهذا بر سر آبهای مجتمع در اوبیه دیده میشود که بزودی اثر فساد در آن ظاهر میشود و هم آنچه بخار از زمین مذکور بر میخیزد و دران جمله اجسام مذکوره که مادهٔ زهر اند متصاعد میشوند و آنها بسبب آن تحلیل در اطراف واکناف میرسند خصوصاً بهر طرفی که مهب این هوا است زهر مذکور زیاده وبسرعت میرود و کسانیکه در مکان زمین قریب ومتصل زمین ست میمانند زیاده مبتلا در امراض هوای فاسد میشوند بخلاف ساکنین فوق منزلی که ایشان کمتر از آن متضرر میشوند و هم باید دانست که این هوای فاسد در جائیکه تری و رطوبت زیاده در زمین باشد و در بستان و نباتات پر انبوه باشند که بخوبی از شعاع شمس در آنجا نرسد اکثر آنجا میباشد لهذا هرکه در سفر باشد او را باید که اگر قریب شام یا وقت شب در حالت سفر به چنین زمین وارد شود پس باید که از راه رفتن بر زمین مذکور در این اوقات خود را باز دارد که در شب این زهر دران مجتمع میباشد و هرگاه روز بلند گردد و از حرارت آفتاب اکثر هوا صاف شود و این زهر متفرق گردد آن زمان در زمین مذکوره قدم نهد و راه رود تا از سمیت هوای مذکوره محفوظ ماند و همچنین هرگاه حمی از زهر هوای رطب فاسد شایع باشد چنانکه اکثر بعد فصل برشکال در اکثر بلاد هندوستان میشود درین وقت ضرورست که در صحن خانه و میدان خواب نکنند و زیر آسمان وقت شب ننشینند بلکه اندرون مکانات خانه مانند و تا آفتاب بلند نشود و رطوبت از هوا کم نگردد از خانه خصوصاً که دران شب باش بوده بیرون نه آیند تا از ضرر هوای فاسد مامون باشند العلامات گاهی قبل عروض این حمی علامات منذره که قبل حدوث حمی عموماً یافته میشوند و مکرر مذکور شدند مثل اعیا و کسل و رخوی و قلت اشتها و تملل و قلق و درد سر یافته میشوند وبعد آن حمی می آید و اکثر این ست که این حمی انیٹرمٹنٹ فیور دفعةً پیدا میشود اما دورهٔ آن در همه اقسام از ابتدا تا اختتام ضرورست که بر سه درجه مشتمل باشد اول درجهٔ برودت ست که در ابتدا شروع میشود دوم درجهٔ حرارت ست که بعد برودت ظاهر میگردد سوم درجهٔ عرق ست که بعد اشتداد حرارت می آید و علامات هر درجه مختلف میباشند پس در درجهٔ اولی اول مریض را خمیازه و فازه بسیار می آید و فوراً همراه آن سردی در بدن خصوصاً در فقار ظهر ظاهر میشود وبعد آن لرزه و نافض عارض گردد و اگر مریض قوی ست چندان لرزه شدید میباشد که بسبب آن پلنگ بجا حرکت میکند و همراه آن خشونت و خشکی در جلد ظاهر شود و اقشعرار یعنی برخاستن موی تن ظاهر گردد و رنگ ناخنها و نرمهٔ گوش نیلگون گردد و تنفس بسرعت میگیرد و بمقابل صدر و معده مریض را اذیت محسوس میگردد و نبض دقیق و سریع و گاهی دقیق و بطی و ضعیف میباشد و زبان اکثر درین درجه مثل صحت صاف میباشد لیکن اشتها نبود بلکه اکثر تشنگی و گاهی قی هم می آید و بول بار بار میکند

احتیاط

ورنگ آن قلیل واکثر مائل باشد و در فقار ظهر و فخذین درد میباشد و طبع منقبض بود و هیچ چیز خوش نمی‌آید و گاه گاه در کلام
هذیان هم یافته شود و این حالت گاهی از پنج دقیقه تا هفت دقیقه یا ازان هم کم ماند و گاهی تا پنج شش ساعت ماند و بعد آن
درجهٔ ثانیه که درجهٔ حرارت ست شروع میشود و درین درجه اول بر ظاهر بدن گرمی محسوس شود من بعد سردی معلوم
میگردد و بعد آن باز گرمی معلوم شود و بعد آن باز سردی محسوس گردد ولیکن اکنون زمان احساس گرمی زیاده و زمان
احساس سردی کم میشود و همچنین بار بار گرمی و سردی محسوس شود و هر بار زمان احساس حرارت زیاده گردد تا اینکه
تنها احساس حرارت باقی ماند و سردی مطلقا رفع شود پس درین وقت جلد بدن زیاده حار و یابس میشود و بر رخساره‌ها
سرخی پیدا میگردد و حلق و دهن خشک میشوند و تشنگی زیاده گردد و درین وقت زبان چرک آلوده برنگ خاکستری دیده
میشود زیرا که اکنون نوبت جوش خون رسیده و سبب تکدر زبان وقت جوش خون آنست که درین وقت میوکس ممبرن
زبان متبدل میشود یعنی میوکس ممبرن سابق می‌میرد و دیگر میوکس ممبرن پیدا میشود پس رنگ میوکس ممبرن مرده متغیر
میگردد و هم چون از میوکس ممبرن قدیم مرده بسبب مرورش صفائی زائل میگردد پس آنچه خورده میشود و بر آن مرور میکند
اثر آنرا میوکس ممبرن مرده قبول میکند و بان متلون میشود ازین سبب مکدر و برنگ خاکستری دیده میشود و هم درین درجه
از غذا نفرت میباشد و بدن درین درجه رطوبات را کم پیدا میکند و بسبب آن بول کم می‌آید و آنچه آید رنگین میباشد
و عرق و لعاب دهن هیچ درین درجه نباشد و همین سبب طبع قبض بود اما درین حال جگر رطوبت خود را که صفرا است
زیاده پیدا میکند لیکن بر خریطهٔ صفرا زیاده میماند دفع نمیشود و بسوی امعا کم میرود و بسوی معده زیاده می‌آید و ازان
غثیان و قی درین درجه زیاده میباشد و همین سبب درد سر درین درجه زیاده و جوش خون کثیر بود و هذیان هم گاهی یافته میشود خصوصا هر گاه صفرا زیاده پیدا
شود و نبض غلیظ و سریع میباشد و تنفس هم سرعت بود ولیکن از درجهٔ اولی کم میباشد و چون اعراض در شدت خود بمرتبهٔ
انتها رسند درجهٔ ثالثه که درجهٔ عرق است شروع میشود و درین درجه اول بر پیشانی عرق ظاهر شود و بفور آن در اعراض
خفت ظاهر گردد پس رفته رفته بر تمام بدن عرق ظاهر شود و هر قدر که عرق می‌آید تپ برطرف شود تا اینکه بدن سرد گردد و بیمار
راحت یافته در خواب رود و چون از خواب بیدار شود خود را صحیح می‌یابد و هیچ اثر تپ نبود و گاهی درین درجه ضعف
بر مریض زیاده طاری گردد و صورت آن مشابه میشود بمریض مرض هیضه و باقی از انحطاط وجه و ضعف نبض و سیاهی
حلقه گرد چشم و غیره و این وقتی ست که در درجهٔ حرارت تکلیف اند بر مریض از شدت اعراض رسیده باشد و باید دانست
که اکثر در مدت ادوار این حمیات ثلثه هم فرق میباشد پس دورهٔ تپ کوٹیدین یعنی دائرهٔ فی کل یوم گاهی از هشت ساعت
تا ده ساعت میماند و دورهٔ ترشیان یعنی غب از شش ساعت تا هشت ساعت باقی میماند و دورهٔ کوارٹن یعنی ربع از چهار ساعت
تا شش ساعت میماند و کذلک در درجات ادوار این حمیات هم فرق میباشد پس درجهٔ اولی که درجهٔ برودت ست در ترشیان
و کوارٹن بنسبت کوٹیدین زیاده طویل میباشد و درجهٔ گرمی در کوٹیدین از هر دو قسم دیگر زیاده میباشد و در ترشیان

یعنی غب و درجہ حرارت بسبب کوارٹن یعنی ربع زیادہ طویل میباشد و ایضاً درجہ حرارت در مریض قوی کہ فربہ و جسیم بود
زیادہ قوی و حاد میباشد و تنکار زبان و چرک آلود بودن آن در مریض قوی زیادہ میباشد چہ جوش خون درانہا زیادہ
بود خصوصاً در کودکان زیرا کہ درین صورت و بسبب قوی بودن چرک آلودہ شدن زبان جمع میشوند قوت مریض و
قوت مرض زیرا کہ کودکان ازانقسام دیگر زیادہ قوی است و ایضاً باید دانست کہ گاہی دورۂ این حمی بر صورت مقررہ
خود کہ ابتدا بہ برودت و اشتداد حرارت و اختتام بعرق است نمی آید بلکہ گاہی درجۂ اولی یعنی درجۂ برودت یافتہ میشود
و درجۂ حرارت بدن و درجہ عرق نمیباشند و گاہی درجۂ برودت نمیباشد بلکہ ابتدا از درجۂ حرارت میکند و قبل آن
سردی نمیباشد و گاہی درجۂ برودت و درجۂ حرارت ہر دو نمیباشند لیکن فقط عرق می آید و بسبب آن اشتباہ در معرفت
این حمی واقع میشود و این را بلغت انگریزی ماسکڈ فیور بفتح میم و سکون الف و سین مہملہ و کسر کاف و سکون ڈال
ہندی یعنی تپ پوشیدہ مینامند زیرا کہ بسبب نہ ظاہر بودن درجات ثلثہ آن معرفت مرض مشتبہ میشود لیکن
از اعراض دیگر کہ بر وقت معین ادوار ثلثہ موجود میشوند دانستہ میشود کہ این حمی انٹرمٹنٹ فیور است از انجملہ یکیست
کہ گاہی حرارت در بدن بسیار کم میباشد لیکن در سر بسبب اجتماع خون دران وقت گرمی محسوس میشود و دیگر علامات اجتماع
خون درین وقت موجود میباشند مثل اینکہ درد سر زیادہ میشود و نوم غالب میگردد کہ بدشواری بیدار میشود و ثقل راس و سرخی
چشمان و آواز طنین و دوی در گوش مسموع میشود و اینہمہ بسبب اجتماع خون در سر میباشند پس این حرارت سر و در دیگر
از اعراض لازمہ این حمی است و اجتماع خون در سر قائم مقام درجہ حرارت میشود و ایضاً گاہی اجتماع خون بر وقت معین
در لحم قلب و شریان عظیم و ریہ درین حمی میشود و درین وقت ثقل در سینہ و نفس عالی و نبض ضیق و سریع میباشد و این
حالت قائم مقام درجۂ برودت میشود و ہمچنین گاہی درین حمی اجتماع خون در معدہ میباشد و ازان تہوع و قی بسیار
میشود و گاہی اسہال ہم درین وقت عارض میگردد پس این حالت کہ دران قی و تہوع بود قائم مقام آخر درجۂ حرارت
و آمدن اسہال قائم مقام درجہ عرق میباشد و گاہی بعض مبتلا شدن درین حمی مریض از علاج صحت یابد و حمی زائل بہمہ
بر طرف میشود لیکن گاہ گاہ ادراک علامات اجتماع خون در سر یا در دل یا در شریان عظیم یا در ریہ یا در معدہ بر وقت
معین چنانکہ تپ مذکور بر وقت معین می آید عارض میشوند و این کس از محل تولد زہر دور میشود مثل اینکہ نقل و سفر
بہ بلد دیگر کہ ہوای آن صاف باشد نماید ازین اعراض نجات می یابد لیکن بطور اعتیاد مرض خاص از وجود اسباب
معینہ مرض مذکور مثل خوردن اغذیۂ ناموافقہ یا زیادہ کردن مشقت بدنی یا پوشیدن لباس رطب وغیرہ فوراً درین
تپ مبتلا میشود و درین وقت ہم فساد تشخیص ظاہر میشود لیکن از موجود بودن علامات اجتماع خون در سر یا در دل
یا در شریان عظیم یا در ریہ در وقت معین بطور دورہ دانستہ میشود کہ حمی انٹرمٹنٹ فیور است فتدبر بدانکہ
چون اثر نباتی مواد این حمی در خون داخل میشود پس با خون آمیختہ در دل و دماغ و اعصاب خصوصاً عصب سمپاتیک میرسد و

اول این اعضا را عمر میکند و اذیت میرساند و از انفاذ این درجه اولی برودت پیدا میشود و گاهی تلذذی و انفاذ این اعضا گاهی
میرسد که در ابتدای دوره این حمی عطشی پیدا کرده مریض هلاک میشود و سبب آن کمزوری دل میباشد لیکن این مرتبه
شاذ و نادر حادث میشود اما اکثر اینست که در درجه برودت قلب زیاده ضعیف میشود و دوران خون بسیار بطی میگردد
لهذا بر لبها و زیر گوش در این درجه رنگ نیلی یعنی ظاهر میشود و در جانب خارج بدن اندرون جلد خون بسیار کم می آید لیکن در اعضای
باطنه مثل طحال و جگر درین وقت اجتماع خون زیاده میباشد و بعد آن چون درجه حرارت شروع میشود انفاذ قلب کم
میگردد و در دل قوت می آید و بسبب قوت خود خون را بزور به قوت در اعضا میرساند و دوران خون سریع میشود و در
خون درین وقت جوش و حرارت پیدا میگردد و از این سبب هم درین وقت که درجه حرارت است باز خون در اعضای باطنه
مثل طحال و جگر زیاده می آید و از اجتماع دو سبب زیادتی خون در اعضای باطنه طحال و جگر را درین حمی نقصان عظیم
میرسد چه در درجه برودت بسبب اجتماع خون بمقدار این اعضا کبیر و وسیع و قوت آنها ضعیف میگردد و در درجه حرارت
چون خون جوشدار حار در آنها می آید از آن ورم و سختی در آنها حادث میشود پس اگر این حمی یک دو دوره کرده رفع شود آنچه
نقصان درین اعضا راه یافته باشد بعد صحت از قوت بدنی و علاج کردن با دویه این نقصان زائل میشود اما اگر دوا
زیاده آید تپ مکث کند پس نقصان این اعضا هم زائل نمیشود و باقی ماند و طحال به بهر دوره عظیم میشود تا اینکه مقدار آن گاهی
این قدر زیاده میشود که اکثر شکم را میگیرد و تا جگر میرسد و همچنین جگر هم متضرر و متورم شده گاهی چندان کبیر میشود که بر
اکثر شکم می آید و تا طحال میرسد و از ورم جگر یرقان و اسهال و زحیر پیدا میشود و از اجتماع خون در گرده ورم گرده و مرض گاهی
البیومین لوریا یعنی سفیده بیضه در بول پیدا میشود و گاهی بول الدم حادث میشود خصوصا در درجه حرارت و از اجتماع خون
در ریه گاهی سرفه و گاهی ورم ریه پیدا میشود و اکثر درین وقت سرفه وقت دوره می آید و بیمار میگوید که مرا سرفه وقت
شدت حمی می آید و اگر مریض استعداد خاندانی برای تپ دق داشته باشد درین وقت تپ دق هم پیدا میشود و هم درین حمیات
برای خون خاصه نقصان عظیم میرسد که اجزای سفیده در آن بنسبت ذرات سرخ زیاده پیدا میشوند و از آن در خون کمزوری
می آید و حالت موسوم بزبان انگریزی به کاک اکیسیا بفتح کاف اول و سکون الف و کاف ثانی و کسر الف و سکون یای
تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و فتح یای مثناه تحتانی و سکون الف نامند بر بدن ظاهر شود و آن اینست که رنگ بدن
اصلی خفیف میگردد و حلقه سیاه گرد چشم پیدا میگردد و لبهای مریض سفید و اشتها قلیل و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال و گاهی
درد سر و گاه حرارت در بدن محسوس گردد و با این حالت اکثر امراض بآسانی پیدا میشوند و خاصه در فصل بارد
زحیر زیاده پیدا میشود و بسبب کمزوری خون بدن یا ورم طحال یا ورم کبد یا از اجتماع هر دو مرض مذکورین آب در بطن
بیمار زیاده مجتمع میگردد و بر مخذین و ساقین و قدمین هم ورم می آید و بسبب آنکه ورم کبد یا ورم طحال یا ورم گرده میباشد
لیکن اکثر این ورم بسبب ضعف گرده یا ورم آن پیدا می شود هر گاه گرده کار خود بخوبی نه دهد یا بجمله سبب پیدا شدن

آب در بطن و حدوث ورم در فخذین و ساقین و قدمین آنست که چون در اعضای باطنیه بدن مثل طحال و جگر و گرده
ورم پیدا میشود خون وقت دوران خود تمام و کمال بخوبی بسبب ملغ شدن اورام اعضای مذکوره در عروق جاری نشده
بسوی قلب صاعد نمیشود پس زیاده در عروق مجتمع ماند و از اجتماع خون در عروق عروق خود را از ترشانیدن آب از خون خالی
میکنند پس آب از عروق شکم جدا شده در غشای آبدار شکم مجتمع میگردد و همچنین از عروق رجل جدا شده در غشای خانه‌دار فخذین ساقین
مجتمع شده ورم پیدا میکند و ایضاً باید دانست که چون در بیان احکام این حمی گفته شده که این حمی از سردی ابتدا میکند
و از عرق منفصل میشود پس گاهی تپ دق هم بوقت نوبت سرما یا برودت خفیف و از عرق جدا میشود و از این سبب شبهه میشود
که حمی انترمتنت فیور ست یا تپ دق و در تمیز فرق بینهما باین وجه کرده میشود که اکثر تپ دق با سرفه و سل میباشد و هم
حفظ ساعت ابتدا در تپ دق مثل حفظ ساعت انترمتنت فیور نمیباشد و هم حرارت تپ دق اکثر از حرارت انترمتنت
فیور کم میباشد مگر اینکه ورم حار در کدام عضو مثل دبیله کبد بود در این صورت البته حرارت در تپ دق هم زیاده میباشد
لیکن علامات دبیله یا ورم اعضای دیگر هم همراه آن در این وقت موجود خواهند بود فتدبر. **العلاج** اصل علاج آنست
که از آمدن دوره مرض مریض را محفوظ دارند و اگر وقت شروع دوره یا بعد شروع دوره طبیب بر سر مریض رود در این وقت
چون بند کردن دوره ناممکن است پس باید که علاج دوره مرض حاضر نمایند پس به هر درجه آن چنان تدبیر سازند که زمان
هر درجه کوتاه شود و بزودی درجات آن بگذرند تا زمان دوره منقضی شود و اذیت مریض برطرف گردد و از قصر زمان درجات
آنچه آفات و نقصان بدن که از طول هر درجه حاصل میشود از آن امان یابد یا کم نقصان به بدن رسد پس هرگاه درجه
برودت شروع شود لباس حسب مناسب فصل بمریض پوشانند و اشیای رطبه حاره بالفعل مثل مطبوخ چای و قهوه
رقیق که حار بالفعل باشند بنوشانند و اگر مجتنب از شراب نبود مطلقاً شراب مسکی شراب همراه آب گرم بنوشانند و پاها را در آب گرم
نهند و آب گرم در بوتل پر کرده سر بوتل بسته آنرا بر قدمین و ساقین و فخذین و در هر دو بغل و بر شکم مریض گردانند یا خشت
گرم کرده در پارچه پیچیده بر این مواضع نهند و مالیدن اعضا هم مستحسن بدن است و سبوس گندم گرم کرده در خریطه
کرباس انداخته بر شکم نهند یا کمپله و در این وقت حرارت از خارج بدن رسانیدن از تدابیر داخلی بنوشانیدن ادویه
مسخنه اجتناب کردن بهتر است زیرا که بعد آن عنقریب درجه حرارت شروع خواهد شد و هم غرض از علاج در این درجه
آنست که تا درجه برودت طویل نشود و بزودی رفع گردد تا از آفات آن محفوظ ماند و درجه حرارت شروع شود و چون درجه
حرارت شروع شود ضد آن بعمل آرند تا حرارت بدن کم گردد و پس آب سرد بر سر نهند و بذریعه اسفنج آب نیم گرم بر بدن مالند
و دوای معرق بار بار دهند تا درجه عرق شروع شده شدت حرارت ختم شود و زود درگذرد پس اگر امونیا اسیتیٹس دو سه ڈرام
بعد دو دو یا سه سه ساعت بنوشانند یا سلوشن انٹیمنی ایلش از پانزده تا بست قطره همراه آب ساده بعد یک یک ساعت
بنوشانند یا سفوف اپیکاکوانا از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده یا وائن اپیکاکوانا از نیم ڈرام تا یک ڈرام همراه آب ساده

بعده یک یک ساعت بنوشانند تا عرق آید یا غثیان و تهوع شروع شود آن زمان نوشانیدن این ادویه ترک کنند و اگر تپ شدید
دوای مذکوره را باهم آمیخته بنوشانند اقوی و بهتر خواهد بود مثل اینکه لائکر ایمونیا ایسٹیٹس دو ڈرام و سفوف اپیکاکوانا پنج گرین
سلوشن انٹمنی ایلس پانزده قطره همراه سه اونس آب ساده بنوشانند و اگر قبض شکم هم باشد میگنیشیا سلفاس دو ڈرام
و لائکر ایمونیا ایسٹیٹس دو ڈرام سلوشن انٹمنی ایلس پانزده یا بست قطره یا عوض آن وین اپیکاکوانا از نیم ڈرام تا یک ڈرام
همراه آب ساده که سه اونس باشد آمیخته بنوشانند و این دوا به شخص قوی بعد دو دو ساعت بنوشانند تا حمی رفع گردد
یا اسهال شروع شود آن زمان نوشانیدن آن ترک کنند و اگر درجه حرارت زیاده قوی نباشد این دوا بسیار
نافع و کافی میشود صفت میگنیشیا سلفاس دو دو ڈرام کنین سلفاس دو سه گرین سلفیورک ایسڈ دائلوٹ پانزده
قطره آب ساده سه چهار اونس باهم آمیخته یکبار جمله دوا بنوشانند و بعد آن مکرر موافق وزن سابق باین نحو
نوشانند که اگر قبض شکم زیاده بود بعد دو دو ساعت و اگر کم بود بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و بعد
جاری شدن سلسلهٔ اسهال این را ترک کنند و چون آمدن عرق شروع شود قدری لباس بدن کم کنند
تا افراط در آن واقع نشود اما این قدر کم نه کنند که باز سردی شروع گردد لیکن در اول از رسیدن سردی
و هوای سرد به بدن حفاظت نمایند تا فوراً عرق بند هم نشود بلکه آهسته آهسته در اول بدن را از عرق پاک کنند
بعده بگذارند تا آهسته آهسته بدن سرد شده عرق بند گردد و در ملک بارد یا فصل بارد و در درجه حرارت از زیاده
پوشانیدن لباس خصوصاً لباس گرم و از نوشانیدن اشیای حاره بالفعل فوراً عرق می آید لیکن اینها استعمال در تپ بیم
در فصل حار و ملک حار احتیاطاً نمایند و الا صورت سرسام میشود و هرگاه در درجه حار اجتماع خون در کدام عضو
مثل دماغ و ریه و طحال و جگر وغیره یافته شود فوراً زلو بر آن چسپانند و در اوقات راحت و صحت بعد زوال دوره تدبیر
سازند که باز دوره نشود و برای آن نوشانیدن ادویه مانعه از عود دوره مرض مفید است و این ادویه بسیار اند لیکن
از همه اقوی و عمده و انفع کنین است پس آن را باستعمال آرند و طریق استعمال آن برای شخص قوی آنست که در وقت صحت
بعد چهار چهار یا پنج پنج ساعت از پنج گرین تا ده گرین نوشانند و گاهی تا یک ڈرام کنین در بست و چهار ساعت می نوشانند
لیکن بهتر آنست که در بست و چهار ساعت نیم ڈرام کنین به شخص قوی در اوقات متفرقه بنوشانند و گاهی یکبار از
پانزده گرین تا بست گرین کنین یک ساعت قبل از آمدن نوبه نوشانیدن مانع از آمدن نوبه میشود لیکن نوشانیدن
مقدار قلیل آن در اوقات متعدده متفرقه چنانکه پیشتر نوشته شده ازین بهتر است و طریق نوشانیدن کنین هم مختلف است
یکی آنست که سفوف کنین را در دهن مریض انداخته آب ساده بالای آن نوشانند دیگر آنکه کنین را در آب لیموی کاغذی
حل کرده همراه آب ساده بنوشانند سوم آنکه کنین را در سلفیورک ایسڈ دائلوٹ حل کرده با آب ساده آمیخته بنوشانند چهارم
کنین را که پنج گرین بود همراه اسپرٹ نائٹرک ایتهر که یک ڈرام باشد حل کرده با آب ساده آمیخته بنوشانند و این از همه بهتر

والنفع است پس در این صورت مقدار قلیل آن کار مقدار کثیر میدهد نیز اگر کنین در اسپرت نایتریک اثیر خوب حل شده
در بدن داخل میشود و هرگاه وقت نوبه قریب باشد باین صورت نوشانیدن آن بسی مفید است زیرا که اثیر در بدن خوب
منتشر شده کنین را هم در خون میرساند و نوبه را از آمدن منع میکند و گاهی از کنین فائده ظاهر نمیشود و اکثر سبب آن اجتماع
صفرا در معده یا در جگر یا در امعا میباشد و مادام که این صفرا خارج نگردد کنین مفید نمیشود در این وقت باید که اول اخراج
صفرای مذکور نمایند پس نوشانیدن ادویه مسهله مخرجه صفرا مثل اینکه کیلومل با سفوف جلاپ کمپوند نوشانند یا کیلومل بار دیگر
خورانند یا میگنیشیا سلفاس یا مطبوخ برگ سنای مکی نوشانند و بعد فراغ از اسهال کنین نوشانند چنانکه بالا هدایت کرده
شده و گاهی کنین مفید نمیشود تا اینکه به دماغ و نخاع آرام نرسانیده شود و این امر خاصه در کسیکه قوت اعصاب آن قوی
باشد بسبب آن تیز الحس و قوی الفکر بود و از ادنی هول زیاده متالم شود و آنرا بلغت انگریزی نروس تمپرامنت یعنی
قوی الاعصاب نامند زیاده لائق لحاظ میباشد پس در این حال هرگاه از کنین نفع ظاهر نشود بجای آن بروماید پتاسیم
نوشانند و بعد آن اگر دوره حمی منقطع نگردد باز کنین دهند که بعد آرام رسانی دماغ مفید خواهد شد اما گاهی کنین انفع
نمیکند و هیچ سبب آن ظاهر نمیشود پس هرگاه بعد استعمال کنین تا این حد که آواز طنین و دوی در گوش از استعمال
آن پیدا شود فائده آن ظاهر نگردد پس نوشانیدن آن ترک کنند و بجای آن مرکبات سم الفار را نوشانند و بهترین آنها
لائکر ارسنک الیس است که آنرا فولرس سولوشن هم گویند [illegible] نوشانند و بهترین طریق استعمال آن برای منع کردن نوبه اینست که روز اول ده
ده قطره از آن همراه یک اونس آب ساده حل کرده روزانه سه بار نوشانند و بعد آن هر روز مقدار آن کم کرده باشند تا اینکه
مقدار آن تا پنج قطره یا سه قطره رسد اگر از اینهم فائده ظاهر نشود باز از سر نو مقدار آن ده ده قطره زیاده کرده یک روز سه بار
نوشانند و باز بتدریج کم کنند لیکن این دوا را زیاده از یک هفته یا یک عشره نه دهند که سم قوی است پس اگر از این هم فائده ظاهر نشود
بعد آن باز کنین را نوشانند که بعد آن یقینی نفع خواهد شد و هرگاه مریض ضعیف شده باشد کنین یا لائکر ارسنک آمیخته
[illegible] شود و نوشانیدن آن مناسب باشد آنرا همراه تنکچر [illegible] یا لائکر [illegible] آمیخته در حمی ترشیان یعنی
غب یا کوارتن یعنی ربع دادن بسی مفید میباشد و گاهی کنین از خورانیدن در شکم قرار نمیگیرد و بعد آن قی می آید پس در این وقت
در آب حل کرده بذریعه زراقه در شکم رسانند و بعضی از ڈاکتران در این حمی همیشه کنین را تا یکدرام در آب ساده حل کرده بذریعه
زراقه در شکم رسانیدن بهتر از نوشانیدن می دانستند و بآن عمل میکردند و گاهی از استعمال این ادویه فائده ظاهر نمیشود
و احتیاج بسوی ادویه دیگر می افتد پس اگر همراه این حمی درد اعضا هم باشد و ثابت شود که روماتیزم هم شریک است در این
وقت سلسین یا سوڈا سالی سلت یا اسپرین سالی سلت هر واحد را از ده گرین تا بست گرین جدا جدا می دهند و گاه
همراه این ادویه هم نصف وزن ادویه مذکوره کنین می آمیزند و نافع میشود و گاهی تنکچر یوکالپٹس که درختی است و از آن
تنکچر میسازند بلیل از این تنکچر از یک ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده می نوشانند و این دوا و فنکیه یا ... سرفه ... هم

میوه کیکاچتس یا اسهال ها شد زیاده شدید شود هم این دوا عکس سمپرکا آرام میرساند بخلاف کنین که آن اسودی یا سیوکس منهبط وهرگاه طحال از قلل شیش در ریت وی پیدا شود از آن بس اسهال و دوسان یافته شود و در حرکت تنفس هم درد عاجل ال السبب ورم غشای ابدار که غلاف طحال است محسوس گردد درین وقت زلو بموافق حاجت بر محل طحال بچسپانند و بعد آن هرگاه زخم دهن زلو بند خشک شود پلستر کبیر تیلیا از خم کتان درست ساخته بر طحال بالای شکم بندند و مسهل که مخرج مائیت و کم کننده جوش خون باشد مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفوف جلیپ یا پوند نوشانند لیکن کیلومل در ین وقت مناسب نخواهد بود که طحال را ملائم و ضعیف میکند وهرگاه ورم حار طحال برطرف شود و بعد آن سختی دران باقی ماند بسبب ریختن زیاده فایبرین از خون مولد ورم در جرم طحال واین صلابت بکمال دشواری برطرف میشود و گاهی تا تمام عمر باقی میماند و بسبب آن بار بار طحال و حمی متورم میشود درین وقت برای ازاله صلابت آن اگر مریض قوی باشد پلستر از دوای کنتاروس درست ساخته بر طحال بنهند و بعد برخاستن آبله و قطع کردن آن مرهم سابینا بران مکرر بنهند تا خوب جاری شده سائل گردد یا مرهم بنانیه اسپیکه از مرکبات سیماب است عوض پلستر کنتاروس بیالات طلا سازند لیکن از استعمال این دوا گاهی جوش دهن بردوی پیدا میشود خصوصاً که قوت آن کم بود و بسبب آن بود فشهای آن همیشه قدرتی برآمدگی معلوم میشود و از نمک کردن فجات کم قدرتی از لثه بروی بدیب در چنین مریض استعمال آن نباید کرد و عوض آن تنکچر ایوڈین یا مرهم ایوڈین یا لانگر ایوڈین برای کسی که مجتنب از استعمال شراب باشد عموماً در هر مریض خواه قوی بود یا ضعیف جایز و مفید است و نوشانیدن ادویه دافع اورام اعضای باطنه مثل کالشیم سوره پاس پیور یا ایوڈائد پناسیم یا برومائیڈ پناسیم موافق عمر و قوت مریض انفع بود لیکن طریق استعمال این ادویه آنست که یک هفته از هر یکی هر چه میسر شود و مناسب باشد نوشانیده آنرا ترک کنند و بعد آن تا یک هفته یا دو هفته بجای آن سفوف کلنبا ی مرکب که آنرا اسپاسین نوشانند و مرکبات سیماب امراض خاصه نسخه آن در ذیل علاج ورم طحال مذکور شده نوشانند زیرا که از استعمال ادویه محلله اورام مذکوره کمزوری در خون پیدا میشود و آن بمضرت بیش زیاده و از استعمال آن جایز بود و من بعد اگر سختی طحال باقی ماند باز ادویه مذکوره را نوشانند لیکن گاهی از استعمال سفوف مذکور هم نوبت بمجربات اسهال میرسد پس اگر نوبت با سهال رسد عوض سفوف کلنبای مذکور هم این دوا نوشانند کنین سلفاس دو گرین فری سلفاس دو گرین یا لانگر استرکنیا پنج قطره یا عوض آن تنکچر نکس وامیکا از دو قطره تا بیست قطره سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفیورک ایسڈ ایرومیٹک ڈائلوٹ پانزده قطره همراه نقوع کوشیا که یک نیم اونس بود گرفته همراه کرده روزانه سه چهار بار بموافق این مقدار نوشانند و گاهی فریم ریکارڈ دو سه گرین یا هموزن آن کنین سلفاس همراه گسترکت هائی سائمس یا گسترکٹ ٹراکسی کم حسب ضرورت روزانه سه چهار بار نوشانند یا فیرم ڈائی الیڈ ترینیم که آنهم قسمی آب آهن است که آهن محلول با سرا در مثانه گوسفند یا گاو پرکرده سر بسته در آبی میاندازند پس آب از عشا تراوش کرده در آب خارج می آید بایں اسم موسوم میشود و نیز که ڈای الیز ڈال [illegible] ...

وکسر یای مثناة تحتانی بمعنی چیزی ست که از غشا تراوش کرده بیرون آید و الیز بفتح و مد الف وکسر لام و سکون یای تحتانی
و زای معجمه بمعنی چیزی است که دقیق شده باشد و چون این آهن بسیار دقیق کرده میشود که بسبب آن همراه آب از
غشا مترشح شده بر می آید لهذا باین اسم موسوم شد و چنانکه این آهن در خارج بدن از غشای مجیا خود بسبب کمال دقت
خود بر می آید همچنین بعد نوشیدن و داخل شدن در معده از ان برآمده در خون داخل میشود و از تاثیر خود آنرا قوی میگرداند
بالجمله این آب آهن را از ده قطره تا سی قطره با آب ساده یا همراه لقوریع ادویه تلخ بنوشانند و مادامیکه سختی در طحال
باقی ماند خوف عود کردن این حمی قوی میباشد لهذا بعد زوال این حمی هم کنین وغیره سلفاس تا دو سه ماه بعض این
حمی نوشانند باین طریق که هفته دو هفته نوشانند و باز ترک کنند و بعد چند روز باز بنوشانند تا آنکه قوت اصلی در بدن
عود کند و چونکه بعد خوردن این دوا براز برنگ سیاه می آید پس از دیدن آن خائف و متحیر نشوند و هرگاه در این حمی
در جگر ورم پیدا شده باشد و مقدار آن زیاده گردد درین وقت هم ادویه دافعه اورام باطنه مثل امونیا میوریاس یا
کالسیم میوریاس یا پوٹاسیم یا ایوڈائیڈ پٹاسیم یا برومائیڈ پٹاسیم بنوشانند و اختیار کردن این ادویه دوای را برای استعمال
حسب ضرورت آن باید مثلاً اگر ورم محض در جگر باشد یا غدد زنیفک اسفل هم همراه آن متورم شده باشند امونیا میوریاس
بهتر و کافی ست و کالسیم میوریاس هیپو... هم جائز ست و اگر با ورم جگر خواب هم نیامده باشد و حاجت بآرام رسانی دماغ بود
برومائیڈ پٹاس بهتر ست و اگر شبه مادهٔ آتشک هم باشد ایوڈائیڈ پٹاسیم افضل باشد و اگر یرقان (؟) هم همراه ورم جگر بود
عوض ایوڈائیڈ پٹاس کالسیم میوریاس باید داد یا امونیا میوریاس و ایضاً اگر فقط اشتکایت یا دلی مقدار جگر باشد درین
وقت نائٹرو میوریاتک ایسڈ و انلوٹ (؟) هم مفید ست و شک هر مرض که از امراض صدریه یا ریه یا امعا یا اجتماع آب
در بطن یافته شود علاج آن با علاج حمی ترکیب داده نمایند و بعد زوال حمی غذای خوش مقوی خورانند و روغن جگر ماهی
و ٹانک سرپ و سرپ فیری ایوڈائیڈ ازینها هرچه مناسب دانند نوشانند و گاهی از علاج درین مرض نفع ظاهر نمیشود و نوبت
حمی همیشه می آید درین وقت باید که از محل سکونت خود که در آن این مرض پیدا شده نقل کرده به بلد دیگر که هوای آن خشک و بهتر باشد
و ایضاً هر که یکبار در سالی باین مرض مبتلا شده صحت یافته باشد در سال دیگر باز ببینند که این حمی شایع شده اکثر مردمان باین
مبتلا میشوند او را باید که بنابر تقدم للحفظ قدری قدری کنین هر روز بخورد تا از ضرر هوا و عود این حمی محفوظ ماند و چون
کسی را ضرورت رفتن بجای که این حمی در آنجا شایع بود افتد او را هم باید که هر روز قدری قدری کنین خورده باشد
تا از مرض مخصوص مقام خاص محفوظ ماند فائده بدانکه هرگاه حمی ثالثه در وقت واحد و بر ساعت معین آمده باشد
خواه هر روز یا یک روز درمیان یا دو روز درمیان داده آید که آنرا بعربی حافظة للساعة الواحدة می نامند درین
وقت باید که تنقیه و استعمال مبدلات مزاج هشت هشت گرین شب بجای بریان را که بعربی شب سلکاس گویند روزانه
سه بار بمریض نوشانند که مجرب بلا تخلف ست لیکن باید دانست که در کتب طبیه عربیه وغیره نوشته اند که زیاده مقدار آن

مورث سل و قرحه ریه است که از حدت آن پیدا میشود و حقیقت امر اینست که درین دوا سلفیورک ایسڈ که جست فاسفیٹ
افلائم ست میباشد پس چون شب یانی در معده داخل میشود و از تصرف حرارت غریزی سلفیورک ایسڈ مذکور
از آن جدا شده همراه خون غاذی عظام در عظام میرود و فاسفیٹ افلائم را که در استخوان زیاده ست و باعث متانت
و سختی و قوت آنها همان ست فانی میگرداند پس از فنا شدن فاسفیٹ افلائم مذکور عظام لین میشوند و وقت لینت عظام
سل پیدا میشود چه درین حالت غده های بدن اکثر متورم میشوند پس هرگاه غده های کوچک که در قصبه ریه و در ریه اند
متورم میشوند و ریم در آن پیدا میشود از آن قرحه ریه پیدا میگردد فقط لکاتبه ایضاً هرگاه حمی نایبه مزمن شود و
باورام اعضای باطنه مثل ورم کبد و طحال باشد یعنی از اذیت اورام این اعضا آمده باشد درین وقت نوشانیدن
ٹنکچر ایوڈین از پنج قطره تا ده ده قطره همراه آب ساده روزانه سه بار بسیار مفید ست که گاهی باوجاع مفاصل یا
در عضلات بوده باشد نوشانیدن سالی سالک ایسڈ نیم نیم ڈرام یا بست بست گرین همراه آب ساده به از کنین
نافع ست همچنین چون حمی هر روز نوبه و شدت کرده باشد و در امتحان از مقیاس الحرارت که تهرمامیٹر ست تاب
هر روز زیاده از درجه یکصد و سه ظاهر شود مثلاً زیاده از صد و سه تا صد و چهار درجه برسد و از نوشانیدن کنین تنها
یا همراه لائکر ارسنک ایلیس نفع ظاهر نشده باشد درین وقت روزانه بست بست گرین سلیسین را که جوهر چوب
بید مجنون ست نوشانیدن مفید میباشد و هم نوشانیدن این دوا البته تنقیه کامل در حمی ڈنگیو فیور نافع است و
چون حمی ربع مزمن گردد و بکدام تدبیر و تنقیه رفع نگردد موافق این دستور العلاج علاج نمایند که حب ست اول
بلوپل دو گرین ایکسٹرکٹ کالوسنتھ پنج گرین روغن حب السلاطین یک قطره باهم آمیخته وقت شب بنوشانند تا
اسهال تا وقت صبح بخوبی جاری گردد و این بنابر آنست که تا اجتماع خون رفع شود زیرا که کثرت این حمی تا مدت دراز
بدون اجتماع خون در کدام عضو مثل کبد یا طحال یا معده یا در کدام غشای دماغ یا غشای نخاع نمی شود و بعد
فراغ از اسهال لائکر ارسنک ایلیس پنج قطره کنین سلفاس ده گرین آب ساده دو اونس روز نوبه سه بار هر بار بعد قدر
از غذا بنوشانند و در غیر ایام نوبه نصف نصف زن ازین دوا سه بار بنوشانند و اگر در دل مریض مخطور باشد که مر کنین
مضر میشود و درین وقت مریض را آگاه نه سازند تا کنین یا لائکر ارسنک دبار که مسحوق که از بست گرین تا سی
گرین باشد حل کرده بنوشانند و بر گمان مریض اعتقاد نکنند و استعمال کنین ترک نه سازند فقط لکاتبه

فصل یازدهم در حمی موسوم به رمیٹنٹ فیور و این اسم از لفظ لاٹن ری میٹ لو که بمعنی واپس آینده
باشد و ست و این قسم حمی هم در هندوستان کثیر الوقوع ست مثل انٹرمٹنٹ فیور لیکن از آن کمتر و چنانکه در نوبه انٹرمٹنٹ
فیور درجات ثلثه برودت و حرارت و عرق میباشد همچنین درین تپ شروع میشود اول از برودت و بعد آن گرمی زیاده
میشود و آخر عرق آمده شدت حرارت کم میشود لیکن وجود درجات ثلثه درین حمی در روز اول بر ابتدای این حمی

ضرور میباشد و از ان این هردو مشابه میشوند و فرق بینهما این است که در انترمتنت فیور بعد زوال نوبه اثر حرارت در بدن
و نبض وقت فتره باقی نمی ماند و درین حمی بعد زوال درجه اشتداد هم حرارت جسم در بدن و نبض کم شده باقی میماند لهذا به ریمتنت
فیور نام کرده شد السبب اسباب مهیئه و معینه آن و اصل سبب قریب همان است که در انترمتنت فیور مذکور شدند
پس این حمی هم بسبب زهر نباتی پیدا میشود لهذا گاهی آنرا بلغت انگریزی مالیریل ریمتنت بفتح میم و سکون الف
و کسر لام و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام موسوم میسازند و این حمی هم اکثر
بعد زوال خود عود میکند مثل حمی انترمتنت فیور العلامات اکثر این حمی دفعةً عارض میشود و قبل آن علامات منذره
حمی چنانکه عموما مذکور شدند موجود نباشند و گاهی قبل آن علامات منذره یافته میشوند و درین وقت مشتبه میشود که
حمی ریمتنت خواهد شد یا تائیفائد فیور و فرق بینهما آنست که در ریمتنت فیور علامات منذره تا زمان قلیل مثل نیم
روز یا یک دو روز یافته میشوند و در تائیفائد فیور گاهی تا یک هفته قبل حمی علامات منذره می مانند و بعد ازین حمی مذکوره می آید با جمله
چون این حمی می آید نوبه اولی آن اول از برودت شروع میشود یعنی بر اعضا سردی احساس کرده میشود لیکن این درجه برودت درین
بسیار قصیر میباشد و بعد آن فوراً درجه حرارت شروع میشود و این درجه حرارت درین حمی بسیار قوی و طویل میباشد
و ازین هم فرق کرده میشود درین حمی و در انترمتنت فیور و آنچه اعراض و علامات در درجه حرارت انترمتنت فیور یافته
میشوند اینجا هم موجود بوند لیکن بعضی بشدت مثل اینکه حرارت راس درین حمی زیاده میباشد و قی و غثیان که در تپ بالان
هم از ان زیاده بوده بول هم به نسبت انترمتنت اینجا قلیل و بسیار سرخ می آید و نبض درین حمی ضعیف و سریع و لین
بود بسبب زیادتی کمزوری عضلات و دیگر اعضا و سرخی وجه و تهوع و قی هم درین حمی زیاده از انترمتنت میباشد
و درجه شدت حرارت این حمی از شش ساعت تا بیست ساعت میماند و بعد آن در اعراض خفت میشود و جلد نیز
لین گردد و سرعت نبض کم شود و کدورت زبان قلیل گردد و درین وقت خفت مریض قدری رغبت و خواهش
بسوی خوردن غذا میکند و این حالت خفت این حمی را بلغت انگریزی ریمیشن بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر میم و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی کم شده باقی مانده می گویند و مراد از ان خفت حمی یعنی وقت خفت آن است
و اکثر این حالت درین حمی وقت صبح یافته میشود و خفت آن اکثر از یک ساعت تا چهار ساعت مانده بعد آن باز
تپ شدت میکند و نوبه شدت آن قایم میشود و چون حمی بار دیگر زیاده شود آنرا بلغت انگریزی اکزیس اسربیشن بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی زیاده شدن حمی بعد خفت نامند این به شدت ثانیه که بعد حمی مذکور است میکند هم گاهی با برودت
که کم از برودت اول بود شروع میشود یعنی چون این حمی بعد خفت و بعد نوبه اولی باز شدت کند در ان وجود برودت ضرور
نیست چنانکه در نوبه انترمتنت فیور اکثر میباشد بلکه اشتداد حرارت ضرور است لهذا اکثر از حرارت اشتداد آن شروع میشود گاهی

از برودت هم ابتدا میکند لیکن اکثر حرارت در درجه حرارت نوبه ثانیه از اول زیاده میباشد و هر قدر که زمان مکث این حمی زیاده و طویل میشود زمان درجه حرارت آن زائد و زمان خفت حمی ناقص میشود و در بین درجه حرارت جلد به نسبت زیاده خشک و گرم میشود و رنگ آن زرد میگردد و نبض در یک دقیقه از یکصد و بیست تا یکصد و سی بار حرکت میکند و بر محل معده از غمز کردن درد محسوس میشود و اکثر قی و غثیان هم میماند و سلسله اجابت طبع مختلف بود گاهی قبض و گاهی اسهال میباشد یعنی روزی قبض و روزی اسهال یا وقت صبح قبض و وقت شام اسهال بود یا در مره واحده نصف به قبض و نصف بطور اسهال رقیق می آید و بوی اسهال عفن و بدبو میباشد بسبب خرابی و زیادتی صفرا چه هرگاه صفرا زیاده گرم بود در براز بوی بد می آید خصوصا در حمی و هم در بین وقت سرخی بر ملتحمه چشم غالب میشود و درد سر زیاده و هذیان در کلام پیدا میشود و وجود این اعراض ثلثه که مراد از آن سرخی ملتحمه چشم و درد سر و هذیان است بسبب اجتماع خون در دماغ میباشد و انجام این حمی آنست که یا از علاج یا دویه دفع شود یا خود بخود یک دو بار شدت کرده یکبار دفعة برطرف شود یا بتدریج آهسته آهسته در شدائد و اعراض خفت ظاهر شده زائل گردد و این هر سه نیک انجامی آنست و بد انجامی آن اینست که درجه حرارت و شدت آن روز بروز زیاده شود و درجه خفت حمی کم گردد تا اینکه درجه شدت آن مثل حمی لازمه مستمر ماند و مریض بیهوش گردد و در عالم بیهوشی جان بحق تسلیم کند لیکن باید دانست که چون بیمار اصلی ضعیف باشد یا بسبب گرفتن فصد اخراج دم زائد علاج این حمی ضعیف کرده شود یا زهر کثیر از هوای فاسد در خون حاصل شود آنزمان این بد انجامی از زیادتی درجه شدت و کم شدن درجه خفت حمی پیدا میشود و درین وقت قبل موت این علامات در مریض ظاهر میشوند که زبان کدر و خشک میشود و بر گوشت اندرون دندان و بر لثه و لبها سیاهی ظاهر گردد و نبض سریع و ضعیف میشود و بر جلد بدن جابجا داغهای سیاه یافته شوند و از راه بینی و در قی و اسهال خون می آید و بول محتبس میشود بسبب اینکه یا گرده بسبب ضعف بول را پیدا نمیکند یا مثانه آنرا دفع نمیکند بسبب ضعف عضله عاصره و چون این اعراض مستحکم شوند بعد از آن اختلاط عقل و لقط (؟) نبض و دیگر اعراض خرابی دماغ پیدا میشوند پس مریض بیهوش گردد و در عین بیهوشی می میرد چنانکه در همیشه قوی در اول مرض و در حمی انیمر متنت فیور هرگاه زهر زیاده در خون آید در اول درجه برودت بیمار هلاک میشود همچنین گاهی درین حمی هم در ایام اول یا روز اول وقت شدت آن فوراً مریض می میرد بسبب اینکه زهر در خون زیاده می آید و بسبب آن دماغ و نخاع و سمپیتی تیک از آن متغیر شده از کار خود باز می مانند و از آن جمله افعال بدن دفعة بند میشوند و بدن ضعیف میگردد و مریض هلاک میشود اما این چنین موت بطور ندرت واقع میشود هلاکت اکثر درین تپ بر همان تدبیره میباشد که پیشتر نوشته شده و ایضا باید دانست که گاهی این حمی هم مثل انیمر متنت فیور مرکب با امراض اعضای دیگر میشود پس زیاده متضرر درین تپ دماغ میشود از اجتماع خون و آثار تضرر آن یافته میشوند و گاهی از این اجتماع خون ورم غشای دماغ پیدا میشود و اجتماع خون در نوبه اول وقت شروع شدن این حمی در آخر درجه برودت و اول

در حمی حرارت اکثر در دماغ میشود و بسبب آن درد سر شدید و ضربان صدغین و حرارت ملمس چشم و سرخی چشمان و غثیان و قی اتفاق افتد
وگاه گاه آمدن قی پیدا هم میشود و از آن دانسته میشود که اجتماع خون بسوی دماغ است در آن شاید اختلال [illegible] و ورم حار در دماغ
شروع شده یا عنقریب پیدا خواهد شد پس اگر مریض قوی باشد [illegible] و سریع میباشد و اگر ضعیف
بوده [illegible] لازم نباشد [illegible] بسبب کمزوری وضعف قلب [illegible] و سریع میباشد و چون هذیان با این اعراض
جمع شود دلالت بر اختلال [illegible] میکند اما هرگاه همراه هذیان غنودگی و بیهوشی در مریض دیده شود یقینی باید دانست که ورم
دماغ موجود است و آنچه از ورم پیدا [illegible] در بیان ورم دماغ و غشاهای [illegible] مشرح شده و مخفی نماند که این اعراض و
علامات تضرر دماغ که نوشته شدند از اجتماع خون و حرارت [illegible] دماغ بسبب کمزوری خون وضعف [illegible]
درین تپ متضرر میشود چه هرگاه دماغ از این خون ضعیف غذای خود میگیرد بسبب آن خود ضعیف میشود و اعراض و علامات
ضعف وضرر در مرض آن پیدا میشوند و فرق [illegible] اعراض و علامات [illegible] آنست که آنچه از جوش خون بدماغ ضرر میرسد
در اول مرض پیدا میباشد و آنچه از کمزوری خون [illegible] بدماغ [illegible] اعراض و علامات آن از روز هفتم یا دهم ظاهر میشوند
پس از جمله اعراض که درین وقت پیدا میشوند هذیان است که [illegible] هفتم یا دهم از ابتدای تپ هرگاه [illegible] بر طرف شود
پیدا میگردد و همچنین [illegible] اندرون دهان و بالای لب [illegible] میشود و [illegible] دیگر [illegible]
از سر انگشتان چنانکه [illegible] یافته شود و اختلال حواس موجود باشد و نبض سریع و ضعیف بود و اینهمه
اعراض [illegible] بسبب کمزوری دماغ که بسبب خرابی خون [illegible] پیدا میشوند نه از جوش و اجتماع خون در دماغ
وایضا درین تپ اکثر ضرر [illegible] از اجتماع خون [illegible] و از آن ورم [illegible] و برنکائیٹس یا ورم [illegible] هوا یافته میشود و ورم
ریه اکثر درین تپ پیدا میباشد اما علامات آن [illegible] بسبب [illegible] حواس [illegible] سرفه قلیل و قدری عسرت
در تنفس [illegible] علامات ظاهر [illegible] بسبب [illegible] علامات ورم ریه [illegible] اجتماع خون در ریه اکثر در جانب پشت
میباشد [illegible] زیاده [illegible] محسوس [illegible] ضرور است که درین تپ [illegible] قیاس الصوت
[illegible] یافته [illegible] باشند که [illegible] اگر [illegible] پیدا شود در تمام
ریه [illegible] و درین وقت [illegible] علامات [illegible] مثل [illegible] سرخی [illegible] موجود باشند وایضا گاه
در معده هم درین تپ اجتماع خون و گاهی ورم حار پیدا میشود اما چون [illegible] اجتماع خون [illegible] غثیان [illegible] زیاده میل
و زبان سرخ میباشد و چون بر محل معده [illegible] کنند یا مس کنند درد زیاده محسوس میگردد و از این دانسته میشود که در معده از
اجتماع خون ورم پیدا شده یا قریب الحدوث است اما اگر [illegible] اختلاط ظاهر گردد از آن
یقین حاصل میشود که ورم حار در معده پیدا شده وایضا گاهی [illegible] هم [illegible] میشود و از آن ورم پیدا
میگردد [illegible] در محل [illegible] ثقل [illegible] محسوس [illegible] میشود

باید دانست که اجتماع خون ست فقط لیکن اگر وقت تنفس یا از غمز کردن در طحال درد پیدا شود بالیقین باید دانست که طحال از اجتماع خون متورم شده و ایضاً درین در جگر هم خون مجتمع میشود و بسبب آن ورم زیاده میشود و از آن درد پیدا میگردد و چنان که در طحال جگر بقدر اعتبار کرده میشود و انگشت زدن آن از جسم صحت آید لیکن از غمز کردن درد نشود باید که اجتماع خون است اما هرگاه عند الغمز درد پیدا شود بالیقین ورم پیدا خواهد شد و گاه گاه درین تپ یرقان هم پیدا میشود و بدو سبب اول اینکه جگر بسبب اجتماع خون کار خود را بخوبی نمی دهد یعنی صفرا پیدا نمیکند لیکن اخراج آن نمی نماید دوم آنکه میوکس ممبرن مجری صفرا آرنده متورم میشود و بسبب ورم آن مجری مذکور بند میگردد و درین تپ اکثر وقتی پیدا میشود که ورم حار در معده باشد و بسبب آن قی با فراط آید پس ازین ورم تا دهان اثنا عشری رسیده و از آنجا مجری صفرا آرنده منسد میشود و ایضاً درین حمی گاهی اجتماع خون در میوکس ممبران امعا میشود و درین وقت اسهال رقیق می آید لیکن چون اسهال یافته شود درین وقت ضرور است که سینه بیمار را ببینند که آیا برآن بثور بصفت بثور تایفوئد فیور موجود اند یا نه و هم قریب سر استخوان ورک در شکم غمز کرده دریافت نمایند که او از آب و هوا از امعا می آید یا نه پس اگر بثور مذکوره بر سینه و او از آب و هوا عند الغمز در شکم بجای مذکور یافته شود یقینی باید دانست که حمی از اول تایفوئد فیور بود و اگر هر دو علامت مذکوره نباشند همیشه فیور دانند و گاهی از اجتماع خون که در امعا میشود زحیر و پیچش پیدا میشود خصوصاً هرگاه قدری سردی در هوا باشد یا فصل بارد قریب آید چنانکه در ماه اکتوبر میباشد العلاج چونکه درین حمی اکثر اوقات زیاده از دیگر شکایات اشتداد حرارت زیاده و کثیر میباشد و درجه حرارت طویل میباشد لهذا در علاجش زیاده اهتمام درین امر باید که درجه حرارت آن در شدت و طول کمتر کم شود لهذا بهتر که اگر زبان زیاده کدر باشد پس بدانند که مرض و مریض هر دو قوی هستند اما قوت مرض پس بنا بر آنکه هر قدر جوش خون زیاده و قوی بود کدورت لسان زیاده میباشد و اما قوت مریض پس بنا بر آنکه در شخص قوی بدل در اعتدال زیاده و سریع پیدا می شود پس چونکه میوکس ممبران زبان جلد جلد پیدا میشود میوکس ممبرن قدیم مرده و رنگدار میشود و بخلاف مریض ضعیف که چون در آن میوکس ممبران جدید پیدا نمیشود از آنجا میوکس ممبرن قدیم بر حالت خود سرخ رنگ میماند و کدورت قلیل بر آن محسوس میشود همچنان در مرض قلیل چون جوش خون کم بود از آن کدورت زبان کم پیدا می شود بالجمله هرگاه قوت مرض و مریض از دیدن کدورت زبان ثابت شود اول ریکاکوانا بقدر مناسب همراه آب نیم گرم حل کرده نوشانیده قی کنانند بعده مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس تنها یا همراه مطبوخ سنا و تمر هندی آمیخته یا سلفیت آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر یا سفوف جلاپ کمپونڈ یا گریگریس پوڈر لیکن اگر طبع قبض بود ازین مسهلات هر کرا مناسب دانند آنرا مقدار زائد دهند و اگر قبض نباشد و اسهال هم بود نباشد مسهل از مسهل دوم بقدر اوسط نوشانند تا شکم صاف شود من بعد اشیای بارده بالفعل مثل آب شکر یا برف سرد کرده باشند یا آب مطبوخ چای که بارد باشد برای معتاد شرب آن یا آب تمر هندی یا آبیکه آنرا از آب لیموی کاغذی یا از سایٹرک ایسڈ یا از ٹارٹرک ایسڈ یا از ٹارٹراس حامض کرده باشند بنوشانند و هم آنچه نسخه های ادویه حامضه مسکنه عطش که در ذیل علاج تپ نائب قبیله ...

[illegible]

نوشته شده اند موافق آن ادویه درست کرده بنوشانند و هرگاه قی شدت کند و سهل نشود درین وقت ادویه که از در آب
حلکردن آنها جوش پیدا میشود و آنها را بلغت انگریزی افرویسنگ بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح فا و
سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی یعنی جوش خورنده
از آب میگویند آنها از ان می باشند بنوشانند و آن مثل پتاس کاربناس ست هرگاه آنرا با سائترک ایسڈ با آب حل کنند
لیکن اگر پتاس کاربناس را دهند پس چون این دوا به نسبت پتاس بای کاربناس ثقیل و غلیظ است لهذا بیست گرین پتاس
کاربناس را در آب حل کنند و بیست گرین سائترک ایسڈ را در آب ساده علحده حلکرده بعده هر دو را باهم سازند تا
جوش خورد آنزمان بنوشانند یا بمقدار سائترک ایسڈ یا پتاس کاربناس زیاده سازند چنانکه بآن هدایت شده
و اگر پتاس بای کاربناس را دهند پس این دوا چون به نسبت دوای سابق خفیف است لهذا بیست گرین از پتاس بای کاربناس گیرند
و بیست گرین سوڈا کاربناس همراه آن در آب ساده حل کنند و پانزده گرین سائترک ایسڈ در آب ساده علحده حلکرده
بعده هر دو را در یک ظرف باهم سازند چون جوش آرد بنوشانند و چون وزن سائترک ایسڈ بسبب خفت پتاس بای
کاربناس قلیل کرده شده که باین وزن آنرا بجوش خواهد آورد و هم برای کم کردن جوش خون سرکه یک حصه و آب سرد سه حصه
باهم آمیخته یا سرکه موافق وزن سابق با آب نیم گرم که نصف چند سرکه باشد آمیخته اسفنج در ان تر کرده بتمام جلد بدن بگردانند
تا اینکه آن سرکه و آب بر جلد رسد و هرگاه سرکه و آب بر بدن طلا می سازند خواه آب سرد بود یا نیم گرم باشد الا به سرد در
هر وقت حال آب سرد نه شود تا در سر جوش خون نشود و اگر مریض زیاده ضعیف باشد ... آب گرم باشد
... آن تا ... درجه ... باستعمال ... الحرارت باشد ... آب سرد در حوض ریخته
امتحان کرده باشند هرگاه گرمی آب تا شصت و پنج درجه رسد آن زمان مریض را اندرون آن آورده بدن
خشک کرده لباس پوشانند و بعد آن با تدبیر سابق مسکن حرارت از نوشانیدن ادویه بارده بالفعل لازم شده
بعمل آرند و چون زمان خفت حمی بیاید در ان وقت کنین از پنج گرین تا ده گرین ... یا سه ساعت بنوشانند
و چون شدت حمی و زیادتی حرارت از شروع ... بنوشانند کنین تنها ترک کنند و ادویه مسکن حرارت نوشانند و
اگر ... شدت حرارت هم کنین را همراه ... همراه ... خورده در آب ...
و اگر ... بود و اسهال جاری باشد درین وقت هم کنین را ... اسهال ... بلکه همراه آن
... یا افیون ... آب ... بنوشانند و اگر اجتماع خون در دماغ بود ...
... وقت ... لیکن ... اوراق ...
... و اگر ... آن ... سهل ... اسفاس ... آب سرد
حلکرده بعده دو ساعت بنوشانند تا اسهال جاری شود ... بنوشانند و اگر درین وقت

فائده ...

جلد بدن گرم و خشک بود بشرط قوت مریض در حوض مسی پر آب نشانند و اگر ضعیف بود چادر آب گرم تر کرده فشرده و دران
بیمار را بپیچند و اگر بعد این تدابیر هم غنودگی و بیهوشی بر بیمار طاری شود پلستر از نیش مکس درست کرده اوّل پس گردن نهند
و اگر از آنهم فائده ظاهر نشود بر وسط سر موها تراشیده پلستر از نیش مکس نهند و تا هفت هشت ساعت نهاده دارند تا خوب آبله
پیدا شود و اگر علامات تضرر دماغ که بسبب کمزوری دماغ پیدا میشوند پیشتر مفصل نوشته شده اند ظاهر شوند درین وقت ادویه کاربناس امونیا
همراه آنچه دیگر سپرت و شراب برانڈی همراه آب ساده بنوشانند و با نوشانیدن ادویه مقویه درین وقت آب لحم هم بار بار نوشانیده تا
اگر شوربای لحم بخوبی از حلق فرو نرود شوربای مذکور را بذریعه حقنه در شکم رسانند و اگر یرقان هم باشد و همراه آن قی هم زیاده
آمده باشد پلستر از خردل درست کرده بر محل معده یا جگر اگر دران هم اجتماع خون و ورم باشد نهند یا مرهم ایوڈین
یا روغن تارپین بر معده مالند و اگر ازین فائده تامه حاصل نشود پلستر از نیش مکس درست کرده بر معده گذارند و با دوام
که علاج ورم معده و یرقان کرده شود و آنچه خورانند و نوشانند بارد بالفعل باشند ایضا تدبیری برای دفع کردن اجتماع خون از
جمیع اعضا غیر از دماغ که آنرا بلغت انگریزی ویٹ پیک بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای هندی و فتح بای
موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کاف بمعنی پیچیدن به چادر تر بسیار مفید است و آن اینست که دو چادر بگیرند آنرا
چند ته کرده در آب سرد تر نمایند و یکی را از پس گردن تا کمر و دیگری را از محل ترقوه تا عانه مریض چسپانیده بالای آن یک ته و
کمبل خشک بپیچند و تا کمبل ها را بلند کنند آب سرد بر سر ریخته باشند تا بجوش خون در دماغ پیدا نشود ازین تدبیر عرق بزودی جاری میگردد و بسبب آن
اجتماع خون در هر عضو که باشد مثل سپرز و معده و جگر و طحال و گرده و مثانه دفع میشود و لیکن وقت این تدبیر فصل معتدل است
در فصل حار و بارد غیر جائز است و چون حمی خفیف شود باز کونین بنوشانند و این حمی را درین حال خواه اجتماع خون در اعضا
یا در عضوی واحد باشد یا نباشد یا وقت شدت حمی بود یا خفت آن هر وقت دادن بسیار مفید است و تجارب کثیره بر آن
شاهد اند صفت مکسچر اسپرٹ ایتھر نائٹر ده قطره کونین پنج گرین هیڈروکلورک ایسڈ ڈائلوٹ ده قطره میوریٹ آف امونیا ده گرین
پتاس از ده گرین تا بست گرین آب ساده دو اونس ادویه باهم کرده موافق این مقدار بعد چهار چهار ساعت بمریض
بنوشانند باقی هر مرض که با این حمی یافته شود علاج آن نمایند فقط

فصل دوازدهم در ایرپٹیو فیور

بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر تای هندی و سکون فا بمعنی از اندرون
بیرون آینده و این اسم ماخوذ است از ایرپشیو بکسر الف و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و سکون بای موحده فارسی
و کسر شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو که لفظ لاطینی است و معنی آن چیزی است که از اندرون بیرون آید و وجه
تسمیه آن باین لفظ آنست که درین حمی هم ماده از اندرون عروق بدن بالای جلد بدن می آید و از آن آبله پیدا میشود
و ایضا در لغت انگریزی ایگزنتهیمس آن بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سکون
نون و کسر تای مثلثه و سکون میم و فتح تای هندی و سکون لف و معنی آن چیزی که مثل گل بر بدن می آید و این را

هم خروج و بروز لازم ست و آن بر چهار قسم ست اول وری اولا بفتح واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم
الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف و اسمال پکس بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح میم و سکون الف و لام و فتح
بای موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله هم بلغت انگریزی نامند و بلغت عربی جدری و بزبان هندی ارده چیچک
و سیتلا گویند قسم دوم واکسی نیا بفتح واو و سکون الف و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و
فتح نون و سکون الف و هم در لغت انگریزی کاؤپکس بفتح کاف عربی و سکون الف و ضم همزه و سکون واو و فتح با
موحده فارسی و سکون کاف و سین مهمله نامند یعنی دانه های که در حلمه گاو پیدا می شوند قسم سوم داری سلا بفتح
واو و سکون الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و فتح لام و سکون الف و هم آنرا چکن پکس
بکسر جیم فارسی و فتح کاف و سکون نون و فتح بای موحده فارسی و کاف و سین مهمله نامند چهارم مور بلی بفتح میم و سکون واو و رای مهمله
و کسر بای موحده و لام و سکون یای تحتانی و آنرا بلغت انگریزی میزلز بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
زای معجمه و سکون لام و زای معجمه ثانی و بزبان عربی حصبه و بزبان هندی خسره گویند پنجم اسکارلیٹنا بکسر الف
و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و فتح لام و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون
و سکون الف بلغت لاٹن و بلغت انگریزی اسکارلٹ فیور نامند بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و
رای مهمله و کسر لام و سکون تای هندی نامند ششم ڈنگی فیور بفتح دال هندی و سکون نون و کسر کاف فارسی و ضم یای
مثناة تحتانی و سکون واو یا ڈانڈی فیور بفتح دال هندی و سکون الف و نون و کسر دال هندی و سکون یای مثناة
تحتانی گویند و ڈانڈی آنرا گویند که کسی خود را از پوشیدن لباس خوش و شنا کردن در پیش و شوارب آراسته کرده به فتح
و دلال راه رود و چون درین حمی هم بسبب درد پشت و غیره بیمار راست رفتن ممکن نبود ازین سبب هم قدر یا بجانبی خم کرده
راه میرود و بار بار آه میکند چنانکه کسی به غنج و دلال که راه میرود قدم قدم آه میکند هفتم پیٹیکیس بکسر بای موحده فارسی و
سکون سین مهمله و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله در زبان لاٹن و بلغت انگریزی پلیگ بکسر بای موحده
فارسی و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و کاف یعنی مرض عام و بعربی طاعون گویند یا کجا قسم اول آن وری اولا آنهم
حمی ست لازم که دران اکثر روز ثالث از شروع شدن حمی بثور بر بدن ظاهر میشوند و تا حالت برای این بثور میباشد اول
وقت بروز بصورت بثور صغار میباشند و لی چند روز دران مائیت پیدا شده بصورت آبله ها گشته بعد چند روز این مائیت
ریم میشود و پس منفجر میگردد و خشک ریشه ازان جدا شده نشان آبله بار یک سرخ بر جلد باقی مانده صحت میشود و آثار آبله
بر طرف گردند اگر غیر غائر باشند و اگر زیاده غائر بودند تا آخر عمر آثار می مانند السبب سبب آن زهر خاص ست که از
حاصل شدن آن در خون این مرض پیدا می شود اما اینکه این زهر حیوانی ست یا نباتی پس بخوبی ثابت نشده لیکن
دیده میشود که از یک انسان با انسان دیگر میرسد و هم اینکه چگونه این زهر در خون حاصل میشود پس نزد اکثر ثابت

که اول در هوای کاینه وقت استنشاق هوای زهرآلوده در بدن میرود و از آن جا با خون آمیزد و ممکن است که وقت
چون هوا در شش رود هم با او سمیت رود پس زهر که در بدن میرود از همین اعضا داخل شده بذریعه اسباب دیگر در بدن رود و
از آنجا همراه ... در خون رسد و ... همراه هوا بذریعه جلد در خون ... و بعضی ...
او ... از دخول زهر در خون ... و هم ممکن است که از جمیع جهات مذکوره رفتن آن در خون ممکن
باشد ... این مرض از امراض متعدیه دیگر زیاده قوی است و ازین ظاهر است که زهر آن هم قوی ...
... ثابت نمیشود که زهر آن در کدام درجه از درجات مرض و بدن مریض ... زیاده متعدی میشود در اول ...
... یا وقت ... یا وقت پخته شدن آبله ها یا بعد افتادن خشک ... اغلب آنست که وقت افتادن خشکریشه ...
... زیاده میشود و یقینی خشکریشه این ... زهر ... مرض ... این بطور امراض ... شایع میشود
... گاهی زهر آن در لباس خصوصاً لباس ... زیاده از یک ماه تا یک سال ... و چون ... این لباس ...
... رسد از آن این مرض پیدا شود و ازین اسباب ... دیگر ... و از اسباب ... آن ...
مکان ضیق است که بسبب آن هوای ... خراب شود ... آنکه ... یقینی ... این مرض زیاده
پیدا میشود ... که در ان ... باشند و هم از اسباب ... آن ...
این مرض با اطفال عارض میشود و این مرض هم بر چهار قسم است قسم اول جدری اولاد سکریتا یعنی ... بفتح ...
... کاف ... بای ... فوقانی ... مثناة تحتانی ... فتح ... سکون الف یعنی ... دوم ... بفتح کاف و سکون ...
... نون ... فا ... لام و سکون واو و کسر الف و سکون یای تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی ...
متصل یکدیگر باشند و از جلد بدن ... سوم ... بفتح میم و سکون الف و کسر لام و سکون کاف و فتح نون ...
و سکون نون ثانی و تای هندی یعنی ... چهارم ... بفتح میم و سکون الف و کسر دال
هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح فا و سکون الف و کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر ... هندی
یعنی چیزیکه بر صورت اصلی خود نباشد و این اکثر بسبب برآوردن آبله بر بازو که بهندی ... پیدا
میشود و اما قسم اول ازین اقسام اربعه که جدری اولاد سکریتا است علامتش آنست که چون زهر آن مرض در خون تمام
البدن می آید از روز ... تا چهار ... اثر آن ظاهر میشود ... اکثر ... وگاهی ... علامات ... پیدا میشود
مثل اینکه تب و درد سر و ... و ... کثرت آمدن قی ظاهر میشوند ... اکثر ... و هشت ساعت ...
تا شصت ساعت مانده بعد آن بثور ظاهر میشوند و اول بر روی ... دست دیده میشوند ... بر پشت ...
بعد آن بر پا ها بروز می نمایند و چون وقت ابتدای بروز بثور لمس کنند قدری سختی بر آنها محسوس شود و چنان معلوم گردد
که گویا دانه ... است که آنرا در تفنگ می اندازند و از ان شکار حیوانات خرد میکنند و بهندی آنرا ... گویند

و اگر اطفال را قبل بر آمدن این بثور تشنج عام مثل صرع هم عارض شود بالجمله این بثور تا دو روز بر بدن بروز میکنند و چون
بر آمدن آن کرده روز سوم خفت ظاهر میشود و چون ششم روز از ابتدای بروز منقضی شوند مائیت درین بثور پیدا میشود و بعضی بثور پخته
شدن از مائیت این بثور پهنا و بصورت پیاله میشوند و روز چهارم گرد بثور خط سرخ پیدا میشود و روز پنجم این مائیت که در
بثور پیدا شده بود سفید مثل شیر میگردد و بعد سفید شدن آن آنچه پهنا در بثور بود که بسبب آن بصورت پیاله بوده این هیئت
از انها زائل شده بثور مذکوره مرتفع میشوند و پر میگردند تا روز هشتم حال این آبله با ریم پیدا میشود و روز نهم منفجر شده ریم از انها
خارج میشود و بعد آن خشک ریشه پیدا شده بعد چهار پنج روز ساقط میشوند و زیر آن جلد سرخ رنگ ظاهر میگردد و قبل [illegible]
جگه در جلد ظاهر میشود و مادام که ریم افتاده این جگه باقی ماند و بعد آن [illegible] پیدا میشود و [illegible] این مرض بار ثانی
شدت میکند و هم [illegible] ظاهر میشود و گاهی در حلق هم [illegible] ظاهر میگردد و آب کثیر از دهن جاری میشود و چون ریم [illegible] افتاد
از بدن علیل بوی عفن خارج میشود [illegible] و گاهی [illegible] بثور زیاده و گاهی کم میباشد و گاهی [illegible]
بثور [illegible] تمام بدن میباشند [illegible] لیکن [illegible] میشوند و هرگاه این بثور کثرت
در بدن پیدا میشوند [illegible] در دهن و [illegible] اندرون حلق [illegible] میباشند و ازین [illegible] میشود که [illegible]
[illegible] لیکن هرگاه [illegible]
[illegible] و هرگاه [illegible] قسم ثانی که [illegible]
[illegible] که [illegible] و باهم متصل [illegible] عام [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] قسم اول گفته شد [illegible] و زبان و درد
[illegible] ثالث [illegible] مثل [illegible] سرخی [illegible] بر بدن ظاهر میشود و [illegible]
[illegible] و [illegible] خانه دار [illegible] هم وقت [illegible]
[illegible] بسبب آن [illegible] اجتماع [illegible] زیاده میباشد [illegible]
[illegible] خانه دار [illegible] پیدا میشود [illegible] اجتماع [illegible] زیاده میشود بسبب آن [illegible]
[illegible] میشود [illegible] بسبب آن آب کثیر از دهن [illegible] خانه دار [illegible]
میشود و [illegible] و بالای [illegible] میشود [illegible] ممکن [illegible] بسبب زیادتی
[illegible] را [illegible] و [illegible] بسبب آن [illegible]
و درد گلو و سرفه و اسهال [illegible] اطفال عارض میشود [illegible] آن [illegible]
میشود [illegible] که [illegible] پیدا [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] و حالت [illegible] میشود و چون [illegible] را به بینند [illegible] جاری [illegible] ریول در ان و [illegible]

و از آن دانسته میشود که ورم شد گرده هم پیدا می شود چنانکه در حصبه میشود و اهم محی الله مید و رشور قدری کم شده باقی میماند

مثل قسم اول اخ اگل [illegible] میشود و بثور که با یکدیگر مجتمع شده بودند هر گاه آب در آنها اید هم مثل یک آبله دیده میشوند و این حالت

بر اعضای که از لباس پوشیده است پیدا شده مثل و جه و پشت هر دو دست زیاده شده میشود و هم بعد آمدن آب درین بثور

مقدار ارتفاع آن از ارتفاع قسم اول کم میباشد درین وقت گرد این بثور حلقه سرخ چنانکه در قسم اول پیدا شده

درین قسم ظاهر نشود زیرا که بثور مجتمع اند و گرد بثور جای خالی از بثور نیست تا در آن رنگ ورم هالهٔ که درین وقت میشد

ظاهر گردد و چون این آب در بثور پیدا شده ریم گردد درین وقت لون آن بر رنگ ریم طبیعی که سفید میباشد نبود

بلکه کدر و قدری برنگ خاکستری که در آن سرخی قلیل باشد دیده میشود و خشکریشه که بر این بثور پیدا میشود بسیار عریض

میباشد و بعد سقوط آن بوی عفن نسبت به قسم اول درین زیاده می آید و چون در دهن و اندرون حنجره نیز بثور بکثرت پیدا

چنانکه بر ظاهر جلد بثور متصل با یکدیگر بودند درین مقامات هم یافته میشوند و وقت از درد اذیت زیاده میشود و وقت

تنفس گاهی بسبب ورم میوکس ممبرین حلق اذیت و عسر ظاهر میشود چنانکه وقت پیدا شدن کروپ میشود و گاهی

سرفه هم می آید و گاهی درین حال مریض هلاک میشود و شاید که سبب هلاکت ورم ریه و رفتن هوا در ریه باشد چنانکه در کروپ باهم

بسبب آن نفس میرد و چنانکه در قسم اول تب روز هشتم زیاده میشود درین قسم هم زیاده میشود لیکن با کمال ضعف و کمزوری

ازدیاد می نماید ضعف مریض مثل ضعف صاحب تب [illegible] میباشد و باید دانست که بیشتر درین مرض لایق هلاکت درین قسم

درین وقت می میرد و اگر نه میرد امراض دیگر مبتلا میشود مثل [illegible] که زیر جلد پیدا میشوند و هم مثل گنگرین که هر او از آن فساد

و موت عضو هست هم پیدا می شود و هم [illegible] که یعنی پیدا شدن ریم [illegible] حادث میشود و از آن دل و دماغ یا جگر یا طحال

یا ریه یا در اصل قلب که از آن شرائین کبار رسته اند یا در اعضای باطن دیگر پیدا میشود و هم قلبیت یعنی ورم

اوردهٔ ست پیدا میشود و هم ذات الجنب و ذات الریه و اسهال خونی و هم کارن [illegible] یعنی ورم میوکس ممبرین

چشم ست و هم سفیدی و زخم قرنیه و گاهی ورم اندرون گوش هم پیدا میشود خاصه کسانیکه در خاندان شان استعداد

مرض خنازیر بوده باشد پس اگر درین قسم مریض از جمیع این امراض هم محفوظ ماند و زنده ماند کوری یا کری یا لنگی

پیدا کرده زندگانی میکند و این چیزها از امراض [illegible] میمانند و اما قسم ثالث دری [illegible] یعنی قسم مهلک انست

که در آن تپ بسیار حاد و هذیان کثیر بود و غنودگی بر مریض غالب بود و بثور که بر بدن ظاهر شوند مثل قسم ثانی متصل با یکدیگر

یا منفصل باشند و بار [illegible] و [illegible] نکنند و قدری لون سیاه بر بثور غالب بود و درین قسم مریض در دو وقت

هلاک میشود اول وقت ابتدای بثور که درین وقت بسبب کثرت بیهوشی و غشی هلاک میشود دوم وقتیکه در بثور بعد بروز

آب پیدا گردد و باید دانست که این آب مثل قسم اول نبود بلکه بسیار رقیق مثل [illegible] پلاسما [illegible] میشود

میباشد و هم آب در بثور که درین قسم پیدا میشود قدری کدر بود با جمله درین وقت هم غشی و بیهوشی زیاده میشود و

و بسبب کمی حمرت بینی و دهن و چشم و اعضای سیاه مشابه میشوند بسبب اینکه از کمزوری اعضا و عروق خون از عروق صغار خارج شده در جلد منجمد میگردد و گاهی در بعض حال خون از راه بینی و دهن و در اسهال خارج میشود و این حالت را باعث اکثر [illegible] یعنی جریان خون از بدن نامند و چون تا این حد مرض رسید مریض از افراط ضعف و غفلت جان بحق تسلیم میکند و اما قسم رابع که دری اولا [illegible] پس این بعد عمل بر داشتن آبله بر بازو که آنرا هندی ٹیکہ لگانا گویند میشود علامتش آنست که صورت آن خلاف صورت قسم اول میباشد پس دران تپ اکثر قلیل و گاهی مثل قسم اول بود و تا سه روز میباشد و بعد آن که بثور برون کنند زیاده نباشند صد و دو صد و هم صورت آنها مثل صورت بثور بود نه بر صورت دانهای چیچک و بعضی از انها پرآب میشوند مجموع و آنچه پرآب شده آند از انها هم در بعضی ریم می افتد و بعضی بالکل بهر طور که بثور باشند همه بر صورت بثور باپرآب یا پر ریم روز ششم همه خشک میشوند و آنچه وقت سقوط خشکریشه بوی عفن از بدن علیل می آید درین قسم نمی آید و هم اندیشه هلاکت علیل درین قسم نمیباشد لیکن زهر که درین قسم است تعدیه آن بسیار قوی بود و بزودی از بدن مریض به بدن صحیح متعدی میشود و از تعدی آن که جدری پیدا میشود بسیار سخت و قوی الاعراض میباشد و ایضا باید دانست که گاهی بثور جدری وقت بروز یا بثور دیگر مشتبه میشوند و چون شبه در تشخیص آن پیدا شود پس باید که قدری تامل و انتظار کرده شود تا از ان امر مخفی مبرهن شود چه اگر بثور غیر جدری باشند دران سبقت علامات منذره آن مثل تپ و درد کمر و قی مفرط بالضرور نخواهد بود و هم بعد بروز درین بثور آب پیدا نخواهد شد و اگر آب هم پیدا شود پس ضرور نیست که مثل دانه جدری بعد پیدا شدن ریم دران بثور پهنا شوند و بعد افتادن ریم مرتفع گردند و این تنبیه بنا بر آن کرده شده که گاهی وقت زیاده نوشانیدن روغن کنجد در مرض سوزاک دانهای مشابه دانه چیچک بر بدن پیدا میشوند و دران حاجت تفرقه در تشخیص می افتد فتفکر ذلک

اما علامات سلامت در مرض جدری پس قلت عدد بثور است و هم اینکه بثور کبار و سفید باشند و روز ثالث بروز کنند و اعراض همراه آن شدید نباشند و هم تقدم حمی بر بثور بهتر است از اینکه حمی بعد بروز بثور ظاهر شود و هم مرتفع شدن بثور بعد پیدا شدن ریم بهتر است از اینکه بعد افتادن ریم هم پهنا مانند و هم اینکه حمی دوباره روز ششم می آید قلیل بود آن دلیل سلامت مریض میشود اما علامات هلاکت و خطر درین مرض پس از انجمله شدت حمی است قبل بروز بثور و هم باقی ماندن حمی بعد بروز بثور است و هم کثرت عدد بثور است و هم بعد بروز بثور پر نشدن و مرتفع گشتن آنها است چه از ان دانسته میشود که از کثرت و قوت زهر قوت زیاده کمزور شده و هم چون حمی دوباره بعد روز ششم شدید و قوت آید دلیل خطر باشد و هم زیاده شدن ضعف و کمزوری علیل و ظاهر شدن داغهای سیاه بر جلد بدن و سیاه و کبود شدن بثور [illegible] و جاری شدن خون از بدن و احتباس بول یا زیاده قلت بول و هم آمدن خون در بول از علامات ردیه مهلکه اند و ایضا باید دانست که در کتب عربیه نوشته اند که جدری تنها در جلد

علامات سلامت در جدری

علامات هلاکت در جدری

ظاهر نمی اند در جمله اعضای متشابه الصور حادث میشود مثل حجاب و اعصاب و این قول از صحت عاری است بلکه
شروع آن در غیر جلد و جا بجا که میوکس ممبرن است غیر ثابت فتدبّر العلاج اول از همه مریض را در مکان وسیع که
که دران هوا کثیر باشد و زهری که از بدن مریض جدا میشود در هوای کثیر آمیخته ضعیف گردد و ازین تدبیر با صحا که خدام مریض اند
هم کم متاثر میشوند و بمریض هم اذیت قلیل میرسد بعده تدبیر تصفیه هوای مسکن مریض بعمل آرند و آن بچند وجه کرده میشود یکی آنکه اصل ایوڈین را
که از نیم ڈرام تا یک ڈرام باشد موافق زیادتی و کمی وسعت مکانی در ظرفی نهاده بر طاق یا تخته مکان نهند تا از گرمی هوا ایوڈین متبخر
شده در هوای مکانی منتشر شده زهر را که در هوای مکان است فانی سازد و اگر ایوڈین موجود نباشد کبریت را که در مقدار از نیم اونس
تا یک اونس باشد گرفته بر سر زغال روشن پاشند تا دخان آن در هوا رود و نوع دیگر کاربولک ایسڈ اصلی یک یا دو ڈرام در پیاله
چینی انداخته بر طاق مکان نهند که آنهم کار ایوڈین میکند و اگر یک حصه کاربولک ایسڈ اصلی با چهل حصه آب ساده حل کرده
بدر و دیوار مکان مسکن علیل و بر پلنگ و چادر یا لباس که علیل پوشند پاشند اجود بود و حمی که قبل بروز آبله بوقت شدت حرارت آن را آب
نیم گرم بذریعه اسفنج بر بدن علیل چار بار طلا سازند تا جوش خون و حرارت کم شود و از تبدیل لباس پاک هر روز مکرر هم مریض را
آرام و فرحت درین مرض زیاده حاصل میشود و هم درین وقت ادویه مبرده نوشانند مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس از یک ڈرام
تا دو ڈرام موافق عمر و قوت حرارت حمی با آب کافور که از یک اونس تا یک نیم اونس باشد بنوشانند و اکثر ادویه مسهله که
از قسم نمکها و نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر بنوشانند تا از اسهال جوش خون و حرارت کم
شود و بعضی از ڈاکٹران درین مرض هر روز نوشانیدن سلفیت آف سوڈا یک ڈرام و سلفر نیم ڈرام همراه آب ساده
یا شیر و آب ساده برای اسهال و تصفیه خون بسیار مفید میدانند پس اگر طبع قبض بود از ابتدای مرض تا آخر مرض هر روز
این دوا را بنوشانند و اگر قبض طبع نباشد و اسهال هم نبود پس مدام که بثور بخوبی بروز کنند هر روز نوشانند و بعد از آن ترک کنند
و اگر بثور در دهن و حلق بوند و از ان کلفت در اکل و ازدراد باشد ٹنکچر مُرکی یک ڈرام همراه گلاب قسم اعلی که آنرا بزبان
انگریزی روز واٹر گویند از دو تا سه چهار اونس گرفته آمیخته غرغره سازند و برای تجنب شراب باید که مرکی یکماشه با گلاب یک
اونس بود حل کرده از ان غرغره سازد و پلک چشم را روزانه دو سه بار کشاده درین مرض دیده باشند پس اگر ورم بثره در چشم
دیده شود این دوا را دران روزانه دو سه بار انداخته شسته باشند صفت شب یانی دو گرین زنک سلفاس یک گرین آب
نقوع پوست خشخاش که از یک اونس تا یک نیم اونس باشد حل کرده از ان چشم را دو سه بار روزانه بشویند و اگر کناره های چشم
چسپان شوند از آب شسته موم روغن بر کناره های پلک طلا نمایند و اگر اسهال باشد در غذای مریض نشاسته یا برنج پخته یا همراه
ارا روٹ بخورانند و از ادویه مستوری کریٹا که آنرا چاک کمپو گویند همراه ٹنکچر کنائیو یعنی کات سفید یا کات سفید دران حل کرده
برای تجنب شراب نوشانند یا بسمته از نیم گرین تا ده گرین همراه سرب یا پاوڈر که یک دو ڈرام باشد با آب ساده که از یک
اونس تا یک نیم اونس بود بنوشانند و چون حکه و خارش بدن شدت کند آب نیم گرم طلا سازند و اگر از طلا کردن آب نیم گرم

رفع نشود یا طلا کردن آب نگرم هر وقت ممکن نباشد روغن کول کریم بضم کاف و سکون واو و لام و فتح کاف و کسر رای مهمله و سکون
یای تحتانی و میم که معنی قیروطی خاص است بر بدن طلا کنند که ازان به حکه و خارش نفع کامل حاصل میشود یا در روغن بادام که چهار
اونس بود پانزده گرین یا یک درام سوده حل کرده بر رو و بر دستها طلا سازند تا خارش این اعضا را دفع کنند زیرا که اگر از زیادتی
خارش خوف وقوع جراحت ست چنانکه آثار بعد صحت باقی خواهد ماند لهذا حفظ این اعضا و استعمال این دوا امر کرده شد
اما بر تمام بدن طلا کردن آن نشاید ایضا مرهم لوره را وقت خارش طلا کردن هم مفید یافته اند صفت آن آب آهک یک حصه روغن
کنجد یا روغن کتان که خوب صاف باشد یک حصه هر دو را باهم آمیخته بر بدن و وجه و بر دستها طلا سازند و هرگاه بعد پریم شدن
بثور حکه و خارش زیاده شود و بثور بر وجه زیاده بوند و ازان اندیشه باقی ماندن آثار جدری بر وجه زیاده بود و هم آبله جدری پر آب
و رطوبت زیاده باشند که بسبب آن اندیشه طول مرض و حصول صحت در مدت زائد باشد و با اینهمه خارش زیاده بود درین وقت
پاشیدن اوکسائید آف زنک یا ارارو ث برای رفع خارش و تخفیف بثور مفید است و هرگاه آثار جدری بر جلد باقی مانده باشند
این دوا را بران طلا سازند صفت روغن تارپین یک حصه روغن کنجد چهار حصه هر دو را باهم آمیخته از سر پر کبوتر یا قلم موی بر دانه ها
و بر وجه طلا سازند لیکن بر تمام بدن مالیدن آن جائز نیست زیرا که دوا حار است گرده را نقصان خواهد رسانید نوع دیگر لیه
کاربولک ایسد بیست قطره گلیسرین یک نیم درام مرهم اکسائید آف زنک شش درام همه را یکجا خوب حل کرده بر دانه های وجه
و بر هر دو دست طلا سازند و اگر سوزن را در کاربولک ایسد اصلی آلوده در دانه های چیچک انداخته ریم ازان خارج سازند
بر زودی خشک میشوند و باید دانست که هرگاه این مرض خفیف الاعراض و قلیل بود حاجت بعلاج از ادویه دیگر نیست
اما هرگاه شدید بود از آنچه نوشته شده علاج نمایند و چون بثور بعد برون نکلی بر نیاید و مرتفع نشوند یا آب دران کمتر آید و
بسبب آن اعراض ردیه علامات کمزوری پیدا شوند درین وقت ادویه مقویه مثل امونیا کاربناس پنج گرین همراه دوای
معرق که مذکور شد خورانند و اگر حاجت تعرق نبود و مثل اینکه حرارت حمی کم باشد تنها امونیا کاربناس را همراه آب پودینه یا اسپرت نائتر گیشده
یا وین سشراب یا شراب برانڈی بنوشانند و درین وقت شوربای لحم بنوشانند و اگر سرشیر یعنی بالائی را خواهش کنند موافق هضم
بخورانند و زرده بیضه نیم برشت هم درین وقت خورانیدن جائز است اما عموما غذای مریض بمرض جدری این باید که ارارو ث
همراه شیر یا وین سشراب بخورانند و شیر ماده گاو از همه افضل است و شوربای مرغ یا شوربای لحم مع نوشانیدن و نان و برنج را هم
ان خورانیدن جائز است و کلورائید آف پتاس همراه آب طبوخ برنج که بست اونس باشد حل کرده هر قدر که مریض بنوشد تجویز
مریضان مرض چیچک وقت عطش بنوشانند تا خون را صاف کند اما هرگاه در درجه حرارت دوای معرق نوشانند درین وقت
برای اعانت آن در غذا پتاس نطراس یک درام همراه آشخوری رقیق که بست اونس بود حل کرده بنوشانند تا برآمدن عرق معین
شود و هم هرگاه بعد ده تا هفتم که تپ دوباره می آید هرگاه شدت آید این دوا را نوشانیدن مفید است اگرچه دوای معرق را هم
نه دهند اما اگر مریض از بار بار نوشیدن این ادویه کاره شود بجای آن آب انار شیرین یا میخوش اگر اسهال باشد یا آب نارنگی

پخته یا آب انگور پخته یا آب سرد یا آب سرد کرده به برف نوشانند و هرگاه دامیل بالتعفن جلد پیدا شوند درین وقت لفوروع یا مطبوخ
بارک همراه امونیاکا یناس یا همراه منرال اسیڈ مثل سورپا ٹاکا اسیڈ یا کلیوئٹ وغیره بنوشانند یا درین شراب برانڈی شراب همراه
شکنجه سکونا بنوشانند و اغذیه مقویه جیسه شوربا شند و ایضا باید دانست که از پانزده سال در ولایت انگلستان از ڈاکٹران مجرب علاج
جدری از نشانیدن بیمار در حوض مسی پر آب از آب نیم گرم میکنند و از شهادت ایشان ثابت میشود که از وقتیکه این علاج
جاری گشته کسی از بیماران این مرض هلاک نشده مگر یک کس که ورثه آن برای این علاج از اول مرض راضی نشدند مگر وقت قرب موت
و آن وقت علاج نموده از این سبب هلاک شد و ظهور کمال نفع این علاج باین نحو شد که مریضی درین مرض که هذیان بران زیاده
بوده و شور بکثرت بودند و جلد تمام بدن آن متعفن شده بود و خون از راه بینی و دهن آن و از راه اسهال و ادرار جاری بود در
حالت امید رفته آن رجوع بڈاکٹر صاحب دیگر نمودند این حکیم کامل به مشاهده حال مریض امر فرمود که او را در آب نیم گرم در حوض
مسی داخل کنند بر طبق هدایت آن مریض را بر چادر گرفته در حوض گذاشتند و داخل کردند بعد چند ساعت هذیان آن بطرف شد و آواز
داد که من خوب هستم و چرا این علاج را از اول نکردند که من تا این مدت در صعوبت ماندم بالجمله روز اول هفت ساعت مریض را در
آب نیم گرم داشته بر آوردند و لباس پوشانیده بر پلنگ آوردند و بعد آن آثار صحت بر او ظاهر شدند و همچنین روز دوم و سوم
و چهارم کردند و بسبب آن صحت شد بر این تدبیر باید که از روز شروع شدن تپ دقتیکه شدت کند در تپ جدری و تپ سرخ که آن را
اسکارلٹینا و اسکارلٹ فیور میگویند روزانه دو سه بار عمل آن کنند یعنی هرگاه تپ شروع شده درجه حرارت آن شدت کند
و هنوز یقین حاصل نشده باشد که مرض جدری است یا چیست یا از اقسام تپ خالص از زهر لیکن بعد معائنه شدت حرارت مریض را
روزانه دو سه بار در حوض مسی پر آب از آب نیم گرم داخل کرده باشند که از ان هم جوش خون کم میشود و هم دانه کلا [illegible] برازاند
بخوبی بیرون نمیمانند و هم مریض را از ان بسیار راحت و آرام حاصل میشود و هر قدر که حرارت و اعراض شدید باشند و افزون
آن تا مدت زائد در آب دارند و حد استعمال این تدبیر است که خشکریشه ها ساقط شوند یعنی از وقت شروع شدت تپ تا سقوط
خشکریشه باین تدبیر اهتمام روند و در هر حال که آن ندارند [illegible] همراه این تدبیر حسب ضرورت تدابیر دیگر هم اختیار کنند [illegible] یا آنکه
چون این مرض بسیار خبیث و شدید الاعراض و موذی و مهلک است لهذا از قدیم علما در فکر آن بوده اند که تدبیری پیدا شود که بسبب
آن ازین مرض محفوظ مانند و بآن مبتلا نشوند چنانچه اطبای تا ایندم تا اینکه چون سبب آن جوش خون و گرمی آن قرار میدادند پس
قبل ازین بنا بر گرفتن فصد و تقلیل دم میکردند و ادویه مبرده مسکنه دم مثل شربت کاسنی وغیره را در حال صحت نوشانیدند تا حرارت
خون کم شود و اطبای چین و هند گاهی تپ جدری دیگر جدری را در بدن صحیح پیدا میکردند و این را نافع میدانستند زیرا که خون بدن
صحیح هم میباشد لهذا چون تپ جدری پیدا کرده شود خفیف بر می آید و در ان خوف هلاکت کم بود پس برای این کار در جلد
بازو یا دست میکس [illegible] زخم خفیف داده و دران ماده زهر جدری انسانی را می انداختند و بسبب آن برمقام موضع
اول یک دو سه روز قدری سرخی و صلابت پیدا میشد و بعد آن تپ هم می آمد پس جدری قلیل بر تمام بدن پیدا میشد لیکن از جدری

کند خود به‌ورکنند کم میشد و بسبب آن جدری که بطور مرض میشود اکثر بر نمی آمد و این عمل بسیار قدیم ست و از هشتاد سال در ولایت
انگلستان رسیده و جاری شده و تجربه بنفع آن شاهد گشته و هرگاه آبله از داخل کردن ماده زهر جدری انسانی در بدن پیدا
کرده شود آنرا انکیولیشن بکسر الف و سکون نون و فتح الف و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون
نون یعنی داخل کردن زهر جدری در بدن نامند و هرگاه آبله بادخال ماده زهر گاو در بدن انسان پیدا کرده شود این را
ویکسی نیشن بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی داخل کردن زهر گاو در بدن انسان می نامند و تجربه این عمل بر این نحو
شد که حکما مطلع شدند که دانه ها بر پستان گاو بر می آید که آنرا ویکسینیا یعنی مرض گاو گویند و باید دانست که آنچه در تقسیم
ایرپ لفت قیور ویکسینیا هم نوشته شده از آن مراد همین آبله که در بدن انسان از مادهٔ زهر آبله گاو به دوشندگان شیر گاو
پیدا شود یا بذریعه عمل ویکسی نیشن پیدا کرده شود عام از اینکه دوشندهٔ شیر گاو باشد یا غیر پس حقیقت آن آبله است که از زهر ماده
سیم آبله گاو پیدا شود و قسم دوم از ایرپ لفت قیور همین ست و چون ریم آن بر انگشت دوشندگان شیر میرسد بسبب آن آبله
و زخم بر انگشت دوشنده شیر می افتد و بعد صحت آن جدری باین کس عارض نمیشود پس در صدد تجربه آن شده تجارب کثیره
یقین بآن پیدا کردند که مادهٔ جدری انسانی و مادهٔ جدری گاو هر دو را چون در بدن انسان داخل کنند از آن آبله جدری
پیدا میشود و ازین عمل جدری که بطور مرض عارض میشود باز پیدا نمیشود پس هر دو عمل را میکردند و برابر هر دو را بعمل می آوردند
تا اینکه از تجربه ثابت شد که از داخل کردن زهر جدری انسانی در بدن شخص صحیح جدری قلیل ضرور پیدا میشود و درین جدری
زهر بسیار قوی پیدا شد که بوجود ی متعدی در بدن صحیح میشود و از تعدیه آن که جدری پیدا میگردد بسیار قوی و شدید
و ردی میشود و از داخل کردن ماده زهر گاو یک آبله بر محل زخم پیدا میشود فقط و همراه آن جدری پیدا نمی شود و بعد صحت آبله
مذکور باز جدری پیدا نمیشود و هم این آبله که پیدا میشود از آن زهر در بدن صحیح هم متعدی نمیشود لهذا حکم سرکار انگلشیه جاری شد
که هیچ مادهٔ زهر گاو زهر جدری انسانی در بدن انسان نه داخل کرده شود تا از تولد جدری هر گونه امان و حفظ ماند و فی الواقع
ازین عمل جدری نمیشود و اگر بعد آن اتفاقا جدری پیدا هم شود پس خفیف بر می آید و در آن خوف هلاکت نمی باشد و این
امر بتجارب کثیره ثابت و مشاهد شده پس باید که همیشه این عمل را بر ابدان صحیحه که مبتلا بمرض چیچک نشده باشند خصوصا
اطفال کرده باشند تا از ابتلا درین مرض خبیث محفوظ مانند و طریقه این عمل که بلغت انگریزی ویکسی نیشن گویند آنست
که بر بازوی دست چپ جائیکه عضله ڈلٹائیڈ بفتح دال هندی و سکون لام و فتح تای هندی و سکون الف و کسر یای مثناة
تحتانی و سکون دال هندی بر مفصل عضد ست و این عضله بر شکل مثلث ست قاعده آن بر جانب مفصل عضد و راس
آن بر استخوان بازو ست پس جائیکه راس آن تمام شده و آن قریب چهار انگشت مضموم فروتر از مفصل عضد ست و بیان
دیگر بطور اسهل تعیین محل باین طور کنند که استخوان بازو را بر سه حصه تقسیم کنند و از جانب مفصل مرفق دو حصه را بگذارند و

بمقام شروع حصه ثالث جلد بازوی دست چپ را اختیار کرده نشتر را از زهر مادهٔ گاؤ آلوده زیر جلد ظاهر رسانیده قدری
تا اصل جلد بدن رسانند و جلد مذکور زیر این جلد ظاهر است و حد رسانیدن سر نشتر آنست که قدری خون نمایان شود زیاده
زخم نگردد و الا خون کثیر جاری خواهد شد و همراه آن زهر مذکور هم از بدن خارج خواهد گشت و مقصود حاصل نخواهد شد و طریق دیگر نیز
که سر نشتر را کند کنند تا زیاده خلش نکند یا سوزن خیاطی را بگیرند و بهتر از همه آنست که آله خاص را که برای این کار ساخته اند بگیرند
و بر سر آن سه نشتر برابر پیدا باشند پس بر محل مذکور جلد ظاهر را به خراش جا دهند اگر از نشتر یا سوزن خراش کنند و اگر از
آله خاص باشد یک بار گردش دهند بر آن بر جلد کافی میباشد پس هرگاه جلد ظاهر شگافته شود و جلد باطن نمایان گردد بر آن ماده
زهر گاو را اندازند و انتظار کنند که خشک شود تا خشک شدن آن لباس نپوشانند پس بعد این عمل قدری سرخی بر آن موضع
ظاهر شده در یکدو شب گاه میپاشد که از این عمل نتیجه نخواهد شد لیکن بعد روز ثالث یا رابع بر سر هر خط از خطوط مذکوره
بثور خرد معلوم شوند چون این بثور را از خرده بین ببینند بر سر هر بثره آبله کوچک دیده میشود و چون اول در این
بثور آب می آید قدری مائل بسرخی که آنرا بنگالی یا پارسی توان گفت میباشد پس بعد روز پنجم یا ششم این
آب مثل مروارید سفید میگردد و در وسط آن قدری سیاهی دیده میشود و فی الحقیقت این سیاهی نمیباشد بلکه بسبب
کمال سفیدی و صفائی که گرد آنست سیاه مینماید که بر روز ششم یا هفتم یا هشتم یا نهم این آبله ها تمام شده یعنی آبله
کبیر مرتفع میشود لیکن در ارتفاع آن قدری پهنائی باشد و در آن پهنا قدری سیاهی دیده شود و گرد آن سرخی پیدا
میگردد و این سرخی گاهی تا یک انچ و گاهی تا یک نیم انچ گرد آن میرسد و بعد دو روز سرخی مذکور تمام رفع گشته تا نهم
میگردد و در روز دهم یا یازدهم در آن ریم افتاده منفجر میشود و بعد آن خشک ریشه بر آن پیدا شده در روز بیستم یا بیست و یکم ساقط
میگردد و بعد سقوط خشک ریشه بجای آن در جلد نشان مثل آبله خرد دیده میشوند و باید دانست که اگر بعد سقوط خشک ریشه این نشانها
خرد دیده شوند دلیل جودت عمل مذکور است و ایضاً باید دانست که آنچه از انجام وکسی نیشن از حال بر آمدن آبله و غیره حکم
نوشته شده اند باعتبار اکثر اند نه کلی بطور یک محل زخم نشتر بود بروز سیم مثل آبله رود و هم از زخم بر آید یا از روز
سوم هم متأخر بروز شود یعنی روز چهارم یا پنجم تا اینکه تا روز نهم هم از زخم بروز می نماید پس اگر از روز سوم پیشتر در بروز کنند
یا بعد روز نهم بارز شوند از این هم دانسته خواهد شد که وکسی نیشن صحیح نیست و از این بثور که قبل روز ثالث یا بعد روز تاسع بروز نمایند
آنچه وقت پرآب شدن خود در ارتفاع آنها اندکی پهنا در وسط باشد و در آن قدری سیاهی محسوس شود که آن نشانه دانه ...
قسم سالم است پس از این هم دانسته میشود که وکسی نیشن صحیح است و اگر بعد عمل وکسی نیشن بثور بزودی پر آب شوند لیکن پهنا در آنها نباشد
و سرخی گرد آن آید و بزودی ریم در آن افتد و منفجر شده ریم بدرنگ از آن خارج شود و خشک ریشه زود زود بر آن پیدا شود آنهم
دلیل عدم جودت عمل وکسی نیشن خواهد بود و ایضاً باید دانست که جودت و عدم جودت عمل وکسی نیشن بسبب تنوع نقصان از
شرائط آن میشود و از شرائط استعمال آن اینست که مادهٔ زهر آن وقتی گرفته شود که در آبله آب پیدا شده باشد ریم نیفتاده باشد

وهم این بثره که ازان آب برای عمل ویکسی نیشن میگیرند در ابتدای ارتفاع خود پهنا بود مرتفع محض نباشد و هم این آب بسیار صاف بود سرخی یا زردی یا سفیدی مثل سفیدی ریم یا شیر دران نبود و هم وقت گرفتن آب ناخن بآن نرسیده باشد از کسیکه گرفته اند صحیح البدن باشد مبتلا بکدام مرض جلد نبود و بر کسی که این عمل ویکسی نیشن واقع کرده شود صحیح بود و هم آله که ازان زخم این عمل کرده میشود باید که خوب صاف باشد و اگر بعد عمل ویکسی نیشن روز هشتم آن هرگاه هشتم روز مجتمع شده آبله گشته پر آب شوند ازان زمان ازان آب تازه گرفته فوراً در اطفال و اشخاص چند عمل ویکسی نیشن را کنند از همه بهتر ست لیکن چون آب تازه بر وقت میسر نمیشود و لهذا به سه طریق این آب را گرفته میدارند و بر وقت عمل بکار می آرند یکی ازان آنست که مجری باریک زجاجی را در آبله پر آب فرو برند تا در ان آب آنکه در آید پس سر مجری زجاجی پر آب را از لاک یا موم بسته نگاه دارند و وقت ضرورت در زخم نشتر ازان قدری آب را رسانند دوم آنکه از عاج تخته باریک درست کرده سر آنرا از زهر مذکور که آب آبله عمل ویکسی نیشن ست آلوده خشک کرده نگاه دارند و وقت عمل مذکور بعد زخم دهی سر تخته عاج زهر آلود را بر زخم نشتر می مالند تا از ان زهر در زخم نشتر برسد سوم آنکه دو قطعه زجاج را گرفته یک قطعه ازان بر آبله پر آب عمل ویکسی نیشن نهند تا سطح قطعه زجاج آلوده از آب آبله شود پس برای محفوظ ماندن آن از رسیدن هوا قطعه زجاج دیگر ابر آن نهاده بر بندند و وقت حاجت یکقطره آب نیمگرم بر آن ریخته تر کرده بر زخم نشتر مالند تا ازان زهر در زخم رود و باید دانست که گاهی از خشک ریشه آبله عمل ویکسی نیشن هم این کار میگیرند و طریقه استعمال آن اینست که خشک ریشه آبله موصوف مسطور را خشک کرده باریک ساخته محفوظ میدارند و وقت ضرورت آنرا در آب نیمگرم قابل طلا کرده بر سر زخم طلا میکنند و ازان کار آبله حاصل میشود فَتَذَكَّر ايضًا باید دانست که این ماده زهر گاو که از آبله عمل ویکسی نیشن گرفته میشود در اکثر ملک هند که حار اند در فصل گرما و برشکال خراب و بیکار می شود که ازان آبله بر نمی آید لهذا درین فصول این عمل نمی کنند اما بر جبال بارده درین فصول این عمل کرده میشود و ماده زهر مذکور را در مجاری زجاجی گرفته محفوظ میدارند و در فصل بارد در بلاد حاره آنرا آورده ازان این عمل جاری می سازند اما بهترین وقت از اوقات عمر انسانی برای استعمال عمل ویکسی نیشن چیست پس باید دانست که عمده اسنان سن طفولیت ست و ازان هر قدر که کم عمر بود بهتر ست پس اگر طفل تندرست مولود قوی بود بعد ده روز از ولادت بهتر ست و الا هرگاه شش هفته از ولادت بگذرد این عمل را برو واقع سازند تا از مرض جدری محفوظ ماند و الا بعد این مدت ممکن ست که جدری عارض شود و همچنین همه فصول برای این عمل فصل بارد ست و چون هوا گرم شود این عمل را ترک کنند فَتَذَكَّر ايضًا آیا اثر این عمل تا آخر عمر در بدن انسان باقی بماند یا نه پس رای کاملین حکمای مجربین آنست که اثر آن بعد چند سال از بدن انسان میرود لهذا حافظ صحت را باید که بعد هفت سال این عمل را مکرر واقع سازد پس اگر آبله در بار ثانی بخوبی مرتفع نشود ازان دانسته میشود که ضرورت نیست لیکن چون گاهی بعد سه چهار بار از تکرار این عمل هم آبله نمی افتد لهذا اگر بار ثانی آبله پیدا نشود سبب آن عدم جودت ویکسی نیشن بسبب حسب قوی نبودن ماده زهر بود در همان سال بگویند که بعد صحت زخم اول باز عمل ویکسی نیشن را واقع سازد و الا بعد یک سال ازان این عمل را واقع سازد و سال بسال این عمل را کرد تا اینکه آبله ...

بجوی پاک پر آب شود اگرچه بتکرار عمل چه چند سال ظاهر شود لیکن لی زیست تکرار عمل بی ای کیسی بکار برده شود که از بروز چیچک خالی نباشد و بسبب تکرار این عمل خود داغ باشد چه اگر لعد چند سال باز شوند و لعد منع خود جدری بروز کند طبیب میرود الزام آن بخیال باشد بهم ای عرض ضرورت الزام خواهد شد در اقبال این عمل زیاده کلفت نیست و محفوظی از مرض غالب است فتدبر اکنون باید دانست که تا اینجا بیان مرض چیچک نبایه دیگر از عمل ویکسی نیشن پیدا میشود و در ذیل آن طریقه عمل مذکور و آنچه لعد آن ویکس سینا پیدا میشود و حالات که بر این ترتیب میشوند نوشته شد حالیا رجوع بسوی علاج آن کرده میشود پس باید دانست که هر گاه عمل ویکسی نیشن کرده شود و از ان ویکس سینا یعنی مرض آبله ناصح که از ماده زهر گاو پیدا می شود قریب بروز رسد از آن گاهی اکثر حرارت قلیل و گاهی قوی لطور حمی ماو حادث میشود من بعد این آبله ظاهر میگردد پس هر گاه حرارت قلیل باشد فی الواقع محتاج علاج نیست لیکن اگر تلیین طبع منظور باشد بدان مسهل خفیف ضعیف مثل روغن بید انجیر فرمایند کافی ست اما هر گاه حمی و جوش خون قوی باشد بدل اول مسهل زاده مسهله بارده که از قسم کهار نمک اند مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا شیر خشت و آب تمر هندی نوشانند و اگر از ینهم حمی کم نشود در آب گرم که گرمی آن تا نود و پنج درجه بامتحان تهرما میٹر بود مریض را نشانیده آب سرد در آب مذکور ریخته باشند تا که حرارت آب قریب هشتاد درجه رسد پس بیمار را از ان بیرون آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند و لعد آن اگر حمی باقی ماند معرقات مثل لائکر ایمونیا ایسیٹیٹس و اسپرٹ نائٹرک ایتهر و جیمس پوڈر نوشانند لیکن اگر با اطفال دهند مقدار جیمس پوڈر یک دو گرین تا شش و اگر یکبار و جوانان دهند تا ده گرین خورانند و لعد آن یقینی حمی زائل خواهد شد و لعد سه روز آبله اگر سرخی و ورم گرد زخم نشتر زیاده بود بر آن ورم و سرخی قیر وطی موسوم به کول کریم که نسخه های آن پیشتر در علاج جدری بر حاشیه نوشته شد بر ان طلا سازند و اگر قیر وطی مذکور یافته نشود برگ تنبول تازه گرفته بر ان طلا سازند تا سرخی و ورم آن آرام گیرد باید دانست که آنچه حمی لعد عمل ویکسی نیشن در مرض ویکس سینا پیدا می شود اکثر لعد بیست و چهار ساعت و گاهی لعد دو روز خود رفع میشود و محتاج علاج نمی باشد لیکن اگر بسبب اضطراب و الدین طفل علاج آن بخوبی که نوشته شد نمایند در یک روز زائل خواهد شد و غذا الصاحب ویکس سینا خفیف و سریع الهضم مثل شیر ماده گاو یا شوربای لحم همراه برنج پخته یا ارار روٹ بخورانند فتذکر اما قسم سوم از اپیٹیٹ فیور که آنرا واری سلا و هم چیکن پکس گویند و این مرض سهل ست که در ان آبله های خرد لعد حمی بر بدن پیدا میشوند و این مرض اکثر اطفال را افتد و جوانان را کمتر عارض شود باید دانست که قدمای اطبا نوشته اند که جدری و این مرض واحد الحقیقت اند فرق در مقدار شور و خفت اعراض است لیکن از دو صد سال لعد تحقیق ثابت گشته که این مرض غیر جدری ست اما گاهی این مرض هم مثل دیگر امراض وافده در یک مقام یا مقامات متعدده شایع و عام میشود و بالضرور ثابت ست که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری صحیح متعدی و موثر میشود اما تعدیه اش مثل جدری قوی نیست و این مرض هم در تمام عمر انسانی یکبار عارض میشود السبب بخوبی سبب خاص آن ثابت نشده العلامات اول حرارت حمی قلیل طفل را می شود و لعد ظهور حمی چهار بیست و چهار ساعت بگذرد دانه های گلابی رنگ

پیدا شده باشد بر پشت و بر سینه و بر جبهه و دست و پا ظاهر میشوند لیکن بر وجه نمیباشند و اگر گاهی یافته شوند کمتر ظاهر شوند و روز
دیگر این بثور گلابی رنگ پر آب از آب صاف میشوند و چنان درخشنده و ممتلی از آب صاف میباشند که حکیمی کامل در تشخیص و
تمثیل آن خرسوده که این دانه‌ها مثل قطرات آب ساده صاف میباشند هرگاه کسی آب صاف را به بدن کسی بپاشد و از
پاشیدن قطرات آب بر بدن چسپنده و باقی مانده صاف مینمایند همچنین این بثور بعد پر آب شدن بر بدن دیده میشوند که گویا قطرات
آب آمده و روز سوم گرد این بثور قدری سرخی پیدا میشود و روز چهارم این آب خشک میشود و ریم در آن نمی افتد و بعد آن
خشک گردیده ساقط میشوند و داغی از آثار آبله مذکور بر بدن باقی نماند مگر کمتر و اکثر همین است که اثر آبله آن بر بدن نماند چنانکه
[illegible] باقی میماند و فرق درین مرض و در جدری چند وجه کرده میشود اول اینکه این مرض از روز شروع شدن
حمی اکثر تا زوال تام خود تا [illegible] روز یا ششم روز یا هفتم روز میماند و گاهی تا ده روز هم میرسد و در جدری کم از بیست روز
خشک گردیده ساقط نمیشود دوم اینکه حمی درین مرض بسیار قلیل و خالی از اعراض صوفیه میباشد سوم اینکه درین مرض بعد
یک یا دو روز بر حمی نگذرد و بعد آن روز دیگر آبله بر بدن پیدا میشود چهارم آبله بعد پر آب شدن آبله در آبله پهنا نمیباشند چنانکه
در آبله جدری ضرور است که پهنا و سیاهی دیده میشود پنجم اینکه در آبله این مرض ریم نمی افتد ششم آنکه روز چهارم یا پنجم این
آبله‌ها خشک میشوند و روز هفتم نشان آنها بر بدن باقی نماند هفتم آنکه دانه و آبله آن بر وجه نمی افتد هشتم آنکه بعد و کسی [illegible]
اکثر جدری نمیشود و این عمل برای تحفظ آوردن جدری موثر میشود لیکن این عمل برای حدوث این مرض مانع نمیشود بلکه اکثر
بعد عمل تیکه [illegible] چون این مرض پیدا شود بینندگان آنرا جدری میدانند العلاج اگر روز اول مرض بسیار قلیل
باشد حاجت بکدام علاج دوائی نمیشود جز اینکه قدری تلیین طبع از نوشانیدن مسهل ملین مثل روغن بید انجیر نمایند و
این مریض را از اطفال دیگر دور و علحده دارند تا متعدی بدیگران نشود و اگر همراه حمی نزله و سرفه باشد دوای معرق مثل
لائکر امونیا ایسٹیٹس همراه وین ایپکاکوانا بقدر مناسب نوشانند و اگر بعد صحت از مرض ضعف و کمزوری باقی ماند اول
قدری کنین بنوشانند اگر بعد آن هم ضعف ماند تنکچر اسٹیل یا فیری ایٹ کینین سائٹراس خورانند و در حال مرض غذای مریض
شیر ماده گاو یا شوربای لحم رقیق همراه برنج پخته باشد و بعد زوال مرض اگر ضعف باشد اغذیه مقویه خورانند فقط کتبه

قسم رابع از ایرپشن فیور حصبه

اما قسم رابع از ایرپشن فیور که آنرا بلغت لاتن مُوربلی و بلغت انگریزی میزلز و بعربی حصبه و بهندی خسره گویند
و موربلی یعنی مرض کوچک است و این حمی آنست که همراه آن زکام و سرفه میباشد و روز چهارم بثور بر بدن ظاهر میشوند و اول
ظهور آنها بر وجه و بر ظهر دو دست میشود و بعد بر تمام بدن پهن میگردند و این مرض هم گاهی مثل دیگر امراض وافده عام
و شایع میشود و اکثر در تمام عمر یکبار عارض میگردد و زهر این مرض بعد رسیدن در خون از ده روز تا چهارده روز
اندرون بدن میماند و درین مدت اکثر هیچ اثر آن ظاهر نمیشود و رفته رفته این زهر در خون زیاده میگردد تا اینکه بیرون
جلد آید و این مدت را که زهر در ان در بدن ماند بلغت انگریزی انکیوبیشن بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و ضم

بای شناه تحتانی وسکون واو وکسر بای موحده وسکون یای شناه تحتانی وفتح شین معجمه وسکون نون که بمعنی پیدا کردن از
بیضه است میگویند واصل مورد اطلاق این لفظ آنست که هرگاه ماکیان بر بیضه ها برای برآوردن بچه می نشیند پس ایامیکه
قبل بیرون آمدن بچه از بیضه منقضی میشوند آنرا انکیوبیشن میگویند وچونکه اینجا هم زهر مذکور در باطن مانده رفته رفته
مرض پیدا میکند وبعد چند روز مرض از باطن بر ظاهر جلد بروز وظهور مینماید لهذا ایامیکه از وقت حصول زهر
در خون تا ظهور آن بر خارج جلد متخلل میشوند آنها را باین اسم موسوم ساختند زیراکه اینجا هم مرض از باطن در خارج
پیدا میشود ومثال آن تخم های البقول اند که در زمین غرس کرده میشوند مثلا تخم آلو را چون در زمین غرس کنند چند روز
اثر آن بر زمین یافته نمیشود من بعد شاخ نازک از آن نمودار میگردد پس از آن شاخهای کثیره ظاهر میشوند وما دام
که اثر آن بر زمین ظاهر نشود در این مدت تخم آلو از زمین غذا میگیرد وآناً فآناً کبیر وقوی شده نمو میکند همچنین زهر این حمیات هم بعد
حصول در خون اندرون بدن انسان مانده از خون غذای خود گرفته زائد وقوی میشود وبعد حصول زیادتی وقوت
در عروق بر جلد بدن می آید وآثار آن بخوبی ظاهر میشوند السبب سبب آن یقینی زهر خاص است که از ذات این مرض پیدا
میشود اما اینکه قسم آن حیوانی است یا نباتی یا از هوا آمده پس بخوبی ثابت نیست لیکن این مرض هم از امراض متعدیه است
که از یک مریض بدیگر ابدان صحیحه میرسد وباین سبب هم عام میشود وباید دانست که تعدی امراض متعدیه بر دو قسم است یکی
کانتیجن بالفتح کاف وسکون نون وکسر تای هندی وسکون یای شناه تحتانی وفتح جیم وسکون سین مهمله وآن مرضی است که
چون صحیح بجسد بدن مریض یا جامه مریض که زهر آلود بود مس کند مریض شود مثل جرب دوم که آنرا انفکشن بکسر همزه وسکون
نون وکسر فا وسکون کاف وفتح شین معجمه وسکون سین مهمله گویند وآن علتی است که زهر آن از بدن مریض در هوا منتشر
شده در بدن صحیح رسیده موثر شود ومرض پیدا کند واین مرض بهر دو طریق متعدی میگردد زیراکه ممکن است که زهر آن در بدن صحیح
که نزد بیمار حاضر گردد موثر شود یا کسی که نزد مریض آید پس زهر آن که در هوا منتشر شده است بر جامه ولباس این صحیح [illegible]
چون این کس نزد صحیح دیگر رود از لباس آن زهر مذکور در بدن صحیح دیگر رسیده آن بیمار گردد ودامن کسی که زهر
به بدنش رسانیده از مریض شدن محفوظ ماند بسبب اینکه زهر مرض نزد او نمانده در بدن دیگر
رسیده یا ایشهم مریض شود اگر در بدن ایشهم اخل نشده باشد اما گاهی هم وقت در اوقات مرض زهر آن قوی التاثیر میباشد
پس غالب آنست که ما دام تپ در این مرض ماند زهر آن ضعیف التاثیر بود اما هرگاه خشکریشه جدا میشود وتپ زائل میگردد تاثیر آن
قوی میشود العلامات در درجه انکیوبیشن اکثر کدام علامت نمیباشد لیکن گاهی قدری سستی در بدن وسر درد قلیل می آید وکمی
اذیت در بدن محسوس میشود من بعد اصل علامات مرض [illegible] قدری [illegible] یافته میشود وبعد
آن حرارت حمی زیاده میگردد وهمراه آن [illegible]
[illegible]

چشم زیاده سرخ میگردد و از دیدن اضوا مریض کاره و متاذی میشود و عطسه بسیار میآید و دهن و حلق متورم میشوند از بینی
در سرفه و سرفه زیاده میگردد و تنفس هم تنگ و متواتر میشود و نبض هم ساعت بساعت تیز میگردد و گاهی بسبب اجتماع خون در سر
وارم میشود و لیکن این درد در پیشانی بالای انف بود و ادرار ... درد در وسط پیشانی ... [illegible]
رسیده بسوی حلق رفته زیاده میشود زیرا که ابتدا در سبب موضع موجود بود اول ... [illegible]
یعنی که در این موضع یافته شده و گاهی بسبب اجتماع خون در دماغ شده گی پیدا کرده و فهم ... [illegible]
هذیان ضرر دماغ در این مرض کم میشود و گاهی ورم ... [illegible]
گاهی از اجتماع خون در گرده بول کم پیدا میشود و گاهی ... بول ... [illegible]
در بول زیاده راست میشود و اطفال را اکثر حالتی که بلغت انگریزی ... [illegible]
و سکون الام ... [illegible] ... حرکت بدن ... [illegible] ... این حالتی
اکثر اطفال را در عالم خواب ... طاری میشود که دفعة در اعضای صدر و شکم و راس و هر دو دست تشنج پیدا میشود
و بسوی ... شده و فعل ... میگردد و آن مشابه است بتشنج که در بعض اقسام صرع یافته میشود و اکثر بعد
شروع ... چهارم ... در این مرض ... سخت ... [illegible] ... میباشند
و در جلد ... [illegible] ... انگشت بگردانند ... در آن یافته میشود ...
این دانه ها ... شکل ... [illegible] ... پیدا میشوند میباشند و
در چشم ... [illegible] ... و ابتدا ... [illegible] ... ظاهر میشوند ... [illegible]
و ... خشکی ... ظاهر میشود ... چون ... ظاهر ... چهارم ... پیدا شده
... خشکی ... [illegible] ... کامل ... [illegible]
... پیدا شده ... [illegible] ... پیدا شده بود ...
آن ... [illegible] ... خارش ... زیاده میشود و ...
... [illegible] ... شدت ... میشود ...
... [illegible] ... زیاده ... شدت اعراض ... میباشند و گاهی ... اعراض
... [illegible] ... و گاهی ... پیدا میشود و
... [illegible] ... استعداد ... بوده باشد ...
... [illegible] ... اعراض ... دفع شوند
... [illegible] ... باقی ماند ... [illegible]

استدلال بر ورم مجاری هوا کنند یا وقت اختلاط مرض تشنج پیدا شود که از آن دانسته شود که دیگر وجه ضعف و فساد است و سبب آن اینکه
بول یا بول خارج نشود از خروج بازمانده و خون فساد پیدا کرده و از این خون فاسد به دماغ ضرر رسانیده و از آن تشنج
حادث شده دلیل خطر باید دانست اما هرگاه بثور بظهور آمده و در جلد فرو روند و غائب شوند اکثر لاحقه آن سرفه و تنگی
و عسر نفس ظاهر میشوند و از آن دانسته میشود که در مجاری که جای هوا ورم پیدا شده پس هرگاه بثور حصبه فرو نشینند و
از جلد غائب شوند از الم قیاس الصوت حال پیدا دریافت باید کرد و گاهی این فرق [illegible] حصبه ورم [illegible] گاهی از آن
ورم غشای دماغ پیدا شود و قسمی خاص پیدا از میزلیز یعنی حصبه آنست که در آن بثور بکثرت بر جلد پیدا ظاهر میشوند اما رنگ
بثور مائل بسیاهی باشد و درین قسم هذیان و بیهوشی و کمزوری زیاده بود و نبض ضعیف و زبان خشک و سیاه میگردد و سرفه شدید
می آید و درین قسم برنکائیٹس یعنی ورم میوکس ممبرن مجاری هوا و نیمونیا یعنی ذات الریه هم در خطر میباشند و این را بلغت
انگریزی بلک میزلیز بفتح بای موحده وکسر لام و سکون کاف فارسی وکسر زای اول [illegible] یای مثناة تحتانی و سکون [illegible]
هندی بمعنی [illegible] و [illegible] نامند و آن مثل [illegible] میباشد و حال [illegible] هم در آن [illegible] باشد و گاهی
کسیکه استعداد خاندانی برای خنازیر پیدا [illegible] بعد زوال حصبه مبتلا در امراض چند میشود مثل ورم غدد های گردن
و کمزوری چشم و ورم میوکس ممبرن چشم و سیلان گوش و کسیکه استعداد سل و دق دارد گاهی بعد زوال حصبه [illegible]
در ریه آن می افتد و از آن سل و دق پیدا میشود اما کسیکه بعد میزلیز یعنی حصبه مبتلا بامراض گشته باشد او را بزبان انگریزی
[illegible] بفتح دال [illegible] وکسر رای [illegible] و سکون یای مثناة تحتانی و کاف فارسی [illegible] یعنی [illegible]
یعنی حصبه می نامند العلاج هرگاه این مرض قلیل باشد محتاج بعلاج زائد نبود [illegible]
[illegible] و الا فوراً ورم مجاری هوا و ورم ریه پیدا خواهند شد بلکه هوا مائل بحرارت باشد و گرمی هوا [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] آتش در آن مکان نهاده گرمی هوا را تا این حد رسانند و لباس مائل بحرارت
پوشانند و مسهل خفیف از مثل روغن [illegible] یا مگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا [illegible] نوشانیده
آن دوای معرق مثل [illegible] و اسپرٹ نائٹرک ایتھر همراه آب کافور نوشانند و اگر مرض قوی بود [illegible]
[illegible] که پیشتر نوشته شد جداگانه و مسهل بمقدار زائد نوشانند و جاییکه برای مرض قلیل نوشته شده اند عمل آورده
علاوه از آن وقت شب یا [illegible] پانزده دقیقه در آب گرم دارند که از آن [illegible] دماغ [illegible]
و بر جلد عرق هم می آید و اگر از سرفه اذیت باشد [illegible] یا [illegible] نوشانند و اگر دوای
معرق همراه این ادویه نوشانند برای تپ و سرفه هر دو نافع میشود و اگر [illegible] و سرفه برطرف نشود [illegible]
از خردل درست کرده بالای استخوان [illegible] تا پانزده دقیقه دارند و ادویه که در آن لعاب [illegible] مثل آب [illegible] عربی یا [illegible]
کتان یا [illegible] رقیق نوشانند و اگر اسهال جاری بود [illegible] اختلاط مرض عارض شده باشد [illegible]

کوشند که درین وقت از اسهال درین مرض برای مریض فائده کثیر حاصل میشود و اگر در وقت ابتدا یا انتهای مرض اسهال
عارض شده باشد پس درین وقت نوشانیدن چاک یکپیچ تنها کافی میشود و زیاده درپی بس نشوند که درین مرض اسهال تا مبدا
و هرگاه شود در جلد فرو روند جوش‌ها مریض را در آب گرم که گرمی آن تا نود و پنج درجه باشد نشانند بعده در آب گرم مذکور
دیگر آب گرم که گرمی آن از آب اول زیاده بود قدری قدری بریزند تا گرمی آب تا صد درجه برسد پس بار از آب
بیرون آورده در کلیم بپیچند و بعد آن قدری آشجوی گرم یا شیر و آب گرم باهم آمیخته بنوشانند و هرگاه قسم ردی آن که
موسوم به ملگننٹ میزلز است عارض شود درین وقت علاج آن موافق علاج تائیفس فیور نمایند و هرگاه بایکی میزلز
یعنی حصبه کدام مرض دیگر از امراض مذکوره جمع شود آنچه علاج مرض مذکور باشد بار عایت علاج میزلز فرمایند و در غذا
مریض سوای شیر که آنرا تنها یا با آشجوی رقیق دهند و اگر اشتها زیاده بود بهمراه برنج پخته دهند دیگر غذا جائز نیست چون
اکثر بعد این مرض ضعف و کمزوری باقی می‌ماند پس برای دفع آن اگر فصل سرد بود لباس حار پوشانند و ادویه مقویه مثل
کینین و ٹنکچر اسٹیل یا فیری ایٹ کینین سائٹراس یا روغن جگر ماهی نوشانند و اغذیه جیده مقویه که مکرر مذکور شده‌اند
خورانند

فصل ششم در قسم خامس از ایرپشن فیورس اسکارلیٹینا ست که آنرا اسکارلیٹ فیور هم گویند
اسکارلیٹ یعنی سرخ رنگ است که سرخی مثل گل انار یا سرخی بنائیڈ ایڈ باشد و اینهم تپ است لازم که متعدی میشود
یعنی از بدن مریض در بدن صحیح میرسد و در آن سرخی بر بدن ظاهر میشود و اکثر این سرخی بار دوم از حمی بروجه پیدا
میشود و میدو کس میبرن حلق و لوزتین در آن سرخ و متورم میشوند و این حمی هم اکثر در تمام عمر انسان یکبار می آید و گاهی دو
باره هم می آید اما هرگاه بار دوم آید اعراض آن در شدت از بار اول کم میباشد و این مرض هم مثل حصبه اکثر با اطفال
حادث میشود و جوانان و پیران کم عارض میشود السبب سبب آن زهر خاص است که بسیار قوی میباشد و در لباس
پوشیدنی بیمار و کسانیکه نزد بیمار میروند و هم در اشیای خانه داری تا مدت دراز باقی میماند و ازین سبب تاثیر در بدن
اجتماع میکند و عام میگردد و چنانکه زهر حصبه متعدی می‌شود که زهر این حمی هم بملاقات و صحبت مریض در هوای که
مریض میماند و هم از قرب کسانیکه بعیادت و خدمت مریض رفته باشند و زهر را در لباس خود آرند در بدن صحیح داخل
میشود و گاهی بذریعه شیر که از دست دوشندگان در شیر آمده باشد و شیر مذکور را شخص صحیح بنوشد در بدن نشار آن
میرود و قوت تاثیر این زهر هم همان وقت قوی میباشد که سبوسه از جلد جدا میگردد و مادام که سبوسه از تمام جلد بدن
جدا نشود خوف تعدیه آن در بدن صحیح میباشد و بحسب تجربه ثابت شده که این زهر از حرارت که تا درجه دو صد و پنج
رسیده باشد فانی میشود و ازین مستنبط شده که چون لباس زهر آلود این مرض را در آبیکه حرارت آن تا درجه
دو صد و پنج رسیده باشد بجوشانند و بشویند یا در تنور نهند زهر آن فانی میشود و اگر بهر دو تدبیر مفنی زهر را بعمل آرند
ابلغ باشد و اکثر تجربه رسیده که از زهر اسکارلیٹ فیور زنان نوزائیده را پیورپرل فیور که قسمی از حمی ردی است

ولیعهد وضع حمل میشود عارض میگردد و لهذا باید که هرکه نزد مریض مرض اسکارلیٹ فیور رود خواه طبیب باشد یا دایه یا
خادم مریض یا عیادت کننده آن باشد نزد زن نوزائیده هرگز نرود و این مرض در بلاد باردہ زیاده میشود و
ازان اکثر اطفال ضایع میشوند و در بلاد حاره و هندوستان کمتر میشود و این مرض بر سه قسم است اول اسکارلیٹینا
سمپلکس بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر بای موحده فارسی و کسر لام و سکون کاف و سین مهمله یعنی اسکارلیٹ
خالص و مفرد که همراه آن زیاده ورم نباشد دوم اسکارلیٹ انجینوزا بفتح الف و سکون نون و کسر جیم و ضم نون و کسر
واو و فتح زای معجمه و سکون الف بمعنی اذیت حلق یعنی اسکارلیٹ که دران ورم حلق زیاده بود سوم اسکارلیٹینا مالگنا بکسر
میم و سکون لام و کسر کاف فارسی و فتح نون و سکون الف یعنی اسکارلیٹینا که مهلک و دشمن حیات است اما علامات
قسم اول پس اول از همه آنست که چون زهر آن در بدن حاصل شود بعد پنج روز یا هفت روز تدریجا درد در حلق و قبض
از وی معلوم میشود و چنانکه وقت پیدا شدن ورم از رسیدن هوای سرد میشود و همراه آن قدری غثیان بود و گاهی قی
می آید پس بر بدن سردی محسوس شده بعد آن حمی ظاهر گردد و همراه آن ضعف و کمزوری بر مریض غالب میشود و در
مرض پیشانی درد محسوس میشود و بسبب اجتماع خون در دماغ و نبض سریع میگردد و جلد بدن بسیار گرم و خشک میباشد
تا اینکه گاهی تا یکصد و سه درجه یا چهار درجه حرارت بتهرمامیٹر امتحان کرده میشود و اذیت و درد گلو و قلق زیاده میباشد و در
شب هذیان کلام پیدا میشود و بسبب این عوارض تشنج میباشد گاهی تشنج هم اطفال را در ابتدای مرض بسبب تشنج پیدا میشود و
در روز دوم بر جلد و چهره و گردن سرخی پیدا میگردد بایں نحو که آثار سرخ رنگ جدا جدا مثل گلها بر جلد بدن می افتند چون
در ان غور کنند در ان گلها چنان نماید که گویا این سرخی از نقاط خرد مرکب است و بسبب کمال قرب امتیاز و تفرقه در نقاط
ناممکن بود و فی الواقع آن نقاط بنوع خرد میباشند در روز سوم بر ساعد و زندین و یدین و سینه و پشت این سرخی پیدا میگردد
در روز چهارم بر فخذین و ساقین ظاهر میشود و در روز پنجم خشکی بر این سرخی بشور کوچک پیدا میگردد و همچنین بر ترتیبی که پیدا
بودند بر همان ترتیب خشک میشوند یعنی آنچه پیشتر ظاهر شده بودند اول خشک میشوند بعد آنچه در روز متاخر بودند
در خشک شدن هم متاخر میباشند و سبوسه از آنها جدا میشود و تا روز هشتم از انها صحت میشود لیکن بر کف دست باطن
انگشتان دست و همچنین در باطن قدمین سبوسه نباشد از انها پاره خرد از جلد یا پاره جدائی شود و تا سه هفته یک ماه
دستها و قدمین صاف نمی شوند و این سرخی که بر بدن ظاهر میشود جائیکه در اعضا حرکت و انضمام پیدا میشود مثل محل
انضمام زندین یا ساعد قریب مفصل مرفق یا محل انضمام ساق یا فخذ زیر مفصل رکبه یا بر مفصل ظاهر و در کس سرخی بر جلد غالب میباشد
و این بیان بحسب اکثر بود اما گاهی روز سوم یا چهارم یا پنجم از حمی سرخی بر بدن پیدا میشود و گاهی روز اول سرخی ظاهر
شده بر تمام بدن منبسط میگردد و ایضا هرگاه درین قسم این آثار سرخ رنگ بر جلد بدن ظاهر شوند در میوکس ممبرین یعنی
درون دهن و حلق هم ورم و سرخی پیدا میشود و علامات هم شدید هم و سرخ میگردد و هرگاه بر گردن بمقابل سر عظم فک اسفل غور کنند

ودر محسوس میشود و بعد بان این مریض روز اول سفیدی غالب باشد و روز دوم هرگاه دران سرخی می آید ریشهای
سفید در سرخی مثل جلد بالای اشابزری که میوه مشهور است دیده میشوند و چون روز پنجم یا ششم سرخی بدن برطرف
میشود و حمی هم زائل میگردد و اکثر ضعف باقی میماند چنانکه حال ناقهین است و گاهی بعد سقوط سبوسه و رفع شدن حمی
اودیما بکسر الف وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وفتح میم وسکون الف که فی الحقیقت اجتماع آب در غشای خلیه دار است
پیدا شده ورم بر تمام جلد بدن حادث میشود اما اینحالت درین قسم قلیل عارض میشود اما هرگاه پیدا گردد در بول نظر
کرده شود سفیده بیضه دران یافته میشود و هرگاه از خرده بین بینند درین وقت غلافهای اندرونی مجاری صفا [illegible]
که در گرده اند در قاروره دیده میشوند و درینحالت که در بول سفیده بیضه میشود کسی بیمرن مجاری بول می آید بول
قلیل می آید واز کم پیدا شدن بول ونقصان فعل گرده ورم بر بدن ظاهر میشود اما گاهی درینحالت بول زیاده هم
می آید و چون بول زیاده آید ورم بر بدن حادث نمی شود چه سبب آن کم آمدن بول بوده اما علامات قسم ثانی که اسکارلاٹینا
انجنوسا است واین قسم از اول ردی است دران اعراض شدید میباشند مثلا روز اول تپ حاد و درد سر قوی و پایه یان
و جلد بدن گرم وخشک زیاده و قی مفرط و کمزوری وضعف وقلق بافراط میباشد و روز دوم در گردن سختی و درد
زیاده بود و تحریک عنق بسوی یمین ویسار و قدام دشوار باشد و ازدراد مشکل بود و مریض میگوید که در حلق من درد
واقع است زیاده استاده چیزی خورده نمیشود و آواز غلیظ گردد و گاهی بحة الصوت پیدا گردد و چون دهن مریض را کشاده
ببینند بالای حنک ولهات ولوزتین و حلق سرخی و ورم مشاهده میشود وهم بالای این ورم جا بجا بلغم غلیظ لزج چسپیده
دیده میشود و اکثر اوقات این بلغم ریشم مانند میگردد تا آنکه راه حلق تنگ میشود و ازدراد ناممکن شود و در لوزتین زخم محسوس گردد و چرک خون آن زیاده میشود حتی که در امتحان آنهم با [illegible]
نوبت رسیدن بمواضع تا درجه یکصد و پنج یا شش درجه رسد و بو کریه از دهن بر می آید متعفن میباشد و فرق درین قسم و در
قسم اول سولی از دیاد اعراض آنست که درین قسم آثار سرخ رنگ اول بر سینه و دستها ظاهر میشوند بعد بر بدن ظاهر
میشوند بخلاف قسم اول که در آن اول ظاهر آنها بر رو میشوند و هم این آثار سرخ درین قسم بر یک حال نمیمانند بلکه وقتی بر جلد
ظاهر میشوند و وقتی در جلد فرو رفته غائب میشوند و باز بر جلد می آیند و بهمین طریق تا پنج روز میمانند بعد این
سرخی برطرف میشود و حمی هم کم گردد لیکن اذیت حلق و دشواری ازدراد و قدری حمی باقی میمانند و تا هشت روز یا ده
روز این شکایات باقی مانده برطرف میشوند و آنچه ورم بر گردن بسبب نفل میشن غشای خانه دار جلد عنق بوده گاهی
آن ورم انجا دمل پیدا میشود و ضعف و کمزوری این قسم تا مدت دراز باقی میماند و بیشتر بعد حصول صحت درین قسم ورم
پیش یا گوش یا ... یا امعا یا دجنبه پیدا می شود و گاهی ورم در غشای آبدار مثل غشای صدر که موسوم به پلورا است و در
عربی غشای جنبی یعنی پهلو است یا در غشای که در غربله قلب است یا در غشای آبدار راس یا در غشای ریه یا در غشای شکم یا در
غشای آبدار مفاصل پیدا می شود و زیاده از دیگر اغشیه ورم غشای آبدار مفاصل حادث میشود اما قسم ثالث که

اسکارلٹینا مالگنا است پس درین قسم گاهی در بیست و چهار ساعت و گاهی در روز ثالث و گاهی در رابع مرض مریض را هلاک
میشود و در آن علامات تائفس فیور موجود میباشند و درین قسم آنچه آثار بر جلد پیدا میشوند مائل به سیاهی بوند و در گلو ورم کم
میباشد لیکن میوکس ممبرن آن سیاه بود و جابجا بر میوکس ممبرن دهن و حلق آثار برنگ اغبر دیده میشوند و این
لون زرد ان بسبب مردن میوکس ممبرن حاصل میشود و جائیکه این آثار یافته شوند آنجا فساد و تعفن و موت در لحم عارض
میشود و بر زبان و دهان خشکی بر میوکس ممبرن و رنگ خاکستری غالب میشود و هم بر زبان و لبها رنگ نیلاهی
ظاهر میگردد چنانکه در تائفس فیور میباشد و گاهی از زخمهای که بر زبان و دهن پیدا میشوند خون کثیر سیاه رنگ خارج
و جاری میشود و این در کثرت گاهی چنان جاری میگردد که از آن مریض فوراً هلاک میشود و زیر جلد بدن بسبب
خرابی و فساد خون جابجا داغهای سیاه پیدا میشوند و اکثر بسبب بیهوشی درین مرض مریض هلاک میشود و بچه که
بسیار قوی باشد ازین مرض بسلامتی نجات نیابد و اگر ازین هم نجات یابد پس بسبب ضعف کثیر که بسبب این
مرض در بدن پیدا میشود امراض دیگر عارض میگردند مثل اینکه خنازیر یا ورم طبقهٔ بیرونی چشم یا ورم میوکس ممبرن
بینی و زکام یا ورم غده های گردن که بمحاذات سر استخوان فک اسفل اند و هم انفتاح ریم در آن یا سیلان گوش
که آنرا بلغت انگریزی اوتریا بالضم الف و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانی و سکون رای مهمله اول و کسر رای مهمله ثانی و فتح یای مثناة تحتانی
و سکون الف گویند پیدا میشود و از سیلان گوش گاهی فساد عظیم پیدا میگردد مثل اینکه از ورم طبلی بیرونی
گوش بر میدارد که پردهٔ گوش پست متورم شده و از آن ورم عظام گوش که پس این پرده اند متورم و فاسد شده همراه ریم
بیرون آمده و از آن فساد ورم تا دماغ رسیده از آن ورم دماغ و دمل پیدا میشود و گاهی در میوکس ممبرن و جهاز آن
ورم میباشد و ریم از آن خارج میشود و گاهی روماتیزم اکیوت از آن پیدا میگردد و این مرض خاص اکثر بعد هفته
تا هفته این قسم که زمان انحطاط آنست پیدا میشود و همراه روماتیزم مذکور گاهی ورم غشای خارجی قلب و گاهی ورم غشای داخلی
قلب و گاهی هر دو برابر پیدا میشوند و گاهی بدون حدوث روماتیزم مذکور هم ورم غشای بیرونی یا اندرونی دل حادث میشود
و گاهی استسقای لحمی از اجتماع آب زیر غشای خانه دار که تحت جلد است پیدا میشود و گاهی در غشای آبدار شکم یا غشای
ملفوف آب از عروق بر ریخته مجتمع شده استسقای زقی پیدا میگردد و این هر دو قسم استسقا وقتی پیدا میشوند که بوسیله آن از جلد
جدا میگردد چه درین وقت میوکس ممبرن مجاری صغار که غلاف داخلی آنها هستند هم در بول جدا میشوند و بسبب آن
بول البومن پیدا میشود و آب کثیر در خون میماند پس از عروق آب مذکور ریخته درین مواضع مجتمع میگردد اما هرگاه میوکس ممبرن
ثانی در مجاری صغار بول پیدا میشود و زخم آنها بر طرف شده بول بخوبی جاری میگردد این استسقا که پیدا شده بود دفع
میگردد و گاهی درین حالت که استسقا پیدا می‌شود و بول بعد احتباس یا قریب الاحتباس میرسد تشنج هم درین وقت پیدا میشود
از نه خارج شدن بول یا درین وقت بیمار بسبب آن هلاک میشود العلاج در قسم اول که اسکارلٹینا سمپلکس است مریض را

وسیع دارند واین تدبیر و تدبیر تصفیه هوای مسکن علیل در همه اقسام بعمل آوردن ضرورست و روزانه دو بار در آب گرم شستن مفید
خواه باین طور که تا گردن نشانند یا تا کمر در آب گرم نشانیده بخار آن تا گردن مریض رسانند و برعایت فصل چنان لباس
پوشانند که بر جلد بدن گرمی ماند و مسهل بمقدار قلیل از قسم روغن بید انجیر یا میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر نوشانند
وایسٹک ایسڈ ڈایلوٹ که سرکه مصفی ست در آب ساده بقدری که آب را مائل بحموضت سازد آمیخته بجای آب
شرب بنوشانند واین آب در تپ به دو وجه زیاده مفید میشود اول برای تصفیه دم دوم بنابر رفع اذیت حلق و
در غذا شیر تازه گاو به آب ساده آمیخته یا شوربای مرغ که رقیق باشد یا ساگودانه یا ارا روٹ بالجمله هر غذای که زود
هضم و سهل الانحدار باشد بنوشانند و آشجوی رقیق که در آن قدری آب لیموی کاغذی و نبات آمیخته باشند بنوشانند و اگر
آنچه از انگلش پیل بارلی درست سازند الطف و انفع خواهد بود و برای تصفیه هوای مکانی دخان کبریت در هوای
مکان رسانند و سرکه و آب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان علیل بپاشند که از ان زهر از هوا کم میشود و آکسیجن که در سرکه
زیاده است از ان جدا شده در هوای آمیزد و از ان هوا صاف میشود در قسم ثانی اسکارلٹینا انگموزا است بعد داشتن
علیل در مکان وسیع و تصفیه هوای مکانی سرکه با آب سرد یا گرم آمیخته وقت شدت حمی بذریعه اسفنج بر بدن بار بار طلا سازند
و بعضی از ڈاکٹران درین قسم مرض طلا کردن روغن کنجد یا شحم خنزیر را بر بدن علیل نافع دانند بدو وجه اول اینکه در ابتدای
مرض از ان بر بدن سردی حاصل میشود دوم آنکه وقت انحطاط مرض هرگاه سبوسه ساقط میشود بسبب طلا کردن روغن این
سبوسه چرب شده بر زمین می افتد در هوا میشود و فاش نمیگردد که عالمگیر و شایع نمیشود و هم در ابتدای مرض بنوشانند اپیکاکوانا
که در مقدار ده یا پانزده گرین باشد همراه نقوع گل بابونه یا آب ساده قی کنانند خصوصاً هرگاه مریض شکایت تهوع و غثیان
داشته باشد و زبان چپک آلوده برنگ خاکستری بود اما اگر خود قی بافراط آمده باشد درین وقت پلستر از خردل سحوق درست
ساخته بر معده گذارند و تا ده پانزده دقیقه بدارند و ادویه جوش خورنده مثل سڈلیز پوڈر که در وزن بسی قلیل بود در آب ساده
حل کرده بنوشانند یا سوڈا کاربناس یا پٹاس بای کاربناس همراه سائٹرک ایسڈ یا ٹارٹرک ایسڈ در آب حل کرده بنوشانند تا قی
دفع شود و اگر هذیان باشد موی سر تراشیده سرکه و آب سرد یا آنچه از میاه بارده مناسب دانند در آن پارچه تر کرده بر سر نهند
و اگر قبض شکم باشد مسهل لین بمقدار قلیل از قسم سلفیٹ آف سوڈا یا میگنشیا سلفاس یا روغن بید انجیر یا سفوف جلپ کمپونڈ
بنوشانند و تاکید تقلیل وزن مسهل بنابر آنست که درین قسم خود ضعف می باشد اگر مسهل در مقدار زائد داده شود ضعف زیاده
خواهد شد و هرگاه ورم حلق زیاده بود برای دفع اذیت آن بخار آب گرم در حلق رسانند و کاسٹک نقره بیست گرین در یک
اونس آب حل کرده از قلم موئین بر ورم دهن و حلق طلا سازند یا ٹنکچر اسٹیل در آب ساده بالمناصفه باهم آمیخته بر ورم حلق
طلا سازند الغرغره سرکه یک حصه و آب ساده سه حصه باهم آمیخته از ان بگرم غرغره سازند الغرغره کلورٹ پٹاسی پرمنگناس یک
ڈرام یا هشت ڈرام آب ساده آمیخته از ان بگرم غرغره سازند و اگر بسبب زیادتی ورم حلق غرغره ممکن نباشد در هیچ وقت

سلفیورس الیسڈ ڈایلوٹ یک ڈرام با ہشت اونس آب سادہ حلکردہ بذریعہ زراقہ یا آلہ خاص کہ موسوم بہ اسپری پروڈیوسر ست یا بطور تفرغ در دہن رسانند ایضاً لہ پٹاسی پرمنگناس یک ڈرام در ہشت اونس آب سادہ حلکردہ بذریعہ آلات مذکورہ تا حلق و دہن رسانند و باید دانست کہ استعمال پٹاسی پرمنگناس در غرغرہ و ہم بطور طلا برای اصلاح زخم حلق و دہن و رفع عفونت آنست و بجای آب مشروب آب محض از لیموی کاغذی یا تمر ہندی بنوشانند صفت آب ترش کردہ از لیمو لیموی کاغذی پنج شش عدد قطعہ قطعہ کردہ در ظرف چینی اندازند و بالای آن آب گرم کہ یک آثار باشد بریزند و سر بستہ نگہدارند چون سرد شود در پارچہ سفید مقطر کردہ قدری نبات سفید در آن حلکردہ وقت تشنگی ہر قدر کہ بیمار بنوشد بنوشانند صفت آب ترش کردہ از تمر ہندی بگیرند لب تمر ہندی یعنی مغز مقشر آن یک اونس و در ظرفی انداختہ آب سرد بست اونس بر سر آن ریزند و بعد ملائم شدن تمر ہندی آب را صاف کردہ نگہدارند و وقت تشنگی بعلیل چندانکہ بنوشد بنوشانند لیکن جائیکہ قبض شکم باشد آب تمر ہندی نوشانند و جائیکہ شکایت قبض نباشد آب محض از لیموی کاغذی بنوشانند و در غذا مریض یخنی گوشت بز یا گاو یا مرغ ہر چہ کہ مناسب دانند خوب قوی پختہ و شیر مادہ گاو و زردہ بیضہ نیمبرشت خورانند و ہر گاہ از خورانیدن اغذیہ ضعف و کمزوری رفع نگردد شراب پورٹ وین یا براندی یا اسکی ہمراہ بارک یا کنین و ایکونیا کاربناس بنوشانند و این شش نسخہ میشوند ہر چہ مناسب و میسر شود بنوشانند و اگر مجتنب از شراب بود آتا ایمونیا کاربناس ہمراہ یخنی گوشت یا آب سادہ حلکردہ بنوشانند در قسم ثالث کہ اسکارلٹینا ملگنا ست آنچہ در علاج تا نفس فیور نوشتہ شدہ بعمل آرند و ہر گاہ بیہوشی زیادہ بود آب سرد از دور بر سر ریزند و اگر درد در حلق زیادہ شود آنچہ در قسم ثانی برای تدارک آن نوشتہ شدہ بعمل آرند و درین قسم نوشانیدن کلورائیڈ آف پٹاس کہ یک ڈرام از آن در بست اونس آب سادہ حلکردہ باشند وقت تشنگی ہر قدر کہ بیمار بنوشد بنوشانند بہتر ست و درین قسم ہم ادویہ مقویہ مثل تا نفس فیور از اول سعی شد و مہما امکن در حفظ قوت مریض کوشند و آنچہ مضعف قوت بود از ان احتراز نمایند و ہر گاہ در حالت ڈراپسی کہ عبارت از اجتماع آب در غشای خانہ دار جلد و ظہور انا سارکا یعنی استسقای لحمی ست مریض مبتلا شود اول پلٹس از تخم کتان و خردل سحوق کہ یک قسم حصہ تخم کتان باشد درست کردہ بر پارچہ آلودہ بر گردہ ضماد سازند و مسہل کہ مخرج آب رقیق باشد مثل ہنگ یا سلفاس مطبوخ برگ سنای مکی یا سفوف جلپ کمپوند نوشانند و اگر سفوف ایلاتیریم کہ آن مثل کنین جوہر مصفی قسمی از تخم حنظل ست از دو از دہم حصہ گرین تا ششم حصہ آن ہمراہ آب سادہ بعد دو دو ساعت بنوشانند انفع باشد لیکن حد نوشانیدن این دوا آنست کہ اسہال شروع نشود و ہمچنین ٹنکچر فولی ٹیلس از پنج قطرہ تا دہ قطرہ ہمراہ ٹنکچر استیل کہ ہمین قدر بود دہ باشد روزانہ سہ بار بنوشانند و اگر از شراب مجتنب بود سفوف ڈجی ٹیلس نیم گرین ہمراہ آب آہن کہ پنج قطرہ باشد آمیختہ بنوشانند و درین وقت کہ صورت استسقا ظاہر شود مریض را در آب گرم نشانیدن یا بخار آن بہ بدنش رسانیدن و لباس گرم پوشانیدن تا کہ ہمیشہ جلد عرق آلود ماند بسیار مفید ست زیرا کہ ازین تدبیر ادرار بیشتر شود و گردہ را از کار خود فرصت شدہ آرام حاصل میگردد و از ان ورم از ذات آن

برطرف میشود و صحت حاصل گردد و مادام که درد صحیح نشود تب پیدا و سرا بلکل شبیه به مرض فیری ایو نام انهم همراه رونق و همگی باری
بروز نشانند و این دوا را اطبا ان بو شانند که علامات کمزوری و رقت خون بر طرف شوند و آمدن سفیده بیضه در بول که موقوف
شود باقی انچه امراض دیگر در بیرون قسم پیدا شوند علاج آن نمایند لیکن هرگاه سیلان گوش پیدا شود دران غور و تامل نمایند
پس اگر ریم از ورم مجری خارج ثقبه آمده باشد و همین عبارت بود تا الحال تشخیص فرمایند تا ورم در داخل ثقبه نبود و اما اگر ریم از داخل
ثقبه آمده باشد آنرا از نهار سپید کنند که آن صورت آفات ست ایضا باید دانست که گاهی از زیاده نوشیدن و با ستعمال ارگوٹ
بلاڈونا هم اذیت حلق و سرخی بر وجه و دستها و بدن پیدا میشود و ازان شبه اسکارلٹینا میشود خصوصا در عوراتی که بلاڈونا
را اکثر در معمولات باستعمال می آرند لهذا هرگاه صاحب مرض اسکارلٹینا نزد طبیب حاضر شود خاصة که زن باشد اول ازان استفسار
فرماید که بلاڈونا خورده است یا نه اگر اقرار شود بدان و استعمال نمودن آن بطور معمول تجربه کند و علامات دیگر غور کرده رفع
التباس نماید فتکلم کنند و اما قسم ششم از اقسام لقمه فیور که پیروسیه ست که آنرا ڈاندی هم گویند و اکثر
اسکارلٹینا را نامند الخصم بای حطی و سکون نون و فتح میم و سکون الف و کسر تا فوقانی و سکون ها و فتح کاف و سکون الف
یعنی مثل ما لٹیم هم نامند و انهم از جمله حمیات لازمه است که همراه آن درد اعضا و گاهی ورم غدد های زیر بغل
و غدده های گردن و ارجه و همیشه سرخی بر جلد بدن دران خلل ظاهر میشود و پیشتر از روز سوم تا پنجم سرخی ظاهر میشود
و گاهی از روز اول جلد سرخ میگردد و این حمی اکثر از هشت روز تا ده روز ماند و گاهی ازان زیاده هم مکث کند السبب
سبب آن تپ خاص ست لیکن تا حال بحد تحقیق نه رسیده که نباتی ست یا حیوانی لیکن بدانکه رای درباره ڈنگیو فیور آنست
که این حمی بسبب تخم حیوانی یا نباتی که در موسم هوا میباشد مثل حیوان خرد یا تخم نبات خرد پیدا میشود چنانکه ازان حصبه یا جدری
یا حصبه حادث میگردد باین نحو که این حیوان یا تخم نبات خرد بذریعه هوا در بدن انسان داخل میشود و در خون میرود و از خون
غذای خود گرفته کبیر و کثیر میشود تا اینکه در دوران خون در دماغ و اعضای دیگر رفته بآنها اذیت میدهد و از اذیت آن حمی
و اوجاع در اعضا پیدا میشوند و مادام که در خون استعداد تغذیه آن است این حیوان یا تخم نبات غذای خود میگیرد و چون
ماده غذای آن در خون نماند ازان خارج میشود و از خروج آن صحت حاصل گردد و ایضا دیده میشود که این حمی هم مثل دیگر
امراض وافده عام و شایع میشود و گاه گاه در جای یک دو کس را هم عارض میگردد و اکثر این حمی یکبار در عمر انسان عارض میشود
العلامات گاهی قبل آن علامات منذره حمی هم گاهی یافته میشود چنانکه مکرر مذکور شده اما اکثر این ست که دفعه عارض میشود
و وقت عروض گاهی سردی و گاهی لرزه هم میگردد و درد سر و در بدن خصوصا در مفاصل صغار انگشتان و کمر درد
پیدا میشود و گاهی در یک عصب درد زیاده میشود در هر جا که باشد و گاهی در یک چشم و گاهی از پس گوش درد شروع شده
تا شانه و دست میرسد و گاهی در مفصل رکبه زیاده اذیت میباشد و بعد آن تپ حادث می آید و جلد بدن زیاده گرم و خشک میبود
و اکثر نبض سریع میباشد و گاهی با شدت حرارت جلد نبض بطی هم باشد و با اشتداد حمی درد سر و در پس گوش زیر استخوان

قاعده کرانس خاصه زیاده میشود و در حالت پشتهان هم در روز زیاده محسوس میگردد و اکثر وقت شدت مرض هم [illegible] بیان
دبیبی و حلق و قصبه ریه سرخ میشود و این سرخی چشم چنان میباشد که از زیاده گریه کردن سرخ میشود و تشنگی زیاده و
زبان سرخ بود و گاهی در دماغ هم ورم میشود چنانکه در قسم اول سکارلتینا که خالص ست دیده باشد و گاهی قی هم درین حمی
می آید و گاهی تشنج در عضلات بدن و تنکم و صداع میشود و در غده های گردن که موازی سر استخوان فک اسفل اند ورم زیاده میشود
و در بعضی مرضی ورم خصیه هم پیدا میشود اما هر گاه ورم خصیه پیدا میگردد پس تا زوال حمی باقی میماند و گاهی روز اول از شروع
حمی و گاهی در روز دوم از آن و اکثر روز سوم یا چهارم سرخی اول بر جلد کف دست و پا ظاهر میشود و بعده بر تمام بدن عام میگردد
و چون سرخی بالتمام بر بدن ظاهر شود حمی کم یا زائل میگردد و مریض در کمال ضعف باقی میماند و درین حال یکدو روز مانده [illegible]
باز حمی مع سوم [illegible] حمی آید و همراه آن قی هم زیاده میباشد و علامات و اعراض سابقه شدید تر عود میکند [illegible] بعد
[illegible] روز یا روز دوم بعد عروض حمی ثانیه [illegible] مثل نقوب صغیره یعنی منزله یا چیکن پکس بر بدن ظاهر میشوند و هر گاه این نقوب
هم تمام و کمال بر یک دو روز بر بدن بروز و ظهور نمایند این حمی سکندری هم زائل میشود و بیمار ضعیف شده در [illegible]
میماند و هم باید دانست که گاهی در بعض [illegible] در علامات مذکوره درین فرق هم دیده میشود مثلاً گاهی درد مفاصل زیاده [illegible]
کم بود و گاهی حمی چنان پیدا شده بر طرف نمیشود بلکه باقی میماند تا اینکه سرخی پیدا شده بعد چند روز نقوب سرخ ظاهر میشوند و [illegible]
هم گاهی بقدر تخم باجره یعنی گاورس و گاهی کوچکتر مثل دانه خشخاش میباشند و گاهی بعد زوال حمی و سرخی تا دو سه هفته گاه
در بعض اوقات دانه های سرخ و سرخی بر جلد ظاهر میشود و باز زائل میگردد و بالجمله اکثر درین حمی طبع با قبض میباشد
بسبب اجتماع خون در جگر و بسبب آن مقدار بواسیر زیاده میشود زیرا که خون از جگر بسوی دل به دشواری میرود و گاهی
کیسه صفرا زیاده پیدا میکند و بسبب آن قی و اسهال زیاده میشود لیکن درین کسان بواسیر زیاده نمیشود و گاهی درین حمی
زیاده اثر زهر [illegible] میرسد و بسبب آن قی می آید و اشتهای غذا کم و هضم ضعیف میباشد و بسبب آن ذائقه
دهن خراب میگردد و هیچ چیز از ذائقات بر اصلیه خود محسوس نگردد بلکه یا تلخ یا تفه یا زیاده نمکین محسوس میشود و گاهی اختلاف
نبض زیاده میشود که یک قرعه ضعیف و یک قرعه قوی میکند و ضعف نبض زیاده میشود العلاج علاج خاص آن تا حال پیدا
نشده لیکن علاج اعراض آن باید کرد پس اول وقت شدت حمی در حوض مسمی [illegible] آب که حرارت آن در امتحان تهرمامیتر نود و پنج
یا صد درجه باشد نشانند و ابتدا نیدن در آن آب سرد در آب مذکور ریزند تا بدرجه شصت و پنج حرارت آب حوض برسد
آن زمان مریض را بر آورده بدن خشک کرده لباس پوشانند یا سرکه همراه آب سرد یا آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالش سازند
و اگر درد سر و گرمی راس زیاده بود سرکه با آب سرد آمیخته پارچه بان تر کرده بر سر نهند و برای تسکین عطش آنچه در علاج [illegible] گذشته
نوشته شده اشیای بارده نوشانند مثل آشجوی رقیق محض با آب لیموی کاغذی وغیره و اگر خود اسهال نباشد سلفیط [illegible]
یا مگنیشیا سلفاس یا سائیلیز پوڈر نوشانند و وقت شب [illegible] و تسکین [illegible] پوڈر خورانند و برای رفع اوجاع بدن [illegible]

که بعد تخفیف شدت مسکنه برومائیڈ پتاس از ده تا پانزده گرین و آیوڈائیڈ پتاس تا پنج گرین و سلوشن مارفیا بیست قطره در دو اونس
آب ساده حل کرده بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بنوشانند که ازین دوا و جامع نفع کثیر حاصل میشود ایضاً اله
هرگاه درد اعضا شدت کند مارفیا یا افیون مقدار کثیر خورانند و ازین خائف نشوند که مضرت برای دماغ خواهد شد ایضاً اله
برای تسکین او جامع کلورل هائیڈریٹ همراه مارفیا بنوشانند ایضاً اله کلورل هائیڈریٹ یا برومائیڈ پتاس نوشانند و
اگر درد بسیار شدید باشد برومائیڈ پتاسیم و کلورل هائیڈریٹ و مارفیا هر سه دوا را باهم آمیخته بنوشانند ایضاً اله
ٹنکچر های سائمس و وڈرام با آب ساده آمیخته بنوشانند لیکن در مریض جوان اگر ازین مقدار قلیل دهند مفید نخواهد شد و ایضاً
باید دانست که هرگاه اجتماع خون در جگر زیاده باشد درین وقت از نشانیدن مریض در آب گرم نفع کثیر حاصل میشود و بعده
برآوردن از آب خورانیدن بلوپل از پنج گرین و پلریای کمپونڈ پنج گرین وقت شب برای تنقیه جگر بسیار مفید است و صبح آن
سلفیٹ آف میگنشیا همراه لائکر امونیا ایسیٹیٹس و آب ساده نوشانیدن یا نوشانیدن سڈلیز پوڈر زیاده نافع است
و بعد صحت و زوال مرض چون جگر بخوبی کار نه دهد و اشتهای طعام صاف نباشد نائٹرومیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ چند روز
نوشانند و هرگاه درد درین حمی در عضوی خاص باشد از سلوشن مارفیا که در آن مارفیا از ششم حصه گرین تا چهارم حصه آن
باشد زراقه در جلد آن جا دادن بسیار مفید است و هرگاه درد اعضا زیاده باشد برومائیڈ پتاسیم بیست گرین همراه ٹنکچر بیلاڈونا
که از پنج قطره تا ده قطره باشد با آب ساده که دو اونس بود آمیخته روزانه مکرر بعد دو دو یا سه سه ساعت نوشانیدن مفید است
و اگر وقت شب در وقت شدت او جامع اول مریض را ده پانزده دقیقه در آب گرم نشانیده بعده او را دوا مخدره نوشانند
بسیار مفید میشود و گاهی درین مرض از زیاده آمدن عرق و همچنین از اسهال کثیر شود نخود آید فائده تام حاصل میشود پس هرگاه
شدت عرق یا کثرت اسهال که عارض شود مشاهده نمایند بی آنکه مودی به ضعف کثیر شود علاج نکنند و بند نسازند و از کثرت
آن خائف نشوند اما هرگاه بحد افراط رسیده خود مرض شود علاج حسب مناسب بانچه مکرر نوشته شده نمایند و آنچه
ضعف و درد اعضا درین مرض بعد زوال حمی باقی می ماند برای دفع آن کنین و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده
مقویه خورانند و هر که شراب خوار باشد او را وین شراب یا شراب برانڈی یا پورٹ وین شراب بنوشانند و آنکه از آن
مجتنب باشد او را امونیا کاربناس همراه مطبوخ بارک بنوشانند و دیگر آنچه از اعراض محتاج علاج شود و شدت
کند علاجش نمایند و اما قسم هفتم از اریپٹف فیورس اریسپلس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون بای موحده فارسی و کسر لام و سکون سین مهمله ماخوذ از لغت
لاطن است بمعنی سرخی و در لغت انگریزی آنرا روز بضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه بمعنی گلاب است و مراد
از اسم سرخی گلابی رنگ است و اول سرخی آن گلابی رنگ بود و هرگاه بحد کمال رسد برنگ ارغوانی گردد با جمله اینهم
حمی است لازمه که در آن سرخی بر جلد بدن ظاهر میشود و گاهی در آن انفلمیشن یعنی ورم حار در غشای خانه دار بدن عارض میشود

وچون ورم تا این عشار رسد ورم زیاده بر بدن پیدا میگردد وان بر دو قسم است یکی آنکه این مرض اولاً و بالذات مثل حصبه یا
اسکارلیٹینا که تپ سرخ ست بلا سبب ظاهر پیدا شود و آنرا بلغت انگریزی اڈی اُو پاتک بکسر الف و کسر دال هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف یعنی
خود پیدا شونده گویند دوم آنکه بسبب صدمه و زخم در کدام عضو از اعضای بدن مثل سر وغیره حادث شود و این را
بلغت انگریزی ٹرامٹک بکسر تای هندی و فتح رای مهمله و سکون الف و فتح میم و سکون الف و کسر تای مثناة و سکون کاف
یعنی آنچه بسبب رسیدن زخم یا صدمه به بدن پیدا شود مینامند. السبب سبب این قسم زهر خاص ست که از ان
این مرض پیدا میشود مثل زهر مینرلز و اسکارلیٹینا و تحقیق آنکه حیوانی یا نباتی بود تا امروز … اما این مرض هم گاهی
مثل دیگر امراض وافده شایع و عام یافته میشود و گاهی خاص هم برای یک دو نفر عارض میگردد و آمده هر آن در
بیمارستان از تعفن هوای عفنه پیدا میشود و هر چند قاعده اریسپلس فیور آنست که در عمر انسان یکبار عارض میشود لیکن
این مرض بر خلاف آن چون یکبار کسی عارض شود پس اگر این کس زیاده ضعیف گردد یا کمزوری قوتی داشته باشد یا استعداد
بطلان یا نقص … خون آن بود بادنی اسباب معینه این مرض مثل هوای بارد یا زخم بدن باین مرض مبتلا میشود و در این کس
بار بار این مرض عود میکند و از تجربه ثابت شده که این مرض هم از امراض متعدیه است که از یکی به دیگری میرسد و تحقیق گاه زهر این
مرض به زنان نوزائیده رسد آنرا مرض پیورپرل فیور یعنی تپ مخصوص زنان نوزائیده پیدا میشود پس هر که در علاج یا خدمت
و پرستاری مریض مرض اریسپلس مشغول باشد او را باید که نزد زنان نوزائیده نرود و اگر ضرورت داعی شود بعد غسل بدن و
پوشیدن لباس دیگر رود و گاهی دیده میشود که هر که نزد مرضیه پیورپرل فیور میماند یا نزد آن اندرون وقت مرضیه بمرض اریسپلس
مبتلا می شود و از ان دانسته میشود که از پیورپرل فیور اریسپلس و از اریسپلس پیورپرل فیور پیدا میشود العلامات
اما علامات قسم اول که اڈی اوپاتک ست پس باید دانست که چون زهر این قسم در بدن داخل میشود کیفیته در بدن مریض مخفی ماند
و کدام اثران ظاهر نمیشود من بعد علامات منذره حمی عموماً که مکرر مذکور شدند پیدا میشوند و بعد گذشتن یک دو روز بر ظهور علامات
مذکوره مریض گاهی سردی و گاهی گرمی در بدن خود می یابد و بعد آن تپ ظاهر میشود و درد سر و درد بدن و غثیان و تهوع پیدا
میشود و گاهی قی هم می آید و بعد روز سوم یا چهارم سرخی بر جلد بدن هر جا که افتد ظاهر میشود اما اکثر در بینی یا بر رخسار یا
بر نرمه گوش اول ظاهر میشود و جائیکه اول سرخی نمودار شده آنجا ورم هم پیدا گردد و این ورم و سرخی آناً فاناً زیاده میشود
و از زیادتی ورم حار حمی حاد و قوی میگردد و چون این سرخی بر بینی و رخسار رسد همراه آن به تمام وجه ورم و سرخی و سوزش
و حرقت پیدا میشود و از کثرت ورم پلک از چشمان جدا و کشاده نمیشوند و از کثرت ورم رفیقان و عزیزان مریض هم مریض را
نمیشناسند و چون ورم بر وجه زیاده شود دران خشکی و سختی پیدا میگردد و بسبب اینکه آب کثیر زیر پوست … خانه دار جمع
میشود و اکثر درین مرض در حلق علیل هم ورم یافته میشود چنانکه در مرض اسکارلیٹینا سمپاکس بود و گاهی درین ورم آبله آب

پیدا میشود و گاهی ریم هم پیدا میگردد خصوصاً جائیکه غشائی خانه دار زیاده ست مثل حلقهٔ بالای چشم که دران این غشا زیاده است
و گاهی این مرض فقط بر وجه می افتد و بعد آن زائل میشود و گاهی اول بر وجه حادث میشود و بعد دو سه روز از وجه منتقل شده بر
جلد راس میرود و از ان پس گردن و از ان بر تمام بدن گردش کرده میرسد اما هرگاه بر جلد سر رسد ان زمان خوف هلاکت غالب
میشود زیرا که درین وقت درد سر عظیم پیدا میگردد و گاهی هذیانات و بیهوشی و گاهی همراه این هر دو تشنج قلیل و ارتعاد عضلات
بیت و رجلین پیدا میشود و چون این علامات یافته شوند دلیل ورم کدام غشا از اغشیه دماغ بود و درین وقت مریض
اکثر بعالم بیهوشی مبتلا شده هلاک میگردد و هرگاه ورم حار جلد بغشای خانه دار بقوت میرسد و فساد غشای مذکور زیاده
پیدا شود درین وقت ریم هم پیدا میگردد لیکن در ورم وجه ریم کمتری افتد مگر در حلقهٔ چشم پیدا یا علی البته قدری هم
ظاهر میشود اما هرگاه این ورم بر جلد دست یا پا زیاده شود درین مواضع هم ریم پیدا میشود لیکن هرگاه درین مرض حار
در ورم غشای خانه دار ریم پیدا میشود درین وقت این مرض باعضای دیگر منتقل نمی شود بلکه در عضو یکه زخم پیدا شده
همانجا میماند و اما ... قسم ثانی که ظاهراً مانک است و بسبب رسیدن زخم پیدا میشود چرا که اکثر از رسیدن زخم بر پا و فوج
یا بر وجه میشود و هرگاه در خون کسی استعداد حدوث این مرض باشد چنانکه در قسم اول مفصل نوشته شده از زخم کلان
و کوچک که بر بدن رسد میشود تنها بر وجه و یا فوج این مرض پیدا میشود ایضاً باید دانست که هرگاه زخم بر بدن بنحوی رسد
که کناره های زخم راست و صاف باشند مثل زخم شمشیر یا کارد و نشتر ازان این مرض کمتر میشود اما هرگاه زخم چنان بر بدن
رسد که کناره های آن کج باشند و زاویه ها دران زیاده بوند مثل زخم چوب و غیره ازان این مرض زیاده حادث میشود
و کذا هرگاه زخم تا غشای زلیسیه دار رسد از ان زخم زیاده این مرض متولد میگردد بالجمله هرگاه بعد زخم این مرض حادث میشود
اکثر بر کنارهٔ زخم و گاهی قریب زخم سرخی پیدا میشود و چون بر کنارهٔ زخم سرخی حادث شود کناره های آن غلیظ و سرخ میشوند
و ریم که ازان جاری بوده خشک و بند میگردد و اکثر یک روز قبل از ظهور سرخی بیمار قدری احساس حرارت در بدن
خود مینماید و بعد ظهور حمرت تپ می آید پس اگر مرض تنها در جلد بود تپ قلیل می آید و اگر تا غشای خانه دار ورم و سرخی برسد
تپ حاد و قوی می آید و ایضاً چون تا غشای خانه دار ورم حار برسد درد هم ظاهر هم زیاده میباشد و هرگاه بر ورم سر
انگشت نهاده غمز کنند نشان غمز در لحم باقی ماند بسبب اینکه قدری آب در غشای مذکور از عروق و خون ریخته دران مجتمع میشود
و درین وقت بر سرخی قدری سیاهی دیده میشود و اگر زیاده آب در غشای مذکور مجتمع شود یا از یادتی ورم سختی و صلابت
و درشتندگی هم در ورم جلد محسوس میشود پس بعد اگر علاج نکرده شود سرخی روز بروز زیاده و عام بر بدن میشود
حتی تا هشت روز روز بروز زیاده میشود و بعد هشت روز خود بخود یا از علاج کم میگردد و اگر کم نشود بعد هشت روز حمی
سکندری که مثل تپ دق وقت پیدا شدن ریم می آید حادث میشود و در جلد بدن ورم زیاده میشود و گاهی آبله های
کثیر پر آب بر جلد بدن پیدا میشوند و دران آب و ریم دیده میشود و هرگاه بر ورم جلد انگشت نهاده تغمیز کنند و انگشت

و بعضی از بالای چشم غشا که دران غشا زیاده است ظاهرا در ان ورم زیاده پیدا می شود ۱۲

دانسته میشود که زیر جلد ریم مجتمع ست و این اجتماع در غشای خانه دار میباشد پس اگر درین وقت ریم را خود بر نیارند
مثل دمامیل دیگر منفجر شده ریم خارج میشود ولیکن بعد انفجار گاهی جلد بدن و غشای خانه دار فاسد و متعفن شده میریزد
و آنجا اعصاب و عروق و شرائین و عضلات که زیر جلد مستور میباشند دیده می شوند و درین وقت اگر مریض ضعیف القوت
یا طفل یا شیخ کبیر باشد برای آن خوف هلاکت میباشد و اکثر هلاکت درین وقت از کثرت اسهال میشود و گاهی در تپ ثانیه
پایمیا یعنی پیدا شدن ریم در خون پیدا می شود و از ان گاهی ریم بر قلب مجتمع میگردد و گاهی در دماغ و گاهی در جگر و گاهی
در اعضای باطنه دیگر از رسیدن ریم در آنها دمل پیدا میشود العلاج هرگاه مریض جوان قوی باشد پس اگرچه
قدمای اطبا در ان اول تجویز فصد کرده اند تا ورم کم شود ولیکن چونکه از فصد کمزوری در خون [illegible] یا ده پیدا میشود
و بسبب آن در آخر برای این مرض مضرت حاصل میشود لهذا از فصد احتراز باید بلکه عوض آن به نوشانیدن مسهلات
و ملینات بنفس اکتفا نمایند و از ان کار رفته که سهل و تقلیل [illegible] اول آنچه از مسهلات [illegible]
مثل میگنیشیا سلفاس و میگنیشیا کاربناس که هر دو را باهم آمیخته [illegible] ساده بنوشانند و این از همه افضل ست و هم
نوشانیدن چرب سوڈا کاربناس یا نوشانیدن ٹارٹریٹ آف سوڈا و سوڈا کاربناس قائم مقام آنست و اگر بعد اسهال هم تپ
قوی باقی ماند ادویه معرقه و ملینه بعض مثل [illegible]
جامع تعریق و تلیین بنفس نیز بنوشانند و اگر همراه آن [illegible]
شود یا کم گردد از نوشانیدن ٹنکچر اسٹیل نفع کثیر حاصل میشود پس باید که از پانزده [illegible] قطره تا [illegible]
همراه آب ساده که مینه موافق ضعف و قوت مریض بعد چهار چهار ساعت [illegible] بنوشانند پس اگر مرض [illegible]
و تنها در جلد بدن بود مقدار قلیل از آن دادن کافی باشد و اگر در غشای خانه دار هم بود [illegible] آن دادن [illegible]
و در مقدار قلیل درین وقت فائده حاصل نمی شود و هرگاه مرض [illegible] بعد یک یک ساعت نوشانیدن
ٹنکچر اسٹیل نافع و مانع از ازدیاد مرض میشود و بسبب تجربه [illegible] ثابت شده که اگر ٹنکچر اسٹیل
را درین مرض بعد یک یک ساعت بنوشانند مرض در سه چهار روز کم میشود [illegible] الا تا هفت یا نه
روز روز بروز زیاده میشود و غذای مریض قوی باید که [illegible] مثل شیر گاو یا شوربای لحم رقیق یا ارارو
یا شجوی رقیق و اگر مریض ضعیف باشد آخرا هم مسهل از مسهلات مذکوره [illegible] قلیل المقدار تا زیاده از یک دو بار
اسهال نشود و از ابتدای مرض تقویت این مریض ملحوظ دارند و برای آن [illegible] یا [illegible] تنها یا همراه [illegible]
امونیا کاربناس نوشانند و اگر [illegible] از شراب باشد امونیا کاربناس تنها بنوشانند و اغذیه جیده مقویه خورانند و
ٹنکچر اسٹیل چنانکه در مریض قوی می نوشانند همچنین مریض ضعیف را [illegible] مرض نیز بنوشانند که برای آن اعتقاد
در علاج این مرض زیاده است اما کسانیکه در بول [illegible] مثل [illegible]

والیوهنا هرگز نه نوشانند که مضر است بلکه عوض آن نوشانیدن شوربای لحم و تنکچر اسپغول اقتصار کنند و چونکه درین مرض بهم
عرق‌ها و سوزش بر جلد زیاده میباشد پس برای تسکین آن اشیای بارده بالفعل مثل سرکه و آب سرد بر جلد نه نهند چنانکه
در حمیات دیگر ادویه بارده را بر جلد طلا میکنند درین مرض طلا نه سازند که درین مرض مضر میباشد و بسبب آن این
مرض از یک جا بجای دیگر و از عضوی بعضوی دیگر منتقل میشود اما هرگاه تنها ورم در جلد بود از پاشیدن اشیا کاربناس
یا اراروٹ یا سپیده گندم بران آرام و تسکین در حرارت حاصل میشود اما اگر در غشای خانه دار هم باشد و از ان آبله بر جلد پیدا
میشود درین وقت از پاشیدن اشیای مذکوره بر آبله سختی و خشکی پیدا میگردد و از ان مریض متاذی میشود پس درین وقت
اولی آنست که در آب مطبوخ پوست خشخاش که گرم باشد پارچه فلانل را تر کرده فشرده بر ورم نهند یا در مطبوخ گل بابونه فلانل
یا اسفنج را تر کرده فشرده بگرم بر ورم نهند و چون سرد شود پارچه دیگر که حار باشد تبدیل نمایند و اگر پوست خشخاش و گل بابونه
هر دو را در آب جوشانیده در ان پارچه فلانل تر کرده فشرده گرم بر ورم نهند انفع باشد ولیکن چون این تدبیر همیشه ممکن
نمیشود لهذا وقت متعسر بودن آن صمغ عربی محلول بآب را که قدری غلیظ باشد از قلم مویین بر ورم طلا سازند که بسبب آن
هم بهم خشک شدن ورم مجتمع میشود و هوا بآن نمیرسد چنانچه اگر کلوریت را که دوای مرکب از کلوروفام است از قلم مویین بر ورم
طلا کنند مفید است **ایضاً** طلای گلیسرین هم نافع است و اگر کدام دوا ازین ادویه میسر نشود روغن کنجد طلا سازند **و ایضاً**
باید دانست که هرگاه این مرض از وجه بسوی جلد راس مائل و اراده نقل کند یا از بدن بسوی گردن و چهره مائل شده و
خواهد که برود درین وقت ضرور است که آنرا از رفتن باز دارند و بجایی که هست محبوس سازند و منع آن از نقل بانیج طور ممکن است
که اصل کاستک نقره را که دو ڈرام باشد در یک اونس آب ساده حل کرده از قلم مویین گرد ورم بطور خطی که فی الجمله عریض باشد
بکشند تا از ان قدری ورم پیدا شده از نقل کردن مرض مانع شود اما اگر ورم بر جلد سر باشد و آثار فرود آمدن آن ظاهر
شوند پس زنهار آنرا منع نکنند زیرا که فرود آمدن آن از سر بهتر است والا خوف آنست که در سر فرو رود و موجب هلاکت
و هم طلا کردن تنکچر ایوڈین گرد ورم مذکور برای منع کردن نقل آن قائم مقام کاستک نقره است بلکه اگر ورم بر وجه باشد
درین وقت طلا کردن تنکچر ایوڈین از کاستک نقره محلول بآب بهتر است زیرا که گاهی اثر کاستک نقره محلول بآب که قوی باشد
زائل نمیشود پس از ان در وجه بعد صحت عیب پیدا خواهد شد و اثر تنکچر ایوڈین باقی نمیماند و هرگاه ورم و سرخی بر وجه تنها نباشد
بلکه بر سر و بدن بود و غشای خانه دار هم شریک جلد باشد درین وقت از نشتر جا بجا در جلد بقدر ربع انچ زخم پیدا کرده
دهند و بعد آن آب پوست خشخاش تکمید سازند تا خون زیاده از زخم جاری شود تا بسبب آن قدری آب و خون خارج شده
ورم کم گردد و بهتر است که بعد این تدبیر ریم هم نمی افتد و تعفن و فساد هم در جلد حادث نمی شود و هرگاه در ورم ریم پیدا شود بر ورد
از نشتر کشاده ریم را برآرند و بعد آن روغن کاربولک یا ڈاپلوٹ بر زخم طلا سازند و این مریض را گوشت ساده و زرده
تخم مرغ و والیوهنا و پورٹ وین خورانند و نوشانند تا از حدوث ضعف مامون شود. اما قسم [illegible] از اینها [illegible]

که آنرا بلغت لاطین پسٹیلنس و بلغت انگریزی پلیگ یعنی مرض موتان یا عذاب ربانی و بعربی طاعون نامند و این هم از حمیات
لازمه است که کم و زیاده میگردد و متعدی و شایع میشود و اکثر موذی بهلاکت مریض میگردد و همراه آن غده های بدن که موسوم
به لمفیٹک گلانڈز اند متورم میشوند و مراد ازین آنست که آنچه غده های موسوم به لمفیٹک که زیر جلد بدن اند و مجاری آب
سفیده از خون در انها داخل و از انها خارج شده آب خون را در ورید کبیر که بجانب یمین قلب ست میریزانند ممکن ست که همه متورم شوند
اما اکثر ازان غده های گردن و بغل و ران درین مرض متورم میشوند و هم دمل موسوم به کاربنکل از سر دل غشای ... دار
میشود و بثور و هم اغشای مختلف الالوان بر جلد بدن پیدا میشوند و این مرض قدیم ست و از تحقیق ثابت میشود که ابتدای این مرض از ملک
حبش یعنی افریقه پیدا شده در ملک های دیگر مثل عرب و استنبول وغیره که آنجا بخوبی اهتمام در صفائی شهر نیست میرسد قبل ازین
در ملک یورپ مثل لندن و ملک روس و فرانس هم بسبب شایع شده هلاک کثیر گشته بود ولیکن از وقتیکه اهتمام در
صفائی شهر زیاده شده حدوث و شیوع آن در ان ملک بند گردید و تا حال در ملک حبش هر سال میشود الاسباب آن
زهر خاص ست که ازان این مرض پیدا میشود اما اینکه حیوانی ست یا نباتی یا مرکب از هر دو پس بخوبی ثابت نشده لیکن این زهر
خاص جائیکه در شهر کثرت مردم زیاده بود و مزابل و قاذورات و عفونات و آبهای متعفن و زمین وکاه های فاسد چرا نبود زیاده
مجتمع باشند اکثر پیدا میشود و بقوت و سرعت متعدی و شایع میگردد و چنانکه مرض بهیضه شایع میگردد و جائیکه اهتمام صفائی شهر
زیاده است و قاذورات و عفونات نبوند آنجا حاکم کمتر میشود و هم میگویند که هرگاه گرمی هوا در ملک حبش بحدی میرسد که بشهرها
پیمای گرمی هوا کم از شصت درجه و زیاده از هشتاد درجه میرسد آن زمان این مرض آنجا پیدا میشود و درین وقت در ان ملک
سردی میباشد زیرا که هوای آن در فصل حار بسیار گرم میباشد و ازین دانسته میشود که از زیاده حرارت این زهر فانی میشود
و هم وقتیکه این مرض شروع در شیاع خود میکند زهر آن بسیار قوی التاثیر میباشد یعنی در اول شیوع خود زیاده مهلک ست و چون
زمان زائد بر شیوع آن بگذرد تاثیر آن ضعیف میگردد و مریضان ازان نجات می یابند اما چگونه این زهر در بدن داخل میشود
و چگونه شایع میگردد پس بعض محققین میگویند که اکثر این زهر از راه مسام جلد در بدن داخل میشود و از لباس مریض در بدن
صحیح میرود و همین ذریعه عام و شایع میگردد العلامات بدانکه در ابتدا این حمی هم مثل دیگر حمیات شروع میشود لیکن در حالات
شدت آن سه قسم اند اول آنکه قلیل و خفیف باشند و در ان تپ قلیل و درد سر بود و حسنه بسیار مخالف صحیح میباشد و غلیان
بود و گاهی قی هم آید و درین قسم خفیف الاعراض ورام غدد که مثل کم دیده میشوند و اگر پیدا شوند قلیل میباشند و زود صحت ازان
میشود و درین قسم خوف هلاکت قلیل ست و این قسم وقتیکه شیوع مرض بعد از زیاده کم میشود حادث میگردد و وقت صبح درین قسم
خفت در حمی و اعراض آن میشود و بعد گذشتن دو یا سه از روز حمی یا دیگر اعراض شدت و زیادتی مینمایند قسم دوم در آن
مریض دفعةً حالت مثل حالت سکرات قوی التکرر پیدا میکند مثل اینکه تا سه رفتار نداشته باشند و در نشستن و در راه رفتن بهر
مائل میشود راست رفتن نتوانند پاهای آن بر زمین قائم نمیشوند و بر روی علیل هم آثار سکر ظاهر میشوند مثل اینکه چشمان آن سرخ

میشوند و کلام بافصاحت ادا نکنند و غشیان غالب بود و قی می آید و در قی صفرا اولاً خارج میشود و بعد از آن شیء سیاه رنگ در قی
بیرون می آید و اکثر اسهال عارض میشود و تپ گاهی زیاده و گاهی کم میماند لیکن نبض همیشه سریع و لین بود و گاهی هذیان و اختلال
حواس هم میباشد و این هذیان گاهی قوی و گاهی ضعیف میباشد و گاهی همراه هذیان وثوب و غضب و حالت مشابه به حال مانیا
بسبب ورم غشای دماغ هم پیدا میشود و در روز اول که ابتدای مرض بود زبان رطب میباشد و در وسط آن سفیدی بود و
بر کناره و نوک زبان سرخی دیده میشود و در روز دوم یا سوم زبان خشک و سیاه میشود و برگشت در میان دندان غشای سیاه رنگ
پیدا میشود و بول مریض بسیار سرخ میباشد و گاهی دران خون هم بمقدار قلیل می آید و اکثر درین قسم بول در گرده پیدا نمیشود
و بسبب آن قلت یا احتباس بول پیدا میگردد و ایضاً در روز دوم یا سوم غده های گردن و بغل و اربیه متورم میشوند و دمل کبیر
در اعضای بدن مثل راس و کف دست و کف پا و در دیگر اعضای بدن هر جا که بر آید بر می آید و همچنین داغهای مختلف الالوان بر جلد
ظاهر میشوند و اکثر در روز چهارم یا پنجم در شدت بیهوشی مریض هلاک میشود لیکن گاهی بیمار ازین حالت هم نجات یافته زنده میماند
پس اگر بیمار لائق سلامت است دران روز خامس اول زبان نرم میشود و بر جلد بدن عرق می آید و اورام غدد مذکوره
کم شده تحلیل میشوند یا دران ریم افتد یا صلابت پیدا میشود و اگر کاربنکل هم موجود باشد از دیاد روزانه که خاصه کاربنکل است
ممنوع شده بر یکحال بماند و داغها که بر جلد بدن پیدا شده بودند زائل میشوند و در هشتم مرض رفع شده ضعف و نقاهت باقی
میماند و قسم ثالث آن که هلاک قوی است و دران این اعراض که مذکور شدند بر کمال قوت و حدت میباشند مثل تایفس فیور مهلک
قوی و از کثرت ضعف مریض مثل مرده بر بستر افتاده ماند و نبض صغیر و ضعیف و سریع میباشد و داغها که بر بدن پیدا میشوند درین قسم
کبیر سیاه میباشند و مریض سر بهودی بیهوش میشود و بر لب و ناخنها سیاهی غالب میگردد و درین حالت مریض از بیست و چهار
ساعت تا چهل و هشت ساعت هلاک میشود و گاهی بعد چهل و هشت ساعت اعراض قلیل و خفیف میشوند و نبض قدری قوی
میگردد و بر جلد قدری گرمی ظاهر شده و چشم سرخ و زبان خشک و سرخ شده تپ قائم میگردد و در روز ثالث این حمی اورام
غده های مذکوره و کاربنکل و داغهای سرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند و شاید درین وقت که این اورام پیدا شوند مریض زنده
ماند لیکن اکثر آنست که درین قسم نجات از موت نمیشود و از بیست و چهار ساعت تا چهل و هشت ساعت مریض هلاک میگردد و در
اورام غده های مذکوره ریم هم افتد تا که حمی روز ششم یا نهم زائل گردد پس بعد زوال حمی رفته رفته تقیح در مواد ورم غده ها
می آید و ریم پیدا میشود لیکن از پانزده روز تا بست و هفت روز لائق داخل کردن نشتر نمی باشد و مجربین گفته اند که هر گاه در
اورام غده ها ریم افتد دلیل سلامت علیل ست و شاید سببش آن بود که افتادن ریم دلیل قوت ست چه بدو نضج شده ریم پیدا
میشود پس هر گاه در بدن مریض قوت عود کند دلیل سلامتی خواهد بود و ایضاً باید دانست که از علامات عامه طاعون
که در جمیع اقسام آن یافته شوند احساس درد و ثقل ست بمقابل دل که بسبب ورم قلب میشود چنانکه در انجینا پکتورس یعنی وجع الفواد
یافته میشود و هم کبد و طحال درین مرض متورم میشوند و در تنفس هم دشواری یافته میشود زیرا که ریه هم بسبب نمونیا شریک میباشد

شریک

قلب میشود و هم هرگاه قلب متورم شده ضعیف میگردد و از آن خون بخوبی در ریه نمیرسد از آن ریه هم ضعیف میشود و بسبب تضرر آن
در تنفس دشواری ظاهر میگردد و ایضا باید دانست که آنچه نوشته شده که درین مرض دمل کاربنکل هم بر می آید پس مراد از آن است
که اکثر این دمل هم پیدا میشود نه اینکه بر آمدن آن ضرورست چه گاهی بر می آید و گاهی حادث نمیشود بالجمله ضرور و لازم مرض
نیست اما اگر بر می آید پس بر سر و بر هر دو کف دست و پا بر می آید اما آنچه درین مرض کاربنکل پیدا میشود پس آنهم بر سه قسم است
یکی آنکه دانه کوچک مثل بثور بر جلد ظاهر بدن افتد و از آن مقدارش زیاده نشود و پس خشک گردد دوم آنکه از مقدار بثره عظیم بود و تا
غشای خانه دار رسیده باشد و در آن آب هم می آید و متعفن گردد و از اخراج لحم عفن از آن صحت شود قسم سوم آنکه از قسم ثانی هم
زیاده عمیق باشد و تا غشای ریشه دار و استخوان رسیده باشد و آن متعفن میشود و بدبو از آن زیاده می آید و آنچه داغها درین مرض
بر جلد پیدا میشوند آنها هم بر چند قسم اند اول آنکه سرخ خالص الحمرت بوند دوم آنکه در سرخی آنها قدری سیاهی باشد مثل رنگ
ارغوانی سوم آنکه برنگ سیاه باشند و حادث شدن داغها عموما علامت ردی ست لیکن ظاهر شدن داغ سیاه اردی است
و مدت بقای این مرض از دو سه ساعت تا پانزده یا بست یا سی روز ست و بعد حدوث این مرض علیل تا این مدت در مرض زنده
میماند و هم بدانکه هرگاه درین مرض عموما در اقسام ثلثه آن روز ثالث یا رابع یا خامس بر بدن عرق ظاهر شود و بر مریض قی و اسهال
افتد آنها را دلیل سلامت دانند و هرگاه ضعف در مریض زیاده پیدا شود و هذیان عارض گردد و داغهای مختلف الالوان یا سیاه بر جلد
بدن پیدا شوند و خون از بینی و دهن و در بول و اسهال جاری شود آنرا دلیل هلاکت او آن دانست العلاج هرگاه مرض حاد
و قوی باشد نه مهلت علاج میسر میشود نه علاج مفید می آید و ایضا تا حال کدام دوای نافع برای دفع آن یا کدام تدبیر که غیر
ادویه باشد و مخصوص برای این مرض نافع بود مثل کنین برای تپ انترمتنت مشهور یافته نشده لیکن هرگاه مرض قوی نبود
در رفع شکایت اعراض موذیه آن و حفظ قوت علیل کوشش کردن مفید میشود و آنچه در کتب قدیمه و جدیده بنسبت علاج آن
نوشته اند از آن نفع بین ظاهر نمیشود بلکه از استعمال آنها ضرر پیدا میگردد چنانچه از فصد ضعف و از مالیدن روغن بر بدن علیل
اذیت آن زیاده میشود و از خورانیدن کیلومل مرض اسهال پیدا میشود بالجمله بعد همه علاجات که در کتب قدیمه مذکور اند دیده شده
که مریض هلاک میشود لیکن از علاج اعراض موذیه و تقویت علیل فایده حاصل میشود پس در ابتدای مرض اگر مریض ضعیف نباشد
اول قی کنانند از اپیکاکوانا و بعد آن مسهل ملین مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیت آف سوڈا یا سیڈلیٹز پوڈر یا سفوف جلاپ کمپونڈ
آنها را که حسب مناسب قلیل المقدار دهند تا ضعف پیدا نکند و بعد آن دوای ... مثل الکحل یا اسپرٹ ...
و پٹاس نائتراس نوشانند و بعد آن اینکه در آن جنرال ایسڈ مثل نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ یا نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ یا نائٹرو
سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ بقدری که آب را قدری ترش کند اندازه وقت تشنگی بنوشانند و برای تصفیه خون
کلورائیڈ آف پٹاس بنوشانند که از آن آکسیجن و پٹاس هر دو در خون داخل و زیاده میشوند و بسبب آن خون صاف
و قوی میگردد و در وقت شدت مرض که وقت ضبط میشود کنین تا پنج گرین بنوشانند و برای دفع اذیت در روز و شب

افیون خالص حب بسته بآب چاکرده یا تنگچراو یا پانی یا الانگرا و یا پای ستربیتیوس بخ شانند و افند چهید و خفیفه مثل شیر ماده گاو یا شوربای لحم داده
حار مثل شراب انڈی و ایپو نیاکار بناس خورانند و نوشانند و جهت دفع ارتشاح ایپونیاکاربناس بخ شانیدن بهتر است بالجمله آنچه برای تقویت اعضا رئیسه
تائیفس فیور نوشته شده اند آنها را اینجا هم برپند و تصفیه هوای مسکن از آنچه رافع عفونت و بوی بد باشد ضرور ملحوظ دارند و هر روز تصفیه
تصفیه هوا بعمل آورده باشند از قبیل پاشیدن سرکه و آب بر زمین و دیوار های مسکن کلورائیڈ آف لیم ایضاً [illegible]
باب ساده آمیخته بر زمین و جدران مکان مسکونه کلیل پاشند و سلفر را بر آتش انداخته دخان آن در هوا رسانند و [illegible]
نمایند که هوای اندرون مکان بیرون رود و هوای خارجی صاف در مکان داخل شود و بدن مریض را هر روز بخوبی صاف کرده
باشند و هر روز تبدیل لباس مریض نمایند و آنچه لباس مریض پوشیده باشد آنرا در آب بسیار گرم جوشانیده بشویند و زیر آفتاب
نهاده خشک سازند و کسانیکه نزد مریض در خدمت گذاری و پرستاری آن مشغول میباشند بر ایشان تاکید نمایند که هر روز بر بدن
خود روغن مالیده باشند تا بسبب آن مسام جلد ایشان مسدود شوند و زهر طاعون بذریعه مسام در بدن ایشان نرود [illegible]
ایضاً باید دانست که در ملک هند مرض مشابه این حمی میشود که آنرا بلغت انگریزی پالی پلیگ بفتح بای موحده فارسی و سکون
الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی طاعون موضع پالی نامند و پالی مقامی از ملحقات ملک بنگال است و بزبان هندی
آنرا مها مری بفتح میم و های هوز و سکون الف و فتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی مرگ عظیم نامند و اکثر این
در هندوستان بیشتر در ریاستهای راجپوتانه میشد و بعد اهتمام در صفائی بلاد شیوع آن از دیار مذکوره موقوف شده تا حال
در بعض جبال که قریب سرحد نیپال است و آنجا عفونات و قاذورات زیاده میباشند گاه گاهی شایع میشود بالجمله این حمی [illegible]
به حمی طاعون میباشد و فرق همین است که درین مرض بیمار زیاده نقصان میرسد و بعضی میگویند که این مرض [illegible]
ملک شیوع میشود واحد الحقیقت اند یعنی میگویند که طاعون و پالی پلیگ واحد اند لیکن این قسم تائیفس فیور [illegible]
و تائیفس فیور که پیشتر نوشته شده در ملک بار ها میشود و فی الحقیقت هر دو تائفس فیور اند الاسباب اکثر دیده شده که هر گاه
قحط سالی و گرانی غله میشود و بسبب آن غذای کافی و جید بمردمان باشندگان جبال مذکوره میسر نمیشود و بسبب آن سکنه آنجا
ضعیف میگردند آنزمان زهر مولد این حمی آنجا پیدا شده از آن این مرض متولد شده عام میگردد و از اسباب معینه آن کثرت
و اجتماع قاذورات و عفونات در بیوت و سکک بلد است و عدم اهتمام در صفائی موضع که از آن هم هوای بلد و موضع خراب
و مستعد برای فساد و عفونت میشود و از آن این مرض خاص پیدا میگردد العلامات علامات این مرض بعینه همانست
که در تائیفس فیور نوشته شده مزید بران آنست که همراه علامات مذکوره غده های زیر بغل و اربیه متورم میشوند العلاج اول
از همه اهتمام در تصفیه هوا و زمین از عفونات نمایند و وقت شیوع مرض باشندگان موضع متعفن را بهوا [illegible] یا موضع دیگر
که هوا [illegible] صاف و از عفونات خالی باشد نقل کنانند بعد آنچه در علاج تائیفس فیور [illegible] اغذیه [illegible] نوشته شده
آنها را باستعمال آرند فتفکر فصل سیزدهم در انفلوانزا بضم الف و سکون نون و کسر فا و ضم لام و سکون واو و کسر الف و

وسکون نون و فتح زای معجمه وسکون الف یعنی تاثیر عام است که بذریعه هبوب ریاح در ملک رسد چنانکه سیل از دریا در شهر می آید و فی الحقیقت
این حمی نروس فیوریست زیراکه از ضعف نروس سستم یعنی مجموعه دماغ و حرام مغز و اعصاب یعنی پتک پیدا میشود و نروس سستم بکسر
نون وسکون رای مهمله و فتح واو وسکون سین مهمله اول و کسر سین مهمله ثانی وسکون سین مهمله ثالث و فتح تای مثناة فوقانی وسکون میم
یعنی مجموعه مذکوره است که از ان انتظام قوت و حرکت بدن و صدور جمله افعال مربوط و منوط است و این حمی هم از حمیات لازمه است
که همراه آن آثار نزله و زکام یافته میشوند و زیاده از دیگر شکایات و اعراض که درین حمی و حمیات دیگر یافته میشوند ضعف است که در قوی
نفسانیه و بدنیه و اعصاب و عضلات علیل یافته میشود که بسبب آن عضلات و اعصاب از کار خویش قاصر میشوند و هم درین حمی
قصور و تغیر در قوت ذائقه پیدا میشود بسبب ضعیف شدن عصب مفروش بر سطح لسان و حنک و ناقص شدن قوت حسیه که در آنست
پس بسبب آن ادراک کدام طعم کما ینبغی نمیکند السبب سبب آن بخوبی ثابت نیست در بیان آن اختلاف بسیار است لیکن اکثر
بطور وبا و امراض وافده عارض و عام میشود و گاهی مخصوص چند نفر را هم لاحق میگردد و گاهی حیوانات هم مثل اسپ و سگ
و کنجشک عارض می شود و هم مثل هیضه وبائی از جهت مشرق می آید و ابتدا میکند و بسوی مغرب سیر و دوره اش به هفته تا شش هفته
زیاده کجائی مانده هرگاه نوبت شیوع و ابتدای این مرض در جای قریب میرسد یک دو روز قبل آن در هوای آن موضع که شیوع
است بالای زمین مثل ضباب دیده میشود و رای بعضی حکما این است که درین ضباب جسمی صغیر میباشد که از خورده بین دیده میشود
پس هرگاه این جسم بذریعه استنشاق یا همراه آب و غذا در بدن رسیده در خون داخل میشود و در ان نشو و نما میکند و اکثر اجزای دموی
بسوی خود مستحیل میگرداند از تاثیر آن این مرض پیدا میشود و بسبب حاصل شدن جسم غریب در خون جوش خون پیدا میگردد و ضعف
اکثر در بدن می آید زیراکه در تولید مثل آن آکسیجن از خون زیاده صرف میشود و از ان خون خراب و فاسد شده چون در تغذیه اعضا میرسد
از ان اعضا ضعیف میشوند و ایضا این جسم خرد در خون فعل خمیر که آنرا بار و معجون با آب آمیز میکنند پس ازین فعل هم در خون حرارت پیدا
میشود چنانکه از آمیختن خمیر در آرد معجون با آب حرارت پیدا میشود و تجربه آن بذریعه تهرمامیٹر کرده میشود و بعضی میگویند که فرق و تغیر
در برق هوائی و ارضی هرگاه پیدا میشود آن زمان هوا متغیر میگردد و از ان این مرض پیدا میشود و بعض حکما میگویند که از زیاده
شدن اوزون هوا این مرض پیدا میشود و اوزون بضم الف وسکون واو و ضم ذال معجمه وسکون واو و نون رائحه و بوی خاص است
که وقت زیاده درخشیدن برق یا وقت زیادتی تموز آفتاب پیدا میشود و هرگاه لباس رطب را زیر آفتاب گذارند تا خشک شود و بعد
آن بوئید بوئی که در آن پیدا میشود این را هم اوزون مینامند و اعتماد بر یکی ازین نسبت قولین اول و ثانی زیاده است و این مرض اگرچه
بطور عام هر کس را میشود لیکن زنان بالنسبت مردان کم میشود و اطفال را بالنسبت مردان و زنان هم کمتر عارض میشود و شاید سبب قلت
عروض آن باین دو فرقه این باشد که این هر دو بیرون خانه کمتر می آیند بخلاف رجال که آنها در هوا زیاده آمد و رفت میدارند
العلامات این حمی هم مثل دیگر حمیات لازمه شروع میشود لیکن درد سر درین حمی زیاده میباشد و در جلد پیشانی تمدد و اذیت زیاده
محسوس میگردد خصوصا در محلیکه درمیان دو ابرو واقع است چه در میوکس ممبرن انف که تا اینجا رسیده بسوی حلق رفته

اجتماع خون میباشد و بسبب آن اینجا ادراک اذیت زیاده میشود و دو چشم هم سرخی و اذیت زیاده میباشد و اشک برابر جاری بوند و
بار بار عطسه می آید و آب گرم از بینی جاری میشود و حرارت آن چندان زیاده بود که بسبب آن در میوکس میمبرن انف ولب بالا
خراش پیدا میشود و سوزش و اذیت در حلق محسوس میگردد و آواز غلیظ میشود و سرفه هم آید و در صدر ثقل محسوس میگردد و همراه این
علامات دفعةً مریض از ابتدای مرض زیاده ضعیف میشود و شکوه ضعف و کمزوری به نسبت دیگر شکایات و اعراض زیاده مینماید
و چونکه تاثیر آن بر میوکس میمبرن ها زیاده میباشد لهذا بر زبان و حنک کدام ذائقه محسوس نمیشود و اشتها بسیار قلیل میباشد و غثیان
غالب بود و قی هم می آید و گاهی همراه آن اسهال هم میشود و بسبب متاثر شدن میوکس میمبرن معده و امعا قبض لین و ضعیف شکم
و اول جلد بدن گرم و خشک بود من بعد بعد دو ساعت یا یک روز عرق بر جلد بدن می آید گاهی زیاده و گاهی کم و از بدن
بوی خاص می آید که مشابه میباشد بیوی که از آرد گندم کهنه و برنگال خورده یا از طحالب می آید و در عضلات بدن و فقار ظهر و
بر کناره های سر اشیعت درد زیاده محسوس گردد و چون سرفه آید چنان مریض را از آن اذیت میشود که گویا سر از آن شق میشود پس
اگر این مرض خالص باشد از دو روز تا چهار روز مرض و اعراض بر شدت خود مانده از بعد آن رفته رفته کم شده تا هشتم زائل میشوند
و صحت حاصل میشود اما گاهی سرفه و ضعف بدن مدتها میماند خصوصاً هرگاه ورم میوکس میمبرن مجاری هوا که در ریه اند یا خود در ورم
ریه در آن پیدا شده باشد و هر که معتاد بحدوث مرض نورالجیا یعنی درد عصبی یا روماتیزم یعنی وجع مفاصل یا بر کائٹس یعنی ورم
میوکس میمبرن مجاری هوا باشد او را وقت عروض این مرض این امراض بشدت و قوت میشوند و هر چند حرارت باطنی در بعض حمیات
زیاده میباشد لیکن از برودت ظاهری و از اشیای بارده بالفعل مریض زیاده متضرر میشود و ملاقات بارد بالفعل کروه نمی نماید
و در بعضی مرضی علامات و اعراض نزله و زکام درین حمی قلیل میباشند اما ضعف زیاده میباشد **العلاج** علاج عام برای کلیه
مریضان این مرض خواه قلیل بود یا کثیر این است که بیمار را آرام تمام بر پلنگ دارند و از حرکت و راه رفتن و جمله ریاضات بدنیه
و نفسانیه منع کنند و باز دارند و لباس موافق فصل چنان پوشانند که قدری گرمی بر جلد بدن پیدا شود پس اگر مرض قلیل بود همین
تدبیر کافی میشود و حاجت بسوی استعمال ادویه نمی افتد و در غذای مریض قلیل المرض شوربای لحم گرم بار بار نوشانند تا بر تقویت
معین شود و با تجویز رقیق قدری که مناسب دانند با نمک سرخ آمیخته نوشانند تا معین بر آمدن عرق شود که از آن زیاده
نفع درین مرض حاصل میشود و وقت شب قریب خفتن ده درم یا پودر ذاکرین خورانند تا معین بر تعریق و تنویم شود فقط و
اما هرگاه مرض قوی و اعراض نزله و زکام زیاده باشند درین وقت علاوه تدابیر سابق بخار آب گرم در دهن رسانند و اگر سرفه زیاد
آید پلستر از خردل درست کرده بر سینه نهند و برای تقلیل سرفه وین ایپیکاکوانا و اسپرٹ نائٹر کا ایتهر و ٹنکچر کیمفر کمپونڈ همراه نقوع
سینگا موافق عمر و قوت مریض بنوشانند و ایضاً در مکان محفوظ مریض را بر کرسی نشانیده لباسی که گرد بدن مریض باشد و مانع
از انتشار بخارات در هوا بود تا گردن مریض پوشانیده ظرف پر از آب گرم را زیر کرسی نهند تا بخار آب گرم متصاعد شده
به بدن مریض رسد و نشانیدن مریض در آب گرم هم اگرچه نافع است لیکن بسبب ضعف مریض تجویز نکرده شده زیرا که ازالت هم قدر

ضعف پیدا می شود و هرگاه ضعف زیاده باشد همراه آن اسهال هم بود پورٹ و یا شراب برانڈی نوشانند و الا مسکی شراب یکحصه و آب ساده دو حصه باهم آمیخته نیم نیم اونس ازان بعد یک یک ساعت بنوشانند و هرکه مجتنب از شراب باشد و را اپیکاک وینا همراه آب پودینه بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و در غذای این مریض شیر ماده گاو که زرده بیضه خام دران حل کرده باشند بنوشانند یا شوربای لحم مصفی یا آب یخنی که قوی بود و بعد زیاده گذشتن لحم گرفته باشند بنوشانند و هرکه از خوردن زرده بیضه و لحم مجتنب باشد او را تنها شیر ماده گاو نوشانند باقی هر مرض که همراه آن باشد علاجش بانچه در محل خاص آن نوشته شده نمایند و انچه ضعف اکثر بعد زوال مرض مذکور باقی میماند برای دفع کردن آن فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ همراه نقوع یا مطبوخ بارک بنوشانند و کاسکرا همراه تنکچر اسٹیل نوشانند و جائیکه علیل بیمار شده باشد از انجا بمقام دیگر که هوای آنجا صحیح باشد در وقت نقاهت که مرض زائل شده ضعف باقی مانده باشد نقل کنانیدن بسیار مفید میشود و ازان بزودی قوت در بدن می آید فقط

فصل چهاردهم در اِنْفَلَامَیْشَن مَاتَرِیْ فِیْوَرْ بکسر الف و سکون نون و کسر فا و فتح لام و سکون الف و سیم اول و فتح میم ثانی و سکون الف و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی حمی که بسبب انفلامیشن یعنی ورم حار که در کدام عضو افتد پیدا شود و ممکن ست که انفلامیشن قلیل در کدام عضو افتد و این حمی نباشد لیکن هرگاه ورم حار کبیر و زائد در کدام عضو خصوصا که در اعضای باطنه مثل دماغ و ریه و معده و کبد و طحال و گرده و امعاء و مثانه وغیره یا در عضو قوی الحس اگرچه عضو مذکور صغیر باشد مثل چشم و گوش و حلق افتد بالضرور این حمی پیدا میشود و لهذا این تپ را بلغت انگریزی سمپٹمٹک فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تای هندی و سکون میم اول و فتح میم ثانی و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف که بمعنی علامت ست یعنی تپ علامتی هم میگویند زیرا که چون وقت عروض ورم حار در حول و رطوبات بدن و اعصاب اثر آن میرسد و ازان اعراض و علامات انچه پیدا میشوند منجمله آنها این حمی هم ست و چونکه آن علامت ورم حار بوده پس این هم بتپ علامتی موسوم شد و گاهی سمپتھیٹک فیور بکسر سین مهمله و سکون میم و بای موحده فارسی و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی ثانی و سکون کاف بمعنی همدرد نام کرده میشود زیرا که درین حمی بسبب همدردی دیگر اعضا هم که دران ورم حار نیست متضرر میشوند المسبب سبب آن وقوع ورم حار در عضوی از اعضائی بدن میباشد العلامات این حمی هم بر دو قسم ست قسم اوّل اسٹینک بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون کاف بمعنی قوی ست و این تپی ست که همراه آن مریض هم قوی بود و اعراض هم قوی باشند دوم اسٹینک بفتح همزه الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و کسر نون و سکون کاف بمعنی ضعیف ست که ضد اوّل باشد و همراه آن مریض و مرض هر دو قلیل و ضعیف میباشند علامت قسم اوّل آنست که مریض جوان و قوی میباشد و یکبار اوّل سردی تا زمان قلیل محسوس شده بعد آن گرمی بر جلد بدن ظاهر میگردد و جلد بدن گرم و خشک میشود و دهن و زبان خشکی پیدا میگردد زیرا که جمله رطوبات بدن درین حمی کم پیدا میشوند و ازین سبب بول هم کم پیدا می شود و انچه می آید سرخ و کثیر الصبغ میباشد و بر زبان سفیدی

اکثر غالب بود و گاهی بر وسط زبان رنگ خاکستری و بر کناره ها و نوک زبان سرخی دیده میشود و چون این علامت یافته شود
حمی شدید و حاد میباشد و غذا به دیر هضم میگردد زیرا که چون جمله رطوبات بدن کم پیدا میشود از این سبب بیوکس یعنی رطوبات بلغمیه و بسیلین
و تریپسی که برای هضم غذا در معده پیدا می شد هم پیدا نمیشود و از قلت تولد رطوبات در امعا براز خشک می آید و طبع با قبض بود و چونکه
درین مرض غذا و بدل ما یتحلل در خون کم میرسد لهذا بیمار زود می لاغر میشود لیکن این لاغری به نسبت حمیات حاده و لازمه دیگر
که پیشتر مذکور شده کمتر میباشد و هم از علامات نروس سستم یعنی جمهور عصب انتظام حرکت و قوت بدن درد سر و درد نقار ظهر و درد
کمر است که از تضرر دماغ و نخاع پیدا میشوند و هم مریض را از روشنی و آواز عظیم و غایط و شور و غل خوش نه نماید و از آن تنگ دل
میشود و خواب کم می آید و گاه گاه هذیان هم یافته میشود و اکثر نبض قوی و سریع میباشد لیکن هرگاه ورم در غشای آبدار
دماغ یا در پلورا یا غشای آبدار مفاصل یا در غشای ریشه دار میشود درین وقت نبض صلب و سریع و عظیم میباشد اما هرگاه
در غشای آبدار شکم ورم پیدا شود درین وقت نبض دقیق و صلب مثل تار آهن میباشد و هرگاه ورم در میکس ممبرین پیدا شود
نبض عظیم و سریع و لین میباشد و هرگاه در سرسام آب از ورم جدا شده بر دماغ ریخته دماغ را غمر کند و علامتش اینست که
در مریض غنودگی طاری میشود درین وقت نبض بطی و عظیم میباشد و نبض کسی در حال صحت اصلی بطی میباشد پس هرگاه این کس را این حمی
عارض شود نبض آن معتدل میباشد و این علامات که نوشته شده اند باعتبار تمام علامات اکثر این قسم مرض ست لیکن در ملک حاره استحاله
حار مزاج این حمی مثل بلاد بارده زیاده حاد و قوی نمیباشد بلکه در فصل بارد شخص قوی را حمی سخت موافق علامات نوشته سابق می آید
و اکثر در بلاد حاره مثل هندوستان درین حمی حمله بدن زیاده حار نمیباشد و در حرارت بدن و سر و دست و پا فرق میباشد با این نحو
که حرارت بدن درین حمی قوی و حادی باشد و حرارت سر و دست و پا کم میباشد و نبض سریع میباشد لیکن لین و صغیر بود و بر کناره ها
و نوک زبان سرخی میباشد و سفیدی بر زبان نبود و قبض شکم هم کم میباشد. و اگر قبض طبع بود و از نوشیدن دوای مسهل قلیل دفع شود
و اگر مسهل قوی دهند از آن اسهال کثیر میشود و بسبب ضعف اصلی بدن در خاصیت آن که بسبب حرارت ملک حار میباشد بخلاف سکنین
ملک بارد که ابدان شان قوی و اصلی صلب میباشند و از اثر دوای مسهل کمتر متاثر میشوند اما علامات طیفس یعنی قسم دوم آن که ضعیف
است پس اول آنست که صاحب آن شخص ضعیف میباشد خواه ضعف آن اصلی بود یا بسبب مقاسات امراض حاده یا بسبب کثرت مباشرت
با عورات یا از دیگر اسباب مضعفه ضعیف شده باشد پس هرگاه این کس را انفلکشن در کدام عضو عارض شود این قسم حمی در آن پیدا
میگردد و دوم آنکه درین قسم حمی سردی و گرمی چنانکه وقت ابتدای حمی در قسم اول یکبار عارض میشد کم میباشد بلکه آهسته آهسته
گرمی پیدا شده بمرتبه تب خفیف و قلیل میرسد و حدت و قوت در حرارت آن نباشد اما مریض از آن چنان متضرر میشود که گویا
بر دماغش اثر عظیم رسیده که از آن بد حواس و مختل العقل میباشد و چیزی نمی فهمد و اکثر هذیان هم بر وطاری میشود و آهسته آهسته
سخن غیر مربوط میکند و از لباس خود لقط زیبر مینماید چنانکه از زیادتی ضعف و بیهوشی در آخر تا نفس فیور یا تا شفا ئد فیور میکند
و بر جلدش بعض قطع سرخ که قریب ارزن است بر جلد صحیح باشد یافته میشود و اکثر اوقات عرق بارد هم بر جلد یافته میشود چنانکه وقت استیلای ضعف

بیان نبض اورام اعضای باطنه

در آخر امراض حاده مثل حمیات وبائی دیده میشود و دست و پا سرد میباشند و نبض در یک دقیقه تا یکصد و سی بار حرکت میکند لیکن بسیار
ضعیف و صغیر و این میباشد و بیرون زبان خشکی و سیاهی بود و بر لبها و دندان غشای سیاه دیده میشود و طبع اکثر این بلکه اسهال
میباشد و اگر اسهال کم شود عرق بار و زیاده می آید و این هر دو عوض یکدیگر عرق و اسهال علی سبیل البدلیه در این تب همیشه میباشند مثل
وقتی که اگر عرق زیاده آید اسهال کم شود و اگر اسهال زیاده شود عرق کم می آید و اگر مریض لایق مردن باشد پس قریب موت این اعراض
زیاده میشوند مثل اینکه نبض زیاده ضعیف میشود و سیاهی زبان و غلظت سیاهی غشای بالای لب و دندان افزون میگردد و فواق لاحق
میشود و در تنفس دشواری ظاهر میگردد و بیهوشی میشود و در آن حال جان بحق تسلیم میکند و اگر مریض لایق صحت است در آن رفته رفته
در اعراض خفت میشود پس نبض بقوت میگردد و زبان صاف و نرم میشود و غشا بر طرف شده رفته رفته [illegible] آید پس صحت
یا بدرگاهی در عین شدت اعراض بحران یا اسهال یا ادرار یا عرق یا به جریان دم از کدام عضو واقع شده صحت می یابد لیکن
زمان نقاهت آن طویل بود و از آن [illegible] گاهی بعض قسم اول در قسم ثانی مبتلا میشود و این انتقال [illegible] میشود
اول وقتی که ورم حار در حمی قسم اول [illegible] در بدن باشد و از آن ضعف در بدن حاصل شود دوم آنکه ماده ورم [illegible]
باشد و از آن [illegible] القدام [illegible] عفونت پیدا گردد
و درین قسم [illegible] باشد [illegible] و در آن [illegible] میگردد پس هر گاه [illegible] در
عروق [illegible] جذب شده در خون داخل میشود و از زهر آن خون خراب میگردد و از آن این قسم حمی پیدا میشود سوم آنکه علاج
[illegible] کرده شود و خطا در آن واقع شود و از آن در خون و بدن ضعف و کمزوری پیدا شود مثل اینکه فصد زیاده گیرند یا اینکه اسهال
[illegible] که ضرورت نبود است پیدا کنند یا ادویه مثل سیماب و مرکبات آن [illegible] و مرکبات آن بمقدار زیاده بخورانند
پس از این اسباب سه گانه فقط ول این حمی [illegible] قسم ثانی منتقل میشود [illegible] درین حمی ضرورت فصد کم گیرند و اسهال
[illegible] سیماب و مرکبات آن هم بوقت ضرورت کم خورانند تا ضعف پیدا نشود یعنی یا دادن که ضرورت قوی واقع نشود
و در هر قسم [illegible] حمیات و در [illegible] اقدام [illegible] نوشانیدن مسهل قوی [illegible] بمقدار زائد نمائید چنانکه در بعض
مثل صرسام [illegible] و ورم حار دماغ یا ورم غشای ریشه دار [illegible] و فصد اخراج دم زائد و نوشانیدن
مسهلات قویه و اکثار اسهال و خورانیدن سیماب و مرکبات آن بمقدار زائد [illegible] استعمال اینها مذکوره بلاد
باره زیاده کرده میشوند [illegible] بلاد حاره پس اکثر حاجت به اخراج دم کثیر و نوشانیدن مسهل قوی و خورانیدن مقدار زائد
از کیلومل و غیره نمیشود پس در جمله بیماران حمیات و ... [illegible] تا چه فصد را که ذکر آنها شده خصوصا
فصد [illegible] بلکه در بعضی هر قدر که سبب حمی یافته شود آنرا دور کنند مثلا هر گاه زخم کبیر در ساق پا بود و در آن فساد و
عفونت پیدا شده باشد که از آن حمی آمده باشد درین وقت علاج جراحی نمایند و اگر کدام شی غریب مثل غلوله تفنگ یا قطعه
خشب در زخم آمده باشد آنرا از آن بر آرند یا اگر دمل کبیر در بدن باشد از آن ریم بتفتیح دمل بر آرند یا اگر از مردن غشائی ریشه دار

گرد ناخن انامل دست ورم موسوم بداحس پیدا شده باشد که از این هم حمی بسیار حادمی آید و را از نشتر کشاده دهند تا غشای مرده همراه
ریم خارج شده آرام حاصل شود تا از دفع شدن اذیت که صورت حمی ست تپ دفع شود و مریض را در مکان هوادار که هوائی
آن بارد بود و در امتحان تهرمامیٹر زیاده از شصت درجه نرسد بآرام تمام دارند و هرگاه بآن قبض شکم باشد مسهل قلیل نوشانند
تا زیاده از یک دو بار طبع مجیب نشود زیاده اسهال نگردد و در قسم اول هرگاه تپ تیز و حاد باشد و خود عرق نیاید دوای معرق
مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس و پٹاس اسیٹاس و پٹاس بائی ٹارٹراس و پٹاس سائٹراس نوشانند و تجویز نوشانیدن مدر آنست
اینجا بنا بر آنست که ادویهٔ مدره هرگاه با برودت ظاهر بدن داده شوند ادرار کنند و چون با حرارت جلد دهند بر عرق مبین
میشوند و ایضاً اشیای بارده بالفعل نوشانند مثل پٹاس بائی ٹارٹراس و ٹارٹرک ایسڈ و سائٹرک ایسڈ چون اینها را با آب
جلاب یکجا سازند برودت در آنها پیدا میشود و هم آنچه در علاج انٹرک فیور نسخهٔ ادویهٔ مسکنهٔ عطش نوشته شده از همه آن اتفاق آنها
دوا درست کرده وقت زیادتی حمی و قوت عطش بنوشانند و برای تسکین اوجاع که درین قسم میباشند و هم برای تنویم افیون خالص
یا آنچه مشابه بآن در تخدیر و تنویم بود تجویز نمایند اما اگر قبض شکم باشد پس استعمال افیون وغیره ادویه بعد نوشانیدن مسهل و رفع
قبض نمایند و در قسم ثانی استعمال ادویهٔ بسیار کم نمایند و عوض آن پرهیز انیدن اغذیهٔ مقویه مثل شوربای لحم یا آب یخنی یا شیر گاو
یا زردهٔ بیضهٔ مرغ یا نائٹرک ایتھر یا سلفیورک ایتھر یا پورٹ وین یا شراب برانڈی یا ہسکی شراب تنها یا با امونیا کاربناس
بنوشانند و مجتنب از شراب را امونیا کاربناس با آب بوده یا کدام عرق مقوی دیگر بنوشانند و هرگاه اسهال بود ادویهٔ
مانع اسهال مثل چاک کمپچر و کلارک اتھر و ٹنکچر کینکینو حسب مناسب بنوشانند و باید دانست که اسهال را درین مرض
زیاده بند نکنند زیرا که از اسهال درین مرض خفت و راحت حاصل میشود و سبب آنکه از خون زهر بذریعهٔ اسهال خارج میشود
اما اگر سودی بضعف شود درین وقت دوای قابض برای تقلیل آن بنوشانند خصوصاً وقتیکه اسهال بطور بحران عارض
شده باشد درین وقت حبس آن جائز نباشد الا ان یحمل الی الحد الاضعاف فی اسقاط القوت پس درین وقت تدبیر
تقلیل و حبس آن نمایند و در ادویهٔ موضعیه هر دو قسم در ابتدای ورم ادویهٔ بارده بالفعل مثل آب سرد یا قطعهٔ برف یا سرکه و آب
سرد بر ورم نهند اما هرگاه ورم یا تهاب سار و ریم در آن پیدا شود یا قریب تقیح باشد درین وقت اشیای حاره بالفعل
مثل آب گرم یا پارچهٔ فلانل در آب گرم ترکرده فشرده گرم بر آن نهند یا پارچهٔ فلانل یا اسپ ابر آتش گرم کرده بر ورم نهند
و کاک نمک سائیده گرم کرده و همچنین سبوس گندم خشک را گرم نموده بر ورم بستن مفید ست و اگر ورم در اعضای باطن
باشد پس مقابل آن بر ظاهر جلد ادویهٔ محمره جلد مثل پلاستر خردل یا روغن تارپین نهند یا پیه اکنندهٔ آبله مثل پلاستر
کنتھریڈیس ضماد نمایند فقط

فصل یازدهم در هکتک فیور که بمعنی لاغری و ذبول ست و چون لاغری
درین حمی لازم ست لهذا بآن نام کرده شد تسمیه الشئ باسم لازمه و در عربی حمی دق یاد قیه نامند و این قسمی از
حمی ست که همراه آن بدن لاغر میشود و عرق زیاده از بدن خارج میگردد و گاهی این حمی هم مثل انٹر مٹنٹ فیور یعنی دائره

فی کل یوم وگاهی مشابه برمیٹنٹ فیور یعنی تپ لازمه که هر روز شدت میکند وگاهی مثل کنٹینیوڈ فیور یعنی تپ لازمه که دران کمی وزیادتی
بسیار قلیل باشد میشود وهرگاه بر صورت دائره فی کل یوم آید قلیل وخفیف واسلم میباشد وهرگاه بر صورت رمیٹنٹ آید بدتر
وبدانجام بود وچون لازم باشد بزودی مهلک ست (سبب) هرگاه حمی ورمی که بانگریزی آنرا انفلامیٹری گویند تا زمان
دراز ماند وریم زیاده در عضو متورم پیدا شود این تپ حادث میگردد خاصة هرگاه ورم در اعضای باطنه مثل کبد وطحال
وریه باشد اما لازم نیست که بدون پیدا شدن ریم این تپ نیاید زیرا که اکثر مشاهده است که از زیاده شیر در پستان شان پیدا
شود یا تا مدت دراز طفل را شیر نوشانند هم این تپ عارض میشود وگاهی در سرطان بی آنکه ریم پیدا شود این تپ حادث میشود
وگاهی در ذیابیطس وگاهی در شروع سل ومثل آنکه چون بر کل در ریه از خون سیر بزودی آنکه نوبت تولد انفلامیشن یعنی ورم حار دران
رسد این حمی پیدا میشود وگاهی از کثرت مباشرت وجماع با عورات هم این حمی پیدا میشود چنانکه اکثر بعد نوعروسی اتفاق جماع
بیشتر میشود واز آن خاصة کسی که بسبب استعداد خاندانی یا با استعداد بدن خود مستعد برای سل ودق باشد این حمی پیدا میکند
ودرین قسم دق عرق زیاده می آید وگاهی بعد حمی نائبه که آنرا بلغت انگریزی انٹرمٹنٹ فیور گویند هرگاه دیرتر ماند ومزمن گردد
هم این حمی پیدا میشود وازین ثابت میشود که هرگاه صرف در بدن زیاده شود وآمدنی وبدل ما یتحلل کم در بدن وارد شود واین
بد انتظامی تا مدت دراز ماند این حمی پیدا میشود وهمچنین هرگاه اذیت کدام عضو زیاده ماند ودر عضو مذکور ریم هم پیدا شود مثل
دبیله کبد ودیگر اعضای باطنیه اذا انهم این حمی پیدا میگردد ولیکن آنچه بسبب اذیت حادث میشود آنرا اریری ٹیٹف فیور گویند بلغت انگریزی بکسر الف وسکون
رای مهمله اول وکسر رای مهمله ثانی وسکون یای مثناة تحتانی وفتح تای هندی وسکون یای مثناة تحتانی وکسر تای هندی
وسکون فای نامند واریری ٹیٹف بمعنی اذیت ست که از خراش وزخم میشود (العلامات) این حمی در جمیع مرضی بر صورت
خاص نمی آید وگاهی چنان خفی وبتدریج شروع میشود که مریض ومعالج بسوی آن هر دو متوجه نمیشوند ونمی دانند که تپ دق
شروع شده زیرا که دستیفن مریض جز اینکه بدن بنسبت صحت قدری لاغر میشود وسرعت قلیل در نبض قریب وقت نصف النهار
یا بعد آن یافته شود وقریب شام قدری حرارت بر بدن محسوس میشود وبعد گذشتن یکپاس یا دو پاس از شب این حرارت
هم برطرف میشود وصبح بصحت مریض برخیزد وبآرام وصحت باشد دیگر اذیتی نباشد که بسوی آن متوجه شود ومریض خود را
علیل نداند وشکوه اذیت بسوی طبیب برد ولیکن بعد چند روز این سرعت نبض زیاده میشود وحرارت ملمس که قریب شام میشد
هم چنان زائد گردد که مریض وبینندگان را یقین میشود که حمی ست پس این حرارت باز بدلیل زیاده میشود تا آنکه مریض
بخواب رود وبعد نصف لیل عرق می آید واین قسم حمی اکثر در مرض سل دیده میشود وطریق دیگر آنست که هرگاه بسبب پیدایش
ریم حادث شود اول دران قدری سردی معلوم شده لرزه خفیف می آید بعد گرمی در بدن زیاده میشود واین حمی تا دیر
ماند وعرق کثیر آمده برطرف میشود ونبض در حال خفت وسکون حرارت در ضعف وقوت قریب اعتدال وکم از درجه صحت
میباشد ووقت شدت حرارت سریع میشود ولیکن بنسبت قسم اول انفلامیٹری قوت نبض کم وبنسبت قسم ثانی آن تیز

و درین حمّی قوی میباشد و این حمّی هرگاه بر صورت انترمتنت فیور یعنی نائبه فی کل یوم باشد زیادتی آن بر وقت واحد میشود و چهار
ساعت واحد میباشد و آن وقت قریب شام است اما هرگاه مرض زیاده شده مشابه ریمتنت یعنی تپ لازمه که هر روز شدت
میکند یا بر صورت تپ لازمه باشد که دران قدری زیادتی و کمی در حرارت واقع شود برای شدت آن وقت معین و حد معین نباشد
بلکه در بست و چهار ساعت روز و شب چند بار شدت میکند و بعد آن عرق می آید و ازان خفت میشود و باز حرارت زیاده گردد
و باز عرق می آید همچنین در روز و شب چند بار شدت میکند و چند بار خفت میشود لیکن بیمار را در هیچ ساعت ازان نجات نمیباشد
و اذیت حرارت مستمر ماند و حرارت که بر جلد بدن میباشد گاهی زیاده و گاهی کم بود لیکن مریض از حرارت زیاده متاذی می بود
و بار بار شکوه زیادتی حرارت و فراخی نماید و تاب داشتن لباس بر بدن نداشته باشد و هر بار میخواهد که جامه را از بدن دور
کند و بر رخسار در محل خاص سرخی مدور بقدر ربع روپیه یافته میشود خصوصا هرگاه بسبب سل ریه باشد پس در شروع مرض این
علامت زیاده ظاهر میشود و در چشم زیاده درخشندگی خصوصا بر محل قرنیه یافته شود و در ملتحمه سفیدی زیاده دیده میشود مثل
سفیدی مروارید و هرگاه تپ دق تا دیر ماند و درین وقت جلد بدن را وقتیکه از عرق خالی باشد ببینند خشکی بر جلد معلوم
بران یافته میشود و درین وقت ورم بر پاها ظاهر میشود و از کمزوری عروق و خون و حمّی دق اکثر طویل المدت میباشد یعنی
مریض در ان زیاده مبتلا ماند و حیات تمام میکند و مرض طور کهنه میگردد تا مدت دراز باقی ماند خصوصا هرگاه خواهش غذا زیاده
باشد [illegible] اما هرگاه هضم معدی ضعیف خواهش غذا نبود بلکه مریض از غذا متنفر بود درین وقت رفته رفته مریض لاغر و ضعیف
میگردد و در آخر مرض اسهال جاری می شود اگر از قبل نباشد و اگر اسهال از قبل آخر مرض باشد درین وقت زیاده میگردد و چون
مرض بمنتهی آخر رسد تپ هر وقت زیاده میماند و بر جلد عرق بار و بار بار می آید و آخر هذیان پیدا میشود و ضعف و کمزوری زیاده
گردد و درین ضعف و کمزوری جان بحق تسلیم مینماید العلاج اول سبب مرض را بخوبی دریافته بازاله آن کوشند مثلا اگر از زیاده
پیدا شدن شیر و زیاده نوشانیدن آن بطفل باشد امر بترک رضاعت فرمایند و ادویه مقویه و اغذیه جیده خورانند
همچنین اگر از کثرت مباشرت با عورات باشد امر بترک مقاربت کرده مقویات نوشانند و هرگاه بسبب زیاده پیدا شدن
و زیاده جاری شدن ریم بود [illegible] تدبیر بستن زخم نمایند و چنان تدبیر کنند که ازان مده کم پیدا شود و برای آن
استعمال کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ بر زخم مفید است چنانکه بآن هدایت بیتر صاحب بهادر است و این هدایت التزام
نمایند و لازم هم چنین بهتر است یعنی تجویز بیتر صاحب بهادر و این تدبیر انشاء الله تعالی در علاج جراحات و دمامیل نوشته خواهد
شد و هم از ادویه [illegible] مقلل تولد ریم است مثل کالشیم سلفائڈ آنرا بنوشانند و طریق استعمال آن اینست که یک گرین کالشیم سلفائڈ
و [illegible] حل کرده شربت نبات دو درام همراه آن آمیخته تا یکجا ده درام شود پس روزانه ازین دوا یک یک درام
بعد یک یک ساعت بنوشانند تا در تمام روز ده درام این دوای مرکب در بدن بیمار داخل شود و برای تقلیل حرارت
حمّی که از آخر روز تا سحر [illegible] میشود کونین [illegible] همراه سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ که ده قطره باشد در آب ساده که

یک اونس بود آمیخته قبل شدت حمی بنوشانند و هرگاه حمی شدت کند و حرارت جلد زیاده شود سرکه خالص یکحصه با آب ساده که چهار حصه زیاده از سرکه باشد آمیخته بر جلد بدن طلا سازند تا گرمی بدن کم شود و برای کم کردن عرق که مضعف کبیرست و درین مرض مریض زیاده از دیگر اعراض شکایت آن میکند ادویه که مضیق عروق و مسام اند مثل گالک ایسڈ و ٹانک ایسڈ و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ وغیره همه مفید اند لیکن انفع و اولی از همه درین باب خاص اوکسائیڈ آف زنک ست پس ازان از دو گرین تا پنج گرین همراه اکسٹراکٹ ہائی سائمس حب بسته قریب شام قبل آمدن عرق بخورانند و اگر اسهال هم جاری باشد ادویه مانعه اسهال مثل پلمبائی ایسیٹٹس یا ڈکاکشن ہیمیٹاکسائلین یعنی چوب سرخ یا بیلگیری یعنی مغز بیل که بعد پختن در آتش آنرا گرفته باشند یا شربت آن و هم آنچه در بحث اسهال نوشته شده وقت ضرورت بنوشانند و هرگاه اسهال افراط کند قدری افیون همراه اوکسائیڈ آف زنک بخورانند و هر قدر که ممکن شود ادویه و اغذیه مقویه و جیده بخورانند و اگر بهم شود روغن جگر ماهی ضرور بنوشانند زیرا که اصل علاج درین حمی آنست که بدل ما یتحلل زیاده ازان پیدا شود که از بدن صرف میشود و بعد پیدا شدن در بدن ما فات آن از نوشانیدن ادویه مقویه و خورانیدن اغذیه و نوشانیدن روغن جگر ماهی که فی الواقع آنهم غذای جید و مرطب ست خون در بدن زیاده میشود و هرگاه بدل ما یتحلل در بدن زیاده خواهد شد این مرض متوقف و زائل خواهد شد لا لازالة السبب اما باید دانست که هرگاه این مرض بدرجه آخر خود میرسد هیچ تدبیر دران مفید نمی شود لیکن مادام که مریض زنده ماند متوکلا علی الله دست از تدبیر نکشد و علاج نموده باشند

فتذکرتم الباب الاول من الکتاب الثانی فی الامراض العامة و له الحمد اولا و آخرا

باب دوم از کتاب امراض عامه

باب ثانی از کتاب ثانی که در بیان امراض عامه است و آنهم مشتمل ست بر چند فصل **فصل اول در بیان حقیقت تولد خون** و دوران آن و آنچه ازان مرتب میشود و فوائد آن بدانکه خون هم جسمی ست رطب سیال و آنهم بمنزله عضویست که دران غذای جمله اعضای بدن میماند و بذریعه دوران خود که از قلب جاری میشود و براه شرائین غذا بجمیع اعضای بدن میرساند و فضول آنها را درخود کشیده از بدن بیرون اندازد و باز بتوسط اورده از بدن در بطن ایمن قلب میرسد و ابتدا کرده میشود از بیان مسئله تولد خون بدانکه امر تولد خون تا حال بمرتبه تحقیق کامل نرسیده که ازان حکم کرده شود باینکه کلا اجزای دمویه از این خط پیدا میشوند بجهت کرپسکل و فائبرن که البته حالش ظاهر گشته پس بدانکه چون حمل منعقد میشود و در ابتدای تکون جنین اغشیه ثلثه که بنیاد تکون عضو جنین اند حادث میشوند و در غشای متوسط سیل ها برای تولد خون و شرائین و عروق حادث میشوند چنانکه در بیان کیفیت تولد جنین نوشته شده درین وقت اول سیل ها بصورت مجوفیت کرپسکل مدد حادث میشوند و هویت بعضم ها تیج ز که بکسر او و سکون یای مثناة تحتانی و بای هندی بمعنی سفید ست و آنرا دیٹ کرپسکل بفتح واو و سکون یای مثناة تحتانی و هم سکون تای هندی توان گفت و دران نقاط خونیه باشند و چون نقاط مذکوره شبیه به تیج کبیر شده مثل سیل ها گشته منقسم میشوند ازانها ریڈ کرپسکل پیدا میشود و در حیوانات

هردو کرپسکل مختلف میباشند چه ویت کرپسکل بر صورت مدور و سفید میباشد و ریڈ کرپسکل بر صورت مفرطح و سرخ رنگ بود و این کیفیت
تولد ریڈ کرپسکل از ویت کرپسکل در ابتدای تکون جنین ست و این هر دو کرپسکل که در اول تکون پیدا میشوند مادام که لمف و کیلوس
در سینهٔ مادر پیدا شده از انها در بدن جنین خون پیدا شود موجود میباشند و از زردهٔ بیضهٔ مادر غذا گرفته درین غشای متوسط میباشند
اما هرگاه لمف و کیلوس در بدن مادهٔ جنین پیدا شده از ان خون متولد میشود این هر دو کرپسکل قلیل میشوند و از لمف و کیلوس متولد
در بدن مادهٔ جنین بار دیگر هر دو کرپسکل پیدا میشوند لیکن تا دو ماه در انبریو که بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده و رای مهمله
و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو بمعنی تخم جنین ست هر دو کرپسکل اول که در غشای متوسط پیدا شده بودند هم
هر دو کرپسکل ثانی که از لمف و کیلوس متولد میشوند باهم حرکت در خون میکنند ولیکن هر دو کرپسکل که اول از غشا پیدا میشوند
بہ نسبت هر دو کرپسکل ثانی کبیر و عظیم میباشند و بعد دو ماه هر دو کرپسکل اول فانی و ضایع و لاشی میشوند و کرپسکل های متولده از لمف و کیلوس
در خون موجود می باشند الی آخر العمر اما کیفیت و صورت تولد هر دو کرپسکل ثانی پس بدانکه چون لمف و کیلوس پیدا میشوند در بدن پس اول دام
که در مجری خود ها داخل شوند در آنها سیل نبود بلکه بجای آن نقاط سفید میباشند ولیکن هرگاه این نقاط در حرکت خود از محل تولد تا مجری
خود که آنرا تهوراسک ڈکٹ بضم ثای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و سکون کاف و کسر دال مهمله
و سکون کاف و تای هندی در لغت انگریزی بمعنی مجری سینه مینامند و آن در سینه است که قریب ترقوه در ان لمف و کیلوس داخل
میشود و از ان در بطن ایمن قلب رسیده با خون می آمیزد میرسند در اثنای راه تا رسیدن آنها بمقابل قلب سیل های سفید میگردد
و خون از انهم قدری بیش رفته قریب مجری خود میرسند قدری سرخی مثل رنگ گلابی در آب کیلوس پیدا میشود چون از خورده بین
سیل را تفحص کنند دیده میشود که در بعض سیل سفید کیلوسی ریڈ کرپسکل پیدا میشود و این سرخی آب کیلوس و لمف ازین سیل سفید
نمایان میشود باین نحو که ویت کرپسکل که مدور بود مفرطح میشود و آبیکه در آن بود غلیظ میگردد و غشای آن باهم متصل میشود
و انچه نقاط در ان بودند لاشی میشوند و شاید درین جسم غلیظ جذب میشوند من بعد مقدار سیل مذکور صغیر میگردد و در آن قدری
سرخی پیدا می شود لیکن بهر قدر که این لمف و کیلوس قریب از مجری خود میرسند سرخی در آنها زیاده پیدا میشود تا اینکه در مجری خود
رسیده در بطن ایمن قلب داخل شده با خون آمیزند درین وقت کامل الصورت بر رنگ خون میشوند و این طریق ثانی تولد کرپسکل
است و برهمین نمط همیشه در بدن انسان و حیوان خون پیدا میشود و ازین ظاهر شد که از لمف و کیلوس همیشه ویت
کرپسکل پیدا میشود و ریڈ کرپسکل پیدا نمی شود بلکه ریڈ کرپسکل همیشه از ویت کرپسکل متولد میشود و از ریڈ کرپسکل هم ریڈ کرپسکل
ثانی پیدا نمی شود و چون ریڈ کرپسکل از کار خود فارغ شده کهنه گردد رنگ آن قلیل و غشای آن رقیق گشته انچه در بطن آن است
در خون جذب میشود و شاید از ان البیومن پیدا شده باشد من بعد این ریڈ کرپسکل کهنه لاشی میشود یعنی بالاجزا منحل میگردد
و بجای این بار ریڈ کرپسکل ثانی جدید از ویت کرپسکل پیدا میشود و باین ذریعه ترتیب همیشه خون تازه در بدن پیدا میشود
و درین سر حکمت الهی هم هست چه اگر از ریڈ کرپسکل ریڈ کرپسکل پیدا میشد پس هرگاه از کدام سبب خون کثیر از بدن

تحقیق مجری لمف و کیلوس

خارج میشد باده تولد آن قلیل و فانی میگشت و آن مورث ہلاکت و فساد بدن بود و لہذا برای حفظ بقای بدن حکیم مطلق جنان
انتظام فرموده که ریڈکرپسکل از ہوئیٹ کرپسکل پیدا شود و آن از لمف و کیلوس متولد گردد و آن از غذای ماکول حادث شود
تا تولد ریڈکرپسکل سہل شود چه ما دام که غذا خورده و ہضم میشود از ان کیلوس و لمف پیدا میشوند و از ان ہوئیٹ کرپسکل
حادث میشود و از ان ریڈکرپسکل متولد میگردد و ہمیشه خون تازه در بدن پیدا میشود و با عضا غذا میرساند و بدن محفوظ
میماند فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ اما فایبرن پس بدانکه ہرگاه ماده لمف و کیلوس که آن صفوه غذای
ماکول ست و تا ماندن خود در معده و امعا باسم کیموس نامزد کرده میشود و چون در مجاری صغار کیلوس میرسد
رود موسوم باسم لمف و کیلوس میگردد از معده و امعا جدا شده در مجاری صغار کیل می آید و از ان در مجری کبیر خود داخل شده
برای داخل شدن در توراسک ڈکٹ که مجری کیلوس در سینه است می آید پس چنانکه تا این زمان ان سیل نمیباشد ہمچنین تا
این وقت در ان فایبرن ہم معلوم نمیشود لیکن چون بعد نزول خود از مجاری صغار در مجری کبیر خود صعود مینماید تا در توراسک ڈکٹ
داخل شوند پس از جاییکه لقا ء آن بصورت سیل شده قدری محسوس میشود چنانکه در بیان تولد ریڈکرپسکل مذکور شد که فایبرن
ہم ازینجا قدری محسوس و ظاہر میشود و ہر قدر که بجانب فوق بلند شده قریب توراسک ڈکٹ میرسد در ان فایبرن زیاده
متولد میشود لیکن تکمله تولد فایبرن وقتی میشود که این لمف و کیلوس در توراسک ڈکٹ داخل شده در بطن ایمن قلب رسیده
با خون آمیزد بالجمله این قدر واضح شده که این دو جزو یعنی کرپسکل و فایبرن در خون بتوسط لمف و کیلوس میرسند اما اجزای
دیگر خون این بخوبی ثابت نیست که چگونه در ان پیدا میشوند یا می آیند این قدر البته معلوم ست که خون ہم مثل عضوی است که
از ان بجمیع اعضا غذا میرسد و ہم در ان قوت جاذبه مثل دیگر اعضا است که بذریعه آن آنچه در تولد و بقای آن بر حال صحت ضرورست
آنرا از معده و بدن میکشد البیومن و نباتات و نیاش را از معده بذریعه عروق صغار که در سیکس ممبران اند جذب میکنند
ہمچنین آب را ہم از معده و ہم از بدن بذریعه جلد میکشد و چنانکه از معده و غیره غذای خود میگیرد ہمچنین با مداد اعضای
دیگر مثل ریه و جگر و گرده و جلد صحت خود را محفوظ میدارد چه بذریعه این اعضا خون صاف میشود و اگر این اعضا کار خود نکنند
خون مریض و خراب میشود و ہمچنین آنچه اعضا که غذای خود از خون میگیرند و اگر در انها مرض و خلل واقع شود و بسبب آن غذای
خود را از خون نگشند ہم در خون فساد و مرض پیدا خواہد شد مثلاً اگر استخوان غذای خود را که فاسفیٹ افلائم ست بخوبی از
خون نگیرد و آن در خون باقی ماند مورث زیادتی حرارت در خون خواہد شد و ازین ظاہر شد که در بقا و صحت خون سه امر ضرور اند
اول اینکه خون خود غذا گیرد دوم آنکه اعضا ئیکه از امداد آنها فضول و مواد از خون خارج میشوند بخوبی کار خود بدہند سوم آنکه
جمله اعضای بدن غذای خود را از خون بخوبی گیرند و چون در یکی ازینها خلل واقع شود در خون فساد و مرض پیدا خواہد شد
و ایضاً بدانکه سه کار از خون صحیح متعلق اند یکی تغذیه جمله اعضای بدن دوم رسانیدن آکسیجن بجمیع اعضا و این کار بتوسط
ریڈکرپسکل از ان صادر میشود چه آن آکسیجن را از ہوا میگیرد و خوب شسته شده این ہوا را در اعضا میرساند زیرا که ہرگاه

ذا اعضای بدن کدام ریشه لحمی و غیره از حرکات بدنیه مرده یا از حال طبیعی خود متغیر شده سیاه میگردد از سیدن آکسیجن آن ریشه ها میت یا متغیر سوخته میشود و بعد سوختن در خون می آمیزد و بجای آن ریشه دیگر پیدا میگردد و از سوختن این ریشه میت یا متغیر در بدن گرمی پیدا میشود و هر قدر که حرکت و ریاضت بدنی زیاده کرده شود و از آن ریشه ها زیاده مرده و متغیر شده محترق میشوند حرارت بدنی زیاده میشود چنانکه در حمیات چونکه صرف و بدل موافق حرکت کیمیائی زیاده میشود از این سبب احتراق اجزای متغیره زیاده میگردد و از احتراق آنها حرارت بدن زیاده میشود بالجمله بعد احتراق این ریشه های محترقه در خون داخل شده بذریعه آن از بدن خارج میشوند و هم کار دیگر متعلق با کسیجن آنست که خون غذا بجمله اعضای بدن میرساند لیکن صورت هر عضو در خون نیست زیرا که اعضا و ریشه های آنها از خون افضل اند بلکه هر عضو غذای خود را از خون گرفته در خود هضم میکند و درین هضم غذا را بصورت خود می آرد و این کار بدون آمیزش آکسیجن ممکن نیست زیرا که تکون اعضا و اجزای آن که اشرف اند بوجود آکسیجن مربوط است و بدون آن فضول مثل براز و بول عرق پیدا میشوند نه عضو چه تکون اعضا و ریشه های آن در بدن بحرکت کیمیائی میشود و حرکت کیمیائی بدون آکسیجن تمام نگردد و کار تالث خون اینست که از جمله اعضا آنچه محترق و فاسد شده مثل فضول گشته یعنی لیاقت تغذیه و افاده بدن ندارد آنها را در خود میکشد و برای حفظ صحت خود آنها را بتوسط اعضای اربعه مذکوره از بدن اخراج مینماید فتذکر و ایضا باید دانست که چون غذا خورده میشود هضم دران شروع میگردد و بعد آن تکمله هضم معدی و معوی باعانت پکرس که آن آب زرد میرایند واز جگر که آن صفرا را در معای اثنا عشری میریزاند و از غدد های معدی که آنها ترشی و پیپسین که مثل خمیر است میریزد که آن بلغم ست از خود پیدا کرده در غذا می آمیزد میشود و درین هضم معدی معوی کیموس پیدا میشود و کیموس صفوه غذای ماکول ست که در هضم معدی و معوی از آن پیدا میشود و رنگ آن سفید مثل کشک شعیر و قوام آن رقیق میباشد و مادام که این صفوه در معده و امعا است باسم کیموس موسوم میشود و این را کیلوس نامیدن غلط است و حصه کبیر از آن در عروق صغار که در کیموس میبرند معده و امعا اند داخل شده در خون میرسد و حصه قلیل از آن در مجاری صغار کیلوسی داخل شده در مجری کبیر کیلوس رسیده در تور اسک ڈکٹ ریخته در بطن ایمن قلب با خون مختلط میشود و این حصه قلیل صفوه غذای ماکول که در معده و امعا باسم کیلوس نامزد است چون در مجاری صغار کیلوس که در معده و امعا اند داخل میشود باسم کیلوس مسمی میگردد و آنچه در عروق صغار داخل شده در خون رسیده برای آن کدام اسم نیست و هم باید دانست که آنچه پیشتر نوشته شده که از خون سه کار متعلق اند تغذیه جمله اعضای بدن و ایصال آکسیجن در جمیع اعضا و اخراج فضول جمله اعضا از بدن بذریعه خود پس برای صدور این افعال ثلثه ضرور است که خون دائما در دوران و حرکت باشد تا آنا فآنا غذا باعضای بدن رساند و فضول آنها را از بدن اخراج نماید و هم ضرور است که در دوران خود هر بار و هر وقت بجای رسد که از انجا هوای تازه را در دوران خود گیرد تا آکسیجن را الی در پی بنا بر ضرورتهای که سابقا مذکور شدند بجمله اعضا رساند و آن عضو مقام گرفتن

هوای تازه ریه است و دوران خون بر سه قسم است یکی آنکه از بطن ایسر قلب برآمده در جمیع اعضای بدن دوره کند و آنرا بلغت انگریزی
سیستمک سرکیولیشن بکسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون کاف
یعنی انتظام کلی بدنی و سرکیولیشن بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و واو و کسر لام و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی دوران است و محصلش دوران کلی انتظامی بدن نامند دوم آنکه از بطن ایمن قلب
برآمده در ریه میرود و از انجا باز در بطن ایسر قلب میریزد و این دوران را بلغت انگریزی پلمونری سرکیولیشن بفتح بای موحده
فارسی و سکون لام و ضم میم و سکون واو و فتح نون و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی که بمعنی منسوب الی الریه است زیرا که
پلمو بمعنی ریه است یعنی دوران ریوی یعنی ششی نامند و این دوران در ریه میشود قسم سوم دوران آن آنست که انچه کیلوس از
معده و امعا در عروق صغار معده و امعا داخل شده در خون میرسد خاص دوران آن در جگر میشود و این را بلغت انگریزی
پورتل سرکیولیشن بضم بای موحده فارسی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و سکون لام نامند یعنی دوران خاص
کبدی اما سیستمک سرکیولیشن یعنی دوران کلی انتظامی بدن پس حقیقتش آنست که این دوران از بطن ایسر قلب شروع میشود
و از ان اولاً در شریان عظیم که آنرا اورطا بفتح و مد الف اول و ضم الف ثانی و سکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی و
سکون الف بمعنی شریان عظیم نامند و از بطن ایسر دل رسته می آید و از ان در شاخهای آن آمده در بدن می آید و بجمیع اعضا میرسد
تا اینکه در شاخهای شرائین که بصورت عروق شعریه اند داخل میشود و مادام که در شاخهای کبار شرائین میماند فائده تغذیه
بدن از ان حاصل نمیشود اما چون در عروق شعریه داخل میگردد غذا بریشه های لحمیه و دیگر سیل های اعضا میرساند و فضول
اعضای بدن را در خود میکشد و تا اینجا رسیده از کار تغذیه بدن و گرفتن فضلات جمیع اعضا فارغ شده سیاه میگردد پس در عروق
شعریه وریدی داخل میشود و از انجا در شاخهای کبیره وریدی آید تا اینکه در ورید کبیر که آنرا بلغت انگریزی وینا کیوا بکسر واو
و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون الف و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون الف نامند
داخل میشود و از انجا در اذن ایمن و بطن ایمن میریزد و از ان در بطن ایمن داخل میشود تا اینجا در ان سیستمک سرکیولیشن
تمام میشود لیکن فی الحقیقت این دوران دورهٔ تام نیست چه تمام بر ان اطلاق صادق می آید که از همین جا شروع و در بطن ایسر رسید
لیکن فی الواقع درین دوران تا اینجا رسیده این دوره ناقص تمام میشود و از اینجا دوران ثانی که موسوم به پلمونری است شروع گردد
و این دوران از بطن ایمن قلب شروع میشود و این دوران از بطن ایمن قلب شروع شده یعنی از اینجا خون صاعد شده در شریان عظیم دیگر از بطن ایمن دل رسته
میرود و داخل میشود و از ان هم در شاخهای کبیر آن که تا ریه میرسند می آید و چون این شاخهای کبیر شریان مذکور قریب با اصل ریه
میرسند آنجا شاخهای بسیار میشود که بعد از ان در شاخهای کبار آن که در ریه اند میرود پس بعد در شاخهای صغیره آن که مثل
عروق شعریه اند میرسد و چون در عروق شعریه داخل گردد از هوای ریه که هوای صغار که در ریه اند ملاقی میشود و در سرانجام مجاری
مذکوره دوران و گردش میکند و درین وقت از مجاری مذکوره هوای آکسیجن را در خود میگیرد و هوای کاربانک ایسیڈ و بخارات

مائیه را از خود در مجاری هوای مذکور دفع میکند از این جهت در هوای که بذریعه تنفس از بدن خارج میشود آکسیجن کم و کاربانک ایسد
و آب زیاده میباشد زیرا که آکسیجن هوای را خون در خود کشیده و بهمین سبب هوای مکانات مسکونهٔ انسان که مقفول بود خراب میباشد
پس از کشیدن هوای آکسیجن رنگ خون سرخ و گرمی آن زیاده میگردد و قوام آن قدری غلیظ میشود زیرا که از دفع کردن بخارات
مائیه در مجاری هوا آب در خون کم میشود پس بعد سرخ و گرم شدن خون از عروق شعریه وریدیهٔ ریه در عروق شعریه وریدی آن
داخل میشود و این عروق وریدی صغار با هم شده شاخهای کبار پیدا میکنند تا اینکه چهار شاخ کبیر از هر دو قطعه ریه بجانب
قلب دو شاخ پیدا شده تا بطن ایسر قلب رسیده این خون را که سرخ ست در اذن ایسر قلب میریزانند و از ان در بطن
ایسر آن ریخته باز دوران دوران سوم سیستمک سرکولیشن شروع میشود و ایضا باید دانست که خون در ابتدای دوران
سیستمک سرکولیشن که از بطن ایسر در شریان عظیم می آید و دوران مانند سرخ میباشد و هرگاه درین دوران این خون در آخر
امر وردا در میرود و در انتها مانند سیاه میباشد و آنچه خون در ابتدای دوران پلمونری یعنی دوران ثانی در شریان عظیم که از
بطن ایمن میرود میباشد سیاه بود و آنچه در آخر دوران آن در وریدی یعنی عروق شعریه صغار میباشد سرخ بود پس حال خون
درین هر دو دوران خود بالضد میباشد یعنی در یکی اول سرخ و آخر سیاه و در دیگر اول سیاه و آخر سرخ میباشد فتأمل
اما دوران ثالث که پورٹل سرکولیشن نام کرده شده پس حقیقتش اینست که آنچه ورید کبیر که از اوراد صغار طحال پیدا شده و همچنین
ورید کبیر که از اوراد صغار معده حادث گشته و آنک ورید کبیر که از اوراد صغار امعای کبار و صغار مرکب شده موجود گشته
این هر سه ورید بر صورت ورید کبیر گشته اول در جگر از باب لقیه کلان که در انست داخل میشوند و این ورید کبیر را
که از اوراد ثلاثه مذکوره پیدا شده بلغت لاطن وینا پورٹا بکسر واو وسکون یای مثناة تحتانی و فتح نون وسکون الف
وضم بای موحدهٔ فارسی وسکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی وسکون الف و بزبان انگلش پورٹل وین بضم
بای موحدهٔ فارسی وسکون واو و رای مهمله و فتح تای هندی وسکون لام و کسر واو وسکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی
ورید که در دروازهٔ جگر داخل میشود مینامند و این اسم نهادهٔ مشرحین قدیم ست که بادنی مناسبت نام میکردند پس
این ورید کبیر بعد دخول خود در جگر منقسم بر شاخهای بسیار میشود تا اینکه از ان باز عروق صغار شعریه در کبد پیدا شده
با اوراد صغار شعریه کبد که از ان ورید کبیر کبد که برای بردن بسوی قلب خونی را که در غذا اپش می آید پیدا میشود
متصل میشوند و ازین اتصال ماده تولد خون که از کیموس در بین عروق می آید در دوران اول خون داخل میشود
و دو فائده درین دوران حاصل میشوند یکی آنکه آنچه در کیموس از هضم معدی و معوی اجزا مثل سفیدی بیضه هضم تام
نمی یابند و بان سبب لائق آمیختن در خون نمی باشند بذریعه این دوران در جگر رفته بخوبی هضم کامل حاصل کرده لائق
آمیختن با خون میشوند دوم آنکه آنچه نبات و نشاسته که خورده میشوند یا از آمیختن لعاب دهن در معده پیدا میشوند
آنهم درین دوران همراه کیموس مذکور در جگر رفته بتأثیر هضم کبدی مشابه به شکر و نبات که در خون میباشند میشوند و دلیل

مثبت شد از امتحانات کسانیکه هرگاه شکم حیوانات شاده خون از وینا پورتل گرفته در وریدیکه از طرف وجه ورأس وگردن می آید اندازند و این وریدیرا جکیلر وین بضم جیم وسکون کاف فارسی وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام وسکون یای تحتانی وکسر واو وسکون یای مثناة تحتانی ونون که بمعنی رگ گردن نامند و این دو وریدهستند یکی اندرون گردن که زیر لحم عنق وهمراه شرایان است و خون را از خارج داخل می آرد و آن بسیار عظیم است و دیگر که زیر جلد گردن واز اول کوچک است واین خون را که در زیر جلد وجه و راس است بسوی قلب می آرد و مراد از جکیلر وین اینجا همین است و خون این ورید در جگر نمی رود بلکه از ان در دوران اول خون می آید بالجمله هرگاه درین ورید خون پورتل وین را اندازند آنچه سفیده بیضه غیر منهضم که در ان می باشد از راه بول خارج میشود و آنرا خون درخود نمیدارد و بصورت غذائی آرد و همچنین چون شکر و نبات را که از نیشکر در خارج بدن پیدا میشود بذریعه زراقه در جکیلر وین اندازند آنهم بعینه در بول خارج میشود و آنچه شکر و نبات که در خون پیدا میشود از این شکر و نبات خارجی که بذریعه زراقه در خون رسانیده شده در خون پیدا نمیشود اما هرگاه این شکر و نبات بیرونی را خواه بذریعه زراقه یا بتوسط خوردن در وینا پورتل رسانند که از انجا در کبد رفته منهضم شده در خون داخل شود پس درین وقت این شکر و نبات در بول یافته نمیشود و آنچه نبات و شکر و نشاسته ماکول که در جگر منهضم میشود و آنرا گلوکوس بکسر کاف فارسی وضم لام وسکون واو وضم کاف وسکون او وسین مهمله میگویند هرگاه این را گرفته در ورید موسوم به جکیلر وین اندازند در بول خارج نمیشود و در خون میماند و ازین امتحان صاف ثابت میشود که آنچه در کبد منهضم میشود موسوم به گلوکوس است آنرا خون قبول کرده درخود میدارد و نبات خارجی که از جگر اکتساب هضم نکرده قبول نمیکند و این گلوکوس هرگاه در ریه میرود واز آکسیجن ملاقی میشود از ملاقات آن میسوزد و از ان کاربانک ایسڈ و آب در ریه پیدا میشود و آنچه آکسیجن که در شکر بود از ان جدا میگردد وازین سوختن بحرکت کیمیای حرارت در بدن زیاده میشود و در خون سرخ گرمی بنسبت خون سیاه زائد میگردد اما آنکه مدار در حرکت خون و محرک دوران کیست پس بدانکه عمده آنها اول از همه حرکت انقباضی قلب است که بسبب آن از قلب بیرون آمده در شریان جاری میشود دوم حرکت انقباضی عضلات شرائین و حرکت غشای شریانی که لاین اجوهر مثل غشای صمغی رابطی است چه آنهم بسبب صدمه حرکت منبسط میشود و بعد تمام شدن اثر حرکت انقباضی قلب باز منقبض میگردد و بسبب این انبساط و انقباض خون دران هنگام انبساط می آید و وقت انقباض آن از جای خود متحرک شده دران جاری گردد سوم حرکات عضلات بدن در حرکات بدنیه زیرا که از انقباض آنها هم خون عروق منفصر میشوند از سبب اثر عروق مذکوره خون را در جائیکه هست پیش میفرستند لیکن تاثیر این حرکات خاصتاً بر اورده زیاده مؤثر میشود و بسبب آن از بدن خون بسوی قلب بسرعت میرود چهارم حرکت ریه وقت تنفس چه از انبساط ریه هم مدد برده در ان خون حاصل میشود زیرا که چون کرهٔ جسم وسیع گردد و بسبب آن خالی میشود پس بضرورت امتناع خلا هوا یا آب دران می آید همچنین هرگاه ریه وقت انبساط خود وسیع و خالی میشود درین وقت هوای خارجی و خون دران داخل میشود و چون بعد انبساط منقبض میگردد

فائده در بیان [illegible]

فائده در بیان حرکات دوران خون

ازان هوا و خون خارج میشوند نیز هم قوت جاذبهٔ اعضای بدن که بسبب آن جمله اعضا و ریشه ها و سبیل های آنها غذای خود را از
خون موجوده در عروق میگیرند و هر قدر که خون برای تغذیه در اعضا منجذب میشود بجای آن خون دیگری می آید تا خلای عروق
لازم نیاید پس بسبب و اعانت این امور خمسه دوران خون پیدا شده و باقی میماند فتذکّر اما اینکه چگونه خون در جانب
واحد در راه واحد جاری میشود یعنی از بطن ایسر قلب وقت انقباض آن چرا در شریان عظیم میرود و باز بسوی آن چرا جاری نمیگردد
یا آنچه از جگر یا از سر بجانب بطن ایمن قلب می آید چرا باز بسوی کبد یا سر واپس نمیرود پس باید دانست که سببش اینست که خالق حکیم اغشیه
یازده گانه را در قلب بمنافذ و ابواب آن بطور دروازه خلق فرموده باین نحو که از غشاهای اندرونی دل دو غشا در بطن ایسر بر منفذ آن
هستند که مثل باب است و ازان خون از اذن ایسر در بطن مذکور میرسد و سه غشا در بطن ایمن بر منفذ آن هستند که آنهم
مثل باب است و ازان خون از کبد و سر در اذن ایمن آمده در ان داخل میشود و سه غشا در شریان عظیم که از بطن ایسر
رسته و موسوم به آورطا است میباشند و سه غشا در شریان عظیم که در بطن ایمن قلب است و ازان خون از دل در
ریه در دوران ثانی میرود خلق فرموده پس بذریعهٔ این اغشیه خون از راه منفذ خود جاری میشود و پیش میرود و باز پس
نمی آید چه این اغشیه بطور دروازه درین مواضع هستند که وقت آمدن خون در قلب کشاده شده راه میدهند و وقت
بیرون رفتن آن از دل بند شده از باز پس آمدن خون مانع میشوند مثلاً در بطن ایسر قلب جاییکه خون از اذن بطن مذکور
در بطن آن میرسد آنجا دو غشا هستند که وقت ریختن خون در آن کشاده میشوند و وقت دفع شدن خون آن در شریان عظیم
بحرکت انقباضی قلب بند شده ازین سو خون را راه نمی دهند پس لامحاله بسوی شریان عظیم جاری میگردد همچنین در شریان عظیم
مذکور که سه غشا هستند آنها از واپس آمدن خون از شریان بسوی دل مانع میشوند بالجمله وقت آمدن خون از خارج در دل
این دروازه های غشای بسوی باطن کشاده میشوند پس منفذ منفتح میشود و خون در ان در می آید و وقت خارج شدن ازین
اعضا دروازه های مذکوره بسوی خارج کشاده میشوند و بعد خروج دم بند میگردند و این ترتیب کشادن دروازه ها بسوی
باطن و بسوی خارج مختلف هستند از جانب حکیم علی الاطلاق نهاده شده لحکمة اذا تأملتها عرفتها و همچنین پرده
بذریعه وجود والف خون باز پس جاری نمیشود خصوصاً در اوردهٔ زیر جلد دست و پا هستند چه والف آنها زیاده خون را
از باز پس آمدن منع میکنند خصوصاً وقتیکه از حرکات عضلات بدن عروق منضغط شده خون از رسیدن انضغاط میخواهد
که منبسط شده باز پس آید پس درینجا بذریعهٔ والف باز پس نمیرود چه آنچه والف پیش محل نادن خون است کشاده خون را
راه میدهد و والف که پس خون است بند شده آنرا از باز پس آمدن منع میکند و ازین جهت وقت انضغاط خون پیش میرود
و باز پس نمی آید و دوران آن بر حال خود قائم میماند و بیان والف در کتاب امراض خاصه در فصل دوالی که از امراض
اطرافیه است مفصل نوشته شده من شاء فلیرجع الیه و چون تا اینجا از بیان حقیقت تولد دم و بیان دورانات ثلاثه آن
و فوائد دوران خون و بیان کارهای مختصه آن و اینکه اسباب دوران چند اند و چگونه دوران آن بر نحو واحد جاری باشد

[illegible]

فراغ حاصل شد لهذا اکنون آنچه حال آن دیده میشود مع فوائد دیگر بیان کرده میشود پس بدانکه چون خون را بذریعه خرده بینی
در اعضای حیوانات لطیف الجلد مثل ضفدع می بینند باین نحو که یک پای آنرا بر کدام شی صلب مستوی السطح نهاده خرده بین را
بر ان داشته می بینند دو چیز دران دیده میشود یکی آب و دیگر نقاط سرخ و سفید این آب را که در بدن حیوان زنده می بینند بلغت
انگریزی لائکر سان گوئنس یعنی آب خون نامند و نقاط مذکوره را که دران دیده می شوند بلغت انگریزی کرسپکل یعنی جسم خرد میگویند
ولائکر سان گوئنس از رنگ خالی و مثل آب صاف ست اما هرگاه خون از بدن بر آورده شود و جای در ظرفی مجتمع گردد سرخی نقاط
سرخ آن دیده میشود که آنرا ریڈ کرسپکل گویند یعنی جسم خرد سرخ و آنچه نقاط سفید در خون یافته میشوند آنرا هوبٹ کرسپکل
یعنی جسم خرد سفید و هم لمف کرسپکل میگویند یعنی جسم خرد سفید مشابه بلمف یعنی جسم خرد مشابه بنقطه کیلوس زیرا که اطلاق لمف
کیلوس هم میشود یا مشابه بنقطه لمف یعنی آبیکه در لمف فاتک یعنی مجاری آب برنده از خون یافته میشود و هرگاه خون از شرائین خارج
میگردد بسیار سرخ میباشد و آنرا بلغت انگریزی ارٹیریل بلڈ بفتح الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام و کسر بای موحده و فتح لام و سکون ڈال هندی یعنی خون
شریانی نامند و ارٹیریل اسم قدیم ست یعنی جسم پر هوا زیرا که قدما میدانستند که در شرائین هوا یعنی روح زیاده میباشد لهذا
شریان را باین اسم موسوم ساختند و چون از آورده خون خارج میشود مائل به سیاهی میباشد و آنرا وینس بلڈ یعنی خون
وریدی نامند زیرا که وینس بلغت انگریزی یعنی ورید ست و هرگاه خون را از عروق بر آورده در ظرفی نهند پس آن اول غلیظ
میشود و بعده در اندک زمان مثل غشای غلیظ میگردد و بعد گذشتن مدت یسیر آن اول آب بر سر آن ظاهر میشود بعد
گرد ان بر کناره های آن آب پیدا میشود تا آنکه خون منجمد که بطور غشا شده بود دران آب مثل جلد منقوع در آب
حرکت میکند و بنسبت سابق مقدار آن بسی صغیر و پوست در هم کشیده محسوس میشود پس باید دانست که آب
که ازان بعد انجماد جدا شده آن آب خون میباشد و باین نحو جدا میشود که هرگاه خون از ورید بیرون آید فائبرن که دران ست
از خون جدا میشود و چون از خون جدا میشود در ریشه ریشه گشته بصورت شبکه میگردد و نقاط خون را در خود میگیرد و آن
نقاط دران محبوس میشوند پس هرگاه و هر قدر که از رسیدن هوای سرد این ریشه ها بر خود متشنج و در هم کشیده میشوند
مقدار آن صغیر میگردد و از انضغاط نقاط خون آب از انها جدا میشود و چونکه درین آب فائبرن نمی باشد لهذا این
آب را در لغت انگریزی باسم سیرم یعنی آب خالص نامزد کرده اند بخلاف آبیکه در خون اندرون عروق حیوان دیده میشود
و دران فائبرن هم مخلوط باشد پس آنرا باسم لائکر سان گوئنس موسوم میکردند بالجمله آبیکه از خون بعد بیرون آمدن از عرق و مجتمع
و منجمد شدن در ظرف جدا میشود بیانش کرده شد اما آنچه بطور جسم غشائی میشود فائبرن ست و آنچه صغیر میشود نقاط خون اند
که در فائبرن محبوس شده بودند بالجمله خون از اجسام چند مرکب ست و در امتحان کیمیائی باوسط ثابت شد که هرگاه هزار توله
خون را بگیرند و بعمل کیمیائی اجسام مذکوره را جدا کنند اجزای ترکیبی خون دران برین مقدار یافته میشوند که در هزار توله خون

هفت صد و هشتاد و چهار توله آب میباشد و البیومن یعنی سفیدی بیضه هفتاد توله بود و فایبرن دو توله و خمس یک توله میباشد
و جسم خرد که بطور نقاط اند و آنرا کرسپکل گویند یکصد و شصت و یک توله بود و دسومت یک توله و قدری کم از ربع توله بود و آنچه
از زمین و نباتات بذریعه اغذیه در خون داخل میشود در یکهزار توله خون کلورائد سوڈیم یعنی نمک سه توله و شش عشر یک توله و
پتاسیم کلورائد سی و شش حصه از صد حصه یک توله میباشد و سوڈا فاسفیٹ دو عشر یک توله و سوڈا کاربناس هشتاد و
چهار حصه از صد حصه یک توله و سلفیٹ آف سوڈا یعنی سوڈا سلفاس بیست و هشت حصه از صد حصه یک توله میباشد
و یک شئی مرکب از فاسفیٹ افلائم و میگنشیا در خون میباشد که از زیادتی آن گاهی در گرده و مثانه سنگ پیدا میشود و آن
و مقدار در یکهزار توله بیست و پنج حصه از صد حصه یک توله که شش ماشه بود میباشد و ایضاً اوکسائیڈ آف آیرن و فاسفیٹ آف
آیرن که هر دو از قسم آهن اند پنج حصه از صد حصه یک توله میباشد و اینها اجزای اصلیه ترکیبیه خون اند و سوای آن آنچه
بطور فضول و چرک خون در آن میباشد مثل صفرا و هوای زغالی که آنرا کاربانک اسید گویند یا هوای امونیائی و غیره آن
که محسوب نیستند و بذریعه کبد و گرده و ریه و جلد از خون دور کرده میشوند اینها در هزار توله خون پنج توله و شش ماشه میباشند
و هرگاه خون را در ظرفی کرده بر آتش نهند تا آب سوخته اجزای ترکیبی خون که سوای آب اند خشک شده باقی مانند و از دوران
کرده صد توله آن بگیرند و بعمل کیمیای آنرا تحلیل کرده امتحان کنند کاربن یعنی زغال در صد توله خون یابس پنجاه و هفت توله و
نه عشر یک توله یافته میشود و هائیڈروجن هفت توله و یک عشر توله میباشد و نائٹروجن هفده توله و چهار عشر از یک توله بود و آکسیجن
نوزده توله و دو عشر یک توله در آن میباشد و آئیس بفتح الف و سکون یای تحتانی و کسر شین معجمه و سکون سین مهمله که مبنی بر کثر
است چهار توله و چهار عشر یک توله میباشد و این خاکستر که در خون یابس یافته میشود همان اجزای باقیه کهاراند که مثل کلورائیڈ
سوڈیم و پتاسیم کلورائیڈ و سوڈا فاسفیٹ و سوڈا کاربناس و سوڈا سلفاس و شئی مرکب از فاسفیٹ افلائم و میگنشیا مشتمل
مذکور شدند که بعد خشک شدن خون بر صورت خاکستر یافته میشوند و هرگاه خون تازه را در ظرفی گرفته قبل انجماد آن کدام چوب
و غیره را که بصورت قلم و خشن باشد در آن انداخته جلد جلد حرکت دهند فایبرن از خون جدا شده بر این چوب قلمی الشکل
منجمد میشود و لکن هرگاه خون تازه را در ظرفی که سطح باطن آن خشن باشد بگیرند بر مقامات خشنه آن جای که ارتفاع بطور
نقاط زیاده باشد آنجا فایبرن بزودی منجمد میشود و همچنین در بدن انسان جائیکه در مجاری دم خشونت یافته می شود مثل
حجاب اندرون قلب هرگاه متورم شود و چونکه در پرده موصوفه خشونت است و بسبب ورم این خشونت زیاده میشود
لهذا آنجا خون بزودی منجمد میشود و هم هرگاه برودت قلیل زیاده میرسد فایبرن منجمد میشود چنانکه در مرض هیضه وبائی
هرگاه میزان قوت و حرارت کم میشود و در امتحان حرارت سیماب در تهرمامیٹر تا نود و پنج پائنٹ میرسد در این وقت
منجمد شدن فایبرن میباشد و اکثر موت صاحب هیضه بهمین طور میشود که دوران خون بر اصل قلب منجمد میگردد و هرگاه از ضعف
دوران خون را بند کنند چنانکه در انیوریزم که ورم شریان است سر عرق را از رشته محکم می بندند تا خون در آن جاری نشود

درین وقت هم فائبرن منجمد میشود و ایضاً باید دانست که هرگاه برف زیاده در خون تازه اندازند خون تا دیر رقیق میماند و منجمد نمیشود
و همچنین هرگاه کدام چیزی از قسم نمک وکهار و پوتاس که باشد یا امونیا وغیره در خون اندازند آن هم خون سائل میماند و منجمد نمیشود
پس هرگاه خوف انجماد خون در بدن شود در هر مرض که باشد امونیا یا پتاس هر قسم یا سوڈا کاربناس زیاده نوشانند تا فائده
کند فائده ایجاد فائبرن در حال صحت در خون بنا بر حفظ خون است از جریان زیرا که هرگاه از رسیدن زخم خون از بدن جاری
میشود فائبرن بر دهن زخم منجمد شده مانع جریان خون میگردد و فائده تولید البیومن یعنی سفیده بیضه در خون آنست
که از آن فائبرن پیدا میشود و نیز غشای خانه دار و غشای ریشه دار و جلد بدن و ناخن و موهای بدن همه از سفیده بیضه
پیدا میشوند و ایضاً غشای ریڈ کرپسکل یعنی جسم خرد سرخ که در خون است هم از آن پیدا میشود و اما فائده ریڈ کرپسکل در
خون پس بسبب آن خون هوای آکسیجن را کشیده بجمیع اعضای بدن میرساند و ایضاً فائده دیگر اش آنست که از جسم خرد
بنفسه غذای دماغ و عضلات بدن میرسد یعنی همین اجزای سرخ خود در غذای عضلات و دماغ و اعصاب صرف میشود
چه بامتحان عمل کیمیائی ثابت شده که آنچه در عضلات و اعصاب است درین اجسام خرد سرخ است و فائده دسومت که
در خون است یکی از آن آنست که از سوختن آن در بدن حرارت بدنی باقی میماند دیگر آنکه چون اعضا غذای خود را از
خون جذب میکنند باعانت دسومت غذای اعضا بسهولت منجذب میشود و اگر دسومت در خون نباشد انجذاب غذا ممکن
نبود و ایضاً دسومت معین میشود بر اینکه آنچه سیل ها در بدن اند از خود سیل های دیگر پیدا میکنند زیرا که در هر سیل
نقاط خرد از تخم میباشند و از آن سیل ها پیدا میکنند و آن درین دسومت دمویه آنها را قوت بر تولید سیل های دیگر
حاصل میشود و بنا برین از زرده بیضه مرغ که در آن دسومت است و بچه مرغ سیل ها پیدا شده اعضای حیوانی تکوین
میشوند و بنا برین هرگاه بدن ضعیف و لاغر در امراض منهکه قوت و یابسه مثل سل وغیره میشود روغن جگر ماهی و دیگر
دسومات میخورانند تا از آن سیلهای جدیده پیدا شده آنچه در اعضای بدن نقصان آمده عوض آن پیدا گردد و هرگاه اشیای
دسمه یا آنچه از آن چربی پیدا میشود مثل شیرینی و آنچه در آن لعاب زیاده باشد مثل نشاسته و ارا روٹ و آب مطبوخ
برنج وغیره زیاده خورده شوند درین وقت در بدن شحم زیاده پیدا شده مثل غشا بر پرده بطن که موسوم به اومنتم است و هم
بر عضلات بدن مجتمع میماند و این شحم را در لغت انگریزی اڈیپس تشو بفتح الف و کسر ڈال هندی و ضم پای موحده فارسی
و سکون واو و سین مهمله و کسر تای هندی و ضم شین معجمه و سکون واو یعنی غشای شحمی می نامند زیرا که درین شحم ریشه های
فائبرن بسیار اند که در آن اجزای شحمیه محصور میباشند و صورت آن وقت اجتماع بر اعضا صورت غشای میباشد و
صاحب آن بسبب کثرت دسومت قوی و توانا میباشد و چون مولدات شحم کم خورده شوند این شحم که بر اعضا مجتمع بوده
در کار بدن می آید و صرف میشود و از آن در امراض بدن لاغر میگردد زیرا که وقت مرض معده بسبب ضعف خود
که از مرض پیدا میشود رسیدن آن غذا به خون نمیدهد که آن جمیع اعضا را غذا رساند و این دسومت دمویه آنچه

انچه زائد از حاجت بدنی در خون پیدا میشود بسه طریق از خون برطرف می آید یکی آنکه بر عضلات بنابر تغذیه منقسم و منضم میماند دوم آنکه بر غدهای
غده های مولد شحم از بدن خارج میشود سوم آنکه در وریدها همراه شیر زیاده خارج میشود و انچه اشیا که از قسم نمک کلان
در خون اند فائده آنها اول اینست که خون را از تعفن باز دارند دوم آنکه هر عضو که در غذای خود محتاج بآنست مثل عظم
که نا شفا … لازم میخواهد و عضلات بدن … را طلب میکند … هر وقت احتیاج هر عضو همراه غذای
آن محتاج الیه هر عضو را قوت بآنها میرساند دوم بسبب این اجزا آبیکه در خون است غلیظ میشود و بسبب آن خون آب و غذای دیگر را
از معده جذب میکند و انچه در اینجا حساب مقدار اجزای دمویه نوشته شده از ان گاهی دران فرق هم میشود اما بان فرق صحت باقی
ماند مثل اینکه آب خون بسبب خوردن غذا و نوشیدن آب و استعمال مشقت و از تاثیر ادویه در خون زیاده و کم میشود و این امر
اکثر وقتا فوقتا در خون پیدا میشود چنانچه هرگاه طعام خورده و آب نوشیده میشود فورا آب زیاده از انچه نوشته شده در خون
پیدا میشود ولیکن چون بعد از آن مشقت کرده شود و بسبب آن عرق آید مقدار آب از خون کم میگردد ولیکن از این زیادتی و کمی نقصان
بصحت نمیرسد و همچنین اجزای سرخ خود که موسوم به ریڈ کارپسکل اند از مقداریکه نوشته شده گاهی در خون زیاده میشوند در
مثل شخصی که در جوانی اغذیه مولده دم را زیاده خورد پس در بدنش این اجزا زیاده پیدا میشوند و این حالت را بلغت انگریزی
پلیتھرا بکسر بای … و فتح لام و سکون یای … و فتح تای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی خون نامند و
همچنین اجزای ملحیه و … در خون گاهی بسبب خوردن اغذیه کثیر الملح یا نوشیدن ادویه … که در مقدار زائد باشند زیاده میشوند
و درین وقت فورا تشنگی زیاده شده بعد نوشیدن آب در عرق یا در بول انچه زائد از مقدار طبیعی محتاج الیه است دفع میشوند
و انچه تا اینجا نوشته شده حال خون در وقت صحت بدن بوده اما در حال مرض پس باید دانست که بسبب مرض انچه حساب
مقدار اجزای دمویه نوشته شده دران فرق واقع میشود مثلا آب خون گاهی از مقداریکه نوشته شده کم میشود زیرا که در خون
قوت جذب زیاده است و بسبب آن از معده و دیگر اعضا وقتا فوقتا آب را جذب میکند اما هرگاه قوت آن ضعیف گردد
و جاذبه آن کم شود چنانکه در آخر مرض هیضه و ذیابیطس میشود چه درین امراض قوت جاذبه دم که بسبب آن تلافی
نقصان مقدار خود از کشیدن آب از اعضا و غیره میکرد ضعیف و قلیل میشود و درینجا قائل امیر سد که بگوید این قول غلط
زیرا که در هیضه بالضرور خون از اعضا رطوبات را میکشد و بسبب آن غور عینین و بطور صدغین و لاغری و نقصان در
اعضای ظاهره دیده میشود و جوابش آنست که خون درین مرض از بعض اعضا مثل عضلات آب را میکشد لیکن نمیکشد مگر از معده
و امعا آب نمیکشد چنانکه در حال صحت میکشید بلکه بعکس میبرد معده و امعا از خون آب را میکشند و بسبب آن قی و اسهال
عارض میشود و ازین بیان ضعف آن از جذب بخوبی ثابت شد [illegible] فائبرن وقت پیدا شدن ورم
حاد در بدن هم از مقدار طبیعی خود که نوشته شده زیاده میشود و زیادتی موافق زیادتی ورم میباشد چنانکه در ورم کبیر
زیادتی زائد … و در ورم صغیر از مقدار طبیعی … زیاده میشود حتی که از دو چند گاهی تا پنج چند از مقدار طبیعی که نوشته شده [illegible]

زیاده میگردد گاهی از مقدار طبیعی خود هم کم میشود و این امر در حمیات حاده قویه مثل تایفس فیور یا تایفائد فیور یا اسکلت
میشود حتی که درین حمیات گاهی تا نصف مقدار طبیعی خود میرسد لیکن اگر بعد این قدر کمی در اسکلت فیور ورم حار پیدا شود
بعد قلت مقدار خود که بسبب حمی دران حاصل شده بود فورا باز در خون زیاده میشود زیرا که آن همیشه از پیدا شدن ورم حار
زیاده پیدا میشود و باید دانست که از کم شدن فایبرن در خون دو چیز پیدا میشوند یکی نزف الدم از عروق دوم اجتماع
خون در کدام عضو یا در اعضای متعدده و تجربه این امر در ورم ریه و ورم کبد و حمیات حاده بخوبی میشود چه درین امراض اکثر
رعاف و نفث الدم و اسهال دموی یا بول الدم و اجتماع خون در دماغ یا کبد یا طحال میشود و گاهی از زیاده شدن اجزای حمر
سرخ در خون هم نزف الدم عروقی مثل رعاف عارض میشود و از ان دانسته میشود که بسبب زیادتی خون است لیکن فی الحقیقت از
آن هم از قلت فایبرن میباشد زیرا که از زیاده شدن ریڈ کارپسکل یعنی اجزای خرد سرخ از مقدار طبیعی خود مقدار فایبرن
بنسبت آن کم میگردد ازین سبب نزف الدم پیدا میشود و همچنین گاهی ریڈ کارپسکل یعنی اجزای سرخ کم گردد خون اندرون امراض مثل انیمیا
یعنی قلت و کمزوری خون و هم بواسیر دموی کم میشوند و از خورانیدن آهن و مرکبات حدید این ذرات سرخ زیاده میشوند
و اگر آهن را زیاده خورانند تا اینکه مقدار اجزای خرد سرخ زیاده شود امراض مثل صداع وغیره از قسم امراض حاره
حاره پیدا خواهد کرد و وائٹ کارپسکل یعنی جسم خرد سفید در حالت پیدا شدن ورم حار و در مرض کلوروزز یعنی کم رنگ و
سفیدی مائل بودن خون حیض در خون زیاده پیدا میشود و از ریختن آن عضو متورم بورم حار ریم پیدا میگردد و این جسم
خرد سفید از نقطه گیاوسی یا از نقطه لمف پیدا میشود و این جسم سفید خرد جسم خرد سرخ را پیدا میکنند یا خود هم سرخ میشود
و همچنین البیومن گاهی در بعض امراض مثل مرض برائٹ صاحب که ان مرض البیومن یوریا است کم از مقدار طبیعی خود میشود
باین حساب که هر قدر در بول خارج میشود از خون کم میگردد لیکن در وزن سفیده بیضه بنسبت دیگر اجزای دمویه کمی و
زیادتی کمتر واقع میشود و اکثر موافق وزن طبیعی خود در خون میماند و همچنین اجزای ملحیه و اشیای کهاری هم در خون از مقدار
طبیعی خود که نوشته شده کم و زیاده میشوند لیکن زیادتی کمتر باقی میماند زیرا که بفور زیاده شدن آنها عطش غالب میگردد
و آب نوشیده میشود و بعد آن آنچه مقدار زائد از ان در خون پیدا شده بود در عرق و بول خارج میشود و بدین بنیاد مثانه ها را
برای ادرار بول میبوشانند تا در خون زیاده شده ادرار بول پیدا کند و گاهی آنچه بطور فضول در خون بوند مثل
کربانک ایسڈ و یوریا در خون زیاده میشوند و هم یورک ایسڈ یا لیکٹک ایسڈ و این نام اسم یورک ایسڈ است یا
لاکٹک ایسڈ و آن در شیر و قتی که حامض شود پیدا میگردد و در شیر میباشد و هم صفرا و آنچه بسبب نه صاف شدن آن
در سپرز و جگر و گرده و امعا در خون مانده گاهی زیاده میشود و هم هر گاه شی کهاری مثل سوڈا سالفا یا سوڈا کاربناس
یا امثال آن هر گاه یک ماه و دو ماه یا بسیار زائد خورده شود از ان در خون کمزوری پیدا میشود و قوت انجماد از فائبرن کم میگردد
و این سبب نزف الدم و جریان خون از بدن پیدا میگردد و همچنین از داخل شدن سموم حیوانی و نباتی در خون فساد میشود

چنانکه از آمیختن خمیر در آرد مجهول تا آب تمام آن خمیر گشته بر قوام آن آمده خمیر میگردد و از این فساد خون حمیات ردیه مثل تفس تیفوئیدوتائفائد فیور وانترمیٹنٹ فیور وجدری وحصبه وغیره امراض موبیه ردیه پیدا میشوند **فصل**

دوم در **اجتماع خون** بدانکه هرگاه خون در عروق صغار شعریه که درمیان شرائین واورده متوسط اند زیاده آید یکجا گرد یعنی دوران آن بند شود این را اجتماع خون گویند وبلغت انگریزی کان جیسٹشن یعنی بکثرت مجتمع شدن نامند واجتماع خون بر دو قسم است اول آنکه دران دوران خون بطی باشد وانرا بلغت انگریزی پاسف کان جیسٹشن بفتح بای موحده فارسی وسکون الف وکسر سین مهمله وسکون فا وفتح کاف وسکون الف ونون وفتح جیم وسکون یای مثناة تحتانی وسین مهمله وتای هندی وفتح شین معجمه وسکون نون یعنی بطی الحرکت نامند وبعربی ورم بارد گویند دوم آنکه ضد اول باشد یعنی که دوران خون دران سریع بود وانرا بلغت انگریزی ایکٹف کان جیسٹشن بفتح الف وسکون یای مثناة تحتانی وکاف وکسر تای هندی وسکون فا بمعنی سریعت حرکت وهم گویند وقسم اول اجتماع خون بطی الحرکت ودوران خون بطی میباشد وخون در رگهای وریدیه که عروق صغار وریدی اند زیاده میماند السبب سبب این قسم اجتماع حالتست که رقت خون ودوران انبا در وریدها شود وبسبب آن خون در وریدها جمع گردد مثل بستن عضو باستحکام ودرشت یا او بختن کدام عضو مثل آنکه دستها را بسوی تحت آویزند یا سر را زیاده نگون سار زیاده قیام نمایند وگاهی از بعضی امراض قلب مثل مریض شدن دیوار بطن ایمن قلب چه بسبب آن هرگاه قلب برای دفع کردن خون از بطن بسوی ریه تنقبض ومنقبض میشود بسبب ضعف شدن دروازه بطن مذکور خون در ورید هم بازپس میرود وبا تمام ریه نمیرسد وهم آنچه دوران خون را که در ریه میشود سخت کند ورید این امر میشود ومثل استسقای یعنی سرطان ویبرد ابتلای تنگی نفس یا حبس نفس یا سرطان وریدی یا قیام صلابت وتنفس کدام عضو که در ورید را مزاحمت کرده مانع دوران خون دران شود سبب این حالت میشود وایضا هرگاه مواد در کدام عضو بسیرد وبسبب آن مقدار عضو مذکور کبیر گردد وبسبب آن ورید منضغط شود ودوران خون ازان کم گردد چنانکه هرگاه در جگر نابرن زیاده مسیریو که ازان کبد سخت وصلب شود درین وقت اکثر دوران خون از اندرون جگر بند شده از وریدیکه بالای کبد است جاری شود وازین مقدار ورید مذکور درین وقت کبیر میگردد وهم گاه چه بسکل در ریه زیاده می افتد عروق صغار وریدی را که در ریه اند مزاحمت وتنگ میکند وبسبب آن دوران خون ازانها باز مانده این قسم اجتماع خون پیدا میکند وهم از ضعف وکمزوری دل این قسم اجتماع پیدا میشود هرگاه اکثر یابطن آن تا ریه نمیرسد وبسبب آن خون بسیر علت در عروق صغار جاری نگردد وگاهی از ضعف وکمزوری خود عروق این اجتماع پیدا میشود زیراکه آنها بسبب کمزوری خود خون را بتغیر نمیکنند ونا بودی دکه کشیدا ازین سبب دوران خون در عروق الی شده در عروق باقی میماند وگاهی بسبب کمزوری ودرقت خون از این اجتماع میشود چه بسبب رقت خون دوران آن بطی میگردد زیراکه سرعت دوران خون بسبب قوت دل وقوت عروق وقوت جاذبه لحم میشود هرگاه خون رقیق گردد ولحم را دوران لحم اغذیه انحلال مانند بغیر چند بهانکه پس از کم شدن قوت جاذبه لحم سرعت دوران آن کم میشود وایضا اکثر ...

قوت اعصاب و دوران خون بطی میگردد زیرا که چون ریشهای عصب که در جرم عروق اند ضعیف میشوند عروق خون را تحریکی بقدر لازم و شایسته کما ینبغی
نکنند ازین سبب خون در عروق میماند و پیش خیمه التهابات است چون این قسم اجتماع در عضو ظاهر افتد در حس مقدار حجم عضو کبیر دیده شود
و چون از انگشت آنرا غمز کنند از غمز تا دیر محل اثر غمز باقی ماند و قدری حس عضو هم کم میشود و هرگاه از تهرمامیتر امتحان حرارت عضو
کنند حرارت آن کم میباشد چهار درجه از صحت نود و هشت درجه حرارت حساب چهار پنج درجه کم میشود زیرا که آنجا بدل در خون واقع نمیشود پس حرارت
آن از جلد بذریعه تحلیل کم میگردد و ایضاً چون غذای جدید باین عضو نمیرسد کرختی پیدا میشود و هم رنگ این عضو سیاه یا مایل به سیاهی
میگردد زیرا که خون سیاه در آن مجتمع میباشد و هرگاه این اجتماع در اعضای باطنه مثل ریه و کبد و طحال و گرده میشود پس چونکه دیدن آنها
ممکن نیست جز اینکه در کبد و ریه قدری زیادتی مقدار از خارج بحس لمس دریافته میشود ولیکن از آثار ثابت میشود مثل اینکه چون در کبد اجتماع شود
کبد از کار خاص خود که تولید و اخراج صفرا است قاصر میگردد و قدری ثقل و اذیت مریض در محل کبد احساس کند گاه در طحال هم مقدار آن بالا و
محسوس میشود و اما در گرده و ریه پس از نقصان افعال آنها استدلال بر اجتماع خون کرده میشود ولیکن اگر کدام سبیل دیدن اعضای
باطنه ممکن بودی لهذا آنچه علامات در اجتماع خون اعضای ظاهره نوشته شد آنجا هم محسوس میشد تا قسم دوم که اکتیف کانجسشن
است و درین قسم اجتماع خون با مقدار خون و حرکت دوران آن در عضو که اجتماع در آن است هر دو زیاده میباشد یعنی مقدار زائد و حرکت
دوران سریع میباشد و ایضاً این اجتماع خون در عروق صغار شرائین میباشد نه در شرائین کبار و گاهی این اجتماع بسبب تنبیه قوی
عضو یعنی حرکت فیزیالوجی آن بود مثل اجتماع خون که در رحم قریب بجریان طمث میشود و وقت ارضاع طفل در ثدی در جنبات میباشد و در
حلقوم بوقت اشتغال در وقت پرورش دندان میشود و چه این قسم اجتماع خون التهاب مرضی نیست بلکه بسبب مقتضای طبعی این اعضا میباشد که از حرکت فیزیالوجی
بلغت انگریزی میگویند و گاهی بسبب مرض میشود و این حالت را بلغت انگریزی پاتالوجی بفتح بای موحده فارسی و سکون الف
و ثای مثلثه و فتح الف و ضم لام و واو و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی نامند یعنی متغیر شدن از حال صحت و این معنی باعتبار حاصل
معنی است و الا پاته بمعنی درد است و الوجی بمعنی علم است یعنی علم الاعراض و الحالات التی تحدث بسبب المرض و لیکن اکثر این قسم اجتماع خون
بطور مقدمه التهاب میشود یعنی در هر جا پیدا میشود و داشتن حد آن باین طور که بگویند که تا این حد اجتماع خون است و ابتدای ورم میشود
دشوار است اما مادام که عضو در آن اجتماع خون شده کار خاص خود را میکند موسوم بالتهاب نمیشود و اسباب آن اینکه از آن فعل
عضو زیاده صادر گردد سبب این قسم اجتماع خون میشود مثل اینکه زیاده فکر و کوشش در امور کردن و همچنین جمله مقتضیات نفسانی
و بدنی سبب اجتماع خون در دماغ میشوند و از زیاده نوشیدن مدرات در گرده و از زیاده نوشیدن مسهلات قویه در امعا و معده
و از زیاده نوشیدن مسهلات و مخرجات صفرا در کبد و از اکل قوی و نهادن ادویه محمره بر جلد یا نوشیدن ادویه معرقه قویه در جلد
اجتماع خون میشود و هم از پیدا شدن اوجاع و اذیا در عضو اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و هم از رسیدن ضرب بسبب
عصب آن عضو یا وقوف اجتماع خون در آن عضو پیدا میشود و گاهی این اجتماع خون را برای امتحان بنابر دیدن در اعضای حیوان
پیدا کرده می بینند مثل اینکه در ساق پای غوک سوزن خلانیده و نمک ریخته می بینند و از آن محسوس و معلوم میشود که

داخل کردن سوزن در ان دیده میشود که عروق صغار که محسوس نمیشوند به زودی پر از خون میشوند و دوران خون در آن با سرعت
میشود و خاصه عروق شعریه که در ملتحمه عروق احمرانند در آنها خون کثیری آید و از آن جهت غیر محسوس از نظر بودند بعد پر شدن خون
محسوس و مرئی میشوند زیرا که بسبب پر شدن خون در آنها مقدار آنها کبیر میشود و ازین سبب مرئی میگردند و چونکه در این وقت
خون کثیر اندرون عروق می آید لهذا اگرچه سوزن نگویند سرخی زیاده محسوس میشود لیکن در عروق کبار و دیگر اعضای بدن کدام
تغیر مشاهده نمیشود زیرا که بسبب حرکت قلب این زیادتی خون نشده بلکه برای دفع اذیت خود این عروق صغار خون را بسوی
خود زیاده میکشند العلامات در عضو یکه این قسم اجتماع خون میشود گرمی و ضربان و ورم زیاده یافته میشود و حس این عضو
هم زیاده و قوی میگردد هرگاه این اجتماع خون در اعضای ظاهره افتد سرخی بر عضو ماؤف غالب میشود بسبب اینکه خون
دران اندرون عروق صغار زیاده میگردد اما اینکه از اجتماع خون کدام امراض پیدا میشود پس بدانکه از اجتماع خون گاهی
هموریج یعنی سیلان و جریان خون بطور نزف الدم پیدا میشود و این بر دو قسم است یکی آنکه خون از انشقاق عرق در خارج بدن دفع شود
چنانکه هرگاه در دماغ اجتماع خون میشود و از آن رعاف پیدا گردد و گاهی از عرق برآمده در لحم عضو ریزد و اندرون عضو جمع شود و
این هر دو قسم نزف الدم عروقی است خواه دران خون از عرق برآمده از بدن خارج شود یا از عرق بیرون آمده در لحم بدن ماند
و درین هر دو قسم خود خون از عرق بیرون می آید و گاهی در اجتماع خون آب از خون جدا شده بذریعه عروق صغار در لحم ریخته جمع
میگردد لیکن هرگاه خون از عرق برآمده در خارج بدن دفع میشود دران نقصان به بدن بسیار نمی رسد مگر که بدن ضعیف
میگردد لیکن عضو یکه دران اجتماع خون بوده از ضرر و نقصان محفوظ نمیماند اما هرگاه خون از عرق برآمده در لحم یا در کدام عضو
مجتمع میشود درین وقت در عضو یکه جمع شده آن را اذیت بسیار میرسد [illegible] اول بسبب اینکه هرگاه خون در عضوی ریزد مقدار آن
زیاده میگردد و از مداخلت خون درین عضو تفرق اتصال دران حادث میشود و آن مورث وجع و اذیت است دوم آنکه
هرگاه خون در عضوی در آید بجائیکه هست به محل اجتماع خود غیر مناسب بود از عمل کردن آن و منافی شدن عضو و در عمل
دران پیدا میشود پس هرگاه در دماغ انجام اجتماع خون این قدر رسد از پیدا شدن تفرق اتصال و عدم عمل کار
عضو رئیس تباه میگردد و از آن جمله بدن ضرر بسیار میرسد بعضی از آن هلاک میشوند اما هرگاه بغیر رئیس مثل ریه جگر
و دیگر عضلات بدن انجام اجتماع خون این قدر رسد درین وقت گاهی تا زمان دراز این خون بر حال خود مثل آب
سیال میماند و لیکن اکثر آنست که بعد ریختن در لحم منجمد میشود و آبیکه دران بوده بذریعه عروق جاذبه در عروق کبار آمده
با خون بدن می آمیزد و اجزای دیگر که در خون اند مثل فایبرین و سفیده بیضه و اجزای سرخ و سفید اینها
خشک و منجمد میشوند و سرخی اجزای خرد سرخ رنگ همراه آب جذب میشود و اینها آنگاه خشک شده سیاه میشوند و این
اجسام سرخ و سفید بسبب خشکی و کمرنگی مثل نقطه خورد میشوند اما سیاهی بر آن غالب میشود تا آنکه در نتایج بعد ایجاد خون سیاه
میشود لهذا طبیعت برای اخراج این جسم که در غیر محل خود است باز آب را از عروق می آرد و این خون خشک شده آمیخته این با

رقیق و سیال میسازد و لیکن بعد ترقیق و اسهال آسان باشد در عروق صغار می آرد و از آن در عروق کبار بدن می اندازد و سوم شقیکه درآن
این خون منجمد بوده و بسبب انجماد آن اموات و فساد در لحم هم آمده بود این لحم فاسد را هم همراه خون منجمد مردود قریب تر ساخته در
عروق می اندازد و جائیکه این خون منجمد میشود و از انجا باز در عروق میرود و انجا بعد رفتن این خون در عروق نشانیکه از نفوذ اتصال
لحم بسبب انجماد خون پیدا شده بود باقی ماند اما این نشان هم روز بروز صغیر میشود تا اینکه بعد زمان بعد این نشان تفرق اتصال
لحم هم زائل میشود و گاهی این خون منجمد ریم میگردد و از آن دمل و خراج پیدا میشود و منفجر شده از جلد خارج گردد و این وقتیکه
دمل در عضلات ظاهر بدن باشد اما هرگاه در اعضای باطنه ریم پیدا شود پس گاهی بسوی خارج و گاهی در داخل بدن
منفجر میشود و هرگاه خون از عرق بر آمده در اعضای ظاهره قریب جلد منجمد میشود خصوصاً جائیکه جلد رقیق است مثل حصار
گرد چشم و بالای پلک آنجا از حس بصر هم دیده میشود که چون اول خون از عرق بر آمده منجمد میشود در رنگ آن سیاه میگردد
بسبب آن بر جلد ظاهر رنگ نیلگون پیدا میشود زیرا که رنگ سرخ از جسم خود سرخ همراه آب در عروق صغار میرود در رنگ سیاه
فایبرن و ایلبیومن باقی میمانند بعد از ان بجای نیلگونی بود رنگ زرد و سبز پیدا میشوند زیرا که بر فایبرن قدری زردی فایبرین است
از آن سبب زردی مشاهده میشود بعد چون زردی با نیلگونی می آمیزد در وسط مرض سبزی مشاهده میگردد و این الوان قوی پیدا میشوند
که طبیعت خون منجمد را با منحل آب رقیق میسازد بعد فقط قدری از زردی بر جلد باقی میماند و آن رنگ فایبرن است بعده آهسته آهسته
این زردی هم بر طرف میشود و جلد بر رنگ اصلی خود می آید و یقینا در باطن هم بر همین منوال انجام آن خواهد بود و ایضا
باید دانست که بعوج یعنی جریان خون از بدن هم بر دو قسم است یکی آنکه در قسم اول اجتماع خون که بیرون کاوتیز جسم است ظاهر
شود و دوم آنکه در قسم ثانی اجتماع خون که اندر کاوتیز جسم است پیدا شود و قسم اول اکثر در امراض دیوار قلب هرگاه عروق
کبار آن ممتلی از خون شوند و در عروق صغار آن اجتماع خون باشد و هم در مرض جگر مثل سیروزس که در آن از ورم
غشای ریشه دار جگر صغیر میشود و هم در انیمیا هرگاه خون رقیق شود و هم هرگاه قی الدم شود و گاهی در ملینا یعنی اسهال
سیاه که بسبب هضم شدن خون میشود پیدا میگردد و اما قسم ثانی نزف الدم پس هرگاه که خون در بدن زیاده شود
یا از انشقاق شریان از آن بیرون آید چنانکه در رعاف میشود که بسبب کمزوری شریان شق میگردد زیرا که در دماغ
شرایین نادره ملائم و مشابه بصورت خاص اند بسبب آنکه جرم دماغ بسیار لین است سختی جرم شرایین آنجا مناسب نبود
لهذا خالق حکیم هر دو را لین و مشابه خلق فرموده اما هرگاه نزف الدم واقع شود پس علامات آن هرگاه خون از عروق
بر آمده بیرون بدن آید اول از همه آن است که خون بطور رعاف یا نفث الدم یا قی الدم یا اسهال دموی یا بول الدم خارج
میشود بعده از زیاده آمدن خون انحطاط وجه و ضعف و کمزوری نبض و دوران سر و تهوع و غثیان از دوران سر پیدا شود
بعده غشی طاری گردد و از طریان غشی خون که خارج میشد بند میگردد و مریض بعد آن بهوش می آید پس اگر بعد آن خون بند
ماند بهتر و اگر بعد آمدن هوش باز خون جاری شود باز علامات سابقه عود میکنند و زیاده از آن در این وقت عرق بارد هم بر جلد

می آید و به محل قلب بسبب ضعف و قلت دم اذیت زیاده و گرمی محسوس میشود و هوا را زیاده میکشد و قلق زیاده گردد و که از یک پهلو به پهلوی
دیگر نقل میکرد و بعد از آن اگر خون بند نشود تشنج پیدا گردد و مریض میمیرد زیرا که از قلت دم کار حیات بند میشود و هرگاه خون
از عروق بر آمده در لحم یا در عضو دیگر جمع شود در کار عضوی که در آن خون جمع شده تغیر و نقصان پیدا میشود مثلاً اگر در جرم دماغ
ریزد از آن بیهوشی و فالج پیدا میشود و اگر در ریه جمع شود از آن سرفه و عسر نفس عارض میشود و بسبب آن ورم حار پیدا میشود
و گاهی در ین قسم هم چنانچه خون از عروق بر می آید که از آن در عضو معلوم و در تمام بدن نقصان پیدا شده آنچه علامات در
صورت خارج شدن خون از بدن نوشته شده اند اینجا هم پیدا میشوند فقط کذا حکیم اما آنچه از اجتماع خون که بخون
از عروق جدا شده در لحم یا در عضو دیگر ریخته در آن جمع میشود پس درین آب سفیده بیشه و اجزای لحمیه که در خون بیابانند موجود بوند
لیکن فائبرن درین آب نمی باشد و هرگاه این آب در غشای مخاطی دار یا در خریطه غشای آبدار مثل غشای باریطون که غشای
آبدار شکم ست یا در غشای پلورا که غشای پهلوست یا در غشای خریطه انثیین میریزد عموماً باسم ڈراپسی بکسر دال مهمله و سکون رای
و فتح رای مهمله و سکون الف و بای موحده فارسی و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی یعنی ریختن آب در گوشت بلغت انگریزی
موسوم میشود و باعتبار هر مقام هم علحده نام کرده میشود چنانچه هرگاه در غشای خانه دار بدن ریزد آنرا اناسارکا در لغت
انگریزی و استسقای لحمی در زبان عربی میگویند و هرگاه در غشای خانه دار ... ریزد آنرا بلغت انگریزی اوڈیما بکسر الف و دال
مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف یعنی ورم رخلین که مائی بوده و بی درد باشد و بسبب آمدن آب در غشای خانه دار
رجلین افتد نامند دانیم گویا جزو استسقای لحمی ست و هرگاه در غشای آبدار دماغ ریزد آنرا هائی ڈروکفالس بفتح ها و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم دال هندی و رای مهمله و سکون واو و کسر کاف و سکون فا و کسر لام و سکون سین مهمله یعنی اجتماع
آب در سر نامند زیرا که هائی ڈرو بمعنی آب ست و کفالس بمعنی سر ست و هرگاه در غشای پهلو ریزد آنرا هائی ڈرو تهورکس بضم
تای مثلثه و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون کاف و سکون سین مهمله یعنی ریختن آب در پهلو را که غشای پهلوست نامند
و هرگاه در غشای آبدار شکم ریزد آنرا اسائٹس بفتح الف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای هندی و سکون
سین مهمله یعنی آب خریطه غشای آبدار شکم نامند و هرگاه در غشای خریطه انثیین ریزد آنرا هائی ڈروسیل بکسر سین مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و لام یعنی سلعه ائی یعنی صلابت آبی نامند و هرگاه در غشای خارجی قلب ریزد هائی ڈروپری کارڈیم بفتح
بای موحده فارسی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر دال هندی و فتح
یای مثناة تحتانی و سکون میم گویند و هرگاه آب خون از اجتماع خون بذریعه غده های میوکس ممبرین های اعضای بدن
بر آمده از بدن خارج شود خواه بطور عرق یا بول یا اسهال یا لعاب دهن وغیره آنرا بلغت انگریزی فلکس بفتح فا و لام و سکون
کاف و سین مهمله بمعنی سیلان آب عموماً می نامند و باعتبار مواضع خاص که از آن جاری می آید هم مخصوص باسم خاص میشود چنانچه
اگر از بینی جاری شود آنرا بلغت انگریزی کتار و بعربی زکام نامند و اگر از امعا از مقعد جاری و سائل گردد آنرا ڈائریا بفتح دال

وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وفتح یای مثناة تحتانی وسکون الف بلغت انگریزی و بعربی اسهال قیئی مائی گویند وهرگاه از غده های مثل گرده جاری وسائل شود آنرا بلغت انگریزی ڈایوریز بفتح دال مهمله وسکون الف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول سکون زای معجمه ثانی بمعنی زیادتی بول وسلس البول بعربی نامند چنانکه در ذیابطیس میباشد وهرگاه از راه جلد بطور عرق زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ڈیافریز بفتح دال و یای مثناة تحتانی وسکون الف وفتح فا وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر زای معجمه اول سکون زای معجمه ثانی بمعنی زیاده آمدن آب از جلد بدن نامند چنانکه در بحران بالعرق میشود وهرگاه از دهن آب کثیر جاری شود بسبب اجتماع خون در غده های مولد رضاب دهن که بر رخساره ها مقابل گوش اند و این سیلان لعاب اکثر از اذیت بدهضمی میشود آنرا بلغت انگریزی پایراوزز بفتح بای فارسی وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون رای مهمله وضم الف وسکون واو وکسر زای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی نامند و پائر بمعنی آتش ست واوز بمعنی حالت و این لغت یونانی ست و در لغت انگلش ہارٹ برن بمعنی سوزش دل می نامند ومراد از ان مرضی ست که دران در معده حرقت وسوزش همیشه می ماند وهمراه آن سیلان لعاب دهن زیاده میباشد چه از حرقت معده بسبب همدردی غده های مولد رضاب دهن متاذی شده آب در دهن زیاده پیدا میکنند وهرگاه از چشم بطور دموع آب زیاده جاری شود آنرا بلغت انگریزی ایپفورا بکسر الف و یای موحده فارسی وسکون فا وفتح رای مهمله وسکون الف بمعنی سیلان آب از چشم می نامند وهرگاه درین بیان غور کرده شود ظاهر میشود که ڈراپسی اکثر بسبب قسم اول اجتماع خون که موسوم به پاسف کان جیسٹشن ست که بسبب مانع شدن چیزی از حرکت خون وقت رفتن آن بسوی قلب حادث میشود پیدا میگردد و فلاکس بسبب قسم ثانی اجتماع خون که آن ایکٹیف کان جیسٹشن ست پیدا میشود العلامات علامت ڈراپسی آنست که هرگاه آب در کدام موضع ریزد خواه در غشای خانه دار یا در خریطه غشای آبدار مثل اینکه در غشای آبدار شکم باشد درین وقت هرگاه از سر انگشتان بران قرع کنند آواز جسم مصمت می آید و بر کناره آب آواز اصلی شکم که صدای جسم ممتلی از هوا است می آید و وقت تحریک بطن صدای تخضخض آب مسموع میشود و چون در ریه یا حسبگر یا طحال ریزد در کار این اعضا نقصان پیدا میشود اما هرگاه فلاکس در عضوی پیدا شود و از میوکس ممبرن برآید درین وقت همراه آب بلغم هم میباشد وهرگاه از جلد یا گرده آید آب خالص زیاده از معتاد بر می آید فقط فافهم **فصل سوم در ورم حار** ست که آنرا انفلمیشن بلغت انگریزی گویند و انفلمیشن بمعنی پیدا شدن سوزش و حرقت است و در کتب قدیمه در ورم حار وجود چهار چیز ضرورست که آن ورم وگرمی ووجع وسرخی وورد اند لیکن همیشه التزام این تعریف ورم حار ضرور نیست زیرا که اکثر بری کارڈیٹس مثلا عارض میشود و بعد تشریح بعد الموت ظاهر میگردد و قبل آن در حیات گرمی وسوزش یا گاهی بمریض عارض نمیشود و هم گاهی در ورم عنبیه تغییر در رنگ میشود لیکن سرخی نمیباشد وازین ثابت میشود که تا حال حقیقت انفلمیشن واضح نشده و بر تعریف آن کدام اتفاق بهم نرسیده و کسی نمی داند که اجتماع خون کدام وقت ختم گشت و از کدام وقت ورم حار شروع شد و چگونه از اجتماع

خون ورم پیدا میشود لیکن بسبب مشاهده دیده شده که هرگاه ورم در لحم یا در عضو دیگر شروع میگردد تغییر در خون و در عضو متورم میشود
و این تغییر از حس بصریه پیدا کردن ورم قلیل از خلانیدن سوزن یا خار در جلد نازک مفدع یا خفاش ممکن است که دیده شود
و چنانکه تغییر و ورم قلیل جلد میشود همچنین در اورام دیگر اعضا خواهد بود پس بدانکه هرگاه موافق بیان سابق ورم در عضوی از اعضا
مفدع وغیره پیدا کرده ببینند پس اول بعد خلانیدن سوزن اجتماع خون میشود و چنانکه نوشته شده پس در هر دو قسم
عروق صغار یعنی عروق شرایینی و وریدی خون زیاده می آید و دوران آن سریع میشود و بعد جا بجا در جائیکه اجتماع
خون است خصوصا در وسط آن کم کم دوران خون بطی میگردد و بعده جائیکه حرکت دوران بطی شده بود آنجا دوران خون ساکن میشود
من بعد اجسام خرد سرخ رنگ که در خون بودند یکجا میشوند باین صورت که یکی بالای دیگر آمده براین نمط همه یکجا و متصل میشوند
و اجسام سفید خرد بر دیوار عروق منجمد میگردند و آب خون از دیوار عروق جدا شده در لحم می ریزد و جائیکه حرکت دوران
خون بند و ساکن شده بر دور آن حرکت دوران بطی گردد و بر دور آن اجتماع خون دیده میشود و حرکت دوران آن در اینجا
سریع بود پس اگر ورم زیاده شود درین وقت جائیکه حرکت دوران بطی است آنجا ساکن میگردد و آنجا که گرد آن واقع شود حرکت
دوران بیشتر سریع بود اکنون بطی میگردد همچنین هر قدر که ورم زیاده گردد جائیکه گرد آن حرکت بطی است ساکن میشود و آنچه
گرد آن سریع بوده بطی میگردد و ازین ثابت شد که در اثنای بیشی خون در عضو متورم زیاده میباشد و دوران جای دوران
خون زیاده و جای کم و در جای دوران خون بند و ساکن میباشد پس هر دو قسم اجتماع خون دران میباشند
زیرا که هر جا دوران خون بطی باشد آن قسم اول اجتماع خون که باسم کان جسیشن است خواهد بود و هر جا که حرکت دوران
خون سریع بود قسم ثانی اجتماع خون که اینگلفمنت کان جسیشن است بود و جائی که حرکت دوران بند باشد آنرا بلغت
انگریزی استاگ نیشن بکسر الف و سکون شین معجمه و فتح تای هندی و سکون الف و کاف فارسی و کسر نون و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی بند شدن راه سیل نامند بالجمله آبیکه درین ورم از دیوار عروق
در لحم میرود دران البومین است و سوای آن قدری نمک و فاسفیت دران بنسبت البومین گوشت زیاده است
و هم دران فائبرین و نیز جسم خرد سفید و هم نقطه های سفید کسیلوسی که از ان جسم خرد سفید پیدا میشود میباشند پس آنچه
نقطه های سفید کسیلوسی درین آب اند بعد جدا شدن از عرق و ریختن در لحم غذای خود را گرفته کبیر شده سیل های جدید پیدا
میکنند و گاهی سیلهای طویل هم از ان حادث میشوند و جسم خرد سفید هم کبیر شده شق میگردد و از ان قطعها بر می آیند و همه
سیلها میشوند و از پیدا شدن این سیل ها حرارت در لحم زیاده پیدا میگردد زیرا که اکسیجن در تولد سیلها زیاده صرف
میشود و همین سبب درین ورم حرارت حاصل میشود و از پیدا شدن سیلها و ورم پیدا شده مقدار عضو زیاده گردد و چون
از زیاده شدن مقدار عضو ریشهای عصب حساس که در عضو متورم اند منضغط میشوند پس از انضغاط آنها درد پیدا میشود و هم
از زیادتی مقدار ریشه های لحم هم منضغط شده غذای خود را نمیگیرند و از ان مرده میشوند و بعد مرده شدن ریشه های لحم

انچه آب خون که در لحم آمده این ریشه‌ها را رقیق میسازد و پس ریشه‌های مذکور بصورت نقاط صغیر گشته ریم میشوند و انچه سیلها کرهم
را عمر کرده بودند آنها هم از ریم شدن نقاط مذکوره ریم میشوند و چون مدّه متولد میشود درین وقت طبیعت چنانکه اجسام غریبه را
که در لحم داخل شوند اخراج مینماید همچنین این مده را بتفریق و تفجیر جلد اخراج میکند و بیرون انداز د وگاهی انفل میشن تا این حد که
اجسام خرد سرخ رنگ مجتمع و یکجا شوند و اجزای سفید خرد بر عرق منجمد شوند و آب از عروق جدا شده در لحم ریزد و سبب زائل میشود و باین
طور که انچه از عروق برآمده باز پس در انها میرود و ورم منجذب میگردد و نشان آن باقی نمیماند وگاهی آب در عروق میرود و اجسام
خرد سرخ در خون مستتر میشوند لیکن فایبرن باقی میماند و از ان ریشه‌های طویل پیدا شده در لحم میماند و بسبب آن گوشت سخت شده
باقی ماند وگاهی در ورم بلورا هرگاه آب بعد ریختن در غشای مذکور باز در عروق رود لیکن فایبرن باقی ماند پس ریشه‌های طویل شده بسبب
چسپیدن هر دو توی خریطهٔ غشای میشود وگاهی در و ماسیل دیده شده که بعد انفجار کیسه کل آبیکه در ورم بوده در عروق انفل میشود
و فایبرن باقی مانده ریشه‌ها گشته سبب اندمال زخم میشود لیکن بعد بند شدن زخم صلابت در آنجا میماند و ایضاً باید دانست که گرچه
انفل میشن اکثر موذی و مضر بدن و صحت ست اما گاهی از ان کار صدیق و مصلح بدن حاصل میشود و باعث شفای امراض
میگردد چنانکه هرگاه صدمه باستخوان میرسد و از ان در استخوان شکسته ورم پیدا میشود و از ورم فایبرن پیدا شده میرسد و از ان
عظام شکسته نجبر و ملتیم میشوند همچنین هرگاه در جگر دبیله پیدا شود و از ان رفته رفته ریم آن تا جلد بدن آمده و خارج جلد
انفل میشن پیدا شده در ظاهر بدن منفجر شود از ان صحت و حفظ حیات حاصل میشود و مریض زنده میماند بخلاف آنکه دبیله کبد بسوی
داخل شکم منفجر گردد و ریم آن در غشاء آبدار شکم ریزد چه درین وقت خوف هلاکت مریض میباشد و از ینجا استنباط کرده
اطبا در علاج بعض امراض ضرر انفل میشن پیدا میکنند و از ان صحت حاصل میشود مثل اینکه هرگاه در خریطهٔ غشای آبدار انثیین آب
بار بار میریزد و برای بند کردن نزول آب سم حار پیدا میکنند تا از ان فایبرن ریخته غشا چسپیده شود و خریطه معدوم شده راه آن
و اجتماع آب بند گردد و از ان صحت میشود السبب بدانکه از اسباب معینه ورم گاهی استعداد خاص عضو میباشد و این سبب
در خاص عضو میباشد چنانکه غشای آبدار مفاصل بنسبت دیگر اغشیه زیاده متورم میشود وگاهی از زیاده کارگرفتن هم عضوی
که از ان کار گرفته میشود مستعد برای تورم میگردد و این هر دو سبب خاص اند وگاهی بسبب زیادتی خون در بدن و قوی الحرارت
بودن آن چنانکه مزاج بعض اشخاص بسبب اثر خاندان میباشد هم ورم زیاده پیدا میشود که از زیاده خوردن اغذیه جیده بوده دم
و کم مشقت کردن پلیتهرا بکسر بای موحده فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح ثای مثلثه و رای مهمله و سکون الف یعنی زیادتی
خون و امتلای وسوی و هم نقرس پیدا میشود و چون این حالت در بدن موجود شود از ان بسهولت ورم پیدا میگردد و درین حالت
دوران خون قوی و سریع باشد و حس بدن قوی بود و ایضاً هرگاه استعداد خنازیر در خون کسی باشد که آنرا بلغت انگریزی
اِسکرافیولا بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح کاف و رای مهمله و سکون الف و کسر فاء و فتح لام و سکون الف گویند در بدن حاصل
این حالت خصوصاً در غده بالتی ورم بزودی پیدا میشود زیرا که بسبب حصول استعداد خنازیر در خون و جمله اعضا

این کس ضعف و کمزوری زیاده میباشد و در آن خون آن همیشه رطوبی و ضعیف و جسم بدن آن کاهل میباشد و این مزاج و حالت ضد حالت اولی است که آن صاحب امتلای خونی بود و موی مزاج ست میباشد پس این اسباب معینه و مهیئه ورم اند لیکن اصل سبب آن اکثر رسیدن زهر خاص است در خون که از آن امراض ورمیه متورمه پیدا میشوند چنانکه از رسیدن زهر در خون تائیفس فیور یا میزلز یا جدری و غیره که از آمیختن زهر در خون خون فاسد شده برای اخراج آن از خود ورم پیدا میکند و این سبب عام ست برای جمله بدن و گاهی از متاذی شدن عصب هرگاه بر منبت آن کدام اذیت رسد هم ورم پیدا میشود چنانکه در یک قسم هرپس زوستر میشود و بیانش ان شاء الله در امراض جلدیه کرده خواهد شد و هم از زیاده رسیدن سردی و تری و از زیاده رسیدن گرمی هم ورم پیدا میشود زیرا که از رسیدن هوای سرد و تر زکام و از گشتن و راه رفتن در هوای حار سرسام پیدا میشود و از رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا از سوختن آتش و هم از رسیدن زخم هم ورم پیدا میشود لیکن باید دانست که آنچه ورم از اسباب ثلثه مذکوره پیدا میشود آن باعتبار رفع اذیت سبب شفای امراض مذکوره است و اینجا طبیعت ورم را برای دفع اذیت پیدا میکند و ایضاً گاهی بعمل کیمیای هم ورم پیدا کرده میشود چنانکه کسی کاستک نقره را بر بدن نهد یا طلا کند و هم از زیاده خراشیدن جلد یا از پیدا کردن اذیت جلد خواه از ضماد کردن خردل یا یا از نهادن پلاستر نیش مگس هم ورم پیدا میشود و باید دانست که ضابطهٔ اسباب اورام اینست که مادام چهار چیز بر حال صحت و اعتدال مانند ورم نمیشود و هرگاه در یکی از آن هم تغیر و فساد واقع شود موجب ورم میشوند اول آن اشیای اربعه اینست که خون صحیح بقدر لائق بهر عضو در غذایش رسد دوم آنکه خون خود بر صحت و اعتدال قوام خود باشد سوم آنکه آنچه اعصاب برای تقویت در هر عضو رسیده اند بصحت و قوت خود باشند چهارم آنکه هر عضو در ترکیب و اعتدال مزاج خود صحیح باشد پس مادام که این هر چهار بر اعتدال خود باشند ورم نمیشود و چون از حد اعتدال در اینها انحراف حاصل شود ورم پیدا میکنند و معنی صحت عضوی آنست که کار خاص آن از آن بخوبی صادر شود و در آن کدام مرض نباشد مثلاً در ریه ورم یعنی ذات الریه برنکائتس نباشد و در گرده و مثانه حجر یا رمل نبود

فصل کیفیت ورم بر دو قسم میباشد یکی اکیوت که آن را حاد گویند دوم کرانیک که آن را مزمن نامند العلامات اما علامات ورم حاد پس این هم بر دو قسم اند یکی لوکل و آن علامات مختصه بعضو واحد متورم میباشند مثل زیادتی مقدار دوم کانسٹیٹیوشنل یعنی تغیرات که در افعال طبیعیه بدن و دیگر اعضای غیر متورمه بسبب ورم عضوی یافته میشوند مثل سرعت نبض و تشنگی و همین در ورم حار اما علامات مختصه بعضو متورم پس پنج اند یکی آنکه رنگ عضو متورم از حال صحت متغیر میشود دوم آنکه مقدار آن از مقدار اصلی زیاده میگردد سوم آنکه حس عضو متورم زیاده میشود چهارم آنکه حرارت عضو متورم بورم حاد زیاده از حرارت اصلی عضو میگردد پنجم آنکه در کار خاص عضو متورم تغیر واقع میشود اما تغیر در رنگ پس اکثر آنست که در عضوی که از رنگ خالی بود مثل میوکس ممبرین ملتحمه یا خود ملتحمه و جلد بدن در وقت ورم بر آنها سرخی ظاهر و غالب میشود و گاهی مثل رنگ خاکستری بر آن یافته میشود چنانکه وقت متورم شدن عنبیه رنگ خاکستری بر آن یافته میشود و سرخی نمیباشد و همچنین چون میوکس ممبرین مثانه و امعا متورم شوند قدری سیاهی بر آن دیده میشود و هرگاه سرخی بر عضو متورم ظاهر شود آن هم گاهی مثل دم سرخ رنگ میباشد و درین وقت سبب آن قسم تا

بیان ضابطهٔ کلی اسباب اورام که از اعتدال چهار چیز ورم در بدن پیدا نمیشود

اجتماع خون که انکلیف کان جسیت‌شن ست بود و گاهی سرخی ورم اقسم یعنی مائل به تیرگی میباشد و درین وقت سبب آن اشتراک
قسم اول اجتماع خون کج یا سنکان جسیت‌شن ست میباشد یعنی درین قسم ورم هر دو قسم اجتماع خون یافته میشوند و هرگاه قسم
مائل به تیرگی بر ورم یافته شود همراه آن ضعف و کمزوری هم میباشد و بالجمله سبب حمرت ورم آنست که هرگاه عروق صغار
بسبب ورم وسیع میشوند بدران خون سرخ زیاده می‌آید سرخی بر جلد غالب میشود ۲ تا تغیر در مقدار عضو پس سه سبب میشود
اول از زیاده شدن خون درین عضو دوم بسبب اینکه چون از خون مواد لحم میریزد مقدار لحم زیاده میگردد سوم آنکه چون
سیلها زیاده درین مواد میباشند و هم ازین مواد پیدا میشوند ازان هم مقدار عضو زیاده میگردد و ایضا باید دانست که این زیادتی
مقدار عضو هم در ورم باعتبار اعضا مختلف میباشد مثلاً هرگاه ورم در غشای خانه‌دار افتد مقدار عضو بسیار زیاده میشود و هرگاه
ورم در عضو صلب مثل عظم شود زیادتی مقدار عضو از مقدار طبیعی آن قلیل میباشد مثلاً هرگاه ورم در چشم در سپوکس ممبرین افتد و
پس چونکه زیر آن غشای خانه‌دار است لهذا ورم آن زیاده میباشد و چون در ملتحمه که جسم صلب ست ورم پیدا شود مقدار آن زیاده
نمیباشد و همچنین هرگاه در خریطهٔ انثیین ورم پیدا شود کبیر المقدار میباشد بسبب اینکه دران غشای خانه‌دار زیاده است و هرگاه
در نفس خصیه که آن جسم صلب ست و دران غشای خانه‌دار قلیل ست ورم حادث شود مقدار آن زیاده نمیشود و کذا در ورم
استخوان و رباط هر چند ورم زیاده باشد لیکن مقدار آن از مقدار طبعی بسیار زیاده نمیشود ۳ تا تغیر در حس عضو پس آن هم به دو سبب
میشود اول وقت ورم حس در عصب حساس و ریشه‌های آن زیاده می‌آید دوم آنکه چون از ریختن مواد از خون عصب زیاده
منحصر میشود ازین سبب احساس وجع زیاده میشود و زیاده متاذی میگردد و گاهی در اورام بعض اعضا مثل عصب چشم که در آن
قوت باصره است یا عصب گوش که دران قوت سامعه است وقت ورم درد حس نشود بلکه در ورم عصب چشم درخشیدن برق
زیاده دیده میشود و در ورم عصب سمع آوازهای دهل وغیره که در خارج موجود نباشند مریض زیاده میشنود و کذا در ورم مثانه
و معای مستقیم اگرچه درد وجع هم میشود لیکن گاهی عوض درد قوت دافعه انها قوی میگردد و بار بار بول یا براز را دفع کردن میخواهد
و گاهی در وجع هم باعتبار عضو متورم فرق میباشد مثلاً هرگاه در عضو صلب مثل استخوان ورم پیدا شود درد زیاده میباشد
زیرا که دران انغماز شدید میباشد و هرگاه در عضو لین ورم حادث شود درد کم میباشد زیرا که عضو لین بسبب لینت خود وسیع
میشود ازین جهت انغماز اعصاب زیر ماده زیاده نمیگردد لهذا گفته اند که هرگاه مقدار ورم زیاده باشد درد کم میباشد و چون
مقدار ورم کم باشد درد زیاده میشود مثلاً در ورم ملتحمه مقدار ورم کم و درد زیاده است و در ورم سپوکس ممبرن چشم ورم
زیاده و درد کم میباشد و ایضا وجع باعتبار اقسام اورام و بسبب مقام ورم مختلف میباشد مثلاً هرگاه ورم در غشای مخاطی
حادث شود مثل ذات الجنب درد ناخش میباشد و هرگاه در سپوکس ممبرن ورم پیدا شود درد آن بطور سوزش و گرمی میباشد
که مریض آنرا ادراک میکند و هرگاه در غشای ریشه‌دار مفاصل ورم حادث شود وجع ممدد و ضاغط یافته میشود و در غشای خانه‌دار
هم از ورم درد بطور حرقت و سوزش پیدا میشود و هرگاه ورم در گرده یا خصیه پیدا میشود دران درد بطور مسلّی یافته میشود و این

[illegible]

درد دور تر و حوالی آنها منبسط میگردد و همراه آن اکثر طبیعت خود متنفر میشود و قی می آید یا غشی طاری میگردد و ایضاً باید دانست
که اگرچه وجع ادراک منافی موذی ست لیکن گاهی از ان کار صدیق حاصل میشود چه بسبب وجع عضو را آرام میدارند و از ان
آنچه تحلل و ضعف بکثرت کار در ان پیدا میشد از ان محفوظ میماند و از آرام یابی قوی میشود و ایضاً باید دانست که فرق در وجع
ورمی و در غیر ورمی بچند وجه کرده میشود اوّل اینکه آنچه وجع بسبب ورم پیدا میگردد آن از غمز کردن عضو زیاده میشود و این حال
عضوی ست که در ان وقت ورم درد میشود اما عضویکه در ان درد نمیشود مثل عصب چشم که در ان حس البصر میباشد پس در ورم
آن چون بر چشم غمز کنند درخشیدن برق زیاده محسوس میشود اما باید دانست که گاهی ورم در مفصل و رگ میباشد و بسبب نزدیکی
درد بر محل رگ محسوس میشود و از ان مریض گمان میکند که مرض و ورم در زانو ست لیکن چون بر محل زانو غمز کنند درد از سابق زیاده
نمیشود و چون بر محل رگ غمز کنند درد زیاده محسوس گردد و از ین یقین حاصل میشود که سبب درد رگ ست و طریق امتحان آنست
که پای مریض را کشیده بر کف پا دست زنند یا پاشنه را بر دست زنند تا بسبب آن مفاصل و رگ باهم خزند چه از خزیدن هر دو در
محل ورم درد زیاده میشود و ایضاً باید دانست که ورم استخوان یا ورم غشای ریشه دار درد اکثر وقت تمام زیادتی و شدت
میکند فتأمل آما زیادتی حرارت عضو پس بدانکه سبب ازدیاد حرارت در عضو متورم به ورم حار دو امر میباشند
اوّل زیادتی خون در ان دوم از زیاده شدن حرکت که در تولید سیلها میشود اما اینکه چه قدر حرارت بسبب خون ست
و چه قدر حرارت از حرکت تولید سیلها حاصل شده پس این امر بخوبی بحد ثبوت نه رسیده لیکن بحسب امتحان این قدر ثابت است
که خونی که در محل ورم میباشد زیاده حار بود از خونی که از بدن در آنجا می آید و هم از خونی که از عضو متورم به بدن باز پس
میرود و هم باید دانست که گاهی گرمی محل ورم بسبب زیادتی حس زیاده محسوس میشود و مریض شکایت آن مینماید لیکن هرگاه بذریعه
تهرمامیٹر امتحان کنند زیادتی آن موافق آنچه مریض محسوس میگردد ثابت نمیشود مثلاً در هرپس و شنگر حرارت در خارج
جلد زیاده محسوس میشود اما در تهرمامیٹر موافق آن ظاهر نمیگردد اما تغیر در کار خاص عضو پس سببش آنست که قبل ورم در عضو متورم
اجتماع خون میشود و بعد آن ورم پیدا گردد و از ان مواد در جسم میریزد پس بسبب آن از ین عضو کار خاص که قبل ورم
در حال صحت صادر میشد بعد حصول ورم صادر نمیشود و تغیر در کار عضو بدو صورت میشود یکی آنکه از عضو بعد حدوث ورم از فعل خاص واقع میشود دوم آنکه در فعل خاص آن تبدل
و تغیر واقع گردد چنانکه میوکس ممبرین چشم در حال صحت سیل میوکس پیدا میکند و در حال ورم و تورم خود سیل ریم و مده که آن را پس
گویند پیدا میکند پس از فعل خاص خود که تولید سیل میوکس ست باز میماند سوم آنکه چون قبل ورم اجتماع خون میشود و از ان غذا
زیاده باین عضو میرسد از ین سبب مقدار آن زیاده میگردد و از ان هم فعل خاص آن صادر نمیشود مثلاً در نقرس عظیم مفصل
انگشت رجل غلیظ میشود و گاهی در ورم عظیم ساق این استخوان طویل میگردد و از ین زیاده شدن مقدار حرکت از
رجل چنانکه قبل از ورم ساق صادر میشد بعد ورم نمیشود و ایضاً باید دانست که هرگاه ورم حار در اعضای ظاهر
حادث میشود علامات خمسه که مذکور شد بر عضو متورم از ان محسوس و ظاهر میباشند اما هرگاه ورم در اعضای باطنیه حادث

علامات درد که بسبب ورم بود

شود پس بجز دو علامت دیگر ظاهر نباشند یکی درد دوم نقصان در فعل خاص عضو متورم چنانکه در ورم ریه خون سعال میشود و در
ورم گرده بول قلیل می آید یا بالکل پیدا نمیشود و در ورم قلب دوران خون سریع میباشد زیراکه دل بسبب ورم اندماندن خون
در خود صبر نمیکند و متاذی میشود لهذا بزودی آنچه دران از ریه میرسد و آنرا ببدن میفرستد و از خود دفع میکند و ازین سبب قلیل
و ساعت الی حرکت دوران خون را اذی باید و در ورم مثانه هم بول در مثانه بسبب زیادتی ورم جمع نمیشود و کارش همین است
که بول را که از گرده قطره قطره کرده می آید در خود جمع سازد بلکه چون از اجتماع آب در خود بسبب ورم متاذی میشود لهذا
بار بار چنانکه از گرده دران میرسد همچنان باید بار از خود بسوی خارج دفع میکند و اما علامات کانسٹی ٹیوشنل یعنی آنچه بطور
تغیرات افعال طبیعیه بدن در ورم حاد یافته میشوند پس مثل حرارت جلد بدن است که زیاده میگردد و خشکی بر جلد غالب میشود و
حرکت دل سریع میگردد و خشکی دهن و قبض شکم پیدا میشود و مقدار قاروره قلیل و کثیر الصبغ میباشد و حمی موسوم بانفلامیٹری
پیدا میشود و لیکن این علامات زیاده وقتی یافته میشوند که ورم کبیر بود یا در عضو رئیس یا شریف باشند اما اگر ورم قلیل بود یا در
عضوی باشد که آن عضو از اعضای مرؤسه و غیر نافع و مؤثر برای جمله بدن باشد مثل قطعه کوچک از جلد پس هرگاه ورم
درین عضو پیدا شود این علامات یافته نمیشوند و ازین ثابت شد که وجود این علامات در هر ورم حار ضرور نیست بخلاف
علامات مختصه بعضو متورم و ایضا هرگاه ورم بسبب غیر بدنی مثل ضربه و سقطه پیدا شود درین وقت هم علامات مذکوره کم یافته
میشوند اما هرگاه ورم حار بسبب بدنی پیدا شود مثل آنکه از زیادتی یا خرابی خون حادث شود درین وقت علامات مذکوره
کثیر و قوی موجود میشوند و چونکه علامات مذکوره بتفصیل در حمی انفلامیٹری نوشته شده اند و آن درین ورم میباشد پس ذکر علامات
مذکوره اینجا بتفصیل ضرور نیست آنچه بطور تمثیل نوشته شده بنا بر تعلیم کافی است وقت ضرورت بیان حمی مذکور را ببینند اما انکه
انجام ورم حار که کدام میشود پس باید دانست که یکی از انجام آن بطور رزولیوشن میشود و آن بفتح رای مهمله و ضم زای معجمه و
سکون واو و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی رفع شدن است یعنی ورم زائل
میشود و عضو متورم بر حالت اصلی خودش می آید خواه خود رفع شود یا بعلاج زائل گردد و درین صورت اول درد و گرمی ورم
رفع میگردد پس بعده ورم و زیادتی مقدار کم میشود بعده آنچه تغیر در رنگ عضو از رنگ اصلی شده بود زائل میگردد و بعد آن
آنچه علامات کانسٹی ٹیوشنل بودند زائل میشوند و این حالت رزولیوشن هرگاه در بدن ضفدع یا خفاش بذریعه خرده بین دیده میشود
معلوم میگردد که دران اولا آنچه عروق صغار وقت اجتماع خون و ورم وسیع شده و در آنها خون کثیر آمده و منجمد شده بود منقبض شده
خون منجمد را از خود دفع میکنند و بعد اندفاع خون فاسد منجمد خون صالح رقیق در آن عروق داخل میشود و همراه این خون صالح
طبیعی آنچه سیالها که وقت ورم در عضو متورم پیدا شده بود نیز رقیق شده در عروق صغار داخل شده بذریعه خون صالح
ازین عضو دفع میشوند و وقت جاذبه این عروق قوی میگردد و هر قدر جسم خرد سرخ و سفید و غایرات خارج عروق
مجتمع بود و رقیق شده باز در عروق صغار که از آنها برآمده بود در آنها داخل میشود و ایضا درین وقت غده های بدن هم

سمین میشود و این اجسام را که در خارج عروق مجتمع میباشند جذب میکنند پس ازین حرکات حالت موسومه به ریزولیوشن پیدا میشود
و عضو بر حالت اصلی خودی آید انجام دوم آنست که حالت ریزولیوشن پیدا گردد و لیکن بالتمام نشود بلکه قدری ورم در عضو
متورم کم شده در عضو دیگر ورم پیدا شود بطور انتقال این را بلغت انگریزی میتا استاسیس بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح
تای هندی و سکون الف و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای هندی و سکون الف و کسر زای معجمه و سکون سین مهمله بمعنی
منتقل شدن ورم از عضوی بعضوی دیگر نامند و این در نقرس و وجع المفاصل زیاده مشاهد میشود که ورم یک مفصل کم شده
مفصل دیگر متورم میگردد و گاهی در سرخباد هم دیده میشود که چون ورم سرخباد یعنی بیماری بول کم میشود فوراً در خصیه پیدا میگردد
و گاهی ورم حاره دو صورت دیگر مولد ورم و منتقل میشود یکی آنکه در عضوی که هست در همان عضو منبسط میشود مثلاً اگر در جای
از جلد باشد فساد آن در همان جلد موثر شده ورم دران و در جاهای دیگر آن پیدا کند دوم آنکه ورم حار در عضوی پیدا
شود و از فساد آن اعضای دیگر هم متورم شوند و این ورم اول بر طرف شود چنانکه هرگاه در غشای خانه دار پیدا شود از آن
در غشای ریشه دار و از آن بدیگر اعضا فساد آن موثر شده ورم پیدا کند چنانکه هرگاه ورم در زخم ... در ... سل قریب
غشای پهلو باشد از فساد ورم سینه غشای پلورا اکثر متورم شده ذات الجنب پیدا میشود یا از ورم میوکس ممبرین جسم ملتحمه
متورم میشود و میوکس ممبرین صحیح گردد و لیکن از ملتحمه طبقات دیگر متورم میشوند تا آنکه در جمله اجزای چشم ورم و فساد پیدا
میشود انجام سوم آنست که از ورم حار آب جدا شده در خریطه غشای آبدار ریخته جمع میشود زیرا که در ورم غشای آبدار
فائبرین و جسم خرد سرخ و سفید کم میباشد ازین سبب بعد ورم آن اکثر آب در خریطه جمع میگردد چنانکه در ورم خصیه دیده میشود
و گاهی این آب مدتها در خریطه مذکوره میماند زیرا که در غشای مذکور قوت جاذبه کم میباشد انجام چهارم آنست که عضو متورم باهم
چسپیده میشود و این وقتی است که آنچه آب از خون جدا شده ریخته باشد در عروق صغار منجذب شود فائبرین باقی مانده سیلها از آن
مستول میشوند و از سیلهای مذکوره ریشه ها حادث شده از آن مثل غشای خانه دار پیدا شده با هر دو توی غشای آبدار چسپیده بسبب آن
هر دو توی آن باهم چسپیده یکذات میشوند و این در ورم غشای آبدار پهلو که مسمی به پلورا است در ذات الجنب دیده میشود و گاهی از
علاج هم این انجام پیدا کرده میشود چنانکه در علاج هائی ڈرو سیل یعنی اجتماع و سختی آب در خصیه علاج باین نحو میکنند که
اول آب از خریطه بیضه برمی آرند بعده در بیضه ی که از آن آب برآورده بود دوای موورم مثل برانڈی یا ٹنکچر ایوڈین می اندازند
تا ورم قوی که دران فائبرین زیاده بود در خریطه غشای ریزد و از آن غشای مذکوره چسپیده پیدا شود لیس درین وقت بعد ورم
آنچه دران آب خون و سفیده بیضه و جسم خرد سرخ و سفید میباشد در عروق صغار منجذب میشوند فائبرین باقی مانده از آن
ریشه ها پیدا شده بتوسط این ریشه ها غشای مذکوره چسپیده و بعد آن رفته رفته این عضو بر مقدار طبیعی و اصلی خود می آید و گاهی
ازین مواد که از ورم ریخته غشای خانه دار پیدا نمیشود چنانکه در ورم غشای پهلو غشای خانه دار پیدا شده باعث چسپیدن
غشای پهلو نمیشود بلکه از آن اول غضروف پیدا میشود در آن شرائین و اورده و اعصاب جدیده حادث میشوند بعد غشا

ورم قوی یا آنکه در آن فائبرین زیاده باشد

انشا

ریشه دار پیدا میگردد چنانکه وقت شکستن استخوان میشود و بعده در غشای ریشه دار مذکور فاسفیت افلاکم از خون میریزد و انجذاب
آن این جسم غضروفی و غشای سخت بطور استخوان میشود و انجام جسم آنست که از ورم حار ریم پیدا میشود و این وقتی ست که اکثر
مواد از خون در لحم ریخته و در آن فایبرن کم و جسم خرد سرخ و سفید زیاده باشند و درین آب استعداد و لیاقت تولید
ریشه ها نباشد و در عروق صغار قوت جاذبه کم باشد بالجمله هرگاه بسبب خرابی و کمزوری خون یا کمزوری عضو ورم حار در عضو
زیاده مادر ریم پیدا میشود اما اینکه ریم چه چیز است پس باید دانست که ریم همان لاکرساگولنس ست یعنی آب خون است که از خون
جدا شده در لحم ریخته و در آن آب خون و سفیده بیضه و فایبرن و سیل کیلوسی و نقطه های سفید خرد میباشند که از آن ها سیل ریم
پیدا میشود اما ریم طبیعی پس آن جسمی ست رطب سیال قدری غلیظ مستوی القوام کثیف نا شفاف که بر آن گاهی زردی قلیل
و گاهی قدری سبزی غالب میشود و اکثر در آن لزوجت میباشد و طعم آن شیرین بود و اکثر از بو خالی میباشد و گاهی در آن
بوی عفن هم میباشد و این وقتی ست که ریم در استخوان یا در امعا پیدا میشود و ایضا ریم از آب خالص همیشه ثقیل الوزن میباشد
لهذا هرگاه آن را در آب اندازند در آن راسب میشود و هرگاه ریم را در ظرفی گرفته تا زمانی معتد به دار نهاد از آن دو چیز جدا میشود
یکی آب که بالای آن می آید و درین آب سفیده بیضه و اجزای ملحیه که در اصل خون میباشند یعنی قدری نمک و قدری فاسفیت
که همراه آب خون در گوشت ریخته شده بود موجود میباشند اما هرگاه ریم از استخوان گرفته شود در آب آن فاسفیت افلاکم زیاده
میباشد زیرا که خود در استخوان فاسفیت افلاکم زیاده میباشد و آنچه از آن ته نشین میشود در آب مذکور در آن فایبرن و سیل کیلوس
و نقطه های سفید خرد که از آن سیل ریم پیدا شده بود و هم سیلهای ریم و هم نقطه های سفید که از مردن و فاسد شدن و
رقیق گشتن لحم عضو متورم همراه ریم می آیند موجود باشند ایضا باید دانست که هرگاه ازین ریم ته نشین شده را القدر یک انچ
بگیرند و آن یک انچ را بر دو هزار و پانصد حصه یا بر سه هزار حصه تقسیم کنند موافق یک حصه آن از سه هزار حصه مقدار
سیل ریم صغیر میباشد و هم این سیل ریم طبیعی در شکل مدور میباشد و بر دیوار آن قدری کدورت و در جوف سیل مذکور
یک نقطه کبیر که آن هم سیل ست و باقی نقاط صغیره میباشند و این احوال و اوصاف ریم طبیعی که بیان کرده شدند
بعد بر آوردن از بدن دیده میشوند و چون ریم را وقت بودن آن در بدن بذریعه خورده بین در حسب ضفدع یا خفاش
بینند معلوم میشود که در سیل ریم قدری حیات میباشد که بسبب آن مثل حیوان حرکت میکند و از آن حرکت در آن صور مختلفه
پیدا میشوند و هم در آن قوت جاذبه است که بسبب آن نقاط دیگر را که در آب خون گردان باشند جذب میکنند و بسبب آن
نقطهای متوسط این سیلها کبیر میشوند و از آن نقاط دیگر پیدا میشوند و هم دیوار سیل کوکه در آن هم نقاط کثیره اند و این نقاط در غذای نقطه متوسط
در جرم سیل صرف میشوند و باین اسباب نقطه متوسط جرم سیل میشود و از آن سیلهای دیگر پیدا میشوند و همین سلسله در شیره ریم
زیاده پیدا میشود و این بیان سیل ریم طبیعی ست که آن را بلغت انگریزی پس یا پس بکسر بای موحده و سکون یای تحتانی و لام و کسر تای فوقانی
و سکون یای تحتانی بمعنی ریم جید ست و گاهی لاڈبل بفتح لام و سکون الف و فتح دال مهمله هندی و بای موحده و سکون

[illegible]

لام یعنی لائق بیچ هم نامند اما در ریم غیر طبیعی پس سیلان آن مدور نمیباشد بلکه باشکال مختلفه بود و هم مقدار سیلان ریم غیر طبیعی از ریم طبیعی
حقیر میباشد زیرا که در ان کمتر یری زیاده بود و ریم غیر طبیعی را باعتبارات مختلفه ذیل بچند قسم کرده‌اند چنانچه هرگاه با خون آمیخته باشد
آنرا سینیی اس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح الف و سکون سین مهمله یعنی آمیخته
بخون مینامند و هرگاه در رقیق القوام و گرم باشد آنرا ایکرس بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح رای مهمله و سکون سین یعنی
رقیق و مائی نامند و هرگاه غلیظ القوام مثل روغن باشد آنرا کردی بفتح کاف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة
تحتانی یعنی روغن آمیخته بآب نامند و هرگاه منجمد مثل پنیر تازه باشد آنرا چیزی بکسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر
زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی یعنی پنیر نامند و چون بنسبت پنیر هم زیاده غلیظ و سنگ باشد و ماهیت آن در خون خبیث شده
شده باشد آنرا لارڈیشس بفتح لام و سکون الف و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله هندی و سکون یای مثناة تحتانی و
کسر شین معجمه و سکون سین مهمله یعنی مشابه به شحم خنزیر نامند و هرگاه مده بالقوم سیال بود آنرا میوکوس بکسر میم و ضم یای مثناة تحتانی
و سکون واو و ضم کاف و سکون واو و فتح بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی مخاط به بلغم نامند و هرگاه با آب غشائی آمیخته
ریم هم پیدا میشود و بآب مذکور مختلط گردد آنرا سیروپس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح
بای موحده فارسی و سکون سین مهمله یعنی ریم مختلط بآب مینامند و در بعضی از اقسام مده غیر طبیعی مثل ریم قرحه مجری ...
خصوصیت در ذات و زهر خاص میباشد که چون لفظا هر این مده مشابه به ریم طبیعی باشد و آن اینست که هرگاه بر جلد بدن زخم
پیدا کرده ریم سوزاک را بران نهند یا در چشم رسانند فوراً ورم حار پیدا میکند بخلاف مده طبیعی که از ان با این خود در عضو دیگر ورم
پیدا نمیشود و ایضا باید دانست که از حرکتی که مده در بدن پیدا میشود آنرا بلغت انگریزی سپپوریشن بفتح سین مهمله
و سکون بای موحده فارسی و کسر بای موحده فارسی دیگر و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی حرکت ساختن ریم مینامند و آن اینست که آنچه مواد از خون در لحم ریخته از ان
نقطه سفید کیلوسی و جسم سفید خرد و موی سیلهای مده میشوند و چون مده پیدا شود پس اگر ورم در اعضای ظاهره و قریب علیت
از خود ریم جاری میشود چنانکه در رمد که ورم میوکس ممبرین چشم است خود بخود که مده است از چشم جاری میشود اما هرگاه ورم در اعضا
باطنه مثل غشای خانه دار که زیر جلد است یا در لحم جگر پیدا شده ریم در ان افتد از ان دمل پیدا شود و دمل آنست
که ورم مثلا در غشای خانه دار پیدا شود و خون در بهر ورم جای که اجتماع خون بود در ان جا بجا منضم شده در وسط و در ان خون
جمع میشود لهذا در وسط این ورم غشای خانه دار هم جای که در وسط آن حرکت خون بند شده آنجا رشته های لحم مذکور میمیرند
وازان ریشه های مرده سیل ریم پیدا شده روز بروز ریم زیاده میگردد و درین وقت طبیعت باذن خالقها بحفظ اینکه این
در بدن منتشر شده دیگر اعضا را فاسد و خراب نه سازد بر دور این ورم فائبرن را از خون نزد انیده گرد ورم سختی پیدا میکند تا آن
انتشار ریم را منع کند و هم غشای گرد این ریم پیدا میشود و در ان ریم محبوس و محتبس میگردد و از انتشار خود در جای دیگر باز ماند

بیان حرکت پیدا شدن ریم

بیان کیفیت دمل

لیکن هر قدر که ریم تمادی ایام زیاده پیدا میشود غشا و عضو متورم بران تنگ میشود و از ضیق محل میخواهد که از انجا بیرون زند و لیکن چون زیر آن استخوان و گرد آن ورم صلب ست پس از منع آنها بجانب تحت که استخوانی ست یا در عرض جسد که بر جانب آن سختی ورم مانع قوی ست نمیرود و میخواهد که از هر جانب که مانع قلیل باشد از ان سو بروز نماید و چونکه جلد عضو لین ست و منع آن قلیل ست لهذا بسوی جلد میل میکند و رفته رفته غشای آن هم رقیق میشود تا اینکه تحت جلد میرسد و سفیدی آن محسوس گردد پس جلد را شگافته بیرون می آید و جاری میشود و لیکن هرگاه ورم در عضوی که زیر غشای ریشه دار ست پیدا شود درین وقت چونکه غشای مذکور از سختی خود آنرا از میلان بسوی جلد مانع میشود لهذا این قسم دمل زیر غشای ریشه دار عضو منبسط میگردد و مادام که دران زخم از خارج پیدا نکنند سر دمل پیدا نشود و ریم خارج و جاری نمیگردد و این قسم خراج و دمل اکثر در فخذ میشود و آنرا اخراج سرنگون میگویند بالجمله هرگاه از غشای خود خارج گردد و خریطه آن خالی از ریم شود طبیعت میخواهد که زخم مندمل گردد درین وقت عروق صغار که درین غشا از ماده صالحه را از خون درین فضای خالی میریزند تا بسبب آن این خریطه باهم شده بچسپد و ازین اندمال زخم دمل صحت عضو متورم حاصل میشود و گاهی عروق مذکوره آب میریزانند لیکن بسبب کمزوری و ضعف در غشا ایاقت تولید ریشه نبود که بسبب آن خریطه غشای دملی بچسپد درین وقت آب خون که از عروق صغار در خریطه ریم ریخته بطور ریم از زخم دمل جاری میماند و بسبب جریان آن زخم مندمل نمیشود و این ناصور ست که بعد زخم پیدا میشود و این قسم ناصور که گفته شد از کمزوری لحم یا کمزوری خون پیدا میشود و گاهی جسم غریب مثل قطعه استخوان شکسته در زخم می آید از ان در زخم درد پیدا میشود و بسبب آن مندمل نگردد بلکه همیشه از آن ریم جاری میماند و مادام که این قطعه استخوان را از اندرون زخم بیرون نیارند زخم مندمل نمیشود و گاهی استخوان آن زیر دمل نمیباشد بلکه زیر خریطه دملی استخوان میمیرد و مثل ریگ در دمل میگردد و بسبب اذیت آن همیشه ریم در دمل پیدا شده جاری ماند و ایضا گاهی دمل بسوی معا منفجر میشود درین وقت بعد خارج شدن ریم از ان در دهن زخم که اندرون دیوار معا شده بود وقت تبرز ثقل و براز می آید و بسبب آن همیشه طبیعت برای اخراج و غسل این جسم غریب آب و ریم پیدا میکند و بسبب آن زخم معا مندمل نمیگردد و ناصور پیدا میشود و گاهی دمل در راه بول پیدا میگردد و بسوی خارج منفجر میشود پس همیشه ازین زخم آن بول جاری میماند و زخم آن مندمل نمیشود و ناصور پیدا میگردد و هرگاه یکی دهن دمل باشد آنرا اسینس بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون و سکون سین مهمله بمعنی راه واحد که قدری منحنی بود نامند و اگر دهان دمل کثیر و متعدد باشند آنرا فش چلا بکسر فا و سکون شین معجمه و ضم جیم فارسی و فتح لام و سکون الف بمعنی راه تنگ مینامند زیرا که دهن های متعدد و صغیر و ضیق میباشند و گاهی اطلاق یکی بر دیگری هم کرده میشود اما اسباب بعینه بر تولد ریم پس کثیر اند اول آنکه هرگاه ورم قوی بود و تا دیر ماند از ان ریم پیدا میشود زیرا که درین حالت غذا بلحم نمیرسد یا قلیل میرسد ازین سبب ضعیف میگردد دوم آنکه هرگاه خون کمزور

گردد یعنی رقیق شود یا سرخی آن کم وسفیدی آن بسبب زیاده شدن اجزای خرد سفید زیاده شود یا فساد وخرابی خون باشد چنانکه در پائیمیا یعنی پیدا شدن پیپ در خون میباشد هم ریم پیدا میشود سوم آنکه هوای خارجی اندرون زخم رسد آنزا نیز هم ریم پیدا میشود زیراکه بسبب رسیدن هوای خارجی نقطه سفید کیلوسی سیل ریم پیدا میکند لهذا مستر لستر صاحب بهادر که موجد استعمال کاربالک ایسڈ بر جروح اند امتحان فرموده اندکه در هوا حیوانات صغیر میباشند که از رسیدن آنها در زخم فساد پیدا شده ریم متولد میشود واگر هوا در زخم نرسد یا پارچه تر کرده با کاربولک ایسڈ بر زخم باشد که بسبب آن هوا از حیوانات صاف شده در زخم رسد ریم پیدا نمیشود چهارم آنکه گاهی استعداد عضو خاص معین بر تولد ریم میباشد مثلاً در ورم غشای خانه دار ریم زیاده و در ورم غشای ابدار ریم کم پیدا میشود و ایضاً در ورم غشای ریشه دار فایبرن زیاده و کرپسکل قلیل میباشد و در ورم غشای خانه دار فایبرن کم و کرپسکل به نسبت ورم غشای ریشه دار زیاده میباشد و در ورم میوکس ممبرن کرپسکل بسیار زیاده و فایبرن کمتر میباشد ازین سبب دران ریم زیاده پیدا شده خوب جاری میشود وبنا بر این قاعده می بایست که در ورم میوکس ممبرن غشا پیدا نشود چه در ورم آن فایبرن که ماده تولد غشا است کم میباشد لیکن گاهی بسبب فساد وخرابی خون یا کمزوری خون در ورم میوکس ممبرن هم غشا پیدا میشود چنانکه در کروپ و دفتریا دیده شده وهمچنین از خرابی خون در ورم غشای آبدار مثل پلورا هم ریم گاهی پیدا میشود پنجم آنکه بسبب استعداد ورم خاص هم ریم پیدا میشود چنانکه در ورم سوزاک استعداد تولد ریم زیاده است وهمچنین در رفلما هم ریم یعنی رمص در چشم زیاده پیدا میشود ومتعدی میگردد اما اینکه در چند مدت ریم در ورم حار پیدا میشود پس باید دانست که اکثر چون ورم حار قوی تا سه روز ماند دران تولد ریم شروع میشود واگر ورم حار زیاده قوی نباشد مدتها دران ریم پیدا نمی شود اما اینکه بعد انفجار دمل ریم تا چند مدت جاری میماند پس بدانکه اگر دمل پیدا شود ولائق صحت واندمال باشد بعد انفجار موافق مقدار خود چند روز جاری میماند اما اگر ناصور شود مدتها جاری ماند همچنین اگر ورم در کدام غده شود ومجتمع شده دمل گردد مثل غده حالبین یا غده های گردن یا دمل پستان مرضع که آخر ورم غده های ثدی است پس در هیچ یا میل هم ریم مدتها جاری می ماند وگاه گاه دیده میشود که هر لحم که معتاد بتولید ریم شود ریم زیاده پیدا میکند چنانکه در برنکائٹس کرانک یعنی سرفه مزمن که از ورم مجاری نفس پیدا میگردد همراه بلغم ریم هم مدتها پیدا میشود اما علامات تولد ریم پس اینهم بر دو قسم اند مثل علامات ورم حار یکی لوکل یعنی علامات مختصه بعضو یکه دران ریم پیدا میشود دوم کانسٹیٹیوشنل یعنی علاماتیکه بطور نقصان افعال بدن بطور عام پیدا میشوند اما علامات مختصه پس بدانکه در ورم میوکس ممبرن کدام علامت پیدا شدن ریم نمیباشد جز اینکه همراه بلغم ریم می آید اما هرگاه ورم در لحم یا در غده باشد پس وقت پیدا شدن ریم ضربان در عضو زیاده پیدا میگردد ومقدار ورم هم زاید میشود وتمدد بر جلد بدن زیاده محسوس میگردد وچون بر ورم سر انگشتان نهاده غمز وتحریک کنند در داخل ورم حرکت ریم مثل حرکت جسم رطب سیال محسوس میشود چنانکه آب در مشک از غمز وتحریک حرکت میکند

بیان موجبات تولد ریم و ورم

علامات تولد ریم

یعنی تموج در ان مدرک میشود و بیشتر بر ظاهر جلد جنبان دیده شود که گویا سر ریش تحلول آب را ابران حلاکرده اند من بعد چون ریم پیدا
شود بر جلد درخشندگی ظاهر میگردد و گاهی بجز ورم و حرکت ریم در باطن دیگر علامت هیچ نبود اما علامات عامه پس اگر ورم
قلیل و ریم کم پیدا شود که ام علامت از علامات عامه یافته نمیشود خصوصاً اگر ریم بفور تولد جاری ماند چنانکه در ورم کیتین
میشود اما اگر ریم زیاده پیدا شود و در ورم مجتمع ماند چنانکه در دبیله کبد میباشد پس درین وقت حمی موسوم بانفلامیشری کم
میگردد و بار بار بر بدن سردی وگرمی محسوس شود و گاهی لرزه بشدت می آید و هکتک فیور یعنی تپ دق که بسبب افتادن
ریم میشود پیدا میگردد خصوصاً هرگاه ریم زیاده جاری شود مثل اینکه دبیله کبد بجانب ریه منفجر شود یا بجانب جلد بدن
لیکن ریم مقدار کثیر خارج شود و جاری ماند درین وقت تپ دق ضرور پیدا میشود و گاهی درین وقت در اطفال و غیر اطفال
هم حالت موسوم به مرازمس بفتح میم و رای مهمله و سکون الف و زای معجمه و فتح میم و سکون زای معجمه ثانی که آن خشکی و لاغری
بدن ست عوض هکتک فیور پیدا میشود و چون این حالت پیدا شود درین وقت اکثر در جگر یا در عضوی دگر جسم موسوم به
ایبل ایدذی جنر ایشن بفتح الف و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی مخفف و سکون دال هندی
و کسر دال هندی دیگر و سکون یای مثناة تحتانی و فتح جیم و اذن و سکون رای مهمله و فتح الف و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی جسم مشابه بمطبوخ برنج یا نشاستج محلول باب که آن ناقص و خراب ست پیدا شود و از ریختن
آن عضو یکه در ان ریخته ضعیف و از کار خاص خود قاصر یا عاجز میشود چنانکه از ریختن چو بر گل در ریه کار ریه خراب میشود و از ین
سبب مریض هلاک میگردد و ایضاً باید دانست که چون مده در ورم حار پیدا شود انجامش دو طور منتهی میشود یکی آنکه بعد پیدا شدن
باز در عروق صغار جذب شده در خون داخل شود و این وقتی میشود که ریم رقیق شده مثل آب گردد و بر صورت ریم باقی
نماند و بعد آن مقدار عضو رفته رفته قلیل شده بر اصل مقدار خود می آید و صحت میشود دوم آنکه مقدار ریم رفته رفته
زیاده شود و انچه لحم بالای محل تولد آنست تدریج شق شده ریم تا جلد رسد و از غمزه و ضغطه ریم جلد منفجر شود و از ان
مده جاری گردد و تدریج بالتمام دفع گردد و بعد اندفاع آن زخم دمل باقی ماند و آن زخم به السر بفتح الف و سکون لام
و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله در لغت انگریزی نام کرده میشود و نیز باید دانست که انجام ششم انفل میشن آنست
که حالت موسوم به السریشن بفتح الف و سکون لام و فتح سین مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه
و سکون نون پیدا شود و آن حرکتی ست که بسبب آن السر پیدا میشود و انهم بر چند قسم ست یکی آنکه بعد پیدا شدن
ورم حار و متولد شدن ریم در ان جلد یا میوکس ممبرن که در ان ورم شده بود از ره یافتن غذا مرده میمیرد
و ریشه ریشه شده همراه ریم دفع میشود و بعد آن زخم باقی ماند به السریشن موسوم میشود چنانکه در دمامیل اکثر این
حالت یافته میشود که بعد منفجر شدن دمل و سیلان مده انچه زخم باقی میماند بان موسوم میگردد دوم آنکه بعد پیدا شدن
ورم قدری مواد از خون در لحم میریزد و بعد ریختن بعض آن انصباب بعض دیگر بند میشود و بعد ورم انچه در عروق

فائده [illegible]

صغار اند در انها قوت جاذبه قوی میگردد که بسبب آن عروق مذکوره این مواد را در خود جذب میکنند پس جائیکه قروح مذکوره
این مواد را جذب کرده اند از انجا میوکس ممبرین یا جابجا جدا میشود و بسبب جدا شدن از اطراف خود غذا بان نمیرسد
پس مرده شده همراه ریم جدا میگردد و درین وقت همراه جلد ریم و گوشت مرده هردو جدا میشود و زخم پیدا گردد قسم سوم
آنکه از آبله پر ریم یا از آبله پر آب بعد تباری و خارج شدن مده یا آب جلد بالای آبله دفع شده زخم پیدا گردد و باقی ماند
موسوم به السر میشود چهارم آنکه بعد ریختن چوبرکل در جلد یا در میوکس ممبرین زخم پیدا میشود زیرا که پس از ریختن جسم مذکور
غذا بمیوکس ممبرین نمیرسد چه این جسم غریب بسبب کثرت خود عروق صغار را از جریان خون در انها مانع میشود و بعد آن
جائیکه ریخته است گرد آن ورم پیدا میگردد و از خون مواد در آنجا میریزد که آن چوبرکل را مثل ریم رقیق میسازد پس میکن منفجر
منفجر شده آهسته آهسته از ان این جسم غریب بر می آید و بعد آن زخم باقی میماند و بدانکه هرگاه کدام عضو کمزور باشد خواه از
کمزوری خون چه درین وقت فائبرن کم و کرپسکل زیاده پیدا میشود و آن ماده تولد ریم ست یا کمزوری آن بسبب کم آمدن
قوت عصبیه بود چنانکه در فالج و جذام میباشد زیرا که درین وقت قوت جاذبه غذا درین عضو کم باشد ازین سبب داخل شدن
خون دران و خارج شدن خون از ان کمتر میشود ازین سبب طبیعت بعد انفجار دبیله بر محل زخم غشای قاعده جدید را که از
ریشه های فائبرن پیدا میگردد و از ان انگور میشود پیدا نمیکند ازین جهت السر دران زیاده باقی ماند یا کمزوری خاص درین عضو
یا در اجزای آن باشد درین وقت هم بادنی سبب دران ورم حار پیدا شده زخم حادث میشود چنانکه در صاحب علت سکروفیولا
یا مستعدین سیروسس هم در صاحب جذام اکثر این حال دیده میشود که بادنی سبب انها زخم پیدا میشود و چون زخم پیدا شود مدتها باقی میماند
با لجمله چون حالت السرئیشن بعد زخم پیدا شود منتهی به دو امر میشود اوّل گران یولیشن بکسر کاف فارسی و فتح رای مهمله و سکون
الف و نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون
که آن لغت انگریزی بمعنی پیدا شدن نقطه نو بمحل زخم ست و فی الحقیقت آن سبب پیدا شدن انگور زخم ست دوم
سکاٹ ری زیشن ست و آن بکسر سین مهمله و فتح کاف و سکون الف و تای مثناة هندی و کسر رای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانی و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی مندمل شدن زخم یا پیدا شدن
جلد بالای زخم ست اما بیان کیفیت حدوث گران یولیشن یعنی انگور زخم و انجام آن پس بدانکه هرگاه ورم
بعد منفجر شدن دمل و جاری گشتن ریم کم شود و بر کناره آن جائیکه صلابت بود لینت ظاهر شود و زخم صاف
گردد درین وقت بر زخم رطوبتی سفید مثل صمغ محلول بآب اول ظاهر میشود و فی الواقع رطوبت مذکوره فائبرن میباشد
که از خون صالح میریزد پس دران ریشه ها پیدا میشوند بعضی در طول و بعضی در عرض و بعض مورّب که از ان خانه ها حادث
میشوند بعده درین خانهای ریشه های مذکوره ریشه های عروق صغار که بر کناره های ورم یا زیر محل ورم
در اعضای دیگر بوند رسته می آیند و در آنها خون جاری میشود پس ازین عروق جدیده باز مواد درینجا میریزد

چنانکه وقت جیلد و تیلا انفل میشن بار اول پخته بود اما درین مواد فایبرن کم و کرپسکل سفید و نقطه های کیلوسی سفید زیاده میباشد پس بعد ازین مواد و فتوق پیدا میشوند توی ازان که خارجی ست و ملاقی بهوا میماند آن ریم میشود و توی داخلی آن لحم میگردد و همچنین باره باره ازین عروق و آنچه در لحم عروق پیدا میشوند از آنها مواد میریزند و لقه ها پیدا میشوند توی ریمی و توی لحمی و توی ریمی به توی ز اول داخل میشود و توی لحمی سابق متصل میشود تا اینکه توهای کثیره پیدا شده لحم زیاده میشود و زخم را پر میکند و آنچه توی ریمی ست در ان روز بروز سختی و خشکی می آید اما این خشکریشه قدری از جلد برآمده میباشد و کناره های آن متصل و هموار با جلد میباشند در انها ارتفاع نبود و تا اینجا این حالت را گران یولیشن نامند پس بعد از کناره زخم سیل جلد پیدا میشود پس از کناره زخم جلد روئیده زیر خشکریشه بر زخم می آید و اجزای لو شد و از کشیدن و منقبض شدن جلد رود زیر قرار زخم صغیر میشود پس هرگاه بالتمام جلد بر زخم آید آنرا ساتر شود این توی ریمی که خشکریشه است ساقط میشود و این پیدا شدن جلد را بر زخم بعد پر شدن زخم سکاتری زیشن نامند و فی الواقع این دو انجام حالت السریشن یکی پر شدن زخم از گوشت و دیگر پیدا شدن جلد بالای زخم ست فقط و انجام هفتم انفل میشن یعنی ورم حار آنست که مارتفی کیشن بفتح میم و سکون الف و رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون یعنی مردن گوشت یا عضو متورم پیدا شود و آنرا بزبان یونانی گینگرین بفتح کاف فارسی و سکون یای تحتانی مثناة و نون و کسر کاف فارسی ثانی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی گزنده هم نامند و فی الواقع گینگرین در لغت شان بمعنی زنگ و مورچه است که بالای آهن می آید و بسبب آن در جسم آهن ثقب و نقصان پیدا میشود و تسمیه لحم مرده با چنین اسم بنا بر آنست که چون گوشت مرده شود به کناره آن آثار گزیدن پیدا میشوند که بسبب آن این لحم مرده از گوشت صالح جدا میشود پس باد نی مشابهت آنرا گینگرین موسوم ساختند و هرگاه قطعه از لحم که محسوس بحس بصر باشد بمیرد باسم مارتفی کیشن موسوم میشود چنانکه هرگاه نقاط خرد لحم که بحس بصر محسوس نباشند بلکه بذریعه خورده بین دیده شوند بمیرند باسم السریشن نام کرده میشوند و چون قطعه لحم مرده از زخم لحم زنده جدا شود آنرا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و سکون فا در لغت انگریزی بمعنی جدا شده و علیحده مینامند زیرا که این گوشت مرده از لحم زنده جدا میشود و هرگاه قطعه از استخوان بمیرد و از استخوان زنده جدا شده در عظم ماند و در ان حرکت کند آنرا سی کو سیتر م بکسر سین مهمله و سکون یای تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و رای مهمله و سکون میم بمعنی چیزی که در خانه خود علیحده کرده داشته شود مینامند زیرا که این قطعه مرده استخوان هم از استخوان زنده جدا شده در آن می ماند السبب سبب آن هرگاه ورم حار شدید و قوی و کثیر باشد از ان ماده کثیر در عضو متورم ریزد و بسبب آن دوران خون در اجزای این عضو بند شود و غذا بلحم متورم نرسد مرده میشود و گاهی بسبب زیادتی کمزوری عضو هرگاه از رسیدن صدمه قوی ضربه یا سقطه بآن کمزوری حاصل شده باشد چنانکه هرگاه کسی را صدمه گرد و لن و نالی

میرسد از ان عضو مادون کوفته و شکسته گردد بسیار ضعیف میشود یا از کمزوری عصب و رسیدن زخم که از گزیدن حیوان شود
مثل شیر و سگ شکاری زخمی شده باشد عضو ضعیف و کمزور میشود درین وقت هرچند ورم حار زیاده نباشد اما
ورم قلیل هم درین حالت کار ورم کبیر میکند و ازان لحم می میرد و گاهی بسبب فساد و خرابی خون هم مارتفی کیشن
حادث میشود چنانکه هرگاه در ذیابیطس که بشکل پیدا میشود دران اکثر لحم می میرد العلامات هرگاه مارتفی کیشن
یعنی موت لحم شروع میشود اول در رنگ عضو تغیر پیدا میشود مثلاً جائیکه لحم مرده میشود آنجا بر گوشت سیاهی دیده میشود
و چون بحس لمس ادراک کنند گوشت مرده به نسبت گوشت زنده سرد می باشد و ایضاً از گوشت بوی عفن می آید
و از آنکه عفونت آن ظاهر است که اهل تجربه آنرا میدانند و چون موت لحم از وسط آن شروع شده روز بروز زیاده
گشته قریب کناره های ورم میرسد آنجا از زیادتی ممنوع میگردد و از حد ورم زاید نمیشود چه بر دور آن جائیکه
کناره های ورم اند حدی بطور خط سرخ پیدا میشود و این خط چون دائره گرد این ورم می آید و این دائره
یا حد سرخ که گرد ورم دیده میشود ورم حار قلیل جدید است که از سر نو بر کناره لحم فاسد پیدا میشود من بعد
ازین ورم حار جدید مواد درینجا میریزد و ازان ریم تازه پیدا میشود و این ریم تازه کناره های گوشت مرده را
رقیق ساخته ریم گردانیده با خون آمیزد و هرگاه کناره های گوشت مرده ریم گشته از گوشت مرده علیحده میشوند لحم میت
بسبب عدم اتصال خود از گوشت زنده از عضو متورم جدا میگردد و درین وقت آنرا سلف میگویند و چون
گوشت مرده جدا شود درین وقت بر کناره های آن السرشین پیدا میشود و چون گوشت مرده را از جائیکه
آرند زیر آن السر باقی میماند بعده دران رطوبت سفیدیکه فائبرن ست میریزد و ازان رشته ها پیدا شده غشای
خانه دار حادث میشود و دران عروق صغار از اطراف ورم و از زیر آن می آیند و از انها مواد ریخته نوی لحمی توی که
پیدا شده از نوی لحمی زخم پر میشود که آن گرانیولیشن ست و بعده جلد از کناره های زخم روئیده بالای زخم می آید که
ان سکاتری زیشن ست و چون زخم پر شده بالای آن جلد پیدا شود و خشک گشته سانیا گردد صحت میشود و ورم بر طرف
گردد و این علامات لحم مرده که نوشته شدند علامات مختصه بعضو متورم که دران لحم میمیرد بودند اما آنچه وقت مردن لحم
علامات عامه در بدن یافته میشوند از انجمله ازدیاد حرارت ست در بدن پس اگر مریض بسیار قوی باشد گاهی حمی
موسوم به انفلاماتری فیور با علامات خود که مذکور شدند وقت مرده شدن گوشت عارض میشود و اکثر آنست
که تائیفائد فیور قوی با علامات و اعراض خود که در ضمن آن مذکور شدند همراه مردن گوشت پیدا میشود و اگر مریض ضعیف
باشد درین وقت همیشه تائیفائد فیور با علامات خود موجود میباشد فتذکر و ایضاً باید دانست که ورم حار که
آنرا انفلامیشن میگویند بر سه قسم میباشد و هر قسم آن بزبان انگریزی نامی علیحده میدارد قسم اول آنست که
در شخص قوی الدم صحیح ورم حار در عضوی پیدا شود پس درین جا مواد صالح مثل فائبرن و کرسکل از خون آید

ورم حار بر سه قسم

بر دور ورم جمع میشود و از آن گرد ورم سختی پیدا میگردد و درین سختی زیاده شدن ورم محبوس گشته از عدم صلب متجاوز نمیشود
واین را فلگمن بفتح فا وکسر لام وسکون کاف فارسی وفتح میم وسکون نون بمعنی فلغمونی نامند و این ورم حار اکثر خراج
و دمل پیدا میشود واین ورم اکثر در غشای خانه دار میباشد ازین جهت ریم دران پیدا میشود قسم دوم آنکه ورم حار
بتشخصی عارض شود که خون آن کمزور و خراب باشد و از ان مواد صالح در لحم نه ریزد که بسبب آن حد گرد ورم پیدا شود
پس این ورم روز بروز متزاید متصاعد منبسط میگردد چنانکه در ارتی سیپلس میشود و آنرا ڈفیوس انفلمیشن بکسر دال مهمله
وسکون فا وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وسین مهمله بمعنی ورم منبسط نامند یا اری سیپلس بکسر الف وسکون یای
مثناة تحتانی وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله وسکون بای موحده فارسی وفتح لام وثای مهمله
وسکون سین مهمله گویند ومراد آنهم قریب اول ست قسم سوم آنکه ورم حار بسبب خاص که در خون باشد پیدا شود
چنانکه در نقرس بسبب بودن زهر نقرس در خون ورم پیدا میشود یا در اوجاع مفاصل بسبب بودن زهر وجع مفاصل
یعنی وجع مفاصل در خون ورم در مفاصل بدن میشود یا در آتشک بسبب بودن زهر آتشک در خون اورام در
اعضا پیدا میشوند واین را اسپیسفک انفلمیشن بکسر الف وسین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکسر سین مهمله
ثانی وفا وسکون کاف بمعنی ورم حار بسبب خاص نامند واکثر این ورم هم منبسط وغیر محدود میباشد وبطور فلغمونی
کم حادث میشود زیراکه اثر آن بر جلد و غشای ریشه دار و استخوان یا بجماد در عضو که ریشه های غشائی ریشه دار یا غشائی منتشره
زیاده است مثل طبقه ملتحمه یا رباط و استخوان وغیره زیاده میباشد و بر غشای خانه دار کمتر موثر میشود و ازین
سبب در این اورام ریم نمی افتد مگر وقتیکه از جلد یا از اعضای مذکوره دیگر ورم در غشای خانه دار رسیده فلغمونی
پیدا گردد درین وقت البته دران ریم حادث میشود العلاج علاج بطور کلی ورم حار نوشته میشود و آن در
چند قوانین منحصر است اول آنکه تفحص سبب ورم کرده مادام که سبب یافته شود ولائق دفع باشد آنرا دفع نمایند دوم
آنکه مریض و عضو متورم را براحتی دارند که بران هیئت مریض و عضو متورم هردو بآرام تمام باشند و متاذی نشوند
سوم آنکه هرگاه در ورم حار حرکت قلب سریع و قوی باشد درین وقت حرکت دل را بطی و ضعیف سازند و هرگاه حرکت
قلب در ورم سریع و ضعیف بود بتقویت قلب کوشش نمایند چهارم آنکه در ورم حار تدبیر کم کردن اجتماع خون از عضو
متورم نمایند پنجم آنکه تدبیری سازند که دیگر مواد از خون در محل متورم نه ریزد و انچه از عروق برآمده در لحم ریخته
باشد در عروق صغار پس رود و اگر لائق باز پس رفتن در عروق نباشد مثل ریم غلیظ القوام آنرا از عضو متورم بیرون نمایند
واخراجش نمایند ششم تدبیر تقویت عضو متورم نمایند تا انچه دران ضعف از کمزوری عروق و دیگر اجزای عضو مذکور حاصل شده
دفع گردد و دران قوت آید تا عضو مذکور بر حال صحت اصلی خود عود کند هفتم آنکه انچه انجام ورم حار از انجامات نا گفته
آن که نوشته شده پیدا شود ولائق تدارک باشد مثل پیدا شدن زخم یا افتادن ریم یا مردن لحم وغیره تدبیر از اله آن

ورم غشای ریشه دار ریم نمی افتد

انحصار علاج ورم حار در هفت قانون

فرمایند تا صحت حاصل شود **فتکلکم** اما قانون اول که رفع سبب است پس شاملش آنست که اگر از خلیدن خار یا سوزن
وغیره ورم حار پیدا شده باشد و آن در عضو متورم موجود باشد اخراجش نمایند که از اخراج صحت میشود همچنین
هرگاه بسبب سنگ مثانه در میوکس ممبرن مثانه ورم پیدا شده باشد باخراج حجر مثانه ورم آن زائل میشود و اما قانون
دوم که راحت رسانی بیمار و عضو متورم است پس سببش آنست که چون از حرکات اخراج عضلات دوران خون سریع و [illegible]
میشود لهذا ضرورست که مریض را بارام تمام بر پلنگ دارند و در مکانی که تاریک باشد یعنی روشنی در آن کم باشد
و آواز شور و غوغا آنجا کم رسد و معتدل که هوادار بود و چه درین مکان آرام هرگونه حاصل میشود و همچنین عضو متورم را هم آرام
رسانیدن ضرورست خواه عضو متورم از اعضای ظاهره باشد یا از اعضای باطنه بود و مراد از آرام رسانی عضو آنست که
کار خاص آن ازان کم گیرند یا نگیرند پس اگر ورم در پا بود ازان قیام و قعود ترک کرده دراز شده قدری پای متورم را از بدن
بلند دارند همچنین اگر در دست بود کار آن که گرفتن و برداشتن اشیا یا نوشتن یا خیاطت وغیره است ترک کرده پارچه در
گلو انداخته بالای آن دست متورم را بنحوی دارند که سرهای انامل بسوی فوق باشند یا بر سینه نهاده بربندند تا خون از دست
و پا بزودی در بدن رود و از بدن بسوی آن بدشواری آید و اگر در اعضای باطنه مثل جگر و امعا و ریه و گرده ورم حار باشد
ازان هم کار خاص آنها کم گیرند باین نحو که اگر ورم حار در جگر بود آنچه باعث زیادتی صدور فعل آن باشد کم دهند مثل اینکه
غذای قلیل خورانند و یا آنچه که دران برای هضم ضرورت صفرا نیست مثل مطبوخ برنج یا ارا روت بخورانند و هم دوای که
زیاده صفرا پیدا میکند مثل کیلومل و روبرب و جلیپ و کالسیکم که اینها مولد صفرا اند آنها را نه دهند و تارترایمتک
و تیاس نتراس را بآب ساده حل کرده نوشانند تا خون را در جگر جمع شدن نه دهند و از ایجاد تموج خون بسوی جگر کم
رسانند و نوشانیدن این دوا در ورم حار جگر بسیار مفید است و چون در امعا ورم حار پیدا شود برای بند کردن
حرکت امعا افیون خورانند و غذا کم دهند و آنچه در معده زیاده هضم شود و ازان فضول و براز کم پیدا شود خورانند
مثل شیر و آب و اگر ورم حار در ریه یعنی شش باشد دوای دهند که ازان خون در بدن کم پیدا شود و یا از بدن خون
کم گردد و این قسم ادویه مسهلات اند که اخراج مائیت میکنند مثل میگنیشیا سلفاس وغیره که مخرج آب اند تا خون در
ریه کم رود و ازان کار ریه کم صادر شود و اگر در گرده ورم حار باشد ادویه مدره مطلقاً قریب مریض نیارند و نوشانیدن
آنها حرام دانند و کار گرده را از اعضای دیگر گیرند تا خون صاف شود و گرده را آرام رسد و این کار از نوشانیدن مسهلات
و معرقات حاصل میشود که بسبب اسهال و تعریق بولیا خارج میشود و خون صاف ماند و حاجت بسوی گرفتن کار از
گرده در بدن باقی نماند پس گرده را آرام میرسد پس اگر مریض متورم را خواب نیاید و ازان اذیت باشد دوای منوم
مثل افیون و هائیدریٹ کلورل نوشانیده آرام رسانند تا خواب آید **فتکلکم** اما تعمیل قانون ثالث که کم کردن حرکت
قلب است و قتیکه حرکت آن سریع و قوی باشد [illegible] قلب و وقتیکه حرکت آن [illegible] بود [illegible] انست که

مولد صفرا [illegible] و جلیپ [illegible]

[illegible] در ورم حار جگر [illegible] بسیار مفید است

هرگاه حرکت قلب و در دیگر اعضا سریع و قوی باشد تارتر ائمتک بمقدار مناسب بنوشانند خصوصاً با ادویه مسهله که از قسم کهار باشند
مثل میگنیشیا سلفاس چه ازین ترکیب دو فائده حاصل میشود یکی آنکه تارتر ائمتک بسبب ضعیف کردن حرکت قلب مفید میشود
و آنچه از ان خون در بدن متحمل بود کم میرسد دوم آنکه از نوشانیدن دوای مسهل معلوم خون در بدن کم میشود و اتخصیص دوای مسهل
کهاری که ذکر کرده شد بجهت آنست که از دوای کهاری فائبرن که در خون هست یا از خون در لحم عضو متورم ریخته میشود کم میگردد و هم آنچه در
خون زیاده پیدا میشود پیدا شدن آن کم میگردد و از کم پیدا شدن فائبرن هم دو فائده برای ورم حاصل میشود یکی آنکه از قلت آن کم پیدا
میشود دوم آنکه آنچه از عروق صغار در جرم عضو ریخته باشد باز در عروق منجذب میشود زیرا که فائبرن چون زیاده باشد لیفهای
طویل پیدا میکند و بر صورت آن میگردد و هرگاه قلیل در عضو متورم باشد بر صورت ریشه نمیشود بلکه بر صورت نقاط میماند و
بسبب ماندن آن بر صورت نقاط در عروق صغار باز منجذب میگردد و ایضاً از نوشانیدن ایکونائٹ یعنی زهر بیش هم حرکت
قلب و جوش خون کم میشود خواه تنها داده شود یا همراه ادویه مبرده مثل لائکر امونیا ایسیٹیٹس و چون با معرقات دهند عرق آور
آید هم جوش خون کم میشود و طریق استعمالش آنست که یک قطره از ان همراه آب ساده که چهار درام بود بعد نیم نیم ساعت پنج شش بار
بنوشانند که بعد آن اثرش ظاهر خواهد شد و اگر آوردن عرق هم منظور بود لائکر امونیا هم از نیم درام تا یک درام همراه آن دهند
و هرگاه حرکت قلب بالکل ضعیف باشد درین وقت امونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده بنوشانند و اگر
تشنج از شراب نباشد پورٹ وین یا برانڈی یا انگلی شراب هم نوشانند و چونکه در وقت ضعف و کمزوری درد ورم زیاده
میشود لهذا درین وقت افیون هم دهند که تقویت و تسکین هر دو از ان حاصل میشود اما قانون چهارم که کم کردن آمدن خون
بسوی آن عضو است به سه طریق کرده میشود اول آنکه خون از محل ورم بر آرند و آن بذریعه تعلیق علق بر موضع یا بحجامت یا پیدا کردن زخم طولی
از سر نشتر بر جسم خارج کرده میشود لیکن هرگاه زخم پیدا کرده خون بر آرند از ان احتیاط باید کرد که عروق از سر نشتر قطع شود
و طریق دیگر آنست که جائیکه ممکن باشد طریق آمدن خون را بند کنند مثلاً هرگاه ورم در دست باشد شریان
عضلیه را که در جانب انسی ساعد و بازو است بند کنند یا بر ان انگشت نهند از ده دقیقه تا هشت دقیقه
تا خون کم رسد و این عمل را در روز و شب پنج شش بار کرده باشند و هر مرتبه تا هشت دقیقه آمدن خون را در ورم باز دارند
تا خون درین عضو کم آید طریق ثالث آنست که اشیای بارده بالفعل مثل آب سرد یا برف بر عضو متورم نهند و اگر همراه آن
ادویه مبرده مثل لائیمون یا لیڈ ایسیٹیٹس یا سرکه حل کرده باشند بهتر بود و لیکن اگر آب سرد نهند پارچه با آن تر کرده بر عضو متورم گذارند
و چون گرم شود باز در آب مذکور تر کرده سرد ساخته نهند یا آب مذکور بر سر آن ریزند لیکن این عمل برای ورم جمیع اعضا مثل ورم
ریه یا ورم قلب یا ورم جگر یا ورم گرده جاری نمیشود آری بر ورم معده و امعاء و مفاصل و دیگر اعضای ظاهره توان کرد و اگر ورم
در عضو ظاهر زیاده و منبسط باشد مثل اینکه از اول ساق تا قدم متورم بود درین وقت آب سرد در ظرفی که سوراخ دار باشد
پر کرده در هوا معلق سازند و عضو متورم را زیر آن دارند تا قطره قطره از ان بر ورم ریزد و تبرید نماید چه اگر از آب سرد

پارچه تر کرده و بیت وقت نهند خوب گرم نشود و ازین حیله همیشه آب سرد بر ورم میریزد و همچنین اگر ورم حار در اعضای باطنه مثل دماغ
یا نخاع بود و منظور آن باشد که تا ثیر برودت در او برسد عوض آب سرد برف ریزه ریزه کرده در مثانه پر ساخته در ورم دماغ
بر سر و ورم نخاع بر فقار گذارند تا اثر برودت بآن عضو رسد و از آن حاصل میشود بخلاف آب سرد چه سردی آن زود رفع میگردد
اما باید دانست که وقتی که ورم حار در ابتدائی خود بود و ریم در آن نیفتاده باشد اما هرگاه ورم
قریب نضج و انفجار بود و ریم در آن افتاده باشد پس درین وقت استعمال گرمی و تری برای کم کردن اجتماع خون مفید میشود
چه از آن تمدد عضو کم شود و مواد که از عروق ریخته میشود درین وقت زیاده میریزد و از آن اجتماع خون که در عروق
بوده کم میگردد و هم چون بسبب گرمی درد کم میشود خون باشد کم میرود پس بنا بر آن ضماد از ادویه حاره رطبه مثل
تخم کتان بر ورم نمایند یا پارچه بآب گرم تر کرده بر ورم نهاده موم جامه بر آن بپیچند تا گرمی و تری دیرتر بر ورم ماند یا پارچه
فلالین در آب مطبوخ پوست خشخاش یا در آب مطبوخ گل بابونه که گرم باشد تر کرده فشرده بر ورم نهند یا پارچه
اسفنج پلین که قسمی از پارچه پست در آب گرم تر کرده بر ورم نهند و ایضاً از طلا کردن بلادونا بر ورم درین وقت عروق جلد
مسترخی میشوند و از آن درد و اجتماع خون کم میشود و فائده آن در اورام جلدیه درین وقت زیاده میشود لیکن تنها آنرا
باب سرشته ضماد سازند یا همراه گلیسرین حل کرده طلا سازند اما قانون پنجم که منع کردن از ریختن مواد در عضو متورم
و ردع کردن آن آنچه در لحم ریخته تا باز در عروق صغار رود و بر آوردن مواد یکه در لحم ریخته لائق باز رفتن در عروق نباشد لیکن که
اگر بعد حصول ورم عضو متورم را بر طبیعت آن گذارند و کدام علاج هم نکنند درین وقت هم این امور از جانب طبیعت
در بدن ظاهر میشوند که بعد ریختن مواد دیگر مواد را طبیعت از انصباب باز میدارد و در آنچه پیشتر ریخته آنرا در عروق
باز پس میفرستد و آنچه لائق ردع نیست آنرا آنچه ریم ساخته از عضو متورم خارج میسازد لیکن گاهی صدور این افعال
از طبیعت بسبب ضعف آن یا از شدت قوت ورم حار بخوبی نمیشود درین وقت حاجت داعی میگردد بسوی رعایت
و تکمیل این قانون و چونکه در آن سه امر اند یکی منع از ریختن مواد و این کار اکثر از آنچه در قانون چهارم برای رفع اجتماع
خون تدابیر نوشته شده اند مثل نوشانیدن ادویه مسهله که از قسم کثار باشند یا ادویه معرقه یا مدره بول حاصل میشود
لیکن چیا مقصود گاهی چون از آن حاصل نمیشود امذا برای منع ریختن مواد در ورم حار که جزو اول قانون پنجم است بالخصوص ادویه
انیشن گلس درست کرده بر بالا ظاهر حار بر بندند که از آن بسبب ضغط کردن و بسوی خارج آنچه در آن داخل مواد اند
بیرون شده و ریختن مواد هم که فرع اجتماع خون است ممنوع میگردد و تجربه آن در واقعه که اینها نمی شوند اما هر
وقت که چون دوای مذکور در حرض فایده به جلد مقابل درد باطن هی نهند در مدت ها سیر درد و تسکین میشود و ورم تحلیل پذیر
میگردد و ایضاً برای این کار نوشانیدن سیماب و مرکبات آن در ورم نافع است چه از نوشانیدن آنها فایبرین در خون کم میگردد
و آنچه مواد در لحم ریخته فایبرین بود آنرا سیماب ملائم و لطیف میسازد و مینگذارد و فایبرین را تا رسیده ریخته شود لیکن این ...

انچه مواد از عروق ریخته است باز پس در عروق میرود ولیکن بشرط استعمال آن اینست که هرگاه ورم در غشای آبدار یا غشای ریشه دار باشد
این دوا را دهند اما هرگاه ورم در نسج سلولی یا بدن باشد درین وقت حاجت نبود باستعمال سیماب کثیر داخل میشود زیراکه ورم آن
نسج بزودی تحلیل شود و هم این غشا ضعیف است از سیماب متضرر و متاذی میشود و همچنین هرگاه در خون یا در مریض ضعف
بسیار باشد یا در خون خرابی از قسم آمیختن کدام زهر بود و هم هرگاه استعداد خنازیری در بدن باشد یا مریض بعرق
النسا مبتلا بود استعمال سیماب جائز نیست جزو دوم این قانون که رجوع کردن مواد در عروق ست پس آنهم از استعمال
سیماب حاصل میشود ولیکن جائیکه دادن سیماب جائز نبود انجا پتاس ایوڈائڈ یا امونیا میوریاس یا کالشیم میوریا س
حسب مناسب دهند و این ادویه در همه حال و هرجا در ورم لائق نوشانیدن اند و هم تنکچر ایوڈین تنها یا با ادویهٔ دیگر
از ازاله اورام اعضای باطنیه و ظاهره مفید است اما اکثر استعمال آن در خارج میکنند و هم برای این کار استعمال ضماد
کتان و مسهل قوی در ورم نافع است چنانکه در اورام مفاصل کرده میشود و نافع آید و هرگاه ورم در غشای آبدار یا ریشه دار
باشد از استعمال ضماد کتان و مسهل قوی رجوع کردن مواد در عروق حاصل میشود و باید دانست که استعمال ادویهٔ مسهله
اگرچه در اورام غشای آبدار و ریشه دار هم مفید است لیکن در اورام حلقوم و سینه نفع آن بالاتر است و همچنین استعمال
مرهم سیماب هم گاه گاه بر ورم مزمن این کار مفید است خصوصا در ورم خصیه چه دران از استعمال آن ورم و سختی برود
دفع میشود اما جزو ثالث آن که اخراج مواد است پس هرگاه مواد از تدابیر و علاجهای سابقه که پیشتر مذکور شده
دفع نگردد و ریم شود اخراج آن نمایند چنانکه در دمل طریقهٔ آن نوشته خواهد شد اما قانون ششم که تقویت عضو متورم
پس طریقهٔ تعمیل و اجرای این قانون آنست که هرگاه ورم بر اعضای ظاهره باشد و بعد زوال آن ضعف در عضو
متورم پیدا شده باشد و آن دانسته میشود ازینکه بعد زوال ورم استرخا در عضو و قدری سیاهی بر جلد آن باقی
بماند درین وقت برای تقویت آن آب سرد بران ریزند یا اسفنج تر کرده در آب سرد بران نهند چه ازین تدبیر در عروق و
ریشه های اعصاب عضو مذکور قوت می آید و همچنین از مالیدن که آهسته آهسته مالند تا آنچه خون در عروق عضو مذکور مجتمع باشد
از انها خارج شده خون جدید در انها می آید و از ان غذای جدید بعضو مذکور میرسد و کذلک از بستن پارچه بالای ورم
بنحوی که اثر عصر قلیل بعضو رسد و بسبب آن خون جدید از عروق بیرون رفته خون صحیح دران داخل شود هم فایده حاصل
میشود و ایضا از خورانیدن اغذیهٔ جیده مقویه و نوشانیدن امونیا کاربناس یا شراب برانڈی یا پورٹ وین و
از گردانیدن و داشتن در هوای صاف جید و نوشانیدن ادویهٔ مقویه از قسم مرکبات آهن و مرکبات فاسفورس
و سلفیورک ایسڈ و غیره اورام اعضای باطنه و ظاهره فایده تقویت حاصل میشود اما قانون هفتم که آن ازاله انجام اورام حاره است
پس آن فی الواقع علاج امراض خاصه است که از ورم پیدا میشوند و بیان آن در ضمن هر مرض خواهد آمد بنابر آنکه از
جمله امراض که از ورم حار پیدا میشوند دمل ست پس هرگاه دمل پیدا شود و وقت افتادن ریم آید یا ریم پیدا شود در ...

گرمی و نرمی به ورم رسانند تا سفید برآید ریم شود و طرق آن در قانون چهارم مفصل نوشته شد و بهتر از همه درین وقت نهادن
دوو چهار طلیه است بر ورم و آنچه از همه بهتر و انفع درین باره و معمول به بود اینست که بگیرند تخم کتان مسحوق و برگ عنب الثعلب
سائیده و هر دو را مساوی الوزن با هم آمیخته پارچه آلوده بگرم بر ورم نهند چه از ان تسکین درد الم و لینت در ورم
و جلد و اعانت بر پختن مواد حاصل میشود و قاعده استعمال دوو ضماد همین است که مادام دمل خود منفجر شود یا آنرا از نشتر
نگشایند او دو ضماد را اختیار کرده باشند لیکن هر چهار جا این قاعده جائز نیست بلکه هرگاه ورم در مفصل یا در رباط یا
زیر غشای ریشه دار یا زیر غشای استخوان افتد چنانکه در ورم سر انگشت های دست که آنرا بزبان هندی بهمری گویند و لغت
عربی داحس نامند میشود درین وقت انتظار انفجار ورم دمل نکنند زیرا که بسبب مزاحمت غشای ریشه دار که بالای جا اجتماع
مذکوره است خود ریم بیرون نمی آید لهذا چون ثابت شود که ریم در جای مذکور افتاده فوراً از سر نشتر کشاده اخراج ریم
نمایند والا ورتا خیر تعفن هلاکت علیل ست و همچنین هرگاه ریم در دمل کامل عضو رئیس یا شریف را اثر کند چنانکه گاهی در قرحه
قضیب دمل پیدا شده قصبه را اثر میکنند و از اثر مجرای آن در تنفس خرابی و ضیق پیدا میگردد یا گاهی دمل در بری تخم
یعنی موضع متوسط درمیان خصیه و مقعده یا فرج و مقعده پیدا میشود و از ان مثانه متضرر میگردد و از ان بول محتبس میشود
درین وقت هم فوراً ورم را کشاده ریم بیرون آرند و الا مریض از بند شدن تنفس یا حبس بول هلاک خواهد شد
کما هرگاه از رسیدن ضربه بر دماغ و شکستن استخوان راس دمل در غشای ام غلیظ پیدا شود درین وقت هم استعمال ضماد
منضج نمیکنند چه ریم خود ممکن نیست که خارج شود لهذا فوراً از نشتر ریم را برآرند و همچنین هرگاه دمل در غدد های گردن
و سینه پیدا شود خصوصاً در اطفال درین وقت اوّل ... ریم را بر ورم ضماد ... سازند ... هرگاه ریم ... شود
فوراً از سر نشتر کشاده اخراج ریم نمایند زیرا که اگر خود دمل منفجر شود اثر زخم کبیر باقی مانده صورت ... قبیح میشود
و آن در عورات معیوب ست خصوصاً در عورات ولایت انگلستان بخلاف اثر زخم نشتر که آن قلیل پیدا شده و زائل میگردد
آنا طریق کشادن دمل پس متعدد اند گاهی از سر نشتر یا از کارد چاک میسازند و این وقتی ست که دمل در ابتدا ... ظاهر
باشد و گاهی از شروکار میکشایند و این وقتی ست که دمل در جای باشد که آنجا زخم زیاده نتوان کرد مثل دمل
غده های گردن عورات در انگلستان چه از بقای اثر زخم گردن و سینه در ایشان عیب پیدا میشود پس آنجا از شروکار
زخم کرده ریم را بذریعه اسپنج که آله خاص ست میکشند همچنین هرگاه ریم زیاده و دور از جلد بدن باشد چنانکه
در پهلو کبد ریم زیاده چاک کردن شکم مخوف ست لهذا شروکار انداخته زخم پیدا کرده ریم را بذریعه اسپنج میکشند
و گاهی در دمل سرنگون که ریم آن زیر غشای ریشه دار میباشد و زیر غشای مذکور منبسط میشود و بر جلد تنگ آید از شروکار
زخم کرده این عمل اسپنج می نمایند و گاهی از یک طرف دمل سوزن رشته دار را در دمل انداخته از طرف دیگر
آن سوزن بیرون می آرند و هر دو کناره رشته مذکور را با هم می بندند و این وقتی ست که دمل در خریطه بود چنانکه ...

چه ازین سبب ریم از ان تنها جاری میماند و چون عمل سوزنی کرده میشود از ان ورم جدید پیدا شده و از ان مواد ریخته خریطه کوره
بسبب پر و جریان ریم از ان بند میشود و گاهی از سر باریک قلم کاستک نقره دمل را سکنا مینمایند و این وقتی است که دمل بر جگر باشد
و ریم مائل بسوی خارج نباشد لیکن از مزاحمت اعضای دیگر تا جلد نتواند رسید و از ان پیدا میشود که دمل منفجر شود و از ان ریم
و ریشتهای آبدار ریزد و از ان آفات مریض پیدا گردد در وقت از سر باریک قلم کاستک زخم پیدا میکنند و از ان
جمله اعضا متورم شده یکذات میشوند مثل عضو واحد جمله یکجا شده بسهولت بسوی خارج منفجر میشود و در کدام خریطه ریم
آن نمیریزد و ایضا بدانکه چون بعد منفجر شدن دمل اکثر مدت تا زخم آن مندمل نمیشود و جریان ریم باقی ماند و از ان کمزوری تام عارض
پیدا میشود لهذا برای دریافت سبب طول اندمال زخم و تولد و جریان ریم مستر لسٹر صاحب بهادر کوششهای بلیغ فرموده تحقیق نموده
تدبیر آن ایجاد فرموده اند خلاصه آن نوشته میشود حاصل تشخیص و تدبیر صاحب موصوف آنست که در هوای بخوبت حیوانات کوچک
بسیار میباشند که بسبب رسیدن آن در زخم فساد زیاده و ریم بکثرت پیدا میشود و تدبیری که ایجاد فرموده برای استعمال آن امر فرموده اند
اول سامان آنرا مهیا ساختن ضروریست و آن چهار چیز است اول کاربولک ایسڈ یکحصه با پچاس حصه آب ساده آمیخته نگهدارند دوم
کاربولک ایسڈ یکحصه همراه ده حصه روغن کنجد صاف ملاکر موجود دارند سوم پارچه قاطع عفونت و قاتل سبب عفونت را که موسوم به
اینٹی سپٹک گوز است مهیا سازند و طریق ساختنش اینست که کاربولک ایسڈ و پارافین و رال سفید را باهم آمیخته دران پارچه
تنک را که دران سوراخهای کوچک باشند مثل پارچه مشهور که از ان پرده های مچهری میسازند تر کرده خشک ساخته نگهدارند
چهارم پارچه دیگر که موسوم به پروٹکٹو سلک است یعنی بازدارنده ازاذیت را درست سازند و ترکیبش اینست که پارچه ریشمی باریک را
در روغن کاربولک تر کرده بران صمغ موسوم به گوپال وارنش را در آب حل کرده طلا سازند و خشک نمایند من بعد آنرا در آب مطبوخ
غلیظ سریش تر کرده خشک ساخته نگهدارند و چون این اشیای اربعه موجود شوند اراده کشادن دمل نمایند و هر چند که روغن کاربولک ایسڈ الکوحل
و آب کاربولک ایسڈ محلول هر دو در تاثیر واحد و مفید کار واحد اند لیکن اگر دمل صغیر باشد آنجا آب کاربولک کافی میشود و
اگر کبیر بود روغن کاربولک بران استعمال کرده میشود زیرا که کاربولک در روغن تا دیر میماند و از آب بزودی جدا میشود پس هرگاه
بر زخم دمل این اشیا را باستعمال آرند باید که پارچه صاف را بقدر زخم دمل گرفته در روغن کاربولک یا آب کاربولک تر کرده
بر زخم نهند و بالای آن پارچه موسوم به اینٹی سپٹک خشک را چند تو کرده بطور رکیده و تر بر دور زخم کناره های پارچه مذکور باشند
نهاده بربندند تا آنچه ریم از زخم خارج گردد دران جذب شود و بیرون از دور پارچه نیاید و متعفن نگردد و چون زخم دمل قریب
اندمال رسد و انگور آن تا جلد آید پارچه آلوده به آب کاربولک یا بروغن کاربولک را دور کنند زیرا که نهادن کاربولک را بر زخم مانع
از بستن انگور میشود و عوض آن پارچه موسوم به پروٹکٹو سلک را بقدر دهن زخم پاریده بر زخم نهاده پارچه اول را که به اینٹی سپٹک ساختند
بدستور اول بالای آن نهاده بربندند لیکن وقت نهادن بر زخم پارچه پروٹکٹو سلک را در آب کاربولک تر کرده بر زخم نهند تا شبهه رسیده
ماندن حیوانات هوائی بر سطح پارچه مذکور برطرف شود زیرا که شئی جهنده آب مطبوخ بر آن موجود میباشد ممکن است که

حیوانات کوچک هوائی بران چسپیده باشند و هرگاه خواهند که دُمّل را بکشایند پس ابتدای این تدبیر بنحوی کنند که مستر لستر صاحب بهادر موافق آن بعمل می آرند و آن اینست که چون مریض و دمّل حاضر شود اول محل اطراف و گرد آن جلد بدن را از آب کار بالک میشویند تا آنچه چرک بران نشسته گردد و هوای کاربولک بر محل زخم و گرد آن ماند بعد دستهای خود را از آب کاربولک مذکور میشویند پس نشتر را در آب کاربولک آلوده امر میفرمایند که آب کاربولک مذکور در ظرفی یا در زرّاقه مخصوصه پر کرده از ان مثل بارش قلیل قطره های نازک متصل که قریب بخارات باشد بر دمّل می ریزانند و حد ریزانیدن آن بر دمّل اینست که زخم دمّل را از نهادن پارچه اینتی سپتک بند کنند و تا این زمان ریزانیدن قطرات آب کاربولک بند نکنند تا هوای پر از حیوانات بزخم نرسد و مادام که از چاک کردن و ریم برآوردن و بند کردن زخم فرصت نشود این آبپاشی آب کاربولک بند نگردد و بعد از نشتر زخم را چاک کرده ریم بر می آرند و بعد برآوردن ریم پارچه صاف را در آب کاربولک یا لوشن یا روغن کاربولک ڈالکوشت حسب ایمای سابق تر کرده بر زخم می نهند و بالای آن پارچه موسوم به اینتی سپتک نهاده می بندند از این تدبیر هوای خارجی در زخم نمیرسد و بزودی زخم مندمل میگردد و ریم کم پیدا میشود و هرگاه ضرورت دیدن زخم مذکور شود وقت کشادن زخم از اول کشادن تا آخر بستن زخم عمل آبپاشی آب کاربولک بند نشود چنانکه وقت نشتر زدن گفته شد و چون ڈاکتر صاحب بهادر موضوع قشاء زخم جدید از قسم قطع کردن یا دست پیدا میکنند یا در مجتمع شدن آب در مفصل نشتر داده زخم بر مفصل پیدا کرده موافق این تدبیر عمل میفرمایند زخم جدید و زخم مفصل که گاهی به نتیجه بیشتر مورث هلاکت میگشت اکنون از این تدبیر بزودی خشک و مندمل میگردد و یک قطره ریم در ان نمی افتد فقط اگر دهرگاه در دمّل ریم زیاده پیدا شده جاری ماند در ان اندیشه ضعیف شدن مریض و انصباب ریم موسوم به ایکل یوڈی جنز ایشن یعنی ریم شتا پرنشاسته در جگر یا در عضو دیگر و هم خوف پیدا شدن حالت موسومه به صراز مرض یعنی خشکی بدن در اطفال و غیره پیدا میشود در این وقت مریض را اغذیه جیده مقویه خورانند و ادویه مقویه مثل امونیا کاربنا س یا پورٹ وین یا مرکبات آهن و روغن جگر ماهی حسب مناسب بخورانند و از جمله امراض مذکوره ناصورست که بعد انفجار دمّل پیدا میشود پس هرگاه ناصور پیدا شود درین وقت بسوی اسباب آن رجوع کنند و هرگاه سبب یافته شود بازاله آن بپردازند مثل اینکه اگر قطعه استخوان یا دیگر شی غریب مثل گوله تفنگ یا قطعه خشب و آهن و غیره در زخم باشد آنرا از اندرون زخم بیرون آرند تا بسبب دفع شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاهی قطعه استخوان در زخم نمی باشد بلکه زیر خریطه دمّل استخوان مرده ریزه ریزه مثل ریگ میشود و لیکن از استخوان جدا نمیگردد و از اذیت آن ناصور پیدا میشود درین وقت سلوشن نائٹرک ایسڈ ڈالکوشت بذریعه زرّاقه در زخم دمّل میرسانند تا بسبب آن قطعه استخوان مرده رقیق شده جاری و سائل شود و از دور شدن اذیت زخم مندمل گردد و گاهی محض بسبب کمزوری خریطه غشائی دمّل زخم مندمل نشود درین وقت گاهی اگر ممکن شود بر زخم مذکور چیزی ثقیل مثل قطعه اسفنج یا گل یا پارچه چند تا کرده نهاده از پارچه طویل قدری محکم می بندند تا اثر فشار بران رسد و خریطه مذکوره منفشر شده باهم گشته چسپیده وصحت گردد و گاهی درین وقت ادویه که بسبب اذیت رسانی ورم در عضو پیدا میکنند مثل سلوشن نائٹر سلور یعنی کاسٹک لونر محلول در آب یا ٹنکچر ایوڈین در زخم می اندازند تا بسبب آن ورم جدید پیدا شود و بسبب آن خریطه باهم شده بچسپد و گاهی درین وقت برای

برای

پیدا کردن ورم تارهای آهن گرم کرده در زخم می‌اندازند و گاهی چونکه تار گرم کرده پهلوهای آتش فوراً بعد از داخل شدن در دهن زخم سرد میشود و لهذا بذریعهٔ گالوینک بتّری که اسم زنجیر برقی است بر اسم گالوانی صاحب حکیم که موجد آن بود تار آهن را گرم میکنند باین نحو که اول تار آهن سرد را در زخم نهاده و بعده هر دو سر زنجیر برقی را بر تار آهن مذکور نهاده بقوت حرکت میدهند تا اثر برق بوجه بتار رسد ازین تدبیر فوراً تار مذکور در زخم گرم و سرخ میشود و زخم را میسوزاند و از سوختن دران ورم جلد پیدا شده صحت میشود و گاهی راه ناصور مقعد و پیچ پیچ بسوی رحم میباشد چنانکه در ناصور امعا و مقعد دیده میشود و درین وقت از تدابیر مذکوره سابق نفع حاصل نمیشود زیرا که بسبب لقه و طرق ناصور چیزی تا اصل راه آن نمیرسد لهذا درین وقت باید که جمله راه های ناصور را گشاده تا مقعد یک زخم کرده دهند تا اندمال آن سهل شود چه درین وقت که زخم واحد شود بیرون آن نمی‌آید پس انگور پیدا شده زخم مندمل میگردد و چونکه گاهی وقت پیدا کردن زخم در امعا و مقعد خون کثیر جاری میشود لهذا باید که چون اراده این عمل نمایند ایلاستک گلی چیرکه نام رسن صمغی یعنی رسن را که بری است در دهن زخم ناصور که در خارج است داخل کرده از راه مقعد برمی‌آرند بعده هر دو کنارهٔ رسن مذکور را گرفته گره میدهند که بسبب آن ممانعت میشود و چون وقت گشادن دهن زخم خارج نمیشود و اگر از کمزوری خون ناصور پیدا شده باشد درین وقت آنچه در تدارک کثرت جریان ریم در دل نوشته شده انجا هم بعمل آرند و دیگر از جمله امراض مذکوره که بعد اندمال پیش پیدا میشود اندمال بعنی زخم است که بعد انفجار و خروج ریم باقی ماند و علاج آن همین است که آنرا از رسیدن آفات خارجیه مثل صدمه و ضرب و سقوط یا هوای خارجی محفوظ دارند اما گاهی در زخم مذکور یا کناره آن ورم میباشد و بسبب آن انگور جید پیدا نمی‌شود و مادام که این ورم دفع نشود زخم مندمل نگردد پس برای دفع کردن ورم هم آوردن قدری خون از کناره های زخم مفید میشود و گاهی از ضماد کردن ادویه محلله اورام و مسکنه وجع مثل برگ عنب الثعلب ساییده و از ضماد لعاب یا مرهم افیون صحت حاصل میشود و گاهی از اجتماع خون و زیاده حرکت دادن و مشقت گرفتن از عضو زخم دار زخم مندمل نمیشود و علاج آن است که عضو را آرام دهند و از پارچه صاف بر زخم بندش سازند تا آنچه خون در عروق صغار مجتمع باشد بسبب بندش از مقام خود بیرون رود و اجتماع خون زائل گردد و گاهی بسبب کمزوری عضو و سوء مزاج انگور جید پیدا نمیشود و درین وقت آنچه در تدارک جریان ریم کثیر در علاج دمل نوشته شده بکار برند و اگر انگور بسرعت و جودت پیدا نشود روغن کافور را در زخم ریزند تا از ان قدری اذیت پیدا شده خون دران بزودی زیاده آید و از ان انگور پیدا شود و اگر انگور زیاده پیدا شده از سطح عضو بلند شود درین وقت از بستن رفادهٔ سخت بر زخم و رسانیدن اثر عصر منقبض و پست میشود و گاهی این تدبیر کافی نمیشود بلکه حاجت باستعمال ادویه داغیه میگردد و درین وقت قدری از توتیای مسحوق بر آن پاشند یا اصل کاستک نقره بر آن گردانند تا از ان مقدار انگور کم شود لیکن استعمال توتیا از کاستک نقره بهتر است و ایضاً از تدابیر عمده جدیده برای انبات جلد بر زخم هرگاه زخم وسیع و کبیر باشد و بعد پیدا شدن انگور بران جلد پیدا و ساتر نشود و از ان زخم به نگردد تدبیریست که آنرا بزبان انگریزی ترانس پلانٹیشن آف کیوٹکل مینامند و آن اینست که هرگاه زخم کبیر باشد و مدت دراز بر حالت

در ناصور مقعد [illegible]

گوشت تر باشد لیکن به حد خاص رسیده متوقف گردد و از ان ترقی در صحت نکند و جلد صحیح رسته بر زخم نیاید درین وقت موافق کمی و زیادتی
وسعت زخم یک قطعه یا قطعات متعدده از طبقهٔ بالای جلد مریض که آنرا اپیدرمس گویند بقدر دانهٔ عدس یا دانهٔ گندم یا ازان
هم کم بذریعهٔ مقراض یا کارد نازک قطع کرده در وسط زخم مذکور جابجا در مواضع متعدده قطعات مذکوره را گذاشته بالای آنها
پارچهٔ اسکلن آلوده که اسکلن آنرا از آبرات گلاس ساخته باشند نهاده آهسته ببندند و سه چهار روز آنرا بسته دارند تا قطعهٔ جلد
با زخم متصل و ملتئم گردد پس بعد چون قطعهٔ جلد مذکور با زخم چسپیده یکذات گردد پارچهٔ اسکلن آلوده را جدا سازند که ازین
تدبیر جلد از اطراف قطعات مذکوره جلد رسته و پیدا شده تا اطراف زخم مذکور رسید و از ان زخم مذکور از جلد بدن مستور شده
به میگردد و لیکن باید که وقت قطع کردن [illegible] بالائی [illegible] هم همراه آن بریده بیرون آرند اما احتیاط دارند که
اصل جلد که ڈرما است همراه آن نیاید و هم جلد مذکور را [illegible] که از جانب وحشی بازو یا فخذ که اینجا حس کم است بگیرند و الا
از هر عضو که جلد آن صحیح باشد گرفتن جائز بود لیکن این تدبیر مشروط است بچند شرط اول آنکه زخم از مادهٔ ردی فاسد مثل
زخم آتشک یا زخم سرطان وغیره نباشد [illegible] دوم آنکه قطعهٔ جلد [illegible] قطع کردن بر زخم مذکور نهند
و بکمال سبکی دست از محل قطعه بردارند [illegible] زخم گذارند تا [illegible] آن [illegible] انضمام [illegible] شود
سوم آنکه قطعهٔ مذکور را چنان [illegible] که از ان [illegible] گردد و از ان [illegible] درمیان قطعهٔ [illegible]
وسطح آن ناهموار حاصل نشود و الا [illegible] چهارم آنکه پارچهٔ اسکلن آلوده را بران بخوبی نهند و ببندند
که اثر عضو زیاده بر سطح زخم نرسد بلکه [illegible] قطعهٔ جلد مذکور جائیکه نهاده شده بران لازم ماند و الا اگر اثر عضو
زیاده رسانیده شود از ان [illegible] برباد خواهد رفت فقط گنگرین و ایضاً از جملهٔ امراض که بعد القطع پیش پیدا میشود
مارتفی کیشن یعنی مردن عضو متورم است خواه جلد و لحم [illegible] یا عظم و بیانش در ذکر انجامات ورم حار بخوبی شده و علاجش نسبت
که هرگاه بدانند که عضو متورم قریب مردن است از نشتر در طول ورم پاره کرده دهند تا آنچه ریم و خون فاسد زیر جلد مجتمع باشد
خارج گردد و بعد این عمل اکثر در شدت درد و حمی و دیگر اعراض ورم خفت ظاهر میشود و لیکن چون بعد پاره کردن ورم آنچه مواد
که از زخم برمی آید بسیار متعفن و بدبو میباشد لهذا باید که بعد زخم کردن و برآوردن مواد فاسد از زغال و آرد تخم کتان که
هر دو مساوی الوزن باشند پولتس یعنی ضماد درست کرده در بست و چهار ساعت بار بار سه چهار بار بر زخم نهند و هر بار تبدیل
نموده باشند و همچنین پارچه را بروغن کاربولک آلوده بر زخم نهادن مفید است و اگر ممکن شود تدبیر لسٹر صاحب بهادر که در ذیل
علاج دمل نوشته شده بعمل آرند بهتر خواهد بود و هرگاه جلد یا لحم مرده گردد و گرد قطعهٔ مرده حد سرخ پیدا شود که از ان دانسته
میشود که تا اینجا عضو متورم مرده خواهد شد درین حال اگر مقدار عضو مرده صغیر قلیل باشد بران استعمال ضماد رطب بهتر است تا نزدیک
جلد و لحم میت از عضو زنده جدا گردد و اگر مقدار عضو میت عظیم و کبیر باشد درین وقت بران اشیای رطب نهادن نشاید
زیرا که اگر قطعهٔ کبیر از عضو میت یکبار جدا شود تعفن چنان پیدا خواهد شد که تاب تحمل بوی بدبو آن باقی نخواهد ماند بلکه

درین وقت بهتر آنست که [illegible] یا [illegible] و آنچه قاطع عفونت و بوی بد باشد بر لحم میت باشند مثل [illegible]
میت پاشیده شود [illegible] خشک [illegible] بران نهاده [illegible] بستن [illegible] آنست که گاهی آنجا [illegible] پیدا شود [illegible]
بسبب پیدا شدن گرمی که از نهادن [illegible] پیدا میشود لحم و غیره اعضا از مردن باز میمانند و اگر [illegible]
سفوف ساخته مکدو گل صاحب بهادر بر عضو مرده پاشند مفید [illegible] بو و بوی عفونت [illegible]
مد سرخ بالای لحم یا عضو مرده بپاشند بران [illegible] رطب مثل پولتس [illegible] ضماد سازند و اگر [illegible]
یا زردی که خوشبوی دران زیاده باشد با [illegible] سائیده [illegible] لیکن آنچه [illegible]
روغن کاربولک ایسڈ [illegible] یا سلوشن کلورائڈ آف زنک یا سلوشن کلورائڈ [illegible] ترکیب کرده باشند [illegible]
انیست مقصود آنست که تا جلد و لحم مرده از لحم زنده جلد جدا شود و غرض از ادویه قاطع عفونت [illegible]
کدتا [illegible] عفونت لحم مرده از اثر ادویه قاطع عفونت تا [illegible] گردد و در عروق [illegible]
خواهد شد و ایضاً در جدا کردن لحم و جلد میت از لحم زنده [illegible] طبیعت نمایند تا [illegible] لحم مرده را [illegible]
ساخته بیاندازد و خود معالج آنرا [illegible] قطع نماید چه از کشیدن [illegible] لحم [illegible]
از دیاد و فساد است و آنچه لحم مرده از زنده [illegible] شود آنرا [illegible] جدا سازد [illegible]
مردن [illegible] شوند و ماندن [illegible] مرده در بدن [illegible] است لهذا [illegible] که [illegible]
باشد اتصال آنها را که با عضا [illegible] از مقراض قطع کرده دهند تا بعد قطع طبیعت آنرا بآسانی جدا سازد و گاه [illegible]
شود آنرا هم بریده از لحم صحیح زنده جدا کرده دهند و ایضاً از جمله امراض که بعد ورم پیدا میشوند زخم است [illegible]
لحم مرده باقی میماند و علاجش آنست که چون درین حالت ضعف بدن و کمزوری و خرابی خون زیاده پیدا میشود [illegible]
آنچه خون را صاف کند باستعمال آرند و اگرچه [illegible] هم از مصفیات خون است لیکن چونکه از ان در خون کمزوری پیدا میشود [illegible]
هم اکثر درین حالت [illegible] اسهال جاری میشود لهذا از ان احتیاط نمایند و [illegible] آن ادویه [illegible] را نوشانیده [illegible]
و بعد آن مصفیات خون مثل کلورایڈ [illegible] مقویات آن مثل [illegible] اسپٹل و هم مقویات [illegible]
همراه [illegible] یا [illegible] و آنچه ادویه [illegible] بود و [illegible]
مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا [illegible] ایسڈ ڈائلوٹ یا [illegible] ایسڈ ڈائلوٹ و غیره آنچه [illegible]
باشند بدهند و نوشانیدن افیون درین وقت یا [illegible] است چه از ان درد و اذیت هم [illegible]
[illegible] است استعمال [illegible]
شراب پورٹ و [illegible] حسب مناسب [illegible] نوشانند فقط
فصل چهارم در ورم [illegible]
[illegible] انفس [illegible] و در کتب [illegible] باورام [illegible]

خونی که در عروق صغار و ریدی میشود و موسوم به پاسف کان جنبیش شن ست میباشد و اکیذمت کان جنبیش شن که قسم ثانی آنست
و در ان زیاده خون در عروق صغار شرائینی مجتمع میشود قلیل بود و ایضاً آنچه مواد درین ورم از عروق صغار در لحم میریزد
از ان سیلهای طویل مثل سیلهای اصلی عضو متورم پیدا میشوند نه سیلهای مدور که ماده تولد لحم ست لهذا از ان اکثر لحم
پیدا نمیشود بلکه از اجتماع سیلهای مذکوره مقدار عضو مذکور زیاده میگردد و در ان سختی حادث میشود گویا این سیلها
غذای اجزای عضو مذکور میشوند و از ان مقدار اجزای مذکوره زائد میگردد و هرگاه این مواد در غشای خانه دار میریزد
از ان ریشه های غشای مذکور غلیظ و سخت میشوند و لدونت آن کم گردد و بجای خود بسبب آن غشای مذکور حرکت نمیکند
السبب اکثر این ورم وقتی پیدا میشود که در بدن مریض استعداد خنازیر یا اوجاع مفاصل یا آتشک بوده باشد و خاصةً وقت
بودن استعداد خنازیری این ورم زیاده حادث میشود العلامات آنچه علامات در ورم حار نوشته شده اند گاهی بعض آن
و گاهی جمله علامات موجود می باشند لیکن در انها شدت و قوت نمیباشد مثلاً اجتماع خون که درین ورم میباشد قسم اول
آن بود و اگر ورم بر جلد بود لون جلد مائل بسیاهی یا نیلگونی میباشد حمرت خالصه نبود چنانکه در ورم حار میباشد زیرا که انجماد تا
اندازه که در انها خون سیاه مجتمع بود دیده میشود و لیکن گاهی سرخی بر جلد بدن بسبب نشستن خون از عروق صغار پیدا
میشود و چون بعد انصباب آب خون و اجزای خرد سرخ و سفید آن در عروق باز پس میروند رنگ خون مدتها در جلد
باقی ماند و این امر در ورم مزمن زیاده دیده میشود و اگر این ورم در عضوی مثل اعضای غددیه [illegible] گردد
درین وقت اکثر کدام رنگ بر جلد ظاهر نمیشود زیرا که غده های لحمی [illegible] هستند و اگر درد درین ورم باشد آنهم
قلیل بود و حرارت درین ورم بسیار قلیل میباشد زیرا که حرکت تولید سیل و اجتماع خون که از ان در ورم حار حرارت
پیدا میشود کم میباشد و چنانکه در ورم حار از کثرت اجتماع خون و انصباب مواد در لحم مقدار عضو زیاده میشود اینجا بر خلاف آن
اجتماع خون قلیل میباشد لیکن مواد از ان زیاده در عضو متورم میریزد و از ان مقدار عضو کبیر میگردد لهذا در ورم حار مقدار عضو به سرعت زیاده نمیشود و در
این ورم مزمن بارد آهسته آهسته در مدت دراز مقدار عضو زیاده میشود چنانکه از زیادتی غذا عضو در مدت دراز فربه میشود
میشود و اما کار خاص عضو متورم بورم مزمن پس بدانکه در ورم حار چنانکه فوراً در فعل عضو متورم نقصان یا بطلان بالجمله
تغیر ظاهر میشود درین ورم مثل آن در فعل عضو تغیر زائد واقع نمیشود و لیکن عضوی که کار آن تولید رطوبات است مثل
میوکس ممبرین پس فعل آن درین ورم زیاده میگردد لهذا در سرفه مزمن بلغم زیاده پیدا میشود و هم آنچه آب که درین ورم
این عضو پیدا میکند آنهم از حال صحت غلیظ میباشد مثلاً آنچه بلغم در سرفه مزمن پیدا میشود در ان سیلهای ریمی میباشد
همچنین آنچه در [illegible] مزمن خراط پیدا میشود در انهم سیل ریم میباشد و هرگاه ورم مزمن در غشای ابدار میشود آنهم آب را
زیاده پیدا میکند و فابرن در ان کم میباشد و چونکه در ورم حار هرگاه آب در عروق صغار منجذب میشود بسبب باقی
ماندن فابرن [illegible] ورم مزمن چون فابرن کم پیدا میشود لهذا آنچه در خریطه آن آب

از ورم میریزد در ان مجتمع میماند واز ان بالی دژ وتور کسس یعنی مجتمع شدن آب در غشای آبدار پیدا میگردد چنانکه در زانو گاه دیده میشود وهرگاه این ورم در مفاصل کبار مثل مفصل کتف و غیره عارض میشود در ان آب زیاده مجتمع میگردد و چون در غشای آبدار این ورم پیدا شود و آب از ان دخیل شده آن پیدا گردد بالی دژ وکفاسس یعنی اجتماع آب در سر پیدا میشود وگاهی درین ورم مزمن آنچه از خون جدا شده در عضو میریزد باز در عروق صغار منعقد میشود و فالبرن ریشه ریشه گشته از ریشه های آن مثل غشا پیدا میگردد و بسبب آن در عمد و در کار خاص عضو که در آن این غشا پیدا شده قصور و نقصان حادث میشود مثلاً هرگاه در جگر این ورم حادث گردد و از ریشه های فالبرن جابجا در ان صورت آغشیه پیدا میشود پس بسبب کشش و عفز آن غده های جزو جگر که کار خاص که تولید صفرا است بذریعه آنها صادر میشد از فعل خود عاجز و قاصر میشوند و رفته رفته از بی فعلی غدد است خود معدوم میگردند پس مقدار جگر هم از عفز و کشش اغشیه مذکوره و معدوم شدن غده ها صغیر میگردد و بعد زوال صلابت هم بر مقدار اصلی خود نمی آید زیرا که انچه غده های آن معدوم شده تدارک و تولید آنها ناممکن است لهذا بر مقدار اصلی خود که در حال صحت بوده نمی آید هم چنانکه کار خود را که اخراج صفرا از خون است میکرد نتوان کرد وگاهی از ریختن مواد از ورم مزمن مقدار عضو متورم هم زیاده میشود و بعد از آن سختی پیدا میگردد که بسبب آن عضو مذکور بر مقدار اصلی خود میماند از ان ناقص نمیشود چنانکه در صورت اولی در مثال ورم جگر گفته شده بلکه قدری از مقدار اصلی هم زیاده میگردد و بسبب زیادتی مقدار نقصان در فعل خاص آن واقع میشود چنانکه در ورم طحال اکثر این حال دیده شده لیکن هرگاه این ورم و سختی زائل میشود باز عضو متورم بر مقدار خود می آید و کار خاص خود را بخوبی میدهد و این علامات مختصه بعضو متورم بود هم مزمن بودند با علامات عامه آن پس بدانکه حرارت در ورم مزمن کم میباشد لیکن اگر از مرتبه ازمان بدرجه حدت میرسد و اکبو شاعینی یا وه حار میشود درین وقت تپ و حرارت هم پیدا میگردد لیکن چون تپ درین ورم پیدا شود پس مثل ازمنه حدت شود به وقت خاص می آید و شدت میکند العلاج در علاج ورم مزمن جراحت بر استفراغ مواد و استعمال تسخین [illegible] مفرط و اخراج دم و ازاله اعراض مو ذیه چنانکه در ورم حار میکردند نمایند بلکه غور و تامل زیاده کنند چه اینجا علامات و اعراض قلیل میباشند و اجتماع خون کم بود پس زیاده توجه بسوی اعراض کافی نمیشود بلکه اول غور کرده شود که اصل سبب ورم چیست استعداد خنازیر است یا اوجاع مفاصل یا آتشک من بعد رجوع به دو امر کنند یکی اخراج مواد که از عروق در لحم ریخته دوم اصلاح و تقویت عضو تا بسبب آن انچه نقصان در فعل آن آمده باشد دفع شود و بنا برین اول عضو متورم را اگر صغیر باشد و ورم قلیل است بآرام دارند و اگر ورم کثیر و در عضو کلان باشد مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند در مقامی که هوای آنجا جید و صاف باشد و غذا چنان دهند که [illegible]

بدن گردد و قوت و ... و اعزان به تهمی نه پیدا شود مثل شوربای کچنی و قلیه که از گوشت ... یا مرغان ساخته باشند یا شیر
... یا ... رو ... نان ... بریان و ساگودانه پس اگر مریض قدری ضعیف باشد این تدبیر صحت و قوت
... حاصل میشود و اگر زیاده ضعیف باشد سوای اغذیه مذکوره بالا اگر از شراب مجتنب نباشند پورٹ وین یا شراب برانڈی ...
همراه نوشانند و اگر مجتنب از شراب بود ایمونیا کاربناس همراه آب ساده یا شوربای لحم نوشانند و اگر ضعف ... قصد
رسیده باشد هر دو اقسام شراب یا ایمونیا زیاده کنند و مکرر در روز و شب نوشانند تا زود تقویت کند و از جمله ادویه
... اورام مزمنه ... سیماب است چه او الٹریٹیف یعنی متغیر احوال بدن است بر غده های بدن ... میشود و حرکت
غده ها را زیاده میکند لهذا اسهال و ادرار و تعرق ... میشود زیرا که غشای غده های بدن را سست ... تحریک
... از غده ها ... زیاده صادر میشود و بسبب آن آنچه مواد از عروق در لحم ریخته در عروق باز ...
... اصل علاج این ورم همین است که مواد ریخته شده در عروق باز پس رود و چونکه در اورام مزمنه ...
... خیال دارند که چندان نخورانند که از آن جوشش دهن پیدا شود ...
... و ایضا استعمال آن در قوم جائز است که زیاده ضعف نباشد یا استعداد خنازیری در بدن نبود یا ...
... مثل ... خون ... پس اگر این حالت بود استعمال آن غیر جائز و اگر نوشانند بسیار قلیل الخ نوشانند تا که ...
... غده های بدن پیدا کند و از آن مواد در عروق منجذب شود و اگر در این صورت که استعمال ... جائز
... قلیل مثلا ... حصه گرین خورانند بهتر بود لیکن باید دانست که ... قلیل المقدار ...
... زیرا که بسبب قلت مقدار اثر آن بعد مدت دراز ظاهر میشود و از جمله ادویه نافعه اورام مزمنه
... خصوصا جائیکه سیماب و رسکپور را نوشانیدن مناسب نباشد مثل استعداد خنازیری و کمزوری خون
... میشوند در جمیع مواضع و در هر حال نافع میشود لیکن محل استعمال آن خاصه این است که بعد نوشانیدن سیماب
و رسکپور ... نوشانند تا آنچه اجزای سیمابی در خون مانده باشند آنها از خون و بدن اخراج نماید و هم از ادویه نافعه اورام
مزمنه ... بدل و قائم مقام آن ... است یعنی عشبه و شرط استعمال آن این است که عشبه اصلی باشد
... که مشابه ... آن هستند بجایش نه دهند چه بنام عشبه ... فروشان ... لیکن ...
... مثل سیماب و رسکپور و ایوڈائیڈ پتاس نیست لهذا ... آنرا بجای آب همراه ادویه مذکوره ...
... و در جمیع اقسام اورام مزمنه مفید است خواه ورم بسبب استعداد خنازیری و کمزوری خون باشد یا از اسباب دیگر و هم
از جمله ادویه نافعه اورام مزمنه روغن جگر ماهی است خصوصا وقتیکه بسبب استعداد خنازیری ورم پیدا شده باشد زیاده
فائده ... در جوانان و اطفال بحسب تجربه دیده شده و همراه روغن جگر ماهی ایوڈائیڈ پتاس ...
خون هم کمزوری باشند ... ایوڈائیڈ ... همراه روغن جگر ماهی عوض پتاس ایوڈائیڈ ... خصوصا ...

استعمال سیماب در اورام

... استعمال ... پتاس ...

... عشبه ...

غذائیه هم باشد و نوشانیدن ٹانک سیرپ هم همراه روغن جگر ماهی درین وقت بسیار مفیدست و درین اورام مسهل بسیار کم دهند و اگر دهند مسهل قوی هرگز نه نوشانند بلکه بر مسهل خفیف و ملین اکتفا کنند و التزام این امر ضرورست که همیشه براز بلینت آید و ادویه مسهله که از قسم کهار اند درین ورم نه نوشانند و اگر ضرورت آن داعی شود مسهل جار مثل وبریپ یا ڈکاکشن ایلوز هم نوشانند و روغن بید انجیر از همه مسهلات بهترست همچنین فصد درین ورم هرگز نگیرند که ازان نقصان بدن و زیاده شدن ورم حاصل میشود تا اینجا تدابیر که نوشته شدند از قبیل علاج عام اند که بذریعه تقویت و اصلاح افعال طبیعی بدن مفید میشوند اما تدابیر مختصه بعضو متورم پس بدانکه اکثر از برآوردن خون قلیل از ورم فائده حاصل میشود و آن بچند وجه برآورده میشود یکی بذریعه سر نشتر خطوط در عضو پیدا کرده قدری خون برمی آرند واین وقتی ست که ورم در میوکس میمبرن باشد دوم آنکه بذریعه تعلیق علق خون برمی آرند واین وقتی ست که ورم در جلد یا قریب جلد باشد لیکن زیاده از دو سه علق نه چسپانند اگر بعد آن باز حاجت باخراج دم واعی شود بعد از دو سه روز دو سه علق چسپانیده باشند تا کمزوری پیدا نگردد و اجتماع خون رفع شود و از کم شدن خون عروق صغیر منقبض شوند و دران ها قوت آید سوم بحجامت باشرط خون برمی آرند و این وقتی ست که ورم در لحم بود و نهادن ادویه حاره منضجه بر ورم یا ریختن و بستن ادویه مبرده یا آب سرد درین ورم ضرور نیست بلکه در ورم حار ضرورست لیکن اگر ضرورت داعی شود بانیکه ادویه منضجه مثل ضماد تخم کتان یا پارچه ترکرده بآب گرم بران نهند درین وقت احتیاط نمایند از اینکه از استعمال ادویه مذکوره ضعف در عضو و جلد پیدا نشود چنانکه از استعمال پولٹس جلد ضعیف میشود لهذا درین وقت اسپرٹ وین یا پلنبای اسٹیٹس یا بالجمله ادویه مقویه قابضه جلد همراه آن شریک کنند و همچنین ضرورت تبرید خارجی هم درین ورم نیست لیکن هرگاه ورم دفع شده اجتماع خون باقی ماند درین وقت اول آب سرد بر ورم ریزانند چنانکه در تبرید و تقویت عضو متورم بورم حار نوشته شده بعده از دست بقوت بر آن مالش سازند تا اجتماع خون دفع شود و از مالیدن بر عضویکه بعد ورم دران صلابت یا غلظ پیدا شده باشد فائده کثیر حاصل میشود لیکن باید که بر دست روغن مناسب مالیده ازان دلک نمایند و ایضاً از تدابیر نافعه برای ورم انیست که کاؤنٹر اریٹیشن یعنی پیدا کردن اذیت در جانب مخالف ورم باستعمال آرند و در جهت مخالف ورم اذیت پیدا کنند مثلا هرگاه ورم در ریه یا جگر یا در عضلات یا در غدد بدن یا در عظام یا بالجمله در اعضای باطنیه باشد بر جلد بدن که جهت خارجی بدن و مخالف جهت باطن ست اذیت پیدا کنند و آنهم بچند وجه پیدا میشود یکی آنکه ضماد از خردل مسحوق معجون با آب نهند دوم آنکه ضماد از دوای موسوم بکنتاریس درست کرده بر جلد گذارند سوم آنکه ٹنکچر ایوڈین بر جلد طلا سازند چهارم آنکه ادویه محمره جلد یا پیدا کننده حرارت و سوزش بر جلد مثل حب السلاطین یا امونیا یا روغن تارپین بر جلد نهند تا بسبب اذیت جدید جهت مخالف اذیت باطن و ورم مزمن برطرف شود ایضاً از موذیات جلد و خارج بدن

تدبیر موسوم در زبان انگلیس به ایشوست یعنی سایل شدن وطریقش اینست که پارچه اسکلن آلوده بر عضویکه اجرای تدبیر مذکور
بر آن عضو مقصود بود چسپانند و در وسط پارچه اسکلن ثقبه بقدر داخل شدن دانه اکرسمه یا قدری زیاده ازان
کرده باشند بعد درین ثقبه قطعه از پتاس افیونرا که آنرا کاستک پتاس میگویند درین ثقبه چسپانیده درجوار ثقبه مذکوره
نهاده پارچه اسکلن آلوده دیگر را که دران ثقبه نباشد بالای پارچه اسکلن اول بچسپانند تا قطعه کاستک برمحل خود باقی ماند
و باید دانست که بعد نهادن اصل کاستک تا دو ساعت گرمی و درد و بر جلد سوزش میشود بعده اذیت بر طرف میگردد زیرا که
درین مدت جلد محترق میشود پس هرگاه اذیت و گرمی جلد رفع شود پارچه اسکلن را که بالای قطعه کاستک ست
برداشته بر جلد محترق ضماد از تخم کتان نهند تا جلد محترق بسبب آن از لحم جدا گردد و زخم پیدا شود پس بالای زخم مذکور
مرهم اولیم سابینا هر روز نهاده باشند تا جاری ماند و چندان این زخم را جاری دارند تا ورم باطن رفع شود لیکن اگر
بعد استعمال مرهم مذکور هم آثار اندمال ظاهر شوند و ورم باطن باقی باشد برای منع اندمال تخم دانه مدور نخود که از آن
زیور پوست شیدنی میسازند در زخم اندازند و اگر موجود نباشد دانه اکرسمه در زخم نهند و اگر باینهمه آن هم مندمل شود و حاجت
اسالت مواد بسبب موجود بودن ورم باطن باقی بود باز نشتر اول زخم پیدا کرده جاری دارند تا اذیت باطن رفع
شود و اگر چه زیاده فائده این تدبیر در ازاله اوجاع مزمنه و [illegible] ظاهر میشود که در ورم اعضای قریبه از جلد باشند مثل
ورم غشای مفصل استخوان یا ورم رباط یا ورم استخوان لیکن در اورام اعضای باطنه دیگر هم مثل ورم طحال و ورم
غشای ریه و ورم جگر و ورم گرده هم نافع میشود و هم از موذیات جلد [illegible] ست و وقت استعمال آن
آنست که [illegible] از جلد دور باشد مثل ورم نخاع و گرده و طریقش اینست که اول تار [illegible] داخل کرده
[illegible] باشند و بعد داخل کردن سوزن مذکور کار دراز جلد و
زخم کشند تا بیرون آید پس سوزن مذکور را از طرف دیگر جلد بکشند تا تارهای ابریشم در زخم آیند بعده هر دو گوشه
رشته مذکور را گرفته گره دهند [illegible] گره مذکور را کشاده قدری ابریشم را از هر دو طرف کشیده باشند تا هر روز از
جلد تازه شود و زخم مندمل نگردد و جریان مواد از آن باقی ماند و اگر رشته مذکور کهنه و بوسیده شود رشته تازه را با
رشته بوسیده بسته در زخم کشیده گره دهند و رشته بوسیده را دور سازند و زخم را تا حصول مقصود که ازاله
اذیت و ورم باطن است تازه دارند و ایضا از موذیات جلد کی یعنی داغ نهادن بر جلد است که آنرا بزبان انگریزی
اکچوال کاتری یعنی داغ نهادن از آهن گرم است گویند و وقت این تدبیر آنست که هرگاه زیاده و تا مدت دراز داشتن
اذیت بر جلد مطلوب بود این را بعمل می آرند خصوصا در ورم مفصل مثل مفصل ورک یا ورم استخوان زیاده
این عمل بکار می آید خصوصا در حیوانات استعمال آن در اسپ و شتر زیاده میکنند و صورت آله آن مختلف میباشد
بحسب ضرورت گاهی مدور و گاهی مستطیل و ایضا از تدابیر نافعه برای اورام مزمنه استعمال استرن جنت ست

یعنی ادویهٔ قابضه مقویهٔ عروق صغار و وقت استعمال این ادویه آنست که خون در عروق زیاده باشد و ورم آن بطی بود
چنانکه نشان اورام مزمنه است پس درین وقت از استعمال این ادویه نفع ظاهر میشود و این ادویه مثل اصل کاسکارا و محلول آب
ست و هم لانکر پلینبای ایسٹیکس برای این کار مفید است و ایضاً مرهم و ضماد مازو درین باره مفید اند و مفید تر از همه
کاسکارا نقره است که آنرا گاهی اصل کاسکارا بر جلد بکار برده یکبار بسکی دست بگردانند لیکن درین وقت اذیت هم پیدا میشود و گاه
دیگر بیست ازان یا کم و زیاده در یک اونس آب حل کرده بر جلد طلا میسازند و باین طور زیاده در ورم جلد و ورم [illegible]
مفید میشود و مستعمل است و ایضاً از تدابیر نافعه با ورام مزمنه تدبیر موسوم به پریشر است و آن رسانیدن اثر فشار است
بر عروق [illegible] رسانیده میشود و اول از بستن پارچه طویل چند گرده تا از ثقل و فشار آن عروق و ورم منضغط شود
و خون از عروق بیرون رفته اجتماع خون زائل گردد و آن در اکثر مقامات بدن بسته میشود و دوم بذریعه پارچه اسفنج آلود
[illegible] استعمال آن وقتی که ورم در خصیه باشد بهتر است سوم بذریعه لاسٹک [illegible] مرهم اثر فشار میرسانند
و این وقتی که ورم در عروق ساق باشد مفید و انسب است فصل کنگر [illegible] کاربنکل بفتح کاف و سکون الف
و را [illegible] و فتح بای موحده و سکون نون و فتح کاف و سکون لام و آن ماخوذ از [illegible] کاربو است که بمعنی زغال بود
و [illegible] جلد بدن درین مرض [illegible] مرض سیاه میباشد و گاهی [illegible] زغال
[illegible] و آن [illegible] ورم [illegible] یعنی [illegible] است که [illegible] آن است پیدا میشود [illegible]
اول [illegible] پیدا میشود و ازان [illegible] یا اول در غشای خانه‌دار حادث میشود و بعد آن در جلد [illegible] است
[illegible] ورم حار جلد در غشای خانه‌دار میرسد و بسبب ریختن آن [illegible] در آنجا [illegible] از غشا [illegible] میشود
و ازان غذای خود را [illegible] یا بدان جهت میمیرد و حالت مانعی [illegible] درین ورم پیدا میشود و خاصه کاربنکل است که
در جلد و خاصه در غشای خانه‌دار حالت گینگرین یعنی فساد و موت عضو پیدا میشود و از مردن آن پرده و غشای مرده
و ورم حار [illegible] طبیعت پیدا میکند که تا ازان بعد [illegible] و منتج شدن همراه ریم غشای مرده را هم از بدن دور کنند
السبب سبب خاص آن کمتر معلوم میشود اگرچه ممکن است که از داخل شدن کدام زهر خاص در جلد یا از پیدا شدن
بثره هم کاربنکل پیدا شود لیکن سبب عام آن کمزوری و خرابی و فساد خون است که از نیافتن غذا دیگر [illegible] یا از
نایابی غذای جید مقوی یا از مرض ذیابیطس کهنه یا از مرض البیومن یوریا یا بعد حمیات حاده مثل حمی [illegible]
پیدا میگردد و اکثر بعد ذیابیطس کهنه این مرض میشود و همچنین از زیاده صحبت و مقاربت زنان حادث میشود و این مرض
در جوانی کمتر میشود و هم در عورات این مرض کم میشود العلامات آغاز این مرض باین طور شروع میشود که اول در جای از
جلد سختی پیدا میشود [illegible] و صلابت مذکور قدری ارتفاع پیدا میگردد و حرقت و سوزش و حرارت و درد دران زیاده
بود و درد آن گاهی بطور غرزابره و زمانی مثل درد نیش زدن زنبور یا سوزش میباشد و گاهی با تمدد و ضربان میباشد و صلابت

مذکوره اکثر مدور الشکل می‌باشد جلد آنجا سرخی مائل بسیاهی میباشد و در وسط آن آبله کوچک بود که در ان ریم پیدا شده منفجر میگردد
و بر دور بثره مذکور سختی مائل به سیاهی روز بروز زیاده میشود و جائیکه آبله پر ریم بود آنجا تاکل در جلد پیدا میشود و بسبب آن زخم
کشاده میگردد و از اندرون آن غشای خانه دار سبز رنگ خاکستری دیده میشود و ایضا درین صلابت که بر دور آن روز
بروز زیاده میشود هم دانه های مذکوره جا بجا حادث میشوند و منفجر گشته در اینها تاکل جلد پیدا میشود و در انها غشای خانه دار سبز رنگ
خاکستری دیده میشود و ریم متعفن بدبو ازین زخمها بر می آید و مقدار این صلابت و مرض اکثر در طول و عرض خود دو دو انگشت میباشد
و گاهی تا شش شش انگشت در جهت طول و عرض خود میرسد و این ورم اکثر بر پس گردن یا بالای شانه یا بر پشت دیده میشود
اگرچه ممکن ست که هر جا که غشای خانه دار زیر جلد ست این مرض پیدا شود لیکن در جانب قدام بدن کمتر میشود و اگر میشود گاهی
بر سر و گاهی بر وجه پیدا میشود اما این هر دو خطرناک اند خصوصا آنچه بر سر حادث شود و این علامات خاصه این مرض
بودند و علامات عام آن از قسم تغیرات افعال طبیعیه بدن که همراه این مرض میشوند ضعف نبض و کدورت جلد زبان و تغیر
لون مریض از حال طبعی اصلی مثل لون صاحب حالت انیمیا میباشد و در جسم ضعف و ماندگی معلوم میشود و بعد ازین حالت سردی
بر ظاهر جلد محسوس گشته حمی پیدا میشود خصوصا هرگاه ورم مذکور عظیم یا قریب محل حرکت بود مثل اینکه نزد مفصل یا بالای
گردن یا بر مفصل شانه بود چه درین وقت از حرکت عضو کلفت و اذیت زیاده میماند و تپ زیاده پیدا میشود و طبع گاهی
گاهی با قبض و اکثر در ان اسهال میباشد و گاهی حمی شدید و هذیان و ضعف بدرجه غایت پیدا میشود و درین حالت
مریض هلاک میگردد و گاهی بسبب زیاده جاری شدن ریم زیاده ضعیف شده مریض هلاک میگردد و چون قیح به
عظام راس این مرض رسیده ورم در غشای دماغ پیدا میگردد ازانهم مریض هلاک میشود العلاج
اول در شروع مرض بر محل صلابت اصل کاستک نقره یا قلم پتاس لیقوئیدا بر محل آبله مالند و ازان داغ دهند
تا جلد بوسیده شده از داغ کردن زخم پیدا شود و آنچه قطعه غشای خانه دار مرده که زیر آنست بزودی خارج شود
و فساد آن زیاده و عام نگردد و بعد آن بر محل مذکور پولتس تخم کتان نهاده بربندند و اگر سختی زیاده و عظیم
باشد و زیادتی انبساط در ان جلد جلد شده باشد فورا آنرا در طول و عرض آن چاک و چار پاره کرده اجتماع خون آنرا
کم کرده دهند و بالای آن پولتس از تخم کتان بسته ریم پیدا کرده بیرون ارند تا همراه آن غشای خانه دار مرده هم دفع
شود و هرگاه ریم ازان جاری گردد روغن کاربولک السید دالوشن در زخم اندازند تا بوی عفن را کم کند و بر تنقیه زخم
معین باشد و هرگاه غشای مرده هم دفع گردد روغن کافور در زخم اندازند و مرهم رال بر آن نهند تا انگور بزودی پیدا شده
زخم ملتئم گردد و هوا تازه و بستر و مصلح حال بدن اول از همه مسهل دهند خواه قبض باشد یا اسهال بود زیرا که در حال قبض فائده
اسهال که ظاهرست اما در حال اسهال پس بنا بر آنکه تا عفونت را دفع کنند لیکن در حال قبض مسهل قوی دهند و در حال
اسهال مسهل خفیف نوشانند و اگر بعد اسهال کمزوری و ضعف زیاده بود امونیا کاربناس و بارک حسب مناسب نوشانند

و منزال اسیڈ همراه کنین نوشانیدن درین وقت بسیار مفید ست خصوصاً هرگاه همراه کلورائڈ آف پٹاس و ٹنکچر اسٹیل نوشانیده
باشند تا تصفیه و تقویت خون هر دو از ان حاصل شود و زیاده اعتماد درین مرض بر اغذیه است پس مثل شوربای لحم و تیهو زرده
بیضه مرغ و هم جرم لحوم مناسبه خورانند و اگر از شراب مجتنب نباشد پورٹ وین یا پوٹر بیر که قسمی از شراب مقوی ست و درآن
لحم هم افتد بنوشانند و اکثر از خورانیدن افیون درین مرض نفع کثیر حاصل میشود بلکه بدون آن علاج ممکن نیست زیرا که
افیون هم مقوی و هم خواب آور و هم مسکن وجع ست خصوصاً هرگاه درد زیاده باشد درین وقت نوشانیدن آن حسب مناسب

واجب ست فتاکرز فصل ششم در فرن کلس

بفتح فا و رای مهمله و سکون نون و کسر کاف و فتح لام و سین مهمله بلغت لاطین و بلغت انگریزی بائیل بفتح بای موحده و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون لام و بلغت عربی بثره گویند و آن عبارت ست از انفل میشن خورد یعنی ورم حار کوچک که در جلد و غشای خانه دار که زیر جلد است پیدا میشود و آن محدود میباشد و هم دران سختی بود که باد رشدید میباشد و ریم قلیل پیدا میشود و بعد انفجار از ان جسم ریمی غلیظ سخت که آنرا بلغت انگریزی کور بضم کاف و سکون واو و رای مهمله یا سلف بکسر سین مهمله و فتح لام و سکون فا بمعنی غشای مرده و بهندی کیل میگویند برمی آید و آن بر دو قسم ست یکی آنکه مدور و از جلد مرتفع و صلب و باد رشدید و گرد آن قدری سرخی بود و مقدار آن اکثر بقدر دانه کرسنه میباشد و این ورم حار در جلد بدن اندرون غده های عرق یا غده های شعر یا غده های شحم حادث میشود و این قسم اکثر بر ریه و گردن و بر سینه و بر دست ها پیدا میشود دوم آنکه مستوی منبسط در جلد بود و از ان بلند نباشد و درد و سرخی دران زیاده و صلابت هم دران محسوس میشود و آن در غشای خانه دار میباشد و مقدار این قسم از چهار انگشت تا بیضه کبوتر کبیر میباشد و این قسم اکثر بر فخذ و سرین و قریب مقعد پیدا میشود و چون درین قسم ریم پیدا میگردد درد و سده جا درین ورم منفجر شده ریم از ان جاری میشود چنانکه در کاربنکل هم ثقب متعدده برای جریان ریم پیدا میشود و گاهی درین قسم ریم پیدا میشود لیکن جلد از خود منفجر نمیگردد مگر بر آن جاهای ظاهر میشود و آنرا بلائنڈ بائیل بکسر بای موحده و فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و دال بهندی بمعنی اعمی یعنی اندهی ال گو میگویند و این گاهی تا دو هفته درین حالت میماند تا آنکه گاهی ریم آن در عروق منجذب میشود و گاهی بعد این مدت منفجر میگردد الاسباب سبب قریب آن اکثر کمزوری و ضعف خون یا غلیظ و ناصاف ماندن خون میباشد و اسباب کمزوری خون اکثر نخوردن اغذیه جیده مقویه موافقه میباشد و هم از زیاده محنت و یا از زیاده مقاربت کردن با عورات هم خون ضعیف میشود و عدم صفای خون اکثر از سکونت کردن در هوای ناصاف یا از پیدا شدن یورک اسیڈ یا یوریا در خون یا از زیاده خوردن اغذیه حاره مثل زیاده خوردن گوشت چه از انهم یورک اسیڈ و یوریا پیدا شده خون غلیظ میگردد خصوصاً هرگاه لحم شب مانده عفن خورده شود پیدا میشود و گاهی از اذیت اصطکاک یا از خارش و حکه بدن چنانکه در جرب و غیره امراض جلدیه میباشد و گاهی محض بسبب فصل حار هم میشود چه در انهم لائکن و غیره امراض جلدیه پیدا میشوند بالجمله آنچه اندراه گرده و جلد از خون

خارج میشود و چون محتبس گردد از آن خون فاسد میشود و از آن دمامیل و بثور پیدا میشوند و گاهی از رسیدن آن در هر دو غدد
خارجی در جلد پیدا میشود چنانکه از تشریح نفس سیت گاه گاه در ترکیب تشریح در بیان قسم ثانی مذکور است و گاهی دمامیل
و بثور خاص مثل امراض وبائی در جای خاص مثل دهلی یا ملتان شایع و عام میشوند و آنرا بثور دهلی یا بثور ملتان میگویند
و بسبب عمر انسان هم بثور کم و زیاده بر می آیند چنانچه وقت شباب و ایضاً در وقت پیری بثور زیاده پیدا میشوند
و در سن وقوف کم و همچنین در رجال زیاده و در عورات کم پیدا میشوند و گاهی بعد استعمال پلاستر کنتاریدس و غیره شدن
آبله آن هم بثور پیدا میشوند چه از استعمال پلاستر مذکور غده های مذکوره جلد بند میشوند و در حیطه آنها ورم پیدا میشود
از آن سبب بثور پیدا میشوند و گاهی دمامیل و بثور موجود میباشند لیکن سبب آن ظاهر نبود العلاج اول سبب را
دریافته بر رفع کردن آن کوشند پس اگر کمزوری خون بود از اغذیه جیده و ادویه مقویه تقویت خون نمایند و اگر سبب
عدم صفای خون باشد درین وقت در ابتدای مرض مسهل داده بعده منزل السید و بارک و ادویه مدره نوشانند
و اگر [illegible] در حال کمزوری خون و عدم صفای آن هر دو [illegible] دمامیل که یک یک بثور زیاده در بدن
پیدا میشوند دوای موسوم به هیپت کمبریای مثناة تحتانی اول و سکون یای مثناة تحتانی ثانی و سین مهمله و تای هندی کی
خمیر انگریزی است نیم اونس روزانه سه بار همراه آب کافور یا آب لوبیه ستبر که هر یک از یک اونس تا یک نیم اونس باشد
چند روز بنوشانند یا کالشیم سلفائیڈ شائز هم حصه گرین بنوشانند و بهتر آنست که چون این دوا بدبوست لهذا آنرا با
ایکسٹرکٹ جنشین یا ایکسٹرکٹ ترکسی کم یا بچه چیزی که آنرا بپوشد بپیچیده یا کدام شیء خوشبو مثل عطر بودینه یا انیسون
خوشبو کرده یا ورق نقره پیچیده بخورانند روزانه سه بار خورانند حتی که بوی آن از عرق بدن ظاهر شود درین وقت استعمال
آنرا ترک کنند و تبدیل هوا و ماندن در هوای صاف دیهات و قری و اگر قریب بحر اسود باشد بر سواحل دریای اعظم
مریض را چند روز دارند مفید است و در ابتدای مرض کلوڈین از قلم موئین طلا کردن یا بلاڈونا و گلسرین یکجا کرده
طلا کردن یا بلاڈونا یا افیون محلول با آب طلا کردن گاهی مانع از پیدا شدن ریم و باعث بر جذب شدن ماده ورم و عرق
و سبب زوال مرض میشود و لیکن اکثر اینست که چون ورم زیاده باشد در آن ریم می افتد و درین وقت تنضیج باستعمال
آوردن ضرور میباشد پس درین وقت باید که پارچه با آب گرم تر کرده بر آن بندند یا آرد تخم کتان با آب گرم سرشته بر آن نهند
ایضاً لذا نقد انجیر بر آن بندند که از آن فائده تنضیج و انفجار هر دو حاصل میشود و کاک صابون و نبات مساوی الوزن با آب
حل کرده بر پارچه آلوده بر آن بستن مفید است و هر گاه قریب انفجار رسد و وقتا از آن بیرون نیاید منفجر شود و در مرهم رال بلاڈونا
و افیون شریک کرده بر آن نهند که از آن بزودی اخراج ریم کرده مرض را دفع میسازد دستور العلاج دیگر برای
دانه های کوچک که اکثر در فصل بهار بر روی و رخسار و بدن پیدا میشوند درین وقت باید که هر گاه منفجر نه جلد بدن ظاهر شود دانه ها
دانسته شود که بثور پیدا خواهد کرد اول حصص حشیشی و قدری افیون با آب حل کرده بر آن طلا سازند اگر بعد آنهم

آنهم

بر دو کنند و دران سختی بهم رسد و اقل پیش یعنی ورم و سرخی و درد پیدا شود بران بار دو تا آب حلکرده طلا سازند تا تشنج عروق را دور کرده دران
خون را که دران بسبب ورم مسدود شده جاری سازد پس اگر بعد آنهم تبرید باقی ماند و منجذب نگردد و دران ریم پیدا شود و درین وقت
بار دو تا ارین خالص و مرهم رال حلکرده بران نهند تا منفجر شده ریم ازان جاری گردد و صحت شود و درین مرض اشاره خود منفجر
شدن آن کرده میست از نیکه با مانت نشتر چاک کنند لیکن هرگاه بعد افتادن ریم هم منفجر نشود و نه آثار انجذاب ریم در عروق
ظاهر شوند درین وقت آنرا از نشتر چاک کرده صاف کنند و بعد آن پارچه روغن کاربولک لینٹ ڈ المولٹ تر کرده در زخم
نهند تا بدبوئی افتادن ریم زخم را مندمل سازد فقط ذکر فصل هشتم در پائمیا یعنی رسیدن و آمیختن بدها یا اجزای عفونت
دیگر در خون و گاهی آنرا ایکرریسیا یعنی آب عاده و تیز مثل زرداب که در زخم پیدا میشود نامند و گاهی سپٹیسیمیا یعنی عفونت فاسد شدن
خون است بسبب آمیختن چیزی یا شئ عفونت دیگر هم گویند و گاهی پای او جنگ سا فیور یعنی تپی که مولد ریم در خون ست نامند و سبب اختلاف نامهای این مرض
آنست که کسی میگوید که در خون ریم پیدا شد آنکس پائمیا میگوید و کسی گوید که ریم در خون نمی باشد بلکه زرد آب یا آب عفونت می آمیزد و آنکس
ایکرریسیا میگوید و کسی او سپٹیسیمیا عروق صغار که بر دور زخم میباشند مواد عفن فاسد از زخم فاسد گشته در خون می اندازند آنکس
سپٹیسیمیا میگوید و کسی میداند که درین مرض التهاب در سطح باطن عروق میشود و از آن تپ پیدا میگردد و ریم از غشای اعلی عروق جدا شده در خون
می آمیزد و آنکس پای او جنگ فیور نام می نهد و گاهی های پاک فیور نام کرده میشود یعنی تپی که از پیدا شدن ریم در اعضای بدن مثل جگر و طحال و
عضلات و دماغ و مفاصل پیدا میشود و این اسم پائمیا افضل ست زیرا که در افتادن و نه افتادن ریم در خون اختلاف ست و در پیدا شدن ریم
در اعضا کسی را تامل نخواهد بود چه آن ظاهر ست نسبت بسوی اظهر بهتر ست و هم باید دانست که این تپی بسبب آمیختن بهر در خون مریض
شدن خود خون مثل ٹائفائڈ فیور پیدا میشود بخلاف تپ دق که دران فساد خون ضروری نیست السبب آنکه اکثر هرگاه دمل در استخوان پیدا شود
و دران ریم افتد لیکن راه خروج برای ریم حاصل نشود و در استخوان مذکور یا اندازان در جگر و ریه و طحال و مفصل و دماغ دمل پیدا میشود و گاهی بعد
ولادت ورم و فساد در رحم میشود و از آن این تپی حادث میگردد چنانکه در پیوار پرل فیور نوشته شد و این قت نامش پیوار پرل فیور کرده میشود
و گاهی بعد پیدا شدن کاربنکل که خراج کبیر ست هم این تپ حادث گردد و گاهی چون وقت تشریح میت از کارد تشریح زخم در
دست تشریح کننده میرسد از انهم این مرض پیدا میشود و هرگاه دمل بر غشای رقیقه دار پیدا شده ورم آن منبسط در عضو میشود و منتج
نگردد چنانکه در دمل سرنگوت میباشد هم این مرض پیدا میشود و گاهی از خرابی و فساد مکانی یا فساد هوائی که گرد مکان مسکونه باشد هم این
مرض پیدا میشود هرگاه باشنده مکان مذکور زخمی باشد و اگرچه اصل سبب حدوث این مرض در نیجا خرابی هوا ست لیکن اسباب
معینه آنهم درین وقت معین بر حدوث آن میشوند و آن اجتماع اشخاص کثیره در یک خانه است چنانکه در شفاخانه ها هرگاه اجتماع
مردم زیاده میشود از عفونت و بدبوی جراحات کسانیکه از مجروحین کمزور و ضعیف باشند خواه بسبب اذیت او جاع یا از
نیافتن غذای جید چنانکه در مقاتلات عظیمه سلاطین اکثر چنین اتفاق میشود که مجروحین را غذای جید بهم نمیرسد و آرام
بهم نمیرسد درین وقت اکثر مجروحین باین تپ مبتلا شده هلاک میشوند العلامات آول ابتدا از بردی و لرزه میکنند و بعد

پیمیا یعنی ریم در خون

اشتداد حرارت میشود پس عرق آمده حرارت کم میگردد لیکن زائل نمیشود و باز شدت میکند و چون شدت کند باز از سر دوازده
ابتدا می شدت آن میباشد لیکن وقت اشتداد آن اکثر غیر معین میباشد و گاهی بر وقت خاص هم شدت میکند و درین قسم تب
مشابه به ہکتک فیور میشود اما از علامات دیگر از ان مفارق میگردد و گاه گاه درین حمی حرارت خون زیاده میشود تا اینکه در تهرمامیٹر
هر گاه آنرا در بغل نهاده می بینند سیماب از درجه یکصد و چهار تا درجه یکصد و شش منتها میشود و درین حمی ضعف قوی
بدنیه و نفسانیه زیاده میباشد مثل ٹائیفائڈ فیور و همیشه مریض در حالت قلق و کرب مبتلا میماند و هذیان و اغما هم میباشد
و گاه گاه قی هم می آید و اسهال هم جاری میشود و آنچه در اسهال خارج شود بسیار بدبو و عفن باشد و در تنفس مریض هم از
محسوس میشود و فواق اکثر می آید و بر محل قلب … محسوس میشود و هذیان اکثر میباشد و هوا که از دهن مریض بر می آید در آن
رائحه شیرین میباشد و بول بسیار سرخ و قلیل المقدار می آید و گاهی در آن البیومن یعنی سفیده بیضه هم میباشد و
نمک که در بول صحیح میباشد درین مرض بسیار قلیل بود و نبض سریع و صغیر و دقیق میباشد و سرعت آن بحدی بود که در
یک دقیقه از یکصد و چهل تا یکصد و پنجاه بار حرکت میکند و اکثر درین حمی سرفه هم میباشد و چون بذریعه مقیاس الصوت
بینند از امراض ریه برنکائٹس یعنی سرفه که از ورم میوکس ممبرین مجاری هوا میشود یا ورم ریه میباشد همچنین از امراض قلب
گاهی ورم غشای خارجی قلب و گاهی ورم غشای داخلی آن یافته میشود و در بعض مقامات بدن مثل دست و پا یا مفصل درد پیدا
میشود و بعد آن جائیکه درد پیدا شده آنجا دمل حادث میگردد و از حدوث دمامیل در اعضای بدن و مستولی شدن ریم
کثیر قسمی از ہکتک فیور حادث میشود و عرق زیاده می آید و بر زبان و عمور دندان و لب رنگ سیاه غالب میشود و همچنین بر
میوکس ممبران چشم و جلد بدن قدری زردی محسوس میگردد و درین وقت مریض لقط زبیر از دست خود میکند پس
بسبب ازدیاد ضعف روز بروز حال مریض خراب شده گاهی بعروض غشی دفعةً و گاهی ضعیف شده بتدریج مریض هلاک
میشود و انجام این مرض آنست که گاهی مریض درین مرض در هفته اولی هلاک میگردد اگر مرض حاد قوی باشد و علامات بسیار
شدید بوند و اکثر آنست که بصورت اکیوٹ و حاد بودن مرض مریض بعد سه چهار هفته میمیرد اما اگر مرض کرانیک و مزمن
باشد یعنی علامات که ذکر شده قلیل و ضعیف بوند درین وقت اکثر مریض تا سه چهار ماه و گاهی تا یک و دو سال مبتلا مانده
از افراط ضعف هلاک میشود و گاهی نجات هم می یابد اما هر که درین مرض تا مدت دراز مبتلا ماند اگر ماده آتشک در بدنش
بود یا استعداد خاندانی برای سل و دق داشته باشد برای آن خوف ریختن چو بر کل در ریه آن و حادث شدن سل می باشد
و هر گاه از ان نجات یابد بعد آن مدتهای کثیره ضعف و کمزوری در بدن آن باقی می ماند العلاج در علاجش سه امر
مقصود باید داشت اول تصفیه خون فاسد تا خون صاف شود که آن اصل ازاله سبب و علاج ست دوم تقویت
مریض تا ضعف رفع شده از هلاکت محفوظ ماند سوم تسکین اوجاع و رفع اذایا و آلام هر قسم تا آرام بمریض حاصل شود
چونکه خون از چهار جانب صاف میشود از امعاء و گرده و جلد و ریه لهذا باید که ادویه مسهله و مدره و معرقه نوشانند تا از

هوا از بین جهات صاف شود و برای تصفیهٔ خون از جانب ریه هوای صاف مریض را داخل نمایند تا بذریعهٔ هوای صاف از جهت
ریه هم صاف شود و بعضی کاملین میگویند که از نوشانیدن سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ یا سلفائٹ آف کلشیم یا سلفیٹ آف سوڈا
یا سلفیٹ آف پٹاس فائده درین مرض زیاده میشود و باید که سلفیٹ در هر دو دوا نفع فاقد باشد نه بیسلفائٹ پس باقتصار ادویه
مذکوره را بنوشانند مثل اینکه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ را از بست قطره تا سی قطره همراه آب مشروب نوشانند یا همراه [illegible] سلفا
اگر مقصود اسهال و تلین طبع باشد یا سلفیٹ آف سوڈا بنوشانند و ڈاکٹر [illegible] صاحب بهادر میفرمایند که زیاده فائده از خورانیدن
کنین همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ دیده شده پس باید که از دو گرین تا ده گرین کنین سلفاس همراه سلفیورس ایسڈ ڈائلوٹ
که از بست قطره تا سی قطره باشد همراه دو اونس آب ساده آمیخته بمریض نوشانند و وجه نافع شدن ادویه مذکوره اینست
که این ادویه قاتل عفونات و رافع فسادات عفونی از خون هستند پس بعمل کیمیائی تاثیر اینها در بدن ظاهر میشود
و با تصفیهٔ خون از راه های چهارگانه حفظ این امر ضرورست که دیگر زهر و ریم در خون داخل نشود و بنا بر آن اگر در جای
مثل گوش یا انف یا رحم زخم باشد و از آن ریم جاری بود و آنرا صاف دارند باین نحو که اول بذریعهٔ زراقه روزانه زخم را
از آب گرم بشویند و صاف کنند و بعد صاف کردن زخم از آب گرم از ادویه که مانع تعفن و فساد و مصلح زخم اند زخم را
بشویند و این ادویه مثل لاکر کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ است یا سلوشن پرمنگنات پٹاس است
که نیم اونس از آن گرفته در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده از آن بذریعهٔ زراقه زخم را بشویند یا پرمنگنات پٹاس
یک درام را در بست و چهار اونس آب ساده حل کرده در زخم رسانند تا از زخم مذکور باز زهر در خون نرود و خون صاف ماند
و اگر در جای مثل گنج ران ساق یا دماغ وغیره یا زیر عضلات ریم و رشیه دار و مل بود آنرا بطور دستکاری از شق کردن آن
بر ضمار یا اشکاف بیرون آرند تا ریم که مخرب خون است باقی نماند و برای تقویت مریض بیمار را غذای جید که
سریع الهضم باشد مثل شوربای لحم یا یخنی گوشت بز یا شیر ماده گاو بنوشانند و شیر از همه افضل است هر قدر که معده
علیل متحمل شود بنوشانند و هم جوشانیدن سر شیر لطیف باین نحو که بذریعهٔ قاشق آنرا خوب بگردانند تا بسبب داخل
شدن اجزای هوای در آن زیاده لطافت پیدا شده بزودی هضم شود بسی مقوی است و هم زرده بیضهٔ مرغ خام
با قدری شراب برانڈی حل کرده نوشانیدن هم مفید است و از ادویه مقویه مطبوخ بارک یا تنکچر بارک را همراه کدام
ایسڈ مثل اسپرٹ نائٹرک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ یا کلارک ایسڈ بنوشانند و هم امونیا کاربوناس همراه اسپرٹ کلوروفارم
و اسپرٹ نائٹرک ایسڈ حل کرده تنها یا با مطبوخ بارک یا تنکچر آن هم نوشانیدن مفید است یا اسپرٹ امونیا ایرومٹک همراه مطبوخ
بارک بنوشانند یا کنین دو سه گرین همراه نائٹرک ایسڈ ڈائلوٹ که از پانزده قطره تا سی قطره باشد همراه آب دو اونس
آب ساده و بعض اوقات بحساب کمی و زیادتی وزن ایسڈ که زیاده کرده بنوشانند و هم بمریض درین مرض شراب یا برانڈی
شراب یا هسکی شراب کسی را که از آن مجتنب نباشد بنوشانند لیکن در استعمال شراب لحاظ تقلیل مقدار آن ملحوظ باشد

تا بحد اسکار و بیهوشی نرسد بلکه فقط فائده تقویت و انتعاش حرارت از آن حاصل گردد چه اگر شراب بحد اسکار رسد مضرت میشود
زیرا که اول از نوشیدن شراب قوت حاصل میشود و بعد چون زیاده نوشیده شود تا حد سکر کردن دماغ رسد سکر و بیهوشی
پیدا میکند و از آن ضعف متولد میشود و بیماری افتد و این مقدار در همه کس یکسان نیست بلکه در کسی مقدار قلیل هم مسکر میشود و در
بعض آخر مقدار کثیر هم مسکر نمیشود پس آهسته آهسته بتدریج تجربه فعل مقدار شود و تعیین مقدار نماید و برای تارک شراب
استعمالش امر بنا کار بس کافی است و برای دفع کردن اذیت دادن باعث مرض بهتر از همه افیون است که آن حالت ال
هم است که آن اکثر درین مرض پیدا باشد پس آن را از نصف گرین تا دو سه گرین حسب ضرورت و شدت وجع بعد دو دو یا سه سه
یا چهار چهار ساعت بنوشانند و برای تنویم وقت شب گاه گاه برومائید پتاسیم همراه آب ساده وقت ضرورت نوشانند یا
و گاهی از افراط قی درین مرض اذیت زیاده میشود و دران از تدابیر کمتر نفع حاصل میشود درین وقت تفنن تدابیر ضرورست
تا اثر قبل درین تدابیر زیاده کرده شود پس اگر از استعمال های دوا مثل ... قی بر طرف نشود سلفیریک ایتهر نوشانند اگر از آن
هم قی ساکن نشود پتاس سائتراس از ده گرین تا بیست گرین همراه آب و لائمی که دو سه اونس باشد حل کرده بنوشانند
و گاهی از نوشانیدن بسمته درین حال فائده کثیر حاصل میشود پس آن را تنها یا با منگنیشیا کاربونا یا همراه سودا کاربوناس یا سودا والائمی حل کرده بنوشانند
و گاهی آب والائمی خالص از نیم اونس تا یک اونس همراه برف که قرص نوشانیدن آن رفع قی را مانع میشود و گاهی از نوشانیدن
ادویه قی ساکن نمیشود بلکه از تدابیر دیگر ساکن میگردد مثل اینکه لیپس گرم از تخم کتان ساخته بر معده گذاشتن مفید میشود
و گاهی از نهادن پلاستر خردل دفع میگردد و اگر ازین هم دفع نشود پس باید که در دو ساعت از فم معده تا قعر آن یک یا دو
پلاستر از نیش مگس نهند و هر پلاستر را که یک دو ساعت بر جلد مقابل معده نهاده بردارند تا گرمی بر جلد زیاده پیدا شود و نوبت
پیدا شدن آبله نرسد که آن مضر است و این تدابیر بنا بر آن نوشته شد که گاهی سبب قی در معده نمی باشد بلکه در عضو
دیگر بود و بمشارکت سمپتی تیک قی می آید چنانکه در سرسام و غیره امراض دماغیه قی می آید گاهی نفس معده سبب آن میشود
درین وقت از آرام رسانی معده و از پیدا کردن اذیت بر جلد مقابل معده که جهت خارج است فائده حاصل میشود فقط

فصل ششم در هائیپرامیا بفتح ها و سکون الف و کسر یای تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون را و کسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و این اسم مرکب است از دو لفظ لاطینی است
هائپر بمعنی زیادتی و امیا بمعنی خون یعنی زیادتی خون یا ممتلی شدن بدن از خون است و گاهی این را پلیتهورا هم نامند و در ... اطلاق
[illegible] درین مرض [illegible] زیاده پیدا [illegible]
[illegible] میشود [illegible]
و این حالت میشود که خون غلیظ هم میشود [illegible] زیاده میگردد [illegible]
پس از اسباب او اغلب السبب زیاده خوردن اطعمه و اغذیه لذیذه مولده دم است خصوصاً لحم حیوانات کیلوس زیاده

علاج استرخای معده

فصل ششم در هائیپرامیا

پیدا میشود وازان درعوان غذ زیاده میرسد خصوصا وقتیکه باوصف زیاده خوردن اغذیه موصوفه زیاده نشسته باشد و مشقت
بدنی کم کند چنانکه حال محرران و کاتبان و اهل قلم ست و گاهی این حالت آبائی و خاندانی میباشد که در بدن خون زیاده پیدا
میشود و گاهی بعد بند شدن جریان حیض بسبب سن یاس در عورات هم این حالت پیدا میشود و گاهی بسبب قطع
و کم شدن کدام عضو کبیر از بدن مثل آنکه یک پا یا یک دست قطع گردد هم این مرض پیدا میشود العلامات سرخی رنگ رو
و ضخامت و تمتن بودن رخسارها و گاهی سرخی رو مائل به کبودی میباشد و در عروق لبها و زبان و کناره زبان زیادتی و امتلا از خون
دیده میشود و چون گوشت بروجه زیاده میگردد و چشمان کوچک دیده شوند و همچنین چشمان قدری نداوت و رطوبت
میبود باشد و نبض عظیم و قوی بود و جائیکه عروق در بدن دیده میشوند ممتلی از خون میباشند و گاهی در بیت مرض ... لیا
هم زیاده پیدا میشود و در بعض وقت صاحب آن فربه هم میگردد و اکثر مریض سست و بحالت اعیا و ماندگی هم مبتلا میماند
حرکت بیماری خوش نباید خواب زیاده آید خواهش خفتن زیاده میکند و چون بخواب رود رویا زیاده می بیند
و دوران سر زیاده ماند و اکثر در درد سر مبتلا میشود و درد پیشانی یا در موخر راس محسوس گردد و گاه گاه جریان خون
از انف بسبب انفجار عروق سر مثل رعاف و جریان دم از بواسیر هم عارض میشود و جریان آن بمریض نافع میگردد
لیکن اگر عروق عضو و اعضای باطنه منفجر شوند و راه سیلان خون بسوی خارج نباشد درین وقت از امراض ضرر
و نقصان پیدا میشوند مثلا اگر در دماغ عروق منفجر شوند سکته پیدا شود و اگر در ریه انفجار واقع شود از امراض مثل
ورم ریه یا سل پیدا میشوند العلاج اول در علاج تشخیص سبب نموده برفع سبب فرمایند مثلا اگر از زیاده
خوردن اغذیه موصوفه بود غذا که ازان خون کم پیدا میشود خورانند و دران هم تقلیل مقدار ملحوظ دارند و این اغذیه
مثل حبوب و بقول اند و نان همراه دال مونگ یا کچری دال مونگ وغیره بهتر ست و اگر از ترک حرکت و دعت و سکون
این حالت پیدا شده باشد امر بتحریک و کثرت مشقت بدنی فرمایند و برای زن آیسه که حیضش بند شده باشد یا کسیکه عضو
کبیر از بدنش قطع شده باشد امر بتقلیل غذا فرمایند و کسیکه معتاد شرب شراب باشد امر بترک شراب حکم کنند و زیاده
از شش یا هفت ساعت در بیست و چهار ساعت روز و شب علیل را خفتن ندهند و برای مشقت بدنی زیاده تاکید کنند مثلا
برای پیاده رفتن در هوای صاف یا سوار شدن بر اسپ و اول اسپ ... وازادویه آنچه مسهلات از قسم ملحه اند
درین حال نوشانیدن آنها نافع ست چه آنها خون را کم پیدا نمایند و اگر قدری افیتمون هم مثل ... حصه یا ثنا ... حصه
کرده همراه این مسهلات نوشانند انفع ست و اگر مریض قوی و امتلا زیاده باشد فصد گیرند و بقدر حاجت خون
بر آرند و اگر ... فصد ... سبب ... و امتلای خون در سر و درد سر باشند درین وقت ... چند عدد
زلو بر ... زیاده مفید میشود و اگر چربی هم با امتلای دموی زیاده باشد و ازان سمن و فربهی هم در
علیل یافته شود پس درین وقت اغذیه که دران روغن میباشد مثل شیر یا گوشت چربی دار و هم طعامیکه دران روغن و

چربی زیاده اندازه باشند نخورانند و عوض آن اغذیه که در آن چربی نباشد مثل نان گندم یا نان غله موسومه جو یا سبز ترکاری و گوشت
که از چربی خالی بود یا دهن گاو یا روغن زیتون یا سرشیر [illegible] کرده باشند خورانند و اگرچه درین وقت ذاکتران گاه گاه برای علاج
لانگرپیاس سامی دهند زیرا که از زیاده خوردن روغن در معده صابون پیدا میشود و لانگرپیاس آنرا اذابت کرده جاری
میسازد و بنابراین در ولایت انگلستان بسبب شهرت منفعت لانگرپیاس برای تنزل مردمان اکثر خود آنرا بمقدار
کثیر مینوشند و همچنین سرکه را هم درین وقت بمقدار زائد از خود می نوشند بدون اینکه مشوره از طبیب کنند و از آن گرچه قدری
فربهی کم میشود لیکن معده زیاده نقصان میرسد و غذا بخوبی هضم نمیشود و هم بعضی از ذاکتران میگویند که هرگز لانگرپیاس را
در تقلیل شحم دخلی نیست پس درین صورت عوض آن بهتر آنست که هر آنچه تجویز کرده شده بر تدبیر مقلل شحم اکتفا کنند فقط کاربر

فصل ششم در انیمیا بفتح الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
واگرچه معنی لفظی آن عدم خون است لیکن مراد از آن کمی خون است و این ضد هایپریمیا مرض سابق است و گاهی آنرا
اسپانیمیا هم گویند و این لفظ مرکب است و معنی آن ضعف و رقت و ناداری خون است و گاهی آنرا هائیڈریمیا هم گویند
یعنی زیادتی آب در خون و گاهی اولیگیمیا یعنی قلت خون هم نامند و این از اسمای دیگر بهتر است زیرا که موافق حقیقت
مرض است بالجمله درین مرض ریڈ کارپسکل یعنی جز خرد سرخ رنگ در خون کم پیدا میشود و وائٹ کارپسکل یعنی جز خرد سفید
رنگ و فائبرن بنسبت طبیعی خود در خون میباشد اما سفیدی بیضه که در لائکر سانگوس یعنی آب خون میباشد کم یافته
میشود و آب در خون زیاده میباشد اکثر سبب آن فقر و فاقه و نیافتن غذا میشود مثلا غذای موافق بالوقت
نیز نمیباشد و هم نیافتن و ماندن در هوای صاف و نیز نشستن در تاریکی و ماندن در روشنی زیرا که رنگ و قوت
در خون از آفتاب و روشنی آن حاصل میشود چنانکه در نباتات هم رنگ از روشنی حاصل میگردد و اگر چیزی بر نباتات نهند تا
از شعاع شمس و روشنی آن نباتات نرسد رنگ آنها تغیر میشود بالجمله آنچه از آن خون پیدا و صاف و قوی میگردد چون
میسر نشود این مرض پیدا میگردد و هم از کمزوری معده وقتیکه در آن طبخ غذا بوجه کامل نشود و هم از زیاده خارج شدن
خون [illegible] آن از بدن چنانکه در جمله اقسام نزف الدم و نفث الدم و [illegible] بواسیر میشود این مرض پیدا میگردد و هم
از امراض مزمنه مثل اسهال [illegible] از زیاده جاری شدن ریم چنانکه در ورم مفصل یا ورم استخوان یا مرض سل میشود و هم
از سرطان الرحم و ورم طحال و مرض [illegible] و مرض [illegible] هرگاه در آن در بلکه [illegible] اعضای باطنیه [illegible]
[illegible] آب [illegible] پیدا میشود و از زیاده گرفتن [illegible] بعضی ادویه مثل زیاده خوردن سیماب یا زیاده خوردن
[illegible] و هم از زیاده [illegible] آب باشد [illegible] که از شحم [illegible] میشود
[illegible] انیمیا [illegible] درین مرض رنگ زرد سپید [illegible] و چهره و لب رونق [illegible]
[illegible] زردی دیده میشود [illegible]

جاری

دزبان وليثه وخناک وچشم سفیدی دیده میشود ونبض صغیر وضعیف میباشد وگاهی زیاده سریع میشود واکثر بیشانی یا محل یافوخ
در دمحسوس میگردد وهمچنین زیر استخوان پهلو جانب ایسر بر محل سر اشیف درد واذیت مریض ظاهر میکند واشتهای طعام
کم میباشد وانچه خورده شود بخوبی هضم نگردد وریاح زیاده پیدا میشوند واجابت گاهی بقبض و گاهی بطور اسهال میشود
وبول صاف وبی رنگ مثل آب خالص می آید وضعف وکسل وماندگی وانقباض طبع وبستگی که ضد فرح وخوشحالی ست همیشه
می ماند وبر اعصاب حس مثل عصب سمع وبصر بسبب زیاده شدن حس اذیت زیاده محسوس میگردد مثل اینکه از شور وغل زیاده
متاذی میشود وپیش چشمان خیال مگس یا پشه وگاهی درخشیدن برق بلا وجع محسوس میشوند واز مشقت بدنی قلیل یا از خوف
بسیر هم طپیدن دل زیاده میگردد ولب آن گاهی دوران راس وگاهی غشی دفعةً عارض میشود وبجای گم افتد وضربان
شرایین که بسوی راس رفته اند بتمام او دا ج گردن زیاده محسوس میشود وهمچنین چون بر محل معده از انامل غمز کنند
حرکت شریان عظیمه که از دل رسته بسوی بدن در شکم رفته محسوس میشود وچون آله مقیاس الصوت را بعد تحریک مریض
بر محل قلب آن نهاده بشنوند آواز ورم دیوار قلب حی آید وفی الحقیقت این آواز خون رقیق ست که از ملاقات جسم غلیظ که
دیوار قلب ست پیدا میشود واز ورم دیوار قلب نمیباشد زیراکه اگر مریض را با رام تمام بر پلنگ داشته بشنوند این آواز
نمیباشد چنانکه در ورم دیوار قلب در هر حال سکون وحرکت شنیده میشود وهمگاه گاه درین مرض غده گردن که در مرض
گینگه متورم میگردد قدری متورم میشود وگاهی جحوظ العین هم درین مرض پیدا میگردد واکثر با ورم غده گردن علاج
جحوظ العین یافته میشود ودست وپا وجلد بدن اکثر سرد میباشد ودر ساقین ورجلین ورم رخوماتی یافته میشود که آنرا
اُفذیما نامند ودر عورات گاهی درین مرض حیض مطلقا بند میشود وگاهی بر وقت معتاد فرود نمی آید وانچه می آید قلیل
ومائل بسفیدی میباشد واکثر آب سفید از رحم درین مرض سائل میشود ودرین مرض ضرور نیست که امراض دیگر اعضا هم
یافته شوند زیراکه این مرض خاص خون ست که آنهم یکی از اعضاست ودر ان خاصةً وجود میباشد اما گاه گاه دیگر امراض
هم درین پیدا میشوند وانچه امراض مولده انیمیا که ذکر آنها در اسباب مرض شده هرگاه انیمیا زیاده بود وتا دیر ماند بسبب
انیمیا هم پیدا میشوند زیراکه چون ازین مرض مریض ضعیف وکمزور میشود امراض مذکوره که از زهر واستعداد خاندانی
پیدا میشوند درین حالت بسهولت حادث میشوند وقوت وشدت مینمایند وقسمی این مرض انیمیا کلوروزیه است وآن
لغت یونانی ست ومعنی آن سبزه رنگی ست که آنرا بزبان انگلش گرین سکنس نامند یعنی مرضیکه دران رنگ سبز
میشود واین مرض اکثر عورات را قریب سن بلوغ به قرب ابتدای جریان حیض عارض میشود وگاهی بعد جریان حیض
هم پیدا میشود ودرین مرض هم تغییر در خون واقع میشود مثل انیمیا یعنی جرم سرخ رنگ خون که ریڈ کارپسکل ست کم پیدا میشود
وهم مقدار آن درین مرض صغیر میشود وسرخی آنهم کم میگردد وهم قاعدن درین مرض مثل البومین زیاده پیدا میشود
باقی دیگر اجزای خون بنسبت طبیعی خود می مانند چنانکه در حال صحت بودند پس فی الواقع این مرض درد وجه خون

اعنی ریڈ کرپسکل و فائبرن میباشد السبب حقیقی سبب آن تا حال محقق نشده لیکن این قدر معلوم است که چون دختر
قریب بلوغ میرسد و آمدن حیض آنرا شروع گردد این مرض پیدا میشود العلامات چنانکه در انیمیا زردی رنگ چهره
و بی رونقی بشره میباشد درینجا زردی رنگ چهره و جلد مائل بسبزی بود و بر لب و میوکس ممبرن لثه و زبان و دهان
و چشم چنان سفیدی غالب باشد که از دیدنش معلوم میشود که مریض از موم ساخته اند خون مطلقا در بدنش نیست و
اشتهای طعام ساقط یا بسیار کم بود و گاه گاه خواهش خوردن اغذیه ردیه مثل زن حامله میکند و آنچه خورده شود بخوبی
هضم نگردد و جگر بخوبی کار خود نه دهد و از ان صفرا کم پیدا میشود و هوا که از ریه بذریعه تنفس خارج میشود بدبو باشد و دائما قبض
طبیعت درین مرض میباشد و بول بنجا هم مثل آب صاف و بی رنگ بود لیکن بار بار بعد زمان قلیل می آید و در غشای خانه دار
جلد قدری رطوبت بود که از ان جلد قلیلا سبک گردد و گاهی ورم زیاده شده بمرتبه اودیما یعنی ورم مائی رخ میرسد و نبض
صغیر و ضعیف و گاهی سریع و طپیدن قلب و خفقان بعد حرکت قلیل یا خون نابسیر و مسموع شدن آواز دیوار قلب بعد حرکت کردن
مریض و متاذی شدن اعصاب حس سمع و بصر از محسوسات خود و رویت خیال مگس و پشه پیش چشم و درد زیر سر اشیف
جانب الیسر و درد سر و احتباس طمث یا نیامدن آن بروقت معتاد و آنچه آید قلیل المقدار و کم رنگ بودن آن و هم
وقت مرور حیض درد و اذیت و بدشواری آمدن آن و هم سیلان آب سفید از رحم چنانکه در انیمیا بودند اینجا هم
میباشد العلاج علاج اینها آنست که اول اداوم که سبب مرض دریافت شود بدفع کردن آن کوشش کنند مثلا اگر بسبب
نیافتن غذا از محتاجی و مفلسی و غیره باشد آنرا اغذیه جیده مولده دم خورانند و در هوای صاف گردانند و دارند و
اگر از نشستن در تاریکی بود در روشنی و هوای صاف دارند و اگر از رسیدن سردی ببدن باشد لباس موافق
هر فصل که مستحق بدن باشد پوشانند و اگر بسبب ضعف معده بود مقویات معده و هاضوم طعام نوشانند و درین وقت
خورانیدن پیپسین یا پنکره مفید میباشد و اگر معده کدام غذا را قبول نکند و قی دفع گرداند درین وقت شوربای لحم بذریعه حقنه
در امعا رسانند و کلان هر سبب و مرض که باشد تدارک آن نمایند و آنچه بسبب مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شده باشد
دران مریض را آرام دهند و اغذیه جیده لذیذه خورانند و از ادویه مرکبات فاسفورس مثل زنک فاسفورس یا
فاسفورک ایسڈ همراه دوای تلخ مثل نقوع جنشین یا کلمبا یا قصب الذریره نوشانند و هم مرکبات آهن مثل
فریم ریڈکٹم که سفوف آهن است یا فیری سلفاس یا ٹنکچر استیل یا کنین فیری سائٹراس و امثال آن نوشانند
لیکن بعد غذا در میان مرور یکساعت بر غذا مرکبات آهن را نوشانند و الا در خلای معده از ان اذیت میشود
چه میوکس ممبرن او این متاذی میگردد لیکن اگر مرکبات آهن را تنها دهند بحالت قبض طبیعت معین بر زیادتی
قبض شکم میشود لهذا درینجا آنرا وقت خورانیدن همراه ایلوز یا دیگر مسهلات خفیفه که مضعف خون نباشند میدهند
و هرگاه درد سر و درد زیر سر اشیف و اذیت عصب سمع و بصر یا جمله اذیت عصب هم باشد درین وقت زنک ویلیرین

آهن و مرکبات آهن را بعد غذا در میان مرور یکساعت نوشانند زیاده فضل بهتر است

و نشاسته خالص مع حلتیت و ننکچر آن دادن مفید بود و هم نوشانیدن برومائیڈ پٹاس یا ہائی دریٹ کلورل یا ایسٹر یا اسپرٹ کلارفام و امثال آن نافع باشد وگاهی این ادویه مخدره آرام رسان راهمراه آهن هم میدهند واگر خواب مریض را درین مرض نیاید پس درینجا افیون کم میدهند زیراکه آن مولد قبض ست وهم از تامدت دراز خوردن آن اعتیاد طبع پیدا میشود و چون این مرض مزمن ست لهذا ضرورست که مدتها خورده شود پس در آخر ازان اذیت پیدا میشود لهذا عوض آن اکسٹراکٹ یا ٹنکچر ہائی سائمس یا برومائیڈ پٹاس واگر ضرورت زیاده بود هر دو را باهم آمیخته بنوشانند و وقت زیادتی خفقان ٹنکچر ڈجی ٹیلس یا ایکونائٹ نوشانیدن بسیار مفید ست ولیکن از علاج این مرض دل تنگ نشوند وایں ادویه را مدتها نوشانند که مرض لبی مزمن ست لبعد مدت دراز تاثیر ادویه درین ظاهر میشود زیراکه ریڈ کرپسکل لبعد مدت دراز درخون پیدا میشود و بر صورت اصلی خود می آید بخلاف دیگر اجزای خون که آنها بزودی پیدا میشوند پس فی الحقیقت این علاج را علاج تندرستی و اعاده صحت دانند و مادام که تندرستی حاصل نشود دست از علاج نه کشند و در کلوروزز هم همین تدبیر میکنند لیکن انچه در علاج احتباس وقلت در و رحیض ادویه و تدابیر نوشته شده اند آنها را هم در علاجش شریک این ادویه میکنند و انچه بسبب گرفتن فصد پیدا شده باشد دران آئنده از گرفتن فصد احتراز نمایند و برای تدارک نقصان آن علاج انیمیا که نوشته شده بعمل آرند وانچه از نوشیدن ادویه مولده انیمیا افتد دران خوردن ادویه مذکوره ترک فرمایند لیکن اگر از خوردن سیماب حادث شده باشد دران ایوڈائیڈ پٹاس راهمراه نقوع عشبه چند روز نوشانند تا بسبب آن سیماب از بدن وخون در ادرار خارج شود لبعده علاج عام انیمیا نمایند وانچه از خوردن ادویه دیگر پیدا شده باشد دران ترک ادویه و لعبدان استعمال علاج عام انیمیا کافی خواهد بود فقط کرم

فصل دهم در لوکوسیتهیمیا

فصل دهم در لوکوسیتهیمیا

واین اسم مرکب از سه لفظ گریک ست که ترجمه لفظی آن سیل سفید خون ست و مراد ازان زیاده شدن وہٹ کرپسکل یعنی جسم خرد سفید رنگ درخون ست زیراکه درین مرض جسم خرد سفید رنگ درخون زیاده و ریڈ کرپسکل یعنی جسم خرد سرخ رنگ کم پیدا میشود بنسبت حالت صحت وسبب این تسمیه اینست که اول کسیکه این را بذریعه خورده بین درخون یافت دانست که سیل سفید از خارج درخون می آید لهذا بآن اسم موسوم ساخت اما لبعد آن که بخوبی دیده شد ظاهر گشت که این اجزای سفید که زیاده میشوند از قسم ریم وغیره نمی باشند بلکه همان جز خرد سفید رنگ که جز اصلی خون ست زیاده پیدا میشود وگاهی این را لکیمیا بضم لام وسکون کاف عربی یعنی خون سفید هم نامند زیراکه هرگاه خون این مریض در ظرفی گرفته و فائبرن ازان اول بیرون آورده ببینند بالای آن سفیدی مثل سفیدی شیر دیده میشود لیکن باید دانست که هرگاه دسومت درخون زیاده بود درین وقت هم ممکن ست که موافق سفیدی مذکور درخون بیاضی دیده شود و فارق فیما آنست که هرگاه سفیدی بسبب زیادتی دسومت بود از اندا ختن قدری الیسر درخون بیاض مسطور ضائع و برطرف میشود واگر بسبب زیادتی وہٹ کرپسکل باشد سفیدی بالای خون بحال خود قائم ماند و این مرض اکثر لبعد تمام شدن سن نمو حادث میشود

یا ابتدای جوانی مثل کلوروزز نمیشود الّا نادرًا السبب سبب اصلی آن تا حال ثابت نشده لیکن این قدر دیده میشود که اکثر
در ورم طحال یا ورم جگر یا از اجتماع هردو یا از ورم لمف فیٹک گلانڈ یا از اجتماع هر سه سبب پیدا میشود و مراد از لمف فیٹک گلانڈ
غدهٔ ها هستند که در حجاب او منتهم شکم زیاده یافته شده اند و کار آنها اینست که آنچه آب بعد غذا گرفتن اعضا از خون در اعضا زیاده
از غذای آنها میشود اینها بذریعهٔ مجاری آب برنده آنرا از اعضا جذب میکنند و بعضی میگویند که این حالت از تاثیر هوای
عفن فاسد که آنرا مالیریا گویند پیدا میشود العلامات آنچه در انیمیا علامات نوشته شده اند آنها موجود میباشند و بعض
آنهم یافته میشوند مثلاً بر چهره و بشره رنگ سفید در این مرض محسوس میشود و ضعف زیاده باشد و هر روز متزاید میشود و اشتها کم
و غذا بخوبی هضم نشود و علامات ضعف معده غالب باشند و مقدار شکم درین مرض قدری زیاده از حال صحت در ابتدا
دیده میشود و آن خواه بسبب ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف فیٹک گلانڈ میباشد و اکثر ورم طحال و قتیکه موجود باشد
زیر سر اشیف حجاب الیسر محسوس میشود لیکن گاهی بسیار زیاده میشود که طحال بر معده و امعا و تا جگر عظیم شده میرسد و وجود این علامات
در انیمیا ضرور نیست که یافته شوند ایضاً درین مرض اکثر نزف الدم بطور رعاف یا نزف بواسیری پیدا میشود و چنانکه خروج
آن وقت امتلای دموی مفید میشد اینجا برخلاف آن از آن زیاده ضعف و نقصان پیدا میگردد و گاهی اسهال درین
مرض پیدا میشود و از آن زیاده ضرر و ضعف پیدا گردد و گاهی درین مرض غثیان حادث شود و گاهی قی هم وقت شدت
غثیان می آید و گاهی یرقان خفیف هم درین مرض پیدا گردد و زمانی درین مرض در شکم جابجا درد پیدا میشود لیکن قایم
نماند و گاهی حمی هم قلیل می آید و آن مثل ریمیٹنٹ فیور و زمانی مثل انٹرمٹنٹ فیور می آید مگر به قلت خفت و لینت
و اگر ورم طحال یا جگر در ان قوی باشند ممکن ست که تپ لازم هم شود و بول درین مرض بسیار سرخ و رنگین میشود
و چون آنرا در ظرفی گیرند بعد سرد شدن در ان سرخی و سفیدی چنانکه از آمیختن آب با سرخی دیده شود محسوس میگردد
و سرخی آن بسبب یورک ایسڈ و سفیدی بسبب امونیا میباشد و در بول این مریض یوریا و یورک ایسڈ هردو
زیاده میباشد اما یورک ایسڈ پس به نسبت زمان صحت سه حصه زیاده پیدا میشود مثلاً در حال صحت فاضلهٔ آب
که یورک ایسڈ یکحصه و یوریا از شصت حصه یک حصه که حصه شصتم ست در بول خارج میشود و درین مرض یوریا
بستم حصه یکحصه و یورک ایسڈ سه حصه میباشد و ازین دانسته میشود که درین مرض صرف در عضلات بدن زیاده میشود
و آمدنی غذا و بدل ما یتحلل قلیل بود و ازین جهت ضعف روز بروز زیاده میشود و همین امر بنیاد علاج و تدبیر است
پس این مرض و ضعف آن روز بروز و ماه بماه زیاده میشود تا اینکه او دیما یعنی ورم مائی رخو بسبب ریختن آب در تجاویف
خانه دار جلد بدن از هر دو پا اول شروع میشود و بعد آن در تمام بدن عام میگردد که آنرا استسقای لحمی در عربی مینامند
و بعد آن در غشای آبدار خریطهٔ خارجی قلب یا در غشای آبدار پهلو یا در غشای آبدار شکم که پاریٹون ست زیاده آب میرسد
و گاهی اول آب در پن غشیه میرسد و بعد ان در غشای خانه دار جلد میرسد و درین وقت او دیما بعد آن عارض میشود

اما هرگاه ورم جگر یا ورم طحال عظیم باشد آب در اغشیه آید از شکم زیاده میریزد و درین وقت حال مریض زیاده خراب میشود زیراکه
از اجتماع آب در غشای خریطه دل حرکت قلب بدشواری صادر میشود و بسبب آن خون بدشواری و بقلت بدماغ و بدن
میرسد و در تنفس هم دشواری ظاهر میشود و از ادنی حرکت طپش قلب پیدا شده غشی طاری میگردد و هرگاه آب در غشای پهلو
ریزد درین وقت ریه منبسط نمیشود و از ان ضیق و عسر تنفس پیدا میشود و چون بار بطون بالیدن شکم و بسبب آن شکم متحجر شده بالا رود و از ان
در فضای صدر ضیق و تنگی پیدا میشود و بسبب آن حجم کحت که حرکت قلب میرود دشوار میشوند و درین وقت اکثر غایبان در وریدها و شریانها
و شریان و وریدی خصوصا شریان کبیر که در جانب راست قلب واقع است منجمد میشود و از انجماد آن دوران خون بند شده
مریض هلاک میگردد و انجام این مرض آنست که اگر ورم طحال بود لیکن مرض بسیار کهنه نشده باشد و آنچه علامات نوشته شده
بکثرت و شدت خود با موجود نباشند و مرض در زمان ابتدای خود باشد ممکن است که مریض از ان نجات یابد و صحیح گردد
لیکن هرگاه مرض کهنه گردد یا ورم طحال یا ورم جگر یا ورم لمف غدد بسیار عظیم باشند و ادویه و استسقای لحمی
شروع شده باشد امید خلاص کمتر بود العلاج تا حال کدام دوای خاص نافع برای دفع کردن این مرض در تجربه ثابت نشده
اما آنچه در علاج انیمیا نوشته شده آنرا باستعمال آوردن مناسب است پس تقویت مریض بذریعه اغذیه نمایند و لحم هر قسم
و زرده بیضه نیمبرشت و شوربای لحم و شیر تازه گاو بخورانند و اگر اسهال موجود باشد تحبیس آن کوشند و اگر خون جاری بود
تدبیر حبس آن هم بایند همچنین هر عرض که از اعراض مرقومه زیاده و موذی شود تدبیر ازاله آن نمایند چنانکه بجای خود بدیل هر یک نوشته
شده و از ادویه مقویه از قسم مرکبات آهن همراه فقوع یا مگنیسیا و کونا نوشانند همچنین کنین سلفاس هم درین مرض مفید است
و کاک مرکبات فاسفورس نوشانند لیکن شراب پورت وین یا براندی و غیره اشربه درینجا مناسب نباشند از استعمال احتراز
نمایند و عوض آنها پرخورانیدن اغذیه جیده و نوشانیدن کنین بارک و آهن اصرار کنند و اعتماد حصول صحت درین مرض
بر این اشیا زیاده باید کرد و دیگر دواها درین مرض بسیار مفید اند اول روغن جگر ماهی را همراه الیسر مثل سلفیورک الیسر
یا اسپرٹ نائٹرک الیسر و اول بهتر است برای تقویت نوشانند دوم لائکر فیری پرنائٹراس و این وقتیکه اسهال هم باشد
زیاده نافع است و کسیکه درین مرض مبتلا شود شاید از سفر بحر زیاده فائده باو حاصل شود فقط

فصل یازدهم در لوکی آیمیا یعنی زیاده شدن دهن در خون و دهنیت همیشه با لطبع هم در خون میباشد لیکن
در هزار حصه خون اقل درو حصه میباشد آنا بذریعه خورده بین معلوم نمیشود زیرا که دهن در خون یا ماس یا سوڈا آ
شمی از صابون میشود از بین سبب معلوم نگردد مگر هرگاه امتحان خون موافق امتحان آن که در لوکوکیمیا کرده شود
یعنی چند قطرات الیسر در خون بیندازند بعدها سفیدی بالای خون اندازند درین وقت اگر سفیدی بران بسبب صابون او
باشد از الیسر اجزای دهنیه جدا شده محسوس هم میشوند و سفیدی صابون زائل میگردد و ایضا تا دو ساعت بعد خوردن
غذا اجزای دهنیه همیشه در لانگر سان گونس بسبب آمیختن کیلوس با خون درین وقت دیده میشوند و این مثل سفیدی شیر در ان

محسوس میگردد و آن رنگ کیلوس میباشد و چون دو ساعت بر خوردن غذا بگذرد این اجزای دهنیه که در کیلوس اند با پتاس یا سوڈا آمیخته صابون میشوند و چون صابون شوند بدون داخل کردن الیمر محسوس نشوند لیکن گاهی این اجزای دهنیه در بعض امراض هم در خون دیده میشوند مثل ذیابیطس یا الکوہل زدگی و آن حالتی ست که بعد اغتیاد زیاده شراب خوری پیدا میشود و در ان ضعف بدن و ضعف اعصاب و دماغ و خون پیدا میشود و هم در استسقای لحمی و یرقان و ورم گرده و ورم جگر و ورم ریه و خاصةً در مرض برائٹس ڈیزیز یعنی آمدن سفیده بیضه در بول هم دهن در خون مریضان امراض مذکوره یافته میشود السبب سبب خاص آن بخوبی ثابت نشده اما بالضرور درین مرض هم خون زیاده کمزور میشود و در سرخی خون سیاهی غالب میباشد و علامات و معالجات خاصه این مرض هم یافته نشده اند ذکر آن در جایکه محل ذکر امراض دمویه است بنا بر آن کرده شده که تا معلوم باشد که اینهم مرض خون ست و شاید بعد ازین به نسبت آن تحقیق دیگر یا کدام علاج خاص آن پیدا شود اما هرگاه در امراض یافته شود پس علاج هر مرض که در ان این علامت یافته شود برای رفع آن کافی میشود فصل تتمه فصل دوازدهم در لوکوسیتھیمیا یعنی ذیابیطس این مرض هم از امراض دمویه است لیکن بنا بر اتباع ترتیب کتاب علاج امراض خاصه بذیل امراض گرده نوشته شده وقت حاجت بآن رجوع نماید فصل سیزدهم در ہیماٹوزوا و این نام هم مرکب ست از دو لفظ گریک که ترجمه آن دیدان الدم ست یعنی کرم خون و نام این کرم بزبان انگریزی ڈسٹوما ہیماٹوبیم هست و گاهی بلہارزیا هم نامند زیرا که اول این کرم را داکٹر بلہارز صاحب بهادر دیده اعلان کرده بودند و در ملک افریقه این حیوان اول در خون دیده شده و در خون ساکنان آنجا زیاده پیدا میشود زیرا که آنها از آب ناصاف رود نیل اکثر آب ناصاف و کثیف مینوشند بعد در بنادر های دیگر هم مثل بنادر مریخ دیده شده و این حیوان نر و ماده یا علیحده مذکوری و انثی علیحده میباشند مثل کرم دراز علامات ذکور و انثی درین حیوان یافته شده و ذکر آن در طول اقصر میباشد آنچه طول آن پیدا شده و آن دو دهن میدارد مثل زالو یکی قریب دهان و دیگری نزدیک تمامی شکم و ازین هر دو دهان مثل زالو بعضو متعلق میشود و انثی آن از ذکر خود قدری درازتر میباشد لیکن دقیق و باریک زیاده میباشد و طرفه اینست که در ذکر این حیوان از سر تا ذنب آن مجری بر صورت ترج میباشد که وقت مقاربت ماده آن بدن باریک خود را در مجری مذکور داخل میکند و بعد فراغ از مقاربت از ان بیرون می آید و بعد آن بیضه ها از ان پیدا میشوند و گاهی در جگر و گاهی در اعضای دیگر بالجمله در تمام بدن این بیضه ها بذریعه خون میرسند و جا بجا از ان حیوان مذکور در خون پیدا میشوند السبب سبب آن اکثر نوشیدن آب آلوده و فاسد یا آبیکه در تهها آلوده باشد و آنرا بدون تصفیه نوشند یا خوردن ماهی فاسد عفن میباشد العلامات چون این کرم در خون پیدا شود همیشه در مزاج مایل گرمی مانده و ماندگی و گاهی اسهال و گاهی زحیر و پیچش پیدا شود و گاهی انیمیا و کاه و رنگ زرد حادث میشود و گاهی ورم بر سر و گاهی بول الدم بسبب انشقاق عروق گرده پیدا میشود و گاهی در اثنای مرض ورم ریه و گاهی نزف الدم معا هم حادث میشود العلاج در علاج این مرض اهتمام بدفع اعراض و علامات موجوده نموده موافق هر شکایت تدابیر آن

فرمایند لیکن هیچ دوا برای قتل حیوان مذکور مفید و لائق استعمال اند کیلومل و روغن تارپین پس این هر دو را بتقلیل وزن ضرور بنوشانند و رای جناب استاد مصنف این اوراق دام حشمتهم اینست که درین مرض سانتونائن را بالضرورة تنها بتقلیل وزن بنوشانند که آن قاتل حیوانست مثل اینکه از ربع گرین تا یک گرین روزانه دو سه بار حسب شخص علیل بنوشانند و قسمی از دیدان ست که داکتر لوس صاحب بهادر آنرا دیده ظاهر فرموده اند و آن در خون کسیکه مرض کیلوریا یعنی آمدن کیلوس در بول داشته باشد یافته میشود و نام حیوان مذکور در زبان انگریزی فلن اریا سان گونس هومنس ست و معنی این اسم اینست که در حالیکه کیلوس در بول آید حیوان مشابه بقطعه رشته باریک در خون صاحب مرض مذکور میماند و این حیوان بسیار صغیر میباشد حتی که بمقدار یک انچه در طول هشتاد و دو عدد از ان متصل می آیند و هرگاه در عرض یک انچه مقدار گرفته آنها را در ان داخل کنند درین عرض سه هزار و پانصد کرم مذکور داخل میشوند و این کرم در کیلوس کسیکه از راه بول برمی آید هم یافته شده السبب سبب آن بخوبی ثابت نشده اما اقرب به یقین آنست که از نوشیدن آب تالابها و آب احیاض و غدران این مرض پیدا میشود العلامات علامات و معالجات آن همانست که در مرض کایلوریا یعنی هیماتوزوا نوشته شد و وقت ضرورت از ان تشخیص و تجویز علاج فرمایند فصل چهارم در هیموریج یعنی جاری شدن خون از شرائین و عروق و این لفظ از دو لفظ گریک مرکب ست و بعربی آنرا نزف الدم نامند و هرگاه خون از شرائین جاری و خارج شود آنرا آرتیریل نامند و این خون سرخ رنگ و با دفق و شهوق خارج میشود و هرگاه از عروق سواکن که اورا اوردا نیز خارج شود آنرا وینس نامند و خون اورا مائل بسیاهی بطور سیلان و جریان مثل سیل آب در یا جاری میشود و اگر شرائین یا زخم در عروق صغار جلد وغیره آید و از ان نزف الدم پیدا شود این را کیپلری هیموریج یعنی جریان خون از رگهای صغار جلد نامند و گاهی اُس هالیشن هم گویند زیرا که این خون هم بطور عرق از جلد و زخم آن خارج میشود و فوج جریان دران نمی باشد لیکن خونی که از عروق صغار جلد می آید سرخ رنگ می آید زیرا که آنهم از ریشه های شرائین خارج میشود و قلیل قلیل بطور عرق بر می آید و اکثر این نزف الدم در میوکس ممبرن اعضا واقع میشود چنانکه در رعاف از میوکس ممبرن انف و در نفث الدم که از ریه بود از میوکس ممبرن ریه و قصبه و در قی الدم و اسهال هرگاه از تاثیر هضم معدی سیاه شده خارج گردد از میوکس ممبرن معده و در نزف الدم بواسیری از میوکس ممبرن معای مستقیم می آید و در بول الدم هرگاه از گرده یا مثانه آید از میوکس ممبرن این اعضا می آید و این را فاقته هیموریجیا بلغت انگریزی نامند و چون از میوکس ممبرن رحم بر آید آنرا بزبان انگریزی منوراجیا نامند و باید دانست که چون زخم بهیچ جا واقع میشود اول خون از ریشه های شرائین وا وردا بهر دو خارج میشود و بعد خالی شدن اوردا محض از ریشه های شرائین می آید لهذا سرخ رنگ می آید و سبب این است که خون اول از شرائین اول می آید و بعد تنفیه اعضا بر منتهای شرائین رسیده در اوردا داخل میشود و باز پس بدل میرود و چونکه بسبب رسیدن زخم از قطع شدن اوردا و شرائین رسیدن

خون تا منتهای شریانها و از ان داخل شدن در ورید ممکن نیست لهذا بعد خالی شدن اورده از خون دم محض از شریه‌ها
شرائین می آید و هم باید دانست که نزف الدم بر دو قسم است قسم اول آنکه خون از شرائین یا از بدن شخص قوی بزور و حرکت
قوی خارج شود و این را بلغت انگریزی اکتیو هیموریج می نامند قسم دوم آنکه از اورده یا از بدن شخص ضعیف خارج شود
و آنرا پاسف هیموریج نامند و ایضا بدانکه گاه نزف الدم بسبب رسیدن صدمه ضرب یا از زخم واقع میشود و آنرا بلغت
انگریزی ترائوماتک یعنی پیدا شده از صدمه میامند وگاهی نزف الدم بطور اعراض و علامات امراض دیگر پیدا میشود
چنانکه در سل و سرطان و امراض قلب و شریان و امراض جگر اکثر عارض میشود و این را بلغت انگریزی سمپ توماتک یعنی
نزف الدم بطور علامات میگویند وگاهی جریان خون بطور کانسٹی چوشنل یعنی بطور فعل طبیعت پیدا میشود چنانکه وقت
زیاده شدن خون در بدن از شدت امتلای عروق یا در انیمیا یعنی قلت و رقت خون بسبب کمزوری عروق و خون پیدا
میشود وگاهی وقت احتباس حیض در عورات از مسمه خون بطور تقی خارج میشود و آنرا بلغت انگریزی وی کیریس
نامند یعنی آمده از جای دیگر نامند وگاهی نزف الدم بطور اعتیاد خاندان و استعداد موروثی عارض میشود مثل اینکه
مزاج اصلی شخصی چنین واقع میشود بسبب خاندان و گاهی بسبب مزاج خاص خود شخصی چنین میباشد که از ادنی سبب خون کثیر از
بالنفس خارج میشود و این نزف الدم را بزبان انگریزی هیموراجک ڈائی آتھیسس نامند یعنی نزف الدم که بسبب خصوصیت
مزاج خاص بدن عارض شود السبب سبب این مرض بر دو قسم اند یکی اسباب معدّه معینه نزف الدم و آنرا بلغت
انگریزی پری ڈسپوزنگ نامند یعنی اسبابیکه آنها استعداد و قوت انفعالیه برای قبول کردن این مرض در بدن زیاده میشود دوم
اسباب فاعله این مرض در بدن بقوت و سرعت ظاهر میشود و این اسباب فساد و امراض خون اند مثل زیادتی و کمی
خون و هم آنچه امراض دمویه بسبب طحال و جگر و از اغذیه ردیه و از تاثیر آب و هوا یا از نیافتن غذا و شدت گرسنگی و از رسیدن
زهر در خون پیدا میشوند و ازین قبیل امراض مجمیه اند مثل سرطان و زخم کبیر که مسموم بالسم باشد و تعفن و فساد جسم و امراض
شریان مثل انیورزم و امراض ورده مثل ویرکس یعنی کمزوری و استرخای اورده و امراض قلب مثل ورم دیوار قلب یا غلیظ
و یا صغیر شدن دل و هم آنچه آمدن خون را بسوی قلب یا رفتن خون را از دل بسبب حجر کردن عروق مانع شود مثل
سورو نزد که مرض جگر است و در ان جگر صغیر و سخت میشود و مرض برائیٹس دیزیز و ایضا استعداد مزاج خاندانی
یا شخصی هم معین بر حدوث جریان خون از بدن میشود قسم دوم اسباب فاعله نزف الدم اند که آنرا بلغت انگریزی
اکسی سٹنگ یعنی سبب فاعلی نامند و آن مثل حرارت آفتاب یا حرارت هوای ایام و حمام گرم یا حرارت مزاجی که از کیفیات
نفسانیه مثل غیظ و غضب پیدا شود یا حرارتی که از حرکت عضلات و از مشقت های حادث گردد یا گرمی که از نوشیدن
ادویه حاره مثل شراب و امونیا و همچنین آنچه از ادویه که جلد را برنگ سیاه سرخ مجروح سازند و اذیت رسانند
مثل سم الفار و رسکپور پیدا شود میباشد و هم رسیدن صدمه ضرب و سقوط و حصول زخم بر جلد و لحم بدن باشد

و فاعل نزف الدم اند و ولادت هم سبب زیادتی خروج دم از بدن است و عمر انسان و درجات اسنان هم نزف الدم
پیدا میکند مثل اینکه در عنفوان شباب اکثر خون از بینی و بن دندان جاری میشود و از پیدا بستالگی اکثر خون از ریه و
رحم و بواسیر جاری میشود و در سن پیری اکثر عروق در دماغ منفجر میشوند و از ان سکته پیدا میشود العلامات
علامات آن بحسب اسباب و عضوی که محل وقوع نزف الدم باشد و باعتبار مریض که قوی است یا ضعیف مختلف میباشند و بیشتر
علامات نزف الدم اکثر اعضا بذیل امراض خاصه هر عضو نوشته شده لهذا اعاده آن بیکار است و وقت ضرورت بآن
رجوع نماید اینجا فقط بذکر بعض علامات و اعراض که مخصوص به نزف اند اکتفا کرده میشود پس تا آنجا که هرگاه خون زیاده
از بدن دفعةً خارج میگردد چنانکه در انیوریزم یا از انفجار و قطع شدن کدام شریان کبیر میشود درین وقت مریض فوراً بزمین
می افتد و غشی بر او طاری شده میمیرد و اگر زیاده خارج شود بتدریج نه دفعةً چنانکه گاهی بعد ولادت چنین دیده میشود
درین صورت ضعف و کمزوری و دوران سر پیدا میشود و نبض سریع میگردد و رنگ چهره و جلد مائل بزردی میشود
و مریض نفس بدشواری بطور تنفس صعدا میکشد زیرا که بسبب قلت دم آکسیجن کم میرسد زیرا که گشته در رسانندۀ آن
که ریڈ گلبول بوده کم میشود و بسبب آن اعضا ضعیف میشوند و هم پیش چشمان تاریکی پیدا میگردد و در ایستادن و نشستن
غشی عارض میشود و قلق و اذیت زیاده عارض میگردد و دست و پا سرد میشوند و سیاهی بر لبها و حلقه سیاه گرد چشم
ظاهر گردد و گاه گاه هذیان هم طاری میشود و بکلام بلا اراده و بلا تعقل بر زبان جاری میگردد زیرا که بسبب قلت دم خون
سرخ بدماغ نمیرسد و خون سیاه که در ان است از ان دماغ خالی نمیشود و چون از ان خون غذا بیشتر بدماغ حاصل گشته
و اکنون لیاقت تغذیه ندارد لهذا از ان در دماغ غذا نمیرسد و فساد پیدا میگردد و هرگاه خون به تراخی آهسته آهسته دیر دیر
خارج شود و دفعةً زیاده بر نیاید بلکه مقدار کثیر از ان بر آید و جاری شود و باز جریانش بند گردد و بعد مدتی باز جاری گردد و بند شود و باز
جاری گردد بالجمله متوقف نزف الدم جاری شود چنانکه در بواسیر دیده میشود که یک یک آثار خون وقت تبرز می آید
و باز بند میشود و چون برای تبرز می نشیند باز می آید درین صورت علامات انیمیا پیدا میشوند لیکن درین وقت هذیان
پیدا نمیشود بلکه آهسته آهسته مریض ضعیف میگردد و میخواهد که کسی او را حرکت نه دهد و باو کلام نکند تا اینکه زیاده ضعف
و کمزوری بر او طاری میشود پس صاحب نزف الدم یا درین حالت یا در حالت هذیان هلاک میشود اما صاحب
هیموراجک ڈی آئی تھیسس یعنی صاحب نزف الدم که مرض آن از خصوصیت بدن و مزاج خاص آن پیدا شده باشد
و معنی این لفظ انگریزی حالت بدنی است که خواه خلقی باشد یا از امراض در بدن پیدا شود پس درین کس دو امر میباشد
یکی خونش غیر معتدل و مخالف از حال صحت بود دوم آنکه عروق شعریه آن کمزور و ضعیف میباشند و مراد از مخالفت
خون از حال صحت اینست که خون رقیق میباشد و فائبرن در ان کم بود و باقی اجزای دمویه بنسبت طبیعی مقدار
طبیعی میباشند و مراد از ضعف عروق شعریه اینست که غشای عروق ضعیف و رقیق میباشد که از ادنی سبب شکسته میشود و

و سبب این حالت گاهی اصلی و فطری بود و گاهی مولود بر حال صحت و اعتدال پیدا میشود ولیکن بعد آن بسبب کم
سیر شدن و کم خوردن غذا یا از خوردن اغذیه ردیه نامواففه مزاج این حالت پیدا میشود و گاهی از جهت
مسکن هم این نزف پیدا میشود مثل آنکه کسی در مواضع حار رطب مثل بنگاله ماند یا در مکانیکه هوا دارنباشد
و بعد اک رطب بود سکونت کند و هم در ورم طحال این قسم نزف الدم زیاده پیدا میشود و گاهی بسبب فساد
شکل طحال که از روی فطرت بر شکل طبیعی خود نباشد یا از روی خلقت برجای خاص خود نبود چنانکه گاه گاه در تشریح
دیده میشود که طحال بر غیر محل خود یافته میشود این قسم نزف الدم پیدا میشود العلامات هرگاه شخص درین
حالت مبتلا میباشد علامتش اینست که چون صدمه خفیف بر بدنش میرسد از ان بر محل او فوت رنگ نیلگون
پیدا میشود زیراکه عروق صغار جلد بسبب کمزوری غشای خود بزودی شق شده خون را زیر جلد میریزانند و گاهی
درین کس استسقای لحمی پیدا میشود بسبب آنکه عروق صغار آبه را زیاده در غشای خانه دار بدن میریزانند و گاهی درد
و آب در مفاصل کبار این کس مجتمع میشود و لحم بدن لین مثل کسیکه صاحب مزاج بلغمی بود از لمس محسوس میگردد و اکثر
خون از بینی و بن دندانش خصوصا در سن جوانی جاری میماند و چون این کس از سن شباب یعنی از چهل سالگی متجاوز
میشود اکثر خون در بول بطور بول الدم یا در براز بطریق اسهال دموی جاری میگردد و هم درین کس نزف الدم کثیر بادنی سبب
مثل آنکه زبان از زیر دندان آمده قدری زخمی شود یا دندانش قلع کرده شود یا مسواک باستعمال آورده شود و از ان
در بن دندان قدری خراش واقع گردد یا زالو یک دام ضرورت چسپانیده شود و از ان در بدنش زخم پیدا گردد حادث میشود
و اگر زن باشد پس در ایام ولادت یا نفاس خون کثیر جاری میشود و بکمال دشواری و تدابیر کثیره این خون محتبس میشود زیراکه
قابضان در خون آن قلیل میباشد و انجام این مرض آنست که گاه گاه این قسم نزف الدم مودی بهلاکت میشود و هیچ تدبیر
خون بند نمی شود و خاصة آنچه بسبب استعداد خلقی باشد چه آن لا علاج است اما آنچه باسباب دیگر پیدا شده از علاج البته
صحت مییابد و مدتها زندگانی میکند العلاج قانون علاج نزف الدم اینست که چون خون را از بدن ببینند که خارج
میشود طبیب تدبیر حبس آن فرماید لیکن گاهی در اول مرخلاف قاعده مسطوره کرده میشود مثلا هرگاه در حالت زیادتی
خون و امتلای دموی رعاف پیدا میشود درین وقت باید که اول تدبیر رفع امتلای دموی فرماید بعده رعاف را
بند کنند و الا مرض سکته خواهد شد [illegible] هرگاه خون بواسیری [illegible] شد [illegible] از خون [illegible]
[illegible] تدبیر [illegible] فارغ شوند [illegible] خون بواسیری [illegible] و گاه آنچه [illegible]
را [illegible] نزف الدم پیدا میشود [illegible] بار [illegible] اعضا [illegible]
و محل [illegible] کرده فارغ شوند [illegible] نزف الدم مشغول شوند و الا ضرر از حبس آن پیدا خواهد شد یا [illegible]
خواهند که نزف الدم را بند کنند پس اول باید که مریض را در مکان سرد بر پلنگ جنوبی خوابانند که از هر عضوی که خون

جاری باشد آنرا بنسبت اعضای دیگر بلند دارند تا دران خون کم رسد وحرکات بدنیه ونفسانیه مریض را منع کنند و اغذیه ایکه
که می نوشانند دران لحاظ دو امر ضرورست اول اینکه بارد بالفعل باشد دوم آنچه پیدا کردن حرارت وسوزش معده
هضم میشود مثل جرم لحم غلیظ یا سماک یا دال رهر وغیره ازان احتراز نمایند وآنچه سهل الانهضام بود وبدون پیدا کردن
حرارت هضم میشود مثل شیر وشوربای لحم مغز آنرا نوشانند وآب سرد کرده به برف وهم نوشانیدن برف درین حالت
مفید اند وهرگاه خون از اعضای ظاهره بسبب رسیدن زخم وقطع شدن عروق صغار جاری شده باشد درین وقت
بهتر آنست که ادویه حابسه دم مثل تنکچر اسٹیل یا گالک ایسڈ یا ٹانک ایسڈ بر زخم مذکور نهاده بالای آن از رفاده بربندند تا
اثر غمز بر زخم وعضو رسد وبسبب آن خون بند گردد زیرا که هرگاه اثر غمز برآن رسانیده شود درین وقت بسبب آن
زور وقوت جریان دوران خون در عروق کم میشود وخون بردهن عروق منجمد میگردد وازان مجری بند گشته جریان
خون بند میشود وهرگاه کدام شریان که در مقدار خود از عروق صغار قدری عظیم باشد قطع شده باشد وخون بدفق
وضربان ازان خارج شود واین خون بسبب قوت دوران خود تا دیر جاری میماند وتا دیر محتبس میگردد زیرا که بعد قطع
شدن شریان آنچه عضلات که در غشای آن هستند هرگاه آهسته آهسته منقبض میشوند وبسبب آن مجری تنگ و
ضیق میگردد آنزمان خون بردهن آن منجمد میشود وگاهی خون از شریان که خارج میشود در لحم هم میرسد وازان
ورم پیدا میشود وپس این ورم چون غمز میکند ازین جهت دهن شریان منغمز شده جریان خون ازان بند میشود
پس هرگاه خون این شریان خود بند نشود درین وقت باید که اول آنچه جلد ولحم گرد شریان مذکور باشد آنرا از سر شریان
مذکور جدا کرده از فراسپ یعنی کلبتین شریان مذکور را ازجای که دران زخم بود گرفته حرکت دوری دهند تا بسبب آن
شریان ازین جا قطع وجدا گسسته شده هر دو راس آن بسبب تشنج عضلات که در غشای خود منقبض شوند ودهن آن
بند گردد وهرگاه شریانیکه بسیار عظیم باشد زخمی شده خون کثیر بدفق وضربان ازان خارج شود وهیچ تدبیر بند نگردد
درین وقت هم اول شریان مذکور را از جلد ولحم عریان کرده بعده از فراسپ مذکور یعنی کلبتین صغیر گرفته اگر از طرف
که متصل بقلبست قریب محل زخم از رشته رباطی که آنرا در آب کاربولک ایسڈ ڈالدیٹ تر کرده خشک ساخته باشند
یا از رشته ریشمی می بندند وگاهی از هر دو طرف قریب زخم شریان مذکور بسته میشود واین وقتیست که شاخ آن شریان
بشریان عظیم دیگر که درین عضو باشد متصل بود وازان هم درین شریان خون آمده باشد اما گاهی بسبب نبودن
آلات سل وعقد شریان ممکن نمیشود درین وقت باید که هرگاه ثابت شود که زخم به شریان عظیم رسیده وازان
خون از کدام عضو ظاهر می آید مثل دست یا پا درین صورت اگر در زند دست باشد پس زند را باغمز عظیم کرده بقوت
بربندند واگر در ساق یا در قدم زخم باشد یا فخذ چنانکه غمز کرده بقوت ببندند تا راه شریان مذکور بسبب این غمز
بسته ودوران وجریان خون دران کم وضعیف شود وخون منجمد الدم بند گردد وهمچنین گاهی بسبب نبودن آلات شکار عقد

قدر سه تدابیر سابقه هرگاه نزف الدم از زخم شریان عظیم پیدا شود درین وقت شریان مذکور را جائی که دورتر از زخم
و قریب از قلب بود بذریعه انگشت دست یا بتوسط آله مشهور باسم تورنکت که مخصوص برای این کار است بقوت
بگیرند و اثر عمر زیان رسانند تا دوران و جریان خون دران بند شود مثل اینکه هرگاه زخم قریب مفصل دست رسد و خون
جاری گردد پس شریان عظیم را که در دست قریب مفصل ساعد در جانب انسی بقوت بگیرند تا آمدن خون در زخم بند شود و
بسبب آن نزف موقوف گردد اما هرگاه در ورید کبیر زخم آمده باشد و خون وریدی سیاه و آهسته آهسته مثل سیل جاری
میشود و دوران دفق و ضربان نمیباشد درین وقت اول بر زخم مذکور را دویه حابسه هم نهند و بران ضماد سازند
تا از تاثیر عمر قوت دوران و جریان خون ورید کم شده خون بر سر زخم منجمد شود و نزف رفع گردد و اگر ازین تدبیر رفع
نشود و خون وریدی بند نشود پس نهار در اینجا ورید را مثل شریان سلخ نمایند زیرا که در ورید عضلات بسیار قلیل میباشد
و از گسستن ورید آنها منقبض نمیشوند چنانکه در شریان میشود بلکه از گسستن ورید عضلات آن منبسط میگردند و بسبب آن
مجری ورید وسیع میگردد پس درین صورت هرگاه مجبور شوند درین وقت ورید مذکور را هم از جلد و لحم خالی کرده از سر او
گرفته از رشته رباطی یا ابریشمی مذکور تنگ بر بندند تا آمدن خون بند شود یا شریان عظیم را که درین عضو باشد و از ان خون
در عروق این عضو آمده باشد بالاتر از محل زخم بربندند و بران اثر عمر رسانند تا خون درین عضو و عروق آن کمتر آید و دوران
و جریان آن در او هم کم شود لیکن باید دانست که آنچه برای بستن ورید اینجا نوشته شده استعمال این تدبیر بعد حیله تدابیر دیگر
که حابس دم باشند نمایند و این را آخر علاج دانند و در اول از استعمال آن احتراز واجب دانند زیرا که از بستن ورید
ورم حار و فساد عضو پیدا میشود بخلاف بستن شریان که دران کدام خوف ضرر و فساد نیست و تا اینجا تدابیر که نوشته شدند
بطور اعمال جراحی بودند اما آنچه در علاج نزف الدم ادویه بکار می آیند پس آن همان هستند که مضیق عروق باشند و برای این کار
ارگت و تنکچر ان ودجی ثیلس و تنکچر آن وگالک ایسڈ و پلنبای ایسیٹیٹس و شب یمانی محلول با آب و سلفیورک ایسڈ
و تنکچر اسٹیل یا لائکر فیری پرنائٹراس یا روغن تاربین اکثر مفید میشوند و بعضی ازین اطباء هم نافع اند و بکثرت انگریزی
موسوم به روس پنی اسٹیک که حابس دم است زیاده پیش بعض حضرات ممدوح است و هم از خورانیدن برف و نهادن
آن بر زخم و بر عضو مثل معده هرگاه قی الدم جاری گردد و همچنین بر محل دیگر اعضای باطنیه فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه
بعد جریان خون کثیر زیاده ضعف در بدن صاحب نزف الدم پیدا شده باشد درین وقت از خورانیدن قدری
افیون نفع ظاهر میشود و گاهی درین وقت از تدبیر موسوم در لغت انگریزی باسم ترانس فیوژن فائده جلیل حاصل
میشود و آن اینست که چون ضعف بدرجه قصوی در علیل پیدا شود درین وقت باید که کسی از عزیزان و وارثان آن دست
خود را قریب و برابر دست بیمار گذارد و دست کار گذار می عرق کبیر را از دست آن بطور گرفتن فصد کشاید و همچنین رگ کبیر
از رگهای دست بیمار کشاده بذریعه مجری خاص که بالفعل در ولایت انگلستان برای این کار وضع شده خون شخص

بیان تدبیر ترانسفیوژن

صمیم را گرفته در بدن بیمار رسانند تا ضعف آن کم شود و فوراً اقوت دران آید و هرگاه بعد نزف الدم حالت موسوم به
اینیمیا پیدا شود علاجش چنانکه نوشته شده نمایند **فصل پانزدهم در ترامبوزز** بفتح تای مثلثه و رای مهمله و سکون
الف و میم و ضم بای موحده و سکون واو و کسر زای منقوطه اول و سکون ثانی و این لفظ انگریزیست که معنی آن انجماد
خون ست در مجاری دم یا در قلب و گاهی این را امبولزم هم گویند بکسر الف و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو
و کسر لام و سکون زای منقوطه و میم و فرق در هر دو اطلاق اینست که هرگاه خون در جایی از عروق منجمد شده
همانجا ماند موسوم به ترامبوزز میشود که ماخوذ ست از ترام بمعنی آن خونی را گویند که در مجری منجمد شود و ترامبوزز حالتی ست
که از انجماد خون پیدا میشود و آن بند شدن دوران خون ست و هم آنچه ازان اعراض و علامات پیدا شوند و هرگاه
خون منجمد شده از محل انجماد همراه خون سیال در دوران در مجاری خفیفه عضوی مثل مغز و غیره رسیده تسدید کنند
و از جریان و دوران خون سیال مانع شود درین وقت آنرا امبولزم میگویند یعنی بند شدن مجری از وقوع شی سادّ دران عام
ازینکه خون منجمد باشد یا چیزی دیگر و امبولس نام خون منجمد ست که همراه دوران خون در مجری عضوی رسیده تسدید مجری مذکور نماید
و امبولزم نام حالتی ست که ازان پیدا میشود و هم فارق بینهما اینست که ترامبوزز همیشه از فائبرن پیدا میشود و امبولزم
گاهی از فائبرن و گاهی از شی دیگر چنانکه گاهی از انگور مانند زوائد قلب و گاهی از قطعه کوچک استخوان که در دل استخوان از
عظم جدا شده در عرق خلیده در خون واقع میشود و گاهی از غده که در دوران خون افتد پیدا میشود و ترامبوزز ممکن ست
که در دل و در اذنین قلب یا در بطن قلب یا در شریانیکه از دل خون را در ریه میرساند یا در شریان عظیم که خون را از دل گرفته
در بدن میرساند و همچنین در جمیع شرائین و اورده بدن واقع شود و ایضاً باید دانست که سبب ترامبوزز گاهی کیفیتی گاه
چنان صغیر میباشد که بدون خورده بین محسوس نمیشود و پس حسب مقدار خود در مجاری وسیعه و خفیفه تسدید میکنند
و هم ترامبوزز جایی که پیدا میشود اکثر در آنجا قدری راه در مجری برای جریان دوران خون باقی میماند مریض بعد اگر
مرض صعب و بدانجام ست روز بروز قدری قدری خون را با خود شامل کرده متزاید میشود تا آنکه تمام مجری را پرساخته
بند میکند و بعد آن ریشه ریشه مثل فائبرن گشته خشک و سخت میشود و اگر مرض خفیف و نیک انجام ست بعد انجماد
خون طبیعت این خون منجمد را رقیق ساخته در عروق صغار که قریب مجری معلوم باشند قدری قدری کشیده در دوران
خون می اندازد و راه مجری که دران انجماد خون شده بود خالی و کشاده میگردد و خاصه هرگاه این تسدید در شرائین و
اورده کبار که قریب قلب اند واقع شود درین وقت طبیعت این اهتمام زیاده میکند السبب سبب اول کمزوری دوران
خون ست یعنی آهسته آهسته جاری شدن آن از قلب در شریان عظیم بسبب ضعف قلب میباشد چنانکه وقت یاد یا دیر
شدن تحم در دل یا از کمزوری عضلات قلب بسبب ایام سن پیری یا از نیافتن غذای جید یا از رسیدن صدمه
قوی به بدن یا از زیاده خارج شدن خون از جسم چنانکه گاهی بعد ولادت میشود و این حالت پیدا میگردد و گاهی

فصل پانزدهم در ترامبوزز

در بعض اقسام حمیات مثل تایفس فیور یا تایفائد فیور یا در آخر هیضه هم در وریدان خون لخته میشود یا بسبب بسته شدن وریدان خون
چنانکه از قطع شدن ورید یا بسته شدن آنها خون در وریدها مجتمع مانده منجمد میشود زیرا که بعد قطع شدن ورید دفع و عمل از
وریدها و خون زائل میشود و هم امراض شرائین و ورید مثلاً هرگاه در آنها ورم حار پیدا گردد این حالت پیدا میشود
زیرا که در صورت متورم شدن آنها چون فایبرن از ورم جدا شده در سطح داخلی آنها میرسد از آن در طبقه داخلی آنها
خشونت پیدا میشود و درمیان آن آهسته آهسته خون در دوران خود نشسته منجمد میگردد و از آن این مرض حادث میشود
و هم بعض امراض دیگر مثل لوکوکثیمیا یا در امراضی که فایبرن در آنها زیاده پیدا میشود مثل اورام حاده اعضا
مثل فارت الریه یا ذات الجنب و هم هرگاه خون صاف نباشد مثل امراض ریه و امراض جگر و امراض گرده
هم این مرض پیدا میشود و هم در مرض اریسیپلس و اسکارلیٹنا و پیوارپیرل فیور و پائیمیا یا گرفتار امراضی که دران
در خون زهر باقی میباشد هم خون باسانی منجمد میشود زیرا که درین امراض خون خراب میباشد و کم بود و فایبرن زیاده
پیدا میشود و ازین سبب در دل یا در عروق منجمد میشود العلامات علامات این مرض موافق عضو که دران خون منجمد گردد
مختلف میباشد مثلاً هرگاه در دل منجمد شود پس اگر در بطن ایمن انجماد واقع شود درین وقت چونکه خون بسوی ریه نمیرود
یا کم میرود پس بسبب آن خون صاف نمیشود و ازین خرابی خون و نرسیدن هوا بخون بیمار نفس مثل نفس غریق یا مخنوق
بوجود که بعد خنق و غرق از ان نجات یافته باشد میکشد و هم نفس سریع میباشد زیرا که اگرچه هوا در ریه میرود لیکن با
خون نمیرسد و هم بدن مریض سرد میباشد و عرق بارد می آید و بر چهره مریض زردی غالب میباشد چنانکه وقت غلبه
خوف یا زیاده خارج شدن خون از بدن بر رنگ رو صفرت غالب میشود و نبض سریع و صغیر و ضعیف و مختلف الانتظام
و اکثر مریض با قلق و اضطراب مرض خود خائف میباشد و حالت بیمار مثل کسی بود که دهن او را از دست تا از مشتی تنگ
بند کرده باشند اما اگر قدری راه برای رفتن خون در ریه از انجماد هم باقی ماند این علامات پیدا میشوند و اگر کله
راه رفتن خون بند شود مریض فوراً هلاک میگردد و درین مرض از حرکت دادن مریض که کسی آنرا از جا بشتر بردارد یا خود مریض
حرکت کند نقصان و ضرر عظیم پیدا میشود خصوصاً زنان نو زائیده را یا کسی را که از بدنش عضو کبیر قطع کرده شود و
بسبب آن خون کثیر از بدن جاری شده باشد و این اعراض و علامات گاهی تا چند ماه باقی میمانند و اگر درین
مدت حرکت کند هلاک میشود زیرا که قلب و دماغ این کسان بسبب قلت جریان خون ضعیف میباشند و چون درین
صورت ضعف حرکت کند فوراً هر دو از کار خود عاجز شده کار خود نمیکنند و آن سبب هلاکت است و ایضاً از حرکت
درین وقت آنچه خون از راه ضیق بطن ایمن که بعد انجماد خون باقی مانده بود جاری میشد آنهم وقت حرکت مجتمع مانده فوراً
منجمد میشود و بس هلاک میگردد و گاهی درین مرض بیمار بدون حرکت هم بر بستر خود در حال سکون هم فوراً هلاک میشود
و این وقتی است که انجماد خون در بطن ایمن زیاده شده تمام راه را سد کند و تسدید تام نماید و بسبب آن ...

قوله ... خون ... ورید ... [illegible]

خون قطعاً بند شود و هرگاه خون در بطن ایسر قلب یا در اذن ایسر قلب یا در شریان عظیم که از بطن ایسر خون را گرفته
در بدن میرساند منجمد شود درین وقت اگر انجماد آن بحدی رسد که بطن ایسر یا گوش ایسر یا شریان عظیم بالتمام مسدود شود
که بسبب آن قطعاً خون به بدن نرسد درین حالت فوراً مریض به عروض غشی هلاک میشود لیکن این امر گاهی یافته شود
و بطور ندرت واقع گردد و اکثر اینست که انجماد دم تا حدی میرسد که قدری راه جریان خون باقی میماند و درین صورت
بیهوشی و نقصان در افعال حسیه پیدا میشود و رفته رفته درهمین حالت خواه در چند ساعت یا در چند یوم آهسته آهسته
علیل ضعیف شده هلاک میگردد و علامات این انجماد هرگاه مریض دفعةً بعروض غشی گرفتار [illegible] که نبض قلب [illegible]
و حرکت دل سریع و متواتر میگردد و تنفس بدشواری میشود و در صدر ثقل زیاده محسوس میگردد و بسبب زیاده مجتمع ماندن
خون در ریه چهره بسیار متورم میشود و رنگ وی مائل بسیاهی میگردد زیرا که خون سیاه از سر و چهره فرو نمی آید بسبب آنکه
خون کثیر در ریه مجتمع میماند و ایضاً سرفه عارض گردد و آنچه که در سرفه خارج میشود خون و کف [illegible] زیرا که درین صورت
خون کثیر از بطن ایمن قلب در ریه می آید و بسبب مسدود شدن بطن ایسر یا گوش یا آن یا شریان عظیم از انجماد خون [illegible]
در ریه است از آن پیش نمیرود زیرا که راه خروج آن بسوی بطن ایسر دل مسدود است پس در ریه خون زیاده میماند
و از شدت امتلا از عروق صغار که ضعیف اند خلقةً خارج شده با کف آمیخته در سرفه خارج میشود و تمام بدن سرد میگردد
و رنگ جلد بدن و لبها و ناخنها مائل بسیاهی میگردد و درین حالت اکثر بیهوشی پیدا میشود تا آخر حیات این بیهوشی
و شدت اعراض مستمر میماند تا که مریض هلاک شود اما هرگاه خون منجمد قدری از جای انجماد خود حرکت کرده تا جای
دیگر رسد و بسبب آن قدری خون در بدن جاری شود درین وقت علامات خفیف میشوند و در بیهوشی افاقه میشود
و درین وقت قدری امید حیات و نجات مریض از مرض پیدا میشود که شاید صحت شود و زنده ماند اگرچه این مرض بسیار [illegible]
و هرگاه در اورده خون منجمد شود چنانکه در مرض فلگ میزیا دولنس که مرض زنان نوزائیده است و غیره واقع
میشود درین وقت درد بر محل عروق مذکوره پیدا میشود و از لمس و غمز انگشتان درین موضع درد زیاده میشود
و دوران خون همراه آن بند میگردد و ایضاً رگهای که دران انجماد خون واقع شود به نسبت رگهای دیگر سخت و مصمت [illegible]
میگردد و هرگاه این انجماد از ورم اورده پیدا شده باشد درین وقت تپ هم همراه آن میباشد و این قسم انجماد خون
که در عروق واقع میشود گاهی بعد انجماد باز ملائم و رقیق شده در عروق صغار منجذب میگردد و دفع شده از آن صحت
هم میشود و هرگاه انجماد خون از شرائین بدن در کدام شریان پیدا شود و بسبب آن آمدن خون در عضو یکه از شریان
مذکوره دران می آید بند گردد درین وقت عضو مذکوره فوراً از حال صحت خود متغیر میگردد باین مثال که عضو مذکوره فوراً سرد
میشود و زردی بر آن غالب گردد و هزال و لاغری دران پیدا میشود و از ضعیف شدن عضلات کار خاص آنکه
صادر میشود بند میگردد مثلاً هرگاه در شریان عظیم دست که در جانب انسی آنست قریب بمفصل عضد دار آن خون [illegible]

دستها می آید هرگاه دران خون منجمد شود این دست ضعیف شده مثل دست مفلوج مسترخی و بیکار میگردد پس اگر بعد انجماد
خون در شریان مذکور از ریشه های این شریان یا از ریشه های شرائین دیگر که گرد و پیش این شریان باشند خون قلیل قلیل
باز درین عضو آمدن شروع شده باز درین عضو قدری قوت می آید و بکار خود قدری قادر میشود و اگر مطلقا آمدن خون
درین عضو بند شود لهذا آن حالت موسوم به گینگرین که فساد عضو است پیدا میگردد و ازین بیان بخوبی ثابت شد که از انجماد
دم در شریان عضوی که دران خون از شریان مذکور می آید کار آن عضو دفعةً بند میشود و بعد آن اگر خون دران آید باز
بتدریج فعل آن قدری قدری جاری میشود و ایضا باید دانست که آنچه علامات درینجا نوشته شده اند در امراض دیگر هم مثل
ربو و ورم دیوارهای قلب یافته میشوند پس دانستن علامت فارقه ضرورست لهذا باید دانست که علامت فارقه درمیان
ترامبوزز و امراض دیگر اینست که ترامبوزز و علامات آن دفعةً پیدا میشوند و امراض دیگر با علامات خود بتدریج حادث
میشوند اما امبولزم که تعریفش در اول این فصل بیان کرده شده پس اگر از ان تسدید در شریان واقع شود و در دوران
خون افتد پس ممکن ست که بذریعهٔ دوران خون این سدّه در جمیع اعضای بدن رسد و هرجا فساد خاص پیدا کند اما
هرگاه در اورده واقع شود پس هرگاه در اوردهٔ بدن که از جگر پائین اند واقع شود درین وقت این سده اورده
تا جگر میرسد و اگر در اوردهٔ بدن که بالاتر از جگر اند مثل صدر و ریه و دماغ واقع شود درین وقت امبولزم آنها تا نهایت
الیت قلب و ریه میرسد لیکن آنچه تا جگر رسد آنرا هم ممکن ست که همراه خون از جگر تا بطن ایمن قلب و ریه برسد چنانکه در بیماران
دمل در جگر و ریه هم پیدا میشود و بسبب رسیدن ریم که در دوران خون واقع شود در جگر و ریه میرسد العلامات هرگاه امبولزم
از جای کدام شی سده از محل خود حرکت کرده بذریعهٔ خون در شرائین و اورده رسیده در آنها نشسته بند کند خواه در عضوی که این
شریان یا ورید واقع ست دران درد یا خدر که حالت مخصوص ست و از زیاده شدن یا دران این حالت پیدا
میشود که آنرا انجمادی بالتعبیر میکنند و بلغت انگلش لیگ اسلیپ یعنی خفتن پا منیامند چه لیگ یعنی پا و اسلیپ
یعنی خفتن ست یا بطلان حس عضو مذکور بالتمام یا برد و لرزه در جمله اندام پیدا میشود و بحسب اعضا هم علامات امبولزم
مختلف میشوند مثلا هرگاه در دماغ امبولزم پیدا شود فورا فالج و استرخای نصف بدن پیدا میشود و هرگاه
در شریان دست یا پا این مرض پیدا شود فورا عضو مذکور مسترخی میگردد و اگر در ریه پیدا شود فورا تنفس عسیر میگردد
و اگر در چشم افتد بصارت فورا باطل میگردد و بعد آن چنانکه در ترامبوزز بعد بطلان فعل عضو از آمدن خون باز
فعل آن بتدریج صادر و جاری میشود همچنین درین مرض هم بعد بطلان بصارت باز بصارت پیدا میشود و بالجمله هرگاه
درین مرض بعد برد و لرزه درد در کدام عضو مثل جگر و ریه پیدا شود آنرا علامت ردی دانند چه او دلالت بر پیدا
شدن دمل درین عضو میکند و اگر سبب پیدا شدن امبولزم در عضوی درد و ورم حسی عضو مذکور برطرف و دفع شود
این عضو کار خود بعد صحت میدهد لیکن قدری ضعف همیشه دران بعد صحت هم باقی میماند و هرگاه پی در پی و متعدد

بایه

و ماسیل جابجا در بدن کسی پیدا شوند از ان دانسته میشود که درد او درده آن جابجا ابتولزم پیدا میشود و فقدان ... ح
العلاج علاج این مرض موافق احوال مرضی مختلف میشود مثلاً هرگاه کسی درین مرض مبتلا شده قریب بهلاکت رسیده باشد
و در کمال ضعف و ناتوانی گرفتار بود درین وقت فوراً امونیا کاربناس یا ایتر یا برانڈی او را بنوشانند و برای تغذیه آنچه
بزودی هضم شده در خون آمیزد مثل آب گوشت خام که بعد کوفتن لحم فشرده بر آورده باشند. یا آب بیضه یا زرده بیضه مع برانڈی
یا شیر گاو قدری قدری مکرر بعد یک یک یا دو ساعت بخورانند تا یا ادویه مقویه که پیشتر مذکور شده و این امر برای
طبیب است که حسب مناسب بنوشاند لیکن آنچه اغذیه که در مدت دراز هضم شوند مثل غذای کثیر یا آنچه موافق مزاج ثقیل
و هم چیزیکه در معده از ان ریاح کثیر پیدا شوند از خوراندن آن اجتناب واجب دانند که درین وقت بسیار ممنوع
دارد حرکات نفسانیه و بدنیه هر قسم مریض را باز دارند و بآرام تمام بر پلنگ خوابانند و به پرستاران مریض تاکید
نمایند که گاهی مریض را تنها نگذارند و از نشستن و برخاستن او را منع تام کنند و چنان انتظام نمایند که عضو
صغیر مریض هم مثل انگشت حرکت نکند و هرگاه درین مرض حاجت رفع بول و براز داعی شود باوجود آن [illegible]
... فضول را برآرند و زنهار مریض را حرکت نه دهند و زیاده اهتمام در سکون و ترک حرکت علیل فرض نمایند
لائق لحاظ و واجب است که ترام بوزز و دیلوت قلب یا شریان [illegible] که در جانب ایسر قلب [illegible] و از ان خون را
به بدن میرسانند واقع شود و در مکانیکه هوا دار بود مریض را دارند و در علاج این مرض اگرچه ادویه کثیر مستعمل میشوند
و آنچه برای تقویت مستعمل میشوند مذکور شدند تاهم زیاده و صحت مرض اعتماد نیست که باعث خوراندن نافع خواهد شد
لیکن ڈاکٹر ریچرڈسن صاحب بهادر حسب تجارب خود که وقت تشریح مردگان ملاحظه فرموده بیان فرموده که هرکه
از خوردن امونیا وغیره ادویه تحلیل کثیر هم مثل آب ... بیمار بود از ان استنباط فرموده از ین ادویه
درین مرض علاج فرموده آنرا در مرض ترام بوزز نافع یافته زیرا که ازین ادویه اثر تحلیل ...
میشود که آنرا از انجماد مانع میشود و آنچه خون منجمد شده آنرا اذابت مینمایند پس باید که مریضان این مرض را
امونیا کاربناس از پنج گرین تا ده گرین همراه آب ساده محلول کرده بعد دو دو ساعت بنوشانند که از ان دو فائده
حاصل میشوند یکی تقویت قلب زیرا که قلب هم خود درین مرض بسبب ناقص غذای خود ضعیف میشود دوم آنکه بسبب
تاثیر آن انجماد خون زیاده نمیشود و ایضاً باید دانست که چنانکه نوشانیدن آن تنها با آب ساده جائز است همچنین حسب ضرورت
جائز است که آنرا با ادویه دیگر که معین فعل آن باشند در اذابت و ترقیق خون منجمد یا معین [illegible] بنوشانند
و معین بر فعل آن ایوڈائیڈ پٹاس سیترت پٹاس الیستاس پٹاس بای کاربناس [illegible]
حسب ضرورت همراه این ادویه هم دهند و دوای دیگر مناسب این مرض نوشانیدن افیون [illegible]
وقتیکه ورم ... جای درد هم باشد چنانکه در علامات این مرض نوشته شده چه درین وقت از خوراندن ...

افیون از یک گرین تا دو گرین بطور حب یا در آب حل کرده حسب ضرورت بعد دو دو یا سه سه یا چهار چهار ساعت نفع
کثیر حاصل میشود زیرا که او تسکین وجع هم میکند و قدری دل را هم تقویت مینماید و خوف مریض که از علامات
این مرض ست کم میکند اما با استعمال افیون استعمال مسهلها را چنانکه بان هدایت رفته ترک نه کنند و بر نوشانیدن ...
ملتزم باشند و مادام که این مرض و حالت و علامات آن موجود باشد این علاج و احتیاط مریض از حرکت ترک نکنند
اگرچه تا شش ماه یا زیاده از آن هم مرجع علامات باقی مانند و از حرکات هرگونه مریض را باز دارند و از آله استتسکوپ
که برای امتحان صوت ست همیشه آواز قلب مریض را شنیده باشند که از همین حال نفع و بقای این مرض بخوبی ظاهر میشود
پس مادام که آواز حرکت قلب بحالت طبیعی خود مسموع نشود مریض را محفوظ از حرکات هرگونه بر پلنگ دارند و بران
علاج ملتزم باشند و هرگاه ورم اوزار که اصل مرض سبب آن پیدا شود چنانکه در پایها پیدا میشود درین وقت
سوای علاج ورم بوزر که مذکور شد آنچه ادویه که مصفی خون و مقوی آن باشند مثل کینین و بارک اینها را همراه
سالفیوریک ایسڈ یا فاسفیورک ایسڈ یا نائتروسیور یا تاک ایسڈ الموٹ بنوشانند و هرگاه انبولزم از غیر خون منجمد
پیدا شده باشد درین وقت علاج خاص آن هیچ نیست لیکن امید از فعل طبیعت درین وقت این است که
باذن الله فالقها خون او عضو ماوف از راه های که مذکور شد برساند و از ان عضو و فعل آن قدری عضو ...
اما آنچه ازین انبولزم خاص که از غیر خون منجمد پیدا شده نقصانی پیدا شود و تدبیر رفع آن تا حدی مثلاً اگر ... باشد
برجل ... روانیون طلا سازند و اگر در فعل عضو نقصان دیده شود در آن مالش و ... کنند تا گرم شود و دیگر ... اگر
خوف فساد عضو ... درین وقت پیدا شود تدابیر که برای رفع گنگرین یعنی فساد عضو در ضمن علاج آن ...
نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند فقط ... فصل شانزدهم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض عضوی
وقت کمزوری خون و قلت آن یافته میشوند. حالت اول فاتی ذهی جنر الیشن ست به فتح فا و سکون
الف و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی شحم و دسومت است و ذهی جنر الیشن بکسر دال هندی سکون یای مثناة
تحتانی و سکون ... و کسر ... و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین ... و سکون نون حالتی را گویند که هرگاه عضوی از اعضای
بدن یا کدام جزو ریشه عضوی یا سیل آن از حالت و صورت طبیعی خود بسبب پیدا شدن تغیر در شحم و جوهر آن ...
شود چنانکه گاهی بر کناره قرنیه دائره سفید پیدا میشود و بسبب اینکه اصل جسم و جوهر قرنیه درینجا بسبب کمزوری
خراب و فنا میگردد و از آن بجای جسم قرنیه سیل شحم متولد میشود و مراد از فاتی ذهی جنر الیشن که حالت اول است
آنست که کدام عضوی از بدن یا جزو ریشه عضوی یا سیل آن بتدریج شحم و سیل شحم گردد و این حالت بر دو قسم است
قسم اول آن گاهی از قبیل فعل طبعی در بدن پیدا میشود چنانکه بعد ... ولادت مقدار رحم بذریعه همین حالت صغیر گردد
و بعد از فعل ... هرگاه انجام آن رزولیوشن گردد هر عضو که در ان ورم پیدا شده مقدارش صغیر میشود

فصل شانزدهم در بیان حالات ثلثه که در اکثر امراض عضوی ...
جزو ثانی قسم ...

بتوسط همین حالت زیراکه بعد ولادت آنچه عضلات که بضرورت حمل جدید پیدا شده بودند یا بسبب حمل کبیر و سخت گشته
بودند آنها اول لین میشوند بعده مواد از آنها سبیل شحم گشته در خون جذب میشود و رفته رفته باین ذریعه مقدار آنها
صغیر میگردد و اصل اجزاء ریشه های رحم و خود جسم رحم بر مقدار طبیعی خود باقی میماند و آنچه بعد انفعال سپشن میشود باعث
منتشر در بیان انفعال میشن گذشت و قسم ثانی آن گاهی از قبیل مرض پیدا میشود و مراد از ذکر حالت اولی در اینجا
همین قسم ثانی است و کیفیت قسم ثانی این حالت برین گونه است که اول خون بسبب کمزوری خود غذای جدید بعضوی کم
در آن این حالت پیدا میشود یا ریشه ها و اجزای آن نمیرساند یا قوت عصبیه این عضو اول کم میشود که بسبب آن عضو
مذکور بخوبی غذای خود را جذب نمیکند و از این سبب اصل جسم و جزان از این غذای ناقص پیدا میشود بلکه از آن شی
اخس از عضو که شحم و دسومت است پیدا میشود زیراکه شحم از خون ناقص هم پیدا میشود بخلاف اعضا و ایضا هرگاه اعضا که از
اجزای بدن اند چون از حال طبیعی خود متغیر شده خراب میشوند از آن هم شحم پیدا میشود و هم باید دانست که شحم در بدن دو گونه
پیدا میشود یکی آنکه ریشه های لحم بر حال طبیعی و صورت اصلی خود مانند و فیما بین آنها شحم پیدا شود و در این صورت همین پیدا میشود
دوم آنکه در ریشه های لحم بعد انضافه سبیل شحم بجای سبیل لحم متولد شود و از آن ریشه های لحمی ضایع شوند و بجای آن
ریشه شحمی موجود شوند و مراد از فاتی ڈی جنریشن همین است و ایضا باید دانست که چون این حالت در عضوی پیدا شود
که خود رنگ زائد داشته باشد مثل قلب و کبد و گرده و بعد مردن وقت تشریح میت دیده میشود در رنگ این عضو مخالف
رنگ اصلی آن مائل بزردی قلیل خفیف دیده میشود و چون از حس لمس احساس کنند لین و دسم محسوس میگردد و هرگاه از
کارد قطع میکنند قدری دسومت دیده میشود و چون این را عصر کنند از آن دهن برمی آید اما این احوال وقتی محسوس میشوند
که فاتی ڈی جنریشن که حالت اولی است بدرجه کامل خود رسیده باشد و اگر مبتدی یا قلیل باشد یا در عضوی بود که زیاده
رنگ دار نباشد مثل دماغ پس درین وقت این حالت از حس بصر محسوس نمیشود بلکه بذریعه خوردبین ادراک کرده میشود
اکثر سبب آن کمزوری خون و ضعف عصب و ضعف خاص عضو که از زیادتی عمر میشود و زیادتی مشقت نفسانی یا زیادتی
مقاربت با عورات اکثر بسبب حدوث این حالت در دماغ و نخاع میشود و ایضا از کثرت شرب شراب و هم از
فالج و استرخای نصف بدن از کمر تا پا در عضلات عضو مفلوج و مسترخی این حالت پیدا میشود و گاهی از امراض فقار ظهر
هرگاه که امر فقره بکدام سبب منحنی و خمیده شده نخاع را عصر کند و بسبب آن قوت در عضلات نرسد هم این حالت پیدا
میشود و ایضا هرگاه که کار کدام عضو بند گردد چنانکه عورات را حیض در عمر طبیعی هرگاه بند میشود یا از مردان کسی ترک جماع
مطلقا اختیار میکنند درین هر دو در اعضای تناسل ایشان بسبب این حالت صغر پیدا میشود مثل آنکه هرگاه کسی دست خود را بلند
داشته از آن کاری نگیرد چنانکه بعض فقرای هنود میکنند پس در آنجا این حالت از ترک کار عضلات پیدا شده شحم در
خون جذب میشود و مقدار عضو صغیر میگردد و العلامات و علامات آن بسبب اعضا فرق میباشد مثلا هرگاه در دماغ این حالت

حادث شود دماغ نرم میگردد وازان قوت نفسانی کم گردد و عقل مریض ناقص میشود و بدن ضعیف میگردد چنانکه وقت تحویت
میشود و هرگاه در دل پیدا شود درین وقت آنچه علامات در زیادتی شحم قلب نوشته شده اند موجود میباشند و هرگاه این
حالت در جگر حادث شود صفرا کم پیدا و خارج میگردد وازان گاه گاه اسهال و بدهضمی پیدا میشود زیراکه بسبب کم آمدن
صفرا در امعا بخوبی غذا هضم نمیگردد و آنچه در اسهال خارج میشود سفید رنگ میباشد و هرگاه در گرده این حالت پیدا
شود بول کم می آید و اکثر البیومن یعنی سفیده بیضه پیدا میشود و در اواخر درین وقت این حالت مرض ایت صاحب برد میشود
میباشند و چون در طحال حادث شود انیمیا بالضرور موجود میباشد و ایضاً باید دانست که تنها وجود این حالت در عضو خاص
مثل دماغ و قلب و جگر و گرده کم میباشد بلکه هرگاه در عضوی این حالت حادث شود در تمام بدن یافته میشود و علامت
این حالت وقتی که در تمام بدن حادث شود اینست که مریض لاغر و ضعیف میگردد و رنگ چهره مائل به زردی میشود و حالت انیمیا
پیدا میگردد و العلاج باید دانست که آنچه عضو یا ریشه و اجزاء شحم گشته شود آن به حال صحت هیچ وجه ممکن نیست لیکن غرض
از علاج درین حالت آنست که تا مرض زیاده نشود پس نخست اول تفحص سبب نمایند و بعد دریافت سبب هر قدر که سبب لایق ترک و
دفع باشد ازاله و ترک کنند من بعد بتقویت خون و عصب کوشند و آنچه در انیمیا علاج نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند کذا
حالت ثانیه کالکیریس دیجنریشن است که بفتح کاف و سکون الف و لام و کسر کاف ثانی و سکون یای تحتانی مثناة و
کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله است یعنی آهکی شدن عضو یا ریشه های آن یعنی آهک در عضو بسبب آن پیدا شدن جسم و اجزای
عضو یا در آن آهک پاریخته حادث میشود زیراکه از ریختن آهک کثیر جابجا ریخته از تنزل تغذیه صحیح خون را در تغذیه
اجزای عضو کم رسانند پس این اجزا از نایابی غذا ضعیف و رقیق گشته در خون منجذب میشوند و بجای آنها آهک و کلس
باقی میمانند و چنانکه در حالت اولی نوشته شده که عضو و ریشه و سیل آن شحم میگردند بر همان نهج اینجا هم اجزای عضو آهک
میشوند و جز اصلی عضو بر حالت طبیعی خود نمیمانند و درین حالت ممکن است که در جمیع اعضا این حالت پیدا شود لیکن اکثر
در شرائین و غضاریف پیدا میشود و در غشای ریشه دار هم دیده شده و هرگاه چه بسر کل رگها عضو سر بزد شکل ریشه نیز
دریج قسمت هم ریشه های آن عضو ضایع گشته بجای آن آهک پیدا میشود چنانکه در مرض سلع سرطان میشود و
گاهی در مراره که خریطه صفرا است و در آن هم غشای ریشه دار است دیده شده که بشکل پوست بیضه مرغ سخت شده بود
و هم غشای بیرونی قلب هم درین حالت چنان سخت یافته شده که گویا قلب در صندوقچه بود و گاهی دیوار قلب هم سخت
و آهک میشود لیکن تا حال علامات و اسباب و معالجات خاصه این حالت ظاهر نشده اند در تشریح بعد الموت
این احوال دیده شده اند این قدر ثابت است که اکثر در سن پیری این حالت در بدن یافته میشود و حالت ثالثه
آمائلائد دیجنریشن است که آن بفتح الف ممدوده و کسر میم و سکون لام و فتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و
سکون دال هندی بمعنی ریختن جسم سفید مشابه به نشاسته است و باید دانست که جسم سفید مشابه به نشاسته در بدن

انسان و بعضی اعضا مثل دماغ وغیره که پیش هم مشابه است در حال صحت هم گاهی یافته میشود ولیکن آن امر طبیعی است و مضر بدن نیست
ورنه مقصود اینجا بیان آن نیست بلکه هرگاه این جسم بطور مرض وغیر طبیعی در خون پیدا شده در میان ریشه های لحم کدام عضوی افتد
واز غمز آن ریشه های لحمی منتشر میشوند وبسبب انضغاط آنها عروق صغار که در میان ریشه های مذکور بوده غذا به ریشه ها میرسانند
پس از آن ریشه های مذکور رهرفه برصورت این جسم سفید مشابه به نشاسته می آیند ودرین وقت این حالت را آمیلائیڈ دیجنریشن
میگویند و هر عضو یکه دران این حالت بود هرگاه آنرا بعد موت وقت تشریح برطوبت آیوڈین اندازند رنگ
عضو مذکور اول نیلگون نمیشود چنانکه از ریختن آن بر نشاسته در بار اول نیلگون میشود بلکه بعد ریختن آیوڈین اول رنگ آن
زرد مائل بسرخی میشود چنانکه هرگاه عصابه سفید را در رنگ مذکور رنگ کرده بعد در رنگ مذکور دوای کشار اندازند
واز ان در عصابه زرد قدری سرخی هم پیدا میشود من بعد هرگاه بر عضو مذکور که از انداختن آیوڈین رنگ زرد مائل
بسرخی پیدا کرده بود سلفیورک ایسڈ اندازند رنگ نیلگونی پیدا میکند لهذا این جسم را امائلائیڈ یعنی مشابه نشاسته
موسوم ساختند زیراکه امائل بمعنی نشاسته است و ائیڈ بمعنی مشابه است و اگر در بار اول از انداختن
آیوڈین رنگ نیلگونی پیدا میکرد امائل میگفتند یعنی نشاسته نه مشابه به نشاسته و این تسمیه این حالت صحیح الفهم
است که این جسم سفید را مثل نشاسته میدانند اما دیگر انرا دران اختلاف هم هست چنانچه بعضی این حالت را
لارڈیشس ڈی جنریشن بفتح لام وسکون الف و رای مهمله و کسر دال هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه
وسکون سین مهمله یعنی مشابه بشحم خنزیر مینامند و این کسی ست که جسم مذکور را مشابه بشحم خنزیر میدانند و کسی آنرا مشابه
بموم خام میدانند پس آنکس این حالت را ویکسی ڈی جنریشن مینامد یعنی مشابه بموم خام زیراکه ویکس بفتح واو
وسکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله بمعنی موم خام است و یا بمعنی تشبیه است و بعضی آنرا آلبیومینائیڈ
جنریشن یعنی مشابه بسفیده بیضه مینامد و این کسی ست که این جسم سفید را مثل سفیده بیضه میداند بالجمله این جسم سفید مشابه بهر که
باشد اما آنچه تا حال ثابت شده فی الحقیقت فائبرن است که آنچه دران تاب و کهار میباشد بسبب کدام مرض خارج
میشود واز ان فائبرن مذکور از حال صورت طبیعی خود متغیر شده در صورت جسم مذکور می آید من بعد از عروق صغار
خارج شده در ریشه های لحم میریزد واگرچه ریختن آن در جمله اعضای بدن و پیدا شدن این حالت در جمیع اعضا
ممکن است لیکن اکثر این جسم سفید زیاده در چهار عضو میریزد اول در غده های گردن دوم در کبد سوم در طحال چهارم
در گرده السبب اکثر این حالت در چند امراض یافته میشود اول هرگاه چرک در عضوی ریزد مثل ریم و از ان ریم
افتاده زیاده خارج شود دوم هرگاه بسبب دق و یا کثیر از بدن تا مدت دراز خارج شود و مرض مزمن گردد سوم
در دملها استخوان هرگاه مزمن شود چهارم در مرض آتشک چون مزمن گردد و این مرض از اعظم اسباب حدوث این
حالت است العلامات کدام علامت خاص آن نیست لیکن هرکه بآن مبتلا میشود رنگ آن مائل بزردی میگردد

و بدبختی لاغر میشود و بجای علامات انیمیا موجود میباشند زیرا که این حالت فی الواقع از انیمیا پیدا میشود العلاج
چونکه این حالات بعد مردن وقت تشریح میت ظاهر میشوند از این جهت علاج آن نشده لیکن اگر در حیات مریض
گمان این حالت شود پس روغن جگر ماهی و ایودینا میوریاس نوشانند خصوصاً هرگاه در غده های گردن گمان
این حالت شود و کاشته میوریاس پیپور رفذا ابتدای این مرض نعم العلاج است عموماً و هرگاه در آتشک گمان این
حالت شود پس استعمال روغن جگر ماهی و ایودائید پتاس نوشانیدن نافع است باقی آنچه در علاج انیمیا نوشته شده
همه را استعمال آرند که نافع خواهد شد [illegible] فصل هفتم در اسکروی بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح
کاف و سکون رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و در لغت لاطن اسکربیوطس بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح تای هندی و سکون سین مهمله نامند و آن هم
مرضی عمومی است که در آن خون کمزور میشود و بسبب آن تمام بدن کمزور میگردد و در بعض اعضا یا در لحم عضو یا غشای
آن ظهور اعراض این علت زیاده میشود و تا حال در تحقیق امتحان خون بدرجه غایت نرسیده لیکن هر قدر که معلوم شده
اینست که در این مرض خون ضعیف و رقیق میشود چنانکه حالش در انیمیا میگردد ولیکن در این مرض خاصة ریدکرپسکل
ضعیف [illegible] سرخی آن و در لائکرسان گولس که آب خون است می آید از این جهت ریدکرپسکل ضعیف و خراب
[illegible] وارکلوسان [illegible] که لائکرسان گولس سفید و ریدکرپسکل سرخ مانند هم
[illegible] و از این ظاهر [illegible] که آنهم ضعیف میشود و [illegible] سبب آن اختلاف [illegible]
[illegible] فائبرن و ریدکرپسکل [illegible] میشوند و بعضی از این کار
[illegible] تا حال معلوم نشده و چون بعض این علت بمیرد و تشریح کرده شود از کمزوری غشای
عروق [illegible] زیر طبقه اولی جلد و گاهی در [illegible] گاهی در غشای خانه وار که زیر [illegible] بود و گاهی
در [illegible] آید [illegible] یا در عضلات بالجمله جاییکه عروق [illegible] پاشیده میشود و گاهی
در میان غشای استخوان و استخوان [illegible] یافته شود اسباب اکثر سبب آن کم خوردن غذا یا خوردن غذای که همراه
آن ترکاریهای تازه و میوه [illegible] نباشند و از اسباب معینه آن عدم صفائی بودن هوای مکان و محل
سکونت [illegible] ریاح در مکان نباشد و هم هوای رطب عفن فاسد که سبب [illegible]
[illegible] این حالت میشود و همچنین آنچه خون و بدن را ضعیف کند معین بر تولد این مرض
میگردد و اکثر این مرض کسانی را که بر جهاز سوار شده مدتها بر آن در حالت سفر باشند و غذای واحد میخورند و تغیر
در اغذیه و خوردن ترکاریها و تره های تازه و فواکه و فقیه بایشان میسر نشود و عارض میشود و همچنین مردمان و سپاهیان
فوجی را هرگاه مدتها بر معرکه حاضر باشند و بسبب [illegible] از اغذیه متعدده جدیده و فواکه و فقیه باز مانند هم این مرض عارض میشود

فصل هفتم در اسکروی

و همچنین در هندوستان اکثر مقیدان را در محبس زیاده عارض میشود زیراکه خوردن اغذیه جیده و فواکه و ترکاریهای
تازه در محبس ایشان را میسر نمیشود و کاسه فقرای هنود را که برای دیدن معابد خود سفر دور و دراز میکنند و از مفلسی غذای
جیدی نمی یابند و اکثر در حالت گرسنگی بسر میکنند یا غذای یابس میخورند هم این مرض پیدا میشود و همچنین مفلسان که در
شهرهای بزرگ که آنجا هر شیئی زیاده گران میباشد سکونت میورزند از نایابی اغذیه جیده مبتلا درین مرض میشوند العلامات
علامات انیمیا اکثر موجود میباشند و هرگاه عمور اسنان و لثه های دندان این مریض را ببینند قدری بر آنها ورم و رنگ
مائل بسیاهی دیده میشود و بادنی حرکت و صدمه و از مسواک کردن خواه از بیخ دندانها خون جاری میشود و هوای دهن
ایشان همیشه بدبو میباشد بسبب خرابی خون و قوی نفسانی و بدنی اینها ضعیف میباشند و چون مرض زیاده گردد ورم
بیخ دندان زیاده میشود و بر کنارهای آن زخم پیدا گردد و از بعض از اینها ریم بیرون می آید و گاهی [illegible] شده مرده
خارج میشود و دندان بزودی متحرک و ساقط میشوند چندانکه مرض زیاده میشود بوی دهن زیاده متعفن گردد و در کنج جلد و زیر آن عروق
صغار ریخته آثار سرخ مائل بسیاهی ظاهر میشوند و خون از بینی و دهن و معا و مثانه بار بار جاری میگردد و در ساقین یا
ورم بطور [illegible] از ریختن آب در غشای عانه دار زیر جلد پیدا میشود و عضلات که بسر فخذین قریب زانو اند متورم میشوند
و اگر خراش یا زخم قلیل بر جلد اینها پیدا آید مندمل نمیشود و باقی میماند و چیزی بر زخم غالب میشود و از آمدن خون جدید و لن
انگور پیدا نمیشود بلکه آنچه فایبرن ولاگرسان گویند برای اندمال زخم مذکور میریزد از آن مثل ریشه پیدا میشود و در عروق صغار
باز منجذب میگردد و از تجربت زخم ملتئم نگردد و روز بروز متفتح میشود و هم درین مرض اکثر [illegible] و سحج پیدا میشود و از آن بدشواری
صحت حاصل گردد و چون مرض زیاده باشد و مزمن شود از آن ورم عارض شود که از ضعف و خرابی خون و ضعف بدن در
تانسرقائس هیدرو و غیره پیدا میشود و آنجا هم در اعضای باطنه مثل ریه و کبد پیدا میشود و گاهی در خریطه غشای آبدار بدن
مثل غشای بیرونی قلب یا در غشای پلورا یا در غشای باریطون که آب میریزد و بسبب آن مریض هلاک میشود و اگر ازین
هلاک نگردد از ضعف دل و دماغ بادنی حرکت غشی پیدا کرده دفعة میمیرد یا بتدریج از زیادتی ضعف و کمزوری هلاک میگردد
و هرگاه درین مرض ورم حار پیدا شود در کدام عضو در آن وقت البته تپ حادث میشود و در غیر حالت ورم درین مرض
حمی نمی باشد و بدن مریض هم زیاده لاغر نگردد و همچنین قوت هاضمه معدی هم زیاده ضعیف نمیشود بلکه آنچه میخورند هضم میکنند و در
افعال دماغ هم هیچ ضعف اختلال یا فساد عقل درین مرض نمیباشد و اگر مرض تا حد غایت خود نرسیده باشد بلکه مبتدی
یا در وسط باشد و علاج صحیح میسر شود مریض صحت هم یابد العلاج اول سبب مولد و اسباب معینه را دریافته در پی
دفع کردن آن شوند بعد اغذیه جیده و ترکاریهای تازه آنچه میسر شوند خصوصاً آلو و گل کوبی و بیخ شلغم و تربت تازه و
فواکه و فقیه مثل لیموی شیرین و نارنگی و چکوتره و لیموی ترش بخورانند و اگر تره ها و ترکاریهای تازه میسر نشوند آب لیموی
کاغذی از نیم اونس تا یک اونس همراه آب ساده بنوشانند و نوشانیدن شیر تازه درین مرض بسیار مفید است و همچنین

خورانیدن قند سیاه در آب که شکر خام است بعضی مفید میدانند و از ادویه سائترک ایسد همراه کدام پتاس مثل
پتاس بائی کارب یا پتاس سائتراس بالجمله آنچه در خون مانند بنوشانند اما آنچه از پتاشات که در خون نمی مانند بلکه همراه
خود چیزی از خون اخراج میکنند مثل سلفیت آف سوڈا یا سلفیت پتاس یا فاسفٹ آف سوڈا یا فاسفٹ آف پتاس
پس از نوشانیدن آنها اجتناب واجب است زیرا که آنها مضر میشوند بذریعهٔ اسهال و ادرار خود هم خارج میشوند و ایضاً با خراج
اجزای خون را ضعیف میسازند و ایضاً تنکچر استیل نوشانیدن درین مرض بسیار مفید است که تقویت خون و عروق هر دو از ان
حاصل میشود و هم فری ایستی کیمین سائتراس تولید دم زیاده نافع می آید همیشه مریض را در هوای صاف دارند و جلد مریض را
هم خوب صاف دارند و در هوای صاف گردانند خواه سوار کرده یا پیاده و برای دفع کردن عفونت لثه سلوشن میگنیٹ پتاش
بر لثه نهند یا آب کاربولک ایلوشن بر آن اندازند و برای تقویت لثه کاستک نقره محلول با آب که پنج گرین از ان در یک اونس
حل کرده باشند یا شب یمانی محلول با آب بر لثه طلا سازند فقط کذا فی بعض کتب و ایضاً باید دانست که تسمیه امراض معدوده با امراض
دموی که بحث شان هو بسبب فساد و خرابی خون پیدا میشوند و باسم خاص موسوم اند بحسب اقربیت سبب نه بحسب اصطلاح اطبای ثقات
نه بحسب حقیقت چه بحسب حقیقت کدام مرض نیست که در ان در خون کدام تغیر از مجری صحت واقع نشود لانه هو الاصل
والمادة فی البدن و بنا برین بر جمیع امراض ممکن است که مرض دموی صادق آید بالجمله ازین امراض آنچه بحسب ترتیب اطبای
سوا آنچه کتب بترتیب [illegible] ذکر در ذیل امراض خاصه [illegible] بوده مثل [illegible] و استسقا و مرض گلا ذکر کرده و مرض کهینگه و غیره آنها را
در کتاب امراض خاصه بمراعات ترتیب [illegible] امراض موافق کتب اطبای عربیه مذکور ساختیم و آنچه از اندازان کتب یافته شده نه
و نادر آنها مختص بکدام عضو خاص بوده آنها را درینجا نوشتیم که محل ذکر امراض عامه است و چونکه ورم شرائین و وسیع
شدن آنها و [illegible] هم از امراض عامه اند لهذا اولاً [illegible] بعد ذکر مطلق اورام حاره و بارده [illegible] مرض و موی [illegible] آنها را هم
ذکر کنیم تا مناسب تمام باشد فقط اکنون فصل [illegible] ورم شریان و چونکه قبل بیان مقصود دانستن حقیقت شریان
ضروری است لهذا اولاً بیان تشریح کرده بعده ذکر ورم آن کرده خواهد شد باید دانست که شریان عضوی است مجوف طویل [illegible]
[illegible] که کارش آنست که خون را از دل برای تغذیه جمله اعضاء جمیع بدن میرساند و آنرا بزبان انگریزی
آرٹری بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح تای هندی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی مینامند زیرا که در لغت
[illegible] آیر بفتح الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون رای مهمله بمعنی هوا و ٹرائن بفتح تای هندی و رای مهمله و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون بمعنی بودن اندرون چیزی است و مراد از ان بودن هوا در ان عضو است و وجه تسمیه
آن باین اسم آنست که چون قدمای یونانیین در تشریح بعد الموت همیشه شرائین را خالی یافتند لهذا دانسته بودند که
[illegible] ان جسم هوائی بوده وقت حیات درین اعضا میماند پس آرٹری یعنی جسم مملو از هوا آنرا نام کردند بالجمله وقت
[illegible] شریان [illegible] از سه طبقه [illegible] یافته میشود که یکی از ان بیرونی و آن داخلی است و یکی درمیان هر دو و آن [illegible]

متوسط است و یکی بالای هر دو که ملاقی با لحم است و آن [illegible] خارجی موسوم است و غشای داخلی هم مرکب از دو غشا البطن
دو تا [illegible] یکی از آنها داخلی و دیگر خارجی [illegible] بسیار رقیق و درهم شده و این مثل غشای [illegible]
رقیق بسیار [illegible] و مثل فلس‌های کوچک [illegible] آن [illegible] غشای خارجی آن قدری غلیظ [illegible]
در طول ریشه‌های لحمی الاستیک [illegible] غشای متوسط شریان هم دو تا است
یک قوی آن که به جانب باطن [illegible] غشای [illegible] ریشه‌های الاستیک زیاده‌اند و قوی دیگر آن
که بالای قوی اول بود [illegible] از عضلات [illegible] و طبقه غشای ثالث شریان که طبقه خارجی است از غشای
مانند دار و ریشه‌های الاستیک [illegible] طبقه متوسط [illegible] زیاده غلیظ است
لیکن غلظت آن در [illegible] زیاده [illegible] متوسط [illegible] زیاده [illegible] در شریان‌های کبار مثل
آورطا و غیره [illegible] طبقه غشای متوسط [illegible] زیاده غلیظ [illegible] مثل دماغ و نخاع [illegible] آنها
طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار باریک [illegible] زیراکه در این عروق بسبب [illegible] حرکت ضرورت [illegible] قلیل است
و چونکه شرایین وارده با هم [illegible] منفصل از یکدیگر شده در عضلات [illegible] لهذا [illegible] که اینها کبار [illegible]
هر دو در غلاف غشای پیچیده [illegible] در عضلات [illegible] غلاف انها هم از غلاف
عضلات [illegible] آن از غشای ریشه‌دار بود و در این غلاف غشای [illegible] سبب آن غلاف غشا
ریشه‌دار با عروق و شرایین [illegible] و بر انها قائم [illegible] و گاهی در این غلاف همراه شریان و ورید ریشه کدام
عصب هم شریک گشته [illegible] شرایین وارده [illegible] بر شاخهای صغار منقسم شوند و در این
وقت این غلاف بر آنها [illegible] و طبقه غشای متوسط و خارجی بسیار رقیق [illegible] و چون در کوچکی این شاخهای
صغیره به عروق شعریه رسند در این وقت فقط یک قوی رقیق [illegible] که مثل غشای [illegible] طبقه غشای
داخلی شریان بوده باقی می‌ماند و غشای بیرونی [illegible] ریشه‌های الاستیک [illegible] و برای تغذیه شرایین در
هر شریان گاهی خود شاخهای صغار آن که از فروع متوسط [illegible] یا شاخهای باریک که از شاخهای متوسط
شریان دیگر پیدا شده باشند در غلاف شریان مذکور و اندرون جرم آن داخل [illegible] و بعد تغذیه شرایین
خون سیاه آنها [illegible] صغیره [illegible] شاخهای صغار [illegible] شریان پیدا شده‌اند از شریان
خارج می‌شود و ریشه‌های عصب سمپتیک برای رسانیدن قوت حرکت بی‌اختیاری [illegible] ریشه‌های بعض اعصاب [illegible]
برای رسانیدن قوت حس در عضلات شرایین می‌آیند و تا اینجا از تشریح شرایین آنچه دانستن آن ضرورت بود تمام
شد اکنون بدانکه در شریان هم گاهی [illegible] پیدا می‌شود چنانکه در دیگر اعضا حادث می‌شود و ورم شریان را به لغت انگریزی
آرتیرائیتس [illegible] و [illegible] سکون [illegible] و سکون [illegible] پاهای [illegible] تحتانی و [illegible]

قناة تحتانی و کسر ترقوی و سکون نبض همراه یعنی ورم شریان نامند لیکن ورم شریان در حال حیات کمتر
محسوس میشود و تشریح بعد الموت البته ظاهر میگردد و همچنین این ورم در جمله شرائین عام نمیشود بلکه در بعض خاصه در
شریان آورتا که شریان عظیم نابت از ابطن قلب است پیدا میشود و این ورم هم گاهی اکیوت یعنی حاد قوی الاعراض
و زمانی کرانک یعنی مزمن خفیف الاعراض میباشد اما هرگاه حاد بود پس مشابه بود ورم غشای داخلی بطن قلب که آنرا
اندوکاردائیش گویند میباشد یعنی درین طبقه غشای داخلی شریان غلظ و زیادتی مقدار ولینت و اختلاف در ارتفاع
انخفاض سطح باطن آن بسبب سختی ظاهر حادث میشود و گاهی وقت تشریح دیده میشود که این ظاهر در میان طبقه داخلی
و متوسط یعنی زیر طبقه داخلی ریم میگردد اما هرگاه ریم از ظاهر در تجاویف عضوی پیدا میشود اکثر این ریم همراه خون در شرائین صغار این
عضو میرسد و از ان شرائین صغار این عضو که در ان ورم شریان کبیر پیدا شده بود مسدود میشوند و از انسداد و آنها ابنولزم
یا مارتفکیشن یعنی فساد عضو پیدا میشود و هم شریانیکه در ان این ورم حاد پیدا شده در ان دوران خون بند میشود زیراکه از ورم راه
جریان خون بندی میشود و هم این شریان سخت میگردد بسبب آنکه خون در ان منجمد شده چون آن باقی ماند مثل عصب
جسم مصمت میگردد و در حس لمس چون فتیله صوفی محسوس میشود السبب اکثر از رسیدن صدمه قوی یا زخم بشریان و گاهی
بسبب روماتیزم هم این ورم پیدا میشود العلامات هرگاه در آورتا این ورم پیدا شود علامات ورم غشای
داخلی بطن قلب مثل تپی و درد و خفقان و قلق و کرب ضیق النفس پیدا میشوند و تفرقه در ورم شریان و ورم غشای
داخلی بطن قلب بدشواری کرده میشود زیراکه اکثر این ورم با ورم غشای داخلی قلب یافته میشود و دانستن آن در حیات
دشوار است لیکن هرگاه آله استتهسکوپ را که مقیاس الصوت است بر اول مفصل عظام صدر که زیر مفصل ترقوه است
نهاده بشنوند آوازی غیر طبیعی مثل آوازیکه در ورم غشای باطنی قلب شنیده میشود مسموع میگردد و سبب این آواز
غیر طبیعی آنست که چون درینجا در طبقه غشای داخلی شریان بسبب ورم در سطح آن خشونت و اختلاف در ارتفاع و
انخفاض پیدا میشود پس هرگاه خون در دوران خود درینجا ازین مواضع مختلفة الارتفاع و الانخفاض مرور کند
از اصطکاک و ملاقات آن اجزای مختلفه این آواز غیر طبیعی پیدا میشود اما فرق بینهما آنست که در ورم غشای باطن
قلب این آواز بر محل دل شنیده میشود و درین مرض بر مقام خاص صدر که مذکور شد و اینجا شریان مذکور زیر صدر
میباشد مسموع میگردد و هرگاه این ورم در شرائینیکه در اعضای دیگر که از دل دور اند پیدا شود درین وقت در هر عضو که
باشد سوزش و حرقت در ان عضو در طول آن تا جای که شریان مذکور آنجا رسیده باشد معلوم میشود و چون بر محل سوزش
انگشت نهاده غمز کنند بجای سوزش درد در محل این شریان در طول عضو محسوس میشود و لهذا هنگام پیدا شدن
این علامات علامات ابنولزم یعنی مسدود شدن این عضو پیدا شده علامات فساد عضو مذکور ظاهر میگردد العلاج
علاج عام آنست که مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند و بهیچ وجه حرکت نه دهند و آنچه در علاج انفلمیشن یعنی ورم حار

فصل نوزدهم در انیورزم

نوشته شده محل آن زند و هرگاه این ورم مزمن باشد و این اکثر بعد موت ظاهر میگردد و در حیات بدشواری بدان اطلاع حاصل
میشود بالجمله درین هم فایبرن در طبقهٔ داخلی شریان میریزد چنانکه در ورم حاد نوشته شده لیکن این فایبرن اکثر در آنجا سخت
میشود و بعد صلابت سبب اطراف آن نرمی پیدا میگردد و غشای داخلی شریان از خم آن منفجر میگردد و این فایبرن که متحجر شده
بود از ان بیرون آمده در جوف شریان داخل میشود و از ان راه آمد و رفت خون سد شده انبولزم در ان پیدا میگردد و این
حالت را آسیفی کیشن بمد و فتح الف و فتح سین مهمله و کسر فاء و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح شین معجمه و سکون نون نامند و آن جنسی حالتی ست که از حرکت خاص در ان آنجوال پیدا میشود و گاهی از ریختن
این فایبرن در غشای داخلی شریان و از خم آن غذا باین غشا نمیرسد تا اینکه بمرور چند روز از نایابی غذا این
غشا مرده و نرم و ضعیف گشته فانی میگردد پس بسبب آن شریان ضعیف شده از حرکت خون شق گردد یا از آلت
خون وسیع گردد و این مرض خاصة در شریان عظیم موسومه اورطا و شاخهای کبار آن اکثر پیدا میشود السبب
اکثر از مرض البیومن یوریا که برایٹس ڈیزیز آنرا میگویند و هم در مرض نقرس و آتشک پیدا میشود و گاهی بسبب اینها این امراض موصوفه
برای این مرض باشد و یا از زیاده حرکت و مشقت بدنی یا از صاعد شدن بر منازل و مواضع عالیه که بسبب آن
حرکت دل زیاده شود اعانت و استعداد زائد برای حدوث این مرض حاصل میشود العلامات عمده علامات آن
ضعف نبض در اقطار تابعهٔ آنست و هم ضعف بدن و جایه قوی بدنیه و اکثر علامات انیمیا یافته میشود العلاج
علاج عام آنهم آرام رسانی مریض علیل و بازداشتن آن از جمیع حرکات ست باقی علاج اینها نمایند فصل
نوزدهم در انیورزم و آن بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و کسر رای و سکون زای معجمه
و هم آنست که شریان در جای خاص خود وسیع و کبیر گردد و در ان وسعت ضربان و حرکت ضربانی موجود بود
و آن بر دو قسم ست یکی آنکه شریان در محل خاص از هر جانب خود وسیع و کبیر شود دوم آنکه در یک جانب خود وسیع و
کبیر گردد و از دیگر جوانب بر مقدار طبیعی باشد و فرق بینهما آنست که در قسم اول غشای داخلی آن محفوظ از انشقاق
میباشد و در قسم ثانی غشای داخلی آن در جانبی که وسیع شده شق میشود و گاهی نوبت انشقاق تا طبقهٔ غشای
متوسط هم میرسد و فقط یک طبقه خارجی شریان باقی میماند و این مرض اکثر بعد گذشتن چهل سال از عمر عارض میشود اما
در اشخاص جنگی و فوجی بسبب پوشیدن لباس و غیره اشیای که بر بدن به تنگی می آیند و از ان منقبض شدن اینها
و عروق شود قبل چهل سال هم پیدا میگردد و هم این مرض بمردان بنسبت زنان زیاده میشود السبب سبب عام آن
زیاده صرف کردن زور و قوت بر چیزی ست که از ان حرکت دل قوی و کثیر شده خون را بقوت از خود دفع کند و
از ان خون در شریان زیاده و بقوت آید و گاهی از رسیدن صدمهٔ قوی هم طبقهٔ غشای داخلی شریان شق میگردد
و هم از ورم مزمن شریان که در مرض البیومن یوریا یا در آتشک میشود و هم این مرض پیدا میگردد العلامات گاه

اینورزم [illegible] شریان [illegible] پیدا [illegible] که در راه شریان مذکور زیادتی مقدار مدور مثل سلعه پیدا میشود
و درین سلعه [illegible] حرکت [illegible] شریان [illegible] و ارتفاع و انخفاض محسوس میشود و چون دست بران
نهاده [illegible] احساس [illegible] حرکت [illegible] که از داخل شدن خون دران پیدا میشود زیر دست
[illegible] آن درینجا بسبب ضعف عضو [illegible]
[illegible] صوت را بران نهاده بشنوند آواز تغیر طبیعی
حرکت [illegible] میشود و این آواز مشابه باوازی ست که از منفخ زرگران وقت دم
دادن [illegible] بر آید [illegible] کدام شریان بدن واقع شود وقت حرکت شریان از
[illegible] پس فرق ما بین حرکت اینورزم و حرکت اینورزم و
[illegible] اینورزم باشد دران حرکت از حرکت شریان
در ارتفاع و انخفاض [illegible] وسیع نگردد چنانکه در اینورزم وقت حرکت
[illegible] مذکور خون وقت حرکت شریان در جوهر آن
می آید [illegible] شریان [illegible] و اینورزم اکثر چهار جا در آورطا پیدا میشود از آن
در حصه [illegible] صدر رفته قدری بلند شده
[illegible] در شکم میرسد و درین رفتار جمیع ساعد ان را
[illegible] آورطا [illegible] یا آرچه آف آورطا یعنی محراب آورطا و این تسمیه
مطابق واقع ست و حصه نازل آن [illegible] صاعدان جای تمام میشود که از انجا محراب شروع میشود
و حصه نازل آن از جای مبتدی [illegible] و جای چهارم وقوع آن در آورطا محل آن این است که
[illegible] این شریان عظیم از پرده شکم [illegible] بالای خرز ظهر تا حدی میرسد که ازان شاخهای
کبیر پیدا شده [illegible] تا حد پیدا شدن شاخهای مذکور [illegible] اکثر اینورزم واقع میشود اما هرگاه در حصه صاعد
اینورزم پیدا شود پس [illegible] اما هرگاه کبیر شود پس درین وقت بر کناره استخوان
سینه در جانب راست صدر جائیکه مفصل [illegible] از اضلاع صدر یعنی اول و دوم
با استخوان سینه متصل شده اند [illegible] پیدا میشود [illegible] هرگاه برمحل مذکور
دست نهاده احساس حرکت کنند اگر اینورزم صغیر [illegible] اثر حرکت ضربانی زیر انگشتان انجا هم محسوس میشود لیکن
[illegible] حرکت معلوم نگردد و اگر اینورزم کبیر [illegible] حرکت آن محسوس میشود و هرگاه [illegible] آن
نهاده بشنوند در صورت صغیر بودن آن [illegible] طبیعی دم [illegible] و اگر کبیر بود یا

این آواز صدمه و مدافعت جسم آن که بسبب حرکت از متصل شدن آن از بین آل پیدا میشود محسوس میگردد و هر قدر که
اینورزم کبیر میشود و از غمز آن دیگر اعضای قریبه آن منغمز میشوند اذیت آنها ظاهر میشود مثل اینکه ورید کبیر که در جانب راست
عنق خون را از دماغ به دل میرساند و همچنین ورید کبیر که از دست راست خون را در دل می آرد و هر دو در اینجا متصل
باهم شده اند منغمز گشته خون را بدشواری می آرند و از آن سیاهی بر وجه و بر جلد دست راست و ثقل در سر و وجه و
دست پیدا میشود و هم عصب محرک پردهٔ شکم که آنرا فرینک نرو بلغت انگریزی میگویند و آن عصب مرکب است از
ریشه های نهم و ... یعنی گنگلیا از اعصاب نخاعیه عنق و از گردن نازل شده از پس حصه صاعده آورطا در
پردهٔ شکم می آید و بسبب آن پردهٔ شکم کار خود میکند پس این عصب هم منغمز میشود و از انغماز آن پردهٔ شکم در جانب
راست از کار خود عاجز و قاصر میگردد و از انهم در تنفس دشواری ظاهر میشود و بسبب انغماز ریه و اصل آن از زیر این
اینورزم خون و هوا هر دو بخوبی در ریه نمیروند و از آن بسهولت بر نمی آیند پس ضیق و عسر در تنفس گاهگاهی و ورم ریه
هم پیدا میشود و درین وقت نفث در ورم ریه می آید و درین هم بر می آید و گاهی از غمز آن دل بسوی پردهٔ شکم میلان میکند
و سر قلب بزیر آمده با پردهٔ شکم متصل میگردد و از انهم منغمز میشود و از آن حرکت قلب بدشواری صادر گردد و خفقان پیدا میشود
و چون طعام خورده شود از زیادتی حجم معده از امتلای غذای و منغمز شدن پردهٔ شکم نهایت اذیت و کرب در مریض
پیدا میشود و هرگاه اینورزم در آخر حصه صاعده قریب بشروع شدن حصه محرابیه است برسد درین وقت شاخ
شریان آورطا که به دماغ از جانب راست رسیده و هم شاخ آن که در دست راست آمده حرکت این هر دو شریان
خفی و ضعیف میشود زیرا که چون درین وقت قلب متاذی شده خون را از خود بقوت دفع میکند ازین سبب این خون
در محل اینورزم بقوت در می آید و قوت آن همین جا زیاده صرف میگردد و قدری قلیل از آن درین شاخهای مذکوره
می آید ازین سبب حرکت آنها کم میشود و ضعیف میگردد و هرگاه در حصه محرابی این شریان اینورزم واقع شود علامات
عامه اینورزم جمله موجود میباشند لیکن اینجا در زیر استخوان سینه در وسط آن محسوس میشود و آواز غیر طبیعی خون هم بجانب ریه
استیتسکوپ مسموع میگردد و چون اینجا انگشت زنند آواز جسم مصمت از اینجا بر می آید پس هرگاه درین حصه اینورزم
جای واقع شود که از اینجا شاخ آن رسته در جانب چپ به دماغ میرسد درین وقت نبض و حرکت این شاخ ضعیف و خفی
گردد و جرم آن لین میشود و اگر زیاده شده از اینجا تا جای رسد که از اینجا شاخی از آن بدست چپ هم میرسد درین وقت نبض
شریان دست چپ هم لین و ضعیف و قلیل الحرکت میشود و ایضا هرگاه اثر غمز آن بر استخوان سینه میرسد این استخوان
رقیق گشته و در ذات خود منجذب شده ضعیف میگردد و دران درد شدید پیدا میشود و هم درین استخوان برآمدگی
ظاهر میگردد و هرگاه غمز آن در جانب خلف شریان مذکوره افتد و از آن قصبه منغمز شود سرفه پیدا میگردد و بلع دران
به دشواری داخل میشود و چون غمز آن بر مری معده افتد درین وقت آنچه غذا و آب و غیره منیوشند به دشواری در معده

داخل میشود و هم از زیادتی این انیورزم گاهی ریشهٔ عصبی برای پیدا کردن آواز از نیوماگاسٹک در عضلات حنجره آمده منضغط
میشود و از ان گاهی استرخاء عضلات حنجره پیدا شده آواز از حلق برنمی آید و گاهی آواز غلیظ و خشن میشود و گاهی از انضغاط
این عصب جهان تشنج در قصبه پیدا میشود که مطلقاً هوا در قصبه نمیرود و از ان مریض هلاک میگردد و هرگاه انیورزم در حصه
نازل آن که موسوم به ڈیسنڈنگ آاورٹا ثوراسک است پیدا شود و این قسم بسیار قلیل حادث میشود زیرا که حرکت دوران
خون درین حصه بخفت و سهولت میشود زیرا که اینجا مقدار خون و هم زور و قوت خون که از دل بران می آید کم میباشد
نه زیاده از قوت دل تا حصهٔ عرقانی آن میرسد اما چون این قسم پیدا شود پس معرفت آن دشوار بود و مادام که مقدار آن کبیر
نگردد کدام علامت خاص بران دلالت میکند اما هرگاه مقدارش کبیر شود درین وقت از انضغاط کلیجی ٹپکیک جا بجا بر شانه
و عنق و در حصهٔ یسار سینه و ایضاً در حصهٔ یسار پشت درد میشود و ایضاً از زیاده شدن آن چون انضغاط بر فقار ظهر میرسد از ان
استخوان ظهر این منجذب میشوند و محل فقار از استخوان خالی میگردد و درد ناخن از فقار ظهر شروع شده تا اضلاع و شکم
میرسد و همچنین اعصاب که درینجا از نخاع میروند منضغط میشوند و از انضغاط آنها هرجا که این اعصاب میروند دران عضو هم درد
میشود و ایضاً از منضغط شدن ریه درد ریه و از منضغط شدن اصل ریه ضیق و عسر نفس و نفث الدم پیدا میشود زیرا که در قصبه ریه
هم که آنهم اصل ریه است بسبب منضغط شدن آلت انیورزم مذکور اول ضعف و کدورتی از نایابی غذا پیدا میشود و بعد
آن زخم دران حادث گردد و بعد پیدا شدن زخم در قصبه ممکن است که نفث الدم بدو سبب شود گاهی از زخمی شدن
کدام شریان یا ورید قصبه ریه یا از انشقاق و زخمی شدن این انیورزم هرگاه بسوی ریه انشقاق شود همچنین گاهی از منضغط
شدن اصل ریه یا منضغط شدن برونکائی تیوب ها فساد عضو و تعفن در ریه پیدا میشود زیرا که از انضغاط اصل ریه خون بقدر
کافی در ریه نمیرود و از انضغاط عصب مذکور قوت عصبیه که از نیوماگاسٹک در ریه می آید نمی آید پس از ین اسباب تعفن دران
پیدا میشود و هرگاه انیورزم در حصهٔ شریان مذکور که در شکم زیر پردهٔ شکم است پیدا شود آنرا ابڈامنال آاورٹا انیورزم
میخوانند و این انیورزم بمحاذات فقار ظهر در وسط شکم مثل سلعه محسوس میگردد و دران حرکت ضربانی در ارتفاع و انخفاض
و در عرض آن هم معلوم میشود و چون استیتھسکوپ را بران نهاده بشنوند آواز غیر طبیعی حرکت دم مذکور در سابق از ان شنیده
میشود و نبض شریان ساقین دران ضعیف و قلیل میگردد زیرا که قوت حرکت خون در محل انیورزم صرف میشود اینجا خون
قلیل و ضعیف الحرکت می آید و از عظم انهم در عظام فقار ظهر لینت و انجذاب پیدا میشود لیکن به نسبت انیورزم که در سینه
پیدا شود و آنرا بلغت انگریزی انیورزم ثوراسک گویند اینجا نقصان نظام ظهر کم میرسد زیرا که بسبب لینت شکم
اینجا انیورزم بسوی خارج زیاده ملتفت میشود و هم اینجا درد به محل فقار ظهر و بر خاصره و بالای عانه و ورک و ساقین
پیدا میگردد و این درد وقت قبض شکم زیاده میشود انجام انیورزم مطلقاً بد است و خاصه هرگاه در حصه‌های ثلثه
این شریان که در سینه اند واقع شود بدتر است چه انضغاط کردن آنها اکثر خیالات امراض ریه پیدا میشوند که از ان

مریض هلاک میگردد یا از اذیت دائمی آن رفته رفته ضعیف شده میمیرد و گاهی خود بذریعه انیوریزم شگافته خون کثیر از ان جاری میشود که از ان دفعةً مریض هلاک میگردد چنانکه هرگاه در حصهٔ صاعد واقع شود اکثر انجا ممکن نیست که خون کثیر از ان جاری شده در خریطه دل مجتمع میشود و بسبب آن حرکت دل بند و حرارت مختنق شده مریض میمیرد و هرگاه در حصهٔ محرابی انیوریزم پیدا شود از ان خون در قصبه ریه بسبب پیدا شدن زخم در قصبه و شگافتن انیوریزم در ان زیاده ریخته با تجاد نفث الدم یا بند شدن دخول و خروج هوا هلاک میکند یا در مری معده ریخته با یجاد قی الدم قتل میکند و چون در حصه نازل آن انیوریزم واقع شود در ین وقت اکثر پلوراکه غشای آبدار ریه است از ان خون جاری شده میرسد و از ان ریه منغمر شده کارش بند گشته هلاک میشود و هرگاه در حصهٔ شریان شکم پیدا شود این انیوریزم شگافته خون را در بار یطون می اندازد و از ان از امتلای غشای مذکور به خون و هم از رسیدن صدمهٔ انصباب خون ورم حار در ان پیدا شده مریض بزودی هلاک میشود لیکن گاهی از علاج هم صحت میشود علاج علاج عام انست که حرکت دل مریض را کم کنند پس مناسب برای آن آنرا با رام تمام تا مدت دراز بر پلنگ خوابانند تا حرکت بدنی بند شده حرکت قلب کم شود و از اغذیه چیزی خورانند که مقدار قلیل آن غذای کثیر دهد و آن را هم بقدر قلیل خورانند تا معده زیاده ممتلی نشود و تدارک تقلیل مقدار خورانیدن چند بار نمایند و این اهتمام بهر انست که اگر غذای کثیر یکبار خورده شود و از ان معده زیاده ممتلی گردد و از ان نیوماگاسترک متاذی شده برای دفع کردن اذیت خود خون کثیر از دل بطلبد پس برای فرستادن خون کثیر حرکت دل زیاده میشود و مقصود کم کردن حرکت است و کار از حرکات نفسانیه مثل غم و غضب هم مریض را باز دارند چه از ین کیفیات هم حرکت قلب زیاده میشود و دوا چنان نوشانند که حرکت دل را کم کنند مثل ټنچر دجی ټیلس یا ایکونائٹ و نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاش از پنج گرین تا پانزده گرین روزانه سه بار با این مریض با رعایت شرائط سابقه علاج جدید و بسیار مفید است زیرا که ایوڈائیڈ مقلل حرکت قلب و مجمد خون است و از انجماد خون خوف انشقاق شریان برطرف میشود و هم در ان قوت می آید و آخر رفته رفته مقدار انیوریزم صغیر میگردد و برای تقلیل وجع افیون خورانند و مارفیای محلول با ب بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند و همچنین موافق هر عرض علاج خاص آن نمایند لیکن هرگاه از انضمام قصبه ریه در ان تشنج قوی پیدا شده خوف هلاکت مریض شود درین وقت چنانکه در کروپ امر شگافتن قصبه کرده شده همچنین انجا هم آنرا شگافته مجری برای کشیدن نفس در ان اندازند و گاه هرگاه انیوریزم که در حصه محرابی شریان مذکور شود مری معده منغمر شده از در اد غذا دشوار شود بذریعه زراقه غذا در امعا رسانند و در انیوریزم که در حصهٔ صاعد شریان یا در حصه محرابی میشود چند تدابیر بطور اعمال جراحی کرده میشوند یکی آنکه شاخهای شریان مذکور را که از جانب راست صدر بسوی دماغ و دست راست میروند می بندند تا دوران خون در محل انیوریزم بند شود و همچنین شاخهای آنرا که در جانب چپ سینه

ودماغ و دست چپ پیرو نمیشوند لیکن فاعلین و مجربین این عمل گفته اند که غالباً فائده این عمل بطور کامل ... ندیده
شده دوم آنکه در خریطه انیورزم تارهای نازک طویل دقیق را که در مقدار از نیم اونس تا یک اونس باشند بکمال
آهستگی بخوبی داخل میکنند که تارهای مذکوره اندرون خریطه آن ملتوی و پیچیده شده در آنجا و تمامی تا سر آنها خون
و فائبرن پیچیده و منجمد شود و از آن مقدار انیورزم صغیر گردد سوم آنکه سوزن در خریطه انیورزم خلانند و یک تار سی
در ثقبه سوزن مذکور انداخته این تار را با زنجیر برقی بسته باشند و یک تار تمام جستی بر جلد بدن قریب سوزن مذکور
نهاده یک تار دیگر برای آن تمام بسته زنجیر برقی را حرکت میدهند تا برق بذریعه تار سوزن و سوزن در جلد و
خریطه انیورزم رسیده با خون ملاقی شود و از آن بذریعه خون و لحم در آن تمام جستی بسبب ... که فیما بین برق ...
می آید و از آن بذریعه تار سی دیگر که متصل ... است و زنجیر برقی ... بهمین عنوان دوران میکند و ازین دوران
برق خون منجمد میشود و باید دانست که ... انیورزم که اندرون سینه در حصه های شریان میشود بکار نمی آید
و در انیورزم که در حصه شریان شکمی میشود متصل ... اجزای آنها در شکم غیر جائز بلکه مضر ... ست اما تدبیر
در انیورزم حصه شریان شکمی کرده میشود و آن تدبیر چهارم از اعمال جراحی است پس آن اینست که بر این حصه شریان شکمی که
در آن انیورزم باشد چنان اثر ... رسانند که آمدن خون در آن بند شود و این تدبیر را در فورا سک انیورزم یعنی آنچه در حصه
شریان که در صدر اند واقع شود نباید کرد و طریقه این عمل آنست که کدام شی ثقیل مثل قطعه سرب یا آهن یا خشت بر این
شریان نهاده و بسته بذریعه تورنیکت که شی ... آنرا چنان تنگ و مضبوط بندند که مانع از جریان خون در این
شریان گردد چه ازین حیله خون در شاخهای آن که در پاها رفته اند نمیرود و بسبب آن در محل انیورزم هم نمی آید پس
خونیکه در خریطه است بعد چندی منجمد شده مقدارش صغیر میگردد و فقط کذا ایضاً باید دانست که گاهی بلا صدمه و بغیر
حرکت ضربانی در حصه شریان شکمی قریب معده یا شکم زیاده محسوس میشود خصوصاً در نسوان و بیماران مرض بدهضمی
و احتلام و مریضان مرض انیمیا و هسٹیریا و در کسانیکه ضعیف العصب باشند و سبب آن اکثر ضعف عصب ...
میباشد که بسبب آن طبقات غشای شریان مسترخی و ضعیف شده از حرکت خون بزودی متحرک میشود یا عضلات
طولی آن ضعیف میشوند و عضلات عرضی تا بعضی در عرض قوت خود مانع پس آنها زیاده حرکت میدهند لهذا این
حرکات در ارتفاع و انخفاض زیاده محسوس میشود و در عرض زیاده وسعت نمیباشد و علامات مقام معده یا قریب
معده این حرکت ضربانی زیاده یافته میشود و این حرکت معاون یا حرکت قلب میباشد و هم این حرکت در ارتفاع زیاده
بود و در عرض کم میباشد بخلاف انیورزم که در آن در هر دو قطر حرکت زیاده محسوس میشود و ایضاً مقدار شریان مذکوره هم
مثل ... طبیعی آن میباشد در جای زیادتی در مقدار محسوس میشود و حرکت نبض شاخهای آن طبیعی میباشد و ازین
ثابت میشود که انیورزم نیست چه در شاخهای شریانیکه در آن انیورزم بوده باشد نبض چنان ضعیف میباشد که محسوس

دیگر بود زیرا که اثر قوت تحریک قلب با رحم حاصل ایند زیرا رحم صرفت شود تا شاخهای آن بهم رسد و ایضاً حرکت شاخهای
آن مصادف حرکت قلب میباشد. فصل فی العلاج هر سبب که باعث شود آن را دور سازند مثلاً اگر از امتلا بود
آخرین هر انواع مناسب و اگر از ... بود تقویت معده کوشند و باقی در علاج ... شود
از ضعف عصب باشد ... عصب مثل ... باشد ...
است که ... هم ... با ... باشد ...
روز ... بار ... و از این بهتر دوای ... که ... عصب ...
تنقیه عضلات ... اکم ... فصل فی ... فصل الثالث ... بکسر فا ... لام ...
یای مثناة تحتانی و سکون یای موحده و فتح الف و سکون یای مثناة تحتانی ...
و این اسم مرکب است از قلیب ... لغت ...
که هرگاه شاخهای ... مثل عروق شریانیه ...
شاخهای ... متصل شده شاخهای ...
و چنانکه شرائین در جمیع اعضا میباشند ...
شرائین میباشند ...
عضای مثل شرائین مرکب اند لیکن ... عضلات ...
عضلات به نسبت ریشه‌های ...
بعدم الحرکة فیه و طبقه بالای آن ...
و ریشه‌های عضلات هم در ...
و ریدی برای اخراج ...
... شریانی ...
در او ...
من شاء فلیرجع الیه ...
میشود السبب اکثر ... العلاج ...
زیرا که قلت ...
و فقیکه ... ناقص ... حادث میشود
و هم هرگاه که کدام شی ناقص مثل ... ناقص ... باشد هم ...

ورم پیدا میشود العلامات هرگاه ورم کم باشد قدری درد و ورم و سختی در امتداد عروق دیده میشود و گاهی قدری حمرت هم موجود است
و ورید مثل ریسمان بر جلد محسوس میشود و حمی لین و قلیل میباشد یا نوبت بحدوث تپ نمیرسد اما هرگاه ورم کبیر و زائد باشد درینصورت
درد و ورم و صلابت و حمرت زیاده و تپ حاد و قوی پیدا میگردد و درین وقت خون منجمد میشود و از انجماد خون صلابت شدید
هم در ورید پیدا گردد و گرد ورید ورم در غشای غانه دار و بلغمیه دار پیدا میشود پس اکثر تا این حد رسیده خود بخود یا از علاج در
اکثر اذیت با صحت میشود لیکن سختی دران باقی میماند و بسبب آن دوران خون مطلقا بند یا کم میشود و پس اگر مطلقا بند بشود
بعد آن رفته رفته ورید صغیر میگردد و مجری آن مفقود میشود و مثل رسن زیر جلد محسوس میگردد و اگر دوران خون قدری قدری
هم دران باقی میماند بعد چندی روز ماده این صلابت در عروق منجذب شده صحت میشود و ورید بمقدار و هیئت اصلی
خود می آید و اگر ورم مذکور از حد معلوم هم زیاده شود تا اینکه ورم کبیر در غشای غانه دار حادث شود درین وقت ورید
و ورم مده و ریم پیدا شده منفجر میگردد و این وقتی میشود که در خون فساد باشد که بسبب آن لائق جذب شدن در عروق
نباشد پس طبیعت میخواهد که آنرا بسوی خارج دفع کند درین وقت طبقات ثلثه ورید ضعیف و مرده شده دران زخم پیدا
میگردد و اغشیه مرده همراه ریم خارج میشوند و درین وقت علامات دیگر مثل کثرت ضعف و سفیدی لبها و تا نفاخ? میشود
یا علامات عود? موجود میشوند و گاهی این خون منجمد در دوران خون افتاده با عضای دیگر مثل کبد و طحال و ریه و مفاصل
و غشای غانه دار میرسد و در هر عضو که میرسد دران ممکن است که دمل پیدا شود و درین وقت حالت انیمیا پیدا میگردد
و حال مریض خراب میباشد و خوف هلاکت آن غالب شود العلاج اول مریض عضو متورم را بآرام مدارند و کدام کار
از این عضو نگیرند من بعد چون سرخی و ورم و درد زیاده باشد زلو بر آن چسپانند و بعد آن بر ذات عضو مثل قطعه برف
یا آب سرد تنها یا با سرکه یا گلاب یا لائکر پلمبای اسیتاس بر محل ورم نهند یا آب سرد بران ریزانند لیکن گاهی مریض را
بارد بالفعل خوش نمی آید و از ان متاذی میشود درین وقت اشیای حار بالفعل مثل آب گرم ساده یا افیون یا
آکسترکت ... سائر بران حل کرده یا آب مطبوخ پوست خشخاش بر عضو نهند یا ادویه غلیظه مثل ضماد تخم کتان یا برگ
عنب الثعلب سبز یا برگ دهتوره سبز یعنی جوز ماثل یا بعض را بعض شریک کرده بر عضو متورم نهند و آنچه اذیت بهتر را
کم کند بستن آن مفید است لیکن در بستن ضماد برگ جوز ماثل احتیاط و نگرانی این امر ضرورست که اگر دوران سر پیدا کند
دور سازند من بعد اگر حمی باشد مسهل دهند خصوصا از ادویه که از قسم کهار بود مثل میگنشیا سلفاس یا
سلفیت آف سوڈا و غیره و اگر سلوشن انتمنی را هم شریک مسهل نوشانند یا آنچه دیگر از ادویه که حرکت دل و
بدن را کم کنند همراه مسهل دهند بهتر است و بعد مسهل نوشانیدن دوای معرق مثل لائکر امونیا اسیتاس بهتر است
و اگر با دوای معرق هم دوای مقلل حرکت قلب مثل سلوشن انتمنی شریک سازند نفع خواهد بود و اگر مریض بیکرب و
قلق باشد ده ورس پوڈر ڈوور با هم بنوشانند که تا مسکن ... هم بر آمدن خواب شوند و هرگاه کمزوری
نیز

و ضعف و نا تمام فائده فیوم با علامات خود موجود شوند مقویات مثل آب یخنی و اقسام شراب و تنکچر سنکونا نوشانند پس اگر
مریض مجتنب از نوشیدن شراب باشد آنرا آب یخنی و مطبوخ بارک و امونیا کاربناس نوشانیدن کافی ست فشکنا
و چونکه در عرق مدنی هم قدری ورم بالای جلد مثل بثره ظاهر میشود و بعد آن رشته دودی ازان برمی آید ابتدا ذکر آنهم
بعد اورام مطلق و نا مناسب مقام معلوم شد لهذا آنرا هم همین جا نوشتن مناسب دانسته ذکر کردم فصل
بست و یکم در ذکر درکنکلس پولیس بکسر دال فارسی مهمله و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر کاف اول و سکون نون و کاف
ثانی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون سین مهمله و این لفظ لاطینی ست که معنی آن مار خرد چه ذراکون
در لغت گریک بمعنی حیه یعنی مار ست و پولیس بمعنی کوچک ست و آنرا العربی عرق مدنی و بهندی نهرواگو نیند و کاسهے آنرا
فلیریا مدی نیز بفتح فا و کسر لام و سکون یای تحتانی مثناة و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و کسر میم
و دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون اول و سکون نون ثانی و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی یعنی کرمی
که بطور رشته باریک باشد و در مدینه طیبه که از ملک عرب ست پیدا میشود و در لغت انگلش گینیه ورم نامند و آن بکسر کاف
فارسی و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون رای مهمله و میم بمعنی کرم ملک گنی ست چه در ان ملک این
کرم زیاده پیدا میشود حقیقت این مرض آنست که کرم مذکور در جلد بدن از خارج داخل میشود گاهی در ملک هندستان
یا در ملک عرب یا در ملک افریقا بطور بامراض واقعه عام میگردد و اکثر اتفاق است که در وقت واحد این کرم از بدن خارج
میشود و گاهی زیاده از انهم خارج میشوند تا اینکه گاهی در وقت واحد تا چهل و پنجاه کرم بر آمده میشود از بدن برمی آید
بالخصوص جائیکه زمین آن بلند و نشیب باشد و آب بسبب آن در ان زیاده ماند و زیر آنجا اکثر رطب باشد آنجا این حیوان اکثر بسیار
صغیر و بطور بچه یا بیضه حیوان میماند پس هر که عریان بدن بران زمین نشیند یا بخسپد در جلد آن این کرم در مسامات
و منافذ عرق داخل شده در مجاری میرود و بعده غشای این مجاری را شق کرده در غشای خانه دار که زیر جلد ست داخل
میشود و در آنجا مانده غذای خود اکتسابه قوی و دراز میشود تا اینکه از سه چهار انچه گاهی تا ده فت طویل میگردد و در عرض
خود اکثر بقدر رشته معروف میباشد که در یک انچه مسافت عرض بست و چهار ازان یا زیاده ازانهم داخل میشوند و گاهی
چنان غلیظ میشود که در یک انچه تا هشت عدد داخل میشوند و این کرم در غشای خانه دار زیر جلد یافته میشود خصوصا جای
جاها از لباس مکشوف میباشد مثل دست و پا که از زمین ملاقی میشوند و همچنین در خصیه هم گاهی یافته میشود زیرا که مالکان
اکثر چنان لباس میپوشند که ازان اکثر بیضه بیرون آمده از زمین ملاقی میشود و بسبب لطافت جلد آن در ان این کرم
بسهولت داخل میشود العلامات بعد داخل شدن این کرم در جلد تا چند ماه کدام اذیت محسوس نمیشود تا اینکه مقدار آن
کبیر میشود آنزمان قدری اذیت و درد ظاهر میشود و چون دست بر محل درد بالای جلد نهاده تفحص کنند زیر سر انگشتان
چیزی مثل رشته محسوس میشود و بعد جائیکه درد بوده ورم و بثره پیدا میشود و در ورم جای ارتفاع مثل لب تفاح [illegible]

در وسط محل ابتلا قدری سرخی و دوران نقطه سیاه ظاهر میشود و فی الواقع این سیاهی سر کرم مذکور است که چون جلد دریده میشود
و با ظهور دمل گاه گاهی حمی نیز هم باشد بالفعل که وقت پیدا شدن کرم ورم اورام میشود و عارض میگردد [illegible] بعد از آنکه دمل
ترکیده شده قدری از کرم خارج گردد و بعد [illegible] کرم مرا این کرم از قعر دمل بیرون می آید و اگر [illegible] این کرم کدام [illegible] از آن
رطوبت [illegible] خارج میشود و چون [illegible] این کرم را ببینند دانسته که پای این کرم [illegible]
[illegible] که پای آن که قائم مقام [illegible] ادویه در است تا سر آن رسیده و از شگافتن سر آن [illegible] کرم [illegible]
و [illegible] مواد [illegible] است [illegible] العلاج چون دمل ظاهر شود اول علاج دمل از نهادن ادویه و ضماد
حاره رطبه [illegible] تا کرم [illegible] شود و [illegible] هرگاه در پیچیده [illegible] در این وقت از سر کرم
[illegible] که [illegible] باشد و [illegible] کرم چون سر کرم مذکور بیرون آید
[illegible] بر قلم کتابت نهاده پیچیده تا آهسته آهسته [illegible] مذکور سر آن بر قلم پیچیده شود
[illegible] آهسته آهسته آن را قدری قدری [illegible] بر قلم مذکور پیچیده باشد تا کرم مذکور بالتمام بیرون آید
[illegible] پیدا [illegible] در جاهای متعدد [illegible] جسم طویل [illegible] صور مختلفه [illegible]
[illegible] وقت آن را [illegible] سعی [illegible] ضرور است که در کشیدن بسیار ملایمت و آهستگی را ملحوظ دارند
[illegible] خواه [illegible] یا [illegible] یا عکس [illegible] باشد
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] در علاج این مرض زیاده اعتماد از ادویه پرهیز است که آن را [illegible] استعمال میکنند و جائیکه این
مرض شایع باشد احتراز و حفظ از وقوع درین مرض باین تدبیر کرده شود که حافظ صحت در این [illegible] همیشه لباس که
[illegible] قدری [illegible] باشد [illegible] تمام جسم را در لباس [illegible] تا جلد بدن از زمین [illegible] شود و هرگاه
[illegible] بدن را از [illegible] خشک سازند تا جلد بدن آن خوب خشک شود و کرم مذکور
بیرون [illegible] از بدن جدا شود فقط فصل بیست و دوم در هزال و لاغری که آن را بلغت انگریزی [illegible]
[illegible] و میم و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی [illegible]
[illegible] لاغری [illegible] هزال [illegible] ابدان افراد انسانی فیما بین خودها
مختلف [illegible] بنسبت دیگری [illegible] میباشد لیکن از این اختلاف نسبت کسی را هزال و لاغر
نمیگویند بلکه هرگاه کسی [illegible] بدن و اعضای خود که حافظ صحت است و در حال صحت بر آن [illegible] متغیر شود
آن زمان آن را [illegible] لاغر میگویند بالجمله [illegible] سبب هزال قلت شحم در بدن یا عضوی باشد و قلت آن اکثر وقتی میشود که
شحم در بدن و اعضا زیاده صرف شود و کم پیدا گردد و یا نه پیدا شود و اگر چه شحم در بدن افاده حرارت در اعضا میکند

فصل بیست و دوم در هزال و لاغری

لیکن فائده دیگر آن اینست که مادام در عضوی مانند سبل و سرطان عضو نحولی و سهولت پیدا میشود و چون شحم کم گردد یا مفقود شود و
ذوبان سبل کم یا معدوم گردد از این سبب هرگاه شحم و دسومت در بدن کم میشود علامات بدن عموما یا در عضو خاص صغیر و لاغر میشوند
بسبب اینکه سبل و رانها کم پیدا میگردد بالجمله هزال و لاغری بر دو قسم است یکی آنکه از اسباب غیر مرضیه پیدا میشود و همراه
آن صحت بدنی باقی میماند دوم آنکه از اسباب مرضیه پیدا میگردد و همراه آن صحت بدنی باقی نمیماند اما قسم اول پس انواع
اسباب آن متعدد اند یکی آنکه شحم در بدن صرف زیاده شود و بدل آن کم پیدا شود و اقسام این هم متعدد اند یکی آنکه لاغری
از کثرت مشقت بدنی یا نفسانی پیدا شود بسبب آنکه در آن تحلل و فنای رطوبات زیاده میشود و بدل آن از غذای ماکول
معتاد هر روز حاصل کافی نمیشود و از این قبیل است کثرت مقاربت با عورات کثیره که از آن هم لاغری پیدا میشود دوم آنکه
بسبب زیاده رسیدن برودت به بدن پیدا شود چه درین حال هم آنچه شحم که در اعضا مجتمع بود آن هم و آنچه از غذای ماکول هر روز
پیدا میگردد آن هم در حفظ حرارت بدن صرف میشود و پس در بدن کم باقی میماند و از آن لاغری پیدا میگردد سوم آنکه هرگاه
اثر نمو در ازدیاد قامت اطفال زیاده میشود لاغری طاری میگردد زیرا که درین وقت هم شحم زیاده صرف میشود برای پیدا کردن
سبل و اعضا سے آن دوم آنکه حرکات بدنیه بر اعتدال باشد لیکن غذا کم خورده شود یا غذای که مولد شحم و دسومت باشد
کم خورده شود و اقسام آن هم متعدد اند یکی آنکه غذا کم یا ردی خورده شود چنانکه در اوقات گرانی و فنا یا قلت غله و در محبس و مبتلا شدن بمحاق
فقر و افلاس لاغری طاری میشود دوم آنکه بسبب سن پیری لاغری پیدا میشود بسبب اینکه درین وقت طعام و دسومت
هر دو کم خورده میشوند سوم آنکه بسبب صوم بدن لاغر میشود سوم آنکه از خوردن بعض اشیا هزال پیدا میشود و اقسام آن هم متعدد
اند یکی آنکه از نوشیدن ادویه مسهله در حال صحت هم بدن لاغر میشود بسبب آنکه ازالت در رطوبات دمویه که ماده غذای اعضا اند
نقصان پیدا میشود دوم آنکه آنچه مانع از تولد شحم در بدن است خورده شود مثل خوردن زیاده ترشیها خصوصا سرکه یا چیزی
که دران کهار باشد سوم خوردن چیزی که شحم را از اعضای بدن بکشد و کم کند مثل خوردن ایودائید پتاسیم چهارم آنکه قی زیاده کرده
شود و استفراغ هر قسم مهزل بدن است چنانکه گفته اند کل منق منهك اما قسم ثانی پس اسباب آن هم متعدد اند یکی آنکه قوت
زیادتی حرارت غریبه بدنی و حمیات بدن هزیل میشود دوم آنکه جمله امراض که در آنها خون و رطوبات از بدن خارج میشود موجب لاغری
بدن میشوند سوم آنکه هرگاه هضم غذا ناقص شود و از آن شحم در بدن پیدا نمیشود و لاغری عارض میگردد چنانکه در مرض
دسپیپسیا خصوصا در اطفال چه هرگاه غذا درین حالت میخورند تشنج در معده و امعای شان پیدا شده آنچه خورده اند
در اسهال خارج میشود و در بدن نماند چهارم آنکه آنچه خورده شود در معده هضم میگردد لیکن در امعای اثنا عشری نا هضم گشته
در اسهال خارج میشود و این در مرض سرطان پنکریس میشود چه درین مرض در معده غذا هضم میشود لیکن از پنکریس آنچه
مائیت هاضمه دسومت پیدا شده در امعای اثنا عشری ریخته معین بهضم دسومت میشد بسبب سرطان رطوبت
مذکوره پیدا نمیشود و در امعای مذکور نمی‌آید از این جهت دسومت که خورده میشود در امعای مذکور هضم نشده در اسهال

خارج میگردد و بعد خون منجذب نگردد و از ان [illegible] بدن حادث میشود و هم آنکه در معده و امعاء هر دو منهضم شود لیکن بسبب تشنج
و تزحیر که در امعاء [illegible] اسهال [illegible] میشود خون منجذب نگردد و از ان هزال پیدا شود و این امر وقت پیدا شدن
دیدان [illegible] میشود و ایضا [illegible] بهم رسیدن زیاده می ماند لهذا آنچه شحم که پیدا میشود بسبب آن گداخته صرف
میگردد شحم [illegible] تا قوت بسبب وجود مانع جریان آن نمیرسد چنانکه در مرض تابس مستری بسبب ورم
غده های [illegible] در خون نمیرسد و در اسهال ضایع میشوند پس در بدن و اعضا شحم
نمی ماند و از ان هزال [illegible] مثل الاغری عام از هر دو سبب مذکورین پیدا میشود مثل اینکه کسی عضو
داعلیحده را از [illegible] آن [illegible] و کتابت و اتبا یا کار راه رفتن و از آله تناسل جماع کردن
ترک کند و از ان [illegible] خون را [illegible] لاغر شوند و ایضا رسیدن پیری بعض اعضا مثل فرج و خصیه در رجال و رحم و
فرج در نساء لاغر [illegible] غذا [illegible] بسبب اینکه کسی عضوی را به بندد یا از عمر بیشتر بران [illegible] عضو
[illegible] لاغر میگردد یا کسی عضوی را بدارد و بلند سازد چنانکه فقرای هنود یک دست خود را بلند بسیار مدت از بین
خون دران [illegible] خشک میگردد [illegible] بسبب ارضی ایس هرگاه ورم بر سر استخوان طویل مثل استخوان فخذ
و ساق در حالت [illegible] پیدا [illegible] از انخلاع مفصل عضوی لاغر میشود و گاه از نقصان فعل عصب
هم عضو لاغر میگردد [illegible] لاغر میشوند العلاج اول سبب محدث هزال را هرگاه قابل
دفع باشد دور سازند [illegible] باشد علاج این مرض نمایند که با زوال آن هزال هم زائل شود
و آنچه لاغری خاص [illegible] کار عضو معلوم هزال پیدا شده باشد از ان عضو کار بگیرند تا از حرکت
آن باز خون دران آید [illegible] هزال [illegible] زائل میشود و از ادویه روغن جگر ماهی و دسم و هم مولد شحم و دسومت
آمیز [illegible] قدر که هضم شود خورانند پس اگر در معده [illegible] شود به بدن بمالند تا بذریعه مسام جلد در خون و بدن داخل شود و ایضا
ادویه مقویه مولد دم مثل مرکبات آهن از قسم سیرپ اسٹیل یا لاکٹو فرم دیالیسیم و غیره خورانند و امر ریاضت معتدله فرمایند
و دلک و تمریخ اعضا از زیت و آب گوشت و غیره در هزال کلی عضو زیاده مفید میشود فقط [illegible] فصل بست و سوم
در سمن مفرط که آن را بلغت انگریزی اوبی سیٹی بضم الف و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی
و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی [illegible] و کسر تای هندی و سکون یای مثناة تحتانی معنی زیاده شدن شحم
[illegible] بدانکه اعتدال سمن و فربهی دلیل صحت و قوت اعضاست و فربهی معتدل در مردان آنست که شحم در بدن [illegible]
بدن و در زنان [illegible] بدن باشد و چون از ین نسبت زیاده باشد سمن غیر معتدل موسوم باوبی سیٹی خواهند
[illegible] از اعتدال مذکور تا حدی رسد که در حرکات بدنیه از ان دشواری نه واقع شود اطلاق سمن مفرط از ین
[illegible] حقیقت غیر معتدل بوده باشد آری هرگاه بحدی رسد که در راه رفتن دشواری شود و در دم کشیدن ضیق بهم رسد

فصل بست و سوم در سمن مفرط

آنزمان سمن مفرط بران صادق خواهد آمد بالجمله افراط شحم و سمن گاهی در تمام بدن عام بود و گاهی مخصوص بعضوی پیدا باشد مثل
اینکه شکم کسی زیاده سمین میشود لیکن هرگاه فربهی خاص بعضوی باشد پس اکثر در پرده او منتشم شحم زیاده پیدا میشود و همچنین
گاهی در پستان زنان زیاده میگردد و گاهی در عضوی شکل پی سلع شحمی پیدا میشود و از آن مقدار عضو کبیر دیده میشود و گاهی در بدن شخص
سمن [illegible] پیدا باشد اما بیرون شحم و سمن زیاده پیدا نشود و چون سمن مفرط عام بود پس [illegible] اگر افراط سمن و شحم قلیل است
شحم پیدا [illegible] در تمام [illegible] زیاده میشود و اگر سمن مفرط زیاده باشد در جمله عضلات و اندرون
[illegible] و بالای گرده و پیرامون [illegible] زنان و بالای سرین ایشان
شحم زیاده [illegible] و اسباب سبب آن گاهی از اثر خاندان بود و گاهی از تاثیر خصوصیت ملک خاص که در آن
[illegible] باشد [illegible] چنانکه از خصوصیت ملک امریکه آنجا طویل القامت
[illegible] پیدا میشود [illegible] در زنان [illegible] مردان سمن زیاده پیدا میشود خاصة
بعد [illegible] و ایضا از زیاده خوردن اغذیه
[illegible] زیاده باشد [illegible] که در آن نشاسته و شکر زیاده بوده باشد و هم از زیاده خوردن
آنکه روانه فربهی پیدا میشود و ایضا [illegible] آله تناسل که عبارت از ذکر و خصیتین است هم فربهی
زیاده پیدا میشود چنانچه در حیوانات [illegible] در حالت اخته شحم و فربهی در بدن
زیاده پیدا میشود لیکن این شحم زرد رنگ مثل [illegible] پیدا میشود و گاهی از خصوصیت مزاج خاص هم فربهی پیدا میشود مثل اینکه کسانی
که استعداد فربهی زیاده داشته باشند و از غموم و هموم و آلام [illegible] اکثر سمین میباشند و هم از قلت حرکت
و زیادتی راحت و سکون هم شحم زیاده پیدا میشود زیرا که [illegible] آن کم میشود اما آنکه از سمن مفرط در بدن کدام کدام امر پیدا
میشود پس [illegible] آنکه از سمن مفرط حرکات بدنیه عسیر میشوند و از ادنی حرکت ضیق نفس پیدا میشود و عضلات بدن [illegible] ضعیف میباشند
لهذا [illegible] ضعیف بود و هم صاحب سمن مفرط غذا کم میخورد و آب زیاده میخورد و اکثر کم عقلی و بلادت ذهن بران غالب
میشود و سکون و راحت را پسند میکند و از حرکات متنفر میباشد و بهرحال خوش مزاج و مفراح [illegible] میباشد [illegible] گردد
حیض [illegible] قلیل می آید و [illegible] کمتر قرار گیرد چنانکه هرگاه حیض کم آید کم بار دار میشود زیرا که [illegible] آن کار خود [illegible]
و انجام سمن اینست که اگر معتدل باشد صاحب آن طویل العمر بود و اگر از عنفوان و شروع جوانی سمن شروع شود و زود
بحد افراط رسد دلیل آنست که صاحبش [illegible] هلاک شود و اکثر اصحاب سمن مفرط زیاده از چهل سال زندگانی نمیکنند و اگر از ابتدای
جوانی شروع گشته بزودی بحد افراط رسد غالبا [illegible] که اندرون سی سال بمیرد و ایضا هرگاه صاحب سمن مفرط را کدام
مرض دیگر حاد و شدید عارض شود از آن زیاده از دیگران [illegible] میگردد و هرکه بحد سمن مفرط میرسد اکثر از [illegible] قلب
و ضیق النفس هلاک میشود و سمین را بسبب ضعف قلب غشی بادنی سبب لاحق میگردد و بسبب ضعف عروق و انصداع [illegible]

ورد مارغ مبتلا بمرض سکته میشود العلاج اصل مقصود آنست در علاج این مرض که تا شحم از بدن مریض کم شود و برای آن اول
باید که بتدریج تقلیل غذا نمایند و چنان غذا خورانند که در آن روغن و دسومت بنسبت دسومت ماکولات معتاد کم باشد و هم بقدر امکان
مقدار آب و مشروبات کم سازند و در اوقات معینه مرتبی با فصل قرار دهند و وقت شب قریب خواب از خوردن غذا منع کنند و
عوض آن بوقت اول نهار و قریب شام خورانیده باشند باجمله غذای شام وقتی خورانند که بعد از آن سه چهار ساعت بیدار مانند
و خواب نکنند و زیاده از چهار ساعت خفتن ندهند بر شکم آن کمربند پیچند بنحویکه از فشار آن آنچه شحم زیر جلد شکم و بر پرده اومنتم است
منجذب شود و کم گردد و از این تدبیر استنباط کرده عاقلان مثلی گفته اند که حال آن اینست که صاحب این مرض همیشه چشم
وا و دهن بند و متحرک الاسافل باشد یعنی کم بخوابد و کم بخورد و زیاده در ریاضت و مشی ماند و این تدبیر [illegible] هم تدبیر
خاص صاحب بنست و از آن همین قدر رفع شده بحد اعتدال میماند و قوت بدنی و نفسانی مریض قوی ماند و مثل دیگر
تدابیر نقصان نمیدهد تقوی نیز میرساند تدبیر دیگر ایجاد کرده جنیس صاحب است حاصلش اینست که مریض از خوردن شحم و زیاده [illegible]
هر قسم منع کنند و چنان غذا خورانند که بخوبی و بسهولت هضم شود و لاکر پتاشی [illegible] دوام همراه شیر و آب ساده آمیخته روزانه
دو بار نوشانند و فائده آمیختن آن با شیر و آب ساده اینست که از آمیختگی لاکر پتاشی تبدیل شده کمتر گردد و مقصود
از نوشانیدن این دوا آنست که تا لاکر پتاشی در بدن داخل شده با شحم آمیخته آنرا صابون گرداند چه از خواص آنست
که هرگاه با روغن یا پیه آمیزد آنرا صابون میگرداند و چون شحم بدن صابون گردد شحم از بدن کم میشود لیکن بر این ترکیب
شان وارد میشود که چون لاکر پتاشی را با شیر آمیزند از دسومت لبن آمیخته صابون شده فعلش ضعیف خواهد شد و مقصود
حاصل نخواهد گردید و جوابش از طرف شان اینست که بارها بتجربه ثابت شده که فعل دوای مذکور از این ترکیب ناقص نمیشود
و بر فرض اگر صابون هم شود در این وقت هم برای تقلیل سمن نافع خواهد شد چنانکه اکل صابون هم برای دفع کردن شحم
نافع میشود تدبیر ثالث موسوم به بانتنگ ازم است بفتح بای موحده و سکون الف و نون و کسر تای هندی
و سکون نون و گاف فارسی و کسر الف و سکون زای معجمه و میم است منسوب بسوی بانتنگ صاحب که بسیار سمین بودند
و در وزن دو من و بیست و یک آثار بودند و قامت شان قد پنج فت بوده و از این تدبیر شحم ایشان کم شده
بود و این تدبیر متعلق باصلاح غذا است فقط حاجت بریاضت و بیداری و غیره ندارد حقیقت او اینکه منع کنند که مریض
نان و شیر و شیرینی و شکر و مشروبات شوربای لحم و آلو [illegible] نخورد و بجای آن این غذا را بخورد مثلا وقت
[illegible] ساعت از [illegible] کرده از آن چهار
[illegible] آن یک پیاله است [illegible] چای بنوشانند
که در آن شیر و نبات نباشد یا نیم اونس بسکت یا [illegible] اونس مغز نان [illegible] بریان [illegible] خورانند و بعد آن هم یک پیاله آب [illegible]
چای مذکور بنوشانند [illegible] لحم [illegible] یا لحم مرغ یا لحم [illegible] بریان همراه [illegible] که سوای آلو باشد

و یک اوقیه ... [illegible]

بر نصف النهار روز ... [illegible]

سه چهار اوقیه و یک اوقیه ... [illegible]

خلای ... [illegible]

اگر بینیم ... [illegible]

کرده شد ... [illegible]

گاری ... [illegible]

هم پیدا ... [illegible]

استعمال کلام ... [illegible]

و خیال ... [illegible]

فرو ... [illegible]

بوده باشند ... [illegible]

بیوگردد ... [illegible]

باب سوم

الباب الثالث من الکتاب الثانی فی الامراض العامه

الامراض الجلیه ... [illegible] و دران ... [illegible]

... [illegible] و سکون ... [illegible] و آن عضویست که دران ... [illegible]

و آن فی الواقع لباس لحم و عضلات ... [illegible] ... و نقصان ... [illegible]

مثل جگر و گرده یعنی از خون ... [illegible] ... و هم ... [illegible]

در خون داخل میشود و آن ... [illegible] ... که بالائی ... [illegible]

آنکه ... [illegible] و کسر ... [illegible] و سکون یای تحتانی و فتح دال ... [illegible] و سکون رای مهمله ... [illegible]

سکون سین مهمله یعنی ... [illegible] بالای ... [illegible] و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ... [illegible]

و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون لام بمعنی جلد کوچک و تنک نامند و آن طبقهٔ بالای جلد بی حس و مرده است زیرا که
در ان حس و حیات نیست و زیر این طبقه طبقهٔ دیگر ست و آن غلیظ بود و این طبقه را بلغت انگریزی ڈرما بفتح دال مهمله هندی
و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف یا کیوٹس ویرا بکسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر تای
هندی و سکون سین مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون الف بمعنی جلد اصلی نامند و در این
جلد اصلی غده های مولد عرق که آنرا بلغت انگریزی سوڈ یا پرس گلانڈ بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون بای موحده فارسی و فتح رای مهمله و سکون سین نامند و گلانڈ بمعنی غده و مجموع این بمعنی
غده مولد عرق ست و هم درین طبقه گوهای مولد شعر که آنرا بلغت انگریزی فالیکل بفتح فا و سکون الف و کسر لام و فتح کاف و سکون لام بمعنی گوی شعر
نامند چه درین گوها اصول شعر میباشند و هم غده های مولد شحم که آنرا سیبیشس گلانڈ یعنی غده مولد دسومت بلغت انگریزی
میگویند یافته میشوند و طبقهٔ بالای جلد هم وقت تشریح دو تا دیده میشود و هم هرگاه از نهادن پلستر بلسٹر گس بر جلد آبله پیدا
کرده شود یا از انداختن آب گرم آبله پیدا شود و آنرا قطع کنند توی بالای آن زائل شده توی زیرین آن که بسیار باریک
است زیر آن بر اصل جلد باقی مانده دیده میشود و این توی رقیق که غشای بسیار تنک ست بر سطح خارجی خود رطوبات غذای
خود را از اصل جلد کشیده و گرفته سیلهای طویل پیدا میکند و از ان توی خارجی که از پیدا شدن آبله زائل شده بود باز پیدا
میشود و این طبقه خارجی جلد جلد اصلی را از رسیدن اذایا و آفات وقایه میکند و ایضا بسبب این طبقه خارجی آنچه در جلد	صورت سیلهای طویل
اصلی رطوبات اند کم تحلیل میشوند و جلد در بدن مطلقا در جانب انسی آن لطیف است و در جانب وحشی بدن غلیظ است و
هم بر کف دست و پا جلد غلیظ است و جلد کف پا از کف دست اغلظ و اخشن ست و طبقهٔ جلد اصلی هم دو تا ست توی بالای
آن را بلغت انگریزی پاپلری لیار بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی و سکون لام و فتح
الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و رای مهمله بمعنی توی حس دار
و هم غشای جلد حسی نامند زیرا که در ان جابجا صورت آن یافته میشود و توی زیرین آنرا کوریم بمعنی جلد خاص نامند زیرا که
آن اصل جلد است و آنچه از جلود حیوانات گرفته از ان کفش یا موزه و دیگر چیزها می سازند همین توی زیرین
طبقه ثانیه داخلی جلد است و این بسیار صفیق و محکم و غلیظ و از ان انجوهر میباشد و در ان تار یکتر رشته غشای طولی بسیار
با یکدیگر متخلخل در ساخت آن آمده اند بعضی طولی مستقیم و بعضی مورب و هم چنین رشته های عضلات بلا اختیاری در
میباشند خصوصا جائیکه موها بر جلد بدن زیاده اند این رشته های عضلات آنجا زیاده میباشند و لهذا هرگاه استیلای سرودت
مثلا بر بدن زیاده میشود و از ان درین رشته های عضلات تشنج واقع شود موها بر جلد بدن ایستاده میشوند و زیر این
طبقه غشای خانه دار است که در ان شحم زیاده میباشد و در شحم مذکور غده های مولد دسومت و گوهای شعر که مذکور شدند میباشند
و این غشای خانه دار که زیر اصل جلد است مولف ست از رشته های غشای که آنرا مخنی و مکعب میباشند و چون از انقطاع	صورت غشای خانه دار

آنها خانه ها دران پیدا میشوند لهذا آنرا به غشای خانه دار نام کرده شده و هم در بین غشاء لیفیه های شعرایین و اورده و اعصاب
ولمفاتک یعنی مجاری آب برنده هم بسیار اند و این همه ریشه ها از بین غشاء تا قوی خارجی از اصل جلد که موسوم به پاپلاری لیار است
میرسند و بذریعه این ریشه ها باصل جلد غذا میرسد و از آن خون و آب در بدن باز میرود و بر پاپلاری لیار یعنی افزودنیها
مشابه به حلمه ثدی که در طبقه خارجی جلد اند از شعرایین ها و اورده آب جاری میشود و این آب خون میباشد پس این
آب را ایپی ڈرمس یعنی قوی داخلی طبقه اعلای جلد میگیرد و از آن سطح خارجی خود سیل های طویل مورب پیدا میکند و از آن
قوی بالای این طبقه که عدیم الحس و الحیات است پیدا میشوند و سطح داخل ایپی ڈرمس در ساکنین بلاد حبش و هم کسانیکه
زیاده رنگدار اند رنگ خاص پیدا میشود و چون این رنگ بر قوی خارجی آن میرسد کم کم زائل میگردد زیرا که اینجا
بسبب هوا خشکی زیاده است پس سبب آن رنگ باقی نمی ماند بخلاف سطح داخلی ایپی ڈرمس که دران سیلها رطب اند و بسبب رطوبت
آنها رنگ مذکور بر حال خود محفوظ میماند و ناخن هم از قسم ایپی ڈرمس است و هر دو هم متشابه با ایپی ڈرمس اند فرق اینست که سیل
ایپی ڈرمس طویل و منحنی و مورب میباشد و سیل ناخن طولانی مستقیم بود و چنانکه ایپی ڈرمس بر پاپلاری لیار میباشد همچنان
ناخن هم بران میباشد و چونکه قدری جلد بالای ناخن آمده از بیخ حالش منکشف نمیشود تا چون جلد بالای ناخن را
دور کرده ببینند صاف ظاهر میشود که ایپی ڈرمس و ناخن واحد اند و چونکه برای ناخن بیخ و جسد و کناره که آنرا اسیر ناخن
گویند هست و آن از سر انگشت زائد میباشد و تحت جسد آن که ایپی ڈرمس است سخت و کثیر الدم بود لیکن قریب بیخ آن
ایپی ڈرمس رقیق القوام و قلیل الدم است لهذا رنگ ناخن قریب بیخ خود زیاده سفید میباشد همچنین هر قدر که از
انگشت زائد میشود زیاده سفید میگردد بسبب نبودن خون زیر آن و چون ایپی ڈرمس در اصل جلد و غشای خانه دار فرو
رفته از آن باز شاخ باریک شده بیرون می آید شعر است و آنرا شعر یعنی مو میگویند و برای شعر هم جسم یعنی جسد و سر
و بیخ میباشد و بیخ آن در غشای خانه دار یا در اصل جلد میماند و حبه آن در خریطه یا گوی که از ایپی ڈرمس بود میباشد و چون
مو را میکنند بیخ آن بر نمی آید بلکه ایپی ڈرمس جائیکه ملائم است وقت گسستن شعر همراه آن خود گسسته می آید و بیخ شعر
بجای خود باقی میماند و از آن رسته باز بالای جلد می آید لهذا بار بار گسسته و باره بار پیدا میشود و در پهلوی گوی ایپی ڈرمس
که دران شعر پیدا میشود در اکثر مقامات بدن غده های مولد دسومت اند که سرهای مجاری آنها درین گوی شعر میباشند
و درین گوی ها رطوبت خود را میریزانند و آن همراه موها بر جلد می آید اما در بعض مقامات مثل بالای انف و رخسار پس سر کی
مجاری این غدد تا جلد رسیده اند و خود رطوبت را بر جلد میریزانند اما غده مولد عرق پس اصل آن در غشای خانه دار
میماند و سر مجری آن تا اصل جلد و طبقه بالای آن رسیده و خود رطوبت خود را بر جلد میریزاند و بر کناره پلک غدد مولد
دسومت زیاده عظیم و کبیر میباشند که مثل آن در دیگر اعضا کبیر یافته نشده اند و از متورم شدن این غده ها بر پلک
چشم ورم موسوم به شعیره پیدا میشود و فائده این غدد آنست که تا دسومت را پیدا کنند و بسبب آن جلد ملائم مانده و غده

کذا صورة فی الاصل

کذا صورته فی ایپی ڈرمس

مواد عرق [illegible] که با [illegible] را صافت [illegible] امثال عرق بدن
امثال آن کرده [illegible] یعنی [illegible]
یعنی آنچه [illegible] خارج شود
و چیزی از [illegible] و آن [illegible] یعنی [illegible] و ملتفت [illegible]
[illegible] قدری [illegible] یعنی [illegible] مرکب است یعنی
[illegible] مواد عرق [illegible] جلد بدن [illegible]
[illegible]
و [illegible] عرق [illegible] هوا [illegible]
[illegible] بدن [illegible] وقت حرکت بدن
یا از حرارت هوا یا [illegible] بدن [illegible]
[illegible] بدن [illegible]
[illegible] جلد عرق [illegible] خارج
[illegible]
ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد [illegible]
[illegible] جلد بدن مانند
از [illegible] مواد عرق و مواد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسبب آن داخل کردن غذا

و آب در معده ممکن نبود آمزاد و شوربای لحم و آب با شیر و آب می نوشانند تا بذریعهٔ جلد آب و غذا در خون داخل شود و از اینجا
تدبیر تسکین می شود و بر پاهای بنیاد روغن جگر ماهی و دیگر ادهان مرطبه بر جلد بدن بمالند و از آن بدن را فائده ترطیب
حاصل میشود فقط. تکملهٔ اول در تقسیم امراض جلدیه بدانکه اطبای متاخرین انگلستان در تحقیق امراض جلدیه بسیار
سعی فرموده اند و برای امراض جلدیه اجناس چند قرار داده اند که تحت آن دیگر انواع و اقسام یافته میشوند مشتمل
طوایف که در هر طائفه افراد چند میباشند و هر جنس یا طائفه را باسم خاص موسوم میسازند و اینجا اسمای اجناس امراض که
موافق لغت انگریزی نوشته میشوند بعد هر گاه بیان تفصیلی هر جنس مرض کرده خواهد شد اسمای عربی یا فارسی امراض مذکوره
گر یافته شد نیز هم نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی بدانکه جنس اول از امراض جلدیه مرض اکزن ثیماتا ست یعنی سرخی
که بسبب آمدن خون در جلد پیدا میشود و گاهی همراه آن قدری ورم هم میباشد و مقدار جلد کبیر و غلیظ میگردد و بسبب آمدن
سیرم یعنی آب خون در جلد و این آب از عروق صغار بر آمده در جرم جلد مجتمع میشود و گاهی سرخی تنها میباشد و اجتماع این
آب در جلد نمیشود و این مرض بر سه قسم ست اول اریتیما دوم روزیولا سوم ارٹیکاریا جنس دوم از امراض
جلدیه ویسیکولی ست یعنی پهپکل که آنرا آبله گویند و حقیقتش این ست که درین مرض آب خون درمیان هر دو طبقهٔ جلد می آید
بسبب آن اپی ڈرمس از اصل جلد که ڈرما ست بسبب مداخلت آب بینا جدا میگردد و آن بر پنج قسم ست اول اکنیس سیا دوم
هرپس سوم اسکیبی ای چهارم ... پنجم سودامنا ست جنس سوم امراض جلدیه بلی ست و آنهم بصورت آبله
میباشد لیکن در آن بجای آب ریم بود و در آبله آب میباشد و اینهم بر چهار قسم ست اول از آن امپیٹیگو دوم اکتھیما سوم اکنی
چهارم روپیا جنس چهارم از امراض جلدیه پیپولی ست یعنی ورم جلد که در آن فقط سختی و صلابت بود و ریم و آب نباشد و آن
بر دو قسم ست اول لائکن دوم پروریگو جنس پنجم مرض اسکوئیمی ست و آن آنست که در اصل جلد قدری ورم
حار پیدا میشود و مقابل آن در طبقهٔ خارجی جلد قدری غلظ و خشونت پیدا شده مشابه به فلس ماهی میگردد و بعد چندی آنچه از
جلد بطور فلس یا سبوسه شده ساقط میشود و از زیر آن اصل جلد سرخ نمایان گردد و باز بالای آن در طبقهٔ خارجی
همچنان غلیظ شده فلس پیدا میشود و باز ساقط گردد و آن بر سه قسم ست اول سورائی آزس دوم پیٹری آزس سوم اکتھی اوزس
و درین هر سه قسم فلس و سبوسه از جلد جدا میشود جنس ششم امراض جلدیه ٹیوبرکلی یعنی گره که در اصل جلد واقع میشود
و آن بر دو قسم ست اول لوپس دوم مولس کم جنس هفتم امراض مذکوره مکیولی یعنی متبدل شدن لون جلد ست و آن بر
شش قسم ست اول ایفیلس دوم لینٹی گو سوم لیوکوڈرما یعنی سفید شدن جلد چهارم ملانوڈرما پنجم نیوس ششم پرپورا
جنس هشتم امراض جلدیه پاراسٹی سای ست و آن امراضی هستند که بسبب داخل شدن اجسام خاص حیوانی یا نباتی
در جلد پیدا میشوند و آن بر پنج قسم اند اول اکرس دوم پلی ڈیکیولس و این هر دو حیوانی اند سوم فیوس چهارم مینٹاگرا
پنجم ٹینیا و درین اقسام بسیار اند و این هر سه قسم نباتی میباشند جنس نهم امراض جلدیه نیوروزز ست و آن وقوع

قنیر است و در حس کم بسبب ریشه های عصب حس که در جلد اند واقع میشود و آن بر سه قسم است یکی انی پر ایستیزیا یعنی زیاده
شدن حس دوم آن استیزیا یعنی کمی حس سوم پروریتس و آن حکه است که در جلد معلوم میشود فقط بغیر امراض
جلدیه ثانی پر سوم پروریتس یعنی جابجا تملیغا شدن جلد و آن بر پنج قسم است اول قرنیس بفتح واو و سکون را و فتح میم و تا
هندی و سین مهمله دوم کارتس سوم کی لائیڈ چهارم اسکلروڈرما پنجم قابی پر ودما باکسیا دوم
در تقسیم امراض شعر چونکه شعر و ناخن هم از جلد اند لهذا ذکر امراض آنها بعد ذکر امراض جلد مناسب معلوم شد
لهذا اینجا ذکر کرده میشوند قسم اول از امراض شعر زیادتی مو ها است بر بدن و آن بر دو قسم است اول آنکه در جای
معتاد مثل جلد راس زیاده پیدا شوند و آن با اسم عام که هرسوتی ایس است نام کرده میشود قسم دوم آنکه در جای که پیدا شدن
مو آنجا غیر معتاد بود مو ها کثرت برویند و آنهم اگرچه هرسوتی ایس یعنی زیادتی مو است لیکن آنرا باعتبار محل هیپر تریکوسس یعنی
یا هیپر تریکوسس یا مولوهم نام کرده میشود قسم دوم الوپیشیا سوم کانی اشنی یعنی سفیدی مو چهارم سائٹی کوزز
تکمله و سوم در بیان اقسام امراض انفعالی یعنی ناخن و وجه ذکر آن هم در تکمله دوم مذکور شد قسم اول انیکیا یعنی
ورم حاد اصل ناخن قسم دوم انیشیا قسم سوم شوتیزر قسم چهارم انی کرپٹوسس قسم پنجم اٹروفی است فصل دوم
در بیان کلیسیرآن پلیگرا بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و سین مهمله و فتح الف و سکون نون و کسر تای مثلثه و فتح میم و تای
هندی و سکون الف یعنی سرخی جلد است یعنی برنگ گلسرخ سرخ شدن جلد و این را ورڈی آرد نیز گویند و آن بر سه
قسم است اول ایریتھیما بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای مثلثه و سکون
یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف یعنی آمدن سرخی بر جلد و این در مواضع مختلفه از جلد پیدا میشود مثل چهره و صدر و
پدین و رجلین وغیره یافته میشود بسبب زیاده آمدن خون در ین مواضع و در ین مواضع گرمی احساس میشود و گاهی جلد هم زیاده
میباشد و چون انگشت دست بر آن نهاده فشار کنند سرخی ناپدید شود و بعد برداشتن باز ظاهر شود و اسباب این مرض بسیار است
و درین قسم حمی نیز باشد یا قلیل بود و انجام این مرض بهتر میباشد الا آنکه سبب آن امراض دیگر بود
که بسبب اوعیه آلات عروق و سبب شدید زیاده خون در اندام آید و نیز واقع مانده و از اسباب آن دریدن حرارت و گرمی
آفتاب است که بسبب آن بر وجه ید سرخی پیدا گردد هم بسبب سردی که بسبب آن هم این مرض پیدا میشود
بر الف و بشرت در جلد پیدا میشود و گاهی وقت بر آمدن دندان در اطفال هم اکثر دیده شد که در اطفال
واختصاص آن پیدا میشود خصوصا گردن و بالای حکم و گردن این ابتدا پیدا میشود از اسباب آن لباس های پشمی
فلانل خصوصا هرگاه ملاصق جلد باشد و هم از گزیدن حشرات مثل کیک و ساس وغیره و هم از استعمال مسهلات
و هم از خوردن غذای ناموافق که در معده ... این حالت پیدا میشود و الامات ... و جلد سرخی
ظاهر میشود و گاهی در ین سرخی هرگاه بسبب رسیدن سردی باشد قدری سیاهی هم یافته میشود و درین قسم ...

جامع شفائیه

ورم پیدا باشد یا بسیار قلیل بود و آب هم درین قسم از سرخی مذکور جاری نمیشود لیکن وقتیکه در کش بران یا صالب اطفال خرد
یا اشخاص سالخورده پیدا شود و بسبب اصطکاک نوبت به پیدا شدن ورم رسد البته قدری آب بصورت ایکورس یعنی بلغم لزج
جاری میشود و درین وقت اگر علاج و تدارک آن کرده شود مثل دوای آبله انگیز این هم زخم پیدا میکند بالجمله سوای این
مواضع در جاهای دیگر که سرخی بر جلد پیدا میشود بعد ظهور خود و گذشتن چهار پنج روز این سرخی زائل میگردد و جلد آنجا
سبوس گشته میریزد و جلد ثانی بجایش پیدا میشود و باید دانست که مصنفین کتب طب اقسام کثیره برای این مرض باعتبار
اسباب پیدا و مقرر کرده اند و در نوشتن تفصیل مذکور بجز تطویل فائده نیست لیکن قسمی از آن است که بر دوان کمتر و بزنان اکثر
عارض میشود و بلغت انگریزی آنرا ایریتیما نوڈوزم بضم نون و سکون واو و ضم دال هندی و سکون واو و فتح زای معجمه
و سکون میم که بمعنی عقده و غده استخوان ست مینامند و چونکه درین قسم بالای جلد بموازات استخوان خصوصا ساق یا ضمه
لنوان یافته میشود و دران ارتفاع و سختی هم در جلد یافته میشود لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته اند و بسبب درین قسم
اکثر روماتیزم و انیمیا مجتمع میباشند و درین قسم بالای جلد استخوان قدری ارتفاع و سختی و سرخی و درخشندگی معلوم میشود
زیراکه دران غشای خانه دار و ریشه دار بالای استخوان هم قدری متورم میشوند و تهی هم درین قسم یافته میشود و چون
آنرا لمس کنند دران درد هم معلوم میگردد پس بسبب درد و تهی و درخشندگی مردمان گمان میکنند که دران هم ریم پیدا خواهد شد
و لیکن دران هرگز ریم نمی افتد بلکه چنانکه از رسیدن صدمه بر وجه عروق صغار زیر جلد شق شده خون زیر جلد مجتمع
میگردد و از ان ورم و سیاهی پیدا شده بعد آن حالت زردپوشی پیدا میشود همچنین درینجا هم حالت زردپوشی پیدا
میشود و ریم پیدا نمیگردد العلاج اول برفع سبب کوشند مثلا اگر از رسیدن حدت آفتاب باشد از ان احتراز
نمایند و اگر کافی نشود بعضی بعد آن طلا سازند یا اوکسائیڈ آف زنک بران پاشند و آنچه از رسیدن سردی پیدا شده باشد
دران اول از پوشانیدن لباس حار و داشتن و جوراب جلد پا را از وصول برودت محفوظ دارند و اگر آنهم باقی ماند کافور آب چلکرده طلا سازند
یا کافور باریک کرده بر آن پاشند و آنچه از اصطکاک جلد حادث شده باشد دران محل اصطکاک را اول از آب نیمگرم بشویند
بعده از رومال ملائم که کهنه شده باشد مائیت را جذب و خشک کرده اوکسائیڈ آف زنک یا زنگ کاربناس بر آن
پاشند و این وقتی باید که آب از ان جاری باشد و اگر محض حمرت باشد بر آن خاکستر اوپلی سوخته یا ارا روٹ یا نشاسته
گندم یا نشاسته جوار امریکا یا سفیده کاشغری یا اوکسائیڈ آف زنک خشک بران پاشند تا بسبب آن اصطکاک واقع نشود
ایضا المجرب لجمیع الاقسام بسمتھ نٹراس چهل گرین ملیناهی آبسٹنس نیم ڈرام روغن وازلین که یک اونس باشد
خوب حل کرده بر جمله اقسام حمرت طلا سازند و خاصة در اطفال و اشخاص سمان طلا کردن این دوا بسیار مفید ست و آنچه
از پوشیدن لباس حار بود دران تبدیل لباس نمایند و آنچه از گزیدن حشرات بود دران حفظ از گزیدن حیوانات فرمایند
و آنچه بسبب احتباس حیض بود دران تدبیر اجرای آن نمایند و آنچه از خوردن اغذیه ناموافق باشد دران اغذیه [illegible]

تخفیف فوراً شود و آنچه از بروز دندان باشد نیز مستعمل بروز نمایند و هرگاه حمی دران پیدا شود مسهل از قسم ادویه تسکین مثل کمارسل
میگنیشیا سلفاس یا میگنیشیا سائتراس یا سیدلیز پوڈر بنوشانند و بعد آن دوا‌ئے مقوی معده خصوصاً
نائٹرمیور ریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه آب ساده بنوشانند و در قسم خاص ایری تھیما بر محل سرخی افیون خالص تا آب
حل کرده یا پلمباسی ایسیٹیس با آب حل کرده طلا سازند تنها یا با افیون محلول با آب یا همراه ٹنکچر افیون یا ٹنکچر ایکونائٹ طلا
سازند و ایضاً مرهم ویراٹریا همه طلا کردن مفید است و ویراٹریا بکسر واو و فتح رای مهمله و سکون الف و فتح تای
هندی و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف دوای است مثل ایکونائٹ و زهر قوی است و مسکن
او جاع ست و مریضان این مرض را نوشانیدن کنین همراه ٹنکچر اسٹیل برای تقویت و همچنین نوشانیدن ٹنکچر
یا سیرپ فیری آیوڈائیڈ و غیره ادویه که تقویت ... کنند مفید است و قسم دوم آن روزیولا بفتح رای مهمله
و سکون واو و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح لام و سکون الف است و آن اینست
که خون کثیر در جای زیر جلد در عروق صغار مجتمع گردد و بسبب آن سرخی ظاهر میشود و فرق تنها ... وجه کرده میشود اول آنکه
این هم بعد از بسیار سرخی میباشد مثل ایری تھیما لیکن بعد یک دو روز رنگ آن گلابی میشود دوم آنکه سرخی ایری تھیما در جای وسیع
و کبیر از جلد یافته میشود و درین قسم سرخی در جای صغیر از جلد مثل مقدار نشت آنی یا یک روپیه ظاهر میگردد پس چونکه رنگ آن
گلابی و مقدارش صغیر میباشد لهذا آنرا به روزیولا نام کردند زیرا که روزیولا در لغت لاطینی بمعنی گلاب و اولا بمعنی کوچک یا
است یعنی گلاب کوچک سوم آنکه در ایری تھیما سرخی در محل واحد از جلد بدن مثل وجه یا ... یا بر اطراف یافته میشود و درین
قسم سرخی بر اکثر مواضع بدن مثل سرخی حصبه که قسم چیچک خرد است یافته میشود و فرق درین قسم و در حصبه هم بچند وجه است اول
آنکه در حصبه زکام و سیلان ... از چشمان و سرفه ضرور است و آن اینجا نمیباشد دوم آنکه در سرخی حصبه جابجا بر جلد بدن
سرخی بر صورت هلال یافته میشود و درین قسم نبود سوم آنکه حصبه متعدی میشود یعنی از یکی بدیگری میرسد و اینجا التعدی نمی باشد
چهارم آنکه در حصبه سرخی همیشه سرخ میباشد و درین قسم سرخی روز اول میباشد و بعد یک روز بر رنگ گلابی می آید
و باید دانست که چون بر جلد بدن بسبب لون تغییر از رنگ اصلی و طبعی جلد پیدا شود این رنگ مشهور اراش بفتح رای مهمله
و سکون الف و شین معجمه میباشد و راش در هر مرض جلد جدا میشود و نام این مرض بلند بده میشود مثلاً راش حمره یا راش
سرخی وغیره السبب سبب حقیقی آن اذیت رشته سمپاتی تھیک بود که بسبب آن عروق صغار وسیع میشوند و دران خون
کثیر مجتمع میگردد و این حالت چند و تنقیه با چند روز مثل هفته عشره میماند و از اسباب معینه فاعله آن بعضی طعام است چنانکه
در اطفال خاصةً وقت بروز دندان پیدا میشود و هم در اشخاص کبار از خوردن اغذیه ناموافقه حادث میگردد و گاهی
در عوارض وقت قلت یا احتباس حیض پیدا میشود و هم گاهی از خورانیدن بلاڈونا ظاهر میشود و گاهی قبل بروز آبله چیچک اولاً راش
روزیولا پیدا گردد و گاهی بعد روز نهم یا ششم بعد پیدا کردن آبله چیچک که بازو اطفال بذریعه نشتر زدن در رسانیدن زهر گاو

دران برمی آرند هم راش روزی اولا بر جلد پیدا میشود العلامات علامات هر دو صورت ظاهر میشوند اول اینکه گاهی در اطفال بر رو
وسینهٔ ایشان سرخی روزی اولا بقدر چهار دانگ یا هشت دانگ لیکن غیر مدور بلکه باشکال مختلفه پیدا میشود و این سرخی ظهور
خود گاهی زائل میگردد و گاهی باز موجود میشود اما چون یک روز بران بگذرد سرخی آن برنگ گلابی می آید و حرارت خالص طرف
گردد و صورت ثانیه آن اینست که جابجا بر بدن سرخی صغیر المقداری افتد و دران بثور هم پیدا شوند و این وقتیکه پیدا در گرمی یا
سردی مختلف وزد اکثر پیدا میشود و همراه آن در حلق هم قدری ورم و راش روزی اولا یافته میشود و اکثر گاهی قبل ظهور
این حالت حمی هم میباشد و بعد شروع تپ چون پنج روز یا هفت روز بگذرند در روز ششم یا هفتم سرخی روزی اولا
بر جلد ظاهر میشود و لیکن بطور سرخی تپ دفع میگردد و این قسم اکثر بطور وبا از فساد هوا پیدا میشود و عام میگردد لیکن مجوز آن
مجوزین و علما نوشته اند که بسبب تعدی آن از یکی بدیگری نیست چنانکه حصبه عام میشود بلکه از تاثیر هوا که سبب عام است این مرض
عام میگردد العلاج اول بدریافت سبب کوشیده بعده در پی دفع آن شوند مثلا اگر از برآمدن دندان باشد اذیت برآمدن دندانها
بتوسیع لثه رفع سازند و اگر بسبب بدهضمی خاص اطفال بود چنانکه از نوشیدن شیر های ثقیله در معدهٔ ایشان حموضت پیدا
شده احداث بدهضمی میکند درین وقت دو گرین هیدرارج کمکریٹا همراه روغن بید انجیر که بقدر مناسب باشد بنوشانند و گاهی
هیدرارج کمکریٹا و سوڈا کاربناس دو دو گرین دو سه بار نوشانیده بعد آن روغن بید انجیر مینوشانند و گاهی اگر [illegible]
تنها دادن کافی میشود و اگر بدهضمی اشخاص کبار بود ایشان را قی کنانیده و مسهل نوشانیده معده را صاف کرده اعضای آن را مقویات
معده خورانند و اگر از قلت و احتباس حیض باشد علاج آن بانچه در جای خود مذکور شده نمایند و آنچه بطور وبا پیدا میشود
و مشابه بحصبه میباشد درین قسم هرگاه حمی موجود بود مسهل از قسم ادویه کبار مثل میگنیشیا سلفاس و غیره همراه دواے
معرق مثل لائکر امونیا اسیٹیٹس حسب مناسب بنوشانند تا تپ دفع شود زیرا که بعد دفع شدن حمی این قسم روزی اولا خود
دفع میگردد قسم سوم آن ارٹکاریا بفتح و مد الف و سکون رای مهمله و کسر تای هندی و سکون کاف و کسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف است و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست که
ارٹکا بلغت لاٹن یعنی درخت انجره است که از مس کردن برگ آن بر جلد ورم و سرخی و خارش پیدا میشود و ایریا بمعنی
مشابه است یعنی اذیت که مشابه است باذیتی که در جلد از ملاقات انجره پیدا میشود و این را بلغت عربی شری مینامند
بالجمله آن ورمی مختلف الاشکال مسطح است که مثل بثور دفعةً بر جلد جابجا ظاهر میشود و گاهی بمحل صغیر از جلد و گاهی بر محل کبیر آن
و دران حکه و سوزش میباشد سبب قریب حقیقی آن متاذی شدن ریشه های عصبانی جلد است که بسبب آن عضلات
صغار غیر ارادی جلد متشنج میشوند پس بسبب تشنج آنها چون عروق شعریه منقبض میشوند از انها آب از خون جدا شده
زیر جلد مجتمع میگردد و از اجتماع آن در جلد ازدیاد مقدار و ورم حادث شده راش آرٹکاریا پیدا میشود و آنهم بر دو قسم
اکیوٹ یعنی حاد و کرانک یعنی مزمن خفیف الاعراض و اسباب علامات قسم اکیوٹ آنهم مختلف اند بعضی اندرونی یعنی در بدن

یافته شوند و بعضی بیرونی یعنی آنچه در خارج بدن یافته میشوند و از اسباب اندرونی بدهضمی ست که از خوردن اغذیه
ناموافقه مثل خوردن لحم صدف که قسمی از ماهی است پیدا شود و هم از خوردن تره های مشهوره مثل قند و قثا و توری بهوبن بعضی
که قسمی از کنگر معروف است و از جنس فطر که سماروغ است یا از خوردن ... و گاهی بادام هم از خوردن پنیر هرگاه چندان خورده شود که بدهضمی پیدا گردد و هم
از استعمال بعضی ادویه مثل [illegible] و امثال آن که اکثر اطبا افراطی یعنی [illegible] است و هم بزر البنج که آن مالی سائس ست و هم روغن تاربین
و هم بالسم کوپایوا و هم کبابه و ایضاً از فساد رحم مثل احتباس حیض یا افراط حیض و گاهی از زیادتی فکر و فرح زائد و غم مفرط
و گاهی از زیاده تعب و مشقت بدنی و گاهی از رسیدن زهر بسبب نادی شدن [illegible] که در ان در خون میباشد
و گاهی از بروز دندان و گاهی از اذیت گزیدن بعضی جانوران مثل پشه نیش و مار و کیک و قمل و گاهی فقط از اذیت جلد
که بسبب گرفتن آن از سر انگشتان بقوت پیدا میشود و هم این حالت حادث گردد و هم از مس کردن بدن [illegible] که حیوان بحریست
مثل غوغا و در آب بحر بر کناره های آن میباشد و وقت جذر و مد بحر با کسانیکه در بحر کار میکنند ملاقی میشود و این مرض پیدا میگردد
و هم از مس کردن جلد با برگ انجره که درختی ست مشهور در بلاد عرب و عجم و میشود هرگاه بکمال سهولت و ملائمت آنرا مس کنند
این حالت پیدا میشود و چه اگر بزور و قوت دست برگ آنرا بگیرند خارهای نازک که بر برگ آن میباشند شکسته و مضمحل گشته
الا آنکه داخل شدن در جلد نمیمانند پس از آن در جلد اذیت پیدا نمی شود و اسباب قسم مزمن آن اکثر احتباس حیض ست
هرگاه در سن یأس بند شود و گاهی از قلت در طمث یا احتباس آن وقت جریان و گاهی از بدهضمی و زیادتی ترشی در معده
و گاهی از آمدن صفرا در معده بسبب منقلب شدن حرکت معای اثنا عشری از هر سبب که باشد و گاهی از ضعف جگر که گاهی
بخوبی صفرا را از خون جدا نکند پیدا میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نمیباشد العلامات در قسم حاد آن اکثر علامات
بدهضمی مثل درد سر و سوزش معده و خشکی زبان و قلت اشتها و غثیان و حمی خفی موجود میباشند و چون راش این قسم
بر بدن ظاهر شود حمی خفیف گردد و اعراض دیگر برطرف میشوند و این راش آرتکاریا گاهی بر جلد ظاهر و گاهی زائل
میشود و گاهی تا دو سه روز برابر موجود میماند و در قسم کرانک آن راش مذکور قائم نمیماند بلکه پیدا میشود و زائل میگردد و میشود
بر وقت خاص مثل حمی نائبه ظاهر گردد و اکثر وقت شب باذیت و ازدیاد و کلفت آن پیدا میشود و در قسم اکیوت آن گاهی
از اسباب بدهضمی پیدا شود مثل آنکه از اذیت بروز دندان حادث شده باشد گاهی چون راش آرتکاریا بعد ظهور خود
خفی و زائل گردد استهما یعنی ضیق النفس پیدا میگردد و چون باز بر جلد راش مذکور ظاهر گردد ضیق النفس برطرف میشود زیرا که هر دو
از اذیت عصبی پیدا میشوند لهذا چون اذیت در ریشه های جلد پیدا میگردد و اذیت ریشه های باطن که بسبب آن ضیق النفس
میشود رفع میگردد و در قسم مزمن حمی بسیار قلیل میشود تا بهمه راش هر دو قسم آن وقتی در جای خاص از جلد بدن
و اکثر در جا به مقامات آن به اشکال مختلفه مثلاً مدور یا عریض یا طویل پیدا میشود و رنگ آن در حصل از دیاد مقدار جلد گاهی
کثیر الصبغ از رنگ جلد و گاهی قلیل الصبغ از رنگ اصلی جلد میباشد و در هر حال گرد آن قدری سرخی میباشد که بسبب آن

هرگاه قلیل الصبغ بود از رنگ جلد بدن سفیدی آن زیاده محسوس میشود العلاج اول ببینند که مرض کدام صفت است اگر کوتاه
باشد که بزودی ظاهر شود و بزودی غایب گردد و تپ وغیره کدامی عرض از اعراض موذیه همراه آن نبود درین وقت حاجت
علاج نباشد خود بخود مرض برطرف میشود اما هرگاه مرض یا اعراض موذیه باشد مثل اینکه از بدهضمی و فساد معده پیدا شده باشد
درین وقت قی کنانند و مسهل از قسم ادویه کهاری نوشانند تا دو سه بار طبع مجیب شده بدهضمی رفع شود که ازین تدبیر این مرض خود
رفع میگردد پس اگر بعد زوال مرض حکه و خارش بر جلد باقی ماند گلاڈ لوشن که لائکر پلمبای اسیٹیٹس ڈائلوٹ است وهم آنچه
نسخه لوشن در علاج ایری تیما نوشته شده وهم سرکه با آب ساده که بالمناصفه بود آمیخته بر جلد طلا سازند و [illegible]
لیسنه حل طلا ارا وند هیلیا صفته بوریکس یکڈرام سوڈا کاربناس یکڈرام یا سپیل واٹر ونٹ که دو اونس باشد حل کرده به
استعمال آرند و هرگاه کرانیک باشد سبب محدث مرض را دریافته مهما امکن بر دوران کوشند مثل اینکه اگر از ترشی در
معده بود دوای قاتل حموضت مثل امونیا کاربناس یا اسپرٹ امونیا ایرومیٹک برای مریض ضعیف یا پٹاس کاربناس
یا سوڈا کاربناس یا لیتھیا کاربناس محلول با آب ولایتی یا میگنیشیا کاربناس یا بسمتھ سب نائٹراس تنها وهم همراه هریک
ازین ادویه مذکوره یا با مجموع آن نوشانیدن بسیار مفید است زیرا که ادویه سابق که قاتل حموضت اند حموضت را میشکنند
وچون بسمتھ بعد استعمال آنها یا همراه آنها داده شود پس اذیت حموضت را رفع میکند زیرا که از حموضت چون [illegible]
متاذی میگردد دران اجتماع خون میشود وازان بدهضمی پیدا میگردد واز بسمتھ اجتماع خون رفع میشود وازین جهت اذیت
که از حموضت پیدا شده بود بزودی رفع میگردد والیضاً بعد استعمال این ادویه نوشانیدن مسهل از قسم ادویه کهار
مثل میگنیشیا سلفاس یا سلفیٹ آف سوڈا یا پٹاس سائٹراس چون بمقدار زائد نوشانند سڈلیز پوڈر یا پائی رسینگ سالٹ هم
نافع است واگر از ضعف جگر باشد درین وقت مقویات جگر مثل نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه آب ساده بنوشانند والیضاً
اکسٹراکٹ ٹراکسی کم و نقوع چرایته نوشانیدن مفید است پس اگر بعد آنهم صفرا بخوبی خارج نشود پلز ریای کمپونڈ پنج گرین
و پل سیڈ راج پنج گرین باهم آمیخته وقت شب بطور حب بنوشانند و اگر عوض پل ریای کمپونڈ پل کالوسنٹ کمپونڈ [illegible]
است وصبح آن میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر با آب حل کرده نوشانند تا آنچه شب صفرا از جگر خارج شده در امعا مجتمع است
دفع گردد واگر بسبب فساد رحم باشد پس هر مرضی که از امراض رحمیه موجود بود علاجش نمایند وهرگاه کدام سبب ظاهر نباشد
وبگمان سبب معدی و کبدی درهمی علاج کرده باشند و کدام نفع بر علاج مترتب نشده باشد درین وقت ظاهر [illegible]
دانسته میشود که در سمپیتھیٹک ضعف یا خرابی و تغیر در مزاجش آمده است درین وقت اول ادویه آرام رسان عصب و دماغ
نوشانند و بهترین آنها ٹنکچر ایکونائٹ است که از سه تا چهار قطره همراه آب ساده بنوشانند یا لائکر آرسنیکلس است که از پنج
قطره تا دوازده قطره ازان همراه آب ساده بنوشانند یا برومائیڈ پٹاسیم یا کلورل هائیڈریٹ بقدر مناسب بنوشانند
من بعد ادویه مقویه عصب مثل لائکر ارسنکالس همراه آب ساده یا از مرکبات آهن هر آنچه مناسب دانند نوشانند و [illegible]

ینگوراسٹیل همراه لائکرارسنک هم مفید است اما هرگاه کدام اذیت در معده باشد لائکر ارسنک و ٹنکچر اسٹیل اندوسنهد و آنچه مضر است بسبب و ناپیتر یا نقرس حادث شده باشد یا کمالات سببیه این امراض باشند بسبب اینکه در خاندان مریض کسی مبتلا باین امراض شده باشد درین وقت وین کالشیکم یا اکسٹراکٹ کالشیکم همراه کالومل آف لیتهیا یا آنچه مثل آن قائل موصوف باشد که آنرا بانت انگریزی اینٹ الیڈ بفتح الف و سکون یای مثناة تحتانی و واو و نون و تای هندی نامند بنوشانند و بشهادت بعض مجربین ثابت میشود که هرگاه درین مرض از کدام دوا نفع ظاهر نشود از نوشانیدن روغن جگر ماهی فائده ظاهر میشود و هم درین مرض صاف داشتن جلد ضرور و مفید است لیکن گاهی از غسل کردن باب سرد و گاهی از آب گرم و گاهی در حمام گرم نفع ظاهر میشود اما از پوشیدن فلانل اکثر ضرر میشود بنابرآن باید که لباس ملاصق جلد همیشه از قسم لباس سوتی مثل نینسک وغیره باشد و آنچه در علاج قسم اکزیما ادویه برای طلا کردن بر جلد نوشته شده اند آنها را اینجا هم باستعمال آرند

فصل سوم در ویسیکل پولی بکسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و کسر سین مهمله و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی آبله کوچک است و آنرا بعربی نفاطات گویند و فی الحقیقه اینهم قسمی از التهاب جلد است که از آن آب در میان اصل جلد و طبقه بالای بیرون بر زمین و بسبب آن طبقه مذکور مرتفع گشته آبله پیدا میشود چنانکه از ضماد کردن دوای آبله آبله پیدا میشود و آن بر چهار قسم است اول اکسیما بکسر الف و سکون یای تحتانی و کاف و سین مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف و آن یعنی آبلهای صغار است که بر جلد افتند و کیفیت حدوث این قسم آنست که اولا بسبب ورم سرخی بر جلد پیدا شود من بعد در آن بثره خرد ظاهر شده پس بثره مذکوره آب گشته منفجر گردد و آب از آن جاری شود و چون این آب بپارچه لباس رسد پارچه از آن سخت میگردد و بسبب موجود بودن فایبرین درین آب و گاهی درین آب ریم هم یافته میشود من بعد بثره مذکوره خشک شده بالای آن خشکریشه رقیق حادث گردد و گاهی چندان آبله که یکجا باشند بعد خشک شدن بصورت آبله واحد میشوند و خشکریشه واحد بر آن می افتد اما زیر خشکریشه رطوبت مجتمع میباشد و از آن جاری ماند و آنهم بر چند قسم است قسم اول اکسیما سمپلکس بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر یای موحده فارسی و لام و سکون سین مهمله بمعنی آبله خفیف الاعراض سهل العلاج و این اکثر به صبیان عارض میشود و اکسیما اکثر بسبب گرمی آفتاب و گاهی از برودت هوا هرگاه از اذیت اینها در جلد تکلیف پیدا شده و از بسیار ناخن آنرا بخراشند پس از خراش جلد بناخن این مرض پیدا میشود و گاهی از بعض الوان سمیه انگریزی که رنگریزان از آن پارچه پوشیدنی و کفش سازان چرم کفش و موزه را از آن رنگین میسازند نیز پوشیدن پارچه و موزه مذکوره هم این قسم عارض میشود و علامات حالت زیاده کلفت و اذیت حس نمیباشد بلکه اول سرخی بر جلد افتاده نقاط در آن پیدا شده بعده آب از آن برمی آید پس این آب منجمد شده خشکریشه میگردد و آب از زیر آن جاری میماند العلاج اول سبب محدث مرض دریافته برفع آن کوشند من بعد برآبله مذکوره سیده گندم یا او کسائیڈ آف زنک یا سیده مسیح باشند و قسم ثانی اکزیما اکیس بیاره بسر و ضم یای مهمله و سکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله و سکون میم

و چونکه بر دو را آبله این قسم سرخی زیاده میباشد لهذا باین اسم نام کرده شد زیراکه روبیه بمعنی سرخی است و درین قسم ... رحم
حار زیاده میباشد لهذا سرخی هم زیاده بود السبب چون بطفلان حادث شود اکثر سبب آن اذیت بر روز دندان بود و گاهی
از چرک آلوده بودن جلد هم میشود و گاهی از زنیا فتن شیر و خوردن اغذیه ناموافقه بحال طفل عوض آن و گاهی از استعداد ...
هم میشود و چون بجوانان و پیران عارض میشود اکثر بسبب استعداد نقرس و گاهی از بد هضمی در معده میشود و در عورات اکثر از تقیید
شدن حیض بعض از ... خود پیدا میشود و گاهی کدام سبب ظاهر نمیباشد العلامات درین قسم ورم و گرمی جلد
و هم خارش جلد و درد که از مس کردن جلد پیدا میشود و هم تخمر در آن میباشد و چون جلد را بینند اثر خراش بر آن ظاهر
بود و آب از آن جاری میباشد و این آب گاهی شکل آب صاف و گاهی مائل بزردی میباشد من بعد مثل قسم اول این آب
منجمد میگردد ولیکن درین قسم انجماد آب در مسافت طولی زیاده بود که از آن خشکریشه طول پیدا آرد و جا بجا از زیر خشکریشه بود که
آب جاری میشود و درین قسم پیهم زیاده دیده میشود و هم خشکریشه این قسم زرد مثل زردی سلفر و قدری دبیز و غلیظ میباشد
و وقت شب درین قسم کرب و قلق زیاده میباشد و چون اذیت در آن زیاده شود گاه گاهی تب هم پیدا میشود و هرگاه این قسم در
اطفال پیدا شود اکثر بر سر و وجه ... و ساقین ظاهر میشود و گاهی باین مواضع عام میشود و بجوانان که از ...
میشود اکثر بجائیکه فیمابین مفصل است مثل تحت رکبه یا زیر بغل یا بر مرافق در جانب انسی میشود و قسمی خاص از آن بر سر
زیر پستان پیدا میشود بسبب چرک آلوده بودن جا ... پستان ... گاهی همراه
این قسم خاص جرب صادق هم موجود میباشد و این قسم را اکسیما ... بفتح سین و سکون کاف و کسر میم و سکون یای تحتانی نامند
زیراکه ... انگریزی بمعنی پستان است و قسمی خاص از آن است که ... مثل جرب صادق در میان انگشتان
یافته میشود و آن را اکسیما ... بفتح میم و سکون یای تحتانی ... و سکون واو و فتح الف
و سکون میم نامند زیراکه ... در لغت انگریزی بمعنی دست است این مرض اکثر ... و آنانکه ...
یا آرد سازی میکنند یا نبات و شکر ... و همچنین گازران را که جامه را از اشیای حاده مثل ... میشویند پیدا میشود و دست و
اصابع ایشان را اذیت میرسد عارض میشود و علامات این هر دو قسم خاص هم مثل علامات اکسیما ... میباشد
العلاج اول تنقیه سبب کرده ازاله آن نمایند و هرگاه تب موجود باشد مسهل خفیف از قسم ادویه ... مثل
مگنیشیا سالفاس یا ... اگر ... در ابتدای مرض ... سرخی بر جلد پیدا شده باشد ...
شود ... مثل علاج ... آبله ... آب ... طلا سازند و اگر ...
آب ... طلا سازند ... اکسٹرکٹ ... یک درام با
... اونس آب ساده ... بر آن طلا سازند و بعد آن اکسائیڈ آف زنک بر آن پاشند تا رطوبت را خشک کند
و ... اکسائیڈ آف زنک یک درام با چهار اونس ... گلیسرین ... اند

اوکسائد آف زنک سست غرب سرشته بر آن پاشند ایضاً لهٔ اوکسائیڈ آف زنک دو ڈرام گلیسرین دو ڈرام لائکر پلمبای کالوڈیا
یک ونیم ڈرام با آب آهک که هشت اونس باشد حل کرده بر مرض مذکور طلا سازند ایضاً لهٔ بسمت سبنٹراس چهل گرین
لائکر پلمبای اسیٹیٹس سی قطره و وازلین یک اونس همه را مخلوط کرده مرهم درست ساخته بر آبله ها نهند و وقت استعمال
این دوا آن است که خشکریشه غلیظ بود و آب از آن کم جاری باشد و گرد آن سرخی زیاده بود ایضاً لهٔ مرداسنگ سوده
سه اونس و شش ڈرام در روغن کنجد که پانزده اونس باشد حل کرده بر آتش ملائم بپزند تا پخته مثل مرهم شود بعده روغن لونگ
دو ڈرام در آن انداخته حل کرده نگهدارند و بر پارچهٔ رقیق صاف آلوده روزانه دوبار بر آبله های مذکور نهاده باشند قسم دوم
آن هرپیز زوسٹر و آن بفتح های هوز و سکون رای مهمله و کسر بای عجمی فارسی و سکون سین مهمله لفظ گریک بمعنی آهسته آهسته
راه رفتن است و وجه تسمیه این مرض باین اسم آن است که این مرض گاهی بر جائیکه عصب نخاعی رسته قریب مسیر خود که فقار
ظهر است مانند حادث میشود و من بعد بر موازات عصب مذکور و شاخهای آن که در جلد رسیده اند آهسته آهسته بر جلد میرود
و ظاهر شده تا شکم میرسد و گاهی از مقام پهلو شروع شده تا شکم میرسد لیکن تا پهلوی دیگر نمیرود چه شاخهای عصب
نخاعی یکجانب بدن تا جانب دیگر بدن نمیروند و مرض مذکور لازم موازات عصب جانب خاص است و نیز این
مرض از جانب مبدء عصب شروع شده تا جانب منتهای شاخهای آن میرسد لیکن از جانب شاخ و منتهای آن
بسوی مبدء نمیرود و این حسب تجربه دیده شده و این مرض اول در هم حار بر جلد در جای خاص پیدا میشود و بعد
آن در آن بثره ظاهر گردد پس این بثره پر آب میشود بعده اگر از حرکت بدن منفجر نگردد این آب بعد دو سه روز مثل شیر سفید
گشته منجمد شده خشکریشه گردیده ساقط میشود و اگر منفجر شود آب از آن خارج شده نشان سرخ بر جلد باقی میماند لیکن آب
از آن جاری نمیماند چنانکه در قسم اول و سوم یا اکزیما جاری میماند و ایضاً جائیکه هرپس زی افتد آنجا بثور متعدده
بر صورت نقاطات کثیره مختلف المقادیر که بعضی خرد و بعضی از آن بزرگ در یکجا انبوه کرده حادث میشوند بخلاف اکزیما
که آبله های آن متفرق و دور دور بر بدن پیدا میشوند و برای این مرض در لغت انگریزی بحسب محل عروض آن
اسمای کثیره نهاده اند اما چونکه در نوشتن آن بجز تطویل فائده نیست لهذا ذکر آنها کرده نمیشود السبب گاهی سبب
برودت هوا و زکام و گاهی بطور بحران در حمیات هرگاه شدت حمی بانتهای خود رسد حادث میشود و از این اسباب
اکثر این مرض در سینه یعنی و بالای شقه عارض میگردد و گاهی از نیوروزیا یعنی درد و اذیت عصب مثل عصبها از اذیت
ریشه های عصب زوج خامس دماغی حادث میشود و این قسم اکثر بر پیشانی یا بر رخسار یا بر پشت قریب فقار ظهر یا بر پهلو
خاصة بر پهلوی راست زیاده میشود یا جائیکه شاخهای عصب در جلد آمده اند پیدا میشود و این را مردمان جاهل میگویند
که از مالیدن عنکبوت و رسیدن زهر آن بجلد این بثور پر آب پیدا شده اند و فی الحقیقت آن هرپس میباشد العلامات
هرگاه از برودت یا از حمی بطور بحران پیدا شود اول در موضع معین بر جلد بالمس قدری درد و سوزش محسوس میشود و

و بعد آن ورم در آن ظاهر شده بثور حادث میشوند بعده این بثور پر آب شده آبله میشوند من بعد این آب آبله سفید شکل
شیر گشته خشک میشود یا منفجر شده آب از آن جاری میگردد و بعد جریان آب خشکریشه بر آن پیدا شده بثور خشک
میشوند و بعد هفت یا هشت روز خشکریشه ها افتاده قدری سرخی بر محل آبله باقی میماند و بعد چند روز آنهم زائل میگردد
و آنچه بسبب درد عصب حادث میشود در آن اول درد و سوزش در جلد و حمی هم یافته میشود و این حمی گاهی
قلیل و گاهی شدید و کثیر میباشد چنانکه در نوع الحیا بود من بعد سرخی بر جلد پیدا شده دانه های صغار بر آن ظاهر میشوند پس
از آن این بثور پر آب گشته خواه با انفجار یا بدون انفجار خشکریشه بر آن پیدا شده و ساقط گشته رنگ جلد بر لون طبیعی آن
نمی آید اما چون بثور بعد ظهور پر آب شوند پس اکثر درین وقت دردیکه در جلد بوده زائل میشود و گاهی درد باقی میماند حتی که
بعد افتادن خشکریشه و آمدن جلد بر لون اصلی خود هم درد زائل نمیشود العلاج آنچه بسبب برودت هوا یا در حمی لعلیه
بحران افتد محتاج بعلاج نمیباشد آری اگر برای رفع کردن اذیت جلد قدری سکر شیر یا گلیسرین بر آن طلا سازند بهتر
است اما آنچه از اذیت عصب پیدا شده باشد در آن گاه گاهی حمی موجود بود اول مسهل دهند از قسم ادویه مسهله که نمکین
باشند یا از کیلومل و سفوف جیلپ کمپونڈ و بعد آن برای تقویت کنین بنوشانند و اوکسائڈ آف زنک بر آبله ها پاشند
تنها یا با میده گندم یا میده جوار امریکا یا آرد برنج و اگر درد زیاده بود مسکنات وجع مثل برومائڈ پٹاسیم یا کلورل ہائیڈریٹ
نوشانند و هر گاه بعد سقوط خشکریشه هم درد باقی ماند مرهم ایکونائٹ بر آن مالیدن مفید است و اگر از ین هم رفع نشود
مارفیای محلول با آب بذریعه زراقه سوزنی در جلد رسانند فقط قسم سوم آن اِسکی بی اِیس بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون
یای مثناة تحتانی و سین مهمله یعنی خارش و آنرا بعربی جرب گویند و اِسکابو در لغت لاٹن بمعنی خاریدن است
و این قسم ثالث از امراض متعدیه است که از یکی بدیگری میرسد بخلاف قسم اول و ثانی و درین مرض اول بر جلد حکه و خارش
پیدا میشود و بعد آن در آنجا سرخی می افتد پس بثره هویدا شده پر آب بصورت آبله گردد لیکن آبله آن حاد الراس میباشد
بخلاف قسم اول و ثانی که آبله آن پهنا بود من بعد از خاریدن و مالیدن گرد آبله مذکور بثور دیگر پیدا میشوند و هم این آبله
اکثر از خاریدن و مالیدن منفجر شده و آب از آن جاری گشته بر محل آبله صورت ایکسیما ظاهر میشود یعنی بعد انفجار جلد سرخ
از زیر آن نمایان میگردد و آب همراه ریم از آن جاری میشود و فرق بینهما باین نحو کرده میشود که در جرب حکه و خارش
زیاده میباشد و بثور آن جدا جدا و حاد الراس بوند بخلاف ایکسیما که در آن حرقت و سوزش به نسبت جرب زیاده بود
و هم آبله های آن یکجا انبوه کرده و مفرطح میباشند بالجمله آبله جرب بسبب شدت حکه و خارش خشک میشود و اگر حکه نبودی
بعد جریان آب خشک شدی السبب اکثر کسانی که جلد آن ها چرک آلود میماند مبتلا باین مرض میشوند و اصل سبب
آن داخل شدن حیوان صغیر زیر جلد است که آنرا بلغت انگریزی اکارس اِسکی بی آئی نامند و این کرم قریب صورت

حشره ... که بتوسط خورده بین دیده میشود و آن ماده میباشد و نر آن ... اول هر دو بر جلد بدن مریض آید و
از آن ... میشوند مگر بعد چون ماده آن با نر خود جفت میشود باردار گشته برای دادن بیضه در جلد زیر طبقه بالای
آن داخل میشود و نر آن بالای جلد میماند پس در جلد داخل شده آنجا هر روز یک بیضه میدهد و اگر تدریجا داخل
میشود تا سه ماه زنده میماند و بعد داخل شدن زیر جلد حرکت کرده قدری از محل دخول خود دور میرود و از حرکات آن
خط ها در جلد پیدا میشود که آنهم بتوسط خورده بین دیده میگردد پس جای برای سکونت خود زیر طبقه بالای جلد اختیار
میکند و آنجا که میماند در آن موضع برجستگی ... و دیگر قدری ارتفاع محسوس میشود و هم در جائیکه مانده بیضه میدهد و از
آن ... غذای خود میگیرد و کبیر میگردد و آنچه بیضه با ماده از آنهم آخر ... صغار پیدا میشوند و این حرکات او بعید که بیضه
دادن و غذا گرفتن و کبیر شدن او از بیضه بچه ها متولد شدن است ... و حکه پیدا میشود و از خارش و حکه در جسم جلد
اذیت ها میرسد و از اذیت حکه ... زیاده می آید ... که ... از اجتماع خون ... آبله ها بسبب ... پیدا از این
ورم ... جلد پیدا میشود والعلامات اول در جلد حکه و خارش پیدا میشود و این خارش از پیدا شدن حرارت در بدن زیاده
میگردد و همچنان وقت شب هرگاه چیزی از لباس پوشیده ... از این خراش ... بسیار اذیت ... میرسد و از خارش
بثور ... پیدا شده ... بعضی بر صورت ... میمانند و بعضی بر صورت آبله میشوند زیرا که آنچه ... از اذیت ها پیدا شده باشد
آنها ... میمانند و آنچه در آنها ... مذکوره ... آبله میشوند و چون مرض قوی گردد در این آبله ها ریم هم پیدا میشود و این بثور در میان
انگشتان و گاهی بالای مفاصل و گاهی بر کمر و سرین و گاهی در جای نشستن یا ساق و در اطفال اکثر بر پاها ظاهر میشوند و بعض
مجربین گفته اند که بثور جرب ... آبله های آن هر روز زیاده بر چهره
ظاهر میشوند و گاهی در بدن کسانیکه ... مزاج و صافی الجلد ... خورد یافته میشوند که در آن حکه و خارش کمتر میباشد
لیکن این بثور آبله ... آب ... و این قسم از جرب میباشد و چون ... جرب بتوسط خورده بین بالای جلد ...
... هرگاه ... از حرکت ... در جلد پیدا میشود معلوم گردد ... جرب بودن آن حاصل
میشود و ... از علامات جرب آنست که ... درین مرض ... موضعی که ... آبله جرب ... میباشند یافته میشود
و چون این مرض در بدن عام گردد ... در جاهای متعدد بثور و آبله های آن یافته شوند و جا بجا ورم زیاده پیدا گردد از
اذیت ها ... هم در آن پیدا میشود العلاج هرگاه حمی موجود باشد اول از همه مسهل ... از ادویه مسهله از قسم ... و
... مثل ... سلفاس یا سلفر ... یا سلفر ... همراه ... روزانه یکبار یا دو بار ...
تا اسهال کنند و چندان این دوا ... که مرض کم ... زائل شود و باید دانست که قاتل این کرم که محدث این مرض
کبریت میباشد پس در این مرض ادویه داخلا و خارجا باستعمال آرند اما وقت استعمال ادویه خارجا اول باید موضعی را که در آن
بثور جرب بوده باشند از آب گرم و صابون خوب صاف کنند و بعد ... تمام خشک شوند ... بعد ... سلفر ... آن نهند یا مرهم

نیز وآئن که در لغت انگریزی اسم لوبان ست بعد غسل موضع بر آن نهند ایضا الله بان وغن مغز بادام به آنکه هر دو مساوی الوزن
باشند گرفته خوب مخلوط کرده مثل مرهم ساخته بر بثور جرب طلا سازند و لباس مریض را بطرفی بآب صاف انداخته جوشانیده
خشک کرده یا آهن گرم بر آن گردانیده و جوشانند تا آنچه کرم مذکور در لباس باشد سوخته فانی گردد و کاک آنچه لباس که مریض پوشیده
است اگر جدید باشد در آب صاف جوشانند تا کرم مذکور بمیرد و اگر کهنه باشد چنانکه اکثر لباس کم پایگان بکار صنعت نیاید
آنرا در آتش بسوزانند چه در لباس پوشیدنی این حیوان اکثر بهما میماند و خورانیدن سلفر درین مرض هم بسیار نافع
است زیرا که کبریت بعد خوردن از داخل بسوی خارج بدن بالای جلد می آید و درین حرکت با حیوان مذکور در راه
ملاقی شده آنرا قتل میکند ایضا الله تدبیر لطیفه وقت شب مریض جرب را باید که یک چادر صاف را بستر خود گسترده
کبریت صاف مسحوق را بر آن بپاشد و بر آن بخوابد و یک چادر صاف را بر خود بپیچد تا از آن گرمی پیدا شود و این
حرارت بدنی کبریت از جای خود متصاعد شده بر کل بدن مریض برسد و کرم مذکور را بکشد قسم چهارم آن پمفیگس
بفتح بای موحده فارسی و سکون یای مثناه تحتانی و میم و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانی و فتح کاف فارسی و سکون
سین مهمله لفظ لاطینی است که از لفظ گریک ماخوذ شده چه پمفیگس در لغت گریک بمعنی آبله یا حباب آب است و چونکه این آبله به
صورت حباب آب پیدا میشود لهذا با آن نام نهاده شد اینهم نقاط و آبله یا هستند که بر جلد پیدا میشوند مختلف المقادیر بوند گاهی
صغیر مثل کرسنه و گاهی کبیر مثل بیضه کبوتر میباشند و اول دران وقت ظهور آب صاف میباشد که ذائقه آن نمکین بود
و بعد روز دوم یا سوم این آب سفید میگردد و ذائقه آن ترش میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن اقرب
آنست که بسبب فتور روز یعنی اذیت عصب پیدا شده باشد و اسباب معینه آن گاهی فساد معده و گاهی فساد جگر و گاهی
فساد گرده بود و وقتی از خرابی خون میشود هرگاه دران ماده نقرس یا آتشک موجود بود و گاهی بر دست و پای اطفال
نومولود پیدا میشود و درین وقت اکثر سبب آن ماده آتشک بود و هرگاه بر پا و ساق کعب پیران افتد اکثر بسبب ضعف
گرده بود و درین وقت سفیده بیضه در گرده ایشان زیاده پیدا میشود و چون بر همه بدن پیران حدوث آبله عام شود سبب آن
ضعف و کمزوری خون میباشد العلامات این مرض گاهی اکیوت و گاهی کرانیک میباشد هرگاه اکیوت بود اکثر پیشتر از ظهور آبله
یا قدری از آن زیاده تغیر از حال صحت در قوت و افعال بدن و حمی و جابجا بر جلد سرخی و خارش پیدا میشود پس جابجا
در مواضع مختلفه جائیکه خارش بود سرخی بر جلد حادث میشود پس از آن آبله دران ظاهر میشود و از ابتدای ظهور صورت آن
موافق آبله میباشد و این آبله گاهی صغیر المقدار مثل دانه کرسنه و گاهی کبیر المقدار مثل بیضه کبوتر بود و پر از آب صاف میباشد
پس گاهی روز اول منفجر شده آب صاف از آن جاری شده آبله فانی میگردد و اکثر تا روز چهارم میماند لیکن از روز دوم یا سوم
آب صاف برنگ سفید مثل شیر میگردد و در روز چهارم شکسته آب از آن جاری شده آبله خشک میشود و قشر رقیق مثل کاغذ
بر آن باقی ماند لیکن اگر خود منفجر نشود بلکه از رسیدن کدام صدمه بشگافد زخم قلیل بعد غسل آن باقی می ماند و گاهی

فقط یک آبله بر تمام بدن پیدا شده بعد شکستن و خشک شدن آن همانجا آبله دیگر پیدا میشود و چون این مرض بطور
اکیوت پیدا گردد بر وجه و سینه و ساقین یافته میشود لیکن بر دست و پای نمی افتد و از روز اول ظهور خود تا چهارم مانده
روز پنجم خشک و فانی میشود و هرگاه که از نیک بود در ان قبل ظهور آبله حمی نمی آید الا نادراً و اول در ان آبله یکجا پیدا میشود
و بعد چندی آن در جای دیگر آبله پیدا گردد و همچنین بسلسله ظهور و فنای آن تا دو سه ماه باقی ماند و هم بحسب صورت در آبله اکیوت
و کرانیک فرق میباشد زیرا که در اکیوت آبله کامل و مرتفع و پر آب و کبیر الحجم میباشد و از اول بر صورت آبله ظاهر میشود
چنانکه از نهادن دوای آبله انگیز آبله دفعةً پیدا میشود و در کرانیک آبله غیر کامل بود و پهنا میباشد و خشکریشه آن غلیظ
و تو بر تو میباشد و بعد خشکی این تو با مثل پوسته ساقط میشوند و گرد آن در سرخی آب محسوس میشود بخلاف خشکریشه اکیوت
که آن مثل کاغذ رقیق یکتا میباشد و قسم کرانیک آن جای [illegible] بدن بتدریج پیدا میشود اما قسمی از ان که بر دست و پای اطفال نو مولود
افتد آبله آن بر صورت قسم اکیوت بود یعنی بزودی دفعةً بر صورت آبله پیدا میشود لیکن چونکه ماه ها باقی میماند لهذا آنرا
در کرانیک شمار میکنند و درین قسم مظنون اینست که از ماده آتشک بوده باشد و شاید دیگر علامات آتشک همراه
آن موجود باشند العلاج اول سبب را دریافت کرده بر رفع کردن مشغول شوند و درین مرض احتیاط این امر ضرورست
که آبله از کدام صدمه خارجی شکسته نشود بلکه خود منفجر شده خشک گردد و از ادویه موضعیه گلیسرین طلا سازند
یا اوکسائیڈ آف زنک بر آن پاشند و هرگاه گرد آبله سرخی زیاده باشد گلارڈ لوشن یعنی لوشن پلمبای ایسیٹیٹس آن
طلا سازند ایضاً الکاربانک ایسڈ سفید یکدرام گلیسرین یک اونس گلاب قسم اعلی هشت اونس همه را خوب حل کرده پارچه
رقیق صاف در ان تر کرده بر آبله نهند و چون بر دست و پای اطفال نو مولود آبله افتد درین وقت خوف هلاکت طفل از پیدا شدن
اسهال بعد ظهور آبله میباشد و درین وقت طفل بسیار ضعیف میگردد و قوت کشیدن و هضم کردن شیر هم ساقط میشود لهذا
مناسب آنست که درین وقت آب گوشت بطفل بجای شیر مادر یا مرضع نوشانند و کلوریٹ آف پتاش از یک گرین تا
چهار گرین همراه آب ساده حل کرده بعد سه یا چهار چهار ساعت بطفل نوشانیدن مفید است باین طور که طفل نو مولود را
از وقت ولادت تا یک سال یک گرین نوشانند بعد بحساب هر سال عمر یک گرین نوشانند تا اینکه ده ساله را ده
گرین بنوشانند و علاج نافع عام در علاج آبله اینست که سم الفار بهار بنوشانند پس اگر اصل سم الفار دهند هشتم
حصه گرین تا دوازدهم حصه گرین خورانیدن حسب مناسب جائز است و بستم حصه گرین ازان خورانیدن قریب اعتدال
است و اگر لائکر از سنگ ایلس دهند از سه قطره تا چهار عرق پنج قطره همراه یک اونس آب ساده حل کرده بعد دو ساعت بعد خوردن
غذا بنوشانند لیکن در خلای معده نه دهند فقط [illegible] والیضاً قسمی از ویسیکیولی که جنس آبله است و آن را
ویسیگل هم گویند سودامنا بود و سودامنا بکسر سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و سکون الف و کسر میم و فتح نون
و سکون الف در لغت لاطن بمعنی عرق است که از بدن براه جلد بر می آید و اینجا مراد از لفظ مذکور آبله است که بسبب

جدید شدن براه جریان عرق پیدا میشود باین نحو که چون غدد مولد عرق از خود قطره عرق را می اندازد آب مذکور از کیول کل
آبله بقدر بالای جلد است بیرون نمی آید و در دهن مجری خود باقی مانده بصورت آبله پرآب محسوس میگردد و این قسم آبله بعد
حمیات حاده مثل انترمتنت فیور و ریوماتیزم اکیوت و گاه بعد زیاده مشقت که در آن عرق کثیر از بدن بر آید ظاهر و
محسوس میگردد و آن زیاده بر وجه و بالای گردن و بر عظام ترقوه دیده میشود چه درین مواضع عرق کثیر جاری میشود السبب
زیاده گرم داشتن جلد بدن و زیاده آمدن عرق چنانکه در حمیات حاده و ریوماتیزم اکیوت و بعد مشقت بدنی زیاده می آید
این آبله ها در سفید پوستان مثل قطرات کوچک عرق بجای خود محسوس میشوند لیکن چون بر آن انگشت مالند قطره عرق از دست یا پای آید
خواهند که بر دارند از جای خود زائل میشود و باقی ماند العلاج محتاج تدبیر علاج نیست یا دفع شدن اصل مرض
والا در وقت خود زائل میشود فقط

فصل چهارم در پمپچولیکس

بفتح بای موحده فارسی و سکون میم و ضم
جیم فارسی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی بمعنی بثره مشابه آبله که از ریم پر باشند و آن هم بر چهار قسم است
قسم اول انپیتایگو بکسر الف و سکون نون و کسر بای موحده فارسی و فتح تای مثناة فوقانی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی
وضم کاف فارسی و سکون واو بمعنی بقوت حمله کردن است و وجه تسمیه این مرض باین اسم آنست که این آبله بسبب قوت خود بسبب
پر از ریم از جلد بیرون می آید بالجمله این هم قسمی از ورم حار است که در جلد پیدا میشود مثل ایکزیما لیکن درین آبله عوض آب ریم
میباشد و فرق هر دو در صورت آنست که درین مرض خشکریشه غلیظ و قدری مائل بخضرت میباشد بخلاف خشکریشه ایکزیما که
آن رقیق و مائل بصفرت محض میباشد و آن بر دو قسم است یکی آن که در آن آبله های کثیره در یک موضع قریب قریب با انبوه
حادث شوند مثل ایکزیما و لهذا اکثر کسان از اطبای ولایت میگویند که این هم قسمی از ایکزیما است دوم آنکه آبله آن متفرق
و جدا جدا دور دور بر مواضع متعدده جلد بدن پیدا شوند اسباب اکثر اطفال صغار را وقت بر آمدن دندان بسبب اذیت آن
قسم و این مرض عارض میشود و چون در جوانان خصوصاً در عورات پیدا شود از احتباس یا قلت جریان حیض میباشد و چون
در زنانی که سن یاس رسیده باشند پیدا شود بسبب بند شدن حیض می باشد و هرگاه در اطفالی که از حد رضاعت یعنی
سه سالگی خارج شده باشند پیدا شود اکثر سبب آن نه میسر شدن اغذیه صحیحه و لباس صاف و قذر آلود ماندن
میباشد و گاهی از استعداد خنازیری هم در ایشان پیدا میشود و گاهی از رسیدن حرارت آفتاب بجلد بدن و گاهی از التقای
بعض حشائش حاده به بدن پیدا میشود و هرگاه خاصه در سر اطفال هفت هشت ساله افتد بسبب آن اذیت کردن قمل و پیدا شدن
خارش بر جلد از خاریدن میباشد العلامات اکثر درین مرض حمی و زیادتی حرارت جلد نمیباشد مگر وقتیکه ورم جلد
زیاده شود مثل اینکه تمام چهره متورم شود و اکثر مواضع جلد متاذی شوند حمی هم پیدا میشود لیکن اکثر آنست که اول
از همه بر جلد سرخی ظاهر میشود بعده آبله پر ریم در آن پیدا میشود چنانکه در ایکزیما آبله پرآب ظاهر میگردد پس بعد اگر
آبله های آن قریب قریب و با انبوه باشند درین وقت سه سه یا چهار چهار آبله از آنها با هم متصل شده قشر غلیظ

آنها پیدا میگردد که رنگ آن مائل بزردی و سبزی میباشد و چون این قشر تمام بر آن پیدا شود سوزش و خارش در آبلها
زیاده پیدا گردد و بعد سه چهار روز ریم از وسط این قشر یا از زیر آن بیرون آید و همراه آن آب خون هم پیدا باشد و گاهی مثل
عسل و شهد از آبلهای مذکوره بیرون آید و از خارج شدن ریم کم شود و باز این قشر روز بروز زیاده میشود و چون بالکل
خشک شود ساقط گردد و بعد سقوط خشکریشه که بجای اصل جلد سرخ رنگ دیده میشود که بر آن قدری ریم و آب پیدا باشد
و هرگاه این آبلها یکجا انبوه کرده پیدا میشوند پس اکثر بر رخسار یا بر لب یا بر گوش یا پس گوش حادث میشوند و چون
جدا جدا و متفرق بر آیند بر سر و وجه و سینه و بدن ظاهر میشوند و چنان معلوم میشود که کسی بر بدن آب پاشیده است
که قطرات آن جابجا محسوس میشوند العلاج هرگاه تبی همراه این آبلها باشد مسهل دهند از ادویه مسهله مثل
سکنجبین با سناء مکی و شیره تا تب رفع شود و بعده چونکه از ادویه منضجه خاصة در این مرض فائده کثیر حاصل میشود پس باید
که از انگبین تنها یا از آب جوشیده پوست خشخاش وقت زیادتی ورم تکمید بسازند و گاه تکمید از آب و شیر گرم کرده یا پارچه
در آن تر کرده بر ورم نهادن مفید است ایضا شیره مغز بادام تلخ با آب ساده تر کرده بالای آبلهای مذکور ضماد کردن بسیار
نافع است زیرا که سبب تحلیل خود آبله و ورم را لین میسازد و آنچه را که هم برد و سیاه تلک الیه در آنست سبب آن خارش
و سوزش و درد هم را رفع میکند الضماد ایضا سپید رو سیاه تلک الیه ... همراه روغن زیت یعنی گلاب ... تخم کلها
که نهند و نیم اولش باشد باهم حل کرده پارچه در آن تر کرده بر آبلها نهند که از آن سوزش و خارش رفع میشود و تسکین یابد
روغن زیت یعنی گلاب افزوده باهم ... گلستان یکبار برگ کاسنی تازه چهار آثار ... اسپغول ... آب ساده
... آثار ... العلاج ... آن رنگ
بر آبلها باشند و ایضا نسخه ... فصل ... آن رنگ و گلاب
نهادن آن هم بر این آبلها مفید است زیرا که از استعمال دوای مذکور آبلها زردی ... میشود و از خشک شدن آنهم خارش
و سوزش دفع میگردد و پس از خشکریشه خود ساقط شود و آب ... بر آن ... یا از ... کتان ... بر آن ضماد
سازند تا ملائم شده از شستن با آب گرم ساقط گردد و بعد ساقط شدن آن مرهم ... بر آن نهند و هرگاه بر تمام
بدن این آبلها عام باشند درین وقت در آب گرم نشانند و ... را اضافه کنند و هرگاه از ... ادویه در این مرض
فائده ظاهر نشود و باید دانست که سبب آن ... اذیت عصب است و در این وقت هم الفار یا ... اکثر الیس
ضرور بنوشانند و همراه آن ادویه مقویه دیگر هم مثل القوع و قصب الذریره یا القوع یا ... یا القوع ... یا آنچه مثل
و کنین هم بنوشانند و اغذیه جیده مقویه تجویز نمایند قسم دوم آن ایکتما بکسر الف و سکون یا الف و سکون یای
مثناة تحتانی و کاف و کسر تای مثلثه و فتح میم و سکون الف بمعنی بر آمدن بثره کلان است خواه بقدر بهشت آقی یا چهار آثار
باشد و این را بعربی بثره نامند چه بثره آنست که ماده آن در جلد بود و بلغت انگریزی آنرا ایسچل گویند و این هم قسمی

افضل میشود این نوع در حار جلد است که در جلد پیدا میشود و در وسط آن بثره خرده اول می افتد من بعد بسیار بثره کبیره میگردد و گرد آن سختی و سرخی پیدا میشود و از روز چهارم تا هفتم دران ریم منقلب گشته بعده بثره مذکوره منفجر میشود و ریم ازان بر آمده پرده که بر بثره مذکور است که آن طبقه خارجی جلد میباشد خشک شده یا گشته خشکریشه میگردد و هرگاه این خشکریشه خود بخود ساقط شود بسبب رسیدن نقصان دران با صل جلد مثل داغ سیاه در جلد اثر آن باقی میماند و سبب رسیدن گرما و صدمه مثل صطکاک از کدام شی این خشکریشه ساقط شده و بعده جلد باقی میشود و آن گاهی اکیوت و اکثر کرانک میباشد

السبب سبب اکیوت اکثر یافته میشود لیکن کمزوری خون در انهم الضرور میباشد و هم از طلا کردن بعض ادویه مثل طلا ... یا روغن آن و هم از مالیدن مرهم انٹیمنی ممکن است که بثره اکیوت پیدا شود و اکثر در فصل ربیع یا خریف این ... پیدا میشود و اما سبب کرانیک پس اکثر کسانی را که مثل فقرا یا ... غذا کم یابند یا غذای جید نتوانند خورد و ... آن انچه اجزا که بودن آنها در صحت هم ضرورست حاصل نمیشوند و ازان در خون خرابی پیدا گردد و این بثور پیدا میشود و ایضا بعد حمی تائفائد فیور و بعد جدری و حصبه و گک ... بیماریها که در انها بثور پیدا میشوند هرگاه مریض کمزور ناقه میباشد و هم بعد مرض آتشک این مرض پیدا میشود و هم بعد امراض غشای باطنیه مثل ... و جگر و گرده که در انها خون کمتر صاف میشود و هم همراه آنها تپ موجود میباشد و هم در مرض جرب هرگاه در اسفل بدن زیاده باشد از دیگر مکان و کذلک در کسانیکه ضعیف و کمزور باشند و همچنین که قمل در بدن انها زیاده بود از اذیت گزیدن آنها این قسم بثور پیدا میشود

العلامات در بثره اکیوت حرارت بدن قدری زیاده میشود و ضعف و قلت اشتها و درد بر محل بروز بثور میباشد مریض در جائیکه اول در جلد درد بوده سرخی ظاهر میشود بعده در وسط سرخی مذکور بثره خرد پیدا میشود لیکن فوری این بثره کبیر میگردد تا که ریم دران پیدا شده و محل بسیار بلند شده گرد آن صلابت میباشد و برود و صلابت مذکور سرخی محیط بوده و بعد پیدا شدن ریم این بثره منفجر میشود و ریم ازان جاری مانده بالای آن خشکریشه پیدا میشود و بعد خشک شدن ساقط گردد و صلابت و سرخی برطرف شده داغ سیاه در جلد بمحل آن باقی میماند و انچه بثره پیدا شده بود بعد زوال آن بثره دیگر پیدا میشود و در قسم کرانیک هم مثل اکیوت اول سرخی ظاهر شده بعده بثره دران می افتد و سختی و سرخی گرد آن پیدا میشود لیکن دران حرارت بدنی زیاده نمیشود و ریم دران در زمان دراز مثلا از روز هشتم تا یکماه پیدا میگردد و چون ... ازان ریم جاری میماند و بعد سقوط خشکریشه زخم خفیف که دران بر جلد قدری ریم باشد ظاهر میشود و این زخم بدشواری مندمل و خشک و صحیح میگردد و چون یک بثره این قسم صحیح شود بثره دیگر بر جلد پیدا میگردد و تا دو سه ماه سلسله ظهور این بثور یکی بعد دیگری باقی میماند العلاج در قسم اکیوت هرگاه حرارت زیاده باشد که قریب تپ بود یا تپ خفیف باشد مسهل از قسم میگنشیا سلفاس و غیره ادویه نمکین بنوشانند تا تپ و حرارت دفع شود و غذای جید خورانند و از منرال ایسڈ کدام قسم آن مثل سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فاسفورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ یا نائٹرومیوریاٹک ایسڈ ڈائلو[illegible]

باشد همراه آب مشروب بنوشانند و بر بثره مذکور پارچه ... نانخواه ... یا آب مطبوخ پوست خشخاش تر کرده نهاده
... فاسد شدن ریم ... مرهم زنگار ... یا مرهم زنگ و کاربولک ایسید نهند
و هرگاه درد زیاده باشد از نهادن مرهم افیون اذیت ... اول سبب دریافته منع آن کوشند مثلاً هرگاه
بسبب چرب رطب یا انگزیدن ... باشد ... اغذیه جیده خورانند و روغن جگر ماهی
و تنکچر اسٹیل نوشانند و گاهی تنکچر اسٹیل را همراه لاکر ارسنک بنوشانند لیکن این چنین ... دوا فائده نشود و اگر درد
زیاده بود و اینجا هم برای تسکین ... مرهم افیون بر آن نهند و برای اصلاح زخم اگر از مرهم زنک یا از مرهم کاربولک
زخم مندمل نشود اکثر از نهادن مرهم ... فارم ... تا شصت گرین
پس ... باشد و برای خشک کردن زخم این
... بهتر آنست که ... بر زخم املا سازند که
ازان بزودی زخم خشک میشود ... قسم سوم آن ... کاف و کسر نون و سکون یای تحتانی
ماخوذ است از ... مشابهت و لتسمیه این مرض باین
اسم بنا بر آنست که ... غده مولد ... باشد
و ... بسبب اینکه رطوبت ... ازان
پیدا شده جاری ... غلیظ المقدار ... گردد و در سر
حادان ... ریم ... ازان جاری میشود ... خشک شده با پرده جلد
که بالای آنست ... دو سه بثره ازان یکجا بر آمده باهم و یکجا شده
مثل بثره کلان دیده میشوند ... زیاده محسوس میشود السبب اکثر این
مرض کسانی را ... صلاح یونانیین ... در زنانی که
حیض ایشان ... قطع شده باشد پیدا میشود زیرا که عادت طبعی
... جاری گردد اما چون ... ازان امتلای
دموی در بدن ایشان پیدا گشته این مرض ... سردی بجلد وقتیکه بدن گرم بود مثل اینکه کسی
وقت گرم بودن بدن از آب سرد غسل کند یا در هوای بارد بیرون آید ... زیاده نوشیدن شراب و ایضا از فساد
معده و خرابی هضم غذا و گاهی در فصل گرما وقتیکه هوا حار یابس باشد و گاهی در فصل زمستان وقتیکه ... از شدت
حرارت فصل و حدت عرق بر جلد پیدا میشوند این مرض هم حادث میشود العلامات چونکه اکنی بر دو قسم است اول اکنی ولگیرس
یعنی ... زیاده میشود و اکثر مشاهده کرده شده و این قسم اکثر بر جانب پشت بر محل استخوان کتف و بر جلد سینه بالجمله جای که

جلد غلیظ و پردسوت بود و پیدا میشود و گاهی بر وجه هم یافته شود و نیز این قسم آتشک با دیگری مستعمل شده شیرکپیر پیشه و در در تیه
سختی و سرخی گردان پیدا گردد و از مس کردنش درد و اذیت پیشود و قسم دوم آن آتشک گزورنیشیا است یعنی آتشکی که همراه آن
رنگ گلابی هم در جلد یافته میشود و آن اکثر بر بینی یا بر نوک بینی یافته میشود و بسبب آن اول قدری غلاظ و سرخی بر بینی
پیدا گردد و گاهی عروق صغار زیر جلد الف دیده میشوند بعد جابجا بران بثور صغار دیده میشوند گاهی سرخی و بثور الف
تا رخساره ها هم میرسند و این قسم خاصة از زیاده شرب شراب یا از فساد معده میشود العلاج اول سبب مرض دریافته
بر دفع کردن آن و علاجش پردازند و این مرض اگر مزمن بود یعنی از مدت دراز باشد بدشواری برطرف میشود لیکن از
نه زائل شدنش کدام اذیت بمریض نمیرسد جز اینکه اگر بر روی یا بینی باشد قدری تقبیح منظر پیدا میکند با جمله بعد دفع کردن
سبب محدث مرض ادویه موضعیه بران بهتر مثل اینکه هرگاه بر جلد پشت تنها یا سینه یا دیگر مواضع بدن بود باشد گهریه شیره را
در شیر تر یا گاو حلکرده بران طلا سازند یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر بران بمالند سه تکبیر تا ایوڈائیڈ سلفر از لیست گرین تا نیم قدام
و آنرا همراه کدام شحم که یک اونس باشد حلکرده مرهم درست سازند و وقتا حاجت بر بثور بمالند الغیاله سلفر ایوڈائیڈ سلفر
ده گرین سفوف صمغ عربی نیم ڈرام هر دو را باهم ممزوج کرده نقش حقه ساخته تا یک حصه از آن صبح و شام همراه لب ساده
به بیمار خورانند و باید دانست که ایوڈائیڈ سلفر درین مرض خاصة بسیار دوای نافع است زیرا که سلفر بعد خوردن از
اندرون بدن بر جلد می آید از ین جهت جلد را باسجاد اذیت بر طبیعت اصلی آن می آرد و چون ایوڈائیڈ همراه آن باشد
درین وقت ورم غدد ها را از رفع میکند و هرگاه بر بینی و وجه این مرض باشد و همراه آن ورم و حرارت بر بینی زیاده یافته
شود درین وقت اخراج خون از آن قدری بهتر است بنابران زلو در منخرین چسپانند و تعیین عدد آن موافق مقدار ورم
نمایند و بعد آن لوشن لاکریلینیا یا لیسٹیپٹس بران طلا سازند الغیاله لوشن که از اوکسائیڈ آف زنک وگلیسرینا
و گلاب ساخته میشود طلا کردنش بسیار مفید است الغیاله اصل کاسٹک نقره از نیم گرین تا ده گرین در یک اونس آب
ساده حلکرده از قلم مویین بران طلا سازند که بسبب تقویت آن چون عروق صغار مجتمع منقبض میشوند در آنها زیاده
خون نمی آید و هرگاه درین قسم سوم با اخراج دم و طلا کردن ادویه مبرده و مقویه تنفخ حرارت کم شود بران سلفر همراه شحم
حلکرده یا مرهم ایوڈائیڈ سلفر طلا کردن و ضماد نهادن مفید است قسم چهارم آن ... است آن بضم ها
مهمله و سکون واو و کسر بای موحده فارسی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف یعنی چرک و غلاظ است زیرا که این لفظ
ماخوذ است از روپس که در لغت گریک یعنی چرک و غلاظ است زیرا که درین مرض جلد غلیظ و چرک آلود دیده میشود و آن هم ورم
جلد است که در جاهای خاص یا متعدد جابجا متفرق بر جلد بر مقدار پهار آنی یا هشت آنی پیدا میشود و اول از ین سرخی در
موضعی از جلد ظاهر شده بعد چهار پنج یا هشت روز در وسط سرخی مذکور آبله بر آید پیدا شده روز بروز این آبله بسیار
میگردد تا اینکه بر مقدار چهار آنی یا هشت آنی رسیده از زیاده آن موقوف شده بعد و سه روز این آبله پرانده و گاهی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پر از ریم و خون گشته بعد آن یا منفجر شده ریم آن خارج گردد یا خشک شده از آن خشکریشه گاهی مائل بسواد و گاهی مائل به
خضرت حادث میشود و بر دور آن خط سرخ باقی ماند من بعد جای که خط سرخ بوده در آن باز آب می آید و آبله پر از ریم
شده یا منفجر گشته خشک شود یا بدون انفجار خشک شده خشکریشه پیدا میکند و باز گرد آن خط سرخ باقی مانده بر همین منوال
بر دوران بار بار آبله پیدا میشود و آن خشکریشه و مقدارش زیاده میشود تا اینکه بقدر ارهشت آنی رسد درین وقت
از ازدیاد و باز ماندن آبله ها خشکریشه ها که بر دور آن پیدا میشوند بصورت دائره کامل باشند صورت آن مشابه بصورت صدف
مدور موسوم به لمپٹ که بر کنار بحر اسود یافته میشود و تو بر تو بود پیدا شد و اگر آبله و خشکریشه های مذکوره بر نصف آن
مثل قوس دائره محیط شوند مشابه از صدف سیپ اک که آنرا بهندی گهونگها نامند پیدا شد و آنچه خشکریشه که از آبله اول
پیدا میشود سخت و مرتفع از جلد به نسبت دیگر خشکریشه های محیط خود پیدا شد و گاهی این ارتفاع آن از جلد قریب نصف انچ
میرسد و ازین ثابت میشود که مرض مذکوره مرکب از امپیٹیگو و ایکسٹهما است زیرا که ابتدای ظهور آن مثل امپیٹیگو است چه در
امپیٹیگو هم اول سرخی ظاهر میشود پس بر آن سرخی آبله پر آب می افتد و انتهای آن مثل ایکسٹهما است زیرا که در انهم
خشکریشه غلیظ پیدا میشود لهذا بعضی از مصنفین آنرا روپیا امپیٹیگو و بعضی آنرا ایکسٹهما ذکر میکنند اسباب اصل سبب آن
ماده آتشک موسوم به سکنڈری سفلس یا ہریڈیٹری سفلس است و در اطفال خاصه قسم ثانی سفلس میباشد و معین بر آن
ضعف و کمزوری بدن میشود و ایضاً در اطفالی که غذای جیده نیابند و جلد بدن ایشان چرک آلوده بود پیدا میشود
العلامات در ابتدای این مرض تپ و حرارت نمیباشد مگر ضعف و کمزوری بدن یافته میشود من بعد آنچه اول لغو شده
آثار از ظهور سرخی و آبله و پیدا شدن خشکریشه پیدا میشوند و بعد ساقط شدن خشکریشه مذکور از زیر آن زخم ظاهر میگردد
و این زخم بدشواری بهتر گردد و بعد صحت داغ بر محل زخم باقی میماند و از آن دانسته میشود که مرض از ماده آتشک پیدا شده بود
و چون این مرض بجوانان و پیران شود ممکن است که بر وجه یا بر سر یا بر سینه بالجمله بر هر عضو بدن یافته شود لیکن اکثر به این است
که بر کمر و بالای ساقین ظاهر میشود و چون در اطفال این مرض پیدا شود بر کمر و بر سرین و بالای فخذین اکثر ظاهر میگردد
اما حدوث این مرض در اطفال مخوف است زیرا که در اینها ازین مرض کرب و قلق و اذیت و تپ و ضعف پیدا گردد و
از اذیت دائمی طفل غذا نمی خورد و آنچه خورد هضم نمیشود و از آن اسهال پیدا شده روز بروز ضعیف میگردد و این
مرض از دو هفته گاهی تا چند ماه باقی ماند العلاج از نشانیدن مریض در آب نیم گرم نفع جلیل حاصل میشود زیرا که از آن
جلد لین و صاف میگردد و دوران خون بسرعت میشود و از آن در جلد قوت می آید و همچنین اغذیه جیده
بمریض خورانند و تنکچر یا سفوف بارک یا مطبوخ و نقوع آن حسب مناسب یا نائٹرک ایسڈ یا کنین تنها تنها یا هر دو را
باهم کرده بنوشانند تا خون را قوت دهد و کاڈلیور آئل هم درین مرض نعم الدواست و برای اخراج ماده آتشک
از جلد و غدد ایوڈائڈ پٹاس بقدر مناسب همراه نقوع عشبه یا سارسا پریلا بنوشانند و اگر برای رفع کمزوری

ایهو نیا کار قباس یا الویه اقتباس منو شا شند بهتر است و اگر بسبب زیادتی ضعف نتوانند الویه اغذیه مناسبه با شاهد عوض آن بجای آن بر بیضی [illegible] منو شا شد و چون آبله پیدا شود از سر عروق آبله را شکسته آب با مرهم آنچه در آن باشد برآرند و بعد از آن مرهم [illegible] یا مرهم با الویه بر آن آب [illegible] هیچ هلاکره بر آن نهند تا زخم صاف شود و بعد از آن مرهم سفیدا باید کرد [illegible] با سوخته [illegible] الاعتدال از بسیار آن باشد و چون این مرض اطفال را عارض شود شیر با شربت [illegible] دایه ترک کند تا هرگاه مرض که درین الازمان [illegible] داده باشند بنوشانند و این مرض را ما هرروز قدری الویه انبه همراه نفوخ [illegible] سبب باشد و طفل [illegible] راهم در آب [illegible] کرده شانند و آنچه از رو مرضیه کرده علاج جوانان نوشته شده در مرض [illegible] پیدا بیادارد باستعمال آرند [illegible] در فصل آنچه [illegible] باید اول و سکون ثانی و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی [illegible] جلد است که در آن [illegible] صلابت پیدا شود و بر جلد آب جمع شود الف [illegible] الافعال این ماخوذ است که [illegible] بیرون است کرد ران [illegible] و آب جمع شود و آن نیز دو قسم است اول [illegible] [illegible] کسر یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون نون [illegible] طلب است و [illegible] بر [illegible] باب ام [illegible] که چنانکه [illegible] آب [illegible] آن [illegible] شده [illegible] شود [illegible] این [illegible] از اصل جلد [illegible] بالای طبقه خارج آن [illegible] از [illegible] آن [illegible] پیدا شود و چون [illegible] مذکور [illegible] شود سبب از بالای آنها ساقط میگردد و آن [illegible] است اول [illegible] خالص [illegible] آن [illegible] و دستها و سینه و [illegible] که قبل از [illegible] و حرارت هم پیدا میشود و بعد آن [illegible] ظاهر شده [illegible] مانده [illegible] از آنها ساقط شده [illegible] و این قسم [illegible] پیدا شود و فارق میان این است که همراه این مرض زکام و نزله و دموع اشک [illegible] نباشد [illegible] همین مرض [illegible] از تبدیل فصول [illegible] اعتدال مزاج [illegible] این مرض [illegible] سال دو فصل خاص عارض میشود و از اذیت [illegible] تبدیل فصل میشود و [illegible] الواقع [illegible] ان [illegible] آید و الحق [illegible] از امراض واقعه است و این قسم از امراض [illegible] باشخاص خاص است و [illegible] خاص [illegible] قوت [illegible] آن قوی بود و مادی سبب حار و بارد و [illegible] برودت [illegible] شود و چنانکه اکثر اصحاب صفراوی مزاج [illegible] مزاج باشند [illegible] پیدا شود پس [illegible] آن [illegible] بود [illegible] و سبب [illegible] و [illegible] بران تبدیل فصل خواهد بود و قسم ثانی آن [illegible] یای [illegible] ضم یای [illegible] فارسی و سکون [illegible] و کسر یای مثناة تحتانی و کسر لام و سکون یای مثناة [illegible] و سکون [illegible] ماخوذ است [illegible] که [illegible] جلد [illegible] همراه [illegible] [illegible] جلد [illegible] یافته میشود و [illegible] میشود [illegible] که [illegible] مرض [illegible] جلد است و [illegible] این قسم [illegible] اطفال [illegible] و [illegible] یکسان [illegible] [illegible] است

کار میاید پیدا میشود و چون بیکاران میشود سبب آن بد هضمی طعام و زیاده نوشیدن شراب می باشد و قسم ثالث آن
لای کن ایلڈس یعنی بکسر لام و دال مدغمه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال هندی و سکون سین مهمله است و آن بثور صغار
ماکل بسیاهی میباشد زیرا که لوده چیزی را گویند که سیاهی مائل بود و این قسمی از پرپیورا یعنی داغ سیاه است که بر ساقین یافته
میشود و این بثور صغار میباشند که در لونک های آن قدری خون از عروق صغار ریخته در آمده ازان رنگ آن سیاهی مائل میشود
و سبب آن کمزوری خون میباشد و این مرض اکثر کسانی را میشود که بسبب مفلسی از خوردن اغذیه جیده و پوشیدن لباس
نفیس صاف و ماندن در مسکن طیب الهوا و اغتسال از آب های صاف محروم باشند و بسبب آن خون شان ضعیف و خراب
مانده قسم چهارم لای کن سکر کم اسکر یلیس یعنی بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون میم و کسر الف و سکون سین مهمله
و کسر کاف و کسر رای مهمله و سکون یای موحده فارسی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله میگویند و آن اسم عجیب است
که در استداره شبیه بچیزی باشد و آن مثل نقشه یا تصویر بود که مصور آنرا کشیده باشد و آن گاهی بر زند دست و گاهی بر گردن
و گاهی بر سینه مثل حلقه میباشد و پیدا شده بود و انبوه آن بر صور مختلفه بود و آن فی الحقیقت قسم اول است فقط باعتبار
صورت فرق نهاد اگرچه در اول حفظ صورت و احاطه عضوی نیست و درین قسم انبوه آن مثل نقشه کشیده مصور میباشد
و محیط بعضو بود و همچنین سبب آنهم بعینه سبب قسم اول است قسم پنجم آن لای کن ایستی گی ٹس بفتح الف و سکون رای مهمله و فتح
تای مثناة فوقانی هندی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون سین مهمله است یعنی بثور که صورت
بثور شری باشد و این بثور بر صورت آثار گزیدن پشه و کیکل یعنی ساس میباشند پس اگر آنرا کسی بخارد و دانه خاریدن لوک
شیره بثور شکسته شده قدری ازان خون برآید درین وقت تا دو سه روز باند زائل بگردد و اگر از خاریدن و خراشیدن
آن حفظ کرده شود در روز اول بثور خود زائل میشوند و باز عود میکنند و اکثر این قسم باطفال عارض میشود و سبب آن
اذیت بر وزندان و پیدا شدن تیزی در معده شان و خورانیدن اغذیه نا موافقه باطفال میباشد قسم ششم آن
لای کن ٹروپی کس بضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون و او کسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح کاف و سکون سین مهمله است که قریب المعنی اقلیم حار است مراد ازان لای کن است که در بلاد حاره یعنی مثل
بلادی که در اقلیم ثانی و ثالث یافته میشوند یا در بلاد دیگر حرارت فصل حار در آن قوی باشد و در فصل حار یافته میشود و
بلغت هندی آنرا انجوری نامند و بزبان انگلش پرکلی هیٹ گویند یعنی حرارت و نخس خاره و حقیقت این مرض
آنست که در غده های عرق که در جلد اند اجتماع خون زیاده میشود و ازان در جرم عروق از دیاد مقدار و صلابت
پیدا میشود و ازان از فعل خاص خود که تولید عرق است باز مانده این غده ها بصورت بثور خرد دیده میشوند و از سبب
زیادتی مقدار و صلابت جرم خود این غده ها بهم ریشه های صغار نازک اعصاب که در جلد اند منتشر شده
متاذی میگردند و بسبب اذیت آنها خاره و خارش و نخس و سرخی در جلد پیدا میشود و اکثر وقت شام و در شب اذیت

آن زیاده میشود و اکثر این اجتماع در غده های گردن و سینه و پشت و جاهائیکه جهت داخل مفاصل اعضا در حرکت انقباضی و
اجتماعی شد و منضم میشود مثل بغل و جانب باطنی مرفق دست و ایضاً آنچه از بدن زیر لباس مستور میماند زیاده میشود و گاهی
بر رو و بالای سر هم یافته میشود السبب سبب آن زیادتی حرارت فصل خصوصاً هرگاه در هوا گرمی و تری باشد چنانکه در فصل
برشگال بود و هم از پوشیدن فلالین در فصل حار و ایضاً از پوشیدن جامه که در آن عرق جلد جذب شده باشد چنانکه
ناکسان و غیر صافی مزاجان میپوشند و هر روز پارچه صاف تبدیل نمیکنند و هم از اسباب معرفه مثل زیادتی مشقت بدنی
و از نوشیدن و خوردن اشیای حاره بالفعل و بالقوه مثل مطبوخ چای که بسیار گرم بود و هم از زیاده نوشیدن شراب
و هم از نوشیدن آب سرد و قتیکه بدن گرم بود و این مرض پیدا میشود و درین مرض خوفی نیست بلکه خود زائل میشود و لیکن گاهی
اطفال را از آن چنان اذیت میشود که شب خواب نمی آید و از آن امراض پیدا میشوند و این مرض با قوت با دامها که مقاوم
این مرض باشند زیاده عارض میشود و کسانیکه ضعیف و مریض باشند که جلد آنها بخوبی کار خود نه کند کمتر بان مبتلا میشوند
و غیبوبت آن بعد ظهور مولد مرض مخوف نیست بخلاف حصبه که در غیبوبت آن خوف هلاکت و حدوث امراض سخت ست قسم دوم
آن لای کن اگیری اش بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
و فتح الف و سکون سین مهمله است و آن لائکن شدید و قوی میباشد زیرا که اگیری اش بمعنی حیوان جنگلی ست و چنانکه
حیوان جنگلی بنسبت اهلی قوی و شدید میباشد همچنین چون این قسم آنهم بنسبت دیگر اقسام قوی و شدید بوده لهذا باین
اسم نام کرده شد و درین قسم بثور و ورم حار و سرخی در جلد میباشد و این قسم بر تمامی اعضای بدن یا در عضو خاص میشود و
از حکه و خارش آن خواهش خاریدن پیدا میشود پس مریض آنرا میخارد و از خاریدن در آن خراش پیدا شده نوکهای
بثور منفجر میشوند و از آنها رطوبت قلیل بر آمده بجای خود منجمد میگردد و گرد آن خطی پیدا میشود که از آن خشکریشه بصورت سبوسه ممتاز شده
بر صورت سوراخی از زه میگردد و فی الواقع آن سوراخی از زه نیست بلکه بثور اند که گرد آنها خط میباشد و اکثر همراه این
قسم حمی هم بود گاهی قلیل و گاهی زیاده و شدید و هم مریض با قلق میباشد و غثیان و در سر و حالت مشابه بلرزه و
قشعریره هم در آن بار بار یافته میشود و حکه و سوزش درین قسم بسیار شدید و قوی میباشد السبب اکثر در سن پیری و زنان
دموی و صفراوی مزاج را که قوی الحس بوند هم زیاده میشود و از استعداد وجع مفاصل و نقرس در بدن و از بد هضمی
معده و از زیادتی فکر و اندیشه هم پیدا میشود العلاج علاج عام اینست که در آب نیم گرم مریض را نشانند
تا جلد صاف شود و اذیت عصب کم گردد و از حرکت در آفتاب گرم احتراز کرده در سایه و مکان بارد نشانند و هرگاه
حرارت در مزاج زیاده باشد مسهل خفیف از قسم ادویه مسهله که نمکین بوند مثل میگنشیا سلفاس یا سلفیر پوڈر نوشانند
و غذای که بایجاد حرارت در معده هضم میشود مثل لحوم خصوصاً که با ابازیر حاره باشند یا لحم بقر نه خورانند بلکه اغذیه بارده
مثل توری و کدوی دراز و برگ پالک و خرفه سبز و خیار سبز و دال مونگ و دوغ همراه نان گندم بخورانند و لحوم لطیفه

از اقسام [illegible] که [illegible] و با [illegible] سفید [illegible] ذیل [illegible] مثل [illegible]
[illegible] همراه آب ساده [illegible] سفید [illegible] افشرده آلوی [illegible]
[illegible] سردی [illegible] پیدا [illegible] کم [illegible] شنیده میشود و [illegible]
[illegible] میشود و [illegible] آن [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ارج الزهر بای [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] بالا [illegible]
[illegible]
[illegible] ارج الزهر بای [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] ارج الزهر [illegible]
[illegible] الفار [illegible]
[illegible] الفار [illegible] استعمال
[illegible] ارج الزهر بای [illegible] آن از استعمال
[illegible] الفار [illegible] آن [illegible]
[illegible] الفار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فارسی [illegible] واو [illegible] سکون واو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جلد جا حاصل شده سرهای بثور شکسته از آن خون قلیل بر آمده بجای خود منجمد میگردد و در بعض از سوزش و خارش اذیت بیکران میرسد ما
خواب بیکم و زیاده و ظهور آن بر فرق بیشتر بالای هر دو سرین و در جانب وحشی پا و بر بازو میباشد و در عورات بالای فرج دگر آن بر مایه میشود گاه گاه
در اطفال محل ظهور مخصوص بر دو ساق ساعدین این مرض عارض شود و اکثر گردن و سینه و زیر کف پا و پیره سرین و مخرج ایشان عارض شود و در فتحی هم
از زیاده خارش پیدا میشود جلد ایشان سیاه گردد و میان سرخی پیدا شود و یک از بر محل سرین و خوابید بر انگشتی پیدا کرد است تا بر محل
پیدا میشوند السبب گاهی این مرض بسبب اطعمه خاص و وضع خاص که آن در بر روز حادث میشود باشد اما اکثر از فساد
هضم معده یا کبد یا گرده میشود و هر گاه در معده بیوست ترش از آن اخلاط کثیف تولید شوند و از حرارت جمله ساز و یا گرده فضول
و مواد برای اخراج از جلد می رساند چه از این اسباب مادی و فضول و مواد بر جلد ظاهر شده و در بدن خون و تراوش تنتاوی میشوند و چون در
عورات این قسم پیدا شود اکثر سبب آن فساد رحم مثل سرطان الرحم یا سیلان الرحم میباشد که از آن آب زهر دار جاری
شده بر جلد رسیده اذیت پیدا میکند و چون در اطفال عارض شود اکثر سبب آن وجود دیدان صغار که مسمی اسکارِیدیز
است در معای مستقیم میباشد و هر گاه در پیران عارض شود سبب آن پیدا شدن قمل و ریم از ایشان میباشد و این قسم
بیماری از کل بیشتر دو دوران در بدن مزمن ضعیف و کمزور میباشد و باید دانست که این مرض همیشه که رایج است لهجی در منیا
همراه آن در جسم بسیار کم رسیده میشود العلاج هر قدر که سبب دوران لازم وضع یا قطع شود پس کردن آن بر واند و در وضعی غسل
کردن از آب گرم که ساده یا در آن قوت دوا داده بود بسیار مفید شده و آن بیشتر صورت است اول اینکه او بیک سار مثل
پای کار بناسی پتاس یا سوڈا کاربناس از دوا الشعر تا دو الشعر بعدی گیلن آب ساده که آن ترجمه لفظ اثار مینا ساخته
حلکرده از آن غسل کنند در حالیکه آب مذکور گرم باشد دوم دیگر پتاس سلفاس که از آن ابری کبریتی آب ریزد و دو اونس تا چها
اونس گرفته در نیم گیلن آب گرم حلکرده از آن غسل سازند سوم دیگر اسید ہیڈروکلور یک درم سفوف استارچ که آنرا
بهار و کیمیای از شلجم در برنج میسازند یک پوند در آب گرم شدید الحرارت که در مقدار سی گیلن باشد حلکرده از آن غسل
سازند نوع دیگر کربناس وشکر نیم سیر چهار اونس در آب که سی گیلن در مقدار و شدید الحرارت باشد حلکرده
از آن غسل سازند و اغتسال از آب گرم ساده هم هر روز مفید است و هر گاه که آن مرض همراه این قسم امراض قلبیه یا
امراض شریان عظیم باشد پس تا شدن بیمار در حمام حار در مدت ثالث آن و غسل کردن در آن از آب گرم مفید میباشد و اما
ادویه موضعیه سرکه با آب گرم بالمناصفه آمیخته بر بدن طلا سازند ایضا آب آهک طلا سازند ایضا آب ملعوبه تیزاب
که بلغت انگریزی ایلارل لوشن گویند و دوران مائیڈروسیانک ایسڈ میباشد طلا سازند نوع دیگر
لوشن مائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ طلا سازند نوع دیگر آب کاربالک ایسڈ و ائلوٹ طلا سازند نوع دیگر مرهم
ایکونائٹ بر محل بثور و خارش مالند لیکن این وقتی جائز است که بر محل صغیر از جلد بدن مثل فرج زنان یا ختنه شود
اما هر گاه عام بر تمام بدن باشد درین وقت استعمال مرهم مذکور بر جلد بدن غیر جائز است بلکه قاتل بود و مضر برای حیات میبا

و درین وقت بهتر همین است که آنچه ادویه پیشتر نوشته شده اند آنها را بر تمام بدن باستعمال آرند و بکار برند نوع دیگر
قطران ضماد مفید است نوع دیگر لوشن هائیدرارج ازهم بای کلورائد طلا کردن بر محل مرض مفید است و این
دوا خادمه در پیران که بسبب پیری اشتداد تحمل میشود زیاده مفید میباشد و هرگاه در اطفال بر مقعد حادث شود در آنجا
حقنه از آب گرم و نمک دادن زیاده نافع میشود چه از ان دیدان خرد که در معای مستقیم اند میمیرند و سبب حدوث
مرض زایل میشود و چون در زنان از سرطان الرحم یا سیلان الرحم پیدا شود آنچه ادویه در علاج این امراض برای
کسر حدت رطوبات نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و این مرض گاهی از یکماه تا یکسال یا زیاده از آن هم
میماند و از کدام علاج زائل نمیشود و درین وقت اکثر سبب آن نیوروزز یعنی ضعف عصب میباشد پس اگر چنین دیده
شود سم الفار یا از مرکبات آن آنچه طبیب مناسب داند باستعمال آرد اما برای حصول فائده تام آن آنچه شرط و تدبیر از
تقدیم استعمال هائیدرارج ازهم بای کلورائد اکالا یا رسانیدن بخار کیلومل به بدن در علاج لای کن نوشته شده رعایت
آن اینجا هم ضرورست و در غذای این مریض آنچه در معده گرمی پیدا کند مثل لحوم و ابازیر حاره یا غذای حار بالفعل مثل
مطبوخ چای که حار بالفعل باشد زنهار نخورانند که از ان اذیت زیاده میشود فقط فصل ششم در اسکوی می
بکسر الف و سکون سین مهمله و ضم کاف و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانی و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی و آن لفظ لاطینی بمعنی
قشر و فلس است و این مرض ورم مزمن یعنی کرانک اصل جلد است که آنرا ڈرماٹائیٹس گویند و این ورم در بهره بیرونی آن میباشد
و هرگاه طبقهٔ خارجی جلد که کشوت میشود و در بعضی بالای ذره که پاپلری لیر است در فروغهای آن ورم و ازدیاد مقدار یافته میشود
و بسبب این ورم طبقهٔ بالای جلد که بر اصل جلد است از هیئت اصلی خود متغیر شده خلیها خشک گشته بر صورت فلس شده
هرگاه از جلد مرتفع شود ساقط گردد و از زیر آن جلد نازک سرخ رنگ ظاهر شود و چون اینهم خشک و خلیها شده بر صورت
فلس آید ساقط گردد لیکن گاهی فلس بزودی ساقط میشود و گاهی بعد مدت دراز ساقط گردد و چون این فلس را بالقوت و
زور جدا سازند از زیر آن قدری خون هم از جلد نازک سرخ برآید لیکن گاهی ریم برنمی آید زیرا که اینجا زخم نمیباشد
و چون این فلس ساقط شود بخوبی حال این ورم مشاهده گردد که در اصل جلد است و بسبب آن مقدار فروغها کبیر دیده میشود
و این بمنزله جنس است که اقسام آن بسیار است اول سوراسس بضم سین مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون الف و
کسر یای مثناة تحتانی و فتح الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی که بمعنی قذر و چرک است و تسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست
که در آن جلد از هیئت اصلی خود متغیر شده که در چرک آلوده دیده میشود و صورت خاص این قسم آنست که جابجا بر جلد آثار
سفید رنگ یافته میشوند چنانچه معلوم میشود که گویا آهک سفید بر جلد جابجا پاشیده است و گاهی بر تمام عضو و اعضا
منتشر است یا با این سفیدی برابر دیده میشود و چنان محسوس شود که گویا بر این عضو آهک طلا کرده اند السبب سبب
آن بخوبی واضح نشده لیکن اکثر از اثر خاندان خاص پیدا میشود و بعضی اسباب دیگر بر حدوث آن معین شوند مثل بدهضمی

سعده یا احتباس طمث و قلت آن یا ریختن چوب کل در کدام عضو یا وجع مفاصل یا نقرس و غیره اسباب که از ان در بدن
ضعف پیدا میشود و قسمی از ان از مرض آتشک پیدا میشود لیکن درین قسم فلسه مثل نقره یا آهک سفید نمیباشد بلکه
برنگ مسی بود العلامات درین مرض حمی و از دیاد حرارت بدن کمتر دیده میشود لیکن اول سرخی جابجا بالای جلد ظاهر
میشود بعد آن سفیدی و خشکی در آنجا آمده فلسه بر آن متولد میگردد و همراه آن قدری سوزش و خارش پیدا میشود که بسبب آن مریض بعض جا
آنرا میخارد و میخراشد و لیکن هرگاه زیاده کرانیک و خفیف الاعراض بود اذیت سوزش و خارش کم میباشد و این مرض اکثر
بر مفصل مرفق و رکبه یافته میشود و گاهی بر جانب وحشی ساعد و بازو و فخذین و گاهی بر سینه و بالای وجه و گاهی بر سر و
گاهی بر کف دست و پشت دست و گاهی بر ناخن بود که از ان ناخن سفید و تو بر تو و قشر قشر دیده میشود پس هرگاه خاص بر کف دست
و بالای ناخن باشد و بر مواضع دیگر بدن نبود یقینا باید دانست که از مادهٔ آتشک است کلا غیرا و گاهی سفیدی دران در
موضع صغیر از جلد میباشد و گاهی موضع کبیر از ان سفید دیده میشود و گاهی بر تمام یک عضو مثل یک دست یا یک پا سفیدی
ظاهر بود و باین اعتبارات نام آن بلغت انگریزی متعدد اند مثلا هرگاه سفیدی بر جاهای متفرق صغیر المقدار مثل قطرات
پاشیده بر جلد دیده شود آنرا گتاتا یعنی آب پاشیده شده بر بدن نامند و چون در صورت مستدیر کبیر المقدار این بیاض یافته شود
آنرا فیوزا یعنی وسیع و پهن نامند و هرگاه با سوزش و خارش زاید و با ورم کثیر بود و فلسه آن جلد جلد ساقط شده باشد
آنرا انفی ترتا گویند و آن بمعنی قوی و شدید است و درین قسم شدید آن خلو او درز هم در میان سفیدی پیدا میشود
بسبب شق شدن جلد و از بین درز آب جاری می شود زیرا که اصل جلد درین قسم زخم میرسد و درین وقت خشک نشده
دران پیدا گردد چنانکه در رپیا پیدا میشود و سبب آن زیاده خاریدن جلد از شدت حکه و سوزش میباشد و ایضا باید که
قسمی از امراض جلدیه بلغت انگریزی موسوم به لیپرا بکسر لام و سکون یای مثناه تحتانی و بای موحده فارسی و فتح رای
مهمله و سکون الف است که آنهم بر صورت و هم شکل سورایسز گتاتا میباشد و فرق بینهما آنست که در سورایسز فلسه تمام و
کمال بر یک حال میباشد و در مرض لیپرا در وسط فلسه بتدریج صغیر جلد به هیئت و صورت اصلی خود میباشد و گرد آن سفیدی
و سختی و غلظ در جلد بر صورت فلسه میباشد العلاج باید که سه دوا در علاجش زیاده مفید اند سم الفار و روغن جگر ماهی
و مرهم قطران پس این ادویه را در علاجش برابر در استعمال آرند مثلا لایکر آرسنک اول مقدار قلیل مثل دو قطره آن با کرایونس
آب ساده حل کرده بعد خوردن غذا فوراً بنوشانند پس بعد بتدریج مقدار آن تا پنج قطره زیاده سازند و بران مداومت
نمایند و این ترتیب بنا بر آن گفته شده که گاهی معده کسی از لایکر آرسنک زیاده متاذی میگردد لهذا از تدریج احتیاط
پیدا شده از مضرت آن امن حاصل میشود که لایکر روغن جگر ماهی اول از نیم درام بعد گذشتن دو ساعت بر خوردن غذا
نوشانیده پس بعد بتدریج تا یکدو اونس مقدارش رسانیده بر آن مداومت نمایند و روزانه دو سه بار مرهم قطران بر محل
مرض بمالند و بعضی از مجربین استعمال کبریت را هم درین مرض نافع میدانند و بنا بر ان سلفایت پتاسیم را خورانیدن

مفید نخواهد بود و هرگاه بسبب جمع مواد اصل و اثر حرارت یا از ترشحی ... بود ابدال خاص آن ... این امراض را دفع کنند و
هرگاه بسبب التهاب باشد در این وقت سم الفار اول مفید نمیشود بلکه مضر است که پیش از استعمال آن ... صاف ... آب
... [illegible] ... سم الفار ... [illegible] ...
و اگر ... [illegible] ... محتاج ... استعمال ... [illegible] ... زیرا که
... [illegible] ... هرگاه ... زیاده ... [illegible] ...
... قسم دوم آن ... [illegible] ... و سکون ... [illegible] ...
... [illegible] ... و آن ... [illegible] ... است که ...
بود و آن ... [illegible] ... جلد ... [illegible] ...
حال ... و فساد ... آن پیدا میشود ... [illegible] ... جلد ... پیدا میشود ...
... زیاده ... [illegible] ... پیدا ... [illegible] ...
گاهی که ... [illegible] ... گمان کرده میشود که از قسم ... [illegible] ... است ...
این مرض ... خاندان ... [illegible] ... آن ...
زیاده ... [illegible] ... جلد ... [illegible] ...
... [illegible] ... پیدا ... [illegible] ... کسی از ...
... [illegible] ... پیدا میشود ... [illegible] ...
... جلد ... و گاهی در اعضای دیگر ... [illegible] ... قسمی از آن که
... [illegible] ... کاف ... [illegible] ...
... [illegible] ... زیاده ... [illegible] ... از آن ...
زیاده پیدا میشود ... [illegible] ... گاهی ... جلد اعضای دیگر ... و در این وقت رنگ
جلد ... [illegible] ... سیاه ... [illegible] ... جلد این موضع ...
میشود ... [illegible] ... قسم ... [illegible] ... و فتح یای موحده ...
و سکون ... [illegible] ... رنگ ... [illegible] ... زیاده ...
... [illegible] ... آن ... [illegible] ... خارش زیاده بود و آن ... شکل
... [illegible] ... سوزش و حرقت و خارش آن
زیاده میشود و قسمی ثالث از آن ... [illegible] ... سکون ... کاف و فتح لام

وسکون زای معجمه یعنی مبدل لون نامند و آنرا بعربی بهق و بهندی چهیپ گویند لیکن چونکه از تحقیق جدید ثابت شده که سبب این
قسم بودن زهر نباتی در جلد ست لهذا اولی آنست که آنرا در بیان پاراسائی ساکه محل ذکر امراضی ست که از زهر نباتی پیدا
میشوند نوشته شود ان شاء الله العلاج در قسم اول آن که سهل العلاج ست قبل از تدابیر دیگر باز از السبب کوشند سپس
سر یا جلد بدن را از آب نیم گرم بشویند و کدام روغن شیرین بر جلد طلا سازند و در قسم ثانی آن که عسر العلاج ست ایضاً
سبب اغتسال از آب نیم گرم مفید ست پس بعد مرهم سیماب زرد رنگ که آنرا انگوئنتم هائیدرارج ازم نائتراس گویند بر آن
طلا سازند ایضاً انگوئنتم هائیدرارج ازم ایودینا کلورائد و آن مرهمی ست که از سفوفیکه بالاقات رسکپور یا ایودینا
شود ساخته میشود و ضماد امنیه ست ایضاً گلیسرین چهار حصه و کاربولک ایسڈ یک حصه باکاسب هم اولی نوشته
باشد حل کرده طلا سازند و هرگاه از کدام تدبیر و علاج دفع نشود آرسنک و مرکبات آن نوشانند و چونکه در علاج
این قسم اهتمام زیاده شده و لهذا اسپرنتها دست بعض ڈاکتران کالیون ثابت شده تدبیری نافع نوشته میشود و سفته
پارچه نازک صاف را بر روغن شیرین ترکرده بر عضو علیل نهاده بر بندند و همیشه تبدیل نمایند لیکن کدام وقت
از نهادن روغن عضو را خالی ندارند فتاملوا قسم سوم آن ایکتی اوزز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و
کاف و کسر تای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی این لفظ
ماخوذ ست از ایکتس که بمعنی سمک ست و مراد از آن این ست که جلد بدن انسان مثل جلد ماهی با فلسها میگردد
و این مرض طبقه بالای جلد ست که آنرا اپی ڈرمس نامند و درین علت سیل طبقه جلد مذکور سخت و غلیظ و خشک و سیاه رنگ
یا خاکستری رنگ میگردد و بسبب آن طبقه مذکور جابجا شق شده بر صورت فلسها ماهی میگردد و گاهی صغیر المقدار و گاهی
کبیر المقدار و درین مرض کدام خوف هلاکت یا درد یا تپ نبود و گاه خارش و حرارت موضع جلد و سرخی هم نمی باشد
و هرگاه بسبب یبوست و تمدد جلد مریض آنرا میخارد وقت خاریدن فلسهای مذکوره مثل سبوسه از جلد ساقط میشوند این
مرض بر وجه کمتر دیده میشود و بیشتر بر ساعدها و بازوها و همچنین بر فخذین و ساقین و پا با زیاده میباشد و بر گردن هم گاهی میشود
السبب این مرض از اثر خاندان میشود که زیر طبقه اصلی جلد و بستر این مرض تخم کم پیدا میشود و هم غدد مولده شحم بسبب
قلت تولد شحم کار خود بسیار کم میدهد و از آن سبیل این طبقه خشک پیدا میشود و لینت از جلد فاقد گردد و هم انچه جلد بدن را آشنا
سازد مثل پردشته خارجی فصلی و هوای یا لباس معین بر حدوث آن میشود العلاج هرگاه مرض بسبب اثر خاندان باشد
تدبیرش اینست که ترطیب جلد نمایند بانکه کدام روغن شیرین بر جلد مالند و اگر روغن ها سه چهار بار صبح و شام مالند
زیاده نافع بود و هرگاه مرض خفیف بود یا زخم و انشقاق در جلد نباشد درین وقت روغن سرشف مالیدن زیاده نافع خواهد
سرآن بسبب حدت قدری خون را هم بسوی جلد جذب میکند و اگر کدام چیز که بسبب حدت خود بر جلد قدری اذیت پیدا کند
مثل روغن جب السلاطین که تا هفت قطره آن در زخم آنانه روغن شیرین حل کرده بر جلد مالش کنند انفع خواهد بود لیکن خیال و

احتیاط این امر ضرورست که عندت آن بحدی نرسد که به جلد بثور پیدا کند بلکه بهتر است باشد که از ان قدری گرمی پیدا شود و قبل از آن بدن را از آب گرم و شیر بز یا شیر گاو و کتیره یا تخم ریحان باشد کثیر منوده بعده روغن بر جلد بمالند و بعد تدبیر این کیفیت دلاک بر جلد مالش نمایند و در غذای این مریض هر قدر که روغن و چربی هضم شود بخورانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی همراه شیر بسیار مفید است زیرا که روغن و شحم را به جلد جمع میسازد و فصل هفتم در مرض پیکرولی بضم جیم فارسی و سکون واو و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانی الفاظ لاطینی است یعنی تفاره خرد یعنی بثرهای کوچک که مثل غده خرد در اصل جلد واقع شود و آن نیز دو قسم است لوپس و مولس کم لوپس بضم لام و سکون واو و فتح بای فارسی و سکون سین مهمله یعنی گرگ است و تسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که چنانکه گرگ آکل لحم است همچنین این مرض هم لحم عضو را میخورد و از ان آکله در لحم و جابجا زخم پیدا میشود لهذا آنرا بنام حیوان خورنده لحم موسوم ساختند و در این مرض [illegible] غیر طبیعی مثل غابرن ناقص منفصل از خون در اصل جلد که ذرات میریزد و از ان جلد مذکور غلیظ و دبیز میگردد و در غلظ آن خشونت یعنی اختلاف در ارتفاع و انخفاض بصورت قوبا پیدا میگردد و این مرض اکثر بر چهره دیده میشود خصوصا بر پره بینی و گاهی بر رخسار و گاهی بالای لب و گاهی بالای جفن هم میشود و آن بر سه قسم است در قسم اول آن سرخی مثل سرخی اپری تیما میباشد لهذا آنرا لوپس اپری تیما توزم یعنی لوپس که مشابه باپری تیما است مینامند و در قسم دوم بر کل یعنی بثره و عقده صغیر القدر میباشند و قسم دوم آنرا لوپس نان الیسی ڈنس بفتح نون و سکون الف و نون و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام هندی و سکون نون و سین مهمله نامند یعنی لوپس که دران زخم در گذشت نمیشود و در این هر دو قسم جراحت کم بود و قسم سوم آنرا لوپس اکسیسی ڈنس نامند و درین قسم بثره بسیار سخت بود و آخر دران زخم میشود و آن زخم رفته رفته وسیع و غائر میگردد تا اینکه بحدی میرسد که مشابه میشود بزخم کنر یعنی کرگ و بهمان مشابهت به لوپس نام کرده شده و درین قسم جراحت که پیدا میشود خورنده لحم بود که اکثر گوشت پره بینی را چنان میخورد که تا استخوان بینی میرسد و از ان استخوان بینی نمایان میشود و گاهی تا لحم شفه میخورد و تا لثه میرسد و بسبب آن بینی معدوم و ناقص میشود و از ان قبح منظر پیدا گردد و چنان معلوم میشود که گویا مریض مقطوع الانف است و گاهی گوشت رخساره هم میخورد که از ان استخوان کاسه اعلی دیده میشود و چونکه درین قسم گوشت جلد فانی میشود لهذا گاهی آنرا سرطان جلد مینامند لیکن فی الواقع آن سرطان نیست زیرا که دران میل سرطان یافته نمیشود و در قسم اول و ثانی آن بعد صحت چنان اثر باقی میماند که گویا آنجا داغ نهاده باشند زیرا که از ریختن جوهر کل در موضع مرض بعد از آن چنان نقصان بجلد میرسد که قریب بفانی شدن میرسد و رقیق و تنک میگردد چنانکه از داغ نهادن میشود و در قسم ثالث آن هرگاه مواد در عروق صغار جذب شده به اصل شود داغ مذکور بنسبت قسمها اولین زیاده و شدید میباشد و چنان معلوم میشود که گویا ازینجا اصل جلد ضائع و فانی شده و بجای آن جلد جدید که بسیار رقیق و درخشنده بود روئیده است التماس سبب حقیقی آن تا حال ظاهر نشده لیکن صحیح

این قدر معلوم ست که در حالت بودن ختنا زیر و آتشک این مرض زیاده پیدا میشود و هم در عورات به نسبت رجال زیاده حادث
میشود و در سن جوانی از بست سال تا چهل سال عمر زیاده و در پیران کم و در اطفال کمتر دیده میشود و قسمی از زخم آتشک ست
که در پرهٔ بینی می افتد و آنهم گوشت بینی را میخورد و بسبب آن باین مرض مشابه میشود لیکن فرق بینها آنست که درین مرض چو بر کل
یعنی دانه های خورد پیدا شده زخم حادث میشود و در زخم آتشک چو بر کل یعنی بثور خورد پیدا نمیشوند و فرق دیگر آنست که اگر لوپس حقیقی
بوده باشد همراه آن کدام فساد و علامت آتشک موجود نمیباشد و اگر از مادهٔ آتشک این مرض و زخم در بینی پیدا شده باشد
علامات سفلس سکندری یا ترشری ضرور موجود خواهند بود العلاج اوّل علاج عام آن اینست که آنچه ادویه که مقوی خون اند
مثل کنین و سم الفار و لائکر آرسنک و تنکچر استیل و دیگر مرکبات آهن و پارشش کی سپل فوڈ و هائی پو فاسفت افلائم و سرفی لی وڈ ائیڈ
بنوشانند و هرگاه گمان بودن مادهٔ آتشک بود ڈونوون سلوشن یا پتاس ایوڈائیڈ همراه نقوع یا مطبوخ عشبه نوشانند و
روغن جگر ماهی در جمله اقسام این مرض نافع ست و همچنین از تبدیل مسکن و بلد با کمال از تبدیل زیاده درین مرض فائده حاصل
میشود و مریض را اغذیه جیده مثل لحم جید در بست و چهار ساعت دو سه بار خورانند و نوشانیدن شیر تازه صبح و شام درین
مرض ضرور ست و در قسمین اولین که در آنها زخم نمیباشد اول دوای خفیف مثل لائکر آیوڈائی ایسیٹس بر محل سرخی جلد طلا سازند
و این بهر دو قسم نافع ست یا ٹنکچر ایوڈین طلا سازند یا ده گرین اصل ایوڈین در یک اونس گلیسرین حل کرده بر محل مرض
طلا سازند یا فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک ایلس از قلم موئین بر بثور و سرخی جلد طلا سازند و هر دو را ان جا متهٔ زیاده طلا ساده تا مرض
زیاده وسیع نگردد پس اگر از استعمال این ادویه مرض رفع نشود علاج هر دو قسمین اولین موافق علاج قسم ثالث نمایند و قانون
علاج قسم ثالث اینست که بعد علاج عام آنچه صلابت دران در جلد پیدا میشود بر آن از نهادن ادویه مفسد لحم و
مولد جراحت جلد و لحم به امر دهٔ کرده زخم پیدا کنند تا آنچه مادهٔ مفسد در جلد ست خارج شود لیکن چندان زیاده ادویه
مذکوره را باستعمال نیارند که زخم عظیم پیدا شود و بسبب آن اصل جلد و لحم هم زخمی شوند بلکه بقدر ضرور دوای کاوی
و میت لحم بران نهند و این ادویه مثل نائٹرک ایسڈ خالص ست که آنرا از قلم زجاجی گرد صلابت مذکوره طلا میکنند ایضاً
ایسڈ نائٹریٹ یا نیٹراج ارم ست و آن سیماب محلول در نائٹرک ایسڈ ست و از آن هم زخم پیدا میشود ایضاً کروٹک ایسڈ سلوشن
است که دران یکدرام کرونک ایسڈ را در چهار ڈرام آب ساده ممزوج کرده از قلم زجاجی یا از قلم موئین بر محل مقصود طلا
میکنند و ایضاً کلورائیڈ آف زنک و میده گندم هر دو را بالمناصفه گرفته در آب ساده حل کرده بر محل صلابت و برد و ران
زیاده ضماد میسازند ایضاً الهٔ زنک یعنی اس کچه و مغز نان ڈبل دو یا سه حصه گرفته با آب ساده آمیخته بطور ضماد درست کرده
محل صلابت و برد و ران ضماد سازند لیکن اگر مرض در جای قلیل و صغیر المقدار بود این ادویه را بر مجموع بثور و درد
ضماد کرده زخم کوچک پیدا کنند و اگر مرض در جای وسیع و کبیر المقدار بود اول درین وقت دوای ضماد متفرق جابجا
ضماد سازند تا زخم گرد آن پیدا شده مرض [illegible] کسره و دفعةً حادث نشود و الا درد و

اذیت زیاده خواهد شد و بعد حادث شدن زخم وجدا کردن دوای ضماد و دیگر ادویه مولده جراحت از بالای جلد پارچه صاف از
آب گرم تر کرده یا ضماد از ادویه منضجه درست کرده بر زخم نهند تا بسبب آن مادهٔ مفسده از جای خود جاری شده خارج
گردد و بعده روزانه پیدا شدن زخم ببینند که بعد خارج شدن لحم و جلد مرده و جاری و سائل شدن ماده مفسده مرض وصلابت
آن باقی ست یا برطرف شده اگر قدری صلابت باقی باشد که ازان باز عود و اشتداد مرض باشد باز دوای مقرح جلد بران نهند
تا ماده مفسده بخوبی مستاصل شود و اگر زخم صاف باقی باشد برای اندمال زخم وپیدا کردن سیل در طبقهٔ بالای جلد جهت اندمال زنک
سلفاس و گرین در یک اونس آب حل کرده یا کاستک نقره از نیم گرین تا ده گرین در یک اونس آب صاف حل کرده بران
طلا سازند یا بیناله اوکسائید آف زنک دو درام کالامین که آنهم قسمی از زنک ست چهار ڈرام گلیسرین دو اونس
همراه گلاب قسم اعلی که شش اونس بود خوب حل کرده پارچه بران تر کرده بر زخم گذارند قسم دوم آن مولسکم است بفتح
میم وسکون واو و فتح لام و سکون سین و ضم کاف و سکون میم لفظ لاطین بمعنی عقده لین ست که بر جلد پیدا میشود و چون این قسم
مرض هم عقده لین ست لهذا باین اسم موسوم شد و اینهم بر دو قسم ست یکی ازان بر جلد مثل ثمر انجیر طویل که اصل آن باریک
و سر آن مدور بود و مثل ثالیل با بر می آید و در ان فقط اغشای خانه دار میباشد و این قسم مرض خفیف ست و دوم ازان مستور
عنب میباشد و اندرون آن غدهٔ مولده شحم بود که آن بسبب پیدا و مجتمع شدن شحم زائد کبیر المقدار میشود و بر سر این قسم ثانی
مجری شحم دیده میشود و گاهی ازان رطوبت سفید مثل شیر یا مثل شیر رقیق یا بالجمله متغیر از حال شحم خارج هم میشود السبب
سبب قسم اول بخوبی معلوم نیست اما در سن پیری این قسم پیدا میشود اما قسم ثانی پس آن اکثر از امراض متعدیه دیده شده چه
اکثر بر رخسار اطفال شیرخوار پیدا میشود و بعد از آن بر پستان مرضع آنهم پیدا میگردد و ازان ظاهر میشود که این قسم هم از جملهٔ
امراضی ست که از یکی بدیگری میرسد لهذا قسم اول آنرا در لغت انگریزی مولسکم سمپلکس یعنی مولسکم خالص نامند و قسم
ثانی آنرا مولسکم کانٹیجیوزم میگویند و این قسم مرض کم دیده میشود العلاج در قسم سمپلکس آن اگر بیخ عقده غلیظ بود
اول اصل آنرا از ابریشم چند روز محکم بسته از مقراض ببرند و اگر اصل باریک بود بدون بستن بیخ غده مذکوره را از مقراض
یا کارد ببرند و بعد آن اصل کاستک نقره یکبار سکی و چاقو بران نهند تا بسوزد و باز عود نکند و در قسم ثانی آن اول
در دهن آن انداخته شحم را ازان بعمل اتامل بیرون آرند و اگر بسبب غلظ غده شحم از اثر غمز بر نیاید از نشتر باریک قدری
دهان آنرا وسیع کرده شحم مجتمع را ازان برآرند و بعد اخراج شحم اصل قلم کاستک نقره را سر باریک کرده در غدهٔ مذکوره اندازند
تا از حدت آن در غدهٔ مذکوره قدری ورم پیدا شده غده مذکور سوخته شود و باز مرض عود نکند فقط تمت فصل
هشتم در مالیکولی بفتح میم وسکون الف و کسر کاف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة
تحتانی یعنی مبتدل شدن لون جلد ست در جای خاص که آنرا داغ گویند و آنهم بر شش قسم ست اول الفا ایلس
بکسر الف وسکون فا وکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکسر لام وسکون سین مهمله یعنی داغی و اثری ست که از عدم

آفتاب بر جلد پیدا میشود و گاهی این را لیور اسپاٹ یعنی قطعه کبدیه نامند چرا که رنگ آن بارنگ کبد متشابه بود و درین
مرض فقط رنگ جلد از حالت صحت خود متغیر میشود باقی در دیگر حالات جلد بر صحت خود میباشد و این انتقال از
حال صحت گاهی بسوی رنگ بادامی و گاهی بر لون صندلی و گاهی قریب برنگ مسی میباشد و آنهم باعتبار سبب خود دو
قسم ست یکی آنکه از تاثیر حرارت شمس و راه رفتن در آفتاب گرم بر جلد جائیکه آن از لباس مکشوف میماند مثل چهره و گردن و دستها
پیدا میشود و آن اول بطور داغهای کوچک حادث میشود و بعد داغهای خورد یکجا شده داغ کبیر میگردد و این در کسانیکه
سفید پوست اند اکثر میشود و قسم ثانی آن اینست که بر جلد بر غیر مواضع مذکوره مثل سینه و شکم و کمر و فخذین و ساقین میشود این
قسم اکثر عورات را بسبب اذیت رحم خواه وقت حمل یا وقت قرب در حیض یا بسبب اذیت دیگر حادث گردد العلاج هرچند آنچه
از اذیت حدت آفتاب میشود در فصل سرما زائل گردد و آنچه از اذیت رحم پیدا میشود بعد رفع اذیت آن برطرف میگردد لیکن اگر
مریض اصرار کند پس آنچه از اذیت حدت آفتاب افتد در آن سفیده بیضه مرغ و روغن کنجد بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند
نوع دیگر لیکه یک اونس از دوای سابق گرفته لائکر پلمبای اسٹیبس بست قطره دران حل کرده بر داغ مذکور طلا سازند ایضاً
شیره مغز بادام تلخ مقشر یک اونس گرفته دران هائیڈرارج ازهم بای کلورائیڈ دو گرین حل کرده پارچه بآن تر کرده بر داغ مذکور
مالند یا بذریعه قلم موئین بران طلا سازند ایضاً نائٹرمیوریاٹک اسیڈ ڈائلوٹ دو ڈرام آب ساده هشت اونس باهم آمیخته
پارچه بآن تر کرده بر آثار مذکوره از آن چنان مالند که بعد غسل سه دلشوئید ایضاً محلول مخفف تیزاب ترش بات بر داغ مذکور نهند
و از آن بشویند و آنچه عورات را از اذیت رحم میشود در آن اول مسهل خفیف دهند بعد آن نائٹرمیوریاٹک اسیڈ ڈائلوٹ
پانزده یا بست قطره همراه نقوع جنتیان نوشانیدن مفید است همچنین دوائیکه دران هائیڈرارج شریک ست و در قسم
اول نوشته شده بر داغها طلا سازند و ایضاً لوشن نائٹرمیوریاٹک اسیڈ طلا سازند لیکن مادام که اصل سبب آن که اذیت
رحم ست رفع نمیشود مرض رفع نمیگردد قسم دوم آنکه لینٹائیگو است بفتح لام و سکون یای مثناة تحتانی و نون و فتح تای
مثناة فوقانی هندی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف فارسی و سکون واو لفظ لاطینی ست معنی آن داغی ست
که بصورت نصف دانه کرسنه باشد و این قسم اکثر کسانی را که سفید جلد و سرخ مو باریک جلد و رنگین شان متقلب بود بر روی و دستها
شان پیدا میشود و رنگ آن مائل بزردی یا صندلی یا قدری زردی و سبزی میباشد و اکثر این داغها خلقی بوند و تا
مدت العمر میمانند و گاهی بعد رسیدن سن بلوغ دفع میشوند و فرق درین هر دو قسم آنست که آنچه از قسم اول بسبب
حدت آفتاب پیدا میشود از آمدن فصل سرما خود رفع میگردد بخلاف قسم ثانی لیکن قسم ثانی هم از راه رفتن در تابش
آفتاب زیاده میشود العلاج درین قسم از علاج کمتر فائده میشود لیکن آنچه بسبب حدت آفتاب زیاده شده باشد در آن
علاج قسم اول که از حدت آفتاب میشود نماید و بعضی حکما بعلاجش فرموده اند که آب آهک و روغن کنجد بالمناصفه آمیخته
فی یک اونس ازین دوا ده قطره لائکر ایوڈینای قوی حل کرده بر جلد طلا سازند تا قدری اذیت بر جلد پیدا شود ایضاً

بوریکس یعنی سهاگه صاف یکدرام و آنرا در هشت اونس گلاب قسم اول حلکرده طلا کردن مفیدست قسم سوم
سوم آن لوکوڈرما بضم لام وسکون واو وضم کاف وسکون واو وفتح دال هندی وسکون رای مهمله وفتح میم وسکون الف است قسم سوم لوکوڈرما
یعنی سفید شدن جلد بدن بسبب زائل شدن رنگ اصلی آنست و درین مرض سوای تغیر لون دیگر کدام شکایت و انحراف
از صحت در جلد نمیباشد و بزبان عربی آنرا برص میگویند و این مرض اکثر سکنه بلاد حاره را مثل اهل هند و اهل افریقه
عارض میشود و اگرچه عروض آن بر تمام جلد بدن جائز است اما خاصة بر جلد رو ولب و بالای دستها و پاها و بر
اعضای تناسل ذکران و نسوان ظاهر میشود و گاهی سفیدی بمقدار صغیر مدور الشکل یافته میشود و گاهی چون بر جلد اعضا
تا مقدار کثیر از جلد میباشد و جائیکه لوکوڈرما یعنی سفیدی برص بر جلد بود آنجا موها کم میرویند و آنچه رویند سفید رنگ
برمی آیند الغرض سبب آن بخوبی ظاهر نشده لیکن گاهی از ابتدای عمر و گاهی بعد سن جوانی شروع میشود این قدر
ضرورست که از ضعف ریشه های سمپتی تهتک که در جلد اند عموما حادث این مرض میشود زیرا که ریشه عصب مذکور از
ضعیف شدن خود افاده قوت در جلد که بسبب آن جلد رنگ اصلی پیدا میکند نمیکنند و بسبب آن جلد از پیدا کردن
رنگ قاصر میشود پس رنگ اصلی جلد که سفیدیست دیده میشود یا از ضعیف شدن غشای عضو خاص که در اصل
جلدست و کار خاص آن تولید لون جلدست و این غشا را بزبان انگریزی ریٹی میوکوزم گویند این مرض ابطی الشفا و
العلاج هرگاه مرض مبتدی بود از علاج انتفاع ظاهر میشود و چون مزمن گردد عسر العلاج است پس باید که
درین مرض تقویت قوت نمایند بنوشانیدن ادویه مقویه مثل ٹنکچر استیل و کونین سلفاس و روغن جگر ماهی و
بهترین ادویه درین مرض سم الفارست و افضل طریق استعمالش آنست که فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک را حسب مناسب
نوشانند و هم روغن هیچ موگری تا ده قطره اکلا و طلاء درین مرض نافعست و همچنین آنچه اذیت بر جلد پیدا میکنند
مثل خردل مسحوق با سرکه یا لائکر لیتی یعنی مکسچر بر جای سفید طلا سازند و هم درین مرض بر محل سفید جلد صدمه و اذیت بذریعه
زنجیر برقی رسانیدن مفیدست که تقویت جلد مینماید و اگر برص صغیر المقدار بود لائکر آرسنک بر آن طلا سازند و هرگاه
مرض بر اکثر جلد عام باشد مریض را زیر ... نشانیده آب سرد از ... بر بدنش رسانند و چون از علاج فائده
حاصل نشود برای رفع قبح منظر ادویه ملونه جلد مثل حنا و ... بر جلد طلا سازند تا قدری زیر رنگ دوا سفیدی
پنهان شود و اگر در زنان قوم هنود بجائی باشد که موافق رسم ایشان تلوین جلد از نیل مذموم نباشد بعد غرز ابره نیل
مسحوق در ثقبه های ابره پر کنند تا از ان برای دوام رنگ پیدا شود و قسم چهارم آن ملانوڈرما ست بکسر میم و فتح قسم چهارم ملانوڈرما
لام وسکون الف وضم نون وسکون واو یعنی قوی و شدید شدن رنگ جلد که بسبب آن مائل بسیاهی گردد و
این مرض لوکوڈرماست و آنرا بعربی برص اسود نامند و درین مرض هم بجز از دیاد لون جلد کدام نقصان و تغیر در جلد از
حال صحت یافته نمیشود الغرض سبب آن گاهی بسبب خصوصیت صنف خاص بود مثل قوم حبش و گاهی

تقبیل امور طبیعی و غیره پالوچی بود چنانکه در حال حمل رنگ جلد ثدی سیاه میگردد و گاهی بر رخسارهای جهالی داغ سیاه پیدا میشود و گاهی
قریب سن بلوغ بر اعضای تناسل فحول و اناث سیاهی غالب میگردد و گاهی از اثر خاندان در لون جلد عموما یا بر جاهای خاص
سیاهی رنگ ظاهر میشود و هم بسبب تمازت آفتاب گاهی بر جلد جاهائیکه از لباس مکشوف میماند سیاهی پیدا میشود و گاهی
بسبب امراض بر جلد سیاهی غالب میشود چنانکه در امراض جگر و امراض گرده و امراض قلب و گاهی در سل و هم در انیمیا
گاهی رنگ جلد بدن سیاهی مائل میشود و هم در مرض کلاه گرده یا در ضعف سولر پلکسس هم سیاهی بر رنگ جلد غالب
میشود و سولر بمعنی آفتاب است و پلکسس بمعنی ریشه ها است که باهم پیچ در پیچ شده بطور عقده مجتمع شده باشند و چونکه بسبب
معده ریشه های کثیره سمپتی تهتک برای اعانت هضم معده بر این هیئت یافته شده اند لهذا آنرا باین اسم موسوم ساخته
و چون در اینجا ضعف می آید و از آن هضم معدی ناقص میشود بسبب آن در رنگ جلد سوادی پیدا میشود و گاهی بسبب آتشک
گاهی بسبب و رم جلدیکه از داغ نهادن جلد یا از نهادن ادویه آبله انگیز بر آن پیدا میشود و هم بعد به شدن دل سیاهی بر رنگ جلد
غالب میشود العلاج کدام علاج خاص برای آن نیست لیکن تا دام که سبب مولد مرض لائق دفع باشد آنرا دور سازند و برای
تبدیل لون جلد آنچه در علاج قسم اول و ثانی ادویه نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و هرگاه بسبب ضعف سمپتی تهتک باشد
که در سولر پلکسس میباشد درین وقت بهتر از لائکر آرسنک دوای دیگر مقوی عصب و نافع باین مرض نیست فقط
قسم پنجم نیوس است بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله و آن بمعنی عیب جلد است که بسبب رنگ باشد
و خلقی بود لهذا آنرا نیوس پگمنتوسس نامند زیرا که پگمنت بمعنی رنگ است و آن آثار اند که وقت فطرت بر جلد بدن پیدا میشوند اکثر سیاه
گاهی قدری زردی هم در آن میباشد مثل لون قشری و گاهی کدر اللون و گاهی این آثار خرد بقدر نقطه و گاهی کبیر المقدار هم
باشند تا اینکه تا نصف چهره یا نصف دست را احاطه میکنند لیکن احاطه آن بر این نمط بود که نقطه های کثیره آن بر عضوی قریب
قریب چنان بکثرت یافته میشوند که گویا خال واحد وسیع است و گاهی برابر جلد میباشند و گاهی قدری از جلد بدن مرتفع بوند
و این ارتفاع گاهی بحدی میرسد که مثل باسور لیفی مستحیل میشود و درین وقت مو باهم اندرون آن هم میرویند زیرا که ارتفاع
آن نباشد مگر بسبب زیاده شدن مقدار غده شعر و آنرا بلغت عرب خیلان نامند و اگرچه حدوث آن بر تمام جلد بدن ممکن است
لیکن اکثر بر رخساره ها یا بر سینه یا بر شانه و پس پشت یافته میشود السبب سبب آن بخوبی ظاهر نشده این قدر البته معلوم است
که خلقی میباشد العلاج اگر صورت قبیح منظر بود و صغیر المقدار باشد از مقراض آنرا ببرند یا سر بار یک پتاس افیوز را که دوای
حاد و آکل لحم و مولد جراحت است بر باسور مذکور مکرر بنهند تا جرم آن فانی شود لیکن وقت نهادن دوای مذکور بر سه باید اگر
آن نهد یا کدام روغن شیرین طلا سازند تا آنچه رطوبات از محل باسور جاری و سائل شود بر جلد مرور نکند و الا بسبب
بودن آنها از اثر دوای مذکور زخم دیگر در جلد پیدا خواهد شد زیرا که از خاصه پتاس افیوزا این است که چون با دهنیت ملاقی
میشود صابون میگردد و بعد آن از آن زخم پیدا میشود فقط قسم ششم آن پسوریاسس است بفتح بای فارسی و سکون سین مهمله

قسم پنجم

قسم ششم

وکسر بای موحده فارسی وضم پای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون الف وآن ماخوذ است از لفظ کریک که پرپرا است بمعنی ارغوانی ولتسمیه مرض باین اسم بنابر آنست که درین مرض هم آثار برنگ ارغوانی وسرخ بر جلد بدن ظاهر میشوند واین را بلغت عرب نمش گویند وحقیقت این مرض ظهور داغهای سرخ است بر جلد بسبب ریختن خون از عروق شعریه تحت جلد وداغهای مذکوره گاهی بسیار خرد مثل نشان غرز سر سوزن یا بقدر نشان گزیدن کیک بوند وگاهی کبیر المقدار بقدر چهار آنے یا هشت آنے یا روپیه میباشند ودرین مرض همراه این آثار تپ وحرارت نمیباشد وهمین علامت این مرض را از داغها وآثار سرخ که در تپ ها مثل تپ منافذ ظهور بر جلد پیدا میشوند جدا میکند اسباب اصلی سبب آن کمزوری خون وسبب قریب ضعف جرم عروق شعریه میباشد که ازان خون رقیق از عروق شعریه که در اصل جلد اندر یعنی زیر طبقه بالای جلد جمع میگردد ورنگ آن بطور داغ دیده میشود واز اسباب بعیده آن نه خوردن اغذیه بقیده مقویه ودم وخوردن اغذیه ناقصه یا ضعف هضم است که ازان اغذیه جیده هم بخوبی هضم نمیشوند وازان غذای جید باعضا نمیرسد و زیاده سردی وتری هم معین بان میشود زیرا که ازانهم ضعف جلد پیدا میشود وایضا زیاده مشقت بدنی بانکه ماندن در مکانیکه هوایش متعفن بود ونه گشتن در هوای صاف وترک ریاضت واختیار سکون ودحت واز کم غسل کردن که بسبب آن در جلد کثافت واستحصاف بهم رسد هم این مرض پیدا میشود وگاهی بسبب امراض اعضای باطنه مثل ورم طحال یا آمدن سفیدی در بول یا مرض جگر وگاهی در نزف الدم بواسیری وگاهی در حالت نقرس ووجع مفاصل وگاهی از خوردن ادویه مثل ایوڈائیڈ اف پوٹاشیم یا کلورائیڈ یا پتاش ایوڈائیڈ هم وگاهی بسبب سن شیخوخت هرگاه ازان جلد رقیق شود هم این مرض پیدا میشود چنانکه در فقرای پیر زیاده این مرض دیده میشود العلامات علامات آن ظهور فتور ونقصان افعال طبیعیه که از قسم علامات عامه اند ضعف بدن عموما وماندگی وگاهی دوران سر وگاهی خفقان واکثر درد مفاصل وعضلات بدن مثل درد ماننده هم میشود وگاهی قبض شکم وگاهی اسهال میباشد وگاهی از بینی خون جاری میگردد وگاهی بول الدم پیدا میشود واکثر درین مرض بول کم می آید وچون این علامات یافته شوند داغها بر جلد پیدا میشوند ودر اول ظهور خود سرخ میباشند بعد آن سیاه بعد ازان سبزی پیدا میشود وبعده مائل بزردی گشته زائل میشوند چنانکه نشان آثار ضربه وسقطه است وبعد زوال داغهای اول باز داغهای دیگر پیدا میشوند وگاهی قبل زوال داغهای اول دیگر داغها بر جلد بدن تازه پیدا میشوند ودرین وقت داغهای مختلف الالوان یعنی سرخ وسیاه وسبز وزرد موجود میباشند زیرا که حدیث الظهور سرخ میباشند وانچه بعید العهد ازان باشند سیاه بوند وانچه ازان هم بعید العهد بوند سبز باشند وانچه ازانهم بعید العهد باشند زرد بوند وچون درین مرض داغها برطرف وزائل میشوند سبوسه از جلد ساقط نمیشود زیرا که سبب آن زیر جلد بود بالای جلد نمیباشد که بطور سبوسه از جلد ساقط گردد العلاج اول مادام که سبب معین ومحدث مرض یافته شود آنرا دور سازند ودر ابتدای مرض مسهل خفیف نوشانند وبهترین مسهلات درین وقت سلفیٹ آف سوڈا همراه سلفیٹ آف میگنیشیا دو سه ڈرام همراه ٹنکچر اسٹیل ده یا پانزده قطره همراه آب

دارچینی که چهار تا پنج اونس باشد بنوشانند من بعد ٹنکچر اسٹیل ده قطره کنین سلفاس یک دو گرین همراه آب ساده یا آب
پودینه سبز حلکرده همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و درین مرض منرال ایسڈ نوشانیدن مفید ست و همچنین ادویه
تلخ مثل کواشیا و جنشین و بارک و کالمبا سفوفاً و نقوعاً و مطبوخاً نوشانیدن نافع بود و اگر از زیاده مشقت بدنی ضعف پیدا شده باشد
درین وقت فیری فاسفس یعنی آهن که با فاسفورس ساخته باشند مثل سیرپ فیری فاسفس همراه فاسفورک ایسڈ ڈائلوٹ با آب
نقوع کواشیا یا کلمبا نوشانند و هرگاه ضعف چندان زیاده بود که حرکت بدنی دشوار باشد درین وقت لائکر آرسنک ست چهار
قطره ٹنکچر اسٹیل تا ده قطره هر دو را همراه نقوع کواشیا نوشانند و هرگاه مرض از فساد جگر پیدا شده باشد نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ
تا بست قطره همراه آب ساده دو سه بار روزانه بنوشانند و هرگاه بسبب فساد گرده باشد درین وقت همراه ادویه مدره مثل
بای ٹارٹراس پٹاس و پٹاس ایسیٹاس و پٹاس نٹراس فیری ٹارٹراس از پنج گرین تا ده گرین بنوشانند و هرگاه با این مرض
نزف الدم هم باشد خواه از امعا یا از دهن یا از بینی درین وقت همراه اسپرٹ نائٹرک ایسر مقدار قلیل از روغن تارپین مثلاً
از پنج قطره تا ده قطره آمیخته بعد یک یک ساعت بنوشانند و اگر ازین بند نشود این دوا بنوشانند جفنه گالک ایسڈ ده گرین
سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ پانزده قطره همراه آب دارچینی که از یک نیم اونس تا دو اونس باشد آمیخته بعد چهار چهار ساعت موافق
این مقدار بنوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم باشد مثل لحم و شیر نوشانند و تره های تازه موافق فصل و همچنین میوه ها
فصلی خورانند و آب لیموی کاغذی و نقوع تمر هندی نوشانند تا تقویت دم کنند و در هوای صاف زیاده گردانند که آن عمده
علاج تقویت و تصفیه خون است فقط **فصل نهم در پار اسٹی سائی** بفتح بای موحده فارسی و سکون الف
و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر سین مهمله و تای فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح سین مهمله و سکون الف
و کسر یای مثناة تحتانی و این لفظ جمع ست که واحد آن پار اسیٹ کس ست و معنی آن مفت خور ست مثل ندما و مصاحبین
و خوش آمد یان امرا که بدون ریاضت و محنت مال ایشان را میخورند و مراد از ان درینجا اقسام امراض اند که بسبب داخل
شدن حیوان یا تخم نبات در بدن انسان و از غذا گرفتن آنها از بدن ایشان بسبب اذیت خاص که از دخول آنها
آنها در بدن پیدا میشود حادث میشوند و تسمیه جنس این امراض باین اسم تسمیه المسبب باسم السبب ست زیرا که فی الواقع
پار اسٹی سائی حیوان ست یا تخم نبات که در بدن انسان داخل شده از بدن غذای خود گرفته زیاده میشود و قائم میماند
و آن سبب مرض ست نه مرض چه امراض از ان پیدا میشوند و مسبب اند و باید دانست که آنچه امراض باین اسباب
پیدا میشوند همه از جنس امراض متعدیه میباشند که از یکی به دیگری متوثر میشوند و آن بر پنج قسم ست اول اکرس بمد الف و
سکون کاف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله و آن یعنی حیوان خرد است که در اکثر اجسام مثل خشب و گندم و پنیر و غیره
یافته میشوند و این اسم جنس ست و اقسام آن بسیار اند لیکن در بدن انسان چهار قسم از ان یافته میشوند دو قسم از ان شاذ
و مختص بمقام و بلاد اند و دو قسم از ان اکثر در انسان عموماً دیده میشوند و ازین دو قسم یکی اکرس اسکیباسست و بیانش در جرب

کرده شده و قسم دوم آنرا آکرس فالکیولورم یعنی حیوانی که در غده شحمی جلد انسان بماند و گاهی این را بلغت انگریزی
انٹوزون فالکیولورم و سگوپینده هم گویند یعنی حیوانی که در شحم ماند و فی الواقع این حیوان خورد در قامت و جسم غده مولد شحم می ماند بلکه آنچه
شحم از جرم غده خارج شده در مجری و جوف غده مذکور جمع میماند دران قیام می پذیرد و تجربه اطبای انگلستان میگویند
که در بهر انسان هر وقت و در بهر زمان این حیوان در جلد یعنی میماند لیکن ازان اذیت نمیشود اما هرگاه کسی روی
خود را بخوبی نشوید و ازان حرکت جلد یعنی و چهره پیدا شود و از زمان این حیوان از چرک آلوده بودن جلد قوی میشود و
اذیت میرساند پس از اذیت آن قدری سرخی و نقطه های سیاه یعنی ظاهر میشوند و درین موضع خارش پیدا گردد
و بهم بر سر بثور مذکوره پیدا شود و هرگاه خود منفجر شود یا آنرا از انگشت منفجر کنند رطوبت سفید رنگ که شحم است ازانها خارج
میشود و چون این رطوبت را از خوردبین ببینند دران حیوان مذکور دیده میشود و ازان ثابت میشود که این حیوان نسبت حیوانی که
در جرب پیدا میشود قدری طویل بود و در یک انچه صد عدد آن در می آید السبب سبب آن کثرت عظیم و قوی شدن
حیوان مذکور بود العلاج علاجش آنست که سلفر کیاویل را بر جلد یعنی بمالند یا لوشن باشد را ج اترم با کلیه اسیلا
بر آن طلا سازند قسم دوم پی ذکیولس ست بکسر یای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر دال مهمله و ضم
و سکون کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون سین مهمله و آن لغت لاتن ست یعنی حیوانی خورد
که از پای خود راه رود و از رفتار آن اذیت در جلد پیدا شود مثل رفتار قمل و آنچه ازین اذیت مرض پیدا شود
آنرا باین اسم بنا بر آن موسوم ساختند که معتقد اطبای لاتن ست که اگرچه این حیوان ممکن باشد از گزیدن خود هم اذیت
رساند لیکن بیشتر اذیت انجا نوشته میشود از رفتار آن بر جلد پیدا میگردد و در لغت گریک آنچه اذیت امراض که در جلد از اذیت حیوان
پیدا میشود آنرا فتهرایی ازس بکسر تای مثناة فوقانی و سکون ها و فتح رای مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح
الف و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی نامند زیرا که لفظ مذکور از فتهر که در لغت مذکور بمعنی قمل ست ماخوذ بود و اگرچه
هردو اسم نام اذیت خاصی اند که از حرکت رفتار حیوان پیدا میشود لیکن اسم ثانی بهتر ست زیرا که اذیت مذکور خاصه از
رفتار قمل حادث میشود و تسمیه بنام سبب خاص افضل ست بالجمله فتهرایی ازس یعنی اذیت خاصی که از رفتار قمل پیدا میشود از سه قسم قمل پیدا میشود که در
قمل الاجفان تفصیل آن مذکور شده لیکن آنچه اذیت از سپش جلد بدن که در لباس انسان میماند و از جلد بدن
غذای خود میگیرد آنرا پی ذکیولس کارپرس نامند یعنی قمل بدنی و هم گاهی این را پیدیکولس وستیمنٹورم نامند یعنی قمل جامه
و آنچه قمل از موی سر پیدا شود آنرا پی ذکیولس کاپی ٹس یعنی اذیت قمل سر نامند و آنچه از اذیت قمل موی زهار پیدا گردد
آنرا پی ذکیولس پیوبس یعنی اذیت قمل موی زهار نامند زیرا که پیوبس بمعنی عانه است و این قسم قمل که در موی زهار پیدا میشود
در موی بغل و موی شارب و موی اجفان و ابرو هم پیدا میشود و این هر سه اقسام قمل بیضه می نهند و بعد تولید بیضه
شان چون پنج شش روز منقضی شوند بچه ازان بر می آید و بچه آن در هجده روز کامل الخلقت شده بیضه می نهد

و آنچه ازین اقسام ثالثه در موی سر پیدا میشوند از اقسام دیگر صغیر بوده و آنچه در جلد بدن پیدا میشوند از همه طویل باشند
و آنچه در موی اطراف رستو پیدا میشوند از همه عریض میباشند و اوضح رسالی اقسام ثلثه بر دو قسم است یکی آنکه از دلیب و شپش
بر رفتن آن بر جلد پیدا میشود دوم آنکه از گزیدن آن هرگاه برای اغتذای خود میگزند پیدا میشود و طریق گزیدن آن هر سه قسم
بر نحو واحد است زیرا که در هر سه قسم آن یعنی خرطوم مثل خرطوم پشه میباشد که آنرا در جلد داخل کرده در جوف غده شحم
رسانیده غشای رقیق را که در جسم غده است از یعنی خود شق کرده خون را از عروق صغار که در غشای غده مذکور اند
مکیده و چون این حیوان سر خود را از جلد بیرون می آرد قطرات قلیل در نقبه که از گزیدن آن در جلد پیدا شده می آید
و بعد آن اینجا حکه و خارش و قدری سوزش پیدا میشود و ازین خارش چون خاریده میشود از ان گاهی بثور مثل بثور
شری و گاهی انفجار و جراحت جلد پیدا میشود و گاهی مثل لای کهنه با هم چسپیده دانه های کوچک سرخ بر جلد پیدا میشوند
السبب سبب تولد قمل اول چرک آلود بودن جلد و موی سر و لباس است و گاهی در بعض امراض مثل امراضیکه از انها
زیاده ضعف پیدا میشود مثل تپ دق و هم در زنان نفاهت و ناقه بودن عاجل اسباب است و امراض حاده دیگر قمل پیدا
میشوند و در سن پیری هم بیشتر حادث میشود و در خون کسی گاهی چنان استعداد میبود که بسیار قمل زیاده پیدا میشود
و بهیچ علاج زائل نگردد و از قمل سر بجز خارش دیگر اذیت پیدا نمیشود مگر اینکه هرگاه از خاریدن نوبت بانفجار جلد
رسد آنزمان بثور و خشکریشه در جلد اسحادث میشود و از قمل موی اطراف اذیت بی شمار پیدا میشود و چون قمل جلد عانه و موی
اطراف را از پای خود چنان سخت میگیرد که از ان جدا نمیشود و ایضا از اذیت آن قسمی از زای کن یا سپوری که پیدا میشود و چون
این قمل در موی اجفان یا ابرو پیدا میشوند از ان خارش و ورم در اجفان پیدا میشود العلاج علاجش صاف
داشتن جسم بدن است از چرک بغسل بدن و اکثر در لباس باشد آنرا در آب اندازند بجوشانند یا در تنور نهند که از گرمی قمل
بمیرد و اگر در موی سر رجال باشد موها را ستره کنند و اگر در موهای سر زنان باشد از فقدوس که اشیا موی سر را میشویند
و ادویه که دهنی را که اند مثل عطبیت و تمباکو و غیره مالیدن آنها درین مرض بسیار مفید است زیرا که قمل از رایحه آن فرار میکنند
و میمیرد و بهترین ادویه درین حال لوشن هائیدرارج ازرم یا کلوراید است که از مالیدن آن قمل هر قسم بزودی
میمیرند و آنچه در موهای اطراف اند موها را ستره کنند و بر عانه لوشن مذکور اسح ارم یا کلوراید طلا سازند یا مرهم سیماب بدلین
بالنیفقات کر قسم سوم آن فوس است بکسر فا و سکون یای مثناه تحتانی و فتح واو و سکون سین مهمله یعنی خانه کس است
که از ان شهد بیرون می آرند و آنرا بعربی مشاره و خلیه مینامند و تسمیه مرض باین جهت آنست که گاهی این مرض بر
این صورت میباشد و گاهی آنرا پوررائیگو فاوو وزاهی نامند یعنی خشکریشه مسدس الشکل زیرا که پوررائگو بمعنی خشکریشه
است و فیووزا یا فاووزا بمعنی مسدس الشکل است و این هر دو اسم بسبب صورت مرض نهاده شده اند و گاهی تینیا فیووزا نامند زیرا که تینیا
در لغت لاتن فی الحقیقت بمعنی حیوان صغیر است که بر جلد بدن مانده از بدن غذای خود گیرد و لیکن هرگاه مثل ان تخم نباتی

هم در جلد مانده و غذای خود گرفته کثیر شود آنرا هم ثینیا میگویند بسبب مشترک بودن سبب تسمیه در میان هر دو که ان مفت
خوری ست و تسمیه مرض باین اسم بنابر آن کرده شده که اجسام خشکریشه در این مرض حادث میشود گاهی مشابه
بخانهٔ مگس و گاهی مسدس الشکل میباشند و این تسمیه باعتبار سبب مرض ست زیراکه سبب آن ثینیا یعنی
تخم نباتی ست که بر بدن مانده غذای خود گرفته کثیر شده اذیت میرساند و این مرض اکثر بر جلد راس پیدا میشود و
شاید که بعربی موسوم به سعفه باشد و کیفیت حدوث آن این ست که اول جای بر جلد راس جسم غیر طبعی که خارج از جلد
و مشابه آن است مدور الشکل بصورت خشکریشه صغیر المقدار که اطراف آن بلند و اندرون آن پهنا بشکل پیاله و
رنگ آن زرد مثل رنگ کبریت اصفر و در وسط آن یک یا دو موی سر میباشد پیدا میشود و بعد دو سه روز مقدار آن
قدری وسیع گردد و مثل آن جسم غیر طبیعی دیگر قریب آن پیدا میشود و برهمین منوال این خشکریشه ها هرگاه در عدد از ده
تا پانزده باهم متصل پیدا میشوند درین وقت بسبب تاثیر عفونت یکدیگر در استداره آنها فرق می آید و منقسم شده بر صورت
خانه های مگس مختلف الاشکال مربع و مسدس میشوند و در ابتدا این اجسام بسیار خشک بوند و موی که در وسط آن میرویید
بسیار خشک میباشد که بسبب خشکی خود ساقط میشود و این جسم غریب تا بیخ شعر در جلد میرسد که بسبب آن پیدا شدن مو
ممنوع گردد و صورت داء الثعلب پیدا میشود و اول اذیت درین مرض کم بود لیکن هرگاه مرض زیاده شود و از ان
در اصل جلد هم قدری اجتماع خون و ورم پیدا میشود از ان بر جلد راس گرمی و خارش محسوس میگردد و چون بسبب
آن خاریده شود و بسبب آن اجسام مذکوره شکسته منتشر گردد قدری از ان خون و آب و ریم بر می آید و از شکستن جسم مذکور
و پراگنده آن که ملتصق اند قشر پیدا شده و از قشر مذکور قمل در ان داخل شده در محل ارتفاع اطراف آن سکونت ورزیده
بیضه میدهند و از ان بچه ها پیدا گشته بآهستگی گشته اذیت میرسانند و از ینکه خارش زیاده پیدا میشود و چون
جسم غریب قشری الجسد را از جلد پیدا ساز ند و از خورده بینی به بینند بر صورت مثلث که از جانب قاعدهٔ خود مدور
بود و بر آن بشکل پیاله باشد و از جانب راس زاویه حاده بود که قریب بشکل مخروطی میباشد بر می آید و از جانب راس
اندرون جلد در غده شعر میماند لیکن هرگاه اذیت از ان زیاده پیدا میشود که بسبب آن زیاده خاریده شود بسبب
تاثیر عفونت انامل و اظفار در صورت اصلی آن فرق می آید و چون مرض کثیر و شدید شود درین وقت بوی خاص که از ان
پیدا میشود مشابه بوی بول یا بوی موش محسوس می آید السبب اصل سبب آن پیدا شدن جسم خرد غریب که مثل تخم
نبات کوچک در جلد پیدا میشود هست و آن از خورده بین محسوس میگردد و از ین تخم تخمهای دیگر پیدا شده از ان شاخها
مثل شاخهای نبات باهم متصل پیدا میشوند و درین مرض خیوس آنچه جسم غریب مدور زرد رنگ بصورت خشکریشه
پیدا میشود در ان این تخمها مملو میباشند و باید دانست که چنانکه کرج و طحلب بر اکثر اجسام متولد میشود بسبب
تخم نباتی همچنین درین مرض هم تخم مذکور که مولد طحلب ست در جلد بدن انسان پیدا میشود و شاید که تخم مذکور از هوا

در جلد آمده باشد یا از شخص مبتلی دیگر بذریعه مس جلد متعدی شده باشد و از اسباب معینه تولد آن یکی هم حرارت و رطوبت هوا است
و هم سبب معین تولد آن چرک آلود ماندن جلد و موهای سر و کم شانه و صاف کردن موها باشد و در اطفال این مرض
زیاده دیده میشود و گاهی بجوانان هم عارض گردد و مجربین گفته اند که هر که استعداد این مرض داشته باشد مرض بآسانی باو
منتقل میگردد العلاج اول ضماد از ادویه ملینه مثل پوشش تخم کتان بر سر بسته بعد از آن گرم بسر مالیده ... بعد از آن سر را
لیس گردد و دیگر این تدبیر بعمل آورده بعد هم سلفر بر جلد راس بمالند یا در لوشن سلفیت افالکم یا هر چه ذکر کرده شد
جلد را بشویند و از اثر این لوشن دارند حقیقت آنکه آب ... بدیده که هر چیز مسموع هر دو ادویه و دوا و نسخ
گرفته در ظرف گلی همراه آب ساده که یک نیم آثار باشد بجوشانند چون نصف ماند از آتش فرود آورده گذارند تا صاف
شود و بعد شستن صاف نموده در بوتل نگهدارند و وقت ضرورت باستعمال آرند و استعمال لوشن کرولاکسا
هم درین مرض بعنوان مفید است و کذا لوشن ... باستعمال آورند
نافع است و از جمله ادویه درین مرض نافع تر استعمال کریم است بهر حال که مکرر باشد در استعمال آرند خواه ایدوا یا سلفر
یا مرهم سلفر یا لوشن سلفر یعنی سلفیت افالکم آنچه میسر شود آنرا بر موضع مرض بمالند و این تدابیر تا حصول صحت ظاهر جاری
داشته بعمل آرند تا قلع تام شود و باز نشود و چونکه درین مرض اکثر ضعف از اذیت خارش و غیره در مریض پیدا میشود
لهذا برای تقویت مریض استعمال روغن جگر ماهی و کذلک لوشا سته از آنچه مقوی و مسهل هم اند تجویز نمایند
قسم چهارم تنگر است بکسر میم و سکون نون و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون الف و فتح کاف تازی و رای
مهمله و سکون الف و این لفظ لاطینی است بمعنی قشور رشح زیرا که در بعض لغات قشور الرأس ... و اگر با معنی قشور است
و این تسمیه مرض بحسب محل ست زیرا که این قشور بیشتر در محل رشح پیدا میشوند و کسی آنرا سنائی گوزرز
می نامد زیرا که سنائی گوزن در لغت لاطینی بمعنی انجیر است و چونکه در این مرض آبله های کوچک مثل انجیر پیدا میشود لهذا
قدما آنرا باعتبار صورت و مشابهت بدانه انجیر سائی گوزز موسوم ساخته اند و بعض آنرا انجیر سای گوزز مینامند و این
قسم باعتبار سبب است زیرا که سبب آن تخم نباتی است که در جلد و اصل شعر ... می آید و اسمای دیگر هم این مرض دارد
لیکن بسبب تطویل سخن که بیفائده است قلم انداز کرده شد بالجمله این مرض اکثر در ذقن و گاهی بر محل شارب و گاهی
رخسار در محاسن و گاهی بر ابرو و گاهی بر قفای راس حادث میشود و قبل حدوث آن اول قدری سرخی جلد پیدا میشود
من بعد در آن آبله کوچک مثل سر سوزن و گاهی بمقدار ارزن که بعضی بقدر نخود است پیدا میشود و چون ... آنرا
آنرا ببینند در هر آبله یک شعر یافته میشود و گاهی از این آبله های کوچک یکی بدیگری متصل شده کبیر القدر گردد و
منفجر شده ریم از آن خارج گشته بعد آن آب خون از آن سائل میشود و چون این آب خشک میشود [illegible]
خشک کرنشیه پیدا میگردد و بعد چندی خشکریشه مذکور ساقط گشته جلد از زیر آن نمایان گردد من بعد آبله دیگر [illegible]

همین جا متولد شده باز منفجر میگردد و بعد خروج ریم لاگرسان گوئش جاری میشود و خشکریشه از خشک شدن آنها کور
پیدا میشود و باز ساقط میگردد و همیشه بهمین منوال حدوث و سقوط خشکریشه میشود تا اینکه از اذیت آن جا بیکه در
جلد سرخی بوده قدری غلیظ می آید و بسبب تولد ورم و ریم که بار بار گرد شعر میشود منفذ آن ضعیف و مسترخی میگردد
و از آن موها موضع مرض از ادنی صدمه جذب منتشر میشوند و بر می آیند و گاهی خود بخود ساقط میشوند و بعد آن
باز پیدا نمیشوند و این وقتی ست که از داخل شدن تخم نباتی مذکور غده شعر بمیرد و اگر بعد داخل شدن آن در جرم غده
غده مذکور زنده ماند بعد افتادن موها باز میرویند بالجمله چون موهای آنجا خود کشیده یا بعد سقوط آنها که خود ساقط
شوند از چشم بینند جرم شعر قدری غلیظ و رنگ آن مائل بسفیدی و بر بیخ آن جسم سفید چسپیده دیده میشود لیکن
هرگاه این جسم سفید را بذریعه خورده بین ببینند معلوم میشود که جسم مذکور از دانه های سفید که مثل تخم نبات
کوچک بوند مرکب میباشد و این تخم نباتی را بزبان انگریزی مائی کرو اسپورن یعنی تخم خورد که از خورده بین
محسوس میشود مینامند و ایضا آنرا مائی کرو اسپورن منتاگرائیٹس یعنی دانه کوچک نباتی که در مرض منتاگرا در جلد
دفن یافته میشود مینامند الغرض اصل سبب بعید آن داخل شدن این تخم نباتی در جلد میباشد و سبب معین و
قریب آن چرک آلود ماندن جلد و شعر ست و ایضا کند بودن آب موسی یعنی موتراش ست که بسبب آن در جلد
اذیت پیدا شده فعل اصل سبب قوی گردد و سرخی جلد حادث شود و گاهی از بد احتیاطی موتراشان هرگاه موی
مریض را تراشیده از همان تیغ تراش بدون شستن آن موی صحیح را تراشند و بسبب آن این تخم نباتی که از جلد مریض
بر موتراش آمده در جلد صحیح داخل شود و متعدی گردد چنانکه شان امراض متعدیه است هم این مرض پیدا میشود و گاهی
از زیاده خاریدن جلد این مواضع هم و ایضا در کسانیکه پیش آتش زیاده کار میکنند چنانکه حال طباخان طعام و حدادان
و غیره است زیاده پیدا میشود و هم از نوشیدن شراب این مرض زیاده میگردد و اگرچه این مرض مختص بر جال است
لیکن گاهی در عورات هم اکثر یافته میشود العلاج اول موهای قریب موضع مرض را بتراشند من بعد خشکریشه را از شستن
با آب گرم یا از مالیدن کدام روغن شیرین یا از ضماد کردن ادویه ملینه جلد دور سازند تا راه رسانیدن دوا تا محل
مرض ظاهر شود و بسهولت دوا برسد پس اگر ورم در جلد زیاده باشد از سر نشتر زخم های خفیف پیدا کرده قدری
خون از آن بیرون آرند تا ورم کم شود بعده سلوشن نائٹر سلور یعنی اصل کاسٹک نقره که از ده گرین تا پانزده
بست گرین در یک اونس آب حل کرده باشند بر آن طلا سازند زیاده نافع میشود و بعد تحلیل و تنقیص ورم ادویه
قاتله کرم مفت خور بر آن نهند مثل مرهم کاربولک یا آب کاربولک ڈائلوٹ یا روغن کاربولک ڈائلوٹ و
همچنین مرهم یا لوشن هائڈرارج ارم بائی کلورائڈ یا مرهم کیلومل یا مرهم سلفر یا سلفیڈ آف لائم بر آن نهند یا مرهم
کیلومل و مرهم کریازوٹ و مرهم سلفر هر واحد یک حصه گرفته باهم خوب ممزوج کرده بر آن نهند یا ایوڈائیڈ سلفر

تینیا

بست گریت در یک اونس تخم کدام حیوان حل کرده بر محل مرض بمالند و اگر مریض ضعیف باشد تنکچر استیل و کنین یا روغن
جگر ماهی نوشانند و هم درین مرض از نوشانیدن فولر سلوشن یعنی لائکر آرسنک نفع زائد حاصل میشود قسم
پنجم تینیا بکسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف است این
مرض فی و اقسام کثیره است مثل تینیا سای کوزز و غیره لیکن اینجا مراد ازان چند اقسام آن هستند اول آنها تینیا تانسورانس
است یعنی تینیا که بسبب آن بر جلد سر مثل تراشیدن موا ز مقراض حالت پیدا شود زیرا که تانسورانس یعنی تراشیدن موا ز
مقراض یا از موسی ست و چونکه درین مرض بسبب پیدا شدن کمزوری و خشکی در موها اشعار راس بطور زنگی شکسته میشوند
که صورت تراشیدن موا ز مقراض یا موسی پیدا میشود لهذا باین اسم نام کرده شده و حقیقت این مرض آنست که تخم نباتی
مفت خورد در غده مولده شعر و در جرم شعر داخل میشود و بسبب آن هیچ یا غلیظ و یا بس و ضعیف شده بادنی سبب شکسته میشوند و صورت
مرض اینست که بر جلد سر جابجا بقدر چهار آنه و هشت آنه و یک روپیه نشان مدور که از موها خالی بود پیدا میشوند
چون بغور آنرا ببینند معلوم میشود که موها ازینجا از مقراض تراشیده شده اند و قدری قدری ازانها باقی اند و جلد سر هیچ ضخیم غلیظ میشود و زیاده غلیظ بر اطراف این
آثار میباشد و شاید که آنجا خشکی لیشه یا بثور کوچک بوده باشند و هم بر این آثار زرد و خشکی لیشه رقیق مثل چربی معلوم میشود و اول
این آثار مدور بسیار صغیر بر جلد راس پیدا میشوند من بعد رفته رفته مقدار آنها کبیر و وسیع میگردد تا اینکه جای کثیر را از
جلد راس میگیرند و در وسط آن غلظ جلد کم و بر اطراف آن زیاده میباشد و در این آثار حکه و خارش هم بود السبب سبب
آن داخل شدن تخم نباتی در جلد ست که ازان در غده موها داخل میشود و چون بعد نتف شعر را از خورد بین ببینند تخم نباتی
مذکور در اصل و جرم شعر دیده میشود و چونکه تخمهای مذکوره در طول متصل شده بر صورت شعر میشوند لهذا از نظر شکل و صورت
آنرا بلغت انگریزی باسم ترای کوفیتون موسوم میسازند زیرا که ترائی کوس در لغت یونان بمعنی مو یعنی شعر است
و فیتون بمعنی نبات ست و هم این تخم نباتی در سبوسه که از بالای نشان مدور پیدا شده میریزد یافته میشود اما اینکه
تخم نباتی مذکور از کجا در جلد می آید پس غالب آنست که یا از هوا می آید یا از بدن یکی بدیگری بطور تعدیه و سرایت میرسد
و سبب معین آن زیاده شدن چرک بر جلد و موها ست و هم سن طفولیت بر حدوث آن معین میشود و بعد
پانزده سالگی بسیار قلیل دیده میشود و این مرض در اطفال بسیار متعدی میشود چنانکه در مدارس و غیره هر جا که
اطفال زیاده مجتمع میشوند این مرض بزودی سرایت کرده عام میگردد العلاج در ابتدای مرض مادام که تخم
نباتی بر جلد و قریب آنست این مرض سهل العلاج ست اما هرگاه مزمن شود و تخم مذکور اندرون غده ها داخل و غائر
گردد و رسانیدن دوا تا محل بود و باش تخم مذکور دشوار شود عسر العلاج ست و بدشواری در مدت دراز زائل میشود و اثر
دوا ظاهر میگردد پس مادام که مرض حاد و در ابتدا باشد اول موهای سر را که گرد و قریب آثار مذکوره بوند تراشیده بالای
آن تنکچر ایوڈین طلا سازند از قلم موئین یا لائکر یعنی بران از قلم مذکور طلا سازند زیرا که از استعمال ادویه مذکوره

چون این ورم حار در جلد پیدا میشود بسبب آن این تخم نباتی میمیرد لیکن گاهی بعد زوال ورم هم دیده میشود که قدری ازین
مرض باقی ست و باز عود میکند لهذا باید که بعد زوال مرض و ورم کاربولک ایسڈ سفید یا نمک ایلبراسم همراه تیل زیتون
یا گلیسرین اگر طفل قوی و هفت یا هشت ساله بود یا یک اونس گلیسرین اگر طفل ضعیف و عمرش کم از هفت سال باشد حلکرده
بعد مدتی هم بر جلد راس طلا سازند تا مرض باز عود نکند و هرگاه موی بار دیگر بخوبی دراز شوند آنزمان استعمال این
دوا را ترک کنند اما این تدبیر وقتی بکار است که آثار مذکوره صغیر المقدار باشند تا ورم آن زایل و صغیر در جلد پیدا شود
اما اگر مقدار آنها کبیر و وسیع بود درین وقت تدبیر این است که همه موی آن مقام را از موتراش تراشیده انگر سلفوریشن یا سپید
قوی که در آن سلفر پیریز ایسڈ یک حصه با چهار حصه آب ساده حل کرده باشند گرفته پارچه را بآن ترکرده یکهفته متصل بر جلد سر نهند
دوا را بار طلب دارند یا در [illegible] افلاطم که [illegible] آنکه [illegible] است با پنبه تر کرده هفت روز بر سر نهند و اگر بسبب تعمق نهایت
تخم مذکور در غده های شعر ازین تدبیر زایل نشود و ظاهر نشود درین وقت آنچه موی که بر آثار مذکوره و هم قریب اطراف آنها بوده
باشند آنها را از کلبتین منتف کرده دور سازند زیرا که ازین تدبیر سابق آنچه تخم مذکور در جلد بود یقینا مرده باشد و لیکن آنچه در غده ها باشد
با این حیله همراه موها خارج میشود و بعد آن زیاده شدن مرض ممنوع میشود و صحت حاصل گردد و اگر نتف شعر بسبب کمی عمر
و اضطراب طفل ممکن نباشد این دوا را باستعمال آرند مثلا لکرلیتی ایلبراسم [illegible] گرین یا زوی سپرمسیتی
ایلبراسم همراه واسلین که یک اونس بود همه را خوب حلکرده بر وسط آثار مذکوره بالا و بر اطراف آنها ضماداً استعمال نمایند
تا بسبب آن مرض از زیاده باز ماند یا عوض آن این دوا را باستعمال آرند مثلا کاربالک ایسڈ سفید یک درام
کبریت صاف [illegible] درام [illegible] ڈرام واسلین ایلبراسم همه را خوب باهم مخلوط کرده در وسط آثار مذکوره کم بر اطراف آنها
زیاده ضماد سازند که از آن مرض از زیاده ممنوع شده زایل میشود فقط. قسم دوم آن ٹینیا سرسیناٹا بکسر
سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
الف است و آن لفظ لاطینی است بمعنی چیزی که منبسط شود و مثل موج آید زیرا که هرگاه در ان چیزی ثقیل افتد و اطراف
غلیظ باشند و چونکه درین مرض این حالت یافته میشود لهذا آنرا باعتبار صورت آن باین اسم موسوم ساختند زیرا که
درین مرض اول جائیکه تخم نباتی مذکور در جلد داخل میشود ورم صغیر پیدا میگردد یا غبارش من بعد مقدار آن بسبب نشو شدن
تخم مذکور از غبار [illegible] کبیر میشود و کیفیتش اینست که هرگاه تخم نباتی در جلد داخل شده ورم پیدا میکند بسبب ورم تخم
آنجا که در وسط است و آنجا ورم زیاده میشود میمیرد و آنچه تخمها که از تخم [illegible] پیدا شده بود بر اطراف آن باقی میمانند [illegible]
مثل حلقه [illegible] و کثرت و قوت این [illegible] بر اطراف آن [illegible] و بسبب آن مرض منبسط میشود و اطراف آن غلیظ
میمانند و در وسط آن جلد رقیق میشود و قریب بحالت جلد صحیح میرسد و فقط حلقه غلیظ رقیق و در وسط آن میماند و چون
کناره های آن نظر کنند [illegible] بالا ما سی که حباب آنجا یافته میشود لهذا قدما آنرا [illegible] میگفتند و عربی آنرا

قوبای نامند و درین مرض اول بر قطعه کوچک جلد بدن قدری سرخی و ورم و سوزش و خارش پیدا شده
بالای آن بثور خرد دیده میشود بعد بر سرهای این بثور آبله خرد پیدا میشود و بعد این بثور آبله ها سپید شده ترقیده
میشوند و بر کناره های آن سرخی می ماند و بعد آن باز درین سرخی بثور پیدا میشوند و بعد آن آنجا مثل تهور ساق
میشود و بهمین منوال این مرض منبسط میگردد و آنچه اول شروع شده بود قریب صحت می آید و پوست رقیق بران پیدا میشود
و همچنین این مرض رفته رفته وسیع شده اکثر جلد بدن شامل میگردد و اگرچه عروض تمام جلد بدن ممکن است لیکن اکثر از گردن تا
و سرین و فخذین زیاده مبتلا میشود و بر سینه و شکم و گاهی بر وجه هم دیده میشود و اکثر مرضی مبتلا
مبتلا باشند و لهذا اکثر هر دو قسم مرض در شخص واحد مجتمع هم یافته میشوند و در قسم دوم اکثر محل مرض سر و
سینه و شکم شدت میکند و در اهل ولایت انگلستان بر محل حالب زیاده میشود و این مرض در فصل برسگال زیاده میشود
و خارش و سوزش آن در فصل حار رطب زیاده میگردد و چون فصل سرما آید و هوا سرد و خشک شود اعراض آن کم میشوند و
بثور خرد بر اطراف آن و سبوسه رقیق بران باقی میماند و حمرت و سوزش و خارش بر طرف میگردد و چون هوای
وزد اذیت در قوبا پیدا میشود زیرا که تخم نباتی از هوای رطب بالیده و قوی میگردد و هم در هوای مذکور
فضول و همراه عرق در ان می آیند بخوبی در هوا جذب نمیشوند و از ان جلد صاف نمی شود
در ملک حار رطب مثل هندوستان و ملک برما و چین این مرض زیاده میشود و در ملک سرد کم و بعد خفت اعراض قوبا
رنگ جلد جا بجا قوبا بوده قوی میگردد زیرا که بعد زوال ورم رنگ آن در جلد باقی میماند السبب سبب اصلی آن داخل
شدن تخم نباتی در جلد بود که تخم مذکور را ترائی کو فیتون نامند و در قسم اول مذکور شد که هرگاه آنچه سبوسه از اطراف
قوبا که محل شدت است پیدا شد هرگاه آنرا گرفته ببینند از خرده بین در ان جسم مذکور یافته میشود و سبب معین بر آن
فصل برسگال یا بعد غسل بدن رطب داشتن و نه خشک ساختن آن چنانکه اکثر هنود لنگ رطب را بعد غسل بدن
شستن لنگ بر بدن می اندازند و ایضا چرک آلوده ماندن جلد و نه مالیدن جلد بدن وقت غسل است تا جلد بدن که
چرک است زائل شود و جلد جدید صاف پیدا شود و هم کمزوری خون و نه خوردن اغذیه جیده است چنانکه حال فقرا و
محتاجین و مفسدین میباشد و لهذا این کسان را هم زیاده این مرض عارض میشود و این مرض هم از امراض متعدیه
است که از یکی بدیگری میرسد العلاج هرگاه حاد و اکیوت باشد و از خارش و ورم و سرخی و سوزش زیاده پیدا شده باشد
درین وقت اول تدبیر ازاله ورم و اطفای حرارت نمایند با سرکه خالص و آب ساده بالمناصفه آمیخته بران طلا سازند
یا لاکر یلنبای ڈائلوٹ که آنرا گلارڈ لوشن گویند طلا سازند یا کاسٹک نقره نیم گرین در یک اونس آب ساده حل کرده
طلا سازند و چون ورم برطرف شود بر آن ادویه که قاتل و فنا کننده این تخم نباتی اند و در قسم اول مذکور شدند باستعمال
آرند ایضا اله هم نباشی ایوه اسٹ در سم کبریت بالمناصفه گرفته خوب مخلوط کرده بر قوبا مالند لیکن هرگاه در جای صفه الا تدار

مثل حالب صغیر بود این دوا را باستعمال آرند و اگر منبسط بر زیاده جلد باشد استعمال آن مخوف ست زیرا که درد و اذیت
زیاده پیدا خواهد کرد اما هرگاه ازین دوا هم فائده ظاهر نشود ازان قوی تر باستعمال آرند صفحه هائیڈراج ارم ایمونیاٹا
که این مجموعه از ملاقات ایمونیا با سلوشن هائیڈراج ارم بای کلورائیڈ پیدا میشود از پانزده گرین تا بست یا بست و پنج گرین
گلیسرین و همچنین هائیڈراج ارم اوکسائیڈ روبرم را موافق وزن دوای اول گرفته در یک اونس شحم یا واسلین حلکرده بر
قوبای مذکور که صغیر المقدار باشد طلا سازند و اگر قوبا وسیع و بر اکثر جلد بدن باشد در یک اونس گلیسرین یک ڈرام
کاربولک ایسڈ حلکرده بران طلا سازند یا سلفائیڈ آف لائم لوشن طلا سازند و هرگاه قوبا مزمن و قلیل الاعراض
شود درین وقت اول آنرا از صابون و آب گرم خوب بشویند تا صاف شود یا روغن تیرپن خوب مالند تا صاف شده
و سبوسه ساقط گشته راه وصول دوا ظاهر شود من بعد سلفائیڈ آف لائم لوشن یا روغن کاربولک ڈائلوٹ بران طلا
سازند و دستور علاج قوبا آنست که انچه بر جلد ورم پیدا کند بان نافع میشود لهذا از طلا کردن ٹنکچر ایوڈین
یا لائکلیتی بران و بر اطراف آن خاصة نفع جلیل حاصل میشود و ایضا گوا پوڈر که از ملک گوا آورده و ساخته میشود برای
قوبا بسیار مفید ست و ازان هم کرسوفانک ایسڈ بطور جوهر آورده میشود مثل کینین که از بارک بر آورده میشود و بالجمله
سفوف مذکور را خشک بر قوبا مالند یا با آب حلکرده بران طلا سازند و همچنین اکثر ادویه هندیه مثل ضماد برگ [illegible] برگ
و ضماد برگ کگرونده و ضماد برگ عباسی بران نافع میشوند ایضا اله هرگاه آکیوٹ باشد بیخ پالک جوهی و پوست
املیه سیاه مالیشویه گرفته در آب ساده سائیده حب بسته با آب سائیده بران طلا سازند ازین دوا خارش فوراً کم میشود
ایضا اله سهاگه سمندر جهاگ پهٹکری گندهک نوسادر ادویه مساوی الوزن گرفته با آب حلکرده حبوب بندند و با آب
سائیده بر قوبای طلا سازند ایضا اله سیماب گندهک گوگل سهاگه نوشادر جمله یک یک جز گرفته در عرق لیموی کاغذی
که یک جز باشد در کهرل چهار روز حلکرده حبوب بندند و هر روز دو بار حسب مذکور با آب حلکرده بر محل قوبا طلا سازند
قسم سوم آن ٹینیا کیریان بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف
و نون که بمعنی خانه انگبین ست و تسمیه مرض بان بنابر آنست که درین قسم ورم جلد و ورم غده های شعر بنسبت
قسم اول با وصف اتحاد هردو بحسب سبب زیاده میباشد و از غده های مو رطوبت سفید مثل بلغم غلیظ جاری
میشود و از ازدیاد ورم دهن غده های شعر وسیع اندکی فرو رفته محسوس میگردد و بان سبب تشبیه بخانه انگبین
کرده شد و درین مرض ورم در جلد راس خصوصاً جائیکه دران غده های مو در جلد فرو رفته اند پیدا میگردد و طبقه
بیرونی جلد دران ضایع میشود و از غده های شعر رطوبت غلیظ سفید رنگ مثل بلغم جاری میگردد و چون نظر آنرا
به بینند معلوم میشود که گویا غده از ریم پرست لیکن فی الواقع آن ریم نمیباشد بلکه رطوبت مذکوره بود و بسبب آن موهای سر
غلیظ شده از قریب جلد می شکند که ازان صورت ٹینیا ٹانسورانس پیدا میشود و فی الحقیقت این قسم ثالث بعینه

قسم اول ست که دران ورم زیاده شده طبقهٔ بیرونی جلد ضایع گشته و رطوبات قلیله از غدهٔ شعر پیدا شده
جاری میماند سوای آن فرقی میانهٔ آن کرده السبب آنچه سبب در قسم اول نوشته شده اینجا هم میباشد العلاج
علاج قسم اول فرمایند و چونکه درینجا ورم زیاده میباشد لهذا باید که نائترسلور یعنی آل کاستک نقره را از ده
تا پانزده گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر محل مرض طلا سازند تا ورم کم و زخم خشک شود من بعد آنچه ادویه
قاتله و فنا کنندهٔ تخم نباتی که در فصول سابقه نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند فقط قسم چهارم تینیا ورسکلر
بفتح واو وسکون رای مهمله وکسر سین مهمله وسکون کاف وضم الف وسکون واو وفتح لام وسکون رای مهمله بمعنی
مبدل لون جلد که آنرا بعربی بهق ابیض گویند وگاهی آنرا پیترایی ازیز ورسکلر میگویند زیراکه از انهم سبوسه
رقیق مثل پیترای ازیز بیرون آید وفی الحقیقت این مرض درینجا مینوکوزم که طبقهٔ بالای ذره یعنی اصل جلد است
و دران رنگ پیدا میشود حادث میگردد و بسبب آن رنگ اصلی در بعضی کم و در بعضی زیاده میشود و این کاهش
مادام که حاد یعنی اکیوت ست در جلد قدری غلظ وارتفاع و سرخی پیدا میشود و با خارش قلیل میباشد و از
خاریدن سبوسهٔ رقیق از آن جدا میگردد و چون کرانیک یعنی خفیف الاعراض شود غلظ وارتفاع جلد
زائل شده فقط تغیر لون باقی میماند و از خاریدن سبوسهٔ سفید رنگ از آن جدا میشود و در سفید پوستان این
مرض اکثر بر سینه وساق یافته میشود و بالجمله جاییکه فلانل میپوشند آنجا زیاده میباشد و در قوم هنود و اکثر ساکنین
بلاد هند بر رخساره ها و بالای گردن و سینه زیاده حادث میشود و اکثر اول جابجا بر جلد بدن مثل قطرات
آب پاشیده حادث میشود من بعد همه یکذات شده قطع واحد وسیع کبیر میشوند وگاهی مشابه باثار آتشک
وگاهی مشابه بداغ برص در جاهای متفرق از جلد یافته میشود و فرق بینهما آنست که درین قسم خارش
وجدا شدن سبوسهٔ رقیق ضرورست بخلاف داغ آتشک و برص که دران هر دو این علامت نمیباشد
واین مرض بعد حدوث خود گاهی چند روز وگاهی زیاده مانده دفع میشود وگاهی تا آخر عمر میماند السبب
چون بخوردبین به بینند در سبوسهٔ این مرض تخم نباتی یافته میشود که آنرا مائکروسپورن فرفر یعنی تخم نباتی
خرد که در سبوسه یافته شود می نامند و این سبب قریب ست و از اسباب معینهٔ آن لینت جلد و هم در اصل نازک
بودن جلد ست و هم کمزوری جلد سبب معد این مرض ست ایضا پوشیدن لباس رطب از اسباب معینه ست و هم از مرض
سل پیدا میشود خصوصا در عورات و هم از فساد حال رحم چنانکه وقت کمی یا زیادتی در حیض هرگاه کمزوری
وضعف پیدا میشود این مرض حادث میگردد العلاج آنچه قاتل وفنا کنندهٔ تخم نباتی ست آنرا درین مرض به
استعمال آرند ایضا لهائی پوسلفیت سوڈا چهار ڈرام با گلیسرین که یک اونس باشد همراه آب کشیدهٔ صاف
که شش اونس باشد و آنرا بلغت انگریزی ڈسٹیل واٹر میگویند خوب حل کرده بر محل مرض طلا سازند وخوب

بحالت تا در جلد زیاده جذب شود انشاء الله النافع باب سرخ برادهٔ صندل سفید یک توله در آب ساده حل کرده بر محل مرض
طلا سازند و آنچه در دیگر اقسام شفا نوشته شده آنها را در این قسم هم طلا کرده و غذا را باستعمال آرند فصل هشتم
در نیسو روز بکسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون
ثانی و آن بمعنی مرض عصبی ست و مراد از آن در امراض جلدیه مرض ریشه های عصب حس است که در جلد آمده اند و در
مرض حس جلد چون جلد را می بینند که او تغیر رنگ یا تغیر در جلد پیدا شده فی الواقع این مرض حس جلد ست
که آن گاهی زیاده میشود در بین وقت احساس بحسب زیاده و یا بسبب ظاهر شود گاهی کم میباشد و آنرا بلغت انگریزی
هائی پراستیزیا میگویند و گاهی حس جلد بنسبت صحت کم میشود یا بالمره باطل گردد و آنرا انستیزیا می نامند و گاهی حس جلد در
اشیای الم و بحال صحت عضو میباشد لیکن سوزش یا خارش بلا سبب ظاهر در جلد پیدا میشود و آنرا پراستیزیا گویند پس این
سه قسم شدند قسم اول آن هائی پراستیزیا بفتح ها و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون
رای مهمله و کسر الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف بمعنی زیاده
شدن حس جلد است و این زیادتی حس گاهی در تمام جلد بدن عام میباشد و گاهی مختص در جلد عضو خاص مع السبب
سبب ازدیاد حس جلد بدن عموما اکثر در هستیریا یافته میشود و هرگاه خون قریب منبع عصب در دماغ یا نخاع زیاده
شود لهذا اکثر عموم ازدیاد از هوای سرد و آب سرد یا از نهادن دست بر جلد بدن متأذی میشود و ایضا هرگاه کدام اذیت
در منبت عصب پیدا میشود چنانکه در مرض گزاز یا هایدروفوبیا یعنی کاب الکلب میباشد حس عام در جمله جلد بدن زیاد
میشود و هم هرگاه در خون چیزی غیر طبعی پیدا میشود و بسبب آن منبت عصب را اذیت رسد چنانکه در وجع مفاصل و نقرس
بود حس زیاده میشود و هم هرگاه کسی در مرض هستیریا مبتلا گردد حس جلد آن زیاده میشود و گاه هم گاهی مزاج اصلی
شخص کسی چنان میشود که در آن حس زیاده بود و در این کسان مرض قلیل هم بسبب زیادتی حس زیاده موذی میشود و
و این در عورات بنسبت مردان زیاده میباشد اما زیادتی حس در جلد عضو خاص پس گاهی بسبب آن آمدن ریشه های
عصب خاص در آن عضو بود چنانکه در وجع عصابه مشاهده است که هر جا ریشه عصب وجع خاص رفته است آنجا این
درد میشود و گاهی ازدیاد حس عضو خاص از زیاده مجتمع شدن خون در منبت عصب خاص که ریشه آن در این عضو
آمده میباشد یا از وجود اذیت یا ورم یا از رسیدن اثر عم بر منبت عصب خاص یا در راه آن میباشد چنانکه
در مرض آتشک از پیدا شدن ورم صلب خاص در راه عصب مذکور اوجاع اعضای خاص پیدا میشوند و این
وجع را که از اذیت یک عضو اذیت در جای دیگر پیدا شود بلغت انگریزی ریفلکس یا درد همدردی یا بسبب شرکت
میگویند و در کتب طبیه باسم وجع شرکی تعبیر میکنند و گاهی مزاج شخصی عصبی کسی چنان میباشد که از افعال طبیعیه
باعث اذیت اند و اشخاص مثل جماع این کس متأذی میشود و این مرض که اسم مشتق خاص است

که در بعض صورت از مقاربت پیدا میشود و بسبب آن مقاربت و مجامعت از آن ناممکن بود و گاهی زیادتی حس عضو خاص
بسبب پیدا شدن مرض برکناره عصب مذکور میباشد چنانکه در ابتدای جذام در اعضای مخصوصه مریض اختلاجات پیدا
میشود که از آن در بعض شکایت و درد اعضای مذکوره خود مثل پدید آید چند روز یا چند ماه در این صورت جائیکه حس
زیاده بوده آنجا خدر و قلت یا عدم حس پیدا میشود و گاهی در جلد عضو خاص حس زیاده میشود بسبب زیاده مجتمع شدن
خون برکناره عصب این عضو چنانکه از تلاطم مواد در جلد رخسار یا جلد شانه وغیره یا بحالت [illegible] این اعضا پیدا میشود
زیرا که از صدمه ضرب ریاح تموج خون از [illegible] جلد در داخل عضو میرود و بسبب آن برکناره عصب این عضو زیاده
مجتمع میگردد و آنچه بسبب ورم یا رسیدن اثر ضربه بر عصب در جلد عضو خاص حس زیاده میشود مثل یک انگشت
دست یا پا آن را از علامات منذره فالج توان دانست [illegible] چند روز از ورم [illegible] عصب [illegible] آن عصب منقطع
میشود و آمدن نوبت تحرکه و تشنج در این عضو گرفته فالج در این جانب پیدا میگردد و [illegible] العلاج در زیادتی
حس عام جلد اول باید که کدام مرض [illegible] زیادتی حس شده بعده بازاله مرض مذکور کوشند مثلا اگر
حمی بود بعلاج حمی بپردازند که از ازاله اصل [illegible] همچنین در امراض دیگر که مذکور شده علاج عام حس عام
این است که آنچه دماغ و نخاع را [illegible] خواب پیدا [illegible] مثل افیون و مارفیا [illegible]
و هائیدریت کاورل و اکسترکت [illegible] و اکسترکت [illegible] برگ قنب و تنکچر [illegible] و [illegible]
و عطر پودینه نوشانند و باید دانست که هرگاه از [illegible] زیاده شود در آن از استعمال آب پودینه و عطر پودینه
فائده جلیل [illegible] حاصل میشود همچنین از استعمال [illegible] در زیادتی حس عام که از [illegible] فائده کثیر میشود و هرگاه زیادتی
حس عضو خاص باشد پس در آن گاهی از رسانیدن حرارت [illegible] مثل اینکه از پارچه خشک گرم کرده یا از سپوس گندم خشک
بریان گرم یا از نمک طعام ساینده گرم کرده در خریطه بسته تکمید [illegible] ساختن مفید میشود و گاهی از رسانیدن برودت بآن عضو
مثل اینکه قطعه برف بر آن گذارند یا [illegible] بر آن بطور بارش باران ریزند یا سرکه و آب ساده باهم آمیخته بر آن
طلا سازند یا لوشن هائیدروسیانک ڈائلیوٹ یا لوشن [illegible] کلورل یا لینی منٹ کیمفر یا لینی منٹ [illegible]
یا لینی منٹ اکونائٹ یا لینی منٹ کلوروفارم طلا کردن مفید میشود و گاهی سلوشن کاسٹک نقره هم حس خاص عضو را کم
میکند خصوصا وقتیکه زیادتی حس بطور مقدمه ورم باشد و هم درین حال طلا کردن [illegible] با گلیسرین نافع بود
و هم [illegible] آهسته آهسته [illegible] تسکین حاصل میشود زیرا که
از این تدبیر آنچه خون که در اعصاب مجتمع میباشد [illegible] دور میشود و هم آن [illegible]
بفتح الف و سکون نون بمعنی بی حسی است عام [illegible] یا سلطانی باشد و درین قسم عدم احساس نوع
لازم است چنانکه در قسم اول [illegible] زیاده [illegible] آنکه از امراض دماغیه جسم [illegible]

چندان ضعیف شود که افاده قوت حسیه در اعصاب حس نتوان کرد دوم آنکه قوت حس از دماغ آید لیکن در راه عصب آرنده حس کدام آفت پیدا شود مثل اینکه عصب مذکور قطع کرده یا گسسته شود یا چیزی آنرا چنان عمر کند که از اتیان قوت حسیه قاصر و مجبور شود لیکن چونکه اکثر اعصاب حس همراه اعصاب حرکت آمده در بدن رفته اند لهذا هرگاه بسبب آفت راه عصب حس ماؤف میشود همراه آن اکثر حرکت عضو هم ماؤف گردد و فالج یا استرخا پیدا میشود واما انچه از فساد دماغ بود دران گاهی فساد حرکت و حس هر دو معا ظاهر میشوند ولیکن بعد چند روز آفت حس کم میشود و آفت حرکت بدستور باز ماند و گاهی تنها فساد در حس می آید چنانکه وقت مفلوج شدن عصب زوج خامس بطلان حس و رخسار ظاهر میشود و گاهی بسبب مرض که بر اطراف اعصاب مثل سرهای اعصاب پیدا گردد هم بی حسی حادث میشود چنانکه این امر در مرض جذام و هم در شتی از آلوپشیا که دران جابجا از جلد سر و لحیه مو یا ساقط میشوند و بی حسی در جلد آنجا ظاهر میگردد دیده میشود و گاهی از رسیدن هوای سرد در فصل بارد بی حسی و ینقنوری پیدا میگردد لیکن این درجای مؤثر میشود که آنجا در اصل حس کم میباشد چنانکه جانب وحشی فخذ است و در اینجا کدام آفت در عصب نمیباشد بلکه از کمی دوران خون و استیلای برودت در اینجا اصل قوت کم میشود زیراکه برودت ضد قوت حساسه است و گاهی از استعمال ادویه حس کم میشود چنانکه از بوییدن ایتهر کلوروفارم حس کم میشود العلاج انچه بسبب فساد دماغ یا از قطع شدن عصب یا بسبب جذام میشود لا علاج ست باقی علاج عام آن اینست که بر جلد بی حس ادویه محرکه مالش داده سازند خواه تنها یا با کدام روغن مثل روغن سرشف وغیره که اذیت در جلد پیدا کننده باشد و انچه بسبب برودت هوا پیدا شده باشد دران لباس حار پوشانند و زنجبیل مسحوق بر جلد مالند و ایضا در بی حسی جلد از گردانیدن انی لگنیز کی برو قوت برقی بر جلد نفع حاصل میشود و همچنین از رسانیدن قوت برقیه در جلد بطریقه زنجیر برقی هم فایده حاصل میشود ولیکن در استعمال آن احتیاط این امر ضرورست که هرگاه بی حسی بسبب فساد دماغ بود دران در ابتدا استعمال زنجیر برقی مناسب نیست ولهذا مناسبست اما هرگاه مرض مزمن و کهنه شود استعمال آن بهتر باشد و مضایقه ندارد فصل در حکه و آن قسم سیم ... بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون حای مهمله بمعنی حکه یعنی خارش قلیل است و این فی الواقع از قسم عرض و علامت است که در اکثر امراض یافته میشود مثل جرب و شری و امثال آن وغیره لیکن آنرا باین اسم می خوانند بلکه آنرا علامت سیداخته و هر مرض که سبب آن باشد آنرا بدان ذکر آرند اما هرگاه کدام مرض و تغیر در جلد ظاهر نباشد که حکه را بسوی آن منسوب کنند و باوجود آن هم حکه موجود باشد درین وقت آنرا مرض مستقل دانند و باسم حکه در لغت عرب و بپروریٹس باصطلاح اطبای انگلستان موسوم اند و آن فی الواقع از قسم تغیر فعل عصب حس است از قبیل تشویش فعل حس و آن بر دو قسم است یکی عام که در تمام جلد بدن یافته میشود دوم خاص که در جلد عضو خاص میباشد السبب سبب حکه عام اکثر دیده میشود که آمیزش کدام زهر در خون بود مثل اینکه صفرای ناقص خون

داخل شده در خون مانده چنانکه در یرقان بود یا یوریا یا یورک السید از خارج شدن در بول باز مانده در خون مانده بذریعه
دوران خون در دماغ رسیده بر منبت عصب اذیت پیدا میکند و اذیت مذکوره بذریعه ریشه های عصبی در جلد رسیده
حکه پیدا میکند و گاهی اصل موذی در خون نمی باشد بلکه در عضو دیگر بود مثل ترشی یا ریاح معده که در معده باشد
و نفس اذیت معده از ان بذریعه مشارکت در دماغ رسد و از انجا بذریعه ریشه های اعصاب بطور ریفلکس در جلد
می آید و گاهی از اذیت حمل بطور ریفلکس اذیت به دماغ رسیده از انجا بتوسط اعصاب در جلد می آید و گاهی از فساد
هضم و اوردی هرگاه قلت یا احتباس طمث یا جریان حیض با درد و اذیت بود یا کثرت جریان حیض باشد هم اذیت رحم
بطور ریفلکس حکه عامه در جلد پیدا میکند و مراد از ریفلکس این است که اول اذیت از محل دردناک اصلی به دماغ
رود و از انجا در عضو دیگر منتشر گردیده و گاهی از بند شدن جریان حیض که در سن یاس بند شود هم انچه اذیت در رحم پیدا
میشود بطور ریفلکس حکه در جلد بدن پیدا میکند و گاهی در سن پیری بسبب رقیق شدن جلد پرورتیس یعنی حکه
عام پیدا میشود زیرا که از باریک شدن جلد کناره های اعصاب از طبقه بالای جلد قریب تر میشوند و بسبب آن از
حر و برد خارجی زیاده متاذی میشوند و گاهی حکه عام بسبب رسیدن سردی بجلد بدن خصوصا وقتیکه لباس را از
بدن جدا میکنند و زیاده اثر آن بر فخذین و ساقین میشود و خاصة در فصل سرما این امر زیاده موثر میشود و هرگاه لباس
حار کسی کم پوشیده باشد حکه شاید بسبب این حکه آن باشد که چون از رسیدن سردی بجلد دوران عرق از جلد بند
میشود پس خون زیاده بر کناره های اعصاب مجتمع میماند و از ان اذیت پیدا میشود و گاهی کدام سبب حکه عام
ظاهر نبود درین وقت گمان کرده میشود که از ضعف دماغ و نخاع و عصب حکه پیدا شده اما سبب حکه عضو خاص
پس بدانکه از جمله حکه های خاص عضو حکه مقعد است و آن اکثر از پیدا شدن کرم صغیر در معای مستقیم و گاهی از بواسیر
و گاهی از نواصیر مقعد و گاهی از ورم مزمن میوکس ممبرین مقعد و گاهی از بند شدن حیض و گاهی از خوردن طعام ردی و
گاهی از حرارت فصل و گاهی از زیاده نشسته کار کردن چنانکه حال زرگران و مهران است و گاهی از مریض بودن تا مدت
دراز و از ان ضعیف شدن هم حکه مقعد پیدا میشود و هم از انجمله حکه خریطه انثیین است و اسباب آنهم بعینه اسباب حکه
مقعد میباشند و اکثر تولد کرم صغیر در معا سبب آن هم میباشد و هم از انجمله حکه غلفه است که بر سر ذکر میباشد و این
مرض کسانی را میشود که ختنه نمیکنند و سبب آن متعفن و فاسد شدن میوکس ممبرین اندرون غلفه بود از نه صاف
داشتن آن پس از فساد آن حکه غلفه پیدا میشود و هم از انجمله حکه دهن مجری بول است و آن اکثر عورات و
اطفال را عارض میشود از نه صاف داشتن مجری بول و هم هرگاه حجر در مثانه یا گرده بود این حکه خاص پیدا
میشود بالجمله از اذیت میوکس ممبرین گرده و مثانه و مجری بول این قسم حکه پیدا میشود و هم از انجمله حکه اندرون فرج
است که در و بعینه پیدا میشود و آن اکثر در عورات قریبة العهد به دور حیض پیدا میشود و هم وقت اوائل حمل

وگاهی بعد ولادت وگاهی از پیدا شدن کرم فورد در معا وگاهی از بواسیر المقعد وگاهی از وسیع شدن عروق فرج وغیره
هم میشود باجمله باید دانست که از نفس حکه بجز خارش قلیل دیگر تغیر در جلد پیدا نمیشود لیکن چون بسبب خارش جلد را میخارند
از خاریدن بر جلد سرخی ظاهر میشود وبعده در آن سرخی بثور پیدا میشوند وچون بعد بروز بثور آنرا میخارند از خاریدن
سرهای بثور شکسته قدری خون برآمده بر سرهای بثور خشک میگردد واز آن خشکریشه صغیر المقدار حادث شده
بعد خشکی ساقط میشود اما ازین علامات باید که این را مرض دیگر تمیز نمایند **العلاج** علاج عام حکه عام
آنست که اول سبب مرض را دریافت کنند اگر از فساد خون وآمیزش صفرا یا یوریا یا یورک ایسڈ باشد مسهل
دهند ومدرات بول وعرق نوشانند تا خون صاف شود واگر از تخمه یا فساد معده وامعا باشد درین وقت هم
مسهل دهند وادویه قاطع حموضت معده ومحلل ریاح نوشانند واگر از ضعف وکمزوری عصب باشد ادویه مقویه
عصب مثل فاسفورک ایسڈ یا زنک فاسفائڈ یا سیرپ هائی پو فاسفیٹ افلائم یا پارتیشس کیمیکل فوڈ یا ٹان نکس سرپ
یا سم الفار ومرکبات آن خصوصاً لائکر آرسنک نوشانند که ازین دوا درین مرض فوائد کثیره حاصل میشوند ودرجمله
اقسام حکه عام ادویه آرام دهنده به دماغ وعصب مثل افیون ومارفیا ومرکبات آنها یا هائی درینٹ کلورل یا برومائیڈ پٹاسیم
یا اکسٹراکٹ بھانگ یا اکسٹراکٹ هائی سائمس حسب مناسب بنوشانند لیکن جائیکه حکه بسبب آمیزش صفرا
در خون بود آنجا از نهار افیون را نه دهند که آن مانع خروج صفرا از جگر است **وایضاً** غسل کنانیدن از آب نیمگرم
برای حکه عام مفید است اما باید که حرارت آب زیاده از نود درجه یا نود وپنج درجه بحساب امتحان تھرمامیٹر نباشد
واگر درین آب ادویه که از قسم نمک وکھاره اند بیامیزند مفید تر بود مثلاً سهاگه صاف ده اونس در نود آثار آب نیمگرم
حل کرده از آن غسل کنانند یا سوڈا کاربناس که از دو اونس تا ده اونس بود در نود آثار آب نیمگرم حل کرده از آن غسل کنانند
ایضاً ام سلفائیڈ پٹاسیم از دو اونس تا چهار اونس همراه آب نیمگرم که بر وزن سابق بود حل کرده از آن غسل کنانند یا
میور یاٹک ایسڈ یک اونس در نود آثار آب نیمگرم حل کرده از آن غسل کنانند یا نائٹرمیور یاٹک ایسڈ یک نیم اونس
در نود آثار آب نیمگرم حل کرده از آن غسل فرمایند وباید دانست که هر جا حکه از آمیختن صفرا با خون بود در آن غسل کنانیدن
از آبیکه در آن نائٹرمیور یاٹک ایسڈ محلول باشد زیاده نافع میشود زیراکه بذریعه غسل جلد در خون داخل شده چون
مقدار کثیر آن در جگر میرود از آن فائده زائد حاصل میشود ودر حکه عام مشائخ سوای علاج سابق این دوا زیاده نافع
میشود هائیڈروسیانک ایسڈ ڈائلوٹ یک ڈرام بوریکس یعنی سهاگه صاف یک ڈرام در گلاب قسم اعلی هشت اونس
حل کرده بر بدن طلا سازند **ایضاً** سرکه وآب ساده بالمناصفه بر جلد طلا سازند **ایضاً** آب لیموی کاغذی وآب ساده
بالمناصفه باهم آمیخته طلا سازند **ایضاً** شیره مغز بادام تلخ با آب ساده گرفته بر جلد بدن ضماد سازند ودر حکه عام
لباس گرم مثل فلالین بر نهار نپوشند که از آن حکه زیاده میشود ودر حکه خاص مقدم هم تفحص اسباب نمایند پس اگر بسبب

کرم ها باشد مثل نفوذ کرم اشیا یا روغن تارپین یا آب گرم و نمک بعد [illegible] از [illegible] به ذریعه زراقه در مقعد رسانند و اگر [illegible]
باشد علاج خاص آن نمایند و اگر از ورم [illegible] مقعد باشد آب سرد [illegible] و [illegible]
خشخاش بر مقعد تکمید سازند همچنین از هر سبب که باشد علاجش نمایند و اگر بعد از علاج هم مرض باقی ماند [illegible]
وقت اول از آب گرم در [illegible] حقنه [illegible] تا [illegible] صاف شود بعده افیون خالص دو سه گرین یا تنکچر اوپیا [illegible]
دو سه قطره یا قلیل کم از چهار درام تا یک اونس بود حل کرده به ذریعه زراقه در مقعد رسانیدن مفید است و طلا کردن [illegible]
و آب ساده بالمناصفه درین قسم هم بر مقعد مفید بود و گاهی سلوشن بائی کلوراید [illegible] هم طلا کردن
بر مقعد نافع است اما اگر با این عارضه [illegible] مقعد هم مشتق شده باشد استعمال [illegible] مذکوره غیر جائز [illegible]
درین صورت از آن [illegible] در محل مقعد و قلاع در دهان پیدا خواهد شد هم افیون محلول در آب یا تنکچر اوپیا
همراه آب ساده حل کرده بر مقعد طلا کردن نافع است و گاهی پارچه نازک را [illegible]
تر کرده بر مقعد نهاده بستن هم زیاده مفید میشود که از ان [illegible] آرام حاصل میشود [illegible]
مرهم [illegible] یا مرهم کاربولک ایسڈ نافع است و در حکه خریطه انثیین [illegible] نوشته شده با ستعمال [illegible]
و فائده درین قسم حکه از [illegible] طلا کردن تنکچر کمپونڈ بنزوین زیاده مفید است و در [illegible] از آب گرم [illegible] را
صاف کردن و بعد تصفیه لوشن [illegible] سلفاس یا افیون محلول در آب یا هر دو را باهم آمیخته بر محل حکه [illegible] طلا کردن
نافع است و در حکه دهن مجری بول [illegible] در دختران نابالغ بود اول محل مرض را از آب گرم [illegible]
[illegible] یا ایسیٹیٹ [illegible] همراه آب [illegible]
در اطفال باشد [illegible]
گرین همراه [illegible] تا یک اونس [illegible]
هم باشد همین دوا را [illegible] و هرگاه این قسم حکه در [illegible] بالغه جوانان باشد [illegible]
بول [illegible] و بعد آن از آب پوست خشخاش تکمید سازند و اگر ازین هم حکه برطرف نشود [illegible]
[illegible] یا ایسیٹیٹ و افیون محلول در آب که هر دو بالمناصفه باشند تر کرده بر محل مرض [illegible] و در حکه فرج [illegible]
علاجش در امراض نسوان مذکور شده اما باز گفته میشود که درین جا هم ضرور است که اول [illegible]
باز ازاله آن کوشش کنند اگر ازاله ممکن باشد اما اگر سبب مثل حمل باشد درین وقت محض [illegible]
دهنده مثل هائیڈریٹ کلورل یا تنکچر های [illegible] اکتفا فرمایند و اگر ترشی یا رطوبت غلیظ [illegible] در وجینه [illegible]
آهک به ذریعه زراقه در وجینه رسانند و اگر بسبب کرم امعا یا بواسیر مقعد یا بواسیر فرج حکه پیدا شده باشد علاج
عام آن نمایند مثل اینکه از آب گرم ساده بشویند یا [illegible] سه چهار گرین در آن حل کرده باشند [illegible]

باپچاس سلفا نیدا از هشت گرین تا ده گرین در آب گرم حلکرده از آن فرج را بشویند یا سوڈا کاربناس ده گرین در آب گرم حلکرده از آن بشویند و بعضی مجربین گفته اند که آب را که زیاده گرم باشد لیکن بقدری که زن را بران صبر کردن ممکن بود بذریعه زراقه در مهبل رسانیدن بسیار مفید است و بر آن از آن علاجش برای حکه فرج نیست لیکن باید دانست که در حال حمل حقنه در فرج از آب شدید الحرارت دادن نیست زیرا که خوف پیدا شدن تشنج از اذیت از آن هست و آن مسقط حمل است و ایضا مجربین ذکر کرده است که طلا کردن سلوشن یا شیراب ارسی بای کلورائید که گرم باشد یا بذریعه زراقه رسانیدن آن در بسیار مفید است الیضا الم پتاس سلفاس یک شش گرین و مس فرنگ یعنی کرم وانه یک گرین در کول کریم یعنی مسکه ... یک اونس باشد حلکرده بشکل مرهم طلا سازند و بعضی مجربین دیگر نوشته اند که چون از حکه تا بیرون قسم حکه فوقانه ظاهر شود در پهلوی فرج در کش ران یا پشت حرارت اکثر یعنی بهتر تا آبله پیدا شود از سبب حکه کردن زائل میشود و اگر حکه آبله یعنی اعضا ... دیگر اعضا پیدا شود و آن اذیت و اذیت بسیار باشد درین وقت مقوی باشد مناسب یا ... مناسب ارشاد شده و از اودیه ... تنکچر ... پتاس از دو درام تا چهار درام و گلیسرین از نیم اونس تا یک اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حلکرده بران طلا سازند الیضا الم کاربولک اسید ... تا دو درام گلیسرین از یک اونس تا دو اونس در گلاب قسم اعلی که هشت اونس باشد با هم آمیخته هر جا که حکه باشد بر آن طلا سازند الیضا الم بای کلورائید یا سائد ... با هم که بهتر کلار ... قطره گلیسرین دو اونس در گلاب قسم اعلی که شش اونس باشد حلکرده بر محل حکه طلا سازند الیضا الم پتاس سائل ... سیار گرین کلار ... قطره گلیسرین یک درام و ... درام همه را با هم مخلوط کرده بر حکه ... باشد طلا سازند این همه نسخه که نوشته شد از قبیل علاج عام هر قسم حکه خاص توان دانست

فصل یازدهم در بیان سوسوم بهائی پرسڑو فیا بفتح بای ابجد و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح بای موحده فارسی و سکون رای مهمله و ضم تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون واو و کسر فاء و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف یعنی بجا غلیظ شدن جلد است و آن ماخوذ است از لفظهائی یونانیه که بمعنی زیادتی است و از ... که بمعنی حالت است و هردو در لغت یک باشد و مراد از آن زیاده غلیظ شدن جلد است و در ... بیان این ... بار ... آنست که درین غلظ جلد کدام سبب مرضی پیدا نشد یعنی از قسم ورم و سرطان نبود و مثل آنها در این غلظ بدرایه خورده بین دیده میشود بلکه فقط زیادتی مقدار جلد پیدا باشد و سوای آن دیگر تغیر از حال نشده در جلد پیدا شده گاهی این غلظ در طبقه بالائی جلد و گاهی در طبقه زیرین آن که اصل جلد است و گاهی در هر دو یافته میشود و آن بر پنج قسم است قسم اول ... بفتح واو و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی هندی و سین مهمله و در لغت انگلش است و در لغت لاتین ... بفتح واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح کاف و سکون الف نامند و بلغت عربی ثولول و هندی مسه نامند و حقیقت این مرض آنست که آنچه در اصل جلد اجسام ...

بصورت جلد تندی میباشند آنها دراز و کبیر المقدار شده و باهم متصل گشته بصورت ثؤلول پیدا میکنند و چون بدریده خورده بین
اجزا به بینند سرهای اجسام مذکوره بر سر ثؤلول اکثر مثل سرهای سوزنها معلوم میشوند و منشاء هرگاه به دست باشد و چونکه
درین اجسام عروق صغار شعریه هم برای تغذیه می آیند لهذا چون ثؤلول را از محل سر آن قطع کنند قدری خون از آن می آید
و اگر در وسط آن قطع کنند از آن زیاده خون بری آید و اگر از قریب بیخ آن ببرند از آن هم زیاده خون بیرون می آید چه درینجا و
جمله عروق شعریه قطع میشوند لیکن این خون بزودی بری آید که بخوبی از چشم معلوم نمیشود که جدا جدا از هر جسم بری آید بلکه چنان
محسوس میشود که گویا از جسم واحد بر می آید و درین جسم ثؤلولی چونکه رشته عصب کم میباشد لهذا ازان حس هم کم بوده باز یا دلّی
این اجسام مذکوره اکثر طبقه بیرونی جلد هم غلیظ میشود و اکثر ثؤلول تنها و منفرد یافته میشود و گاهی ثوالیل کثیره و قریب قریب
بر عضوی دیده میشوند چنانکه یک ڈاکتر صاحب نقل نموده و نوشته اند که از گردن تا تمام دست یک شخص ثؤلولهای کثیره
دیده بودند و گاهی ثؤلول پیدا شده بزودی زائل میشود و گاهی زیاده مانده زائل گردد و گاهی تا مدت العمر ماند و اکثر بر دست
یافته میشود و گاهی بر گردن و گاهی بر جلد پیشانی و گاهی بر محل دیگر از بدن هم یافته میشود و این مرض اکثر جوانان و پیران را
یا طفلان را که در اسبوع ثانی از عمر قدم نهاده باشند میشود و آنها هرگاه در اطفال که قدری فاسد برآورده باشند حادث شود
اکثر خود زائل میگردد و السبب سبب آن بخوبی واضح نشده جز این که استعداد مزاجی خاص میباشد و هم هرگاه استعداد جوانی
در بدن بود ثؤلول زیاده پیدا میشود العلاج هرگاه اصل ثؤلول دقیق باشد از مقراض آنرا از اصل آن ببرند و بالای
آن بعد بریدن اصل کاستک نقره را بران نهند تا باز عود نکند و اگر بیخ ثؤلول قدری غلیظ باشد از خیطه ریشمی یا سوتی یا از
موی اسپ آنرا ببندند تا از رسیدن غذا مضمحل و خشک گشته خود بخود ساقط شود و این بنابر آنست که اگر بیخ ثؤلول غلیظ بود در
قطع کردن آن بمقراض خون کثیر جاری میشود و بدشواری این خون بند میگردد و این هر دو تدبیر جراحی هستند اما علاج از
ادویه پس بدانکه قلم الستیک ایسڈ که مثل برف میباشد بگیرند و سر آنرا باریک کرده بر ثؤلول نهند و از بالای سر قلم را بران
بدارند تا بخوبی اثر آن در ثؤلول نفوذ کند و آنرا بگذارد لیکن احتیاط این امر ضرورست که دوا به جلد بدن نرسد والا ازان
زخم پیدا خواهد شد ایضاً اوّل قریب اصل ثؤلول کمی روغن طلا سازند بعده کاستک پتاس بسر آن نهند تا بزودی ثؤلول گداخته
و ذائب شده زائل گردد ایضاً گرو یک ایسڈ یک حصه گرین در یک اونس آب ساده حل کرده سر قلم زجاجی را دران نموده
بر ثؤلول نهند و احتیاط نمایند ازین که دوا به جلد بدن نرسد والا زخم پیدا خواهد کرد و اگر بعد از استعمال این ادویه و سقوط
ثؤلول ورم در جلد پیدا شود پارچه بآب ساده تر کرده بر ورم نهند تا ورم برطرف شود ایضاً لائکر آرسنک را بر ثؤلول طلا کردن
باعث سقوط آنست لیکن تا چند ایام ساقط میشود از این دوا بزودی زائل میگردد و هرگاه بینند که ثؤلول ها بر بدن حادث
میشوند درین وقت نوشانیدن لائکر آرسنک از تولدان مانع میشود آنرا بالضرور بنوشانند و لائکر آرسنک بر ثوالیل طلا سازند
فنکا کر قسم ثانی آن کانسر است بفتح کاف و سکون الف و سکون رای مهمله و نون و سین مهمله لغت انگلش ست و ماخوذ بود

از کارنژی لفظ انگریزی است بمعنی قرن و وجه تسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که چنانکه قرن تو بر تو و سخت بود درین علت هم سختی
و قشور تو بر تو پیدا باشد و آنرا بلغت عربی ثخن جلدی و ثخانة الجلد [illegible] و بهندی گھٹہ گویند و گوکھرو هم نامند و حقیقت
این مرض آنست که هرگاه کرا اذیت اصطکاک یا غمز بطبقه بیرونی جلد که ایپی ڈرمس است میرسد و از آن منتهی با صل جلد
که ڈرما است میشود درین وقت ڈرما برای محفوظ ماندن خود از اذیت با یصال دم کثیر در طبقه بیرونی غلظ و سختی پیدا میکند
و مادام که اذیت باقی ماند اصل جلد این غلظ و زیادتی طبقه بیرونی را امداد رسانیده غلیظ میدارد اما هرگاه اذیت مذکور
برطرف شود و آن زمان دست از امداد دم بدارد کشیده میخواهد که طبقه بیرونی به مقدار در رنگ طبیعی صحت خود آید اما اگر
اذیت مذکوره تا زمان زیاد باقی ماند درین وقت از رطوبت مثل سیرم یعنی آب خون زیر این غلظ پیدا میشود و از غمز کردن آن
درد [illegible] پیدا میگردد و درین وقت ورم در ڈرما هم حادث میشود و تا استخوان میرسد و گاهی بعد متورم شدن ڈرما چون آب زیر هم
پیدا میشود از غمز کردن آن جای که لحم در میان استخوان و جلد کم است مثل سر انگشت یا انجا و غشای که بالای استخوان است
هم ورم پیدا میشود و استخوان مذکور متألم میگردد و این مرض اکثر بر پا و دست و نا صیه بسیار زیاده حادث میشود و ممکن است که بر دیگر
مقامات جلد بدن هم پیدا شود چنانچه در کاران و حمالان بالای شانه و کسانی که نماز گزارند بر پیشانی آنها و کسانی که
از مباشرت بر زمین زیاده نشینند بر کفین و کسانی که بر قدمین بالای زمین می نشینند بر کعبین آنها یا بجای جائیکه
غمز یا اصطکاک به جلد میرسد این مرض در جلد پیدا میشود و آن بر سه قسم است قسم اول آنکه در آن جلد متقشر و تو بر تو میشود
و آنرا بلغت انگریزی لامینر [illegible] گویند یعنی تو بر تو و این قسم جائیکه جلد از استخوان قریب است و هم در کسیکه معوج القدمین
بر جانب وحشی قدم آن پیدا میشود قسم دوم آنکه در آن غلظ اصلی و بیخی باشد که آن اندرون جلد رفته بود و آن اکثر جائیکه
قدری لحم زیر آن باشد مثل اصابع صغار رجل یا زیر قدم [illegible] یافته میشود و آنرا فائبرس [illegible] نامند یعنی ریشه
زیرا که در آن ریشه و بیخ پیدا شده و سبب تولد این بیخ آنست که اول قسم اول آن پیدا میشود و بعد چون اذیت غمز آن
برابر ماند غلظ آن زیاده و در وسط فرو بلند میگردد و از غمز دائم این زیادتی ایپی ڈرمس اندک در اصل جلد فرو رود
و لیسبب آن آنچه زیادتی طبقه بیرونی ڈرما است متألم و بسیار بیشود و این زیادتی بجای آن فرو رفته در اصل جلد
داخل میشود و [illegible] درین در آید در اصل جلد [illegible] در ایپی ڈرمس بوده اندکی فرو رفته بصورت
میل در وسط آن [illegible] قسم ثالث [illegible] قسم در میان انگشتان پا یافته
میشود [illegible] اذیت اصطکاک میرسد [illegible] آید در اصل جلد هم متورم شده قدری مائیت پیدا
[illegible] بسبب این جلد که در میان انگشتان [illegible] سفید و ملینیا و منتفخ میگردد مثل آبله خصوصاً اگر فصل
[illegible] بسبب آن عرق زیاده آمده باشد و این قسم غلظ از اصل جلد مثل آبله جدا میشود و گاهی منفجر میگردد و بعد انفجار مانند
[illegible] انفجار دیده میشود که اصل جلد سرخ شده یا هرگاه آنرا ببرند از زیر آن [illegible] سرخ و متورم دیده میشود و گاهی

در قسم اول و ثانی در قشور آنها بحسب لون فرق دیده میشود مثل اینکه بعض قشور آن متلون و بعض غیر متلون میباشند زیرا که هرگاه اذیت
بجلد ظاهر میرسد و آن با اصل جلد منتهی میگردد تا اینکه بسبب آن اصل جلد یک تو دیگر زیر اپی ڈرمس برای محفوظ ماندن خود پیدا میکند
پس درین وقت آنچه ازین اذیت عروق صغاره در آن شکسته قدری خون از آن برمی آید از آن این توی تازه که پیدا شده بوده
متلون از رنگ خون میباشد پس بعد اگر اذیت نرسد توی دیگر که بعد آن اصل جلد موافق دستور خود پیدا کند از رنگ خون خالی
میباشد پس بعد هرگاه باز اذیت رسد و در آن حال توی ثالث پیدا کند و از آن قدری خون برآید این تو هم متلون بلون
دم میباشد و در توی ثانی هیچ رنگ خون نباشد ولیکن در سفت کارنس که قسم ثالث آنست این فرق الوان در قشور
لینه آن نمیباشد زیرا که آن متعلق باصل جلد نباشد تا که قشور آن از خون اصل جلد متلون شوند العلاج اول
سبب محدث مرض را دفع کنند باینکه موزه ملائم که موافق پا باشد نه زیاده کبیر و نه صغیر باشد بپوشانند که ازین تدبیر گاهی
خود این مرض دفع میگردد و اگر ازین تدبیر دفع نشود چیزی بشکل قطعه چرم سابری که ملائم و دبیز بود و اندرون آن خالی
باشد بر محل مرض نهاده بر بندند تا غلاف مذکور اندرون تقعیه چرم مذکور در آید و از انضغاط و اصطکاک موزه محفوظ ماند دیگر آنکه هرگاه
از قسم اول و خشک بود از سر کارد حک کنند یا از سوهان بمالند تا منجرد شده دفع گردد و اگر رطب باشد از صابون
و آب گرم یا از سوڈا و آب گرم یا از پتاس و آب گرم بشویند و هرگاه نرم شود آنرا از سرد بمالند یا از سر کارد حک سازند و
در قسم ثانی اول گارنس را از جانب اطراف آن بذریعه سر کارد از لحم و جلد آهسته آهسته جدا سازند تا که اصل آن نمایان
شود پس اصل مذکور را هم بهمین روش از لحم جدا کرده از اندرون جلد بکشند و بیرون آرند لیکن درین عمل خیال و احتیاط
یک امر ضرورست که وقت جدا کردن مجل و متجاوز از جلد بر اطراف آن قدری غلظ و دبازت باقی ماند تا اثر عمل بمحل
اطراف رسد و جائیکه بیخ آن بوده منغمر نشود اما اگر سرخی و درد زیر اطراف آن هم محسوس شود درین وقت اطراف آنرا
هم که سخت اند بالتمام از لحم و جلد جدا ساخته بر آرند و بالای آن چرم سابری چند تا کرده نهاده بر بندند تا اذیت بمحل
مرض نرسد و هرگاه درد بر محل متجاوز زیاده بود اکثر بسبب این مجتمع شدن قدری آب یا ریم زیر بیخ آن میباشد و هرگاه این
بیخ را بر کنند چند قطره آب یا ریم از اصل جلد سائل شود این درد فوراً بر طرف میگردد و آنچه سرخی و ورم که بسبب اذیت در
اصل جلد بوده آنهم بعد بر آوردن اصل مجل دفع میشود و در قسم ثالث آن که سفت کارنس ست باید که اول از آب گرم و صابون
شسته خوب صاف کنند بعده هر قدر که اپی ڈرمس نرم و متعفن شده باشد آنرا از مقراض ببرند خشک و پاک کرده پنبه
صاف بر آن نهاده دهند تا اثر عمل و اذیت اصطکاک بر آن نرسد و هر روز از آب گرم و صابون شسته پنبه خشک
بر آن نهاده باشند و اگر ازین تدبیر هم رفع نشود از مقراض بریده بعد قطع کردن قشور لیپه سفت کارنس نائٹریٹ سلور را حل کرده
در یک اونس آب حل کرده هر روز بعد شستن اپی ڈرمس از قلم موی بر اصل جلد طلا کرده باشند و بعد آن پنبه صاف
بر آن نهند تا اثر اصطکاک بر محل زخم نرسد فقط کارنس قسم سوم کی لائپیڈ بکسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح لام

وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون دال مهمله هندی است و آن از دو لفظ مرکب است که اول بمعنی پای و سرطان آنچه پس
بمعنی شبیه بود با خود است و مراد از آن مشابه بپای سرطان است و تسمیه مرض باین اسم بنا بر آنست که درین علت طبقه زیرین اصل
جلد غلیظ الاجزا [illegible] قطع میشود و بسبب زیاده شدن مقدار ریشه های خود پس از غور کردن آن طبقه بالای اصل جلد خالی و نا پیدا
میشود و الی [illegible] طبقه بالای جلد رقیق و متمدد و در کشیده میگردد و درین وقت ریشه های طبقه زیرین جلد که بسبب
غلیظ بودن کبیر المقدار شده اند مشابه بپای سرطان بذریعه طبقه [illegible] دیده میشوند که گویا از پهلو و اطراف اصل جلد
که غلیظ شده و ریشه های غلیظ در جلد صحیح داخل و جاری میشوند و از آن صورت پای سرطان پیدا میشود پس باین وجه
تسمیه آن تشبیه بپای سرطان مذکور شد و ایضاً چونکه گاه گاه درین مرض هم سوزش و حرقت و وجع مشابه کیفیت [illegible]
[illegible] میشود و لهذا بعضی آنرا باین مناسبت مشابه با اصل سرطان هم گفته اند لیکن فی الواقع در هر دو فرق بسیار
است [illegible] درین مرض گاهی زخم پیدا میشود و هم غده های لمفیتک غلاند متورم میشوند چنانکه در سرطان وجود جراحت
[illegible] این غده ها ضرور است و هم این مرض گاهی بسبب علاج از زیاده بازگشت مانند بخلاف سرطان که در ان تدبیر
[illegible] و هم این مرض گاهی خود زائل میشود بخلاف سرطان و هم درین مرض [illegible] صحیح المزاج میباشد و در خون آن
[illegible] بخلاف سرطان که در ان [illegible] میباشد [illegible] میگردد السبب سبب اصلی آن تا حال نا یافته شده
[illegible] این مرض بر دو قسم است یکی اصلی و دوم غیر اصلی اصلی آنست که بسبب
[illegible] آنست که [illegible] از آتش یا [illegible] زخم جلد یا [illegible] داغ نهادن
[illegible] اصل جلد [illegible] پیدا میشود اما اصلی آن که بدون زخم پیدا میشود و آن اکثر [illegible] میشود
[illegible] گاهی [illegible] ریشه های [illegible] و جلد [illegible] چنان محسوس
[illegible] میشود و گاه
[illegible] آن قدری [illegible] پیدا میشود و گاهی سوزش و حرقت و درد [illegible] هم پیدا میشود لیکن این علامات [illegible]
[illegible] مزاج صاحبان [illegible] صحیح و خالی [illegible] غیر اصلی آن
هرگاه [illegible] از آتش محرق گردد یا داغ قوی بر آن نهاده شود پیدا میگردد العلاج علاج خاص برای آن نیست
[illegible] قسم اصلی آن [illegible] هم درست
ساخته [illegible] پیدا [illegible] درد و سوزش و خارش [illegible] برای آن طلا سازند چون آن
[illegible] شدن [illegible] مرض [illegible] بعضی [illegible] گفته اند که [illegible] با آیوڈائید پتاسیم هم [illegible]
[illegible] لیکن تجربه [illegible] ثابت شده است که [illegible] علاج داخلی نفع نمیشود بلکه هرگاه در این
[illegible] پیدا شود [illegible] باقی [illegible] بحال خود [illegible] کرده [illegible] که از اصرار [illegible] آن [illegible]

اما بعد آنهم فائده ظاهر نشده و مرض باز عود کرده و در غیر اصلی کدام علاج ضرور نیست زیرا که دران اذیتی نمی‌باشد و اگر قطع
کنند باز عود خواهد کرد فقط قسم چهارم اسکلی رودرما است بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و لام و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و آن
ماخوذ است از اسکلی سس که لغت لاتن است بمعنی سختی و از لفظ درما که آنهم لفظ لاتن است بمعنی جلد است مراد ازان سختی جلد است و آن
از زیادتی مقدار ریشه طبقه زیرین اصل جلد و غشای خانه دار که زیر درما است پیدا میشود و درین مرض قدری مواد لیفی فایبرن
هم از اصل جلد و غشای خانه دار ریخته جمع میشود و ازان اول در جای از جلد بدن قدری غلظ و صلابت پیدا میشود و من بعد
روز بروز سختی جلد زیاده میشود تا اینکه از اثر عمر تجمع نمیشود و لدونت آن زائل میگردد و در شکل چرم یا پس سخت و خشک میگردد
و قدری لون آنهم مائل بسوی صفرت میشود و ممکن است که این مرض در تمام جلد بدن حادث شود لیکن اکثر بر قفای
عنق و گاهی بر رخسار پیدا میشود و چون خیار غند در تحت قدر حرکت [illegible] پیدا میشود و گاهی بر دو [illegible] اصل هم پیدا میشود و در حین
وقت حرکت مفصل مذکور متعسر میگردد و چون بر صدر پیدا شود در انبساط صدر دشواری راه یابد و گاهی بر تمام یک عضو
مثل یکدست منبسط و گاهی متفرق پیدا میشود و گاهی بر عضوی خاص مثل زند یا ساعد در جای از عروق آن مشتمل
رفاده بر محل خاص محیط میشود الاسباب سبب آن هم بخوبی واضح نشده جز اینکه استعداد مزاج خاص سبب آن بوده
باشد اما این مرض در سن طفلی نمیشود بلکه در جوانی حادث میشود و مرض جوانان سهل العلاج چونکه مرض بسبب مزاج
بطور فطری پیدا میشود لهذا عسر العلاج است لیکن از نوشانیدن ادویه مقویه مثل کونین و ټنکچر اسٹیل و غیره فائده حاصل
میشود چرا که ازان تقویت عروق حاصل میشود و بسبب آن انچه مواد از عروق در غشای خانه دار میریزد از انصباب باز ماند
و اگر آیوڈائیڈ پٹاس را همراه لائکر آرسنک دهند لائق استعمال است زیرا که ازان هم تقویت عروق حاصل میشود و هم انچه
در غشای خانه دار ریخته باشد در عروق جذب میشود و اگر لائکر آرسنک را همراه ټنکچر اسٹیل خورانند نافع است و برای تقویت
نافع باشد و از ادویه موضعیه گلیسرین یا وازلین یا کدام روغن شیرین بر جلد مالند تا جلد لین شود و از شدت صلابت کم
گردد قسم پنجم آن فایبروما است بفتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم بای موحده و رای مهمله و سکون واو
و فتح میم و سکون الف و آن لفظ لاتن بمعنی صلابت مدور است که آنرا چومر گویند و آن بر جلد پیدا میشود و سبب قریب
آن اینست که غشای خانه دار تنها زائد الغذا شده در جلد داخل میشود و بسبب آن اصل جلد از یکجا نافی میگردد
یا رقیق گشته باقی ماند و صورت آن مدور الراس و طویل القامت و بیخ آن دقیق میباشد مثل انگور صغیر الحجم
دیده میشود و مادام که این چومر صغیر باشد کدام کلفت ازان نمیشود اما هرگاه مقدار آن زیاده گردد که از عرض آن قدمها
تمام و کمال ضایع میشود ولی در مس اهم نقصان رسد در ریت وقت هر سر آن از تاثیر عمر آن زخم پیدا میشود و اینک
درد دران حادث شود و ریم ازان جاری ماند و جسم آن کبیر و منتفخ گردد و بر زخم آن انگور پیدا شده قرحه ساعیه گردد

وحشا به سرطان میشود السبب سبب آنهم ظاهر نیست شاید از خصوصیت مزاجی باشد العلاج هرگاه صغیر باشد از مقام
عنق آن از برابر جلد آنرا ببرند و چونکه برای تغذیه آن شریانهم دران داخل میشود لهذا بعد بریدن آن خون ازان
زیاده جاری میشود لهذا بهتر آنست که بعد بریدن آن بر محل زخم منگیچه اسٹیل طلا سازند یا از سر قلم کاسٹک نقره آنرا داغ کرده
دهند و اگر کبیر المقدار باشد آنرا از رشته قوی محکم عنق خوب بسته دهند تا که از انسداد طریق غذا خشک گردد و از بستن رشته
چون زخم بر جلد پیدا شود و آن رفته رفته چون از بستن زیاده میگردد لهذا خود بخود از جلد جدا شده ساقط گردد و اگر
بسیار کبیر بود و عنق آن غلیظ و ضخیم باشد که از بستن آن برشته در جلد درشته پدید پیدا میشود درین وقت بهتر آنست
که جائیکه بستن رشته منظور باشد آنجا از کارد بر جلد زخم پیدا کرده دهند تا جلد بالائی هم از جلد صحیح جدا شود و بعده
بر محل زخم رشته را ببندند بالجمله درین مرض سوای این تدبیر علاجی دیگر مفید نمیشود زیرا که از علاج زخم در زخم
آن نفع حاصل نمیشود و همچنین از نوشانیدن ادویه هم کدام نفع نمیشود آری اگر مریض ضعیف باشد درین وقت ادویه
و اغذیه مقویه غذائیه تقویت نماید فقط ✻ فصل دوازدهم در امراض شعر چونکه در تشریح جلد حقیقت
شعر نوشته شده لهذا اینجا بر ذکر اجزای آن که بعد تحلیل عمل کیمیائی دیده میشود اکتفا کرده میشود پس اوّلاً باید دانست
که در بیخ شعر قوت جذب کردن غذای خود از خون است و بسبب آن غذا را زیاده از البیومن حاصل میکند و آنچه غذا
صحیح از خون میگیرد اولاً آنرا مستحیل بسوی جلاٹین میسازد و جلاٹین بفتح جیم و کسر لام و تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و نون نام رطوبت لزج است که بعد جوشیدن از پاچه چهارپایان در آب حاصل میشود و سیل شعر از بیخ رطوبت
حاصل میگردد و هم دران روغن چند قسم یافته میشود اول روغن سیاه مائل بزردی دوم روغن سفید و این روغن بعد برآوردن
از شعر بعمل کیمیائی منجمد میشود و ایضاً بعمل کیمیائی دران فاسفٹ آف لائم و کاربونیٹ آف لائم یافته میشوند و بسبب آنها در موها
سختی دیده میشود و هم دران زجاج که از ان شیشه ها میسازند میباشد و از انهم دران صلابت بود و قدری رنگ هم از ان
بعمل کیمیائی بر می آید که آن از آکسائڈ آیرن و از آهن و کبریت که دران هستند پیدا میشود اما این بیان موی سیاه است
اما موی اشقر و گندمی و سرخ پس بدانکه درین موها روغن سیاه برنگ سرخ میباشد و کبریت دران زیاده و آهن کم
بود و کسانی که موی سر ایشان اصل سفید میباشد در موی شان روغن سیاه نبود و روغن سفید زیاده میباشد و قسم
میگنیشیا فاسفٹ زیاده بود و سفید شدن موها در سن پیری بسبب زیاده شدن فاسفٹ آف لائم بود و چون اینها
دانستی اکنون بدانکه امراض شعر موافق متاخرین بر چند قسم اند اول هرسوٹی ایس بکسر ها و سکون رای مهمله و ضم سین
مهمله و سکون واو و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله
یعنی زیادتی موها بر بدن و آن ماخوذ است از لفظ هرسوٹا که لغت لاطین است بمعنی زیادتی شعر و آن بر دو قسم است یکی آنکه
در جائیکه طبیعی منبت شعر است مثل جلد سر و جلد رخساره و شارب موها زیاده شوند دوم آنکه در جائیکه موها بر جلد نمیرویند

فصل دوازدهم در امراض شعر

مثل حلق الذقن و گوش و غیره آنجا موها روئیده و زیاده شوند قسم اول را بلغت یونانی ایپتس یا بلفظ عام خوانند و قسم ثانی را ایپوس پیلوکری
یا هیری نیوس یا مُول نامند اما قسم اول پس بدانکه زیادتی موها در محل طبیعی و روئیدن موها بر دو صورت
میباشد یکی آنکه انبوه موها زیاده بود دوم آنکه مقدار طول و عرض موها زیاده شود و بسبب تجربه آنچه دیده شده
از ان دانسته میشود که موها در اشخاص متعدد با طوار مختلفه میرویند مثلاً در کسی موهای سر زیاده و در بعضی
موهای ریش و شارب معدوم یا کم میباشند و در بعضی موهای ریش زیاده و موهای سر کم و در بعضی موها غلیظ
و سیاه انبوه و در بعضی آخر رقیق و با انبوه قلیل میباشند و در بعضی کثرت موهای ریش چندان میباشد که تا
قریب حلقهٔ چشم بر رخساره ها موها بکثرت و غلظ میباشند و این اختلافات بسبب اختلاف امزجهٔ طبیعیه یکی
میباشد نه بسبب امراض یا اسباب دیگر و گاهی بسبب امر غیر طبیعی موها زیاده پیدا میشوند چنانکه در بعضی زنان
هرگاه در جریان حیض قلت و قصور واقع شود یا در ازدواج زن جوان تاخیر شود و بسبب آن اعضای تناسل
آن ناقص و رقیق و ضعیف شوند درین وقت هم موها در محل ریش و شارب آن پیدا میشوند و هم درین حال
شحم از بدنش کم و پستان صغیر میشوند و در آواز زن مذکوره قدری غلظ می آید و اندک مشابه بر جال در گفتار
و رفتار میشود و همچنین در زنانی که بسن یاس رسیده اند گاهی باسباب مذکورهٔ بالا موها بمقام ریش و شارب
ایشان بر می آیند و گاهی در بعض امراض مثل تپ دق و سل موهای سر زیاده طویل میشوند یا کسیکه استعداد خنازیر
داشته باشد اکثر موهای صاحب آن دراز میباشند و گاهی از اذیت جلد موها زیاده پیدا میشوند چنانچه بعد
نهادن دوای آبله انگیز بر جلد موها زیاده پیدا میشوند و ڈاکٹر ولسن صاحب بهادر نوشته اند که در شخصی دیده شده
که بسبب غسل کردن زیر آفتاب جا بجا بر جلد بدن آن موها بسیار پیدا شده بودند و در قسم ثانی آن اکثر در لون جلد
هم تغیر واقع میشود یعنی رنگ جلد که زیر موهاست شدید میگردد و قدری غلظ هم در جلد می آید بسبب غلیظ شدن
بیخ موها و گاهی در جلد بجز ازدیاد لون دیگر تغیر از حال صحت نمیباشد و هم موهای غلیظ بر آن رسته باشند و رنگ
این موهای غیر طبیعی اکثر سیاه و شدید اللون میباشد زیرا که انجا رنگ جلد هم شدید بود و چون این موها را
نتف کرده بینند غلیظ مثل موی سر یا موی ریش و شارب میباشند و این قسم هم خلقی و فطری میباشد که اهم سبب
دیگر برای آن نه دیده شده العلاج در قسم اول علاج ضرور نیست جز اینکه اگر شعر بسیار طویل بوند از
مقراض طول آنها را کم کرده دهند و اگر بر رخسار زیاده باشند از موسی تراشند لیکن دران ضرورت بسوی
استعمال دوا یا عمل جراحی داعی نمیشود و در قسم ثانی اگر در محل صغیر باشد آنرا بموازات خطوط چین جلد که
بر رخساره است قطع کنند تا نشان قطع باقی نماند و اگر باندکم ماند چه اگر در غیر موازات این خطوط قطع کنند
نشان زخم قطع زیاده باقی خواهد ماند دیگر آنکه موها را از سر کلبتین گرفته نتف نمایند اما بعد نتف هم باز موها بسبب

باقی ماندن اصول خود یا در غده های مولد شعر بروز و نمو میکنند و بدستور سابق زیاده میشوند و اگر در موضعی نزاید از جلد
موها زیاده پیدا شده باشند درین وقت اگر تراشیدن آنها از موسی مناسب بود از نهادن و ضماد کردن دوای مسوم
به نوره آنها را خشک کرده اسقاط شعر نمایند قسم دوم آلوپیشیا بفتح و مد الف و ضم لام و سکون واو و کسر بای موحده
فارسی و سکون یای تحتانی مثناة و کسر شین معجمه و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف ضد کثرت موها است و اینرا اطبای
داء الثعلب نامند و این گاهی عام و گاهی خاص در محل واحد میشود و گاهی بسبب مرض دیگر موها کم میشوند و درین صورت
از جمله اعراض میباشد و گاهی بسبب استعداد مزاج اصلی موها نمیرویند و آن از قبیل مرض فطری خواهد بود و بالجمله
آنهم بر چند قسم است اول اینکه موها در اصل خود پیدا نشوند یا بعد مدت دراز از ولادت پیدا شوند دوم آنکه پیدا شوند
لیکن بعد تولد ضعیف شده ساقط شوند و باز پیدا نشوند یا بعد سقوط باز پیدا نشوند بسبب اینکه از کمزوری بیخ آن
از نیافتن غذای خود ضایع و فانی گردد و باقی نماند سوم آنکه بسبب امراض دیگر موها ساقط شوند یا ضایع و فانی المنبت
والاصل شوند اما قسم اول پس آن گاهی در بعض اطفال دیده میشود که تا دو سال در کدام جا بر جلد شان
موها نمیرویند و بعد آن پیدا میشوند و در بعضی موهای عدیده بر سر و بر محل شارب و ریش آن پیدا میشوند و آنرا
کونجنیج نامند و اما قسم ثانی پس اکثر صورت اول آن بسبب فصول در اکثر اشخاص دیده میشود مثل اینکه موها زیاده در
آخر فصل برشگال ساقط میشوند بسبب اینکه دقیق و ضعیف میشوند و بعد آن باز می‌رویند و بیخ موها درین
سقوط باقی میمانند اما صورت ثانیه آن پس در بعض اشخاص بسبب کمزوری آن یافته میشود و آن گاهی بر جلد راس
و گاهی بر محل ریش یا شارب ظاهر میشود و اول بر صورت مدور در جای قلیل می افتد و بعد آن منبسط و وسیع
میگردد و آنرا بلغت انگریزی آلوپیشیا اریتا نامند و بفارسی بالخوره میگویند و درینهم اصل شعر باقی میماند
که بعد تقویت و علاج موها میرویند اما صورت ثالثه قسم ثانی پس آن اکثر در رجال بر وسط راس یافته میشود
خصوصاً در کسانیکه موهای شارب و ریش ایشان کثیر و انبوه باشند و این مرض اگرچه مختص بمشایخ است لیکن
گاهی در کسان کامل الشباب هم پیدا میشود و گفته اند که سبب اختصاص آن بوسط راس کم شدن شحم زیر جلد
میباشد زیرا که اینجا جلد راس قریب عظام است و لحم اینجا بسیار قلیل است ازین جهت هرگاه شحم کم میشود بسبب
آن جلد راس متمدد میگردد و از سختی و تمدد جلد عروق شعریه که غاذی اصول شعر اند برای تغذیه آنها نمیرسند
پس موهای اینجا ساقط شده اصول آنها از نایابی غذا فانی و ضایع میگردند اما قسم ثالث آن که از امراض
دیگر موها ساقط میشوند پس از اقسام کثیره امراض مثل ایکسیما و هم از جمله اقسام ٹینیا و هم در بعض امراض
دمویه مثل آتشک هم موها ساقط میشوند و گاهی بعد حمیات حاده مثل ٹائیفائڈ فیور و ٹائیفس فیور و هم بعد
دیگر امراض حاده و هم در زمان ناقه بودن علیل و هم در سل و دق و هم هرگاه مریض در کدام مرض زیاده ضعیف

شود و هم هرگاه غذا در یک عضو زیاده رود و باعضای دیگر کم رسد چنانکه در وقت حمل زیاده خون در رحم میرود یا در کسیکه
صحبت عورات و خواهش و خیال جماع و صحبت ایشان زیاده دارد خون زائد بسوی ذکر آن زیاده میرود و باعضا
دیگر کم میرسد هم از نوشیدن مسهل قوی که بسبب کثرت اسهال آن ضعیف شود مو ها ساقط میشوند العلاج در قسم اول
حاجت بسوی علاج نیست و در صورت قسم ثانی چنان دوای موذی بر جلد نهند که بسبب آن خون کثیر بسوی جلد
آید و بسبب آن غذا باصل شعر بخوبی رسد تا ضعف آن برطرف شود و برای آن این دوا بسیار مفید است صفت
لینی منٹ امونیای قوی نیم اونس روغن بید انجیر نیم اونس روغن تارپین نیم اونس ٹینچر لچ ارم امونی آمیلا
پانزده گرین همه را خوب حل کرده از برش خرد بر جلد طلا کرده بمالند تا اذیت در جلد پیدا شود ایضاً لکه کنتھاریڈس
یک اونس سرکه خالص یک نیم اونس گلیسرین یک نیم ڈرام اسپرٹ روزمیری یک نیم اونس گلاب قسم اعلی
هشت اونس همه را باهم آمیخته خوب مخلوط کرده اسفنج با آن تر کرده دو بار در روز و شب بر محل مرض طلا سازند
و بمالند و چون از استعمال این دوا اذیت پیدا شود دو یک روز ترک کرده باز باستعمال آرند ایضاً مغز
قلم ساق گاو گداخته صاف کرده یک اونس پلنبائی ایسٹیٹس یک ڈرام بالسم آف پروسه در ڈرام ٹنکچر کنتھاریڈس
یک اونس روغن قرنفل پانزده قطره همه را خوب باهم کرده مرهم درست ساخته جائیکه مرض باشد بران بمالند
و مذهب بعض محققین اینست که بسبب پیدا شدن ٹنیا یعنی تخم نباتی این مرض پیدا میشود و درین صورت
آنچه ادویه در علاج ٹنیا ٹانسورانس نوشته شده اند اینجا هم باستعمال آرند و اما آنچه بسبب امراض پیدا
میشود دران علاج اصل مرض آن کافی ست و از ان عرض دفع میشود و اما آنچه بعد حمیات حاده یا از ضعیف
شدن پیدا میشود دران امرار موسی بر سر هر روزه مفید ست که بسبب آن خون کثیر در جلد می آید و همچنین اول
آب سرد بر سر ریخته تا خون کثیر باین سو رجوع کند و بعد آن از پارچه خشن مالیدن جلد راس یا از برش سخت
مالیدن جلد سر نافع میشود تا از ایجاد اذیت خون کثیر در جلد آید ایضاً روغن مغز بادام شیرین لاگر امونیای قوی
از هر یک یک اونس اسپرٹ روزمیری چهار اونس و آبیکه دران شهد خالص محلول بود دو اونس همه را خوب
مخلوط کرده بر سر طلا سازند و ایضاً دوائی که نسخه ثانیه آن در علاج قسم ثانی نوشته شده هم درینجا باستعمال
آرند و هم درین جا اغذیه و ادویه مقویه مثل روغن جگر ماهی وغیره بنوشانند قسم سوم آن کان ایشی اس بفتح کاف
و سکون الف و نون و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و کسر الف و سکون سین مهمله
ماخوذ بود از لفظ لاطن که کانش بمعنی سفیدی ست مراد از ان اینجا سفیدی موی بدن ست و ان گاهی خلقی بود و گاهی بعد ولادت
بطور امراض سفید میشوند و گاهی جای خاص از راس یا ریش موها انبوه کرده سفید میشوند و گاهی موی جمله بدن سفید میشوند اما کسیکه موی
جمله بدنش سفید پیدا شوند آنرا البینا بفتح الف و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح نون

وسکون الف میگویند لیکن هرگاه سفیدی مو خلقی بود پس اکثر در محل خاص از جلد راس موها سفید میباشند و جلد سفید هم
سفید میبود اما آنچه بعد ولادت در غیر سن پیری سفید میشوند دران موهای سیاه و سفید هر دو باهم مجتمع میباشند و
سفیدی مو که بعد ولادت میشود اکثر از موهای سر شروع میگردد و بعده موهای شارب و ریش و بعده آن موهای
بدن سفید میشوند و سفیدی موهای سر اکثر از مقدم راس خصوصاً از محل صداغ که پهلوی پیشانی ست شروع
میشود و شیب در رجال سریع و در نسوان اکثر بطی بود و سفیدی موها از جانب چپ اکثر شروع میشود و تا سر
شعر بتدریج منتهی گردد و کسانیکه موی سر شان بسیار سیاه میباشند بزودی سفید میشوند و کسانیکه موی
شان اشقر یا خفیف اللون باشند شیب دران بطی می آید و اکثر سفیدی موها بتدریج زیاده میشود و گاهی دفعةً
در دو سه روز یا از ان هم کمتر موهای سر یا ریش سفید میشوند السبب آنچه سفیدی مو خلقی و فطری بود سبب آن
ضعف شعر و کم بودن چیزی که در بال و جلد رنگ پیدا میکند یا نبودن آن مطلقاً میباشد و آنچه بعد ولادت سفید میشود
سبب آن هم ضعف عصب میباشد که بسبب آن قوت شعر و جلد کم میشود و رنگ که از ان موها سیاه میگردند کم میشود و این
سبب قریب فاعلی ست اما از اسباب بعیده آن پس استعداد خاندانی ست خصوصاً در هر خاندان که نقرس و وجع مفاصل
زیاده میشود موهای ایشان زیاده سفید میشوند و در هر مرض حاد که از ان بدن ضعیف شود و تحلیل دران زیاده واقع
شود مثل مرض آتشک وغیره هم موها سفید میشوند و هم هرگاه در بدن اوجاع زیاده مانند خصوصاً وجع عصابه در اکثر
موها سفید میشوند و از بعض امراض جلد مثل اقسام سعفیا خصوصاً در محلیکه زخم در جلد پیشتر شده بود و هم هرگاه
مرض نخر و سر زیاد شود موها زیاده سفید میشوند و از زیاده ماندن بدهضمی معده و پیدا شدن ترشی در معده و هم
از غسل کردن با آب بسیار گرم که ... ان زیاده بود موها سفید میشوند زیراکه از ان روغن طبعی شعر کم میگردد و هم در بلاد حاره
موها زیاده سفید میشوند زیراکه در انها فساد اخلاط هم زیاده پیدا میشود و هم از کیفیات نفسانیه مثل غم و خوف
موها زیاده سفید میشوند خصوصاً که غم بطور مفاجات و ناگهانی پیدا شود و هم هرگاه خیال چیزی زیاده ماند و جد و جهد زیاده
کرده شود ازانهم استعداد سفید شدن موها زیاده میگردد و آنچه سفیدی موها در سن پیری میشود سبب آن هم
ضعف و کمزوری عصب و بدن میباشد لیکن هرگاه در سن پیری موها سفید پیران ساقط شوند باز عود نمیکنند چه درین
وقت اصول اشعار هم فانی میگردند العلاج مادام که سبب تبییض شعر یافته شود و قابل دفع باشد بدفع کردن
آن کوشش کنند مثلاً اگر کدام مرض جلد یا داغ مثل سعفیا یا مرض عصبی مثل نورالجیا یا مرض دموی مثل آتشک
یا نقرس یا وجع مفاصل بود بعلاجش پردازند و علاج عام آنست که دوای مقوی مثل روغن جگر ماهی بنوشانند و
چنان تدبیر کنند که خشکی موهای سفید دفع شود زیراکه خشکی در موهای سفید زیاده میباشد لهذا اکثر روغن هاے
شیرین مثل روغن کنجد که آنرا خوشبو کرده باشند یا روغن نارجیل یا پیه ... بر موهای سر روزانه مالیده باشند و برای

سایکوزس باربی

تلوین شعرا دویه خضابیه مشغول ره بجز به بیرمو باضما دسازند تا خلاف زینت رفع شود فقط تمت قسم چهارم
سایکوزز بالفتح سین مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر زای معجمه اول
و سکون ثانی است و معنی آن در بیان ٹینیا سایکوزز نوشته شده که بمعنی انجیر ست و تسمیه مرض بان اینجا
هم بهر آنست که بثور خرد درین مرض مشابه بدانه انجیر میباشند و درین مرض دانه های خرد در بیخ موهای سر و ریش
و شارب پیدا میشوند و آن بر دو قسم ست یکی ٹینیا سایکوزز که بسبب تخم نباتی مفت خوره پیدا میشود دوم
آنکه در ان تخم نباتی نیست بلکه محض ورم صغیر اصول شعر ها ست و اینجا مراد از سایکوزز همین ست و درین مرض
بیخ موها و همه خانه اصول موها که در ان بیخ شعر میماند متورم میشوند و اول ابتدا به بیرونی اصل جلد متورم میشود من بعد
طبقه زیرین آن هم و گاهی تا غشای خانه دار این ورم میرسد و اول قبل حدوث آن سرخی گرد اصل مو پیدا میشود من بعد
آنجا بثره ظاهر گردد که سر آن سفید و پر از ریم میباشد و این بثور گاهی متفرق و جا بجا بر ریش پیدا میشوند و گاهی در یکجا
کثیره انبوه کرده یافته میشوند و چون مجتمع شده یکجا یافته شوند درین وقت ورم در جلد هم زیاده بود و این بثور هم روز بروز
کبیر المقدار میشوند و ریم از انها جاری شده بعد آن خشک گردیده بر انها پیدا میشود و بر صورت ایکس هما میشوند و اکثر این
ورم از جلد تا غشای خانه دار هم میرسد و درین وقت اگر بثور متفرق بوند گرد هر یک از انها صلابت و سختی بعد تحلیل
میشود و بسبب آن بثره صغیر کبیر معلوم میشوند زیرا که درین وقت ورم ماده کثیر در غشای خانه دار مجتمع میگردد
و از ان درد و اذیت زیاده پیدا میشود و هر گاه این بثور مجتمع باشند هر قدر جلد که زیر بثور و بر دور آنها باشد متورم و غلیظ
پدید و منبسط میگردد با لجمله مدارج این مرض بسیار اند گاهی بثور صغیر المقدار و متفرق و معدود میباشند و گاهی بسیار
زیاده و کبیر المقدار و کثیر العدد بوند و گاهی خفیف الاعراض کرانیک و گاهی حاد قوی الاعراض اکیوٹ ایضاً کثیر الاوقات
میباشند السبب سبب قریب آن گاهی از اسباب خارجیه امرار موسی که غیر حاد بود بر جلد میباشد که از گذرانیدن آن
بر جلد اذیت پیدا شده مثل ٹینیا سایکوزز پیدا میشود و گاهی کدام سبب ظاهر خارجی نباشد بلکه از اسباب داخلیه
پیدا میشود مثل زیاده نوشیدن شراب از عادت یا بدهضمی طعام یا استعداد نقرس یا از مرض کمزوری خون یا از استعداد
خنازیری میشود العلاج اگر ورم زیاده بود و چون کثیر زیر جلد مجتمع باشد خصوصاً هر گاه استعداد نقرس هم بود
درین وقت مسهل از ادویه نمکین مثل میگنیشیا سلفاس یا سڈلیز پوڈر وغیره بنوشانند و برای تسکین ضمادی دهم روغن یا مرهم
افیونی یا مرهم پلپنائی الیسیٹس بران طلا سازند و چون ورم کم شود ادویه قابضه و ملینه جلد طلا سازند و بهترین
آنها این دوا ست صفت سلفائیڈ آف زنک ده گرین اوکسائیڈ آف زنک یکدرام شب یمانی خام یکدرام گلیسرین دو دام
گلاب ششل و لنس یا هفت اونس ادویه باهم خوب حل کرده بران طلا سازند و چون ورم زائل شود و بعد زوال آن
صلابت و سختی در جلد بسبب منبسط شدن مواد باقی ماند که از ان خوف عود مرض باشد درین وقت کدام مرهم ان

مرکبات سیمابیه بران نهادن مفیدست خصوصاً مرهم سیماب زرد رنگ که از ولایت ساخته می آید و آنرا انکوئنٹم ہیڈرارجائی نیٹریٹس
یعنی مرهم هائیڈرارج نائٹراس ڈائلوٹ گویند بران ضماد سازند ایضاً له بعد تصفیه جلد بر محل مرض لائکر پٹاسے
از قلم موئین طلا سازند بعده آن مرهم سیماب مذکور بران نهند لیکن این علاج همان وقت جائز ست که سوای علامت
دیگر اذیت در جلد نباشد والا ازین علاج اذیت و درد زیاده خواهند دگاهی این علامت باقی مانده جلد از ادویه
موضعیه خارجیه زائل نمیشود بلکه بسوی نوشیدن ادویه محتاج میکند پس درین وقت نوشانیدن لائکر ہائیڈرارج پرکلورائیڈ
سی دو دوم حصه یک گرین همراه کلام و دوای تلخ مثل انفوزیم قسیا الزیره یا جنشین یا انفوزیم سارساپریلا یا انفوزیم
همچنین ڈونونز سلوشن پنج پنج قطره روزانه دو بار بعد هر غذا نوشانیدن نافع ست هرگاه که از علامت مرض جلد
باقی نماند روغن جگر ماهی و ٹنکچر اسٹیل و کنین برای تقویت مریض نوشانند و اغذیه مقویه خورانند خصوصاً هرگاه استعداد مرض
خنازیری بوده باشد و ایضاً از بعض امراض شعر ٹرائکوزس پلایکا ست بکسر تای مثناة فوقانی و سکون رای مهمله
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم کاف و سکون واو و کسر زای هجمه اول و سکون ثانی و کسر بای موحده و فتح
لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح کاف و سکون الف و این مرض در ملک روس و پولستان و لولینڈ
بیشتر زیاده پیدا میشود و این مرض جائیکه شعر بر بدن باشد ممکن ست که پیدا شود لیکن اکثر بر جلد سر میشود و کیفیت آن اینست
که اول ورم در جلد راس ظاهر میشود و از مس کردن جلد درد زیاده میشود و اصول موها غلیظ گردند و ازین ورم جلد
و بیخ موها آب لزج غلیظ چسپنده بدبو پیدا شده در جرم موها نفوذ میکند که بسبب آن موها هم غلیظ شده با هم
متصل و چسپیده شده مثل شعر واحد میشوند و چون این مجموعه شعر را از مقراض تراشند ازان آب غلیظ بدبو
چسپنده خارج و جاری میشود السبب سبب قریب آن تخم نباتی است که در جلد داخل شده فساد پیدا میکند و سبب بعید
بر آن نا صاف ماندن جلد و هم خصوصیت بلد و قومی ست علاجش اینست اول جمله موهای سر را از مقراض
آهسته آهسته تراشند و بعد آن از آب گرم ساده یا از آب مطبوخ پوست خشخاش یا از گلاب و گلیسرین پاک نمایند
تا آرام در اذیت جلد حاصل شود یا لائکر پلمبائی سب ایسٹیٹس ڈائلوٹ بران طلا سازند تا ورم و درد کم شود پس هرگاه اذیت
جلد کم شود درین وقت دوائی که در علاج ٹینیا ٹانسورانس نوشته شده آنرا باستعمال آرند فقط

فصل سیزدهم در مرض اظفار و آن بر چند قسم ست قسم اول اونیکیا بضم الف و سکون واو و کسر نون و
سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف یعنی ورم حار است که بر اصل و کناره
یا در جلد زیر ناخن پیدا شود و آن ماخوذ ست از اونکس که در لغت گریک بمعنی ناخن ست و مراد ازان ورم
عضوی ست که ازان ظفره پیدا میشود و در تشریح جلد بیانش گذشت و آنرا در لغت انگریزی میٹرکس یعنی مادر
ناخن می نامند چنانچه مثل مدر پائل ارتی لیار برای ناخن ست لهذا باین اسم نام کرده شده و آن عام است ازینکه

فصل سیزدهم در مرض اظفار

برکناره ناخن یا زیر آن یا بر اصل ناخن ورم پیدا شود چه در همه این مواضع میتواند یافته شده و گاهی تا گوشت انامل که بر گرد اظفار است هم این ورم میرسد و بعد تورم در ان ریم افتد و متقیح شده از ان زخم حادث میشود و خواه بر سر ناخن یا از پهلوی آن سپس از ین زخم ریم جاری میشود و بعده بر این زخم انگور یعنی بد گوشت پیدا گشته از ان ریم رقیق بدبو جاری میماند و گاهی بسبب پیدا شدن این ریم ناخن از جلد که با در آنست جدا گشته خشک میشود و خصوصاً هر گاه این مرض بر اصل ناخن بوده باشد چه درین وقت تمام ناخن از جلد جدا شده میریزد و اگر بر اصل نباشد بعض طرف خراب و خشک شده از جلد جدا میشود و این حال او نیکیا ای خالص ست اما هر گاه این ورم تا غشای استخوان یا فلسوی استخوان رسد درین وقت درد و ورم زیاده میشود و تا مدت دراز میماند و درین وقت آنرا او نیکیا ملگنا یعنی و خبیث میگویند السبب اکثر سبب آن رسیدن ضربه یا خلیدن شئ حاد مثل سوزن و خار میباشد و گاهی جلد که بالای ناخن ست متورم و ریشه ریشه میگردد و از هر سبب که باشد و چون آنرا بار بار میکشند از ان ورم تا بیخ ناخن میرسد و گاهی از تخمیر کیفیت یا هم این مرض پیدا میشود و اکثر بر سر انگشت یا پیدا میشود و گاهی از پیدا شدن اکزیما بر اصل اظفار هم این مرض پیدا میشود و گاهی در حالت موجود بودن خنازیر هم در اصل ناخن ... پیدا شده این مرض حادث گردد بسبب آن انچه هم که گرد ناخن بود متورم میشود و چنان ورم شدت میکند که بسبب آن ناخن در ورم فرو رفته معلوم میشود و هم در حالت موجود بودن آتشک این مرض پیدا میشود لیکن ظاهر برای قسم خاص آن که او نیکیا ملگنیا ست ثابت نشده جز اینکه صاحب آن روی الدم میباشد و همیشه در مزاجش گرمی زیاده یافته میشود و اکثر این قسم در انگشت پا حادث میشود و درین قسم مرض اذیت زیاده میباشد و همراه این زخم استخوان سر انگشت هم غلیظ میگردد و بعد مدت دراز بمشکل صحت میشود العلاج اول ازاله سبب فرمایند مثلاً اگر بسبب رسیدن ضربه بود و ورم و گرمی بر سر استخوان یافته شود پارچه در گلو انداخته دست را در آن معلق دارند که سرهای انگشتان دست بسوی راس بلند باشند تا در ان خون کم رسد و انامل بارها در آب نیم گرم ... نازک بر محل ضربه بسته آب سرد یا لاکر یلینبای استیٹس ڈائلوٹ بران بار بار بریزند تا تر مانده و اگر بسبب رسیدن ضرب خون از جلد خارج شده زیر ناخن مجتمع باشد ناخن را از سر کارد حک کرده رقیق سازند تا اثر تخمیر ناخن قلیل شود و هم بذریعه همین حک نقطه در ناخن جائیکه خون مجتمع دیده شود ثقبه کرده دهند تا خون از ان خارج شده آرام حاصل شود همچنین هر گاه از خلیدن سوزن یا خار در انگشت زیر ناخن و از باقی ماندن آن در جلد تحت ظفره این مرض پیدا شده باشد درین وقت هم آهسته آهسته ناخن را حک کرده کشاده سوزن و خار را از آن برون آرند و چون ریم زیر ناخن مجتمع شده باشد درین وقت هم از حک کردن ناخن تا رقیق شود فائده حاصل میشود زیرا که تا ثیر تخمیر آن کم میگردد و از پیدا کردن ثقبه در ناخن بذریعه حک کردن آن این ریم مجتمع بسهولت خارج

میشود و هرگاه ناخن از جلد جدا شده قریب سقوط بود ضماد از تخم کتان یا ادویه ضمیده ملینه دیگر کردن مفید میباشد
که از ان بسهولت ناخن از جلد جدا شده ساقط میگردد و بعد ساقط شدن ناخن مرهم اوکسائیڈ آف زنک که دران قدری
افیون نیز آمیخته هم باشد بر زخم نهند و اگر از اذیت تنگ کردن کفش و موزه باشد تبدیل موزه ضرورست اگر این تدبیر کافی نشود ناسور را
با آب حل کرده از قلم مویین بر ورم طلا سازند و اگر ازین هم ورم دفع نگردد بعد طلا کردن کاسٹک نقره محلول با پنبه صاف
درمیان ناخن و لحم اندمال حسب مناسب نهند تا ناخن با لحم ملاقی نشود و دوران در رنج نیاید و اگر ورم بر انگشت پا زیاده باشد
حرکت رفتار ترک کرده پای علیل را با رام برداشته دارند و تدبیر دفع کردن ورم نمایند و چون که تعفن و بدبوی هم
این ورم زیاده میباشد لهذا پارچه صاف در سلوشن کلورائیڈ افلائم ترکرده بر زخم نهند بعد آن مرهم اوکسائیڈ آف زنک
مذکور بران نهادن مفید میباشد و آنچه بسبب آتشک پیدا میشود دران علاج آتشک نمایند و هم درینجا مرهم اوکسائیڈ آف زنک
مذکور نهادن نافع ست و آنچه بسبب خناز پیدا میشود دران اول علاج مانع ورم مثل بستن پارچه در آب سرد یا در
الکحل یا در ایسٹیٹس ڈائلوٹ یا در آب افیون ترکرده باشند مفید است و هرگاه قریب پختن رسد ضماد
بنفشج گرم کرده یا پارچه با آب گرم ترکرده بران بستن نافع ست و روغن جگر ماهی و ٹنکچر آسٹیل و کنین درین قسم نوشانیدن
ضرورست و آنچه بسبب آتشک بود دران پارچه صاف در سلوشن بلاک واش که از کیلومل و آب آهک میسازند ترکرده
بران نهند و هم مرهم سیماب بران نهند و بای کلورائیڈ هائیڈرارج از سم همراه دوای تلخ نوشانیدن و همچنین
ایوڈائیڈ پٹاسیم یا لنقوع عشبه نوشانیدن نافع ست و آنچه قسم دشمن جان انسان ست و از فساد خون میشود
دران مسهل خفیف دهند و ادویه مدره نوشانند تا خون صاف شود و بعده مصفیه و تقویت خاص جگر نوشانیدن
نائٹرو میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ نمایند و ایضاً برای تقویت ٹنکچر اسٹیل و کنین نوشانند و از ادویه موضعیه حسب حاجت
نهند مثلاً اگر ورم زیاده بود آب سرد بران برابر چکانند و گاهی از ان فائده نمیشود درین صورت دوای گرم
مثل ضماد ادویه منضجه حاره که دران افیون ضرور باشد بر عضو نهند و چونکه درین قسم ریم بسیار بدبو خارج میشود
لهذا برای دفع کردن عفونت روغن کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا آب کاربولک ایسڈ ڈائلوٹ یا سلوشن
کلورائیڈ افلائم یا سلوشن کلورائیڈ آف زنک بران ریزند و نهند و اگر ازین تدبیر کار بر نیاید پس ناخن را قلع نمایند و
برای آن کلوروفام بو یانیده مریض را بیهوش سازند پس قلع ناخن بعمل آرند و طریق قلع اینست که اول سر یک قطعه
مقراض را از جائی که تیز میباشد از جانب سر ناخن در وسط ان زیر ناخن داخل کرده تا بیخ آن رسانند بعده مقراض
راست کرده ناخن را از وسط آن قطع کرده دهند تا دو قطعه شود پس بزودی از سر کلبتین یک یک قطعه ناخن
مذکور را گرفته بزور بکشند تا بزودی از جلد جدا شود بعد آن آب سرد بران ریزند تا خون بند شود و بعده از نهادن
پولٹس یا از طلا کردن کاسٹک نقره محلول با آب ورم آن کم میشود و بعد مرهم اوکسائیڈ آف زنک موصوف بر آن

نادر بسیار مفید میشود و چونکه از بوئیدن کلارفارم گاهی خود مریض خوفناک پیدا شده و گاهی بسبب بعض امراض قلبیه هم استعمال
آن ناجائز باشد درین وقت بستن قطعه برف بر ناخن یا از ریزانیدن سلفیوریک ایسپریان بطور باران بذریعه زراقه زیاده سرد
کرده شود پیدا میگردد و از ان درد وقت [illegible] آن [illegible] اگر درین وقت قدری افیون یا مارفیا خورانیده
علاج چی کنند امید که [illegible] گاهی بجای [illegible] کلارفارم [illegible] و کسانیکه هم می باشند زیرا که اکثر بیهوشی آن بزودی میشود
و بسرعت [illegible] الا [illegible] زیرا که از بوئیدن آن [illegible] زیاده پیدا میشود و کسانیکه [illegible]
را قطع میکنند اکثر [illegible] این دوا [illegible] جاهای که عمل جراحی ببسرعت تمام میشود استعمال این دوا برای [illegible]
کردن [illegible] کلارفارم بهتر است [illegible] قسم دوم ثینیا [illegible] یعنی آنچه تخم نباتی در ناخن افتد یا که چنانکه تخم نباتی در جلد بدن داخل
شده [illegible] امراض میشود همچنان در ناخن هم داخل شده مرض پیدا میکند و هرگاه تخم نباتی در ناخن داخل میشود اول تغیر در جرم
لون ناخن ظاهر میشود [illegible] و کثیف یعنی غیر شفاف و نازک و بوسیده میگردد که از ادنی صدمه می شکند و از بیخ کسر یعنی
جلد زیرین خود مرتفع و جدا میشود و از درمیان ناخن و [illegible] مایل بسفیدی مثل بوسیده باریک سفوف برمی آید و
چون این سفوف را بذریعه خورده بین ببینند دران تخم نباتی دقیق محسوس میشود و این قسم ثینیا همیشه در ناخنهای
انگشتان دست و دران هم اکثر در ناخن یک انگشت و گاهی در دو انگشت یافته میشود و در وقت واحد در ناخن
سه انگشت کمتر دیده میشود و السبب سبب آن داخل شدن تخم نباتی در ناخن بود و اکثر این مرض در ناخن انگشت [illegible]
قوابی دیده میشود و بسبب اینکه تخم نباتی بذریعه غبار بدن قوابی در ناخن انگشت هم داخل میشود و گاهی از ثینیا که در جلد انگشت بود
در ناخن داخل میشود و اگرچه این مرض در سن جوانی و پیری میشود لیکن گاهی هرگاه در سن طفلی در جلد راس [illegible] باشد از ان گاهی در ناخن
اطفال هم پیدا میشود و اکثر ثینیا در ناخن همراه ثینیا که در جلد پیدا بود یافته میشود لیکن آنچه در جلد بدن بود بزودی از علاج زائل گردد و آنچه در ناخن
باشد تنها بعد آن هم باقی ماند و بدشواری زائل گردد چنانکه شان امراض اظفار عسر صحت است العلاج اول جلد و
ناخن را از آب گرم و صابون خوشبو که آنرا بلغت انگریزی [illegible] سوپ گویند یا از صابونی که آنرا از گلیسرین و کاربولک
ساخته باشند و آنرا کاربولک سوپ میگویند خوب شسته صاف و ملائم سازند بعده از نشتر یا مقراض هر قدر ناخن که
از جلد زیرین خود جدا و مرتفع باشد آنرا ببرانند و آنچه سفوف سفید رنگ که یافته شود و ممکن باشد آنرا از درمیان جلد
و ناخن برآرند من بعد سلفیوریس ایسڈ یک حصه و آب ساده چهار حصه باهم کرده پارچه دران ساخته بر سر انگشت علیل الظفره
بربندند و همیشه آنرا رطب دارند و برای رطب داشتن آن همواره بر این سر انگشت بعد بستن رفاده مذکوره
انگشتانه چرم سابری پوشانند تا هوا نرسد و پارچه رطب ماند و این تدبیر هر روز بعمل آرند و بعد دو سه روز بر این
تدبیر [illegible] هم از قلم موئین بر ناخن طلا سازند لیکن وقت طلا کردن دوای موصوف احتیاط این امر
ضرورست که از ان درد و ورم زیاده نشود و بنابران ضرورست که وقت طلا کردن قدر قلیل از ان بر ناخن طلا سازند

واحتیاط نمایند که دوای مذکوره بجلد نرسد قسم سوم سوراي آنزو انگلیشیم ست یعنی آنچه سوراي ازز در ناخن پیدا شود و تحقیق
لفظ ازز در امراض جلدیه گذشت و چنانکه این مرض در جلد بدن میشود در ناخن هم میشود و هرگاه در جلد میشود اکثر اوقات
در ناخن هم پیدا میگردد و درینجا اول در جای از ناخن داغ سفید پیدا میشود و چون مرض زیاده گردد تمام ناخن سفید
وخشن و غلیظ و پوسیده و نازک میشود و کناره های ناخن راست نمی ماند بلکه بسوی جلد سر انگشت مائل میشوند و از
از سر انگشت برنمی آید چنانکه در حال صحت عادت ناخن ست و هم متقشر گشته قشور و صفائح ازان جدا میشوند و این مرض
در ناخنهای جمله انگشتان دست و پا یافته میشود و اکثر همراه آن سوراي ازز در جلد هم موجود میباشد و هم اکثر بعد زوال
سوراي ازز جلد بدن در ناخن این مرض باقی میماند چنانکه عادت امراض اظفار ست السبب آنچه سبب سوراي ازز
در جلد بدن ست اینجا هم میباشد العلاج آنچه در علاج سوراي ازز جلد نوشته شده اینجا هم مفید ست و خاصته درین مرض اول
ناخنهای ماؤف را از آب گرم و صابون خوب بشویند و ملائم سازند بعده از سوهان حک کرده رقیق سازند من بعده مرهم قطران
یا مرهم کرپاسوٹ یا مرهم کاربولک بران نهند و از ادویه نوشیدنی در همه اقسام آن فاولرس لوشن یعنی الاکر آرسنک بنوشانند
قسم چهارم آن هایپرٹروفی آنگوئیلیم ست یعنی زیاده شدن مقدار ناخن و درین مرض ناخن طویل و عریض و غلیظ میشود لیکن
گاهی باین صفات بر صورت اصلی خود ماند و گاهی زیاده شده مثل قرن دراز گشته از سر انمله زیاده شده بر سر انمله صحیح الظفره
میرسد و چونکه اکثر اشخاص ناخنهای خود را نمی تراشند و باراده خود آنها را عظیم میسازند مثل بعض فقرای هنود یا کسانیکه شوق ساز نوازی
دارند لیکن این را زیادتی ناخن بطور مرض نگویند بلکه هرگاه بطور مرض زیاده شود چنانکه در آخر سن پیری هرگاه کسی
بسیار ضعیف شود و پرستارش بخوبی پرستاریش نه نماید و همچنین در مرض سل و هم در مرض فالج الطفل این مرض پیدا میشود و آن
زمان آنرا باسم مرض یاد میکنند العلاج اگر بر سر انگشت دست باشد آنرا رقیق ساخته بتراشند و هرگاه بر ناخن انگشت
پا باشد علاج آن قلع ظفره ست و طریقش در علاج ورم اصل ناخن مذکور شد قسم پنجم آٹروفی آنگوئیلیم ست و آن ضد
قسم چهارم ست و درین مرض ناخن رقیق و دقیق و قصیر و صغیر میگردد و گاهی دیده میشود که ناخن با وصف رقت خود
در طول و عرض خود بر صورت طبیعی میباشد لیکن مثل کاغذ رقیق بود و درین وقت از رسیدن ادنی صدمه اصطکاک مثل
ملاقات لباس پوشیدنی ازان خون جاری میشود و هم چون این ناخن رقیق از حد سر انمله زیاده بر آید ریشه ریشه میگردد و این
امر بسبب خصوصیت مزاجی میباشد و بسبب امر غیر طبیعی مرضی و گاهی ناخن در طول و عرض خود هم ناقص میشود چنانکه رقیق
میشود و این در حالت ضعف و کمزوری خون و بدن یا از ضعف میٹرکس که مولد ظفره است میشود هرگاه دران قوت تولید
ظفره کم میگردد یا در حالت موجود بودن آتشک میشود العلاج آنچه از خاصه مزاجی باشد دران علاج ضرورت
جز اینکه نگران حال ناخن باشند پس چون به بینند که قدری سر ناخن دراز میشود فوراً آنرا از مقراض ببرند تا از لباس
ملاقی نشود و خون ازان بر نیاید و آنچه از کمزوری و ضعف بدن یا از ضعف میٹرکس باشد دران دوای مقوی [illegible] باید

و چهره نوشانیده ا فزیه سقوط موی شود انچه از آتشک پیدا شده باشد دران ایوڈائیڈ پتاس یا لقوع عشبه نوشانند و هم روغن جگر ماهی با شیر تازه نوشانند فصل چهاردهم در لیپرسی بکسر لام وسکون های موحده فارسی وکسر رای مهمله وسین مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وآنرا الیفن ٹائسز نیز گویند اور هم بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانی وکسر لام و فا وسکون نون وفتح تای مثناة فوقانی هندی وسکون الف وکسر همزه وزای معجمه اول وسکون زای معجمه ثانی وکسر کاف فارسی و رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانی وکاف وضم الف وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون میم هم نامند وآن ماخوذ ست از ایلیفاس که لفظ لاطینی بمعنی فیل ست وازایلیفان ٹس که در ترکیب لغت انگریزی مضاف الیه ست ومراد ازان مرضی ست که آنرا اهل گریک داء الفیل یا فیل پا میگویند لیکن این تسمیه حقیقی نیست زیراکه داء الفیل حقیقی آنست که دران پای بیمار در غلظ وزیادتی مقدار مثل پای فیل میشود وبیانش در جلد اول امراض خاصه در امراض ظرفیه گذشته اما چونکه درین مرض هم جلد درشت و یا غلیظ و خشن مثل جلد فیل میشود لهذا اهل گریک آنرا بادنی مشابهت باین اسم موسوم ساختند و انرا بعربی جذام و داء الاسد میگویند و وجه تسمیه در کتب عربیه مسطور است من شاء فلیرجع الیها بالجمله این مرض هم از امراض موسومه است که ظهور آن بذریعه جلد میشود لهذا در امراض جلدیه نوشته میشود و درین مرض ماده ردیه خاص کم مشابه به فائبرن ناقص یا ایلبومن ردی باشد از عروق برآمده در ریشه های اعضای بدن میریزد خواه در ریشه های جلد یا در ریشه های عضلات یا در ریشه های عظام یا در ریشه های اعصاب یا در ریشه های کبد بالجمله در ریشه هر عضو از اعضا ظاهره یا باطنه بدن که بریزد. اکثر در ابتدای مرض ماده مذکور در ریشه یک عضو میریزد و چون مستحکم و قوی گردد در ریشه اعضای دیگر هم میریزد تا آنکه در جمله اعضای بدن ریخته عام میشود و چون این ماده در ریشه کدام عضو ریزد بسبب آن عضو مذکور اگر ماده قلیل ست جذب میشود و اگر زیاده باشد وازریختن آن راه رسیدن غذای عضو مذکور مسدود شود این عضو میمیرد یا از انصباب این ماده دران ورم کثیر پیدا میشود و ازان عضو مذکور مرده شود و بعد مردن دران زخم پیدا شود وازان از عضو صحیح جدا میگردد چنانکه در مارتفی کیشن میشود وبیانش در انجام اورام مذکور شد و این مرض بر دو قسم ست یکی انستھیٹک بفتح الف وکسر نون وسکون سین مهمله وکسر ثای مثلثه وتای مثناة فوقانی هندی وسکون کاف یعنی جذامی که دران حس قلیل یا معدوم میشود ودرین قسم اول انصباب مواد در ریشه اعصاب میشود ولهذا در تشریح بعد الموت درین قسم اکثر دیده میشود که مواد مذکور گاهی در غشای پایه میٹر که در سر و بال نخاع ست یافته میشود و گاهی بر غلاف اعصاب و گاهی در میان ریشه های اعصاب که در غلاف آن هستند طولا و گاهی برکناره های ریشه های عصب جائیکه در جلد بدن منتهی شده اند یافته میشود وبسبب آن پاپلای لیا که طبقه بالای اصل جلد ست و دران ریشه های اعصاب می آیند ضایع میشود وطبقه زیرین اصل جلد که دران حس نیست باقی میماند وبهمین سبب حس درین قسم قلیل یا ناقص یا معدوم میشود وقسم دوم آن چوبرکیولر بضم جیم فارسی

و سکون واو و فتح یای مو حده و سکون رای مهمله و کسر کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون را
حاصل است و در این قسم اول مواد مذکوره در ریشه های اعصاب بالای جلد میریزد که بسبب آن در جلد نقاط و خشونت یعنی انقلاع
در ارتفاع و انخفاض پیدا میشود و چونکه درین قسم مواد در اجزای جلد میریزد لهذا بسبب سختی در جلد مشابه سختی چوب جلد حاصل
میشود و هرگاه این سختی را می بینند مثل درخت اصل چوبی کل در آن قسم معلوم میشود آنها را در قسم اول بسبب آنکه
در ابتدا مانند این قسم جذام کدام تغیر بجز صورت در جلد ظاهر نمیشود لیکن جا بجا در جلد حس لمس کم میشود و گاهی ادراک حرارت
و برودت خارجی هم ناقص میشود و گاهی قبل از نقصان حس جلد در بدن اوایل با ستیر یعنی تشنج حس پیدا میشود
و لیکن بسبب آن جا بجا در جلد بیماری مثل اندک سوزش یا انتفاخ جلد و هم درین حال مریض شکایت میکند که در کف دست و پاهایش
درد مثل درد مفاصل محسوس میشود و غالبا تغیر آن است که چون ماده مذکوره در پایل اری لیا ذیل میریزد و بر کناره های
ریشه های عصبی اثر میکند آن وقت این حالت پیدا گردد لیکن هرگاه زیاده منصب شود که بسبب کثرت آن غذا برشته ها
عصبی نرسد و ازین جهت نیز آنها فانی شده باشند درین وقت نقصان یا بطلان در حس لمس پیدا میشود و بعد جاییکه
اول هایپرستیزیا شده بود آنجا بر جلد قدری سرخی و ورم پیدا میشود و بعد زوال حمرت جلد لون جلد آنجا قدری مایل بسیاهی
میگردد و بعد آن همین جا آبله پر آب پیدا گشته منفجر میشود و بعد انفجار خشک شده زایل گردد پس درینجا بر جلد خشکی و خشکریشه
رقیق مثل سبوسه پیدا میشود و هم جلد آنجا به خشک شدن آبله رقیق معلوم میشود و آنچه لحم که زیر آن بود منجذب میشود و این آبله
تا مدت دراز بروز میکند و منفجر شده صحیح گردد و باز بروز کند و صحیح میشود خصوصا بر انامل دست و پا و ازین بروز و انفجار مکرر
آبله های مذکوره صورت انامل متغیر از حال خود گردد مثلا منجذب شده منقبض و معوج مثل پنجه حیوان میشوند و حرکت مفاصل انامل
بند میگردد و گاهی انگشتان بسبب منجذب شدن بسیار منقبض شده تا عظام مشط میرسند یعنی ثنایای از انامل قریب بمفصل استخوان
مشط میمانند تا ناخنها بر مقدار طبیعی خود میباشند و گاهی بعد بروز آبله مذکور استخوان انامل منجذب نمیشوند بلکه بعد آبله زخم پیدا
میشود و این زخم روز بروز لحم را میخورد تا اینکه تمام لحم خورده شود و استخوان مفاصل جدا شده میریزند و تا مفصل زند دست جمله عظام
میریزند و گاهی بعد پیدا شدن آبله آنچه زخم افتاده بود آن تا بمفصل انمله رسیده خشک و صحیح میگردد و بعد چند روز آبله دیگر
پیدا میشود و از ان زخم دیگر حادث شده باز صحیح گردد و باز آبله پیدا میشود و زخم حادث گردد تا اینکه بتدریج تا زند دست یا تا بسر
مفصل استخوان کعب که در پا هست جمله عظام دست و قدم میریزند و چون مرض تا این حد رسید یعنی قرحه میرود و عظامش میریزند
و قرینه بسبب پیدا شدن قسم که درین وقت حالت فالج ذی جنبتین پیدا میشود و سفید میگردد و در آواز بحت صوت پیدا
میشود و اعصاب حواس ظاهره را هم نقصان میرسد که از ان دیدن و شنیدن و چشیدن مذوقات و بوییدن مشمومات
و لمس ملموسات هم بخوبی نمیشود چنانچه در تشریح بعد الموت مریض این قسم که تا این حال رسیده بود مواد مذکوره گاهی
بر منبت اعصاب حواس مذکوره در دماغ و گاهی در طول جسم اعصاب مذکوره و گاهی بر منتهای اعصاب مذکوره یافته میشود

و هم درین حال بوهای سر ... ظاهر میشوند و ضعف و کمزوری روز بروز زیاده شده تپ دق شروع میشود و اشتها کم
گردد و ضعف زیاده شود و عضلات بدن مثل لیفه ها در پوست باقی بمانند و درین وقت یا از زیادتی ضعف یا از اسهال
یا از هیچش یا از ایری سیپلس مریض هلاک میشود اما علامات قسم دوم پس اول در مزاج علیل حرارت مشابه بحرارت
حمی پیدا میشود و همچنین درد اعضا مشابه بدرد روماتیزم محسوس گردد و طبیعت از حال صحت متغیر میشود مثل اینکه مریض
همیشه ضعف را در خود می یابد و بسبب آن قدرت بر کار مشقت ندارد و هم ضجر و دلتنگی پیدا میشود و گاه گاه تپ
هم می آید و این وقتی ست که ماده در جلد ریزد در زیر پاپل اری لیار و از اذیت آن اجتماع خون شود پس از اذیت آن
تپ می آید و از آن جابجا قدری سرخی بر جلد بدن حادث میشود و بعد ظهور این حمرت آنچه بخار که پیشتر بوده زائل میشود
زیرا که از بر آمدن خون بسوی جلد اجتماع خون که زیر پاپل اری لیار بوده کم میگردد و به محل سرخی جلد هائی پراستیزیا پیدا میشود
از متغیر شدن ریشه های عصب حس که در جلد اند پس بعد چند روز این سرخی هم زائل شده مرض خفیف گردد من بعد چون
باز مواد زیر جلد ریزد و مرض زیاده و مستحکم گردد باز همی پیدا شود و بعد آن سرخی در جلد حادث گردد و تپ زائل شود لیکن
اکنون درین سرخی غلیظ جلد هم پیدا میشود و مادام که سرخی در جلد است مریض احساس بسبب خلیدن سر خار یا سوزن
هم درینجا میکند و بعد آن سرخی مائل بسیاهی گردد و بعد آن رنگ مذکور از جلد زائل میشود و درین وقت قلت حس در آنجا
پیدا شده یوماً فیوماً زیاده میشود و جائیکه رنگ سرخ در جلد بود آنجا سیاهی یا سفیدی در جلد دیده میشود و چون نوبت باینجا رسد
حس لمس باطل میشود بسبب فانی و ضایع شدن پاپل اری لیار که ذی حس ست زیرا که هرگاه این مواد ردی در جلد زیر پاپل اری لیار
میریزد از اذیت آن اجتماع خون دران پیدا میشود و بسبب آن هر جا که اجتماع خون ست سرخ مشاهد میشود من بعد چون
این مواد از رسیدن غذا به پاپل اری لیار مانع میشود از نیافتن غذا طبقه جلد که موسوم به پاپل اری لیار است خشک و
فانی و منجذب میگردد و مادام که قدری هم از پاپل اری لیار خشک شده باقی ماند آنجا سیاهی جسم مرده پاپل اری لیار دیده
میشود و هرگاه طبقه مذکور از اینجا بالتمام منجذب شود سفیدی رنگ این ماده خبیثه معلوم میشود و حس باطل گردد
زیرا که ذی حس پاپل اری لیار بود و آن معدوم شد و هم درینجا بسبب ضایع شدن طبقه اولی از پاپل اری لیار رسیده سطح
رقیق ظاهر میشود و هم جائیکه حمرت بر جلد بوده دران سختی پیدا میشود و این صلابت گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی
بقدر ربیعه که به تر میباشد و اگرچه حدوث این صلابت درین قسم در جلد کل بدن ممکن ست لیکن زیاده در جلد روی
و زیر جلد دستها دیده میشود و هم درین وقت که بر روی علیل سختی جابجا پیدا میشود در انف هم زخم حادث شود و بینی
فرو میرود و جلد پیشانی هم غلیظ میگردد و در چشمان علیل سرخی و استداره ظاهر شده از اجتماع این علامات روی بیمار
مشابه بروی شیر میگردد و لهذا آنرا به داء الاسد ... تعبیر میکنند و هم درین وقت سرهای انامل غلیظ و عریض
میشوند و ناخنها هم غلیظ گردند لیکن ... [illegible] ... ظاهر میشوند و چون تا این حد رسد

میرسد بر خلاف ... انگشتان خطی پیدا شده شق گردد و از آن زخمها بر انگشتان پیدا شده آب بدبو از آنها جاری گردد و این زخم
اکثر چون بار اول پیدا شود صحیح میگردد و بعد مدت باز عود میکند لیکن اینک به نسبت سابق عظیم میباشد و شکل انگشتان
بر خلاف شکل صحت میشود یعنی در آنها کجی و غلظ پیدا میشود و آخر زخم حادث شده ساقط میشوند و گاهی هر دو قسم جذام در انگشتان
دست یا پا دیده میشود پس هر انگشت که در آن قسم اول باشد آن صغیر و منجذب میشود و هر که در آن قسم ثانی باشد زخمی شده
ساقط میگردد و ایضا در این وقت در میوکس ممبرن بینی و چشم و دهن و قصبه ریه و شش این ورم چو برکی که
با سختی میباشد پیدا شده زخمها در این اعضا حادث میشوند مثلا از بینی خون و آب جاری میگردد و در سرفه هم خون و ریم
از زخم قصبه و ریه می آید و در تشریح بعد الموت چو برکل در ریه هم دیده میشود و انجام این قسم هم اینست که مریض یا از شدت
ضعف یا از اسهال و پیچش یا از زخم ریه یا از ایری سپلس هلاک میشود السبب سبب حقیقی آن تا حال ثابت نشده
اما چونکه پیشتر این مرض در ولایت انگلستان زیاده بوده و اکنون آنجا نمیشود لیکن از وقتیکه این مرض در آنجا
کم شده مرض آتشک زیاده میشود از این بعض کاملین متاخرین را گمان قوی آنست که این مرض و آتشک از
جنس واحد اند و این مرض چند بار شدت میکند و باز کم میشود تا آنکه مستحکم شود آن زمان بر حال واحد باقی میماند
و تمام این مرض از قدیم الایام معدود در امراض متعدیه بوده لیکن بالفعل در تجربه ولایت چنان ثابت شده که این مرض از
یکی بدیگری موثر نمیشود الا در خاندان مریض البته مدتها میماند و بعد چند پشت هم ظاهر میشود و در مردان به نسبت زنان
زیاده میشود و همچنین در اطفال کم میشود و از بعد بست و پنج سال تا چهل سال زیاده حادث میگردد و هم در ساکنان
سواحل بحر اسود زیاده پیدا میشود العلاج در ابتدای مرض هرگاه حرارت زیاده یا تپ باشد اول مسهل از ادویه مسهله
که تکمین باشند مثل سلفیٹ آف میگنشیا وغیره دهند و تا بقای حمی بفاصله یک یک روز و دو روز مسهل از این ادویه
نوشانیده باشند تا خون صاف شده حمی دفع گردد و بعد زوال حمی نائٹرک میوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ از پانزده تا بست و پنج
قطره همراه نقوع جنشین چهار و پنج بار در بست و چهار ساعت روز و شب بنوشانند تا تبدیل مزاج کند و از آن جگر و
گرده وغیره اعضای باطنه کار خود را به جودت دهند یا عوض آن نائٹرک ایسڈ اسٹرانگ یعنی قوی یکڈرام در آب
ساده که از بست اونس تا سی اونس باشد حل کرده در بست و چهار ساعت جمله این مقدار دوا را بنوشانند و چون یک
ماه بر نوشیدن این دوا بگذرد و حدت مرض کم شود سم الفار یا لائکر آرسنک الیس بنوشانند و عمده طریق استعمال آن
درین مرض آنست که درمیان خوردن غذا هرگاه نصف مقدار غذا خورده شود یک یک قطره لائکر آرسنک بر یک یک
لقمه نان ماکول انداخته خوب مالیده بخورند تا بخوبی در غذا آمیزد و بعده از بهتر رسانیده در خون آمیزد و اول از سه قطره
شروع کرده تا یکهفته بر این مقدار اکتفا کنند و بعد یک هفته یک یک قطره هر روز اضافه نمایند تا که تا ده قطره رسانند
پس لیکن یک یک قطره کم کرده تا سه قطره آرند و باز بترتیب مسطور بر افزایند و موافق همین ترتیب نوشانیده باشند تا که

سم الفار تا تاثیر ذاتی سمی خود را پیدا کند دوازان درد معده یا اسهال معدی یا اذیت مثانه یا سرخی چشم ظاهر شود درین وقت
این دوا را ترک کنند و بعد زوال شکایت مذکور باز بترتیب موصوف دوای مذکور را بنوشانند تا که مرض دفع شود و اگر درد دست
و پا بسبب انضغاط ریشه های اعصاب زیر ماده جذام اذیت عصبانی پیدا شود برای تقویت پل فاسفورس بعد غذا بنوشانند
و اگر برآمدگی بر رخسار و ابرو و سرخی زیاده بود لنگچر بلاڈونا بر آن طلا سازند و هم اوکسائیڈ آف زنک بر این ورم ضمادا طلا کنند
لیکن هرگاه این مرض سخت شده بعد انحطاط باز شدت کند و آثار حدت و ازدیاد حرارت و ورم و سرخی جلد ظاهر شوند
باز آنچه علاج برای جذام مبتدی پیشتر نوشته شده آنرا باستعمال آورده بعد کسر حدت باز سم الفار و مرکبات آنرا بنوشانند
و در قسم ثانی آن هرگاه ببینند که سختی در جلد زیاده پیدا میشود آنزمان عوض سم الفار یا لائکر آرسنک ایلیس ڈونوون سلوشن
همراه نقوع عشبه یا نقوع انتمول بنوشانند و روغن جگر ماهی در هر دو قسم جذام اکثراً نافع است چه در قسم اول تقویت عصب میکند
و در قسم ثانی چربی کل را رفع میکند و اگر در قسم ثانی نوشانیدن ڈونوون سلوشن موافق مزاج مریض نیاید ایوڈائیڈ پٹاس محلول
بکدام نقوع دوای تلخ مثل نقوع قصب الزریره یا جنشین همراه روغن جگر ماهی بنوشانند و هرگاه درد اعضا درین مرض
زیاده باشد ایوڈائیڈ پٹاس یا برومائیڈ پٹاس از پنج گرین تا ده گرین سه چهار بار در روز و شب بنوشانند تا آنچه مواد فاسد
از عروق و ریشه های اعضا ریخته بر منجذب شدن آن اعانت دهد و هرگاه سرخی یا غلظ و ورم جلد در هر دو قسم آن پیدا شود
آکسائیڈ آف زنک ملڈرام همراه گلیسرین که یک اونس باشد حل کرده بر آن طلا سازند و هرگاه بعد زوال حمرت
و غلظ جلد صلابت در جلد باقی ماند برای رفع کردن آن قدری لنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند یا لائکر پٹاس از
قام موئین بر آن بسی قلیل قلیل طلا سازند تا از آن زخم پیدا نشود و آبله ظاهر نگردد و این دوا در رفع کردن سختی بسیار مفید است
لیکن باحتیاط تمام باستعمال آرند و همچنین طلا کردن فولر سلوشن که لائکر آرسنک است هم صلابت جلد مجذوم را نافع است
و اگر درین حال که درد اعضا زیاده باشد حجامت بی شرط بر محل فقار ظهر از عنق تا کمر باین نحو نهادن که یکی با دیگرے
متصل باشد بسیار مفید است اجتماع خون را که بر غلاف نخاع بود رفع میکند و این همه تدبیر جذام مبتدی است
اما هرگاه مرض مستحکم شود و جروح در جلد انامل پیدا شوند و نوبت بسقوط سلامیات انگشتان رسد درین وقت
مرد و مند برانیکه تا بزودی و بسهولت انامل ساقط شوند و برای این کار پولٹس ازاد و یه ملینه بندند و برای دفع کردن
عفونت از خمها از غال آرد تخم کتان بالمناصفه بگیرند و از ان ضماد درست کرده بر محل متعفن بندند یا در کلارائڈ آف لائم
پارچه تر کرده بر زخم نهند همچنین پارچه در آب کاربولک ایسڈ آلوده تر کرده بر زخم نهند و برای تصفیه واندمال زخم جذام
سفوف پوست بیخ مدار و آرد تخم کتان بالمناصفه گرفته در آب گرم سرشته بر پارچه آلوده بر زخم بندند و بعضی اطبای
کامل میگویند که سفوف پوست بیخ مدار درین مرض نافع است مرهم آن بر زخمها نهادن هم مفید است و خورانیدن
آنهم در هر دو قسم آن نافع است و بهترین طریق استعمال آن اکثراً این است که بگیرند سفوف پوست بیخ مدار چهار اونس

در ... تا دو گرین ... سم الفار ... پنج گرین و مرچ سیاه ۱۰ اونس اول سم الفار و مرچ سیاه را در کهرل انداخته
تا چهار روز ... سحق کنند و بعده سفوف پوست بیخ مدار را با آن آمیخته از آب ساده سرشته ... حب
... ازان درست سازند ... تا یک حب ازان بعد غذای روز و شب خورانند ایضاً له سفوف پوست
بیخ مدار ... گرین تا ده گرین ... گرین سفوف مرکب انتمنی یعنی انتمونیل پوڈر ... که مشابه به جیمس پوڈر
میباشد و بجای آن استعمال کرده میشود سه گرین ادویه را باهم آمیخته همراه آب ساده روزانه سه بار موافق این مقدار
بنوشانند ایضاً له آنچه صلابت بر جلد میباشد بران لوشن بائی کلورائیڈ هائیڈرارج ارم طلا سازند صفته بائی کلورائیڈ
چهار گرین هائیڈروکلارک ایسڈ ده قطره در بیست اونس آب ساده حل کرده هرجا که سختی در جلد باشد این دوا را بران
طلا سازند و خوب مالش نمایند ایضاً له در آبیکه کبریت دران حل کرده باشند مریض را دران نشانند ایضاً روغن سنج
... ده قطره همراه آب ساده که یک اونس باشد آمیخته روزانه سه بار نوشانند و هم این روغن را بر جلد بدن
مالند فقط تمت ...

فصل پانزدهم در سفلس که آنرا آتشک گویند

و این اسم مرکب است از دو لفظ گریک که اول آن سن بکسر سین و سکون نون بمعنی باهمی است و دوم آن فلو بکسر فا و ضم لام و سکون واو بمعنی محبت است
و مراد ازان مرضی است که از محبت باهمی زن و مرد پیدا میشود اما اینکه چگونه پیدا میگردد پس بخوبی ثابت نشده جز اینکه
از زیادتی ... غلاظت فرج و ذکر پیدا شده باشد و بعضی میگویند که درین مرض یک سیل خاص در خون و لحم پیدا میشود
که ازان مواد خاص پیدا میگردد و ازان این مرض متولد میشود و بعضی میگویند که تخم نباتی در لحم پیدا شده در خون داخل گردد و
ازان در تمام بدن عام میشود و احداث این مرض میکند و کسی میگوید که این مرض از قسم حمی خاص پیدا میشود که ازان
یک مادهٔ خاص در خون پیدا میگردد و ازان در لحم و عظم و جلد و در سائر اعضا میرسد و ازان این مرض پیدا میشود
مثل اسمال پکس یعنی جدری خورد و لهذا در لغت انگریزی این مرض را هم پکس مینامند چنانکه جدری صغیر را اسمال پکس
میگویند بالجمله سبب فاعلی آن بخوبی ظاهر نشده لیکن این قدر معلوم میشود که زهر خاص است که چون به بدن میرسد ازان
علامات خاص پیدا میشوند که آنها از رسیدن زهر دیگر در خون حادث نمیشوند و ان اصلی و غیر اصلی میباشد چنانکه قدما
آنرا ... بفارسی تعبیر میکردند و گاهی اطلاق یکی بر دیگری هم جائز داشتند اما تفرقه هم بینها میکردند بالجمله اصلی
سفلس آنست که مثل جدری بر تمام بدن پیدا شود و اگرچه زهر در هر دو قسم ان میباشد لیکن هر دو زهر بسبب
تاثیر خود جدا پیدا شدند چنانچه ڈاکٹر ریکوٹ صاحب بهادر در اثبات این امر که ماده سول سفلس زهر ست و بر دو قسم ست و زهر
هر قسم تاثیر جداگانه ... گفته اند که هرگاه مواد از زخم آتشک اصلی گرفته در جای اندرون جلد بدن رسانند چنانکه
ماده جدری را در جلد ... رسانند ازان زخم مثل زخم آتشک ... پیدا شده در تمام بدن عام میشود و هرگاه ماده از زخم آتشک
غیر اصلی گرفته در جلد بدن ... رسانند ازان زخم مثل ... ازان ماده گرفته شده پیدا میشود و ... اینکه ... آن ...

فصل پانزدهم در سفلس ...

متورم میشوند و ممکن است که در ابتدا فقط پیدا گردد ولیکن این زخم و فساد که از آن پیدا شده مختص در همین محل میماند تا هنگام فوق
در همین اصلی و غیر اصلی آن هر دو از امراض ساریه و متعدیه میباشند که از زن بمرد و از مرد بزن میرسد و غیر اصلی آن مختص
اعضا و ... میباشد و عام میگردد و اول بیان غیر اصلی آن کرده میشود پس بدانکه از غیر اصلی آن زخم سه قسم پیدا میشود
یکی سافت شنکر بفتح سین مهمله و سکون الف و فاء و تای مثناة فوقانی و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح کاف و
سکون رای مهمله یعنی زخم ملایم آتشک زیرا که شنکر بمعنی زخم آتشک است که از آن ماده خارج شده بذریعه رسیدن در بدن دیگر زخم پیدا کند دوم
فاجی ذینک شنکر بفتح فا و سکون الف و فتح جیم و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال مهمله هندی و سکون یای مثناة
تحتانی و کسر نون و سکون کاف یعنی آکال و خورنده عضو سوم سلیفنک شنکر بفتح سین مهمله و کسر لام و سکون فای
اول و کسر فای ثانی و سکون نون و سکون کاف فارسی یعنی زخمی که مرده کننده عضو باشد و این قسم غیر اصلی سفلس از صحبت و مقاربت
مرد با زن هرگاه یکی از این دو کس مبتلای مرض سفلس باشد پیدا میشود و اکثر زخم آن مختص باعضای تناسل مردان و زنان
میباشد و در غیر این یافته نمیشود مگر از بی احتیاطی مثل اینکه کسی ماده زخم خود یا غیر خود را در اعضای دیگر مثل شفه و غیرها
یا دیگر اعضا رسانیده زخم پیدا کند پس باین طور این قسم خاص از یکی بدیگری رسیده عام میگردد العلامات قسم اول
آن سافت شنکر است حدوث آن در مردان باین نحو میشود که هرگاه مرد با کدام زن که مبتلای مرض سفلس باشد
مقاربت میکند پس اگر در مقاربت میوکس میمبرن حشفه و ذکر شق شوند و بذریعه آن زهر مرض مذکور در جلد داخل شود بعد یک
روز و اگر میوکس میمبرن ذکر شق نشود بعد سه چهار روز اول بر جلد ذکر حکه و خارش پیدا میشود و بعد آن بر دو سه مقام
سرخی پیدا گردد و در آن سرخی غلظ آمده بثور خرد دیده میشوند و جلد آنجا غلیظ میگردد من بعد در میوکس میمبرن ذکر که بالای
بثور است پیچ و خراش پیدا شده زخم حادث میشود من بعد این زخم روز بروز منبسط گردد تا اینکه بقدر دانگ رسد
کلان و وسیع گردد و زیاده از آن منبسط نمیشود ولیکن این زخم عمیق میگردد من بعد سرخی آن زایل شده بجای آن رنگ
رصاصی یا خاکستری در زخم دیده میشود و این زخم مدور میباشد و بر کناره آن میوکس میمبرن چنان محسوس میشود که گویا
کسی آنرا از مقراض بریده است و از زیران لحم دیده میشود و بر گرد اطراف آن خط بسیار سرخ در استداره محیط میباشد
و چون زخم تا این حد سرخ میرسد از انبساط و زیادتی باز ماند و چون از میوکس میمبرن زخم تا جلد رسد ریم رقیق
زخم پیدا شده جاری گردد و خاصه ریم این زخم آنست که هر جا بر جلد ذکر میرسد از آن مثل زخم اول زخم پیدا میشود و
تا اینکه گاهی در کسانیکه غلفه بر ذکر ایشان میماند نوبت بآن میرسد که غلفه شان بسبب ورم زخم لایق بازگشت و
انعطاف باقی نماند و چون زخمها زیاده شوند از آن ورم و درد زیاده پیدا میگردد و این زخمها اول بر کناره حشفه
که آنجا غده ها در میوکس میمبرن حشفه زیاده بوند و آنرا بهندی کنگنی گویند پیدا میشوند و گاهی بمحل فرینم یعنی جائیکه
خط ... بر جلد ذکر در جانب ... میباشد که آنرا بهندی سیون گویند پیدا میشود و گاهی ... اول می افتد ...

بر سر قلفه وگاهی اندرون قلفه در کسانیکه ذکر شان قلفه دار بود پیدا میشود و چون در قلفه افتد بسبب آن حشفه هم زخم دار
میشود وگاهی این زخم در مجری البول هم میباشد چنانکه ڈاکتر ریکوٹ صاحب میگوید که گاهی تا منفذ این زخمها از مجری البول برسد
لیکن چون تا این حد رسد مشابه بمرض سوزاک میگردد و درین وقت تفرقه بینهما باین نحو کرده میشود که در زخم آتشک مواد که همراه
بول می آید رقیق و مخلوط با خون می آید و در سوزاک ریم محض با بول خارج میشود و هم در زخم آتشک چون مجری البول را از خارج
ذکر مس و غمز کرده ببینند در جای خاص غلظ و درد زیاده محسوس میشود و در سوزاک غلظ و درد در جای خاص زیاده نمی باشد
بلکه اذیت در تمام مجری برابر عام میباشد اما هر گاه زخم آتشک و سوزاک در مجری البول هر دو مجتمع شوند درین وقت تفرقه دشوار میشود
و در زنان این زخم اکثر بر محل قرو شفتین و در پهلوی اندرونی فرج هم یافته میشود و بر دهن رحم هم میباشد لیکن در دهن بسیار
قلیل می افتد و قسم ثانی آن فاجی ڈینک است یعنی خورنده و آن باین طور میشود که اول مثل قسم اول علامات در ابتدا هم پیدا
میشود بعد زخم عادت میگردد پس این زخم روز بروز عمیق میشود و گوشت را میخورد و اکثر بر ذکر زخم و ابعاد از این قسم پیدا
میگردد و متعدد نباشند و هم این زخم مثل زخم قسم اول بمقدار دانه کرسنه رسیده متوقف نمیشود بلکه هر قدر زخم کرمی یابد آنرا میخورد
و اکثر محل حشفه این زخم پیدا میشود خاصه بر جائیکه خط طولی در جلد ذکر زیر مجری البول دیده میشود و زخم مذکور حشفه را آهسته آهسته
بتدریج میخورد تا اینکه حشفه ناقص میشود و اگر قریب مجری البول باشد تا مجری البول میرسد و از ان در مجری البول ثقبه پیدا میگردد
و این قسم ثانی گاهی بعد قسم اول میشود و اکثر آنست که از اول شروع میگردد و اما قسم ثالث که مرده کننده گوشت است و صحیح آنرا
و آنرا اسلف فینگ تینگر گویند این هم مثل قسم اول در ابتدا شروع میشود اما همراه آن ورم عظیم با درد شدید در ذکر پیدا میشود
و حشفه کبیر المقدار و سخت و سرخ رنگ و با درد شدید میباشد و تپ هم درین ورم یار بود بالجمله این ورم فلغمونی است که از
رسیدن ورم حار تا غشای خانه دار و از ریختن مواد در غشای مذکور پیدا میشود و چون ورم زیاده گردد در بسا جا اندرون
ورم بر جلد ذکر نقطه سیاه اول نمودار میشود و بعد آن سیاهی مذکور منبسط میگردد و بسبب آن گوشت ذکر مرده و متعفن
و گداخته گردد تا اینکه گاهی حشفه بالتمام و هم گوشت بالای ذکر مرده و متعفن شده ساقط میشود و فقط کاریز کاورنوزا باقی
میماند و گاه طبقات جلد و لحم فاسد و بیست کرده زائل میشوند لیکن اکثر آنست که این زخم و مردن گوشت در یکجا منحصر میشود
و در هر طرف عام نمیگردد و چون این قسم بزنان عارض گردد در فرج و لحم اندرون فرج ورم و سختی چنان پیدا میشود
که در ذکر و حشفه مردان میشود و گاهی تمام فرج و گوشت اندرون آن میمیرد و بسبب آن مریضه هلاک میشود و اگر این مرض
لائق صحت باشد در مرد و زن هر دو گرد زخم اول خط سرخ پیدا میشود و بعد آن آنچه لحم که مرده است از لحم جلد زنده جدا شده
ساقط میشود و آنچه که صحت در زخم سابق بوده رفع میگردد و بعد آن در محل زخم گوشت صحیح که آنرا انگور چه گویند پیدا میشود
و مثل دیگر زخمهای جید صحت قبول میکند و این قسم زخم اکثر در کسانی میشود که بر ذکر ایشان غلفه بود و بسبب آن هر گاه حشفه
و قلفه هر دو متورم میشوند از نه منقلب شدن غلفه بخوبی تصفیه زخم ممکن نباشد از این جهت زخم مذکور از ریزش مواد و هم

منتقل میشود والسبب سبب اصلی آن در اقسام ثلثه زهر واحد است لیکن اسباب معینه و معده مختلف اند مثلاً
آنکه خون آن بخوبی صاف نباشد یا در خون آن ضعف و کدورتی بود مبتلا در قسم ثانی و ثالث میشود العلاج علاج
آن به دو وجه کرده میشود از ادویه موضعیه که مبدل مزاج زخم باشند و از ادویه مشروبه که مصفی خون و دافع زهر مذکور
باصلاح اصل مزاج بوند و اول ادویه موضعیه نوشته میشوند و مقصود از استعمال آنها اینست که تا السبب آن انچه
سمیت که در زخم است دفع شود و زخم ردی مذکور مثل دیگر زخمها که از رداءت خالی اند گردد و خصوصیت مزاجی زخم مذکور
معتدل شود پس برای این کار باید که در قسم اول کاسافت نکرست اول دوای محرق لحم بر زخم نهند و چونکه ادویه مذکوره
کثیر اند لهذا انچه از انها درینجا از همه افضل اند نوشته میشوند اصل نائترک السید است و طریق استعمالش اینست که پنبه
بر سر میل پیچیده در اصل نائترک تر کرده بر زخمها نهند یا نائترک السید را در قلم زجاجی پر کرده سر قلم مذکور را بر زخمها نهند و بعد آن
آب سرد انجا ریزند تا انچه بر محل غیر زخمی رسیده باشد شسته از جلد جدا گردد و فائده استعمال این دوا آنست که چون بر زخم
نهاده میشود انچه لحم که آنجا بود آنرا می میراند و هم انچه زهر که بود آنهم می میرد و دفع میشود و هرگاه این لحم مرده دور کرده میشود از زیر
آن گوشت صحیح پیدا میشود و آن جزو دوی صحت قبول میکند و هم اگر آلی او دائد فاهم را باریک کرده بر زخمها پاشند و بالا
آنها قدری یا قدری پنبه صاف نهاده اگر ذکر خالی از غلفه بود بر آن رفاده نهاده بربندند و اگر غلفه دار بود بعد پاشیدن
دوای مذکوره و نهادن پنبه غلفه را بر حشفه کشیده و نهند نوک پاشیدن سفوف کیلومل هم بر زخم قسم اول مبدل مزاج
زخم مذکور است و هم زهر را دور میکند و ایضاً اگر در دوای بلاک واش پارچه تر کرده بر سر زخمها نهاده به پیچند مبدل مزاج
و دافع زهر است اما اگر ورم بر حشفه زیاده باشد پس درین صورت نائترک السید را در ابتدا باستعمال نیارند بلکه عوض
آن گلارڈ لوشن یا افیون محلول با آب را بر محل ورم طلا سازند تا اجتماع خون دفع گردد پس بعد دفع شدن اجتماع خون
و ورم و باقی ماندن زخم محض نائترک السید را موافق هدایت اول باستعمال آرند و اگر ورم در غلفه چنان باشد که بسبب آن
انقلاب آن ناممکن بود درین وقت غلفه را چاک کرده دهند تا بسهولت منقلب شود و اگر بر کناره سر غلفه زخم باشند
و بسبب آن انقلاب غلفه ناممکن بود زخم مذکور را اگر غلفه بسیار طویل باشد انه کارد بتراشند و باید دانست که انچه زخم
جدید هم درین وقت پیدا کرده میشود آنهم بعد چندی زخم آتشک میشود و دران سمیت پیدا گردد لهذا باید که چون بعد زخم دوم
بر طرف شود بر این زخم جدید هم اصل نائترک السید را موافق هدایت اول نهند تا طبیعت این زخم را هم مبدل سازد و
هرگاه زخم آتشک صاف شود درین وقت سلفت آف کوپر یا زنک سلفاس که هر یک دو گرین باشد جدا جدا در یک
اونس آب ساده حل کرده بر آن طلا سازند یا نائتر سلور پنج گرین در یک اونس آب ساده حل کرده بر زخم مذکور طلا سازند
تا بذریعه تقویت جلد بزودی مودی بصحت شود و گاهی درین زخم انگور زیاده پیدا میگردد حتی که بالای زخم برافراشته می آید
درین وقت اصل کاستک بکمال سبکی بر آن نهند یا توتیای مسحوق بر آن پاشند تا لحم زائد گداخته و سوخته زائل شود و بس

در قسم ثانی که آکل لحم است هم باید که مادامی ورم در جلد و لحم زیاده باشد نائترک اسید را قرین زخم ننهند بلکه کلاز و لوشن
یا افیون محلول آب را بر ورم طلا سازند و بعد زوال ورم بر کناره های زخم اصل نائترک اسید اندرونی حلقه
سرخ که گرد زخم پیدا باشد طلا سازند تا همیت زخم را دفع کند و بعد آن ادویه ملینه مثل تخم کتان مسحوق محلول با آب را
بر آن ضماد سازند تا بالای گوشت ردی از گوشت صالح جدا شود و روز بروز زیاده شدن زخم بند گردد پس اگر بعد
نهادن ضماد ملینه هم زخم صاف نباشد نائترک اسید بر تمام زخم طلا کرده بار دویم ملینه بر آن ضماد سازند تا بخوبی زخم
صاف شود و بعد صاف شدن زخم موافق علاج عام جروح علاج زخم سازند و در قسم ثالث آن که مرده کننده لحم
است و آن اکثر در کسانیکه ذکر شان گذشت وارد بود پیدا میشود پس هرگاه در کسی آثار این قسم یافته شود فوراً غلفه را
چاک کرده دهند تا حشفه برهنه شود چه درین تدبیر چند فواید اند اول آنکه چون خون ازین علاج از زخم خارج شود
بسبب آن اجتماع خون که در ذکر بوده کم میشود دوم آنکه زخم حشفه ظاهر میگردد و بسبب آن رسانیدن دوا تا زخم سهل
میشود سوم آنکه بسبب این علاج مردن گوشت ممنوع میگردد پس بعد چاک حشفه از غلفه بیرون آید نائترک اسید بر زخم
طلا سازند تا از زخم همیت آن دفع کند و از مردن لحم باز دارد و همچنین آنچه زخم جدید بذریعه جدید در غلفه پیدا کرده شده
بر آن هم نائترک اسید طلا سازند تا این زخم هم بطبیعت و مزاج زخم آتشک نباشد و بعد آن ادویه ملینه دافعه عفونت
بر آن ضماد سازند مثل لعاب تخم کتان مسحوق و زغال مسحوق بالمناصفه در آب گرم سرشته بر زخم نهند یا تخم کتان مسحوق
دو اونس با آب گرم خمیر غلیظ کرده سلوشن کلورائد آف لائم یا سلوشن کلورائد سوڈا نیم اونس در آن حل کرده بر پارچه آلوده
بر زخم نهند و هرگاه درد و اذیت در زخم و ورم زیاده باشد دو سه گرین سفوف افیون بر این پلٹس پاشیده باشند
و ایضاً برای دفع کردن عفونت و جدا کردن گوشت مرده پیچ گز رسنه یا زرد ولایتی که خوشبو پیدا شده سائیده به
پارچه آلوده بر زخم نهادن بسیار مفید است و چون گوشت مرده ساقط شود و زخم خوب صاف گردد آنزمان موافق
هدایت عام علاج زخم از ادویه مندمله جراحت نمایند و چونکه در قسم ثانی و ثالث این زخم اکثر شرائین قطع شده خون کثیر
از آن جاری میشود و خوف هلاکت از آن پیدا میگردد ولهذا هرگاه درین زخمها بینند که خون زیاده می آید تنکچر اسٹیل بر زخم
طلا سازند و اگر از بهم جریان خون بند نشود آهن گرم کرده بر زخم نهاده داغ کنند اما علاج این مرض از ادویه مشروبه
برای اصلاح و تبدیل مزاج پس بدانکه مزاج مریض اگر بر حال اعتدال ماند پس اکثر در علاج آن حاجت بسوی ادویه
مشروبه داخلی نمیشود و استعمال ادویه موضعیه کافی گردد لیکن اگر اعراض خطرناک در جمله اقسام آن یا هرگاه حرارت مزاجی زیاده یابی
باشد مسهل از ادویه مسهله که از قسم نمک باشند مثل میگنیشیا سلفاس وغیره دهند بهتر بود و همچنین هرگاه بینند که درد در
ذکر بر محل زخم و در کنج ران معلوم میشود درین وقت مریض را امر فرمایند که ترک حرکت کرده سکون و آرام را اختیار
کنند و هم درین وقت او را مسهل نوشانند تا اذیت غده های ام فشاب وغیره کم شود و در غذای مریض قسم اول آنچه

خفیفه و سریع الهضم بود بخورانند مثل آبجوش کچهری و دال موتگ مقشر یا دال مونگ مقشر همراه برنج پخته یا نان گندم و بهترین غذا شیر است که آنرا با نان و برنج پخته بخورانند و از اغذیه غلیظه و حاره اجتناب نمایند و آنچه در التهاب حاره باشد از آن اجتناب فرمایند و جرم لحم کم خورانند و نوشانیدن سیماب و مرکبات آن هم درین قسم جائز نبود زیرا که زهر این مرض درین قسم مختص بمقام زخم میباشد در خون داخل نشده در بدن عام نگردد و پس ضرورت دادن سیماب ساقط شد بلکه از نوشانیدن سیماب درین جا مضرت پیدا میشود و آن مضرت اینست که صورت بثلس سکندری از نوشیدنش پیدا میشود و کدام نفع از آن حاصل نگردد و در قسم ثانی مریض را بآرام دارند و چونکه درین قسم درد در مقام و کرب و بی لطفی طبیعت زیاده می ماند لهذا از خورانیدن افیون درین درد هم کم میگردد و بی لطفی طبع هم دفع میشود و زخم صحیح میگردد و درین قسم هم از خورانیدن سیماب مضرت میشود و هم درین قسم هرگاه ضعف زیاده شود اغذیه مقویه خورانند و بین شراب و ایمونیا کاربناس و بارک هر گونه که مناسب دانند بنوشانند باقی آنچه در قسم اول نوشته شده بعمل آرند و در قسم ثالث آن که اکثر قوت و بدن را نقصان میرساند و مثل آن که درین هم حرارت و حمی میباشد پس بهتر آنست که درین قسم هم مسهل دهند از مثل میگنیشیا سلفاس که همراه آن تنچر آف اسٹیل بوده باشد و اگر سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ یا فیری سلفاس را هم شریک کنند بهتر بود و بهترین مسهل اینست که بگیرند میگنیشیا سلفاس نیم درام و کنین سلفاس یک دو گرین و فیری سلفاس یک دو گرین و سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ از ده قطره تا پانزده قطره و همه را با آب ساده حل کرده روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و بعد دفع شدن حمی اغذیه جیده خورانند و ایمونیا کاربناس و بارک و هر که شراب خوار بود آنرا وین شراب هم بار بار حسب مناسب بنوشانند و ما دام که مرض منحط شده با ضعف مزاج باقی باشد نائٹرمیوریاٹک ایسڈ ڈائلوٹ همراه کدام دوای تلخ مثل کنین یا بارک یا جنشین یا قصب الذریره بهر نحو که مناسب دانند بنوشانند و همچنین روغن جگر ماهی و تنچر اسٹیل و تنچر کلمبا و کنین نوشانند بالجمله علاج تنبه رستی و صحت افزای هر گونه نمایند و درین قسم هم نوشانیدن سیماب جائز نبود زیرا که موت عضو از آن زیاده پیدا میشود و هم درین قسم لحم بسیار ضعیف میباشد و نوشانیدن افیون درین قسم بسیار مفید میباشد که اذیت بدن کم میکند و هم خواب می آرد و نیز بیان اجمال در ورم مغابن که آنرا انگریزی بیوبو بکسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم بای موحده و سکون واو گویند و اگرچه این ورم با سباب کثیره ممکن الوقوع است لیکن آنچه از آن بسبب آتشک میشود آن اکثر در اربیه حادث میشود و آنرا بهندی گهرا نامند و ممکن است که این ورم در هر جا که غدد در بدن میباشد مثل ابط و زیر ذقن و اربیه حادث شود لیکن آنچه از آن بسبب آتشک میشود اکثر در اربیه یافته میشود و آنچه از آتشک پیدا میشود و اینجا مقصود از ذکر بیان همان است چرا که هم سمیت آتشک است پس آن از منجذب شدن زهر آتشک از مجاری آب برنده در غدد های موسوم بلمفتک حادث میشود زیرا که مجاری مذکوره چنانکه در همه اعضا هستند همچنین در ذکر هم میباشند پس هرگاه زخم آتشک بر ذکر خاصة بالای حشفه پیدا شود

پس اول زهر آن ورید مجاری که در ذکر آنها می آید و از آنها در غده های لمفتیک اربیه که از اندرون آنها مجاری آب
بر تیزه مذکوره داخل شده بدیگر اعضا میروند میرسد و در غده های مذکوره داخل شده آنجا فساد پیدا میکند و بسبب
آن ورم مذکور حادث میشود و دلیل بر اینکه این ورم خاص از زهر آتشک پیدا میشود آنست که آنچه ریم درین ورم
پیدا میشود هرگاه آنرا گرفته برکدام عضو صحیح رسانند از آن زخم آتشک پیدا میشود و چونکه اکثر زخم آتشک بر ذکر میباشد
لهذا اکثر این ورم خاص بمحل اربیه پیدا میشود و هرگاه زخم آتشک بسبب خدمت مریض در دست یا انگشت
ڈاکٹر یا دایه باشد از آن ورم مذکور در بغل حادث میشود و اگر کسی بذریعه تقبیل زنان فواحش که مبتلا بمرض آتشک بوده باشند
زخم آتشک در دهن یا بالای لب خود پیدا کرده باشد در آنکس این ورم زیر ذقن آن حادث میشود و گاهی درین
اعضا ورم بسبب همدردی و مشارکت سمپیتھیٹک از اذیت اعضای دیگر هم میشود چنانکه گاهی از اذیت و ورم ذکر که
بسبب سوزاک یا از ورم قلفه باشد میشود و گاهی از اذیت و ورم رجل و گاهی در حالت ضعف و کمزوری و گاهی
در حال ابتلا بمرض خنازیر هم میشود اما فرق میانها باین نحو توان کرد که چون باسباب دیگر این ورم پیدا میشود و ریم آنرا بر بدن
صحیح رسانند از آن زخم آتشک پیدا نمیشود چنانکه از ریم ورمیکه بسبب آتشک میشود زخم آتشک حادث میشود و این ورم
که خاص بسبب آتشک میشود اکثر در هفته ثانیه یا ثالثه از ابتدای ظهور مرض آتشک پیدا میشود و گاهی دران تقدم و تاخر
هم میشود مثل آنکه گاهی بعد دو سه روز از ابتدای شروع آتشک و گاهی بعد صحیح شدن زخم آن میشود و العلامات اول
در اربیه بعد شروع شدن آتشک صلابت و ورم و درد پیدا میشود که از آن مریض وقت حرکت و قیام متاذی میگردد
لیکن در خسپیدن و قیام کردن در مقدار ورم فرق مشاهد میشود چنانکه در نزول الامعا وقت خسپیدن مقدار
اربیه صغیر و وقت قیام باز کبیر میگردد و چون این ورم متزاید میشود از دیاد حرارت و حمی هم لاحق میشود و اکثر این
ورم در غده های مذکوره میماند و گاهی تا غشای خانه دار که بر دور این غده هاست هم میرسد و درین وقت تپ شدید
و صداع عظیم پیدا میشوند و گاهی وقت شدت خود این ورم چنان شدت میکند که از آن موت عضو و غانغرایا یعنی
گینگرین پیدا میشود و گاهی این ورم مرده کننده لحم تا شریان عظیم که در فخذین رفته و درین رفتار از اندرون اربیه
مرور کرده و آنرا بلغت انگریزی فیمرل آرٹری گویند هم میرسد و همچنین تا ورید کبیر که همراه شریان مذکور است
میرسد و بسبب آن شریان و ورید مذکور قطع میشوند و از آنها چندان خون کثیر جاری میشود که فوراً مریض هلاک میگردد
و گاهی این ورم در غده های لمفتیک که در دیوار شکم اند هم میرسد و از فساد آنها ورم غشای ابدامی شکم یعنی پاریٹونیل
پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی این ورم [illegible] الا اینکه [illegible] است که زخم آتشک
[illegible] گاهی در [illegible] زخم آتشک [illegible] که در [illegible] ذکر [illegible]
آن پیدا شده حادث میشود و اگر از اسباب دیگر این ورم پیدا شده [illegible] میگردد لیکن هرگاه [illegible]

آتشک حادث شود پس اکثر چه آنست که دران ریم پیدا میشود و منفجر میگردد و گاهی در یکجا و گاهی در مواضع متعدده
این ورم انفجار واقع میشود و در جاییکه در جلد بالای ورم اریسپلت زیاده دیده شود و رنگ آن سرخ مائل به سیاهی
زیاده بود همانجا انفجار در ان واقع میشود و هر جا که بعد انفجار از زیر جلد لحم نمایان میشود رنگ آن همان پیدا شد که در زخم
ذکر که از آتشک پیدا شده باشد العلاج اول مریض را بارام تمام بر پلنگ دارند و از حرکت منع کنند و برای تقلیل ورم
زلو بر محل ورم مناسب چسپانند و بعد جدا شدن لو بر زخم آنها کلوڈین طلا ساخته پارچه صغیر اسفنج آلوده بجا به زخم
زلو چسپانند و بعد بند شدن خون پارچه صاف و کتان ڈلوشن تر کرده بر ورم نهند پس اگر از غیر زهر آتشک این ورم
بوده باشد ازین تدبیر زائل میشود و اگر از زهر آتشک بود دران درد ورم و درد خفت حاصل میشود من بعد ببینند اگر
شبه پیدا شدن ریم باشد فوراً تخم کتان مسحوق معجون با گرم بر پارچه آلوده بکرم بر محل ورم چسپانند و چون دانسته
شود که ریم پیدا شده از نشتر ورم مذکور را کشاده ریم بیرون آرند که ازین تدبیر بسرعت زخم مندمل میشود و انتظار خود منفجر
شدن آن نکنند والا مرض مزمن خواهد شد و زخم در مدتهای طویله مندمل خواهد شد پس اگر بعد نشتر زنی ببینند که لحم اندرون
زخم موافق رنگ زخم آتشک رنگ میدارد و درین وقت نائٹرک ایسڈ بران طلا کرده بالای آن پولٹس جابالفعل بندند تا
بزودی گوشت ردی لحم صالح جدید شده فساد رفع گردد و اگر حاجت طلا کردن کاسٹک پٹاس آید شود درین وقت بسیار قلیل از دوای
مذکور بران طلا سازند و بالای آن پولٹس جابالفعل بندند و قید تقلیل بنابر آنست که اگر این دوا زیاده نهاده شود از ان زخم عمیق شده شریان عظیم موسوم
بفیمرال از دوی منقطع شده خون کثیر ازان جاری خواهد شد و اگر از استعمال این دو دوا دشکار خائف باشد عوض آن بلاک وش طلا کنند یا
سفوف یا نیٹریٹ ارجنٹ اوکسائیڈ مرکری بران پاشند و گاهی بعد نشتر زنی جلد بالای زخم بسبب کمزوری و بوسیدگی خود مانع از التحام زخم
میشود زیرا که دران خون جدید نمی آید درین وقت اصل کاسٹک نقره بران بگردانند تا جلد مذکور زرد و دشته بمیرد و جدا
شود و جلد جدید پیدا شود و زخم بزودی مندمل گردد و گاهی بعد حصول صحت سختی در انجا باقی میماند و درین وقت بران
ٹنکچر آیوڈین طلا کنند یا پلاسٹر ہائیڈرارج ارسم که بر چرم ساپری آلوده میشود بران ضماد سازند که ازینها صلابت برود
بر طرف میگردد و الا بتدریج این صلابت خود رفع میشود من بعد برای تقویت بدن اغذیه چیده خورانند و ادویه
مقویه مثل روغن جگر ماهی بنوشانند تذنیب ثانی در سمه آتشکی یعنی سفلسی بدانکه گاهی بعد خشک شدن زخم قسم اول
از آتشک غیر اصلی در محل زخم سمه پیدا میشود و آن لین و اکثر بر شکل و صورت اسٹابری که میوه مشهور است
و گاهی موافق مقدار آن لحم پیدا شود و مراد از بودن آن بر صورت اسٹابری آنست که طول و عرض آن لحم موافق آن بود
و در خارج لحم و سمه [illegible] ارتفاع و انخفاض مثل ظاهر جلد اسٹابری پیدا شود و گاهی بر صورت شکل گوبهی بود یعنی اصل
آن دقیق و سر آن غلیظ و با خشونت ظاهر که مشتمل است بر ارتفاع و انخفاض پیدا باشد و گاهی اصل این سمه دقیق و
زنانی عریض پیدا شود و حقیقت سمه مذکور آنست که دران بسیاری از سرطان و تشاهی خانه دار دقیق که دران عروق شعریه

شود پس بسیار بود نا پیدا شوند و بسبب آنها در خون کثیر پیدا شود فی الواقع این سه انکور زخم اولست که زیاده شده از
جای خود بر آمده و اختلاف ارتفاع و انخفاض آن بسبب اختلاف ... بسیار بود پس نیک ... بسیار باشد و این سه ها
اگرچه بر زخم آتشک هر جا که باشند پیدا میشوند لیکن اکثر بالای حشفه و اندرون فرج دیده میشوند و گاهی ... آن
کبیر المقدار بود که مانع از ایلاج ذکر میگردد و همچنین در رجال گاهی چنان مقدار آن عظیم میگردد خصوصاً وقتیکه غلفه طویل
بود که بسبب آن غلفه بر حشفه تنگ گشته از انقلاب ممنوع میگردد و چون اندکی غلفه را منقلب ساخته ببینند بر حشفه این
سه دیده میشود العلاج هرگاه بیخ سه مذکوره دقیق باشد از مقراض آنرا ببرند و از اصل کاستک لنقره آنرا داغ
کرده دهند تا خون هم بند شود و باز نمود هم نکند و هرگاه بیخ آن عریض باشد بیخ آنرا از خیط ابریشمی مضبوط بقوت به بندند
و چون قطع شده خود ساقط شود و بعد سقوط آن خون جاری گردد بر آن اصل کاستک نهند و اگر از انهم خون بند نشود
تنکچر اسٹیل بر آن طلا سازند تا خون بند شود و هرگاه سه مذکور زیاده از جلد مرتفع نباشد بلکه چسپیده از جلد و منبسط
بر آن بود که بسبب آن بستن اصل آن ممکن نباشد درین وقت اصل نائٹرک ایسڈ بر آن طلا سازند و بعد آن آب سرد بر آن بریزند
تا آنچه دوای مذکور بر جلد صحیح رسیده باشد همراه آب از جلد جدا شود و نکاتی بجلد صحیح نرساند ایضاً اله اول گرد سه مذکور بر جای صحیح
کدام شحم طلا سازند تا اثر دوای حاد بجلد صحیح نرسد من بعد سر قلم کاستک پتاس بکمال سعی جا بجا بر سه مذکور آهسته آهسته
بگردانند که از ان بزودی سه مذکور گداخته و سوخته میشود و بعد ... هرگاه معلوم شود که سه مذکور بالتمام گداخته و سوخته شد آنرا با آب سرد
ریزند تا که آنچه گداخته همراه آب از جلد جدا شده ساقط گردد پس بعد آن اگر خون جاری شود تنکچر اسٹیل بر آن طلا
سازند ایضاً اله الاکزیلیری پرنائٹراس بر سه مذکور طلا سازند که آنهم کار نائٹرک ایسڈ میدهد و چونکه در ان حدت یا
این جهت خون را هم بند میکند فقط دستورا قسم اصلی سفلس آنست که زهر آن بعد داخل شدن در خون یا در لحم
بدن از زن فاحشه مریضه یا از مرد مریض ممکن است که در جمیع اعضا یا در جمله اجزای اعضای بدن برسد و عام گردد و
زهر مذکور بعد رسیدن در خون یا در لحم یک ماده خاص مشابه به خمائر ناقص یا چیزی بر شکل پیدا میکند با این طریق که هرگاه
اول در جای اول بدن این زهر رسید آنجا حرکت پیدا کرده از خون غذای خود گرفته مقدار خود را زیاده میکند که از ان
سیلهای کثیره ماده مذکور پیدا میشوند و چون این سیلها در عضوی یا در اعضای کثیره میرسند از رسیدن آنها سختی
در اعضای مذکوره جائیکه ماده رسیده پیدا میشود و بعد تولد صلابت اکثر آنجا زخم هم پیدا میشود پس فی الحقیقت سفلس
و آتشک نام زهر خاص است که هرگاه در بدن میرسد جائیکه رسیده آنجا حرکت پیدا کرده غذای خود را از خون
گرفته مقدار خود را زیاده میکند و چون مقدارش زیاده شود یعنی سیلهای کثیره متولد شدند پس این سیلها
در خون آمیخته بذریعه دوران خون در جمله اعضا میرسند و در هر عضو که میرسند آنجا هم حرکت مذکور پیدا کرده مقدار
خود را زیاده میکنند لیکن جائیکه اول این زهر در جلد بدن رسیده و در لحم حرکت پیدا کرده مقدار خود را زیاده ساخته

قوله ترکیب ... پیدا کرده ... اول در جلد ... از خون ... میکند و از ان غذای خود ... مذکور ... پس مراد از ... این ... حرکت کیمیائی است ... منه

ورم و زخم پیدا کنند خاص از آنکه بجهة کرباشد یا بر سبب یا بسبب زهر عضو که اول رسیده فساد پیدا کند و مختص بان عضو باشد یعنی هنوز عام نشده باشد آنرا اوکل سفلس یعنی سفاس عضو خاص یا پرپری سفاس بکسر بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی یعنی سفلس ابتدائی یا مبتدی میگویند و هرگاه این زخم و فساد اول زهر مذکور از انجا بذریعه دوران خون در بدن رسیده فساد و خرابی و ورم و زخم در اعضای دیگر پیدا کند آنرا کانشیتی چوشنل سفاس یعنی سفاس عامی نامند و باید دانست که اختلاف این تسمیه برای تعلیم است والا فی الحقیقت سفلس خاص و عام واحد اند بحسب حقیقت دران فرقی نیست چه حقیقت هر دو زهر خاص مذکور است اما قسم اول آن پس بدانکه آن دفعةً ظاهر نمیشود بلکه چون زهر آن در بدن صحیح المزاج در رسد تا مدت خاص اثر آن مخفی میماند و بعد آن ظاهر میشود و درین مدت خاص او خود را اگرفتن غذای خویش قوی و کثیر میسازد و این مدت خاص را در لغت انگریزی انکیوبیشن پیریڈ یعنی مدتیکه دران ماکیان بیضه داده و زیر شکم خود نهاده از ان بچه بیرون آردمی نامند و مقدار آن مختلف است اکثر مقدار این مدت بست و پنج روز است از روز اول مقاربت مرد با زن و گاهی ازین اسرع هم بود یعنی ده روز و گاهی از ان ابطا بود و ان مدت چهل و پنج روز است پس بعد انقضای مدت مذکوره ظهور اثر زهر سفاس اصلی میشود و قبل آن نمی باشد اما درین مدت چه میشود پس بدانکه یکی از سه امر درین مدت میشود یکی آنکه بعد مقاربت زخم خفیف مثل سحج و خدش بر جلد ذکر نمودار میگردد پس اگر کدام رطوبت حاده دیگر یا زهر سفاس از فرج در جلد ذکر داخل شود در یک دو روز این زخم خفیف خشک میگردد و از ان مریض میداند که کدام مرض باو نرسیده لیکن بعد منقضی شدن مدت مذکوره جائیکه زخم خفیف پیشتر حادث شده خشک شده بود آنجا قدری صلابت و تغیر لون جلد حادث میشود که از دیدن آن مریض خائف میشود دوم آنکه آنچه از مقاربت زخم خفیف مثل سحج و خدش پیدا میشود دران قدری ورم و سرخی حادث شود و بعد آن قدری ریم دران افتد و خارج شده در سه چهار روز خشک گردد و بعد گذشتن مدت معهوده بجای آن زخم سختی پیدا میشود و زخم میگردد سوم آنکه اول بعد مقاربت زخم خفیف در جلد ذکر یا فرج پیدا نشود و همراه آن سافت شنکر یعنی زخم لین سفاس غیر اصلی هم پیدا میشود و این زخم غیر اصلی خواه درین مدت معهوده به شود یا باقی ماند تا بعد گذشتن مدت معهوده در انجا سختی پیدا میشود و این قوی ست که زن با مرد مبتلا بهر دو مرض یعنی سافت شنکر و سفلس اصلی بوده باشد لیکن این قسم تغیر بسیار قلیل دیده میشود و گاهی این سافت شنکر چندان میماند که مدت معلومه منقضی شده سختی هم دران پیدا میشود و اینکه این زخم سفلس غیر اصلی خود اصلی میشود و بینندگان جاهل درین وقت میدانند که از سافت شنکر سفلس اصلی پیدا شده و هر دو را زهر واحد میدانند لیکن سببش آن نیست که چون سفلس اصلی قبل مدت معلومه حرکت نمیکند ازین جهت تا انقضای زمان مدت معهوده سافت شنکر به حال خود لین مانده و چون بعد انقضای مدت معلومه سفلس اصلی حرکت کرد و از ان سختی پیدا شد بسبب آن در سافت شنکر هم صلابت ظاهر گشت و در بدن هم اثر زهر پیدا شد بالجمله بعد منقضی شدن [illegible]

تشخیص سفلس اصلی و غیر اصلی

در سفلس اصلی در جائیکه در جلد سخت پیدا شده بود اول قدری ارتفاع و غلظ و صلابت حادث میشود و بعد آن گاهی در جلد چنان خشکی پیدا میگردد که مثل چرم یا پس میشود و در سفید پوستان رنگ آن مثل رنگ مس و در سیاه پوستان لون جلد آنجا مائل بسیاهی میگردد و دران حکه و خارش میشود و از خاریدن کبوسه از جلد آنجا ساقط میگردد و گاهی آب رقیق از ان سختی جاری میشود و گاهی دران زخم هم حادث میشود لیکن خاصه سفلس اصلی اینست که هر انجام آن از سختی خالی نمیباشد بخلاف سفلس غیر اصلی که دران سختی نمیباشد پس صلابت و سختی موضع را از علامات فارقه در میان سفلس اصلی و غیر اصلی توان دانست اما زخم آتشک اصلی پس چنانکه اکثر بالای سختی مذکور زخم بطور سخج یا خدش می افتد و از ان قدری آب بر می آید دیگر اینکه با آن اذیت رسانیده شود که بسبب آن اتباع خون شود که درین وقت البته ریم هم پیدا میشود و عمیق هم میگردد و سختی هم در ان باره از اذیت پیدا میشود و این زخم در آتشک اکثر دیده میشود و گاهی بعد پیدا شدن صلابت در جلد و لحم زخم باین صفات حادث میشود که در شکل مدور و با تنگی در وسط خود فرو رفته و کناره های آن صلب و قدری مرتفع و دارای گون بسوی غلظت دیده و بر آن خط سرخ بیدا باطراف آن می باشد و در وسط آن رنگ خاکستری دیده میشود و از ان قدری آب جاری میماند یا همیشه خشک میماند لیکن مده دران پیدا نمیشود مگر وقتیکه زخم را اذیت رسانند چه درین وقت البته از اجتماع خون ریم هم پیدا میگردد و بالجمله هرگاه زخم باین صفات در آتشک پیدا شود آنرا علامت سفلس قوی و ردی و شدید باید دانست و این را بزبان انگلش هنتیرین شنکر باسم هنتیر صاحب ڈاکٹر که علاجش خود اندری نامند و ازین زخم همیشه سخت علامات و اعراض بطور کانستی چوشنل پیدا میشوند و با فعال طبعیه بدن از ان نقصان کثیر میرسد و بعد ان سکندری سفلس شدید و ردی پیدا میشود و درین زخم از اول سختی زیاده میباشد بخلاف زخمهای دیگر سفلس اصلی بالجمله بحساب زیادتی و کمی صلابت جلد و لحم حکم به شدت و خفت این مرض توان کرد یعنی هرگاه سختی در جلد و لحم زیاده باشد بدانند که مرض شدید و قوی است و هرگاه سختی کم بود مرض را خفیف و سهل الزوال تصور کنند و ایضا بدانکه انچه سختی و صلابت که در لوکل سفلس یافته میشود آن گاهی منبسط بر جلد میباشد که بسبب آن جلد غلیظ و صلب مثل چرم یا پس محسوس میشود و گاهی صلابت مذکور بطور نیم دانه کرسنه زیر جلد محسوس میشود و گاهی بقدر دانه اخروت صلابت مذکور زیر جلد محسوس میگردد و بهر صورت این صلابت اکثر تا دو سه ماه باقی مانده زائل میشود و هرگاه مرض خفیف بود گاهی در دو سه هفته زائل میشود خصوصا هرگاه علاج صحیح کرده شود بالجمله این صلابت لوکل سفلس همیشه تا مدت العمر باقی نمیماند و هم سوای مواضع ذکر و فرج این صلابت در سفلس اصلی در غده های اربیه هم یافته میشود لیکن درین قسم این سختی قلیل و خفیف میباشد مثل ورم مغابن سفلس غیر اصلی شدید و حاد نبود دیگر اینکه زیاده مریض راه رود و بالا اذیت رسد و درین وقت البته درین سختی هم ورم حار پیدا میشود و ریم هم دران می افتد لیکن هرگاه درین صلابت ریم پیدا شده

فرق زخم سفلس اصلی و غیر اصلی

خارج گردد و آنچه ریم و ملی غده های ابریه که در سفلس اصلی پیدا میشود هرگاه بر جلد بدن صحیح نهاد از آن زخم پیدا نمیشود چنانچه
از ریم و ملی غده های سطوریه که در سفلس غیر اصلی پیدا میشود زخم حادث میگردد و ایضاً در سفلس اصلی صلابت
سوای غده های ابریه در غده های ابطی و غده های پس گردن هم پیدا میشود و بعد مدت دراز این صلابتها
هم زائل میشود و آنچه بیان کرده صاحب فهم سلیم فرق در زخم اصلی و غیر اصلی بخوبی ثابت خواهد شد چه در غیر اصلی اکثر
که ریم بکثرت پیدا میشود و در سفلس اصلی پیدا شدن ریم لازم نیست زیرا که در آن گفته شود که گاهی بعد صلابت فقط
خفا رنگ پیدا شده بعد سقوط میگردد و گاهی فقط آب رقیق جاری میشود و گاهی زخم پیدا میگردد و در زخم آنهم
بود یا قدری آب جاری میشود لیکن بسیار باشد مگر وقت رسانیدن اذیت بخلاف زخم غیر اصلی همیشه ریمناک میباشد
و در سفلس اصلی صلابت ضروریست خواه زخم پیدا شود یا نه پیدا شود و ایضاً آنچه ورم مغابن که در غیر اصلی میشود قوی
و شدید میباشد اکثر در آن ریم پیدا میگردد و آنچه ورم مغابن که در سفلس اصلی حادث میشود خفیف و قلیل بود و
ریم هم در آن کمتر می افتد مگر از زیاده راه رفتن و اذیت رسانیدن و ایضاً از ریم دمل و ورم مغابن که در غیر اصلی بر
می آید هرگاه آنرا بر جسم صحیح نهند زخم پیدا میشود اگرچه آن زخم مختص بهمان مقام میباشد عام در بدن نمیشود و از نهادن
ریم که در ورم مغابن سفلس اصلی پیدا میگردد بر بدن صحیح زخم حادث نمیشود و ایضاً در ورم مغابن سفلس غیر اصلی
درد شدید و زاید میباشد و در ورم مغابن سفلس اصلی کم بود مگر اینکه ورم زیاده شود پس درین وقت در آنهم درد
زیاده خواهد شد و ایضاً ورم مغابن در سفلس غیر اصلی اکثر در یکجانب اربیه میشود خصوصاً در جانبیکه زخم بر ذکر یا فرج
در همان جانب باشد و در سفلس اصلی ورم مغابن و صلابت در هر دو جانب اربیه عام پیدا میشود العلاج درین
قسم سفلس از نهادن ادویه موضعیه بر محل مرض چنان نفع ظاهر نمیشود چنانکه در سفلس غیر اصلی میشود زیرا که
اینجا سمیت وقتی ظاهر میشود که اثر زهر آن در خون عام گردد پس درین وقت از نهادن کاستک نقره درین قسم
هیچگونه نفع ازدیاد باز خواهد ماند بلکه از ادویه منفرده فائده درین قسم حاصل میشود چه آنها در خون داخل شده موثر
میشوند لیکن این قدر ضرورست که محل ظهور صلابت را با شستن با آب گرم خوب صاف دارند و آنچه اذیت جلد را
کم میکند مثل افیون محلول با آب یا الیه لوشن یعنی لوشن بلیننا یا ایسیٹیٹ که در آن سرکه قلیل باشد یا بلاک واش
که آن از کیلومل و آب آهک ساخته میشود یا مرهم افیون یا مرهم بلیننای ایسیٹیٹ بر آن طلاءً او ضماداً باستعمال آرند
و مهم ادویه منفرده نافعه این مرض سیماب ست و درمیان کاملین در استعمال آن اختلاف ست چنانچه
بعضی نوشانیدنش را مضر و اکثر نافع میدانند و حق آنست که هرگاه آنرا با کمزوری خون و اعضا چنانکه در
حالت خنازیری میباشد خورانیده شود ضرر میرساند و لهذا کسی که آنرا در سافت شنکر خورانیده و بعد آن آثار
سکندری سفلس در بدن یافت آنرا مضر دانست و الا در سفلس اصلی مفید میشود پس ضرورست که محل استعمال

سیماب را خوب فهمیده بنوشانند اما اینکه تا کجا بنوشانند پس بعضی میگویند که چندان خورانند تا جوشش دهن پیدا کند لیکن این ضرور نیست بلکه هرگاه بعد خورانیدنش صلابت سفلس زائل شود ترک کنانند اما دفعةً خورانیدن سیماب را ترک نکنند بلکه بتدریج آهسته آهسته مقدار آنرا کم کرده ترک کنند که ازین طریق سکندری سفلس کم پیدا میشود و همچنین هنتیرین شنکر هم بدون نوشانیدن سیماب گاهی به میشود ولیکن خورانیدنش اینجا هم تا زوال زخم ضرور نیست بلکه هرگاه خصوصیت زخم سفلس اصلی که آن صلابت زخم و بودن آن بر رنگ خاکستری و خشک بودن زخم است دفع شود و مثل سافت شنکر گردد یعنی ملائم شود و سرخ رنگ گردد و ریم دران مثل زخمهای دیگر پیدا شود و ازان امید پیدا شدن انگور حاصل شود آنزمان آنرا ترک کنانند اما اینکه کدام قسم از مرکبات سیماب خورانند و چگونه سیماب را در بدن رسانند پس اولاً باید دانست که سیماب بچهار طریق در بدن رسانیده میشود اول بطریق خورانیدن دوم بطور مالیدن بالای جلد بدن سوم بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی اندرون جلد بدن رسانیدن چهارم دخان سیماب یا کیلومل را به بدن رسانیدن از اندرون چادر بعد پوشانیدن چادر مذکور از گردن تا زمین و نشانیدن مریض برکرسی برهنه کرده و نهادن مجمر زیر کرسی علیل لیکن ازین طرق اربعه در پهری سفلس سیماب به دو طریق استعمال کرده میشود یعنی بطور خورانیدن و بر جلد مالیدن فتذکر و بالجمله آنکه هرگاه پرپهری سفلس خفیف بود یعنی بسیار قوی نباشد یا مرض زیاده قوی نباشد و مطلب این بود که تاثیر سیماب در بدن نه زیاده و نه کم شود بلکه بحد اعتدال باشد درین وقت هائیدراج ارجم ایوڈائیڈ و یعنی سبز رنگ ایک گرین یا سه گرین گرفته همراه مغز نان ڈبل یا اکسٹراکٹ ٹراکسیکم یا اکسٹراکٹ هائی ساسس سرشته حب بسته بعد شش شش یا هشت هشت ساعت بخورانند و هرگاه در بدن و مزاج علیل حرارت زیاده باشد و با زخم سفلس اصلی ورم زیاده و جلد بدن خشک و تاب باشد درین وقت پل هائیڈراج سپ کلورائڈ کمپونڈ یعنی پلم آرس پل اعنی حب سیماب ساخته پلم آرس صاحب از سه گرین تا پنج گرین گرفته حب بسته روزانه دو سه بار موافق این مقدار بنوشانند و هرگاه سختی و صلابت در سفلس زیاده باشد و مقصود آن بود که تاثیر سیماب و سفلس قوی اندرون بدن بزودی ظاهر شود و مریض هم قوی باشد پل هائیڈراج یعنی بلوپل پنج پنج گرین صبح و شام بنوشانند پس اگر بعد استعمال این هر سه قسم سیماب اسهال عارض شود و بسبب آن تاثیر سیماب در خون و بدن کم شود قدری افیون همراه این مرکبات سیمابیه شریک کرده بخورانند تا اسهال دفع شود و سیماب در خون باقی مانده تاثیر خود در بدن نماید یعنی ماده سفلس را اصغر ساخته لاشی گرداند و گاهی دیده میشود که مرکبات سیمابیه از خورانیدن در معده نمی مانند یعنی معده آنرا قبول نمیکند و ازین جهت ازان اسهال پیدا میشود پس هرگاه چنین حالت مشاهده شود درین وقت باید که انگوائنٹم هائیڈراج فورٹے یعنی مرهم سیماب قوی یک گرام صبح و شام تا ده دقیقه بر جلد بدن خصوصاً جائیکه

بیان خصوصیت زخم سفلس

غده ها در لحم زیاده باشند مثل کش ران و زیر بغل بمالند تا بذریعه کوهم غده مذکوره در خون داخل شده تاثیر خود نماید ایضا درین
وقت طریق استعمال مرهم مذکور اینست که مرهم هایدراج قوی مذکور را بر پارچه آلوده در هر دو بغل بر جلد چسپانند و صبح
و شام پارچه را تبدیل سازند لیکن گاهی ازین تدبیر جوشش دهن بزودی پیدا میشود چونکه ازین تدبیر سیماب در
غده ها داخل شده مجتمع و مخزون میماند و از انجا بتدریج در خون می آید ازین جهت بعد ظهور جوشش دهان هم بر آوردن سیماب از غده ها ممکن نشود
و چونکه آن بتدریج از غده ها در خون می آید لهذا بعد پیدا شدن جوشش دهن هم مدتی سیماب در خون میرسد و ازان جوشش دهن زیاده از مقصود
میشود و ازین سبب استعمال مرهم مذکور بطور مالیدن بر کش ران یا زیر بغل بنسبت استعمال آن بطریق ضماد بر پارچه آلوده در بغل بهتر است و ایضا باید دانست که
که اگر بعد استعمال مرکبات سیمابیه صلابت سفلس زائل نشود و زخم سفلس موافق زخمهای دیگر که از حرارت خالی اند نگردد درین وقت
مرکبات سیمابیه آنقدر بنوشانند که تا قدری آثار جوشش دهن پیدا شوند و آن سرخی میوکس ممبرن دهن و غلیظ و ملائم
شدن انست و هم قدری کثرت براق و نتن هوای دهن است پس هرگاه این آثار ظاهر شوند خورانیدن سیماب را
کم کنند و چندان مقدارش کم کرده بخورانند که ازان جوشش دهن زیاده نشود و این مقدار قلیل را چندان بخورانند
که صلابت سفلس اصلی زائل شود و اگر درین اثنا یقین حاصل شود بانکه از استعمال مرکبات سیمابیه اکنون جوشش
دهن قوی و کثیر پیدا خواهد شد درین وقت دو سه روز استعمال آنرا ترک کرده باز تا زوال صلابت خورانند لیکن مقدارش
که ازان قدری جوشش دهن باقی ماند زیرا که از جوشش دهن قلیل هم درین علت فائده کثیر حاصل میشود اما زیاده
پیدا کردن جوشش دهان چنانکه جهال میکنند پس ازان نقصان عظیم حاصل میشود و آنچه ضرر با از سکندری سفلس میشود
از زیاده پیدا کردن جوشش دهن هم میشوند و از جمله شرائط استعمال سیماب درین مرض آنست که قبل خورانیدن آن
مریض را مسهل بنوشانند و هرگاه خورانیدن شروع کرده شود در ایام استعمال آن مریض را با آرام تمام در خانه یا
بالای پلنگ دارند و از حرکت و رفتن بیرون خانه منع کنند و هم در ایام خورانیدن آن چنان لباس موافق هر فصل
بمریض بپوشانند که تاثیر هوا در بدنش نرسد زیرا که وقت استعمال سیماب ضرر هوای بارد در بدن زیاده میشود و هم همراه
استعمال سیماب اغذیه حاره مثل لحم نخورانند بلکه شیر همراه نان و برنج پخته نوشانند و کسیکه عادت نوشیدن شراب داشته باشد
او را از شرب شراب منع کنند و چون مرض دفع شود و سیماب در بدن باقی باشد دو سه هفته ایوڈائیڈ پٹاس همراه
نقوع عشبه یا نقوع ژنٹول بنوشانند و اغذیه جیده مقویه بخورانند و ادویه مقویه اعضا و خون مثل کنین و ٹنکچر اسٹیل و
نائٹرمیوریاٹک ایسڈ و ٹنکچر جنشین وغیره نوشانند تا بزودی قوت در اعضای بدن آید زیرا که از استعمال سیماب
زیاده ضعف و کمزوری خاصة در عضلات پیدا میشود فتذکر اما قسم ثانی سفلس اصلی پس بدانکه هرگاه فساد و تغییر بعد
پیدا شدن قسم اول که بیرونی سفلس ست و دران زهر سفلس در خون داخل میشود در بدن و اعضا و رطوبات پیدا شود
آنرا سفلس عام و بلغت انگریزی کانسٹی ٹیوشنل سفلس میگویند و آنچه ازین مریض سفلس عام بعد مبتلا شدن آن جنس

مذکور اولاد ایشان هم میرسد و در ایشان هم اثر این فساد و تغیر میباشد پس هرگاه در سلسله اولاد مریض مذکور بسبب زهر سفلس که بذریعه نطفه در ایشان آمده اعراض سفلس پیدا شوند آنرا بلغت انگریزی هریڈیٹری یعنی سفلس آبائی و خاندانی یا موروثی مینامند و ازین بیان ظاهر شده باشد که سفلس عام هم بر دو قسم ست اول اینکه بعد پریمری سفلس یعنی قسم اول خاص در مریض پیدا میشود و آنهم بر دو قسم ست اول آنکه بعد مدت یسیر از ظهور سفلس پریمری سفلس عام پیدا میشود و این را بزبان انگریزی سکنڈری سفلس یعنی درجه ثانیه میگویند چنانکه درجه اول تغیر و فساد آتشک را پریمری میگفتند دوم آنکه بعد منقضی شدن مدت دراز از ظاهر شدن صلابت و زخم خاص جائیکه زهر آتشک اول آنجا در بدن رسیده بود و آنرا پریمری سفلس میگفتند سفلس عام پیدا شود و آنرا ترشری سفلس یعنی فساد درجه سوم میگویند و این تغیر و فساد درجه ثانیه یعنی سکنڈری سفلس اکثر از بعد یک ماه تا سه ماه پیدا میشود و گاهی ازان سریع تر مثلاً بعد چهار ده روز و گاهی ازان بطی تر مثل اینکه بعد گذشتن شش ماه بر پریمری سفلس ظاهر میشود و ظهور این درجه اکثر بر این منوال باشد که اول در بدن مریض ماندگی پیدا شود من بعد درد در بعض اعضا مثل مفاصل یا در بعض عظام پیدا میشود و این درد خاصةً وقت شب زیاده میشود چنانکه از نشان رو ماٹیزم سفلتی نست که از گرم شدن بدن زیاده میشود بعده حرارت مزاجی زیاده و حمی ظاهر گردد و در مریض ضمور و لاغری پیدا شده یوماً فیوماً زیاده میشود و اشتهای طعام کم گردد و بسوی خوردن غذا رغبت نمیکند و در رنگ بدن هم تغیر واقع میشود مثل انیمیا اکنون باید دانست که آنچه تا اینجا نوشته شده حاصل آن اینست که این قسمی خاص از حمی پیدا میشود که دران ماندگی بدن و درد اعضا و لاغری و ضمور بدن و قلت اشتهای طعام و فساد رنگ بدن میباشد اما اینکه همراه این حمی کدام کدام علامت و عرض از علامات سفلس سکندری یافته شود پس بدانکه نه علامت از علامات درجه ثانیه هستند که درین وقت یافته میشوند و بسبب آن استدلال بر وجود سکنڈری سفلس کرده میشود اول ظهور فساد و تغیر در جلد بدن باین نحو که مثلاً جلد غلیظ و مرتفع شود یا بثور خرد یا سرخی جلد پیدا شوند یا بثور سبوسه دار یا آبله های خرد که آنها خواه پر آب باشند یا پر ریم یا آبله های کبار مثل پیمفیگس یا سختی جابجا در جلد مثل چو بر کلی بالجمله آنچه اجناس امراض جلدیه نوشته شده اند از انها یکی یا زیاده بر جلد پیدا میشوند اما آنچه خاصه سفلس ست با امراض مذکوره موجود میباشد و آن شدت و قوت لون جلد یا مائل شدن رنگ جلد بسوی لون مسی ست دوم زیاده پیدا شدن امراض جلدیه بر جلد اندرون مفاصل جائیکه دو عضو وقت انقباض دست و پا باهم منضم میشوند و این هر دو خاصه آتشک اکثر یافته میشوند و گاهی دو سه جنس از امراض جلدیه دریک وقت در عضو واحد مجتمع میشوند مثل اینکه بثور خرد و آبله های پر آب یا پر ریم و بثور یابسه که با خشکریشه بوند همه دریک عضو بر می آیند و مجتمع میشوند که بسبب آن تشخیص مرض و تسمیه آن باسم خاص دشوار میگردد پس هرگاه ازین خواص ثلثه با امراض جلدیه یافته شوند ظن غالب بر وجود سکنڈری سفلس حاصل میشود دوم آنکه در غده های ثالثل که آنرا بعربی لوزتین گویند ورم پیدا میشود و در آخر زخم

در بیان علامات مخصوصه سکندری سفلس

در بیان خواص آتشک

ماده حم

هم میگردد و کناره های زخم مذکور دقیق و برنگ خاکستری بوند و دران درد کم میباشد و این زخم آهسته آهسته بتدریج
زیاده و منبسط میگردد و سوم آنکه در غده های بدن خاصة آنچه غدد در عنق خلف راس واقع اند ورم پیدا میشود
چهارم آنکه در میوکس ممبرین زبان و دهان و کام و غلصمه و لب و حنجره ورم خفیف پیدا میشود و گاهی در آنها
زخم قلیل مثل خراش هم بالای میوکس ممبرین آنها پیدا میگردد پنجم آنکه بر میوکس ممبرین لب و دهان و شدق و غلصمه و
و حنجره و هم گرد حلقه مقعد و بالای ذکر و فرج و غیره هم بثور صغار یابس پیدا میشوند ششم موهای سر دقیق و خشک
و پوسیده شده ساقط میشوند که از ان صورت داء الثعلب یعنی گنج بر سر پیدا میگردد و ایضاً موهای ابرو هم خشک
و دقیق و پوسیده شده ساقط میشوند هفتم ورم اظفار پیدا گردد هشتم ورم در عنبیه و در غشای سیاه چشم و در طبقه
صلبیه که دران عصب بصر میباشد پیدا میشود و ورم عنبیه را بلغت انگریزی آئرائٹس و ورم غشای سیاه چشم را کورائیڈائٹس و ورم طبقه صلبیه را که دران
عصب بصر ست ریٹن آئٹس یعنی ورم ریٹنا گویند لیکن این عرض و علامت اکثر بعد مدت دراز یافته میشود در اوائل
سفلس سکندری کم میشود و بیان این امراض در کتاب امراض خاصه بذیل امراض چشم مفصل شده وقت ضرورت
علاج بان رجوع نمایند نهم ورم خفیف در سر استخوان مرفق و ساق پا که متصل بر کبه ست و خاصة در استخوان پیشانی
جائیکه در هر دو جانب بیرون بسیار خود قدری مرتفع ست پیدا میشود و باید دانست که ازین اعراض تسعه گاهی اکثر
و گاه گاه بعض بعض از ان موجود میشوند اجتماع جمله آنها در وجود سکندری سفلس ضرور نیست لیکن اکثر آنچه از انها
یافته میشوند امراض حلق و امراض جلدیه اند و هم بدانند که این درجه ثانیه سفلس که آنرا سکنڈری سفلس گویند اکثر
از شش ماه تا یک سال میماند و گاهی تا هیجده ماه و گاهی تا دو سال باقی میماند و اکثر از علامات سفلس سکندری
مثل امراض جلدیه در هر دو جانب دست یا پا بر محل و موقع مقابل خود یافته میشوند مثلاً هرگاه بثور یا انفاطات
بر یک دست بر آیند بر دست جانب دیگر هم بر همین موضع که مقابل آنست بر می آیند و این علامت را از خصائص درجه
ثانیه یعنی سکندری سفلس توان دانست زیرا که این امر و این اختصاص در درجه ثالثه سفلس که ٹرشری سفلس ست
یافته نمیشود و هم بدانند که چون زمان و مدت سفلس سکندری میگذرد بعد آن تا مدت خاص کدام شکایت در
مریض از قسم اعراض مذکوره سفلس باقی نمی ماند و اگر ماند همین قدر میماند که گاه گاه بر جلد زبان یا بر جلد دست
خراش خفیفه یا دیگر امراض خفیفه از امراض جلدیه ظاهر میشوند و سوای آن شکایتی دیگر نمیباشد و این مدت
محدود نیست گاهی تا سه چهار سال و گاهی تا ده سال و گاهی تا بست سال مریض برین حالت میماند و بعد
آن درجه ثالثه که ٹرشری ست شروع میگردد و ایضاً باید دانست که آنچه مدت درمیان سفلس سکندری و ٹرشری
میگذرد آنرا هم انکیوبیشن پیریڈ باید شمرد و موافق این بیان دانسته میشود که مدت انکیوبیشن پیریڈ درین مرض
از اول تا آخر سه بار یافته میشود یکی قبل ظهور پرائمری سفلس دوم قبل شروع شدن سکندری سفلس سوم قبل ٹرشری

در بیان [illegible]

علامات خاصه سفلس سکندری

شدن ترشری سفلس را با اینکه درین مدت مذکوره که قبل شروع شدن ترشری سفلس میشود در بدن کدام حالت
پیدا میشود پس بدانکه درین مدت از بقیه ماده سکندری سفلس اول مستعد او تولید یکماده روی نا قص مقصد ور خون پیدا
میشود که آن غلیظ القوام لزج شفاف میباشد مثل صمغ محلول بآب که غلیظ القوام باشد و لهذا آنرا بلغت لاطین گمتا
میگویند زیرا که گم در لغت شان یعنی صمغ ست پس ماده مذکوره بعد پیدا شدن در خون از خون در جرم کدام عضو
مثل غشای خانه دار یا غشای ریشه دار یا در ریشه کدام عضو مثل ریشه عضلات میریزد و از خواص ماده مذکوره است
که در هر عضو یکه میریزد در ان تغیر و فساد پیدا شده از حال صحت برگردد مثل اینکه مقدار عضو مذکور قدری زیاده میشود
و سخت میگردد یا عضو مذکور را بر صورت خود می آرد یا بسبب انصباب ماده مذکوره چون غذای عضو مذکور بخوبی نمیرسد ازین جهت آن عضو گاهی
مرده و خشک شده باقی میماند یا در ان بعد مردن آن ورم پیدا میشود و بعد پیدا شدن ورم حار در ان زخم حادث میشود و بعده گاهی این
ورم و زخم بسبب منجذب شدن در عروق صحیح میگردد و گاهی در عظم و لحم زخم شده باقی میماند و ایضا از خصائص این ماده آنست
که در وقت واحد در اعضای متعدده مثل غشای خانه دار و غشای ریشه دار و عظم و میوکس ممبران میریزد و بر ریختن خود در عضو واحد
اکتفا نمیکند و ازین طریق انصباب ماده هم استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود بالجمله بعد پیدا شدن این تغیر اعراض خاصه
متعدده سفلس ترشری پیدا میشوند اول آنکه بر جلد بدن از امراض جلدیه بعضی امراض مثل ایری تهما یعنی سرخی
جلد جا بجا بر جلد یا سوزائی آئیز پیدا میشوند یا جائیکه اول از ریختن گمتا یعنی ماده آتشک که مولد قسم ترشری ست سختی
پیدا شده بود آنجا زخم پیدا میشود یا خاص در جلد جا بجا ماده مذکور میریزد و از ان جوهر صغیر در جلد محسوس میگردد یا لوپس
که آنرا آکله گویند بر رخسار یا منخرین یا بر لب یا جای دیگر از بدن پیدا میشود و هرگاه زخم ازین ماده در جلد پیدا میگردد
گاهی بر صورت و شکل نعل اسپ و گاهی بر شکل گرده پیدا میشود و جائیکه در ان استداره بود از ان سو منبسط میگردد
دوم زخم ست که در فیرنگس یعنی ابتدای کام و غلصمه واقع ست و آن از جانب اعلی بطرف دماغ رفته باز بسوی انف
نازل میشود و از جانب تحت بسوی معده میرود و هم بر محل کام پیدا میشود و این زخم هم متعدد در یک عضو میباشند و
اکثر در جانب واحد عضو این زخمها میباشند و این را هم از خصائص ترشری سفلس باید دانست چنانکه خاصه
سفلس سکندری این بوده که زخم و دانهای آن در هر دو دست یا پا در محل مقابل هر یک عضو پیدا می شدند با لجمله
این زخمهای فیرنگس و کام زیاده عمیق میشوند و از انها نقصان عظیم باعضا میرسد حتی که گاهی زخم مذکور از فیرنگس تا
حنجره جائیکه عظم حنجره در حلق مرتفع میباشد میرسد و درین وقت مریض را بسیار اذیت میرسد و خوردن طعام
و آشامیدن آب بسی دشوار میشود و این عرض را کمال موذی باید دانست و این زخم چون گاهی بعلاج صحیح میشود
بعد صحت آن هم فیرنگس بسیار ضیق میگردد که بسبب آن رسانیدن طعام و آب در معده بدشواری میشود سوم آنکه
در زبان جا بجا از انصباب ماده مذکور سختی پیدا میگردد و بعد چند روز در ین صلابت زخم حادث میشود و زبان این

ف از ریختن خود در اعضای متعدده در عضو واحد استدلال بر وجود ماده سفلس کرده میشود

زخمها غالباً گستری پیدا شده و در وجود این زخمها شگاف پدید آید چهارم آنکه در معاء مستقیم هم زخم پیدا میشود و همراه آن اعراض
زحیر و پیچش یافته میشوند از قسم دردها و اسهال دموی با اخلاط و بعد صحیح شدن این زخم معاء مستقیم هم ضیق میگردد و
و بسبب آن براز بدشواری خارج گردد پنجم آنکه گاهی بعضی ماده مذکوره گاهی در قصبه ریه میرسد و از ان صلابات
منفصلی در ان پیدا میشود که فی الحقیقه شبیه خناق مخصوص میشوند و بعد چند روز جابجا این صلابت یابوده انجا
منفذی میپرد و بسبب اندمال آن ورم پیدا شده زخم حادث میشود و بعض غضاریف قصبه که بر محل زخم بودند
مرده و منفصل شده خارج میشوند و بعد صحت اندمال آنها قصبه هم ضیق گردد و از ان سبب آواز تغیر پذیرفته و عسر ریه
میپرد و ششم آنکه گاهی قصبه ریه و شاخهای کبار آن متورم و قرحیا میشوند بسبب آن ضیق هوای خارجی
بدشواری در ریه داخل میشود هفتم آنکه زیر جلد در غشای خاصه اوتار ماده مذکور یافته میشود و اینعرض اکثر در حوالی
و زیر جلد ساقین ... ماده پیدا میشود هشتم آنکه گاهی ورم در زیر لطیه سوم ... آن مثل غشای ...
بعض ... زیر استخوان ... سوم ... فتح ...
... و سکون یای ... فتح لام و سکون الف ... منفصل ... صلابات ...
یافته میشود و پیدا میگردد و گاهی در زیر لطیه زخم هم حادث میشود نهم آنکه ... ماده ... صلابات ...
بدان میپرد و بسبب آن در انها ... پیدا میشود و هم ورم در غشای استخوان ... خاص بر
استخوان هم اعراض پیدا میشوند و این ورم غشای استخوان اکثر بر استخوان ساق پا و بر عظم پیشانی پیدا میشوند و گاهی بر
دیگر عظام بدن هم میشود الا هرگاه این ورم حادث میشود در هر محل ورم خصوصاً وقت شب زیاده میگردد و انجام
این ورم هم بر چند نحو میشود اول آنکه از علاج دفع شود دوم آنکه بسبب این ورم غشای مذکور استخوان میگردد
سوم آنکه ازین ورم در غشای مذکور غشای ریشه دار دیگر پیدا میشود چهارم آنکه در ورم مذکور ریم افتد و ورم دمل شده
دران بعد خروج ریم زخم هم افتد و اعراض استخوان که ازین ورم پیدا میشوند یکی از ان این است که استخوان عظیم
شود دوم آنکه عظام متورم لین گردند سوم آنکه عظم بمیرد و بعد مردنش دران ریم متولد شده زخم پیدا گردد و در
وقت اکثر ریزه های استخوان مذکور همراه ریم بیرون آیند و گاهی خاص درین صورت زخم در استخوان مذکور دیده میشود
و چنان معلوم میگردد که استخوان کرم خورده است یعنی جابجا در ان ثقب دیده میشوند و این حالت اکثر در استخوان
پیشانی و عظم الف و در استخوان کام دیده میشود و گاهی در عظام سر شیف هم میشود و از در عظام سر شیف گاهی ورم
بهلو پیدا میشود و وقتیکه ورم آن تا پوره برسد و از ورم استخوان پیشانی گاهی سرسام حادث گردد و وقتیکه ورم
استخوان موصوف تا ام غلیظ منتهی میشود یازدهم آنکه بسبب ریختن مواد مذکوره در جرم انثیین خاصة ورم
پیدا میشود دوازدهم آنکه ورم مزمن در غده های لمفیاتک که در اربیه و زیر بغل و در عنق میباشند پیدا میشود

اما درین ورم ریم کمتر پیدا میگردد سیوم آنکه مادهٔ آتشک مذکوره در جمله اعضای باطنه مثل دماغ و نخاع و ریه و قلب
و معده و جگر و طحال و امعا وغیره میریزد الا خاصةً در دماغ و نخاع و جگر زیاده میریزد و از ریختن آن درین
اعضا ضعف و ورم گاه گاه پیدا میشود و چونکه بسبب بودن مادهٔ مذکور در خون غذای جید باعضای باطنهٔ مذکوره
نمیرسد ازین سبب اکثر درین اعضا خصوصا در جگر و دماغ و نخاع حالت موسومه به فالی ڈی جنراشن پیدا میشود
چهارم آنکه از ریختن مادهٔ مذکوره در پلاسنٹا که در آن ضعف و کمزوری می آید و از رحم جدا میشود و ازین جهت جنین
از شکم مادر ساقط میگردد بالجمله ازین اعراض چهارگانه در کسی اعراض کثیره و در بعض دیگر چند اعراض ازینها
یافته میشوند اجتماع جمله اعراض در بدن واحد و وقت واحد نمیشود بهر صورت هرگاه این اعراض کم یا زیاده
درین قسم آتشک در بدن یافته میشوند همراه آنها تغیر مزاج هم بسوی حرارت و ضعف و ماندگی بدن و سقوط
اشتها وغیره اعراض و تغیرات چنانکه در سفلس سکنڈری میشوند و نوشته شدند اینجا در ترشری سفلس هم موجود
میباشند و ایضاً در هر عضو که مادهٔ این قسم آتشک میریزد علامات خاصهٔ نقصان افعال عضو مذکور هم پیدا میشوند
مثلاً هرگاه مادهٔ آتشک در دماغ ریزد از آن ضعف در حرارت بدن و گاهی فالج یا استرخا و نقصان افعال
دماغیه هرگونه حادث میشود و چون در کبد ریزد از آن نقصان در فعل خاص آن که تولید صفرا است می آید و بسبب
نه پیدا شدن صفرای جید غذا بخوبی هضم نمیشود و بسبب آن انیمیا پیدا میگردد فتذکر اما قسم سوم آتشک عام
که موسوم به کانجنٹال است یعنی فطری و پیدایشی و هم آنرا هریڈیٹری یعنی موروثی هم می نامند و این قسم
آتشک در اطفال حادث میشود لیکن اکثر از روز ولادت تا دو هفته و گاهی تا شش ماه ظاهر میشود و گاهی
از روز اول ولادت هم آثار آن ظاهر میشوند و اگرچه درجات آن در اطفال هم بحسب شدت و خفت مرض
مختلف میباشند و اعراض آن موافق اصل مرض پیدا میشوند لیکن هرگاه مرض قوی بود این اعراض دیده
میشوند که طفل لاغر و هزیل میباشد و شحم در بدنش معدوم بود و علامات انیمیا موجود بوند و عضلات بدن طفل
مسترخی و لین میباشند و جلد بدن آنهم مسترخی و وسیع بود و بنوعی طفل بطی باشد که بسبب آن طفل یکساله مثل طفل
سه چهار ماهه دیده میشود و سحنه و بشرهٔ طفل علیل مثل سحنه و بشرهٔ پیران بود یعنی جا بجا بر جلد بشره آن چین یا
یافته میشوند چنانکه بر روی پیران میباشد و ظهور این علامت وقتیکه طفل گریه کند زیاده میشود و بینی طفل
اکثر عریض و اندکی فرو رفته محسوس شود و جلد بدن طفل یابس باشد و از لینت و دسومت چنانکه در
جلد اطفال میباشد خالی بود و لدونت و ضمیت از آن زایل میشود یعنی اگر آنرا از دست گرفته بکشند کشیده
نمیشود چنانکه چرم یابس کشیده نمیشود و هم از جلد پوسته های خشک همیشه جدا میشوند و همراه این علامات
بعضی از امراض جلدیه هم یافته میشوند خصوصا بر کف دست و پا و گرد مقعد و بالای انثیین و فرج اینچنانی

ف علامت خاص ترددی ثری سفلس در اطفال

دیده میشود و آن اینست که بار جلد رقیق ازین مواضع جدا میگردد و از زیر آن جرم سرخ رنگ مائل بسیاهی و قدری
درخشنده دیده میشود و گاهی رنگ آن قوی هم گردد پس مائل بسیاهی زاید یا برنگ مسی محسوس میگردد و گاهی سوای آنهم
دیگر امراض جلدیه مثل روزی اولا یا لائکن یا سورائسز یا اکثیما یا امپٹائیگو یا ازکین ثما یا پمفیگس که ازین
اجناس یک جنس یا دو سه جنس در وقت واحد موجود میشوند و اکثر موهای سر طفل هم قلیل میباشند و گاهی ناخن هم
بر سر انامل بر شکل کمتر نمو میکنند و گرد بیخ اظفار آن ورم و زخم هر دو حادث میشوند و هم در میوکس ممبرین حلق و
دهان و انف و مقعد طفل ورم میماند و گاهی سست باهم می آیند و گاهی درین مواضع زخم پیدا میشود و اکثر میوکس ممبرین
لب و زبان سرخ و متورم ماند و در لبها جابجا انشقاق میباشد و هم بسبب ورم میوکس ممبرین حلق و قصبه آواز طفل غلیظ و بحه
میباشد و از ورم میوکس ممبرین منخرین هوا به دشواری در منخرین میرسد و بار بار از منخرین آواز دفع کردن شی سا دبر می آید
و اکثر بلغم از منخرین جاری ماند و هم بر کناره منخرین انشقاق جابجا میباشد و چون طفل شیر می نوشد درین وقت هوا زیاده تر
بدشواری و عسر در ریه داخل میشود زیرا که در غیر اوقات نوشیدن شیر چون بسبب ورم میوکس ممبرین منخرین هوا در طبعی به
دشواری میرسد لهذا از راه دهن و منخرین هر دو هوا را میکشد اما چون وقت نوشیدن شیر استنشاق نسیم از راه دهن
ممکن نبود فقط از راه انف میکشد و منخرین از ورم ضیق بوند لهذا اذیت در استنشاق هوا زیاده میشود و گاهی درین حالت
طفل را امراض چشم هم میرسند مثل ضعف و ورم میوکس ممبرین چشم یا ورم عنبیه و گاهی ورم قرنیه پیدا میشود و طفلیکه
درین مرض مبتلا باشد او را ورم غشای ابدار بنسبت اطفال دیگر زیاده میشود پس گاهی در ورم غشای آبدار دماغ
و گاهی در ورم غشای آبدار پهلو و گاهی در ورم غشای آبدار شکم و گاهی در ورم غشای آبدار انثیین مبتلا میشود
و از امراض عصبیه هم گاهی ضعف و استرخای عصب سمع و بصر عارض میشود و از آن طرش و عمی پیدا میگردد و علامات
خاص این حالت در اطفال مرض دندانست و آن اینست که درین حالت اکثر دندان طفل خصوصاً ثنایات
که آن دو دندان هستند که زیر انف در فک اعلی میباشند پس اکثر این دو دندان از همه پیشتر بر می آیند لیکن برنگ
مائل بزردی بوند و بعد بر آمدن در مدت قلیل مثل دو سه ماه متعفن شده ضایع میشوند و بعد سقوط دندان اول
آنچه دندان دیگر بر می آیند و تا سن پیری می مانند آنها هم بر شکل طبعی نمیباشند بلکه درمیان آنها فرجه کثیر میباشد و
طول و عرض آنها کم بوده و برابر نمیباشند بلکه زیر و بالا بوند و هم کناره های دندان مذکوره مستوی نباشند بلکه
دندانه دار بوند اما اینکه این مرض طفل را چگونه میشود پس بدانکه این قسم عام بعد قسم خاص سفلس نمیشود بلکه
اگر زهر سفلس در خون پدر بود از آن همراه نطفه در رحم مادر می آید و بسبب آن جنین درین مرض مبتلا میشود
و اگر زهر مذکور در خون مادر باشد وقت علوق از خون مادر همراه غذای جنین در بدن جنین داخل شده در جنین این مرض
پیدا میکند و اگر در خون پدر و مادر هر دو بود از نطفه پدر و خون مادر در جنین میرسد و از آن جنین در شکم مادر مبتلا

باین مرض میشود و گاهی وقت استقرار حمل هر دو از ابوین صحیح میباشند لیکن بعد استقرار حمل ما در طفل مبتلای مرض سفلس
شده بذریعهٔ خون آن زهر سفلس در بدن جنین میرسد و از ان جنین درین مرض مبتلا میشود و گاهی ابوین طفل
و طفل هم در شکم مادر صحیح میباشند لیکن بعد ولادت بسبب نوشیدن شیر مرضعه که درین مرض مبتلا باشد زهر سفلس
در خون طفل میرسد و ازان طفل مبتلا میگردد و گاهی این سفلس از طفل در حال علوق بمادر آن میرسد و گاهی در وقت
رضاعت از طفل مریض بمرضع آن میرسد خصوصًا وقتیکه گرد حلمهٔ ثدی مرضع کدام خراش پیدا شود و ازان زهر از دهن طفل
در خون مرضع رسد و گاهی درین تعدی حاجت بحدوث زخم هم نبود بلکه زهر مذکور بذریعهٔ میوکس ممبرین حلمهٔ ثدی در خون
داخل میشود العلاج بدانکه علاج عام هر دو قسم عام سفلس که سفلس سکنڈری و سفلس ترشری هستند اینست که این دو دوا
را درین هر دو قسم باستعمال آرند سیماب و ایوڈائیڈ پٹاسیم و همچنین ایوڈائیڈ امونیم و ایوڈائیڈ سوڈیم و ایوڈائیڈ آلمونیم
اندکه بجای ایوڈائیڈ پٹاسیم ساده حسب مناسب داده میشوند بلکه بعضی همیشه درین مرض عوض ایوڈائیڈ ساده اینها را
میدهند لیکن فائدهٔ سیماب در سکنڈری سفلس زیاده است و نفع ایوڈائیڈ در ترشری عظیم و کثیر است اما طریق استعمال این دو دوا
پس بدانکه سیماب بتجقیه مریض باسهال چهار طریق درین هر دو قسم استعمال کرده میشود اول شرب دوم بطریق مالیدن بر
جلد بدن سوم سانیدن مقدار کثیر آن بجلد بدن چهارم رسانیدن سیماب بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی زیر جلد بدن لیکن متاخرین
یک طریقهٔ جدید برای استعمال آن ایجاد فرموده اند و آن اینست که رسکپور صاف را از هشتم حصهٔ گرین تا چهارم حصهٔ
گرین در ده یا پانزده قطرهٔ آب صاف حل کرده بذریعهٔ زراقهٔ سوزنی در جلد رسانند لیکن تا حال بر جه دیگر این تدبیر
اتفاق کامل کاملین نشده زیر تجویز و محتاج تجربهٔ کامل است و طریق استعمال ایوڈائیڈ پٹاس اینست که بعد تنقیه و اسهال
مریض ایوڈائیڈ پٹاش را از پنج گرین تا ده گرین یا بست گرین یا سی گرین روزانه سه بار موافق این مقدار همراه
ڈیکاکشن سنکونا یا مطبوخ دیا نقوع سارساپریلا یعنی عشبهٔ مغربیه یا همراه هر دوی نوشانند و اگر از استعمال ایوڈائیڈ
یکدام میوکس ممبرین ضرر رسد آنزمان آنرا ترک کرده بعد زوال نقصان مذکور باز نوشانیدن آن شروع کنانند
اما کسیکه از نوشیدن مقدار کثیر آن متضرر شود او را مقدار قلیل ازان بنوشانند مثلًا یکدو گرین ایوڈائیڈ نوشانند اما اگر حرارت
و حمّی مریض داشته باشد پس باید که درین وقت عوض نوشانیدن سیماب یا ایوڈائیڈ آرام بمریض دهند و مسهل از دویهٔ مسهله
که از قسم کهار و نمک باشند بمریض نوشانند و چندان برین تدبیر مواظبت کنند که حمّی و حرارت دفع شود و بعد ازان سیماب
خواه ایوڈائیڈ پٹاش هر چه که نوشانیدن آن مناسب باشد بنوشانند و اگر در پرپری سفلس سیماب نوشانیده باشند از آن
جوشش دهن پیدا شده باشد پس دوباره در سکنڈری سفلس که بعد آن پیدا شود نوشانیدن سیماب را جائز ندانند
بلکه عوض آن ایوڈائیڈ پٹاش را نوشانند و الّا از پیدا شدن ضعف مرض زیاده خواهد شد همچنین اگر در پرپری سفلس
سیماب نه نوشانیده باشند لیکن مریض ضعیف و لاغر باشد و در خون آن کمزوری بود در ینجا هم نوشانیدن سیماب و مرکبات

در بیان طریق جدید استعمال سیماب در سفلس

آن جایز نبود بلکه درین وقت عوض آن اغذیه و ادویه مقویه نوشانند تا اعضا بر حال صحت و اعتدال خود آیند و برای این کار
نائتر میوریاتک ایسڈ ڈائلوٹ و بارک و کنین و روغن جگر ماهی حسب مناسب چندروز بنوشانند تا قوت و صحت
مریض بر سر نشستن عود کند و بعد آن اگر ضرورت نوشانیدن سیماب باشد بنوشانند لیکن چنین مریض را که ضعیف
بود یا از استعمال سیماب و ایوڈائیڈ خوف پیدا شد از ضعف داشته باشد همراه سیماب و ایوڈائیڈ نائتر میوریاتک ایسڈ
یا نقوع عشبه مغربیه یا مطبوخ بارک یا نقوع کواشیا ضرور بنوشانند تا از ادویه مذکوره ضعف و کمزوری پیدا نشود
و در سفلس ثلثری هرگاه مریض ضعیف باشد همراه ایوڈائیڈ پٹاس سرپ فیری ایوڈائیڈ یا فیری ٹارٹراس همراه
نقوع عشبه یا مطبوخ بارک و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده خورانند لیکن شراب درین مرض هرگز نه دهند
یا بسیار قلیل بنوشانند زیرا که شراب درین مرض زهر آتشک را از خارج شدن از بدن مانع میشود و در خورانیدن
سیماب در سفلس ثلثری هرگاه ضرورت آن واقع شود مثل اینکه سیماب را در پرائمری و سکنڈری سفلس نوشانیده باشند
و بسبب آن از ایوڈائیڈ نفع تام حاصل نشود درین وقت باید که سیماب را دو سه هفته برابر بکمال تقلیل وزن بطوری
نوشانند و باستعمال آرند که از آن جوشش دهن پیدا نشود و برای این کار از جمله اقسام مرکبات سیماب هائڈرارج ارم
بای کلورائیڈ مرکیوری یعنی رسکپور بهتر است و بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم همراه ادویه تلخ مثل نقوع عشبه مغربیه
یا مطبوخ سنکونا یا نقوع کواشیا و روغن جگر ماهی بنوشانند و باید دانست که عشبه درین مرض زیاده گرفتن کار کرده
ادرار است و از زیاده گرفتن کار جلد که تعریق است نافع میشود ایضاً اله ایوڈائیڈ پٹاسیم و رسکپور صاف همرو دوا
همراه آب ساده یا با مطبوخ عشبه یا بارک یا نقوع کواشیا نوشانند ولیکن این وقتی مناسب است که مریض قلیل الصبر
باشد و در حصول صحت خود تعجیل کند والا رسکپور اول نوشانند و بعد آن ایوڈائیڈ دهند و گاهی در امراض جلدیه
که در سکنڈری سفلس یا ترشری سفلس عارض میشوند از نوشانیدن سیماب بزودی فائده نمایان ظاهر نمیشود
لیکن از رسانیدن دخان سیماب نفع کثیر عاجل حاصل میشود پس باید که موافق هدایت سابق که در پرائمری سفلس
نوشته شده دخان سیماب به جلد رسانند لیکن افضل درینجا آنست که وقت تدخین سیماب ظرف پر آب از آنکرم
هم زیر چادر علیل نهند تا تبخیر و تدخین هردو در وقت واحد شوند که از آن جلد لین و منفتح بزودی میگردد و بسبب
آن سیماب بسهولت از راه جلد در خون داخل میشود و ایضاً باید دانست که از اقسام مرکبات سیماب دو قسم در
کار تدخین می آیند اول کیلومل دوم سنگرف که آنرا هائڈرارج ارم سلفریٹم هم گویند و بعربی زنجفر و بفارسی شنگرف
نامند و آن مرکب از سیماب و سلفر ست و سرخ رنگ میباشد لیکن کیلومل از بیست گرین تا سی گرین یکبار در تدخین
صرف کرده میشود و سنگرف از پنج گرین تا بیست گرین یکبار در تدخین در وقت واحد استعمال کرده میشود و وقت استعمال
سیماب بطور تدخین هم نقوع عشبه را نوشانیده باشند و این امور ضروری آنند و این عمل تدخین را یکروز درمیان

باستعمال آورده باشند و این عمل را چندان باستعمال آرند که یا مرض منحط شود و آثار انحطاط بخوبی ظاهر شوند یا
آثار جوشش دهن پیدا شوند لیکن اگر علامات انحطاط مرض پیدا شوند درین وقت بتدریج مقدار سیماب را
کم کرده ترک کنند و اگر آثار جوشش دهن ظاهر شوند بفاصله دو سه روز عمل تدخین را بعمل آرند و مقدار کیلومل را
هم کم کرده تدخین سازند تا جوشش دهن پیدا نشود و بالجمله این عمل تدخین را فوراً ترک نکنند بلکه آهسته آهسته
مقدار را کم کرده ترک کنند والا فائده آن ضائع میشود و از جمله امراض عامه که در سکنڈری سفلس یعنی قسم ثانی سفلس پیدا
میشوند هرگاه ایریتیما یا روزی اولا پیدا شوند درین وقت نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه
کافی میشود بشرطیکه قبل آن سیماب نوشانیده باشند و اگر پیشتر سیماب نخورانیده باشند پس باید که چند روز اول
رسکپور بمقدار قلیل نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاسیم نوشانند یا هر دو را باهم همراه کدام دوای تلخ مثل
نقوع عشبه یا بارک بنوشانند و اگر درینجا عوض ایوڈائیڈ پٹاس ایوڈائیڈ آملم نوشانند بهتر باشد زیرا که اینجا مرض هم
ضعیف بود و دوای آن که ایوڈائیڈ آملم است هم ضعیف است و هرگاه از امراض جلدیه مثل سوراسی ایزز وغیره
که دران بر جلد خشکریشه پیدا میشود حادث شوند درینجا اگرچه مرکبات سیماب نافع اند لیکن آنچه از جمله افضل است
ایوڈائیڈ هائیڈرارج ارم عرف گرینی که سبز رنگ میباشد هست آنرا همراه نقوع عشبه یا همراه کدام دوای تلخ نوشانیدن از همه افضل است
لیکن درینجا گاهی حاجت بسوی نوشانیدن و درون نوشش هم واقع میشود و آن وقتی ست که تنها از مرکبات سیماب نفع مقصود حاصل نشود
و هرگاه از امراض جلدیه چیزی که دران بر جلد زخم پیدا میشود مثل روپیا پیدا شود و درینجا مریض بسبب پیدا
شدن زخمهای بدن بسیار ضعیف میگردد پس باید که درینجا اول بتقویت بدن مریض بالجمله بکوشند درینجا برای
تقویت تدابیر نوشته شده اند کوشند و بعد آن هائیڈرارج ارم بای کلورائیڈ یعنی رسکپور همراه نقوع عشبه
مغربیه و روغن جگر ماهی بنوشانند و اغذیه جیده خورانند و هرگاه در جلد بینی یا رخسار یا جای دیگر از جلد بدن چرکی
یعنی سختی پیدا شود درین وقت بر آن اول کاسٹک پٹاس یا لائکر پٹاس قوی طلا کنند تا جلد را داغ کرده
زخم پیدا کنند و چون زخم پیدا شود بر آن اصل کاسٹک نقره یا نائٹرک ایسڈ قوی نهند تا جلد را زدوده ساخته دور
کنند و هرگاه بعد جدا شدن جلد زخم باقی ماند سفوف یا مرهم آیوڈوفارم بران نهند یا هائیڈرارج ارم آکسائیڈ روبرم
یعنی سرخ بطور سفوف یا مرهم بران نهند یا بلاک وش بران طلا سازند و هرگاه زخم بر جلد در سکنڈری سفلس
پیدا شود به صورت که باشد رنگ آن خاکستری میباشد و درین وقت بران باید ادویه مبدله مزاج و حابسه
زخم مذکور بران طلا سازند مثل نائٹرک ایسڈ قوی یا ایسڈ نائٹریٹ هائیڈرارج ارم و چون بعد استعمال
این دوا جلد زدوده شده دفع گردد پس زخم جدیدی که بعد آن پیدا میشود آنرا ببینند اگر این زخم جدید هم
مثل زخم سابق بدرنگ و مائل به خاکستری باشد بران آیوڈوفارم سفوفاً یا بطور مرهم نهند یا هائیڈرارج ارم

اوکسائیڈ رد مرہم یا ایوڈائیڈ آف لیڈ بران نهند و اگر زخم جدید خوشرنگ پیدا شود بران زنگ لوشن یا کاشتک نقره
که از دو سه گرین تا پنج گرین در یک اونس آب محلول بود بران طلا سازند که ازین دو اگر زخم عمیق هم بود خشک
شده صحیح میگردد بالجمله اینهم باید دانست که اگر بر دور زخم جلد که در سکنڈری سفلس میشود بالای کناره های آن
سرخی و ورم باشد که از اذیت و درد آن مریض متاذی باشد پس اول بر آن مرهم افیون نهند تا درد و اذیت کم
شود من بعد آنچه ادویه مبدله خاصیت زخم که پیشتر نوشته شده اند مثل نائٹرک ایسڈ قوی وغیره آنها را
بر محل زخم نهند و هرگاه در سفلس مرض آلوپیشیا یعنی گنج بر سر پیدا شود درین وقت شربتها سیرپ آف آیوڈائیڈ آف آئرن یا کلورائیڈ
را که از دیگر مرکبات سیمابیه درینجا انفع است همراه تنکچر اسٹیل و مطبوخ بارک یا نقوع گو اشیا حسب مناسب
باستعمال آرند زیرا که درین مرض ضعف زیاده میباشد لهذا ضرورت که رسکپور را با دوای مقوی که آهن باشد
اند باستعمال آرند و از ادویه موضعیه مرهم هائیڈراج ارم نٹراس یا تنکچر کنتاردس یا لوشن خاص که منبت شعر است
و نسخه آن در امراض جلد در علاج الوپیشیا نوشته شده بر محل مرض طلا سازند و هرگاه در مرض آتشک
ورم ظفره پیدا شود بر آن سلوشن قوی از کاشتک نقره درست کرده از قلم موئین بر اظفار طلا سازند تا ورم
ناخن کم شود بعده پارچه صاف در بلاک واش تر کرده بر ناخن نهند و از ادویه نوشیدنی هائیڈراج ارم با کلوروفارم
همراه نقوع عشبه نوشانند و اگر ازین صحت تامه حاصل نشود دونون سلوشن نوشانند زیرا که امراض اظفار
بدقت و در مدت دراز دفع میشوند و چون در آتشک مسه ها در جلد بشکل مسه های سفلسی پیدا شوند زیرا که
شکل مسه های سفلسی پیشتر نوشته شده که دقیق الاصل و خشن الظاهر و بشکل اسٹا بری میباشند و بجای خود
بر جلد متحرک میباشند و در آنها خون کثیر میباشد پس باین شکل نشوند بلکه بشکل مسه ها که در غیر سفلس هم حادث
میشوند پیدا گردند و اصول آنها غلیظ و بر جلد منبسط میباشند پیدا شوند درین وقت از قطع کردن آنها احتراز
کنند و اصل کاشتک نقره بر آن خوب مالند تا بران زخم پیدا شود بعده زنک سلفاس لوشن یا لوشن بلیک پسٹیلم
یا ایسڈ نائٹرک لوشن بران طلا سازند و اگر بر جلد مقعد وغیره گرد این مسه ها عفونت زیاده باشد در سلوشن کلورائیڈ آف لائم
یا سلوشن کلورائیڈ سوڈا یا سلوشن کلورائیڈ زنک پارچه تر کرده بران نهند و از ادویه مشروبه رسکپور همراه نقوع عشبه
نوشانند و هرگاه از امراض میوکس ممبرن در آتشک کدام مرض پیدا شود مثل اینکه میوکس ممبرن لب شق شود
و بکدام دوا مندمل نگردد درین وقت باید که قلم اصل کاشتک را حاد الرس تراشیده سر باریک آنرا اندرون
شق مذکور اندازند تا بانتهای میوکس ممبرن رسد که ازین یقینی صحت میشود و گاهی بر کناره زبان در میوکس ممبرن
آن سختی و زخم پیدا میشود پس اگر این سختی و زخم قلیل بود اصل کاشتک از ده تا بیست گرین در یک اونس آب حل کرده
از قلم موئین بر جراحت و زخم مذکور طلا سازند و اگر زیاده بود اصل کاشتک بر آن نهند و اگر در میوکس ممبرن

حلق زخم پیدا شود پس اگر قابل بود باید شن قوی کاشتک نقره از قلم مومیتن بران طلا سازند و اگر زخم قوی و عمیق و کناره‌ها آن غلیظ بود و برنگ خاکستری باشد درین وقت بر سر قلم پارچه اسفنج بسته و در نائترک ایسڈ قوی تر کرده بر زخم نهند و چونکه درین زخم عفونت زیاده می‌باشد لهذا باید که از کلورائڈ آف لایم یا کلورائڈ آف زنک که در آب محلول بود غرغره سازند و گاهی زخم حلق تا استخوانهای قصبه ریه که از ان لیرنکس پیدا شده میرسد و درین وقت باید که اسفنج بر سر شیخ بانگ بسته در لوشن قوی کاشتک نقره سر پیده بانگ را تر کرده بر محل زخم مذکور نهند و گاهی در انجا چنان درد عظیم در لیرنکس پیدا میشود که ضرورت ساختن و پیدا کردن ثقبه بجهار در قصبه ریه برای جذب کردن هوا داعی میشود و آن پیدا کرده میشود بجو یکه در امراض قصبه مذکور شد و گاهی در میوکس ممبران منخرین زخم و عفونت پیدا میشود و از ان غضروف و استخوان انف هم مرده متعفن شده بیکنشته منالج میشوند و از ان نقصان عظیم برینی میرسد مثل اینکه راه بینی و کام هر دو نا بود میشوند و گاهی اثر این زخم و عفونت تا دماغ رسیده صورت هلاکت میگردد پس باید که لنبو نظر این زخم برای منع ازدیاد آن نائترک ایسڈ قوی بران نهند و برای دفع کردن عفونت آن لوشن کلورائڈ آف زنک یا کلورائڈ آف سوڈا بر آن طلا سازند یا پارچه در ان تر کرده بر زخم نهند و هرگاه استخوان بینی مرده از جای خود جدا شود فورا تا امکان آنرا از جا بیش برآرند و تدخین کیلومل درین وقت بنسبت خوراندن بیشتر انفع ست زیرا که در تدخین کیلومل بخط مستقیم خود هم در زخم داخل میشود و هم بذریعه جلد در خون داخل شده بذریعه دوران خون در زخم رسیده موثر میگردد لیکن چونکه درین وقت ضعف و کمزوری زیاده میباشد لهذا باید که همراه استعمال عمل تدخین کیلومل نقوع عشبه مغربیه و روغن جگر ماهی هم بالضرور نوشانند و کک در ایام استعمال تدخین کیلومل ادویه مقویه خون و بدن هم مثل نائترک ایسڈ و ائلوٹ و ٹنکچر اسٹیل و کینین هم نوشانند تا بسبب تقویت خون ضرر سیماب در خون کم شود و از سیماب زهر آتشک فانی گردد همچنین هرگاه استخوان مرده میگردد و از ان دانسته میشود که یا مرض قوی ست یا مریض بسیار ضعیف شده پس درین وقت بهتر آنست که سیماب را بهر طریق از طرق اربعه که مناسب دانند باستعمال آرند و همراه آن مقویات خون هم نوشانند تا از اضعاف سیماب خون محفوظ ماند و مرض دفع گردد و طریق تدخین کیلومل برای جراحت میوکس ممبرن انف آنست که کیلومل را بر آتش انداخته دخان آنرا مریض از بینی خود بکشد و هرگاه در چشم امراض پیدا شوند چنانکه پیشتر بیان آنها شده درین وقت علاج عام آنها اینست که اگر درد زیاده باشد زلو بر صدغین چسپانیده قدری خون برآرند تا اجتماع خون کم شود یا محجمه بلا شرط بر صدغین نهند تا خون از عروق چشم در عروق صدغین زیاده آید و از خالی شدن از خون عروق چشم قوی شوند و بعد علاج به بینند اگر تنها ورم در میوکس ممبرن چشم بود بران کاشتک نقره محلول که قوی نباشد در چشم انداختن کافی میباشد و اگر ورم قرنیه بود آن در سنجابیه و سبب پیدا میشود یکی از ماده آتشک

بیان طریق خاص تدخین کیلومل برای جراحت میوکس ممبرن انف

بیان سبب ورم قرنیه و ورم آتشک

که درخون میباشد و ورم از کثرت حرکت اجفان که از اصطکاک آنها با قرنیه هم ورم پیدا میشود و این اکثر سبب
ورم قرنیه میشود درین وقت بعد علاج عام بهتر آنست که اول بالای چشم چیزی انداخته رفاده بران
بسته چشم را به بندند تا بسبب آن چشم را آرام رسد و حرکت اجفان که سبب اکثری برای پیدا کردن
ورم قرنیه است بند گردد و ایضاً درین وقت روزانه دو بار دو دو قطره روغن کنجد در چشم انداخته باشند
تا بسبب آن از اذیت اصطکاک حرکت جفن قرنیه متاذی نشود من بعد از ادویه نوشیدنی از اقسام
سیماب نوشانیدن رسکپور همراه نقوع عشبه درینجا انفع است و از ادویه موضعیه جشفض هندی شب یمانی
و افیون با آب ساده حلکرده بر دور چشم ضماد کردن بسیار مفید و محلل اورام و آرام رساننده بان هستند
و هرگاه ورم در عنبیه باشد پس بعد تدبیر عام که برای اخراج و تقلیل دم نوشته شده سلوشن اٹروپین یکدو
قطره اندرون چشم اندازند یا بلاڈونا با آب حلکرده بر دور چشم ضماد سازند و از ادویه مشروبه کیلومل همراه
افیون اینجا خورانیدن نافع است خصوصاً وقتیکه ورم عنبیه اکیوٹ بود و چون از خورانیدن کیلومل
یا افیون چشش در دهن پیدا شود فوراً از ان باین ورم صحت میشود اما اگر ورم مزمن یعنی کرانیک و
خفیف الاعراض بود درین وقت نوشانیدن رسکپور همراه نقوع عشبه بهتر است و بر صدغین علیل خوبی
زلوپلاسٹر از نقش مگس نهند پس اگر بعد خشک شدن آبله باز مرض باقی ماند باز پلاسٹر مذکور بر صدغین
نهند و اگر بعد آنهم مرض باقی باشد مرهم سیماب بر صدغین نهند و هرگاه ورم در غشای استخوان پیدا شود و
حاد یعنی اکیوٹ باشد درین وقت اول زلو بر محل ورم چسپانند و بعد آن از آب گرم یا آب مطبوخ پوست
خشخاش تکمید سازند و بعد آن پارچه صاف در گلارڈ لوشن تر کرده بر محل ورم نهند تا ورم مزمن گردد
یعنی خفیف شده قلیل الاعراض باقی ماند پس هرگاه ورم و درد آن کم شده باقی ماند و سختی دران چنانکه
از نشان اورام مزمنه است باقی باشد درین وقت ٹنکچر ایوڈین بر آن طلا سازند پس اگر از نیهم ورم
مذکور دفع نگردد لاٹکر یعنی از قلم موئین بران طلا سازند تا آبله پیدا شده ماده سفلس ازین تدبیر از خریطه
مذکوره بیرون رود و خون صالح جدید دران در آید و از ادویه مشروبه اینجا نوشانیدن ایوڈائیڈ پٹاس
بهتر است زیرا که این مرض اکثری سفلسی ست که دران خورانیدن ایوڈائیڈ بنسبت سیماب انفع است
لیکن اول از پنج گرین نوشانیدن شروع کنند و هر روز پنج پنج گرین مقدار آنرا اضافه کرده باشند
تا بمقدار نیم ڈرام رسد پس بعد آن چنانکه اضافه مقدار کرده بودند همچنان هر روز مقدار آنرا پنج پنج
گرین کم کنند تا بمقدار پنج گرین آید همچنین تا انتهای مرض مقدار آنرا زیاده و کم کرده نوشانیده باشند
تا صحت شود و هرگاه در سفلس بسبب رسیدن ماده آن در عضلات بدن سختی چو برگی در عضلات پیدا شده باشد

ف: سختگی که در عضلات پیدا میشود

بران مرہم ہائیڈراج ارم اوکسائیڈروبرم نهند وایوڈائیڈ پٹاس مقدار کثیر مثلاً از ده گرین شروع کرده
ده ده گرین روزانه تا نیم ڈرام نوشانند و باز بهمین عنوان کم کنند و اضافه نموده بنوشانند لیکن بهرطور مقدار
زائد نوشانند همراه نقوع عشبه و هرگاه در سفلس ورم خصیه از ریختن مادهٔ آتشک در ان حادث شده باشد
از پارچه اسکن آلوده آنرا ببندند بطوریکه بیان در علاج ورم خصیه هدایت شده وایضاً مرہم ہائیڈراج رم
یعنی مرہم سیماب بالای پارچه اسکن آلوده بر خصیه چسپانند و اگر مرہم بلفباس ایوڈائیڈ بر پارچه اسکن آلوده بر
ورم خصیه بندند بسیار مفید میشود و درینجا اول چندروز رسکپور صاف نوشانیده بعد آن ایوڈائیڈ پٹاس
بنوشانند یا هر دو را باهم در آب ساده حلکرده همراه دوای تلخ بنوشانند و هرگاه مادهٔ آتشک در اعضای باطنه
ریخته باشد درین وقت اول رسکپور مقدار قلیل همراه نقوع عشبه تا مدت دراز نوشانند من بعد ایوڈائیڈ پٹاسیم
همراه نقوع عشبه بنوشانند و اگر ازین تدبیر فائده ظاهر نشود رسکپور و ایوڈائیڈ را باهم در آب حلکرده همراه
نقوع عشبه بنوشانند و اگر ازینهم فائده ظاهر نشود پس امید صحت باقی نخواهد بود و هرگاه مادهٔ آتشک در دماغ
یا نخاع یا عصب بطور نقاط خرد یا دانه های سخت میریزد از ان امراض دماغیه مثل استرخاء و فالج و صرع وغیره پیدا
میشوند پس چون استرخاء و فالج پیدا میشود درین وقت تفرقهٔ فالج سفلسی از غیر سفلسی باین علامت میکنند که فالج
واسترخای سفلسی اکثر در عصب عضو واحد مثل عصب سمع یا عصب بصر یا عصب جفن پیدا میشود بسبب اینکه
مادهٔ مذکوره در مبدء هر عصب که میریزد و آنرا غمز میکند از ان عصب مذکور مسترخی و مفلوج میگردد و اگر اتفاقاً فالج عام
یکجانب خاص هم میشود درین وقت نقصان و بطلان حس و حرکت انجانب بالتمام نمیباشد بلکه در بعض اعضای
انجانب حرکت و حس باطل بود و در بعض اعضای دیگر خلاف قاعدهٔ فالج عام قوت حرکت و حس موجود
میباشد و اکثر در اعضای که بالای کمراند حرکت و حس باطل میشود و در اعضائیکه در انجانب زیر کمراند قدری
حرکت و حس باقی میماند لهذا گفته اند که هرگاه در فالج عام یکجانب حرکت و حس مختلف باشد یعنی در بعضی مفقود و
در بعض دیگر موجود بود ظن غالب باید داشت باینکه این فالج از مادهٔ آتشک پیدا شده باشد باکجمله در
ابتدای این قسم فالج واسترخا از علاج چندان نفع کثیر حاصل حاصل میشود که در غیر آن نمیشود پس هرگاه
این قسم استرخاء و فالج در آتشک پیدا شود و معلوم گردد که در سپمیری و سکنڈری سفلس سیماب بطایل نه
نوشانیده اند درین صورت کدام مرکب از مرکبات سیماب اول بخورانند و بهتر از همه درین باب رسکپور است
لیکن آنرا همراه نقوع عشبه تا مدت دراز مثل دو سه هفته یا تا ظهور آثار جوشش دهن بنوشانند و بعده
ایوڈائیڈ پٹاس همراه نقوع عشبه اول از مقدار قلیل مثل پنج گرین شروع کرده تا مقدار کثیر یعنی تا سی
گرین رسانیده نوشانند و بعد ان باز مقدارش را تنج پنج گرین هر روز کم کرده تا پنج گرین آرند و باز موقوف

سابق میفزایند و باز بترتیب بالا کم کنند بالجمله تا بقای مرض موافق همین ترتیب بار بار زیاده و کم کرده نوشانیده
باشند تا مرض دفع شود و ایضاً درین مرض از معالجات سینه بر حصول صحت نهادن پلاستر پرشین گیس
است لیکن آنرا بجایی که قریب از مبدأ عصب مفلوج یا بر راه آن باشد نهند مثل اینکه هرگاه فالج در
عصب چشم بود پلاستر مذکور بر صدغ و هرگاه عصب سمع باشد پلاستر مذکور بر خلف اذن و هرگاه فالج
در یک جانب عام بدن باشد پلاستر مذکور بر عنق خلف راس نهند لیکن در نهادن آن بر عنق خیال این امر ضرور است
که پلاستر در خلاف جهت علیل نهاده شود مثلاً اگر فالج در جانب ایسر بدن باشد پلاستر مذکور را بر عنق در جانب ایمن آن
نهند و اگر فالج در جانب ایمن بدن بوده باشد پلاستر در جانب ایسر بر عنق نهند زیرا که اکثر اعصاب دماغیه از جانب
یمین دماغ رسته در جانب یسار بدن آمده اند و از جانب یسار دماغ رسته در جانب یمین بدن نازل شده اند لهذا
اکثر از آفت جانب یمین دماغ در جانب ایسر بدن و از آفت جانب یسار دماغ در جانب یمین بدن فالج پیدا میشود و اگر از نهادن
پلاستر هم نفع ظاهر نشود عمل سیتن بر گردن باستعمال آید و ایضاً مادام که فالج یا استرخا باقی ماند دلک بسیار بر عضلات
کبیره بدن واقع ساخته باشند زیرا که درین وقت کار خاص آنها که حرکت است صادر نمی شود و بسبب
بند شدن حرکت خون کثیر در آنها نمی آید و باین سبب غذای جید با آنها میسر نیست پس اگر بهمین حال
گذاشته شوند بعد چند روز از نایابی غذای خود مرده خواهند شد و بعد آن اگر در دماغ هم صحت شود
آنها اثر قوت حرکت و حس را قبول نخواهند کرد و اگر بذریعه دلک غذای خود را یافته زنده و قوی
خواهند ماند بعد زوال مرض دماغ باز کار خود خواهند داد و اثر قوت حرکت و حس را از دماغ خواهند
گرفت و نیز برای تقویت عضلات بدن و زنده داشتن آنها و پیدا کردن حرکت در آنها استعمال الکٹریسٹی
است که از آن در عضلات حرکت پیدا میشود و غذا بخوبی در عضلات می آید و هرگاه از رسیدن مادۀ آتشک
در دماغ صرع و تشنج عام پیدا شده باشد درین وقت از نوشانیدن برومائیڈ پٹاس یا برومائیڈ ایمونیم
نفع کثیر حاصل میشود چه این دوا هم مادۀ آتشک را فانی می سازد و هم تشنج و صرع را دفع میکند و
چون از رسیدن مادۀ آتشک حمل ساقط شده باشد درین وقت اول در حال آیوڈائڈ خورده تحقیق کنند
پس اگر مرض در مرد باشد فقط و آنرا پیشتر در درجه پرسری یا سکنڈری سفلس سیماب نخورانیده باشند درین
وقت اول ریسکپور و بعد آن ایوڈائڈ پٹاس هر دو را همراه نقوع عشبه مغربیه یکی بعد دیگری نوشانند
و اگر معلوم شود که پیشتر سیماب خورانیده اند پس اکنون تنها ایوڈائڈ پٹاس را با نقوع عشبه تا بقای مرض
نوشانند و اگر در مادر طفل مرض بوده باشد علاجش هم همین ادویه نوشانند و احتیاط کامل است که هر دو را
ایوڈائڈ پٹاس با نقوع عشبه مغربیه نوشانند و در ایام حمل برای حفظ جنین حاجت است تا در ...

ایوڈائیڈ پٹاس ہمراہ نقوع عشبہ مغربیہ تا ایام حمل نوشانیدہ باشند فتکاکتی واما در ہیریڈیٹری سفلس
کہ با طفال میشود در علاجش بہتر آنست کہ از جملہ مرکبات سیماب ہائیڈر راج ارہم کم کریٹا را اختیار کنند کہ مجرب
بلا تخلف ست و تا مرور چہار ماہ از عمر طفل نیم گرین و کسیکہ از اطفال ازان کبیر بود آنرا یک گرین ازین دوا
روزانہ دوبار تا مدت دراز نوشانند تا اینکہ مرض دفع شود یا آواز منخرین طفل کہ درین مرض برای ضیق فن
شنی ساد کہ آن ورم میوکس ممبرن منخرین ست میشود قطع گردد و ہوا بسہولت استنشاق کنند لیکن گاہی
ازین دوا اسہال بطفل عارض میگردد و بسبب آن دوای مذکور ہم در بدن نمیماند بلکہ با اسہال خارج میشود و فائدہ افنای ماده
مرض ازان حاصل نشود زیرا کہ درین صورت در خون نمیماند پس درین وقت بہتر آنست کہ عوض نوشانیدن مرہم
سیماب را بر جلد طفل خصوصا زیر بغل طفل مالند تا بذریعہ جلد در خون داخل شدہ تاثیر خود بر مادہ مرض نماید و طریق دیگر
پارچہ صاف را از فلالین کہ سہ چہار انچ عریض بود و در طول بقدر لائق پیچیدن بر سر فخذ باشد گرفتہ بران مرہم سیماب را
آلودہ پارچہ مذکور را بر سر فخذ طفل کہ قریب رکبہ است چسپانیدہ از سوزن بدوزند تا از حرکت رفتار طفل جدا نشود
واین پارچہ را ہر روز تازہ کردہ تبدیل نمودہ باشند واین عمل را ما دام کہ زخم طفل برطرف شود یا آواز منخرین طفل بر
بصورت طبیعی آید باستعمال آوردہ باشند و اکثر از استعمال این تدبیر تا دو سہ ہفتہ فائدہ تامہ حاصل میشود و ہرگاہ طفل
زیادہ ضعیف باشد درین وقت از نوشانیدن سیماب یا مالیدن آن بر جلد در ہر دو صورت ضرر میشود پس درین وقت
مناسب آنست کہ با در طفل یا بمرضع آن اگر شیر مرضعہ نوشیدہ باشد سیماب را نوشانند تا بذریعہ لبن اثر سیماب
در بدن طفل آید لیکن اگر شیر مادر نوشیدہ باشد درین وقت نوشانیدن سیماب انسب میباشد زیرا کہ بطفل و
مادر آن ہر دو فائدہ سیماب میرسد و گاہی مادر طفل و مرضع ہر دو از خوردن سیماب انکار میکنند و گاہی فی الواقع
نوشانیدن آن بہر دو از ایجاد ضعف مناسب نمی باشد پس درین اوقات مناسب آنست کہ سیماب را بہ مرضعہ دایہ
خورانند یا بر جلد آن زیر بغل یا بر جاہای تری مالیش مالیدہ شیر آنرا بطفل نوشانند و خاصۃً این تدبیر برای
طفلی کہ از شیر حیوانات ترتیب یافتہ باشد انسب ست و ہرگاہ بدانند کہ حاجت بنوشانیدن سیماب باقی نماندہ
بسبب اینکہ مرض منحط یا زائل شدہ درین وقت استعمال آن ترک کردہ بجایش ایوڈائیڈ پٹاس را ہمراہ آب سادہ
یا ہمراہ نقوع عشبہ نوشانند یا مادر و مرضع آنرا نوشانند تا بذریعہ شیر در بدن طفل وارد شود زیرا کہ این دوا ہم مخرج
سیماب از بدن و ہم قاتل مادہ سفلس ست و آنچہ اطفال کہ بعد گذشتن سہ چہار سال از عمر خود آثار مرض سفلس پیدا
کردہ باشند در ایشان از اول ایوڈائیڈ پٹاس را ہمراہ نقوع عشبہ بنوشانند لیکن سیماب را از نہار نخورانند
زیرا کہ سفلس در ایشان بطور ترشری پیدا شدہ نہ بطور سکنڈری پس در ینجا ایوڈائیڈ از سیماب افضل خواہد بود
کما مر سابقا و بہرحال نوشانیدن روغن جگر ماہی اگر ممکن باشد باطفال نافع است و اگر طفل بسیار صغیر باشد

وبسبب آن نوشانیدن روغن جگر ماهی مناسب نبود بر بدن طفل روغن مذکور را مالند که از ان نفع کثیر حاصل میشود
و هرگاه مادر طفل مریضه مرض سفلس باشد و از ان این مرض بطفل رسیده بود درین وقت واجبست که شیر مادر
زنهار بطفل مذکور نه نوشانند و عوض آن مرضعه صحیحة البدن اختیار کرده بطفل مذکور نوشانند والا از شیر مادر
که فاسد ست بار بار برای ماده سفلس طفل مدد رسید و امتحان صحت مرضع اکثر از دیدن حال جلد آن کرده میشود مثلاً
هرگاه بر جلد مرضعه کدام اثر از آثار امراض جلدیه که از سفلس میشوند نباشد گمان صحت آن کرده میشود و اگر اختیار
کردن مرضعه ممکن نباشد شیر حیوانات را بطفل نوشانند لیکن شیر مادر را زنهار نه نوشانند و همیشه جلد طفل خصوصاً
محل زخم آنرا از آب نیم گرم و صابون شسته صاف داشته باشند و بعد غسل جائیکه زخم باشد بران روغن کنجد یا
کولڈ کریم که موم روغن ست یا سلوشن کاسٹک نقره یا سلوشن زنک سلفاس طلا کرده باشند و هرگاه در پیچهای
بر دو مقعد طفل یا فرج صبیه سرخی بوده باشد درین وقت سفوف نشاسته یا آرد جوار امریکا یا سفوف
آکسائیڈ آف زنک یا سفوف کهریا مٹی یعنی طین قیمولیا یا کدام دوای مجفف خشک بران پاشند و گاهی درین حال
در اطفال امراض جلدیه که از غیر مادهٔ آتشک پیدا میشوند مثل اکزیما یا جرب رطب هم پیدا میشوند لیکن این
امراض از استعمال کیلومل یا آیوڈائیڈ دفع نمیشوند بلکه درین وقت ضرور بود که از یک قطره تا سه قطره ڈونوان
سلوشن موافق عمر و قوت طفل روزانه سه بار در تمام روز بنوشانند که از استعمال این دوا امراض جلدیه دفع
میشوند. فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطین آنرا اسکرافیولا نامند و بعضی آنرا اسکروفا که بمعنی خنزیر ست
وجه تسمیه این مرض نزد قدما بشابهت رقبه علیل با رقبه خنزیر یا بسبب کثرت عروض این مرض به
خنزیر بوده باشد و گاهی آنرا اسٹروما هم نامند یعنی ورمی که در غده های گردن باشد بالجمله آن حالتیست
فطری در انسان که هرگاه در کسی یافته شود صاحب آن بسبب آن مستعد برای اورام غده های بدن میشود
و با این حالت اکثر ٹیوبرکل از خون جدا شده در کدام عضو میریزد و هرگاه درین حالت سختی هم در کدام عضو پیدا
شود آنرا ٹیوبرکیولوسز نامند و چونکه این حالت فطری و خلقی میباشد لهذا آنرا بلغت انگریزی
گاهی اسکرافیولس دیاتھیز یعنی استعداد اسکرافیولای نامند زیرا که دیاتھیز بمعنی استعداد ست و گاهی
اسٹرومس دیاتھیز نامند یعنی استعداد اسٹرومای و گاهی ٹیوبرکیولر دیاتھیز یعنی استعداد ٹیوبرکل هم نامند
بالجمله این حالت و مرض بر دو قسم ست یکی اسکرافیولای خالص که همراه آن ٹیوبرکل در کدام عضو ریخته نشود
دوم اسکرافیولا که همراه آن ٹیوبرکل در کدام عضو از اعضای باطنه ریخته باشد و معرفت و تشخیص این حالت
خلقی باین وجه کرده میشود که اکثر هر طفلی که مستعد برای این مرض پیدا میشود اگر دموی مزاج باشد پس خوبصورت
و خوش عقل و خوش خلق و ذهین بنسبت اطفال دیگر میباشد و رنگ جلد آن و سیاهی عنبیه آن

فصل پانزدهم در خنازیر که بلغت لاطینی آنرا اسکرافیولا نامند

شدید الصبغ نباشد و هم جلد آن رقیق بود و موهای پلک طویل باشند و رنگ ملتحمه بسیار سفید و شفاف مثل رنگ
مروارید میباشد و چشم آن کبیر بود و ثقبهٔ عنبیه وسیع بود و چهره مدور مثل بدر کامل و لبهای آن خصوصاً شفتهٔ علیا
غلیظ میباشد و ازین علامات در هندوستان اکثر سوای غلظ شفته دیگر علامات کمتر یافته میشوند و اگر طفل کبود
و سوی مزاج نباشد بلکه بلغمی مزاج بود پس رنگ جلد آن قویة الصبغ و خود جلد قدری غلیظ و رقبهٔ آن قدری
طویل و مدور و سینهٔ آن ضیق و بسوی خلف فرو رفته و شانه های آن و شکم آن مدور و قدری پیش آمده و بازو و
ساقین آن دقیق و لحم آن لین و مسترخی و دست و پای آن همیشه سرد و تر میباشد و ذهن و عقل آن بلند بود و
این امر بحسب اکثر ست اما ممکن ست که علامات مذکوره موجود نباشند و خنازیر پیدا شود زیرا که این حالت
تام استعداد ست و استعداد گاهی خفی الظهور و گاهی ظاهر میباشد و هم مجربین گفته اند که هر که مستعد برای
خنازیر میباشد هضم معدهٔ آن همیشه خراب ماند ازین سبب بار بار مبتلای تخمه میشود و نباتات و روغن یا
چربی را بدشواری هضم میکند بالجمله این مرض گاهی اول ولادت ظاهر میشود که در گردن طفل ورم و سختی بود
و بار بار پخته منفجر گردد و بعد سن بلوغ دفع میشود این قسم خنازیر اسلم ست و گاهی تا پانزده سالگی که سن بلوغ
است خفی میماند بعده آن علامات مرض ظاهر میشوند تا آنکه از سن بیست و پنج سال تا عمر چهل و پنج سال بخوبی ظاهر
میشوند و این قسم اعسر از روی علاج ست السببه معلوم میشود که خلقی ست استعداد آن همراه تکون جنین پیدا
میشود و بذریعهٔ تاثیر خاندانی اثر آن در پشتها پشت میرسد و ممکن ست که بعد دو سه پشت اثر این استعداد از اسلاف
ظاهر گردد و ایضاً هرگاه از ابوین کسی مبتلای مرض آتشک بود در اولاد آنهم این مرض پیدا میشود و همچنین از
اعانت امراض یا دیگر اسباب مضعفه در مستعدین خنازیر پیدا گردد و همچنین از اکثار مقاربت با نسوان
و از تناسل یعنی هم این مرض در شبان پیدا میشود و در بلاد بارده به نسبت بلاد حاره این مرض زیاده پیدا میگردد
و هم در جائیکه تری زیاده بود و زمین آنجا نمناک باشد و آب چاه در آنجا از زمین قریب باشد این مرض زیاده
پیدا میشود و خوردن غذای قلیل و هم خوردن اغذیهٔ ناموافقه سبب قوی برای احداث این مرض ست و
که از اهویهٔ عفنه هم این مرض زیاده پیدا میگردد لهذا در شهرها بنسبت دهات این مرض زیاده پیدا میشود
و از چرک آلوده ماندن بدن و نه محفوظ داشتن آن از رسیدن هوای سرد هم این مرض پیدا میشود و هم از کثرت فکر و زیادتی
غموم که باعث ضعف دماغ شود و از آن در هضم غذا فساد راه یابد و غذای جید باعضا نرسد هم این مرض پیدا میگردد
بالجمله قسم اول آن که خنازیر خالص ست جمله علامات آن از چشم دیده میشوند و ظاهر میباشند بخلاف قسم ثانی
که در آن استدلال از احوال اعضای باطنه میکنند و خفی میباشند و برای آن نه علامت مخصوص اند اول
ورم غده های بدن و دلالت آن بر این مرض از همه اقوی و اکثری ست دوم وجود تضخم در جلد که آن گاهی تضخم

وگاهی کبیر میباشد سوم دق مزمن است چهارم آفت قلب یعنی ورم پنجم ورم استخوان و مفاصل است
ششم بودن کدام مرض از امراض جلدیه بر جلد راس یا بر جلد بدن در هر جا که باشد هفتم اوتیتس یعنی
ورم گوش هشتم ورم میکس ممبرن منخرین و بودن اوزینا یعنی سیلان زرد آب متعفن از ان نهم ورم میکس ممبرن
لبها و دهن و حلق لیکن از جمله این اعراض و علامات در خنازیر نام حالت استعداد خاص مذکوره است ورم غده
بدن زیاده میشود خاصةً در غده های گلو و هم در غده ها که زیر استخوان فک اسفل اند این ورم زیاده میشود و گاهی
در غده های بغل و گاهی در غده های اربیه هم این ورم عارض میشود و کیفیت حدوث این ورم خنازیری
در غده های مذکوره اینست که قبل بوجود آن کدام سبب یافته نمیشود و همچنین کدام علامت و عرض ورم
حار نبود بلکه بلا سبب ظاهر فقط مقدار غده ها زیاده میگردد خواه در یک دو غده یا در غده های کثیره این زیادتی
پیدا میشود و همراه آن درد و تپ و ورم حار موجود نمیباشد پس از وقت ظهور زیادتی مقدار غده های مذکوره
تا دو سه ماه یا یکسال مانده یا خود بخود زائل گردد و غده ها بمقدار اصلی خود می آیند یا در مرض ازدیاد میشود
و بسبب آن ورم حار درین غده ها پیدا میشود و در زیاده میگردد و حمی مثل حمی [illegible]
بوده باشد پیدا گردد که بسبب آن مریض خواه طفل [illegible] میباشد و طفل [illegible]
گریه [illegible] نوشند و [illegible] و زبان چرک آلود و قلت [illegible]
طعام و قلت بول و زیادتی [illegible] میباشد و نیز همراه این حمی اوزینا یعنی جریان ریم و زرد آب
عفن از بینی و گوش و هم کدام مرض از امراض جلدیه هم میباشد و اگر مریض [illegible] باشد در [illegible] آن هم ورم
پیدا شده آبسه [illegible] عارض میشود و چون ازدیاد مرض تا این درجه رسد همراه این حالت
در غده های متورمه پیدا میگردد و چون ریم در آنها پیدا شود غده ها کرا [illegible] ضایع و فانی میشوند و ورم آن
تا غشای خانه دار که گرد این غده ها هست میرسد و از ان تا جلد بدن منتهی گردد و چون غشای خانه دار هم
متورم و پخته گردد بسبب این ورم آنهم ضایع میشود و بعد ضایع و فانی شدن آن در جلد بدن هم ورم
پیدا میشود و جلد رقیق شده باقی ماند و فی الواقع این دمل مزمن جلد است لیکن این دمل گاهی بطور مزمن شده
مدتها باقی میماند و اکثر اینست که این ورم جلد هم در جای خاص منفجر شده از ان ریم جاری گردد و زخم
پیدا میشود و حال آن دمل و زخم آینده نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی و هرگاه درین مرض ورم در غده ها پیدا
شود علاجش آنست که اول تدبیر و رعایت سه امر نمایند که بدون آن از هیچ علاج فائده مترتب نمیشود و
[illegible] اول خورانیدن اغذیه مقویه جیده دوم
[illegible] اختیار هوای جیده و بهترین اغذیه برای این مریض

آنست که لحوم جیده بطور یخنی یا کباب یا بهر نحو که مرغوب بود لحم را بطوری پزند که ثقیل نشود مثل آب یخنی یا مشتق و آن عبارت ست از لحوم رقیقه مثل لحم مضلات سرلشیفت که آنرا با روغن زرد بطور کباب می پزند تجویز نمایند و هم چنین بود بیضه مرغ و شیر حیوانات ماکول اللحم و همچنین سرشیر و انثره ها و تره تیزک یا آلو بهترین اغذیه برای این بعض است و طریق تصفیه بدن مریض اینست که روزانه یکبار مریض را در ظرفی کلان که پر از آب نیم گرم باشد و دران یک یا دو قسط نمک که از آب بحر اسود ساخته میشود حل کرده نشانیده باشند و دران بدن را خوب مالیده باشند تا چرک رفع شود من بعد از آب برآورده بدن را خشک کرده لباس مناسب فصل پوشانند و درین عمل بسیار احتیاط نمایند تا هوای سرد درین حال به بدن رسیده سردی پیدا نگردد و تدبیر هوای مریض اینست که مریض را در مکانی دارند که هوایش محقون نباشد مثل هوای مکانات اندرونی بلکه در مکانی که دران هوا بخوبی ممکن باشد مثل مکان سائبان یا در مکانی که بر کناره سواحل بحر اسود باشد مریض را دارند زیراکه در هوای مذکور ایوڈین وغیره زیاده میباشد یا اگر ممکن باشد امر فرمایند که مریض سفر بحر اختیار کند زیراکه در هوای بحر اوزون اکسیجن یعنی آکسیجن قوی زیاده میباشد و بسبب آن از ان نفع کثیر حاصل میشود و از ادویه هم دوا از مرکبات کلورین مثل امونیم کلورائیڈ یعنی امونیا میوریاس و هم کالشیم کلورائیڈ یعنی کالشیم میوریاس و همچنین از مرکبات ایوڈین امونیم آیوڈائیڈ یا پتاسیم آیوڈائیڈ یا آئرن ایوڈائیڈ یا ٹنکچر آیوڈائیڈ کمپونڈ حسب مناسب بنوشانند و هم همراه استعمال این ادویه ادویه مقویه خون و بدن که مولد صحت اند مثل سرپ فیری آیوڈائیڈ یا ٹنکچر اسٹیل یا لائکر فیری ڈیالیسٹم یا فیری ایٹ کینین سائٹراس یا فلرساو شن که اسم لائکر آرسنک ست همراه بارک یا کینین نوشانند یا لائکر آرسنک و ٹنکچر اسٹیل همراه کدام دوای تلخ مثل انفوسع کلمبا یا انفوسع کواشیا بنوشانند و نوشانیدن روغن جگر ماهی اول از مقدار قلیل من بعد مقدار آنرا زیاده کرده نوشانیدن لقبه هضم و همچنین مالیدن روغن جگر ماهی بر بدن بهترین دوای نافع درین مرض ست که مثل آن دیگر نیست و از ادویه موضعیه طلا کردن ٹنکچر ایوڈین از قلم مو بر ورم غده ها اکثر مفید دیده شده و تک طلا کردن لینیمنٹ ایوڈین هم نافع ست و انچه از همه انفع ست نهادن مرهم پلیٹنائی ایوڈائیڈ بر ورم غده های مذکوره است که از ان ورم و اذیت غده ها هر دو رفع میگردد و هرگاه درین ورم ریم پیدا شود و زخم حادث گردد علاجش آینده می آید حسب آن کاربند شوند دوم از اعراض نهگانه خنازیر قسم اول جراحت ست که در حالت استعداد خنازیری بر بدن یافته مے شود و آن را اُسٹرومس آلسر لغت انگریزی نامند و اکثر این زخم بعد پختن و منفجر شدن ورم غده های متورمه دیده میشود و گاهی بدون ورم غده ها هم این حالت از ورم جلد پیدا میشود اما هرگاه بسبب اورام غده ها

بهترین دوا برای اورام غدد

بیان قسم دوم از مرض خنازیر

چنانچه اگر در پهن در جاییکه غده با متورم بوند یافته میشود و هرگاه از ورم جلد حادث شود پس اکثر بر محل سینه و بالا
شانها و بر ورک و بر ساق پا قریب زند قدم دیده میشود و خاصهٔ این زخم آنست که غلیظ و خشن یعنی
غشاوات التیا دیده در ارتفاع و انخفاض بود و برده ورزخم گوشت ملائم که دران ورم قلیل بود و میباشد و بعضی
درین ورم کم بود و انگور دران تا خیر در طلوع پیدا میشود و آنچه پیدا هم گردد ضعیف و کمزور بود و اکثر بعد تولد
از جلد برمی آید و بگوشت میشود و بعد صحیح شدن زخم جلد آنجا عمیق و متشنج و رقیق و درخشنده و مختلف الطاقه
در ارتفاع و انخفاض مشاهد میشود و ایضًا این زخم تنها کم حادث میشود بلکه دو سه زخم قریب قریب میباشند و گاهی میل ا
که در زخم مذکوره می اندازند از یکی بدیگری میرسد و از ان دانسته میشود که درمیان این زخمها نا صوریا کدام راه است
که بسبب آن میل از یک زخم در دیگر میرسد و اکثر وقت بودن این زخم بر سینه بعد صحت آن در جلد از اجتماع آن
صورت خاص بشکل اند زنجیر مدور و مثقب که مشابه به پل باشد پیدا میشود و ثقبه دران چنان میباشد که اگر دران
میل اندازند از یک طرف بطرف دیگر خارج میشود و اکثر نشان این زخم بعد صحت مثل نشان سوخته آتش
محسوس میگردد العلاج اول علاج عام از خورانیدن اغذیه جیده مقویه و ادویه مقویه و تصفیهٔ بدن علیل و
اهتمام داشتن علیل و هوای صاف نمایند چنانکه در علاج ادرام غدد نوشته شده زیراکه بدون استعمال این
تدابیر از نهادن صرف ادویه موضعیه درین جراحت امید صحت نیست بالجمله با رعایت اصلاح مزاج به بینند
هرگاه بر اطراف زخم جلد قدری متورم و سرخ مائل به سیاهی دیده شود کاستک نقره از پنج گرین تا ده گرین در
یک اونس آب صاف حل کرده از قلم موئین بر آن طلا سازند و هرگاه از نه پیدا شدن انگور در التیام زخم تاخیر بوده
باشد روغن کافور در زخم اندازند یا مرهم پنیر و داین یا مرهم رال یعنی قنبه بر آن نهند یا تنکچر کنتارس قلیل المقدار
از قلم موئین بران طلا سازند تا خون را در محل زخم جذب کند و بسبب آن انگور بزودی پیدا شود و لیکن چون انگور پیدا
شده از جلد بیرون آید و بگوشت گردد درین وقت اول قلم توتیا بر آن گردانند یا سفوف توتیا قدری
بر آن پاشند یا قلم اصل کاستک نقره بران گردانند یا نائترک ایسڈ قوی قلیل المقدار به ذریعه قلم زجاجی یا پنبه صاف
معالج قدری بر گوشت زائد خاصه نهند یا قلم کاستک پتاس بکمال چالاکی بران گردانند و بعد آن آب سرد بران
ریزند تا انگور گداخته زائل شود و چون انگور زائد دفع شود برای انبات لحم و اصلاح زخم آب کاربولک ایسڈ یا لوشن
یا روغن کاربولک ایسڈ و لوشن که درینها یکحصه کاربولک ایسڈ و چهل حصه آب یا روغن بوده باشد بر زخم نهند
تا آنچه عفونت در زخم پیدا شده باشد آنهم دفع شود و هم چونکه کاربولک ایسڈ مانع تولد ریم است و بان سبب انجم
لاکسان گویند که در زخم ریخته ریم میشد اکنون از استعمال کاربولک آب مذکور از ریم شدن باز مانده انگور پیدا
میکند و بسبب آن زخم بزودی مندمل میگردد و چون زخم قریب اندمال رسد برای پیدا کردن جلد بالای زخم

تا بعد ساوریا که سه چهار گرین و یک اونس آب ساده تحلیل یافته از قلم مویین کرده بر زخم نهند گوتا لاساند که آن بسیار معین
برطول جراحت صحیح از اطراف جراحت تا بشود یا توتیای سفید و سه گرین در یک اونس آب صاف حل کرده پارچه با آن تر کرده
بر زخم نهند نوع دیگر زنگ سلفاس و دو گرین در یک اونس آب حل کرده پارچه صاف در آن تر کرده بر زخم نهند
که آن زخم … است و باید دانست که آنچه از این جرح خنازیری بر ساق پا قریب زانو قدم جاری
میشود و دشواری … پذیر … ضرورست که مریض را از حرکت باز داشته پای مریض را قدری بلند
دارند تا خون در آن کم ماند و اگر در زخم ورم یا قدری سرخی و سیاهی دیده شود و زخم عمیق باشد چنانکه اکثر …
سرخی و سیاهی از ورم حول جراحت زخم روز بروز زیادتی میشود و این امر بتجربه ثابت شده در این وقت آب سرد بر زخم
ریزند یا آب سرد در آن چکانند بطریقی که در علاج … بیشتر بآن هدایت نوشته شده تا ورم و اذیت زخم برطرف شود
و چون ورم و اذیت زخم رفع گردد در این وقت آنچه برای علاج زخم از دو سه صفحه پیشتر نوشته شده اند آنها را
باستعمال آرند و در این زخم ضرورست که پارچه طویل گرفته از سر انامل قدم تا رکبه خوب بقوت بندند تا بسبب آن خون
در آنجا کم ماند و گاهی عوض بستن پارچه قطعه های طویل از پارچه اسکن … انگشت عرض بریده از سر انامل تا رکبه
بنحویکه یکی متصل بدیگری باید بصورت باشد که یکی در عرض خود متصل بر عرض دیگر بود … چسپانند و آن از بستن پارچه
انفع میشود زیراکه در بستن پارچه اکثر اختلال فساد واقع میشود که پارچه از جای خود حرکت کرده جای دیگر میرسد … اذیت
اذیت و نقصان … باقی آنچه پیشتر نوشته شده … گاهی بسبب … ضعف و خرابی
خون و زیاده آمدن عرق در این علت چنان حال علیل خراب میشود که از … تدبیر فایده حاصل نمیشود و زخم اصلا
نمیپذیرد تا اینکه بمجبوری در این وقت پای علیل را قطع میکنند تا فساد رفع شود قسم سوم از اقسام امراض غددها
استرومس … یعنی … خنازیری است و این در غشای خانه دار بدن پیدا میشود هر جا که باشد و آن مثل …
یعنی قبل از بروز آن کدام علامت و اذیت ظاهر نمیشود و اکثر بدون سبقت اورام غدد حادث میشود و گاهی از
اورام غده های … ورم آنها تا غشای خانه دار بدن رسد هم پیدا میگردد و در این دمل سبقت ورم
غده ها ضرور بوده … علامات خاصه این دمل که بآن متفرقه از دملهای دیگر کرده میشود اول آنست که این
دمل خفیف الاعراض میباشد یعنی ورم و درد در آن بسیار کم میباشد دوم آنکه این دمل بسوی
جلد بلند شده بیرون می آید بخلاف دیگر دمامیل که آنها بزودی بسوی جلد بیرون می آیند زیراکه در دمامیل دیگر
ورم حار زیاده بوده … از آن … گردیده دمل زیاده مجتمع میشود که از آن سختی پیدا شده دمل مذکور … شده
… تمام بسوی جلد می آید و چون در این دمل ورم حار کم و فائبرین بسیار قلیل از کمزوری خون گردیده دمل
… و اگر … فائبرین ناقص میباشد که آنرا … قوت تولید هم ست و استعداد پیدا کردن سختی که …

ورم غشای خانه دار باشد بسیار کم است لهذا این دمل زیر جلد زیاده منبسط میشود زیرا که مانع ورم غشای
خانه دار از انبساط که سختی گرد ورم بود نیست پس مثل خانه دیگ که کرم کوچک مشهور است وان را بعربی
ارضه گویند زیر جلد منبسط میگردد و دران نا صورها پیدا میشوند و بعد مدت دراز این دمل در جای از جلد
بسبب پوسیده شدن جلد منفجر میگردد و از ان ریم رقیق متعفن مدتها خارج میشود و چون بعد مدت متعدبه
از خارج شدن این ریم هرگاه قدری از قاعده ان در قعر انفجار دمل ریخته مجتمع شود از ان خشکریشه پیدا گشته
جریان ریم مذکور بند میگردد و چون این خشکریشه را عمر کنند پاره شده از زیر ان باز ریم ناقص مذکور بیرون آید و
تا مدت دراز بر همین منوال میماند و گاهی بعض ریزه آب از ان خارج میشود و گاهی از جائیکه منفجر شده بود تا کل
در جلد رقیق یعنی طبقه بالای جلد پیدا میگردد و بعد چند روز انجا زخم کبیر حادث میشود العلاج اول درینجا هم
علاج عام که در اورام غده های بدن نوشته شده باستعمال آرند من بعد علاج خاص آن اینست که چون مریض
در ابتدای مرض رجوع کند معالج را باید که گرد ورم دمل بسنگ نقره محلول در آب صاف را از قلم
موئین طلا سازند یا [illegible] آیوڈین بر محل ورم طلا سازند اگر ازین هم صحت نشود و ریم دران پیدا شود درین وقت
موافق هدایت ڈاکٹر [illegible] صاحب بهادر کالشیم سلفیت که مقلل ریم است یک گرین در ده اونس آب صاف
حل کرده یک یک ڈرام ازین دوا [illegible] پانزده دقیقه [illegible] تا [illegible] ده اونس دوای مذکور در
بست و چهار ساعت روز و شب [illegible] ڈاکٹر صاحب موصوف میفرمایند که ازین تدبیر [illegible]
ریم اول در خون جذب میشود و اجزای غلیظه قاعده ان در محل زخم باقی مانده قدری صلابت پیدا میکنند
من بعد این اجزای غلیظه هم [illegible] جذب شده صحت حاصل میشود فائده دیگر این دوا آنست که از خوردن
این دوا انقدر قوت در بدن مریض و اصلاح زخم از ان حاصل میشود که طبیعت دمل مذکور مثل طبیعت دیگر
دمامیل شده قریب جلد بزودی آمده منفجر میشود و بعد انفجار هم مثل دمامیل دیگر صحیح میگردد و ایضا درین دمل
ضروریست خصوصا در عورات که قبل انفجار ریم آنرا از جلد بیرون آرند تا فساد زیر جلد زیاده پیدا نکند و هم
اثر انفجار بر جلد باقی مانده عیب و قبح منظر در عورات پیدا نکند لهذا باید که از [illegible] ریم آنرا بیرون
آرند طریق دیگر آنست که [illegible] هرگاه دمل قریب جلد رسد و بسبب آن جلد رقت و قدری درخشندگی پیدا
کند و از ان دانسته شود که عنقریب منفجر خواهد شد درین وقت باید که [illegible] جلد شق خفیف بطور
نشتر راست از سر نشتر باریک در جلد [illegible] پیدا کرده ریم از ان برآرند تا نشان انفجار کمتر باقی ماند چهارم
از اعراض [illegible] اطفال [illegible] ورم [illegible] است که از غشای زیر پیدا میشود و این قسم بیماری اکثر اطفال
را از بعد سن [illegible] تا عمر ده و دوازده سال عارض میشود و اول علامات برین ورم آنست که [illegible]

وملتحمه هردو سرخ میشوند وبر قرنیه گاهی سفیدی وگاهی بثور خرد مثل نقاط کوچک محسوس میشوند واین بثور گاهی آبله
میگردند وبعد آن در انتها ریم افتاده ومنفجر شده زخم پیدا میگردد وازان ظاهر میشود که در قرنیه قدری نقصان
آمده وگاهی بثره وسفیدی نور زخم هر سه موجود میباشند وآب گرم از چشم جاری وسائل میماند واز جریان آن
بر رخساره ها اکیس سیما هم پیدا میشود وگاهی در خلف اذن هم اکیس سیما پیدا میگردد وشاید بیشتر آن باشد که
چون طفل چشمان را از دست خودمی مالد ودست آن با آب چشم آلوده گردیده وباز این دست را به خلف اذن خودمی مالد
پس از رسیدن این رطوبت حاد آنجا هم اذیت پیدا میشود لیکن از پیدا شدن این اذیت اکثر اذیت چشم کم میگردد
وایضاً این مریض از دیدن اضواز یاده متاذی میشود وچون روشنی را به بیند فوراً تشنج در اجفان آن پیدا
میگردد وخالف از اذیت شده فوراً چشمان را بند کرده دستهای خود را بر چشمان می نهد یا در جای مظلم مثل کوشه
مکان می نشیند واین ورم اکثر در هر دو چشمان میباشد وهم همراه آن اذیت وورم میوکس ممبرن های اعضای دیگر
مثل میوکس ممبرن بینی ودهن ومعده وامعا ومثانه واگر دختر باشد اذیت میوکس ممبرن وجینه هم پیدا میشود
وبسبب آن گاهی بدهضمی از اذیت معده وزبانی پیچش از اذیت امعا وگاهی زیادتی بول یا زیادتی میوکس در بول از اذیت
مثانه وگاهی سیلان آب سفید از فرج بسبب اذیت میوکس ممبرن وجینه پیدا میشود لیکن زیاده از همه از اذیت
میوکس ممبرن بینی سیلان آب از منخرین وکثرت جریان لعاب وآب دهن از اذیت میوکس ممبرن دهان میماند
وبسبب سیلان دائمی منخرین شفة علیا هم متورم میشود العلاج اول از آب نیمگرم وشیر یا از آب مطبوخ پوست خشخاش
چشم وبینی ودهن را روزانه دو سه بار خوب شسته صاف دارند وصبح وشام دو یک قطره فینم اوپیائی در
چشم اندازند تا اذیت چشم کم شود وبعد شستن از آب گرم وشیر وغیره دو سه بار از لوشن زنگ سلفاس یا
از آبیکه دران شب یمانی را حل کرده باشند چشم را بشویند واگر ازان اذیت پیدا شود زیراکه گاهی از استعمال
این ادویه در چشم اذیت پیدا میگردد ودرین وقت که اذیت در چشم پیدا شود رسوت وشب یمانی وافیون
در آب ساده حل کرده بر دور چشم وقدری بر پیشانی جائیکه محاذی چشم است ضماد سازند نوع دیگر برای
دفع کردن اذیت چشم ودفع کردن تشنج جفن وجهت راحت سانی چشم وصحت آن این ادویه استعمال کرده میشوند اکسٹراکٹ
بلاڈونا از دو گرین تا چهار گرین در آب صاف که یک اونس باشد حل کرده یا اکسٹراکٹ اوپیائی از دو گرین
تا پنج گرین در یک اونس آب حل کرده یا مارفیا هائڈرو کلوراس یک دو گرین در یک اونس آب صاف حل کرده
یا هائڈرو سیانک ڈائلوٹ ده قطره در یک اونس آب صاف حل کرده یا ٹنکچر ایکونائٹ از پنج قطره تا سی قطره
در یک اونس آب صاف حل کرده هر چه طبیب استعمال آنرا ازین ادویه خمسه پسند کند دران پارچه صاف را تر کرده
بر چشم نهاده بر بندند وچونکه درین مرض وقت شب اجفان باهم چسپیده میشوند وبسبب آن صبح در جدا کردن آنها

بسی وقت واقع میگردد لهذا ضرورست که وقت شب کدام تخم یا مرهم موسوم بهرانگوئنتم هایدرارج نائتراتس ڈائلوٹ
یعنی وِٹّری سٹرن اینمنٹ ڈائلوٹ برکنارهٔ اجفان طلا سازند و درین مرض از استعمال پلاسترهای کوچک از کنتاریس
که بقدر چهار آنی ساخته آنهارا بر مواضع متعدده از صدغ و بر آخر ابرو و هم بر خلف اذن باین نحو که یکی بعد دیگری
بفاصلهٔ دو دو سه سه روز در جاهای خاص این مواضع چسپانند و آبلهای کوچک پیدا کنند نفع کثیر حاصل میشود
لیکن اگر در خلف اذن اذیت و سرخی و کدام مرض باشد درین وقت استعمال پلستر مذکور درینجا جائز نخواهد بود
اما اینهم یاد دارند که هرگاه در پس گوش اذیت و مرض پیدا شود آنرا فوراً بند نکنند بلکه اذیت آنجا را زیاده کرده
چندی باقی دارند که ازان در مرض چشم نفع کثیر حاصل میشود و هم درین حالت که مرض چشم زیاده بود از سوراخ
کردن در گوش هم فائده حاصل میشود و همیشه پیش چشمان این علیل پارچهٔ سبز یا نیلبنجی آویزند و چون اراده آوردن
این مریض در روشنی کنند نقاب نیلبنجی یا سبز بر روی آن انداخته در روشنی بیرون آرند تا از اذیت او محفوظ
ماند فقط گسا پنجم ورم استخوان و مفاصل ست که در حالت استعداد خنازیری میشود پس بدانکه درین حالت گاهی
در استخوان کیریز بکسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله
بمعنی تاکل و زخم استخوان ست و گاهی نکروسس بکسر نون و سکون کاف و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر سین
اول و سکون سین ثانی که بمعنی مردن استخوان و جدا شدن ریزه های استخوان مرده از استخوان زنده است عارض
میشود و گاهی هر دو مرض مذکور مجتمع میشوند و حدوث این امراض در جمله عظام بدن ممکن ست لیکن اکثر کیریز
در عظام زند دست و قدم و هم جائیکه استخوان طویل مثل عظام ساق و فخذ یا عظام مرفق و بازو متصل شده اند
درینجا بر کنارهای آنها که در آنجا بر سر استخوانها خانه های صغیر مثل خانهٔ اسفنج یافته میشوند هم حادث میشوند
و ایضاً درین حالت گاهی در غضاریف و غشای آبدار که بالای مفاصل اند ورم حاد پیدا میشود و خاصةً در غضروف
و غشای ابدار رکبه این مرض زیاده میشود لهذا در زبان انگریزی برای این مرض اسم خاص که هوائت اسولنگ ست
بضم ها و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و تای مثناة فوقانی هندی و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح واو
و کسر لام و سکون نون و کاف فارسی که بمعنی ورم سفید ست نهاده اند زیرا که درین ورم بر جلد سرخی نمیباشد
محض زیادتی مقدار بود بخلاف اورام حارهٔ دیگر که در آنها جلد سرخ میباشد و سببش اینست که اینجا ورم حار
در جلد و غشای خانه دار نبود بلکه در غضروف و غشای ابدار میباشد بالجمله درین ورم غضروف و غشای مذکور
اول هر دو غلیظ و کبیر المقدار میشوند بعده نرم و لین میگردند من بعد زخم در آنها می افتد و بعد آن در ان ریم
می افتد و این مرض اکثر در اطفال از بعد سه چهار سال تا عمر ده یا دوازده ساله میشود و العلامات هرگاه
در استخوان یا غضروف کیریس یا نکروسس یا هوئت اسولنگ پیدا میگردد در ابتدای این امراض درد پیدا میشود

مثل وجع مفاصل من ابتدا است و روز بروز زیاده میگردد تا اینکه طفل از حرکت باز مانده بر پلنگ می افتد و ورم
موضع ظاهر میشود و تبی لازم که از قسم تبی انفلامیٹری فیور ست یعنی تبی ورمی پیدا میشود و اشتها ساقط گردد و در
بدن ضمور پیدا شود و من بعد در وقت خاص بر دو اقشعرار پیدا گشته هکٹک فیور بسبب پیدا شدن ریم عارض
میشود و درین وقت ورم موضع زیاده میشود پس اگر در مفصل نباشد بلکه در عظم بود ریم استخوان بسوی جلد
رجوع میکند و در جلد سرخی ظاهر شده و ورم منفجر گشته ریم عفن از آن خارج میشود و گاهی همراه ریم مذکور ریزه های
استخوان مرده هم بیرون می آیند و چون میل را درین زخم مذکور انداخته احساس کنند سر میل با استخوان رسیده
از ملاقات سر میل با استخوان و از ملاقات [illegible] صلبیت می آید یا از اصطکاک سر میل با استخوان احساس کرده
میشود دیگر [illegible] الانتفاع والانخفاض ست میگردد و هرگاه در مفصل عظام ریم پیدا میشود
بجز شکل و کلفت زائد [illegible] نمی آید زیرا که انجا ریم در خریطه غشای آبدار مبتلا شد اما بعد مدت دراز در جای
از جلد [illegible] پیدا شده [illegible] منفجر گردد و از آن ریم خارج میشود و در هر دو صورت از جریان ریم لاغری
بدن روز بروز زیاده [illegible] هکٹک فیور که قسمی از انفلامیٹری فیور ست باقی ماند یعنی بار بار
سردی محسوس میشود و [illegible] از تبی بدن خالی نمی ماند و درین وقت چون کل در [illegible] اسهال خصوصا در امعا
زیاده میشود [illegible] و اسهال پیدا گشته زیاده حال مریض خراب شده یا درهمین
حال میمیرد یا بسبب زیادتی ضعف هلاک میشود و این انجام سخت ترین انجامهای این مرض ست و گاهی
عظام مرده و فاسد شده بیرون آمده [illegible] میشود لیکن هرگاه در سرهای عظام طویله این حالت پیدا میشود
بعد صحت [illegible] مذکوره طویل [illegible] و بنسبت عظام دیگر صحیح صغیر می مانند زیرا که غذای این عظام از سرهای شان
که مثل غضروف لین میباشند و درانها خون کثیر زیاده می آید میرسد و چون سرهای مذکور فاسد شده ضایع شوند و آله
رسیدن غذای آنها باقی نماند نمو درانها نمیشود و از زیادتی باز می مانند و گاهی زخم و مده که در غضروف و غشای آبدار
مفاصل پیدا شده بود از آن عضویت مذکوریت فانی میشوند و بعد آن استخوانهای مفاصل چسپیده میشوند و
حرکت مفصل مذکور موقوف میگردد و درین هر دو انجام هلاکت نمیشود العلاج چون استخوان و غضروف و غشا
مفاصل آن که این حالت پیدا شود عضو مذکور را از حرکت باز دارند و برای آن عضو معلوم را در خشب و سوم
اسپلنٹ نهاده برجبند تا حرکت نکند و بدایت تدبیر درین مرض اعتماد زاید برای حصول صحت ست و اگر از ان
[illegible] ظاهر نشود [illegible] تدبیر هم اصلاحا در مرض ظاهر نشود و مرض شدت کند
و ورم و درد زیاده گردد [illegible] محل مرض [illegible] چسپانند و بعد آن آب سرد بران ریزانند بطوریکه در علاج انفل میشود
عام بآن [illegible] و از بن تدبیر اکثر مرض [illegible] باز ماند و مدت آن مبدل باز مان میشود یعنی خفیف الاعراض

میگردد و چون باین حد رسد اذیت در جانب مخالف ورم پیدا کند و اول و اخف و بهترین اقسام آن مالیدن
تنکچر آیوڈین بر ظاهر جلد محل ورم ست زیراکه از ان ورم در ظاهر جلد پیدا شده ورم باطن کم میشود و هم این
دوا خاصه درین مرض نافع ست که استعمال او ورم را کم میکند. و اگر ازین علاج ورم دفع نشود پلستر
ازکنتارس درست کرده بر جلد موضع علیل نهند و اگر از انهم فائده ظاهر نشود داغ بر استخوان مریض کنند
لیکن این عمل در جای کنند که استخوان آنجا قریب تر از جلد باشد و اگر ازین هم مرض دفع نشود عمل سیٹن باستعمال آرند
و اگر از کدام تدبیر فائده ظاهر نشود و ریم پیدا گردد و دمل حادث شود آنرا همراه تدبیر لیسٹر صاحب بادر بکشایند
و از ان ریم بر آرند و هر بار بوقت کشادن زخم و تبدیل دوای موضع تدبیر صاحب ها در را استعمال آورده باشند
و هم هرگاه ریم در خرابه غشای آبدار مفصل آورده باشد آنرا باستعمال تدبیر صاحب بهادر شق کرده از ان ریم
بر آرند و درینجا خاصة تدبیر صاحب موصوف را بالضرور استعمال دارند و الا از ترک آن درینجا خصوصا انقصال
عظیم پیدا خواهد شد و مریض هلاک خواهد گشت پس درینجا هر وقت لازم تدبیر مذکور باشد و بعد بر آوردن ریم تدبیر
سازند که عظام مفصل با خود باهم چسپیده و یکذات شوند و الا خوف بقای فساد در ان باقی خواهد ماند [illegible] درینجا جلد
مفصل را کشاده عظم فاسد را بر آورده عظام مفاصل را باهم کرده [illegible] چسپیده شدن مفاصل [illegible] بالفعل
طبیب موافق فعل طبیعت واقع شود زیراکه او هم چه شدن [illegible] [illegible] آن [illegible] مفاصل [illegible]
چسپانیده یکذات میکند لیکن درین حال هم بالضرور تدبیر لیسٹر صاحب را بعمل آورده باشند و از فساد [illegible]
اجزای عظام کبار آمده باشد درین وقت برای حفظ حیات عضو فاسد علیل را بالتمام قطع کنند تا از ان [illegible]
تا بعضو حیات مریض و جمله اعضای دیگر باقی ماند فقط قسم ... از امراض نهگانه مذکوره بودن کدام مرض
از امراض جلدیه بر جلد بدن خصوصا بر جلد راس و وجه است و ان اکثر از قسم اگزیما میشود قسم ... اعراض
مذکوره نهگانه اوٹیٹس یعنی ورم اندرون گوش یا اٹریا یعنی سیلان ریم از گوش ست و قسم ... از اعراض نهگانه
اوزینا یعنی سیلان آب و ریم عفن از بینی ست و قسم ... از اعراض نهگانه خنازیر و ورم میوکس ممبرین های دهن و حلق و
معده و امعاست و چونکه علاج اینهمه پیشتر نوشته شده لهذا هرگاه در حالت خنازیر این امراض پیدا شوند
موافق علاج هریک علاج سازند قسم دوم از اسکرافیولا یعنی خنازیر که همراه آن چوبرکل در کدام عضو شده
باشد و اولا اینجا دانستن چوبرکل ضرورست لهذا نوشته میشود بدان علمك الله که چوبرکل جسمی ست طبیعی
که اکثر در حالت خنازیر پیدا میشود و گاه گاه در امراض دیگر هم پیدا میگردد و آن بر دو قسم ست قسم اول
گری چوبرکل بکسر کاف فارسی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و هم ملیری چوبرکل بکسر میم و سکون لام و فتح
یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی در لغت انگریزی نامند و مراد از گری چوبرکل [illegible]

[illegible]

که در رنگ آن سفیدی و قدری سیاهی مجتمع باشد مثل رنگ خاکستری یا لون رمادیکه از خشب گرفته باشند
وتسمیه چوبرکل بآن باعتبار رنگ ست و ملیری نام دانه خردست وتسمیه چوبرکل باین اسم باعتبار صورت و
مقدار آنست زیراکه این چوبرکل هم صغیر المقدار مثل دانه سرشف یا دانه باجره یعنی کاورس میباشد و
قسم دوم آنرا ایلوچوبرکل بفتح یای مثناة تحتانی وضم لام وسکون واو یعنی زرد رنگ مینامند اما قسم اول آن مثل دانه
خرد شفاف میباشد که گاهی مثل غضروف سخت بوده گاهی از ان لین هم میباشد واین قسم چوبرکل گاهی در هر عضو بلکه
در اجزای آن علیحده علیحده دور دور میریزد وگاهی در عضو واحد دانه های خرد یکجا قریب قریب ریخته مجتمع شده
بقدر چهار آنی یا هشت آنی برصورت مدور میمانند که از دیدن آن گمان کرده میشود که یک چوبرکل عظیم است
ومراد از چوبرکل ملیری همین دانه های خرد اند که بعد ریختن در یکجا مجتمع شوند بالجمله چون این دانه خرد را بذریعه خورده بین
به بینند دیده میشود که در ان سیل وآب غلیظ خالی از سیل ست یا سیل وریشه ها وآب غلیظ است وسیل که در ان دیده
میشود در ابتدای مرض بر دو قسم بود یکی صغیر و دیگر سیل وسیع اما آنچه سیل صغیرست آن مثل هویت کریسکل یا لف کرکل
میباشد که در ان نقاط صغار کثیره میباشند وهمچنین در آب غلیظ هم نقاط کثیره خرد بوند وآنچه سیل وسیع دیده میشود
آن مثل سل موکس ممبرن یا سیل جلد بود که در انهم نقاط کثیره کوچک میباشند وغشای این سیل وسیع بسیار نازک بود که بادنی
صدمه شق شده نقاط صغار کثیره از ان جاری وسائل میشوند وچون مرض زیاده وکهنه گردد یک سیل ثالث هم
که آنرا بلغت انگریزی جاینت سیل بفتح جیم وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وفتح نون وسکون تای مثناة فوقانی
هندی یعنی سل عظیم قوی گویند یافته میشود وازین سل ریشه ها پیدا میشوند وچون این قسم چوبرکل را بذریعه امتحان کیمیاوی
می بینند ظاهر میشود که آن قسمی از فائبرن ناقص ست وچون قسم ثانی چوبرکل را که مائل بزردی ست می بینند ظاهر میشود
که ملیری چوبرکل ست که در ان بسبب پیدا شدن حالت فائی ڈی جنریشن رنگ زرد پیدا شده وهم چونکه بسبب
ریختن آن در عضو جاییکه چوبرکل ریخته برد و آن ورم حار پیدا شده وازین ورم قدری مواد در محل اجتماع آن ریخته
شریک آن گشته که بسبب آن در ان سختی پیدا شده پس فی الواقع هر دو قسم واحد اند محض بسبب پیدا شدن
حالت فائی ڈی جنریشن رنگ آن زرد میشود اما اینکه چوبرکل در کدام ریشه عضو میریزد پس در ان اختلافست
کسی میگوید که در جز خرد غشای خانه دار که مثل غده هاست میریزد وکسی میگوید که در غده های که اندرون جوهر
ذوات عروق شعریه اند میریزد واز ریختن آن راه این عروق وشرائین بند میگردد وکسی میگوید که چوبرکل خاص
در غده های عضو نمیریزد بلکه مثل غذای صالح بالای اجزای عضو که مثل ریشه ها هستند میریزد وآنجا مجتمع می ماند
وچنانکه غذای صالح بعد ریختن بر اجزای جمله اعضا در آنها منجذب شده صورت عضوی را قبول کرده جزو
عضو میشود این فائبرن ناقص منجذب در اجزای عضو نمیگردد ونه صورت عضوی قبول میکند بلکه بر اجزای

اعضا مجتمع مانند و از ان کدام ریشه عصب یا ریشه عروق وغیره پیدا نمیگردد اما اینکه این فایبرن ناقص از کجا در خون آید
که از ان در عضو میریزد پس بدانکه اقرب بحق آنست که این از لمف می آید باین طور که آنچه سیل در لمف پیدا میشود تا تمام
و ناقص النضج پیدا میشود تا حد سیل کامل نمیرسد و بهمین صورت ناقصه خود مانده در خون داخل میشود و بسبب نقصانی که در
صورت اصلی خود آن در خون هم نضج کامل نایافته فایبرن ناقص میشود که آنرا الیاقت تغذیه عضو و بدل ما یتحلل
نمیباشد اما اینکه چون چوبرکل در عضوی میریزد انجام آن بعد ریختن چه میشود پس بدانکه اول انجام آنها اینست که او بهمه
جذب شدن چوبرکل در عروق بعد انصباب آنست دوم آنکه چوبرکل در عضوی میریزد و بعد ریختن جذب نشود بلکه
جبن یعنی پنیر گردد و بسبب آنکه رنگ آن زرد و جسم آن که روشفاف و صفای آن زائل شده مثل پنیر گردد
و این حالت را کیسیوس انفرمیشن یعنی ..... میگویند و بعد این حالت هم دو انجام آن میشوند اول اینکه بر حال
ماند تا اینکه قدری ورم گرد آن پیدا شده و از ان فایبرن ریخته غشای از ان پیدا شده چوبرکل مذکور در غشای
مستور مدتها یا تا آخر عمر ماند دوم آنکه چوبرکل مذکور لین شده مثل ریم گردد و گرد آن ورم حادث شده دل گردد
و همراه مدهٔ این دمل چوبرکل هم خارج شود و بعد خارج شدن دمل چوبرکل جا بکه این هر دو بودند
زخم می ماند پس اگر این زخم در ریه باشد آنرا ابلنت انگریزی و امیکا یعنی خانهٔ خالی نامند و هرگاه در معا بوده از انگریزی
یعنی زخم میگویند پس این خانه خالی روز بروز حرکت بسوی اندمال کرده مجتمع و صغیر میشود تا اینکه لبهای جراحت
باهم متصل شده مندمل میگردد و بمحل اندمال آن خطی سخت اثر خشک ریشه بر آن باقی ماند چنانچه وقت تشریح میت
اکثر این خط در ریه دیده میشود و از ان دانسته شود که در ریه این کس چوبرکل ریخته بود و بعد انصباب لین و ریم شده
خارج گشته بود و انجام سوم اینست که چوبرکل مذکور کالسی فیکیشن یعنی آهک گردد و بدانکه این انجام سوم بعد مرتبه
و انجام ثانی میشود یعنی آنچه چوبرکل که زرد رنگ و ناصاف مثل پنیر شده در غشای جدیدی ماند همین آهک گردد
و بعد اینکه آهک میشود آنچه سیل روغن و شحم که در ان بوده و بسبب آن رنگش زرد شده بود آن در عروق منجذب
میشوند و اجزای باقیه دیگران آهک شده مدتها در عضو یک بخته باقی میمانند و ازان اذیت بسیار قلیل میشود چهارم آنکه چوبرکل
موسوم به پنیری ریشه های سخت شده مثل غشا صلب میگردد و سیل که در ان بوده منجذب میشود و این انجام چهارم
خاصه در ریه دیده میشود و بسبب آن ریه منبسط نمیگردد اما اینکه چوبرکل در کدام کدام عضو میریزد پس بدانکه
اگرچه ریختن چوبرکل در جمیع اعضای بدن من حیث هو چوبرکل متساوی الامکان است لیکن بسبب استعداد وجود
اعضا که در ان ها می ریزد در بعضی زیاده و در بعضی کم و کاست در بعضی پیشتر و در بعضی بعد آن میریزد و بنابرین بعضی
از ذاکتران بسبب استعداد اعضا حسابی درست کرده نوشته اند که زیاده از همه اعضا در لحوم رخوه یعنی
غده های بدن میریزد و بعد آنها در غشای تنا شده دار بدن میریزد و همچنین گاهی در یک عضو و گاهی در وقت واحد در

اعضای مشهوره گاهی در وقت ... در جمیع اعضای بدن میرسد و در بین وقت که در جمیع اعضای بدن میرسد
آنها عبارت اند از ... آنچه در آن ... انشاء الله تعالی اکنون بدانکه از جمله اکثر اعضا
روی استعداد برای ... جوبرکل ... چنانچه بعضی گفته اند که ابتدا عمر پانزده سالگی اول جوبرکل که در بدن میرسد
در ریه ... آن بنسبت دیگر اعضا استعداد انصباب جوبرکل در خود زیاده میدارد و بعد آن امعا
اند و بعد آن غده های مساریقی و بعد آن حنجره و بعد آن غده های اعف فقای و بعد آن غشای باریطون
و بعد آن طحال و بعد آن گرده و بعد آن پلورا یعنی غشای آبدار پهلو و بعد آن جگر و بعد آن قصبه السالک
هوا و بعد آن عظام و بعد آن خصیتین و بعد آن جوهر دماغ و بعد آن اغشیه دماغ و بعد آن راه گرده
یعنی برسنج و بعد آن مثانه و بعد آن مجری بول و بعد آن غریطه قلب و بعد آن معده و بعد آن جلد بدن
و بعد آن عضلات بدن و بعد آن زبان و بعد آن ... و بعد آن مری معده و بعد آن ... یعنی ...
و بعد آن ... العلامات بدانکه چون انصباب جوبرکل در اعضا بحسب استعداد آنها گاهی در یکی عضو
زیاده و گاهی کم و همچنین در کدامی عضو جلد جلد زیاده میرسد و در کدامی کم و تا دیر میرسد لهذا مطابق
این اسباب علامات انصباب جوبرکل کثیر و قلیل و قوی و ضعیف می باشد بالجمله چون جوبرکل در عضوی میرسد
اکثر موافق این ترتیب علامات یافته میشوند که اول لاغری بدن ظاهر میشود و پس رنگ جلد بدن از
حالت طبیعی متغیر مثل حالت ... میگردد و اشتهای طعام کم گردد و در هضم غذا فتور ظاهر میشود که بخوبی هضم نگردد
و گاهی این علامات از یکدیگر تقدیم و تاخیر هم میشود لیکن اکثر این علامات در وقت واحد جمع میباشند پس اگر جوبرکل
تا دیر میرسد این حالت دیر تر ماند و اگر جلد جلد میرسد و در ریه بود ... روز این حالت قدری سرفه شروع شود
و همراه آن یا بعد شروع شدن آن ضعف و سرعت نبض پیدا گردد و ... وقت ... ... از عرق
خالی نباشد و همراه آن یا ... حرارت لمس بدن هم ظاهر شود و این علامت قوی بر انصباب جوبرکل است
خصوصا هرگاه ... حالت ... حرارت لمس بدن پیدا شود از ... استدلال قوی بر وجود انصباب
جوبرکل توان کرد و چون جوبرکل در عضوی میرسد بعد علامات عامه انصباب جوبرکل که مذکور شدند علامات
خاصه انصباب آن در هر عضو پیدا میشوند و قبل جمله علامات خاصه نقصان فعل عضوی که در آن ریخته پیدا
میشود ... مثلا اگر در دماغ میرسد ... در بین وقت ... پیدا میشود و اگر در قصبه میرسد فساد در آواز
... صوت یا ... آن ظاهر میشود و اگر ... نفث الدم ظاهر میشود و اگر در امعا میرسد
اسهال همراه آن ... [illegible]
[illegible]

بعد الموت ظاهر میشود و باید دانست که استدلال از این علامات برای فساد چوبرک با وجود بودن سل و دق کافی نیست
چرا که ممکن است که با اختلاط در بلغم ذرات او پیدا شاند و حکم بوجود سل و دق نمیکند البته اگر ... مقصود از علامات دیگر باو
ابرست یکی آنکه چوبرکل پیدا شده ... زیرا که چنانکه نوشته شده که چوبرکل ... است که از قصور ...
کیلوس پیدا میشود و برای این او علاج عام اینست که تقویت هاضمه نمایند تا چون قوی ... پیدا شود و در ان
چوبرکل پیدا نگردد و هم چنانکه ... بدیرایه این تدبیر تجفیف آن در عضو مبتلا شود و دوم مقصود از علاج آنست
که آنچه چوبرکل در عضو ریخته است باز در عروق منجذب گردد و عضو مذکور از ان خالی از افساد آن ... مانا
برای مقصود اول باید که اغذیه جیده مقویه مثل شیر و شیر خر زرده بیضه و لحم جیده خورانند و روغن ... ماهی
هم نعم الاغذیه است پس اگر در معده عفونت و بدهضمی باشد تدبیر دفع و اخراج آن نمایند چنانکه بکرر نوشته شد
واگر در معده عفونت نباشد برای تقویت معده ادویه مثل منرال ایسڈ همراه ادویه تلخ که مقوی معده اند مثل کلنبا و جنطیانا و ...
و بارک و کنین بنوشانند و از منرال ایسڈ اگرچه سلفورک ایسڈ و نائٹرک ایسڈ ... هم نافع اند لیکن
فاسفورک ایسڈ انفع است و هم مریض را در هوای صاف دارند و اگر ممکن باشد برای صحت ... سوار کرده
در هوای صاف گردانند و همیشه جلد بدن را با غسال از آب نیم گرم صاف کنند و بعد آن خوب بدن را خشک
سازند و درین وقت احتیاط از رسیدن هوای سرد به بدن نمایند تا سردی پیدا نشود و اگر غسل کردن ممکن
نباشد هر عضو ظاهر بدن را جدا جدا بدریعه پارچه یا اسفنج مغموس باب بشویند و صاف دارند و درین باره بقول
جاهلان که در حالت مرض غسل نکنند اعتنا نه سازند که کثافت جلد بدن مولد امراض و مورث فساد و ... ابدان
و هم همیشه بدن را از رسیدن هوای سرد محفوظ دارند و برای این چنانکه در فصل بارد فلانل ... پوشند ... با
آن دیگر لباس گرم مثل قبای چرم سابری در بر کنند و در فصل حار فلانل ... ملاصق بدن دارند و برای
منع کردن چوبرکل از انصباب لا نکو آیوڈین ... ایلیس ... بنوشانند و بعضی ... از کثیر ... را هم در ... نا
نافع میدانند و آنچه در علاج اورام غدیه ادویه نوشته شده اند مثل سیرپ فیری ایوڈائیڈ یا ... ایوڈائیڈ ...
هم اینها نوشانیدن بهر این کار مفید دانند زیرا که اکثر چوبرکل در غده های لمف ... و غده های کیلوس ... پیدا
و ادویه مذکوره این غده ها را صاف میکنند و برای حصول مقصود ثانی که منجذب شدن چوبرکل در عروق است
آنکه آیوڈین های ... مثل سیرپ های ... فاسفت آف ... یا ... فاسفت سوڈا نوشانند و ازین اقسام ادویه ...
... فاسفت آف ... زیاده داده میشود یا ... پھیکل ... آن ... را بنوشانند و همچنین از مرکبات
آیوڈین ... ایوڈائیڈ آف ... یا ... ایوڈائیڈ ... یا ... پتاس ایوڈائیڈ را هم نوشانیدن مفید دانند و بر جلد ظاهر بدن که
مقابل عضو مریض باشد طلا کردن تنکچر ایوڈین مفید است و ایضا همراه ادویه مذکوره ... نوشانیدن ... نا

درین وقت نافع ست و آنرا بالضرور در هر حال هند این قدر علاج بطور علاج عام اینجا نوشته شده و علاج
خاص هر عضو بجای خود نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند فقط کتاا ما چوبرکیولوز که آن عبارت است از
انصباب چوبرکل در جمیع اعضای بدن پس اگر بسرعت و شدت و کثرت باشد آنرا اکیوت چوبرکیولوز نامند و انجام
آن در دو سه هفته ظاهر میشود و اگر خفیف الاعراض باشد و بتاخیر و قلت ریزد انجام آن تا دو سه ماه ظاهر میشود
اعراض و علامات قسم اکیوت آن اکثر در دماغ یا در شش یا در باریطون یافته میشوند العلامات درین قسم اکیوت
گاهی مریض قبل ریختن آن بصحت صحیح میباشد ولیکن اکثر آنست که از قبل ریختن آن مریض قدری مرض و شکایت مزاج
و بدن داشته باشد مثل ماندگی و لاغری بدن و ضعف طبیعت و گاهی قبل آن در سل و دق خفیف الاعراض مبتلا میباشد
و بعد آن دفعةً التهاب این ماده در اعضا الثر میشود و گاهی بعد مبتلا شدن در ثانیا ظهور و بعد گذشتن ده روز یا دو هفته
بیرون این مرض پیدا میشود و بالجمله ابتدای این مرض باین نحو میشود که یک روز اول بیرو و لرزه دو سه بار پیدا میشود
بعد آن تپ ساده شدید قوی می آید که چون [illegible] حرارت بدنی [illegible] از یکدرجه و دو درجه تا چهار درجه
صاعد میشود و بعضی از یکدرجه و [illegible] بار تا یکدرجه [illegible] بار در [illegible] حرکت میکند و در ابتدای مرض این
مشابه با تپ [illegible] نائبه می آید و بعد آن بصورت [illegible] میشود یعنی تپ همیشه باشد و در آن خفت هم ظاهر
شود و بعد چهار [illegible] یا یکهفته تپ لازم [illegible] میگردد و در آن خفت [illegible] گردد و هر قدر که مرض قوی و شدید
باشد تپ لازم [illegible] ضرورت [illegible] قلیل میباشد و اگر قوی نبود [illegible] تا یکهفته مانده بعد آن تپ
لازم میگردد و عرق در زمان تپ [illegible] و تپ لازم [illegible] می آید لیکن از آن خفت در حرارت بدنی ظاهر نمیشود و لاغری بدن
و ضعف آناً فاناً هر روز زیاده میگردد و قدری سرفه هم پیدا میشود و تنفس هم عسر ظاهر گردد و بلغم کمتر آید اما چون بذریعه
استیتسکوپ حال سینه دریافت کنند خرابی و فساد در سینه یافته میشود مثل آنکه یا فقط در آواز دخول هوا قدر
غلط [illegible] میشود یا قدری آواز [illegible] مثل آواز صفیر دقیق که از تورم شدن مجاری [illegible] پیدا شده مسموع میگردد
از ابتدای مرض کرب و قلق و کم خوابی زیاده میباشد [illegible] علامات مرض و ضرر دماغ
مثل هذیان و تشنج از ریختن چوبرکل در دماغ پیدا میشود [illegible] زبان و دندان سیاه [illegible] آثار کمزوری یافته میشوند و در
[illegible] میگردد و گاهی اسهال [illegible] پیدا میشود و درین حالات چند روز باقی مانده بعد آن
یا علل [illegible] بیهوشی [illegible] و از [illegible] اکسیجن در خون یا
ارتشاح [illegible] هلاک [illegible] اعراض پیدا میشود [illegible]
که [illegible] مرض چوبرکیولوز [illegible] خاصه در اطفال [illegible] در ایشان
[illegible]

امراض جلد مثل حصبه یا سرخی جلد یا بثور نملا ظاهر شوند و هم در تخفر یا ملیریا سبب ازدیاد یکصد تا یکصد چهار درجه حرارت شده باقی ماند و در سرسام بعضی از یکصد و بست زیاده شده تا یکصد و شصت درجه برسد یعنی از یکصد و بست درجه هر قدر که زیاده شود و مرض روز بروز ازدیاد ترقی کند و عسر و تنفس موجود بود و با وجود موجود بودن سرفه بلغم بسیار قلیل آید گمان غالب سه بود این چو بر کیبولوزر توان کرد العلاج علاجش همین است که تقویت علیل کوشند از خورانیدن اغذیه مقویه جیده مثل شوربای لحم یا زرده بیضه مرغ و شیر تازه و هم همراه اینها یارک یا انیمی و مرکبات آنرا و اپوسیا کاربناس نوشانیدن مفید است و اگر زرده بیضه را در شیر تازه حل کرده قدری وین با آن آمیخته بنوشانند بهتر است لیکن اگر مریض مجتنب از شرب شراب باشد او را عوض وین اپوسیا کاربناس همراه زرده بیضه و شیر بنوشانند باقی علاج اعراض موجوده که محتاج علاج شوند نمایند فقط تمت **فصل یازدهم** در بثور لطیبه که آنرا در لغت یونانی سوداآمینا نامند بضم سین مهمله و سکون واو و دال مهمله مشدده مفتوحه و سکون الف و کسر میم و فتح نون و سکون الف نامند یعنی قطره عرق زیرا که در ان عرق زیر طبقه بالای جلد محتبس میشود و از ان آبله های پر آب صاف مثل تخم باجره یعنی گاورس جدا جدا در جلد حادث میشوند و گاهی آنچنان در آبله ها که پوست سفید مثل شیر پیدا شده و در بین وقت این آبله در شکل و رنگ مشابه مروارید میگردد و این بثور سه چهار روز مانده خشک گشته زائل میشوند و دیگر بثور بهم می آیند و این سلسله بروز دو وال ثور تا دو سه هفته می ماند و اکثر در جانب مقدم بثور بدن خصوصا بر سینه و زیر ترقوه این بثور یافته میشوند اگرچه ممکن است که بر تمام جلد یافته شوند و ازین بثور کدام کلفت و اذیت جلد پیدا نمی شود السبب سبب آن رسیدن زیاده حرارت بجلد و زیاده آمدن عرق است لهذا اکثر در اقسام ایسه تفوسیه که در ان بثور و غیره بر جلد پیدا میشوند و هم در روماتیزم و هم در حمیات حاده دیگر مثل تایفس فیور یا تایفائد فیور وغیره و هم حادث میشوند و ما دام که در علاج حمیات قدما ابتدا ادویه حاره معرقه باستعمال می آوردند و البته حاره می پوشانیدند و آتش قریب هم میداشتند این بثور زیاده پیدا میشدند و آنها زیادتی این بثور را علامت مهلک میگفتند و درین قسم که این بثور پیدا میشدند آنرا ملیاری فیور میگفتند زیرا که مل یا تم بمعنی تخم خرد کشیر است پس هرگاه که دران بثور خورد مثل تخم باجره زیاده می دیدند آنرا باین اسم موسوم ساختند و هلاک دانستند لیکن فی الواقع این بثور علامت مهلک نیستند بلکه چون آنها بسبب اشتداد حرارت میشدند و اشتداد حرارت سبب هلاکت مریضان میشد پس ازین سبب در غلط افتادند و چون حالا در پیدا شدن اطفال اسباب مستعمله از قسم انسداد هوا و پوشیدن لباس حار و داشتن نار قریب زن نوزائیده زیاده جمع میکردند و تا حال میکنند لهذا در بیماری پل فیور هم این بثور زیاده پیدا میشوند تا از وقتیکه علاج حمیات به تبرید کرده شد ظهور اینها کم شده العلاج فی الواقع این بثور محتاج علاج نمیباشند بلکه همراه زوال حمیات خود زائل میشوند البته تدبیر تبرید بدن نمایند که آن نافع است فقط **فصل شانزدهم** در قوبا بضم قاف و سکون واو و فتح بای موحده یعنی بکسر دال مهمله مشدده و سکون یای تحتانیه و فتح واو ... و سکون دال مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی یعنی دشواری آمدن عرق است السبب بعض

امیست که در غده های مجاری عرق قدری ورم پیدا میشود که از این عرق جاری نگردد و غده آن پر آب شده و ... میگردد و بصورت آبله لیکن این آبله از جلد بیرون نمی آید بلکه زیر جلد میماند و سرچه های غده عرق که ... بالای ... مثل ساگودانه دیده میشود و از خارج و آن اکثر بر جلد در میان انگشتان دست پیدا میشود و گاهی بر جلد پا ... نیز ... بعد از آن قدری گرمی و خارش بر جلد یافته میشود و چون آنرا می خارند از آن قدری مائیت ... و سرخی در جلد ظاهر شده بصورت اکیس ... مشابه میگردد و آن در فصل حاره بار و بهر ... در انسان ضعیف پیدا میگردد و گاهی در مرض نقرس هم حادث میشود العلاج هرگاه در صاحب نقرس پیدا شود ادویه مدره مثل کاربونیت ... پتاس ... وهم ادویه مسهله مثل ... شده تمر هندی یا ... کاغذی یا آب آلوی بخارا بنوشانند لیکن ... ادویه ... و چون بر اکثر بدن ظاهر شود درین وقت از آنچه در ادویه از قسم کهار باشند مثل ... کاربناس ... حل کرده از ... غسل کنانند تا ... و سوم ... و چرک صاف شده رقیق گردد و از آن عرق بر آید یا خشک شود و چون از زیاده خاریدن زخم حادث شده باشد و در آن آنچه در علاج اکیس ... نوشته شده باستعمال آرند و به تقویت بدن ... اغذیه جیده و نوشانیدن ادویه مقویه مثل کنین وغیره فرمایند فصل هفتم در انشقاق جلد بدن ... حقیقت آن هم قسمی از ... که انگریزی ... مرضیست که در آن جلد قدری ... و غلیظ و خشک میشود از جائیکه در جلد چین ... شق میگردد و کناره های شق غلیظ میگردند و ... زخم جلد اتصال خود را گذاشته متفرق میشود و گاهی ... زخم تا اصل جلد که ... رسد و از آن درد و اذیت عظیم پیدا میشود و آن اکثر بر پشت دست و بر حلمه پستان و بر لب و بر پا ها و گاهی در میان انگشتان یا هم انشقاق در جلد واقع میشود و اکثر بر محل سلامیات انگشتان دست و گاهی در سطح داخلی انگشتان دست هم زیاده میشود و بر پا ها اکثر در فصل سرما بسبب پیاده راه رفتن یا بدون ... راه رفتن حادث میشود العلاج چونکه علاج انشقاق لب و انشقاق حلمه ثدی و انشقاق مابین اصلین ... بجای خود ها مذکور شده اکنون علاج انشقاق دست و پا نوشته میشود پس آنکه چون جلد دست این انشقاق پیدا شود و آن اکثر محل سلامیات و سطح داخلی انگشتان میشود پس درین وقت چون بدانند که انشقاق شروع میشود باید اول از آب گرم دستها را بشویند بعده از پارچه نازک صاف کرده ادویه ملینه جلد مثل روغن شیرین یا گلیسرین یا کافور خالص سائیده یا مرهم آکسائیڈ آف زنک یا شهد خالص بر آن خوب مالیده بعده از پارچه نازک صاف سازند و چون زخم پیدا شود و غائر باشد و کناره های آن سخت بوند درین وقت سلوشن نائتر ... که از ... گرین تا چهل گرین اصل کاستک نقره در یک اونس آب ... کرده باشند از قلم ... در زخم اندازند تا اذیت زخم کم گردد ... مرهم اکسائیڈ آف زنک بر آن نهند تا مندمل شود و هرگاه بر جلد پا انشقاق قلیل باشد در این وقت آنچه برای انشقاق دست نوشته شده کافی خواهد بود لیکن آنجا هرگاه جلد پا زیاده غلیظ و خشن شده باشد و زخم زیاده

فصل هفتم در انشقاق جلد بدن

فصل پنجم در تقرح القطاة

نافع باشد و درین وقت اول جلد را لین و رقیق سازند مثل اینکه اول پولتس از تخم کتان درست کرده بران بچند
پارچه آسید کریم و صابون محلول یا پارا تا مدتی دراز دارند بعده از قطعه آبگینه یا از کارد جلد مذکور را حک نمایند
یا بموتراش حکم دهند که جلد را از هر دو سو تراشیده رقیق سازد و چون جلد رقیق شده برابر زخم رسد درین وقت لوشن
نائتر سلور قوی در زخم اندازند تا اذیت زخم کم شود بعده مرهم اوکسائید آف زنک یا چربی بز وغیره یا مرهم کریاسوت
بران نهند تا زخم مندمل گردد و لیکن بعد صحت از پیاده دویدن و موزه در راه رفتن را منع کنند و در وقت شدت مرض هم
از پیاده رفتن ممانعت سازند فصل پنجم در تقرح القطاة یعنی زخم عجز و آنرا بلغت انگریزی بید سور گویند
بکسر بای موحده و سکون یای مثناة و دال مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله یعنی زخمی که از زیاده خوابیدن
بر پلنگ پیدا میشود و این زخم وقتی حادث میشود که مریض بسیار لاغر گردد و شحم و لحم آن تحلیل رود و عضلات باریک
رقیق و لاغر شوند و در میان استخوان و جلد واسطه قلیل ماند و اکثر جای پیدا میشود که آنجا استخوان با جلد قریب بود مثل
محل عجز و مفصل عظم ورک و جائیکه سر استخوان ورک با جلد اقرب است و گاهی بر محل استخوان کتف هم پیدا میگردد
و در ابتدای آن سرخی در جلد این مواضع پیدا میشود بعده آنجا ورم حادث گردد و اگر ورم کم باشد اول یک
بثره خرد ظاهر میشود و بعده بران آبله پیدا شده روز بروز این آبله وسیع گردد و منفجر شده از ان آب جاری میشود و
طبقه ظاهری جلد رفته رفته ضایع شده از زیر آن اصل جلد نمایان میگردد پس اگر بعد آن هم بر عجز افتاده ماندن
بران برابر باشد از اصل جلد هم برمی آید و دران زخم پیدا شده روز بروز منبسط و غائر میشود تا اینکه از اصل جلد
و غشای خانه دار و ریشه دار گذشته تا استخوان میرسد و آهسته آهسته لحم آنجا را میخورد و اگر عجز بران زیاده متصل
ماند و ورم کثیر باشد درین وقت جلد آنجا مرده و مثل چرم خشک و مرده و سیاه گردد و گرد آن سرخی پیدا شود
و لحم متورم هم فاسد و سست شده تا رفتگی یعنی گنگرین یعنی موت لحم حادث شود پس بعد جلد مرده از جلد زنده منفصل گردد و
از انفصال آن سرخی بر دور آن پیدا شده ریم و آب از ان لحم و جلد مرده جاری میشود پس بسبب این آب ریم
این جلد و لحم مرده لین شده با کمال عفونت از محل خود بیرون می آید و بجای آن زخم عظیم باقی ماند و هم این زخم بسبب
رسیدن عجز افتاده ماندن روز بروز زیاده میشود و مادام که علاجش نکنند خود این زخم اصلاح نمی پذیرد و اسباب
سبب فاعلی آن رسیدن اثر عجز متصل است که از کثرت افتاده ماندن بر بستر میرسد و سبب معینش ان کمزوری جلد
که بسبب نیافتن غذای جید و نرسیدن خون از کثرت عجز حاصل میشود و هم نه خارج شدن عرق از منافذ
از جلد که یعنی معین بر کمزوری جلد میشود چه از نه خارج شدن آن و از نرسیدن هوا پایین موضع جلد از
عرق خشک نمیشود و از باقی ماندن رطوبت دائمی جلد لین و ضعیف میگردد و این مرض در اطفال که عظام
آنها صغیر و خفیف الوزن اند کمتر دیده میشود و در کبار که عظام آنها کبیر و ثقیل اند زیاده پیدا میشود خصوصا در امراض

ونمکوپیه آن مریضان بر پلنگ و بستر شوند زیاده افتاده می مانند مثل فالج یا حمیات مزمنه یا سل و فاسد
در بعض پا یا زیاده کبا قسمی از فالج است و در آن هر دو یا بستر می شوند زیاده میشود زیرا که در آن اکثر بول جاری
میماند و از آن بستر علیل اکثر رطب مانده و بسبب آن جلد عفن و فاسد میگردد العلاج هرگاه مریض زیاده بر بستر
افتاده ماند درین وقت باید که خبرگیر مریض همیشه مواضع حدوث این مرض را روزانه خود دیده باشد زیرا که وقتی که
ضعف جلد یا در فالج مذکور حس مریض کم یا معدوم میشود لهذا خود مریض احساس اذیت نمیکند بالجمله هرگاه ببینند
که بر جلد این مواضع سرخی پیدا شده اول از آب گرم بشویند و خشک کنند و هوا را با این مواضع برسانند
پس اگر ازین تدبیر جلد برنگ و هیئت اصلی خود نیاید سرکه یا براندی با آب حل کرده بر آن نهند یا سلوشن نائتر سلور
که از پانزده گرین تا بیست گرین اصل کاستک در یک اونس آب حل کرده باشند بر آن طلا سازند نوع دیگر سفیده
بیضه مرغ را با اسپرت وین حل کرده بر محل سرخی مذکور طلا سازند پس اگر از استلقا بر عجز این حالت پیدا شده باشد
مریض را بر پهلو یا گردانند و اگر بر عجز و سرین هر دو جا باشد درین وقت بالشهای لین که اندرون آنها خالی باشد تحت
زیر عجز و سرین علیل نهند که محل سرخی در محل خالی باشد و از ثقل محفوظ ماند یا ایر بید که بکسر الف و فتح یای مثناة تحتانی
و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانی و دال مهمله اسم فرش هوای است و آن از همه افضل است
گرفته زیر بیمار گذارند تا اذیت عجز بر محل یاد وقت نرسد و چون زخم حادث شود پس آنچه در علاج زخم عموماً نوشته شده موافق
آن باستعمال آرند فقط تمت فصل نوزدهم در بیان امراض متعلقه عرق و جلد وغیره بدانکه عفونت تن ازینکه عرق از دو عضو پیدا
میشود یکی از غده مولد عرق دوم از غده مولد شحم چه آنچه از خون بسوی جلد می آید بذریعه همین دو عضو می آید و هم باید دانست
که در عرق همیشه در حال صحت هم قدری ترشی میباشد و آن امتحان کرده میشود از کاغذ نیلگون که از آن امتحان بول میکنند
باینکه هرگاه آنرا با عرق بدن صحیح ترکنند رنگ آن سرخ میگردد لهذا همیشه از عرق صحیح هم قدری بوی ترشی می آید و این
ترشی عرق و بوی ترش در بعض امراض مثل روماتیزم یا در استعداد خنازیری زیاده میشود و لیکن گاهی از عرق بوی
تیزاب یعنی نیز می آید و اکثر این بو وقتیکه بول محتبس شود یا کثر آید زیاده میشود و گاهی عفن مثل بوی گاه هرگاه عفن شود یا بوی عفن می آید
و آن در مرض اسکروی و پیوا ارپرل فیور و پائمیا زیاده مشموم میشود و گاهی هرگاه بر سر گنج باشد یا بر سینه بهق بود
یا امراض جلدیه که از ماده تخم نباتی که آنرا بلغت انگریزی ٹینیا یعنی مفت خوره گویند مثل قوبا وغیره پیدا شوند چنانچه
بو از جلد می آید که از طعمه هرگاه آنها را دیرتر و طرقی گذارند و بسبب آن بدبو شوند می آید و گاهی بوی مشک از عرق
انسان می آید چنانکه از جلد بعض حیوان مثل گربه و آهو و بعض اقسام مگس می آید و گاهی از عرق بدن بوی که
می آید خواه از یک عضو یا از یکجانب بدن و گاهی آنچه اشیای که از خون بتوسط مسام و عرق بیرون جلد می آیند مثل کها
و غسل و کبریت و زعفران و حلبه و مشک و روغن سیاه وغیره بوی آنها هم از عرق و جلد محسوس میشود بذریعه غده های مولد عرق

فصل نوزدهم در خصوص امراضی که متعلق بعرق و جلد وغیره

همچنین از غده های مولد شحم هم بوی تیزاب ایمونیا و هم بوی روغن خاصی آمیخته در ثقل وارسیده و جائیکه موها زیاده
اند بوی عفن از این غده های مولد شحم می آید و کسیکه موهای آن مائل بسرخی یا زیاده سیاه بوند چه این هر دو صاحب قسم
خاص خنازیری میباشند از جلد و عرق اینها هم بوی عفن زیاده می آید و اکثر از جلد و عرق سیاه پوستان بوی تیز می آید
و هم در وقتیکه بدن گرم میشود بوی عفن می آید بالجمله از جلد و عرق هر انسان بوی خاص می آید لیکن آن گاهی بسیار
بد و عفن میباشد که باعث تاذی و تنفر می شود از این جهت بحکم مرض خلاف زینت شمرده شود و درین وقت در ان ایمونیا
و کبریت میباشد فقط و هرگاه قبض شکم زیاده میشود بدبوی در جلد بدن زیاده میشود اما نتن رایحه براز و مراد از ان اینست که از
بدبوی معتاد زیاده باشد زیرا که بوی براز کسی عطر و خوش نمیباشد پس آن اکثر وقتیکه جگر کار خود را زیاده یا کم دهد خصوصاً
وقتیکه صفرا کم پیدا کند و بسبب آن انچه اغذیه که دران البیومن زیاده باشد مثل بیضهٔ مرغ و لحم و غیره یا روغن زیاده
خورده شود و از ان هم غذا بخوبی نشده متعفن شود و درین وقت نتن رایحه براز زیاده میگردد زیرا که از بعضی متعفن بیضهٔ مرغ
کبریت و ایمونیا زیاده پیدا میشود بالجمله سبب نتن رایحه براز زیاده پیدا شدن کبریت و ایمونیا دران میباشد و گاهی در زحیر هم
بوی آب گوشت تازه از براز می آید و آن دلیل قوت زحیر میباشد اما نتن رایحه بول پس اکثر آن هم بسبب زیادتی ایمونیا
و کبریت در بول میباشد و بهر سبب که میوکس در بول زیاده پیدا شود بوی بد دران زیاده میباشد چنانکه در ورم مزمن
میوکس ممبرین مثانه میوکس و بدبوی در بول زیاده میباشد زیرا که چون بول تا دیر در مثانه ماند با یوریا می امیزد
و از اختلاط آن ایمونیا و سلفر پیدا میشود و ایضاً در مرض برائٹ الزیز یعنی البیومن یوریا هرگاه بول بقلت آید رنگ
آن سرخ باشد و همچنین در حمیات حاده چون بول سرخ بقلت آید رایحه بول نتن میباشد و هرگاه میوکس و مده و جنین
عورات متعفن میشود و با این زن کسی که علقه ذکر آن دراز بود و مقطوع نباشد مقاربت میکند و آن میوکس متعفن
و جنین زن دران داخل شده میماند و همراه بول خارج شود از بول آنهم بوی عفن می آید و ایضاً در بول عورات
بوی عفن زیاده میباشد بسبب اینکه میوکس متعفن و جنین شان چون بر فرج آمده مجتمع می ماند و با بول ایشان مخلوط میگردد
از ان در بول شان عفونت پیدا میشود همچنین هرگاه سرطان در رحم زن باشد بوی بول آن عفن بود و کذا هرگاه بعد
ولادت کدام جزء غشای در رحم باقی مانده متعفن گردد و از ان میوکس و آبی که از فرج خارج میشود متعفن گردد
از اختلاط آن بول آنهم عفن میگردد العلاج هرگاه سبب عفونت موجود و لائق دفع بود اول آنرا دفع کنند مثلاً اگر
از خوردن اشیای که در بول نتن رایحه پیدا میکنند بوی بد باشد خوردن آنها را ترک کنند و اگر از بدهضمی غذا بود
تدبیر تجوید هضم باستعمال آرند و اگر از قصور فعل جگر بود ادویه مبدله مزاج و مولد صفرا مثل بلیوپل و [illegible]
و اگر از قلت فعل گرده و مثانه باشد مدرات دهند و آنچه مانع از تولد میوکس باشند مثل یوواارسا یا بیوکو یا
گیلک ایسڈ آنها را نوشانند و اگر از شدت قبض بود مسهل دهند بالجمله هرگاه از نقصان فعل کدام عضو بود اول تدبیر

فصل آن عضو نمایند پس بعد علاج عام نمایند باینکه پرآون سوپ که قسمی از صابون زردست همراه آب نیم گرم بر بدن بمالند
وبعد آن از آب خوب بدن را بشویند و باید که مالیدن صابون مذکور و شستن از آب گرم زیاده بمحل بغل و
اربیه وغیره جاییکه نتن را بیشه آنجا زیاده بود مکرر واقع کرده شود و اگر بعد آنهم قدری اثر بوی بد باقی باشد
کلوراپیڈا فلاایم لوشن بر این مواضع طلا کرده و مالیده بعد آن باز از آب ساده بشویند و از خورانیدن دو سه
گرین ٹانک اسید هم بوی عفن از بدن کم میشود و کذلک از مالیدن مضیقات مسام و منافس مثل ٹانک اسید
وکیلیک اسید یا شب یمانی یا اوکسائیڈ آف زنک یا مرداسنگ هم بوی بد بدن کم میشود زیراکه چون این ادویه
منافس را تنگ میکنند ازین جهت بوی بد از انها خارج نمیشود یا کم خارج گردد فقط تمت فصل
از لغت انگریزی چومر گویند و آن در لغت لاتین یعنی ورم و زیادتی مقدار است که در غشاء محدود و محاط باشد
و در کدام جزو عضو یا خود عضو پیدا میشود و این باعتبار اکثر است والا در بعض اقسامش محدود و احاطه نیست
فی الحقیقت آن زیادتی مقدار است که بطور مرض پیدا شود لیکن از قسم فعل عضو نباشد و ان گاهی از زیادتی مقدار
عضو یا جزو عضو حادث میشود و گاهی از اجسام غیر طبیعیه که مغائر اجزای بدنیه اند حادث میگردد و این امر بعد تشریح
و قطع ظاهر میشود و این قسم روز بروز زیادتی مقدار بقوت جاذبه ذاتی خود غذای خود را از بدن میگیرد و روز بروز زیاده میشود و آن
بر دو قسم ست اول ناٹ ملگننٹ یعنی سلیم العاقبت و شفیق دوم ملگننٹ یعنی قاتل و مهلک و آن مثل سرطان بود
اما قسم اول پس باید دانست که آن از خرابی خون یا از اثر خاندان یا بالجمله از اسباب داخلیه بدن که مثل فساد عام اند
پیدا نمیشود بلکه از سبب خاص عضو خاص متاثر در کدام غده از غده های جلد یا از ورم کدام جزو از اجزای غشای خاطر دار
حادث میشود و ایضا جسم این قسم مشابه میباشد از جسم عضوی یا جزو عضوی که در ان پیدا میشود و بعد قطع و تشریح
آن اکثر در ان همان رطوبات و اجزا یافته میشوند که در جزو عضو یا عضو یکه در ان این سلع پیدا شده یافته میشوند و گاهی
همراه این اجزا اجزای دیگر هم یافته میشوند اما این وقتی ست که بعد حدوث آن کدام حالت از حالات ثلثه مذکوره
که بعد اکثر امراض در اعضا پیدا میشوند طاری شود پیدا میگردند و ایضا این قسم آهسته آهسته زیاده میگردد و حد حجم
آن بخوبی محسوس میشود و ایضا این سلع اکثر در خریطه میباشد خواه این خریطه از غشای کدام غده بود یا از غشای خاطر دار
باشد و ایضا این قسم در ازدیاد خود کدام عضو مجاور و مقارن خود را با خود نمیگیرد و ضرر و فساد با آن نمیرساند بخلاف
قسم ثانی زیراکه سرطان در عضو یکه شروع میشود بر افساد آن اکتفا نکرده اعضای مجاور و مقارن خود را هم فاسد
و خراب میسازد اما آنچه ضرر از قسم اول باعضای مجاوره آن میرسد به دو وجه میباشد اول اینکه از زیادتی مقدار
آن چون اعضای مجاوره آن از جای خود حرکت کرده بجای دیگر میروند ازین سبب کار آنها ناقص و فاسد میشود دوم
آنکه از ضغط آن اعضای مجاوره دیگر منضغط شده از رسیدن غذای خود محروم مانده لاغر و نحیف میشوند نه اینکه فساد آن

در بین اعضا منتشر میشود و بالجمله این قسم سلع گاهی در عضو واحد یا در تمام بدن در وقت واحد پیدا شده یا متعدد و یا گاهی فقط
در اعضای متعدده متعدد و حسب ترتیب بتقدیم و تاخیر پیدا میگردد و لیکن یکی را با دیگری کدام تعلق نبود و ایضاً با حدوث
این سلع در بدن کدام تغیر از قسم حمی یا فساد خون نمیباشد و چون این را از بدن قطع بیرون آرند دیگر بجایش پیدا نمیشود
و چون این سلع را بحال خود گذارند و هیچ علاج نکنند آهسته آهسته اول زیاده میشود مگر بعد از زیادتی خود بازمیماند
و بعد انتهای ازدیاد با همین مقدار مدت العمر در بدن میماند یا آهسته آهسته کم میشود یا می میرد و گرد آن بعد مردنش ملی
پیدا شده همراه ریم این سلع مرده هم خارج گردد و بعد خروج آن زخم مندمل میشود اما قسم ثانی مهلک آن پس آن
اکثر از فساد و خرابی خون یا از اثر خاندان حادث میشود و از اسباب خاص پیدا میگردد اگرچه در بعضی مقامات چون شروع
میشود همراه آن آثار فساد خون ظاهر نمیباشد و از ان دانسته میشود که از سبب خاص است لیکن بعد از زیاده شدن
آثار فساد و خرابی خون پیدا میشوند و ایضاً مثل آن سلع های دیگر در بدن جا بجا پیدا میشوند بسبب خرابی و فساد خون
که سبب عام برای بدن است و هم این قسم اکثر بسرعت ازدیاد مینماید و جسم این قسم سلع قوت بسیار قلیل میباشد
از ین جهت بزودی در وسط آن حالت فالی ڈی جنر اِیشَن یا السرِیشَن یعنی زخم یا گنگرین یعنی فساد عضو
و موت آن پیدا میشود و بر دور آن این سلع بزودی منبسط و متزاید میگردد و چون این را بعد تشریح قطع میکنند اکثر
اجسام غیره طبیعیه مثل سیل و ریشه ها که بر صورت سیل و ریشه های غیر طبیعی بود بر می آیند و هم انتظام ترکیب این قسم و ساخت
آن خلاف انتظام ترکیب و ساخت قسم اول میباشد چه در قسم اول محض در غشای باشد و به دیگر اعضا متعلق
نشود و درین قسم غشا نبود بلکه هر عضو که مجاور و مقارن آن بود آنرا فاسد ساخته شریک حال خود میسازد و از
خصائص این قسم آنست که جائیکه آن پیدا شود از انجا تا قلب آنچه غده های لمف فیتک بود متورم میشوند
زیرا که چون این سلع در غشای محدود نیست لهذا از ان آنچه سیالهای غیر طبیعی جدا شده بذریعه مجاری لمف در غدد
لمف که بر دور آن هستند داخل میشوند و بسبب آن در غده های مذکوره صلابت و ورم پیدا میشود و از ان
در خون فساد و خرابی زیاده میگردد و ایضاً اگر این قسم را در ابتدای مرض که ورم غده های لمف فیتک شروع نشده
باشد و فساد خون عام نبود قطع و اخراج کنند بهتر و الا بعد ورم غده های مذکوره قطع و اخراج کنند باز این سلع
عود میکند و اگر کدام علاج این قسم نه نمایند این سلع اول ملائم میشود و بعد آن می میرد و پس از ان زخم و دمل پیدا
شده منجر میگردد و از ان اکثر خون کثیر جاری شده مریض هلاک میگردد یا از شدت درد و اذیت آن ضعیف شده
می میرد یا از موت عضو و خرابی خون جان بحق تسلیم میکند بالجمله بدون علاج این قسم زائل نمیشود و هلاک میسازد
و ایضاً باید دانست که در میان سرطان و ملگننٹ نسبت خاص و عام است یعنی هر قسم سرطان از قسم ملگننٹ است
اما هر قسم ملگننٹ چو مرض ضرور نیست که سرطان باشد بلکه غیر آن هم بود و ایضاً باید دانست که بعضی از اقسام سلع ملگننٹ

میباشند که جامع صفات هر دو قسم مذکوره سلع میباشند و همچنین گاهی ازان نجات و خلاص میشود و گاهی ازان
مریض هلاک میگردد و اینچنین سلع را بلغت انگریزی سمی ملگننت چه مرکب بسر سین مهمله و میم و سکون یای تحتانی نامند و سمی
بمعنی نصف ست یعنی این قسم نصف ملگننت و نصف غیر ملگننت میباشد حاصل اینکه مرکب از صحیح و ردی
بود و ضرور نیست که این قسم همیشه مهلک شود یا مهلک نگردد چه اگر اذیت بآن رسد مهلک میگردد و الا فلا و ایضاً باید دانست
که چنانکه سلع باعتبار انجام مرض منقسم بسوی اقسام ثلثه مذکوره میشود همچنین باعتبار ظهور حقیقت جسمیه آن در تشریح منقسم میشود
بسوی انواع دیگر و برای هر نوع آن نامی در لغت انگریزی ذکر کرده میشود بدانکه هر سلع که در میان خریطه یافته شود آنرا
سستک چومر گویند و این نوع اول از انواع سلع ست که باعتبار حقیقت مشابه تشریحی بآن متنوع میشود نوع دوم آنها آن سلعیست
که در خریطه نباشد لیکن کدام جزو از اجزای اغشای خانه دار یا اغشای ریشه دار سخت و کیسه شده سلع گردد و وقت تشریح اجزای
این اغشیه هم دران یافته شود مثل انواع این نوع اول از انواع سلع غیر خریطه دار نیست و ان چند قسم ست اول آن فیٹی چومر که آنرا لپومیا هم
گویند یعنی سلع شحمی دوم فایبرس تشو و آنرا فایبرومیا گویند یعنی سلعیکه از غشای ریشه دار پیدا شود سوم کارٹلج یعنی سلعیکه
جسم آن غضروفی باشد و آنهم بر دو قسم ست اول کنڈرومیا دوم اِن کنڈرومیا چهارم سلعی که جسم آن عظمی باشد و آن هم
بر دو قسم ست اول اسٹیو اومیا دوم ایکسٹوزز پنجم آنکه جسم آن میوکس تشو بود یعنی مثل بلغم یا میوکس ممبرن لین
باشد و آنرا مکسومیا گویند نوع دوم سلعیکه جسم آن مشابه باعضای مرکبه مثل عضلات و غیره باشد و آنهم بر
چند قسم منقسم ست اول مسکیولر چومر یعنی سلعیکه مرکب و مشابه بعضله بود و آنرا مایومیا گویند دوم سلعیکه جسم آن
مرکب و مشابه بجسم عصب باشد و آنرا نیورومیا گویند سوم سلعیکه جسم آن مرکب بود از مجاری دم که شراین و عروق
اند خواه صغار باشند یا کبار لیکن از عروق شعریه مرکب میباشد و آنهم بر دو قسم ست اول آنجی اومیا دوم نیوس
چهارم سلعیکه مرکب باشد از مجاری آب برنده که لمف فیٹک اند و آنرا لمف آنجی اومیا گویند پنجم سلعیکه مرکب باشد
از غده های لمف فیٹک گلانڈ و آنرا لمف آڈنومیا گویند ششم سلعیکه مرکب باشد از لوهای متعدده خواه این
لوها از پاپلی آری لیار جلد باشند یا از لوهای میوکس ممبرن بوند و آنرا پاپلومیا گویند هفتم سلعیکه مرکب بود از
غده های که مولد رطوبت اند مثل غده های مولد بزاق و آنرا آڈنومیا گویند نوع سوم سلعیکه مرکب باشد از اجزائی
که بنسبت اجزای طبیعیه بدن خسیس المرتبه باشند و قوت حیوانی دران ها قلیل باشد و آنرا سارکومیا که آن جمع
سارکوما ست می نامند نوع چهارم آن سلعیست که مرکب باشد از سل که مشابه بود از سل جلد و هم از اغشیها
راست که مشابه باشند از ریشه غشای ریشه دار و آنرا کارسینومیا میگویند و آن اصل سرطان ست و آن بر
چهار قسم ست اول اسکرس دوم انکٹ آلائیڈ سوم آڈن آئیڈ کینسر چهارم اپیتهیلی اومیا گویند اکنون بیان
این انواع منفصلاً با تکمله کرده میشود تکمله اولی در بیان سستک چومر بدانکه سستک بکسر سین مهمله اول

وسکون ثانی وکسر تای مثناة فوقانی هندی وسکون کاف یعنی خریطه است یعنی سلع خریطه دارد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه
دران اصل خریطهٔ غده باقی ماند و بسبب اجتماع رطوبت وسیع و کبیر گردد دوم آنکه دران خریطه جدید پیدا میشود
و از اجتماع رطوبات دران مقدارش کبیر میگردد اما قسم اول آن پس آن گاهی در غدهٔ مولد شحم که در جلد است میشود
و گاهی در پستان زنان در غده مولد لبن یعنی شیر و گاهی زیر زبان در غده مولد لعاب دهن پیدا میگردد و گاهی در خریطه
غشای آبدار کوچک که جابجا در بدن قریب بعض مفاصل مثل مفصل رکبه یا مفصل انگشت یا قریب استخوان مقعد
یا محل جائیکه و تر عضله محتاج حرکت بالای استخوان است یافته میشود حادث میگردد و آنهم سه قسم شده قسم اول
ازین اقسام ثلثه که در غده مولد شحم میشود اکثر در جلد راس و هم بر وجه و بالای گردن و بر پشت زیاده یافته میشود
اگرچه ممکن است که در مواضع دیگر هم از جلد بدن پیدا شود و مقدار آن از دانه کرسنه تا نارنگی که میوه مشهور است کبیر
میگردد و اکثر در جائیکه میشود دو یا یک یافته میشوند لیکن در جلد راس گاهی تا سی عدد هم یافته میشوند خصوصا در
عورات بعد انقضای نصف عمر ایشان زیاده پیدا میشود و هم ازین قسم از همه کوچک تر بالای جفن و از همه کبیر تر
بالای پشت حادث میشوند و شکل آن مدور یا بیضاوی و سطح آن مستوی بود و گاهی بر آن درشتگی هم دیده میشود خصوصا
هرگاه بر سر باشد و از ان در جلد تمدد پیدا گردد و هم این سلع زیر جلد بهر سو حرکت میکند و اکثر لین الملمس بود که چون
سر انگشت بران نهند منغمز گشته فرو رود و بعد برداشتن انگشت مرتفع گشته بر مقدار خود آید مثل دمل پخته پر ریم و ازین
سبب با دمل پر ریم ملتبس میگردد و تفرقه بینهما باین نحو توان کرد که درین سلع درد نمیباشد مگر هرگاه اشر عظم آن بر عضوی از
اعضا رسد یا خریطهٔ آن منفجر گشته آنچه درانست در جلد منتشر شود و از ان ورم حار و دمل پیدا گردد درین وقت
البته از انهم درد ظاهر میشود و بدون آن نه بخلاف دمل که دران از ابتدا درد میباشد و هم چنانکه علامات ورم حار مثل
سوزش و حرارت موضع و سرخی جلد در دمل میباشند در سلع نمیباشند و گاهی دران صلابت هم بود لیکن صلابت آن
لدن میباشد و در وسط آن نقطهٔ سیاه دیده میشود و آن دهن مجری غده مذکوره میباشد و اکثر آنچه درین سلع بود
رقیق میباشد که از غمز کردن از دهن مجری بیرون می آید و هرگاه این سلع را چاک کرده و قطع ساخته می بینند آنچه از ان
بیرون می آید از رطوبت و مواد دران تغیر به نسبت رطوبت طبیعی که درین غده در حال صحت بوده زیاده دیده میشود
چه گاهی مثل پنیر و گاهی مثل دوغ و گاهی بسبب طریان حالت خالی ذی اجزا ازش رطوبت رقیق دقیق بر می آید
و گاهی بر قوام عسل میباشد و رنگ آن گاهی مائل به سرخی و گاهی سبز و گاهی زرد بود و این قسم سلع بسیار بتانی
و تراخی آهسته آهسته در مقدار خود زیاده میشود و بعد دو سه سال گاهی بر مقداری که در زیادتی رسیده بر همان مقدار
خود متوقف شده مدت العمر باقی میماند و بعد آن زیاده نمیشود و گاهی بعد وقوف باز روز بروز در ازدیاد می آرد
و گاهی بعجلت زیاده میشود و از انجاهای این قسم یکی آنست که اکثر از دهن این سلع مواد سیاه رنگ خارج شده

بر دهن آن مجتمع گشته خشکریشه میگردد و همچنین مواد دیگر آمده این خشکریشه طویل و عظیم میشود تا اینکه در مدت معتد به
ازین مواد و خشکریشه قرن سیاه رنگ پیدا میشود گاهی بر سر و گاهی بر گردن و گاهی بر پشت و گاهی قریب مقعد
بر سرین دوم آنکه خریطه آن گاهی بسبب رسیدن صدمه یا ازغمز یا از رقیق شدن از ازدیاد مقدار
منفجر گردد و آنچه در آنست از خریطه بیرون آمده در جلد منتشر شود و از آن زخم جاری گردد و بعد حدوث ورم یا حالت رد و لیوشن پیدا شده
این همه منجذب میشود یا این ورم دمل گشته و پخته منفجر میگردد و همراه ریم خریطه غده هم بر آمده اینجا زخم علاج میشود
و گاهی بعد پیدا شدن زخم بر کناره های زخم کبیر غلاظ و سختی پیدا میشود و بسبب آن اثر زخم تا مدتی ان میرسد
خصوصاً هرگاه بر سر باشد و از آن در زخم فساد راه می یابد و مثل سرطان میگردد که بقسم قابل نیست میشود العلاج هرگاه
سلع صغیر باشد محتاج علاج نبود اما هرگاه مقدارش زیاده گردد و بسبب آن صورتش قبیح منظر یا اذیت شود و مریض
درخواست قطع و اخراج آن نماید درین وقت باید که سر کارد را در وسط آن انداخته بسوی بالا کشیده آن را
بکشایند تا خریطه آن نمایان شود پس از سر کلبتین خریطه آنرا گرفته بالتمام بکشند تا صاف شود لیکن در شق
کردن آن احتیاط نمایند از اینکه مثل اورام دیگر آهسته آهسته قطع بکنند و الا خون کثیر جاری شده ضعف عظیم
پیدا خواهد شد همچنین وقت کشیدن خریطه احتیاط این امر ضرورست که تمام خریطه کشیده شود و کدام جزو آن
باقی نماند و الا باز عود خواهد کرد یا ناصور پیدا خواهد شد هرگاه بالای سر اینها کثیر الـعدد پیدا شوند درین قسم
همه را یکبار بر نیارند و الا ایری سپلس پیدا خواهد شد بلکه آهسته آهسته یکی را اخراج و قطع کرده باشند
و چون زخم اول صحیح شود زخم دیگر پیدا کنند همچنین اگر مزاج علیل از جاده اعتدال منحرف باشد و قوی شود
و در خون آن کدام فساد باشد درین وقت هم اراده اخراج سلع نکنند و چون قرن پیدا شود آنرا بیخ قطع
قطع کنند که آن بیش از خشکریشه نیست و چون در سلع زخم عظیم بود که اندرون رفته باشد و بسبب آن صورت
سلع مثل پیاله غلیظ الاطراف شده باشد بران پتاس افیونی یا نائترک ایسد قوی طلا سازند تا تنقیه خریطه
شده که باخته دفع شود وقتا که تکلیف در خصوص بیان آن نکته هر که در مجاری غدد ها یا در غشای آبدار افتد باید دانست که این سلع خریطه دار
کثیرا مرجنت آنکه بهم رسد گاهی در مجاری غده ها پیدا میشود و غده های مذکوره بمقدار طبیعی خود میباشند و آن گاهی بسبب
بند شدن مجاری غده ها و از وسیع شدن آنها پیدا میشود خواه از بند شدن دهن مجری یا از مسدود شدن مجری
مذکور در وسط خود باشد و درین صورت مجری غده از مجتمع شدن رطوبت در آن وسیع میگردد و دیوار های آن
خریطه سلع می شوند و ظهور این امر در مجاری غده های مولد لبن که در پستان اند زیاده میشود هرگاه شیر
در مجاری غده های مذکوره منجمد و منعقد شده از جریان خود باز ماند پس درین وقت شیر درین مجاری بر صورت
خود مجتمع می ماند و برود آن دمل پیدا میشود که آنرا بهندی تهنیلا گویند و گاهی در مجاری غده مولد لعاب دهن که

در زیر زنخ زیر استخوان فک اسفل ست هم این سلع پیدا میشود و گاهی از انسداد مجاری کوچک غده های میبومین پیدا
هم سلع مذکور حادث میشود و آن اکثر در وجه در وجنه پیدا میگردد العلاج آنچه در پستان میشود آنرا از
نشتر کشایند و آنچه میشود در آن مجتمع بود آنرا بر آرند من بعد قدری پارچه صاف در آن نهند تا از اذیت آن
ورم حار در آن پیدا شده سطوح داخلی این غده با هم چسپیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در ...
مولد آب دهن می افتد در آن جای که سلع ست آنرا از نشتر یا از مقراض چاک کرده ... آن را ...
شود و باز دهن آن بند گردد من بعد اصل ... نقره کمال ... در آن اندازند تا غشای خریطه ... گردد
فانی گردد و گاهی وقت زیادتی مقدار آن و گاهی بعد چاک کردن بر محل سلع قدری از جسم این حجری ...
می برند تا بعد آن این دهن جدید که بذریعه قطع پیدا کرده شده بند نگردد و گاهی این سلع خریطه دار از غشای ...
کوچک بوده بلغت انگریزی به برسا است و قریب بعض مفاصل پیدا شده و مذکور شد پیدا میشود و یا جا بیجا ...
زیر غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا ورم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این اکثر
بر پشت دست قریب زند پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی گینگلی یا بفتح کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و نون و کسر کاف فارسی و لام و سکون یای مثناة تحتانی و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف نامند و آن جمع گینگلیان
است و گاهی سبب مفصل کبه هم پیدا میشود و آن اکثر در عورات در جالی که زانوی خود را بر زمین نهاده زیاده کار میکنند
حادث میشود و آنرا بلغت انگریزی هوس میدس نی بفتح های کوچک و سکون واو و سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانی
و دال مهمله و هم سکون سین مهمله و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی یعنی کارکن خادمه نامند و هم بر انگشت پا یافته میشود و
درین وقت آنرا بلغت انگریزی بنیان بفتح بای موحده و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانی و سکون الف و نون میگویند و بجامه
خریطه این سلع گاهی غلیظ میگردد و در آن رشته های این غشا پیدا میشوند و این رشته ها سخت گشته مثل عظم صلب میگردند و این هم
اکثر بنیان که هوس میدس نی دیده میشود یا چون رشته های مذکوره استخوان میشوند درین وقت ماهیت این خریطه دور میشود
و خریطه هم منجذب میگردد و سلع درین وقت خریطه دار نماند بلکه استخوان میگردد اما این امر اتفاقی و شاذ است اکثر چنانست که
سلع مذکور بحالت خریطه میماند و در آن آب و رطوبات مجتمع میباشند و گاهی از اذیت عظم آن ورم هم پیدا میشود و رشته
باقی ماند و گاهی از زیادتی ورم مذکور هر گاه قریب زانو باشد تحریک رجل و چون بر پشت دست باشد تحریک دست و چون بر انگشت
پا باشد پوشیدن نعلین دشوار میشود و ایضا باید دانست که مشابه ازین سلع خریطه دار آنست که از اجتماع آب گرانین ...
که جسم بیضاوی در حصه عورات پیدا میشود در محل و وری قبل از ملاقی شدن خود با منی حامل ... میگردد و این سلع گرانین ...
گاهی جیان عظیم میشود که در تمام شکم عام میگردد و در آن آب صاف مثل آب خون میان جسم غریب دیگر مثل شعر و غیره در آن پیدا میشود و آنرا
بلغت انگریزی سیستک ... یعنی سلع خریطه دار خالص او وری نامند و در امراض نسوان مذکور شد العلاج ...

موجب باشد عضو را آرام دهند و تدبیر دافع ورم مثل نهادن پارچه که در آب ساده سرد یا در سلوشن پلمبائی تر کرده باشند بعمل آرند و در قسم سوم هیپنیان افم یکا اشتر یا ئیڈرارجی ارم که آنرا دوا و نشان هیان پلاستر مینامند و آن از سیماب ساخته میشود بر آن یا تنکچر ایوڈین بران طلا سازند یا مرهم ایوڈین یا پارچه آلوده بر آن چسپانند تا آب از خریطه منجذب شود و اگر از ینهم فائده ظاهر نشود بذریعه اسپیریٹ که آله مشهوریست از ان آب را بر آرند و بعد بر آوردن آب از ان بازادویه مذکورهٔ بالا برات نهادن مفید میشود و یا پوش چنان پوشانند که اثر غمز آن بران نرسد و هرگاه برزانو باشد درین وقت هم این تدبیر باستعمال آرند و از نشستن برزانو منع کنند و هرگاه بر پشت دست باشد بعد ازاله ورم بذریعه اسپیریٹر آبش بر آرند یا سوزنهای باریک دران داخل سازند که ازین تدبیر هم آب از ان خارج شده سلع منجذب میشود و گاهی عملیات آلمسکینند که مشت دست را خوب بقوت بند کنند تا سلع بخوبی در خارج بلند شود بعد چیزی بران بزنند تا خریطه سلع شکسته آب از ان در غشای خانه دار آید پس اگر این عمل را مریض قبول نکند مرهم ایوڈین یا تنکچر ایوڈین یا پلاستر یا ئیڈرارج ارم بر آن نهند تا آب آن جذب شده صحت شود و علاج سلع موسوم به اُدُوَرِیم سِنْسٹ بجای خود در امراض رحم مذکور شده وقت ضرورت بآن رجوع نمایند تکمله سوم در بیان سلع خریطه دار که خریطه آن از کدام عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا میشود پس باید دانست که نوعی از سلع خریطه دار آنست که خریطه آن از کدام عضو طبیعی مثل اقسام مذکوره سلع خریطه دار نمیباشد بلکه در اجزای غشای خانه دار اول سلع صغیر پیدا میشود و همراه آن خریطه آنهم متولد گردد لیکن اینکه خریطه آن از کدام چیز میباشد بس معلوم نیست اما در خریطه آنهم رطوبات و بعض اجسام غریبه پیدا میشوند و اینهم بر چند قسم اول ڈرمائیڈ سِسْٹ بفتح دال مهمله هندی و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی و کسر سین مهمله اول و سکون سین ثانی و تای مثناة فوقانی هندی یعنی سلع مشابه بجلد و مراد از مشابهت آنست که در آن بکشادن خریطه انچه در جلد اجسام یافته میشوند دیده میشوند و این قسم گاهی زیر جلد دیده میشود و آن اکثر قریب بعرق اصغر چشم یافته میشود و بعد کشادن خریطه آن از حس بصر موی و شعر دیده میشود و چون بذریعه خورده بین بینند غده های مولد شحم و مولد عرق بالجمله انچه اجسام در جلد انهم دران دیده میشوند قسمی دیگر ازین سلع ست که آن در شکم پیدا میشود گاهی در خصیه زن که موسوم باووری ست و گاهی در شحم و گاهی در اومنتم که پردهٔ بالای احشا است و آن گاهی در مرد و گاهی در زن یافته میشود و در خریطه آن بعد قطع و کشادن گاهی دندان و گاهی جزو استخوان یافته میشود و شاید که این جسم غریب از وقت بودن جنین در شکم مادر از زوائد گرافین و یسیکل پیدا میشود و از ان دران و در اعضای دیگر قبل تمامی خلقت جنین میرسد و بعد ولادت بتدریج زیاده شده سلع پیدا کرده باشد و بعضی مجربین انگلستان این قسم سلع را در بیضه هم دیده اند اما در سینه و پا گاهی آنرا کسی نه دیده و از ینهم ثابت میشود که تولد آن از زوائد گرافین و یسیکل بوده باشد که بسبب آن در اعضای باطنه پیدا شده و چونکه در سینه و پا بعد اعضای باطنه و دیگر اعضا متولد میشوند ازین سبب در انها نه میشود و آما قسم دوم از اقسام سلع خریطه دار که در غشای خانه دار پیدا میشود شیریس سِسْٹ ست بکسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله یعنی سلع از آب شیر و آن سلع ست که در جسم

اعضا یافته شود لیکن اکثر در محل رقبه دیده میشود و قسم سوم ازان موسوم است به ملیسی‌لاکیوکرسس بفتح میم و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح لام و سکون الف کاف و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و فتح لام و سکون رای مهمله و آن مرکب منضد میباشد از سلعهای متعدده که همه آنها یکجا و باهم متصل بوند و برد و در آنها غلظ و صلابت پیدا شده خریطه سلع واحد میشود و آنهم اکثر در اوری یافته میشود و دران اجسام غریبه متعدده میباشند و در حس لمس بعضی ازان لین و بعضی ازان صلب محسوس میشوند و ازان دانسته میشود که سلعهای متعدده یکجا مجتمع شده اند و بعد کشادن خریطه سلع لین آن گاهی رطوبت برنگ سفید و گاهی زرد و گاهی آب سیاه ازان برمی آید و هم قوام این رطوبت گاهی رقیق مثل آب و گاهی غلیظ القوام مثل غشا میباشد و چون خریطه صلب آنرا کشایند دران گاهی قطعه از سرطان یافته میشود و قسم چهارم ازان اینیا‌لوما بکسر یای هوز و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون الف و ضم تای مثناة فوقانی هندی و سکون واو و فتح میم و سکون الف است یعنی سلع پر از خون و از خریطه آن بعد کشادن خون خالص یا خون متغیر از حال صحت طبیعی خود بیرون می آید و اصل سبب آن انفتاح و انشقاق عرق بود که بسبب رسیدن صدمه ضربه یا سقطه یا از نسداد عرق و بند شدن جریان خون دران باشد چنانکه در خیه گوش حجامین و مصروعین اکثر این قسم سلع پیدا میشود و قسم پنجم آن ای‌ڈاٹڈ سیست است بفتح های هوز و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح دال مهمله هندی و سکون الف و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون دال مهمله و آن از مجتمع شدن بیضه های کرم موسوم به ای‌ٹینیا اکائی‌نوکاکس در بدن انسان پیدا میشوند و حیوان از انها مثل کدو دانه در بدن کلب و دیگر حیوانات بر می آید و کاهل کثافت میشود و حادث میشود و قسمیکه در محل اجتماع این بیضه ها بر وجه آنها از رسیدن فایبرن و البیومن از خون غلظ و صلابت پیدا شده در بیضه غلاف دهنده غشای جدید حادث میشود که دران آب پیدا میگردد و دران آب این بیضه های کاٹیڈانڈ مالای هی مانند و این آب مثل آب و خون میباشد اما البیومن دران بسیار قلیل میباشد و این سلع اکثر در جگر یافته میشود و در اعضای دیگر هم میشود لیکن زیاده و کمی موافق این ترتیب میباشد که اکثر در جگر و بعد آن در ریه و بعد آن بعض عضلات بدن و بعد ان در غشای خاص که زیر جلد است و بعد آن در گرده و بعد آن در مثانه و بعد آن در دماغ و بعد آن در نخاع و بعد آن در قلب و بعد آن در استخوان هم یافته میشود و انجام آن بر نحو است یکی آنست که بعد ازدیاد آن بعض ازینها زنده و ترقی پیدا کنند تا آنکه بمقدار شی عظیم گشته موذی شود و از اذیت آن ورم حار بر دوران مثل دمل پیدا شده منفجر گردد و بعد انفجار آن همراه مده این بیضه های ای‌ڈاٹڈ هم بمقدار تخم عنب الثعلب بر می آید دیگر انجام این سلع آنست که جائیکه های ڈاٹڈ است استخوان پیدا شود یا آهک متولد گردد و درین وقت سلع مذکور در خریطه خود مثل بیضه مرغ شده از بدن و خون بی تعلق شده مثل عضو مرده بر همین حالت میماند العلاج قسم اول ڈائیڈ سیست سلع را از نشتر و چاک کرده بیرون آرند بنحویکه خریطه آنهم همراه آن بر آید و الا یا عود خواهد کرد یا ناصور انجا پیدا خواهد شد و در قسم ثانی آن سلع را کشاده و آب بر آورده و پارچه صاف دران نهند

در امراض اللوز ادویه علامات آن آنچه ثالث آن و قسم ثالث آن بشود و سلع مستحدث باشد پیدا و سیم آن
تا از اذیت آن قسم چهارم آن که در شبه گوش بجانب باطن و عصره پیدا شود و بعد بادین با یکه
شده بعمل آورند چون آنرا آن پاره نسبت تا از اذیت ورم حار پیدا شده سلع زائل گردد
و ران است آنرا بیرون آورند دست که آب آرند تا بعض مرده شده خارج یا فانی شوند و خریطه سلع
پنجم آن اصل علاج بیرون می آرند مثلا اگر از جلد در باشد باد خال آلموسوم آرند چنانکه
شود آنرا بسبب قریب باشد از سرکار چاک کرده رطوبت آرند و اگر قدری از جلد بعید باشد
از دل می آرند آرند تا اینجا بیان انواع و اقسام سلع خریطه دار بوده که آنرا در لغت انگریزی
انداخته آبسس بیان انواع و اقسام سلع غیر خریطه دار کرده میشود و چونکه آنهم بر چند نوع است
تکمله چهارم در بیان نوع اول از انواع سلع که غیر خریطه دار اند
انواع آنهم جدا کدام جزء از اجزای غشای خانه دار یا ریشه دار کبیر و سخت گردد و از عالم
نوع اول آن آنهم بر چند قسم است اول آنرا در لغت لیپو لام و ضم
بکدام و سکون الف نامند یعنی سلع شحمی و آن از زیاده شدن شحم در غشای خانه دار پیدا میشود و در
و سکون فتح اعضای بدن فرق نمیباشد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه زیر جلد باشد چنانکه
مذکوره زیر جلد است پیدا میشود لیکن بر آن اطلاق سلع کرده نمیشود و قسم
ریشه دار سلع باشد و آنرا لیپوما و ممکن است که آن در جمله اعضا یافته شود لیکن
دوم آن است که قریب مفاصل پیدا میشود و اکثر از رسیدن کدام اذیت حادث گردد چنانکه بر دوش کهاران
بر گردن بالای دوش شکل بیضاوی و گاهی مدور خود قدری فرو رفته دیده میشود چنانکه اکثر
در پشت حمالان میباشد و آن باشد و گاهی سلعهای متعدده این قسم یکجا مجتمع شده مدور دیده میشوند و این قسم
بر دوش کهاران بیشتر باشد که چون از سر انامل احساس آن کنند چنان معلوم میشود که گویا دانه یا است و آن
سلع گاهی چنان مدور الشکل آن گاهی از جائیکه پیدا شده بجای دیگر منتقل شده میرسد و شاید سببش
آهسته آهسته از دیاد مربوط است از این سبب خواه از حرکت بدنی یا از حرکت عضلات خاص که
آن باشد که چون آهسته آهسته حرکت کرده بجای دیگر میرسد و همراه آن کدام درد و اذیت نمیباشد و علاج
پیدا شده از جای خود آنرا بر آرند فقط و دوم فائی بیرو بفتح فا و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و ضم بای موحده
است که از سر نشتر کشاده است که درین ریشه ها زیاده میباشند و آنهم در غشای خانه دار پیدا و اکثر
و سکون فتح میم و سکون بکسر ها و سکون یای مثناة تحتانی و نون یعنی سلع خالص لغت انگلش مینامند
یافته میشود و درین وقت آنرا

و این هم گاهی منبسط بود چنانکه در مرض فیل پا یا عظم خریطهٔ انثیین یعنی که بسبب ازدیاد غشای خانه دار میشوند دیده میشود و
گاهی مدور الشکل بود و بران عنق هم میباشد چنانکه در امراض جلدیه در بیان فائی بُرُو تا نوشته شده و علاج هر دو قسم
آن در علاج فیل پا یا در امراض طرفیه و علاج فائی بُرُو تا در ذکر امراض جلدیه نوشته شده وقت ضرورت بآن رجوع کنند
سوم کاسٹلج یعنی سلع غضروفی ست و آن از غشای ریشه در سینه پیدا میشود و مادام که دران قدری لینت ماند به سلع
غضروفی موسوم میشود و چون سختی دران زیاده شود که عظم گردد به سلع عظمی یعنی آسٹی اُو ما نام کرده میشود العلامات این سلع گاهی
مدور مستوی الشکل و گاهی مرکب از سلعهای مدور لیکن مجموع مستطیل الشکل میباشد و آهسته آهسته زیاده میگردد و گاهی
مقدار ان تا نارنگی عظیم میشود و گاهی در کوچکی از بیضهٔ کبوتر یا دانهٔ کرسنه کبیر میباشد اما در هر حال بر استخوان های طویل بدن
مثل استخوان ساق و هم بر استخوان سلامیات انگشتان دست یافته میشود و از غشای ریشه دار که محیط عظام مذکوره میباشد
شروع میگردد و ان اکثر نان ملگننٹ یعنی سلیم العاقبة میباشد و درین وقت بی درد بکمال آهستگی ازدیاد میکند و گاهی ملگننٹ یعنی
مهلک میباشد و درین وقت باد و شدید بود و بسرعت ازدیاد قبول میکند العلاج علاج هر دو قسم آن بهتر است که قطع کنند
لیکن اگر بر استخوان طویل بدن مثل استخوان ساق باشد خود این سلع را قطع کنند و اگر بر سلامیات انگشتان
بود و بسبب آن عظام انگشتان خراب شده باشند انگشتان را قطع کنند پس از ان اگر ضعف و کمزوری پیدا
شود تدبیر تقویت بدن نمایند چهارم آسٹی اُوما بفتح الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون
یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه از استخوان پیدا شود و اینرا سلع عظمی
و گاهی آنرا ایکسی اسٹوزز بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و سین مهمله و کسر الف و سکون سین مهمله و ضم تای مثناة
فوقانی هندی و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی یعنی بر آمدن استخوان هم نامند و آن اکثر قریب مفاصل
پیدا میشود و گاهی سلع موسوم به فائی برو ما یا کاسٹلج هم بان منتقل میشوند هرگاه در آنها سختی زیاده شده جوهر
عظمی میگردد و گاهی از رسیدن صدمهٔ ضرب بر استخوان از متورم شدن غشای استخوان پیدا میشود و درین وقت خود
این قسم بطور مستقل و از سر نو پیدا میشود العلاج هرگاه این قسم مبتدی باشد مرهم بنالی ڈائیڈ یا سیدراج ازم که بر
ورم کهینگه نهاده میشود اینجا هم بر این سلع ضماد نمودن باعث زوال آن میشود و کمال نافع ست لیکن هرگاه کهنه شود و
زیاده سخت گردد پس درین وقت مادام که مضر و موذی بکدام عضو نباشد اینرا بر حال خود گذارند و اگر از استعمال آن
اذیت پیدا شود آنرا قطع کنند خواه از نشتر یا از آله دیگر یا بر قسم که بران نهاده ضرب رسانند تا از اثر آن سلع مذکور
شکسته گردد پنجم مِکس اُوما بکسر میم و سکون کاف و سین مهمله و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف ست یعنی
سلعیکه از اجزای میوکس یعنی مخاط پیدا شود و آن اکثر در سینهٔ بینی و گاهی در رحم و گاهی در مثانه هم پیدا میشود و پالیپس
همین ست و شکل آن گاهی مدور و گاهی چپتا و گاهی مثل خوشهٔ انگور یعنی مستطیل الشکل و مرکب از سلعهای مدور بود

ورنگ آن گلابی چسبم آن ثابت املس مثل غشا میباشد و علاجش بر آوردن آنست از محل تولد آن تکمله چسب سم قسم

بیان نوع ثالث از سلع غیر خبیثه و اسباب آن بدانکه نوع ثالث از انواع سلع غیر خبیثه دارایست

که جسم سلع مشابه بود با عضای مرکبه مثل عضلات وغیره یعنی از هر ماده غیرطبیعی که پیدا شود و دران اجزای اعضای مرکبه

یافته شوند نه اینکه خود از اجزای اعضای مرکبه پیدا میشود و آنهم برچند قسم است اول سکیولر جوفرن بفتح میم و سکون سین

مهمله وکسر کاف وضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وفتح لام وسکون رای مهمله یعنی سلعیکه مرکب ومشابه بعضله بود

و آنرا مائی اوماد را صطلاح گویند بفتح میم وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وضم الف وسکون واو وفتح میم وسکون

الف و باید دانست که ریشه عضلات بر دو قسم اند یکی ریشه عضلات اختیاری مثل عضلات دست و پا دوم ریشه

عضلات بی اختیاری مثل ریشه های عضلات رحم وفرق بینهما اینست که چون ریشه عضلات اختیاریه را بذریعه

خورده بین به بینند در عرض آنها خطوط مستقیمه یافته میشوند بخلاف ریشه عضلات بی اختیاری که آنها مثل سلع طولی

میباشند بالجمله اکثر درین قسم سلع ریشه عضلات بی اختیاریه در تشریح یافته میشوند وگاهی بطور شاذ و نادر ریشه

عضلات اختیاریه هم دیده میشوند لیکن این مخصوص بخصیتین است که سلع از سن طفولیت بوده باشد و این قسم سلع اکثر

در رحم پیدا میشود از زیاده وکبیر شدن بعض عضلات بی اختیاریه آن و درین وقت مریضه را اذیت بی حد میرسد

زیراکه از کبیر شدن آن چون بر دیوار با جسم رحم اذیت میرسد لهذا بارادهٔ دفع کردن آن بار رحم متشنج میگردد

وازان درد و جریان دم طمث پیدا میشود واین درد طمث از هیچ تدبیر برطرف نمیشود والعلامات چون این

سلع در رحم پیدا شود اکثر در یکجانب رحم صلابت محسوس گردد وگاهی تمام رحم سخت شده خود مثل سلع واحد شود

اما هرگاه سختی در یکجانب باشد و در محل خاص بلمس گر قریب فم رحم این سلع پیدا شده باشد درین وقت گاهی

بسبب شدت تشنج از فم رحم بیرون می آید و چون زمان قریب در دور حیض می آید از اجتماع خون مقدار سلع و رحم

هر دو کبیر میشوند و درین وقت اذیت حد تشنج رحم زیاده میگردد و خون حیض بکثرت می آید و بعد جریان دم مقدار

رحم و سلع هر دو صغیر میگردند لیکن بعد انقطاع حیض هم گاه گاه بسبب تشنج خون حیض می آید پس اگر با این حالت نزد

ماند بعد قطع شدن حیض هر قدر که رحم صغیر میشود این سلع هم صغیر میگردد لیکن اکثر این است که این قسم سلع مهلک

میباشد و آنرا یوتیرائن فائبرائد بضم یای مثناة تحتانی وسکون واو وتای مثناة فوقانی هندی وفتح رای

مهمله وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون نون وفتح فا وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وفتح بای

موحده ورای مهمله وسکون الف وکسر یای مثناة تحتانی وسکون دال هندی یعنی سلعیکه در رحم پیدا شود و دران

ریشه ها باشند مینامند وتسمیه آن به فائبرائد به دو سبب کرده شده اول اینکه دران ریشه غشائی ریشه دار هم بجز

ریشه عضلات یافته میشود دوم آنکه چون این سلع کهنه گردد و عمر مریضه از پنجاه سال زائد شود ریشه های عضلات فانی

میشوند و ریشه های غشائی باقی میمانند چنانکه از پیرایه سالی عضلات رحم فانی و منجذب شده حرکت رحم موقوف میگردد و حصه
دران اجزای غشای ریشه دار باقی میمانند لهذا باسم غشای ریشه دار نام نهاده شده و علاجش همین ست که آنچه در علاج
زیادتی جریان دم طمث نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند و اگر از فم رحم بیرون آید آنرا از تار آهنی باریک بسته ببرند یا به
قوت برقیه تارهای مذکوره را گرم و سرخ کرده بر محل آن داغ دهند تا خون زیاده ازان بر نیاید و قطع کنند قسم دوم آن
نیورُوما بود و آن بکسر نون و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح میم و سکون الف
سلعیست که از ریشه عصب پیدا میشود و بر عصب میباشد و مقدار آن گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی مثل دانه کردکان و
گاهی ازان هم کبیر بود لیکن درین سلع صلابت زاید باشد و وقت انقباض و انبساط عضوی که عصب آن منبسط و منقبض
میشود این سلع هم در طول عضو حرکت میکند اما وقت سکون حرکت عصب مذکوره از حرکت این سلع در عرض عضو متحرک میشود
و اکثر این سلع از درد خالی میباشد لیکن گاهی از مس کردن دران هم درد پیدا میشود اما هرگاه آنرا فشار کنند اثر فشار آن
بر عصب رسد درین وقت در عضوی که دران این عصب است کیفیت خدر یا درد پیدا میشود اما سبب اکثر سبب آن
رسیدن صدمه ضرب و سقوط بر عصب میباشد و گاهی بعد قطع کردن پای علیل بر اطراف اعصاب مقطوعه هم این
سلع پیدا میشود لیکن درین وقت دران درد شدید میباشد که بسبب آن مریض را ممکن نبود که پای خشبی را بیشتر بکار
کارخود کند لهذا ضرورت قطع کردن آن واقع میشود و گاهی کدام سبب آن ظاهر نبود العلاج آنچه از رسیدن ضرب پیدا
شده باشد یا بدون سبب ظاهر حادث شده باشد و دران درد نبود آنرا بحال خود گذاشته درپی علاج نشوند
و اگر درد باشد آنرا قطع کنند و باید دانست که این قسم هم نان ملگننت یعنی سلیم العاقبت ست قسم سوم آن انجیُوما
بفتح و مد الف و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلعیکه
از شرائین و اورده صغار یا بجمله از مجاری دم پیدا و مرکب میشود پس آن بسبب حقیقت جسمیه خود بر دو قسم ست یکی
آنکه از شرائین و اورده صغار پیدا میشود دوم آنکه از جسم کاوِرنس گاورنوزم یا از جسم کاسپرانجی مرکب بود
و مراد از مرکب بودن سلع ازین اجزا آنست که بعد تشریح دران اجزای این اجسام دیده میشوند نه اینکه فی الواقع
ازین اجسام طبیعیه پیدا میشود و اول را نیوس گویند و آن خلقی و فطری میباشد و قسم ثانی را ایرکٹیل ٹیومر بکسر الف
و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف و فتح تای مثناة فوقانی هندی و سکون
لام و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح میم و سکون رای مهمله گویند و ایرکٹیل چیزی را گویند که ایستاده شود مثل ذکر و حلمه
ثدی و چونکه این سلع هم در محل خود ایستاده میشود لهذا باین اسم نام کرده شده و آن در جوانی پیدا میشود و بسبب شکل
هم این قسم بر دو قسم منقسم میشود یکی منبسط و دیگر مدور که بر شکل سلع عام میباشد و علاج این قسم سلع همان ست که
در امراض جلدیه در علاج نیوس نوشته شده فلیتذکر قسم چهارم آن لمف انجیُوما ست و چونکه اعراب آن

پیشتر نوشته شده فقط لفظ لمف دران زیاده است لهذا اعادهٔ آن کرده شده بالجمله آن نام سلعی ست که از مجاری لمف
بر غده مرکب و پیدا میشود یعنی در تشریح دران اجزای لمف فتیک یافته میشوند و ان بسیار قلیل دیده میشود یا
چون دیده شود پیدایشی و خلقی یافته میشود که بر جلد میباشد و گاهی بر زبان هم یافته میشود که بسبب آن زبان
بسیار عظیم میگردد و فی الحقیقت این قسم لمف فتیک نیوس ست زیرا که در نیوس آب خون میباشد و در این آب
لمف بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد و چون آن را نمو کنند آب ازان دور میگردد و باز چون بگذارند دران
آب جمع میشود و علاجش علاج نیوس ست که در امراض جلدیه مذکور شد قسم پنجم سلعی ست که از جسم و اجزای
غده های لمف مرکب بود و آنرا لمف آذن او ما بمد فتح الف و کسر ذال معجمه بعد یا بسکون نون و ضم الف و سکون
واو و فتح میم و سکون الف میگویند و اذن او ما بمعنی سلعی ست که از غده با حادث شود و چون لفظ لمف بان ضم کرده
شده مراد ازان سلعی بود که از جنس غده مذکور پیدا گردد و جاییکه این جنس غده های لمف هستند آنجا این ورم پیدا میشود
لیکن ازین بیان این نه دانسته شود که فی الواقع این سلع از غده لمف پیدا میگردد بلکه از ماده غیر طبیعی که پیدا
شود و بعد تشریح دران جز غده مذکور یافته میشود و الا فی الحقیقت از غده لمف پیدا نمیشود یعنی از طور ترکیب
غده لمف ست این سلع پیدا نمی شود اگرچه در غده مذکور از انصباب مواد دیگر دران پیدا شده باشد
بلکه حقیقت سلع مذکور مغایر این غده ها میباشد و این سلع گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی بقدر سر طفل نوزاد
کبیر میباشد و بنا بر رای بعضی گاهی در غیر غده لمف فتیک از سر نو پیدا میشود و ازین سبب گاهی در کبد و گاهی
در سپرز و گاهی در گرده و گاهی در استخوان و غیره بالجمله جاییکه در ذهن بعضی مذکور این غده ها موجود نبوند آنجا
از سر نو یافته میشود و اگرچه ممکن ست که بحساب موجود بودن غده های لمف فتیک در همه جای بدن یافته شود
لیکن اکثر در عنق جاییکه غده های لمف فتیک در طول رقبه در یمین و یسار آن موجود اند و در مرض خنازیر اکثر آنها
متورم میشوند و گاه در غده های اندرون ابط زیاده دیده میشود و بعد تشریح در جسم آن سیل خون سفید
که در لوکوکثیمیا پیدا میشود زیاده دیده میشود و هم همراه این سلع لوکوکثیمیا اکثر میباشد و در لوکوکثیمیا
بودن این سلع همیشه ضرور نیست و این سلع صلب الملمس و خالی از درد بود و بسیار آهسته آهسته مقدارش زیاده
میگردد و در ابتدای مرض فرق کردن در ورم خنازیری و این سلع بسیار دشوار بود لیکن باین علامت فرق
توان کرد که این سلع مرکب از سلعهای صغار متعدده میباشد و چنان معلوم میگردد که گویا چند دانه گردگان را
یکجا جمع کرده اند و هم دران ریم پیدا نمیشود بخلاف ورم خنازیری که دران یک یک غده جدا جدا متورم میشود
و دران ریم هم می افتد بالجمله هرگاه همراه این ورم غده ها لوکوکثیمیا هم باشد حکم بوجود این سلع باید کرد و هم
انجام این مرض بسبب بودن لوکوکثیمیا که مرض قاتل ست و همیشه همراه آن میباشد بهتر نبود و ازین سبب بیمار

قوله و بنا بر رای بعضی [illegible]

هلاک میشود بخلاف خنازیر والا خود این مرض از قسم ملگننت یعنی مهلک نمیباشد بلکه نان ملگننت یعنی غیر مهلک
که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد و هم این سلع بعد برآوردن از بدن باز عود نمیکند العلاج تا دام که مقدار آن
صغیر ماند و موذی نشود و متعرض بعلاج نشوند بلکه علاج لوکوست نمیباید نمایند اما هرگاه مقدار آن زیاده شده اذیت
رساند درین وقت اگر مریض بسیار ضعیف نباشد از کار روایت سلع را از بدن بیرون آرند قسم ششم پاپلوما
بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر بای موحده فارسی ثانی و سکون لام و ضم الف و سکون واو و فتح میم
و سکون الف بمعنی سلعی ست که جسم آن مشابه بحلمه یعنی پاپلا که در جلد یا میوکس ممبران میباشد بود و آن از زیاده
شدن پاپلای مذکور پیدا میشود و چون بعد تشریح آنرا می بینند آنچه در پاپلا اجزا یافته میشوند درین هم موجود
میباشند و آن گاهی سخت و گاهی لین بود بالجمله هرگاه بر میوکس ممبران یا جای که جلد لین ست پیدا شود چنانکه
بر حشفه ذکر میشود لین میباشد و هرگاه بر جلد صلب حادث میشود سخت بود و اقسام آن متعدد اند اول کارن
یعنی مثل قرن که آنرا بهندی گوکهرو نامند دوم ورٹ که آنرا ثولول گویند و آن از اول لین بود سوم
کاندیلوما یعنی ثولول که بسبب سفلس شود چهارم میوکس ٹیوبرکل پنجم ولیس چپرز اما قسم اول پس از زیاده
شدن مقدار طبقه بالای جلد پیدا میشود چنانکه از پوشیدن پاپوش تنگ در انگشتان قدم یا از مزاولت و
برداشتن اشیای صلبه ثقیله در دست حادث میشود و چون طبقه بالای جلد را قطع کنند زیران دیده میشود
که در اصل جلد هم اینجا بسبب اذیت قدری ورم و سرخی موجود میباشد و اما قسم ثانی که آنرا ورٹ گویند از
زیاده شدن مقدار اصل جلد میباشد که حلمه آن یعنی پاپلای آن کبیر المقدار میشود و دران عروق و اعصاب
جدید پیدا میشوند و گاهی دران رنگ هم زیاده میگردد و یک قسم وارٹ ست که بسیار لین بود و پر خون میباشد
و هم شکل گل گوبهی بود و بر حشفه ذکر مردان و در فرج زنان هم یافته میشود و اما قسم ثالث و رابع آن پس آنهم بسبب زیاده
مقدار پاپلا یعنی حلمه اصل جلد میشود و لیکن این قسم سوم خاصة در مرض آتشک پیدا میشود و گرد مقعد یا در منخرین
یا بر حشفه و گاهی در لیرنکس یعنی حنجره یافته میشود و این هر دو قسم سلع هرگاه بر لب اندرون دهن یا در حنجره پیدا شوند
پس گاهی بر شکل مثلث که دران زاویه حاده بود و گاهی بر شکل گل گوبهی و گاهی دندانه دار و عنق آن غلیظ میباشد
و از مس کردن خون ازان بر می آید و چون برگرد مقعد باشد جائیکه میوکس ممبران با جلد متصل شده درین وقت
منبسط میباشد اما قسم خامس آن که ولیس چپر ست پس آن در مثانه از کثیر شدن حلمه میوکس ممبران مثانه پیدا میشود
مثل بالهای پر و آن گاهی چنان کبیر میشود که تا فم مثانه رسیده مانع از ادرار بول میگردد مثل حجر مثانه و درین وقت
تفرقه کردن بینهما دشوار میشود و لیکن از داخل کردن قاثاطیر اکثر ظاهر میشود که اگر این سلع بود آواز ملاقات جسم صلب
نمی آید بلکه قدری خون و بعض اجزای میوکس ممبران همراه آن بر می آیند و ازان یقین بوجود این سلع میشود

و در بعض کتب قدیمه اسم این قسم و پلس کمرست لیکن حق اینست که همراه آن کدام فساد در خون نمیباشد و آن بالذات قابل نیست لهذا آنرا هم نان ملگننت میگویند بلکه از قطع کردن آن چون دم کثیر جاری میشود از این سبب از اذیت آن مریض هلاک میشود العلاج آنچه در بیان ورم و غیره در امراض جلدیه نوشته شده از آن علاج سازند لیکن در قسم پنجم آن اگر ممکن شود مثل بر آوردن حجر از مثانه اول مثانه را شق کرده سلع را بیرون آرند یا از خیطه به بندند لیکن اگر بسبب دور بودن و منبسط بودن بیخ آن کدام تدبیر ممکن نمیشود قسم هفتم آدن آوناست یعنی سلعیکه در آن اجزای غدهٔ مولد رطوبت یافته میشود خصوصا اجزای غده های مولد لبن یا اجزای غده مولد لعاب دهن در آن زیاده یافته میشوند و آن در بندی مدور الشکل صلب الملمس یافته میشود و انچه در پستانها یافته میشود که غدهٔ مولد لعاب دهن بر رخسار یافته میشود آن گاهی بقدر دانه کرسنه و گاهی بقدر نارنگی میباشد و این هم بان ملگننت نیست یعنی سلیم العاقبت است و در انضمام بهم پیدا نمیشود العلاج با دام که صغیر بود و اذیت نرساند متعرض علاجش نشوند اما هرگاه بسبب زیادتی مقدار آن اذیت پیدا شود آنرا از سر کار دبر آرند فقط تکمله استشم در بیان نوع سوم یعنی سلعیکه پیدا میشود از اجزائی که آنها به نسبت اجزای طبیعی اعضای بدن خسیس الرتبه بوده و قوت حیوانی در آن کم باشد مثل سلع لحمی که آنرا بلغت انگریزی سارکوما بفتح سین مهمله و سکون الف و رای مهمله و ضم کاف و سکون واو و فتح میم و تای مثناة فوقانی بهندی و سکون الف گویند و آن جمع سارکوماست و این سلع مرکب بود از اجزای که مشابه باشند با اجزای که در حالت اول تکون جنین در شکم مادر پیدا میشوند و آن قسمی از غشای خانه دار رقیق است که در آن ریشه های غشای قدری غلیظ و طویل میباشند و در خانه های آن که از تلاقی ریشه های مذکوره با همدیگر پیدا شده و در خارج متعدد پیدا میشوند سلهای سفید که قدری کلان و مشابه به سل سفید خون بود موجود میباشند و این سلها گاهی مثل سل سفید رنگ خون حرکت هم میکنند لیکن در بین اجزا زیادتی از حال خود نمیشود بلکه بر همین صورت میمانند و از آن کدام جز عضو یا عضو پیدا نمیشود بخلاف ریشه و سیلهای جنین که از آنها جمله اعضای انسان پیدا میشوند و هم این اجزای خسیس المرتبت سلع مذکور مشابه می باشند از اجزای که در زخم از بیختن لاکرسان گوشت فاسدن ریشه ها و سیلها پیدا میشوند و از آن انگور و خشکریشه متکون شده سبب التیام و صحت زخم میشود و فرق بینها آنست که اجزای متولده در زخم از حالت اصلی خود زیادتی و ترقی میکنند یعنی از آن انگور و خشکریشه و گوشت و جلد پیدا میگردد و مادام که ضرورت زیادتی مذکوره در آنها میشود من بعد تولد آنها بند میگردد و اجزای این سلع نه ترقی و استحاله از حالت خود آن میشود و نه فانی گردند بلکه بر حال خود باقی میمانند و مواد دیگر را از بدن گرفته و جذب کرده بسوی خود مستحیل ساخته یوما فیوما مقدار سلع کبیر میشود مثل سرطان و لهذا آنرا قدما باسم سرطان موسوم میساختند لیکن متاخرین بذریعه خورده بین چون سل این سلع و سل سرطان

مختلف الصورت میباشد و چند لهذا از هم سرطان بر این سلع جاری نمیکنند بلکه آنرا سنادگو مثا یعنی سلع لحمی نام کرده اند در
اجزای آنرا با جزای که در انگور زخم یافته میشود نامتشابه یافتند بالجمله سل این سلع گاهی مدور و گاهی بیضاوی الشکل
و گاهی بر صورت الف که در خط نسق نوشته میشود و گاهی مثل ستاره دنباله دار میباشد و همیشه همراه ریشه
ریشه میخود میباشد و هم خانهای که درین سلع از ملاقات ریشه ها با یکدیگر بر اوضاع مختلفه پیدا میشوند ... میباشد
بخلاف سرطان چه دران خانهای متولده از تلاقی ریشه ها عظیم و وسیع میباشند و هم سلها در سرطان ... خانها
بر ریشه های خود میباشند و هم سل این سلع مشابه با سل حزن بود و سل سرطان مشابه بسل جلد بود و ایضاً فرق ...
که ماده این سلع بذریعه دوران خون از عضوی بعضوی دیگر میرسد لهذا بزودی دران ازدیاد میشود و هم اکثر انجام آن
بسرعت ظاهر میشود بخلاف سرطان زیرا که ماده آن بذریعه مجاری لمف در بدن لحوم غددیه میرسد لهذا سرطان در لحوم
غددیه پیدا میشود و این سلع در لحوم غددیه پیدا نمی شود و هم اکثر سرطان در بدن آهسته آهسته ازدیاد مینماید و همچنین انجام آن
بتاخیر و بطور ظاهر میشود و هم باید دانست که باعتبار صورت سل اقسام سلع مذکوره متعدد ذکر کرده شده اند و در همه اقسام آن مجاری
دم کثیر میباشند مثل انگور زخم و دیوارهای عروق این سلع یعنی غشای بیرونی عروق مذکوره بسیار رقیق میباشد که بادنی صدمه
شق میگردد لهذا گاهی درین سلع نزف الدم پیدا میشود و خود این سلع هم بر صور مختلفه میباشد گاهی پهن و گاهی مدور و سر
برآورده و گاهی صلب و گاهی مختلف اللین و الصلابت میباشد و رنگ آنهم مختلف میباشد گاهی مشابه برنگ جلد
و گاهی سیاه رنگ بود و این وقتی ست که از کدام چیز سیاه یا از عضو سیاه شروع شود چنانکه گاهی از مسه سیاه که بر
بدن پیدا میشود یا از غشای سیاه که در چشم ست شروع میگردد و درین وقت آنرا ملانوزر زمینامند و هم ممکن ست
که این سلع در جمله اعضای بدن واقع شود و باعتبار هر عضو که دران سلع مذکور پیدا میگردد نامی خاص نهاده میشود
و ایضاً این سلع چنان که بر اعضای ظاهره یافته میشود و بعد تشریح میت گاهی در اعضای باطنه هم دیده میشود
و این قسم سلع اکثر قاتل میباشد و گاهی سلیم العاقبت هم بود و ضابطه آن اینست که هرگاه سل آن مدور
یا بیضاوی الشکل بود قاتل میباشد و هرگاه طویل بر صورت الف بود سلیم العاقبت بود و این امر معلوم میشود باین
تدبیر که قدری خون یا گوشت ازان قطع کرده بذریعه خوردبین ببینند و موافق آن حکم کنند العلاج کدام دوا
دران بجز قطع کردن مفید نمیشود و این هم وقتی ست که اگر سلع مبتدی بود قطع کردن آن مفید میشود اما هرگاه عظیم شده
باشد و سل آن در اعضای باطنه رسیده باشد درین وقت از قطع کردن هم نفعی دران ظاهر نمیگردد و نجات از مرض و موت
حاصل نمیشود فقط ... تکمله هفتم در بیان نوع چهارم از انواع سلع غیر خریطه دار و آن سلعی ست که از
سلی مشابه بسل جلد بود و هم از ریشه های رسته که مشابه بریشه غشای ریشه دار باشد مرکب بود و آنرا کاری نوما
بفتح کاف و سکون الف و رای مهمله و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و ضم نون و سکون واو و فتح میم و تای مثناة فوقانیه

هندی و سکون الف نامند و کارسینو مامعنی ورم ست و کارسینو ما جمع آنست و چونکه درین مرض ورم
و زیادتی مقدار میباشد و هم اقسام آن متعدد اند لهذا باسم جمع موسوم کرده شد و این را بلغت انگریزی
کنیسر و بعربی سرطان نامند و این هر دو اسم حیوان دریائی مشهور اند که از پنجه های خود زمین و هر چیز را میگیرد
و چونکه این ورم در عضویکه باشد مشابه بحیوان مذکور بود در صورت خود لهذا اقتداً آنرا باین اسم موسوم ساختند
بالجمله چون این ورم را بذریعه خورده بین می بینند سه چیز در ان دیده میشوند یکی ریشه دوم سل سوم رطوبتی اما
ریشه های آن پس قدری غلیظ بوند و در طول خود با وضاع و انحای مختلفه میروند تا اینکه از ملاقات آنها با یکدگر
خانهای وسیع متعدد مثل خانهای شبکه صیاد پیدا میشوند و درین خانها سلهای آن و رطوبت مذکوره میمانند
و این انتظام شبکیه آنرا که از رفتار ریشه های مذکوره حادث میشود بلغت انگریزی استرو ما گویند و آن بمعنی
پلنگ ست که بالای آن انسان میخوابد و استرو ما کاری ست که از ان طیور آشیانهای خود درست میسازند
چون خانهای سرطان قسم اول مشابه بصورت آشیانه بعض طیور میباشند لهذا بآن نام کرده شده و هم
بدانکه همراه این ریشه ها که از ملاقی آنها خانه های وسیع درین سرطان پیدا میشوند عروق صغار هم درین سلع سرطانی میروند
تا غذا باین سلع رسانند و آنها همراه ریشه های مذکوره میمانند و درین قسم مجاری ورم که عروق صغار اند کم میباشند و
بهمین سبب این سرطان در مدت دراز آهسته آهسته زیاده میشود و در کسی این ریشه ها کثیر و سل و آب قلیل بود و درین
وقت سرطان صلب میباشد و در کسی ریشه های مذکوره کم و سل و آب زیاده بود و درین صورت سرطان لین میباشد
اما سل که در خانهای شبکه مذکوره بود پس آن مشابه بسل جلد میباشد عظیم و بهیئات مختلفه گاهی مدور و گاهی بیضاوی
و گاهی مسدس الشکل بود و در ان نقاط کثیره و در نقاط مذکوره دیگر نقاط کوچک بسیار میباشند اما رطوبتی که در ان
میباشد آن وقتی پیدا میشود که برین سلها حالت فاتی ڈی جنریشن طاری شده از ان این سلها گداخته رقیق
بصورت رطوبت سفید میشوند و هرگاه جسم سرطان عصر کرده شود از ان آب سفید گاهی مثل شیر و گاهی از ان هم
غلیظ مثل سر شیر بر می آید و در ان رطوبت سلها بسبب گداخته شدن آنها نمیباشند بلکه نقطه های که در سلهای
مذکوره بودند یافته می شوند اما اینکه سرطان اول از کدام عضو یا جز عضو شروع میشود پس آن مختلف فیهاست
لیکن اقرب بحق آنست که اول از سل جلد ابتدا میکند پس هر جا که این سل یافته شود ممکن ست که از انجا سرطان
شروع شود مثل جلد بدن که در ان غده ها اند و در غده های جلد و مجاری آنها سل جلد زیاده یافته میشود و همچنین
در میوکس ممبرین سل جلد موجود ست و بنا برین هر جا که میوکس ممبرین باشد مثل منخرین یا در دهن یا در معده و امعا
و رحم و غیره اعضای باطنه ممکن ست که از انجا سرطان شروع شود و چون این تحقیق حق باشد پس جزم درست نشد که
صدوث آن اولاً در عضلات یا عظام ممکن نباشد بالجمله باید دانست که چون سرطان بعد پیدا شدن خود منتشر

میشود و در خون و دیگر اعضا منتشر میگردد و درین وقت در بدن حالتی عرضی که بلغت انگریزی ــــــ موسوم به
کاکاکسیا است پیدا میشود و آن انیست که انیمیا یعنی تغییر لون جلد بدن و قلت اشتها و ضعف هضم غذا
و زیاده شدن حرارت بدنی و ضعف و کمزوری بدن پیدا میشوند و ایضا بدانکه جمله اقسام آن قاتل و
مهلک اند و بعد اخراج از بدن باز پیدا میشوند و اقسام آن چهار اند اول اسکرس یعنی سرطان سخت که آنرا
کرانیک کینسر هم گویند دوم انکفت الاربد یعنی سرطان حاد که بلغت انگریزی اکیوٹ کینسر گویند سوم
اپی تھیلیل یعنی کینسر جلد و گاهی اپی تھیلیوما هم گویند چهارم اڈنائڈ یعنی سرطان غدہ ها
اما قسم اول آن که اسکرس کینسر است بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر کاف و را مهمله و سکون سین مهمله پس آن علی الجهر
میباشد و این قسم اکثر در غدہ های ثدی زنان و بر دهن معده که متصل با مری است و هم در دهن آن که متصل از جانب
آخر معای اثنا عشری است و در قولون و معای مستقیم پیدا میشود و گاهی در زبان و در آله تناسل مردان و بر جلد بدن هم
میشود و گاهی در لمف غدد هم حادث میشود لیکن این وقتی حادث شود که بیشتر در اعضای دیگر پیدا شود و از اینجا
رطوبات فاسده سرطانیه مذکوره بذریعه مجاری لمف در غدہ های لمف رسیده مجتمع مانده فساد سرطانی اینجا پیدا کنند
و این قسم سرطان اکثر مدور و سخت میباشد و جابجا بر دور صلابت مذکوره عقده ها یافته میشوند که از ان حدود
آن ظاهر میشوند و از ظهور این حدود آنرا مشابه بسرطان میگویند و هم این قسم مدور اشکل از جلد بر آمده محسوس میشود و گاهی حجم عضو بسبب انقباض
و بسبب آن حدود آن بخوبی متمیز نمیشوند بهر حال همیشه در این قسم سختی میباشد و هم در حجم آن اختلاف در ارتفاع
و انخفاض پیدا میشود و در ابتدای خود این مرض در جائیکه شروع شده مثل سلع متحرک میباشد و بعد از ان حرکت
آن باطل میشود و این قسم آهسته آهسته مترائد میگردد و زیادتی آن از مقدار نارنگی زیاده نمیشود و در ان اکثر درد
ناخس زیاده میماند خصوصا وقت شب و گاهی کم هم میباشد و چون این قسم سرطان زیاده شود جلد بدن را با
خود شامل و ملاصق سازد و از ان جلد از سلع جدا نگردد و بعده در جلد این موضع تمدد ظاهر شود و چنان محسوس گردد
که گویا بر ان دهن مالیده اند پس اول رنگ آن تا این حد رسیده سرخ میشود و بعد آن سیاه میگردد پس بعد
از آنجا عروق صغار از جلد نمایان میشوند پس از ان جلد موضع مذکور قدری شگافته در ان ثقبه پیدا میشود و از ان
رطوبت لزج سفید مثل صمغ محلول باب بر می آید و بعد بروز این رطوبت اول ثقبه مذکور بند و رطوبت خشک
میگردد و بعد یک دو روز باز این رطوبت از ثقبه مذکور بر می آید لیکن اینک همراه خون بر آید و بجای ثقبه زخم حادث
میشود و بعد چند روز از ین زخم ریم رقیق عفونت بد بو بر می آید و روز بروز زخم وسیع میگردد و کنارهای آن غلیظ و
واژون پیدا میشوند مثل زخم منکر و هم روز بروز درد زیاده میشود و حالت موسوم به کاکسیا ظاهر میگردد و غدہ های
لمف قریبه که در عضو مریض یا قریب آن بوده باشند متورم میشوند و در خون و بدن فساد سرطانی عام میگردد و

روز بروز ضعف و لاغری در مریض زیاده میشود تا اینکه جان بحق تسلیم کند و چون این سرطان را قطع کرده از بدن بیرون کنا
ازند و غمز کنند آنچه صلابت و تمدد که در ان وقت بودن آن در بدن محسوس میشد بعد بر آوردن از بدن محسوس نمیگردد
زیرا که وقت قطع کردن چون رطوبت آن سائل خارج میشود از ین جهت در جرم آن قدری تخلخل پیدا شده موجب لینت جرم آن
میگردد و چون آنرا در وسطش قطع کرده ببینند رنگ جرم آن سفید مائل به قدری نیلگونی بود لیکن درخشنده میباشد و جرم
ریشه دار آن از جرم شلجم یا ناشپاتی مقطوع مشابه بود و ایضاً چون سرطان کهنه ثدی وغیره را قطع کنند در وسط آن قدر
خالی از نیل پیاله و سخت تر محسوس میشود زیرا که بسبب طول مدت جائیکه اول سرطان شروع شده بود و آن محل وسط حقیقی
آنست آنجا آنچه سیلوها در ریاست میباشند در ین مدت ممتد منجذب میشوند و ریشه های آنجا باهم مجتمع و منقبض شده
صلب و متمدد میگردند و همین سبب حلمه ثدی ام هم بسبب اجتماع ریشه های مذکوره اندرون فرو میرود و از همین اجتماع
و اجتماع که انعصاب متاذی میشوند درد زیاده میشود لیکن این در ولاذع بود و در سابق ناخس میباشد اما
قسم دوم آن که موسوم به انکفالائد بکسر الف و سکون نون و کسر کاف و سکون فا و فتح و مد الف و فتح لام
و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی یا به ڈل کرنی کینسر بکسر میم و فتح دال مهمله هندی
و سکون لام اول و فتح لام ثانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی است زیرا که در لغت گریک انکفالان
بمعنی چیزی است که اندرون تخلاهم راس یافته میشود و چون لفظ آئد را که بمعنی مشابه است بآن اضافه کردند مراد از ان
سرطانی شد که مشابه بمخ دماغ باشد و همچنین مدلا بمعنی مخ دماغ است و لری صفت است و مراد از ینهم سرطانی است
که مثل مخ دماغ باشد و گاهی این را سافت کینسر هم گویند یعنی سرطان لین زیرا که سافت بمعنی لین است و تسمیه
آن باین اسم بسبب لینت و نرمی این قسم سرطان کرده شده و گاهی آنرا اکیوٹ کینسر هم گویند زیرا که بزودی
متزاید میشود و گاهی انجام آنهم بزودی ظاهر میشود بالجمله این قسم کمتر مشاهد میشود اما قدما بیشتر سلع سارکوماتا را
این قسم سرطان میگفتند از ین سبب زیاده دیده میشد لیکن چون متاخرین بذریعه خوردبین دیده و دقیق تحقیق
درین باره وا نمودند و از سلع مذکور جدا ساختند از ین سبب مشاهدۀ این قسم کم میشود لیکن در دو جا حسب تجربه دیده
شده که این قسم پیدا میشود در ثدی زنان و در خصیه مردان و این قسم هم گاهی مدور و گاهی منبسط در جرم عضو میباشد
بهر حال این قسم سرطان لین و سهل الانفجار زیر انگشتان بود و وقت غمز چنان محسوس میشود که گویا مشک پر آب
یا دل پر ریم است و در ابتدای مرض جلد بالای از سلع جدا میماند و رنگ جلد مذکور خفیف میباشد و در ان شبکه
عروق صغار ظاهر و بارز میباشد و چون مرض متزاید شود و مقدارش کبیر گردد جلد بدو هم درین وقت بآن
ملاصق میشود و رنگ آن مائل به سرخی با قدری سواد میگردد و چون تا این حد رسید جلد در جای منفجر گردد و زخم
پیدا شده سلع سرطانی که در جلد بوده مثل انگور از ان بیرون آید و از ان خون کثیر جاری میشود و درین وقت آنرا

بلغت انگریزی فنگس هیماٹوڈس گویند و فنگس بفتح فا و سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون سین بمعنی قطر
که در فصل برشکال از زمین بر می آید و چون سلع مذکور وقت بر آمدن از زخم بر صورت قطر میباشد لهذا بآن نام
کرده شده و مراد از ان جاری شدن خون از قطرست و هرگاه مرض باین درجه میرسد حالت گانگرینا ظاهر
میشود و از ان مریض روز بروز ضعیف میگردد و در غده های لمف فیٹک که در عضو علیل یا قریب آن باشد
هم ورم سرطانی لین یا صلب پیدا میشود و چونکه در جانب لینت و صلابت بسیار اند لهذا حصر آن دشوار است
اما گاهی اول لین و بعد آن سخت میگردد و گاهی بالعکس آن لیکن چون وقت تشریح آنرا قطع کرده می بینند بجای
و هم که عروق صغار اندران زیاده بوده بهمین سبب دران ازدیاد بسرعت میشود و چون آنرا بعد بر آوردن
از بدن عصر کنند از ان رطوبت زیاده خارج میشود و چون آنرا شسته از خورده بین می بینند دران قائم یعنی
ریشه ها کم و دقیق یافته میشوند و سیلها زیاده و عظیم دیده میشوند و بهمین سبب که دران ریشه کم است و خون و سیل
زیاده است لین میباشد و چون آنرا از کارد در وسط بریده می بینند جرم آن مثل جرم آلو یا مثل جرم شدی گاو که
بعد پختن آنرا قطع کرده باشند مشابه می شود قسمی از سرطان است که آنرا کالائڈ بفتح کاف و سکون الف و لام و
فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناه تحتانی و سکون دال مهمله هندی می نامند و از ان بعد قطع مثل سریش
رطوبت غلیظ لزج بر می آید و آن متوسط است درمیان اسکرس و انکفالائڈ که قسم اول و ثانی اند چه گاه
اول اسکرس بوده من بعد بسبب طریان حالت فائبرائڈ ڈی جنریشن ملایم شده کالائڈ میشود و گاهی اول انکفالائڈ
میشود و بعد آن از منجذب شدن غشای سلهای عظیم و گداخته شدن نقطهای آن رطوبات مثل سریش میشوند و در هیچ
وقت این سرطان که قسم ثانی است کالائڈ میشود و گاهی رطوبات آن مثل عسل مائل بزردی هم میشوند و قاعهای
این قسم که از ملاقات ریشه های آن حادث میشوند عظیم میباشند که وقت تشریح بخوبی دیده میشوند بالجمله این
قسم یعنی یکی از هر دو قسم پیدا میشود خود احتمرا حادث نگردد و این قسم اکثر در پیلوریس یعنی در دهن معده که متصل
بمعای اثنا عشری است یافته میشود و گاهی در معای مستقیم هم میشود اما قسم ثالث که موسوم به اپی تھیلیوما بفتح الف
و سکون یای مثناه تحتانی و کسر بای موحده فارسی و سکون یای مثناه تحتانی و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه
تحتانی و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانی و ضم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف است پس این قسم بر
جلد بدن یا بر میوکس ممبرن دیده میشود و بدو صورت منتشر میگردد اول اینکه بر جلد یا میوکس ممبرن سختی
مثل چوبکل یا سختی ورٹ و مسه پیدا میشود من بعد آنجا زخم حادث میگردد دوم اینکه بر جلد بدن یا میوکس ممبرن
جای خط صغیر پیدا میشود و گرد آن صلابت میباشد من بعد از ان قدری آب جاری میگردد پس از ان
خط مذکور وسیع شده زخم ظاهر میشود بهرحال چون این زخم پیدا میگردد بهر گونه که باشد کناره های آن غلیظ و دراز و

میباشد و رنگ اندرون زخم رمادی بود و دران جا بجا ارتفاع و انخفاض قلیل هم یافته میشود و گاهی دران نقاط خون متفرق هم دیده میشوند و براطراف آن صورت علامۀ کوچک که بلغت انگریزی پاپیلا گویند که مشابه ازگزیدن بدران حوض بود یافته میشود و بر سر این حلمه ها هم گاه گاه نقاط خون دیده میشوند و این وقتی میباشند که از حرکت عضو بکه دران سرطان مذکور بود قدری خون از عروق صغار بر می آید و تا مدت معتد به این حال بعد ظهور خود بالای جلد و میوکس میمبرن می ماند و بعد مدت دراز و کهنگی وسیع و منبسط و عمیق شده تا اندرون جلد و لحم بلکه تا عظم هم میرسد لیس درین وقت زخم زیاده میگردد و ارتفاع و انخفاض که در زخم بود زیاده میشود و درین وقت زخم و خون عفن ازان جاری ماند و چون تا این حد رسد در غده های لمف فیتک که در عضو مریض یا قریب آن باشد ورم پیدا میشود و حالت کاکسیا ظاهر گردد و پس درین حالت بسبب ضعف و لاغر مریض هلاک میشود و این قسم بر محل جلد کم حشفه و بر عانه و ذکر مردان زیاده میشود و بر میوکس میمبرن لب و زبان و مقعد هم یافته میشود و بالای پلک هم دیده شده و ممکن است که در همه جا بالای جلد و ست و پا یا خریطه انثیین ظاهر شود و هرگاه این سلع سرطانی را بعد قطع از خورده بین می بینند جرم آن مثل اسکرس که قسم اول است دیده میشود لیکن رطوبت دران بسیار قلیل و ریشه ها زیاده و رفتار این ریشه ها بر تدویر بود که مجموع آن بر صورت مروارید مدور میباشد و آنچه خانها از حرکت ریشه ها پیدا میشوند دران سلها می مانند و هم سلهای آن بر ریشه های آن منضم میباشد اما سلهای آن صغیر میباشند و گاهی این قسم سلع لین هم بود و درین وقت در لینت خود مشابه بدان کیف آکا (?) قسم ثانی آن میشود اما همیشه سل آن صغیر میباشد اما قسم چهارم آن که آدنائد کینسر است بمد و فتح الف و کسر دال مهمله هندی و سکون نون و فتح و مد الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون دال مهمله هندی معنی آن مشابه به غده است زیرا که آدن بمعنی غده و آید بمعنی مشابه است و آن در میوکس میمبرن معاده یا پل ارچی لیا ازان آن پیدا میشود و مثل مسه یا ورم و چون بعد تشریح میت صورت آنرا می بینند شکل آن مثل گل گوبهی میباشد و از معده تا آخر معای مستقیم یافته میشود پس اگر در معای مستقیم بود ممکن است که در حیات هم آنرا به بینند و هرگاه ازان بالا بود دیدن آن در زندگی مریض ناممکن باشد اما چون منتزاید میشود در جگر و طحال و غیره اعضای باطنه هم این مرض پیدا میشود و درین وقت حالت کاکسیا ظاهر میگردد و دران مریض هلاک میشود و چون بعد قطع بذریعه خورده بین به بینند سل آن مخروطی الشکل میباشد که بلغت انگریزی آنرا اکلمنر یعنی ستون و عمود مینامند بسبب مشابهت آن از ستون عمارت السبب اسباب بعیده آن که معین بر تولد سبب میشوند یکی ازان استعداد فطری و موروثی بعض اجلاف سرطان است لیکن برای آن کدام علامت نیست که ازان دانسته شود که فلان کس مستعد برای حدوث سرطان است چنانکه برای استعداد خانه انی سل و دق علامات مخصوص اند که ازان قبل از ظهور مرض دانسته میشود که فلان کس از اثر خاندانی

مستعد برای حدوث سل ست و از ینجاست که اکثر سرطان پیدا میشود ولیکن ما دام ورم در غده های لمف فی الحقیقت آید و حالت کاکیکسیا ظاهر نمیشود کدام تغیر در صورت و هیئت علیل از حال صحت ظاهر نمیگردد ولیکن بسبب تجربه و شهادت کاملین ثابت است که استعداد خاندانی بالضرور سبب معین این مرض میباشد همچنین عمر انسان هم معین بر حدوث آن میشود مثلاً ممکن است که از سن طفولیت تا شیخوخیت این مرض پیدا نشود اما بسبب تجربه اکثر بعد چهل سال سرطان میشود خصوصاً قسم اول آن و گاهی در جوانی هم قسم ثانی آن حادث میشود و در زنان بعد چهل و شش سال سرطان الرحم و بعد چهل و هشت سال سرطان الثدی میشود و همچنین استعداد عضوی هم معین بر حدوث آن میشود مثلاً هر عضو که کارش در وقتی زیاده و در وقتی کم صادر شود مثل ثدی و رحم و معده دران سرطان اکثر پیدا میشود با کیفیتی در زنان مثل رحم و در مردان ذکر و خصیتین و در هر دو مجاری غذا که از دهن تا مقعد اند و ازین هم خاصتاً فم معده که متصل بمری و متصل بامعای اثنا عشری ست معین بر حدوث سرطان میشوند و هم امور نفسانیه مثل غم و فکر زائد معین بر حدوث آن میشوند لیکن ازین اکثر سرطان در معده و جگر پیدا میشود و هم صنف ذکوری و انوثی معین بر حدوث آن میشود چنانچه اسکرس و ان کفت آلائد که قسم اول و ثانی آن هستند زیاده بعورات عارض میشوند و قسم ثالث آن زیاده در جلد مردان و سرطان معدی در مردان و زنان و همچنین سرطان لسان هم در هر دو مساوی میشوند اما اسباب قریبه آن پس آنهم بر دو قسم اند یکی آنکه اذیت از خارج دفعةً مثل صدمه ضرب شدید یا سقوط بعضوی رسد مستعد برای حدوث سرطان است و دوم آنکه اذیت مدتها برابر بکدام عضو رسد مثل اینکه از دندان متحرک یا حاد الراس بار بار زبان ملاقی شده زخمی گردد یا حلمه ثدی وقت رضاعت طفل بار بار از دندان رضیع مجروح شود و در زمانه گذشته در ولایت انگلستان برای صاف کردن مجری دخان آتش خانه که از پیدا شدن زغال خالی نمیبود همیشه طفلان کم سن را دران داخل میکردند که او رفته آنرا صاف میکردند پس غال مذکور در خصیه آن آلوده سرطان بسبب ایذا رسانی پیدا میکرد و هم از اذیت رسانیدن بجلد وقتیکه دران ورم یا خشکریشه پیدا شده باشد بزودی سرطان پیدا میشود بالجمله درین مرض اختلاف ست که آیا از فساد خون پیدا میشود یا از فساد عضو یا جز عضو که در آن این فساد در اول فطرت آمده باشد و هر یک دلیلی ذکر میکنند اما این قدر البته ثابت ست و مشاهده هم شده که مثل آتشک سرطان هم از اثر خاندان پیدا میشود و گاهی خود بطور ابتدای حادث میگردد العلاج کدام علاج خاص مثل کنین جهت حمی برای این مرض نیست جز اینکه بر طبیب واجب است که هرگاه مریض نزد او استعلاج را حاضر شود اهتمام در سه امر نماید اول تسکین وجع که درین مرض زیاده مهیا شده از آن مریض بسبب شدت اذیت بسیار ضعیف شده بزودی هلاک میشود دوم تقویت خون و بدن و تصفیه دم سوم اینکه مرض را از ازدیاد مانع شود و فساد سرطانی را در خون عام شدن ندهد تا اذیت مریض کم ماند و زندگانی زیاده

پس برای تسکین وجع عمدہ ادویہ افیون و مرکبات آن ہستند ہر آنچہ طبیب مناسب داند آنرا باستعمال آرد
اما طرق استعمال آن در نیجا پس سہ اند یکی آنکہ از طرف دہن بخورانند دوم آنکہ حل آب حلکردہ بذریعہ زراقہ در
معا رسانند سوم آنکہ در آب حلکردہ بذریعہ زراقۂ سوزنی زیر جلد رسانند اما در طریق اول و ثانی استعمال افیون خالص
سادہ از دیگر جواہر و مرکبات ان افضل ست و ہرگاہ زیر جلد رسانند پس درین وقت سلوشن مارفیا بہتر ست مگر
وقت رسانیدن زیر جلد زیادہ از ربع گرین مارفیا اول استعمال نکنند بعد مرور ایام کثیرہ حصول عادت
مقدار آن بتدریج زیادہ سازند تا معتاد شدہ تاثیر آن باطل نگردد و اختیار کردن وزن قلیل آن اولاً بنابر آن
که در خوردن افیون اول در معدہ رسیدہ از رطوبات آن منکسر میشود بعدہ بتدریج در خون داخل میگردد و در رسانیدن
زیر جلد بمرافقت وقوت خود در خون یکبار فوراً داخل میشود لہذا دران احتیاط واجب است و کسیکہ چون افیون را
خورانند یا در معا رسانند پس اول از وزن قلیل شروع کنند من بعد چون بینند کہ بسبب اعتیاد تاثیرش ضعیف
گشتہ قدری دیگر بیفزایند تا مثل مقدار اول فعل آن باقی ماند و بسبب آن مریض کم متاذی شود و خواب آید
حتی کہ گاہی بعد مرور ایام کثیرہ گاہی روزانہ تا شصت گرین افیون خورانیدہ میشود تا کہ مریض تا انتہای حیات خود زندگی
بآرام بسر برد اما قبض کہ از افیون زاید پیدا میشود تدارکش از خورانیدن بلاڈونا ہمراہ آن کردہ میشود لیکن مقدار
این دوا از ہشتم حصہ گرین تا چہارم حصہ گرین و نصف گرین ہمراہ افیون خوراندہ و زیادہ از آن ندہند و ہرگاہ
در جلد رسانند درین وقت اٹروپیا سلوشن درست کردہ ہمراہ سلوشن مارفیا زیر جلد رسانند و ترکیب ساختن سلوشن
اٹروپیا از فارما کوپیا بجویند لیکن احتیاط نمایند در اینکہ مقدار اٹروپیا در ہر بار زیادہ از یکصد و بیست حصہ گرین یا ...
نشود و استعمال بلاڈونا یا اٹروپیا ہمراہ افیون و مارفیا معین فعل تسکین وجع آنہم میشود و ہمچنین برای تسکین
وجع دیگر ادویہ مخدرہ مثل قنب و گانجہ و اجوائن خراسانی و شوکران و اسپرٹ کلاروفارم و کلورل ہائیڈریٹ در وقت
مناسب استعمال کردہ میشوند لیکن تا مدت دراز استعمال اسپرٹ کلاروفارم و کلورل ہائیڈریٹ بہتر نیست زیرا کہ
بدون زیادہ کردن مقادیر این ادویہ یوماً فیوماً تاثیر اینہا ظاہر نمیشود و زیادہ مقدار آنہا مضعف قلب ست
از نیجا است کہ وقت شکایت بیخوابی در ہر مرض ضرور ست کہ ہرگاہ در نبض ضعف باشد کلورل ہائیڈریٹ را ندہند کہ
آن بر قلب مؤثر میشود بلکہ برومائیڈ پتاس را دہند کہ تاثیر آن بر دماغ میشود و برای تقویت خون و بدن
آنچہ از ہمہ افضل بود بارک ست و مرکبات آن لیکن باید کہ درین مرض مقدار کامل آن نوشانند مثلاً اگر
... آن دہند پس سہ چہار اونس ہر وقت واحد و اگر تنکچر آن باستعمال آرند از دو ڈرام تا چہار ڈرام و اگر منفعت فوری
تا یدن مقصود بود دیکوکشن دو ڈرام خورانند و اگر در مریض ضعف ہم ظاہر باشد ہمراہ ڈیکاکشن سنکونا ... کاربنات
... گرین تا دہ گرین یا اسپرٹ نائٹرک ایتھر یا سلفیورک ایتھر شریک کردہ بنوشانند و اگر معدہ ہم ضعیف بود

فناء ضعف ... کلوروال ... ضعف قلب ... [illegible]

یا عرق زیاده آمده باشد منرال ایسڈ مثل فاسفورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا ہائیڈروکلورک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ یا ایسڈ نائٹرو میوریاٹک شریک کرده بنوشند لیکن وقت زیادتی عرق سلفیورک ایسڈ ڈائلوٹ از ہمه افضل ست و ایلیگا اگر ضعف زیاده بود و ضرور باشد از مرکبات آہن ٹنکچر اسٹیل یا فیرم ایٹ کنین سائٹراس یا فیری ایمونیا سائٹراس یا فیرم ڈیالیسٹم یکبار بعد ہر غذای روز و شب بنوشانند و صبح و شام ڈکاکشن سنکونا با منرال ایسڈ بنوشانند لیکن آہن و سنکونا را جمع کرده نه دهند زیرا که در سنکونا ٹانک ایسڈ ہست و ازان رنگ آہن سیاه میشود و ہم درین مرض نوشانیدن روغن جگر ماہی زیاده مفید ست لیکن چونکه ازان اکثر متلیان و قی پیدا میشود و خصوصاً اینجا که ضعف معده زیاده میباشد پس بالضرور آنرا بعد گذشتن دو ساعت خوردن غذا ہمراه پیپسین یا پیکری ایلیکسر اسٹرکنین بنوشانند و اغذیه جیده مقویه مثل شیر تازه و شوربای لحم و شیر و زرده و سفیده بیضه خام با ہم ممزوج کرده بحالت خام ماندن تنہا بنوشانند و ہم آب یخنی و جرم لحم جیده و لحم سماک ہم بخورانند و چون در آخر مرض معده بسبب ضعف خود غذا را قبول نکند و بقی دفع سازد درین وقت ہمراه افیون محلول با بیکربونیٹ سوڈا یا اسپرٹ ایمونیا ایرومیٹک بدہند و آنرا در معا بذریعه زراقه میرسانند شوربای لحم جید یا زرده و سفیده بیضه خام ہم یکجا کرده در معا رسانند تا مریض دو بار ادویه از نوا ول حقنه نشود یکی برای افیون و دیگر برای تغذیه و ہرگاه درین مرض عطش زیاده شود و خواہش غذا کم گردد درین وقت شیر تازه زیاده بنوشانند و اگر ازان حموضت پیدا شود آب آہک یا شکر سفید ہمراه بنوشانند و گاه قطعه برف در شیر انداخته و ازان شیر را سرد کرده نوشانیدن سبب رغبت کردن مریض میشود و نوشیدن شیر موجب آرام و راحت معده میشود آنا اومر تالث که مانع شدن از زیاده گشتن ورم سرطانی و عام شدن زہر در خون ست تا حالت کاکسیا پیدا نشود و اگر پیدا ہم شده باشد پس بعد ظهور زائل یا متوقف گردد و برای این کار ہیچ دوای موافق تجربه جزمی خود اکثر اشیا را نافع میگویند چنانچه کسی لائی کیرار سناک را و کسی فاسفورس را و کسی ایوڈائیڈ آرسناک را و کسی ایوڈائیڈ پٹاس را و کسی برومائیڈ پٹاسیم را نافع میپندارند لیکن شهادت کامل عام برای منفعت آنها نمیرسد آنا ڈاکٹر جیز صاحب میگویند که از ایسٹک ایسڈ و بلاڈونا درین مرض نفع کثیر دیده شده چه آن سل سرطانی را زائل و فانی ساخته سل جدید اصلی پیدا میکند و این قول بحسب تجربه و قیاس لائق اعتماد ست و طریق استعمال آن موافق نسخه صاحب موصوف این ست که بگیرند گلیشل ایسٹک ایسڈ از بست قطره تا سی قطره ٹنکچر بلاڈونا چهار ڈرام اکسٹرکٹ سنکونا فلیوڈ اکوئیٹ چهار ڈرام ٹنکچر کارڈمم کمپونڈ یعنی ٹنکچر الائچی خورد دو اونس ہمه را خوب مخلوط کرده در بوتل نگهدارند و روزانه سه بار یک یک ڈرام ازین دوا گرفته با دو دو اونس آب ساده آمیخته به مریض بنوشانند که این دوا از تولد سل سرطانی جدید اریته و ہم از پیدا شدن حالت کاکسیا مانع میشود و ہم تقویت خون و بدن بکند آنا او دیه موضعیه که از نهادن آن ورم سرطانی زیاده نمیشود و سل سرطانی ازان کم متولد میشود مرہم پلمبائی ایوڈائیڈ ہمراه روغن کوکوہی سازند و نسخه آن در امراض رحم نوشته شده آنرا بگیرند و بر سلعه بمالند و ہم مرہم دیگر مثل افیون...

کرده بر پارچه آلوده بر ورم سرطانی نهند و چونکه ورم سرطانی از رسیدن اذیت هر قسم فوراً زیاده میشود لهذا باید که همیشه آن
پنبه منفوش داشته باشند تا از رسیدن اذیت هر قسم محفوظ مانند و از استعمال اشیای حاره رطبه که منضج یا محلل اند مثل ضماد
پولٹس آرد تخم کتان محلول آب یا طلای تنکچر ایوڈین و نهادن ادویه آبله انگیز و محمرات جلد مثل لانگرلیٹی و غیره ادویه که جلد
اذیت پیدا میکنند بر این ورم احتراز نمایند چه از آن خون بسرعت بسوی عضو میرود و از آن سرطان منتشر میشود آما
تدابیر سرطان که بطور جراحی کرده میشوند پس منحصر در دو امر اند یکی قطع کردن سرطان بآهن دوم قطع کردن آن بذریعه
ادویه کاویه که آنرا بسوزانند و بگدازند لیکن قطع کردن بآهن از آن هر دو بهتر است چه از آن بزودی استیصال مرض
میشود و اذیت دیگر پیدا نمیگردد اما اگر قطع منظور باشد پس باید که بوقت مناسب آنرا قطع کنند و آن وقت قطع
هنگامی است که ورم سرطانی و غده های لمف فیٹک که قریب محل سرطان اند پیدا و هم حالت کاکسیا ظاهر شده باشد
و این وقت قطع کردن احتیاط و اهتمام تام نمایند در اینکه استیصال تام واقع شود و چیزی از سرطان باقی نماند
و الا باز عود خواهد کرد زیرا که استعداد آن موجود است و بعد قطع کردن بهتر آنست که زنک کلوراید محلول گرین در یک
اونس آب حل کرده از آن یکبار زخم را بشویند تا آنچه سیل سرطانی که در خون بوده باشد از غسل کردن این آب دفع
شود و بعد آن دوای ... صاحب که مذکور شد آنرا دو سه ماه برابر بمریض نوشانند اما تدبیر دیگر که از ادویه کاویه
ورم سرطانی را بسوزانند و قطع میکنند پس بدانکه برای این کار هم ادویه بسیار اند لیکن آنچه از آنها تجربه در
افضل و اقوی بود پس نهادن پیسٹ کلوراید آف زنک است بر ورم سرطان و پیسٹ که سرباز اسوده ...
یای مثناة تحتانی و سین مهمله و تای مثناة فوقانی چیزی را گویند که شی یابس مثل آرد گندم را با قدری آب سرشته ملائم خمیر
ساخته باشند تا از آن قرص و غیره ساخته بر عضوی نهند و طریق ساختن این دوا این است که ...
اکسٹراکٹ سانگوئینیریا کانا ڈنسس که آن آب منجمد بیخی است که در ملک امریکا پیدا میشود و کاسه او ...
و سفوف کلوراید آف زنک اکاسیا اونس باشد و اکسٹراکٹ اسٹرامونیم که آنرا ... دو ...
با هم بخوبی مخلوط کرده و ظرفی نگهدارند و از آن مثل قرص که نیم انچه دبیز باشد بقدر ورم بسیار ساخته بر ورم نهند و بر آن
انبار پنبه اسکن آلود بربندند تا از جای خود حرکت نکرده بر جلد ... بعد دوازده ساعت آنرا ببینند
که تاسیر آنها ظاهر شده محسوس خواهد شد درین وقت آنرا جدا سازند و لحم مرده از کارد مخلوط بدل کرده دهند تا اثر
دوا هم تا بقعر اندرون سرطان برسد و الا این لحم مرده مانع از رسیدن اثر دوا تا محل مرض باقی مانده خواهد شد
بعد آن باز دوای مذکور جدید بر زخم نهاده بربندند همچنین هر روز بعد دوازده دوازده ساعت تازه دوا بسته باشند
تا سرطان تمام و کمال سوخته و گداخته و مرده شده از کل منفصل شده از جای خود جدا گردد و هم وقت نهادن دوای مذکور
مذکور نباید این امر ضرور است که اگر بر جلد زخم نباشد درین وقت اول از سلفیورک اسیڈ قوی بر جلد ... کرده

جلد آنجا را سوخته و دو خطا از کار رود و طول زخم کشیده و دوای کاوی را ببندند تا اثر دوا بکل مرض رسد و در ایام استعمال این دوا
چون درد قوی پیدا میشود لهذا برای تسکین آن سلوشن مارفیا بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند یا قطعه برف را
در مثانه گوسفند نهاده بر زخم نهند تا از برودت آن در قوت حسیه ضعف پیدا شده درد ساکن گردد و دوای کاوی کار
خود مشغول ماند طریق دیگر برای استعمال این دوا که از اول سهل است آنست که چند سفوف آف زنک که آنرا آن تانی ذرن یعنی سفیدی
بی آب گویند یا گلیسرین خمیر کرده قرص ساخته بر ورم سرطانی بدستور استعمال دوای اول نهند و چونکه اکسٹرکٹ درخت
امریکا هر بار و هر جا میسر نمیشود لهذا این طریق بنسبت اول سهل است ایضاً برای تقلیل ورم سرطانی بذریعه زراقه
رسانیدن ایسیٹک ایسیڈ گلوٹ اندرون ورم سرطانی مفید است که سل آنرا اسیگا ازو ایضاً تدبیر دیگر میله های
تار برقی بر دور سرطان در جسم آن خلانند تا سر آنها اندرون سرطان رسد پس بتاثیر رسانیدن قوت برقیه آنها را
گرم و سرخ سازند تا سرطان بسوزد و این تدبیر اکثر بعمل آیند تا استعمال او ... شود و بر این تدبیر هم اعتماد دیرا
حصول صحت سرطان کرده اند ایضاً آله تدبیر آخر قالوله هوای را بر ورم سرطان نهاده بالای آن آله ناصر که مشهور
به کمانی سرطان است نهاده ببندند تا آهسته آهسته از اثر آن سرطان از نایابی غذای خود از نیا ...
در پیچا ... وسطها و ورم آن منجذب شود و تجویز این تدبیر میگویند که ازین تدبیر ورم زائل میشود و سرطان از همه
عضو بالای خود که ملتصق شده باشد از ان جدا میگردد و ورم غده های ملحقه هم دفع میگردد و مقدار ...
ب یا رقابل شده زائل میگردد و باز اینجا سرطان پیدا نمیشود فقط

باب چهارم

باب چهارم از امراض عامه در تفرق اتصال و در آن چند قول اند و بهر

قول مشتمل بر فصول ست - قول اول در نقصان و تفرق که در جلد و لحم و غیره واقع شود خواه از ضرب یا
از سقوط یا از حربه یا از آتش یا از صاعقه یا از برف و دران هم چند فصل اند فصل اول در تقسیم تفرق اتصال باید دانست
که تفرق اتصال بر دو قسم است یکی آنکه دران صدمه خارجی یا اثر حربه بر کدام عضو رسد و جلد عضو مذکور سالم ماند لیکن تحت
آن عضو شاکی فانه دار و عضلات و استخوان در بعضی ازان یا در همه نقصان تفرق واقع شود و این را باصطلاح اطبای
انگلستان کانتوژن بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون نون بمعنی کوفتن
و کوفت مینامند دیگر آنکه از رسیدن صدمه خارجی در لحم و جلد و غیره تمام اجزای عضو یا تنها در جلد تفرق واقع شود و
آنرا وُنڈ بضم واو و سکون نون و دال مهمله هندی بمعنی زخم جراحت می نامند و ازین بیان واضح خواهد شد که

تا نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود و سوم تجراحت نخواهد شد گو زیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل
دوم در بیان قسم اول جراحت که در سوم به کان خوشتن ست و آنهم فی الواقع زخم ست که زیر جلد در دیگر
اعضا واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غمز از خارج و چونکه جلد بدن لدن ست ازین جهت بسهولت دران
انخراق واقع نمیشود و درین قسم بعد انصداع عروق صغار که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی
زیر جلد و گاهی زیر غشای خانه دار مجتمع میگردد و گاهی زیاده و گاهی کم اما هرگاه دم قلیل از محل تفرق برآمده مجتمع و
منبسط شود آنرا بلغت گریک ایکی موزس بکسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانی
وضم میم و سکون واو و کسر زای معجمه اول و سکون ثانی مینامند و آن یعنی پیدا شدن حمرت مائل بسواد است کم
از انجماد دم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و از ان صورت سلع پیدا شود آنرا
هیماتوما یعنی سلع دموی میگویند ولیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغار برآمده در غشای خانه دار یا در جلد مجتمع
و منبسط میشود منجمد میگردد و افواه عروق مذکوره را بند میکند و اثر غمز آنهم بر تسدید افواه عروق معین می شود و
اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده و بالای آن خریطه پیدا شود و دران خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند
درین وقت هم افواه عروق مذکوره بند شده سیلان خون از انها موقوف میگردد لیکن خونی که در غشای مذکور محفوظ بود
بتمامها بر حال خود سیال میماند و منجمد نمیشود و درین جا تا ثیر غمز که از ثقل سقوط سلع بر افواه عروق میرسد زیاده معین جمود هم
و تسدید افواه عروق مذکوره میگردد و السبب سبب آن گاهی غمز محض میباشد چنانکه کسی دست کسی را که عروق آن ضعیف
بوند از دست خود بزور غمز نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل سقطه و ضربه عضو منغمز میشود و اصل درین هم
سبب غمز عروق میباشد و درجات آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمز تا جلد رسد دوم آنکه تا غشای خانه دار رسد
سوم آنکه از غشای خانه دار تا عضلات و لحم لین که زیر آنهاست برسد چهارم آنکه تا عظام این اذیت غمز رسد
چنانکه وقت گذشتن شئ ثقیل مثل گردون اسپی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و زیر آن
به غشای خانه دار و عضلات و عظام نقصان خرق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را
که در باطن میشود بند کنند باینکه آب سرد بر محل ماؤف ریزند یا پارچه با آن تر کرده بر آن گذارند و اگر بر محل ضماد
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطعه برف بر آن نهند که از ان فوراً جریان خون باطن ساکن میشود
و هم پارچه ململ با آب ساده تر کرده بر محل ماؤف بستن مانع سیلان خون باطن میشود چنانکه از تخمیر آن افواه عروق
منصدعه بند میشود و هم عضو ماؤف را بآرام دارند و نهادن اضمده و اطلیه بر محل اذیت که از قدیم اطبا تجویز
میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و از ان هیچ فائده حاصل نمیشود زیرا که تا دام جلد بر محل جراحت باطن باقی
است اثر دوای خارجی تا زخم نمیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطنه از صدمه خارجی پیدا شود درین وقت از تخمینا

قوله تا دام جلد الخ یعنی تا آنکه جلد بر محل صدمه و غیره بحاله خود باقی و از جلد زخم نرسد از ان جلد محل علاج نتوان ضعیف بلی دو وقت جائز آن باشد یعنی اعضا بزرگ چونکه بدان کثیر در اجزای آن از شکستن عروق صغار مجتمع میشود لهذا تمام وقت در اهتمام منجذب شدن این خون بار در عروق صرف میشود و از ینجهت آنچه درین جا از ادویه موضعیه نهاده شوند اثر آنها در باطن نمیرسد آری اگر بر جلد صحیح نهند الیته ممکن ست که اندرون رود ۱۲ سنه علی عفی عنه

ادویه که مانع سیلان خون اند مثل گاؤ کرالسید یا تان کاسید یا روغن تارپین البته نفع کثیر حاصل میشود و هرگاه جریان خون
در باطن بند شود و سبب منجمد شدن این خون در عروق نماید و درین وقت هرگاه قریب جلد زیاده باشد استعمال
ادویه خارجیه هم مفید میشود پس باید که تنکچر نکس وامیکا یا اسپریت وین هر آنچه میسر شود آنرا باهشت حصه آن آب
ساده آمیخته پارچه بآن ترکرده بر محل ماؤف نهند و ... داشته باشند و ازین ادویه قدری اذیت به جلد پیدا میشود
که ازان بر دوری خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت ازینها دلیل بود چنانکه جاهلان می‌سوزند نقصان پیدا میشود
زیرا که زلو خون مرده منجمد را نمی‌مکد بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکند و ازان ضعف در عضو پیدا
می‌شود و اگر خون از عروق جاری شده در غشای خانه دار رسیده و منجمد گشته بصورت سلع شده باشد درین وقت هم
از استعمال تنکچر نکس وامیکا یا اسپریت وین که هر یکی ازینها مخروج آب باشد قدری فائده جذب گردانیدن آن در
خون حاصل میشود چرا ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب اینکه اینها مقوی اند ولیکن زیاده فائده
از نوشانیدن مسهلات و انکلم خورانیدن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن تنکچر ایوڈین یا از طلا کردن آن و هم از
نوشانیدن ایوڈائیڈ پوٹاشیم هم نفع ظاهر میشود که ازان خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلع و سوء کمی در بعض وقت
پیدا میشود و از کشادن آن ضرر پیدا میشود چه از رسیدن هوای خارجی دران ریم پیدا میشود و ازان تپ پیدا شده ریم جای
میگیرد و گاهی ازان در خون هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت داعی شود باید که تدبیر لسٹر صاحب بهادر
کشایند و گاهی خود درین سلع ورم حار حادث شده ریم می‌افتد پس درین وقت باستعمال تدبیر لسٹر صاحب بهادر
کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد درانهم همین تدبیر که برای درجه ثالث نوشته شد باستعمال
آرند لیکن گاهی درین درجه ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم حار پیدا شده نوبت گینگرین یعنی
موت عضو میرسد و جلد وغیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در مبحث علاج ورم نوشته شد
آنرا باستعمال آرند و هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و معهذا اکثر جلد شق شده با
واین درجه رابع واین حالت از همه بدتر است چه دران نقصان جمله اجزای عضو ماؤف رسیده میباشد و درین قسم
ورم حار پیدا شده بالضرور ریم می‌افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست فقط کما
ایضاً بدانکه قسمی از مرض گانگرین آنست که از محض انضغاط پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد
یا حلقه انگشتر که تنگ بود بر انگشت ضخیم عظیم بپوشد یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می‌پوشند
یا گاهی غلفه ذکر منقلب شده ستور گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و ازان خون کثیر درین عضو که بذریعه شرائین
دقاق می‌آید زیاده جمع میگردد و بتوسط اورده بازپس نمیرود و ازان ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مائل بکبودی و سیاهی
میگردد و درد شدید پیدا میشود العلاج اگر ورم قلیل باشد صابون آب حل کرده یا روغن یا بالجمله دوای مزلق عضو بر

یا انکه حلقه انگشتر را بزور بکشند تا منزلق شده بیرون آید و اگر از این هم کار برنیاید درین وقت رشته را گرفته از سر عضو متورم تا جای حلقه انگشتر مستوی به پیچند که یکدیگر متصل و برابر باشند تا از انتفاخ آن خوفی که اینجا تجمع است بدریعه او را او باشد با نیپس ریدن و درو انجا مقدار عضو متغیر گشته حلقه انگشتر بیرون آید و اگر از این هم مطلوب حاصل نشود آله موسوم به دریچه که در وسط آن جوف مستطیل و خالی میباشد از یکجانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن بر آورده از منشار دقیق که ملازم جوف آله مذکور باشد در آن داخل کرده حلقه مذکور را ببرند واز انگشت بیرون آرند و بعد بر آوردن حلقه آنچه پیشتر در علاج تمام کان چوش نوشته شده بعمل آرند فصل سوم در وندز و آن بضم واو و سکون نون و دال مهمله هندی بلغت انگریزی بمعنی تفرق اتصال است که از اسباب خارجیه دفعتهً در جلد یا در جلد و لحم پیدا شود بالجمله در جلد ضرور تفرق اتصال آن واقع شود و آله موسوم به کان چوشن خواهد شد ندانند و در کتب عربیه هرگاه تفرق اتصال در جلد تنها واقع شود موسوم به خدش و سحج میشود و هرگاه در لحم واقع شود و قریب العهد باشد یعنی هنوز متقیح نشده باشد اسرا جرح و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول این سایند بکسر الف و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون سین مهمله و دال هندی دوم لاسریتید بفتح لام و سکون الف و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر تای مثناة فوقانی هندی و سکون دال مهمله هندی سوم کان تیوسد بفتح کاف و سکون الف و نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و سین مهمله و دال مهمله هندی چهارم پنکچرد بفتح بای موحده فارسی و سکون نون و کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و رای مهمله و دال مهمله هندی پنجم پائیزند بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و فتح زای معجمه و سکون نون و دال مهمله هندی اما قسم اول که این سایند وند است آن زخمی را گویند که از آله تیز مثل کارد و غیره در طول مثل خط مستقیم قطع کرده تفرق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تنها در جلد باشد یا غشای غاند را هم رسد یا تا عضلات یا تا استخوان قطع کرده شود و درین زخم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بعد قطع چون بسبب عضلات متعلقه که در آن هستند متمدد میشود از اتصال آن فاق میشود خصوصاً هرگاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب انقباض آن عضلات بسوی و تیر خود منشنج گشته حرکت میکنند و از ان در فوهات زخم انفتاح پیدا میشود و گاهی در بعض امراض مثل کاربنکل برای قطع کردن رباط یای معوج زخم طویل از کارد زیر جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب ساتر بودن جلد ظاهر میشود العلامات سه علامت این زخم هستند یکی درد دوم جریان و سیلان دم سوم گشاده ماندن بهر زخم مستطیل مستقیم اما درد پس آن گاهی بطور لاذع و اکال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خدر یافته میشود و ایضاً بدانکه هرگاه زخم در عضوی بطوری پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت درد زیاده پیدا میشود و هرگاه سر کارد را در جای از جلد خلانیده تا اندرون رسانیده از اندرون بیرون آرند

اسبابش درد کم میشود زیرا که در صورت اولی چون ریشه های دقیق اعصاب حس که در جلد اند قطع کرده میشوند بسبب
بقای حس دران درد زیاده میشود و چون از اندرون عضو قطع کرده بیرون آرند و از ان عصب حس کبیر که
در باطن عضو بود و ریشه های آن که در جلد آمده اند اول قطع میشوند و از ان افاده حس بدین ریشه ها نماید
و بسبب آن حس درین ریشه ها نماند لهذا بعد از ان در قطع کردن جانب خارجی هم درد زیاده نمیشود اما جریان خون
از زخم مذکور پس بدانکه هرگاه بر جلد رخسار یا بر لب یا بر زبان این زخم پیدا شود خون زیاده خارج میگردد و هرگاه
بر جلد دست و پا و غیره واقع شود خون کم بیرون آید اما اگر همراه جلد کدام ورید یا شریان کبیر هم قطع کرده
شود در هر جا که باشد خون کثیر خارج میشود و همچنین هرگاه استعداد اسکروی یا پرپورا در بدن کسی باشد
دران هم از رسیدن ادنی زخم در هر جای بدن که باشد خون زیاده جاری میشود العلاج بدانکه اصل مقصود
در علاج این جراحت آنست که زخم و اطراف آن باهم ملتئم گردند تا حالت پرایمری یونین یعنی پیدا شود لیکن چون از بهر
حصول این مقصود غیر ممکن است زیرا که خون کسی ضعیف میباشد پس آنرا باید که اغذیه مقویه خورانند تا در خون
قوت آید و این حالت پیدا شود و مقصود حاصل گردد و در عضوی که زخم باشد آنرا از حرکت باز داشته بآرام نگاه
دارند و بدانند که در حصول حالت پرایمری یونین چهار امر مشروط اند که با تیان آنها این حالت حاصل میشود
و با اخلال در شرائط مذکوره حصول مقصود مذکور ناممکن تا اول آنها اینست که خون را که از زخم جاری باشد بند کنند دوم آنکه زخم را
از اجسام غریبه خارجیه صاف سازند سوم آنکه اطراف زخم را خوب باهم سازند تا هر عضو مقابل با خود منضم شود چهارم
آنکه در زخم تعفن و فساد پیدا شدن نه دهند پس برای اتیان امر اولی که بند کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر
نباشد یعنی دران ورید کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از گشاده داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده
خون بند گردد و لفظ ظاهر میشود و گاهی درین امر احتیاج امداد میشود پس درین وقت تا گشاده داشتن زخم
عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سو کم رود البته اطراف زخم را باهم کرده از انگشتان دست نگه دارند
تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا نشود یا بعد برابر کردن کناره های زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند
لیکن دران احتیاط این امر ضرورست که اطراف آن برابر و راست باهم شوند کج نگردند البته اگر تدبیر آخر
باهم منضم کردن زخم آب سرد بران ریزند یا قطعه برف بران بندند تا خون منجمد گردد و اگر ازین تدبیر کار نیاید
تنکچر اسٹیل بران نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه قطره تنکچر اسٹیل با ده اونس
آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل تنکچر اسٹیل را بر زخم گذارند
لیکن باید دانست که از استعمال تنکچر اسٹیل بسبب حدت آن گاهی ورم حار پیدا میشود لهذا بهتر از ان همین است
که تا دام کار از آب سرد و برف بر آید تنکچر اسٹیل استعمال نیارند و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

که کدام ورید یا شریان کبیر قطع شده و از آن خون می آید و رسیدن و فتیله زخم را کشاده تفحص نموده دهن شریان یا ورید کبیر را
از خیط ابریشمی به بندند و اگر شریان صغیر قطع شده باشد پس باید که سر آنرا از کلابتین گرفته و ملتوی ساخته قطع کنند
تا عضلات آن متشنج شده دهن آن تنگ گردد و رفتن خون ساکن شود و برای اثبات شرط ثانی ضرور است که اولا
زخم را کشاده به بینند تا به بینند که کدام شی غریب مثل خاک یا سنگ ریزه یا قطعه آهن و خشب وغیره در زخم نباشد و الا تا بودن
آن در زخم التیام نخواهد شد و بنابراین ضرور است که اول زخم را از آب گرم بشویند تا آنچه جسم غریب در آن باشد
همراه آب خارج شود و بعده بنگرند اگر چیزی در زخم خلیده و چسپیده باشد آنرا از کلابتین بردارند تا زخم صاف
شود و برای این امر ضرور است که اول از همه این تدبیر را بعمل آرند و خوب زخم را دیده باشند تا با زجاجت
کشادن زخم نرسد و برای اثبات شرط ثالث ضرور است که در هر عضو که تفرق اتصال واقع شده باشد
آنرا بهمان عضو متصل سازند تا عضله با عظم و غشای خانه دار یا جلد منضم نشود و الا التیام نخواهد شد مثلا
اگر زخم صغیر باشد و زیاده غائر نبود برای نهادن پارچه اسکن آلود کافی میباشد اما هرگاه کبیر و غائر باشد و بود
عضوی و سجایی بود که از ثقل عضو زخم کشاده ماند چنانکه در زخم زیر نخذ و زیر لب زخم کشاده میماند درین صورت
زخم را اعید باهم و منضم ساختن از خیط ابریشمی بدوزند و ایضا برای دوختن بهتر آنست که تارهای وترلید یاست
که از آن تار فان رسن ساخته در مکان نداخی می بندند در کاربولک ایسڈ تر کرده بدوزند و برای اثبات شرط رابع
که منع کردن از حدوث تعفن و فساد در زخم است بهتر آنست که اول از آب صاف بشویند بعده از سلوشن کوندیز
که در آن ده گرین زنک کلوراید یا اونس آب ساده حل کرده باشند یا کاربولک ایسڈ که یک حصه آنرا با چهل حصه آب ساده آمیخته
باشند زخم را بشویند پس اگر زخم صغیر بود از طلا کردن تنکچر بنزوائن کمپونڈ بر آن و بستن پارچه بالای آن صحت
حاصل میشود و اگر کبیر باشد و غائر بود درین وقت اکثر آنچه خون و آب که از زخم جدا میشود اندرون آن مانده
فاسد متعفن گشته ریم پیدا میکند پس برای تحفظ از ضرر آن باید که از اندرون زخم تا بیرون آن راهی پیدا کنند
که از آن خون و آب مذکور جاری شده خارج گردد و برای آن از همه بهتر این است که نهری چرمی که آنرا ڈرینج
چوب بلغت انگریزی میگویند در زخم نهاده دهند و بعد اینهمه انتظام تدبیر لیسٹر صاحب بهادر را که در علاج دمل
نوشته شده باستعمال آرند لیکن اگر کاربولک ایسڈ موجود نباشد عوض آن برای التیام سالی سلک ایسڈ و
گاهی براسک ایسڈ که در تنکن یعنی سهاگه یافته میشود و گاهی روغن تاموول را باستعمال می آرند لیکن باید دانست
که استعمال این ادویه در حالت مجبوری است و الا بشرط امکان پس کاربولک ایسڈ از همه افضل است اما قسم دوم
و سوم که لاسر ایٹڈ وونڈ و کان چوسڈ وونڈ اند پس چونکه فیما بین این هر دو نسبت عموم و خصوص است یعنی ممکن است
که لاسر ایٹڈ وونڈ یافته شود و کان چوسڈ وونڈ همراه آن نباشد لیکن هرجا که کان چوسڈ وونڈ یافته خواهد شد لاسر ایٹڈ وونڈ

ضرور موجود خواهد بود لهذا ذکر این هر دو یکجا مناسب شد پس بدانکه لاسراتیدٔ جراحتی را گویند که دران نقصان قطع
در اصل جلد و لحم رسیده باشد یعنی دران این هر دو بسبب کشیدن یا از رسیدن ضرب شی ثقیل یا از خلیدن کدام آله از جا
خود منقطع گشته جدا شده باشند و اطراف آن برابر مثل قسم اول نباشد بلکه بر اطراف آن زیادتی و کمی با کجا اشراف باشد
چنانکه از گزیدن موش یا سگ حادث میشود اما کان چو سیدٔ وونڈ پس آن همین لاسراتیدٔ وونڈ ست لیکن دران شرط
اینست که بسبب رسیدن صدمهٔ ضرب و غیره نقصان لحم و جلد شده جراحت حادث شده باشد چنانکه از رسیدن
صدمهٔ گوله توپ یا از صدمه گردیدن دغالی در کسی زخم حادث میشود چه دران لاسراتیدٔ و کان چوسدٔ هر دو جمع
میباشند با کجا کناره های این هر دو زخم معوج و با اشراف میباشند و دهن این هر دو جراحت کم گشاده
بود و درین هر دو قسم جریان خون کم بود زیرا که چون عروق و شرائین درین جراحت بسبب کشیدن یا کوفتن منقطع
میشوند ازین جهت دهنهای آنها منقبض شده بند میگردند و بسبب آن نزف الدم کمتری افتد و هم درد دینها
زیاده نمیباشد زیرا که ریشه های اعصاب حس دران هم گسسته میشوند و بر حالت طبیعی خود نمی مانند لیکن جا
این هر دو زخم آنست که اکثر درانها گینگرین یعنی فساد عضو پیدا میشود البسبب سبب حدوث آن اکثر رسیدن
صدمهٔ ضرب سنگ بود یا از ضربت شمشیر و آله دیگر که کند بود و تیز نباشد یا از گزیدن شیر و سگ و گربه یا از ضرب
قرن گاو و غیره یا از رسیدن گولهٔ تفنگ و توپ پیدا میشود العلامات عمده علامتش اینست که کناره های زخم
معوج و با اشراف میباشد و آنچه ترکه دران مقطوع میگردد در زخم یافته میشود و همچنین عضلات مقطوعه متورم
شده در زخم دیده میشوند و هم اکثر گینگرین که درین زخم پیدا میشود در همان اعضا حادث میشود که مقطوع و مجروح
شده اند اما هرگاه مریض از قبل حدوث زخم ضعیف بوده باشد درین وقت البته فسادات در دیگر اعضا هم میشود
العلاج اول زخم را ببینند و آنچه اعضا که موجود بوند لیکن از اثر ضرر از جای خود برده جمع غیر طبیعی شده باشند
آنها را بجای خویش آرند و آنچه اعضا که اکثر آنها مقطوع گشته و بعضی ازان موجود باشند که در آنها خوف شروع
فساد عضو باشد آنرا قطع کنند لیکن اگر قطعه کبیر از جلد بدن مثلاً قطع شده باشد اما قدری با جلد بدن متصل بود
آنرا قطع نکنند چه ممکن ست که بذریعه این اتصال آن غذای خود گیرد و زنده مانده صحیح شود بعد آن اگر خون جاری
باشد تدبیر حبس آن نمایند چنانکه نوشته شده و بعد بند کردن خون زخم را برابر سازند پس اگر از بستن پارچه اشکال بود
این کار بر نیاید چند جا در زخم بدوزند لیکن باید دانست که بر وقت ضرورت هم درین زخم زیاده دوختن
ممنوع است مضر میشود بعده بالای آن لوشن تنکچر بنزوائن کمپونڈ طلا کرده بران بندش سازند و اگر تدبیر
لستر صاحب بهادر را در ینجا بعمل آرند انفع است چه ازان اکثر این قسم زخمها صحت میپابند و ورم و ریم و
فساد عضو در آنها پیدا نمی شوند و آنچه اعضا که قطع شده باقی مانده باشند در خون ازین تدبیر منجذب میشوند و ان

تدابیر دیگر اکثر فساد عضو و تعفن درین جراحات پیدا میشود پس اگر نوبت بتعفن عضو رسد درین وقت پولتس از تخم کتان
و زغال سائیده درست کرده همراه ادویه مانع تعفن بر زخم بندند مثل پرمنگناس پتاس یا کلورائد آف لائم یا کلورائد سودا یا
کاربالک اسید یا بوراسک اسید یا سالی سالک اسید یا روغن تاربین باستعمال آرند که از ان عفونت زایل شود
و لحم میت از گوشت زنده جدا میگردد و بعد خارج شدن گوشت مرده چون زخم باقی ماند علاج السرهای که نوشته شده
نمایند لیکن یاد باید داشت که گاهی بعد خارج شدن لحم مرده هرگاه همراه آن کدام شریان یا ورید هم قطع شده خارج گردد نزف الدم
دوباره درین زخم پیدا میشود پس هرگاه نوبت بحدوث نزف الدم دوباره رسد در آن وقت هم انچه پیشتر تدبیر برای بند کردن
نزف الدم نوشته شده است آنرا باستعمال آرند و هرگاه در زخم گمان شود که نقصان بجمله اجزای عضو ماؤف مثل
عضلات و جلد و استخوان آن رسیده باشد چنانکه وقت گزیدن سگ یا شیر یا از صدمه گردون دخانی میشود
درین وقت باید که عضو ماؤف را از جای که گوشت صحیح و قوی موجود بود قطع کنند که از ان حیات علیل باقی ماند
و از باقی داشتن آن موت عضو پیدا شده بعد چند روز هلاک میکند لیکن درین تدبیر هر قدر عجلت که ممکن باشد
نمایند تا نوبت بتعفن نرسد و اثر زهر آن در خون نرسد فقط قسم چهارم جراحت که آنرا بلغت انگریزی
پنکچرد وُند گویند و آن جراحتی را گویند که در طول و عرض صغیر و عمق آن زیاده غائر بود و آن حادث میشود مگر
از آلهٔ که عرض آن قلیل و طول آن کثیر باشد مثل سنان و سنگین و غیره و این چنین زخم از خلیدن خار و سوزن یا سیخ یا
تیر و سنان در بدن حادث میشود و در جراحات آن از خلیدن سوزن تا سنان کثیر اند و این جراحت باوجودیکه سطحی باشد
اکثر ضرر باعضای باطنه میرساند بسبب آن شریان یا ورید قطع میگردد و اگر بر سینه و شکم رسد ریه یا کبد یا معده و امعا یا طحال یا
مثانه و گرده و غیره بر هر عضو یکه آله مجروح کند در سازد زخمی میگردد و چونکه دهن زخم صغیر میباشد لهذا اکثر جریان خون و ریم از آن
مسدود بعسر میشود و این زخم اگر بالا صغیر بود و بدون فساد زود ملتئم میگردد و اگر صدمه باشد پیدا شدن ورم و التهاب صحیح میشود
العلاج تا دوام که ممکن باشد تدبیر سازند که زخم بدون پیدا شدن ورم ملتئم گردد و برای آن اول خون را بند کنند باین نحو
که انچه خون در زخم باشد آنرا بفشردن از اصابع و اگر دهن زخم صغیر و زخم غائر بود بکشیدن آله دهن یا از نهادن محجمه بالای آن خون را بیرون
آرند تا خون در زخم باقی نماند و بسبب آن گوشت متعفن نشود و اگر زخم زیاده عمیق باشد مثل آنکه از خلیدن سرنیزه یا سیخ یا تیر پیدا
شده باشد درین وقت از قوت لاشک که در اجزای اعضای بدن من جانب الله مودع است بسبب آن اعضا خود وقت عمق زخم
و لعقب نمی ماند بار مرتفع میگردند خون جمع و لعاب پیدا شدن زخم از ان بیرون می آید بالجمله بعد برآوردن خون از زخم پارچه در آب
کاربولک اسید آلوده یا در روغن کاربولک و ائلویٹ تر کرده بر دهن زخم گذارند و هرگاه زخم زیاده عمیق باشد و از التهاب شدید
ازین تدابیر صحت نخواهد شد از انهم اول خون برآرند بعده آب کاربولک که در ان یک حصه کاربولک اسید با چهل حصه آب ساده ممزوج
باشد بذریعه پچکاری در زخم رسانیده دهانه بکنند بعده تدبیر ... بعمل آرند و اگر استعمال تدبیر مذکور ممکن باشد

پارچه ورکلوڈین یا اسفنج نشروانی که پیچیده باد آب کاربولک تر کرده بر زخم نهاده بر بندند بعده اگر در آن هم باز پیدا شود این
تقطیر آب یا سرد نمایند اما هرگاه بدانند که هم در آن پیدا میشود درین وقت استعمال آب سرد یا اشیای بارده جایز نخواهد بود
بلکه عوض آن پولتس گرم نهند تا خونی که بهم رسیده خارج گردد و اگر ورم پیدا شود و هرگاه که کدام شریانی یا وریدی قطع شده
خون کثیر ازان جاری یا شد درین وقت آنچه برای حبس خون به قسم اول تا به سیوم نوشته شده عمل آرند و اگر از زخم باز [illegible]
نشده بدین وجه که صورت زخم را وسیع ساخته و سر شریان و ورید مقطوع را ببندند و اگر این زخم از قفا [illegible] که
ازان ماهی را ماهی گیران شکار [illegible] در جلد پیدا شده باشد و آن بدین طور پیدا میشود که چون [illegible] اندازند
ماهی گیران آنرا بزور [illegible] اندازند پس گاهی [illegible] باشد و [illegible] آن این خار ماهی [illegible] از
زخم در جلد پیدا میشود پس اگر [illegible] باشد درین وقت [illegible] زخم [illegible] پیدا [illegible] که
سر خار مذکور را ازان بیرون آرند پس سر خار را [illegible] تا [illegible] ازین زخم [illegible] بیرون آید الا
اگر از جانب [illegible] خار [illegible] گاهی [illegible] چنین گاهی انگشت [illegible] زخم این زخم پیدا شود و چون
خون ازان بند نگردد و علاجش این است که اول از سر انگشت آنرا [illegible] کنند تا خون منجمد شود و بند گردد لیکن اگر
ریشه پارچه صاف را گرفته بر دهن زخم نهاده از سر انگشت [illegible] کنند تا خون در ریشه مذکور رسیده منجمد گردد و اگر این
هم [illegible] شود و سر قلم [illegible] نائتر [illegible] در زخم مذکور [illegible] تنکچر اسٹیل [illegible] در زخم [illegible] اندازند تا [illegible] آن خون
منجمد شود و اگر ازین هم بند نشود [illegible] سوزن در جلد [illegible] اندازند که از بالای زخم مرور کرده در جانب دیگر برآید
پس [illegible] ساعت آنرا در جلد [illegible] تا از [illegible] آن ورم پیدا شده خون محبس گردد اما قسم [illegible] که آنرا بلغت
انگریزی [illegible] میگویند و آن جراحتی است که همراه آن [illegible] در بدن پیدا شود چنانکه از گزیدن [illegible] حیوانات
خواه از جنس طیور باشد یا چارپایه یا حشرات الارض مثل [illegible] زنبور و سگ دیوانه و عقرب و مار و غیره حادث
میشود و گاهی وقت تشریح میت [illegible] در بدن تشریح کننده هم اگر زخم یا خراش بوده باشد با همین وقت
حادث شود این جراحت پیدا میشود لیکن آنچه از طیور زهردار مثل مگس و زنبور و پشه و عقرب پیدا میشود دران
خوف هلاکت قلیل بود اگر چه گاهی درین هم [illegible] یا زنبورهای کثیر در جاهای متعدد بدن گزند یا زخم واحد
در عضوی شریف مثل چشم و زبان رسد و ازان ورم و [illegible] و سوزش زاید و هذیان پیدا شود و مریض هلاک میگردد
العلاج فوراً بعد لسع بر محل زخم لاکر ایمونیا قوی یا لاکر [illegible] طلا سازند که ازان درد ساکن میشود و اگر این
ادویه موجود نباشد پس هر دوائی که از قسم کهار موجود باشد مثل ایمونیا یا سوڈا کاربونیٹ و غیره آنرا با آب حل کرده طلا
سازند و اگر نیش این حیوانات در زخم مانده باشد و ازان ورم زاید پیدا شده باشد آنرا ازان برآرند که بدون
این [illegible] اثر [illegible] در زخم [illegible] رسد و اگر جراحت بر عضو شریف مثل چشم و رخسار و لبان باشد بعد طلا کردن ادویه بالا [illegible]

پیچ بران نہند تا اذیت کم شود و اگر بعد حدوث زخم لسع حیوان زہردار اول بمکیدن زخم امر فرمایند و بعد آن اپیکاکوانا
در لائکر ایمونیای قوی سرشتہ بر زخم ضماد سازند انفع است و اگر لائکر ایمونیا نباشد اپیکاکوانا با آب سادہ سرشتہ ضماد کردن
ہم مفید است و اگر از رسیدن نیش عقرب زخم پیدا شدہ باشد بران اول بمکیدن امر فرمایند من بعد لائکر ایمونیای قوی
بران طلا سازند و بعد آن درینجا لائکر ایمونیای قوی را از منی تا بیست قطرہ ہمراہ آب سادہ کہ دو ڈرام باشد آمیختہ
موافق این مقدار بعد دو دو دقیقہ دو سہ بار نوشانند و اگر حدت لائکر ایمونیای قوی محسوس در دہن نشود مقدار آب
از دو ڈرام ہم کم سازند یا اسپرٹ ایمونیا ایرومٹک یک ڈرام یا دو ڈرام آب سادہ آمیختہ بعد دو دو دقیقہ نوشانند و زیادہ
از سہ بار ندہند و بر زخم لائکر ایمونیای قوی تنہا یا اپیکاکوانا سرشتہ ضماد سازند یا اصل کاربولک ایسڈ بر محل لدغ عقرب
جائیکہ نیش آن در جلد رسیدہ باشد اندازند و بعد دو سہ دقیقہ پارچہ بآب تر کردہ از ان جلد را شستہ صاف کنند تا زخم بعد آن
پیدا نشود اما آنچہ از گزیدن مار زہردار زخم پیدا میشود دران ضرور است کہ اول ببینند کہ نشان دندان زہردار
کہ در دہن مار زہردار میباشند در زخم ہستند یا نہ و آن دو دندان در کام مار مذکور میباشند مثل سوزن و نشان
آنہم در محل زخم مثل نشان خلیدن سوزن یک دو جا دیدہ میشود مثلاً اگر ہر دو دندانش موجود بود نشان خلیدن
دو سوزن و اگر یکی شکستہ باشد نشان خلیدن یک سوزن یافتہ میشود و بالجملہ اگر این نشان خلیدن سوزن
دیدہ شود باید دانست کہ مار گزیدہ است و اگر این نشان نباشند یا بر کنارہ زخم دندانہ مثل گزیدن موش یا دیگر
حیوان باشند یقین باید کرد کہ زخم از گزیدن حیوان دیگر مثل موش یا از گزیدن مار غیر زہردار بودہ باشد بالجملہ
ہرگاہ یقین شود کہ زخم مار زہردار است اول عضو ملسوع را دو سہ انگشت بالای زخم گذاشتہ از رسن محکم بہ بندند پس اگر
مار گزیدہ کثیر اللحم باشد دران حلقہ رسن بستہ دران چوب طویل انداختہ آنرا خوب ملتوی سازند تا حلقہ رسن
بشدت محکم و تنگ گردد و اثر زہر آن بذریعہ خون در بدن عام نشود من بعد بالای محل مشدود دو سہ انگشت گذاشتہ
دیگر ہمچنین بند محکم سازند و باز دو سہ انگشت بالای بند ثانی بستہ بند ثالث سازند ہمچنین سہ چہار جا بالای زخم بند
باستحکام ساختہ بعد ان از سر کارد تیز در طول عضو بالای زخم ہای دندان مار زہردار زخم نحوی پیدا کنند کہ ہر دو زخم دندان
یک زخم شدہ خون از ان جاری گردد و آنچہ زہر مار درین زخمہا بودہ ہمراہ خون خارج شود و بعد آن امر مکیدن زخم
یا نہادن محجمہ بران فرمایند پس از ان زخم مذکور را کشادہ دران اصل کاربولک ایسڈ یا دو سہ قطرہ نائٹرک ایسڈ
ریزند کہ از ان جلد و لحم ملسوع بسوزد و اگر این ادویہ موجود نباشند اخگر قوی بر آن نہادہ موضع را بسوزانند
و اگر محل لسع چنان باشد کہ بران بستن ممکن نباشد درین وقت از اطراف زخم بقدر نیم انچہ در عرض از ربع
انچہ تا نیم انچہ در عمق جلد را از کارد بریدہ فوراً دور سازند و بعد آن امر مکیدن یا نہادن محجمہ سازند و پس از ان
اصل کاربولک یا نائٹرک ایسڈ یا از اخگر قوی بسوزانند یا باروت در زخم ریختہ آنرا آتش دہند تا کہ از سوختن آن

محل زخم سوزند و لائکر ایمونیای قوی از ده تا بست قطره همراه شراب برانڈی که سه چهار ڈرام باشد با آب اولش آب
ساده آمیخته موافق این مقدار بعد ده ده دقیقه بنوشانند لیکن خیال دارند که تا حد اسکار نرسد یا اسپرٹ امونیا
آب یک نیم ڈرام یا دو دو ڈرام در آب ساده حل کرده بعد ده ده دقیقه بنوشانند پس اگر بعد این علاج علامات زهر ظاهر شود
عضو لیسیده را شدید تر تیج و باهستگی بعد نیم ساعت بکشایند تا فساد عضو از بستن پیدا نشود و اگر علامات زهر ظاهر
شوند انتظار کنند که هر گاه محل ملسوع سوخته سیاه گردد آنزمان بندشهای مذکوره را بکشایند و بعد آن مریض را
از حرکت باز داشته بآرام دارند لیکن خفتن ندهند فائده ایضا علاج جدید برای مارگزیده که تجربه
آن دواکتر ملک امریکا شده و این تجربه در شفاخانها کامل گشته هم کامل گشته صفت پتاس پرمنگناس چهار گرین در ده تولہ
قطره آب ساده حل کرده بذریعه زراقه سوزنی در زخم مار دهم بدور زخم مار یا قریب زخم مذکور زیر جلد رسانند و
موافق عمق زخم مار این دوا را هم در عمق برسانند و بدور زخم هم جا بجا این را زیر جلد رسانند و هم تا جاییکه
بر عضو ملسوع کرده میشود در میان هر شش جا بجا این دوا را زیر جلد رسانند و موافق مقدار این دوا اگر
لائکر پتاس اهم که موافق وزن سابق بود با آب حل کرده موافق دستور مذکور بذریعه زراقه سوزنی زیر جلد رسانند
مفید میشود و اگر چهار گرین پتاس پرمنگناس در چهار قطره لائکر پتاسی را در بیست قطره آب ساده حل کرده
زیر جلد کرده زخم مار جا بجا و بعضو ملسوع جا بجا رسانند انفع و ارفع خواهد بود ایضا اینجا از این قسم جراحات بسبب
گزیدن حیوانات زهردار از قسم چهار پایه مثل گربه و سگ و شغال و گربه وغیره که دیوانه باشند پیدا میشود از آن
مرض هائیدروفوبیا عادت میشود و بیان هائیدروفوبیا در امراض راس بذیل تشنج کرده شده وقت ضرورت
بآن رجوع کنند لیکن باید دانست که زیاده خوف پیدا شدن هائیدروفوبیا در گزیدن سگ و گربه و امثال
آن هر که ابتوی گردد که درست العلاج اگرچه علاج آن سابقا هم نوشته شده لیکن بجهت احتیاط اینجا هم
بطور دیگر نوشته میشود پس باید که بفور حصول زخم از گزیدن سگ دیوانه وغیره زخم را از گرد آن جاییکه لحم
صحیح است ببرند باین نحو که اول ببرد و آن جاییکه گوشت صحیح شروع میشود آنجا قطعی از روشنائی وغیره قائم
کرده بعده میل او در زخم انداخته سر میل را بر سطح اندرون زخم قائم کرده از کارد تیز زخم را ببرند و چون تا سر
میل رسد قدری از زیر آن هم قطع کنند تا لحم زخمی زهردار تمام قطع شود و بعده زخم را از آب ساده بشویند و بعد شستن
زخم پتاس اقیوز یعنی کاستک پتاش یا نائترک ایسڈ قوی در آن اندازند یا اصل کاستک برآن مالند تا که لحم صحیح هم
سوخته گردد و زهر مطلقا فانی شود و اگر بر لب زخم آمده باشد لب زخمی را از محل زخم بمقراض ببرند بعده باهم کرده از
خیاطه بدوزند اما شرط این علاج که قوی است آنست که هر گاه بیقین حاصل شود یا اینکه حیوان گزنده دیوانه بوده آنزمان
این علاج را بعمل آرند و الا فلا و اگر زخم در عضوی آمده باشد که قطع کردن آن ممکن نباشد مثل خصیه یا زخم حیوان

بجای رسیده باشد که زیر آن شریان یا ورید کبیر باشد آنجا عوض قطع کردن عضو بر شستن زخم وطلا کردن پتاس انیوزا وغیره
ادویه کاوییه که درون آن شاران یا ده باستعمال آورده باشند اکتفا کنند و اگر مریض بعد صحیح و خشک شدن زخم نزد
طبیب حاضر شده باشد و یقین معلوم شود که حیوان دیوانه گزیده است درین وقت هم قبل پیدا شدن حالت
هائیڈروفوبیا این زخم خشک شده را اول از گرد آن قطع کنند و بشویند و بعد آن از ادویه کاوییه مسطوره آنچه پیشتر مذکور شد
ازان بسوزانند تا که زهر فانی شود زیرا که گاهی هائیڈروفوبیا بعد مدت دراز هم پیدا میشود و تا این مدت دراز زهر
آن همین جا میماند اما هرگاه هائیڈروفوبیا پیدا شود تدبیرش آنچه نوشته شده نمایند و ایضاً بهتر و انفع درین وقت
برای مریض این است که مریض را در کمرهٔ تاریک دارند و بر پلنگ که گرد آن حجاب آویخته بود محفوظ از رسیدن هوا هم
دارند تا روشنی و هوا که درین مرض موذی اند نرسند و چون اذیت در نخاع این علیل پیدا شود معالجی که دام جوالان
مثل بقچه با نمر گرفته یک سر آن را بند کرده بقدر طول نخاع مریض از مؤخر راس تا زیر کمر تالش کرده بگیرند و در آن تکا
خورده کرده پر کنند و بعد آن سر دیگر را بند کرده این معالجی مملو از برف را بر نخاع بربندند یا بر فراش علیل نهاده و
بیمار را بر هیئت استلقا داشته زیر نخاع آن گذارند تا بقفا و ظهر ملازم باشد و اگرچه مجوز این تدبیر را گمان است
که ازان صحت میشود ولیکن یقین این است که ازان اذیت مریض کم میگردد اما آنچه ازین جراحت در تشریح کننده
وقت تشریح کردن میت زهردار پیدا میشود پس آن که سر انگشتان دست می آید و ازین جراحت اگر تشریح کننده قوی
و صحیح است پس اکثر متضرر نمیشود و اگر مریض و ضعیف بود ازان لامحاله زیاده متضرر میشود و گاهی تشریح کننده
صحیح و قوی هم وقت تشریح میت متضرر میگردد و آن این است که در بدنش [illegible] یعنی حالتی که از داخل شدن
زهر در خون پیدا میشود حادث میگردد و درین وقت در غشای خانه دار قسمی از اریسپلاس [illegible] فساد خون پیدا میشود العلامات
اول بعد گذشتن ده دوازده ساعت بر حصول زخم در محل زخمی یا خوف اذیت اندر دو گرمی و قدری سرخی هم گرد زخم
پیدا میشود و بار بار لرزه در بدن حادث شود پس تپ می آید و قوی باطنیه و روحانیه هم ضعیف میگردند بعده از جائیکه
آنجا زخم شده بود خطهای سرخ مستعد پیدا شده بالفعل صعود میکنند و فی الواقع چون در غشای خانه دار ورم پیدا گردد ازان
مجاری لمف هم متورم میشوند سرخی این مجاری بطور خطوط احمر پیدا میشود بالجمله بعد آن ورم در دستی در بغل هم از تورم غدد
لمف فیتک پیدا میشود و جا بجا در تمام بدن خصوصاً بر مفاصل صدر و گاهی در بغل و گاهی بر پشت دمامیل حادث شده
در آنها ریم می افتد و درین وقت این حمی که از زخم شده بود منتقل میشود و بسوی حمی تائفائڈ فیور و ازان ضعف نبض
و خشکی جلد و سواد بالای لب و دندان و زبان بالجمله علامات ضعف و کمزوری قوت پیدا شده دران مریض هلاک
میشود و اگر زنده ماند مدتها در مرض مبتلا میماند و بعد نجات از امراض مدت العمر در ضعف و کمزوری بسر میکند و ایضاً
باید دانست که هرگاه چنین کس مشغول تشریح میت زهردار موجود بود و از رسیدن زهر میت مذکور بذریعه مسامات

جلد بدون آنکه زخم در بدن ایشان پیدا شود بیمار شوند درین وقت اعراض و علامات در همه یکسان نمی باشند چنانکه
از کس صاحب بسیار در کتاب خود بنا بر اثبات این مدعی نقل مشاهدهٔ خود نوشته اند که شش کس از طلبه مشغول تشریح
میت زهردار در مدرسه تعلیم شده بودند از آن دو کس در غشای خاندار دست ایشان اثر سمی [illegible] گشت
و ورم مذکور تا بغل رسید و نیز عضلات بغل و سینه و شانه و دل پیدا شد و شخص ثالث را جنون و هذیان قوی
عارض گشت و شخص چهارم را تا شفا یافتن قریب به یک ماه مرض شد و شخص پنجم و ششم را تغیر در مزاج از حال صحت پیدا
شده لیکن تا حد مرض قوی مهلک نرسیده صحت حاصل شد العلاج هرگاه زخم وقت تشریح کردن میت
در کسی حادث شود خواه حال میت معلوم باشد که از مرض سمی مرده یا نه معلوم باشد لیکن باید که اول فوراً قدری
بالای زخم گذاشته عضو زخمی را از خیطه محکم ببندند تا در آن فوراً [illegible] شود و بعده این زخم را [illegible] بگشایند
تا از آن بسبب تنگی عضو و عدم دوران [illegible] در آن خون کثیر از آن جاری شود و همراه آن زهر هم خارج گردد
بعده آب ساده بمقدار کثیر بر آن ریزند [illegible] باید [illegible] کاربولک ایسید یا قدری
یا نایتریک ایسید قوی یک قطره در آن اندازند یا اصل کاستک [illegible] در آن [illegible] در آن زخم [illegible]
و آنچه زهر در آن باقی مانده باشد فانی گردد بعده پارچه صاف در آب کاربولک ایسید [illegible] لوشن تر کرده بر زخم نهند
و پارچه طویل بطور حلقه [illegible] دست را [illegible] تا بطرف بالا [illegible] دست مذکور را [illegible]
تمام دارند و از آن هیچ کار نگیرند [illegible] پیدا نشود لیکن گاهی بعد تدبیر مذکور
هم بسبب قوت سمیت ورم [illegible] پیدا شود [illegible] درین وقت گل بابونه و پوست خشخاش یا سوخته
در آب جوشانیده از آن [illegible] سازند یا [illegible] گرم [illegible] کرده روغن کاربولک ایسید [illegible] لوشن
دو درام و افیون خالص چهار [illegible] تا ریم پیدا شده خارج گردد و همراه
آن زهر هم خارج شود و هرگاه [illegible] پیدا شدن ورم [illegible] زخم [illegible] این عضو در جای مثلاً
و سرخی پیدا شود و از آن [illegible] آن را از نشتر بکشایند و تا غشای خاندار
زخم کشادن را رسانند تا ریم خارج شود و [illegible] مسهل [illegible] و بعد مسهل تقویت خون و قوت کوشند از نوشانیدن
مقویات مثل بارک و [illegible] یا کلورید آهن [illegible] یا کنین و هم منرل ایسید [illegible] نوشانند و اغذیه مقویه
خورانند زیرا که [illegible] تا شفا یافتن [illegible] ورم حار با ضعف قوت پیدا شده و چونکه این مریض اگر زنده هم ماند
مدتها در مرض مبتلا می باشد لهذا بهتر آنست که او را امر بتبدیل بلد و تبدیل هوا فرمایند و اگر نقل بسوی هوای بحر کنند
یعنی بر جهاز در بحر اعظم [illegible] خواهد بود [illegible] و بتجربه اکثر مشاهده شده که هرگاه کدام زخم وقت
تشریح میت زهردار [illegible] کننده [illegible] بعد حصول صحت [illegible] مدتها [illegible] زخم سرخی [illegible] باز جلد بران می روید

وساقط میشود وگاهی بران بثور هم پیدا میشوند وگاهی خشکریشه بران می آید و باز ساقط گردد و جلد سرخ از زیر آن ظاهر میشود و برای دفع کردن آن بهتر این است که کاستک نقره از نیم گرین تا ده یا پانزده گرین حسب ضرورت در یک اونس آب صاف حل کرده بعد یک دو روز بران طلا کرده باشند لیکن سلوشن ناستر سلور قوی بر آن استعمال نکنند تا زخم پیدا نشود فقط

فصل چهارم در احتراق

یعنی سوختن و آن عام است ازانکه بعض اعضا بسوزند یا کل بدن بسوزد و ایضا محرق هم عام است ازانکه یابس باشد مثل نار یا آهن گرم کرده یا رطب باشد مثل آب گرم یا روغن گرم یا سرب گداخته و درجات آن اگرچه فی الحقیقت کثیر اند لیکن برای تعلیم و تفهیم برای آن شش درجه قرار داده اند درجهٔ اولی آنست که محرق با جلد بمدت قلیل ملاقی شود چنانکه بر دست شخصی آنگر یا آب گرم افتد و ازان قدری التهاب خوش درد در جلد پیدا میشود لیکن آبله و زخم حادث نمیشود و نه خشکریشه دران می افتد و درجهٔ ثانیه آنست که بنسبت درجهٔ اولی محرق با جلد زیاده ملاقی ماند و ازان طبقهٔ بالای جلد که اپی ڈرمس است ضایع و ناقص میگردد و آبله حادث میشود و گاهی طبقهٔ ثانیهٔ جلد را که ڈرماست هم نقصان دران میرسد و بسبب آن ریم دران افتاده خارج میشود و بعد صحت آن ازان نشانی نمی ماند بجز اینکه قدری رنگ جلد آنجا سفید میگردد و خشکریشه هم دران پیدا نمیشود و درجهٔ ثالثه آنست که دران لبث محرق بر عضو بنسبت درجهٔ ثانیه هم زیاده ماند و ازان طبقهٔ بالای جلد ضایع و ناقص میشود و از سبب ورم و نقصان تا طبقهٔ ثانیه هم میرسد مگر نه تمام بآن نرسد بلکه قدری ازین طبقه ضایع و قدری باقی ماند و ازین جهت نشان آن همیشه بعد صحت هم باقی میماند و در نشان مذکور اثر ارتفاع و انخفاض یعنی خشونت موجود بود و جلد رقیق بالای آن پیدا شود و ازان دانسته میشود که لحم آنجا ضایع و متاکل شده و درجهٔ چهارم اینست که دران بسبب احتراق هر دو طبقهٔ جلد ضایع میشود و تا غشای نانه دار هم نقصان میرسد و درانجا بعد صحت زخم لحم جدید که دران [illegible] زیاده بود پیدا شده ازان هم مندمل ملتحم میگردد و لهذا بعد اندمال درینجا تقلص و اجتماع و تعوج در محل زخم و در عضو زخمی پیدا میشود و ازان مرض شکل حادث میگردد و در انبساط و انقباض عضو عسر و دقت واقع میشود و درجهٔ خامسه اینست که اثر احتراق از جلد تا عظام رسد و بسبب آن جلد و اغشیه و عضلات و استخوان در همه تفرق اتصال و نقصان پیدا شود ولیکن قدری ازین اعضا باقی ماند و درجهٔ ششم آنست که جمله اعضای بدن سوخته خاکستر شوند و کدام جز از اجزای بدن باقی نماند و باین دو درجه مریض زنده نماند بلکه چون احتراق خفیف باشد مثل درجهٔ اولی دران فقط ورم پیدا میشود و چون ازان زیاده باشد مثل درجهٔ ثانیه دران جلد و لحم ناقص شده زخم دران حادث میشود و بعد پیدا شدن زخم ریم دران افتاده خارج میشود و از پیدا شدن انگور مندمل میگردد و بعد اندمال جراحت از خشک شدن لحم جدید که مادهٔ التحام است و پیشتر تعریف آن مذکور شد تقلص و اجتماع درین عضو پیدا میگردد

واین انقباض و اجتماع تا مدت دراز مثل دو وسه سال وقتا فوقتا درین عضو متزاید میگردد و ایضاً باید دانست که چون احتراق زیاده باشد از ان ضرر و آفت عام برای جمله بدن و مزاج و صحت مصدوع افتد و هم در اعضای باطنه پیدا میشود مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و نخاع آثار انفجار آنها ظاهر میشوند چنانکه بعد سوختن اول مریض را لرزه می آید چنانکه در حمیات می آید و از ین لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت و قلت احتراق مثلاً اگر لرزه آید و زیاده بود و تا دیر ماند استدلال بر قوت و شدت احتراق توان کرد و اگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل قلت احتراق باید دانست و هم همراه این لرزه حالت موسومه در لغت انگریزی به کالاپس پیدا میشود و آن این است که مریض می افتد و فوراً قوت آن زائل میشود و جلد بدنش سرد میگردد چنانکه از ریختن آب سرد بر جلد میشود و نبض ضعیف و متغیر گردد و قوت تکلم ساقط یا ضعیف میشود و این حالت با لرزه اکثر تا چهل و هشت ساعت میماند و درین حالت اکثر اطفال و ضعفا هلاک میشوند و تا حالت ریاکشن که بعد این حالت میشود و ضد حالت کالاپس است نمی رسند و چون کسی را که در حالت کالاپس و لرزه مرده باشد بعد مرگ تشریح کرده می بینند اکثر اجتماع خون در دماغ یا در ریه یا در میوکس ممبرن معده و امعای آن یافته میشود و ایضاً در بعض اعضای باطنه شخص محترق اجتماع خون میشود چنانکه هرگاه از حالت کالاپس و مدت چهل و هشت ساعت زنده ماند نجات یابد بعد آن حالت ریاکشن که ضد حالت کالاپس است عارض میشود و درین حالت آثار از دیاد حرارت زیاده بوند و حمی تیز میباشد و در اعضای باطنه ورم موجود بود و این حالت تا هفته ثانیه می ماند و حمی درین حالت زیاده میشود بقدر زیادتی و قلت حالت کالاپس یعنی هر قدر که اول حالت کالاپس زیاده ماند و شدید بود در حالت ریاکشن حمی شدید و خفیف میباشد و هم درین حالت علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و امعا ظاهر میشوند و درین حالت به نسبت حالت کالاپس مریضان زیاده هلاک میشوند و هم درین حالت انچه ورم و زخم که خاصةً در امعای اثنا عشری پیدا میشود سبب آن بخوبی ثابت نشده لیکن ڈاکٹر کارلنگ صاحب در کتاب خود در سبب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت ریاکشن آن که عبارت از اعادهٔ قوت و زیادتی حرارت ست جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود باز می ماند درین وقت غده های میوکس ممبرن امعای اثنا عشری از همدردی که با جلد دارند میخواهند که کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت در امعای اثنا عشری اجتماع خون میشود و از ان اول در ان ورم و بعد آن زخم در ان حادث شده قرحه پیدا میگردد و درین وقت انچه در معده از قسم غذا وغیره وارد کرده میشود چون در امعای مذکوره میرسد بر قرحه مذکوره در فضای بطن که ما بین احشاء و غشای آبدار است میریزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم ورم پیدا میشود و گاهی از ین زخم اثنا عشری شاخ شریان که در کبد و پنکریس میرود زخمی میگردد و از زخم آن خون بسیار جاری شده در اسهال وقتی خارج میگردد و این زخم اثنا عشری اکثر روز دهم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن بعد از ان علامات خاص

این زخم نیست جز اینکه گاه گاه درد بر محل معای اثنا عشری محسوس میشود وگاهی قی می آید و دران گاهی خون هم
میباشد اما اکثر اینست که کدام علامت ظاهر نبود تا اینکه مریض میمیرد و وقت تشریح زخم در معای
اثنا عشری آن دیده میشود و اما هرگاه از زخم مذکور ورم و غشای آبدار پیدا شود یا خون سرخ در اسهال و قی
خارج گردد درین وقت البته یقیناً حکم بوجود زخم معائی مذکور کرده میشود و بدون آن ممکن نیست که حکم قطعی بوجود
زخم این معا کرده شود و این بیان دو حالت بوده که اول در احتراق یافته میشوند یکی اینکه اول میشود
دیگر یا کشن که بعد آن پیدا گردد و بعد این هم حالت ثالثه پیدا میشود و آن اینست که در زخم احتراق ریم
و انگور پیدا میشوند و اندمال لحم و تکون جلد جدید شروع میگردد و درین حالت ضعف و کمزوری بر مریض زیاده
غالب میشود و اکثر بسبب زیاده پیدا شدن ریم یکنگ سفیر روزانه می آید و درین حالت چون مریض هلاک شود
زیاده از امراض ریه و غشای پلورا می میرد و از امراض دماغیه و امراض بطن کمتر هلاک شود و چنانکه در حالت اول
و ثانیه زیاده از امراض اس و امراض بطن می میرد و هم باید دانست که حکم بانجام احتراق موافق این قاعده
باید نمود که هرگاه در احتراق زیاده نقصان در طول و عرض جلد آمده باشد آنرا ردی و خطرناک دانند زیرا که درین وقت
زیاده ضرر بر ریشه های اعصاب که در جلد منتشر میباشند میرسد و از ان دماغ و نخاع زیاده متاذی میشوند
و درد و اذیت در زخم زیاده پیدا میشود بخلاف آنکه کدام عضو صغیر مثل انگشت خنصر بالتمام سوخته خاکستر گردد که
دران خوف هلاکت و زیادتی اذیت کم میباشد و ایضاً چون جلد را زیاده نقصان میرسد درین وقت
میکوس مبرنهای اعضای باطنه بسبب همدردی که از جلد میدارند زیاده متاذی میگردند و از ان دران اجتماع
خون و ورم و زخم حادث میشود و آنهم مهلک ست بالجمله هر احتراق که دران جلد زیاده سوخته و ناقص شده باشد
خطرناک و بدانجام ست و آنچه دران عضو صغیر سوخته باشد که دران جلد قلیل سوخته باشد سلیم العاقبت است
و هم باید دانست که خوف هلاکت از سوختن در ایام طفلی و جوانی زیاده است چراکه دران دوران خون تیز و حس
زیاده قوی میباشد بخلاف سن پیری که دران این هر دو کم میباشند اما هرگاه مریض دفعةً از آتش سوخته بمیرد
پس باید دانست که سبب آن نرسیدن هوای صاف بارد که مصفی خون ست در خون و ریه میباشد زیرا که درین وقت
گرد آن آتش و دخان میباشد که از داخل شدن هوای بارد تسخین خون مانع میشود لیکن تا رسیدن این هوا مریض بمرد که
می میرد نه اینکه از سبب سوزش سوختن یا از نقصان اعضا هلاک میشود چنانکه جهال میدانند فقط ذکر العلاج
اول اصلاح عام بدن نمایند و چونکه درین مرض سه حالت پیدا میشوند چنانکه بیشتر نوشته شده پس در هر
حالت تدبیر مناسب آن حالت نمایند مثلاً هرگاه کسی بسوزد و یا جامه پوشیدنی باشد اول جامه سوخته آنرا از
بدنش دور کنند و مریض ایشان روی خود بالای پلنگ خوابانند و موافق هر حالت تدبیر نمایند و چونکه درین وقت

یعنی در ابتدا مریض با اذیت لرزه مبتلا در حالت کلاپس میباشد و درین حال هلاک هم میشود پس باید که درین وقت
چنان تدبیر سازند که حالت کلاپس پیدا نشود و اگر پیدا شده باشد بزودی برطرف شده حالت ری ایکشن
پیدا گردد و آن حاصل میشود بخورانیدن افیون و مرکبات آن و شراب براندی و بهترین مرکبات آن لائکر اوپیای سڈیٹیو
است پس آنرا با شراب براندی و آب ساده نوشانند پس اگر مریض مجتنب از شراب باشد انرا عوض براندی
ایمونیا کاربناس با لائکر اوپیای سڈی ٹوس و آب ساده بنوشانند لیکن در نوشانیدن افیون و لائکر اوپیای
رعایت عمر مریض ضرورست پس اگر طفل باشد مقدار قلیل و اگر نوجوان بود از مرتبهٔ قلت زیاده دهند و اگر
جوان کامل باشد مقدار زائد و وزن کامل نوشانند بعد نیم نیم ساعت یا یک یک ساعت و تدبیر دیگر درین حال
برای رفع شدن حالت کلاپس و دور کردن اذیت عمر که درین حال به دماغ و اعصاب و نخاع میباشد و پیدا
کردن حالت ری ایکشن این ست که مریض را درین حالت در آب گرم که حرارت آن قریب نود درجه باشد بنشانند
و چون حالت ری ایکشن شروع شود درین وقت چنان اهتمام نمایند که تا حرارت مزاجی در اعتدال ماند و از ان
زیاده نشود و برای آن مسهل از ادویه که تکلیف ندهد مثل سلفیٹ آف میگنشیا یا سلفیٹ آف سوڈا یا سڈلیز پوڈر
بمقدار یکه از ان یک دو بار اسهال شود نوشانند و اگر همراه ان این ادویه مدره هم که از قسم کهارا ند مثل سائٹریٹ آف پوٹاس
یا پٹاس ایسیٹاس نوشانند انفع باشد تا گرده هم کار خود را بخوبی دهد و از ادرار هم گرمی خون کم شود و اختیار کردن
ادویهٔ کهارا بنا بر آنست که از ان فائده اسهال و ادرار هر دو حاصل میشود و اگر از علامات موجوده ورم دماغ
یا ورم ریه یا ورم معده و امعا ثابت شود درین وقت علاج خاص آن بانچه در محل هر یک نوشته شده فرمایند
و اگر ری ایکشن قلیل بود و همراه آن کلاپس هم باقی باشد در اینجا عوض مسهل به نوشانیدن ادویهٔ منعشهٔ حرارت
و مقوی قوت مثل ایمونیا کاربناس و بارک بعد سه سه یا چهار چهار ساعت بنوشانند و لائکر اوپیای سڈی ٹوس
هم قریب خفتن وقت شب نوشانند و در حال اندمال زخم چون قوت ضعیف شود اغذیهٔ مقویه مثل شیر و لحم
بنوشانند و از ادویه شراب که مرغوب مریض بود موافق حال نوشانند و هر که از شراب مجتنب باشد بجای آن او را
ایمونیا کاربناس نوشانند و ایضا ادویهٔ مقویه مثل منرال ایسڈ که آنرا همراه ادویهٔ تلخ مثل قصب الذریره یا
جنشین یا بارک یا کنین بنوشانند و از ادویهٔ مخصوصهٔ موضعیه در درجهٔ اولی که از ان در جلد سوزش و درد
پیدا شده و تا حد زخم نرسیده باشد کلوڈین را از قلم موئین بر محل سوخته طلا سازند که آن مثل جلد بیرون موضع
شده مانع از وصول هوای بارد خارجی گشته مفید میشود و ایضا مرهم پلمبائی ایسیٹیٹ یا مرهم پلمبای کاربناس
که آنرا لیڈ آئنٹمنٹ گویند بر پارچه آلوده بر محل سوخته نهند یا آکسائیڈ آف زنک بر آن پاشند یا
آرد میده گندم با نشاسته مسحوق بران پاشند و در درجهٔ ثانیه چون آبله پیدا شود درین وقت از نهادن

ساده کمال رفتی حاصل میشود زیرا که آنهم مانع از رسیدن اجزای بارد بزخم میشود و بجای جلد جدید میگردد و هم نشف رطوبت
آن میکند و گاه پاشیدن اوکسائیڈ آف زنک یا سپیده گندم همراه پنبه محلوج بر محل سوخته یا آبله انفع ست
و کرن آئیل که آنرا العربی مرهم نوره گویند در جمیع درجات احتراق مفید ست و آن عبارت ست از اینکه آب آهک
یکحصه و روغن تخم کتان یکحصه هر دو را باهم ساخته خوب حل کرده پارچه از ان تر کرده بر زخم احتراق میگذارند و همیشه پارچه
مذکور را ازین دوا تر میدارند و بالای پارچه پنبه محلوج میگذارند و اگر عضوی خاص مثل دست یا پا سوخته باشد
آنرا دو سه روز در آب گرم نهادن بسیار مفید میشود و در درجه ثالثه و رابعه هم از استعمال کردن کرن آئیل نفع کم
حاصل میشود و گاه در درجه دوم باید که آرد سپیده گندم را در منخل انداخته بمقابل زخم حرکت دهند تا سپیده از ان ریخته
بالای زخمهای احتراق مجتمع گردد و چندان سپیده را بریزانند که تا مثل جلد غلیظ بالای زخم گردد پس بران اول
پنبه محلوج ساده را گذارند من بعد برای پنبه ساده پنبه را که در آب کاربولک تر کرده خشک ساخته محلوج کرده
باشند نهاده بر بندند تا کاربولک با زخم ملاقی نشود یا پارچه صاف را در آب کاربولک تر کرده خشک ساخته بر پنبه
محلوج ساده نهاده بر بندند و مادام که ریم در زخم پیدا نشود و بسبب آن لحم سوخته از لحم صحیح جدا نشود
این پارچه را نکشایند و زخم مذکور را بسته دارند و بعد پیدا شدن ریم کشاده زخم را صاف کرده آنچه تدابیر
برای اصلاح جراحت عام نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و در درجه خامسه و سادسه اگر یک عضو
سوخته خاکستر شده باشد بقیه آنرا از اصل لحم صحیح قطع کنند و اگر موقع قطع عضو مذکور بدست نیاید بران هم
کرن آئیل نهند و آنچه تدابیر برای درجه ثالثه و رابعه نوشته شده اند تا قطع کردن عضو آنها را باستعمال آورده باشند
و چون وقت اندمال و التیام آنگورانه جلد هم بیرون آمده لحم زائد گردد پس باید دانست که لاستک تشنو که از پیدا
شدنش عضو سوخته بعد صحت متقلص میگردد درین زخم زیاده متولد میشود پس برای منع تولد آن سلفیت آف کوپر
یعنی توتیا یا نائٹر سلور بران نهند دیگر دانند تا لحم زائد کم شده با جلد برابر گردد و بران جلد پیدا شود و هرگاه
جلد جدید بر زخم روید آن زمان ببینند که اگر در حرکت کردن عضو مذکور عسر و دشواری بسبب متقلص شدن
این عضو از لاستک تشنو حادث شده باشد پس متوجه دفع کردن عسر حرکت شوند باین نهج که این عضو را زیاده تحریک
دهند که از ان این عسر حرکت دفع میگردد و لحم متقلص مجتمع مسترخی میشود و اگر تحریک عضو مذکور ممکن نباشد
پس قطعه خشب بران عضو بعد تسویه آن نهاده بر بندند تا مجتمع و منقبض نگردد تنبیه قسمی از احتراق
است که بسبب ملاقات بعض ادویه مثل سلفیورک ایسڈ یا نائٹرک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ هرگاه اینها
قوی باشند و با جلد ملاقی شوند حاصل میشود و از ان ضرر و زخم که بسبب سوختن آتش پیدا میگردد در
جلد و لحم حادث میگردد و هم بعد به شدن زخم و حصول صحت در عضو محترق تقلص پیدا میشود و لیکن این

این نقصان در زخم که از ادویه میشود بسبب عمل کیمیائی پیدا میگردد زیرا که هرگاه سلفیوریک ایسڈ بر جلد میرسد
وازان اثیت را جذب میکند و ازان جلد بر سبب قلیل خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل بسیاهی میگردد زیرا که
سبب جذب شدن اثیت آنچه زغال در جسم و فایبرن محفوظ ماند اکنون رنگ آن ظاهر میشود چه هرگاه کاربن
با رقیق چیزی ... ماده آب ازان میرود مناسبت آمیزد وازان زخم پیدا میشود و رنگ کاربن
ظاهر نگردد ولیکن ... کاربالک ایسڈ و کسیجن و هائڈروجن را ... جذب میکند ازان رنگ
رنگ کاربن ظاهر میشود ... جلد سیاه میگردد اما نائٹرک ایسڈ یا میوریاٹک ایسڈ چون بر جلد بدن میرسند
وازان در فایبرن که اندرون جلد و لحم است داخل شده آنرا باز بصورت البیومن که صورت اولی آن بود
... و بسبب آن نقصان در ریشه های لحمی پیدا شده زخم حادث گردد و درین عمل کیمیائی آنچه
البیومن که با سفال فایبرن پیدا شده قدری مائل به صفرت می باشد وازان اینجا در رنگ قدری
زردی محسوس میشود ولیکن آنچه زخم از ادویه مذکوره پیدا می شود رطب میباشد بخلاف زخمی که از سوختن
آهن گرم یا از آتش حادث میشود چه او همیشه خشک و یابس می ماند زیرا که حدید گرم یا آتش رطوبات
جلد و لحم را ... و آنرا اجزای هوائی ساخته فانی میگرداند بعده آنچه کاربن که در جلد و لحم است آنرا با اوکسیجن
ملاقی میسازد وازان کاربن مذکور هم ناگرفته از اینجا صاف ... جلد و لحم نقصان پیدا شده زخم
حادث میشود العلاج آنچه در سوختن از آتش نوشته شد موافق آن اینجا هم بعمل آرند **فصل**
پنجم در تدبیر صاعقه زده بدانکه چون صاعقه بر کسی می افتد گاهی لباس و جلد بدن میسوزد و گاهی
لباس محفوظ ماند اما جلد بدن میسوزد و گاهی در لحم زخم پیدا میشود و گاهی در استخوان هم کسر واقع میگردد
و زخمی که ازان می آید گاهی کاسر ... و گاهی ... پیدا میشود و بالجمله هرگاه لباس و جلد ازان
بسوزند آنچه ضرر از سوختن آتش میشود ازان هم پیدا میگردد و ... احتراق از صاعقه میشود بسبب
سوختن جامه پیدا میگردد و درین وقت فرق در میان سوختن از نار و سوختن از برق نخواهد بود چه ظاهر است
که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه جلد سوخته شده لیکن گاهی جامه صاعقه زده نسوزد
و بر جلد آن اثر احتراق یا زخم پیدا میشود اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پیدا میشود
لهذا هر دو الاثر موثر واحد باشد العلاج اگر ... بعد افتادن صاعقه زنده مانده باشد و در اینجا
اگر اثر احتراق تنها بجلد رسیده باشد آنچه در علاج احتراق نوشته شده بعمل آرند و اگر جراحت پیدا شده باشد
علاج جراحت نمایند و اگر استخوان شکسته باشد آنچه در علاج کسر استخوان ... نوشته شد باشد آنرا ...
فصل ششم در بیان زخم و نقصانیکه از رسیدن برف یا هوای سرد ...

بدن پیدا می شود و آنرا بلغت لاتن بجلا کشیو بفتح جیم و سکون لام و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و کسر شین معجمه و ضم یای مثناة تحتانی و سکون واو نامند یعنی حرکتی که بسبب آن آب برف میگردد و بلغت انگلش فراست بایت بفتح فا و رای مهمله و سکون الف و سین مهمله و تای مثناة فوقانی هندی و فتح بای موحده و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون تای مثناة فوقانی هندی یعنی گزیدن برودت که آنرا سرمازده گویند میناسند اکنون بدانکه چون برودت عام خواه از برف یا از هوای سرد بجمله بدن میرسد از ان سه امر پیدا میشوند اول قلت حس بسبب اینکه چون اثر عمل برودت بر دماغ و نخاع و اعصاب میرسد و آنها ضعیف میشوند افاده حس میکم اعضا میکنند دوم آنکه دوران خون از رسیدن اثر عمل برودت بر دماغ و نخاع و عصب ضعیف میگردد سوم خواب زیاده میشود زیراکه درین وقت غشای آبدار دماغ که در بطون دماغ است آب را در بطون دماغ زیاده پیدا میکند و از تاثیر عمل آن اول خواب زیاده می آید پس بعد بیهوشی بطور سکته پیدا شده دران حالت مریض هلاک میگردد و چون سردی بعضو خاص مثل گوش و بینی یا یک دست و پای یا زیاده رسد دران اول حس عضو مذکور کم میشود دوم بعد آن دوران خون دران عضو بند میگردد سوم بعد تغیر مذکور عضو مذکور می میرد و این اصل گزیدن برودت است که عضو بمیرد و اگر برودت بعضو خاص با این مرتبه کمتر رسد پس از انهم اول قلت حس درین عضو پیدا میشود دوم قلت دوران خون دران ظاهر میشود و از ان رنگ عضو قدری مائل بسیاهی میگردد و دران آثار انقباض و اجتماع در جلد ظاهر گردد و بعد رفع شدن اثر برودت هرگاه دوران خون دران زیاده گردد حالت برگشتن یعنی اعاده قوت و حرارت پیدا میشود و درین وقت براین عضو سرخی و گرمی و سوزش و کیفیت صدر حادث میگردد و گاهی آبله هم بران می افتد و بعد شکستن آبله زخم اینجا پیدا میشود و این حالت را بلغت انگریزی چلبلین بکسر جیم فارسی و لام و کسر بای موحده و هم کسر لام و سکون نون می نامند و این حالت با طفال و مشایخ و کسانی که ضعیف باشند عارض میشود و هم این حالت در بعض اعضا که دران دوران خون در اصل هم کم میباشد مثل نرمه گوش و اطراف اصابع وغیره زیاده عارض میشود العلاج چون برودت عام بر تمام بدن رسیده باشد درین حال مریض را در مکانی یا جایی که محفوظ از هوا باشد و در آنجا آتش نبود ببرند و قید نمودن آتش بنا بر انست که درین حالت از قرب نار مضرت عظیم پیدا میشود و بعد داشتن دران مکان اول اشنو بکسر الف و سکون سین مهمله و ضم نون و سکون واو که آنرا بعربی ثلج گویند آهسته آهسته بر بدنش مالند که از ان حرارت بدنی زیاده شود و اگر ثلج موجود نباشد آب سرد بر جمله بدن خود تا بمالند زیراکه آب سرد و ثلج هر دو به نسبت برودت بدن بالا اند و از مالیدن آنها هم حرارت بدنی آهسته آهسته پیدا میشود و گاهی حاجت بسوی استعمال این تدبیر

تا ده دوازده ساعت داغی می‌شود بلکه ضرور است که اگر بزودی بدن گرم نشود از این تدبیر دل تنگ نشوند
و تا ده دوازده ساعت استعمال آرند تا سردی دفع شده گرمی در بدن پیدا گردد و اگر مریض بیهوش شده باشد
درین وقت آنچه برای غریق تدبیر تحریک اعضا نوشته شده برای تسهیل تنفس استعمال آرند و [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] پیش [illegible] جذب و اخراج کردن هوا بذریعه تنفس [illegible] و چون حالت [illegible] پیدا
شده قدری بهوش آید درین حالت آب [illegible] چای نیم گرم یا شیر نیم گرم یا قدری براندی همراه آب نیم گرم یا
همراه آب نیم گرم بمقدار قلیل نوشانند تا حرکت قلب آهسته آهسته زیاده گردد و باید دانست که [illegible]
که حرکت قلب و حرارت بدنی آهسته آهسته بتدریج زیاده شوند و چون برودت زیاده [illegible] و اگر [illegible]
درین وقت هم آهسته آهسته گرمی [illegible] عضو و اجزای دوران خون [illegible] آب [illegible]
پیدا کنند و چون [illegible] آید و حالت [illegible] ضرور شود و [illegible] قوت ساخته [illegible]
[illegible] این عضو [illegible] آثار [illegible] هوای بارد عضو [illegible]
بدنی [illegible] شود [illegible] و حرارت [illegible] اما گاهی [illegible] اگر [illegible] گردد
از آن [illegible] آبله [illegible] و اگر [illegible] زخم حادث شده عضو مذکور
[illegible] آنچه [illegible] علاج ورم حار نوشته شده استعمال کنند و گاهی درین
حال حاجت قطع کردن عضو [illegible] عضو [illegible] حالت [illegible]
پیدا می‌شود [illegible] عضو [illegible] و باید [illegible]
[illegible] یا مرهم [illegible] یا [illegible]
[illegible] بمقدار قلیل روزانه دو بار بران طلا کرده باشند و اگر جلد شق شده باشد [illegible] آب سرد [illegible]
و نهاده دارند تا زخم مندمل شود [illegible] گرم که [illegible]
[illegible] شود بران مرهم [illegible] و مرهم [illegible] باهم آمیخته باشند یا مرهم
[illegible] بدن را پوشانیدن لباس [illegible] گرم دارند و تقویت
خون باغذیه و ادویه مقوی خون نمایند [illegible] درین حال بسیار مفید و مجرب است و اگر
موزه [illegible] باشد [illegible] موزه تنگ [illegible] بدن [illegible] شود و بالای قدم
حرکت [illegible] هوای بارد [illegible] آن [illegible] نماید و موزه [illegible] چون بالای قدم
[illegible]
[illegible]

فصل اول در جراحت عصب

فصل اول در جراحت عصب که آنرا بلغت انگریزی انجوری آف نرف بکسر الف و سکون نون وضم جیم و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح الف ممدوده و سکون فا و فتح نون و سکون رای مهمله و فا گویند بدان و تفرق اتصال عصب میگویند و هر عضوی که از صدمه خارجی اتصالش جدا شود آنرا انجوری میگویند و این بر سه قسم اول [illegible] یعنی انتشار عصب دوم پنکچر یعنی سوراخ که در عصب پیدا شود سوم دویژن بکسر دال و واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین و سکون نون یعنی قطع شدن و بریدن و حصه شدن عصب تا قسم اول پس از رسیدن اثر صدمه و صدمه خارجی پیدا میشود و ازان اکثر در عصب [illegible] بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف و سکون نون و کسر فا و لام و سکون کاف و سین مهمله [illegible] عصب [illegible] بکسر میم و سکون [illegible] مهمله و کاف و ضم لام و سکون الف و کسر الف و سکون [illegible] مهمله و فتح یای [illegible] و سکون یای مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون لام که این عصب در بغل اند و هم در عصب [illegible] بفتح الف و سکون لام و فتح الف [illegible] و سکون رای [illegible] که ترتیب منفصل است در جانب [illegible] است و زیاده از [illegible] است و در [illegible] یک عرق که بالای [illegible] و [illegible] گاه و هم در تیبل [illegible] بکسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای موحده و فتح یای مثناة تحتانی و سکون لام که زیر مفصل رکبه است و امثله فی الواقع شاخ [illegible] یک عرق است حادث میشود العلامات از رسیدن صدمه پیدا میشود اول [illegible] پیدا میشود من بعد از آنها سوزش و کیفیت [illegible] و در [illegible] شاخها عصب با وقت ظاهر شده تا [illegible] عضوی که شاخهای آن دران رسیده حادث گردد مثلا هرگاه صدمه بر [illegible] رسد [illegible] سوزش و خدر تا آخر انامل [illegible] ظاهر میشوند الحاصل این [illegible] درد و اذیت گاهی بزودی رفع میگردد و گاهی [illegible] از دو دقیقه مانده برطرف میشود و گاهی از انهم زیاده تا چند ساعت یا تا چند روز باقی میماند باعتبار قوت و ضعف سبب خود زیرا که چون صدمه قوی [illegible] باعث [illegible] ازان در غلاف آن قدری [illegible] و ورم حادث میشود که ازان ریشه های اعصاب که در غلاف مذکور مستور اند و فی الواقع اصل اعصاب [illegible] متفرق [illegible] اذیت [illegible] عضوی که دران شاخهای آن [illegible] قدری ضعف و سستی میگردد و ازان [illegible] کارش صادر گردد العلاج آنچه بسبب داشتن عصا در بغل یا [illegible] بنحوی که از هم آن [illegible] رسیده باشد منقطع شده باشد یا بسبب رسیدن کدام صدمه پیدا شده باشد پس بدان [illegible] که اگر قلیل بود خود بخود دفع خواهد شد و اگر از صدمه قوی حادث شده باشد و اذیت آن زیاده گشته [illegible] آنچه از عضو بود بران [illegible] زیاده سازند تا رفع شود و اگر ازین نفع ظاهر نگردد [illegible] و آنچه بسبب رسیدن صدمه قوی بود که ازان در غلاف عصب ورم حادث شده باشد بران [illegible] ازاله ورم نمایند باین نحو که اول از آب [illegible]

پوست خشخاش تکمید موضع سازند یا مرهم ایکوناشت بران مالند و هرگاه بعد زوال ورم صلابت در پیها
باقی ماند بران مرهم سیماب مالند و اگر درد هم آنجا باقی بوده باشد لینی منت افیونی یا لینی منت بلادونا بران مالند
و چونکه این جرح بخلاف عصب در وقت بودن استعداد نقرس یا روماتیزم سفلسی زیاده پیدا می شود و پیدا این امراض
زیاده همین بر حدوث ورم عصب میشوند پس در صورت استعداد نقرس کالشیکم و در صورت استعداد سفلس
ایوڈائیڈ پتاسیم بانضوج عصبیه نوشانند و هرگاه در عصب سوراخ که قسم دوم موسوم به پنکچرڈ است پیدا شده باشد
و این زخم اکثر وقت گرفتن فصد و گاهی از خلیدن چیزی دقیق الراس مثل سوزن یا خار از نشستن بران
پیدا میشود و العلامات هرگاه این زخم در عصب می آید اذیت و درد آن در شاخهایش میشود لیکن این اذیت
در شاخهای که بالای محل زخم اند زیاده میباشد به نسبت اذیتی که در شاخهای پائین محل زخم بود زیرا که اذیت از
محل زخم تا مبدء عصب مذکور میرسد و از آنجا باز در شاخهای آن می آید پس آنچه شاخها که قریب مبدء عصب بوند دران
اثر اذیت زیاده ظاهر میشود بالجمله درین قسم زخم عصب اذیت زیاده میباشد العلاج برای تسکین درد اول
عضو را بآرام تمام دارند و هیچ کار از ان نگیرند من بعد قطعه برف بران نهند تا اجتماع خون و ورم که از زخم
پیدا شده بسبب سردی آن زائل گردد و اگر ازین فائده حاصل نشود از آب مطبوخ پوست خشخاش تکمید موضع زنند
و مرهم ایکوناشت بران مالیدن مفید است که حس عضو را کم میکند و افیون بران مالند و دیگر آنچه در علاج نورالجیا
ادویه موضعیه نوشته شده اند وقت ضرورت آنها را باستعمال آرند اما هرگاه قسم ثالث از جراحت عصبی
آید اشبه در عربی به دویژن در لغت انگریزی گویند و آن قطع شدن عصب در عرض است که بسبب آن دو حصه جدا
جدا میشود درین وقت در عضوی که شاخهای آن دران رفته باشند بطلان حس و حرکت پیدا گردد و اگر
عصب مقطوع چنان باشد که مدار حیات بران موقوف بود مثل نیوماگاسترک که آنهم محرک قلب است و از
قطع شدن آن حرکت قلب بند میگردد پس فوراً مریض هلاک میشود و اگر عصب بانقصان باین حیثیت رسد
که بعض آن قطع شود در عرض و بعض آن باقی ماند کوفته شود چنانکه از رسیدن گلوله تفنگ گاهی این حالت پیدا
میشود که بعض اجزای عصب همراه گلوله تفنگ جدا شده از جای خود زائل میشوند و بعض دیگر باقی مانند از رسیدن
اثر ضرب گلوله کوفته میشوند درین وقت در عضویکه این عصب و شاخهای آن رفته بود ضعف در قوت حرکیه و
حسیه پیدا میشود و زیاده ظهور نقصان در احساس اشیای رطبه و یابسه و صلبه و لینه و مربعه و مخففه و
خشنه که قوت حساسه آن در سر انامل مودع است میشود بخلاف احساس کیفیت حرارت و برودت که دران
نقصان از حال صحت کم بود زیرا که آرنده حس در انامل همان عصب بوده که قطع کرده شده ازین سبب قوت
حس آنها زائل میشود اما آنچه شاخهای عصب مذکور که بالا از محل قطع بوده اند آنها در جلد و لحم این عضو می آیند

و احساس حرارت و برودت بسبب آن کرده میشود و آنها بر حال خود مانده قدری ضعیف میشوند لهذا فرق در احساس حرارت
و برودت کم و در احساس دیگر کیفیات زیاده نقصان ظاهر میشود و ایضاً آنچه علامات در قسم دوم جراحت عصب گفته شده اند
اینجا هم موجود میباشند و هم عضوی که دران عصب قطع شده غذائیش بخوبی هضم نگردد و ازان او دیما درین عضو پیدا میشود
و رنگ جلد این عضو مائل بسیاهی گردد و با خشونت باشد و گاهی بثور و گاهی آبله اینجا بسبب کمزوری پیدا میشوند
و گاهی در شکل عضو مذکور هم فساد پیدا میشود که بسبب آن دران کجی ظاهر گردد چه هرگاه عصب یکجانب قطع میشود
عصب جانب دیگر سالم و قوی مانده کار خود را زیاده میگیرد و بسوی خود میکشد ازان استوای آن زائل گشته
اعوجاج و سوء شکل دران پیدا میشود انجام این مرض اینست که گاهی طبیعت باذن خالقها عصب مقطوع را
باهم میسازد و درین وقت آنچه نقصان و علامات آن پیدا شده بودند زائل میشوند و کیفیت باهمی هر دو حصه
عصب اینست که گاهی از هر سر آن آنچه اندرون ریشه های عصب بود که آن اصل عصب ست ازان
خارج میگردد و در هم بر سر آن پیدا شده بسبب ازدیاد مقدار خود هر دو باهم و متصل میشوند پس این
آب خارج که اصل عصب ست باهم شده متصل میگردد و عصب مندمل و صحیح میشود و این انجام اسلم
انجام این مرض ست و آن اکثر وقتی پیدا میشود که زخم بکمال صفائی بطوری پیدا شود که هر دو جانب زخم
راست و مستقیم باشند مثل قسم اول جراحت و گاهی اتصال عصب مقطوع باین صورت میشود که
گرد آن ورمی پیدا شود و ازان فائبرن خارج شده در میان هر دو قطعه آن ریخته مجتمع گردد و ازان ریشه ها
پیدا شده در میان هر دو راس عصب بطور حشو میشود و بسبب آن عصب باهم میگردد و بعض بعض ریشه های
عصب آنچنانکه ریشه دیگری هم متصل میشوند و ازان قوت هم قدری می آید لیکن درین وقت در قوت حسیه این عضو
قدری ضعف باقی می ماند زیرا که بعض اعصاب با بعض متصل شده اند اتصال تام مثل اول نشده و گاهی
بر هر دو راس عصب مقطوع سلعه پیدا میشود و بسبب آن هر دو سر راس مقطوع عصب باهم نمیشوند و این اکثر
وقتی میشود که زخم از گوله تفنگ آمده باشد اما از پیدا شدن این سلعه اذیت پیدا میگردد که همیشه در عصب مذکور
بسبب تحجر آن دردی ماند و مثل حرکت برق درین عضو بار بار حرکت محسوس میشود که ازان گاهی شبها
خواب نمی آید العلاج اول عضو مذکور را از کار آن باز داشته بآرام تام دارند بعد هر اذیت که دران پیدا
شود آنرا دفع کنند مثلاً اگر گرمی و سوزش دران پیدا شود قطعه برف بران نهند و اگر سردی دران حادث شود
ادویه حاره محمره جلد مثل خردل وامونیا بران طلا سازند و اگر درد پیدا شود ادویه که حس عضو را کم میکنند مثل
افیون و بلاڈونا و اکونائٹ بران استعمال سازند و اگر درد زیاده بود و ازین تدبیر رفع و ساکن نگردد مارفیا سے
محلول بآب بذریعه زراقه در جلد رسانند و اگر از سلعه درد و اذیت زیاده پیدا شود آنرا موافق عمل جراحی برآرند

لیکن جهت آوردنش احتیاط ضرورست تا همراه آن عصب قطع نشود فقط **فصل دوم در نقصان**
اوتار و عضلات و جراحت آنها بدانکه چون نقصان در عضله می آید آنرا بلغت انگریزی اسٹرین
بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانی هندی و رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و نون و
گاهی بجای تای مثناة فوقانی هندی بای موحدهٔ فارسی را هم می آرند و بهندی چاٹ آنا میگویند و سبب
آن رسیدن اذیت بعضله میباشد چنانکه اکثر از زیاده زور کردن در برداشتن اشیای ثقیله حادث میشود
و از ان بر عضلات اذیت میرسد و آن اکثر در عضلات عضد و عضلات ورک و عضلات کمر پیدا میشود
اگرچه در جمیع عضلات ممکن الوقوع است العلامات در هر عضله که این اذیت و نقصان پیدا میگردد دران
درد محسوس میشود و عضلهٔ مذکور سخت میگردد یعنی مطاوع حرکت نمی ماند و بسبب آن در عضوی که این عضله
در ان بود حرکت دشوار میگردد و چون بر آن غمز کنند درد کم محسوس میشود اما عند التحریک درد زیاده میگردد
زیرا که نقصان درین وقت در طول عضله پیدا میشود پس از غمز کردن عضله منقبض میگردد لیکن در طول آن زیادتی و
کمی از ان حادث نمیشود ازین جهت درد عند الغمز کم محسوس گردد بخلاف تحریک عضله که از ان چون در طول
زیادتی و کمی میشود لهذا درد عند التحریک زیاده میگردد انجام این مرض آنست که اگر مریض صحیح ست این مرض
بزودی خود بر طرف میگردد و اگر استعداد روماٹیزم در بدن داشته باشد این درد مدتها باقی میماند و عضلهٔ مذکور
خشک و لاغر میشود و بیکار از حرکت میگردد همچنین اگر استعداد استرومادر بدن بود گاه گاه درین عضله هم
ورم حار خنازیری پیدا میشود العلاج چون این حالت پیدا شود اول بر محل ماوف غمز و دلک نمایند و اگر کار
نشود آنچه مجرب است از ادویه مثل امونیا و خردل بر ان نهند یا مسکنات وجع و مخدرات مثل لاڈونا
یا ایکونائٹ یا الینی منٹ کیمفر یا الینی منٹ افیون بر آن مالند و اگر ازین هم نفعی ظاهر نشود تجبیر نایری
بر آن نهند و اگر از انهم صحت نشود اندک آب گرم تکمید سازند و عضو را بآرام تام دارند و چون استعداد روماٹیزم
در بدن مریض باشد و بسبب آن در عضلهٔ مذکور آثار لاغری و خشکی پیدا نشود بر آن آب سرد اندازند و در طول
سازند و بعد آن غمز و دلک نمایند و کسی را نگویند که عضو ماوف را در دست گرفته تحریک نماید و همراه این
تدابیر آنچه در علاج روماٹیزم نوشته شده آنرا هم بعمل آرند و درین حال تقویت عضلهٔ مذکور بذریعهٔ تحریک
بسیار مفیدست و اگر با استعداد خنازیری ورم حار خنازیری درین عضله پیدا شود درین وقت آنچه در
علاج ورم خنازیری نوشته شده آنرا باستعمال آرند **فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات** اما
جراحت اوتار و عضلات پس مراد از ان اینست که بدون پیدا شدن زخم در جلد و لحم و غشا فقط در
وتر یا عضله شق و تفرق اتصال حادث شود و سبب آنهم اکثر زیاده زور کردن و تحریک قوی عضلات میباشد

فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحت آنها

فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات

واین تفرق اتصال در وتر عضله و چهار جا حادث میشود اول جائی که وتر با استخوان متصل میشود دوم در هر جا که
در وتر پیدا شود سوم آنکه تفرق اتصال در وسط وتر واقع شود یعنی در طول وتر نه هر جا که جدا شود با ستثنای
هر دو محل که در قسم اول و ثانی بیان شده چهارم در جائی در طول عضله هر جا که باشد تفرق پیدا میشود
اما اینکه در کدام کدام عضلات این تفرق اتصال یافته میشود پس باید دانست که آن اکثر در عضله که بالای عظم
پاشنه است و هم در عضله که بزرگ ترین عضله که با مفصل کتف متصل است و ایضا در عضله کبیره که در جانب وحشی عضد و هم
در عضله کبیره که در جانب انسی عضد است و هم در عضله کبیره که بالای کتف است و آن دست را برابر برداشتن و
بلند ساختن حرکت میدهد و هم در عضلات بطن که در جهت قدام در طول واقع اند و در عرض بعضلات مستطیله
بطن موسوم میشوند واقع میشود اگرچه ممکن است که در جمله عضلات بدن واقع شود اما اینکه در کدام عمر
تفرق اتصال عضلات پیدا میشود پس بدانکه اکثر بعد مرور چهل سال از عمر چون زیاده زور کرده شود و عضلات را
حرکت قوی داده آید تفرق اتصال در اینها پیدا میگردد زیرا که بعد سن نمو اگرچه شخص قوی بود لیکن در اعضای
آن بعد گذشتن سن نمو یبس پیدا میشود و بسبب آن لدونت و قوت لاستک که در اعضا بود کم میگردد
وازان مهیا برای تفرق اتصال میشود پس بوجود سبب تفرق مجروح وجدا میگردد العلامات وقت زور
کردن و برداشتن شی ثقیل فوراً بر عضله اثر رسیدن صدمه محسوس میشود و اگر وتر از عضله یا از استخوان جدا
شود درین وقت آواز شکستن آن که مشابه به آواز زنجره باشد از عضله و وتر شکسته می آید و فوراً در
عضوی که این آفت حادث شده بیکار و از حرکت قاصر و عاجز میگردد من بعد اگر تفرق در عضله آمده باشد
درین وقت وسط آن یا جائیکه دران تفرق پیدا شده غور پیدا میگردد و در هر دو جانب آن غلظ و ورم
ظاهر میشود و اگر تفرق اتصال در وتر پیدا شده باشد پس در محل تفرق آن چنان محسوس میگردد که فرورفته
و خالی است لیکن ورم درین به نسبت ورم تفرق اتصال عضله کم میباشد انجام این جراحت آنست
که جراحت وتر و عضله هر دو بسبب پیدا شدن و ریختن فائبرن ملتئم میگردند اما کیفیت التیام آنها پس
بنابر تحقیق سرجیمس پاجت صاحب بهادر اینست که چون در عضله تفرق اتصال پیدا میشود بعد آن از فائبرن
از عروق صغار که در عضله مذکور در غیر محل جراحت اند میریزد و ازان اول سل پیدا شده ریشه فائبرن
حادث گشته ازان مثل غشای ریشه دار که آنرا فائبرس تشو گویند پیدا میشود و در میان هر دو راس منقطع
عضله می آید و بسبب آن هر دو متصل و متحد میشوند و کار خاص چنانکه از عضله مذکوره صادر میشد صادر
میشود من بعد مالیت این فائبرس تشو روز بروز منجذب شده مقدار ان بتدریج کم میگردد تا اینکه
بقدر غشای باریک باقی میماند و اکثر گاه در وتر تفرق اتصال می آید پس در انجام بسبب جراحت ماده فائبرن

از عروق صغار که بر دو جانب عضو پیوسته بپیوند هر دو اندازه آن ... قابل از اندمال انتشار فایبرن پدید شده در میان سرهای مقطوعه وترهای

و مشابه بچه هم وتر شده هر دو راس آنرا متصل و با هم میسازد و بعد چند روز دران قدری صلابت هم می آید و بعد او ابیان

که در ان سفیدی غالب میباشد دیگر فرق از وتر باقی نمی ماند العلاج علاج عام اینست که عضله مقطوع را

مسترخی سازند تا هر دو راس مقطوع آن بسبب رفاوت متصل و منضم شوند و بنا بران عضو ماؤف را بنحوی وضع

دارند که هر دو راس عضله مقطوعه متصل شده و بسبب آن بزودی التیام پذیرند و بعد التیام دران قوت بقوی

چه اگر موافق این وضع عضو ماؤف نه داشته شود پس اگر التیام هم در عضله آید لیکن قوت نمی آید و علاج خاص هر جزو

عضلات اینست که اگر عضله باوتر پاشنه تفرق اتصال آورده باشد درین وقت قریب سر فخذ که متصل مفصل رکبه است یک پارچه بطور

حلقه در عرض بر بندند و ازین حلقه یک رسن بر آورده تا پاشنه در طول رسانند و بالای عقب هم پارچه حلقه دار بسته

سر رسن مذکور را در حلقه بالای عقب انداخته بر بندند تا بسبب آن ساق از فخذ قریب گردد و از ان عضله باوتر

که قطع شده و مسترخی گشته راسهای مقطوع آن با هم شوند و دو سه هفته برین نحو وضع بسته و داشته رسن مذکور را

کشایند لیکن عقب را از زمین بلند دارند و چون عضله فخذ مجروح گردد پا را بلند دارند و چون عضله عضد یا کتف

قطع شود پارچه در گلو انداخته مثل حلقه ساخته دران دست را متصل بسینه دارند و اگر عضله قریب زند دست قطع

شود و در جانب وحشی دست باشد دست را بجانب وحشی مائل داشته بر بندند و اگر عضله مقطوعه در جانب انسی

دست باشد دست را مائل بجانب انسی کرده بر بندند تا استرخا در عضله مذکوره حاصل شود و اگر عضله های بطن منقطع

شوند مریض را بطوری و بر وضعی دارند که سر آن بلند و مائل بسوی قدام باشد و پا هایش را کشیده بسوی بطن ارند

تا راسهای عضله مقطوعه بطن متصل و منضم شوند و اگر استعداد روماتیزم مریض داشته باشد علاج روماتیزم هم

همراه این تدبیر نموده باشند والا در عضلات و اوتار مقطوعه درد و سختی مدتها باقی خواهد ماند فقط

قول سوم در امراض عظام و مفاصل

و در آن هم چند فصل اند بدانکه در عظام هم آفات و نقصان مثل دیگر اعضا عارض

میشوند مثل اینکه از رسیدن صدمه بران و در غشای آن نقصان پیدا میشود و گاهی استخوان خم و کج میگردد و گاهی

غشای آن متورم میگردد و از ان ورم و ریم پیدا میشود و گاهی شکسته گردد چنانکه در لحم تفرق اتصال

می آید و آنرا جراحت گویند همچنین تفرق اتصال استخوان آنکسر نامند فصل اول در گان کوفتن استخوان

یعنی رسیدن صدمه باستخوان بدانکه چون صدمه خارجی مثل ضرب یا سقوط باستخوان میرسد از ان گاهی غشا

که بر عظم است کوفته و منفجر گردد و ازین اذیت دران اجتماع خون شده مقدار آن غلیظ میگردد و گاهی دران ازین آفت

ورم حار پیدا میشود و گاهی از صدمه مذکور بعضی از اجزای استخوان ناقص هم میشوند چنانکه از رسیدن گلوله تفنگ

بعضی از استخوان همراه آن از جای خود خارج و ناقص میشود و باید دانست که اگرچه استخوان هر جا با لحم ملتصق است

وازین جهت از آفت لحم اکثر هم ماؤف میشود چنانچه جائیکه لحم بر آن زیاده است مثل عظم فخذ اینجا هم چون صدمه قوی باشد میرسد
از آن تا استخوان منتهی میگردد اما جائیکه لحم بالای استخوان قلیل ست مثل عظم ساق پا و مرفق دست پس درین مواضع
از رسیدن صدمه در استخوان زیاده نقصان می آید و درین وقت ورم و غشای استخوان که آنرا بلغت انگریزی
پری اسٹیئیٹس گویند پیدا میشود و این ورم تا جرم استخوان هم میرسد و از ان در جرم استخوان اول ورم و بعد
آن ریم حادث گردد که آنرا بلغت انگریزی نیکروسس گویند و این هردو مرض یعنی پری اسٹیئیٹس و نیکروسس
بسکان جوش استخوان در حالت استسقا و خنازیری زیاده دیده میشود و چون در سن پیری صدمه بسر استخوان رسد
خصوصا بسر استخوان فخذ که در حق الورک داخل باشد درین وقت سر استخوان مذکور از ایلی غذا منجذب میشود و بسبب
آن پای ماؤف صغیر میگردد چنانکه وقت شکستن استخوان یا صغیر میشود العلاج اگر کان جوش یعنی صدمه
کم بود در ان حاجت بعلاج نیست و اگر قوی بود که از ان ورم غشای استخوان پیدا شده باشد یا قریب باشد
بود درین وقت زلو بر محل ماؤف چسپانند یا از آب گرم تکمید سازند باقی آنچه در علاج پری اسٹیئیٹس و نیکروسس نوشته
آینده انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد آنرا باستعمال آرند فصل دوم در کج شدن استخوان و آن بر دو قسم
یکی آنکه استخوان کج گردد و ما در ان انکسار پیدا نه شود دوم آنکه منکسر شده کج گردد خواه انکسار در جانب داخلی کجی
آمده باشد یا در جانب خارجی آن یا در هر دو جانب باشد اما قسم اول که تنها کجی استخوان ست پس آن اکثر در
اطفال میشود لیکن آنرا مرض ندانند زیرا که این کجی از لینت عظام ایشان اکثر میشود و گاهی در جوانی که
هرگاه بسبب مرضی که لحم استخوان نرم گردد کجی هم ازان پیدا میشود و این را البته مرض میگویند زیرا که از اسباب مرضیه پیدا شده
و این کجی استخوان قسم اول اکثر در استخوان های طویل مثل استخوان دست که در میان زند و مفصل مرفق است
و در عظم فخذ و هم در استخوان عریض که بالای دماغ بر قحف ست و در عظم ترقوه زیاده دیده میشود اگرچه ممکن ست
که در دیگر عظام هم نادرا شود و قسم ثانی که با انکسار عظم کجی در استخوان پیدا میشود خواه انکسار در یکجانب داخل آن
که بسوی آن خم شده باشد یا در جانب ظاهر و خارج آن بود و این قسم هم گاهی در استخوانهای طویله مذکوره
و گاهی در استخوان عریض مذکور میشود العلاج علاجش اینست که چوبی طویل زیر استخوان کج شده در جانب
که بسوی آن خم کرده نهاده و بر جانب دیگر استخوان که ضد آنست وساده نازک نهاده بر آن بندش سازند و
آهسته آهسته این بندش را تنگ کرده باشند تا بسبب انضغاط استخوان خم شده راست گردد فصل سوم در
انکسار عظم بسم تام ازینکه دو قطعه شود یا قطعات کثیره گردد و آن را دو سبب میباشند که اسباب فاعله
اند باقی اسباب معینه دیگر اند اول سبب فاعلی آن رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا منغمز شدن زیر ثقیل
است که از ان بالذات صدمه و اذیت باستخوان رسیده استخوان بر محل ماؤف منکسر گردد و گاهی صدمه بجای

فصل دوم در کج شدن استخوان

فصل سوم در انکسار عظم

میرسد و انکسار در جای دیگر در استخوان واقع میشود و آنرا بلغت فرانس کونتر کو یعنی رسیدن صدمه در جهت
آخر نامند و آن اکثر در استخوان راس دیده میشود و گاهی انسان از بالا بر روی اقدام می افتد و استخوان
ساق یا فخذ شکسته میشود و استخوانهای قدم که بران افتاده سالم می مانند و سببش این ست که هرگاه صدمه
در جای رسیدن خود باقی نماند همین جا انکسار در استخوان می آید و هرگاه صدمه قوی باشد و ازین جا متصل
گذشته بجای دیگر رسد پس هر جا که اثر اذیت آن منتهی و ختم گردد و از آن جا باز حرکت نکند آنجا انکسار در عظم پیدا
میشود یا سبب فاعلی دیگر که سبب داخلی انکسار است پس آن اینست که گاهی بسبب کشیدن عضلات
استخوان منکسر میشود و آن اکثر در استخوان موسوم به پٹیلیه که عظم مدور بر مفصل رکبه است و هم در استخوان
ترقوه و استخوان کتف دیده میشود و هرگاه بکدام مرض این استخوانها ضعیف میشوند اما اسباب معینه
و مهیئه انکسار پس یکی از آن از طرف خود عظم بود چنانکه عظم طویل بسبب طول خود مهیا برای شکستن یا سهل
طرق میباشد و همچنین هر استخوان که بر آن لحم قلیل بود مثل استخوان ترقوه و استخوان ساق و عظم مرفق که اینها
از صدمات از سوی زیاده و بجلد متاثر شده منکسر میشوند و گاه استخوان در بعض مواضع خود بسهولت منکسر
میشود چنانکه استخوان طویل دست که متصل بمفصل رسغ است و آنرا بلغت انگریزی ریڈیس گویند قریب مفصل رسغ
زیاده می شکند زیرا که وقت افتادن بر زمین انسان اکثر دستهای خود را بر زمین می نهد و از آن صدمه سقوط بر
تمام دستهای آن میرسد لیکن چونکه این استخوان اینجا زیاده ضعیف است لهذا اکثر انکسار اینجا می آید دوم
از اسباب مهیئه عمر انسان است چنانکه در سن پیری زیاده کسر در استخوان میشود چه درین وقت استخوان از
غلبه جز ارضیه زیاده نازک و ضعیف میباشد بخلاف سن طفولیت که دران لینت در استخوان زیاده میباشد
و هرگاه در سن طفلی استخوان منکسر میشود پس انکسار در سرهای استخوان پیدا میشود زیرا که در سن طفلی لحم
زیاده در سر استخوان میباشد ازین جهت انکسار اینجا پیدا میشود سوم از اسباب مهیئه نوع است چنانکه
استخوان در رجال بنسبت نسوان زیاده می شکند زیرا که مردان بنسبت زنان زیاده کار و مشقت مینمایند
و اکثر انکسار در مردان در عظام طویله ایشان و در عظم راس و هم در عظم عانه از سقوط می آید و در نسوان اکثر
استخوان ترقوه و هم استخوان موسوم به ریڈیس و عظم ساق و عظم ورک شکسته میشوند و سبب دران سقوط
ایشان بر زمین میباشد چهارم زیاده ملایم شدن استخوان یا زیاده خشک شدن یا زیاده دقیق شدن
آن از منفر شدن آن زیر سلعه میباشد و درین حالات ثلثه گاهی خود استخوان از حرکت عضلات می شکند و این انکسار
را در لغت انگریزی اسپانٹینیس یعنی از خود شکسته شدن استخوان مینامند و گاهی درین حالات ثلثه چون انسان
بر پلنگ خوابگاه خود از پهلو به پهلوی دیگر منتقل شود از تحریک بدن استخوانش می شکند و آواز شکستن آن می آید

وهم از روی حساب مریضان ثابت شده که اکثر انکسار عظم در جانب یمین بدن پیدا میشود چه اکثر از این طرف کار زیاده
گرفته میشود و هم در بلاد بارده و در فصل بارد انکسار عظم زیاده میشود زیرا که درین وقت استخوان زیاده نازک میباشد و
انسان بر زمین زیاده می افتد تا اسمای انکسار در لغت انگریزی پس بدانکه هرگاه استخوان در یک جا بشکنند
و همراه آن زخم در لحم و جلد نباشد آنرا سمپل فرکچر یعنی خالص انکسار نامند و اگر در مواضع متعدده بشکنند و قطعات
کبیره از ان حاصل شود آنرا کامنیوتد گویند یعنی قطعات متعدده و اگر همراه انکسار عظم زخم در لحم و جلد هم آید و این
زخم تا استخوان شکسته رسیده باشد آنرا کمپوند یعنی انکسار مرکبی نامند چنانکه از زخم گلوله تفنگ حاصل میشود و گاه
اول سمپل یعنی انکسار محض بوده بعد زخم در لحم پیدا میشود و این وقتی ست که سر استخوان شکسته تیز و باریک بود
و اینجا لحم بالای استخوان کم باشد و بآن سبب سر مذکور در لحم در آید و زخم پیدا کند و گاهی از کشیدن عضلات استخوان
شکسته از جای خود حرکت کرده در جای دیگر میرود و آنجا در لحم خلیده زخم پیدا میکند و ازین بیان ثابت شد که
کمپوند بدو سبب پیدا می شود یکی از زخم که همراه انکسار حادث شود دوم آنکه بعد انکسار از سر استخوان در لحم زخم
حاصل شده باشد و باید دانست که این قسم انکسار که همراه زخم باشد بد انجام است و ایضاً باید دانست که انکسار
بر سه قسم میشود یکی آنکه استخوان در عرض خود منکسر شود دوم آنکه در توریب استخوان زخم مورب یعنی در عرض و طول معاً
آید سوم آنکه استخوان در طول خود متفرق شود و این نادر است گاهی از رسیدن گلوله تفنگ در جنگ استخوان
در طول خود پاشیده میشود العلامات بعد انکسار عظم درد و اذیت با مقدار در عضو یکه انکسار دران حادث شده
پیدا گردد و بسبب نقصان و آنچه که از ان در لحم می آید و هم درین حال کدام عرق از سر استخوان منکسر زخمی شده
خون را در لحم میریزاند و از ان هم ورم با مقدار پیدا میکرد اما ازین دو علامت حکم جزمی بر انکسار نتوان کرد
چه ممکن است که در کافتن هم این هر دو یافته شوند لیکن علامات خاصه انکسار پس در سه علامت منحصر اند اول
آنکه چون انکسار در عظم آید در شکل عضو نقصان پیدا میشود مثل اینکه طول آن کم گردد و اعوجاج دران پیدا میشود
لیکن در هر انکسار هم لازم نیست که فساد شکل پیدا شود زیرا که سبب فساد شکل حرکت کردن استخوان منکسر از جای خود
است و آنچه بسبب شدت وثوق خود با عضلات و اربطه ممکن نیست که از جای خود حرکت کند مثل عظام پهلو یا استخوان
زند اسفل پس در شکستن اینها فساد شکل هم یافته نمیشود لیکن هرگاه این علامت یافته شود وثوق بر وقوع
انکسار عظم کرده میشود دوم آنکه جائیکه استخوان شکسته شده آنجا حرکت غیر طبیعی در طول این استخوان وقت تحریک محسوس
میشود زیرا که هر دو سر عظم منکسر چون با خود ملاقی شده متحرک میشوند از حرکت اصطکاک آنها ادراک کرده میشود و گاه
در انکسار این حرکت غیر طبیعی هم محسوس نمیشود و آن وقتی ست که بمحل انکسار استخوان ریزه ریزه شده باشد و اینها
ریزه ها باهم شده چنان درهم پیچیده که از حرکت مانع شوند چنانکه در دیوار بختگی از پر کردن ریزه های خشت در

[illegible]

میان خشت‌ها چنان استحکام پیدا میگردد که بسبب آن خشت با حرکت نمیکنند لیکن اگر این علامت یافته شود لهذا
بوجود انکسار عظم حاصل میشود سوم آنکه چون هر دو راس استخوان منکسر را باهم ساخته حرکت دهند آواز اصطکاک
آنها می آید چنانکه از اصطکاک شئ صلب آواز پیدا میشود و این وقتی ست که هر دو راس آن برابر باشند اما اگر
بعد انکسار یک قطعه منکسر استخوان از جای خود بسبب کشیدن عضلات یا از باطن خود حرکت کرده جای دیگر رود و
بسبب آن تلاقی راسین ممکن نباشد آواز اصطکاک هم پیدا نخواهد شد لیکن اگر آواز اصطکاک مسموع شود
تقویت بر وجود انکسار میکند بالجمله چونکه درین سه علامات خاصه هم نوشته شده که گاهی اینها هم با وجود انکسار
عظم موجود نمی باشند لهذا هرگاه استخوان شکسته پیش طبیب حاضر شود و حال خود را نماید درین وقت طبیب را
باید که هرگاه دو علامت ازین علامات سه‌گانه موجود یابد حکم قطعی بوجود انکسار نماید و بر یک علامت اعتماد کامل
نکند مثلاً هرگاه فساد شکل عضو را یا بدیهی دائم که با آن آواز اصطکاک یا حرکت غیر طبیعی را نه بیند حکم قطعی بر انکسار
نکند و بعد اجتماع علامتین بالیقین بداند که استخوان منکسر شده و بآن حکم نماید و هرگاه استخوان پهلو شکسته باشد
و از نه جدا شدن آن از محل خود اشتباه در انکسار واقع شود استیتهس کوپ را بر محل انکسار نهاده بشنود اگر آواز
اصطکاک سرهای استخوان منکسر استخوان پهلو آید بیقین بشکستن آن نماید و این آواز مثل آواز حک کردن یا
خراشیدن شئ صلب میباشد و این آواز را بلغت انگریزی کریپیتشن میگویند و باید دانست که انجام انکسار
استخوان یکی آنست که چون استخوان شکسته شود از کلس که بمعنی سختی ست دران التیام میشود و آن مادّه
فائبرن ست که بعد شکستن استخوان پیدا می شود و کیفیت تولد آن این ست که چون غشای آن که بالای
استخوان و اندرون آن که بالای مخ ست متورم میشود و هم لحم که گرد استخوان شکسته است متورم میگردد پس ازین
اورام که مواد میریزد از آن فائبرن اول بر دو راس های قطعات منکسره استخوان جمع میشود من بعد
در محل خالی که مابین راسهای منکسره میریزد و بسبب آن استخوان ملتئم میگردد و بعد التیام استخوان این
فائبرن سخت شده باقی میماند و بسبب همین سختی که دران پیدا میشود موسوم به کلس شده پس بعد چندی وقت
این جسم سخت شده جذب میشود و استخوان بر حالت طبیعی خود می آید لیکن این انجام کسر وقتی میشود که هر دو راس
منکسر استخوان مقابل یکدیگر باشند اما هرگاه یک راس آن بسبب کشیدن عضلات یا وتر از جای خود حرکت کرده
قدری پیش رود و بسبب آن تقابل هیچ باقی نماند بلکه یک قطعه آن در جانب طولی خود با قطعه ثانیه استخوان
در جانب طولی آن مماس و ملاقی شود درین وقت فائبرن بر هر دو راس منکسر استخوان ریخته بر هر دو قطعه آن چسپید
و همچنین در محل خالی از اتصال ریخته هر دو را باهم کرده یکذات و متصل میسازد و خود هم استخوان میگردد
پس همیشه این جا سختی و ازدیاد مقدار باقی میماند و جذب نمیشود و گاهی این فائبرن سخت و استخوان نمیشود

بلکه بر عضو پیچیده غشا یا قسمی از رباط میگردد و دوایت را بدانجا می این مرض باید دانست و آن اکثر وقت انکسار استخوان
که بالای مفصل است که بهم است و همچنین در انکسار عظم مرفق و گاهی در انکسار عظم طویل ساق هرگاه انرا بآرام ندارند پیدا میشود
زیرا که درین مواضع تحریک عضلات زیاده است و بسبب آن آرام حاصل نمیشود و همچنین در سن پیری هم ازین قبیل
غشا یا رباط پیدا میشود و دران سختی نمی آید زیرا که در پیری خون ضعیف میباشد که ازان فایبرن قوی پیدا نمیشود و باید
که این انجام انکسار عظم که بسبب پیدا شدن کلس ملتئم شود مشابه است از انجام جراحت لحم هرگاه بدون پیدا شدن
ریم خود ملتئم گردد و خشک شود و این انجام خاصه در سمپل فرکچر که انکسار محض و قسم اول انکسار است یافته میشود اما گاهی
انکسار عظم با زخم و جراحت لحم حادث شود درین وقت از انجام مذکور التیام نمیشود زیرا که آنچه فایبرن دران میریزد
در تولد ریم صرف میشود پس درانجا در لحم ریم و در استخوان انگور پیدا شده التیام در عظم منکسر میشود از کلس التیام
دران نمی آید و این التیام که با تولد ریم و پیدا شدن انگور در استخوان میشود در مدت دراز انجام میپذیرد و صحت کامل
میشود و درین مدت گاه گاه امراض و عوارض مثل ایریسپلس و پیمیا هم یافته میشود و این التیام استخوان منکسر که بتولد ریم و انگور میشود مشابه
از التیام جراحت لحم که بپیدا شدن انگور و ریم میشود العلاج هرگاه انکسار استخوان سمپل باشد یعنی تنها استخوان شکسته باشد دیگر
احتیاج بسوی علاج عام بند نیست بلکه همین قدر کافیست که اگر انکسار در استخوان دست آمده باشد چهار پنج روز مریض را بآرام بالای
پلنگ دارند تا که درین مدت آنچه اذیت بعضلات بدن وقت شکستن استخوان رسیده رفع گردد و بعد آن امر فرمایند که از
پلنگ برخاسته حرکت کند و اگر استخوان پا شکسته باشد درین وقت البته تا مدت زیاده ازان مثل ده دوازده روز
مریض را بر پلنگ میدارند تا اذیت عضلات هم رفته شود و قدری التیام و انضمام هم در استخوان منکسر آید بعد آن بندش
پارا درست کرده عصاها در بغل داده امر فرمایند که بر عصا زور و ثقل بدن داده یا بر قسمی از مرکب سوار کرده حرکت کنانند
زیرا که ترک حرکت و آرام بالای پلنگ ماندن مضعف قوی است لهذا آنرا بلا ضرورت شدیده اختیار کردن نشاید و
بعد رفع ضرورت فوراً رجوع بتحریک عضلات بدن کنند و درین مدت که مریض را بر پلنگ میدارند امر فرمایند
که غذا از مقدار معتاد زمان صحت و حرکت قدری کم خورد تا بحالت سکون هم هضم شود و هم درین اثنا مسهل خفیف مثل
روغن بید انجیر بمقدار قلیل بنوشانند تا از کثرت اسهال مؤدی بضعف نشود و اگر حمی پیدا شده باشد سلفیت آف میگنیشیا
نوشانند و هم وقت داشتن علیل بر پلنگ ضرورست که پلنگ مستحکم باشد تا شکسته نشود و هم بستر علیل صاف و
هموار خالی از ارتفاع و انخفاض باشد تا از اصطکاک و انفعال آن زخم ها پیدا نشوند خصوصاً در مشایخ احتیاط این
امر ضرورست و چون درین حالت مریض از تبرز فارغ شود در غسل و تصفیه مقعد آن مبالغه بلیغ سازند تا از اجتماع فضلات
بر آن ریم فساد و جراحت پیدا نشود و بالجمله بعد آرام رسانی مریض بسوی التیام و انضمام استخوان منکسر متوجه شوند تا بر حالت
صحت خود آید و برای این امر اول ضرورست که هر دو سر استخوان شکسته را کشیده مقابل یکدیگر سازند تا التیام بسهولت

شود و تدبیر یکه از آن این مطلب حاصل میشود و بلغت انگریزی به بیروکشن بکسر رای مهمله و فتح دال مهمله و کاف ساکن و فتح شین معجمه و سکون واو و نون موسوم میشود و چون هر دو سر استخوان بمقابل یکدیگر آیند بعد آن تدبیری سازند که باز اینجا حرکت کرده هر دو قطعه استخوان از مقابله ترو نروند و کج نشوند و برای آن بندش مقید میشود که بسبب آن عضو بیکحال می ماند و در استعمال تدبیر ریدکشن هر قدر که ممکن بشود از وقت انکسار تعجیل اختیار کنند تا بعد انکسار نوبت به پیدا شدن ورم و تیم در محل انکسار نرسد و چنانکه بعضی از قدما تدبیر ریدکشن را تا تاخیر میکردند چنانکه در تاخیر آفات کثیره پیدا میشوند و بعد ریدکشن عضو ماؤف را بر وضعی دارند که عضلات قابضه مستر مانند و برکشیدن استخوان قادر نشوند و الا از کشیدن آنها بعد تسویه باز استخوان کج میشود و ایضا بعد انکسار و بندش استعمال تنی یا ردشتل آب سرد یا برف بر محل انکسار جائز نبود زیرا که از آن ضعف پیدا میشود و قطعات استخوان منکسر بعد تسویه از چند چیز محفوظ از حرکت مانده بمقابل یکدیگر می مانند اول بندش عضو از پارچه که قوی و محکم بود و بقدر سه انگشت مضموم عریض باشد پس این پارچه را بنحوی بر عضو ماؤف پیچند که از خم آن برابر بر عضو رسد و شکل عضو را بر هیئت طبعی محفوظ دارد و بر جای خاص تنگ نباشد و الا مضر خواهد شد و روزانه دو سه بار نگرانی مریض خاص برای همین امر نموده باشند تا از خم بر جای واحد نرسد لیکن در جائیکه انکسار عظم واقع شده بر آن زنهار بندش نکنند زیرا که غرض از بندش آنست که حفظ شکل و وضع کند و عضلات را متغیر سازد تا در آن از اجتماع خون ورم پیدا نشود و چونکه در محل انکسار صدد و ورم موجود میباشد پس اگر اینجا هم بندند موجب پیدا شدن فساد عضو است لیکن عوض بندش اینجا پنبه محلوج در هر دو جانب عضو نهاده بالای آن اسپلنت بکسر الف و سکون سین مهمله و کسر بای فارسی و لام و سکون نون و تای مثناة فوقانی هندی نهاده سرهای آن را در جای دیگر بندند و اسپلنت گاهی از تین که عنصر مشهور از قسم فلزات است و گاهی از حدید و گاهی از خشب و گاهی از چرم و گاهی از گتاپرکا که آنهم مثل چرم غلیظ است و از شیر یک درخت ساخته میشود اما آنچه از تین یا آهن یا خشب ساخته میشود در انکسار استخوان پا اکثر مستعمل میشود و آنچه از چرم و گتاپرکا ساخته میشود در انکسار استخوان دست بکار می آید و از شرائط استعمال آن یکی آنست که اسپلنت را بر هر عضو یکه بندند باید که بشکل مذکور باشد تا بخوبی بر آن مشتمل شود دوم آنکه اسپلنت بر مفصل نهاده بسته نشود سوم آنکه وقت بندش زیر آن پنبه محلوج نهاده و بالای آن اسپلنت را نهاده ببندند و گاهی تنها از بندش کار بندش و کار اسپلنت میگیرند و این بندش را بلغت انگریزی استارچ بنڈیج میگویند و آن اینست که پارچه مستحکم را نشاسته پخته آلوده می بندند تا بعد خشک شدن مثل اسپلنت شود و گاهی بعوض نشاسته در آب مطبوخ غلیظ برنج و گاهی در سفیده بیضه و گاهی در صمغ محلول آب و گاهی پلستر محلول با آب و گاهی

در علاج فرکچر کمپونڈ

دریلاسرف پارس که آن سلفیت افلامکسست ترکرده و آلوده میشود لیکن باید که بعد این بندش هم بیبیند که اگر بعلت خشک شدن جای تنگ شده باشد پس آنجا بندش مذکور را از سر مقراض یا کارد قدری بریده تنگی را رفع سازند و در فرکچر کمپونڈ یعنی انکسار استخوان که با جراحت لحم باشد چنان تدبیر سازند که زخم بزودی بهشده فرکچر کمپل گردد یعنی انکسار محض باقی ماند و این مقصود از استعمال تدبیر مستر صاحب بهادر که در علاج دل مذکور شده حاصل شود که زخم بزودی بدون افتادن ریم ملتحم و خشک میگردد و انکسار باقی میماند لیکن درین صورت باید که وقت بندش جائیکه زخم است آنرا کشاده دارند و بران بندش نه سازند یعنی بر تمام عضو بندش کرده شود و جائیکه زخم در لحم است آنجا بندش مذکور را مثل دروازه مکان بکشایند و ایضا در انکسار استخوان که با جراحت ظاهر لحم باشد خاصه گاه گاه گزاز و گاهی هذیان و گاهی ایری سیپلس یا هذیان و ایری سپلس هردو یافته میشوند هذیان اکثر خاصه در کسانیکه مسکرات مثل افیون و شراب مینوشند پیدا میشود پس اگر کدامی ازین امراض بعد انکسار پیدا شود درین وقت علاج امراض مذکوره با تنجویز کل خود جا نوشته شد نمایند و گاهی بعد انکسار حرکت اختلاجیه و تشنجیه در عضلات پیدا میشود و آن وقتی میشود که سر این منقطعین عظم از مقابله خود باز زائل شده در عضلات رفته و از احتکاک و خلیدن آنها در عضلات اذیت پیدا شود و این اذیت خاصه در کسر استخوان فخذ زیاده پیدا میشود زیراکه عضلات آنجا کبیر اند و قطعات استخوان فخذ بدشواری بمقابله می آیند و می مانند و چون این اذیت پیدا میگردد مریض بسیار بیتاقی میشود پس هرگاه این اذیت حادث شود افیون یا دیگر از مخدرات مناسبه بمقداری نوشانند که حس بدن را کم کند و گاهی از شکستن استخوان دق در لحم پیدا میشود و اکثر وقت آن انیست که استخوان در تدبیر شکسته باشد یا صاحب انکسار استخوان از قبل علیل و ضعیف باشد و درین وقت انچه برای دق تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند خصوصا استعمال تدبیر مستر صاحب بهادر درین وقت ضرورست زیراکه گاهی دق تا استخوان منکسر میرسد و درین وقت کمپل فرکچر کمپونڈ فرکچر میگردد و آن خطرناک ست و گاهی در عضویکه استخوان شکسته است آنجا یعنی ورم مائی پیدا میشود و سبب آن اکثر گاهی بندش سخت بود و گاهی از داشتن عضو در جانب اسفل بود چنانکه در پا اکثر ازین میشود و گاهی از ورم حار که اندرون لحم پیدا شود او دیا حادث گردد و گاهی آبله هم پیدا میشود و این وقتیکه از ریختن آب زیاده تمدد در جلد حادث شده باشد و ادیا هم زیاده بود حادث شود و علاجش انیست که اول تفحص سبب نماید بعده اگر از بندش سخت باشد بندش را کشاده سهل سازند و درین سبب توجه بسیار باید کرد والا از بندش سخت گینگرین یعنی سوت عضو پیدا میشود و اگر از داشتن عضو در جهت اسفل بود آنرا بردارند و بسوی اعلی بلند سازند و اگر از ورم حار بود انچه در علاج آن قبل ازین نوشته شده بعمل آرند بعده برای ازاله اودیا سوزن در جلد خلانیده آب از ان برآرند تا ورم مائی برطرف شود و از دفع شدن آن آبله هم زائل خواهد شد و گاهی

در انکسار استخوان اگر گزاز و هذیان و ایری سپلس پیدا میشود

و گاهی

در انکسار عظم موت عضو هم پیدا میگردد و آن در قرحه کبیره ندرتاً زیاده میشود و هرگاه که ام شریان عظیم و اعصاب که در عضو
مجروح منکسر آمده اند قطع شوند و گاهی در صورت انکسار عظم که مع قرحه است هم این حالت یافته میشود و درین وقت سبب
آن از امور ثلثه می باشد اعنی اول بندش سخت دوم آنکه از شکستن استخوان عضلات آن عضلات اندرونی که گرد
عظم منکسر اند مجروح شده خون را در نجا زیاده می ریزانند و از آن فضله از عضو کبیره میگردد و از عجز از دیاد مقدار
انضغاط و تمدد اعضای مفرده که اجزای این عضو اند زیاده میشود و بسبب آن غذا درین اعضا نمیرسد
و از آن اعضای مذکوره مرده موت عضو پیدا میشود سوم آنکه از پیدا شدن ورم حار در غشای خانه دار که فلاکس نا
میین است یعنی فلغمونی حادث میشود و گاهی اول بندش سهل ملکس بود لیکن چون در آن عضو ورم پیدا شود از آن
بندش مذکور سخت میگردد و اعضا را عجز میکند و از آن غذای اعضا با عضا نرسیده موت عضو پیدا میشود و لهذا
کاملین از جراحان بندش بر عضو منکسر نمی بندند بلکه بر اسپلنت می بندند زیرا که از شرائط اسپلنت اینست که
پنبه محلوج زیر آن نهاده میشود و بسبب آن اثر انضغاط بندش سخت بعضو نمیرسد و بعضی جراحان بندش وقتی
میسازند که ورم عضو منکسر برطرف شده باشد لیکن اولی آنست که اگر انکسار در دست یا پا آمده باشد درین
وقت بندش بنحوی سازند که انگشتان از بندش خارج باشند تا اگر ورم پیدا گردد از ظاهر انگشتان معلوم
شود و علاجش اینست که اگر بسبب سختی بندش بود آنرا بکشایند و مسترخی سازند و دست را از روغن کافور
یا هر روغن که میسر شود چرب کرده بر این عضو بمالند و دلک کنند اما باین طور که در مالیدن عضو خون را از
عضو ماوف بسوی قلب برند تا آنچه اجتماع خون در آن شده باشد متفرق گشته بسوی قلب رود نه آنکه
بسوی عضو ماوف آید مثلاً اگر انکسار در استخوان ساق آمده باشد دست را در مالیدن از ساق بسوی ورک دهند
از جانب ورک بسوی ساق نه آرند و هرگاه بسبب ورم حار فلغمونی پیدا شده باشد آنچه علاجش در ذیل علاج
انفلمیشن نوشته شده بعمل آرند و هرگاه گنگرین یعنی موت عضو پیدا شود عضو میت فاسد را قطع کنند و ایضاً
در وقت انکسار عظم گاهی اجتماع خون در ریه و دماغ میشود و بعد مرگ وقت تشریح خون کثیر درین مواضع مجتمع یافته
میشود و چون این اجتماع خون پیدا میشود علامات ورم ریه مثل ضیق نفس و سعال و غیره و هم علامات ورم
دماغ مثل هذیان و درد سر شدید و غیره پیدا میشوند و آن اکثر در مشایخ میشود و سبب آن زیاده ساکن
ماندن بالای پلنگ میباشد و علاجش اینست که بندش موسوم به اسٹارچ بر عضو ماوف نموده مریض را
در هوای صاف بگردانند فقط فصل چهارم در انکسار عظمهای خاص خاص و در آن چند بیان است
بیان اول در کسر عظم الانف بدانکه استخوان بینی بسبب اینکه از جلد قریب است و هم از وجه بسوی خارج زائد است
که از آن اثر صدمات بآن زیاده میرسد زیاده منکسر میشود و ابتدا انکسار گاهی بر جای اتصال ... طبیعی

می ماند و گاهی بعد شکستن منفجر شده فرو میرود و گاهی بعد انکسار از پیدا شدن ورم ته جلد آنقدر فرو رفتن
آن محسوس نشود لیکن بعد زوال انتفاخ آن ظاهر میگردد و از فرو رفتن آن قبح منظر پیدا میشود لیکن برای
حیات نقصانی از ان نمیرسد و انکسار آن بچند صورت میشود یکی آنکه پره جانب راست شکسته شود دوم
آنکه پره جانب چپ منکسر گردد سوم آنکه استخوان هر دو پره مع عظم الحاجز بینهما منکسر شوند و بعد انکسار هم
گاهی اینها بجای خود مانند و گاهی بجانبی مائل شوند و علاجش آنست که بعد شکستن عظام مذکوره و
رفع شدن ورمی که بعد انکسار پیدا میشود در هر دو پره بینی آله موسومه به فارسپ یا پروب داخل کرده استخوانهای
فرو رفته را بجایش دارند لیکن این عمل را در میان هشت یا ده روز از بعد انکسار بعمل آرند و زیاده از ان
تاخیر جائز ندارند و الا از ریختن فائده نیست هر جا که استخوان هست هانجا منجمد و منجبر خواهد شد بیان دوم

بیان دوم در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی

در انکسار استخوان رخسار و فک اعلی بدانکه این عظام از رسیدن صدمهٔ قوی منکسر میشوند
مثل ضرب پای اسپ یا ضربت عصای سخت یا صدمه ریل و بدون آن نمیشکنند و چونکه از صدمهٔ قوی منکسر
میشوند لهذا زخم هم همراه آن بر جلد و لحم پیدا میشود و علاجش اینست که اگر استخوان رخسار ریزه ریزه شده باشد
آنرا برآرند و الا تا فتق عضلات زیاده پیدا خواهد شد و اگر دو سه قطعه شده باشد آنرا بجایش گذارند
که خود منجبر خواهد شد اما استخوان فک اعلی که در ان دندان مرکوز اند اگر منکسر شود پس اینها ان دندان هم متحرک
میشوند لهذا در علاجش باید که اول دندانهارا با تار طلائی ببندند بعده هر دو قطعهٔ استخوان منکسر را از تار آهنی
بربندند و دهن را بند کنند تا فک اسفل برای استخوان فک اعلی مثل اسپلنت شود و از ان صحت گردد و غذا درین
وقت مایع مثل شیر و شوربا تا حصول صحت نوشانند بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل و چونکه این استخوان

بیان سوم در انکسار استخوان فک اسفل

مثل محراب است لهذا از صدمهٔ بسیار قوی شکسته میشود و اگرچه ممکن است که در همه مقامات آن انکسار آید
لیکن در وسط مفصل و کنارهٔ آن در هر دو جانب منکسر میشود و گاهی در محل مفصل هم انکساری آید و علامت
انکسارش اینست که در محل انکسار حرکت میکند و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و استوا در صف دندان مفقود
شده اختلاف در ارتفاع و انخفاض آن بسبب عادت پیدا میشود و خون همراه لعاب دهن جاری گردد و چون
لبهارا برداشته ببینند و لثه زیر زخم دیده میشود پس هرگاه این علامات بعد رسیدن صدمهٔ قوی یافته شوند حکم بر انکسار
عظم فک اسفل توان کرد و گاهی همراه انکسار این استخوان بی حسی در شفهٔ سفلی هم یافته میشود و سببش اینست که
ریشهٔ عصب حس آرندهٔ لب که همراه این استخوان در اصول دندان و شفه آمده است هرگاه همراه این عظم
شکسته میشود از شکستن آن آوردن حس بند میگردد لیکن بعد چند روز همراه اتصال استخوان اینها عصب
هم باهم شده حس می آرد و بی حسی دفع گردد لیکن لائق عجب اینست که همیشه این عصب همراه استخوان مذکوره

شکسته میشود و بلکه گاه گاه منقطع میگردد و حال آنکه همیشه با استخوان مذکور میباشد العلاج اول استخوان مذکور را بجایش
آورده بعده بر ... لوحی ... آن نهاده بربندند و رباط که از ... بند شش بالای آن میبارند
باید که چهار راس داشته باشد تا دو سر آنرا بالای راس و دو سر آنرا بالای گردن ببندند و غذای مریض اشیای
رقیقه مثل شیر و شوربا نوشانند و از حرکت کلامی هم باز دارند و این احتیاط تا چهار پنج هفته دارند تا اتصال در استخوان و عصب
حاصل شود بیان چهارم در انکسار استخوان موسوم به هی آئیڈ بون و این استخوان بالای حنجره است که اصل
زبان از آن شروع میشود یعنی عضلات کبیره بیخ زبان بآن مربوط اند و این استخوان وقتی منکسر میشود که کسی حلق
قدام گلو را گرفته بکمال قوت غمز کند تا استخوان مذکور شکسته شود و علامتش این است که در محل انکسار از در آمدن سر
استخوان مذکور بیرون جابجا ارتفاع محسوس میشود و درد در گلو زیاده میگردد که از آن کلام کردن و از ... فهم دشوار گردد
و لعاب از دهن جاری ماند و اکثر بسبب ورم که از شکستن استخوان در عضلات گردد ... آن پیدا میشود و قصبه هم
متورم میگردد و از آن در تنفس هم دشواری پیدا میشود و علاجش آنست که یک انگشت در گلو اندازند و غمز کنند
و از یک دست از جانب خارج گلو غمز کرده استخوان منکسر را بجایش آرند ... حلقه و دست ساخته
در گلو انداخته ... بربندند تا سر مریض حرکت نکند و اشیای رقیقه مثل شیر و شوربای لحم نوشانند و از کلام کردن
هم منع کنند تا صحت شود بیان پنجم در شکستن استخوانهای پهلو و انکسار این عظام گاهی از رسیدن صدمه خارجی
پیدا میشود که بسبب آن سر استخوان منکسر در باطن فرو رفته غشای پهلو و ریه را زخمی میسازد و گاهی از رسیدن
... غمز ... در مجامع کثیره که در طرق دشوار ... بود بیشتر گاهی هجوم میرسد و درین وقت اگر غمز در جانب ...
انکسار از آن در استخوانهای پهلوی یسار می آید لیکن چونکه ازین غمز استخوانهای جانب مقابل منکسر شده بسوی
ظاهر خارج میشوند لهذا از آن نقصان به غشای پهلو و ریه نمیرسد و گاهی در بعض زنان وقت ولادت از غمز کردن
عضلات هم استخوان های پهلو شکسته میشوند لیکن در ضلع اول و ثانی انکسار کمتر واقع میشود اما از ضلع
چهارم تا هشتم ... زیاده واقع میشود لیکن اگر اضلاع از رسیدن صدمه خارجی منکسر شوند پس درین صورت
در جائیکه صدمه رسیده از همانجا منکسر میشوند اما اگر از رسیدن اثر غمز منکسر شوند پس از غمز جانب ... جانب
جانب یسار و بالعکس منکسر میشود لیکن درین صورت اکثر در ضلع جائیکه استداره در آنجا زیاده است انکسار
می آید و علامت انکسار ضلع آنست که درد و ... در محل انکسار پیدا میشود و هر قدر که تنفس عمیق کشیده شود درد زیاده
میشود و در تنفس هم دشواری حادث گردد و حرکت انبساطی و انقباضی ریه که باعانت پهلو میشد بند گشته
از اعانت پرده شکم که آنرا ڈایافرام گویند ... است این حرکت صادر ... میشود و چون انگشت بر محل انکسار ضلع
نهاده تفحص کنند استخوان منکسر بر محل انکسار متحرک معلوم میشود و هم ... چون گوش

بر محل انکسار نهاده بشنوند آواز اصطکاک استخوان شنیده میشود و بهرگاه کناره های استخوان منکسر از مقابل خود باز ازل
شده زیر و بالا شده باشند از نهادن انگشت معلوم میشود که این ریزه و کناره استخوان منکسرست که بالا آمده واگر
چهار و پنج ضلع برابر شکسته باشند بر محل انکسار گوی پیدا میشود و صاف ظاهر گردد که اینجا خالی شده و چون کناره ها
استخوان شکسته اند بعوض شده در غشای پهلو فرو رفته زخم در ان پیدا کرده باشند از ان ذات الجنب پیدا میشود
واگر زخم در ریه پیدا کرده باشند از ان سرفه و نفث الدم حادث میشود وگاهی از زخم ریه هوا خارج شده در غشای
پهلو که موسوم به پلورا است مجتمع میشود و از ان پنوماتوراکس یعنی آمدن هوا در خریطه پلورا پیدا میگردد وگاهی
از بین زخم ریه هوا خارج شده در غشای خانه دار آمده در تمام بدن عام میشود و امفیزیما حادث گردد بالجمله
در علاجش دو امر مقصود اند یکی آنکه حرکت اضلاع را که وقت حرکت ریه میشود بند کنند زیرا که اینجا درد زیاده میباشد
و آن از حرکت زیاده میشود دوم از بند شدن حرکت اضلاع اصطکاک آنها هم بند میشود و از انهم درد کم میگردد
پس برای حصول این مطلب باید که پارچه استکن را که عرضا از یک فت تا یک نیم فت باشد و در طول بقدر عرض
جسم علیل گرفته بپهلو بطوری بپیچند که یک سر آن بعد احاطه تام بر سر دیگرش رسد و بالای آن از رباط مستحکم ببندند
دیگر آنکه تسکین درد و سرفه که در ان زیاده میباشند نمایند و این مطلب از خورانیدن افیون و مرکبات آن
و از نوشانیدن تنکچر کمفر کمپوند حاصل میشود حسب ضرورت نوشانند من بعد اگر ذات الجنب یا
نفث الدم یا نیوماتوراکس یا امفیزیما پیدا شده باشد درین وقت آنچه تدابیر در محل علاج این امراض در کتاب
امراض خاصه نوشته شده اند آنها را حسب ضرورت بعمل آرند بیان ششم در انکسار غضاریف و بیان
استخوان سینه و اضلاع واقع اند و آنهم گاهی بسبب صدمه خارجی و گاهی از تاثیر غیر مثل اضلاع
منکسر میشوند لیکن فرق در علامت این ست که در انکسار غضاریف آنچه آواز از اصطکاک قطعات منکسره عظام
بسبب صلابت آنها پیدا میشد اینجا نمیباشد اما در محل انکسار قطعات منکسره غضاریف هم حرکت میکنند و
اتصال غضاریف منکسره هم مثل اتصال عظام منکسره بذریعه پیدا شدن جسم موسوم به کلس که بیانش در
علاج عام انکسار کرده شده میشود بالجمله علاج انکسار غضاریف هم مثل علاج انکسار اضلاع کرده شود بیان
هفتم در انکسار استخوان صدر که در طول سینه میباشد و آنهم بسبب صدمه قوی ضرب یا سقوط
شکسته میشود وگاهی وقت ولادت از کشش عضلات که در باطن آن هستند هم شکسته میشود و چونکه غضاریف
با ان متصل اند که در آنها لینت و قوت لاستک زیاده است که بسبب آن وقت رسیدن صدمه پست و منخفض
و بعد زوال صادم باز مرتفع میگردد لهذا از صدمه ضعیف کم میشکند بلکه از ان منخفض شده فرو میرود
و باز مرتفع میگردد و چونکه استخوان سینه مرکب از شش عظام است که آنها در طول آن یافته میشوند لیکن

مفاصل آنها چندان موثق اند که بدون سن طفولیت در جوانی در یک ضم میشوند لهذا وقت انکسار بر محل مفصل در غضروف
منکسر میشود و علامت انکسار آن آنست که در سینه آثار فرورفتگی پیدا میشوند و بسبب تحرک کردن آن در تنفس هم
دشواری ظاهر میگردد و علاجش مثل علاج انکسار اضلاع است لیکن اگر این استخوان فرورفته باشد اراده تسویه
آن نکنند زیرا که زیر آن شرایین عظیم و اورطه هم عروق کبار که از جانب یمین و یسار آمده اند
میباشند بیان ششم در انکسار استخوان ترقوه و آن بنسبت عظام دیگر بدن زیاده منکسر میشود
بچند سبب اول آنکه از جلد قریب است و از ادنی صدمه هم بران مؤثر میشود دوم آنکه از کتف متعلق است
و از ان صدمه آنهم باین استخوان میرسد سوم آنکه بسبب کتف از دست هم متصل است لهذا آنچه صدمه که
بر دست میرسد آنهم باین استخوان منتهی میگردد و چونکه درین استخوان دو محراب مثل دو قوس دائره که آنها را بنحوی
در طول متصل کرده باشند که جانب مقعر و محدب هر یک در طول مختلف باشند میباشند و بر صورت حرف سین که
در خط انگلیش نوشته میشود هست لهذا این استخوان بسبب شکل از قبول کردن آفات بعید و بسیار محکم و قوی است
و اگر برین شکل نبودی زیاده تر منکسر میشدی اما هر گاه از صدمه مقابل منکسر میشود انکسار در عرض آن می آید هر گاه
از صدمه جانب کتف منکسر گردد مورب منکسر میشود و علامت انکسارش آنست که در هر جانب که میشکند دست همان
جانب بیکار میگردد و شانه و کتف مسترخی گردند و گردن بسوی آنجانب مائل میشود و بسبب آن جمله عضلات عنق
آنجانب مسترخی میشوند و دست مسترخی شده بر بغل می افتد و پیچیده و درین وقت چون استخوان مذکور را می بینند
قطعه شکسته آن مرتفع شده از جلد قریب میگردد و گاهی از ان بیرون هم می آید العلاج بدانکه چون این
استخوان قریب بمفصل کتف شکسته میشود درین وقت هر دو قطعه آن مقابل یکدیگر می مانند اما هر گاه در وسط آن
انکسار آید درین وقت یک قطعه آن مرتفع شده بسوی جلد می آید پس در صورت اولی رباط را بنحوی بندند که سر
آنرا از جانب بغل علیل بر آورده بالای گردن برند و از ان در بغل جانب مقابل داخل کرده از ان بر آورده باز
در بغل جانب علیل هر دو سر آنرا به بندند تا کتفین قدری بلند شده بر جای خود مانند و بسوی اسفل مائل نشوند
و بسبب آن مقابله قطعات بینهما باقی ماند و یک رباط در گلو انداخته حلقه ساخته دران دست علیل را اندازند
بنحویکه عضد و مرفق قدری مائل بسوی خلف باشند تا از جذب کردن عضلات کتف از جای خود مائل نشوند و صورت
ثانیه که این استخوان در وسط خود بشکند و از ان سه نقص پیدا میشوند یکی آنکه از کشیدن کتف قطعه منکسر که از ان متصل
است مائل بسوی اسفل میشود دوم آنکه از کشیدن عضلات عنق قطعه منکسر ثانی که متصل بانهاست بسوی فوق مائل
میشود و از ان تقابل بینهما زائل میگردد سوم آنکه از کشیدن عضلات دست علیل بجانب انسی میلان میکند و
بسبب آن قطعه منکسر که متصل از ان ست با زوال تقابل پیش هم میرود و از ان طول استخوان کم میگردد

هذا برای ازاله این علت تدبیر خاص نباشد پس برای رفع نقص میلان بسوی اسفل از افاده بند بزرگ بصورت گلوله کلان
که بر آن رباط طولی باشد یا کره خشبی را در پارچه پیچیده زیر بغل نهاده سرهای رباط آنرا در گردن بندند تا دست بسوی
اسفل نیاید و برای منع کردن میلان کتف بجانب انسی صدر عضد دست را بر پهلو نهاده بوضعی که قدری مائل بخلف
باشد از رباط در عرض بدن بربندند تا از جای خود حرکت نکند و حلقه طویل عریض از گلو انداخته بر آن دست را از
مرفق بدارند تا از ثقل دست کتف بسوی اسفل نیاید و حکیم بقراط در شکستن این استخوان مریض را بالای سریر
بهیئت استلقا بدون داشتن سر بر وساده چند هفته میداشتند و از حرکت کردن مطلقا منع می فرمودند و این
تدبیر اگرچه صحیح است لیکن از آن بابت که امر صحیح منظر باقی نمی ماند بیان نهم در انکسار استخوان کتف
که بالای پشت است دیگری با مفصل کتف و ترقوه متشده و در غالب است اکثر سر این استخوان که قریب بمفصل خود است
از صدمه سقوط مثل آنکه کسی از اسپ بیافتد یا از صدمه ضرب قوی شکسته میشود و علامتش این است
که بعد انکسار این استخوان دست مسترخی شده بزیری افتد و محل کسر نقصی ورم پیدا میشود و چون دست را بلند کرده
استخوان را به محل انکسار نهاده احساس کنند معلوم میشود که یکقطعه آن متصل باستخوان شانه و ترقوه است از آمدن
دست بسوی اسفل منخفض شده و قطعه ثانیه بجای خود مدرک میشود لیکن هرگاه دست را بر داشته بلند سازند
تا قطعات شکسته مقابل و ملاقی یکدیگر شوند شکل صحیح میشود و آواز اصطکاک جسم صلب مسموع میگردد و علاج
همان است که در علاج انکسار عظم ترقوه نوشته شده و گاهی این استخوان بسبب رسیدن صدمه در وسط
خود می شکند و درین وقت علاجش این است که دست را برداشته در حلقه که در گلو انداخته باشند بدارند لیکن
درین صورت فی الواقع در آن اتصال حقیقی کم میشود و چونکه بر این استخوان عضلات کثیره آمده اند که آنرا گاهی از حرکت
باز نمیدارند لهذا بعد صحت همیشه در شکل آن قدری اعوجاج باقی میماند بیان دهم در انکسار عظم عضد که
آنرا بلغت لاطن هیومرس میگویند و درین استخوان یک زائده کبیره بر ابتدای آنست که آن در استخوان مفصل
کتف میماند و آن سر این استخوان است که بآن عنق آن متصل میباشد و در جانب آخر آن چهار زائده اند بصورت پای
مختلف که آن متصل مرفق است و در میان جانب ابتدا و جهت آخر آن جسم آن در طول می باشد پس انکسار گاهی
بمحل عنق آن که متصل است با راس آن و گاهی قریب بمفصل مرفق و گاهی در جسم آن که متوسط بین الجهتین است
هر جا که در مسافت طولی آن آید واقع میشود اما هرگاه این استخوان قریب عنق خود منکسر گردد درین وقت دست از بین
می افتد و از کشیدن عضلات سینه سر این استخوان که در مفصل کتف است بجانب صدر مائل میشود و استخوان کوچک
که درینجا است از کشیدن عضلات قدری بسوی فوق بالا میرود و از آن طول این استخوان منکسر از استخوان
دست مقابل صحیح کم میشود و چون هر دو قطعه منکسره را باهم ساز نمیر محل انکسار حرکت برخلاف تحریک

در انکسار استخوان کتف

در انکسار عظم عضد

تحریک

طبیعی یافته میشود و آواز اصطکاک جسم صلب مسموع گردد و علاجش آنست که در بغل رفاده بطور گلوله نهند تا
قطعهٔ استخوان که حرکت کرده بالا رفته بود بر حد خود ماند پس بعد عضد را بر پهلو نهاده از رباط در عرض آن
بندند و حلقه در گلو انداخته دست را از محل مشطوط دست بر آن نهند از محل تفرق در حلقه ندارند تا از ثقل دست
عضد بالا نرود و بر محل خود ماند و هرگاه این استخوان در جسم خود که متوسط بین الجنبین است در جای بشکند
علامتش این است که بر محل انکسار حرکت استخوان محسوس میشود و آواز اصطکاک جسم صلب می آید و قدری
طول استخوان منکسر هم کم میشود و علاجش آنست که بعد مقابل کردن قطعهای منکسر تا از دقیق که آن پوست
لادناست یا پنبهٔ محلوج بر آن نهاده اسپلنت بر هر دو طرف انسی و وحشی گذاشته از رباط عریض محوی
ببندند که مرفق هم اندرون بندش آید تا از کشیدن عضلات دست قطعهٔ منکسر زیرین از قطعهٔ بالا جدا
نگردد و هرگاه قریب مفصل مرفق بشکند در آن هم اسپلنت را بر جانب وحشی و انسی گذارند و تا جائیکه آخر این
استخوان است رسانند تا از محل انکسار تا آخر استخوان متصل باشد و اگر اسپلنت را که در جانب انسی است بصورت
کاف دراز خط عربی درست ساخته بر محل انکسار رسانند تا بر محل کسر هم تا زند درست رسد بهتر خواهد بود
بیان یافتن هم در انکسار استخوانهای ساعد و آن مرکب است از دو استخوان که در
طول متصل اند و در وسط آن فرجه است یکی را از آنها زند اعلی و دیگری را زند اسفل گویند و زند اسفل کبیر را بسبب
آن که در لغت [illegible] اولنا [illegible] آن است در مفصل مرفق دست میماند و اکثر وقت سقوط هرگاه
بر مرفق بالای زمین افتد این زائده منکسر میشود و بعد انکسار عضلات عضد که متصل بآن هستند این قطعهٔ
منکسر را بسوی بالا میکشند پس از کشیدن آنها این قطعه از زند اسفل جدا و بعید میگردد و از آن در آنجا
گودی پیدا میشود و بسط دست ممکن نباشد و علاجش آنست که اول ساعد و عضد را چنانکه در حال صحت
از خود منبسط میشود راست کنند و باید دانست که در حال صحت از ثقل دست تنها دست مثل الف راست
نمیشود بلکه قدری در آن انحنا بر محل مرفق باقی میماند پس وقت راست کردن دست بعد انکسار رعایت
این ضرور ملحوظ باشد که موافق وضع طبیعی قدری انحنا باقی داشته دست را دراز و برابر سازند پس بعده
یک اسپلنت بر عضد و یک اسپلنت بر ساعد بعد گذاشتن پنبهٔ محلوج یا سن بالای جلد نهند بطوریکه
هر دو اسپلنت ملاقی نشوند و هر یک از آنها موافق انحنای عضد و ساعد قدری کج باشد پس بعد بالای
اسپلنت مذکورین اسپلنت ثالث که از آهن ساخته باشند و در آن کیلهای آهنی در هر دو طرف باشند نهاده
اول کیلهای آهنی را در هر دو اسپلنت مذکورین فرو برده بعده این اسپلنت ثالث را بر آنها [illegible]
ببندند تا حسب افزالوضع هر دو اسپلنت مذکورین باشد بعده دست را در حلقه که در گلو انداخته

بلند تا بآرام مانند و گاهی انکسار در جرم مسافت بین اعلی و اسفل که درمیان زند مفاصل خود است می آید علامت آنکه
در وسط حقیقی آنها آید یا در مواضع دیگر و علامت انکسار هر دو زند آنست که طول ساعد کم میشود و در شکل آن کجی پیدا میگردد
و از تحریک این استخوان آواز اصطکاک جسم صلب می آید و معرفت انکسار آن بسیار سهل است و علاجش آنست که اول
ساعد را از جانب رسغ و مرفق هر دو کشند تا سرهای استخوان منکسر بجای خود مقابل یکدیگر آیند من بعد اسپلنت عریض
بعد گذاشتن پنبه محلوج بر جانب هر دو طرف انسی و وحشی دست نهاده بربندند لیکن اگر انکسار در وسط حقیقی زندین
آمده باشد که آنجا بینهما محل خالی است پس چونکه التیام عظام بسبب تخلیق کلس میشود و آن اگر درین موضع خالی
بینهما ریخته منجمد شود تحریک عضلات بعد صحت دشوار خواهد شد لهذا اینجا باید که اول یک رفاده در جانب وحشی یک
رفاده در جانب انسی دست متصل بجلد نهاده بران پنبه محلوج گذاشته بعده اسپلنت بر آن نهاده بربندند تا
از انجماد آن کلس در محل خالی که درمیان هر دو استخوان مذکور است نه ریزد من بعد دست را در حلقه کرده در گلو
آویخته باشند بیاید از نه تا بآرام مانند و گاهی از زندین اعلی و اسفل یکی میشکند و درین وقت تشخیص آن دشوار میگردد
چه درین انکسار نه طول ساعد کم میشود و نه در شکل آن کجی می آید و چونکه ورم بزودی پیدا میشود از انهم ادراک
انکسار دشوار میگردد پس درین وقت باید که ساعد را از دستی بطرف مرفق بگیرند و از دست دیگر رسغ را گرفته حرکت
تقلیبی دهند پس بسیار دهند که ازین تحریک در استخوان منکسر حرکت بمحل انکسار و هم آواز اصطکاک استخوان در آن
پیدا میشود و چونکه در هندوستان اکثر مردمان وقت غیظ و غضب از چوب یکی بر دیگری ضرب میکنند و میزنند
لهذا اکثر زند اسفل دست چپ شکسته میشود زیرا که وقت ضرب این دست خاصه برای حفاظت دماغ و
وجه بالا می رود پس استخوانش زیاده می شکند و گاهی زند اعلی قریب مفصل که باعظم رسغ ابهام متصل است در
صدمه سقوط که دفعةً کسی بر روی دست بیفتد منکسر میشود و این انکسار اکثر مورّب واقع میشود و علامتش
اینست که چون در آن قطعه استخوان منکسر که از مفصل خود متصل است در جانب وحشی دست میرود و بقیه زند اعلی
در جانب انسی دست می آید پس درمیان این هر دو گوی پیدا میشود و چنان معلوم میگردد که گویا انخلاع مفصل شده
هم دست از خود در جانب یمین و یسار منقلب نمی شود بلکه اگر ضرورت تقلیب افتد باعانت و قوت عضلات عضد
حرکت میکنند و گاهی این استخوان از رسیدن صدمه منکسر میشود درین وقت انکسار در عرض آن می آید و چنین
در عرض منکسر گردد تغیر در شکل آن کمتر پیدا میشود لیکن دست از شکستن این استخوان بیکار میگردد و [illegible]
مشط دست بند و منقبض میشود خصوصاً انگشت ابهام که آن از همه زیاده بیکار و مسترخی گردد و علاجش
آنست که اول ساعد را از هر دو طرف آن کشیده اطراف قطعات منکسره را بمقابل یکدیگر آرند بعده دست را
کشاده تا طرف آرند بسوی تحت مائل سازند تا دست و ساعد بصورت طپانچه گردد یعنی ساعد مثل تفنگ طپانچه

دو دست را مائل گشاده کرده انامل آن بسوی تحت مائل باشند مثل دسته طپانچه که آنرا در دست میدارند گردد و فائده
این وضع و هیئت دست آنست که برین هیئت قطعات منکسر استخوان بمقابل یکدیگر بجای خود خواهند ماند من بعد
اسپلنت را هم بصورت طپانچه ساخته بعد گذاشتن پنبه محلوج بر جای ساعد بهر دو جانب ساعد نهاده ببندند
و سر پنجه آن بر دست و انامل باشد تا بسبب آن همیشه انامل بهر نگون و معوج باشند لیکن ابهام را از
بندش بیرون سازند بعده آن دست مشدود را در حلقه که در گلو آویخته باشند بدارند تا بار از هم باندیان
دوازدهم در انکسار استخوانهای مشط و اصابع دست بدانکه گاهی این استخوانها هم بسبب
رسیدن صدمه شدید یا ضرب منکسر میشوند و علاج آن اینست که استخوان شکسته را اول کشیده بجایش آرند من بعد
انگشت شکسته را با انگشت صحیح که با آن متصل هم جنب بود ضم کرده در جانب داخلی دست اسپلنت یعنی جبیره
را بعده نهادن پنبه محلوج بر آن گذاشته ببندند بیان سیزدهم در انکسار استخوان عانه و آن که بست
از هفت استخوان در ازان در جانب قدام عانه که خلف آنها مثانه و زیر آن مجری بول است میباشند و دو از آن
استخوان دیگر اند که در جهت یمین و یسار بدن بالای فخذ میباشند یکی از ان عظم عجز است که مرکب از عظام
متعدده است و پیش آن رودهای مستقیم میماند و دو از ان استخوان تهیگاه اند که در سرین میباشند و از ترکیب
آنها صورت مدور پیدا میشود لهذا این مجموع را بلغت انگریزی پلوس یعنی طلمچی میگویند و استخوان عانه گاهی بسبب
صدمه بسیار قوی منکسر میشود مثل کسی که از دور بیفتد یا گردون بر آن بگذرد و ایضا باید دانست که
در انکسار این استخوان زیاده خوف نیست لیکن آنچه صدمه قوی که بسبب آن استخوان مذکور شکسته میشود
از ان از انخراق اعضای لینه که در عانه یافته میشوند مثل مثانه و مجری بول و معای مستقیم وغیره از ان خوف
هلاکت زیاده پیدا میشود و ممکن است که انکسار در جمیع اجزای آن واقع شود لیکن اکثر از صدمه جائیکه
… در استخوان عانه است و بهم پر استخوان تهیگاه زیاده میرسد و از ان درین مواضع انکسار …
و از علامات اول رسیدن صدمه بسیار قوی است دوم درد در محل انکسار وقت سرفه یا نزدیک حرکت
کردن میشود سوم آنکه مریض قادر بر قیام نباشد و اگر بایستد چنان معلوم میشود که عانه شق میگردد چهارم
آنکه اگر بر محل مجروح انگشت گردد و استخوان و سرین را در دست گرفته حرکت دهند اینجا آواز اصطکاک شنیده
میشود و اگر بجای دیگر درین استخوان کسر واقع شود آواز اصطکاک بدشواری مسموع میشود لیکن علامات
دیگر که مذکور شدند موجود میباشند و ایضا چون با انکسار استخوان مثانه هم آفت رسد درین وقت گاهی
سلس البول و گاهی حبس بول پیدا میشود و گاهی بول الدم ظاهر میشود و چون مجری بول که زیر آن مجری بول
است انکسار واقع شود درین وقت از رسیدن آن صدمه گاهی عظام یا از تخلیل قطعه منکسر این استخوان

مجری بول زخمی و منخرق میشود و از انخراق آن بول قطره قطره همراه خون خارج میگردد و بنا برین ضرورست که وقت تحریک استخوان ورکین برای شنیدن آواز اصطکاک قطعات منکسره احتیاط درین امر زیاده نمایند تا از تحریک قوی کدام قطعه منکسره این استخوان در مجری بول خلیده زخم دران پیدا نکنند علاج اول از همه حال مثانه و مجری بول دریافت کنند که سالم اند یا کدام آفت و نقصان باینها هم رسیده و آن دانسته میشود از آمدن بول بمجری طبیعی و اگر بول بطلب قاثاطیر اگر او چه هم سختی ساخته میشود و لیکن چون باشد در مجری بول داخل کرده امتحان کنند پس اگر بسهولت و سلاست در مجری بول داخل شود و قاثاطیر خود به آسانی گرده شود دلیلست که مجری بول سالمست و اگر بدشواری داخل شود یا مطلقا داخل نشود و سر قاثاطیر همراه خون آلوده برآید یا خون باز آید و بول تخمینی باشد یا قطره قطره آید یا بکار آید معلوم میشود که مجری بول زخم حادث شده و چون اگر زخم در مجری بول آمده باشد در مثانه نقصان یافته وقت بول کردن بول از مثانه جاری گردد اما خارج نشود بلکه در جایی که مجری بول زخمی شده آنجا رسیده از راه زخم خارج شده در لحم ریزد و ازان ورم حار پیدا شود و این خطرناک و مهلک است و تدبیر جراحت مجری بول درین وقت اینست که اگر داخل کردن قاثاطیر ممکن باشد داخل کرده تا مثانه رسانیده آنرا تا حصول صحت اندرون مثانه بحال بسته دارند یا قضیب بسته دهند تا بول بذریعه مجری قاثاطیر از مثانه خارج شود و از راه زخم در لحم نریزد و اگر داخل کردن قاثاطیر در مثانه ممکن نباشد بسبب اینکه سر قاثاطیر وقت داخل کردن در مثانه اندرون زخم مجری بول رود و ازان در مثانه نرود درین وقت قاثاطیر صلب که از نقره یا از آهن ساخته بود در مجری بول داخل کرده از خارج درمیان خصیه و مقعد سر آنرا از انگشت تفحص نمایند جاییکه سر قاثاطیر یافته شود آنجا درمیان خصیه و مقعد جاییکه برای اخراج حصاة مثانه شق می کنند بنشتر شگاف میکنند همچنین درینجا زخم کرده راه جدید برای اخراج بول پیدا کنند و این راه را تا حصول صحت زخم مجری بول کشاده دارند باین نحو که قاثاطیر را ازین راه جدید داخل کرده تا مثانه رسانیده تا حصول صحت مجری بول دران دارند تا بول در لحم نریزد و اگر ازین تدبیر هم بسبب ورم مجری بول از مثانه خارج نشود و دران مجتمع باشد و ازان مریض متاذی بود درین وقت ترو کار که آله مشهور مجوف است از جانب عانی مستقیم در مثانه رسانیده ترو کار مذکور را اینجا بسته دهند تا بول ازین راه جاری ماند دوم آنکه بیمار را بر بستری که هموار و برابر و قدری سخت باشد مستلقیا دارند و رباط عریض از پارچه فلالین ساخته بالای ورک و مثانه حمایل در عرض بدن نهاده بر بندند تا استخوان عانه حرکت نکند بیان چهارم در شکستن حق الورک بدانکه حق الورک و آن مجوف و مدور مثل پیاله بود و مرکب باشد از سه استخوان اول استخوان ورک دوم استخوان تهیگاه سوم استخوان عانه و در جوف آن سر استخوان فخذ می ماند و بالای این مفصل جر پیاله قشای رباطی هموار می ماند که دران سر استخوان فخذ همیشه حرکت دوری میکند و چون کنار

پیاله مذکور را که ام صدمهٔ خارجی که بخط مستقیم بر این استخوان رسد شکسته میشود همراه آن این خریطهٔ غشائی رباط
که بالای مفصل ست هم گسسته میگردد پس بسبب عدم حافظ و مانع سر استخوان فخذ از جوف استخوان ورک
برآمده بسبب کشیدن عضلات سرین در لحم بسوی بالا حرکت کرده از جای خود میرود پس درین انکسار
کسر و خلع مفصل هر دو مجتمع میباشند لیکن این کمتر دیده میشود و علامت آن اینست که پای بیمار قصیر میگردد
و سر استخوان فخذ در سرین دیده میشود و چون فخذ را بسوی پائین کشند سر آن بزودی و بسهولت بجای خود
درین مفصل می آید زیرا که در کسر و شکستن حق الورک مدخل سر استخوان فخذ وسیع میگردد و ازین جهت وقت کشیدن
فخذ سر آن که زائده بزرگ ست بسهولت در ان داخل میشود و چون بعد کشیدن باز فخذ را بگذارند سر مذکور
بزودی از جای خود زائل شده باز بسوی بالا میرود بخلاف انخلاع آن که بلا کسر واقع شود چه دران بسبب
اینکه ثقبهٔ مفصل بر مقدار طبیعی خود ضیق میماند از زوال دخول سر استخوان دران بسهولت ممکن نشود و ایضا
چون بعد کشیدن فخذ و آمدن سر استخوان بجای خود حرکت دهند آواز اصطکاک و خراش غلیظ اینجا مسموع
میگردد پس هرگاه این علامات یافته شوند معلوم شد که شکستن حق الورک حاصل میشود زیرا که آواز انکسار استخوان هم
شنیده شد و انخلاع مفصل هم دیده شد و علاجش آنست که بعد آوردن سر استخوان فخذ بجایش جبیرهٔ طویل
که از قدم تا ابط باشد بگیرند و بعد نهادن رفادهٔ عریض که از پشم ساخته باشند بر ورک جبیرهٔ مذکور را بر آن
گذاشته از رباط طویل فخذ را با جبیره ببندند و بالای آن در عرض جسد رباط عریض دیگر پیچیده مثل کمر ببندند
تا بسبب آن استخوان فخذ حرکت کرده از جای خود نرود **بیان پانزدهم در کسر استخوان عصعص** که آن
زیر استخوان عجز و قریب بمقعد است و شکستن مردم بر آن مبتلا شد و آن اکثر از رسیدن صدمهٔ سقوط و گاهی از رسیدن
صدمهٔ ضرب قوی منکسر میشود و علامتش آنست که از انکسار آن درد عظیم پیدا میشود و مشی دشوار بلکه ناممکن
میگردد و وقت نشستن اذیت زیاده پیدا میشود زیرا که درین وقت ثقل بدن بر آن می افتد و براز بدشواری
می آید و چون امتحان این استخوان کرده میشود دران حرکت خلاف طبعی آن و هم آواز شکستن محسوس میشود
و علاجش آنست که اگر بعد انکسار بسوی داخل فرو رفته باشد انگشت را در معای مستقیم انداخته استخوان
مذکور را بجایش آرند و بعد آن مریض را از قیام و قعود منع سازند و بالای پلنگ بآرام تمام دارند تا وقتیکه
استخوان مذکور منجبر و متصل شود و بعد حصول صحت هم چند روز وسادهای لین زیر عظام تهیگاه نهاده مریض را
نشانند و ایضا باید دانست که گاهی مرض بصورتی میشود که دران عوارض و علامات مثل علامات انکسار
استخوان عصعص یافته میشوند و هر چند که اکثر اسباب رسیدن صدمهٔ سقوط وغیره پیدا میشوند لیکن دران انکسار [illegible]
بلکه بسبب رسیدن صدمه اربطه و اغشیه و عضلات که بر این استخوان متصل هستند متورم میشوند و ازان این علامات مذکوره

بیان پانزدهم در کسر استخوان عصعص

یافته میشود و فارق بینهما اینست که حرکت در استخوان و آواز خشخشه در آن نمی آید بخلاف انکسار استخوان که در آن هر دو
این دو علامت ضروریست و باید دانست که استخوان عصعص در مردان قدری کج و معوج ست و در زنان
راست ست بنابر سهولت ولادت طفل تا وقت خروج مولود از شکم مانع نشود و بسبب این استقامت در لغت
انگریزی نام این استخوان آس کاک سکس نهاده شده یعنی استخوان مشابه منقار طائر که آنرا بلغت انگریزی کاک گویند
و اس یعنی استخوان ست و کاک سکس در لغت لاطن نام طائریست که آنرا بلغت انگریزی کوکو گویند و شاید
که بلغت هندی این حیوان را کوئل میگویند بالجمله بسبب استقامت این استخوان در زنان اثر صدمه قلیل ازین زیاده میرسد و از آن اربطه و اغشیه و عضلات که بر این استخوان هستند متاذی و متورم میشوند و این مرض را
کاک سی ڈینیا میگویند یعنی درد استخوان کاک سکس و علامات آن همان هستند که در انکسار استخوان عصعص
نوشته شد سوای دو علامت که آن تحرک استخوان بر محل انکسار و شنیدن آواز خشخشه است و علاج این
درین مرض یافته نمیشود بهم علاج انکسار فیه و علاجش آنست که کارد مخصوص بکار این مرض را گرفته اولا
از جانب یمین در جلد خلانیده تا استخوان معلوم رسانیده آنچه اربطه و اغشیه و عضلات که بآن مقدار درین
جانب اند آنها را از راست کشیدن کارد معلوم بر استخوان مذکور زیر جلد قطع کرده دهند من بعد در
جانب یسار استخوان مذکور کارد را از زیر جلد تا استخوان عصعص رسانیده اربطه و اغشیه و عضلات را که درین
جهت بر آن هستند قطع کرده دهند من بعد بر کناره اخیر استخوان مذکور هم کارد مذبور را از زیر جلد رسانیده
آنچه اینجا اربطه و اغشیه و عضلات بر آن هستند آنها را هم قطع کرده دهند تا استخوان مذکور از جمله علائق خود
که متورم و متاذی میشوند از آنها خالی و جدا گردد و بسبب آن اذیت برطرف گردد و مجوز این تدبیر گفته که ازین
علاج فوراً در درد کلی صحت حاصل میشود فقط اکنون بیان شانزدهم در انکسار عظم فخذ بدانکه سر استخوان
فخذ که زائده کبیره است و دران صورت راس و عنق هر دو هست و راس آن در حق الورک و عنق آن در خریطه
رباطی همیشه میماند اما جائیکه اصل عنق مذکور با عظم فخذ متصل ست آنجا از خریطه رباطی خارج میباشد پس
انکسار که در عنق آن می آید گاهی اندرون خریطه و گاهی بیرون خریطه بر محل اتصال عنق با عظم مذکور می آید اما اکثر
در عنق آن که اندرون خریطه است انکسار واقع شود پس این انکسار اکثر از بعد پنجاه سال از گذشتن عمر می آید
زیرا که از روی تجربه ثابت شده که این استخوان بعد پنجاه سال خشک و ضعیف و نازک میگردد و بسبب اینکه
در غذا ایشان جزو کم میرسد و آن باعث خشکی و هزال و ضعف آن میشود پس درین وقت بادنی سبب مثل
اینکه در راه رفتن پا منقلب گردد یا در خلاب لغزیده دراز گردد یا در قالین و غیره اقسام فرش پا وپیچد یا
پیش پا خورد یا پای انسان در گوی افتد یا در رفتار خود بیفتد بالجمله از همچو اسباب سهله این استخوان

منکسر میشود و زنان را این مرض بنسبت مردان زیاده میشود و علامت انکسار آن اینست که اول بسر
فخذ قدری لحم آنجا منغمز دیده میشود و ورم درینجا نمیباشد و اگر باشد بسیار قلیل بود زیرا که خون اینجا کثیر نیست تا ورم
زیاده پیدا شود و بدون تحریک یا تحرک درد هم قلیل میباشد و استخوان فخذ چنانکه قریب جلد در حالت صحت
محسوس میشود بعد انکسار چنان قریب محسوس نگردد و چون بمالش کنند سر این استخوان قریب استخوان کوس
دیده میشود و چون فخذ را گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع گردد و وقت تحریک درد زیاده شود
و پای علیل از خود حرکت نمیکند و چون مریض بایستد پای علیل مائل بجانب وحشی و پاشنای علیل بر ساق
پای صحیح نهاده ماند و در محل مفصل راس الورک قدری انخفاض معلوم گردد و در بمالش قصر پا ثابت میشود و چون مریض بر بستر
دراز گردد پای علیل بجانب وحشی بیرون مائل دارد العلاج چونکه این مرض در عالم پیری میشود و درین
وقت از زیاده داشتن مریض بالای پلنگ سقوط اشتها و اجتماع خون در ریه و زخمها بالای عجز و سرین
پیدا شده مریض هلاک میگردد و لهذا باید که اینجا فقط دو سه هفته مریض بر پلنگ دارند و چون اذیت کم
شود بر پای مریض جبیره از گتاپرکا یا از چرم ساخته نهاده بربندند تا بسبب آن در استخوان فخذ حرکت
پیدا نشود یا کم شود بعده دو عصا در بغل علیل گذاشته آنرا امر فرمایند که حرکت کند و هفت هشت ماه بهمین هیئت
حرکت کرده باشند و هرگاه او را یقین حاصل شود که اکنون پای متحمل بر داشتن ثقل بدن خواهد شد عصاهای
مذکوره را دور کرده بر چوب دستی اعتماد کرده حرکت کردن اختیار کند اما این لنگ گاهی زائل میشود و چون
انکسار بر اصل عنق فخذ که خارج از خریطه رباطیست حادث شود ممکن است که در جمیع اسنان این انکسار واقع شود
لیکن زیاده در میان سی و چهل سال حادث میشود و در مردان بنسبت زنان زیاده میشود زیرا که درین عمر
مردان اکثر حرکات عنیفه میکنند و این انکسار از صدمه قوی مثل اینکه کسی از بالای درخت یا از فیل بعید
یا غیر شدید مثل سقوط اسپ و رکوب فخذ یا رسیدن ضرب شدید که بخط مستقیم بر این استخوان رسد پیدا میشود و
آن بر دو صورت منکسر میگردد یکی آنکه دو قطعه گردد دوم آنکه زیره زیره گشته ریزه های آن در یکدیگر داخل شود
و در هر دو صورت ورم و درد زیاده میباشد العلامات چون استخوان مذکور دو قطعه شود درینجا هم آنچه علامات
در انکسار این استخوان در خریطه مذکور شد یافته میشوند فرق همین است که اینجا درد زیاده بود و آواز خشخشه
مسموع میشود و هرگاه استخوان مذکور ریزه ریزه گردد و ریزه ها در یکدیگر داخل شوند درین وقت درد زیاده
میباشد و پای علیل بنسبت پای صحیح زیاده قصیر بود و هم پای علیل بجانب وحشی بیرون مائل باشد اما هرگاه
فخذ را در دست گرفته حرکت تقلیبی دهند آواز خشخشه مسموع نگردد یا بسی قلیل شنیده میشود زیرا که از در آمدن
ریزه ها در یکدیگر استخوان منکسر بمنزله استخوان واحد میشود و هم این مریض را ممکن بود که قدری زور کرده یکدو قدم

راه رود یا پای او خفا از قوت خود قدری بالا بردارد و از این سبب بی تشنج آن وقت واقع میشود که انکسار راست یا کان پوشیدن و
از انکسار استخوان یا بکار رفتن یا از اذیت عضلات لیکن ممکن است از قصیر شدن پا و از زائل بودن قدم بسوی جانب وحشی بدن تمیز کنند
وگاهی نیز استدلال کنند که بر سر فخذ در خلع محسوس میشود و بعد انکسار استخوان زائل شده آثار انقلاع در ران پیدا شوند و اگرچه ضرورت تدقیق و تشخیص
نیست چون اگر نقصان تشخیص صحیح هم واقع شود از آن نقصانی در علاج نمی آید زیرا که اول علاج در هر دو این است که مریض تا زوال اذیت آرام
تمام بر پلنگ نماید من بعد چون اذیت برطرف شود بر فخذ و پای مریض جبیره بسته عصا با در بغل داده امر فرمایند که حرکت کند و گاهی
این استخوان فخذ در وسط خود منکسر میشود و آن در طفلان در عرض و در کبار بسورت شکسته میشود و گاهی قطعه قطعه و گاهی قطعات
کثیره میگردد و علامت انکسار آن در وسط آنست که ورم زیاده پیدا میشود زیرا که بر آن وسط عضلات کثیره مشتمل و متعلق اند لهذا
چون صدمه قوی میرسد بسبب آن در آنها ورم پیدا میشود و یا بسبب اینکه چون این استخوان در وسط خود منکسر شده قطعه قطعه میگردد
پس یک قطعه آن که در جانب اعلی است از کشیدن عضلات که بالای آن هستند بجانب وحشی ترتیب جلد مرتفع شده می آید و قطعه
دیگر کرد ران در جهت اسفل است از کشش عضلات زیرین استخوان مذکور بسوی انسی فرو رفته در لحم داخل شده هم بسوی امر بالا میرود و پس از اذیت
قلیل آن خون در آنجا زیاده خارج شده در لحم جمع میگردد و مقدارش زیاده و ورم حادث میشود العلاج اول اطراف
شکسته را مقابل یکدیگر آرند من بعد جبیره طول که تا قدر چهار انگشت از قدم هم دراز و طویل باشد و بجانب قدم در آن
سوراخ کرده بوند و از جانب دیگر تا بغل رسد و در این جانب دو سوراخ باشد چنانچه این جبیره بر پا نهاده اول
یک پارچه طویل که تنها یا به رشته سر آن در بغل برده در هر دو سوراخ که در سر جبیره اند انداخته گره دهند
من بعد رباط دیگر بالای جبیره مذکور از سر فخذ تا قدم پیچیده بعد تا قدم مثل پیسیده رباط مذکوره را در
سوراخهای جبیره در آورده پیچ داده گره دهند و در عرض بدن هم یک رباط بالای جبیره پیچیده تا فخذ
و هر جانب کشیده مانند حرکت نکند و مقابله باهمی قطعات بر باد نرود و ابتدا لهٰذا پیر آخر مریض را بر پلنگ به از خوابانیده
و بعد مقابل کردن قطعات شکسته فخذ یک جبیره عریض در جانب وحشی و یک جبیره عریض در جانب انسی فخذ تا زانو
بالای فخذ نهاده بربندند من بعد یک رباط بر ساق و قدم پیچیده بر پا شتا وقت بستن قدم یک جبیره کوتاه که در آخر آن
دو سوراخ بود نهاده بربندند بعده در این دو سوراخ یک رسن انداخته و در هر دو سر آن گرانی ثقیل که از دو تا رطل تا پنج اثنا
باشد موافق فربهی و لاغری بیمار بسته آویزند تا از ثقل آن فخذ و ساق بسوی اسفل کشیده مانند من بعد یک
حبل که از جرم صمغی ساخته بود از کنج ران برآورده هر دو سر آن را در جانب اعلی یعنی جانب راس برده در پایه
پلنگ بسته چنین شود تا قطعه در هر دو جانب اعلی و اسفل کشیده مانند لیکن باید دانست که با وجود اهتمام بلیغ هم اگر کسر در
اعلی فخذ آمده باشد در تقابل قطعات این عظم بعد مقابل کردن قطعات هم فرق کمی پیدا میشود و از آن
رفتار با لنگ و قدری میل کرده میشود و هرگاه انکسار در پیش استخوان قریب زانو واقع شود علامتش این است که بعد انکسار

قطعه شکسته آن که متصل بمفصل زانو است از کشیدن عضلات ساق که بران هستند بسوی اسفل مائل میگردد
و قطعه کبیرهٔ آن یعنی فخذ بسوی اعلی قریب جلد مرتفع میشود و از تحریک فخذ آواز خشخشه مسموع میگردد و علاجش
اینست که در جبیرهٔ آهنی محل بدار که آنرا بلغت انگریزی جوبل انکل اسپلنت گویند پای ماؤف را
گذارند تا بسبب آن هر دو قطعه شکسته بجای خود آیند بعد رباط بر این جبیره بندند بیان هفتم
در انکسار استخوان موسوم برضفه که آنرا فلکه هم گویند و بلغت انگریزی پتیله یعنی ظرف خرد و کم
قلیل العمق باشد می نامند و این استخوان مدور است و بر مفصل زانو می ماند و آن در وتر عضلهٔ عظیمهٔ فخذ که روبروی
آنست فرو رفته و وتر مذکور تا استخوان ساق آمده بان متصل شده میباشد و فائدهٔ این استخوان آنست که تا مفصل
زانو مستور ماند و اگر این استخوان نبودی مفصل مذکور از مکشوف ماندن خود از رسیدن صدمات بان بار بار
متأذی میشدی و هم نشستن بهیئت دو زانو ممکن نشدی چه از عجز آن غشای آبدار که بالای آنست منجمد
شده فوراً ورم پیدا میکرد بالجمله این استخوان هم گاهی از رسیدن صدمهٔ ضربه که باستقامت بران رسد منکسر
میشود و درین وقت گاهی در عرض و گاهی در طول خود دو قطعه میگردد و گاهی قطعات کثیره میشود و گاهی بسبب
کشیدن عضلات بی آنکه کدام صدمهٔ خارجی بان رسد شکسته میگردد مثل آنکه کسی بسوی خلف بیفتد و وقت
افتادن بزور و قوت خود بخواهد که خود را از افتادن بسوی خلف باز دارد پس درین وقت که زور برای حفظ
خود از افتادن میکند از تأثیر کشش عضلات درین استخوان شق واقع میشود اما هرگاه از رسیدن صدمهٔ خارج
منکسر شود ورم و درد اینجا زیاده میباشد و مریض را امکان نبود که قیام کند یا پای خود را بردارد و چون ورم
دفع گردد آواز خشخشه مسموع میشود اما اگر از کشیدن عضلات شق و منکسر شود درین وقت قطعهٔ بالا از کشش عضلات
بسوی فخذ میرود و قطعهٔ تحتانیه بر جای خود می ماند و در میان هر دو قطعه غور و محل خالی محسوس میشود و خشخشه که آواز
اصطکاک استخوان ست مسموع نگردد زیرا که بسبب دور شدن قطعات استخوان شکسته اصطکاک ممکن نباشد
و علاجش آنست که اول تدبیر ازالهٔ ورم و تسکین وجع که این هر دو اینجا زیاده میباشد فرمایند و بعد زوال
ورم و وجع ساق پا را بلند کنند تا عضلات فخذ مسترخی شده قطعهٔ بالای این استخوان که بطرف اعلی کشیده
شده بود بزیر آمده از قطعهٔ زیرین آن متصل و مقابل شود پس هر دو قطعه را مقابل و متصل ساخته از تدابیر که
نوشته میشوند یکی را حسب مناسب بعمل آرند اول اینکه بعد متصل ساختن قطعات رباط اسٹکن پلاستر بران باین نهج
بندند که یک رباط از جانب یمین این استخوان چسپانیده موربا در جانب یسار رسانند و یک رباط اسٹکن پلاستر
از جانب یسار مذکور موربا تا جانب یمین رسانند و یک رباط اسٹکن پلاستر دیگر در وسط طولاً باستقامت
راسی بران چسپانند تا بسبب آن قطعات استخوان شکسته مقابل یکدیگر با هم متصل مانده

دوم آنکه بعد متصل یافتن هر دو قطعه جبیره که بر صورت پیاله یعنی عمیق باشد چنانکه سر این استخوان در آن آید و آنرا پیوسته
آنرا ساخته باشند بر استخوان مذکور گذاشته بربندند سوم آنکه بعد مقابل و متصل کردن قطعات شکسته این استخوان
از تار نقرئی یا طلائی هر دو قطعه آنرا بدوزند تا بسبب آن از کشیدن عضلات تقابل و اتصال آنها ضایع نگردد و این
آخر تدابیر است بیان شصت و چهارم در شکستن استخوان ساق پا و آن مرکب از دو استخوان است که یکی را قصبه صغری
بعربی و در لغت انگریزی فبیولا یعنی قلابا یا زنجیر گویند و دیگری را قصبه کبری بعربی و بانگریزی ٹبیا یعنی بانسلی گویند
بالجمله ازین هر دو گاهی قصبه کبری و گاهی قصبه صغری و گاهی هر دو منکسر میشوند لیکن چون یکی ازین هر دو شکسته شود بیشتر
اکثر قصبه کبری می شکنند زیرا که در آن سه سبب انکسار یافته شده اند اول آنکه این استخوان از جلد قریب است دوم
عضلات بر آن نیستند سوم هرگاه پا بر زمین بقوت نهاده شود اثر صدمه آن بر این استخوان میرسد بخلاف
قصبه صغری که در آن این اسباب نیافته شده اند و قصبه کبری هم از صدمه ضرب خارجی که بخط مستقیم بر آن
برسد هم از صدمه سقوط که از مکان عالی فقد منکسر میشود لیکن هرگاه از صدمه سقوط منکسر شود بیشتر قریب مفصل
کعب شکسته گردد و انکسار درین وقت موربا واقع میشود و چون از صدمه ضرب منکسر گردد بر محل رسیدن صدمه
می شکنند لیکن بر تقدیر هم اکثر بعد تمامی دو ثلث در طول و شروع شدن حصه سوم آن شکسته میشود زیرا که اینجا عضلات
بر آن کم هستند و ایضاً از رسیدن صدمه ضرب خارجی عرضاً منکسر میشود العلامات هرگاه یکی ازین هر دو قصبه
بشکنند فرق در شکل پیدا نمیشود و تشخیص دشوار گردد لیکن از عدم تشخیص نقصانی پیدا نمی شود زیرا که قصبه سالم برای
منکسر بمنزله جبیره میگردد اما طریق شناختن آن اینست که مریض درین وقت پای خود را بلند میکند لیکن
قدرت بر قیام ندارد و ایضاً اگر قصبه کبری بشکنند ممکن است که سر انگشت از بالای جلد بر آن نهاده جا بجا
غمز و تفحص کنند پس جائیکه در آن کسر واقع شده باشد کناره های قطعات منکسره زیر انگشت نمایان خواهند شد
و ایضاً از تحریک ساق آواز خشخشه پیدا شود و اگر قصبه صغری بشکنند درین وقت بر سرهای عضلات ساق
که بالای استخوان مذکوراند چون از جانب کعب غمز کنند درد بر محل انکسار پیدا میشود زیرا که درین وقت از غمز کردن
قطعات منکسره از خود جدا شده در عضلات می خلند و از آن درد بر محل انکسار پیدا میشود و چون هر دو قصبه
برابر منکسر شوند در شکل هم فرق پیدا میشود چه قطعات منکسره هر دو قصبه که در جهت اسفل اند منخفض شده از کشیدن
عضلات پیش میروند و در لحم درمی آیند و قطعات منکسره هر دو قصبه که در جهت علو اند مرتفع گشته از جلد قریب
میشوند و گاهی درین وقت قطعه قصبه کبری از جلد هم بیرون می آید و زخم حادث میشود و وقت تحریک آواز
خشخشه بخوبی می آید و درین وقت قیام و برداشتن پای منکسر بسوی فوق هر دو مریض را ممکن نباشد العلاج
اگر یک استخوان شکسته باشد درین وقت جبیره که بر صورت ساق و قدم بود و در آن بر محل سر استخوان فبیولا

بیان تشخیص و علامات شکستن استخوان ساق

جایش

قسمت باشند که ازان استخوانِ مذکور را از جبیره بیرون کرده دهند تا جبیره بر ساق و قدم چوبی مشتمل شود نهاده خواه در جانب
انسی یا در جهتِ وحشی هر جا که ضرورتِ بستنِ جبیره دانند ببندند و بعد دو هفته چون استخوان منجبر شود ولیکن نرم و ضعیف
باشد درین وقت اسپلنت بیدچ برآن بسته چوب دستی در دستِ مریض داده امر فرمایند که حرکت کند و هرگاه هر دو
استخوان شکسته باشند درین وقت هر دو استخوان ساق را کشیده اول قطعاتِ منکسره را مقابل یکدیگر سازند من بعد
در هر دو جانب استخوان جبیره بسته بر ذیل انگلاشید اسپلنت یعنی تاکن ناشر اسپلنت پای منکسره نهند تا ایام تمام
ولیکن گاهی از کشیدن استخوانِ ساق تقابلِ قطعات نمیشود درین وقت امر فرمایند که مریض فخذ پای منکسره را بشکم باهم
وضم سازد من بعد ساق را با فخذ ضم کنند تا عضلات مسترخی شوند پس استخوان منکسر را کشیده قطعات را مقابل یکدیگر
سازند و گاهی این استخوان بسبب منقلب شدن یا در رفتن یا از افتادن یا در گودی یا از وثوب از بالا قریب بمفصل
کعب شکسته میشود و عام ازین که یکی از قصبتین یا هر دو منکسر شوند چونکه اینجا هم ورم زیاده میشود لهذا بدشواری
مشخص میشود که اینجا کسر است یا خلع و بنابر تفرقه و رفع التباس باید که در علامات انکسار این استخوان خوب غور
کنند مثلاً اگر از منقلب شدن پای مریض قصبه صغری شکسته باشد درین وقت تغییر در شکل کم پیدا میشود زیرا که قصبه کبری
سالم است ثقل بدن را برمیدارد لیکن قدری ورم بر محل انکسار پیدا میشود و پشت پا بسوی خارج یعنی بسوی جانب
وحشی بدن مائل میگردد اما اگر قصبه کبری بشکند درین وقت بر محل انکسار گودی پیدا شود و قدم بجانب انسی میلان کند
و چون هر دو قصبه شکسته شوند میلانِ قدم بسوی جانب وحشی چندان گردد که از کشش عضلاتِ ساق انتها
بسوی جانب وحشی منقلب شده نمایان گردد و ورم درین وقت بسیار زیاده میباشد و علاج این است که اول تدبیر
کم کردن ورم بعمل آرند من بعد ساق پا را کشیده قطعاتِ منکسره را باهم مقابل کرده جبیره در جانب داخل بسته ساقِ
پا را مائل بجانب انسی کرده بالای وساده بآرام تمام دارند و مقابل نمودن قطعاتِ این استخوان دشوار است
و اکثر بعد صحت کجی در پای منکسر باقی میماند و این تدبیر شکستن یک قصبه بوده اما اگر هر دو قصبه شکسته در پا
منکسر کجی زیاده پیدا شده باشد درین وقت در هر دو جانب ساقِ منکسر جبیره بسته پای منکسره را بالای مهد
برای این انکسار ساخته میشود یا بر ذیل انگلاشید اسپلنت دارند و در هر حال وقت انکسار این استخوان
قدم و انگشتانِ پای را بسوی بالا بنحوی کشیده دارند که بجای مفصل بند پا صورت زاویه قائمه پیدا گردد

فتک بیان نوزدهم در انکسار استخوانِ عقب گاهی این استخوان هم از رسیدن
ضرب باستقامت رسد مثل اینکه کسی بر پای خود از مکان عالی وثوب نماید می شکند و درین وقت این
استخوان در عرض خود دو قطعه یا ریزه های کثیره گردد و گاهی از کشیدن عضلات هرگاه کسی بر پای خود
زور نماید هم این استخوان دو قطعه میشود و درین وقت پاره دو قطعه که همیشه بالای آن در طول پای ماند قطعه

شکستن آن از کشش وتر مذکور بسوی بالا می رود العلامات هرگاه قطعهٔ متصل لوتر شکسته جدا گردد همراه وتر
مذکور بالا میرود و در جای آن بجای عقب گودی پیدا میشود و هرگاه این استخوان از مقام وتر دورتر که قریب
عرق آنست شکسته گردد در شکل قدم فرق کمتر ظاهر میشود زیرا که رباطی که آنرا با استخوان آستراگالس که پیش آنست و با
می بندد حافظ قطعهٔ باقی مانده میباشد اما آنچه از اصل خود شکسته جدا گشته بسبب کشیدن وتر قدری کنارهٔ آن
بجانب علی مرتفع میگردد و از جائیکه جدا شده در آنجا خلو از صلابت عظم محسوس میشود لیکن از تحریک قدم
آواز خشخشه پیدا میگردد زیرا که قدری تقابل فیما بین قطعات باقی می ماند و هرگاه این استخوان ریزه ریزه شود آن
عقب زائل شده عرض آن زیاده میگردد و آواز خشخشه موجود میباشد العلاج هرگاه ورم دفع شود صبیره بصورت
عقب از کنار پرگار درست کرده بر آن نهاده بر بندند و ساق پای منکسر را با فخذ منضم ساخته بر بندند تا عضلات ساق
و وتر که بالای عقب است مسترخی شده تقابل و اتصال درمیان قطعات باقی ماند بیان ستم در انکسار استخوان
که بلغت انگریزی موسوم است به استراگالس که آن بمعنی قرعه و هم بمعنی مهره اسما است که از آن بر پارچه ها قرعه
طرح میکنند و تسمیهٔ آن بسبب صورت قرعه و مهره است که از لغت عرب عظم نردی گویند بالجمله این استخوان هم از
استخوانهای قدم است که بر آن قصبهٔ کبری است و زیر آن استخوان عقب است و این استخوان هم از صدمهٔ قوی
مثل افتادن از بلندی بر پای شکسته میشود و درین وقت سر آن که متصل با استخوانهای دیگر است شکسته جدا
میگردد و از آن دو قطعه میشود و گاهی از برجستن از مکان عالی بزمین میشود و درین وقت ریزه ریزه میگردد
العلامات از ریزه شدن این استخوان در صورت و شکل قدم تغیر عظیم پیدا میشود زیرا که درین وقت استخوان عقب
بسوی جانب انسی مائل میگردد و کنارهٔ قصبهٔ کبری هم بزمین می آید و محراب کف قدم میباشد زائل میشود و هرگاه از
گذشتن ارابه بالای این استخوان انکسار در آن پیدا شود درین وقت تغیر در شکل کمتر واقع میشود اما از تحریک
قدم آواز خشخشه پیدا میشود لیکن هرگاه ریزه ریزه گردد چنانکه وقت برجستن از مکان عالی میشود درین وقت تغیر
در شکل زیاده حادث میشود چنانکه پیشتر نوشته شده و علاجش فتحی که از مرور ارابه بر آن انکسار حادث شود آنست
که بعد رفع شدن ورم ها پرشنا چپ متدرج بر آن بندند و هرگاه ریزه ریزه شده باشد درین وقت اول
جلد و لحم را شق کرده ریزه های شکسته را از زن بیرون آرند تا بعد صحت زخم و اندمال جراحت داخلی و خارجی
در پا قدری قوت آید و فی الجمله لائق کار گردد و در انکسار جملهٔ عظام صغار رجل مراعات همین قانون واجب دانند
که هرگاه بعد انکسار استخوان از کشیدن صورت قدم درست نشود بر محل انکسار شق کرده اول ریزه های استخوان
منکسر را بر آرند و الا انجام نیک نخواهد شد و اگر بعد بر آوردن ریزه های استخوان شکسته هم در ورم ریم پیدا
شده آثار فساد و موت عضو ظاهر شوند پای منکسر را قطع کنند که سوای آن علاجی نیست بیان قبست

در انکسار استخوانهای مشط قدم بدانکه گاهی این عظام هم از افتادن بر روی سنگ منکسر میشوند و خاصة
انکسار در سه استخوان از استخوانهای مشط قدم که در جانب وحشی اند زیاده می آید و علامتش اینست که در شکل قدم تغیر
کم پیدا میشود اما آواز خشخشه عند اللمس یا یک ضرر ظاهر و ممنوع میگردد و گاهی از مرور ارابه یا گردون وخانی پا آنچه
هم این استخوانها ریزه ریزه میشوند لیکن درین وقت در جلد و لحم هم جراحت پیدا میشود پس اگر از گذشتن
گردون وخانی که صدمه آن جمیع اجزای عضو را بیکار می سازد انکسار پیدا شده باشد درین
وقت فوراً پای مسلسر مریض را قطع کنند و اگر زخم باسباب دیگر بود و زیاده نباشد درین وقت اول علاج زخم
نمایند بعد آن اسٹارچ بنڈج بران بندند و اگر زخم حادث نشده باشد بلکه انکسار محض بود که درین استخوانها فاصلة
آمده باشد درین وقت اسٹارچ بنڈج تنها بر آن بستن کافی ست بیان بست و دوم در انکسار اصابع رجل
این استخوانها هم گاهی از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا افتادن شی ثقیل بر آن منکسر میشوند و شناختن آن
سهل ست و علاجش همان ست که در انکسار اصابع دست نوشته شد من شاء فلیرجع الیه بیان بست و سوم
در انکسار استخوان راس قبل از مقصود باید دانست که چون صدمه ضرب بدیگر اعضا میرسد از آن نقصان در جلد
ولحم وعظام می آید اما هرگاه صدمه ضرب بدماغ میرسد از آن سوای نقصان مذکور ضرر بیشتر میرسد که دماغ
و اندرون استخوانها میباشد میرسد اما اینکه از رسیدن صدمه بدماغ کدام کدام حالت پیدا میشود و از آن
کدام کدام آفت حادث میگردد پس بدانکه ممکن ست که چون بدماغ صدمه ضرب رسد از آن یکی از حالات ثلثة
یا همه آنها حادث شوند اول کانکشن یعنی ترعرع دماغ دوم کامپریشن یعنی انضغاط دماغ سوم
سریبرل اریٹیشن یعنی متاذی شدن دماغ اما کانکشن پس آن اینست که صدمه خارجی بدماغ
رسد خواه ضرب یا سقوط و از آن دماغ بجای خود متحرک شود و از تحرک آن در افعال دماغ نقصان یا ابطال
پیدا گردد و دوران خون دران کم شود و از آن ضعف پیدا گردد العلامات چونکه درجات صدمات کثیر اند
لهذا از آن علامات هم متعدد پیدا میشوند پس اگر صدمه قلیل رسد از آن دوران سر و قدری بدحواسی
ظاهر شده بعد مدت قلیل این عوارض برطرف شده باز مضروب بر حالت اصلی صحت خود می آید و گاهی دوران
سر هم نمیشود بلکه قدری بدحواسی پیدا شده رفع میگردد و گاهی از رسیدن صدمه بر سر طاقت بدنی کم میشود و
انسان که ایستاده بود می نشیند و چنان میداند که پیش چشمانش سیاهی پیدا شده غشی طاری میگردد لیکن
بعد مدت قلیل این حالت هم رفع میگردد و اگر صدمه کثیر بر سر رسد از آن فوراً مضروب بر زمین می افتد و
بیهوش گردد و جلد بدن سرد و زرد میشود زیرا که خون اندرون بدن میرود و حرکت بدنی مفقود میگردد و اگر
از مریض کسی سوال کند جواب نمیدهد لیکن هرگاه باواز عظیم پرسند دران وقت مثل نائم که در نوم ثقیل باشد

ازآواز عظیم قدری متنبه شده چشم وا میکند و باز بند میسازد و نبض صغیر و دقیق بود و حرکت دل بسیار ضعیف
میباشد و اکثر حرکت چشم صغیر و گاهی از حال صحت کبیر هم میباشد و بول و براز اکثر درین حالت بی اراده جاری
میشوند و در همه اعضا استرخا ظاهر گردد و قوت عضلات باطل یا قلیل میگردد و از آن ظاهر میشود که از نخاع و دماغ
قوت بدنی کم شده یا قریب فقدان است و این اول درجه کان کشن است که در آن گویا آثار حالت کلابس پیدا میشود
و آن از دو سه دقیقه تا دو سه ساعت می ماند و بعد آن در درجه ثانیه این حالت پیدا میشود با چنین طور که هوش و حواس
رفته رفته آهسته آهسته قدری عود میکند و در نبض قدری قوت پیدا میگردد و برودت جلد زائل شده در آن حرارت حادث
میشود و اکثر بعد این حال قی می آید و از حرکت قی در تنها حرکت قلب زیاده میگردد چه از اذیت پرده شکم که در قی کردن
میشود دل زیاده حرکت میکند و از آن در دماغ خون زیاده میرود و چنانکه پیشتر از کم شدن دوران خون در دماغ
ضعف پیدا شده بود همچنین اینک از زیاده رفتن خون آن دماغ قوی میشود لیکن اگر صدمه بسیار قوی باشد نوبت
به پیدا شدن درجه ثانیه کان کشن نمی آید بلکه در درجه اولی آن از بند شدن حرکت قلب مریض هلاک میشود و انجام سیکند
صدمه بدماغ اینست که اگر قلیل باشد بعد مدت قلیل صحت میشود و اگر بسیار قوی بود از آن فوراً مریض هلاک میگردد
و در میان صحت و موت فقط درجات کثیر اند مثل اینکه دو سه روز در سر دوران و درد با جمله علامات ضعف چون
شده برطرف میشوند یا تمام عمر بحالت ضعف دماغ مبتلا ماند و شخص چنان بود که از ادنی موثر خاصه از امور
نفسانیه مثل غیظ و غضب یا فزع و خوف زیاده متاثر شود لیکن کسیکه باین حالت مبتلا گردد بعد دو سه سال
از پیدا شدن ورم دماغ هلاک میشود و گاهی بعد رسیدن صدمه ضرب در قوت حافظه فرق می آید و نسیان
غالب گردد و گاهی آنچه علم که پیش از رسیدن صدمه محفوظ میداشت از خاطر میرود و نسیا منسیا میگردد و گاهی بعد رسیدن
صدمه در تکلم نقصان پیدا میشود و از آن لکنت در زبان حادث میگردد و گاهی بصارت کم یا باطل میشود
و این وقتی است که ضرب بر مقدم دماغ رسد و هم گاهی وقت رسیدن ضرب بر مقدم دماغ جفن علی مسترخی شده
بر جفن اسفل می نشیند و از آن چشم مفتوح نگردد و گاهی در قوت سامعه نقصان پیدا شود و گاهی آوازهای غیر
غیر موجوده در خارج مسموع میشوند و این را از قبیل تشویش فعل دماغ باید دانست و گاهی مرض صرع پیدا میشود
و گاهی بعد رسیدن صدمه بدماغ قوت باه زائل گردد و این امر وقتی که ضرب بر موخر راس رسد پیدا میشود و
ایضاً درین وقت گاهی حرکت قلب هم کم میگردد بسبب متضرر شدن نخاع از اذیت دماغ بالجمله باید دانست
که آنچه علامات و انجامات از رسیدن صدمه بدماغ نوشته شده اند گاهی از صدمه قلیل هم پیدا میشوند باین طور
که اول از آن علامات کم پیدا میشوند لیکن بعد آن بمرور ایام آنچه از نقصانات دماغ امور حادث میشوند نوشته
شده اند موجود شده و آخر هلاک میگردد و خوف هلاکت ظاهر گردد و گاهی صدمه کثیر بدماغ میرسد لیکن از آن کدام

نقصان در دماغ باقی نماند و افعال دماغ محفوظ از آفت میمانند و بعد صحت از جرح مرض پیدا نمیشود ولهذا بقراط
نوشته که از صدمهٔ قلیل هم اعراض … پیدا میشوند و از صدمهٔ قوی … تا مدت نا امید باشند و مؤید این قول آنست که چون
گرویدن دفعاتی اتفاقا با هم … سر … کسانیکه بر آن نشسته اند … بحرکت میشوند که عظم استخوان
ایشان هم از ان بحرکت می آید لیکن بعد آن فوراً آلام ظاهر نمی شود و همه از گردون فرو آمده بخانها و مقامات مقصود
خود میروند و بخوبی همه کار خود را بانجام میرسانند لیکن بعد چند ماه در مرض فالج یا سرسام مبتلا شده هلاک میشوند احیانا
گاهی بعد رسیدن صدمه فی الحال هر دو درجه … شروع میشود و آن انضغاط دماغ است و تفصیل
اینست که گاهی صدمه بر سر میرسد و از صدمهٔ قوی … استخوان دماغ شکسته بر دماغ ملتصق شده بر آن
می نشیند و گاهی در ان درمی آید و از ان در دماغ زخم هم پیدا میشود و از صدمه … بوساطت استخوان بر دماغ میرسد
در دماغ تموج و تحرک هم پیدا میشود و گاهی از شکستن استخوان خون از استخوان شکسته جاری شده در میان
عظم منکسر و دماغ مجتمع میشود و از ثقل آن دماغ منضغط میگردد و گاهی ضرب بر سر میرسد و از ان در استخوان انکسار واقع
نمیشود و لیکن از اثر صدمهٔ ضرب قدری ام غلیظا از استخوان … جدا گشته و از ان در میان استخوان و غشا
مذکور … پیدا شده خون … و از ثقل آن غشا … بر دماغ می نشیند و از ان
دماغ منضغط میگردد و گاهی از رسیدن ضرب بالای دماغ استخوان … شکسته … از ان ورم در غشای ام غلیظا …
… استخوان … ورم … پیدا میشود و استخوان … میگردد …
خارج شده در میان استخوان و غشا … مجتمع میگردد و از ثقل آن غشا … بر دماغ می نشیند و از ان دماغ منضغط میگردد
و گاهی ریم در میان ام غلیظا و ام رقیق بسبب پیدا شدن ورم در غشا متولد گردد و درین وقت حکم باید ساخت که این
اجتماع ریم در میان غشائین مذکورین بالای دماغ و هم اندرون دماغ هر جا که باشد پیدا میشود زیرا که هر دو غشا بالای دماغ و هم اندرون
آن رفته اند پس هر جا ممکن است که ورم در انها پیدا شده ریم افتد و درین صورت انضغاط از خارج و از داخل دماغ هر دو پیدا میشود
و گاهی از در آمدن اجسام غریبه … مثل گولهٔ تفنگ یا قطعهٔ آهن یا از چوب … که در دماغ داخل شوند هم دماغ
منضغط میشود و العلامات هرگاه دماغ منضغط شود و سبب آن خفیف و قلیل باشد از ان بعض قدری بیهوشی می باشد یا
نائم یا سکران و چون با آواز بلند از ان سوال کنند قدری متنبه شده مثل کسی که از خواب ثقیل … قدری جواب هم
میدهد اما هرگاه انضغاط زیاده باشد بیهوشی … پیدا میگردد و هیچ آواز کسی نمیشنود … استرخا … باشد
مثل فالج و تحریک بعض اعضا ممکن نباشد … آنرا که بر داشته از دست بگذارند … اختیاری …
میگردد و آواز غطیط پیدا میشود زیرا که چون لهات مسترخی گردد و مریض هوا را …
در گلو … لهات متحرک میشود و از ان آواز غطیط پیدا میگردد و ایضا چون هوای …

وقت دفع کردن نفس رخساره‌ها منتفخ میشوند و از لبهای مریض آواز نخ کردن پیدا میشود و سببش اینست که چون قلبین و
رخساره‌ها و لبها مسترخی میشوند از آن چون هوای مستنشق در وقت دفع کردن ریه در دهن می‌آید از آن رخساره‌ها و لبها منتفخ
میشوند و لبها حرکت میکنند و از آن آواز نخ کردن پیدا میشود **وایضاً** مردمک چشم وسیع میگردد و نبض بطی و عریض
میشود و حرکت دل بطی میگردد و براز بی اختیار می‌آید زیرا که عضلات قابضه که در استداره امعا هستند مسترخی میشوند
و بول اکثر محتبس گردد زیرا که آنچه عضلات در مثانه معین بر اخراج بول اند هم مسترخی میشوند و از آن بول محتبس میگردد
وگاهی بول هم جاری میشود و این وقتی ست که گردن مثانه مسترخی شود و جلد بدن سرد میباشد وگاهی گرم هم میگردد و عرق
گرم از بدن جاری میشود و اینکه سیماب در آله مقیاس الحرارت تا درجه یکصد و شش میرسد و چون باین حد رسد
سرسام قریب الحدوث میباشد **وایضاً** درین حالت گاهی کوما که بلغت انگریزی بمعنی بیهوشی ست که بسبب دماغ پیدا
شود و آن مثل خواب ثقیل میباشد و دران خطیط هم حادث میشود و چون این بیهوشی رفع شود هذیان و اختلاط عقل
ظاهر گردد و بعد آن باز بیهوش میشود پس و همین حالت می‌ماند که گاهی در عالم بیهوشی وگاهی در هذیان و اختلاط عقل
بسر میکند **وایضاً** گاهی در کجا به دست‌ها و پاهای بدن کانولشن یعنی تشنج خاص نوع پیدا میشود و باید دانست که گاهی بعد
رسیدن صدمه بر سر اول کانکشن یعنی تزعزع دماغ پیدا میشود و از آن کامپریشن یعنی انضغاط دماغ شروع میگردد
وگاهی از رسیدن صدمه بعد کانکشن مریض هشیار شده مشغول کار و بار خود میگردد و او خود و دیگران گمانش مطمئن میشوند
لیکن بعد آن کامپریشن میشود و علامات آن ظاهر گردند وگاهی وقت رسیدن صدمه قوی مدت کانکشن این قدر
قلیل میباشد که محسوس نگردد و بعد آن فوراً علامات کامپریشن ظاهر و موجود میشوند و انجام این حالت یعنی انضغاط
دماغ اینست که یا در همین حال تا یک هفته یا دو سه هفته یا دو سه ماه مبتلا مانده بعد آن مریض صحیح میشود وگاهی در حال
مبتلا ماندن درین حال ورم حار دماغ پیدا میشود و بعلامه سرسام بیمار هلاک میگردد وگاهی در حال ابتلای خود
درین حالت از مرض سکته می‌میرد اما حالت ثالثه که آنرا بلغت انگریزی سیریبرال اریتیشن گویند و آن بمعنی متاذی
شدن دماغ است پس بدانکه این حالت هم از رسیدن صدمه ضرب یا سقوط بر دماغ پیدا میشود باینطور چون صدمه
بدماغ رسد خصوصاً بر مقدم آن مثل پیشانی یا بر صداغ درین وقت نقصان بدماغ میرسد یعنی انشقاق و انخراق
دران خاصه در جسم اسود واقع میشود العلامات وقت مریض بر زمین می‌افتد و بر این هیئت میباشد که چشمها را بزور
بند کرده باشد حتی که اگر کسی خواهد که چشمانش بکشاید بدشواری کشاده شوند و بعد کشادن مردمک چشم صغیر دیده
میشود چنانکه در تشنج میباشد و بر پیشانی و رخسارهین بابونه چنانکه وقت زیاده متاذی شدن پیدا میشود و در قرب
انداختن الی [illegible] متصل میدارد و هر دو دست را منقبض ساخته بالای سینه و پاها را کشیده با شکم منضم و متصل
[illegible] حایل بود و [illegible] سبب بر پشت آن ظاهر باشد و مثل کسیکه از کثرت برودت متاذی شده خود را منقبض

[illegible]

[illegible]

پیشانی

وتشنج سازد میباشد و باقلق بود که بار بار از یک پهلو بر پهلوی دیگر منقلب میشود لیکن بر هیئت استلقائی آید و این
هیئت او را خسپیدن ممکن نباشد و جلد بدن سرد بود و گاهی ادراک برودت هم میکند و سیماب در آلة مقیاس الحرارت
از مرتبهٔ اعتدال کم میگردد و نبض دقیق و ضعیف و بطی بود حتی که در یک دقیقه زیاده از هفتاد بار قرعه نمیکند و بول و
براز با ختیار مریض میشود و گاهی بطور ندرت احتباس بول هم پیدا گردد و اما مریض بیهوش هم می ماند و کدام امرا
نمی فهمد لیکن چون باواز عظیم از و سوال امری کنند و خواهند که بهوش آید از چین ابرو و چشم و غیره بد مزاجی و نا
خود را اظهار میسازد و اگر کسی دست و پای آنرا حرکت دهد یا خواهد که راست و متنبه سازد فوراً از یک پهلو بر پهلوی دیگر
منتقل میشود چنانکه کسی متنفر شده از کسی از یک پهلو بر پهلوی دیگر در عالم خواب ثقیل منقلب میشود یا از تحریکات دست
و پا جواب میدهد که او را تنگ نه سازند و چونکه این علامات که علامات تاذی و انضغاط طبع اند درین حالت یافته میشوند
لهذا این حالت را باسم سریبرال اریتیشن که یعنی بی آرامی و تاذی ست نام کردند تسمیة الملزوم باسم اللازم انجام
این حالت آنست که گاهی درهمین حالت یکهفته یا دو سه هفته مانده صحت یابد اما قبل حصول صحت اول نبض بتدریج
آهسته آهسته قوی و عریض میشود من بعد در آلة مقیاس الحرارت حرارت بدنی زیاده شده تا حد اعتدال میرسد
و بعد آن انقباض و تشنج که در اعضا بوده آهسته آهسته کم گردد و مریض دست و پا را دراز میسازد و بر هیئت استلقائی آید بالجمله
اعراض که بر تاذی دماغ دال بود مرتفع میشوند و حالت دی منشیا که قسمی از جنون و بی عقلی ست که بسبب ضعف دماغ پیدا
میشود موجود میباشد و بعد این حالت کسی بقدر عود قوت در دماغ آهسته آهسته صحیح العقل میگردد و کسی کم عقل میماند و
کسی همیشه و بی عقلی و سفاهت عمر بسر میکند و گاهی بعد زوال علامات اذیت دماغ ورم مزمن در دماغ پیدا میشود و
در آن مریض هلاک میگردد و کسی را بعد آن فالج و کسی را صرع پیدا میشود ایضاً بدانکه این حالات ثلثه که مذکور شدند فورا بلا واسطه
از رسیدن صدمهٔ ضرب یا سقوط پیدا میشوند اما اینکه ازین حالات کدام کدام مرض پیدا میشود پس بدانکه گاهی بعد
این حالات ورم حاد و گاهی ورم مزمن حادث میشود و گاهی بعد حدوث ورم ریم در دماغ پیدا میشود اما ورم حاد پس
بدانکه آن بعد دو سه روز از رسیدن صدمهٔ ضرب بر دماغ پیدا میشود و بعد از آنکه مریض بهوش آمده باشد چنانکه بعد
حالت موسومه به کانکشن اکثر مریض بهوش می آید و حال خود را بیان میکند اما بعد کامپرشن یا بعد سریبرال اریتیشن
پس همین وجه حالت مریض در عالم بیهوشی میماند و درهمان حال ورم حاد در دماغ پیدا میشود لیکن هرگاه بعد حالت کانکشن
و بهوش آمدن مریض ورم پیدا میشود درین وقت مریض آنچه علامات و حالات را بیان کند و دیده میشوند از انجمله
یکی آنست که شکایت درد سر شدید پیدا میشود و آن از همه پیشتر شروع و ظاهر میشود و این درد بسی شدید بود و شدت
آن آناً فاناً زیاده میگردد و بر جلد راس گرمی زیاده محسوس میشود و هر دو شریان عظیم که بر حلق دیده میشوند که از آن ها
خون بدماغ میرود حرکت و ضربان آنها قوی و شدید میشود بسبب آنکه خون در دماغ درین وقت زیاده میرود

و درد کاسه چشم صعب میگردد و مریض را ممکن نبود که نظر بسوی روشنی کند و آوازهای غیر موجود در خارج زیاده مسموع میشود
و نبض عظیم و قوی میباشد و نوم مطلقا نمی آید و قلق و کرب مریض میباشد و اکثر هذیان بزودی پیدا میشود و مریض
از شب و برجستن از بستر می نماید و تب شدید می آید و بعد این حالات گویا یعنی بیهوشی طاری میگردد و بسبب انفجار دماغ از
ورم و تا اینوقت که بیهوشی می شود تب باقی میباشد و بعد آن براز بی اختیار جاری میشود و بول محتبس میگردد و بعده
آثار کمزوری و ضعف ظاهر میشوند و تب زائل گردد و در شدت ضعف مریض هلاک میشود و گاهی ورم حاد و مزمن
هر دو از اسباب گویند یا ورم مزمن که آنرا اکرانیک گویند حادث میشود و این ورم خاصه در غشای ام رقیق که غشا
آن پاره دماغ مثل نسیج عنکبوت است زیر ام غلیظ که آنرا پاگیر بزی جورامیتر گویند هست پیدا میشود بخلاف ورم حاد که آن در این
هم و هم در پاها میشود و نفس دماغ عام میگردد و این ورم گاهی بعد دو سه روز از رسیدن ضرب بر دماغ پیدا میشود و گاهی بعد
مرور مدت دراز مثل یک هفته یا یک ماه یا مدت یک سال بر رسیدن صدمه ضرب بر دماغ حادث میشود و گاهی بعد رسیدن ضرب
بر دماغ کدام اذیت دماغی باقی نمی ماند و بعد آن ورم مذکور پیدا میشود و گاهی دوام که ورم حاد پیدا شود بعد رسیدن ضرب
کدام شکایت از شکایتهای دماغیه نمی باشد مثل اینکه مریض قدری درد سر داشته باشد یا شکایت ضعف دماغ دارد
که بسبب آن کدام کار نتوان کرد و یا قادر نبود یا از ادنی امر از امور نفسانیه زیاده متاثر میشود مثل اینکه از ادنی امر
مکروه اورا غیظ و غضب زیاده آید یا قوت باصره یا سامعه آن ضعیف باشد من بعد دفعةً ورم پیدا میشود یا اول صرع
عارض میشود و بعد آن ورم پیدا میگردد و ابتدا باشد هرگاه این ورم پیدا میشود مریض شکایت درد سر زیاده میکند
و در جلد راس گرمی زیاده یافته میشود و مردمک چشم گاهی وسیع و گاهی ضیق بود و گاهی در یک چشم وسعت و در چشم دیگر
ضیق اندرون مردم چشم می باشد و گاهی در نقطه هر دو چشم حول پیدا میشود و مریض از دیدن روشنی خوش نباید و از آن نفرت
و کاره میباشد و گاهی هذیان هم بود و گاهی از اذیت راس آهسته آهسته آه آه میکند و گاهی از کثرت اذیت راس تیغ از
بلند فریاد میکند و گاهی از اذیت دماغ دندانها را با هم میخورد و گاهی در عضو خاص مثل یک دست یا پا تشنج پیدا میشود
و بعد ظهور این علامات چون چند روز یا یک هفته بگذرد دوم گوما یعنی بیهوشی که از سبب دماغی بود حادث میشود و در آن مریض
هلاک میگردد دفعةً و ایضاً گاهی بعد رسیدن ضرب بر دماغ ریم هم پیدا میشود و ریم در چند جا اندماغ پیدا میگردد و اول
ممکن است که در میان استخوان راس و ام غلیظ پیدا شود و از اسباب آن سه سبب اند اول آنکه بدون حادث شدن
زخم محض از رسیدن صدمه ضربه بالای دماغ ام غلیظ از استخوان جدا شود و از آن در غشای مذکور ورم حادث شده و ریم
ریم افتد دوم آنکه از صدمه ضرب استخوان دماغ ریزه ریزه شود و بسبب آن ام غلیظ خراش حادث شده ریم پیدا
گردد سوم آنکه از صدمه ضرب جلد بالائی مرهم ریزه گردد و ام غلیظ هم در اینجا بسبب صدمه مذکور از استخوان راس
جدا شود و از آن سبب غذا با استخوان راس درانجا نرسد پس از نایابی غذا اینجا استخوان مرده گردد و از مردن آن و ضم

گردا گرد استخوان مرده و استخوان شکسته و هم ورم غلیظ جائیکه گرد این استخوان با عظم زنده متصل است پیدا شود و ممکن
است که ریم در میان ام رقیق و پیا ... و دماغ پیدا شود و این اکثر در کسیکه بسیار ضعیف باشد و ورم مزمن دماغ مبتلا
شده بمیرد و خاصه که مرض با تپ باشد یعنی آمیختن ریم با خون در ششه باشد یافته شود سوم ممکن است که در نفس دماغ ریم پیدا گردد
و آن اکثر در مقام رسیدن ضربه یافته میشود و گاهی در جهت مخالف مضروب علیه که مقابل محل وصول آفت باشد یافته میشود
و آن ... است که گاهی آفت ضربه بر مقدم دماغ میرسد و صدمه آن تا استخوان موخر راس منتهی میشود و ...
صدمه منتهی شده یعنی موخر دماغ استخوان با آنجا منکسر میشود و این موافق این وصول صدمه گاهی ریم در کل قسمت
و نصف دماغ یافته میشود و گاهی در جانب مقابل مخالف آن آفت است ریم در نصف دیگر دماغ یافته میشود ...
و سبب اینکه ریم در نفس دماغ خواه در جائیکه بران خاصه ضربه رسیده یا در جائیکه صدمه ضرب از محل مضروب علیه آنجا منتهی و داخل
شده باشد چنانکه گاهی در جانب مخالف که مقابل محل مضروب علیه بود و انکسار واقع میشود ... پیدا میگردد ...
از سبب رسیدن صدمه ضرب و اذیت آن ورم حار در دماغ پیدا میشود و در حین ورم ریم متولد میگردد و ...
گاهی از درآمدن جسم غریب در دماغ مثل گلوله تفنگ یا پیکان تیر یا ریزه استخوان که شکسته ورم حار پیدا میشود العلامات
اول علامات ورم حار که مذکور شده موجود بودند هرگاه ریم در آن پیدا شود اول لرزه می آید چنانکه ...
آن اگر ... بود و بعد این لرزه بیهوشی میشود و گویا یعنی بیهوشی و ... بران غالب میگردد و ...
... ریم ... پیدا میشود یعنی اگر ریم در جانب یمین دماغ باشد فالج در جانب ... پیدا میشود و ...
علامات ورم حار دماغ همیشه موجود نمیباشد اما هرگاه ریم در میان استخوان راس و غشای ام غلیظ سبب ...
آن از استخوان حادث میشود یا آنکه زخم از ضرب آمده باشد ... مقابل ... ریم و جلد راس ...
که چون آنجا را بسر انگشت تکرار کنند احساس نماید ... ریم یافته میشود زیرا که ...
و غشای استخوان ... ریم ... مشکوک میگردد و چه در تشریح استخوان راس نوشته شده که عظام راس ...
و در قوی زیر و بالا ... اند و ... آن که در میان ... صلب است ...
و صلب اند برای تغذیه عظام مذکوره خون می آید ... هرگاه ام غلیظ از استخوان راس جدا میگردد و در آن ...
ریم پیدا میشود و استخوان که از آن جدا شده از غذا باز می ماند و در آنجا ریم پیدا میگردد ... استخوان مرده
ریم منتقل شده در غشای استخوان مذکوره میرسد و انجا هم ... میگردد و از آنجا ... جلد راس هم ریم می آید و ...
تا اینکه از ام غلیظ تا جلد راس یکجا دمل میشود و بعد آن این دمل که بالای استخوان راس در غشای آن ...
پیدا شده گاهی منفجر هم گردد و از آن ریم سائل میشود ولیکن چونکه استخوان مانع جریان ریم از دمل زیر استخوان
از ... سبب ریم ام غلیظ از ... بیرون نمی آید بلکه همان قدر ریم که بالای استخوان مذکوره در غشای بیرونی استخوان ...

جاری میشود و الحاصل بسبب ظهور ورم لین در جلد راس بمقابل محل تولد ریم در ام غلیظ این ست که گفته شده اما این علامت مخصوص
است بوقتی که از ضرب زخم در جلد راس نمانده باشد لیکن هرگاه از ان زخم در جلد راس هم آمده باشد و هنوز یک علامات
ورم دماغ موجود بوند در آن وقت چون جلد بالای استخوان باقی نمی ماند پس از نقصان جلد راس که استخوان راس
مضروب علیه دیده میشود لهذا وقت پیدا شدن ریم درین وقت در ام غلیظ رنگ استخوان راس اینجا گاهی برنگ
خاکستری وگاهی بادامی وگاهی مائل بسیاهی دیده میشود و از ان مجربین میدانند که استخوان راس مرده شده و
یقینا بر آن ریم درمیان استخوان مذکور و ام غلیظ است فقط اگر آنا هرگاه ریم فیما بین ام رقیق و یا پیتر و دماغ
پیدا شده باشد یا در نفس دماغ بود دران وقت کدام علامت خاص نیست که بر محل تولد ریم دلالت کند جز اینکه آنچه عموما
بر پیدا شدن ریم دلالت میکند مثل آمدن لرزه بعد موجود بودن علامات ورم دماغ یا حدوث فالج در جهت مخالف
از جانب تولد ریم یا علامات ورم حار دماغ در اینجا هم دال می باشد اما از ان تعین و تخصیص موضع تولد مده نمیشود
و از عدم تشخیص موضع تولد ریم نقصانی پیدا نمی شود چنانکه در علاج آن ظاهر خواهد شد و انجام تولد ریم در دماغ و
اجزای آن اینست که از ان پائمیا پیدا میشود زیرا که در توی لین استخوان دماغ چونکه عروق بسیار شاذ یا آمده اند
پس باد راین عروق هم ورم پیدا شده ریم می افتد و از ان در خون وقت دوران آن می آمیزد یا کدام عرق از بین
عروق شق میگردد و دران ریم از استخوان مرده بر آمده داخل میشود و علی کلا المذهبین ریم در خون داخل شده بذریعه
دوران آن در جگر و مفاصل و ریه و هم در جانب صحیح دماغ و در دیگر اعضا ممکن است که برسد لیکن زیاده از همه درجه
می آید اما پائمیا وقتی پیدا میشود که صدمه قلیل بر دماغ رسیده باشد تا که بعد آن مریض مدتها زنده ماند و نوبت به پیدا
شدن پائمیا رسد چرا که صدمه قوی بر سر چنان رسد که از ان مریض دفعةً یا در مدت قلیل بمیرد دران وقت نه ریم
پیدا میشود و نه از ان پائمیا حادث گردد العلاج بدانکه هرگاه بعد رسیدن صدمه حالت کان کشن پیدا شده باشد
درین وقت مریض را در مکان محفوظ از هوای بارد دارند و در گلیم یا دیگر لباس موئین گرم بپیچند و آب گرم
در بوتل انداخته از ان تکمیه بر بدن سازند هم بر جلد مریض مالش و دلک زیاده سازند و اگر زنجبیل مسحوق گرم
هم مالش سازند جائز بود تا اینکه گرمی بر جلد پیدا شود و دوران خون اینجا زیاده گردد و چون مریض قدرے
بهوش آید آب مطبوخ چای که حار بالفعل بود قدری بنوشانند تا گرمی در بدن پیدا شود لیکن شراب هرگز
نه دهند اما اگر کان کشن قوی بود که ازین تدابیر رفع نشود درین وقت قدری امونیا کاربناس در آب حل
حل کرده یا با شراب یا شراب حار تنها بنوشانند یا بذریعه زراقه در معا رسانند و بعد پیدا شدن حالت ری اکشن
اگر آن قلیل بود در قلت و کثرت آن موافق شدت و خفت و قلت و کثرت حالت کان کشن میباشد یعنی
اگر کان کشن خفیف ست ری اکشن هم خفیف خواهد بود و بالعکس بالجمله چون ری اکشن خفیف باشد مثل اینکه

قدری درد سر وا نکه حرارت بر جلد راس محسوس شود درین وقت آب سرد که از برف آنرا سرد کرده باشند
یا سرکه همراه آب ساده بر سر بنهند و اگر ازین هم درفع نشود مسهل قلیل الوزن از قسم ادویه مسهله بکلیبن اند مثل
سکنجبین سلفاس یا سفوف [illegible] بنوشانند و غذای بارد بالفعل که سریع الهضم و لطیف بود بنوشانند
و بآرام تام بر پلنگ دراز [illegible] اما گاهی که تپش قوی بود و مثل اینکه حرارت جلد راس و درد سر قوی باشد و اختلاط عقل و کدورت حواس
بود که از آن خوف اجتماع خون و پیدا شدن ورم دماغ قوی باشد درین وقت اگر مریض قوی بود اول فصد گیرند
و خون از هفت اونس تا ده یا دوازده یا پانزده اونس بر آرند و اگر مریض ضعیف یا طفل باشد زلو حسب مناسب
بر محل صدغ یا [illegible] یا بر موق العین چسپانند و برف باریک کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر دماغ نهند
و مسهل قوی مثل روغن حب السلاطین بنوشانند و غذای لطیف سریع الهضم خورانند و بآرام تام بر پلنگ دراز [illegible]
پس اگر بسبب ابتدا [illegible] مثل درد سر خفیف یا فساد فکر که قلیل بود باقی ماند موافق آن علاج هم [illegible] فرمیده یا
مثل اینکه گاه گاه درد سر بود زلو یا [illegible] یا خلف اذن یا بر زیر گوشه چشم چسپانند یا حجامت با شرط خلف راس نهند
یا پلستر از [illegible] بر جای مناسب نهند و قدری جلاب هم مثل [illegible] یا [illegible] قلیل گاه گاه بطوری خورانند که [illegible]
[illegible] پیدا نشود و گاه گاه مسهل هم داده باشند و چون بعد چندی این تدابیر هم نقصان دماغ رفع نکرد
عمل [illegible] باستعمال آرند و [illegible] احتیاط و آرام دارند و همیشه نگران حال آن باشند که اکثر دفعه این مرض
در ورم حار دماغ مبتلا میکرد اما هر گاه که بعد رسیدن صدمه ضرب بر دماغ پیدا شود درین وقت اول
نمایند که آیا مغز دماغ [illegible] ریزه استخوان شکسته است یا کدام جسم غیر طبیعی که در دماغ در آمده یا خون ست یا ریم
پس انچه بسبب ریزه استخوان یا کدام جسم غیر طبیعی یا ریم باشد تدبیر آن آینده نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما هر گاه
بسبب اجتماع خون باشد درین وقت آن خود بخود اکثر در عروق منجذب میشود پس علاج عام اینجا کافی ست و آن
اینست که در مکانیکه روشنی کم باشد مریض را بآرام تام دارند و موهای سرش را تراشند و آب سرد یا سرکه و آب ساده
بالمناصفه سرد کرده یا برف کوفته در مثانه گوسفند پر کرده بر سر نهند و بعد آن چون مریض درین حالت بیهوش می ماند
پس مسهل دهند از چیزی که مقدار قلیل آن اسهال آور نماید و آن روغن حب السلاطین [illegible] میشود پس یک دو قطره آنرا همراه
[illegible] یا همراه [illegible] عربی محلول بآب حل کرده بر اصل زبان نهند تا مریض همراه لعاب دهن آنرا بلع کند یا احتقانا
از روغن [illegible] و روغن تاربین حقنه نمایند تا اسهال بقوت جاری شود و در بست و چهار ساعت روز و شب اگر [illegible]
[illegible] باشد دو بار بذریعه قاثاطیر بول را جاری سازند و بعد این تدابیر یقینی مریض قدری غذا را میخواهد پس اگر ممکن
باشد شیر یا آب یخنی یا شوربای لحم بنوشانند یا بذریعه زراقه در شکم رسانند پس اگر بعد انفجار ورم شروع شود تدبیر
ورم که آینده نوشته خواهد شد بعمل آرند اما هرگاه سرسام [illegible] تپش پیدا شود درین وقت مریض را بآرام تام

بالای پلنگ دارند و موهای سر را تراشیده آب برف بر سر نهند و مسهل خفیف مثل روغن بید انجیر یا سفوف جلپ کمپونڈ
بمقدار قلیل نوشانند یا از حقنهٔ لینه تنقیهٔ امعا سازند و اگر خواب نیاید برومائیڈ پتاسیم تنها از پانزده تا بست گرین یا همراه
کلورل هائیڈریت نوشانند و اگر درین حالت درسر گرمی نباشد که ازان خوف حدوث ورم باشد درین وقت بهتر
از افیون دوای دیگر نیست پس لاتکر اوپیای سڈی ٹیوس یا سلوشن مارفیا هر یک جدا جدا از بست قطره تا شش قطره
بنوشانند و هرگاه ورم شروع شود علاج آن نمایند اما هرگاه ورم حاد یعنی اکیوٹ انفل میشن باشد درین وقت
اول موهای سر را تراشیده برف کوفته در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر تمام سر نهند پس بعد اگر مریض قوی باشد فصد کرده
خون حسب حاجت بر آرند تا اینکه قدری ضعف و ضعف نبض پیدا گردد و بعد آن هرگاه باز در نبض قوت زیاده پیدا شود
باز فصد گیرند و خون بر آرند و ملاک امر در تثنیه فصد قوت دوران خون است پس هرگاه دوران خون قوی گردد خواه بعد
چند ساعت یا بعد چند روز وقت گرفتن فصد همان خواهد بود پس اگر بعد چند ساعت محتاج فصد ثانی شوند شق فصد
اول را کشاده دست را حرکت دهند تا زخم اول منفتح شده خون جاری گردد و اگر بسبب پیدا شدن ورم در لب زخم
زخم مزبور بند شده باشد پس رگ دیگر را کشایند و خون بر آرند و اگر مریض طفل یا ضعیف باشد زلو بقدر مناسب بر صدغ یا خلف
اذنین یا زیر گوش چسپانند و پیچکاری کنند و بعد آن مسهل دهند تا اسهال قوی شود پس اگر مریض لائق نوشانیدن مسهل باشد
از ادویه مسهله آنچه ممکن باشد بنوشانند یا کیلومل از ده تا پانزده گرین تنها نوشانند یا کیلومل چهار گرین همراه سفوف
جلپ کمپونڈ نوشانند تا اسهال بخوبی شود لیکن سلفیٹ آف میگنیشیا درین حال از همه اشیا بهتر است و اگر مریض
لائق نوشیدن مسهل نباشد عوض مسهل از حقنه یا حقنهٔ مسهله استعمال سلفیٹ آف میگنیشیا و حقنه بهم
و بعد فراغ از اسهال کیلومل را با قدری افیون خالص بنوشانند یا ادویهٔ مثل آن تا که اثر او جلد در بدن داخل شود و
کیلومل را چندان خورانند که قریب جوشش دهن حالت پیدا کنند و غذا قلیل المقدار سریع الهضم مثل شوربای کم یا شیر
همراه آب ساده بنوشانند اما مادام که علامات حدت ورم دفع نشوند حاجت بسوی تغذیه کمتر داشته شود و دیگر تاکید
مریض را بآرام تمام دارند و معنی آرام تمام آنست که جمیع حواس و اعضا از فعل خود باز مانند مثل آنکه سمع از شنیدن
آوازها و بصر از دیدن اضواء و شامه از بوئیدن روائح حاده و زبان از چشیدن مذوقات حاده و از کلام آسودنا
نشوند و اعضای بدن جمله از حرکات بدنیه و دماغ از حرکات نفسانیه باز مانند و هیچگاه مسهل قوی داده باشند تا شکم
صاف ماند و هرگاه ورم حاد مزمن یعنی کرانک یا سب اکیوٹ یعنی حاد مزمن گردد و آن بعد ورود مدت دراز بعد حدوث
ورم حاد میشود درآن آنچه علاج ورم حاد نوشته شده ازان قوی مثل فصد و مسهل قوی را باستعمال نیاورند لیکن مسهل
معتدل که درمیان قوی و ضعیف باشد یا بحد ملین بود نوشانیده باشند تا قبض شکم نماند کیلومل بمقدار قلیل تا مدتی
دراز نوشانند تا اثر خود در بدن نماید اما بحدی تاثیر خود نکند که ازان جوشش دهن پیدا شود لیکن اگر اثر آن در لثه ظاهر

ظاهر شوند مقدار کیلومل را کم کنند یا مطلقا چند روز نوشانیدن آنرا ترک کنند و بعد نوشانیدن کیلومل ایوڈائیڈ پتاس
یا برومائیڈ پتاش قلیل المقدار همراه نقوع عشبه نوشانند و موهای مریض را تراشیده پلستر از نیش مگس بر یافوخ نهند
و گاهی بر تمام سر پلستر مذکور را باین ترتیب می نهند که اول بر یافوخ بعده بر جانب یمین پس ازان در جانب یسار و تا
بعد آن بر موخر راس می نهند که از استعمال آن نفع کثیر حاصل میشود و گاهی عوض آن عمل سیٹن را بر گردن استعمال
میکنند لیکن باید که آبله پلستر نیش مگس و زخم سیٹن را آن قدر جاری دارند که جمله شکایتهای دماغیه دفع شوند و درین حال
غذای صالح مقوی مثل گوشت مرغ و شیر و نان گندم نوشانند لیکن اغذیه حاره نه دهند اما هرگاه ریم در دماغ پیدا شود و در
نفس دماغ یا درمیان ام رقیق و پایا میٹر دماغ باشد درین وقت هیچ علاجش نیست زیرا که درین وقت محل تولد مده معلوم
نمیشود و اگر معلوم هم شود دران زمان هم اخراج آن ممکن نیست زیرا که اگر درمیان ام رقیق و دماغ یا پایا میٹر بود پس
درین وقت بر همه دماغ منبسط میباشد و لیاقت سائل و جاری شدن ندارد و اگر در نفس دماغ باشد پس دران
محبوس خواهد بود و علاوه برین اخراج هم درین وقت محتاج میباشد بسوی پیدا کردن ثقبه در ام غلیظ و ام
رقیق و پایا میٹر و در نفس دماغ و آن یقینی هلاکت است لهذا علاج آن محال است اما هرگاه ریم درمیان استخوان
راس و ام غلیظ باشد و محل تولد آن ورم جلد راس که بمحل مقابل آن باشد یا از متغیر شدن رنگ استخوان مضروب علیه اگر جلد بر آن
نباشد معلوم میشود درین وقت علاجش آنست که از آله تریفین که منشار مدور است استخوان راس را که بمحل تولد
ریم است قطع کنند و قطعه مقطوع را از جایش بر آرند تا ریم خارج شود اما این علاج را وقتی بعمل آرند که آنچه علامات
تولد ریم پیشتر نوشته شده اند بخوبی بران دلالت کرده باشند پس اگر بعد قطع کردن استخوان ریم ظاهر نشود بلکه ام غلیظ
دیده شود که قریب ثقبه استخوان باشد درین وقت بتامل و غور ملاحظه فرمایند که آیا حرکت انبساطی و انقباضی که در
دماغ میباشد ازین غشا محسوس میشود یا نه اگر محسوس شود دانسته شود که انجا درمیان دماغ و این غشا چیزی دیگر
متوسط نیست و اگر حرکت دماغی محسوس نشود باید دانست که انجا زیر غشای مذکور ریم هست که بسبب آن حرکت ضربانی
دماغ محسوس نمیشود درین وقت از سر نشتر در غشای مذکور قدری ثقبه پیدا کنند تا ریم ازان خارج شود که گاهی ازین تدبیر
هم مریض زنده می ماند و هرگاه بعد پیدا شدن ریم در دماغ پائمیا پیدا شده باشد درین وقت آنچه در علاج پائمیا
نوشته شده بعمل آرند مزید بران اینست که درین پائمیا آنچه استخوان منکسر مضروب علیه که فاسد و متعفن شده باشد
آنرا جدا کرده بر آرند تا سبب پائمیا دفع گردد اما هرگاه در اسکالپ یعنی آنچه جلد و لحم که بالای استخوان راس است از ضرب کوفت
و رض و اذیت حاصل شود و ازان خون از عروق منفجره جاری شده در لحم یا درمیان لحم و استخوان راس مجتمع گردد
و در اینجا گاهی بصورت سلعه و موجی که آنرا هیماٹوما گویند و دران خون جمع میباشد پیدا میشود خصوصا در اطفال اما
در کبار پس اکثر ورم در لحم و غلظ در جلد و هم تغیر رنگ جلد پیدا میشود و درین حالت اگر بسبب اینکه انجا ورم

در لحم و جلد پیدا میشود دوم ... آن بسبب ... و ورم در اینجا الینت و براطراف آن از قلت ورم و صلابت محسوس میشود لهذا اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا کاسه سر شکسته است یا انکسار عظم و درین حالت این شبهه بدو امر دفع کرده میشود اول اینکه اگر کاسه سر شکسته باشد علامات کامپرشن یعنی انضغاط دماغ که بعد انکسار استخوان پیدا میشود موجود نمیباشند دوم اینکه هرگاه سر انگشت را دران بقوت داخل کرده احساس کنند اختلاف در اجزای استخوان بسبب ارتفاع و انخفاض که لازم انکسار است زیر انگشت یافته نمیشود و گاهی در اسکالپ طفل نو مولود هم اذیت از انضغاط که وقت ولادت میشود سلعه دموی یعنی هیماتوما پیدا میشود و علاج اینجا آنست که هرگاه زخم نباشد پارچه در سرکه و آب ساده که هر دو بالمناصفه بوند یا در شراب برانڈی که یکحصه آن با هشت حصه آب ساده ممزوج بود تر کرده بالای سر بر محل مضروب علیه بنهند و هرگاه از استعمال آن حرارت ... رفع گردد در امبرکیشن که در ان یکدرام سپورٹ آف ایتھر یا با هشت اونس آب ساده حل کرده درست میسازند پارچه تر کرده بر محل ما وف بنهند تا از اعانت آن خون در عروق منجذب گردد و باید دانست که انچه خون در اینجا در اطفال مجتمع شده بصورت هیماٹوما از ان پیدا میشود اکثر خون مذکور از ان خود بخود در عروق منجذب میگردد لهذا باید که دران نشتر نه دهند و اراده اخراج آن نه نمایند و همچنین در کبار هم چون سلعه دموی بر سر پیدا میشود اکثر خود بخود منجذب میگردد در انهم گاهی اراده نشتر زنی و اخراج دم نه نمایند بلکه بر همین تدبیر که نوشته شده اکتفا کنند که از امبرکیشن در تحلیل دم مذکور ... ازین سلعه اعانت کامل حاصل ... اما هرگاه در اسکالپ از رسیدن ضرب زخم پیدا شده باشد و این جراحت بنسبت جراحات اعضای دیگر خطرناک است زیرا که اینجا اکثر اریسپلس بسهولت و سرعت پیدا میشود و اگر اریسپلس هم پیدا نشود اکثر صدمه ضرب از جلد و لحم تا استخوان و اغشیه و نفس دماغ میرسد و از ان در این اعضا اذیت پیدا میشود و بالجمله زخم که اینجا حادث میشود گاهی قسم اول و گاهی قسم ثانی و گاهی قسم ثالث از اقسام خمسه جروح که بجای خود در بیان زخم مذکور اند پیدا میشوند گاهی اسکالپ تمام و کمال از استخوان سر جدا میشود چنانکه هرگاه موی سر زن بر بهیه مشین ... در چوب بهیه مذکور می آید و از کشیدن آن موهای سر با جلد راس یکبار دفعة جدا میشوند این زخم پیدا میشود و ایضا باید دانست که در جراحت اسکالپ خون زیاده جاری میشود و آن خاصة وقتیکه زخم بر صدغ رسد زیاده تر می آید العلاج هرگاه زخم قسم اول مثل خار است باشد دران اول موهای سر اگر دران باشند تراشند بعده انچه اجسام غریبه مثل خاک وغیره که بر دور زخم و قریب آن باشد آنرا دور کنند من بعد کناره های زخم را برابر و با هم ساخته پارچه اسفنج آلوده بر آن نهاده کاربل آئل ... بر آن نهاده از پارچه رقیق بربندند تا حرارت درین موضع پیدا نشود و سرد ماند و اگر پارچه بندش غلیظ بود گرمی اینجا پیدا خواهد شد اما وقت این علاج آنست که زخم صغیر بود و زیاده لحم از استخوان جدا نشده باشد اما اگر زخم کبیر بود که لحم کثیر دران از استخوان منفصل شده باشد و از زیادتی ... ازان از اوجستن لحم مذکور در دو اذیت پیدا شده باشد درین وقت باید که از تار ... اطراف زخم را باهم متصل ساخته یک دو جا بخیه کرده دهند تا بسبب آن لحم نیاویزد و در محل خالی از دو دفعه پارچه اسفنج آلوده ... بالاده

شده و دندگه در ان خوف پیدا شدن اری سپلس است و الیضاً باید دانست که هر قسم زخم که اینجا
پیدا شود و در هر حال اسکالپ را در ان قطع نکنند چنانکه در جروح اعضای دیگر برای قطع کردن آن
امر کرده میشود زیرا که اینجا از کثرت خون این لحم اگرچه بسیار قلیل با عظم متصل مانده باشد لیکن در چند
ایام مندمل و ملتئم میگردد و الیضاً باید دانست که از زخم قلیل اسکالپ هم بی پرواه و مطمئن نه شوند
زیرا که گاهی از زخم قلیل آنهم اری سپلس پیدا میشود و هم گاهی زخم قلیل سبب باشد لیکن صدمه آن تا استخوان اغشیه
و نفس دماغ میرسد بلکه در ان مریض را با آرام تمام دارند و مسهل قلیل داده شکم را صاف کرده و هر روز غذا بسیار قلیل
سبک داده باشند و انتظار ظهور کدام انجام از انجامات زخم این مقام نمایند پس اگر زخم بسیار صغیر بود اکثر بسهولت و
بسرعت صحیح میگردد و گاهی بعد آن اری سپلس پیدا میشود و گاهی بسبب آن در میان اسکالپ و استخوان دماغ ریم پیدا میگردد
خصوصاً هرگاه اسکالپ در مقطار زیاد از استخوان جدا شده باشد زیرا که درین وقت در میان این لحم و جلد جدا شده
و استخوان راسع ریم پیدا میشود و گاهی از ین زخم ورم در اغشیه و نفس دماغ پیدا میگردد و گاهی ظاهر ضرب قلیل میرسد لیکن
از ان هم کدامی انجام از ین انجامات پیدا میشود پس اگر اری سپلس پیدا شود آنچه در علاج اری سپلس در ذیل جهات نوشته شده
بعمل آرند و هرگاه ریم پیدا میشود درین وقت اکثر اشتباه واقع میگردد در اینکه آیا اری سپلس است یا ریم متولد گشته و فرق
بینهما باین وجه توان کرد که وقت پیدا شدن اری سپلس سرخی از کناره های زخم شروع گشته منبسط گردد و وقت پیدا
شدن ریم ورم از کناره های زخم دور نمیباشد و هم در تولد ریم سرخی بر کناره زخم نمیباشد و الیضاً باید دانست که هرگاه
اسکالپ از استخوان جدا میگردد و دستکار کناره های زخم را باهم کرده از تار نقره دوخته یا پارچه اسکن آلوده بر آن نهاده کناره
کناره های زخم باهم شده ملتئم و متصل میشوند لیکن آنچه اسکالپ که سوای محل کناره های زخم هم از استخوان جدا شده بود
گاهی ریم پیدا میشود و مادام که این ریم را برنیارند اسکالپ جدا شده از استخوان با استخوان متصل و ملتئم نمیگردد لهذا درین
ضرور است که در محل ریم جائیکه از دیگر مواضع متورم زیرین تر باشد ثقبه پیدا کرده ریم را برآرند بعد درین ثقبه
فتیله نهند تا آنچه ریم پیدا شود آنهم ازین ثقبه بخوبی خارج گردد و در کدام جا محقن مجبور مانند بالای ریم که در ان ریم است گاه
صغیر نهاده ببندند تا از عمر کردن رفاده ریم در جای خود نماند و جاری گشته خارج گردد و هرگاه اسکالپ تمام و کمال
از استخوان جدا شده باشد درین وقت پارچه نازک در روغن کنجد صاف تنها یا قدری کافور در ان حل کرده تر کرده بر تمام
نهند تا آنچه غشای جدید که از نکشن فائبرن از غشای استخوان راس و از اطراف زخم آنجا آهسته آهسته پیدا میشود از المحفوظ
از رسیدن آفات خارجیه داده و باید دانست که این غشای جدید که اینجا از انصباب فائبرن پیدا میشود و درین در این هم
کمال میرسد و لائق کار میگردد پس این تدبیر را هم تا مدت دراز بعمل آرند لیکن در روغن کاربولک اسید پارچه را تر کرده در
حال بر زخم نهاده نهند و الا غشای جدید که پیدا میشود ضایع و مفقود خواهد شد و همیشه نگران حال مریض باشند که

علاج ریم که در زخمهای راس بعد انفصال اسکالپ پیدا شود

وقت کدام علامت از علامات امراض دماغیه پیدا میشود و همیکه علامات ورم دماغ وغیره امراض را یابند فوراً
مشغول علاج این مرض شوند چنانکه بجای خود نوشته شده اما هرگاه استخوان راس بشکنند پس باید دانست
که چون صدمه بر سر میرسد پس گاهی صدمه قلیل است مثل غمز کردن شی ثقیل فامّا یا صدمه ضرب قلیل و استخوان لین باشد
چنانکه در عهد طفولیت بود درین وقت گاهی استخوان مذکور منغمز شده بسوی باطن کج میشود و ازان بر دماغ اثر غمز میرسد
العلاج اگر غمز قلیل بود که ازان کدام اذیت نه پیدا شده باشد درین وقت احتیاج علاج کمتر میشود زیرا که خود
این استخوان خم شده آهسته آهسته راست میگردد و اگر انغماز مودی باشد یعنی اذیت دماغ شده باشد درین وقت
قطعه از چرم صمغی یا غیر آن گرفته خوب ملائم ساخته بر استخوان راس نهاده غمز کنند تا از کاسه سر بچسپد بعد چسپیدن
آنرا بسوی بالا بکشند تا همراه آن استخوان خم شده راست گردد و بلند شود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب ادم
استخوان راس هم کان چاشنی یعنی غمز و خراش و کوفت حادث میشود و آن بسه وجه خطرناک است اول اینکه ازان
گاهی توی بیرونی استخوان راس می میرد و از توی صحیح آن جدا میگردد و گاهی هرسه توی استخوان یعنی تمام
استخوان مرده و فاسد شده از محل خود بر می آید و ام غلیظ از خارج شدن آن دیده ظاهر میشود دوم آنکه
گاهی از مردن استخوان ریم در میان استخوان مرده و ام غلیظ پیدا میشود سوم آنکه ازین آفت ریم در توی ثانی آن
[illegible] در میان هر دو توی سخت آنست پیدا شده در خون امیزد و ازان پائمیا پیدا گردد و علاجش آنست که چون
همراه آن در اسکالپ هم زخم باشد علاج زخم مذکور کرده ببینند که حال استخوان چه میشود شاید که همراه زخم اسکالپ زخم
استخوان هم صحیح شود و اگر استخوان مرده باشد زخم اسکالپ هم همراه آن صحت نمی یابد لیکن درین وقت انتظار و تامل
در علاج ضرورست زیرا که اگر تمام استخوان نه مرده باشد پس درین صورت اکثر آنچه مرده است ریزه ریزه شده
خارج میگردد و آنچه از مردن محفوظ است ازان غشای استخوان تازه پیدا شده ازان استخوان مذکور برحالت اصلی
می آید و نشانی انجبار نقصان استخوان فقط باقی میماند و همراه آن زخم اسکالپ هم صحیح میگردد و اگر جمله استخوان مرده
شده باشد درین وقت هم گاهی استخوان مرده بقدر ریگه مرده شده ریزه ریزه گشته همراه ریم خارج میشود و اینجا
نقبه پیدا میگردد که ازان ام غلیظ دیده میشود ولیکن بعد چند روز غشای استخوان تازه پیدا شده برین نقبه هم
آمده ساتر میگردد و بالای آن لحم و جلد پیدا میشود و زخم اسکالپ صحیح میگردد ولیکن اینجا گوی و غوری پیدا شده
باقی می ماند که دران لینت بود یعنی استخوان اینجا در حس لمس محسوس نمیشود و اما هرگاه درینجا از مردن استخوان
ریم در میان استخوان مرده و ام غلیظ پیدا شده باشد و همراه آن علامات انضغاط دماغ از ثقل ریم موجود باشد
درین وقت تدبیر اخراج مده مذکور که پیشتر نوشته شده بذریعه منشار مذکور فرمایند و بعد آن علاج زخم اسکالپ
نمایند و مریض را آرام تمام بر پلنگ دارند و اگر درین وقت پائمیا پیدا شده باشد علاج پائمیا مطلقاً نمایند لیکن

اگر ثابت شود که سهم در استخوان ست درین وقت استخوان مذکور را بیرون آرند اما هرگاه انکسار در استخوان راس هم باشد
و آن همیشه اینجا از صدمهٔ خارجی حادث میگردد و از کشیدن عضلات یا از حرکت دماغ نمیشود چنانکه در اعضای دیگر گاهی
انکسار عظم از کشیدن عضلات هم پیدا میگردد و بالجمله انکسار استخوان راس هم بر چند وجه میشود یکی آنکه استخوان در محل خود
ماند و شق گردد یا شکسته دو قطعه کبار شوند دوم آنکه ریزه ریزه شده بعض ریزه های آن از جای خود حرکت کرده در
دماغ در آیند یا بر آن نشسته آنرا عصر کنند و از آن دماغ منعصر شود و درین هر دو قسم انکسار گاهی تنها انکسار واقع
میشود یعنی زخم در جلد نیاید و گاهی همراه آن زخم هم در جلد و لحم حاصل میشود و این چهار قسم شدند و تقسیم دیگر اینست که
گاهی انکسار در محل مضروب علیه و ما فوق می آید و گاهی در جانب مقابل محل مضروب علیه انکسار واقع میشود مثلاً هرگاه
ضرب بر مقدم دماغ میرسد صدمه آن تا مؤخر دماغ منتهی میشود و جائیکه صدمه ضرب منتهی گشته انکسار همانجا پیدا میگردد
مثلاً ضرب بر مقدم دماغ میرسد و صدمهٔ آن تا مؤخر دماغ منتهی میگردد و جائیکه صدمه منتهی شده انکسار عظم آنجا پیدا میشود
و این را بزبان فرانس کونتر کوپ نامند بالجمله هرگاه تنها انکسار استخوان حادث میشود پس آن گاهی بر محل مضروب علیه و
گاهی در جانب مخالف که مقابل آنست پیدا میگردد چنانکه گاهی ضرب بر استخوان مقدم دماغ واقع میشود و استخوان مؤخر راس
منکسر میگردد اما هرگاه صدمه بر استخوان یافوخ میرسد از آن گاهی استخوان قاعدهٔ دماغ که از جانب تحت جهت مخالف
و هم مقابل آنست و بر آن دماغ قائم میباشد منکسر میشود و هم باید دانست که این استخوان قاعدهٔ دماغ به سه طریق منکسر
میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از آن انکسار بدو صورت پیدا میشود یکی آنکه صدمه بر یافوخ رسد و از صدمه
آن استخوان قاعدهٔ دماغ بشکند بدون شکستن استخوان یافوخ دوم آنکه از صدمهٔ ضرب استخوان یافوخ بشکند و شکستگی
آن تا استخوان قاعدهٔ دماغ رسد و از آن قاعدهٔ دماغ هم منکسر گردد سوم آنکه کسی بر قدمین خود از بالا بزیر آید و صدمه و اذیت
بدنی از تحت بسوی بالا تا این استخوان منتهی گردد و از آن این استخوان شکسته شود لیکن انکسار استخوان قاعدهٔ دماغ همراه
بسبب صدمهٔ بدنی که از بالا بسوی زیر یا از روی قدم کسی آمده باشد پیدا شود همیشه از زخم جلد و لحم بالای استخوان
دماغ خالی میباشد و گاهی انکسار این استخوان هرگاه از صدمهٔ یافوخ پیدا شود هم خالی از زخم اسکالپ میباشد العلامات
بدانکه هرگاه صدمه بر یافوخ رسد و از آن انکسار در استخوان یافوخ آید و معهذا کل استخوان مذکور دو قطعه شود و بجای خود هم
ماند لیکن زخم بر جلد نیامده باشد درین وقت کدام علامت نیست که بران دلالت کند بلکه مجربین و علما را هم گاهی درینجا بسبب ورم
که بعد رسیدن ضرب بر محل مضروب علیه پیدا میشود اشتباه واقع میشود درین که استخوان شکسته است یا نه چه هرگاه در وسط
ورم از سر انگشت احساس میکنند لینت در آنجا یافته میشود و چون بر اطراف ورم انگشت می نهند صلابت محسوس میگردد
ازین جهت شبه پیدا میشود در اینکه بر محل لینت استخوان شکسته است و چونکه بعد رسیدن ضرب حالت کان کشتن یا
کام پرشتن پیدا میشود از آن زیاده تر شبهٔ انکسار عظم پیدا میگردد گو استخوان از شکستن محفوظ بود و هرگاه زخم هم در اسکالپ

همراه انکسار استخوان یا فوخ آمده باشد درین وقت دانستن آن سهل است چه از سر ناخن یا از سر میل ممکن است که آنرا در زخم
داخل کرده تا محل انکسار رسانیده بذریعهٔ اصطکاک دانسته‌اند که موضع انکسار خطی که از انکسار استخوان پیدا میشود دریافت
سازند اگر زخم وسیع باشد درین وقت دیدن خود استخوان شکسته بچشم هم ممکن است لیکن باید دانست که گاهی از درز حقیقی
دماغ که از اتصال عظام پیدا شده اند اشتباه پیدا میشود که خط انکسار است یا خط درز حقیقی استخوان دماغ و درین وقت
فرق بینهما باین طور کرده میشود که درز دماغ همیشه از خون خالی میباشد و در درز انکسار استخوان قدری خون میباشد
اما هرگاه انکسار در استخوان قاعدهٔ دماغ آمده باشد درین وقت گاهی کدام علامت بران دال نمیباشد بلکه عقلا از
موجود بودن حالت کام پیچیدن یا دیگر نقصان دماغ که بعد رسیدن صدمهٔ ضرب پیدا میشود بطور استخراج نتیجه ضرب میگویند
که قاعدهٔ دماغ منکسر شده اما اکثر این است که بعد شکستن قاعدهٔ دماغ خون یا آب خالص از گوش جاری میشود و باید دانست
که این آب همان آب است که در بطون دماغ و زیر غشای نخاع همیشه میماند و سیلان آب از گوش دلیل قوی است بر
شکستن استخوان قاعدهٔ دماغ زیرا که خون از گوش گاهی بسبب صدمهٔ فک اسفل هم می‌آید اما آب بدون انکسار
استخوان قاعدهٔ دماغ نمی‌آید زیرا که بدون انکسار استخوان و انشقاق پردهٔ گوش چگونه این آب را ممکن است که بیرون
آید لیکن هرگاه خون از گوش با دفق و ضربان خارج شود آنرا از علامات انکسار استخوان قاعدهٔ دماغ باید شمرد اما هرگاه استخوان
قاعدهٔ دماغ قریب عظم مشاشی منکسر شود خون از زیر جفن و از میوکس ممبرین چشم و از منخرین هم جاری میشود لیکن باید دانست
که این علامات خروج دم از این اعضا وقتی لائق اعتماد اند که همراه رسیدن صدمهٔ ضرب بر دماغ کدام صدمه بر گوش و چشم
و بینی نرسیده باشد والا ممکن است که بسبب رسیدن صدمهٔ خارجی باین اعضا هم خون از انها جاری شود و ایضاً بعد
شکستن استخوان قاعدهٔ دماغ اکثر قی دموی می‌آید زیرا که بعد شکستن استخوان مذکور خون از پس کام قطره قطره کرده
در حلق میچکد و آنرا مریض بعد جمع شدن آن در حلق بسبیل بلع در عالم بیهوشی در معده می اندازد و چون از آن معده
ممتلی گردد آنرا به قی دفع میکند و علاجش آنست که چون انکسار محض در استخوان یا فوخ آمده باشد و بران بعد زوال
حالت کانکشن موهای سر را بتراشند و برف کوفته در مثانهٔ گوسفند پر کرده بر سر مریض نهند و مسهل قوی دهند و فصد
گرفته خون حسب حاجت برآرند و در مکان بارد مریض را بآرام تمام بر پلنگ دارند و اگر همراه انکسار استخوان یا فوخ
زخم در اسکالپ هم آمده باشد درین وقت آنچه برای زخم اسکالپ نوشته شده بعمل آرند و هرگاه استخوان قاعدهٔ دماغ
شکسته باشد درآنهم آنچه تدبیر انکسار محض استخوان یا فوخ نوشته شده بعمل آرند لیکن اکثر در انکسار این استخوان
مریض بسبب انضغاط دماغ در حالت کام پیچیدن هلاک میشود و گاهی از آن نجات هم می‌یابد اما کسیکه از آن نجات یافته زنده ماند تا مدت دراز بعد آن
بحالت ضعف دماغ و اعراض و علامات ورم مزمن دماغ مبتلا می ماند پس هرگاه حال مریض چنین بینند درین وقت
باید که علاج ورم مزمن آنچه نوشته شده آنرا حسب مناسب حال بعمل آرند اما هرگاه استخوان کاسهٔ سر ریزه ریزه گردد

فی سیلان آب از گوش بعد رسیدن صدمهٔ ضرب بر سر دلیل قوی است بر شکستن استخوان قاعدهٔ دماغ

و این حالت از صدمهٔ سخت مثل رسیدن گلولهٔ تفنگ حادث میشود و آن بسه طریق پیدا گردد اول آنکه قوی خارجی استخوان راس ریزه ریزه شده در قوی لینت آن در آید لیکن قوی سخت داخلی آن از انکسار محفوظ ماند دوم آنکه قوی ثالث داخلی آن ریزه ریزه شود بسبیل کونگ ترکو و قوی اول و ثانی از انکسار محفوظ مانند سوم آنکه هر سه قوی استخوان کاسه سر ریزه ریزه شوند و در صورت اولی که ام آفت بدماغ نمیرسد جز اینکه قوی خارجی استخوان می شکند اما چون قوی ثالث داخلی استخوان بشکند از آن بام غلیظا و دماغ ضرر میرسد و این قسم زیاده خطرناک است زیرا که از سلامتی قوی اول و ثانی دانستن انکسار قوی ثالث دشوار میشود و از نقصان دماغ و علامات تضرر دماغ عقلاً استخراج کرده میگویند که شاید قوی ثالث استخوان منکسر شده باشد و علاج آنهم دشوار است زیرا که بدون قطع کردن استخوان ریزه های آن که در ام غلیظا و دماغ در آمده اند خارج نمیشوند لیکن هرگاه هر سه قوی آن ریزه ریزه شوند درین وقت دانستن آن سهل است اگر زخم باشد و اگر زخم در جلد همراه آن نباشد درین وقت در تشخیص آنهم دقت واقع میشود چه هرگاه بعد شکستن استخوان این ریزه ها اندرون می روند انجا قدری غور پیدا میشود پس هرگاه انگشت انجا می نهند در محل غوریت و به اطراف آن صلابت دیده میشود و از آن گمان کرده میشود که شاید بسبب ضرب ورم در اطراف پیدا شده و در استخوان انجا انکسار نیامده و فرق باین نحو ممکن است که در صورت انکسار به محل انکسار استخوان اختلاف در اجزای منکسره آن در ارتفاع و انخفاض نمودار بود و در صورت عدم انکسار این اختلاف پیدا نمیشود و باید دانست که قسم اول انکسار استخوان راس اکثر در محل ما بین دو ابرو و پیشانی از صدمهٔ قوی مثل صدمه پای اسپ پیدا میشود زیرا که انجا استخوان بسیار غلیظ و ضخیم است و قوی متوسط آنهم غلیظ است و ایضاً باید دانست که گاهی همراه انکسار استخوان راس هرگاه زخم در اسکالپ آید و صغیر باشد پس از کثرت سیلان دم از آن گاهی تشخیص انکسار دشوار میگردد اما از وجود علامات انفعال دماغ میگویند که استخوان شکسته است و دماغ را ضرر میکند و درین وقت برای صحت تشخیص باید که زخم اسکالپ را زیاده سازند تا کیفیت انکسار واضح گردد و علاج آسان شود و گاهی استخوان و دماغ ریزه ریزه شده ام غلیظا و دماغ را ضرر میکند ولیکن کدام علامت شکستن استخوان و انفعال دماغ موجود نمی باشد خصوصاً در اطفال و درین وقت باید که تا ظهور حالت کامل پیش در توسیع زخم اسکالپ تامل نمایند و تعجیل نسازند العلاج هرگاه قوی خارجی استخوان راس ریزه ریزه شده در قوی متوسط داخل شده باشد هیچ علاج نکنند مگر هرگاه از مرور ریزه های مذکوره که در قوی ثانی داخل شده بودند ورم و دمل پیدا شود آن زمان در اسکالپ زخم پیدا کرده اخراج ریم نمایند تا همراه آن ریزه های مذکوره هم خارج شوند و هرگاه قوی داخلی استخوان راس ریزه ریزه شده در ام غلیظا و دماغ داخل شده باشد و از آن علامات انفعال و ورم دماغ پیدا شوند درین صورت در اسکالپ زخم پیدا کرده استخوان مذکور را از منشار مدور قطع کرده ریزه های شکسته را برآرند و هرگاه همه قوای استخوان راس شکسته باشند و زخم هم در اسکالپ وسیع باشد از کلبتین جدید یا از آله مشهور به ایلیویتر که بر الف و ستون های دتاه

فرق بین انکسار استخوان و عدم آن

لام و سکون یای مثناة تحتانی و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون رای مهمله ریزه ها را از زخم مذکور بیرون آرند و اگر از باهم منسلخ
شدن ریزه های مذکوره آله مذکور داخل نشود از منشار ساخته هیٹس صاحب بهادر حکیم که آنرا بلغت انگریزی هیٹیس سا نامند
قدری استخوان شکسته را قطع کرده زخم را وسیع سازند تا آله مذکور در آن داخل شده ریزه ها را برآرد و چون جمله ریزه ها بیرون آیند
و اذیت انضمام از دماغ رفع گردد آنچه تدبیر برای زخم یا ورم دماغ نوشته شده آنرا بعمل آرند و ایضاً باید دانست که اینجا بجهت
کثرت اهتمام در امر دماغ باز اسباب تضرر و نقصان دماغ که از رسیدن صدمه ضرب و سقوط پیدا میشود نوشته میشوند
پس بدانکه گاهی از تنها صدمه ضرب که به سر رسیدی آنکه استخوان راس منکسر شود هم ضرر و نقصان و تفرق در اغشیه و نفس
دماغ پیدا میشود و همراه انکسار استخوان کاسه سر نیز به دماغ را نقصان میرسد چنانچه گاهی با انکسار استخوان کاسه سر نفس دماغ
از راه زخم استخوان بیرون می آید یا بجای از رسیدن صدمه ضرب که همراه آن زخم هم در لحم و انکسار در عظم نیامده باشد گاهی دماغ
از جائیکه بر آن ضرب واقع شده شق میگردد و گاهی از کونتر کو یعنی صدمه بجای رسد و اثر آن در جای دیگر منتهی شود هم
و زخم در دماغ پیدا میشود در جانب مخالف مقابل جهت مضروب علیه و ایضاً از شکستن توی داخلی استخوان راس و در آمدن
ریزه های آن در اغشیه و نفس دماغ هم در دماغ شق و زخم حادث میشود و گاه از شکستن هر سه توی استخوان راس و داخل شدن
آن در اغشیه و نفس دماغ هم زخم در دماغ پیدا میشود و هرگاه ام غلیظ منثقب گردد بهر سبب که باشد درین حالت هم گاهی دماغ
ازین زخم بیرون می آید و چون گوله تفنگ یا پیکان تیر یا چوب دستی صلب استخوان راس را شکسته در دماغ داخل شوند از انهم
دماغ شق میشود و همچنین هرگاه چیزی سخت از راه انف و چشم در دماغ رود از انهم در دماغ زخم پیدا میشود و علامات ظاهره
از کونتر کو دماغ قریب نخاع شق میگردد از ان مریض فوراً هلاک میشود زیرا که اعصاب معینه بر حرکت تنفس که در دل و پرده شکم
میروند از اینجا رسته اند و چون دماغ شق گردد از ان کار این اعصاب بند میشود و از بند شدن کار شان حرکت تنفس
موقوف میگردد و فوراً مریض هلاک میشود و همچنین هرگاه زخم در قرب این موضع در دماغ واقع میشود پس تا دم که خون از ان
جاری شده تا این موضع نرسد و اینجا مجتمع نگردد مریض زنده میماند اما هرگاه درین موضع خون مجتمع گردد و اعصاب معینه تنفس را
غمز کرده از فعل آنها باز دارد بیچاره فوراً می میرد و چون دماغ قریب نخاع شق گردد بعد آن مریض دفعةً نمی میرد بلکه هرگاه از ان
ورم پیدا شود آن زمان هلاک میگردد و گاهی از انهم زنده میماند خصوصاً در سن طفولیت لیکن هرگاه دماغ شق شود پس
اگرچه بعد آن علامات اذیت دماغ عموماً پیدا میشوند اما لائق استدلال قوی نبوند آری هرگاه بعد رسیدن صدمه بر دماغ
اگر در یک جانب بدن استرخا و در جانب دیگر تشنج پیدا شود از ان استدلال بر شق شدن دماغ قوی باید شمرد و یقیناً
باید دانست که در دماغ زخم پیدا شده و ایضاً باید دانست که هرگاه نقصان و ضرر بدماغ میرسد از ان گاهی ذیابیطس
پیدا میشود و گاهی اعصاب دماغیه را مثل عصب بصر و سمع و شم و ذوق هم بعد صدمه دماغ نقصان میرسد لیکن هرگاه
نقصان بعصب شم میرسد لا علاج است و چون بعصب بصر رسد هم عسر البرء است اما چون بعصب سمع رسد پس اکثر نقصان آن

قوله هیٹیس سا ... معنی آن ... و سا بمعنی منشار است [illegible]

قوله اعصاب معینه ... که آن دو عصب ... [illegible]

آن بعد دو سه ماه رفع میگردد و سبب آن اینست که عصب سمع از اندرون عظام که در گوش اندر می‌آید و چون صدمه بر سر می‌رسد
از آن در عظام مذکوره ورم پیدا میشود و از آن این عصب منعصر شده قوت سمع باطل می‌گردد لیکن وقتیکه پیدا میشود و چون
ورم استخوان رفع گردد باز قوت سمع در آن پیدا آید و مریض صحت می‌یابد و گاهی از صدمه ضرب در اعصاب محرکه مقله چشم و در
اعصاب محرکه جفن هم نقصان حادث میشود پس اگر در محرکه جفن نقصان پیدا میشود از آن جفن اعلی مسترخی شده بر جفن اسفل
می‌نشیند و درین وقت چشم مفتوح نگردد و اگر در عصب محرکه مقله نقصان پیدا شود در چشم مریض حول حادث گردد
و ایضاً باید دانست که نقصان کبیر از صدمه ضرب به عصب زوج هشتم که نیوماگاسٹک است کم میرسد و اگر رسد مریض فوراً
هلاک میشود اما اگر صدمه قلیل بآن رسد از آن هم حرکت قلب کم میشود و در معده فساد پیدا میگردد که از آن تهوع شود و قی
می‌آید انجام نقصان دماغ و اغشیه آن هرگاه قریب نخاع بر محل رستن نیوماگاسٹک و فرینیک نقصان رسد از آن
دفعةً مریض هلاک میشود و اگر در محل دیگر نقصان و تفرق پیدا شود از اجتماع خون بر دماغ در حالت کان کشن اگر بعد
آن حالت ری‌ایکشن پیدا نشود بعد چند ساعت مریض هلاک میگردد و اگر حالت ری‌ایکشن پیدا شود بعد آن در حالت
کامپریشن بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض می‌میرد و اگر ازین حالت هم نجات یابد بعد پیدا شدن ورم در
چند روز می‌میرد یا بعد چند ماه از فالج یا از امراض دیگر که بعد آن میشوند هلاک میگردد و گاهی بعد این حالات هم صحیح
میشود و زنده می‌ماند و اگر زنده ماند در عقل آن قدری نقصان باقی می‌ماند و هرگاه در اسکالپ و استخوانهای دماغ و در
اغشیه آن و در نفس دماغ یکجا تفرق اتصال پیدا شود از آن گاهی دماغ بیرون می‌آید و این خروج دماغ گاهی بعد
چند روز از وقوع تفرق و گاهی بعد چند هفته واقع میشود و برآمدن دماغ را از جای خود بلغت انگریزی هرنیا
میگویند العلامات هرگاه دماغ بر می‌آید اول شبه پیدا میشود که انگور است یا خون منجمد بر آمده لیکن این شبه را
باین طور رفع کنند که اگر دماغ است پس بالای آن قدری خون بود لیکن در آن حرکت نبض پیدا باشد که آن محسوس
میگردد و از آن بالیقین دانسته میشود که دماغ است و درین وقت علامات دیگر هم پیدا باشد لیکن علامات
حالت سری برال اریتیشن ضرور یافته میشوند و ورم حار بزودی پیدا میگردد و از آن مریض بعجلت هلاک میشود
اما گاهی از علاج خصوصاً در عهد طفولیت از آن صحت هم حاصل میشود و بعد آن کدام نقصان در حس
و حرکت باقی نمی‌ماند العلاج علاج خاص آن کم است لیکن باید که در علامات تامل کرده علاج کنند مثلاً اگر حالت
کان کشن یا کامپریشن باشد علاج آن آنچه نوشته شده نمایند بعد آن تدبیر مانع از حدوث ورم بعمل آرند و اگر کدام
جسم طبیعی مثل ریزه استخوان در دماغ داخل شده باشد بشرط امکان آنرا بیرون آرند و اگر کدام جسم غیر طبیعی مثل
گولی تفنگ وغیره در سر داخل شده باشد و محل ماندن آن ظاهر و معلوم باشد بشرط امکان آنرا هم برآرند و اگر
موضع ماندن آن معلوم نباشد در پی اخراج آن نشوند که گاهی بعد داخل شدن آن در کاسه سر هم مریض

مدتها زنده می ماند و اگر برای دانستن حال آن در سر زخم تازه پیدا کنند از آن بزودی مریض می میرد و هرگاه دماغ از جای خود
حرکت کرده و خروج نموده از زخم بیرون آید درین وقت بهتر آنست که از کارد آهسته آهسته دماغ را بهر قدر که از دهن زخم
بالا آمده باشد و زاید بود بتراشند تا برابر زخم گردد و بعده بر آن رفاده غلیظ نهاده از رباط بر بندند تا قدری از ثقل و
عصر آن دماغ از بیرون آمدن باز ماند و ازین تدبیر گاهی در اطفال انگور سیاه پیدا شده صحت حاصل میشود و گاهی بار بار از قوت
و کثرت دم دماغ از زخم کاسه سر بیرون می آید و بار بار قطع کرده میشود تا اینکه قریب یکحصه دماغ قطع کرده میشود و تا این
زمان مریض زنده می ماند در بیان اکسترا و ازیشن آف بلد یعنی بیرون آمدن خون از مجری خود در کاسه سر و مجتمع و منجمد
شدن آن بر دماغ بدانکه مجاری خون در دماغ چند جا هستند اول شریان که زیر استخوان سر و بالای ام غلیظ است و
منشعب شده از آن شاخهای شرایین کثیره در میان ام غلیظ و استخوان کاسه سر موجود میباشند دوم وریدیست که همین جا
میمانند و خون سیاه را ازین شریان گرفته بقلب میرسانند و شاخهای آنهم اینجا بسیار اند سوم مجری که در نفس ام غلیظ است
و در میان هر دو حصه دماغ و در قاعده دماغ یافته میشود و آنرا سائینس میگویند و دران خون زیاده میباشد
چهارم اوردة و شرایین صغار اند که خاصة در نفس دماغ یا زیر ام رقیق و بالای چین های دماغ یافته میشوند نسبتاً
مجاری اربعه مذکوره خون دماغ اند هر یک ازین مجاری اربعه شق شود و خون از آن بر آید پس بالائی مجری مذکور شق شده تا
آنجا خون در کاسه سر مجتمع میشود لیکن وقت شق شدن مجاری اوردة یا خون زیاده مجتمع میشود بدانکه شریان
که در میان استخوان کاسه سر و ام غلیظ است شق گردد از آن خون زیاده بر می آید و زیاده بر دماغ جمع و منجمد میشود و
اگر وریدی شق گردد از آن خون کم بر می آید و مجتمع میشود زیرا که در شق شدن شریانات از حرکت قلب خون زیاده خارج میگردد
بخلاف ورید که دران اثر حرکت قلب کمتر موثر میشود و لهذا شق شدن شریان زیاده خطرناک است السبب سبب انشقاق
رسیدن صدمه سخت است که بر دماغ رسد گاهی از رسیدن صدمه قلیل هم که از آن دماغ متحرک شود خواه بسبب انکسار
رسیده باشد شرایین و عروق صغار دماغ شق شده خون بر دماغ جمع میشود و العلامات بعد الانشقاق چند صورتها پیدا
میشوند یکی آنکه بعد رسیدن صدمه مریض بیهوش نشود و با حواس باشد لیکن بعد گذشتن قدری مدت بر آن بیهوش
گردد و از آن دانسته میشود که خون بر دماغ مجتمع شده و از آن دماغ متاثر گشته بیهوشی و علامات دیگر انضغاط دماغ پیدا
شده اند دوم آنکه از رسیدن صدمه قوی بیهوش گردد و بعد آن بیهوشی بر طرف شده بحواس خود درست شود و بعد از آن باز بیهوش گردد
بعد آن کام پرشین پیدا گردد و درین هر دو صورت یقین حاصل میشود که بیهوشی از شق شدن عروق و مجتمع شدن خون
بر دماغ است سوم آنکه بعد رسیدن صدمه حالت کان کشن پیدا شود و بعد آن ریاکشن شود لیکن هوش و حواس
دران درست نشود و بعد آن حالت کام پرشین طاری گردد و درین صورت صاف ظاهر میشود که خون بالای دماغ جمع شده
لیکن گاهی دیده میشود که علامات کان کشن و کام پرشن قریب قریب و مخلوط میباشند و این حالت وقتی یافته میشود که

خون قلیل بر دماغ مجتمع شده باشد گاهی علامات سری برال ارتجاجی همراه علامات کامپریشن موجود میباشند و این
وقتی که در دماغ تفرق اتصال آمده باشد دیده میشود پس آنچه بعضی دیده مانند علامات سرسام و سکته مجتمعاً یافته میشود
لیکن گاهی این علامات از نوشیدن شراب هم پیدا میشوند و ازان اشتباه در تشخیص واقع میشود که علامات تفرق اتصال
دماغ اند یا علامات زیاده نوشیدن شراب اند لیکن اگر از شراب بوده باشند بعد گذشتن مدت چهار پنج ساعت
مریض بهوش می آید و صحیح میگردد بخلاف علامات تفرق اتصال دماغ که گاهی از زیاده نوشیدن افیون هم حالت
مشابه بسکته پیدا میشود و درین وقت تفرقه کرده میشود باینکه در حالت زیاده خوردن افیون مردمک چشم صغیر میگردد
انجام اجتماع خون و انجماد آن بالای دماغ آنست که چون زیاده خون بر دماغ مجتمع گردد که ازان دماغ زیاده منضغط شود ازان
مریض فوراً یا بعد مدت قلیل هلاک میگردد و اگر خون قلیل المقدار از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شود پس اکثر آنست که این
خون خود در عروق منجذب میگردد و بعد آن ازان نشانی باقی نمی ماند لیکن گاهی ازان فالج پیدا میشود و گاهی خون قلیل
هم که از عروق برآمده در سر مجتمع میگردد ازان سرسام حار پیدا شده مریض هلاک میشود و گاهی ازان ورم مزمن پیدا گشته
بعد آن کدام عضله خاص یا کدام عضو خاص مسترخی میگردد العلاج علاج خاص آن کم است لیکن درینجا چند امر مقصود
علاج و ملحوظ اند اول آنکه آنچه خون از عروق برآمده بر دماغ مجتمع شده آن در عروق منجذب گردد دوم آنکه ورم حاد نه
پیدا نشود سوم آنکه هرگاه ببینند که خون چندان مجتمع شده که از ثقل آن اغلب دماغ منضغط شده مریض هلاک خواهد شد
درین وقت تدبیر اخراج آن از دماغ ضرورست تا از هلاکت محفوظ ماند لیکن اینهم در هر جا ممکن نیست بلکه هرگاه
از شق شدن شریان زیر استخوان کاسه سر خون در میان استخوان و ام غلیظ مجتمع گردد تدبیر اخراج
آن سزاوار است و اگر زیر ام غلیظ یا در نفس دماغ مجتمع شود لاعلاج است بالجمله هرگاه ضرب بر کاسه سر
رسیده بالای جلد نشان ضرب موجود باشد و بعد آن بیهوشی پیدا شود و بعد ازان باز مریض بهوش آید
و بعد آن باز بیهوشی ثانیه پیدا گردد و در بیهوشی ثانی در جانب مخالف جهت مضروب علیه فالج
پیدا شود درین صورت مناسب آنست که در جایی که نشان ضرب رسیده است آله مسمی به ترفاین
انداخته استخوان مضروب علیه را قطع کرده خون مجتمع را بیرون آرند و بعد برآوردن
خون مجتمع آنچه خون رقیق که گرد آن خواهد بود جاری و خارج شده حالت انضغاط دماغ بهتر
خواهد شد و اگر نشان ضرب بر جلد نه باشد درین صورت در میان ابرو و گوش در استخوان
راس جایی که بقدر دو انچه از مفصل استخوان کاسه اعلی بلند است زخم راست در عرض
و طول اسکالپ داده و بجای اسکالپ را منقلب ساخته استخوان سر را از زیر آن کشاده
ترفاین را بر استخوان رسانیده استخوان مذکور را قطع کنند زیرا که اینجا اکثر خون منجمد یافته میشود

بسبب اینکه شاخ کبیر شریانات اینجاست و بعد بر آوردن خون منجمد اسکالپ را برابر و متصل ساخته علاج زخم نمایند چنانکه نوشته شد
و گاهی با وجود یافتن این علامات هم در محل مضروب علیه بعد قطع استخوان خون منجمد یافته نمیشود در جای دیگر از محل ضرب
رسیده بسبیل کونتر کوپ یافته میشود لهذا اکثر معالجین متاخرین از داکتران عمل ترفائین را باستعمال نمی آرند بلکه عوض
آن تدبیر مانع ورم و جذب کننده دم در عروق بعمل می آرند باینکه مسهل میدهند و موهای سر را تراشیده برف یا آب
سرد یا سرکه و آب سادهٔ سرد بر سر می نهند و فصد میگیرند و آنچه علامات که بعد انتقال پیدا میشوند علاج آن میکنند بیان
بست و چهارم در انکسار فقرات عنق و ظهر و غیره بدانکه چنانکه از انکسار استخوان راس آفات و اعراضیه
پیدا میشوند همچنین از شکستن فقرات مذکوره آفات نخاعیه پیدا میشوند پس هرگاه صدمهٔ قوی بر کدام فقره از فقرات عنق
و ظهر میرسد و از ان نخاع متحرک گردد حالت کانکشن پیدا میشود یعنی از ان بر ظاهر بدن سردی و آثار آن ظاهر میشود
و بعد آن گاهی ریاکشن یعنی آثار حرارت ظاهر شده کام پریشن یعنی انضغاط دماغ پیدا میشود و علامات و عوارض آن موجود
گردد و گاهی انفلمیشن یعنی ورم حار پیدا میشود و گاهی این حالات تلفه از رسیدن صدمهٔ قلیل هم که همراه آن کدام فقره
منکسر نشود پیدا میشوند لیکن هرگاه کدام فقره منکسر گردد و از جای خود حرکت کند درین وقت هر سه حالت بالضرور پیدا میشود
زیرا که اگر بعد شکستن فقره منکسر از جای خود قدری حرکت کرده و کج شده باشد از ان انضغاط نخاع پیدا میشود و اگر بعد شکستن
از جای خود زیاده دور گردد و غشای نخاع هم شق میشود و در جرم نخاع هم خراش یا شق یا انقطاع پیدا میگردد و از ان
ورم یا هلاکت میشود در هر حال کانکشن از هر دو حالت یعنی انضغاط یا ورم نخاع پیشتر پیدا میشود با لجمله هرگاه بعد رسیدن
صدمه بر فقرات کانکشن پیدا شود سبب آن متحرک شدن نخاع می باشد از رسیدن صدمه و صدمه بر فقرات
چند طور میرسد یکی آنکه بلا واسطه صدمه بر نفس فقرات رسد چنانکه کسی مثل چوب و غیره بر آن زند یا کسی از اسپ
بروی پشت خود بر زمین افتد دوم آنکه بطور کونتر کوپ صدمه عام بدن بر فقرات و نخاع منتهی گردد چنانکه نزدیک رسیدن
صدمه گردن خالی باوقت افتادن از بالاخانه و غیره هرگاه بر روی قدم یا بر سرین کسی بیفتد دیده میشود و اعلامات
هرگاه بلا واسطه صدمه بر نخاع میرسد پس باعتبار مواضع خاص که بر آنها صدمه رسد علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً
اگر صدمهٔ قوی بر فقرات عنق که قریب اصل نخاع و سبب ما گانگلینک و نزدیک اند رسد از ان فوراً مریض هلاک
میشود و اگر صدمهٔ قلیل اینجا رسد از ان علامات اذیت عصب ما گانگلینک و نزدیک پیدا میشوند مثلاً اینکه حرکت قلب
ضعیف میگردد و دق می آید و فواق پیدا میشود و ضیق نفس و دشواری ظاهر گردد و گاهی چنان معلوم میشود که گویا مواد
پرده شکم کسی در خارج رسن بسته است زیرا که چون پردهٔ شکم از اذیت متشنج میگردد اثر آن تا خارج جلد ظاهر میشود
و گاهی در عضلات عنق تشنج پیدا میشود و گاهی درد بکرگردن و شانه و سینه یا در خشکی گاهی کی پیدا میشود و چون
صدمهٔ قوی بر فقرهٔ هفتم و هشتم تا نهم میرسد درین وقت استرخاء هر دو دست و بی حسی در جلد آنها پیدا میگردد

وگاهی در جای از آن زیادتی حس و در جای دیگر بی حسی حادث میشود و چون صدمه قوی بر فقرات ظهر و کمر رسد
از آن گاهی هر دو پا مسترخی و بی حس میشوند و گاهی حس باقی ماند و حرکت مفقود میشود و گاهی در یک پا استرخا و در پای دیگر
بی حسی پیدا میشود بالجمله درین نقصان که از رسیدن صدمه بر فقرات ظهر و کمر در رجلین پیدا میشود هم درجات اند
اول آنست که در رجلین ضعف پیدا شود و آخر این ست که هر دو مسترخی و بی حس شوند و در میان این هر دو درجه
درجات کثیره پیدا میشوند و گاهی همراه این حالت بول و براز بی اختیار جاری میشوند و گاهی بول تنها بی اراده
می آید و براز بلا اراده دفع میشود و گاهی بالعکس بول باختیار می آید و براز بی اختیار خارج گردد لیکن بهر حال
درین حالت قضیب مسترخی می ماند متشنج و ایستاده نمیشود آری هرگاه نخاع شق میگردد درین وقت البته قضیب
متشنج و ایستاده دیده میشود و چنانکه از اذیت دماغ هرگاه حالت کان لم یکن پیدا میشود همراه آن حرارت بدنی
کم میگردد و همچنین هرگاه از اذیت نخاع حالت کان لم یکن پیدا شود در ان عضو که ضعف یا استرخا پیدا شده باشد
حرارت بدنی کم میشود و چون این مریض را لباس حار پوشانند از ان عرق در جانب صحیح می آید و در جانب علیل
عرق نمی آید نیز آنکه از بی حسی حرارت خارجی که از لباس پیدا شده در بدن شعور نمیشود و انجام این حالت یکی از سه
که آنچه علامات عوارض که پیدا شده بود بجمله رفع شوند و صحت شود دوم آنکه علامات کان لم یکن رفع شده بعد آن حالت
کالم پیشین پیدا گردد سوم آنکه بعد رفع شدن کان لم یکن قدری اذیت و ضعف و بی آرامی باقی ماند و بعد آن
ورم مزمن در نخاع پیدا شود اما هرگاه صدمه بر نخاع نه بطریق تفرق و متحرک شدن تمام بدن یا عضو خاص بطول
گونه ای که رسد درین وقت گاهی که اهم علامت خاص نقصان و تفرق نخاع ظاهر میشود چنانکه علامات آفت در
بدن یا عضو خاص موجود باشند لیکن اکثر آنست که بعد رسیدن صدمه نخاع که باین نحو رسد اکثر ضعف در اعضای تحتانی
و خاصةً در رجلین یافته میشود اما هرگاه کسی از بالاخانه بر روی قدم افتد و از ان استخوان ساق یا فخذ بشکند
درین صورت صدمه افتادن بر نخاع کمتر میرسد و اگر در افتادن استخوان رجلین محفوظ از انکسار ماند بسبب گونه ای که
صدمه بر نخاع زیاده میرسد اما هرگاه بعد رسیدن صدمه بر نخاع حالت کالم پیشین یعنی انعصار نخاع پیدا شود و آن
گاهی بعد کان لم یکن به سبب جمع کردن خون که از رسیدن صدمه بر نخاع و شق شدن عروق بر آمده در میان استخوان فقرات و غشای
غلیظ نخاع یا در میان غشای غلیظ و نخاع یا در نفس نخاع جمع شده نخاع را از ثقل مقدار خود فشرده کند پیدا میشود و گاهی
بفور رسیدن صدمه قوی بلا واسطه بر نخاع رسد بسبب فشردن استخوان فقره منکسره پیدا میشود و گاهی بعد چند وقت
ورم مزمن در نخاع هرگاه آب از ان جدا گشته در میان غشای غلیظ و نخاع جمع شده فشرده کند پیدا میشود العلامات
بدانکه علامات انعصار موافق سبب و درجه انعصار مختلف میشوند پس اگر بعد کان لم یکن از بر آمدن خون از عروق این
حالت پیدا شود درین وقت علامات آهسته آهسته پیدا میشوند مثلاً ضعف حرکت در رجلین نقصان حس آنها

پیدا شده و بهتر ایستاده میگردد لیکن اگر اجتماع خون درمیان استخوان فقره و غشای غلیظ نخاع شود پس اگر در جانب خارج که
بسوی پشت است انفجار قلیل واقع شود زیاده نقصان باعصاب حس میرسد و اگر در جانب داخلی که بسوی بطن است
اجتماع خون و انفجار زیاده گردد باعصاب حرکت زیاده نقصان میرسد و اگر درمیان غشای غلیظ و نخاع ریخته جمع شود
درین صورت خون بتدریج در این موضع گرد نخاع در هر جانب آن برابر جمع میشود و آهسته آهسته این اجتماع و انفجار
از محل رسیدن صدمه تا مبدء نخاع ممکن است که منتهی گردد لهذا دران اول حس و حرکت رجلین باطل شده بعده اثر
آن در اعضائیکه بالای کمر اند پیدا میشود پس ازان بقدر منفجر شدن نخاع در جمله اعضای بدن سوای راس استرخا
ظاهر میگردد و فالج در هر دو جانب بدن پیدا میشود و هرگاه خون در نفس نخاع ریخته مجتمع گردد پس بسبب موضع و مقدار
خون علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر خون بسیار باشد درین صورت در عضو خاص که دران عصب حس از محل آفت
آمده حس کم میگردد و اگر مقدار خون زیاده باشد که ازان بر نفس نخاع ضرر زیاده شود ازان در هر دو جانب بدن فالج
حادث میگردد بالجمله هر سبب که نخاع منفجر شود و ازان در حرکت رجلین ضعف و نقصان پیدا شود درین وقت
در جریان بول و براز هم فرق از مجری طبیعی پیدا میگردد مثلاً هر دو بی اختیاری جاری میشوند یا محتبس میگردند
و باختیار نمی آیند یا براز باختیار می آید و بول محتبس بود و باختیار مریض نمی آید انجام انفجار نخاع اینست که اگر
خون کم برآمده باشد هرجا که بود ممکن است که جذب کرده شود و ازان صحت تامه حاصل شود و بعد آن کدام شکایت باقی
نماند یا بعد حصول صحت قدری ضعف در بدن باقی بماند خاصته هرگاه در نفس نخاع شق واقع شده باشد یا بعد
جذب شدن قدری از خون مذکور در عروق در نخاع ورم پیدا شود و اگر خون کثیر از عروق برآمده باشد ازان نخاع
بیکار و ضعیف میگردد و گاهی دران قوت نمی آید و هرگاه خون کثیر چندان برآمده درمیان غشای غلیظ و نخاع جمع شود که تا مبدء
نخاع آهسته آهسته این خون درین غلاف برسد و بسبب آن کاربونکا ستک و فزیکت نگردد ازان فالج در هر دو جانب
بدن پیدا میشود و ازان مریض می میرد و همچنین هرگاه بسبب کسر کردن استخوان فقره منکسر نخاع منضغط میشود درین حالت
هم بسبب قوت و ضعف سبب علامات مختلف پیدا میشوند مثلاً اگر ضغط قلیل است ازان ضعف رجلین پیدا میشود و اگر ضغط قوی
در رجلین استرخاوی حسی حادث گردد و بول و براز بی اختیار می آید و چون بعد صدمه مرض کام پیشن پیدا میشود در بعضها
آن آهسته آهسته و بعد مرور مدت دراز از رسیدن صدمه بر نخاع و بعد حدوث ورم مزمن ظاهر میگردد اما ورم که بعد
رسیدن صدمه بر نخاع حادث میشود پس گاهی بعد کان کشن و گاهی بعد کام پریشن هرگاه صدمه قوی رسیده باشد گاهی
خود بعد رسیدن صدمه خفیف هم بر نخاع حادث میشود بی آنکه قبل آن کان کشن یا کام پریشن یافته شوند العلامات
علامات ورم باعتبار سبب آن مختلف میشوند مثل اینکه هرگاه صدمه بلا واسطه بر نخاع رسد یا بسبیل کرنکس تری یا آن
یا بسبب متحرک شدن جلد بدن نخاع هم متحرک شده ورم پیدا گردد علامات حدوث ورم مختلف پیدا میشوند پس هرگاه ورم

نخاع از رسیدن صدمه بلا واسطه بر نخاع پیدا شود و این وقت آنچه وجع که از صدمه پیدا شده بود در محل ماؤف زائل نگردد
اگرچه اذیت جلد و لحم بعد چند روز رفع میگردد بلکه درد بر محل استخوان زیاده شود و چون انگشت را بر استخوان منکسر نهاده فشار
کنند درد بر محل مضروب علیه و بالای استخوان زیاده محسوس میشود و هم سوای محل مضروب علیه در فقرات دیگر کیفیت درد
پیدا میشود و مریض را امکان نباشد که بسوی قدام نگون شود یا بسوی یمین و یسار گردن را حرکت دهد یا از تمام بدن بجا
که توجه آنسو مقصود بود حرکت میکند و درد در رجلین هم پیدا میشود و این درد گاهی بجوار یک شاخ عصب نخاعی [illegible]
تا قدم میرود و گاهی در تمام رجل و بهر جا عام میباشد و گاهی در جلد رجل حس زیاده و زمانی کم میگردد و چون مرض ترقی کند زیاده
گردد و تشنج در رجلین گاه گاه پیدا میشود و گاهی [illegible] رجل متمدد میشوند و این علامت وقتی که ورم در نفس نخاع پیدا
شده از آن در نخاع لینت حادث گردیده میشود و چون ورم در نفس نخاع پیدا شود پس گاهی آهسته آهسته
متزاید شده تا دماغ میرسد و چون تا دماغ کوچک میرسد درین وقت علامات که ازو ظاهر میشوند و دران مریض هلاک
گردد و هرکه ازین مرض تا حالت پیدا شدن تشنج میرسد از موت کمتر خلاصی مییابد این یک انجام [illegible] ورم ست انجام دیگر این است
که بعد ورم استرخاء رجلین یا پیدا میشود و درین حالت دو سه ماه یا یکدو سال زنده مانده از مرض دیگر مثل ورم مثانه
یا ورم گرده یا ورم ریه یا سل یا از ضعف و کمزوری که بسبب حدوث زخمها در محل عصعص و ورک و بالای سرین از
زیاده ماندن بر پلنگ پیدا میگردند حادث میشود میمیرد انجام سوم آنست که ورم نخاع دفع شود و بعد آن قدری
ضعف در رجلین باقی ماند و بسبب آن مریض اعرج گردد یا قدم را کشیده راه رود و انجام چهارم آنست که بعد زوال
ورم نخاع کدام شکایت باقی نماند و مریض چنانکه قبل رسیدن صدمه بوده صحیح و قوی گردد و این انجام بسی قلیل
دیده میشود اما هرگاه بسبب متحرک شدن جمله بدن چنانکه وقت افتادن از بالای بام بر زمین یا از رسیدن
صدمه گردون دخانی بدن عموماً بحرکت می آید یا بسبیل [illegible] تر که صدمه بر نخاع رسد و از آن دران حرکت
پیدا شده ورم حادث شود پس درین وقت اول در فقرات نه از خم کردن و نه از نگون شدن درد پیدا میشود لیکن
در بدن قدری ضعف محسوس میگردد زیراکه از متحرک شدن نخاع آنچه قوت عصبیه که از آن در عضلات می آمد نمی آید لهذا
در بدن قوت بدنی و نفسانی هر دو کم میشوند بعد چند هفته یا چند ماه یا یکسال ضعف قوی بدنیه و نفسانیه زیاده میشود
و در فقرات ظهر جابجا درد پیدا شود جائیکه مبدء عصب نخاعی ست و از مبدء عصب تا آخر آن این درد منتهی میگردد و
بسبب آن در بدن و رجلین هم جابجا درد محسوس میشود و حس زیاده یا کم دران یافته شود و قوت نفسانی زیاده ضعیف
میگردد و در فقرات ظهر سختی پیدا میشود که بسبب آن علیل را نگون شدن بسوی قدام یا متوجه شدن بسوی یمین و یسار
از نصف بدن بالای کمر ممکن نشود و بعد آن علامات نقصان دماغ پیدا میشوند و وقت خفتن حالت کابوس
پیدا گردد و در حواس خمسه ظاهره هم نقصان ظاهر شود مثل اینکه از چشم کم بیند یا بطور احول بیند و از گوش کم شنود

یا بسبب مشوش شدن فعل حاسه سمع آوازهای غیر موجوده را میشنود و از حس ذوق ادراک مذوقات کم می‌نماید و از حس
شم هم گاهی کم بوییده و گاهی روائح غیر موجوده در خارج را ادراک میکند و در حس جلد هم نقصان پیدا میشود
و در حاسه سادس ظاهر که آن را متاخرین انگلستان پیدا و ظاهر کرده‌اند که آن حس عضلات است ضعف پیدا میگردد و بسبب
آن حکم صحیح در مقدار اشیای ثقیله و خفیفه نمیکند و چون راه رود مثل سکاری مائل بسوی یمین و یسار میشود و بالجمله برین
منوال قوی نفسانیه و بدنیه آن رفته رفته کم و زائل میشوند تا اینکه ورم نخاع تا دماغ رسد درین وقت ضعف و
استرخا در جمله اعضای بدن پیدا میگردد که بسبب آن کدام حرکت بقوت از آن صادر نمیشود و اگرچه در ابتدای این
مریض قدری حرکت میکند اما بعد مرور مدت معتد به فالج عام ظاهر میشود و در عقل و فکر هم نقصانات پیدا میگردد
و انجام این ورم نخاع این است که از آن مریض نجات نمی‌یابد اما اینکه چگونه هلاک میشود پس گاهی آهسته آهسته بتدریج
ضعیف گشته هلاک میشود و گاهی از مرض مثانه و گاهی از مرض ریه و گاهی از امراض دیگر اعضا که بعد آن پیدا میشوند
جان بحق تسلیم میکند بالجمله همیشه انجام این قسم ورم نخاع بد دیده شده العلاج در حالت کان کشتن مریض را
آرام تمام دارند و بر روی شکم خوابانند که از آن سه فائده حاصل میشوند اول اینکه چون فقرات ظهر که بر صفحا از همه بالا اند
و آن در حیوانات چهارپایه و غیره بخوبی مشاهد است در حالت استلقا از همه زیرتر میشوند و ثقل بدن بر آنها می‌افتد
از آن خونی که در آن مجتمع میشود بدشواری از آن خارج میگردد و چون بر شکم خوابانند خون مجتمع در آن بخوبی از آن دفع
میشود دوم آنکه در صورت ماندن مدتی بر شکم این موضع متغیر نمیشود سوم آنکه در صورت ماندن بر روی شکم علاجات فقرات ظهر
سهل میگردد و مثلا حجامت بسهولت بر آن می‌نهند و ادویه موضعیه بسهولت بر آن ضمادها و طلاها باستعمال می‌آرند و هم در
صورت ماندن بر روی شکم آنچه زخمها در حالت ماندن بر پلنگ بالای ورک و عصعص پیدا میشوند حادث نمیگردند و بعد
فراغ ازین تدبیر برای دفع کردن کان کشتن حجامت با شرط بر پهلوی فقرات ظهر نهادن مفید میشود و گاهی از نهادن
قطعه برف بر فقرات مضروب علیها هم نفع ظاهر میشود و برای تقلیل اذیت و درد که از آن در دماغ هم اذیت پیدا میشود
و خواب نمی‌آید کلورل هائیڈریٹ برای آوردن خواب و برومائیڈ پتاس برای تقلیل اذیت نوشانند و چون بندرت
کامپریشن پیدا شود درین وقت علاج خاص آن قلیل است لیکن چونکه درین وقت امید است که خون در عروق
منجذب شود لهذا برای آن تدبیری که معین بر منجذب شدن خون است نمایند و آن کاونٹر ایریٹیشن است یعنی پیدا کردن
اذیت در جانب مخالف محل ماؤف و برای آن حجامت بی شرط بر محل ماؤف نهند تا اجتماع خون از باطن عضو بسوی
ظاهر جلد آید و هم نهادن پلاسٹر اف کنتھریڈس برای ازین قبیل است و ایضا استعمال بلسٹر قریب محل ماؤف معین
بر جذب است و از ادویه مشروبه سلوشن هائیڈرارج ارم با کلورائیڈ برو نوشانند تا حالت تریبا پیدا
پیدا میشود و بعد آن آیوڈائیڈ پتاس با آب ساده حل کرده نوشانند تا خون در عروق منجذب گردد و هرگاه ورم پیدا شود

قطعه پرچه کوفته در شانه گوسفند پر کرده بر محل متورم نهادن مفید است که ... متورم ... از اله
اجتماع خون از عروق میشود و برای ورم نافع میگردد و بعد آن باز اول ... نهادن خواستن با شرط ...
قطره ماوف و نوشانیدن مسهل قوی مفید میشود و بعد این تدابیر مرهم سیماب بر محل ... بالا ... بانی ...
چندان نوشانند تا قی پیدا شدن جوشش دهن رسد بعد آن ... اول ...
و چون ورم دفع شود بالتمام و ضعف تنها در عضو یا در اعضا بسبب اعصاب ... آمده باشند باقی مانده باشند
استرکنینا و مرکبات کچله نوشانند و هم آهن و مرکبات آن خورانند و ... نوشانند لیکن اگر از ورم ... تشنج
پیدا شده باشد و آن دانسته میشود از تمدد و سختی ... از استعمال کچله
و استرکنینا و مرکبات آن نه نمایند که درین وقت از نوشانیدن آن مضرت پیدا میشود و چون مرض بدین حد رسد
دران از هیچ دوا فائده حاصل نمیشود یعنی تشنج صحیح نمیگردد و مناسب آنست که درین وقت علاج تندرستی نمایند
مثل اینکه اغذیه جیده خورانند و مقویات مثل بارک و کونین ... تقویت اعصاب ...
قسمی از نمک است که آنرا از نمک سمندر درست ... ساده ... درین
مریض را تا کمر نشانند یا این آب را در قمع لوله دار اندازند ... لوله آن ... سازند
از ... آب ... قدری ... پیدا شود که ازان نفع ... حاصل ... اعضا مثل ... وغیره که بسبب آن
ضعیف ... باشند ... سازند که ... پیدا شده خون کثیر ... ازان
این اعضا بالکل ... ضعف برطرف گردد و قوت ... قبول کنند و هم ... تقویت ...
نمایند و اگر بول محتبس باشد در بیست و چهار ساعت روز و شب سه بار با دخال ... بول را جاری کرده باشند تا ...
برطرف گردد و ... حال مریض باشند که از ... بالای ... پیدا نشوند و ...
چنانکه در علاج ... سپید ... نوشانند و هرگاه تفرق اتصال ... پیدا شود و آن گاهی از ... گلوله تفنگ ...
فقرات یا از ... مثل سنان و پیکان تیر در فقرات و نخاع عارض میگردد و گاهی از شکستن ... شدن فقرات
هم در نخاع تفرق اتصال پیدا میشود و درین وقت گاهی در اتصال آن تفرق تام میشود یعنی قطعات جدا میگردند و گاه
بعض آن جدا و بعض دیگر متصل ... و در هر دو صورت علامات مختلف یافته میشود مثلاً هرگاه نخاع مطلقاً از اتصال
تام جدا شود درین وقت آنچه اعصاب حس و حرکت که از جای مقطوع ... رفته باشند آن عضو مسترخی میگردد و حس و حرکت
آن باطل میشود و حرارت اعضای مسترخیه از حرارت اصلی بدن کم میگردد حتی که وقت امتحان در آله مقیاس الحرارت سیماب از
هشتاد و ... درجه ... و چون بر اعضای ... دست نهاده احساس کنند به نسبت اعضای دیگر بارد محسوس میشوند
بسبب اینکه دوران خون درانها کم میگردد و ... اعضا غذای خود ... کم ... این اعضا ... لاغر میشوند و گاه

بعض نخاع منقطع و متفرق و بعض آن متصل باقی ماند درین وقت در اعضائی که در آنها اعصاب حس و حرکت از آن آمده اند
اختلاف در حس و حرکت پیدا میشود باین گونه که در بعض مقامات عضو واحد مثل جلیین قوت حرکت کم بود و در بعض
مقامات آن حس کم باشد یا مطلقاً مفقود بود و در بعض مقام دیگر حس و حرکت هر دو مثل حالت صحت میباشند و در ابتدا
حرارت درین اعضا زیاده میشود و گاهی در تمام بدن از پیدا شدن ورم در نخاع حرارت زیاده میگردد ولیکن بعد چند ساعت
یا چند روز این حرارت کم میشود بالجمله در هر دو حالت یعنی هرگاه نخاع بالتمام منقطع شود یا بعض آن جدا و بعض آن متصل
باشد علامت عام زخم آن است که در هر دو جلیین استرخا پیدا میشود و هم هر دو پا خشک و لاغر میشوند و بالای جلد آنها
خشکی پیدا گردد و از آن سبب سده پیدا میگردد چنانکه در دق و سل از جلد جدا میشود پس اگر درین حالت مریض تا زمان دراز
زنده ماند جلد بدن آن لاغر و خشک گشته حالت گنگسا پیدا شده در آن مریض هلاک میشود و ایضاً باعتبار مواضع خاص
نخاع هم علامات خاص میشوند مثل اینکه هرگاه بر آخر نخاع زخم رسد از آن جلیین مسترخی میشوند و بر معای مستقیم و مثانه
هم اثر استرخا ظاهر میشود باینگونه که براز و بول بی اراده جاری میشوند و هم سلس البول یا احتباس بول پیدا میشود و در وقتیکه
نخاع قطع یا شق شده باشد قضیب در ابتدای مرض ایستاده می ماند انجام این تفرق اتصال آن است که از یکماه تا چند ماه
ممکن است که مریض زنده ماند در آخرین [illegible] و هم گرده یا ورم مثانه یا حالت گنگسا پیدا شده در آن مریض هلاک شود
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع بین المنکبین پیدا شود درین وقت استرخا در عضلات طرفین و شکم پیدا میشود و دیگر علامات
تفرق اتصال نخاع که مذکور شد نیز هم موجود میباشند و هم همراه آن مریض را ممکن نیست که عطسه یا سرفه او را آید زیرا که از استرخا
عضلات سر شکم ایشان این حرکات ممکن نباشد و هم در تنفس دشواری ظاهر میشود و انجام این تفرق اتصال نخاع آن است
که مریض همیشه در آن می میرد لیکن ممکن است که تا سه هفته زنده ماند و بعد آن هلاک شود خواه از پیدا شدن حالت آسفکسیا
که آنرا در عربی اختناق حرارت غریزی میگویند و آن از نه رسیدن هوا در ریه بجون پیدا میشود و اگر از آن نه میرد از
ورم ریه هلاک میشود یا اسفگان جیشت گوشت پیدا شده از آن در ریه آب ریخته مجتمع میشود و از آن هلاک میگردد
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره ششم و هفتم از فقرات عنق پیدا شود درین وقت علاوه علامات مذکوره در تفرقات
سابق در هر دو دست هم استرخا پیدا میشود و عضلات بغل و سینه هم مسترخی میشوند و بجز پرده شکم عضو دیگر معین بر
تنفس نماند و سبب محفوظ ماندن پرده شکم از استرخا این است که فرینیک عصب که محرک پرده شکم است از زخم اینجا
از قطع محفوظ میماند و درین حالت مریض زیاده از چهل و هشت ساعت زنده نمی ماند و از این تفرق اتصال در حالت
آسفکسیا که اختناق حرارت غریزی است و از عدم رسیدن هوا در ریه و فاسد شدن خون پیدا میشود مبتلا شده
هلاک میگردد و درین حالت قریب موت رنگ روی علیل مائل بسیاهی و لبها نیلگون میشوند و چشمان قدری سرخ و
جاحظ میباشند و وجه منتفخ و متورم میباشد زیرا که از اسفگان جیشت شش و جه آب از عروق جدا شده در جسم و

[illegible] ساعت [illegible] بعض [illegible] حرارت در بدن و اعضا [illegible] که در آن اعصاب [illegible] تفرق اتصال نخاع [illegible] زیاده [illegible] حرارت [illegible] فقط ۱۲ [illegible]

تشنای خانه دار وجه پخته و ممتنع شده ورم وجه پیدا میکند و بعد ظهور این علامات مریض جان بحق تسلیم میکند
و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره دوم و سوم از فقار عنق که قریب بسر نخاع ست پیدا شود پس چونکه قریب
این موضع عصب فرنیک از نخاع بر آمده است و آنهم همراه این تفرق اتصال منقطع یا متغیر میشود ولهذا در حرکت
پرده شکم هم که از تحریک فرنیک متحرک میشد ستر خی میگردد پس درین حالت فوراً مریض هلاک میشود العلاج
کدام علاج خاص برای تفرق اتصال نخاع نیست لیکن بحسب علامات هر اذیت و کلفت که ظاهر شود برای
رفع شدن آن کوشش فرمایند و زیاده اهتمام در امر بول مریض باید نمود که اگر محتبس باشد هر بیست و چهار ساعت روزی
سه چهار بار بادخال قاتاطیر آنرا اجاری سازند و اگر جاری باشد ظرف را از محل بول چنان متصل سازند که بول ظرف برود
و بستر و لباس آن از تری بول محفوظ ماند تا زخمها بر ورک و سرین پیدا نشوند و پا ها اگر سرد باشند بر آن پنبه ملوح پیچیده و با
کدام روغن مناسب دست ها را آلوده بر پای مریض مالش سازند تا اینجا گرمی پیدا شده خون در آن آید و عضلات
وغیره اعضائیکه در پا ها هستند از نیامدن غذا خشک ولاغر نشوند و ازین تدبیر اگر نخاع تمام منقطع نشده باشد بعد
صحت افاده قوت عصبیه نماید پا ها کار خود خواهند داد و الا اگر از نیامدن خون پا ها خشک ولاغر گشته بیکار شده باشند
بعد صحت نخاع و افاده قوت عصبیه هم کار خود نخواهند داد و از ان همیشه مریض مفلوج خواهد ماند و اگر در مثانه ورم
پیدا شده باشد علاج آن نمایند تا از ورم آن ورم گرده پیدا شده مریض بزودی هلاک نشود و برای بستر مریض بهتر
آنست که بستر هوای یا مال که در ولایت ساخته میشود مهیا سازند باقی علاج تندرستی نمایند از انکه اغذیه جیده
خورانند و بر کدام مرکب مریض را سوار کرده در هوای صاف گردانند و ادویه مقویه و منزل لسید نوشانند و ایضا باید
دانست که گاهی در فقار عنق و ظهر بسبب رسیدن صدمات حالتی پیدا میشود که دران فقرات مذکوره از کشیدن اربطه
و عضلات در جای خود حرکت کرده بجانبی مائل و خالص یا باز میشوند و این را در لغت انگریزی انسپراین بکسر الف و سکون
سین مهمله و کسر بای موحده فارسی و رای مهمله و کسر الف و سکون یای مثناة تحتانی و نون میگویند و در عربی وثی و وهن
و در هندی موچ آنا میتامند و زیاده ظهور این حالت در فقرات گردن و کمر که اینجا حرکت زیاده است می شود و
آن اسباب افتادن از اسب یا از مکان بلند بر روی سر که از ان عضلات عنق و اربطه کشیده و کج و منحرف شوند
یا رسیدن صدمه حرکت گردون دفعی و گاهی برداشتن شئ ثقیل و هم مصارعت و گاهی از آویختن گلو در رسن بهیأت موسوم
به هتیله و گاهی از آویختن گلو در رسن هرگاه کسی باراده خودکشی گردن خود را در حلقه رسن انداخته کشیده باشد
و دیگری پیش از مردن آن رسیده حلقه را قطع کرده دهد العلامات درد در محل ماؤف زیاده میباشد و اگر چه مریض در
آرام بود لیکن این درد در آرام هم زیاده میماند اما اگر قدری حرکت کند از ان درد مذکور شدت میکند و بهمین سبب
مریض را تحریک عنق ممکن نباشد و همیشه گردن خود را باستقامت میدارد و اگر ضرورت متوجه شدن بجانبی پیش آید

[illegible]

از تمام بدن آسان میگردد و چون سر بر بالش نهد یا اراده خود افتادن است و گشتن از یک پهلو بر پهلوی دیگر ممکن نبود بلکه با سر را
از دستهای خود یا از دست دیگری از بالش برداشته انتقال به پهلوی دیگر میکند چه هم در عضلات اینجا ورم پیدا بود و چون
در فقرات کمر بود مریض منتصب میماند و اگر به نشستن و حرکت از قعده نشستن کردن ممکن نباشد پس اگر ضرورت نگون شدن
میشود زانو و پای خود را بر زمین نهاده می‌نشیند و وقت استوار شدن بجای از تمام بدن خود میگردد و اگر صدمه قوی
رسیده باشد پس گاهی حالت فالج و کشش هم پیدا میشود و انجام اینحالت آنست که اکثر در دو سه هفته تا انتهای ورم درد رفع
شده صحت تامه حاصل میشود و گاهی تا دو سه ماه یا شش ماه درد باقی میماند و بعد از آن صحت میشود و گاهی اینجا بعد ضعف قدری سختی
باقی میماند که بسبب آن هرگاه کدام حرکت قوی میکند یا فقره بر دوش کدام جانب عضو خم میشود یا میگردد درد پیدا میشود
و گاهی ورم در ارتباط و عضلات فقرات مذکوره واقع پیدا شده تا انتهای نخاع در غشای نخاع منتهی میگردد و از آن علامات
تورم نخاع پیدا میشوند و انجام آن انجام ورم نخاع میشود و گاهی از پیدا شدن ورم ارتباط و عضلات سبب از قلیل
ورم سبعی آب منفجر میشود و از آن در عضو یکه از ورم حرکت پیدا است استرخا حادث میشود لیکن این استرخا بسبب
زوال ورم ارتباط و عضلات زائل میگردد و هر گونه فتیج میگردد العلاج علاج آن علاج برای کان کشتن و آنچه از آن
پیدا میشود مثل کام بهشتن یا ثقل بهشتن مذکور شده در اینجا هم بسبب ضرورت نقل آن نمیکند هرگاه در فقرات ظهر و عنق
انکسار واقع شود و آن گاهی از رسیدن ضربت به ضرب یا سقوط کلی و به واسطه بر فقرات مذکوره صدمه پیدا میشود و گاه
از صدمه گلوله تفنگ بر آن حادث میشود و هم هرگاه بزور قوت این فقرات خم شوند چنانکه کسی بالای فیل سوار باشد
و اتفاقاً فیل آن را از زیر محراب در مکان یا از زیر شاخ درخت بر گذراند پس از گذر کردن محراب و شاخ درخت سرنگون شود و فقرات عنق
بقوت از آن خم شده منکسر گردند و گاهی از در آمدن و غوطه زدن در آب قلیل از جانب سر فقرات عنق و ظهر منکسر شوند
و گاهی از افتادن از بالای اسب بر زمین انکسار در آن پیدا میگردد یا الحاصل هرگاه از رسیدن صدمه بسیار بالا واسطه بر فقرات
انکسار در آنها پیدا شود در این وقت بر هر فقره که صدمه میرسد ممکن است که منکسر گردد اما هرگاه از انحنا و راس و خم
شدن فقرات انکسار پیدا شود پس اکثر در فقرات عنق و کمر که آنجا حرکت زیاده است این انکسار حادث میشود
و باید دانست که در فقرات انکسار بسه وجه میشود اول اینکه از جمیع آنها که مثل جسم پهلوی فقرات اند انکسار حادث
شود دوم آنکه در زوائد یعنی خارهای که پشت فقرات میباشند آن را انسناس گویند انکسار پیدا شود و آنها
جدا شده بسوی داخل نه روند و در این هر دو صورت خوف نقصان زیاده نیست اما اگر خارها شکسته
اندرون روند چنانکه نخاع را مجروح کنند در این وقت البته خطر زیاده پیدا میشود سوم آنکه در نفس فقره انکسار آید
و آن از وسط خود جدا شده دو قطعه گردد و در این وقت ضرور است که قطعات آن در ارتفاع و انخفاض مختلف
میشوند و بسبب آن انضغاط و انقطاع در نخاع پیدا شود و آن هر دو روی اند العلامات چونکه صورت

انکسار مختلف است لهذا علامات هم مختلف بوند لیکن عموماً چون فقره منکسر گردد درد بر محل انکسار پیدا میشود و این
درد وقتیکه مریض در آرام باشد هم موجود میباشد و نزدیک عمر کردن و حرکت نمودن زیاده میشود و هرگاه فقره بالتمام
منکسر شده جدا گردد قطعات شکسته آن ارتفاع و انخفاض دیده میشود باین صورت که قطعه که بالاست بلند و قطعه
که زیرین است منخفض دیده میشود لیکن هرگاه استخوان منکسر بجای خود ماند البته تشخیص دشوار میشود زیرا که ورم لحم و جلد
که بالای فقرات است ساتر میشود پس اگر خاریکه بر فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت انچه ارتفاع در
خرزات بجانب پشت دیده میشود در ان در محل انکسار فرق پیدا گردد و نقصان خار منکسر ظاهر شود پس اگر این خار
شکسته با فقره منکسر غایص داخل شده باشد درینجا غور و انخفاض پیدا خواهد شد پس اگر همراه انکسار فقره کدام
نقصان در نخاع نرسیده باشد درین وقت انچه علامات وثی که در فقرات آید و پیشتر نوشته شده اند موجود میباشند
واگر در حرام مغز هم نقصان با انکسار آمده باشد انچه علامات کام پشت و افعال میش و شق شدن نخاع پیشتر نوشته شده اند
درین وقت موجود میشوند انجام انکسار فقرات اینست که چون انکسار در خرزات یعنی خارهای بالای پشت فقرات باشد
و خراب آن که در ان نخاع میماند آید از ان اکثر مریض هلاک نمیشود ولیکن بعد مدت دراز صحت مییابد و بعد صحت هم قدری
درد و ضعف بر محل انکسار باقی می ماند و اگر ورم از محل انکسار تا غشای نخاع رسد از ان هم نقصان پیدا میشود و همچنین
اگر استخوان فقره شکسته اندرون رفته نخاع را عصر کرده باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فالج شده بزودی هلاک میگردد
و هرگاه انکسار درمیان فقره دوم و سوم پیدا شده که انجا فم ملک قریب است درین وقت مریض فوراً هلاک میشود و
العلاج کدام علاج خاص آن نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود رفته بجای خود انجا ممکن نیست چه در ان
خوف است که ازین تدبیر انچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد آنهم منقطع میگردد ولیکن انچه در علاج کوفتن نخاع
و هم در تفرق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا باستعمال آرند و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و برآوردن
آن از مغز بقبضه ممکن نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شق کرده استخوان مذکور را ببینند اگر لایق برآوردن
باشد استخوان مذکور را از کلبتین گرفته برآرند والا از آره ترفائین برده و محل انکسار قدری استخوان را تراشیده دهن زخم را
وسیع کرده ریزه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انضغاط نخاع رفع شود ولیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و تکرار است
بشرط نافع آمدن آن در تجربه هر جا که خواهد باستعمال آرد فقط ۞ **فصل چهارم در انخلاع
استخوان** و آنرا بلغت انگریزی دس لوکیشن بکسر دال و سکون سین مهمله و ضم لام و سکون واو و کسر کاف
و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون گویند و آن عبارت است ازینکه یک استخوان از مفصل از موضع
طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جا قریب آن باشد برود و این فصل هم مشتمل است بر چند بیان بیان اول
آنکه کدام استخوان منخلع میشود پس بدانکه هر مفصل که در ان حرکت است در ان انخلاع پیدا میشود و مفاصل که

چهار قسم اند اول آنکه سرهای دو استخوان مماس یکدیگر باشند یعنی سطح خارجی یکی با سطح خارجی دیگری بطور مماس
بوده در میان هر دو قدری حرکت بطور حرکت راست پیدا شود و از رباط بسته بوند و این مفصل در میان
عظام رسغ و مشط و عظم سینه جائیکه سر دو ملاقی شده اند یافته میشود و آنرا بلغت انگریزی گلائیڈنگ جائینٹ بفتح کاف
و فتح لام و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و دال مهمله هندی و سکون نون و کاف فارسی و فتح جیم و سکون
الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون نون و تای مثناة فوقانی هندی یعنی مفصل مماس دوم آنکه سر یک استخوان
مدور باشد و در نقره سر استخوان دیگر که مقعر و تنگ باشد داخل بود چنانکه در مفصل ورک و مفصل شانه است
و این را بلغت انگریزی بال اینڈ ساکٹ جائینٹ یعنی مفصلیکه از داخل شدن شئ مدور در شئ مقعر پیدا شود
سوم هنج جائینٹ بکسر های هوز و سکون نون و جیم فارسی و آن اینست که از آن حرکت انبساطی و انقباضی
حاصل شود چنانکه در مفصل مرفق و رکبه و دیگر مفاصل عظام انامل است چهارم پیوٹ جائینٹ بکسر بای موحده
فارسی و سکون یای مثناة تحتانی و فتح واو و تای مثناة فوقانی هندی و آن اینست که در آن سر استخوان در
استخوان در طول خود حرکت کند لیکن بسیار میکند چنانکه استخوان زند اعلی حرکت میکند پس در هر چهار
قسم مفاصل انخلاع واقع میشود ایضاً بدانکه چون مفصل از جای خود حرکت میکند پس گاهی بالتمام سر
استخوان از محل طبیعی خود جدا شده بیرون می آید که مطلقا تقابل بینهما باقی نمی ماند و این قسم انخلاع اکثر در قسم
اول و دوم و چهارم مفاصل پیدا میشود و این را دس لوکیشن کامپلیٹ یعنی جدا شدن مفصل
بالتمام که در آن مطلقا تقابل باقی نماند میگویند و اگر بالتمام جدا نشده باشد بلکه قدری بینهما تقابل
باقی باشد آنرا بلغت انگریزی ان کامپلیٹ یا پارشل یعنی انخلاع ناتمام گویند و انخلاع ناتمام اکثر
در قسم ثالث مفاصل زیاده دیده میشود ایضاً اگر انخلاع تام یا ناتمام تنها بود یعنی همراه آن در لحم ظاهر
جلد زخم نه پیدا شده باشد اگرچه در داخل زخم بود زیرا که در انخلاع مفصل در اربطه و عضلات
داخله همیشه نقصان و تفرق اتصال پیدا میشود لیکن چون در خارج نباشد لهذا آنرا سمپل دس لوکیشن میگویند
و اگر همراه انخلاع زخم تا لحم و جلد ظاهر هم رسیده باشد آنرا دس لوکیشن کمپونڈ مینامند و هرگاه انخلاع بسبب
حرکت عضلات بدن پیدا شده باشد آنرا اسپانٹینس یعنی انخلاعی که خود بخود از سبب بدنی پیدا شود نامند و
هرگاه انخلاع از بطن مادر و فطری بود آنرا کانجنٹل یعنی انخلاع فطری و مولودی گویند و اکثر سبب آن
نقصان تولد عظم در اصل خلقت میباشد که بمقدار طبیعی خود نارسیده مفصل نبود و هرگاه انخلاع بسبب
مرض کدام مفصل حادث شود چنانکه در ورم مفصل حرکت میشود آنرا پاتولاجیکل یعنی انخلاع که بسبب مرض پیدا
شود نام میکنند السبب اسباب سببیه انخلاع یکی از جانب مفصل بود چنانکه در بال اینڈ ساکٹ جائینٹ سبب

پنجم جانب پشت خصوصاً در مفصل ضعیف انخلاع زیاده پیدا میشود دوم عمر انسان هم معین میشود چنانکه در اطفال
بنسبت جوانان انخلاع کم پیدا میشود زیراکه سرهای استخوان شان که از آن مفصل پیدا میشود لین میباشد
و در وسط آن هر دو استخوان ایشان سخت میباشد پس چون صدمه بایشان میرسد از آن سبب نرمی قریب سر
استخوان ایشان انکسار پیدا میشود نه انخلاع و کذلک در پیران هم انخلاع کم میشود بسبب اینکه استخوان ایشان اگرچه
ضعیف میباشند و رباط شان سخت بوند پس چون صدمه بان میرسد استخوان ایشان هم انکسار پیدا میشود
نه انخلاع بخلاف جوانان که از بست سال عمر تا چهل و پنج سال انخلاع زیاده میشود بسبب اینکه استخوان جوانان سخت
و قوی میباشد و به اعتماد قوت خود بشدت حرکتهای عنیفه میکنند ازین جهت بنسبت انکسار انخلاع در ایشان زیاده
پیدا میشود سوم از جانب ضعف مفاصل هم انخلاع بسهولت زیاده میشود هرگاه قبل از رسیدن صدمه مفصل ضعیف
باشد هم از کمزوری و ضعف رباط و عضلات چنانکه بعد امراض منهکه قوت ضعف در اینها پیدا میگردد انخلاع بسهولت
حادث میشود و گاهی مفصل هم قوی و عضلات هم مستحکم میباشند لیکن در حال غفلت که کسی اعضای خود را مسترخی
داشته باشد و درین حالت دفعةً صدمه قوی بران رساند انهم انخلاع بسهولت پیدا میشود اما اسباب فاعلیه
پس آن بر دو قسم اند یکی خارجیه مثل اینکه صدمه که غیر بدنی بود مثل صدمه ضرب قوی بلا واسطه از خارج بر مفصل
یا شئ ثقیل بر مفصل افتد یا عضو دفعةً ملتوی یا منفتل گردد یا کسی از بالا بر زمین آید یا بواسطه صدمه دیگر اعضا بطریق
کونک ترکو صدمه بر مفصل رسد انخلاع پیدا شود دوم آنکه از اسباب داخلیه که آنرا اسباب بدنیه گویند انخلاع
حادث شود چنانکه از حرکت عضلات وقت مصارعه یا برداشتن شئ ثقیل انخلاع حادث میشود یا در بطن مادر در
اعضای طفل انخلاع پیدا میگردد و چون انخلاع پیدا شود از هر سبب که باشد درین وقت از حرکت عضلات
استخوان منخلع از موضع خود دور میشود و از آن نقصان در عضو پیدا میگردد مثل اینکه از آن اغشیه شق میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال و انعصار پیدا میشود و این کشش عضلات بندشی گردد تا اینکه ازین حرکت استخوان بجا
رود که از حرکت کشش عضلات محفوظ ماند العلامات اول در شکل مفصل منخلع تغیر حادث میشود دوم آنکه استخوان
منخلع در غیر موضع طبیعی خود میرود سوم آنکه طول عضو منخلع قصیر میگردد چهارم آنکه حرکت این عضو باختیار مریض یا از
تحریک شخص دیگر بدشواری صادر میشود لیکن اگر همراه انخلاع انکسار هم در استخوان آمده باشد درین وقت
از تحریک شخص غیر درین عضو حرکت زیاده پیدا میشود پنجم آنکه در محل مفصل منخلع ورم و درد پیدا میگردد و وقت حرکت
این درد زیاده میشود اما اینکه بعد انخلاع کدام کدام ضرر پیدا میشود پس بدانکه از انخلاع اول اربطه شکسته میشوند
و در عضلات هم تفرق اتصال حادث میشود و بر اعصاب و شرائین ضرر میرسد پس اگر بزودی استخوان منخلع
بجایش نه آورده شود طبیعت بعد مدت باصلاح این مضار میکوشد و از آن عضلات صغیر میشوند و زخم اربطه

و عضلات متشنج میگردد و برد و رم مفصل و رم پیدا شده ازان فایبرن ریخته استخوان جدید و هم خریطه رباطی تازه
پیدا میشود و چون این امور حادث شده بعد آن آوردن استخوان منخلع بموضع طبیعی آن ممکن نمیشود و ایضاً
بعد مرور مدت دراز بر انخلاع نقره مفصل که دران سر استخوان منخلع میباشد معدوم گشته دران جا رستو پیدا میگردد و بسبب
آن اگر استخوان منخلع را باز بجایش آرند جای ماندن میسر نمیشود و ازان باونی سبب دران انخلاع حادث گردد
العلاج علاج عام برای جمیع اقسام انخلاع آنست که اول برای دو امر اهتمام بلیغ کنند یکی برای بند کردن کشش
عضلات تا ازان استخوان منخلع لائق آمدن بموضع طبیعی خود گردد و ازان دور نشود دوم آنچه بعد انخلاع استخوان از خریطه
رباطی بیرون می آید و بعد برآمدن آن دیوارهای خریطه مذکوره از باز داخل شدن استخوان مذکور در خود مانع شوند و کاسه
عضلات که در آنها تفرق اتصال شده مانع از رجوع کردن استخوان بموضع طبیعی آن میشوند این منع از ربطه و عضلات
دور کنند و کشش عضلات به دو سبب میشود یکی آنکه چون از عمق ها اصطکاک و خلیدن سر استخوان در عضلات
بروقت حرکت درد میشود لهذا عضلات برای محفوظ ماندن خود از درد متشنج میشوند تا بسبب تقلص و تشنج آنها حرکت
استخوان مذکور بند شود دوم آنکه چون دستکار برای استرداد عظم در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع حادث
شده میکشد درین وقت خود مریض باختیار خود عضو مذکور را برای محفوظ ماندن از درد کشش در جانب خلاف جذب
دستکار بزور میکشد و بسبب آن عضلات متشنج میشوند پس در عضلات از اختیار مریض هم بی اختیاری آن
کشش و حرکت پیدا میشود و آن مانع از آمدن استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میگردد لهذا برای منع این کشش
بویانیدن کلوروفارم یا ایتهر یا مثل دوای که بیهوش سازد مفید است و برای دفع کردن ممانعت رباط و عضلات در این
استخوان را از داخل شدنش در موضع طبیعی آن عضوی را که دران انخلاع است از پیشتر پس آن در هر دو جانب
بکشند زیرا که مفصل مرکب از دو استخوان است و مادام که هر دو مقابل نشوند استخوان منخلع در نقره خود چگونه داخل خواهد شد
لهذا استخوان منخلع را از جانب قدام بکشند و استخوان دیگر را که در محل خود است از جانب خلف آن بکشند تا هر دو مقابل یکدیگر آیند
و خریطه رباطی مزاحم نشود و امید که بگذارند تا در موضع طبیعی خود داخل شود و چون استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل
میشود درین وقت آواز دست بر دست زدن می آید خصوصاً در مفصل قسم ثانی که بال اند سکت جاینت است و هم
درین وقت طول عضو مثل طول طبیعی آن میگردد و نقصانیکه از انخلاع در طول آن پیدا شده بود زائل میگردد و هم
حرکت کردن بسوی هر جانب چنانکه قبل انخلاع بود ازین عضو ممکن میشود و ایضاً باید دانست که اگرچه قدما عضو
منخلع را بذریعه آلات و حیل برای استرداد استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میکشیدند لیکن بهتر آنست که دستکار عضو
مذکور را از دست کشیده آوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه ازان برآمده دور رفته بود بلغت
انگریزی مان اپ یولیشن بفتح میم و سکون الف و نون و کسر الف و سکون بای موحده فارسی و ضم یای مثناة تحتانی

وسکون لام و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون نامند آن هم بدین سبب که بسبب آن استخوان منخلع محض باعانت دست دستکار
خسر نجح یابد یعنی آنکه در آن قوت و زور دست صرف کرده شود در موضع طبیعی خود داخل شود از راهی که از موضع طبیعی
خود جدا شده در آن آمده لیکن با نزاهات یا بجای خود آید و قید اینها در آن آمده وقت بنا برآن کرده میشود که اگر از راه دیگر
آید در اربطه و عضلات دیگر تفرق پیدا خواهد شد و هرگاه استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل شود بعد از آن چنان تدبیر
سازند که پیچه بندش و غیره که تا بند در آن انخلاع پیدا نشود و پس اگر بعد انخلاع ورم و حمی پیدا شود علاج حمی
بخوشانیدن و مسهل و غیره نمایند چنانکه مکرر بیان آن اجاره رفته و آب سرد یا سرکه و آب سرد با هم کرده بر ورم نهند یا زلو بر محل
ورم چسپانند و دو سه هفته مفصل را بآرام داشته بعد حصول اطمینان از استحکام آن آهسته آهسته حرکت از جهت
عضو گیرند **بیان دوم در انخلاع استخوان فک اسفل** الاسباب بدانکه گاهی از تشنج عضلات
انخلاع در آن پیدا میشود چنانکه در ضحک کثیر یا در وقت گرفتن خازه یا وقت زیاده کشادن دهن برای خوردن
لقمه کبیر المقدار میشود و گاهی از رسیدن صدمهٔ ضرب بر آن وقتیکه کسی دهن کشاده باشد و هم گاهی وقتیکه
کسی بیرون دندانها از انخلاع پیدا میشود العلامات دهن کشاده ماند و فک اسفل بسوی قدام مائل باشد و
در میان صف دندان فک اسفل و اعلی فاصله قریب نصف انچه پیدا میشود و دهن و لب بند نمی‌شوند و از دراز و
کلام دشوار گردند و لعاب از دهن جاری میباشد و در رخساره یا وقت ظاهر شود و بمقابل گوش در عارض انخفاض
و گوی ظاهر میشود در جائیکه از آن مفصل فک برآمده است پس اگر این استخوان را بجایش نیارند بعد مرور مدت دو سه
ماه از صغیر شدن عضلات و بوجه پیدا شدن استخوان جدید بر محل مفصل این اذیت کم میگردد و صف دندانها نزدیکتر
ملاقی میشوند و فاصله که فیما بین آنها پیدا شده بود دفع میشود و جائیکه بمقابل گوش گوی در عارض پیدا شده بود آنجا پر گردد
لیکن در انطباق دهن قدری هیئت غیر طبیعی باقی میماند و آنچه حروف و الفاظ که از لبها می‌آیند در تلفظ آنها اخلال
در فصاحت ظاهر میشود و گاهی فک اسفل از یکجانب مفصل خود منخلع میگردد و در جانب دیگر در موضع طبیعی خود
میماند و درین وقت هم همین علامات موجود میباشند لیکن باین نحو که دندان جانب منخلع بسوی جانب صحیح مائل
میشوند و در جانب انخلاع بمقابل گوش در رخسار گوی پیدا و ظاهر میشود و در جانب صحیح بهیئت طبیعی خود میماند
و گاهی انخلاع غیر تام در استخوان فک اسفل پیدا میشود خصوصاً در جوانان و خاصةً در اناث که نازک و ضعیف
باشند آن بعد تدبیر بسر خود بر طرف میشود و استخوان مذکور در نقره خود داخل میگردد لیکن وقت داخل شدن آن
در موضع طبیعی آواز مشابه بآواز فرنگ زدن پیدا میشود علاجش آنست که بر سر انگشت هر دو دست پارچه
پیچیده در دهن داخل کرده بر محل دندان آخر نهاده عمر کرده استخوان فک را بزیر آرند تا بمقابل نقره خود آید و انامل
دیگر هر دو دست را زیر ذقن بیمار نهاده بسوی بالا بلند کنند تا فک اسفل در نقره خود داخل شود و هرگاه انخلاع در یک

طرف فک آمده باشد سر انگشت یکی بهمت را در دهن انداخته تا دندان آخر جانب ماؤف رسانیده غمز کنند و بسوی
تحت آرند و از دست دیگر ذقن را گرفته بسوی بالا بلند کنند تا استخوان بجای خود آید و بعد داخل شدن استخوان
مذکور در نقره خود بران بندش کرده دهند و مریض را از خوردن اطعمه غلیظه و کلام کردن منع کنند و وقت ضرورت
کدام شی رقیق مثل آب یخنی یا شیر بنوشانند و هرگاه انخلاع غیر تام دران پیدا شده باشد و آن از استرخای رباط
و ضعف عضلات حادث میشود درین وقت ادویه مقویه مثل مرکبات آهن بعد داخل شدن استخوان فک اسفل
در موضع طبیعی خود بنوشانند و آب سرد بر محل وقوع انخلاع ریزند تا دران با قوت آید و اغذیه جیده مقویه خورانند
اما اگر درین وقت از اذیت حرکت استخوان ورم بر محل مفصل پیدا شود بلستر از نیش مگس بر آن نهند که از ان برای
ازاله ورم وغیره فائده کثیر حاصل میشود و هرگاه از استرخای اربطه در کسی انخلاع غیر تام فک اسفل بار بار واکثر پیدا
شده باشد درین وقت بعد آوردن استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش باین نحو سازند که یک خریطه چرمی که دران
دو رباط لاستکی باشند درست سازند بعده ذقن بیمار را در خریطه مذکور کنند و یک رباط را بالای سر و یک رباط را گرد گردن
مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباطی که گرد عنق
است از مائل شدن فک اسفل بسوی قدام مانع گردد بیان سوم در انخلاع ترقوه چونکه در مفصل آن حرکت قلیل است
و هم اربطه آن قوی و غلیظ و عریض اند لهذا در جانب داخل آن که زیر گردن و متصل به سینه است انخلاع کم واقع میشود
و اگر صدمه بر منکب رسد و از ان استخوان ترقوه صدمه مذکور طولاً باین استخوان منتهی گردد دران انکسار واقع
میشود نه انخلاع لیکن این استخوان در اینجانب بسه صورت منخلع میگردد یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان سینه
رود دوم آنکه در قدام عنق زیر عضله آن آید سوم آنکه بعد انخلاع در جانب داخل اندرون سینه رود و نگون شود
و صورت اول پیدا میشود از افتادن بر زمین از جانب شانه یا از رسیدن صدمه بر مرفق وقتیکه آن بر داشته و برآمده
باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شانه کسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این انخلاع آنست که منکب بسوی
سینه مائل میشود زیرا که غرض از خلقت ترقوه اینست که سینه را وسیع و منبسط دارد و هرگاه آن در محل خود نماند سینه
منقبض و صغیر میگردد و عرض آن کم میگردد و سر استخوان سینه از ارتفاع از بر آمدن سر ترقوه در اینجا محسوس میشود و علاج
آنست که اول شانه را بسوی پشت کشند تا سر این استخوان مقابل نقره خود شود بعده بازو را از دست گرفته بلند
کنند که از ان این استخوان در موضع خود میرود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت انخلاع حافظ آن
باقی نمانده لهذا بعد استرداد باز بسهولت دران انخلاع حادث میشود لهذا باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
رفاده غلیظ بر آن نهاده از رباط طویل بطوری بندند که صورت عدد هشت که بخط انگریزی نوشته میشود پیدا گردد
و این بندش را فگر آف ایٹ مینامند اما هرگاه ترقوه در اینجانب منخلع شده در جهت قدام عنق پس عضله عریضه که

سقوله
و ترکیب این بندش
(زاله ...)
بیان سوم در انخلاع ترقوه
...
تمام شد صورت بندش فگر آف ایٹ

در طول گردن ست و از سر ترقوه شروع شده تا پس گوش میرود و در پیش قصبه هم دیده میشود و انرا بلغت انگریزی
استرنوماستائید مسل نامند رود و این صورت ثانیه بسیار کم دیده میشود و آن وقتی حادث میگردد که صدمه
تامه قوی بالای منکب بطوری رسد که از ان منکب بجانب تحت و هم جانب انسی و هم در جانب خلف دفعةً منحدر
شود و العلامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد بینهما کم گردد و ترقوه از جای خود منخلع
شده در گردن پیش قصبه ریه دیده میشود و از ان بر قصبه هم اثر انغماز میرسد خصوصا وقتیکه مریض بسوی قدام
نگون شود و علاجش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن بازو گره لینت را در بغل مریض نهند تا
بسبب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاده شده ترقوه در موضع طبیعی خود برود و بعد آن عضد را بر پهلو
بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی اعلی
در جانب خلف خود فرو رفته باشد در اینجا سبب آن رسیدن صدمه قوی میباشد که بلا واسطه باستقامت برین
استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غیظ و غضب برکسی مشت میزند و هم از رسیدن لگد اسپ یا گردیدن پایه
گردون بر سینه کسی و هم هرگاه کسی بزور و قوت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد پیدا میشود
و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مائل میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عوض آن اینجا
گوی پیدا میگردد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز ان بر قصبه ریه و مری معده و بر شریان
عظیم که خون را بسوی دماغ میبرد و هم بالای وریدیکه خون دماغ را بسوی دل می آرد میرسد و از ان در تنفس
و انزدراد دشواری پیدا شده بیهوشی چنانکه در سکته پیدا میشود اینجا هم ظاهر میگردد علاجش آنست که در بغل گره ملائم
نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عضد را بر پهلو بندند تا سر ترقوه در موضع طبیعی آن داخل شود بعده یکی
رفاده کبیر غلیظا بین المنکبین نهاده بندش سوم به فگر آف ایث بندج چنان بندند که هر دو شانه راست مانند و سینه
منبسط ماند و ازان ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود بسهولت منخلع میگردد و بر جای
خودنمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده میرود و ازان غمز بر قصبه و مری معده و شریان عظیم و ورید میرسد
و آفات مذکوره پیدا میشوند و چون اینحالت مکرر پیدا شود درین وقت چاره ازان نباشد که مجبور شده سر ترقوه را
قطع میکنند تا از اذیت غمز ایمنی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این انخلاع اکثر واقع میشود
زیرا که نقره منکب قلیل العمق ست لهذا ازان سر ترقوه بسهولت برمی آید بالجمله این انخلاع بدو صورت حادث میشود
یکی آنکه سر ترقوه منخلع شده بالای منکب میرود دوم آنکه بعد انخلاع زیر منکب فرو میرود و سبب این هر دو انخلاع
افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدمه قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن اینجا زیاده دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بود

و شانه بدشواری بلند کرده میشود و علاجش آنست که آنچه در انکسار ترقوه نوشته شده اینجا هم باستعمال آرند و چونکه
اینجا هم بعد انخلاع این استخوان از وضع خود بسهولت برمی آید لهذا بعد برآمدن آن در محل خود رفاده بر آن نهاده
بربندند و گاهی احتیاج تدبیرات استخوان در موضع طبیعی خود نمی ماند لیکن از آن کدام نقصان در حرکات هم ظاهر نشود
جز اینکه بلند کردن شانه البته دشوار میباشد فقط بیان چهاردهم در انخلاع منکب یعنی
دوش شانه و مفصل آن ترکیب یافته از سر عظیم عضد و سر استخوان کتف و این مفصل بال اند سکت جائینت است که
در آن حرکات زیاده پیدا میشود [illegible] بالای آن مستقری خالی کرده شده تا در آن حرکات بسهولت پیدا شوند و از دیدن
معلوم میشود که نقره آن قلیل العمق است و بایستی بسبب این در آن انخلاع زیاده حادث میشود خصوصا در منزولیت
لیکن به وجه [illegible] انخلاع کم میباشد اول اینکه عضد از آن که بر این مفصل آمده بسیار قویست و آن فوائد
این مفصل میکند دوم آنکه عظم کتف بجای خود حرکت میکند لهذا هر گاه که صدمه بسبب کوتاه ترکو بر آن میرسد از آن
تا استخوان کتف منتقل میگردد و از آن از سبب این صدمه در جای خود متحرک میشود و بسبب آن این مفصل از وصول
صدمه محفوظ از انخلاع میماند و از علامات انخلاع آن آنست که در هیئت منکب تغیر ظاهر میشود با اینکه استداره
آن زائل شده خوردگی در اینجا پیدا میشود دوم آنکه سر استخوان کتف زیاده برآمده و بلند دیده میشود سوم آنکه
در عضلاتی که بالای شانه اند کشش زیاده محسوس میشود چهارم آنکه سر استخوان عضد در موضع طبیعی خود نباشد
بلکه بجای دیگر غیر موضع طبیعی آنست یافته میشود پنجم آنکه در اینجا سختی پیدا شده حرکت دست بند میگردد ششم درد
بر دور این مفصل محسوس میگردد و انخلاع آن چهار صورت است که دو صورت از آن کثیر الوقوع اند و دو صورت
نادر الوجود اما کثیر الوقوع پس اول آن آنست که سر استخوان عضد از مفصل خود برآمده بطرف سینه زیر تسلیه در آید
و زیر زائده استخوان کتف که در عربی آنرا منقار الغراب گویند بیاید و این را بلغت انگریزی سب کاراکائیڈ
نامند یعنی زیر کاراکائیڈ چه سب بمعنی زیر است و کاراکائیڈ ترجمه منقار الغراب است دوم آنست که استخوان
عضد از نقره خود برآمده زیر آید و آنرا بلغت انگریزی سب گلینائیڈ یعنی زیر نقره خود آمده گویند و باید دانست
که از صورت کثیر الوقوع که صورت اولی است این صورت ثانیه قلیل الوقوع است اما صورت ثالثه آنست که سر استخوان
عضد از مفصل خود برآمده زیر استخوان ترقوه رود و این را بلغت انگریزی سب کلاوکیولر یعنی زیر استخوان ترقوه
نامند زیرا که کلاوکیولر اسم ترقوه است و صورت رابعه آنست که راس عظم عضد از مفصل برآمده بالای استخوان
کتف زیر کناره بلند آن که بطور خار بلند است رود و آنرا سب اسپائینس یعنی زیر خار استخوان کتف نامند و صورت
ثالثه و رابعه نادر الوجود اند و در صورت اولی آن ضرر بعضلات و رباطات کم میرسد و در صور ثلثه باقیه آفت باین اعضا
زیاده میرسد و در اعصاب هم التفاف و کشش زیاده پیدا میشود و سبب اکثر از افتادن بر روی دست هرگاه هر دو بازو

بیان چهاردهم در انخلاع منکب یعنی شانه

یا بر سر مرفق هرگاه از پهلو قریب باشد سبب آنکه آن پیدا میشود و هرگاه صدمه از جانب وحشی رسد که سر استخوان عضد بسوی وحشی
رود سبب آن انسی پیدا میشود و چون وقت افتادن دستها گشاده و دراز باشند سر استخوان عضد از نقره برآمده
بزیر می آید و سبب کلیتن آنچه پیدا میشود و هرگاه در حالت برخاسته و بلند بودن مرفق کسی بر روی آن افتد سر استخوان
عضد بزیر ترقوه میرسد و سبب کلاوک یولر پیدا میشود اما اینکه در انخلاع منفصل و انکسار آن فرق چیست پس بدانکه در
انکسار هیئت شانه بهیئت طبعی می ماند بخلاف انخلاع که در آن تغیر در هیئت شانه پیدا میشود دوم در انکسار سر استخوان بجای
خود یافته میشود و در انکسار چون قطعات منکسره استخوان را بمقابل یکدیگر آورده حرکت دهند آواز اصطکاک حجم یا صوت
پیدا میشود العلاج بدانکه برای این انخلاع سه تدبیر کرده میشوند اول اینکه دستکار مریض را برابر بر پلنگ خوابانیده
دست متصل مریض را در دست خود گرفته بخادم خود دهد که او از پهلو دور کرده بکشد و دستکار پاشنه خود را در بغل مریض
نهاده حرکت کند تا نقره مفصل بلند شود و از کشیدن دست سر استخوان عضد مقابل نقره خود رسد آنزمان دستکار دست مریض را
در دست خود گرفته بسوی خود کشد و از پای خود بغل را حرکت دهد تا بالا رود و سر استخوان در نقره داخل شود چون استخوان
در نقره داخل میشود آواز دخول آن در نقره پیدا میشود دوم آنکه دست مریض را … کشیده دست خادم … که از طرف پهلو او را است
و دستکار زانوی خود را در بغل مریض نهاده حرکت کند و این هر دو تدبیر جائیکه سر استخوان بسوی صدر یا بالای کتف … باشد نیز
مفید اند اما هرگاه استخوان عضد از نقره برآمده بزیر نقره خود آمده باشد درین وقت باید که دستکار دست مریض را گرفته …
… کشیده دست را از سر بلند سازد و بالای شانه حرکت کند که زیر آید تا سر استخوان عضد به نقره خود داخل شود و بعد آمدن استخوان
بجای خود بوضع طبعی دست بیمار را گرفته بر پهلو نهاده بربندند تا حرکت دست نکند چنانچه … از زیر مرفق برآورده تا گلو
… رسانیده گره دهند تا دست بسوی تحت مائل شود و تا دو هفته بر همین منوال دارند و بعد مرور دو هفته دست را کشاده در حلقه
… دارند … تا دو هفته دیگر بدارند تا قدری حرکت پیدا شود و … شانه … مریض را باید که …
خود حرکت نکند بلکه … بگوید که آهسته آهسته دست مریض را گرفته حرکت دهد و برای … باده باستعمال آرد …
و این حرکت پیدا شود و اگر در ابتدای امر ورم به محل مفصل پیدا شود آنچه برای منع ورم … نوشته شده …
و آب سرد … آن … استعمال آرند …
… انخلاع … مرکب … از زخم … از انکسار … عضد … زخم باشد و درین زخم
عصب … شریان قطع نشده باشد درین وقت استخوان را اول بجای آن … بعده علاج زخم نمایند و اگر عصب
و شریان درین زخم قطع شده باشد و خوف فساد عضو بود درین وقت پیش از ظهور فساد عضو این عضو را …
… استخوان … و هرگاه همراه انخلاع انکسار هم آمده باشد …
اول تدبیر انکسار بعمل آرند من بعد بلا انتظار متصل شدن استخوان تدبیر ازاله انخلاع بعمل آورده استخوان …

آن آرند و گاهی انخلاع منکب ربلت باد پیدا میشود و حال این مرض که در تشریح دیده شده از آن ظاهر گشته که نقره مفصل
و رمی کیس نمی باشد و استخوان عضد تا عظم کتف رسیده و دیده میشود و قدری عمق در استخوان کتف در جای جدید که غیر محل
مفصل است پیدا میشود لیکن این دست همیشه از دست صحیح قصیر و ضعیف میباشد و آن لا علاج ست اما هرگاه انخلاع
در این مفصل قبل تمام شدن نمو پیدا شود و باز استخوان شانه در آن بجای خود نیاید درین وقت دست منخلع از دست صحیح
همیشه قصیر و ضعیف میباشد و جمله حرکات از دست مذکور صادر میشوند لیکن برداشتن آن بسوی بالا ممکن نباشد و
اینهم لا علاج ست و اگر بعد تمامی نمو این انخلاع پیدا شود عوض قصر دست ضمور و لاغری در آن حادث میشود و چنانکه
قبل انخلاع از آن حرکات صادر میشدند بعد نمو صادر نمیشوند و علاج آنست که چون مریض اند ملت مدت سه ماه بعد انخلاع
پیش دستکار آید درین وقت او را باید که اول مریض را کلارفارم بویانید و بیهوش سازد بعده بکمال احتیاط امتحان کند
زیرا که عضلات رقیق و ضعیف شده اند از خوف شکستن عضلات میشود لهذا اول سر استخوان عضد را زیاده حرکت ده
تا آنچه رباط جدید پیدا شده شکسته گردد و از آن این استخوان منخلع بجای خود مستوی گردد پس هرگاه در امتحان مستر خا
استخوان مذکور یقینا ثابت شود آنزمان آنرا بجای موضع طبیعی آن آرند و باید دانست که بعد انخلاع تا سه ماه امید
درستی از سه ماه تا شش ماه امید ضعیف ست لیکن تا آن مدت هم بکمال احتیاط بعد امتحان حال استخوان و عضلات
تدبیر آوردن استخوان منخلع در موضع طبیعی بعمل آرند زیرا که فائده این تدبیر تا این مدت آنست که اگر استخوان بجای خود
نیاید از آن فائده دیگر حاصل میشود و آن اینست که بسبب مسترخی شدن این استخوان از تحریکات جا بجا که حرکات
دست بسهولت صادر میشوند اما بعد انخلاع مزمن از کشیدن استخوان برای رسانیدن آن در موضع طبیعی پیش
چند ضرر و نقصان پیدا میشوند یکی آنکه گاهی سر استخوان مذکور شکسته از استخوان وقت کشیدن آن جدا میگردد پس
اگر چنین ظاهر شود آنرا بجایش گذارند و تدبیر را ترک کنند دوم آنکه گاهی در اثنای این تدبیر از نهادن با دینلیع انگشتر
کردن آن استخوان ضلع منکسر میشود خصوصا در سن پیری پس هرگاه این امر حادث شود تدبیر انخلاع را ترک کرده تدبیر کسر
ضلع که نوشته شده بعمل آرند سوم آنکه گاهی از تدبیر بعد انخلاع المزمن خون از رگهای که درین تدبیر شکسته میشوند
برآمده در بغل جمع شده ورم اینجا پیدا میکند لیکن این ورم اکثر خود زائل میشود و گاهی برای ازاله آن بسوی
نهادن پارچه تر کرده در آب سرد یا در سرکه و آب سرد بر ورم محتاج میشوند لیکن هرگاه وقت کشیدن دست
برای آوردن استخوان منخلع در موضع آن شریان یا وریدی عظیم قطع گردد درین وقت آفت عظیم پیدا شده از آن
اینورسیم حادث میگردد و چون نوبت باینجا رسد علاج اینورسیم کرده شود الیضا باید دانست که در کتاب قانون
بوعلی هست که استخوان صغیر که راس منکب ست هم گاهی از موضع خود زائل میشود و حق در آن اینست که این استخوان
صغیر هم کتابی از عظم کتف است که آنرا بلغت انگریزی آکرومین یعنی سر استخوان شانه نامند و آن منخلع میگردد.

[illegible]

بلکه شکسته میشوند که بیان هم در انخلاع مرفق که آنرا بلغت انگریزی ولبو جاینت نامند و این مفصل که پیوسته
از سه استخوان که یکی از آن استخوان عضد و دو زند دست اند یعنی زند اسفل و اعلی و وقت انخلاع گاهی هر دو زند
منخلع میشوند و گاهی یکی بجای خود ماند و دیگری منخلع گردد و چون هر دو منخلع شدند آن را بلغت انگریزی
دس لکیشن آف البو جاینت گویند و چون یکی منخلع شود باسم منخلع نام کرده میشود مثلا اگر زند کبری که زند اسفل است
منخلع گردد آنرا دس لکیشن آف النا نامند و اگر زند اعلی منخلع شود آنرا دس لکیشن آف ریڈیس گویند و ایضا گاهی
همراه این انخلاع انکسار هم در سر کوچک زند اسفل که آنرا بلغت انگریزی کرانایٹ یعنی منقار الغراب گویند پیدا میشود
و گاهی انخلاع بلا انکسار حادث میشود السبب از افتادن بر زمین بر روی کف دستها خصوصا با این هیئت مرفق
قدری کج هم بوده باشد و هم از رسیدن صدمه که بواسطه بر این مفصل رسد انخلاع در آن پیدا میشود
و انخلاع در این مفصل بسه طریق حادث میشود اول اینکه زند از جای خود منخلع شده در جهت خلف استخوان عضد
رود دوم آنکه بعد انخلاع در جانب قدام عظم عضد پیش آن یعنی روبروی استخوان مذکور آید و این هم قلیل الوقوع
است بسبب اینکه عضلات در اینجا سبب استخوان منخلع را از آمدن و حرکت کردن منع میکنند سوم آنکه بعد
انخلاع در جانب وحشی یا انسی دست رود و این را انکم پولیٹ دس لکیشن یعنی انخلاع غیر تام میگویند و آن کم
دیده میشود زیرا که درین جوانب سرهای استخوان بسیار اند لهذا از حرکت کردن استخوان منخلع مذکور مانع میشوند
بالجمله درین مفصل انخلاع کم دیده میشود اما اگر حادث شود پس ضرور است که در تشخیص آن اهتمام بلیغ کرده شود زیرا که
چون اینجا ورم بزودی زیاده پیدا میشود پس از آن هم تشخیص دشوار میگردد و هم بسبب کثرت سرهای استخوان که
اینجا یافته شده اند در تشخیص و تعیین سر استخوان منخلع دقت والتباس واقع میشود که آیا سر استخوان صحیح است
یا سر استخوان منخلع است لهذا ضرور است که درین وقت دست مریض را با دست صحیح مقابله کرده ببینند تا فرق
ظاهر شود العلامات چون انخلاع درین مفصل پیدا شود در یک جانب این دست تحدب و در جانب دیگر
آن تقعر پیدا میگردد و در دست منخلع حرکت کم صادر میشود خصوصا هرگاه سر کوچک استخوان زند اسفل از انکسار
سالم بود چه درین وقت آن مانع از حرکت میشود اما هرگاه درین استخوان هم انکسار آمده باشد پس بالعکس اول
درین وقت از تحریک شخص دیگر درین دست حرکت زیاده پیدا میشود و هم با کثرت حرکت آواز اصطکاک
قطعات استخوان شکسته می آید و اگر هر دو استخوان منخلع شده باشند دست قصیر میگردد و اگر زند اسفل منخلع
شده در جهت پیش استخوان عضد آمده باشد دست منخلع طویل میگردد و اگر در جانب وحشی یا انسی دست رود
درین وقت مقدار طول دست منخلع موافق و مساوی دست صحیح میباشد لیکن استخوان از جای خود برآمده
دیده میشود اما هرگاه زند اسفل منخلع گردد و زند اعلی بجای خود ماند که آنرا دس لکیشن آف النا میگویند درین وقت

سر استخوان منخلع بسوی جهت خلف استخوان عضد میرود و برآمدگی مقدار آن از خلف ظاهر میشود و زند اعلی
بجای خود مسدود میگردد و تحدیب در جانب وحشی دست و تقعیر در جانب داخلی آن ظاهر میباشد و دست
منبسط و راست نمیشود و هرگاه زند اعلی منخلع گردد و انخلاع در آن به سه طریق واقع میشود یکی آنکه استخوان
مذکور بعد انخلاع در جانب انسی بدن مائل شده قریب جلد رسد و آن اکثر دیده میشود دوم آنکه بعد انخلاع
این استخوان قدری بالا رفته بمقابل استخوان عضد در جهت قدام آن قرار گیرد و این انخلاع هم گاه گاه دیده میشود سوم
آنکه بعد انخلاع بسوی جهت خلف استخوان عضد رود و این کمتر دیده میشود پس هرگاه در جانب انسی آید سر استخوان
منخلع قریب جلد در جانب انسی ساعد قریب مفصل دیده میشود و دست قریب براست شدن رسیده بر یک هیئت
میماند و هیئت مذکور این است که در آن زند اعلی در جهت علو و زند اسفل در جهت اسفل باشد و ساعد و دست منقلب
بسوی جانب انسی و وحشی نمیشود و اگر ساعد را بسوی عضد جمع کنند و مائل بجانب زند اعلی نمایند در جهت داخل
مفصل پیدا میشود و زیاده از آن قریب عضد نمی‌آید و اگر مریض خواهد که زند اعلی منخلع را با مفصل ملصق سازد
ممکن نمیشود و اگر در جهت خلف عضد این استخوان بعد انخلاع رود یا پیش استخوان عضد در جهت قدام آید معرفت
آن از نهادن انامل بر آن بسهولت میسر میشود زیرا که در این وقت سر آن قریب جلد پیدا شده لمس کردن آن بخوبی
محسوس میشود و گاهی هر دو زند منخلع میشوند بعد انخلاع زند اعلی بسوی بالا در جهت قدام استخوان عضد میرود و
زند اسفل بسوی خلف استخوان مذکور میرسد چنانکه این امر گاهی وقت افتادن از کره و دن آنچه هرگاه دست بزمین
بطوری آید که از آن وثی هم پیدا شود مشاهده میگردد و در این وقت علامات انخلاع هر یک موجود میباشد علاج چون
زند اعلی یا زند اسفل تنها منخلع شده باشد در این وقت بهتر است که دو شخص کار دست مریض را از محل ساعد و دست
هر دو دست خود بگیرد و زانوی خود را در جانب انسی و داخل مفصل مرفق نهاده غمز کند و ساعد را بکشد تا هر دو استخوان
زند یا زند اسفل بمقابل نقرهٔ خود آید آن زمان ساعد را با بازو متصل سازد تا استخوان منخلع بجای خود آید بعد آن
برای منع کردن حرکت ساعد را با سینه متصل ساخته ببندد و هرگاه زند اعلی منخلع شده باشد در این وقت دیگری
دست منخلع مریض را بگیرد بدین نحو که یکی از هر دو دست بازو را بسوی بالا کشد و دیگری ساعد را
بزور بسوی تحت کشد تا استخوان منخلع بمقابل نقره آید در این وقت نر انگشت دست چپ خود را بر سر زند اعلی منخلع
نهاده غمز کند و اگر دست راست منخلع شده باشد نر انگشت دست راست خود را بر سر زند اعلی دست راست نهاده
غمز کند و ساعد منخلع را گرفته بسوی خود بقوت کشد تا استخوان منخلع در محل خود داخل شود بعد آن جبیره بر آن
نهاده ببندند تا دست راست ماند و اگر هر دو زند منخلع شده باشند در این وقت بعد تدارک زندها در موضع طبیعی آنها
بر نقره‌ها علی رفاده نهاده ببندند تا از غمز آن استخوان مذکور بجای خود ماند و برای حفظ زند اسفل بست مذکور

در بیان رد انخلاع

نهاده بنحوی ببندند که کف دست کشاده بسوی زمین ماند و ایضاً باید دانست که اکثر بعد انخلاع این مفصل و هم
بعد داخل شدن استخوانهای مذکوره در موضع طبیعی خودها ورم بارد و گاهی ورم حار هم زیاده پیدا میشود پس هرگاه
ورم حار پیدا شود درین وقت مسهل از زرد و یا مسهلی که تسکین باشند بدهند و اگر بعد آن ضرورت داعی شود زلو
هم بر آن چسپانند و پارچه به آب سرد یا سرکه و آب سرد تر کرده یا قطعه برف بر ورم نهند تا ورم رفع شود و مریض را
بآرام تمام دارند و چون ورم زائل شود و بعد آن اینجا سختی باقی ماند درین وقت از شخص غیر امر فرمایند که آهسته آهسته
دست مریض را حرکت دهد و اکثر مالش سازد و نطول آب سرد از مسافت بلند بر این سختی خواه از مشک پر آب باشد
یا از سبوی پر آب بود مفید میباشد بیان ششم در انخلاع مفصل رسغ درین مفصل انخلاع بسبب
قوت رباط آن کمتر میشود و چون منخلع گردد عظام رسغ از زندین جدا میشوند و اکثر همراه انخلاع آن انکسار هم عارض میشود
السبب سبب انخلاع آن بعینه سبب انکسار آنست لیکن انخلاع درین مفصل بر دو صورت پیدا میشود یکی آنکه
زندین بالای عظام رسغ روند دوم آنکه عظام رسغ بالای زندین آیند و علاجش آنست که دست مریض را
دستکار از یک دست خود بکشد و از دست دیگر خود عظام منخلعه را بجای طبیعی آنها داخل سازد و بعده دو قطعه
جبیره گرفته در هر دو جانب داخل و خارج دست نهاده بربندند و گاهی بسبب افتادن شئی صلب که
از جانب دست افتد استخوان رسغ از جای خود برآمده بسوی بالا بلند میشوند و این را هم انخلاع میگویند
و علاجش هم همین است که از یک دست خود دستکار دست مریض را بکشد و از دست دیگر استخوانهای منخلعه را
غمز کرده در جای طبیعی آنها رساند پس بر آن جبیره نهاده بربندد و دست را بآرام در علاقه دارد بیان هفتم
در انخلاع عظام مشط دست این عظام هم از افتادن شئی صلب یا از کشیدن دست هرگاه
کسی بزور بکشد منخلع میشوند خصوصاً استخوانی که مقابل انگشت سبابه است زیاده منخلع میگردد و خاصة
وقتیکه بند وقت شق گردد لیکن درین وقت همراه انخلاع زخم هم پیدا میشود و علاجش هم اینست که دست را
کشیده استخوان منخلع را در موضع طبیعی آن آورده جبیره بر آن نهاده بربندند و اگر زخم هم آمده باشد علاجش آنچه
نوشته شده نمایند بیان هشتم در انخلاع عظام اصابع که با عظام مشط دست متصل اند این
هم از افتادن از جانب دست شئی صلب عارض میشود خصوصاً در انگشت دست انخلاع زیاده می آید بدانکه
انخلاع علامتش اینست که شکل آن تغیر میگردد چه در حالت تقعر جهت داخلی آن و تحدب در جانب خارجی
آن میباشد و در انخلاع امر بالعکس دیده میشود و علاج این انخلاع در زمان قدیم دشوار بوده بسبب خفا
امر حقیقت انخلاع چه در انخلاع آن استخوان انگشت از غضروف رباطی آن که بالای مفصل است شق کرده
خارج میشود و هم آنچه اوتار عضلات که بر دو طرف آن هستند درمیان علاقه آنها این استخوان در انشقاق محبوس میگردد

و ما علم که ابتدا انها بیرون نیاید و در محل خود نمیرسید لهذا برای دفع کردن این ممانعت دخول عظم بهتر آنست که اول نر انگشت را بسوی خلف کشند چندان که در میان این استخوان اصبع منخلع و استخوان مشط که مقابل آنست زاویه پیدا شود و چون باین حد رسد درین وقت آنرا چندان بزور و قوت بکشند که بمقابل مفصل خود آید بعده آنرا بسوی کف دست کشند و خم سازند تا در مفصل خود داخل شود و بعد دخول جبیره بر آن نهاده بربندند این علاج انخلاع استخوان نر انگشت بعد و در انخلاع عظام اصابع دیگر اینقدر دشواری نیست بلکه در آن اصبع منخلع را بر سبیل استقامت کشیدن کافی میشود که از آن در مفصل خود داخل میگردد و گاهی در سلامیات متوسطه هم انخلاع پیدا میشود و درین وقت آنها را باستقامت کشیده خم کنند تا در موضع طبیعی خود داخل شود پس در جانب کف دست جبیره نهاده بربندند و در سلامیات اخیره که برکناره اصابع واقع اند انخلاع نمیشود فقط بیان نهم در انخلاع استخوان عانه بلغت انگریزی موسوم به پیوبس است و آن استخوان پلوس است و بیان ترکیب این استخوان از استخوانهای هفتگانه انکسار آن گذشت بالجمله انخلاع درین استخوان در دو جا حادث میشود یکی در محلیکه آنجا هر دو استخوان ورک متصل شده اند و آن موضع پیش مثانه است دیگر جائیکه استخوان عصعص با استخوانهای ملحق متصل شده و آن موضع محاذی مقابل فقار پشت است که تا مقعد رسیده السبب سبب آن رسیدن صدمه ضرب و سقوط یا رسیدن صدمه انعماز است که از آمدن در میان دو جسم ثقیل پیدا میشود بالجمله آنچه اسباب انکسار آن مذکور شد نه ببینه اسباب انخلاع اند و علاجش همانست که در انکسار این استخوان نوشته شده زیراکه اکثر با انخلاع آن انکسار هم پیدا میشود فقط بیان دهم در انخلاع عصعص و آن در جائیکه در آخر خود دقیق شده و آنرا منقار طائر میگویند و مفصل در انکسار مذکور شده منخلع میشود و انخلاع حقیقی در آن نمی آید لیکن بسوی داخل و خارج مائل میشود اما بسوی داخل پس بسبب افتادن بر جسم صلب از جانب پشت و مقعد میلان میکند و اما میلان آن بسوی خارج پس گاهی وقت ولادت از زیاده زور کردن زن وقت زائیدن حادث میشود و علاجش همانست که در انکسار آن نوشته شد یعنی اگر بسوی داخل مائل شده باشد انگشت در دبر داخل کرده آنرا بجایش آرند اما اکثر بعد از آن مرض موسوم به کاکسی ڈینیا که روماتیزم این استخوان است پیدا میشود و تا دیر باقی میماند پس اگر چنان شود آنچه علاجش در ذیل انکسار آن نوشته شده بعمل آرند و اگر بسوی خارج مائل شده باشد درین وقت هم یک انگشت دست در دبر انداخته در معاونت دارند و از انگشت دست دیگر بر آن غمز کرده بسوی انگشتی که در مقعد است آنرا مائل سازند تا بر موضع طبیعی خود آید من بعد مریض را آرام بر پلنگ دارند و اهتمام نمایند که بهیئت طبعی لیت باشد تا وقت اجابت بر آن غمز نرسد بیان یازدهم در انخلاع مفصل ورک و آن عبارت است از اینکه سر استخوان فخذ از نقره خود که در استخوان ورک است بر آید و این انخلاع بر چهار صورت واقع میشود یکی آنکه از آن مکان سر استخوان

بیان نهم در انخلاع استخوان عانه

بیان دهم در انخلاع عصعص

بیان یازدهم در انخلاع مفصل ورک

فخذ از نقرهٔ خود برآمده بسوی بالا در جانب غلظت در عضلات سرین رود دوم آنکه بعد برآمدن از نقرهٔ مذکوره پس سرین
در جانب وحشی رود و بمقابل و موازی نقرهٔ خود ماند از آن بلند نشود و بالا نه رود سوم آنکه بعد انخلاع بجانب داخل بسوی
زیر سرین رود چهارم آنکه بعد انخلاع بسوی جانب انسی در اربیه رود یعنی در عضلات جانب انسی و قریب جلد اربیه
می آید و این صورت چهارم قلیل الوجود است و سبب صورت اولی اکثر افتادن بر زمین میباشد در حالیکه بار ثقیل را برپشت
خود گرفته سر نگون کرده راه رفته باشد چه درین حال زیاده صدمه سقوط بر فخذ میرسد و از آن انخلاع براین صورت
پیدا میشود و گاهی از افتادن بر روی فینکه رکبه کج و نگون بسوی قدام باشد هم این صورت پیدا میگردد چه درین وقت
هم صدمه بالذات بر فخذ میرسد العلامات هرگاه انخلاع این مفصل براین صورت پیدا شود پای علیل بنسبت
پای صحیح قصیر میگردد زیراکه عظم فخذ از رفتن خود بسوی بالا قصیر میگردد و پس عقب یعنی پاشنا از زمین بلند میشود و سر انامل
قدم را مریض بر زمین نهاده دارد و هم پای علیل بجانب انسی بدن بسوی پای صحیح مائل بود و راست کردن و منبسط
ساختن پای علیل یا گردانیدن آن بجانب وحشی بدن از مریض ممکن نباشد و ایضاً انچه نتو بمحل ورک در حال صحت
محسوس میشود درین وقت معدوم گشته این نتو بالای سرین در جانب غلظت یافته میشود و از همین علامت فرق
در میان انخلاع و انکسار این استخوان کرده میشود چه در انکسار محض این نتو بجای خود محسوس میشود و علاجش اینست
که اول مریض را به بو یانیدن کلوروفام بیهوش سازند بعده ساق پا را گرفته با فخذ بسوی بطن مائل کرده متصل سازند
تا اینکه ساق پا بر فخذ نشیند و متصل گردد و بعده رکبه را گرفته فخذ را بجانب انسی مائل سازند تا سر فخذ بمقابل نقرهٔ خود آید
بعد آن ساق پا را گرفته فخذ و ساق پای علیل را بسوی جانب وحشی مائل ساخته راست سازند تا سر فخذ در نقرهٔ خود داخل
شود و بعد آن انچه تدبیر عام انخلاع نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر عظم فخذ از نقره برآمده در جانب وحشی بمقابل نقرهٔ خود
پس سرین رفته باشد درین وقت هم سبب آن همان بود که در صورت اولی نوشته شده لیکن علامتش اینست که پای
علیل بنسبت پای صحیح قدری قصیر بود و بسوی جانب انسی مائل باشد لیکن انچه نتو در قسم اول بالای سرین
محسوس میشد اینجا محسوس نگردد زیراکه درین صورت سر استخوان فخذ در ثقبه که اندرون استخوان ملوس موجود است
و از آن عصب کبیر بیرون آمده بسوی رجل می آید داخل میشود پس باین سبب برآمدگی آن محسوس نگردد و علاجش
اینست که بعد بو یانیدن کلوروفام اول پای مریض را بجانب انسی زیاده مائل سازند تا سر استخوان فخذ از ثقبهٔ مذکوره
بیرون آید بعده انچه در صورت اولی تدبیر کلی نوشته شده بعمل آرند اما هرگاه سر استخوان فخذ از نقره خود برآمده بزیر سرین
آمده باشد درین وقت سبب آن افتادن مریض بر زمین میباشد بنحویکه هر دو پا از اتصال خود جدا شده در هر دو جانب
وحشی کشاده و از خود ها دور شده باشند العلامات پای علیل دراز میگردد و قدم قدری بجانب وحشی مائل
میباشد و مریض بسوی قدم نگون شده قیام میکند راست نمیشود زیراکه چون سر فخذ در عضلات شکم محسوس میشود

ازان عضلات مذکوره منفرد و متمدد میشوند پس اگر راست شده قیام کند این تمدد و انفراد عضلات زیاده شده اذیت میرساند و
ایضاً آنچه برآمدگی بر محل ورک در عالم صحت دیده میشود درین صورت معدوم میگردد و بجای آن غور و فرورفتگی انجا محسوس
میگردد و علاجش اینست که چون وقت خوابانیدن علیل پیشتر آنکه آن ایستاده و دراز میماند لهذا اول فخذ آنرا با شکمش
ملاقی ساخته بعده قدری بجانب وحشی مائل سازند تا سر استخوان از جای خود بیرون آید بعده پای مریض را ضم داده
بسوی جانب انسی بدن چندان مائل سازند که سر کجه تا بسوی رسد و چون استخوان تخلع و بمحل خود آید بدستور که در انخلاع عام
نوشته شده عمل آرند اما هرگاه بعد انخلاع راس فخذ در جانب داخل بدن بسوی ایسم قریب عجانه آید پس علامتش آنست
که چون پای انسان در رفتار گوی می افتد و درین وقت برای محفوظ ماندن از خود افتادن سقوط باید که خود را بسوی پشت
میکشد و حرکت بقوت میدهد ازان خریطه رباطی که بر فصل ورک است شق شده راس فخذ از اقدر خود بیرون می آید این
صورت چهارم از صور اربعه انخلاع ورک حادث میشود و ایضاً هرگاه انسان پاهای خود را از هم جدا کرده دور و دراز
وکشاده ایستاده باشد و درین وقت کدام صدمه ضربه از پس پشت بر فخذ یا بر ورک رسد ازان هم این صورت [illegible]
پیدا میشود و علامتش آنست که بفور حدوث این انخلاع پای مریض از صحیح بقدر یک انگشت بلند میگردد و قدم بسوی
جانب وحشی مائل بود و سر استخوان فخذ در ایسم دیده میشود و ازان در ابتدا تورم محسوس میگردد و علاجش آنست که اول
پای مریض را بکشند بعده فخذ را بسوی شکم برند و تا شکم رسانند بعده رکبه را در دست گرفته ضم داده فخذ و پا را بسوی
جانب انسی برند تا سر فخذ در نقره خود داخل شود [illegible] انخلاع مفصل رضفه
که از افلاک الرکبه و بندی چپنی کی ته کی کویند و آن بعد انخلاع یا بجانب وحشی یا بسوی جانب انسی یا بسوی بالا
حرکت کرده میرود یا بعد انخلاع از طرف سر بجای خود که بوده همانجا ایستاده میشود و لیکن بجانب زیرین [illegible]
ساق نمی آید زیرا که از جانب فخذ عضلات بران آمده متصل اند لهذا هرگاه وتر آن منقطع شود آنرا بسوی بالا
میکشند و چونکه از جانب ساق کدام عضله با آن متصل نشده لهذا بسوی ساق نمی آید پس هرگاه از جانب انسی صدمه
و ضرب بران میرسد بسوی جانب وحشی میرود و چون از جانب وحشی صدمه بران آید بسوی جانب انسی بعد انخلاع می آید
و هرگاه وتران که در جانب ساق است منقطع میشود از کشش عضلات فخذ بالا میرود و چون صدمه از جانب انسی بران
رسد و بر کناره آن از طرف وحشی عمود افتد درین صورت بجای خود بر سر پهلو ایستاده میشود الحال است زیاده از همه بسوی
وحشی بدن بعد انخلاع میرود خصوصاً در کسانی که پاهای شان کج و کتفین بسوی جانب انسی مائل و باهم متصل باشند
این انخلاع اکثر بسهولت واقع میشود و هم بعد انخلاع آن از ارتفاع رکبه کم میگردد و بجای استخوان مذکور قدری
غور و اندکی فرورفتگی محسوس میشود و استخوان مذکور در جانب وحشی رکبه یافته میشود و مفصل رکبه عریض دیده میشود و
علاجش آنست که اول پا را بهیئت مستلقی داشته فخذ را با شکم علیل متصل سازند بعده ساق پا را هم بلند سازند

تا در عضلات فخذ استرخا پیدا شود و آن زمان استخوان مذکور را از اعانت دست بجایش رسانند و هرگاه در جانب
انسی آمده باشد علامات سابق موجود بوند لیکن این استخوان در جانب انسی دیده میشود و علاجش بعینه علاج مذکور است
یعنی بعد مسترخی ساختن عضلات فخذ استخوان مذکور را بجای خودش آرند و هرگاه بسوی بالا رود درین وقت علامتش
اینست که بجای این استخوان ارتفاع که دیده میشود نباشد بلکه فضای صاف مثل میدان دیده میشود و استخوان
مذکور بالای استخوان فخذ یافته میشود و درین وقت درد و ورم اینجا زیاده میباشد زیرا که استخوان مذکور از جای خود
زیاده حرکت کرده دور رفته پس درین وقت آنچه در علاج انکسار آن تدابیر نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند
و هرگاه به پهلوی خود ایستاده شده باشد درین وقت بر سر رکبه ارتفاع زیاده میشود و در پهلوی آن غور محسوس
میگردد و ساق بسوی فخذ منقبض نمیشود و علاجش گاهی بسیار دشوار میگردد و استخوان بجای خود نمی آید و در غشای خود
پیچیده میشود و غشای مذکور آنرا از آمدن بر جای خود مانع میشود پس درین وقت مریض را ببویانیدن کافور خام
اول بیهوش ساخته بعده ساق پا را قدری بجانب تحت آورده بجانب یمین و یسار حرکت دهند تا از آن غشای
مذکور منفرج شود و التوای آن زائل شده استخوان بجای خود آید بیان سیزدهم در انخلاع مفصل رکبه
و آن قلیل الوقوع است زیرا که این استخوان یعنی سر قصبه کبری ساق بسیار عریض است و رباط و غشای ریشه دار که
بالای آنست بسیار قوی است و ایضا این انخلاع همیشه ناتمام میباشد یعنی سر استخوان قصبه کبری ساق پا
تمام و کمال از مفصل خود بر نمی آید بسبب زیادتی عرض خود و الا ممکن نیست که جلد بالای آن سالم و محفوظ از انشقاق
ماند اما بعد انخلاع مذکور این استخوان گاهی بجانب وحشی و گاهی بجانب انسی و گاهی بجانب خلف زیر رکبه
و گاهی در جانب قدام مائل میشود و می آید اسبابش آن اکثر افتادن از بالاخانه یا مکان بلند بر زمین
از سر قدمین میباشد و گاهی بسبب جهیدن از بالای گردون ابی وغیره در وقت روانگی آن هرگاه کسی
از آن جهیده بر زمین آید هم این انخلاع پیدا میشود علامات اکثر این استخوان در انخلاع خود بجانب وحشی
میرود لیکن خواه بجانب وحشی رود یا بجانب انسی بهر سو که میرود آنجا ارتفاع و در جانب مقابل آن انخفاض
محسوس میشود مثلا اگر بجانب وحشی رود در جانب وحشی رکبه ارتفاع و در جانب انسی آن غور و انخفاض دیده
میشود و عضلات فخذ مسترخی محسوس میشوند و علاجش آنست که بعد مستلقی داشتن علیل فخذ را با شکم آن ضم کنند
بعده ساق پا را راست کرده اگر استخوان بجانب وحشی رفته باشد ساق پا را بسوی جانب انسی مائل سازند و اگر
بجانب انسی رفته باشد بسوی وحشی مائل سازند تا سر قصبه کبری بجای خود آید و اگر بسوی خلف رفته باشد درین وقت
علامتش اینست که غور و انخفاض در جهت قدام و ارتفاع در جانب خلف رکبه دیده میشود و پای علیل در طول خود
از پای صحیح کم میگردد و علاجش آنست که اول فخذ را به خادمی سپرده امر فرماید که با شکم ملصق دارد و خادم دیگر هم

بیان سیزدهم انخلاع مفصل رکبه

کنند که ساق پا را بسوی قدام بکشند تا سر قصبهٔ کبری بمقابل مفصل خود آید درین وقت دستکار را از جانب خلف غمز کرده استخوان مذکور را در مفصل آن داخل سازد و اگر در جانب قدام این استخوان آمده باشد علامتش آنست که استخوان رضفه مرتفع دیده میشود و قدری بالای آن غور و انخفاض پیدا میگردد و سر استخوان فخذ بجانب غلاف زیر رکبه دیده میشود و هم چون از غمز کردن سر استخوان فخذ شریان عظیم که خون را در رجل می آرد و ورید کبیر که خون پا را بسوی قلب میبرد و عصب کبیر که حس می آرد منغمز میشوند از انغماز شریان عظیم وردان خون در ساق پا بند میشود و خون نمی آید و از ان ساق پا لاغر میگردد و از انغماز ورید کبیر خونی که در ساق پا هست بالا نمیرود و از ان رنگ ساق پا مائل بسیاهی میگردد و از انغماز عصب حس از ساق پا زائل میشود و علاجش همانست که پیشتر نوشته شده لیکن درینجا بعد مقابل ساختن استخوان مذکور با مفصل آن استخوان مذکور را از جانب قدام غمز کرده بجایش میرسانند فتفکر بیان چهار دهم در انخلاع غضروف رکبه بدانکه در مفصل رکبه بر هر دو سر قصبهٔ کبری یک یک غضروف است هم صورت هلال و آن هر دو مثل رباط لین و لزج میباشند که بسبب لزوجت خود وقت انبساط و انقباض رجل همراه سر قصبه ملازم میباشند و این هر دو غضروف بطور حشو خلل در میان مفصل راه میکنند و این هر دو غضروف هم با خود ها از رباط مربوط اند پس گاهی وقت راه رفتن چون بالغمز خورده شود و از ان رباط انها گسسته شده غضروف مذکور از جای خود حرکت کرده بیرون می آید و تا جلد میرسد که از بالای جلد مس کردن محسوس می شود و درین وقت درد و اذیت زیاده پیدا میشود و راه رفتن ممکن نباشد و از شدت اذیت مریض بر زمین می افتد و پای خود را بنحوی بر زمین میدارد که سر انامل قدم بر زمین نهاده و پاشنه را از زمین بر داشته و رکبه را قدری نگون کرده میدارد و از اذیت آن سوء و تیبس یعنی ورم غشای آبدار این مفصل پیدا میشود و بسبب آن آب از ان جدا شده در مفصل مذکور مجتمع میگردد و فی الحقیقت این انخلاع در رکبه تام و حقیقی پیدا میگردد و همیشه این انخلاع در غضروف جانب انسی حادث میشود و علاجش آنست که مریض را مستلقی داشته ساق پا را با فخذ قریب سازند و بیمار را بسوی دیگر متوجه کنند تا بی خبر گردد و عضلات مسترخی شوند پس هنگامیکه مریض بی خبر گردد فوراً ساق پا را راست سازند و وقت راست کردن ساق پا بسوی جانب انسی میل و حرکت دهند تا غضروف مذکور بجای خود آید و بعد آن علاج ورم غشای آبدار نمایند چنانکه بجای خود مذکور است و چونکه بعد رفع شدن این ورم اکثر ضعف درین مفصل باقی میماند زیرا که اربطه و اغشیه انها بسبب علاج مذکور مسترخی و ضعیف میشوند لهذا وقت لغزیدن پا اکثر دران این انخلاع پیدا میگردد لهذا ضرور است که بعد حصول صحت از ورم کلاه رابری را که برای این کار ساخته میشود بر مفصل رکبه پوشانیده باشد تا بسبب آن قدری اربطه قوی شوند و محفوظ از آفت مانند بیان پانزدهم در انخلاع قصبهٔ کبری ساق و آن نادر الوقوع است حتی که مصنفین کتب هم حکایت یک دو نفر که درین انخلاع مبتلا شده باشند نوشته اند بالجمله این انخلاع اندر سیدان

بیان چهاردهم در انخلاع غضروف رکبه

بیان پانزدهم در انخلاع قصبهٔ کبری ساق

صدمه قوی هرگاه بخط راست بر سر این قصبه برسد پیدا میشود پس اگر این انخلاع حادث شود در آن اول ساق را
با فخذ قریب سازند تا عضلات مسترخی شوند بعده استخوان مذکور را اگر بسبب کشیدن عضله کبیره فخذ که بر آن
آمده است بجای خود بنا پدید برسد بحالش واگذارند که ازین انخلاع در رفتار نقصی پیدا نمی شود آری است در جهیدن
البته ویران و دشواری و اذیت پیدا میشود و این نقص و ضرر بسیار کمتر است از آنکه وتر عضله مذکور را قطع کرده
آنرا بجایش آرند بیان شانزدهم در انخلاع رسغ قدم و این مفصل مرکب است از هر دو سر قصبتین ساق
و استخوان کعب و استخوان کعب درمیان هر دو سر قصبه کبری و صغری ساق جا دارد ازین سبب در انخلاع
این مفصل استخوان کعب در جهت قدام و خلف بدون منکسر شدن هر دو سر قصبتین حرکت میکند اما حرکت
آن در جانب وحشی و انسی پس بدون شکستن سرهای قصبه ممکن نیست پس اگر سر قصبه صغری شکسته شود
استخوان مذکور بجانب وحشی میرود و آن اکثر است و اگر سر قصبه کبری بشکند در جانب انسی می آید و این نادر
و شاذ است زیرا که سر قصبه کبری بسیار سخت و قوی است لهذا درین انخلاع اکثر استخوان کعب در جانب وحشی میرود
بسبب زیاده شکستن سر قصبه صغری ساق و علامتش این است که بجای سر قصبه صغری که بلند است انخفاض و غور دیده
میشود و قدم بجانب انسی مائل میباشد و اگر در انخلاع بجانب انسی رود اگرچه نادر است لیکن درین صورت انخلاع
بجای سر قصبه کبری که در جانب انسی رسغ قدم است غور و انخفاض دیده میشود و قدم بسوی جانب وحشی
مائل میباشد و در هر دو صورت علاج این است که اول ساق پا را با فخذ متصل سازند تا عضلات مسترخی شوند
بعده یک خادم را امر کنند که ساق را از جانب رکبه مضبوط بگیرد و به خادم دیگر حکم دهند که قدم را گرفته بجانب
بسوی خود کشد تا استخوان کعب بمقابل مفصل خود آید از آن پس دستکار آنرا بجایش رساند و ایضا رفتن این
استخوان درین انخلاع بسوی قدام اقل است اما گاه گاه بسوی خلف میرود لیکن اگر بسوی قدام آید درین
صورت طول قدم دراز میگردد و پاشنا هم دراز میشود لیکن بسبب آمدن سرهای قصبتین بر پاشنا عقب کمتر دیده
میشود و در هر دو صورت خواه بجانب قدام رود یا بجانب خلف آید علاجش آنست که مذکور شد یعنی ساق را
بگیرند و قدم را دیگری و بعده (?) بمقابل مفصل کعب استخوان منخلع را بجایش آرند اما گاهی درین انخلاع اگر از بیان
کلان تمام عضلات مسترخی نشوند حاجت بسوی قطع کردن وتر عظیم قوی که بر عقب است و آنرا بلغت انگریزی
تینڈو اکلیس یعنی وتر قوی گویند داعی میشود بیان هفتدهم در انخلاع عظم کعب از استخوان ساق
و پاشنا و عظم زورقی و چونکه این استخوان کعب با هر سه استخوانهای مذکوره بذریعه رباطات مربوط و مضبوط است
لهذا هرگاه صدمه قوی بر سر انامل قدم یا از جانب عظم عقب میرسد از آن اربطه مذکوره که رابط آن هستند شکسته
میشوند و از آن عظم کعب از جای خود حرکت کرده بسوی قدام یا خلف میرسد لیکن بجانب وحشی یا انسی نمی آید

وفرق درمیان انخلاع رسغ قدم که پیشتر مذکور شد آنست که در اول استخوان کعب بجای خود میماند و سرهای قصبه کبری و صغری از ان جدا شده پیش و پس میروند و بسبب آن معلوم میشود که این استخوان در جانب قدام یا خلف زیاده شده چه اگر سرهای قصبتین بجانب خلف میروند استخوان کعب در جهت قدام زیاده دیده میشود و اگر بجانب قدام میآیند این استخوان از جانب خلف زیاده مکشوف میشود و آنجا استخوان ساق و عظم عقب بجای خود می مانند و استخوان کعب خود حرکت کرده بسوی قدام و خلف می آید و این انخلاع اگرچه نادر الوقوع است لیکن بعد وقوع اکثر این انخلاع غیر تام بود و چون در جهت قدام آید زیر جلد منشط قدم مثل سلعه دیده میشود و چون بسوی خلف رود همیشه بطور انخلاع غیر تام بود زیراکه وتر قوی که بر عقب است از خروج تام آن مانع میشود اما درین صورت نزدیک این وتر مثل سلع دیده میشود العلاج چون انخلاع غیر تام باشد خصوصا هرگاه بسوی قدام آمده باشد درین وقت تدبیرش سهل ست چه درین وقت لائق اینست که اول ساق پا را با فخذ متصل ساخته عضلات را مسترخی کرده عقب و ساق را بکشند و از بالای این استخوان عمر کرده آنرا بجایش آرند اما اگر ازین تدبیر استخوان کعب بجایش نیاید از قطع کردن شند و اکلس یعنی وتر قوی که بر پاشنه است عضلات بخوبی مسترخی میشوند و بعد آن استخوان مذکور بجای خود بسهولت می آید درین وقت آنرا قطع کنند لیکن قطع آن باین طریق بهتر است که سر کارد را در جلد بالای وتر مذکور بخوبی داخل کنند که سر کارد در جانب دیگر جلد برنیاید پس اندرون جلد وتر مذکور را قطع سازند و بعد قطع کردن از همین ثقبه که کارد را در جلد رسانیده بودند آنرا برآرند تا زخم در خارج قلیل پیدا شود و یکجا باشد در دو موضع جلد زخم پیدا نشود و لیکن اگر انخلاع تام شده باشد درین وقت تدبیر دشوار است زیراکه درین صورت عضلات ساق که بر عظم عقب آمده اند استخوان مذکور را چندان بسوی خود میکشند که استخوان مذکور با استخوان ساق متصل شده مثل مفصل جدید میگردد و چونکه استخوان کعب غلیظ است لهذا ضرورست که برای داخل کردنش در مفصل ساق را از عظم عقب چندان کشیده دور سازند تا وسعت دخول آن پیدا شود و آن نیز دشوار است و گاهی این استخوان بعد انخلاع تام زیر جلد آمده چندان بر جلد و عشای ریشه دار و غیره اثر ضرر میرساند که بسبب آن غذا باین اعضا و هم باین استخوان نمیرسد و از ان این اعضا و هم عظم کعب مرده میشوند و بعد مردن آنها زخم اینجا پیدا میگردد که بسبب آن نوبت به برآوردن این استخوان میرسد و از ان آرام تام حاصل میشود و گاهی این استخوان کعب در سرهای قصبتین بجای خود میماند لیکن آنچه رباطکه این استخوان را با عظم عقب و عظم ذورقی می بندد شکسته گردد و از ان دانسته میشود که انخلاع در مفصل استخوان کعب و ذورقی در آمده و علاجش آنست که اول تدبیر آمدن مفصل مذکور در جایش نمایند و اگر نیاید از قطع کردن وتر قوی موافق هدایت سابق هر دو استخوانهای عقب و ذورقی را بجای آنها آرند

بیان انخلاع بقیه عظام قدم

بیان هشتم در انخلاع بقیه عظام قدم از انجمله اینست که گاهی در دیگر عظام رسغ قدم که سوای

استخوان عقب و کعب و زورقی اند هم انخلاع واقع میشود و علاجش آنست که قدم علیل را اگر فته بکشند و عظام منخلعه را غمز کرده بر محل آنها آرند و از انجمله عظام مشط قدم اند که در آنها هم گاهی بندرت انخلاع واقع میشود زیرا که حرکت درینها بسیار کم است و پیشتر نوشته شده که در مفصل کثیر الحرکت انخلاع زیاده میشود و در مفصل قلیل الحرکت کم حادث میشود و علاجش هم همین است که بعد انخلاع قدم را بکشند و عظام منخلعه را غمز کردن در جای آنها آرند و از انجمله انخلاع عظام انامل قدم است که گاهی در آنها هم انخلاع واقع میشود و تدبیرش همان است که در انخلاع عظام انامل دست نوشته شده لیکن چونکه انخلاع عظام صغیره قدم واقع نمیشود مگر بصدمه قوی لهذا با انخلاع این عظام گاهی زخم هم حادث میشود پس اگر زخم پیدا شود و لائق علاج باشد علاج کنند و اگر لائق علاج نباشد درین صورت پای منخلع را قطع نمایند تا گنگرین پیدا نشود و الا از موت عضو علیل هم زنده نخواهد ماند بیان نوزدهم در انخلاع عظام فقار عنق و پشت و کمر بدانکه چون درین عظام حرکت قلیل است و هم رباط آنها قوی هستند و عضلات که از آن متصل اند غلیظ و مستحکم اند لهذا باین اسباب ثلثه درانها انخلاع کمتر واقع میشود و اگر حادث گردد پس اکثر همراه آن انکسار هم میباشد و خلو از ان بسبیل شاذ و نادر باید دانست و ایضاً انخلاع در آنها تام نمی افتد بلکه بسبیل میلان بود از جای خود حرکت قلیل میکند و ایضاً باید دانست که انخلاع مجرد که با آن انکسار در عظام مذکوره نباشد در عظام فقار عنق و کمر ممکن است زیرا که درین مواضع از جانب یمین و یسار دیگر عظام با استخوان فقار متصل نشده اند که بدون شکستن آنها حرکت عظام فقار در کدام جهت ممکن نباشد اما در عظام فقار پشت پس چونکه در هر دو جانب آنها استخوانهای پهلو متصل اند لهذا در انخلاع آنها ضرور است که انکسار موجود بود چه بدون شکستن استخوانهای ضلع ممکن نیست که فقار پشت در جانب یمین یا یسار برآیند بخلاف فقار عنق و کمر که بر پهلوی آنها عظام اضلاع متصل نیستند لهذا در ان هر دو انخلاع مجرد از انکسار ممکن است که یافته شود و در فقار پشت بوجه آن محال است کما باید داشت که اگرچه انخلاع در همه فقار ممکن است لیکن در فقره اولی و ثانیه از فقار کمتر واقع میشود لقوت الرباط فیهما و اگر احیاناً حادث شود پس سبب آن بسیار قوی و شدید میباشد مثل اینکه خناق کرده شود یا کسی دستی زیر زنخ و دست دیگر پس سر طفل نهاده او را به دارد و از زمین بلند کند و از ان این فقرات منکسر شوند اما در انخلاع این فقرات فوراً مریض هلاک میشود اما در میان فقره خامس و سابع از فقار عنق البته انخلاع اکثر پیدا میشود و سبب آنهم صدمه قوی میباشد مثل اینکه کسی بر فیل سوار باشد و زیر محراب عمارت اتفاقاً فیل آنرا برده او سر خود را برای حفظ خود زیر اندازد لیکن زیر محراب سر و گردن منفصل شوند یا از اسپ یا از مکان بلند بر روی زمین افتد یا نادانسته در آب قلیل بارادهٔ شناوری از دور بخیال آنکه آب زیاده است در فقره خود را از جانب سر اندازد و از ان سر و گردن را ضرب سقوط رسد پس باین اسباب در فقره خامس و سادس انخلاع می آید لیکن چون درین هر دو فقره انخلاع را باید فقرات دیگر عنق که بالای این فقرات و زیر آنها هستند

هم همراه این هر دو منخلع میشوند و از انهم مریض فوراً یا بعد دو یا سه روز بسبب پیدا شدن ورم حار و آفت تنفس هلاک میشود و علاجش آنست که اگر همراه آن انخلاع منقطع نشده باشد بلکه اثر عظیم بران رسیده باشد درین وقت دستکار زانوی خود را بر محل انخلاع نهاده تکیه کند و سر دو دست را در جانب قدام عنق رسانیده عنق را بسوی جهت خلف کشد تا فقرات منخلعه بجای خود آیند و انفصال انخلاع رفع گردد و چونکه در انخلاع فقار ظهر انکسار عظام هم ضرور است پس آنچه تدبیر در انکسار فقار پشت نوشته شده وقت انخلاع آنها هم آنرا بعمل آرند و در انخلاع فقرات کمر هم چون خلع و انکسار شان دراست و آنچه علامات که در انکسار آنها پیدا میشوند اینجا هم موجود میباشند و هم علاج آنهم بعینه علاج این انخلاع است پس وقت ضرورت بعلاج آن پردازند فقط

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم — فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن

و در آن هم چند فصل اند **فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن** بدانکه تعریف حقیقی سم که از روی حقیقی کرده شود بسیار دشوار است لیکن چند عبارت و الفاظ حقیقت زهر را برای تفهیم بیان میکنند اول آنکه زهر چیزی را گویند که چون در بدن داخل شود بای طریق که آن از آن غذا به بدن متحلل نشود و از خود بدن منجذب گردد و آخر تاثیر آن اهلاک و افساد بدن میباشد دوم آنکه آنچه بر بدن وارد شود یا در بدن داخل گردد و در آن تاثیر خود خواه بطور تنقیص و ابطال افعال اعضای بدن یا بازدیاد افعال مذکوره نماید یا بسبب عمل کیمیائی یعنی پیدا ساختن بعض اجسام و فانی گردانیدن بعض دیگر که در بدن بودند اظهار اثر خود کند پس هر شئ که از بسیار تاثیر بدن را فانی و فاسد گرداند آنرا زهر میگویند سوم آنکه آنچه بر بدن وارد شده یا بطور ماکول و مشروب در معده داخل گشته در بدن رود و جوهر و صورت و طبیعت خاص آن مضاد حیات انسان و حیوان بود آنرا زهر میگویند بالجمله تاثیر زهر در بدن بعد طلا کردن آن بر بدن یا بعد خوردن و داخل شدن اندرون بدن بهر طریق که باشد بدو صورت میشود یکی بطور فعلی یا لوجی یعنی زیاده و کم کردن افعال اعضا بدن چنانکه از خوردن اسٹرکنیا حرکت عضلات و اعصاب زیاده شده تشنج پیدا میگردد دوم بسبیل عمل و حرکت کیمیائی چنانکه از طلا کردن سلفیورک ایسڈ یا کاسٹک پٹاس یا پتاسیم بر جلد زخم پیدا میشود و هم از خورانیدن آن سپیده در معده زخم حادث میشود و ایضاً این تاثیر زهر گاهی خاص بر عضوی که بر آن نهاده شود ظاهر میگردد چنانکه از طلا کردن سلفیورک ایسڈ بر جلد جائیکه طلا کرده شده بر همانجا زخم حادث میشود و گاهی در اعضای که از محل ورود آن دور اند تاثیرش ظاهر میشود چنانکه هرگاه سم الفار را بر جلد رسانند در خون داخل شده در قلب و امعای صغار و کبار رفته بر میوکس ممبرین آنها از تاثیر خود اذیت میرسانند لهذا وقت تشریح کسیکه سم الفار خورده مرده باشد غشای اندرونی دیوار بطن قلب و هم در غشای اندرونی قلب آن سرخی دیده میشود و اسهال دموی و گاهی فی الدم هم بعد شرب آن جاری میگردد

و ایضا باید دانست که گاهی زهر بمقدار قلیل اگر نوشانیده شود تاثیر آن بعد چند روز یا بجمله بعد مدت معتد به ظاهر میشود
مثلا اگر مقدار قلیل از زرنیخ ... یک هفته دو هفته بکسی را خورانند بعد مدت معتد به تاثیر اهلاک آن ظاهر میشود
و اگر یکبار مقدار کثیر آن بنوشانند اثر اهلاک از آن بزودی ظهور مینماید لیکن گاهی از زیاده خورانیدن زهر یکبار از شر
آن امان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود قبل از آنکه در بدن نفوذ کند و منتشر گردد بسبب
آن زهر مذکور هم همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن از شر آن ایمنی حاصل میشود و همچنین اگر زهر
همراه آب یا دیگر مائعات رقیقه حل کرده بنوشانند تاثیر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حب یا بجلد صحت
غلیظ بود ... آن زهر را نوشانیده شود ... در آن در معده به سبب حرارت معده تحلیل گداخته لطیف و رقیق شود تا تاثیر آن
ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن طولی میباشد و اگر زهر مثل کاربولک ایسڈ یا
هائیڈروسیانک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ یا ... در هوا منفصل شده یا قابلیت رفتن ... دارد و بدین راه استنشاق
آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد تاثیر آن اسرع بود و ایضا چون زهر را بر بدن طلا سازند یا ضماد
نمایند یا بمالند فعل آن بنسبت زهر مشروب بطی میباشد و هرگاه در عروق انداخته شود تا در خون بیامیزد و در
دوران آن افتاده در جمله بدن رسیده نفوذ کند تاثیر آن اسرع میشود و لهذا قاعده تاثیر سموم بتجربه برین نحو مقرر
کرده اند که هرگاه زهر را بر جلد بدن مالند و ضماد کنند تاثیر آن بعد مرور زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسانیده
شود فعل آن بنسبت استعمال اول که ضماد و طلا بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای آبدار مثل ...
یا غشای آبدار شکم رسانیده شود بنسبت رسانیدن آن در معده هم زمان ظهور تاثیر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جوف
بدن اندازند زمان ظهور اثر آن بنسبت رسانیدنش در غشای آبدار هم سریع بود و اسرع از همه برای ظهور تاثیر زهر
آن است که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف مار سیاه یا لعاب دهن سگ دیوانه چنان هستند که
اگر اینها را در معده رسانند مودی بقتل نمیشوند زیرا که آنها با رطوبات معدیه و از حرارت هاضمه معده منفعل شده
خود فانی میگردند و جوهر آن بحرکت کیمیائی که در معده میشود مستحیل و خود مستهلک میگردد و اگر از خارج جلد و بدن
در زخم یا در عروق آنها را رسانند فورا بقتل می انجامد زیرا که از این ممر بطور مستقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده مهلک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم بنسبت استعداد
ابدان ... پس بدانکه از استعداد ابدان هم تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
امور چند مختلف میشود و گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی را عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن سم الفار ...
و از این اعتیاد زهر مذکور در بدنش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با مزاج و بدن میباشد
هم تاثیر سموم در ابدان مختلف میشود چنانکه کسی را از مسهل خاص اسهال زیاده میشود و کسی را کم گردد ...

ازین خصوصیت فطری ماهی میخورد و کسی انجور دن تخم گاو متضرر میشود و کسی را از خوردن سیماب قلیل هم جوشش دهن پیدا میشود
و کسی را بدون خورانیدن مقدار زیاد از سیماب جوشش دهن نمیشود و کسی را از نوشانیدن میگنشیا سلفاس اسهال
نمیشود اما بطور افیون خورده در نوم کثیر و غنودگی مبتلا میگردد و کسی را از خوردن افیون اسهال جاری میشود و این وقتی
بود که قبض بسبب تشنج عضلات دافعه بوده باشد پس این کس هرگاه افیون بخورد و از ان تشنج رفع میگردد اسهال پیدا
میشود و ازین قبیل است اختلاف عمر که از ان هم بدن زیاده و کم متاثر میشود و تاثیر زهر بطور مختلف ظاهر میگردد مثالش اینست
که سم الفار در سن طفولیت کم موثر میشود و در سن شباب زیاده و بلد تر هلاک میکند همچنین از زهر انیدن کیلومل در اطفال
جوشش دهن کمتر پیدا میشود و در شبان بزودی ظاهر میگردد و گاهی استعداد بدنی بسبب امراض هم مختلف میگردد و بسبب آن
تاثیر سموم هم دران مختلف میشود چنانکه در تائیفس فیور یا تائفائیڈ فیور بالجمله در هر مرض که ضعف و کمزوری زیاده پیدا
میشود دران شراب و ادویه منعشه دیگر هم بمقدار زاید مینوشانند و از ان سکر قوی و ظهور قوت زیاده نمیشود بخلاف
آن اگر اینقدر شراب صحیح را نوشانند بیهوش خواهد شد و درین وقت سببش اینست که از فرط ضعف تاثیر آن کم ظاهر
میشود چنانکه هرگاه شراب را قبل گذشتن ضعف روز نوشانند تاثیر قوی از ان ظاهر میشود و اگر قریب شام که بدن از کثرت
کار و اعمال ضعیف شده باشد بنوشانند کم تاثیر میکند کذلک در ڈلیریم ٹریمنس افیون قلیل را با تنگچر ڈجی ٹیلس که ازانهم زهر است
تا نیم اونس بعد یک ساعت مینوشانند و از ان کدام ضرر پیدا نمیشود بخلاف آن اگر این مقدار زهر مذکور
را در حالت صحت دهند یقینی از بند شدن حرکت قلب شارب آن هلاک خواهد شد همچنین در مانیا افیون را از پنج گرین تا پانزده
گرین مینوشانند و گاهی تا چهل گرین هم داده اند لیکن از ان مریض هلاک نمیشود و کذلک در امراض عصبیه مثل کزاز
و هائیڈروفوبیا ادویه مخدره و آرام رساننده و خواب آور را مثل هائیڈریٹ کلورل و برومائیڈ پتاسیم مقدار زاید
بار بار میدهند و از ان کدام ضرر ظاهر نمیشود و ایضاً باید دانست که گاهی بسبب نوم و تیقظ هم تاثیر زهر مختلف میگردد
مثلاً اگر کسی زهر خورده بخواب رود در بدنش تاثیر زهر در زمان کثیر ظاهر خواهد شد زیرا که دوران خون در حالت نوم
بطی میباشد و ازین سبب زهر از معده بسوی خون کمتر میرود و در حالت تیقظ امر بالعکس است و هم باید دانست که گاهی فعل
یک قسم زهر مخالف فعل قسم دیگر میباشد و درین وقت از خورانیدن قسم ثانی تاثیر زهر قسم اول که پیشتر خورانیده شده
کم میگردد چنانکه از خورانیدن افیون که زهر مخدر است و اذیت و حس را کم میکند تاثیر زهر اذیت پیدا کننده که
سم الفار است کم میشود فقط

فصل ثالث در بیان انواع سموم

بدانکه تنویع و تقسیم سموم گاهی بسبب
حقائق جسم آنها کرده میشود چنانکه میگویند انواع سموم سه اند نباتی و حیوانی و معدنی و گاهی بسبب افعال آنها
تقسیم و تنویع کرده میشود و این بهتر است بالجمله جمله سموم یعنی جنس سم باعتبار افعال خود بر سه نوع منقسم میشود
اول اِرِی ٹنٹ بکسر الف و رای مهمله مکسوره مشدده و سکون یای تحتانی مثناة و فتح تای هندی و سکون نون تا

فصل چهارم در بیان نوع اول ... بیان اول در ذکر اقسام نوع اول و علامات و معالجات آن بطور عام

هندی ثانی که بمعنی موذی و زیاده کننده حس است دوم نارکاتک بفتح نون و سکون الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف که بمعنی کم کننده حس و مخدر است سوم نارکاتک اواریتنت که بفتح نون و سکون الف و رای مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای هندی و سکون کاف و ضم الف و سکون واو و کسر الف و کسر رای مهمله مشدده و سکون یای مثناة تحتانی و فتح تای هندی و سکون نون و تای هندی بمعنی جامع مولد اذیت و کم کننده حس است

فصل چهارم در بیان نوع اول و آن مشتمل است بر چند بیان بیان اول در ذکر اقسام نوع اول و علامات و معالجات آن بطور عام اما نوع اول که اریتنت یعنی مولد اذیت است پس آن چونکه در هر دوا اذیت بر محل ورود خود پیدا میکند لهذا باسم اریتنت که بمعنی موذی است نام کرده شده و آنهم بر سه قسم است قسم اول کوکل اریتنت یعنی تاثیر کننده بر محل خاص که بران وارد میشود و آنرا بلغت انگریزی کرُوزف بضم کاف و رای مهمله و سکون واو و کسر زای معجمه و سکون فا بمعنی اکال هم نامند و از طلا کردن آن بر جلد ورم و زخم پیدا میشود و آن شامل است از منرال ایسڈ سلفیورک ایسڈ وغیره را چه از طلا کردن سلفیورک ایسڈ بر جلد زخم پیدا میشود و اشیای الکلی یعنی کهار مثل کاسٹک پٹاس و کاسٹک سوڈا هم ازین قبیل اند قسم دوم سمپل اریتنت و آن دوای چیزی است که ازالت تنها ورم پیدا میشود و دی بجراحت نمیگردد و آن شامل است جمله ادویه مسهله قویه را خواه نباتی باشد مثل روغن جب السلاطین و روغن بید انجیر و سقمونیا وغیره یا معدنی بوند مثل میگنشیا سلفاس چه از زیاده دو یا در پی خورانیدن آنها ورم معده و امعا پیدا میشود قسم سوم چیزی است که بعد ورود در بدن بر عضو خاص مؤثر شود چنانکه ارگٹ و سابینا در رحم اذیت پیدا میکنند و ایوڈین بر میوکس ممبرین اعضا اذیت میرساند و زراریح در گرده و مثانه اذیت میرساند و سم الفار زیاده بر امعا مؤثر میشود و اسرب بر عضلات دست مؤثر گردد و امثال آن از ادویه مخصوصه باعضای خاص بسیار اند و همه آنها ازین قسم اند العلامات عموماً هرگاه این نوع سم خورده میشود آنچه علامات پیدا میشوند یکی از آن درد و حرقت و ضیق است که در گلو پیدا میشود و بسبب آن از درد دشوار میگردد دوم آنکه بمقابل معده یعنی بجای معده که محل ورود دوا او نهر است درد حادث میشود و چون بر محل در دغمز میکنند این درد زیاده میگردد سوم آنکه عطش بسیار شدت میکند چهارم متوع عارض شود و بعد آن قی می آید و بعد آمدن قی درد در تمام شکم عام میگردد پنجم آنکه بعد قی اسهال جاری میشود و وقت آمدن اسهال در معای مستقیم و بر محل مقعد اذیت پیدا میگردد که آنرا بلغت انگریزی ٹینزمس بکسر تای هندی و سکون نون و کسر الف و سکون زای معجمه و فتح میم و سکون زای معجمه ثانی گویند و بسبب آن مریض میداند که باز اسهال می آید و این امید و انتظار نزد و قوت خود را برای آمدن اسهال صرف میکند لیکن بر از نمی آید و آخر بجای آن قدری خون و خراطه خارج میشود ششم آنکه بول بدشواری و با درد گمرده یا مثانه می آید و این علامات گاهی شدید بوند و گاهی بخفت اما اگر بشدت بوند از آن حالت موسومه به کلاپس بزودی پیدا میشود و اگر خفیف

باشند از آن جمله درمی موسوم بانغام مپتری فیور پیدا میگردد پس اگر دوای اکال مثل سم الفار وغیره خورده شده باشد
دران صورت هم قی و اسهال خارج میشود و اینهمه مریض یا در حالت کلاپس که ضعف حرارت و قوت ست می میرد یا در حالت
ازدیاد تشنج یا بسبب اذیت و شدت درد رفته رفته ضعیف شده جان بحق تسلیم میکند یا از نا یابی غذا که بسبب
ضیق و درد گلو خورده نمیشود میمیرد بالجمله چون این سم خورده میمیرد و تشریح کرده شود وقت تشریح آنرا ببینند ورم در
اعضای باطنه آن یافته میشود بانکه میوکس ممبرین معده وغیره غلیظ و سرخ میباشد و هم اکثر بالای آن بلغم غلیظ یافته
میشود و گاهی ورم که در اعضای باطنه آن بود چنان قوی میباشد که بحد گنگرین یعنی فساد و موت عضو میرسد و اگر
قسم اکال خورده باشد زخم هم در میوکس ممبرین حلق و مری معده و معده و امعا یافته میشود و چون زخم در پیچ امعا
حادث شود خون هم درین جاها موجود و مجتمع دیده میشود و گاهی درین حال ثقبه در نفس معده یا امعا هم مشاهد میگردد که
بسبب آن غذا در معده و امعا قرار نگیرد و از آنها خارج شده در غشای آبدار شکم می افتد العلاج عموما علاج اینست
که هرگاه ثابت شود که کسی ازین نوع اول سم چیزی خورده است اول آنرا مقیات مثل ایپکاکوانا یا خردل مسحوق یا
نمک با آب ساده نیم گرم حل کرده نوشانند و اگر ازینهم چیزی میسر نشود آب گرم تنها مقدار زیاد نوشانیده قی کنانند اگر
قی نیاید از سر انگشت سبابه یا از سر ریش مرغ یا کبوتر محل کام دغدغه پیدا کنند تا قی بآسانی آمده زهر همراه آب مشروب
در قی خارج شود و معده از آن صاف و خالی گردد و اگر اشتماک پمپ که بکسر الف و سکون شین معجمه و کسر تای هندی
و فتح میم و سکون کاف و فتح بای موحده فارسی اول و سکون نون و بای موحده فارسی ثانی قسمی از زراقه گردن دراز
که از آن معده را می شویند و صاف میکنند موجود باشد سر آنرا در معده داخل کرده از آب ساده بذریعه آن معده را
مکرر بشویند تا از زهر مشروب صاف شود لیکن هرگاه زخم در حلق و کام و مری معده یا در معده بود چنانکه از نوشیدن
ادویه سمیه اکاله مثل سلفیورک ایسد درین مواضع زخم پیدا میشود درین وقت سر آله مذکور را در معده داخل نه سازند
والا خوف است که در محل زخم که در معده است از سر زراقه ثقبه پیدا خواهد شد بالجمله بعد بر آوردن قی و صاف کردن معده
از زهر اشیای رقیقه لزجه ملینه مسکنه مثل شیر و آب یا روغن کنجد یا روغن کتان همراه آب ساده آمیخته یا لعاب مثل
لعاب اسبغول یا آب صمغ عربی یا آب کتیرا مکرر بنوشانند تا اذیت میوکس ممبرین معده رفع شود و بعد اطمینان از
اخراج سم و آرام رسانی میوکس ممبرین معده مسهل خفیف نوشانند تا آنچه در امعا رسیده باشد بذریعه اسهال از آنها
هم خارج شود و برای این کار روغن بید انجیر همراه شیر از مسهلات دیگر بهتر است باقی بعد آن آنچه ادویه که از قسم دافع
سم زهر خاص اند و برای دفع مضار زهر دوا همراه آن مذکور میشوند آنها را بر محل مناسب و مخصوص هر دوا باستعمال
آرند و باید دانست که ادویه دافع تاثیر سم را بعربی فادزهر میگویند اگر از قسم ادویه مفرده بود مثل زهر مهره
و اگر از قسم مرکبات بود مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس آنرا باسم تریاق مخصوص و موسوم میسازند

وگاهی تریاق را هم مرکب و مفرد هر دو اطلاق میکنند و بزبان انگریزی انٹی دوٹ گویند صورت وفعل آن ضد صورت وفعل
زهر باشد انٹی دوٹ بفتح الف وسکون نون وکسر تای هندی وسکون یای مثناة تحتانی وضم دال هندی وسکون
واو وتای هندی نامند

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصا

بدانکه از اقسام منرال ایسڈ سلفیورک ایسڈ و نائٹرک ایسڈ و میوریاٹک ایسڈ زیاده در کار زهر نوشی می آیند زیرا که
این هر سه چونکه در کار غیر علاج ابدان هم مستعمل اند لهذا اهل صناعت مس سازی وملمع کاری وغیره اند بلا اصلاح
خرید می نمایند واز این سبب بدو ضعان را هم بسهولت میسر میشود ولی احتیاط آن آنرا کسی که از ان رقابت و دشمنی
میدارند میدهند و دیگر اقسام آن مثل فاسفورک ایسڈ وغیره پس چون بکار اهل صناعت دیگر که غیر طبیب باشند
نمی آیند لهذا هر کس را میسر نمیشوند و هم اکثر ڈائلوٹ یعنی مصلح کرده فروخته میشوند از این سبب هم تاثیر آنها ضعیف
میباشد بالجمله از اقسام ثلثه مذکوره هم سلفیورک ایسڈ زیاده بکار زهر دهندگان می آید و در ولایت بعضی این را در و
خفتن در دهن کسی که اراده قتل کردن آن دارند می اندازند وگاهی در دوای شرب بطریق اخفا مینوشانند و
گاهی در گوش خفته می اندازند تا زخم پیدا شده هلاک گردد وگاهی بر روی زنی که از ان دشمنی داشته باشند می پاشند
تا زخم پیدا شده حسن آن برباد رود وگاهی در صحبت زن بطور زراقه میرسانند و علامت منرال ایسڈ این است که
چون آنرا بر پارچه سیاه اندازند سیاهی آن برطرف شده قدری سرخی بجای آن پیدا میگردد چنانکه از افتادن
اکثر بر پارچه جائیکه افتاده آنجا چرخه ضایع میگردد وهمچنین از افتادن قطرات آن پارچه پوسیده و ناقص میشود واگر کاغذ
نیلی را که از ان امتحان بول میکنند در منرال ایسڈ انداخته برآرند وبه بینند رنگ آن سرخ میشود و هر پارچه رنگین را
که در منرال ایسڈ اندازند رنگ آن متغیر میگردد العلامات چون منرال ایسڈ کسی نوشانیده شود فوراً حرقت
و سوزش با درد در دهن وحلق ومعده آن پیدا میگردد و بعد آن خاصةً در معده شارب هم مذکور درد شدید حادث
میشود و بعد آن ہچکیهای کثیر آمده هوا از معده خارج میگردد وعقب آن تهوع شروع شده قی می آید و در ان اجزای
سیاه رنگ یا قدری سرخی مائل بسیاهی که آن اجزا می دموی اند که از زخمی شدن میوکس ممبرین معده برمی آیند همراه
قی خارج میشوند وگاهی همراه آن بلغم فلیظ هم میباشد وگاهی اجزای میوکس ممبرین وگاهی خود میوکس ممبرین معده
یا حلق برمی آید و ازدراد دشوار میشود وگاهی مطلقاً ممکن نبود که چیزی را بلع کند و شدید و تشنگی زیاده میباشد و قبض
پیدا گردد و بول قلیل می آید یا مطلقاً نمی آید و چون برای تبرز می نشیند براز نمی آید لیکن در معاء مستقیم و قت
اذیت که در انگریزی آنرا ٹن اِزمَس میگویند و ذکور شد پیدا میشود وگاه بول هم نمی آید لیکن بر فم مثانه و در مجری
بول اذیت محسوس میشود و نبض ضعیف میگردد و حالت مشابه بکالاپس پیدا گردد و از افراط وجع و قت خون مردن از بشره و
روی علیل ظاهر میباشد و در تنفس هم دشواری پیدا میشود و چون خواهد که نفس کشد ممکن نبود بلکه نفس ضعیف میکشد

بیان دوم در ذکر اقسام منرال ایسڈ و علامات و علاج آن خصوصا

زیراکه از اذیت معده پردهٔ شکم منبسط نمیگردد و از عدم انبساط آن سینه هم برای ترویح و جذب نسیم بارد انبساط
کامل نمی نماید لهذا در تنفس عسر و ضعف پیدا میشود و اگر وقت انداختن زهر در دهن چیزی از آن در قصبهٔ ریه داخل شود
درین وقت اذیت در قصبه هم زیاده پیدا میگردد و مثل کروپ حالت حادث میشود و سرفه زیاده بار بار می آید
و بلغم غلیظ همراه سرفه خارج میگردد و در آواز غلظ یا بحت صوت مطلقاً بسبب ورم قصبه پیدا میشود و چنان بلغم غلیظ
در قصبه جمع میگردد که بسبب آن در تنفس هوا بدشواری داخل میشود و وقت تنفس آواز بلغم مجتمع در قصبه محسوس میگردد
چنانکه قریب بالای گوش شنیده میشود و بر میوکس ممبرن دهن بلغم شبیه دیده میشود و بر لبهای مریض خشکی و آبله و چینها دیده میشود
و میوکس ممبران لبها و شرخ زیاده منقشر شده جدا میشوند و دندان بحرکت می آیند و در لون اصلی آنها تغیر واقع میشود خواه
بسوی سواد یا غیر آن و هرجا که قطرات منرال ایسڈ بر جلد بدن میرسد آنجا نشان ظاهر میشود و چون قی می آید و بر زمین
جسمی می افتد در آن غلیان پیدا میشود و چون از خوردن آن بمیرد اکثر در حالت کلاپس می میرد لیکن درین وقت
در قوای نفسانیه آن کدام خلل نمیباشد چنانکه در بیننده هم وقتیکه بحالت کلاپس می میرد صحیح العقل می میرد و گاهی در
حالت تشنج و گاهی از بند شدن تنفس از ورم قصبه ریه هلاک میشود و گاهی از تشنج قلبی و گاهی مبتلا بمرض شده
و گاهی هذیان پیدا کرده جان بحق تسلیم مینماید العلاج علاج عام قبل ازین نوشته شده اول آنرا بعمل آورده بعد آن
بعلاج خاص مشغول شوند و علاج خاص آن اینست که تریاق منرال ایسڈ را بعد خوردن زهر منرال ایسڈ مکرر
نوشانند اگر در قی دفع شود باز دهند و باز دهند تا که ثورت و قوت سم مذکور شکسته گردد و آنچه اعراض که از خوردن
زهر پیدا شده بودند رفع شوند و صحت شود و بهترین تریاقات آن میگنشیا کاربناس یا میگنشیا کال سائنڈ است
پس آنچه ازین هر دو قسم میسر شود آنرا خوب باریک سائیده از دو ڈرام تا چهار ڈرام همراه آب ساده که یک آثار بود
یا شیر و آب ساده که بالمناصفه یک آثار بوند حل کرده بار بار بقدر مناسب از آن بنوشانند و اگر میگنشیا موجود نباشد
عوض آن طین قیمولیا یعنی کهریامٹی یا آهک سنگی یا آهک صدفی یا آهک گلی هرکه میسر آید آنرا در آب ساده خوب حل کرده
بار بار بنوشانند و اگر اینهم میسر نشود روغن کنجد یا روغن کتان با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صابون از نیم ڈرام
تا دو نیم ڈرام در یک آثار آب ساده حل کنند تا کف پیدا کند آن زمان آنرا بار بار بقدر مناسب بنوشانند و اگر اینهم
میسر نشود فوراً آنچه بر دیوارهای پخته آهک و سرخی آمیخته ضماد میکنند که آنرا استرکاری میگویند از دیوار پخته جدا کرده در آب
ساده حل کرده بنوشانند که در آنهم آهک که تریاق سلفیورک ایسڈ است موجود میباشد و اگر کدام شی ازین ادویه که تریاق
منرال ایسڈ اند میسر شود و محتاج طلب کردن آن از مقامات دیگر باشند تا میسر شدن و آمدن آن شیر تازه دوشیده
از معز یا گاو و آنچه که باشد با آب حل کرده بار بار بنوشانند یا صمغ عربی یا لعاب کثیرا بنوشانند و العبه و صمغ را همراه آب ساده
تا مدت دراز بعد صحت هم نوشانند تا تلیس میوکس ممبرن نماید لیکن درینجا زنهار زنهار استمک پمپ را در معده داخل کنند

و باستعمال قی آرند و الا از جراحت تقیه در عمق معده پیدا شود و اگر بعد خوردن زهر مذکور و انکسار او رست
و قوت آن ورم کثیر در معده پیدا شده باشد در این وقت حسب مناسب وقوت مریض فصد بگیرند و زلو
بر معده هم چسپانند و برای دفع کردن قبض شکم از شیر تازه و آب ساده یا از آب مطبوخ برنج یا از آش جوی رقیق و روغن کنجد
حقنه دهند پس اگر از این تدبیر زهر خورده از ضرر سم نجات یافته زنده ماند بعد دو سه روز از خوردن سم مسهل از روغن
بید انجیر معمول یا شیر تازه دهند تا آنچه فضول که از قبض شکم در امعای صغار و کبار جمع شده اند از آنها خارج شوند و از
هر طرف شده صحت حاصل گردد تا آنکه بیان سموم در بیان سموم که از قسم الکلی یعنی کهاری اند و الکلی
بر سه نوع است پتاس و سوڈا و امونیا و افراد اینها کثیر اند لیکن آنچه از اینها بکار زهر می آید شش دوا
هستند کاستک پتاس و پتاس کاربناس و کاستک سوڈا و سوڈا کاربناس و کاستک امونیا و امونیا کاربناس
این هر شش دوا از انواع الکلی مثل منرال ایسڈ اکل لحم و پیدا کننده زخم اند لیکن جائیکه اینها بر جلد نهاده شوند
همانجا موثر میشوند و از آنجا بمقام دیگر که از آن دور باشد اثر آنها نمیرسد العلامات چون چیزی از این سموم خورده شود
اول در دهن از آن سوزش پیدا گردد بعد آن در حلق و مری معده و معده هم حرقت عارض میشود و بعد آن
از ظهور حرقت درد شدید در معده پیدا میگردد و چون از خارج بر محل درد معده انگشت نهاده غمز کنند درد
زیاده محسوس میشود و بعد آن تهوع پیدا شده قی می آید و در آن بلغم غلیظ مختلط با خون بر می آید و هم درقی غشای
بیرونی میوکس ممبرن معده که آنرا بلغت انگریزی ایپی تهیلیم بکسر الف و بای موحده فارسی و سکون یای مثناة تحتانی
و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی و سکون میم میگویند بر می آید و درد شکم و اسهال در شدت
مثل درد قولنج پیدا میشود و هم در شکم نفخ و زیادتی مقدار و تمدد پیدا شده و چون امعا که عبارت از روده هاست زهر را
پیدا میشود و بعد ورود امعا اسهال عارض گردد و دست که می آید و در آن خراطه مختلط با خون خارج شود و ازاله
دشواری بود و در آواز هم غلظ و بحته پیدا میشود زیرا که ورم در این وقت از مری معده تا قصبه منتهی میشود
و از آن آفات در قصبه هم پیدا میشوند و چون این مریض بمیرد گاهی در حالت کلاپس می میرد و گاهی از شدت کرب
و تشنگی که از نخوردن غذا بسبب ورم و زخم حلق و مری معده و معده پیدا میشود یا بعد صحت از زخم چون در مری معده
تقلص و اجتماع پیدا میشود و بسبب آن از تنگی مجری خوردن غذا ممکن نباشد و از آن رفته رفته ضعیف شده هلاک میشود
و این حالت را بلغت انگریزی استاروییشن بکسر الف و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانی و سکون الف
و رای مهمله و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانی و فتح شین معجمه و سکون نون میگویند لیکن در این وقت مریض بعد مدت
دراز از نخوردن هم می میرد و چون بعد مردن تشریح آن کرده می بینند در میوکس ممبرن حلق و مری معده خراش
دیده میشود و هم در معده ورم و در میوکس ممبرن آنهم خراش یافته میشود و گاهی زخم هم موجود میباشد

وهم در سیوکس ممبرن معده نقطه‌های سیاه از خون مرده که از عروق صغار برآمده می‌میرد جابجا یافته میشوند وگاهی
بقطعه کبیره از سیوکس ممبرن معده برنگ سیاه محسوس میشود وگاهی در سیوکس ممبرن قطعه بیه هم قریب منجره ورم و
نقطه‌های سیاه مثل سیوکس ممبرن معده یافته میشوند و هرگاه بسبب شدت گرسنگی وفاقه بی غذا می‌میرد در
سیوکس ممبرن معده وهم میباشد و بجای آن غشای متقلص و متشنج پر از چین چنانکه بعد صحت زخمهای عضوای
بیرونی بر محل جراحات دیده میشود معلوم میگردد لیکن در این قسم گاهی ثقبه در معده دیده شده العلاج باید
بعد نوشیدن سم مذکور اول آنچه علاج عام برای سموم نوشته شده آنرا بعمل آرند تا زهر خارج شود لیکن بیجا
سم استمک پمپ را در معده زهار داخل نسازند و بعد فراغ از علاج عام آنچه فادزهر سم مذکور است آنرا اگر بنوشانند
و بهترین همه در اینجا مگنیزیا است پس باید که آنرا با آب ساده آمیخته بعد کسر حموضت زاید بکرره بنوشانند آب
ساده همراه آن زیاده آمیزند والا او خود بسبب حدت و کثرت حموضت خود گاهی خراش در معده و امعا پیدا
میکند یا آب لیموی کاغذی با آب ساده بقدری آمیخته که ترشی آن مرغوب باشد بنوشانند و بار بار این تریاقات آنرا
بنوشانند تا در اعراض خفت ظاهر شود و بعد ظهور خفت اعراض آب صمغ عربی را همراه کدام حموضت آمیخته بنوشانند
الحاصل روغن مغز بادام شیرین یا روغن کنجد هر آنچه که میسر شود بقدر مناسب بار بار همراه آب ساده آمیخته
بنوشانند و حموضت قلیل مثل آب نارنگی یا آب انار میخوش همراه آب ساده بنوشانند و اگر ورم حار در معده
پیدا شده باشد موافق هدایت علاج ورم حار علاجش سازند و چون درد معده شدت کند افیون خورانند
و اگر افیون در معده قرار نگیرد و همراه قی دفع شود آب حلکرده به ذریعه زراقه در امعا رسانند و اگر ضعف و
کمزوری بالجمله علامات کلاپس پیدا شوند در این وقت ادویه حرارت افزا که عبارت از منعشات حرارت غریزیه
مثل برندی شراب یا امونیا کاربناس برای مجتنب شراب در آب حلکرده در امعا رسانند از راه معده ندهند که اینهم
الکلی ست چنانکه پیشتر نوشته شده بیان چهارم در ذکر قسم دوم از نوع اول که موسوم به
سمیل الرجی [illegible] ست و آن منقسم ست به هشت قسم اول جبیل السیلا بکسر واو و جیم مکسوره و یای ساکنه
خفیفه و فتح تای هندسه و بای موحده و سکون لام که بمعنی ترشی یا السید نباتی ست دوم الکلائن سالت
والکلائن ارتهه سالت والکلائن سالت بفتح الف و سکون لام و فتح کاف ولام و سکون الف و کسر همزه
و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون الف ولام و تای مثناة فوقانی [illegible] و آن چیزی را گویند که از آمیختن
الکلی یعنی شی کهار مثل پتاس یای کاربناس باشی حامض مثل نائتریک السید حادث میشود که آن نائتریاس ست
والکلائن ارتهه سالت بفتح الف و سکون لام و فتح کاف ولام و سکون الف و کسر همزه و سکون نون
و کسر الف و سکون رای مهمله و تای مثناة فوقانی و های هوز و فتح سین مهمله و سکون الف و هم سکون لام و تای

مثناة فوقانی آن از کلامثن سالت ضعیف ست یعنی کمعار در آن قلیل ست مثل آب و شرب سوم ادویه مسهله
قویه نباتیه مثل جلیپ و حب السلاطین و سقمونیا چهارم ادویه نباتیه که از قسم قدرات حیفی یول مثل سابقیا
و روغن تاربین انچه اجسام از تقطیر وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل آئل آئل که قسمی
از روغن ست که وقت کشیدن شراب در آن پیدا میشود دوم روغن تاربین دیگر یا سوختگار بولک ایسد
از این قبیل اند که بطور عرق کشیده میشوند ششم هر سم نباتی که بسبب مرض خود فاسد شود مثل ارگت آف رای یعنی
تخم ارگت که بسبب مرض در آن زهر پیدا میشود دان براعضای مخصوصه مثل رحم و نخاع تاثیر خود مینماید
هفتم ایثیل الری نلننه بفتح الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانی و فتح میم و سکون لام یعنی هوای حیوانی
مثل زرایح و غیره هشتم هوای موذی مثل هوائی که از سوء خلقت فال پیدا میشود یا از نا نشکر ایشیه میپایات
بر می آید قسم اول ازین اقسام هشتگانه که آن قبیل ایسدست آن شامل ست برای تارترک ایسد
و سالفرک ایسد و میلک ایسد و اوکسالک ایسد لیکن از مردم ایسدهای اربعه ایسدک پیشتر مذکور
شدند در کار زهر کمتری آمیند و هم تاثیر زهر از آن کم ظاهر میشود لیکن گاهی از هم دیده شده که کار زهر میکنند
اما هرگاه ازین ایسدهای ثلثه بقدر نیم اونس از زهر باشد گرفته کسی نوشانند تاثیر زهر قسم دوم از انها ظاهر
میشود و علامات آن پیدا میگردند و اگر ازین مقدار کم نوشانند مضرت آن باعث ضرر نمیست چنین اگر ازین
ایسدها کدامی را گرفته با الکلی آمیزند که بسبب آن قوتش ضعیف گردد درین وقت بدون آنکه ازان دو اونس
تا چهار اونس بنوشانند اثر زهر ازان پیدا نمی شود و بعد نوشانیدن این مقدار البته آثار زهر خوشی عادت
میشوند و علاج آن همان ست که در علاج اوکسالک ایسد نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی اما ایسد چهارم که اوکسالک ایسد
بود پس آن زهر قوی ست و اکثر در کار زهر نوشی می آید باین نحو که کسی بطور خودکشی خود آنرا می نوشد یا بغلط بطور
سهو بسبب مشابهت تام که با میگنیشیا سلفاس میدارد بجای میگنیشیا داده میشود و بالجمله بعد نوشیدن آن آنچه علامات
که بعد خوردن قسم دوم نوع اول که سم الکلی است پیدا میشوند آنهم موجود بوند و سوای آن علامات خاصه آنهم ظاهر میشوند مثل آنکه بعد خوردن اوکسالک ایسد فورا
در دهن تلخی و در حلق و معده حرقت پیدا میگردد و هم در حلق تنگی و عسر ازدراد حادث میشود و بر محل معده
از غمز کردن درد محسوس میشود و بعد گذشتن مدت پسیر خوردن آن قی می آید و انچه در قی دفع شود مائل بسیاهی
یا در آن رنگ سیاه و سبز هر دو مختلط دیده میشوند و اگر مریض بزودی هلاک نگردد و نوبت به جریان اسهال رسد
در انهم سیاهی و خضرت محسوس میشود و این مریض در حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند و اگر برای دفع
کردن درد که بر محل معده از غمز کردن محسوس میشود زلو بر آن چسبانند زلوهای مذکوره هم فورا می میرند و از آن در
معلوم میشود که اوکسالک ایسد در خون هم داخل شده و ایضا باید دانست که اگرچه آمدن قی و خروج شیء اسود اللون

دران که آن خون منجمد ست و سلفرک ایسڈ و الکلی و اوکسالک ایسڈ بهره سمه منجمد ست و ازان آنرا از علامات مشترکه دانسته
میشود امّا فرق اینست که در سلفرک ایسڈ زخم در حلق و مری معده و معده میباشد و اینجا زخم در اعضای بالمتمه
مذکوره نمیباشد العلاج اوّل آنچه در علاج عام هم نوشته شده باستعمال آرند و بعد آن چیزی تحویل ایاقی کهریا مثی و
آب ساده حلکرده هر قدر که ممکن باشد بنوشانند و همچنین نوشانیدن آب آهک هم درینجا نافع ست لیکن دوای که دران کهگا
ست زنهار دینجا نه دهند چه از آمیختن الکلی با ایسڈ آنچه الکلی سوئٹ پیدا خواهند شد و ایشان زهر میباشد و استعمال آن مضر
خواهد شد و هم دراینجا اشتکسرپمپ را در معده هرگز داخل نسازند و الا از داخل آن در معده جرحت معده شقیق پیدا
شده درد دوا وجع معده حادث خواهد شد اما قسم دوم که الکلاین سالٹ و الکلائن ارتهه سالٹ اند پس سانکه آنچه از
الکلائن سالٹ زهری آنچه چهار چیز اند نائتریٹ پاٹش یعنی اقلی که آنرا ابهته شوره گویند و سلفیٹ آف پاٹش که صورل [illegible]
و سلفیٹ پاٹش یعنی سلفیه پیٹ پاٹیم و کلورائڈ سوڈیم یعنی نمک طعام و امّا آنچه از الکلائن ارتهه سالٹ بکار زهر کم
پس آن سه چیز اند اوّل بیرائٹ الومینا یعنی زاج که آنرا بعربی شب میگویند دوم تری [illegible] سالٹس که آن نام اقسام [illegible]
مثل آب [illegible] باشد و آن را رنگسازان بکار رنگسازی می آرند سوم کلورائڈ افالخم امّا از الکلائن سالٹ که نائتریٹ [illegible]
ست پس از مقدار قلیل آن که خورده شود مثلاً از بست گرین تا نیم اونس آثار و علامات زهرنوشی در اکثر اشخاص کمتر ظاهر
میشوند لیکن هرگاه یک دو اونس نوشیده شود آن زمان البته علامات زهرنوشی پیدا میشوند لیکن نوشیدن آن
بقدر مذکور اکثر بسبب سهو و غلطی میشود باین طور که بجای سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا سهوا
داده میشود و بعد خوردن آن باین مقدار علامات عام که برای قسم دوم نوع اوّل نوشته شده اند پیدا
میشوند و هم علاوه ازان علامات خاصهٔ آن که بول الدم و ضعف قلب زائد است پیدا میشوند زیرا که آن بر
قلب زیاده موثر میشود که آنرا اضعف میکند و ازان ضعف دل حادث میگردد و علاجش همان است که در علاج عام نوشته شد
امّا سلفیٹ پاٹش پس آن یک اونس مضر نمیشود و اگر یک نیم یا دو اونس ازان نوشانند البته اذیت و درد در معده و اسهال
پیدا میکند و علامات عامه زهر قسم دوم ظاهر میشوند و علاجش علاج عام است امّا سلفیٹ پاٹس که آنرا ارباب کیمیا
جگر کبریت می نامند و آن بنسبت دیگر مرکبات کبریت بسیار زهر قوی ست که نیم گرین آنرا در دیابیطس میدهند و اگر آنرا به
مقدار زائد مثل ده یا پانزده گرین بنوشانند بعد خوردنش علامات عام که برای زهر قسم دوم نوشته شده اند حادث
میشوند و هم علامات خاصهٔ آن پیدا میشوند که ان کنولشن یعنی تشنج اعضا ست مثل تشنجی که در صرع حادث میشود و هم
بیهوشی طاری میگردد و بهوای که از دهن بر می آید دران عفونت مثل عفونت هوای کبریتی که از بیضه متعفن بر می آید
و هم [illegible] قی و اسهال که دران نمی آید ازان هم بوی عفن مذکوره می آید و حدت این هم چندان قوی ست که ممکن ست
که بعد خوردن آن تا گذشتن ربع ساعت نجومی مریض هلاک شود و علاجش آنست که اول علاج عام نموده آنرا از

فوراً برآرند و بعد از آن کلورائیڈ آف سوڈا یا کلورائیڈ آف لائم از یک ڈرام تا دو ڈرام در آب ساده که بمقدار یک آثار باشد حل کرده بار بار بنوشانند که این ادویه آنرا بعمل کیمیائی کلورائیڈ پتاش میسازند که آن زهر نیست و سلفو سیوریٹ را از ان
جدا میکنند و بسبب آن حدت و سمیت آن زائل میگردد اما کلورائیڈ سوڈیم پس از زیاده خوردن آنهم علامات
زهر قسم دوم پیدا میشوند لیکن علاجش همان است که در علاج عام نوشته شده اما از الکلائین آنچه سالت که
سلفیٹ او منافیضی ازاج ست پس از خوردن آنهم علامات عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و در علاجش علاج عام
کافی ست لیکن درینجا استمال پمپ را در معده ضرور داخل کرده از آب کثیر معده را بشویند یا آب کثیر نوشانیده قی
زیاده کنانند تا معده شسته شود و بعد از آن آب آهک زیاده نوشانند که از ان زهر مذکور بیضرر میگردد و از اختلاط
آهک در معده با ازاج سلفیٹ آف لائم پیدا میشود که آن زهر نیست دوا آبراسٹ الس پس از خوردن آنهم علامات
عمومًا آنچه نوشته شده اند پیدا میشوند و علاوه ازان علامات خاصه آنهم که درد و اذیت دماغ و نخاع و اعصاب است
پیدا شده تشنج اعضا مثل تشنجیکه در صرع و بائی میشود حادث میگردد و قوای دینیه کاملاً ضعیف میشوند و خاصتہً در قوت
باصره ضعف زیاده فوراً حادث میشود و در گوش آوازهای مختلف می آید و طپش قلب زیاده میگردد و چونکه این قسم
اشیا برای سفید کردن دیوارها اکثر در خانها موجود میباشد لهذا بچها ناتدان و بعضی دشمنان از شرارت آنرا با آرد نان
آلوده آمیخته میخورانند و علاجش بعد علاج عام آنست که سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا با آب ساده
حل کرده مقدار کثیر مکرر بنوشانند که آن تریاق این هم ست و در علاج عام آنهم قی زیاده کنانند و استعمال پمپ را
در معده داخل کرده بتوسط آن از آب کثیر معده را بشویند اما کلورائیڈ آف لائم پس از خورانیدن آنهم علامات
عامه زهر قسم دوم پیدا میشوند و علاوه ازان از بوی دهن بوی کلورین می آید و هم آنچه قی یا اسهال که دران پیدا
میشود ازان هم بوی کلورین می آید و علاجش همان است که در علاج عام نوشته شده فوراً در اخراج آن از بدن
کوشش کنند فقط و اما قسم ثالث که آنرا گیرنٹ یعنی ادویه مسهله گویند که آن مثل ایلوه و کالوسنته و
جیلپ و اسکانی و حب الخروع و حب السلاطین و روغن این هر دو اند و هم قسم چهارم که آنها ادویه غیر مسهلانند
از قسم مدرات حیض و بول وغیره مثل سابینا و بادزهر و قسمی از ناقاص فسونجان و خریق اسود و ابیض وغیره و هم
قسم پنجم که آن اجسام چند اند که وقت کشیدن عرق پیدا میشوند مثل فیوزل اویل وغیره و هم قسم ششم آن که تخم
نباتات اند که دران فساد و تعفن پیدا شده باشند مثل ارگٹ آف رای پس از خوردن این اقسام اربعه هم هرگاه
از مقدار مشروب معتد به خود زیاده خورده شوند اذیت در بدن پیدا میشود و علامات عامه زهر نوعی قسم دوم نوع
اول که نوشته شده اند حادث میشوند و هرگاه علامات مذکوره کثیر و قوی شوند ازان حالت سوء مثلاً همچو
وسبات و غنودگی و تشنج اعضا و اذیت پیدا میگردد و علاجش علاج عام است که نوشته شده و بعد علاج علامه

و سلفیٹ آف سوڈا و منگنیشیا سلفاس علاج خاص و تریاق اقسام سموم پرلیٹا سالس است

در نمودن این اقسام ادویه آنچه میوکس ممبرین را لیّن و ملائم سازد مثل آب شیر و آب کتیرا اگر بنوشانند و هرگاه درین اقسام ورم
پیدا شود موافق هدایت علاج ورم حار علاجش فرمایند و چون حالت کلاپس و ضعف قوت و حرارت بدنی پیدا شود ادویه را
مقوی منبه حرارت مثل امونیا کاربناس یا شراب برانڈی وغیره بنوشانند و هرگاه اذیت مثل درد و تشنج عضلات
پیدا شود ادویه که آرام رساننده دماغ و اعصاب اند مثل افیون و مرکبات آن و برومائیڈها هم بنوشانند اما قسم سکّی از این
اقسام مشتمل است که کلیمیل از ... یعنی سم هوذی حیوانی است پس اقسام آنهم کثیر اند یکی از آن زراریح است که آنرا بلغت انگریزی
کنتارِس گویند دوم ... سوم ... مثل ... در بارک ... اضافه آن ... میباشند و آنرا در علاج مرض
بطور ادویه گاهی بطور ټنکچر از سه قطره تا پنج قطره بنوشانند و گاهی بطور ضماد آنرا بر پارچه آلوده بر جلد بدن می بندند و گاهی از آن کلوڈین
درست کرده در امراض بر جلد طلا میسازند و این هر دو قسم استعمال برای پیدا کردن آبله میباشد اما مردمان خدا ناترس
پس گاهی سم مذکور را بطور سفوف و زمانی بطریقه ټنکچر برای اسقاط حمل و گاهی برای پیدا کردن شهوت جماع در نسوان میدهند
و گاهی ... نسوان هر دو برای تجربه و مضحکه میدهند تا شارب آنرا بار بار بول آید و بر این مضحکه شود و حد استعمال آن در
علاج تا ده قطره ټنکچر و تا پنج ششم گرین سفوف است و چون زیاده از آن مثل اینکه بست یا سی یا چهل قطره یا یکدرام
ټنکچر آنرا بنوشانند و همچنین سفوف آنرا از مقدار مقرر زیاده دهند از آن علامات زهرنوشی پیدا میشوند پس بعد نوشیدن
مقدار کثیر آن ... حرقت و خشکی در گلو پیدا شده بعد آن در معده هم سوزش حادث میشود و بعد از آن در میوکس ممبرین
جمله شکم و امعا این سوزش عام میگردد و تپ عارض می آید و در حلق و دهن خشکی پیدا شده تشنگی غالب میشود و بلغم کثیر مختلط
با خون در قی و اسهال بر می آید زیرا که از آن آبله در معده و امعا پیدا شده قوی بالای میوکس ممبرین معده و امعا بصورت
بلغم از آن زده شده خارج میگردد و بعد از آن در گرده هم درد پیدا میشود و از آن تا مثانه این درد منتهی میگردد و در مثانه هم
درد ... میشود و بول کمتر پیدا شده خارج میشود و آنچه خارج میشود خون آلود بود و شبق ظاهر شود یعنی قضیب از اذیت
ایستاده میشود و ورم خصیه هم ظاهر میگردد و مریض با کمال کرب و قلق میباشد و تنفس بدشواری میگیرد و در تنفس زیاده
ثقل می یابد زیرا که میوکس ممبرین ریه هم متورم میشود و چونکه این زهر بر میوکس ممبرینهای اعضای بدن زیاده موثر میشود
از آن در میوکس ممبرین چشم هم سرخی پیدا میشود و سیلان دموع ظاهر گردد العلاج تا حال کدام تریاق زهر این سم ظاهر
نشده لیکن این قدر در تجربه ثابت است که کافور اذیت های این سم را کم میکند پس بعد خوردن آن آب کافور زیاده بنوشانند
و هم بعد خوردن آن قی زیاده کنانند چنانکه در هدایت علاج عام سم نوشته شده اما اسٹمک پمپ را در معده داخل نسازند
که اینجا هم در میوکس ممبرین معده زخم پیدا میشود و در حالت زخم استعمال آن جائز نیست و بعد قی کنانیدن ...
پیدا آنچه مقدار زائد بنوشانند و آب گرم ساده یا آب مطبوخ کتان یا آبی که در آن صمغ عربی محلول بود نیم گرم بار بار
در امعا و مثانه بذریعه حقنه و زراقه قاتاطیری رسانند تا بسبب آن اذیت میوکس ممبران این اعضا بر طرف گردد و اگر

تنکار و سیاهی یا دفینه محلول با سم قدری همراه این آبها شریک کنند زیاده مفید میشود و هرگاه بعد تین نزا سم درد در امعا باقی باشد
با رفیا از ربع گرین تا نیم گرین عرق سیه در معا نهند قسم دوم از سموم حیوانیه انواع دیگر اند مثل صدف و بعض اقسام سمک مثل سمک موسوم به ام کمان
سموی بار میباشد و بعضی اوقات کثیر الوقوع بعضی اقسام سماک که فاسد بوده باشند از خوردن آنها هم علامات زهرنوشی پیدا میشوند عموما
سوی علامات مذکوره بعد خوردن لحم سمک خصوصا بر جلد بدن بثور مثل بثور شری مدوره مفرطح کبیره با خارش و سوزش پیدا میشوند
العلاج علاج همانست که در علاج سموم نوشته شده سوم از سموم حیوانات آنکه در آن عفونت شروع شده باشد و بعد از آن خورده
شود خصوصا لحم خنزیر و اقسام دیگر سماک که در آنها عفونت زودی پیدا میشود و در لحم سماک عفونت بسیار زود میباشد و از خوردن آنها هم
همان آثار و علامات زهرنوشی مثل علامات هیضه وبائی از قی و اسهال حادث گاهی پیدا میشوند لیکن حسب تجربه دیده شد که اکثر سمک را
بعد مردن مدتها میدارند که در آن عفونت پیدا شود تا هم بعد پاشیده خشک کرده پس بعد خشک شدن بسیار شوق تمام میخورند و از آن ضرری بایشان
عارض نمیشود بالجمله در این قسم هرگاه آثار زهرنوشی پیدا شوند در علاج آن بجز در علاج عامه تدابیر نوشته شده اند با استعمال آن بپردازند
قسم چهارم سموم معدنی اند و آن بر دو نوع است نوع اول سمیات اکالیه اند که از خوردن آنها سرخ رنگ سوزش و حرقت از دهن تا معده میشود و نوع دوم
سمیات مخدره که بعد از آن پیدا میشوند سوم معدنی که از آنها پیدا میشود رنگ سیاه کرده و نوع چهارم معدنی کلوریت
و سمیات مثل گلاب تیزاب و غیره از ظرف برآمده در هوای مکانی مختلط و منتشر شده و دخان آن از تنفس بدن تاثیر میکند و حلق
و قصبه ریه پیدا میشود آثار سوزش حلق و سرفه می آید و از تاثیر آن عطسه متواتر و از تاثیر چشم سرخی و سوزش چشم و سیلان دموع و از
تاثیر آن سینه تنگی نفس پیدا میشود العلاج اصل علاج آن است که فورا مریض را از جایگاه هوای آن بیرون آورده در مکانی که هوای صاف باشد
ببرند و از مکان گرم پرهیز کنند و از آب ساده چشم و دهن و بینی را بار بار شستن فرمایند و چشم و دهن و بینی را بار بار از آن بشویند تا صاف آن ...
و هم قدری آب ساده سرد نوشانند و بجای آن پتاس یا سودا یا کاربونات آمونیا یا اسپرت امونیا یا کاربونیت ... مفید باشد
در تنگی نفس اسپرت امونیا را با آب ساده محلول کرده بو کنند ... یا محلول آن باشد ... آب ساده آمیخته ... آن
نادر میباشد فصل در بیان سم سنکیه قسم ثالث نوع اول سم ... خاص ... و آنرا ... انگریزی ارسنک
گویند یعنی سنکیه خاص از خوردن آن سوای علامات عامه زهرنوشی علامات خاصه آنها هم پیدا میشوند ... بعد بیان نوبت
اصل فاسفورس هم مرکبات آن قسم ... اوکسید یا ... مرکبات آن و سم الفار که آنرا بلغت انگریزی ... مرکبات آن جمله ...
مرکبات آن ... که آنرا بلغت انگریزی ... هم مرکبات ... مرکبات آن ... قسم از اشیای ... که
و نقره و آهن ... و کروم ... رنگ زرد و سبز میسازند و هرگاه این اشیای ... شود
اما فاسفورس هم از آن هرگاه در مقدار زائد مثلا از یک گرین تا نیم گرین خورده شود از آن علامات زهرنوشی پیدا میشوند و چونکه ذکر آن
قدر آزاد و صغار بطور زهر نوشانیدن کمی نوشانند بلکه بطور دیگر مردمان آنرا میخورند مثل اینکه گاهی اطفال کسی ... مبادا جهان
مقدار زائد و آرد خمیر کرده آمیخته قطعهای آن را در مکان میگذارند تا موشان خورده بمیرند پس از این قطعات گاهی اطفال از نافهمی

اطفال یا نادانان میخورند یا گاهی کسی که بطور دوامی خورد و مقدار زیاد از مقدار معمول شده یا تا زمان دراز خورده شود در این
صورت هم از آن آثار زهرنوشی پیدا میشوند العلامات هرگاه یکبار مقدار زیاد خورده شود از آن علامات ایپوراکیوٹ
یعنی قوی پیدا میشوند باین طور که اول علامات عام ظاهر میشوند و علاوه آن علامات خاصه ظاهر میشوند مثل اینکه در
دهن خورنده ذائقه سیری یعنی لسن یافته میشود و آنچه بهوا از ریه آن بتنفس بیرون می آید از آنهم رایحه سیری آید که آنچه در قی
و اسهال خارج میشود از آنهم رایحه سیری آید و بعد آن مابحم ... الی ... اسهال را بر دست مالیده یا در ظرفی کرده در محل تاریک
بنهند از آن درخشندگی و روشنی مثل درخشندگی آتشک ظاهر میشود و هم اذیت دماغ و نخاع و اعصاب از آن پیدا
پیدا میشود و گاهی علامات در بعضی مثل علامات کلب الکلب یعنی گزیده سگ دیوانه میشود و گاهی برسام هذیانی
پیدا میشود که از آن تشنج بکمال آید یعنی ایستاده گردد و اگر فاسفورس را بتنهائی از قلیل تا مدت دراز خورانند از آنهم علامات مزمنه
بطور کرانیک یعنی مزمنه پیدا میشوند مثل اینکه مریض روز بروز لاغر میگردد و مبتلا در بدهضمی و اسهال میشود و
دق پیدا میگردد و همچنین کسانیکه ... با سلائی از فاسفورس میسازند ... سیرین ... و دهن ایشان
در دوا ذیت زیاده پیدا میشود و دندان زیرین که در فک اسفل میباشند مرده و ساقط میشوند و همچنین استخوان فک
اسفل مرده و متعفن میگردد العلاج چون مقدار زیاد آن یکبار خورده شود و علامات قویه پیدا شوند درین وقت
اوّل علاج عام نمایند و هم درینجا استمال ... را در معده داخل کرده بذریعه آن معده را از آب صاف خوب بشویند و
بعد آن هائیدروجن آف میگنشیا از چهار دِرام تا هشت دِرام در آب صمغ عربی یا آب کتیرا یا در آب مطبوخ کتان
یا در ... با لجمله هر چه که باشد ... آتار بود حل کرده بار بار از آن بنوشانند تا آمدن قی بر طرف شود و هم
علامات زهرنوشی زائل گردد درین وقت میگنشیا سلفاس از چهار دِرام تا شش دِرام و میگنشیا کاربوناس از نیم دِرام
تا یک دِرام با آب ساده حل کرده بنوشانند تا اسهال شود و باقی اگر اعراض دیگر که مثل ورم وغیره بعد زهرنوشی
پیدا میشوند پیدا شوند برای آن آنچه در علاج عام تدبیر اعراض نوشته شده اند آنها را باستعمال آرند و هرگاه علامات
زهرنوشی بعد استعمال فاسفورس بمقدار قلیل تا زمان دراز یا از تخته سازی بطور خفیف و ضعیف پیدا شوند درین وقت
اصل سبب را که خوردن فاسفورس یا مزاولت آن بطور تخته سازی بود ترک کنانند و مریض را از خانه که در آن تخته سازی میگردد دور کرده
در هوای صاف برند و علاج عام تقویت بدن و تندرستی نمایند اما ... پس آنهم هرگاه زیاده از مقدار معتبر
خورده شود یا تا زمان کثیر خورانند باین طور که روزانه تنکچر از پانزده تا بیست قطره زیاده روزانه چند بار بنوشانند
و همچنین اگر ایوڈائیڈ پاسس را دو سه هفته روزانه سه چهار بار پنج پنج گرین خورانند از آنهم علامات زهرنوشی
پیدا میشوند العلامات اول علامات عامه پیدا شده بعده سوای آن در دهن حدت و سوزش و تشنگی
محسوس میشود و آنچه در بول و اسهال بر می آید زرد رنگ و مختلط با خون بر می آید و هم چون از خوردن ایوڈائیڈ

فوائد
مراد از ... میگنشیا ... ساختن آن در ذیل علاج سم افعار نوشته شود از آنجا دیده وقت ضرورت باستعمال آرند مترجم
سم مقوی عنصر

علامات پیدا میشوند در سوکسس سیمپ چشم و بینی سرخی و کیفیت زکام ظاهر میگردد و در وجه ورم و انتفاخ ظاهر میشود و
تشنگی زیاده بوده و در تنفس دشواری پیدا گردد و نبض سریع و ضعیف میباشد لیکن هر سه علامات اخیره که ازدیاد عطش
و دشواری تنفس و ضعف و سرعت نبض است هرگاه مقدار زاید از ایوڈین یا ایوڈائیڈ یکبار نوشیده شود پیدا میشوند
و اگر کم مقدار آن تا مدت دراز خورده شود درین وقت علاوه علامات عامه [illegible] طپش قلب و ارتعاش و ارتعاد اعضا
پیدا میشود و در رجال خصیه و در نسوان اوودی و پستان [illegible] میگردد و در رطوبات و اعضا مثل لعاب دهن زیاده پیدا
میشوند و گاهی تشنج و قضیب پیدا شده ایستاده میشود و گاهی جگر هم کبیر [illegible] میگردد العلاج اول علاج عام کرده
بعده سوڈا کاربناس از نیم ڈرام تا یک ڈرام در ده دوازده اونس آب ساده حل کرده بار بار از ان بقدر مناسب
نوشانند و ادرار [illegible] باب ساده کثیر المقدار نیز [illegible] حل سازند که رقیق مانند آب گردد قدری قدری بجای آب مشروب کرده
نوشانند و هرگاه مقدار کثیر از سم مذکور یکبار خورده شده باشد درین وقت بذریعه [illegible] پمپ معده را از آن صاف
نمایند فصل [illegible] آرسنک و مرکبات این [illegible] از سموم معدنیه این سم قوی تر است و در کار زهر خورانی زیاده
باستعمال می آید وجه اول آنکه چون این دوا در علاج امراض انسانی و هم در کار رنگ سازی وغیره صناعات
مستعمل میگردد ازین جهت زیاده فروخته میشود و در جاهای بسیار یافته میشود دوم آنکه رنگ خاص و بو و ذائقه
قوی ندارد و ازین سبب تحقیق آن اکثر دشوار حاصل میشود بالجمله اکثر دیده شده که [illegible] برای غیر معتاد باکل آن
قاتل و مهلک میشود در [illegible] معده اما هرگاه در معده غذا باشد درین وقت مقدار زیاده آن موثر برای قتل میشود
چنانکه کاسے دیده شده که از نیم اونس تا یک نیم اونس نوشانیده شد و بسبب آنکه در معده غذا بود از ان کدام
ضرر ظاهر نشد بلکه چون بعد آن قی فوراً شروع شد همراه غذا تمام و کمال خارج گردید و شارب آن از هلاکت محفوظ
ماند العلامات چون سم الفار خورده شود قریب بدو یکساعت بر آن اول درد مقابل معده محسوس گردد و این درد
از فشار کردن زیاده میشود بعده قی می آید و از آمدن قی درد مذکور در تمام شکم عام میگردد و ورم در شکم ظاهر میشود
و از مس کردن بدست درد شکم زیاده میشود چنانکه در ورم غشای [illegible] میشود و بعده اسهال با مغص و زحیر پیدا گردد
و وقت بول کردن در راه گرده و مثانه درد و سوزش محسوس میشود و گاهی قبل از آمدن قی گاهی بعد آمدن قی
ضیق و تنگی در حلق پیدا میشود بسبب ورم که در گلو حادث میشود و تشنگی عظیم غالب میگردد و در چشم ورم سرخی
و درد سر و خفقان پیدا میشود و نبض صغیر و سریع میگردد و در تنفس [illegible] مثل قرات الجنب [illegible]
غشای [illegible] پیدا میشود و قلق و اضطراب و ضعف زائد در بدن ظاهر گردد [illegible] و اوقات
[illegible] در عضله ساق یا زیاده حادث میشود [illegible] و ارتعاش در اعضا پیدا میگردد اما [illegible]
و شارب آن اکثر در حالت [illegible] مبتلا شده مثل صاحب هیضه و با [illegible] میمیرد و گاهی به بیهوشی جان بحق تسلیم میکند

و هر که بعد خوردن آن نجات یافته زنده ماند گاهی در بقیه عمر گاهی در کمزوری و ضعف اعضا و گاهی به درد فالج و گاهی به
درد صرع مبتلا شده باقی میماند و گاهی آنچه علامات که نوشته شده اند بسیار کثیر و قوی میباشند مثل آنکه قی متصل
می آید و میوکس ممبرین دهن و حلق متورم و سرخ میگردد و چهره سرخ میباشد و اسهال کم میشود یا شکم بند
بود و همراه آن خون هم می باشد و ایضاً با این علامات اذیت و علامات اعراض عصبانی هم مثل تشنج عام
که در صرع یا در کزاز بود حادث میشود و در ان مریض هلاک گردد یا نجات یابد یا با شدت اعراض هذیان پیدا
شده بعد آن مریض بیهوش شده هلاک میگردد و گاهی از اول بعد خوردن ان علامات انضمام دماغ زیاده پیدا
میشوند و همراه آن قی و اسهال نمیباشد لیکن جلد بدن سرد و تر و نبض بسیار ضعیف و بطی گردد و گاهی قبضه از نبض اول
بار زیاده حرکت نکند و هم حرکت آن بدشواری محسوس میشود و درین حال گاهی حرارت بدن تغیر میشود که از انگشت
انگریزی را کشش نامند لیکن بعد مدت بسیر زوال نپذیرد و باقی نماند و درین صورت در حالت کلابس مریض
مبتلا شده میمیرد و گاهی از اول در حالت کلاپس مبتلا میماند لیکن همراه آن قی و اسهال هم غالب شده و درین
وقت با هیضه وبائی ملتبس میشود اما این مریض بنسبت مریض مرض هیضه وبائی در مدت قلیل مثل چهار پنج ساعت
هلاک میشود لهذا اهل بینندگان میگویند که شاید سم الفار خورده بود و از ان هلاک شده و صورت خامس هلاکت مریض بعد
خوردن آن اینست که بعد خوردن آن بر مریض سبات قوی طاری گردد و از ان بیهوش شده و بی آنکه قی و اسهال
عارض شود درین حالت بیهوشی که مثل نوم قوی بود هلاک میشود و اعجب اینست که هر که باین حال مبتلا شده
میمیرد چون شکم آنرا بعد مردن چاک کرده می بینند در میوکس ممبرین معده یا امعای آن ورم و آثار اجتماع
خون یافته نمیشوند و از ان دانسته شده که درین صورت شاید سم مذکور در خون داخل شده فوراً در عضو دیگر
مثل دماغ یا قلب میرود و آنجا رسیده مجتمع شده هلاک میسازد و چونکه از ان انضمام دماغ پیدا میشود و بسبب آن
قوت عصبیه ضعیف میگردد و بسبب آن رشته های عصبی نیاب و نیوماگاسترک که در معده آمده اند هم ضعیف
میشوند و از اذیت سم الفار متاذی نمیشوند لهذا از عدم اذیت در معده و امعا ورم پیدا نمیشود چنانکه هر گاه قرب
مرگ بر بدن کسی پیشتر از گفتار [illegible] از معده [illegible] اگر اذیت کنند بسبب ضعف قوت عصبیه نمیباشد ورم پیدا نمیشود

العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده اول نزد العبد خوردنش بعمل آرند یعنی قی کنانند و [illegible] در معده داخل کرده
از آب ساده خوب بشویند اگرچه این زهر خود اکثر به پیدا کردن قی و اسهال از معده خارج میشود من بعد آنچه
تریاق اینست آنرا ذکر مینمایند مثلاً هائیدریتد سسکوئی اوکسائید آف آیرن یا ایسیتیت آف سسکوئی
اوکسائید آف آیرن یا هائیدریتد اوکسائید آف میگنیشیا یا کلسائید میگنیشیا یعنی میگنیشیای تکلیس یا
اینمل چارکول یعنی زغال حیوانی پس ازین ادویه یگانه هر آنچه میسر شود از ان از نیم اونس تا دو اونس در

[illegible]

و بهتر آنست اوّل آب ساده یا بخار آب گرم اوّل دوای مذکور در دوا دهند آب ساده خالی کرده هر قدر که ممکن شود ساده بدن
برقی بنوشانند و قلیل مقدار آب بنسبت دوا اینجا بنا بر آنست که تا دوا غلیظ باشد و بسبب غلظ خود زهر مذکور را از معده
گرفته همراه خود در قی خارج سازد و باید دانست که از برای دو قسم مذکوره یا فی ذریعه [illegible] آکسائید آف [illegible] از دو سه
دیگر افضل و انفع است و طریق ساختنش اینست که هر گاه کسی سم مذکور خورده باشد در آن وقت فوراً [illegible]
میگنیشیا سلفاس یک دو اونس و آنرا در آب ساده حل کرده در آن لائکر [illegible] چندان بیاندازند تا [illegible]
از میگنیشیا جدا شده ته نشین گردد و میگنیشیا سلفاس در آبیکه بالای آنست محلول ماند پس این آب را بریزند
آب دیگر در آن انداخته خوب حرکت دهند تا بیامیزد و صاف شود بعد از آن از تحریک باز دارند تا ته نشین گردد و
بعد ته نشین شدنش آن آب را هم دور کرده دوای مذکور را در حالیکه رطب باشد با آب صاف دیگر آمیخته بخورانند
و این قدر باید دارند که تا باقی سم الفار [illegible] دو [illegible] نوشته شده [illegible] را چندان بنوشانند که تا از بست
[illegible] زاید مقدار یکه سم الفار خورده است کم در بدن نماند باقی آنچه اعراض از قسم ورم حار و غیره که بعد زهر نوشی
پیدا میشوند اگر پیدا شوند موافق هدایت عام علاج هر عرض و عوارض باید کرد [illegible] اما سم رابع آنهم
[illegible] مذکوره که انتمنی است یا مرکبات آن پس بدانکه انتمنی هم شی معدنی است که از جبال آنرا [illegible]
[illegible] سازند [illegible] و چون [illegible] اجزای آنرا جدا میکنند از آن کبریت هم برمی آید و از آن [illegible]
میشود که در شی معدنی مذکور انتمنی و کبریت هر دو میباشند پس آن سلفریت آف انتمنی است و از آن انتمنی را
جدا ساخته در علاج مرضی بطور دوا باستعمال می آرند و از آن سه دوا ساخته میشوند تارتر ایمیتک و بتر آف انتمنی
و جیمس پوڈر و از این هر سه زیاده در کار زهر بودن تارتر ایمیتک را استعمال می آرند [illegible] یکی آنکه
آن فی نفسه زهر قوی است دوم آنکه در آب داخل شده همرنگ آب میگردد که کدام رنگ خاص [illegible] چنانکه از حلکردن
بتر آف انتمنی و جیمس پوڈر در آب رنگ آب سفید میشود و اگر چه گاهی از نوشانیدن دو گرین آن هم در بالغ صحت [illegible]
است [illegible] آثار سم نوشی ظاهر میشوند لیکن اکثر آنست که از خورانیدن شش گرین آن آثار زهر نوشی
پیدا میشوند و پنجاه گرین آن بالضرور قاتل است اگر در بدن ماند اما در امراض [illegible] گاهی دو دو گرین آن
بعد چهار پنج ساعت میخورانند ولیکن از آن کدام ضرر بسبب قوت مرض پیدا نمی شود و تارتر ایمیتک را چون بطور
مرهم یا ضماد بر جلد بدن نهند از آنهم بعد دخول آن در خون آثار زهر نوشی پیدا میشوند بالجمله اگر آنرا یکبار بمقدار
کثیر بنوشانند از آن علامات قویه بطور اکیوت پیدا میشوند و اگر قلیل قلیل از آن تا مدت دراز نوشانند از آن علامات
ضعیفه بطور مزمن و کرانک حادث میشوند لیکن چونکه از خورانیدن آن بمقدار زائد اکثر قی غالب شده زهر
مذکور همراه آن خارج میگردد لهذا اکثر کسیکه آنرا بارادهٔ قتل نفس می دهد بمقدار قلیل تا مدت دراز میخورانند بالجمله

چون کثیر المقدار خورانیده میشود اول بفور خوردن آن ذائقه فلزات مثل آهن و مس در دهن پیدا میکند و همراه آن
حرارت و سوزش در دهن و حلق حادث میشود و بهم تنگی و درد در گلو حادث گردد چنانکه از زخم خفیف درد در گلو میشود
و بعد آن تهوع شروع شده قی جاری میگردد و درد شدید در شکم پیدا شده در تمام شکم عام میشود و چون از خارج
غمز کنند این درد زیاده محسوس میشود و بعد آن بمرور مدتی اسهال بکمال قوت و شدت جاری شده حالت
کلاپس پیدا میشود و درین حالت مریض میمیرد و گاهی پیش از حالت کلاپس علامات تشنج مثل تشنج کزاز
پاها و دستها پیدا شده بعد آن کلاپس حادث شده در آن مریض هلاک میشود و گاهی بعد خوردن مقدار زیاد آن اوّل علامات
بیهوشی پیدا میشود و گاهی از زیاده خوردن تا شش یا یک ساعت قی و تهوع تا یکساعت یا دو ساعت حادث میشود و از
خورانیدن مقدار قلیل خوراکی دوائی پیدا نگردد مقدار قلیل از آن تا مدت دراز نوشانیده شود پس از آن تهوع پیدا شده
قی می آید و اسهال هم جاری میشود و ضعف کمزوری و لاغری در بدن حادث شده روز بروز زیادت پذیر است و ضعف
زیاده میگردد تا اینکه مریض میمیرد **العلاج** اول علاج عام بعمل آرند بعده تریاق آنرا بنوشانند و عمده تریاق
آن تنکچر سنکونا است که از دو تا سه ڈرام تا یک اونس آنرا در آب ساده که از دو اونس تا چهار اونس باشد حل کرده بار بار
بعد هر قی بنوشانند و اگر موجود نباشد یا نوشانیده آنجتنبین خمیر لیو و سفوف بارک یا مطبوخ بارک را از چهار
تا شش اونس یک یک بار مکرر بنوشانند و اگر آنهم موجود نباشد پس هر دوائی که در آن ٹانن یک باشد
مثل کتھ سفید یا مازو یا سبز از آن مطبوخ درست ساخته بنوشانند و در علامات کرانیک یعنی مزمن خفیف تنکچر سنکونا
و ادویه دیگر را مقدار قلیل بنوشانند و تا مدت دراز بدهند و بعد زوال علامات زهر نوشی علاج تقویت بدن و
تکمیل سعی نمایند فقط ذکر تا اسم خامس از سموم هشتگانه مذکوره که زیبق است و آنرا بلغت انگلش مرکیوری و بلغت
لاطن هائیڈراج ارجم و بفارسی سیماب گویند و آن مادامیکه خالص و مفرد ماند خود سم نیست اما هرگاه با آکسیجن
آمیزد تا آکسائیڈ گردد یا با کلورین آمیخته شود پس اگر یک حصه سیماب و یک حصه کلورین هر دو مساوی الوزن مرکب
کرده شوند از آن کلومل پیدا میشود و اگر سیماب یک حصه و کلورین دو حصه در ترکیب باشد از آن رسکپور حادث میشود
که آنرا بای کلورائیڈ آف مرکیوری گویند و درین صورت سمیت زیادت پیدا میشود بالجمله مرکبات آن کثیر اند
لیکن آنچه از آن بکار ادویه و اهل صناعت می آید چند اند اوّل آنها کلورائیڈ است که آنرا کیلومل خوانند دوم
بای کلورائیڈ یعنی کارروزیو سبلیمیٹ و آن جوهر رسکپور است که از رسکپور برآورده میشود هرگاه بعمل
کیمیائی کلورین و آهک وغیره اجسام را از آن جدا سازند سوم امونیا کلورائیڈ که آنرا بانگریزی وائٹ پریسیپیٹیٹ
هم گویند چهارم ریڈ اوکسائیڈ یعنی هائیڈراج ارجم اکسائیڈم روبرم یعنی سرخ گویند گاهی ریڈ پریسپیٹیٹ هم
گویند پنجم سلفائیڈ که آنرا بعربی شنجرف و بلغت انگلش سنابار گویند و ازین همه آنچه بکار زهر نوشی می آید

بای کلورائید آف مرکیوری سبت یعنی رسکپور که زنگ آن سفید است و در تمام عمل میکند و هم مقدار قلیل آن مهلک است حتی که سه گرین آن در اطفال و زیاده از آن در رجال هم کبار قاتل است لهذا بر خصائل آنرا باراده قتل نفس میخورانند و گاهی مقدار کثیر آن بطریق غفلت اتفاقا خورده میشود و بسبب ایجاد قی کثیر خود هم از معده خارج میشود و خون‌ها از هلاکت محفوظ میمانند والعلامات هرگاه مقدار کثیر از آن خورده شود بعد مدتی قلیل بر خوردنش بدمزگی و ذائقه فلزات در دهن پیدا میشود و در گلو و مری و معده تنگی و سوزش محسوس گردد و بعد آن در معده درد پیدا میشود که از فشردن این درد زیاده میگردد و بعد آن قی متواتر جاری و در قی بلغم و صفرا خارج میشوند و گاهی خون هم مخلوط با آن می آید و بعد آن درد در تمام شکم مثل درد ورم غشای جبار عام میگردد و هم انتفاخ شکم پیدا میشود و اسهال بادرد و مغص و زحیر می آید که از آن در مقعد اذیت زیاده محسوس میشود و در بول قلت و دشواری می آید و گاهی احتباس بول دیگرده پیدا میشود و گاهی تپ شدید و آثار حرارت مثل سرخی و هم پیدا میشود اما اکثر آنست که بعد اسهال آثار حالت کالپس که ضد آثار حرارت اند و بر قلت حرارت و کثرت ضعف دلالت میکنند حادث میشوند و گاهی علامات تضرر اعصاب مثل تشنج عضلات یا ارتعاد که آنرا کانولشن گویند پیدا میشوند و اگر این مریض دو سه روز بعد خوردن سم مذکور زنده ماند قلاع یعنی پوشش دهن پیدا میکند و هم ریشه در اندام آن ظاهر میشود و بسبب کثرت ریم ضعف نخاع و دماغ العلاج اول علاج عام عمل آورده بعد تریاقات خاصه آنرا بنوشانند مثلاً سفیده بیضه مرغ را همراه آب سادة حلکرده مکرر بنوشانند یا شیر از آرد گندم برآورده همراه آب ساده حلکرده بنوشانند یا آهن را باهم سحق کرده سفوف آنرا از ده گرین تا پانزده گرین همراه آب صمغ عربی فلنیا القوام حلکرده بنوشانند همچنین صفائح طلا را باهم سائیده سفوف آنرا از پنج گرین تا ده گرین با آب صمغ عربی حلکرده باربار بعد هر قی بنوشانند و باید دانست که ازین تریاقات سفیده بیضه مرغ از همه انفع و افضل است و هم همراه آب ساده خوب مخلوط میشود دیس آنرا با آب ساده خوب حلکرده مکرر بنوشانند و اگر موجود نباشد یا سموم مکلا سبب بر خوردن آن راضی نشود چنانکه میشود اکثر میخورانند در بعض جلد شیر تازه با آب آمیخته هر قدر که بنوشند مکرر بنوشانند و اگر اینهم موجود نباشد آرد گندم با آب ساده حلکرده مکرر بنوشانند و اگر قلاع پیدا شود مریض را در مکانی که هوایش سرد باشد دارند و مسهل خفیف نوشانند و بعد آن کاکش یا کلیسا زیاده نوشانند و شب بانی یا نمک طعام یا بوره را باهم در آب ساده حلکرده از آن غرغره سازند و همچنین اگر تجربه دیگر پیدا شود از علاج عام هم دیده تدارکش فرمایند و اما بزوال اعراض هم علاج تندرستی نمایند اما سم سادس از سموم معدنیه مذکوره که اسرب است و آنرا بلغت انگریزی لیڈ و بفارسی سرب گویند و آن خود هم خفیف است بکار نه بر خوشی کم می آید لیکن اتفاقا از مرکبات آن گاهی گلارڈ لوشن یعنی لاکمر پلمبائی یا اسیٹیس آف لیڈ یا پلمبائی اسٹیٹس

سهوا مقدار زاید خورده میشود و اگرچه این هم سم ضعیف ست لیکن هرگاه مقدار کثیر خورده شود مثل اینکه
کسی از سی گرین تا یک و ڈرام پلمبای ایسیٹیٹس را بخورد و از ان علامات زهر نوشی پیدا میشوند العلامات
اول سوزش بود که از شخص این مینماید میشود در گلو حادث میگردد و تشنگی غالب شده قی هم می آید و درد قولنجی
در شکم حادث میشود و از فشار کردن شکم اذیت زیاده میشود و قبض سخت پیدا میگردد و در عضلات ساق پا
تشنج پیدا میشود و عرق بارد می آید پس اگر مریض لایق مردن است دران تشنج عام بدن وهم کزاز حادث میگردد
و تا اینجا بیان علامات قویه بود که از یکبار زیاده خوردن آن حادث میشوند و اگر از مزاولت ظروف ساری
اسرب یا از نوشیدن آبی که در ظروف اسرب می آید یا از خوردن اغذیه و اشیای که در ظروف قلعی آنها
از اسرب بعمل کرده باشند ساده می فروشند اجزای اسرب آهسته آهسته در مدت دراز اندرون بدن
کسی داخل شده باشند و از ان امراض مثل فالج اسربی یا قولنج اسربی پیدا شده باشد پس اگرچه بیان
آن در فالج اسربی که آنرا لیڈ پالسی گویند کرده شده لیکن بنا بر مزید اهتمام باز نوشته میشود که عمده
علامت آن اینست که بر بیخ و سر که لثه گردند است خط سیاه رنگ یافته میشود در ان اجزای اسرب اندکی
که بذریعه خون اینجا رسیده منجمد میشوند العلاج اول بعد خوردن آن علاج عام نمایند تا زهر از معده
خارج شود بعده تریاقات خاصه آنرا بنوشانند و عمده آنها سلفیٹ آف سوڈا یا سلفیٹ آف میگنیشیا است
پس هر کدام از ین ادویه میسر شود از نیم اونس یا کدرام تا چهار ڈرام حسب مناسبت گرفته همراه آب ساده که از شش اونس
تا ده اونس باشد حل کرده بار بار بعد هر قی بنوشانند و اگر بعد نوشانیدن آن قی خود نیاید بعد آن سلفیٹ آف زنک
از بیست گرین تا ده گرین در آبی که تا بیست اونس مقدارش بوده باشد حل کرده یکبارگی تمام بنوشانند تا قی آید و اگر برینهم
قی نیاید آب گرم بالای آن نوشانند تا قی آید پس اگر باز قی نیاید بذریعه استماک پمپ معده را از زهر پاک سازند
و مادام که عوارض سم باقی باشند همچنین بعد علاج عام تریاق آنرا اول بنوشانند بعد آن باز قی کنانند یا از
استماک پمپ معده را صاف سازند و ایضا سفیده بیضه مرغ همراه شیر تازه حل کرده چندان که مریض بتواند
بار بار بعد هر قی نوشانیدن نافع است و هرگاه در قولنج اسربی درد شدید بود دو سه گرین افیون برای کم کردن حس
خورانیدن مفید ست و اگر دران جا افیون را با مسهلات که تریاق سم مذکور اند مثل سلفیٹ آف سوڈا
یا میگنیشیا سلفاس آمیخته بنوشانند بهتر ست و هرگاه قبض زیاده بود بعد نوشانیدن مسهل برای
اعانت آن حقنه از آب گرم دهند و هرگاه علامات خوردن اسرب کرانیک و خفیف باشند پس مثل ایسڈ
مثل سایٹرک ایسڈ یا آنچه حموضت که در فواکه حامضه مثل نارنگی و آلوی بخارا و تمر هندی میباشد نوشانیدن
آن مفید ست چه بذریعه آنها اسرب منحل شده و بسهولت از بدن خارج میشود و همچنین در اینجا

سلفیوریک ایسڈ ڈائلوٹ نوشانیدن بسیار مفید است و بهترین ادویه درین وقت ایوڈائیڈ پٹاس است که از تنج گرفتن
تا دو گرین آنرا روزانه سه بار بعد بعض نوشانند و از زیاده مقدار آن اینجا خوف پیدا شدن علامات سم نکنند زیرا که
اینجا ایوڈائیڈ با اسرب آمیخته پلمبا ایوڈائیڈ شده بسهولت در بول خارج میشود و تاثیری از ان در بدن از بین مستحاله
نمیشود و باقی علاج تقویت و تکمیل صحت نمایند باین که مریض را از مکانی که دران اسرب بود برآورده در هوای صاف
بندار ما سم هفتم از سموم هشتگانه مذکوره که مس است و آنرا کوپر بانگریزی مینامند پس آن خود زهر نیست
و نه بد و قنعان آنرا کبهی میخورانند لیکن هرگاه از ترکیب اجزای دیگر اوکسائیڈ آف کوپر یا کاربونیٹ کوپر یا سلفیٹ کوپر
یا اسیٹیٹ کوپر میشود آنزمان در ان سمیت حادث میشود و ازین مرکبات اربعه سلفیٹ آف کوپر یعنی توتیا
و ایسیٹیٹ کوپر و آن زنگار است که از نهادن اشیای رطبه در ظروف مس غیر قلعیدار پیدا میشود بکار ادویه
می آیند و گاهی اتفاقا کسی آنرا میخورد خواه باین طور که انچه از نهادن اغذیه در ظرف مسی ناصاف پیدا
شده بود همراه غذا در معده میرود دیگر اگر اچار یا سرکه در ظرف مسی نهند در انهم ایسیٹیٹ کوپر پیدا میشود و رفته رفته
همراه غذا در بدن رفته جمع میشود و چون در بدن زیاده مجتمع گردد تاثیرات ظاهر میشود لیکن درین وقت علامات
آن کرانیک میباشند و خواه کسی بطور خودکشی میخورد و درین وقت علامات حاده پیدا میشوند العلامات هرگاه
حاده اکیوٹ باشند بعد خوردن زهر مذکور از پانزده دقیقه تا مرور نصف ساعت در شکم مثل مروڑ وقوسے تیج
پیدا میشود و همراه آن تهوع بود و بعد ان قی می آید و ما یخرج فی القی برنگ نیلی یا سبز برنگ توتیا میباشد
و بعد آن اسهال جاری میشود و در عضله ساق یا تشنج بقوت حادث میشود و در بدن تشنج عام مثل کانولشن ظاهر
میگردد و گاهی که زیر پیدا میشود و زمانی بیهوشی بر مریض طاری گردد و گاهی درین حال یرقان هم حادث میشود
زیرا که مس بر جگر زیاده موثر میگردد العلاج بعد علاج عام در علامات حاده تریاقات خاصه آن را نوشانند
و بهترین آن سفیده بیضه مرغ یا سفوف آهن است که از سائیدن با هم صفائح آن حاصل میشود پس ازین دو دوا انچه
میسر شود آنرا با صمغ عربی حل کرده مقدار کثیر از ان نوشانند و سفیده بیضه افضل است از آهن پس اگر بعد
نوشانیدن مقدار زاید آنهم قی خود نیاید برای اعانت آب گرم نوشانیده قی کنانند تا برآمدن قی صحت شود
و اگر از انهم قی نیاید دوای مذکور را بار بار نوشانند و بعد هر بار استمک پمپ را در معده داخل کرده از آب سرد خوب
معده را بشویند باقی انچه شکایت پیدا شود بعلاجش پردازند مثلا اگر درد زیاده بود افیون خورانند و اگر
قبض زاید باشد مسهل مخرج صفرا نوشانند و اگر تشنج پیدا شود ادویه رافعه تشنج مثل برومائیڈ نوشانند و اگر
علامات خفیفه بطور کرانیک باشند پس اول اهتمام در دفع سبب نمایند مثلا اگر از خوردن اغذیه که در ظرف
مسی ناصاف بوده باشد پیدا شده باشد تاکید کنند که بر ظروف مسی که دران اغذیه مینهانند قلعی کرده شود

و غذای فاسد را از خوراندن منع کنند و در زنانه مقدار قلیل از سفیده بیضه یا از سفوف آهن مذکور با آب
صمغ عربی حل کرده بنوشانند اما ششم از سموم مشکا ئند که ما از معدنیات که چند چیز اند مثل جست و ٹین وغیره چنانکه
پیشتر مذکور شد پس بدانکه اول آن همان جست که آنرا بلغت انگریزی زنک میگویند خود زهر نیست لیکن از مرکبات
آن زنک سلفاس هم زنک کلورائیڈ البته از سموم اند و چون سلفیٹ آف زنک از سلفیٹ آف میگنیسیا مشابه
ازین جهت مقدار زیاده از آن گاهی از سهو خورده شود یا از سهو دوا از آن نوشیده میشود و از آن علامات زهر نوشی
سم موذی پیدا میشوند و گاهی در بعض امراض برای قی کنانیدن چون سلفیٹ آف زنک را بست گرین نوشانند
از آنهم قی کرده علامات زهر نوشی ست با علامات خفیفه دیگری آید لیکن از آمدن قی تمیمت آن زائل میگردد و گاهی
در صرع بست بست گرین روزانه سه بار مریض را تا دو ماه متواتر این دوا نوشانیده میشود و لیکن بسبب غلبه
خصوصیت مزاج عرضی که در حال مرض پیدا میشود علامات زهر نوشی ظاهر نمیگردند بالجمله چون مقدار زیاده از آن
نوشیده شود از آن اول در دهن ذائقه تلخ و خشکی دهن و حلق پیدا میشود و تشنگی غالب میگردد و قی می آید و بعد آن
اسهال جاری میشود العلاج اول علاج عام نمایند و از آمدن قی خود این دوا از معده خارج میشود و من بعد تریاق
خاص آنرا بنوشانند و آن پٹاس کاربناس است که یک درام آنرا در ده اونس آب ساده حل کرده بعد آمدن قی
اول بنوشانند و بعد آن شیر یا آب ساده حل کرده بنوشانند یا سفیده بیضه بحلول با آب را بار بار بنوشانند که سب
آنچه ادویه که در آنها اثر انتهاست یعنی قوت قابضه مقویه است مثل چای و مازوی سبز و بارک آنها را با آب ساده
آمیخته بعد خوردن جست نوشانیدن قائل سمیت آنست باقی آنچه شکایات که پیدا شوند و باقی مانند تدارک آنها
از علاج عام نمایند اما مرکب ثانی آن که کلورائیڈ آف زنک است و آنرا با آب حل کرده برای ازاله عفونت و بدبوی
جراحات وغیره باستعمال می آرند و چون با آب حل ساخته در بوتل داشته باشند و کسی آنرا آب ساده دانسته بنوشد
از آن علامات زهر نوشی سم موذی و مولد جراحت مثل علامات خوردن سم الفار یا رسکپور پیدا میشوند و علاجش
همان است که در علاج سلفیٹ آف زنک نوشته شده و ثانی آنها ٹین است که آنرا بلغت انگریزی اسٹینم گویند
و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن اسٹینم کلورائیڈ و اسٹینم پرکلورائیڈ هر دو زهر اند که سلوشن آن
هر دو در ولایت بکار رنگ ریزان می آید که از آن رنگ بر جامه پخته میگردد و چون کسی ازین سلوشن بنوشد
از آن علامات زهر نوشی سم موذی پیدا میشوند و علاجش همان است که در علاج عام مذکور شد و سوم از آن
نقره است که آنرا بلغت انگلش سلور و در لغت لاٹن ارجنٹم گویند و آنهم خود سم نیست اما از مرکبات آن
نائٹریٹ سلور که کاسٹک نقره است البته زهر است و آنرا در لغت لاٹن ارجنٹم نائٹراس گویند و آنهم اتفاقاً در معده
داخل میشود مثل اینکه کدام دستکار اصلاح آنرا به زخم گلوی کسی میخواست که بکند و از غفلت قلم آن شکسته در معده

و دو صیب. بعد از آن علامات زهر نوشی سم زخم کننده حادث میشوند و علاجش آنست که بعد علاج عام تا
حاصل آید زیرا که نمک ست در آب حل کرده بار بار نوشانند و قی کنانند و اگر این آب گرم بود بهتر است تا معین
برآمدن قی شود و چهارم از آن حدیدست که آنرا بفارسی آهن و بانگریزی فیرم گویند و آنهم خود زهر نیست
لیکن از مرکبات آن سلفیت آف آیرن و کلورائید آف آیرن که ٹنکچر اسٹیل ست زهر دو قوی اند که از زیاده
نوشیدن آنها علامات زهر نوشی زهر موذی پیدا میشوند و ٹنکچر اسٹیل در علاج مرضی بطور دوا نوشانیده میشود
بالجمله چون مقدار زائد از آن نوشیده شود علامات زهر نوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام
تدارک نمایند پنجم از آن بسمته است و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن که بسمته نائٹراس ست که آن را
بسمته ترس نائٹراس و بسمته سب نائٹراس هم گویند و چونکه بطور سفوف میباشد لهذا گاهی بسمته البا یعنی سفید هم
نامند. بالجمله گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گندم دانسته زیاده بخورد از آن علامات خوردن زهر کند
پیدا میشوند و چون کسی آنرا از نیم اونس تا یک و دو اونس بخورد هلاک میگردد و علاجش علاج عام است
ششم از آن کرومست که بکار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن بائی کرومیٹ پوٹاش
که از آن رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهرست و در ادویه مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن
... بطور ریاس فیوزا باستعمال می آرند و بذریعه خورانیدن حیوانات تجربه ثابت شد که اگر کم دهند تنها اذیت
معده پیدا میکند و اگر زیاده خورانند زخم هم از آن حادث میشود پس اگر اذیت محض پیدا کرده باشد علاج اذیت
کننده و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نمایند

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثهٔ سموم و آنهم مشتمل ست بر چند بیان **بیان اول**
در تعریف و اقسام آن بدانکه نارکاٹک بفتح نون و سکون الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تای مثناة
فوقانی هندی و سکون کاف لغت انگلش ست یعنی کم کننده حس مخدر و منوم و مرخی عضلات و آن عام است از ینکه
منجمد و غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیال و رقیق بود مثل هائیڈروسیانک اسیڈ وغیره و افراد آن هم چند اند
بالاستقصا اول آنها افیون و هائیڈروسیانک اسیڈ و الکوهل و ایسر و کلاروفام و لاکچوکا یعنی کاهو دوم از آنها
اشیای هستند که در آن اجزای هوائیه از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که
در آن اجزای هوای با آکسیجن باشد مثل کاربانک اسیڈ یا کاربانک آکسائیڈ زیرا که در اینها اجزای هوائی از
که از سوختن زغال پیدا شده اند دوم آنچه در آن اجزای هوائی کبریتی همراه هائیڈروجن میباشد مثل هائیڈروسلفورک اسیڈ
و آنرا سلفوریٹڈ هائیڈروجن میگویند و این همان هوای عفن ست که از متعفن شدن بیضه پیدا میشود سوم خبیثه
که در آن هوای زغال هائیڈروجن بود که آنرا کاربرائیڈ آف هائیڈروجن نامند و این همان هواست که از زمین باتلاق

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثهٔ سموم ... بیان اول در تعریف و اقسام آن

ودرچاه کهنه وهم درمعدن زغال پیدا میشود وماده مالیریاست. والیضا باید دانست که سم این قسم ثانی موسوم بنارکاتک اثر
وبالذات بردماغ ونخاع موثر میشود یعنی ازان بردماغ ریسه هم موثر میشود مثل ایثر وسیانک اسید بیان قسم دوم علامات عامه آن
العلامات چون این قسم زهر خورده شود خواه بطور خودکشی یا بذریعه خورانیدن کسی پس عموماً آنچه ازان پیدا میشود
اول دوران سر است وثقل راس وهم در سر حادث گردد وآوازها درگوش مسموع میشوند وبصارت ضعیف میشود
که بخوبی مرئیات را ادراک نمیکند بعده نوم وغنودگی طاری میشود وعقل مختلط میگردد وکدورت در حواس پیدا میشود
که هیچ چیز را بخوبی نمی فهمد وبعد آن بیهوشی عارض میشود ودر حالت بیهوشی اکثر اند وگاهی بعد بیهوشی هذیان
وگاهی بعد آن فالج وگاهی بعد بیهوشی تشنج عام از اذیت دماغ وگاهی از اذیت نخاع تشنج خاص هم موسوم
بکزاز حادث میشود والیضا باید دانست که تشخیص این قسم زهر بسیار دشوار است زیراکه آن اکثر ملتبس بمرض میشود
لهذا در بیان جزئیات فرق سم خورده ومریض بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی والیضا باید دانست که فرق در
علامات سم موذی که قسم اول است ودر علامات سم مخدر که این قسم ثانی است آنست که قی واسهال در قسم اول
از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیراکه آن اول بر معده وامعا ومثانه موثر میشود پس قی واسهال از اول
جاری وحادث میشوند ودر قسم ثانی این علامات در آخر امر یعنی قریب مردن یا قریب صحت وزوال علامات زهر
یافته میشوند مثلاً درین قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مریض عضله مدوره مقعد مسترخی میشود آنزمان اسهال
جاری میگردد وهمچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زاید خورده باشند پس هرگاه نشه آن کم
میشود ودر طبع مالش پیدا شده قی می آید یا بجای مسموم قسم اول این علامات از اول یافته میشوند ودر قسم
ثانی در آخر امر پیدا میگردند والیضاً چون بعد مردن این مریض تشریح جسد آن کرده می بینند در معده وامعا
اجتماع خون یا زخم یافته نمیشود چنانکه در مسموم سم نوع اول میباشد بلکه در اوردۀ دماغیه ودر سائنس دماغ
که آنهم مجاری خون وغیره پیدا اند ومشابه اند باورده غشاء صلبه یا بجای ورید دماغ ونخاع خون مجتمع یافته میشود وهم
در بطون دماغ یا زیر غشای رقیق که موسوم است بغشاء عنکبوتی آب زیاده مجتمع میباشد وگاهی خون از ورید صغیر
خارج شده بر دماغ یافته میشود وغالبا این است که هرگاه فالج دران پیدا میشود از منفجر شدن دماغ زیر خون
ورید یا زیر آب بطون دماغ وغیره پیدا شده باشد. العلاج اول علاج عام نمایند آوردن قی چنانکه
در علاج عام نوع اول نوشته شده خواه از نوشانیدن آب گرم یا از دادن اپیکاکوانا یا از خورانیدن
سلفیت آف زنک یا از نوشانیدن آب ونمک یا از تحریک انگشت زیر کام واگر ازینها قی بخوبی نیاید
استمک پمپ را در معده داخل کرده معده را صاف کنند تا زهر ازان خارج شود وبعد آن بار بار
آب سرد بر رو وبدن مریض بقوت پاشند که ازان بار بار متاذی ومتنبه شود ومریض را از خوابیدن منع کنند

بقوت و بآزار رسانی هرگونه که ممکن باشد و مشی زیاده کنانند و اذیت رسانند تا خواب نکند و اگر حالت کلاپس
پیدا شود و اسپرت امونیا ایرومیتک همراه آب ساده بنوشانند و اگر محبت از شراب باشد لیزاامونیا کاربناس
با آب حل کرده بنوشانند و هم امونیا کاربناس ببویانند و اگر از بیهوشی لائق نوشیدن دوا نباشد درین وقت
هم امونیا کاربناس آنرا ببویانند و بر بدن آن ولک قوی سازند و پوشاک حار پوشانند تا دوران خون
و گرمی بر ظاهر بدن زیاده شود و خون در بدن منبسط گردد و مجتمع نماند و بسبب آن در دماغ و نخاع کم شود زیرا که
وقت کم شدن قوت باطن و ضعیف شدن قلب چون مدافعت از داخل کم میشود و بسبب ثقل هوای خارج
اثر تغیر آن از خارج بدن قوی میگردد پس بسبب آن درین وقت در باطن چون مثل ریه و جگر و غیره اعضا اجتماع
خون زیاده میشود لهذا اهتمام در تسخین ظاهر بدن زیاده کرده شود و آنچه تدابیر علاج غریق در امراض صدر
برای داخل کردن هوای خارجی در ریه از تحریک بدین مریض نوشته شده یعنی دستهای بیمار را بار بار
بلند کنند و باز بر پهلو و سینه آن آرند بالضرور باستعمال آرند تا هوای خارجی و اکسیجن بذریعه آن در ریتین
داخل شود و ایضا یک سر زنجیر برقی را بر محل نخاع نهاده سر دیگر آنرا بر قلب یا بر ریه آن گذاشته حرکت
داده صدمه قوت برقیه برین مواضع رسانند لیکن متصل صدمه برقی را از نهار نرسانند بلکه بار بار بعد
مرور ساعت یسیر رسانند و باز بر آن صبر کنند و باز بذریعه تحریک زنجیر مذکور صدمه رسانند تا بار بار
از آن مریض متاذی گردد و متنبه شود و حرارت غریزی آن منتعش گردد و قوت برقیه بدنیه از آن قوی شود فقط کذا

بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آفت آما افیون که آنرا اوپیم بلغت لاطین گویند و آن بنسبت
سموم دیگر زیاده در کار زهر نوشی که بطور خودکشی باشد می آید و مرکبات آن اکثر اند و افیون خود و مرکبات آنهم
بکار زهر نوشی می آیند لیکن لاڈنم یعنی تنکچر اوپیای و مارفیا و افیون زیاده خورده میشوند و گاهی بد وضعان مارفیا
را در آب مطبوخ کافی آمیخته بارادهٔ قتل دیگران را میخورانند و اقل مقدار قاتل آن در کبار چهار و نیم گرین ست
و اگر ازین کم خورده شود بدرجهٔ اهلاک نمیرسد و طفلیکه هفت هشت روزه باشد از نوشیدن دو قطره لاڈنم
هم هلاک میشود و هم دیده شده که طفل چهار و نیم ساله از خوردن نیم گرین افیون هلاک شد بالجمله کسی را از
مقدار قلیل آن هم ضرر شدید میرسد و کسی از خوردن مقدار زائد از آن متاثر میشود **العلامات** آنچه در
علامات عامه این سم نوشته شده اند جمله موجود میباشند و علامت خاص آن اینست که ثقبه عنبیه شارب
آن ضیق میگردد و ازین علامت یقین کرده میشود که افیون خورده است و اکثر در افیون خورده ثقبه عنبیه
هر دو چشم تنگ میشوند و گاهی در یک ثقبه آن ضیق و در ثقبه ثانیه وسعت هم میباشد و گاهی اشتباه واقع میشود
درین که مریض مسموم بسم افیون ست یا مسکوت لیکن باید دانست که ضیق در هر دو ثقبه چشم در افیون خورده

از علامات اکثریه است و در سکته بندرت یافته میشود و اختلاف ضیق و وسعت در بهر دو چشم از علامات اکثریه سکته
است و علامات مذکوره افیون خورده یافته میشود بهر حال وقت اشتباه توی کنانیده بو شبه ساز دچه از ما یخرج قی لابد
هرگاه بوی افیون آید یقین به زهر نوشی حاصل خواهد شد بخلاف سکته که دران رایحه افیون نمیباشد العلاج
علاج عام اول عمل آرند و بعد دفع شدن علامات زهر نوشی مطبوخ کافی که دران قوت دوا زیاده باشد نوشانند
و اگر مارفیا خورده باشد بعد علاج عام سفوف زغال یک دو درام همراه آب ساده مکرر نوشانند فقط

بیان چهارم در ذکر هائیڈروسیانک اسیڈ آنا هائیڈروسیانک اسیڈ دلوٹ که آنرا بلغت انگلش
پروسک اسیڈ بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون کاف هم گویند
و پاسک سانائیڈ که از مرکبات آنست این هر دو زهر قوی هستند و اول گاهی بعمل کیمیائی ساخته میشود
از فروسانائیڈ پاس و از قرن و عظم و جلد حیوان و گاهی در بعض اوراق درخت مثل برگ ساذج هندی و گاهی
در شگوفه و گل بعض اشجار مثل گل کلوت و گاهی در مغز تخم کرام تجر مثل مغز بادام تلخ با مغز تخم شفتالو هم یافته میشود
و در بادام تلخ زیاده است حتی که در آب برگ آن هرگاه آنرا عرق کرده بنوشانند هم موجود میباشد و چونکه
هائیڈروسیانک اسیڈ دالوٹ در علاج امراض و پاسک سانائیڈ در کار مصوران فوتوگرافی یعنی
عکس کشی زیاده می آید لهذا اکثر هر دو دستیاب میشوند و کسانی که اراده خودکشی داشته باشند آنرا میبوشند
و تجربه ثابت شده که از زیاده نوشیدن آب مقطر برگ ساذج هندی هم شخصی هلاک شده بالجمله از این هر دو هرگاه زیاده بنوشد
مثلاً هائیڈروسیانک اسیڈ دالوٹ را تا دو درام بنوشد بالضرور هلاک میشود و اگر از ده قطره زیاده نوشد از آن
آثار زهر نوشی قوی پیدا میشود همچنین اگر کسی پاسک سانائیڈ را زیاده از سه گرین بنوشد از آن خوف هلاکت
و علامات هائله پیدا میشوند و اگر پنج گرین بنوشد بالضرور هلاک خواهد شد بالجمله اگر زیاده مقدار آنرا بخورد بلفور
گذشتن دو سه آن از انات که حصه کوچک دقیقه اند دوران سر پیدا شده مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی
تنفس مثل تنفس بالکی شده در پنج دقیقه هلاک میگردد زیرا که این زهر بر نخاع و ماغ و عصب موثر شده آنرا مرده میسازد
و از مردن آن قلب و ریه مسترخی و مفلوج شده از کار خود باز میمانند پس از بند شدن فعل قلب و ریه هلاکت
فوری میشود و اگر از مقدار مذکور قدری کم خورده باشد که بسبب آن حیات تا ده دوازده دقیقه ممکن باشد
درین وقت بعد علامات سابقه در گلو آواز غلطیده پیدا میشود و در فکین تشنج ظاهر شده دندان زیر و بالا باهم
میگردند بعده کزاز هم ظاهر میشود و گاهی در اعضای بدن هم ارتعاد و ارتعاش عارض میشود و گاهی بول و براز
بی اراده جاری میشود بسبب مسترخی شدن عضلات قابضه و جلد بدن سرد و سیاه میگردد و آب از دهن جاری
میشود و اگر چندان قلیل بنوشد که بحد هلاکت نرسد درین وقت از آن تهوع و سیلان لعاب از دهن و زخم

رود پس بعد آن علامات زهر نوشی سم رقم کسنده حادث میشوند و علاجش آنست که بعد علاج عام یا خاص آن زراکه نمک ست در آب حل کرده بار بار بنوشانند و قی کنانند و اگر این آب گرم بود بهتر ست تا معین برآمدن قی شود و چهارم ازان حدیدست که آنرا بفارسی آهن و بانگریزی فیرم گویند و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن سلفت آف آیرن و کلورائید آف آیرن که تنکچر اسٹیل ست هر دو قوی اند که از زیاده نوشیدن آنها علامات زهر نوشی زهر موذی پیدا میشوند و تنکچر اسٹیل در علاج مرضی بطور ادویه نوشانیده میشود بالجمله چون بمقدار زاید ازان نوشیده شود و علامات زهر نوشی پیدا شوند درین وقت باید که از علاج عام تدارک نمایند پنجم ازان بسمته است و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن که بسمته نائٹراس ست که آن را بسمته تریس نائٹراس و بسمته سب نائٹراس هم گویند و چونکه بطور سفوف میباشد لهذا گاهی بسمته الکبا یعنی سفید نامند بالجمله گاهی چون بطور ندرت کسی آنرا آرد گمان دم دانسته زیاده بخورد ازان علامات خوردن زهر موذی پیدا میشوند و چون کسی آنرا از نیم اونس تا یک دو اونس بخورد هلاک میگردد و علاجش علاج عام است ششم ازان کرومست که بکار رنگریزان و رنگسازان می آید و آنهم خود زهر نیست لیکن از مرکبات آن بائی کروٹ پتاس که ازان رنگ نارنجی ساخته میشود البته زهر ست و در ادویه مرضی برای پیدا کردن زخم در جلد یا برای قطع کردن مسه بطور پیاس افیوزا باستعمال می آرند و بذریعه خورانیدن حیوانات تجربه ثابت شده که اگر کم دهند تنها اذیت در معده پیدا میکند و اگر زیاده خورانند زخم هم ازان حادث میشود پس اگر اذیت محض پیدا کرده باشد علاج اذیت کنند و اگر زخم هم پیدا کرده باشد علاج زخم چنانکه در علاج رسکپور و سم الفار نوشته شده نمایند

فصل پنجم در بیان نوع دوم از انواع ثلثه سموم و آنهم مشتمل ست بر چند بیان بیان اول

در تعریف و اقسام آن بدانکه نارکاٹک بفتح نون و سکون الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون الف و کسر تائی فوقانی هندی و سکون کاف لغت انگلش ست یعنی کم کننده حس مخدر و منوم و مرخی عضلات و آن عام است از آنکه منجمد غلیظ باشد مثل افیون و کاهو یا سیال رقیق بود مثل هائیدروسیانک ایسڈ و غیره و افراد آن هم چند اند بالاستقصا اول آنها افیون و هائیدروسیانک ایسڈ و الکوہل و ایسر و کلاروفام و لالک چه کا یعنی کاهو دوم از آنها اشیای هستند که در آن اجزای هوائیه از سوختن زغال پیدا شده باشند و آنهم چند اند اول آنها آنست که در آن اجزای هوای با آکسیجن باشد مثل کاربانک ایسڈ یا کاربانک آکسائیڈ زیراکه در اینها اجزای هوائی اند که از سوختن زغال پیدا شده اند دوم آنچه در آن اجزای هوائی کبریتی همراه هائیدروجن میباشد مثل هائیدروسلفیورک ایسڈ و آنرا سلفیوریٹڈ هائیدروجن میگویند و این همان هوای عفن ست که از متعفن شدن بیضه پیدا میشود سوم چیزیست که در آن هوای زغال هائیدروجن بود که آنرا کاربرایٹڈ هائیدروجن نامند و این همان هواست که از زمین باتلاق

ودر چاه کهنه وهم در معدن زغال پیدا میشود وماده مالیریا است. والیضا باید دانست که سم این قسم ثانی موسوم به نارکاتک است اثر
و بالذات بر دماغ و نخاع مؤثر میشود یعنی ازان بر دل زیر هم مؤثر میشود مثل بلادونا و سیانک ایسید بیان نوع دوم علامات عامه این
العلامات چون این قسم زهر خورده شود خواه بطور خودکشی یا بذریعه خورانیدن کسی پس عموما آنچه ازان پیدا میشود
اول دوران سر است و ثقل حواس وهم در سر حادث گردد و آوازها در گوش مسموع میشوند و بصارت ضعیف میشود
که بخوبی مرئیات را ادراک نمیکند بعد ازان هم وغنودگی طاری میشود و عقل مختلط میگردد و کدورت در حواس پیدا میشود
که هیچ چیز را بخوبی نمی فهمد و بعد آن بیهوشی عارض میشود و در حالت بیهوشی تغیر اند و گاهی بعد بیهوشی هذیان
و گاهی بعد آن فالج و گاهی بعد بیهوشی تشنج عام از اذیت دماغ و گاهی از اذیت نخاع تشنج خاص موسوم
بکزاز حادث میشود والیضا باید دانست که تشخیص این قسم زهر بسیار دشوار است زیرا که آن اکثر ملتبس به مرض میشود
لهذا در بیان جزئیات فرق سم خورده و مریض بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی والیضا باید دانست که فرق در
علامات سم موذی که قسم اول است و در علامات سم مخدر که این قسم ثانی است آنست که قی و اسهال در قسم اول
از ابتدای خوردن آن پیدا میشوند زیرا که آن اول بر معده و امعا و مثانه مؤثر میشود پس قی و اسهال ازو این
جاری و حادث میشوند و در قسم ثانی این علامات در آخر امر یعنی قریب مردن یا قریب صحت و زوال علامات زهر
یافته میشوند مثلا درین قسم ثانی هرگاه از فالج قریب مردن مریض عضلات مدوره مقعد مسترخی میشود آنزمان اسهال
جاری میگردد همچنین قریب صحت چون کسی زیاده شراب یا افیون زاید خورده باشد پس هرگاه نشه آن کم
میشود در طبع مالش پیدا شده قی می آید بالجمله در سموم قسم اول این علامات از اول یافته میشوند و در قسم
ثانی در آخر امر پیدا میگردند والیضا چون بعد مردن این مریض تشریح جسد آن کرده می بینند در معده و امعا
اجتماع خون یا زخم یافته میشود چنانکه در سموم قسم نوع اول پیدا شد بلکه در اوراد دماغیه و در سائنس دماغ
که آنهم مجاری خون و غیره پیدا اند و مشابه اند با اوراد خاصه بالجمله در دماغ و نخاع خون مجتمع یافته میشود و هم
در بطون دماغ یا زیر غشای رقیق که مسمی است با غشای عنکبوتی آب زیاده مجتمع میباشد و گاهی خون از دره
خارج شده بر دماغ یافته میشود و غالبا این است که هرگاه فالج دران پیدا میشود از منفجر شدن دماغ زیر خون
و ریدی یا زیر آب بطون دماغ وغیره پیدا شده باشد العلاج اول علاج عام نماینده آنوقت قی چنانکه
در علاج عام نوع اول نوشته شده خواه از نوشانیدن آب گرم یا از دادن ایپکاکوانا یا از خورانیدن
سلفیت آف زنک یا از نوشانیدن آب و نمک یا از تحریک انگشت زیر کام و اگر از نهایت بخوبی نیاید
استمک پمپ را در معده داخل کرده معده را صاف کنند تا زهر ازان خارج شود و بعد آن بار بار
آب سرد بر رو و بدن مریض بقوت پاشند که ازان بار بار متاذی و متنبه شود و مریض را از خوابیدن منع کنند

بقوت و آزار رسانی هرگونه که ممکن باشد و مشی زیاده کنانند و اذیت رسانند تا خواب نکند و اگر حالت کلاپس
پیدا شود اسپریت امونیا ارومتیکس همراه آب ساده بنوشانند و اگر مجتنب از شراب باشند از امونیا کاربناس
بآب حل کرده بنوشانند و هم امونیا کاربناس ببویانند و اگر از بیهوشی لایق نوشیدن دوا نباشد درین وقت
هم امونیا کاربناس آنرا ببویانند و بر بدن آن دولک قوی سازند و پوشاک حار پوشانند تا دوران خون
و گرمی بر ظاهر بدن زیاده شود و خون در بدن منبسط گردد و مجتمع نماند و بسبب آن ورود دماغ و نخاع کم شود زیرا که
وقت کم شدن قوت باطن و ضعیف شدن قلب چون مدافعت از و اصل کم میشود و بسبب ثقل هوای خارجی
اثر هم از آن از خارج بدن قوی میگردد پس بسبب آن درین وقت در باطن بدن مثل ریه و جگر و غیره اعضا اجتماع
خون زیاده میشود لهذا اهتمام در تسخین ظاهر بدن زیاده کرده شود و آنچه تدابیر علاج غریق در امراض صدر
برای داخل کردن هوای خارجی در ریه از تحریک ریه درین مرض نوشته شد یعنی دستهای بیمار را بار بار
بلند کنند و بانب پهلو و سینه آن آرند بالضرور باستعمال آرند تا هوای خارجی و آکسیجن بذریعه آن در ریه
داخل شود و ایضاً یک سر زنجیر برقی را بر محل نخاع نهاده سر دیگر آنرا بر قلب یا بر ریه آن گذاشته حرکت
داده صدمه قوت برقیه برین مواضع رسانند لیکن متصل صدمه برقی را زنهار نه رسانند بلکه بار بار بعد
مرور مدت یسیر رسانند و بار بر آن صبر کنند و باز بذریعه تحریک زنجیر مذکور صدمه رسانند تا بار بار
از آن مریض متاذی گردد و متنبه شود و حرارت غریزی آن منتعش گردد و قوت برقیه بدن از آن قوی شود فقط
بیان سوم در ذکر افیون که قسمی از آنست اما افیون که آنرا اوپیم بلغت لاطن گویند و آن بنسبت
سموم دیگر زیاده در کار زهر نوشی که بطور خودکشی باشد می آید و مرکبات آن اکثر اند و افیون خود و مرکبات آنهم
بکار زهر نوشی می آیند لیکن لاڈنم یعنی تنکچر اوپیای و مارفیا دافیون زیاده خورده میشوند و گاهی بد و ضعفان مارفیا
را در آب مطبوخ کافی آمیخته باراده قتل دیگران را میخورانند و اقل مقدار قاتل آن در کبار چهار و نیم گرین است
و اگر از این کم خورده شود بدرجه اهلاک نمیرسد و طفلیکه بهفت هشت روزه باشد از نوشیدن دو قطره لاڈنم
هم هلاک میشود و هم دیده شده که طفل چهار و نیم ساله از خوردن نیم گرین افیون هلاک شد با آنجا که کسی را اند
مقدار قاتل آن هم ضرر نه رسید و کسی از خوردن مقدار زاید آن متاثر میشود العلامات آنچه در
علامات عامه ازینهم هم نوشته شده اند جمله موجود میباشند و علامت خاص آن اینست که ثقبه عنبیه نشارب
آن ضیق میگردد و از این علامت یقین کرده میشود که افیون خورده است و اکثر در افیون خورده ثقبه عنبیه
هر دو چشم تنگ میشوند و گاهی در یک ثقبه آن ضیق و در ثقبه ثانیه وسعت هم میباشد و گاهی اشتباه واقع میشود
درین که مریض بسم افیون است یا سکوت لیکن باید دانست که ضیق در هر دو ثقبه چشم در افیون خورده

از علامات اکثریه است و در سکته به ندرت یافته میشود و اختلاف ضیق و وسعت در هر دو چشم از علامات اکثریه سکته
است و بطور شاذ در افیون خورده یافته میشود و بهر حال وقت اشتباه قی کنانیده رفع شبهه سازند چه از مایخرج بو بعد
هرگاه بوی افیون آید یقین به زهر نوشی حاصل خواهد شد بخلاف سکته که دران رایحه افیون نمی باشد العلاج
علاج عام اول بعمل آرند و بعد رفع شدن علامات زهر نوشی مطبوخ کافی که دران قوت دوا زیاده باشد نوشانند
و اگر بسیار فیا خورده باشد بعد علاج عام سفوف زنگار یک دو گرام همراه آب ساده مکرر نوشانند فقط تمت

بیان چهارم در ذکر هائیدروسیانک اسید آنا هائیدروسیانک اسید ڈائلوٹ که آنرا بلغت انگلش
پروسک اسید بضم بای موحده فارسی و رای مهمله و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون کاف هم گویند
و پاسک سائنائیڈ که از مرکبات آنست این هر دو زهر قوی هستند و اول گاهی بعمل کیمیائی ساخته میشود
از فروسائنائیڈ پاس و از قرن و شحم و جلد حیوان و گاهی در بعض اوراق درخت مثل برگ ساذج هندی و گاهی
در شکوفه و گل بعض اشجار مثل گل لکهوٹ و گاهی در مغز تخم کدام شجر مثل مغز بادام تلخ یا مغز تخم شفتالو وغیره هم یافته میشود
و در بادام تلخ زیاده است حتی که در آب برگ آن هرگاه آنرا مرتق کرده بنوشانند هم موجود میباشد و چونکه
هائیدروسیانک اسید ڈائلوٹ در علاج امراض و پاسک سائنائیڈ در کار مصوران فوٹوگراف یعنی
عکس کشی زیاده می آید لهذا اکثر هر دو دستیاب میشوند و کسانی که اراده خودکشی داشته باشند آنرا [illegible]
و بتجربه ثابت شده که از زیاده نوشیدن آب مقطر برگ ساذج هندی هم شخصی هلاک شده بالجمله از این زهر هرگاه زیاده نوشیده شود
مثلاً هائیدروسیانک اسید ڈائلوٹ را تا دو ڈرام بنوشد بالضرور هلاک میشود و اگر از ده قطره زیاده نوشد از ان
آثار زهر نوشی قوی پیدا میشوند همچنین اگر کسی پاسک سائنائیڈ را زیاده از سه گرین بنوشد از ان خوف هلاکت
و علامات هائله پیدا میشوند و اگر پنج گرین بنوشد بالضرور هلاک خواهد شد بالجمله اگر زیاده مقدار آنرا بخورد بعد
گذشتن دو سه آن از انات که حصه کوچک دقیقه اند دوران سر پیدا شده مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی
تنفس مثل نفس بانگی کشیده در پنج دقیقه هلاک میگردد زیرا که این زهر بر نیوماگاسٹرک عصب موثر شده آنرا مرده سازد
و اندرون آن قلب و سینه مسترخی و مفلوج شده از کار خود باز میمانند پس از بند شدن فعل قلب و سینه هلاکت
فوری میشود و اگر از مقدار زائد مذکور قدری کم خورده باشد که بسبب آن حیات تا ده دوازده دقیقه ممکن باشد
درین وقت بعد علامات سابقه در گلو آواز غطیط پیدا میشود و در فکین تشنج ظاهر شده دندان زیر و بالا باهم
میگیرند بعده کف از دهن هم ظاهر میشود و گاهی در اعضای بدن هم ارتعاد و ارتعاش عارض میشود و گاهی بول و براز
بی اراده جاری میشوند بسبب مسترخی شدن عضلات قابضه و جلد بدن سرد و سیاه میگردد و آب از دهن جاری
میشود و اگر چندان قلیل نوشد که بحد هلاکت نرسد درین وقت از ان تهوع و سیلان لعاب از دهن و زخم

ورمیوکس پیپرن دهان پیدا شده حرکت قلب سریع میگردد و نبض بزودی حرکتش میکند و ثقل حواس و دوران سر و خوف
و زیاده فسنوع از مردن خود پیدا میشوند لیکن گاهی این علامات که مذکور شدند در بعضی امراض قلب که
انسان مریض به پیری هم یافته میشوند لهذا فیما بین سموم بسم مذکوره و مریض امراض قلبیه تفرقه ضرور است و برای
رفع کردن این اشتباه ضرورست که راجع بهوای نفس مریض و هم هوای مکانی را که دران مریض سم مذکوره را نوشیده
باشد بو بینند اگر ازینها بوی هائیدروسیانک ایسڈ آید یقیناً بدانند که سم مذکوره را نوشیده و اگر بوی مذکوره
نیاید مرض قلبی خواهد بود العلاج اگر مقدار کثیر آن خورده باشد لا علاج است و دران مهلت تدبیر میسر
نمیشود و اگر ازان کم خورده باشد و معالج در حال حیات مریض بسرش رسد درین وقت باید که اول آب سرد بزور
و قوت بر رو و سینهٔ مریض پاشند تا بسبب آن قدری مریض بهوش آمده نفس کشد و بعد آن ایمونیا کاربناس را
بو یانند تا قوت تنفس پیدا شود و بعده سلوشن کلورائیڈ آف لائم یا سلوشن کلورائیڈ آف سوڈا را بر قطع اسفنج
پاشیده بویانند و قریب بینی مریض دارند تا از آمیختن کلورین با هائیدروسیانک ایسڈ هائیڈرو کلورک ایسڈ
که میوریاٹک ایسڈ است و آن زهر نیست پیدا شود یا سلوشن ایمونیا و سلوشن کلورائیڈ آف لائم هر دو را
باهم آمیخته بر پارچهٔ اسفنج انداخته پیش بینی مریض دارند و بار بار مثل غریق دستهای آن را مالش کنند و بازوها
پهلو و سینهٔ آن ضم سازند تا هوای خارجی در ریهٔ آن رسد و بر بدن ولک قوی سازند و پوشاک گرم پوشانند
تا جلد بدن گرم شود پس اگر مریض قابل زیستن است بعد این تدبیر قدری دهن آن کشاده میشود درین وقت
فوراً قی کنانند هر چه ممکن شود تا زهر خارج گردد و از حرکت پردهٔ شکم که وقت قی کردن قوی و زیاده میشود
حرکت قلب زیاده گردد و اگر قی نیاید بذریعهٔ اسٹماک پمپ معده را صاف و خالی از زهر فرمایند و
سلوشن کلورائیڈ آف لائم که بسیار رساب باشد مکرر در معده اندازند و باز بذریعهٔ اسٹماک پمپ برآرند
باقی آنچه اعراض و علامات که پیدا شوند یا باقی مانند تدبیر ازاله هر یک فرمایند بآنچه در جای هر یک نوشته شد
ایضاً باید دانست که اگرچه هائیدروسیانک ایسڈ سم لا علاج است بسبب قوت و سرعت تاثیر خود
لیکن اگر چنان قلیل نوشیده شود که مهلت علاج میسر شود پس یک طریقهٔ علاجش این هم هست که اول
فوراً نیم ڈرام سلفیٹ آف زنک همراه آب گرم بنوشانند و بعد آن دوای اسٹملنٹ دهند و انفع از انها انجا
ایمونیا کاربناس و هسکی شراب ست که از ینها مقدار کامل فرداً فرداً یا هر دو را باهم کرده نوشانند و آن انفع
است و اگر اٹروپیا نصف حصهٔ گرین با آب حل کرده بذریعهٔ زراقه سوزنی زیر جلد رسانند مفید خواهد
فقط — بیان پنجم در ذکر الکوهل آیا الکوهل یعنی اسپرٹ آف وین که بمعنی روح وین ست پس الکوهل
قسمی از الیسرست که از غلیان شکر و نبات مثل الیسرهای دیگر پیدا میشود هرگاه دران غلیان از خمیر شدن تعفن

گشتن پیدا شود و جمله اقسام شراب مثل برانڈی وهسکی و جن شراب و رم شراب و پورٹ و این و شیری شراب
وغیره ازان ساخته میشوند و آن اصل جمله شرابها ست و آن از نبات و قند و شکر و قند سیاه وغیره
آنچه از جنس شکر اند پیدا میشود و آنچه از نوشیدن هر قسم شراب فرحت و قوت اولا و استرخاء بعض اعضا
در آخر پیدا میشود از تاثیر الکوهل میباشد و آن در برانڈی و هسکی شراب زیاده است لهذا اینها را
بدون ممزوج نمودن با آب نمی نوشند و در شیری شراب و در شراب هاک و هم در کلارٹ که قسمی از
شراب سرخ است الکوهل قلیل میباشد لهذا جائز است که این اقسام را بلا مزج آب هم بنوشند
و الکوهل خود زهر نیست بلکه اگر از یک اونس تا یک نیم اونس آنرا در بیست و چهار ساعت شب و روز با پنج و شش
حصه آن آب ساده ممزوج کرده بنوشند بجز فائده تغذیه بدن کدام ضرر ازان ظاهر نمیشود اما وقتیکه مقدار
زایدازان بنوشند البته معده و کبد را ضرر میرسانند یعنی اذیت رسانی میکوسس ممبرین آنها و هم در
معده و کبد و گرده اجتماع خون پیدا میکند نیز اکشای عروق را ضعیف گردانیده آنها را
مسترخی میسازد پس از انها خون ریخته در اعضای مذکوره و زیر جلد بدن مجتمع شده باعث پیدا شدن سرخی
در جلد میشود و العلامات هرگاه یکبار از ده از ده تا بیست و چهار اونس از برانڈی و هسکی کسی بنوشد بعد یک دو دقیقه
از شرب آن گرمی در معده پیدا شده اول فرحت قلب ظاهر میشود بعد آن دوران راس و کدورت حواس
پیدا شده در عبارت فرق پیدا گردد حتی که گاهی یک چیز را دو چیز می بیند بعد در کلام لکنت و غلط السان
پیدا میشود پس ازان قوت رفتار و قیام زائل شده بی اختیاری در راه رفتن و لغزش پایها ظاهر می شود و این
ضرر از اذیت مخ پیدا میگردد و آخر بر زمین می افتد و بعد سقوط قیام از ان و رفتار ممکن نمیشود تا اینکه قوت کلام
و سلامتی حواس مطلقا زائل شده عاجز از تکلم و حرکت بر زمین افتاده میماند و بر چهره شارب آن سرخی و در جلد
بشره و چه برآمدگی ظاهر میشود و میوکس ممبرین چشم هم سرخ و ثقبه عنبیه وسیع میگردد و از دیدن شعاع و روشنی
منقبض نمیشود و نفس آهسته آهسته میگیرد و وقت تنفس آواز غطیط قلیل پیدا میشود و لبهای آن رنگ
نیلگونی دیده میشود پس درین حال اگر تا چهار ساعت بخواب رود ممکن است که بعد آن صحیح گردد یا اینکه
درین حالت قی آید و ازان شراب از معده خارج شده بهوش آید یا دو سه ساعت درهمین حالت مبتلا
مانده بعده حالت کلاپس پیدا شده بمیرد و گاهی دیده شده که شارب آن از رسیدن شاک که بفتح
شین معجمه و سکون الف و کاف یعنی صدمه و اذیت عصبانی ست فورا هلاک میشود ولیکن آنچه از ین
علامات پیشتر نوشته اند تا نیلگون شدن رنگ لبها اینها گاهی در کم پیشتر که بعد رسیدن صدمه ضرب
و سقوط بر سر میشود هم یافته میشوند و ازین جهت مسموم ازان مشتبه میگردد اما هرگاه حالت کلاپس ازان

برانڈی بفتح با و سکون را و فتح نون و سکون دال و کسر را ی مهمله و سکون یا ی تحتانی مهمله و سکون و بعدها

[illegible]

پیدا میشود و اینکه مشتبه میشود از کان کشن که آنهم بعد رسیدن صدمه ضرب و سقوط راس حادث میشود
و هم گاهی این حالت در بلاد بارده از رسیدن برودت زائده به بدن پیدا میشود بالجمله چون اشتباه واقع
شود دریتکه مریض از شراب بیهوش شده یا از حالت کامپریشن یا کان کشن یا از زیاده رسیدن سردی
به بدن درین وقت از بوی شراب که از دهن و بدن مریض می آید تفرقه توان کرد لیکن گاهی تفرقه بسیار
دشوار میشود خصوصًا هرگاه کسی قدری از شراب نوشد و بر سر آن صدمه ضرب و سقوط هم رسیده باشد اما
بعد مردن شراب خوار چون وقت تشریح اعضای باطنه آنرا می بینند در معده آن بالای میوکس ممبرین
سرخی و گاهی سیاهی هم مثل رنگ کلارٹ شراب یافته میشود لیکن این اثر اذیت در بنجا خاص بر معده و قدر
زیر و بالای معده هم میباشد و جمله امعا عام نبود چنانکه از نوشیدن زهر سموی نوع اول مثل رسکپور
و هم الفار در جمیع احشا اجتماع خون یا زخم یافته میشود و علاجش علاج عام است و بعد ان اگر اجتماع
خون در دماغ باقی ماند زلو بر صدغین حسب مناسب چسپانند یا فصد گیرند و اگر در تنفس دشواری پدید شود
دستهای مریض را بار بار بالای سر آن برند و باز بر پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی بسهولت
در ریه داخل شود و اگر ازینهم فائده تام حاصل نشود یک سر زنجیر برقی بر محل نخاع و سر دیگر قریب معده بمقابل
آن نهاده حرکت دهند و صدمه برق رسانند تا بسبب آن در نخاع و فرینک عصب قوت حاصل شود
و ازان ریه کار خود را بخوبی ادا کند و هرگاه شراب را کسی زیاده و تا مدت دراز نوشیده باشد و از اذیت آن
امراض پیدا شده باشد بطور مزمن و کرانیک مثلًا از اذیت معده قی و از اذیت امعا اسهال و از اذیت کبد
یرقان و از اذیت گرده البیومن یوریا یا ذیابیطس و از اذیت دماغ ڈلیریم ٹریمنس پیدا شده باشد و این
حالت را الکوہلزم میمنامند درین وقت علاجش انست که اول نوشیدن شراب را ترک کنانند بعده هر مرض که
پیدا شده باشد علاجش بانچه در ذیل هر یک مذکور شده نمایند فقط **بیان ششم در ذکر ایسڈ**
اما ایسڈ آنهم چند قسم ست نائٹرک ایسڈ و ایسٹک ایسڈ سلفیورک ایسڈ و جمله اقسام آن هرگاه الکوہل را باشئی دیگر
مثل نائٹرک ایسڈ یا ایسٹک ایسڈ یا سلفیورک ایسڈ آمیخته بطور عرق کشیده نمایند حاصل میشود و هرگاه مطلق
ایسڈ گویند مراد ازان سلفیورک ایسڈ میباشد و آن شربًا و شمًّا در ادویه مرضی و غیره مستعمل میشود و هرگاه
آنرا بو یابند تاثیر آن به نسبت شرب آن اسرع مدت ظاهر میشود زیرا که در بو یابیدن اجزای آن
بذریعه هوا در ریه رفته جلد تر در خون داخل میشوند بخلاف نوشیدن آن چه در صورت نوشیدن مادام که از
معده جذب شده در خون نمیرود علامات آن ظاهر نمیشوند و از پانزده قطره تا سی قطره بطور دوا نوشانیده
میشود و اگر ازین مقدار زیاده تا یک دو ڈرام نوشانند ازان فرحت و قوت قلب و آثار انتعاش هم ارت

پیدا میشوند واگر ازان هم زیاده نوشانند علامات زهر نوشی زهر نارکاتک یعنی سم مخدر پیدا میشوند
وچون تا نیم اونس ازان بنوشانند اکثر اینست که بر رو ولبهای مریض سیاهی و بر جلد آن سردی پیدا
میشود وثقبهٔ عنبیه وسیع میگردد وازدیدن روشنی منقبض نمیشود وسواد چشم بالا رفته بیاض آن نمایان گردد
وجملهٔ عضلات بدن مسترخی میشوند ومریض چنان بیهوش میشود که اگر کدام عضو او را قطع کنند ازان
متاذی نمیشود وبعد هشیار شدن هیچ یاد ندارد وپس اگر بعد رسیدن باین حد بویانیدن آنرا ترک کنند
بعد زمان یسیر بهوش می آید لیکن اگر بعد این حالت هم ده دوازده دقیقه دیگر انرا بویانند مریض هلاک
میشود وبعضی را ممکن نباشد که ایسر بویانیده شود زیرا که در بعض امزجه از بوئیدن آن غثیان وغضب وهذیان
کثیر پیدا میشود وکسی را از بوئیدن ان درثنی وحلق وریه چندان اذیت پیدا میشود که سرفه کثیر متصل
ازان می آید وکسی را از بوئیدن ایسر تهوع وقی پیدا میشوند لیکن اکثر این علامت قریب هشیار شدن
مریض بعد بیهوشی پیدا میشود وچونکه بوی ایسر از دهن مریض ازمکان آن که در ان آنرا می بویانند زیاده
می آید ازین جهت اشتباه با کدام مرض در بیهوشی آن واقع نمیشود لهذا حاجت به بیان تفرقه اینجا نیست.
العلاج آنچه در علاج الکوهل نوشته شده وقت ضرورت اینجا هم آنرا استعمال آرند. **بیان هشتم**
در ذکر کلارفام اما کلارفام واسم عرق ست که بطور کشیدن از کلارید آف لائم والکوهل آب
ساده حاصل شود وبطور ادویه آنهم وهمچنین اسپرت کلارفام در علاج مرضی مستعمل میشوند. وخود کلارفام
از دو سه قطره تا پنج قطره همراه آب ساده نوشانیده میشود واسپرت کلارفام از نیم درام تا یک درام همراه
آب ساده داده می آید وچونکه کلارفام مقدار زائد نوشانیده نمیشود واگر کسی زیاده ازان آنرا بنوشد
فورًا ازان قی می آید لهذا اکثر آنرا کمتر بکار زهر نوشی می آرند الّا شاذًا خواه کسی خود بطور خودکشی بنوشد یا بطور سهو
یا عمدًا کسی آنرا بکسی زیاده ببویاند اکثر در قتل نفس مستعمل میشود. **العلامات** آنچه علامات بعد زیاده بوئیدن
یا نوشیدن ایسر پیدا میشوند بعد استعمال کلارفام هم یافته میشوند لیکن اینجا علامات بقوت ودر اندک
مدت ظاهر میشوند یعنی استرخای عضلات بدن وبیهوشی هردو اینجا زیاده میباشند وباید دانست که درجات
تاثیر آن بر پنج عدد اند درجهٔ اولی اینست که بعد بویانیدن آن علامات فرحت وانتعاش حرارت پیدا شود
ودرجهٔ ثانیه اینست که علامات سکر وسبات پیدا شوند درجهٔ ثالثه آنست که نوم غالب گردد لیکن همراه آن
متنبه وهشیار هم گردد وثقبهٔ عنبیه درین درجه ضیق میگردد ودرجهٔ چهارم آن نوم غرق است که همراه آن
بیداری وتنبه ممکن نباشد ودرین حالت بی حسی غالب میشود واما قدری سختی وصلابت در عضلات اعضا
میباشد ودرجهٔ پنجم درجهٔ بیهوشی محض است که همراه ان جملهٔ اعضای بدن مسترخی وکالمیت میشوند وثقبهٔ عنبیه

درین درجه وسیع میشود و اگر بعد ازین حالت هم باز کلار فام را میبویند مریض هلاک میشود العلاج
اگر بسبب بوییدن کلار فام بیهوشی طاری شده باشد آب سرد بزور بر رو و سینه پاشند و دستهای
مریض را بار بار بلند ساخته باز به پهلو و سینه آن آرند مثل تدبیر غریق تا هوای خارجی در سینه اش داخل
شود و اگر از نوشیدن کلار فام بیهوش شده باشد قی کنانند و آنچه در علاج عام نوشته شده از تنقیه جلد
بدن و بوییدن امونیا و غیره باستعمال آرند فقط ذکر بیان ششم در ذکر کاهو آنرا لاکچوکا که از اقسام
کاهو گویند پس آن بر دو قسم بود یکی آنکه در ان تلخی و رایحه قلیل میباشد دوم آنکه در ان رایحه و تلخی زیاده میباشد
و از ان اکسترکت درست میسازند که آنرا بلغت انگلش لیکٹیوکیریم یعنی افیون کاهو میگویند و آن بعینه مثل
عمل تخدیر میشود و لهذا آنرا هم در اینجا مذکور ساختند اما فی الواقع آن قاتل نیست و از عمل افیون عمل آن بسیار
ضعیف ست بیان هفتم در ذکر کاربانک ایسڈ و کاربانک اوکسائیڈ اما کاربانک ایسڈ پس آن
هوائی ست که از امتزاج یک حصه کاربن با دو حصه اکسیجن پیدا میشود و برای آن رنگ خاص و بوی خاص نیست
لهذا از چشم دیده نمیشود و نه از بوئیدن محسوس میگردد ولیکن وزن آن ثقیل ست لهذا میل زیاده بسوی زمین
میکند و چون آب در ان آمیزد ذائقه آن حامض میگردد و چون با آهک آمیزد از ان طین قیمولیا که کاربونیٹ آف لائم
است پیدا میشود و بسبب آن کاربانک ایسڈ برانگیخت و تاثیر خود باقی نمی ماند و هرگاه زغال یا چوب یا آنچه
در ان زغال یعنی کاربن باشد بسوزند از ان کاربانک ایسڈ پیدا میشود و هم از سوختن اشیای مذکوره هوا
دیگر که موسوم به کاربانک اوکسائیڈ است پیدا میشود لیکن هرگاه این اشیا بطوری سوزند که وقت
سوختن اکسیجن بآن زیاده رسد و بسبب آن شعاع و روشنی از ان زیاده ساطع شود درین وقت کاربانک ایسڈ
زیاده پیدا میشود چنانکه وقت سوختن چوب خشک پیدا شده هرگاه آکسیجن زیاده نرسد و روشنی نباشد
بلکه محض سرخی بالای شی محترق حادث شود چنانکه وقت سوختن زغال دیده میشود درین وقت
کاربانک اوکسائیڈ زیاده پیدا میگردد و ایضا کاربانک ایسڈ وقت ساختن آهک از کوره آهک سازان
از آهک سوخته هم بر می آید و هم در تنفس از خون و ریه حیوانات بر می آید و گاه وقت شب از اوراق اشجار و
نباتات کاربانک ایسڈ پیدا میشود و لهذا جائیکه اشجار و نباتات کثیر باشند وقت شب قریب زمین خواب نکنند
و همچنین هرگاه در نباتات و شکر و غیره که محلول آب باشند و از حرکت کیمیائی در ان غلیان پیدا شود کاربانک ایسڈ
پیدا میگردد و ایضا در بعض مواضع زمین از نقره های آن چنانکه آب بر می آید کاربانک ایسڈ هم پیدا
میشود و از معدن زغال هم وقت کندن ایشان گاهی کاربانک ایسڈ بر می آید گاه از بعض قبور وقت
کندیدن قبر و هم از چاه کهنه کاربانک ایسڈ پیدا میشود بالجمله در قتل نفس استعمال آن کمتر است

لیکن هرگاه کسی بطور اراده خودکشی یا سهوا یا عمدا باراده قتل غیر بمکان تنگ که کسی زغال افروخته کرده نهد البته
حکم میت که شخص خواب بیابد از آن هلاک شود العلامات هرگاه کاربانک ایسد بسیار قوی و به صرافت خود
باشد چنانکه در چاه کهنه میباشد پس هرگاه در آن انسان داخل میشود فورا در گلویش تشنج و ضیق پیدا میشود
و اگر بزودی آنرا در هوای صاف نیارند در مدت سه چهار دقیقه هلاک میشود و اگر کاربانک ایسد با هوای
صاف خارجی آمیخته باشد درین وقت از آن علامات قوی و ضعیف موافق قلت و کثرت هوای خارجی پیدا
میشوند لیکن اگر هوا زیاده باشد و کاربانک ایسد کم بود درین وقت اول در پیشانی و موخر راس انقباض محسوس
میشود و درد صداع نزد ظاهر میگردد و دوار سر در عام میشود و بعد آن دوران پیدا شده در گوش آوازها
غلیظه مثل دوی محسوس میشود بعده بعبارت ضعیف شده نوم غالب میگردد و تنفس سریع میشود و خفقان
قلب پیدا شده شروع غثیان واکثر قی هم حادث میشود و بعده بیهوشی طاری گردد و در بیهوشی آواز غطیط از
گلو می آید و درین وقت در وجه عوض برآمدگی انخراط و بر رنگ بشره عوض سرخی سفیدی و سیاهی غالب
میشود و بعد آن سکته پیدا شده مریض هلاک میگردد و گاهی قبل سکته هذیان و گاهی تشنج عام و نیز گاهی کزاز که
تشنج خاص اعضای رقبه است پیدا میشود و بعد آن سکته ظاهر شده علیل هلاک میشود العلاج
فوراً مریض را در هوای صاف منتقل کنانند و آب سرد بر وجه و سینه مریض بزنند و قوت باشد و اگر
بر چهره علیل برآمدگی و سرخی زیاده باشد فصد گیرند و دستهای آنرا بار بار بالا کنند و باز بر پهلو و سینه
آن آرند چنانکه در تدبیر غریق نوشته شده تا هوای خارجی در سینه آن داخل شود و اگر از تهیج کار بر نیاید
از زنجیر برقی تقویت نخاع و شبکه عصب نمایند چنانکه پیشتر در علاج سموم این قسم نوشته شده تا ریچه بی
کار خود دهد و اگر هوای اکسیجن که ساخته میشود موجود بود آنرا بو یانند که از آن بزودی فائده حاصل میشود
و بیدل و کاک قوی سازند و پوشاک حار پوشانند و اگر کسی اراده داخل شدن در چاه کهنه داشته باشد
اورا باید که اول فتیله را روشن کرده در چاه مذکور اندازد اگر آنجا کاربانک ایسد خواهد بود فتیله منطفی خواهد شد
یا روشنی آن کم خواهد شد درین حالت باید که قبل فرود دادن آهک خشک یا آهک محلول بآب را در ظرفی کرده
در چاه مذکور بگذارند یا نیز زغال افروخته در ظرفی کرده در آن گذاشته قبل از نیز و بعد فتح آن چاه مذکور داخل شود و اگر کسی به چاه کهنه داخل شده
یا افتاده مرده باشد در تحقیق هم از او خالی فتیله روشن اول امتحان چاه مذکور نماید بعده دیگری را امر فرماید
که در آن داخل شده مرده را بیرون آرد پس اگر در امتحان مذکور ثابت شود که در چاه مذکور کاربانک ایسد
است پس بدون تنقیه و صفائی کردن آن دیگری را در آن داخل شدن نشاید و اگر درین کاسه
مرده آن شخص تحقیق شده باشد یا زیاده زغال روشن شده باشد در آن هم اول تدبیر هوای صاف

رسانند و هم از آویختن ظرف مملو از زغال یا آهک خشک یا آهک محلول بآب در ان مکان فایده کثیر حاصل
میشود زیرا که کاربانک اسید درین اشیا زیاده داخل میشود خصوصا در آهک محلول بآب
چه بتجربه ثابت شده که بالای آن مثل غشا مجتمع میشود و چون آنرا دیده میشود کاربونیت اف لائم یعنی
طین قیمولیا میباشد که آن کاربانک اسید است که از ملاقات آهک میشود فقط تمت بیان و هم
در ذکر سلفریتد هائیدروجن آنا سلفریتد هائیدروجن و آن هم هوائیست که از امتزاج کبریت
و هائیدروجن پیدا میشود و کمال بدبو و متعفن بود و مثل بوی اکثر بیضه متعفن و ان مس و صدید نقره
بالجمله معدنیات را سیاه میکند و لهذا هر زمینی که دران سلفریتد هائیدروجن میباشد مثل موریهای
مطبخ که آنرا بعربی بسیل الماء گویند و هم مسیل الماء کنیف را که بیت الخلاست سیاه میگرداند زیرا که آن
مسموم و معادن است و اگر در بیضه متعفن نقره را اندازند بقدری بدارند سیاه میشود و این هوا گاهی از
آن اضیات که دران کبریت زیاده باشد برمی آید و بسوی بالا میل میکند از خفت خود بخلاف کاربانک اسید که آن
بسوی زمین از ثقل خود زیاده مائل میباشد لهذا چون طیور وقت طیران خود دران داخل میشوند فورا بیهوش
شده و از طیران باز مانده بر زمین می افتند بالجمله این هوا از متعفن شدن البیومن و آنچه از آن شبیه
در اشیای معدنیه و حیوانیه یافته میشود پیدا میگردد زیرا که درین هر دو کبریت میباشد و ایضا این هوا
در مسیل الماء اکثر و کنیف ها که آنرا خوب صاف نکرده باشند پیدا میشود و از بوییدن آن ضرر و نقصان
اکثر حیوانات خصوصا زیاده با انسان میرسد و هرگاه این هوای سمی بر صرافت و قوت خود باشد یعنی هوای
خارجی صاف بآن آمیخته نباشد و دران انسان رود و بوید از آن فورا هلاک میشود و اگر هوای صاف
بآن آمیخته باشد لیکن بوی بد غالب بود درین وقت از آن دوران سر و تمدد و صداع و ثقل و سیلان معده
و غثیان پیدا شده ضعف و استرخای عضلات حادث گشته مریض بیهوش و عاجز از حرکات بدنیه میشود
و اگر هوای صاف همراه آن زیاده بود که بسبب آن بدبوی سلفریتد هائیدروجن محسوس نگردد یا قدری
محسوس شود درین وقت دردسر و اذیت و غثیان قلیل و قلت اشتهای طعام پیدا شده علامات
گاسترک فیور ظاهر میشوند اگر همراه این هوای عفن هوای مرض هیضه وبائی هم یار شود از آن هیضه قوی پیدا میگردد
العلاج اگر فورا مریض بمیرد لا علاج ست و اگر با ظهور علامات زهر مذکور زنده ماند فورا مریض را از جائیکه
دران هوای مذکور بود بیرون آورده در هوای صاف دارند و امونیا کاربناس بویانند فقط همین
کار بین را چنانکه در علاج کاربانک اسید برای بویانیدن پیش نوشته شده اینجا هم بویانند لیکن
دراینجا همراه هوای کثیر صاف بویانند و کسانی را که علامات خفیفه گاسترک فیور پیدا شده باشد

آنرا هم قوتاً از جاهائیکه وران سم مذکور بود بر آورده در مکانی که هوایش صاف باشد بدارند و آنچه تدابیر که دفع گاستاک فیومز نوشته شده آنها احسب مناسب باستعمال آرند و جائیکه این هوا پیدا شده باشد مثل سیل المار کنیف یا مطبخ یا مکان و هم گوی و ظرفی که دران آب و فضول کثیف مجتمع میشوند آنها را از آب سیاه وگل سیاه که دران مجتمع بود خوب صاف سازند و اگر عوض گوی خام یا ظرف مذکور حوض پخته درست سازند و همچنین سیل المار ها را از گچکاری پخته سازند که تا هر روز از آب صاف خوب شسته شود بهتر است و لعدت هر روز صاف هم کرده باشند از آفت این زهر محفوظ خواهند ماند و اگر انتظام پخته کردن ممکن نباشد کلارائد اف لائم در سیل المار و ظروف آب وگل سیاه کثیف اندازند تا زهر مذکور بسبب آن فانی شود و اگر اول کلارائد اف لائم را دران اندازند و بعد آن صاف کنند بهتر بود چه درین صورت صاف کننده زهر هم از ضرر آن محفوظ خواهد ماند

فتاسک بیان یازدهم در ذکر کاربرائیتد هائیدروجن آنا کاربرائیتد هائیدروجن این هم هوای ست که از آمیختن زغال یعنی کاربن با هائیدروجن هرگاه بعمل کیمیائی بیامیزند پیدا میشود و گاهی خود هم در کان زغال سنگی پیدا میشود و آنچه از ان هوای را میسازند که بطور چراغ روشن میشود در بازارها و خانه های شهر آنرا گول گیاس و گاهی ماش گیاس هم مینامند یعنی هوای زمین نمناک و این هوا چون با هوا کثیر ملاقی ماند بخوبی روشن میشود و وقت روشن شدن آن آب و کاربانک ایسڈ پیدا میشوند و اگر با هوای قلیل ملاقی گردد بزودی مشتعل شود مثل باروت یا برق و از اشتعال آن زمین شق میگردد و کسیکه دران وقت در کان زغال باشد هلاک میگردد و عجب نیست که مشتعل شدن آن قوت زیر زمین یکی از اسباب زلازل بوده باشد لیکن گول گیاس که در معدن خود باشد مثل کاربانک ایسڈ و سلفریٹد هائیڈروجن زهر قوی نیست و از ین کسیکه آنرا در معدنش میکشد از بوی آن تنها هلاک نمیشود بلکه چون مشتعل گردد از صدمهٔ آن بمیرد و اگر بعد رسیدن صدمهٔ اشتعال و آواز قوی آن هم زنده ماند از کاربانک ایسڈ که بعد آن بماند و از مسدود شدن راه رسیدن هوای خارجی که از شق شدن زمین و بند شدن راه هوای صاف از افتادن سنگ و خاک بر روی راه هوا حاصل میشود هلاک میگردد اما آنچه از ان برای روشن کردن بطور چراغ هوا ساخته میشود دران البته زهر قوی میباشد زیراکه دران کاربانک ایسڈ و سلفریٹد هائیڈروجن هم بود پس اگر در مکانی که خوابگاه باشد مجری آنرا کشاده دهند و روشن نکنند تا بذریعهٔ روشن شدن فانی گردد کسی مکان مذکور را بند کرده بخوابد خواه عمداً یا سهواً و هوای مذکور دران زیاده از مجری خود خارج شده مجتمع گردد از ان علامات زهر نفوشی پیدا میشوند و خواب کننده مستمر یا هلاک میگردد العلامات چون کسی در مکان مذکور مجری هوای مطبوخ کشاده بخوابد هرگاه بعد چند مدت بیدار میشود دوران راس و حرارت مزاج و خشکی دهن و غثیان

و خود می یابد و گاهی کلی هم می آید پس اگر بعد ظهور این علامات هم در ان مکان مکث زیاده کند اختلال
حواس و بیهوشی و تشنج عام و علاماتی که از خنق گلو وقتیکه هوا بخون نرسد و این حالت را بلغت انگریزی
اسفکسیا گویند پیدا میشوند پس اگر قبل ظهور این علامات که اختلال حواس و بیهوشی و تشنج عام است
هم کسی آنرا از مکان مذکور بیرون آرد بعد زوال علامات موجوده هم ضعف دماغ وضعف اعضای بدن تا
چند ساعت باقی میماند العلاج فوراً مریض را تا دام که زنده است از مکان مذکور بیرون آورده آب سرد بر رو
و سینهٔ آن پاشند و بعد آن امونیا بو یانند و اگر ممکن باشد امونیا همراه شراب برانڈی حل کرده بنوشانند
باقی آنچه در علاج اسفکسیا کرده میشود بعمل آرند فصل ششم در بیان نوع ثالث از انواع گانه
سم و در آن هم چند بیان اند بیان اول در تعریف علامات و معالجات آن عموماً نوع سوم سموم که موسوم
به نارکاتک اکواریتنت است یعنی مخدر موذی یا جامع تخدیر و ایذا و تسمیهٔ آن باین اسم بنابر آنست
که آن بر دماغ و معده و امعا هر دو موثر میشود و لهذا بسبب تاثیر تخدیر آن به نارکاتک و بسبب تاثیر ایذا او
آن بمعده و امعا موسوم به اریتنت یعنی موذی کرده شد اما پس این نوع ثالث مرکب از آن هم
نباتی هستند العلامات بعد شرب آن عموماً در حلق و زبان خشکی و گرمی و شدت تشنگی پیدا میشود و در
معده و امعا اذیت و درد ظاهر شده قی و اسهال جاری گردد و هذیان طاری شده خیال پیش چشم مری
میگردد و تقلیه عنبیه وسیع گشته تشنج عام بدن و هم تشنج خاص گزازی پیدا میشود و حس در جلد بدن
زیاده گردد که بسبب آن از ادنی امر مثل لمس بدن یا از صدمهٔ دم زدن بر جلد بدن مریض متاذی
و متشنج میگردد و بعد ظهور این علامات در اعصاب حس و حرکت ضعف و استرخا پیدا شده بیهوشی
مثل حالت سکته با نوم غرق قوی که آنرا بلغت انگریزی کوما گویند و هم غشی که آنرا سنکوپی نامند و آن
اقتران مریض بر زمین از شدت حرکت قلب سست حادث میشود و چون از خوردن این نوع سم
کسی بمیرد وقت تشریح در میوکس ممبرن معده و امعای آن سرخی بسبب اجتماع خون و گاهی ورم هم
یافته میشود لهذا آنرا اریتنت موسوم ساختند و همچنین در دماغ آنهم و در پرده‌های دماغ اجتماع خون
زیاده یافته میشود لهذا آنرا نارکاتک نام کرده شد گاهی در وجود این علامات وقت تشریح اختلاف هم
یافته میشود این طور که ظهور اجتماع خون چندان بین اعضا قلیل میباشد که بسبب آن یقیناً حکم کردن باینکه از نوشیدن سم
نارکاتک اریتنت مرده است ممکن نمیشود العلاج هرگاه از قسم ورق اشجار یا تخم یا بالجمله از خوردن اصل نبات سمی
علامات سم نوشی پیدا شده باشند اول قی کنانند از نمک لعاب خردل یا نمک که حل در آب باشد یا بذریعهٔ اسٹمک پمپ
معده را از زهر خالی و صاف نمایند و آن ایجا ازی کنانیدن هم افقد است و بعد پاک کردن معده از زهر و عفن

فصل ششم در بیان نوع ثالث از انواع سم

بیان اول در تعریف علامات و معالجات آن عموماً

بعد انجیر را مقدار زائد مثل یک دو اونس همراه شیر تازه که خوب گرم باشد و بمقدار از ده اونس
تا نیم آثار بود حلکرده بنوشانند و هرگاه ازین نوع ثالث چیزی را که بطور الکلائڈ باشد یعنی جوهر سمی
بود مثل استرکنیا یا اٹروپیا نوشیده باشد درین وقت زغال حیوانی را که در مقدار از نیم اونس تا یک
اونس بود همراه آب ساده که یک آثار باشد حلکرده بار بار ازان بنوشانند و ابر بایند بلیه استماک پمپ
معده را صاف سازند و چون جوف معده از زهر خالی گردد [illegible]
سمی فرورفته موجود باشند برای آوردن آنها از درجوف معده [illegible]
کا از ده گرین تا بست گرین مقدار [illegible] با چهار یا پنج اونس آب ساده حلکرده بنوشانند [illegible]
که از پانزده تا بست قطره بود و آیوڈائید پتاسیم که از [illegible] گرین تا [illegible]
آب ساده حلکرده بنوشانند تا اجزای سمی مذکوره [illegible]
زغال حیوانی را با آب ساده مثل وزن سابق حلکرده بنوشانند و اسٹماک پمپ صاف نمایند و اگر
ٹان تک اسیڈ موجود نباشد عوض آن مازوی سبز یا کهنه [illegible] چای اقوی قوی [illegible]
بنوشانند باقی اگر غشی پیدا شده باشد آب سرد بر سر و سینه مریض پاشند و اگر حالت کلاپس حادث شده باشد
ادویه مقویه منعشه حرارت مثل امونیا بویانند و بنوشانند و اگر سبات و بیهوشی عارض شده باشد آنچه تدابیر
در علاج افیون خورده نوشته شده اند آنها را بعمل آرند و اگر اجتماع خون در دماغ یا در معده بوده یا
یا ورم حار در یا اعضا پیدا شده باشد حسب مناسب زلو بر آنها چسپانند یا فصد گیرند فقط [illegible]

بیان دوم در ذکر افراد آن بطور فهرست [illegible] اول آنها استرکنیا است دوم آنچه ازان
این جوهر پیدا میشود و آنرا بلغت انگریزی نکس وامیکا و بعربی اذاراقی و بفارسی و هندی کچله گویند سوم
بلاڈونا [illegible] چهارم جوزماثل پنجم کافور ششم کاکولس [illegible] هفتم [illegible]
عرب [illegible] گویند هشتم فطر و کماة نهم [illegible] لغت لاٹن و آنرا [illegible] گویند بلغت انگلش و مراد ازان
مسکرات چند اند مثل برگ قنب و گانجه و چرس و آنچه ادویه مرکبه مثل معاجین منشیه وغیره که ازان سازند
دهم ایکونائٹ یعنی بیش یازدهم [illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم [illegible] یعنی [illegible] چهاردهم [illegible]
و [illegible] وغیره پانزدهم سولینم یعنی عنب الثعلب [illegible] شانزدهم روغن تارپین [illegible]

بیان سوم در استرکنیا و آن جوهر اذاراقی است که مثل [illegible] از [illegible] برآورده میشود و اذاراقی در علاج
امراض زیاده مستعمل میگردد و بکار زهر نوشی در انسان کمتر باستعمال آورده میشود زیراکه مقدار قاتل آن نهم
کثیر است و بسبب تلخی آن خورنده آگاه شده میخورد و لیکن استرکنیا را در ولایت انگلستان به وضعان

درکار ثقل نفس زیاده بکار می برند زیرا که آن سم قوی ست مقدار قلیل آن هلاک میگردد و در علاج امراض هم
مستعمل میشود بالجمله اذاراقی سی گرین و استرکینا چهارم حصه گرین و اکسٹراکٹ نکس وامیکا سه گرین هلاکت
و قاتل اند العلامات چون اذاراقی یا استرکینا وغیره را محلول با آب بکسی خورانند فوراً در دهن تلخی آن
معلوم میشود و اگر بطور حب وغیره بخورانند از بعد چند دقیقه تا یک ساعت بعد خوردن آن در سینه ثقل
محسوس میشود و در تنفس ضیق و عسر پیدا میگردد از تشنج پرده شکم بعده اول در عضلات گردن و اعضای بدن
اختلاج پیدا شده بعد آن تشنج عام بدن حادث شده صورتی که از آن پیدا میشود که آنرا بلغت گریک
اوپستهوٹانس گویند و مراد از آن اینست که انسان مو خیز راس و پاشنها بر زمین نگاه داشته
سینه و شکم و اعضای بدن دیگر خود را بلند سازد و بخوبی که پشت مقوس گردد در بین عضلات شکم
زیاده سخت میشوند و از تشنج پرده شکم تنفس ... میشود و تنفس
و پیچ گردد و مخوط العین از تشنج عضلات چشم حادث میشود و در عضلات لبها تشنج پیدا شده صورت
مریض مثل خنده حالت میگردد و مریض شکایت ضیق گاه زیاده مینماید و میگوید که از بیماری هوا
هلاک میشوم و تشنگی و خشکی دهن زیاده میشود و چون بخواهد که آب نوشد تشنج عضلات حلقوم زیاده
ممکن نمیشود که یک قطره از آب بنوشد و گاهی کف خون آلود از دهانش برآمده بر لبها باشد تشنج پیدا شده
بسبب اینکه از تشنج زبان چون زبان زیر دندان می آید از آن زخمی میشود و خون آن با کف دهن آمیخته
و این تشنج عام موسوم به اوپستهوٹانس بار بار شدت میکند و همراه شدت آن درد معده و درد پا
هم زیاده میگردد و نبض سریع میشود و شدت دوره تشنج تا دو سه دقیقه مانده باز کم میگردد و در بین شدت
دوره تشنج از زیادتی اذیت عرق بارد می آید و از آن مریض بسیار ضعیف میگردد و بعد سکون و ظهور خفت
تشنج باز گاهی بوجود سبب ظاهر مثل اینکه کسی بدن مریض را مس کند یا هوای خارجی بقوت بر بدن او بوزد
یا مریض خود حرکت کند یا بلا سبب ظاهر باز دوره تشنج مذکور مثل دوره سابق شدت میکند لیکن در میان اوقات
شدت عقل مریض صحیح میگردد و بخوبی کلام با حواس میکند مثلاً از حال خود خبر میدهد که عنقریب تشنج من شدت میکند
پس مرا بقوت بگیرند بالجمله همچنین از شدت ادوار که بار بار میشود مریض ضعیف گشته در دو سه ساعت
هلاک میگردد و اگر از سه ساعت زیاده در این حالت زنده ماند امید حیات آن پیدا میشود که شاید بعد آن
مریض زنده ماند لیکن اکثر این مسموم از مرض کزاز مشتبه میشود و تفرقه بینهما باین وجه کردن ممکن است که
کزاز آهسته آهسته شروع میشود و زیاده میگردد و بعده دوازده ساعت یا یک هفته بر حد کامل
خود رسیده هلاک میکند و بعد نوشیدن زهر مذکور این اعراض و تشنج آن بزودی قوی و شدید میشوند

حتی که در مدت اقل که سه ساعت است مریض بمیرد و ایضاً گزاز اول در عضلات فکین شروع میشود
و بعد آن در عضلات گردن میرسد و بعد آن در عضلات پهلو و سینه و پشت و بعد آن در دست و پا
ظاهر میشود و بعد نوشیدن استرکنیا یکبار تشنج در عضلات اختیاریه بدن دفعةً پیدا میشود و بعد ظهور
تشنج در عضلات جمله بدن در عضلات فکین ظهور مینماید و گاهی در نوشیدن سم مذکور در عضلات فکین تشنج
حادث نمیشود و ایضاً در گزاز در زمان خفت که فیما بین زمانین ازدیاد تشنج یافته میشود قدری تشنج باقی میماند
و در زمان خفت تشنج استرکنیا مطلقاً تشنج در بدن یافته نمیشود و ایضاً بعض اوقات اگر مرض آن زیاده
قوی باشد در ده دوازده ساعت بمیرد و مریض مسموم استرکنیا در سه ساعت هلاک میگردد و اگر از ان نجات
یابد اکثر بعد آن زنده بماند همچنین گاهی این مسموم با مرض هسٹیریا و گاهی با مرض صرع مشتبه و ملتبس
میگردد لیکن به بدت بسیر فرق فیما بین آنها ظاهر میشود زیرا که در هسٹیریا و صرع تشنج با ارتعاد میباشد
و در مسموم مذکور ارتعاد و اختلاج در اعضا نباشد و ایضاً این مسموم زودی بمیرد و در هسٹیریا و صرع
کسی هلاک نمیشود و این تدابیر العلاج آنچه در علاج عام این نوع نوشته شده باستعمال آن رند و از نوشانیدن کلورال هائیدریٹ
درین سم فائده کثیر حاصل میشود زیرا که آن تشنج را کم میکند لیکن کدام فادزهر خاص این سم ظاهر نشده
قسم چهارم در بیان بیلاڈونا و این اسم مرکب از دو لفظ است اول بلا بکسر بای موحده
که بمعنی خوبصورت و خوشرو است و دوم دونا بضم دال مهمله هندی که بمعنی زن بلند مرتبه است
و آن بلغت انگلش و اٹالین است و در لغت لاطین آنرا اٹروپا بیلاڈونا نامند درخت آن از نوع و زمرهٔ
سولانی ایسی است و نهال آن تا طول یک ذراع یا یکنیم ذراع میباشد و جمله اجزای شجر مذکور زهر اند
مستعمل از آن در علاج امراض اکسٹراکٹ یا ٹنکچر یا الکلائڈ یعنی جوهر آن که اٹروپیا بود میباشند و در ادویه
اکسٹراکٹ آن انفع ترین ادویه است بتدریج و بکمال احتیاط افزوده میخورانند و جوهر آنرا از حصه ششم
گرین یکصد آب ساده حل کرده بذریعه زراقه در بدن میرسانند و گاهی سلوشن آنرا برای توسیع ثقبه عنبیه در
چشم میچکانند اما مقدار قاتل آن بیان اکسٹراکٹ دو گرین و از جوهر آن یک عشر از حصه گرین کافیست از ان علامات زهرناکی
پیدا میشوند العلامات چون زیاده خورده شود خشکی در دهن و حلق پیدا میشود و از در او تبع غذا از حلق دشوار
میگردد و تشنگی غالب میشود و هذیان پیدا شده بعد آن بیهوشی عارض میگردد و گاهی قبل هذیان بیهوش میشود
و ثقبه عنبیه وسیع میگردد و تشنج عام بدن کمتر و خفیف حادث میشود و روی مریض سرخ و منتفخ و چشمان براق
و درخشنده میباشند و زلّه خیرگی پیدا میشود که بسبب آن مرئیات را صاف نمی بینند و در رفتار مثل
سکاری راه میرود و از حلق تا معده و امعا اذیت و درد محسوس میشود و غثیان وقتی عارض گردد و در شکم

تشنج شده اسهال هم جاری میشود و گاهی با اسهال خون هم می آید و گاهی در گرده هم درد پیدا میشود بسبب
اجتماع خون و ورم و بول محتبس میگردد و گاهی کم و مختلط با خون می آید و هم دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن
بر می آیند چنانکه در اسکارلتینا یا ڈنگی فیور یعنی تپ سرخ بر می آیند العلاج آنچه در علاج عام نوشته شده بعمل آرند
بیان پنجم در بیان سائنس و آن بعربی بیش و در زبان فارسی اجوائن خراسانی و در اصطلاح علم فلاحت
بائی سائنس نیجر یعنی سیاه مینامند و بزبان انگلش اڈپا کئیٹن یعنی ضرر رسان و جاج گویند زیرا که بین بکسر
بای هوز و سکون یای مثناة تحتانی و نون بمعنی جاج است و بن بکسر بای موحده و سکون نون بمعنی ضرر و نقصان
و جمله اجزای شجر آن هم زهر اند و درخت آن هم از زمرهٔ سولان ایسی است و این هم بطور اکسٹراکٹ و ٹنکچر در علاج
مرضی مستعمل است و اصل تخم آنرا هم بطور جوهر از درخت آن مثل جوهر بلاڈونا بعمل کیمیائی بر می آرند لیکن
آن در هوا منتوث ولاشی میگردد و بسبب لطافت خود باقی نمیماند و لهذا لائق استعمال در علاج مرضی
نمیباشد بالجمله هرگاه از اکسٹراکٹ آن زیاده از شش گرین و از ٹنکچر آن زیاده از نیم اونس نوشانند از آن
علامات زهر خوئی پیدا میشوند و مریض هلاک میشود العلامات اگر چندان زیاده از مقدار یا کول نوشانند
که بحد قتل نفس نرسد در این وقت قدری آثار حرارت ظاهر میشوند مثل آنکه رنگ رو سرخ و نبض غلیظ و سریع
و قوی میگردد و در سر اول ثقل پیدا شده و بعد از آن دوران راس حادث میشود و بعد از آن در حلق اشتداد
و عطش پیدا شده و خواب زیاده می آید و نقبه حنجره وسیع میگردد و هر چیز را بر دو صورت می بیند مثل احول
و غثیان و قی پیدا میشود و بعده در چند ساعت این علامات بتدریج زائل میشوند و ضعف باقی میماند
و اگر چندان خورده شود که از آن مریض هلاک شود در این وقت این علامات بقوت و شدت یافته میشوند
و سوای آن هذیان و اختلال عقل و بیهوشی هم حادث میشود و گاهی دیوانگی پیدا میشود و بعد از آن حالت
کلاپس عارض میگردد مثل آنکه بدن سرد میشود و عرق بارد می آید و تشنج عام هم پیدا میگردد و در این تشنج
گاهی تمدد بدن هم میرسد و رعشه مثل کزاز پیدا میشود و گاهی با تشنج عام در اعضا ارتعاد هم میباشد و نبض
مختلف و ضعیف بود و تنفس ضیق هم پیدا میگردد و در این زهر استرخای جمیع اعضا بالضرور
یافته میشود و گاهی حکاک بدن و لیسه هم پیدا میگردد و گاهی دانهای سرخ کوچک بر جلد بدن هم ظاهر
میشوند چنانکه بعد خوردن بلاڈونا سرخی بر بدن پیدا میشود و در این حالت بقدر زیاده خوردن آن
زهر بعد چند ساعت یا بعد چند روز مریض هلاک میگردد العلاج علاجش همان است که در علاج عام
نوشته شده فتدبر بیان ششم در جوز مائل که آنرا در لغت لاطن ڈھتورہ استرامونیم گویند و
اقسام آن متعدد اند و آن هم از زمرهٔ سولان ایسی است و جمیع اجزای درخت آن مثل برگ و شاخ

دهم و تخم و اصل زهر اند لیکن تخم آن از همه اقوی ست و ثمر آن مشابه با خروب و تخم آن قدری مائل بزردی و شکل
و هیئت قریب بشکل گرده اند یکجانب و از جانب دیگر قدری سر آن حاد و بر دور آن کناره های دبیز میباشند
و با دانه مرچ سرخ دانه آن مشابه میباشد لیکن فرق اینست که دانه مرچ سرخ از هر دو جانب خود مستدیر بی
شکل گرده میباشد و دانه جوز ماثل یک سر آن مدور و یک سر آن حاد و قدری غلیظ بود بخلاف دانه مرچ
سرخ که آن رقیق میباشد بالجمله در علاج امراض اکثر اکثر آنرا از رنگ گرین تا ده گرین بتدریج افزوده
مینوشانند و برگ آنرا هم برای علاج می بندند و در قلیان مثل تنباکو دخان آنرا میکشند در استسقا و غیره
و تخم آنرا و دانه سیاه و سفید استعمال میشود و در کتب انگریزیه مرقوم ست که طفلی از خوردن شانزده عدد
از تخم آن هلاک شده و از خوردن ده عدد از ثمر آن انسان هلاک میشود و در کتب عربیه طبیه قدیمه مثل
قانون بوعلی مرقوم ست که گاهی از خوردن یک مثقال آن در میان روز انسان هلاک میشود و کم از نیم درهم
هلاک نمیکند مگر شخص ضعیف را و بد وضعان آنرا با راده قتل گاهی با آرد گندم و گاهی با شیرینی و گاهی با شراب
و گاهی با طعم پخته آمیخته میخورانند و گاهی تخم ثمر آنرا در قلیان با تنباکو کشیدنی آمیخته میدهند و از کشیدن
دخان قوی آن بیهوشی پیدا میشود العلامات آنچه علامات بعد نوشیدن بلادونا و های سائمس نوشته شده اند
اینجا هم پیدا میشوند مگر بقوت و شدت العلاج آنچه در علاج عام نوع سوم نوشته شده کافی ست و مشهور است
که بعد از کشیدن یا نوشیدن تمن دماست و دود در این زهر فائده عظیم حاصل میشود بیان هفتم
در کافور که آنرا کیمفر گویند و آن از درخت کلان که از زمره درخت سافرج و دارچینی ست پیدا میشود و کافور گاهی
از شاخ درخت مذکور بطور تصعید آنرا میگیرند و گاهی از چوبی که در تنه درخت آن بود و در آن کافور پیدا شده
جمع میگردد بیرون می آرند و این قسم کافور را از کاسه ها می آرند بالجمله اقسام آن در علاج مستعمل اند
تا سه گرین میخورانند و در زهر نوشی مستعمل نیست اما زیاده نوشیدن آن هم قاتل ست و مقدار قاتل آن
در کتب انگریزیه دیده نشده اما تجربه ثابت شده که چون چهل گرین از آن بنوشند از آن علامات قویه
های زهرنوشی پیدا میشوند العلامات چون از مقدار ما کول زیاده نوشیده میشود در اعضای بدن ضعف
و کمزوری و دوران سر و خیرگی و ضعف تنفس و قوت باصره و اختلال عقل حادث میشود و علاوه از آن
سکر پیدا شده هذیان قوی و حالت مشابه بحالت مانیا که جنون با غیظ و غضب ست عارض میگردد و گرمی
در بدن زیاده شده مثل حمی بدن گرم و رنگ چهره سرخ و نبض عنبیه وسیع میگردد و بعد خوردن آن
بوی کافور از هوای دهن و از عرق بدن و از بول بر می آید و تا دام که کله کافور از بدن بیرون نیاید بوی آن
قطع نمیشود العلاج آنچه در علاج عام این نوع نوشته شده بعمل آرند و با ورود قی و اسهال معده را از آن پاک

زهر کافور

مانند که بعد آن خود بخود علامات رفع میشوند بیان هشتم در سمیت ککولس انڈیکس و آن ثمر درختی ست که آنرا به
زبان انگریزی انامرتا ککولس گویند و آن بر کوه های هندوستان هم مثل ملیبار و هندستان که آنسو هست
پیدا میشود و نهال این نباتات از زمره ... نوع درختی برابر آن درخت کلانیا است و بعضی در ... چنین درختی که در
خربزه که بالای درختان کبار ... دو تخم پیچیده و تخم آن مدور قدری از کرسنه کلان و بالای آن پوست مائل بسیاهی
بود که بیرون فرو رفته های کوچکی پیدا باشند و چون آنرا از جانب عمیق قطع کنند صورت هلال کامل در آن دیده شود
لهذا آنرا بلغت انگریزی منون سید یعنی تخم هلالی زیرا که مون یعنی هلال سید یعنی تخم است و مغز کور
خالی از رایحه است و ذائقه آن بسیار تلخ است و آنرا بزبان فارسی مرگ ماهی می نامند بکار علاج امراض
هم می آید باین نحو که از آن مرهم درست ساخته برای قتل کردن قمل و غیره جهوا است که در جلد انسان پیدا میشوند
و هم در ایکسیس ... وغیره بر جلد بدن ضماداً باستعمال می آرند و مثل کنین ازان جوهر هم بر می آرند و آن را
پکروتکسین گویند و آن سم قوی ست و از آن مرهم درست ساخته در امراض جلدیه راس که بر سر پیدا شده
و در بعضی از مواضع مثل ... و غیره شراب کشان تخم مذکور را در شراب می اندازند تا سکر آن قوی گردد
و ... بر وضه های و سایر مکان مثل قمار طریق آنرا در شراب آمیخته مینوشانند تا نشه زاید پیدا شده شاربان
آن بیهوش گردد و در ولایت انگلستان هم گاهی در شراب بیر گاه ... العمل بود ... آن تخم را خورد کرده
در آن می اندازند تا سکر قوی پیدا شود و هم صیادان ماهی برای صید ماهی آنرا باستعمال می آرند باین نحو که چند
دانه آنرا سائیده با آرد خمیر کرده گلهای از آن جوب ساخته در آب می اندازند و از خوردن آن سمک بیهوش شده
بالای آب می آید و چنان بیهوش میگردد که صیاد آنرا از دست خود میگیرد و چونکه سمیت آن در بدن ماهی موجود میشود
و از خوردن آن ضرر و نقصان در بدن انسان پیدا میشود لهذا باید که آنچه سمک بذریعه آن شکار کرده شود
آنرا نخورند و آن در کار نه خوردنی انسان کمتر مستعمل میشود و چه تاثیر آن در بدن انسان ضعیف است و در بدن سمک قوی است
اما هر گاه زیاده خورده شود در آن اعراض و علامات سم نوشی پیدا میشوند العلامات بعد خوردن آن در معده ...
ضرر و اذیت پیدا شده قی و اسهال جاری میشود و بعد از آن سکر و بیهوشی و هذیان حادث گردد و در عالم بیهوشی
آواز کلام کنندگان را میشنود و معنی کلام را می فهمد لیکن قدرت بر دادن جواب ندارد و بسبب استرخای عضلات
اختیاری بدن العلاج علاجش علاج عام است بیان نهم در سمیت بلیله که آنرا بلغت عربی بلیلج
گویند و آن سم ضعیف است که بی باکان گاهی آنرا مثل مغز اخروت میخورند لیکن اگر تا سی عدد خورده شود
از آن علامات پیدا میشوند العلامات اول سکر حادث میشود و بعده قی می آید و از آن نشه مذکور کم و
زائل میشود و اگر قی نیاید بیهوشی و سبات مفرط مبتلا میماند و چون بازقی کنانند نشه برطرف شده دوا ...

[illegible]

بیان در فطر و کماة رو تین

فی امتحان جودت و ردائت فطر

راس باقی بماند و بتدریج زائل گردد و علاجش علاج عام ست فصل دهم در بیان سم فطر و کماة رو تین و
اقسام فطر را بلغت لاتین فنجائی و بلغت انگلش مشروم میگویند و اقسام آن متعدد اند بعضی از آن ردی مهلک
و بعضی صالح ماکول و تفرقه در صالح و ردی آن فی الواقع دشوارست لیکن آنچه از تجربه مجربین ثابت و ظاهر شده
آنست که آنچه از اقسام آن شبیه بالاولی بود یا بالای آن قشر بود یا بران داغها باشند یا لحم آن سخت بود و هم
آنچه که در لحم آن آب زیاده باشد و آنچه از زمین با انبوه بر آمده باشد و هم آنچه در جاهای نمناک و سایه دار پیدا
شده باشد همچنین آنچه ذائقه آن تلخ یا عفص بود و از خوردن آن در حلق سوزش پیدا شود یا در آن لبن
باشد یا رنگ آن نیلگون بود ردی میباشد و داکتر کرین لتن صاحب بهادر که در علم و علاج زهر اکمل بودند
نوشته اند که آنچه از اقسام آن با رایحه قوی و حاد و بدبو بود و ذائقه آن عفص باشد یعنی بد و بهیت میباشد
و یک امتحان برای دانستن جودت و ردائت فطر آنست که نقره را با آن در ظرفی انداخته بجوشانند اگر از جوشیدن
همراه آن رنگ نقره سیاه گردد باید دانست که ردی ست و اگر سفید ماند قسم جید ماکول خواهد بود و اکثر قسم ماکول آن
سفید رنگ یا بادامی بود و لحم آن لبن و نازک میباشد و هم آنچه در مزارع و میدانها و در زمین خشک تنها از
زمین بر آید جید میباشد لیکن قسم ماکول آن هم در بعض اشخاص از خصوصیت مزاجی شخصی سم میشود و فساد معده هم پیدا میکند
و ایضا باید دانست که در فطر ردی الکلائد یک قسم یعنی جوهر خاص ست که آنرا فنجن میگویند و آن سم ست بالجمله آثاری که
بعد خوردن آن پیدا میشوند گاهی علامات نارکاتک یعنی سم مخدر میباشند و گاهی آثار اری تنت یعنی سم موذی
ظاهر میشوند و اکثر هردو باهم یافته میشوند لیکن اکثر بعد خوردن آن اول علامات پیدا شوند علامات نارکاتک
مثل سکر و دوران سر و کمزوری عضلات چنانکه در سکاری بود میباشند و اگر بعد خوردن [illegible] بعد
خوردن آن علامات پیدا شوند علامات اری تنت میباشند مثل درد معده و غثیان وغیره و گاهی بعد
خوردن آن هیچ علامت ظاهر نشود تا اینکه شش ساعت یا چهارده ساعت یا سی ساعت بگذرد و بعد آن
اول علامات اری تنت یعنی سم موذی پیدا میشوند و بعد آن در آخر علامات نارکاتک یعنی سم مخدر ظاهر میشوند
الحاصل در ظهور علامات آن اختلاف میباشد چنانکه مذکور شد العلامات هرگاه بعد گذشتن چند دقیقه بر خوردن
آن علامات ظاهر شوند اول زهره سک پیدا میشود و بیرون چشم ها سرخی ظاهر شده نبض سریع میگردد و تنفس تنگ
و سریع میشود و دوران راس عارض میگردد و نظر خیره و بصارت ضعیف میشود و هذیان معلوم میگردد گویا در بیان
رای بومی پرده انداخته اند و بعد دو سه ساعت بر ظهور این علامات غثیان و قی و اسهال پیدا میشود
و تشنج منقبض میگردد و بعد اگر از غثیان و قی زهر ناگوار از معده خارج نشود علامات نارکاتک قوی میشوند و هذیان
حادث شده حالت کلابس پیدا میگردد و اگر بعد خوردن آن چند ساعت گذشته علامات پیدا شوند اول علامات

ادویه قسمت یعنی ... اول غثیان و قی و درد معده و مغص و اسهال عارض شده بعد آن علامات ضرر عصب
مثل ... بصر و سکر و هذیان عارض میگردد العلاج اول قی کنانند بانچه میسر شود و بعد
آن اسهال نمایند ... تا معده و امعا از زهر پاک شوند و بعد آن انچه عرض باقی ماند تدبیر آن علاج
عام ... بیان یازدهم در کنس ... که آنرا بلغت انگلش ... و بعربی قنب گویند
نبات مشهورست و آنهم نر و ماده میباشد و سه چیز ازان در کار استعمال میشوند اول برگ آن دوم
گل ... ماده درخت قنب است هرگاه وقت گل کردن آنرا خشک ساخته نگاهداشته باشند و آنرا هم ...
... میکشند سوم چرس و آنهم مثل ... یعنی رال است که بر برگهای درخت قنب مجتمع میشود و ازان
... ساخته در قلیان میکشند و در علاج امراض اکثر ... در ولایت انگلستان
... برگ آن و سفوف آن ... آنرا ... داده و دیگر ... در هند باستعمال می آرند و اکثر
آن ... مستعمل میشود و اگر زیاده ازان خورانند علامات زهرنوشی پیدا میشوند و ...
... مستعمل است اما اگر ازان زیاده دهند علامات بطور علامات زهرنوشی پیدا میشوند
... نوشته اند که زیاده ازان ... کشته است العلامات هرگاه از مقدار
... زیاده خورده شود اول تاثیر آن بر دماغ ظاهر میشود یعنی سکر پیدا شده اول مریض
... میشود و ... سبب زیاده می خندد و بعده در تمام بدن حس کم گشته خواب غالب
میگردد و شارب آنرا چنان معلوم میشود که سر آن بالا میرود و چون پاهای خود بر زمین نهد میداند که پا
... بر زمین نمیرسد و گاهی درین حالت تشنج موسوم به کاتالپسی که بعربی آنرا اخذه ... مینامند
حادث میشود اما اگر از مقدار مشروب زیاده تر خورده شود درین وقت اول غثیان و قی و تشنگی زیاده پیدا شده
نبض صغیر و ضعیف میگردد و ... و دوران سر و قلت حس بدن و سردی جلد تمام جسم زیاده عارض میشود
و گاهی درین حال صداع و هذیان پیدا میگردد و اگر هذیان زیاده ماند بعد آن اکثر مانیا حادث میشود و این
مانیا گاهی بعد نوشیدن آن چند ساعت و گاهی تا هشت یا ده روز باقی میماند العلاج انچه در علاج
عام نوشته شده باستعمال آرند بیان دوازدهم در اکونائٹ که بلغت لاتن آکونائٹم ... و غیره
یعنی بیش صحرائی و غیره میگویند زیرا که ... بمعنی صحراست و آنهم نبات مشهورست و کل اجزای درخت
آن با سمیت میباشند و چون بیخ آن را بر زبان نهند ازان حالتی ... چنانکه از گزیدن مورچه پیدا میشود
حادث میگردد و مستعمل ازان در علاج امراض بطور ... و اکسترکٹ و مرهم ست و هم جوهر آن که موسوم
به اکونائٹیا است در علاج امراض مستعمل است و آن از جمله سموم اقوی ست یک دام از اصل و همچنین از

شکران و چهار گرین از السنر کلت آن و عشر حصه گرین از جوهر آن قاتل اند و اگر از این مقادیر قدر رسد
کم کرده هم خورده شود علامات هلکه از ان پیدا میشوند و بعد خوردن آن گاهی از یک ساعت تا دو سه ساعت
مریض هلاک میشود و زیاده از بیست و چهار ساعت زنده نمیماند العلامات اول بعد خوردن آن بی حسی
و خدر و سوزش در دهن و حلق و معده پیدا میشود و بعد آن غثیان و قی عارض میگردد و همراه آن در معده
پیدا میشود و اکثر کردن این درد زیاده میگردد و بعده بی حسی و خدر در جمله بدن عام شده حس بدن
کم میگردد و دوران راس پیدا شده در نظر کدورت حادث میشود که مریض میداند که گویا پیش چشم
پرده افتاده و گاهی سیاهی پیش چشم محسوس میگردد و گاهی در گوش آوازهای گوناگون غیر موجود در
خارج مسموع میشوند و گاهی کری و بطلان سمع حادث میگردد و اول نقبه عنبیه از اذیت دماغ تنگ میشود
و در آخر وسیع میگردد و بسبب مسترخی شدن عضلات و اعصاب چشم وکف از دهن مریض می آید و تنگی
در حلق پیدا شده ازدراد دشوار و متعسر میگردد و همچنین در تنفس ضیق و عسر ظاهر میشود و قوت کلام زائل
میگردد و جابجا در بدن ثقل محسوس میشود و در عضلات بدن ضعف پیدا شده رعشه در اندام عارض میشود
و مریض متحیر و مضطرب شده حالت کالبس ظاهر میگردد و در همین حالت میمیرد العلاج اول فوراً زیاده قی
آرانیده و از استمک پمپ معده را صاف و خالی سازند باین نحو که زغال حیوانی در آب حل کرده بار بار بنوشانند
و قی بار بار کنانند مریض را برای اخراج آنچه از ان در امعا فرو رفته اول سفوف زغال حیوانی نوشانیده
بعد آن روغن بید انجیر نوشانیده امعا ایشان از زهر صاف و خالی سازند بعد آن منعشات حرارت مثل
مطبوخ کافی و شراب برانڈی و امونیا کاربوناس همراه آب ساده بنوشانند و بر قفا ظهر زیاده مالش
سازند و بر دست و پاها دلک قوی نمایند و موذیات جلد را مثل روغن تاربین یا لینی منت امونیا
بمقابل دل و معده مالند و آب گرم در بوتل پر کرده از ان سر جانب یمین و یسار بدن تکمید سازند تا سردی
بدن که موذی ست کم گردد و اگر تشنج موسوم به آخذ پیدا شده باشد و ورید موسوم به جگلا وین را که از دماغ
پس گوش فرو رفته در گردن فرود آمده کشاده خون بیرون آرند و هرگاه ضیق نفس زیاده شود برای ازاله
آن تدبیر تنفس صناعی بعمل آرند و برای تقویت قلب فرنگیها عصب سر زنجیر برقی را بر مقابل دل و معده نهاده
حرکت دهند و صدمه آن رسانند فقط بیان سیزدهم در ڈجی ٹلیس و آن بلغت لاتن
بمعنی سر انگشت یعنی سلامیه اولی ست و بلغت انگلش فاکس گلف گویند و فاکس بمعنی ثعلب و گلف
بمعنی غلاف است یعنی غلاف انگشت ثعلب و تسمیه آن باین اسم بنا بر آنست که اگر دستانه را که بالای
دست ... از قبیل سلامیه اولی انگشت سبابه وغیره از مقراض قطع کنند و تراشند مشابه بگل آن میشود

آنرا بهر گاه گل آن مثل غلاف انگشت بوده لهذا به فاکس گلف موسوم شده و این نبات در ولایت انگلستان در هر سال پیدا میشود و باز خشک شده فانی میگردد و جمله اجزای آن مثل برگ و شاخ و گل و بیخ با سمیت اند واصل سمیت در ان الکلائیدخاص یعنی جوهریست که آنرا دجی تیلین گویند هست و آن زهر قوی ست که یکحصه از جوهر آن با صد حصه مقدار سیرب برگ تیزی تناسب برابر در تاثیر میباشد و چونکه نبات مذکور در ولایت تر و تازه دستیاب میشود لهذا آنجا از برگ آن طبوخ ساخته و هم آنرا اسفوفا مینوشانند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و لیکن چونکه برگ آن نزد و دی فاسد هم میگردد لهذا در هندوستان ننکچر آن تنها از پنج قطره تا یک درام تدریجا در علاج امراض نوشانیده میشود و در بعض امراض مثل استسقا هم مینمایند و هم در بعض امراض قلبیه از ان زیاده هم میدهند لیکن این دوا بعد استعمال اکثر قدر رفته در بدن جمع گشته یکبار تاثیر سمی خود را ظاهر میکند لهذا اکثر آنرا بکمال احتیاط بنوشانند و همچنین در استعمال هر دوای سمی قوی این احتیاط را ملحوظ دارند و آن بایت نحو میشود که هر گاه این دوا را کسی نوشانند روزانه دو سه بار آنرا ببینند و مقدار شرب آنرا زیاده از یک روز نه دهند تا هر روز مریض پیش طبیب حاضر شده احوال خود را گوید و خود را بنماید و همین سبب تا حال مقدار مهلک آن ثابت نشده چه کسی را از نوشیدن مقدار قلیل آن هم علامات زهر نوشی فورا پیدا میشوند و کسی را بعد استعمال آن تا مدت دراز علامات مذکوره ظاهر میشوند لعلامات هر گاه بعد نوشیدن آن که مقدار قلیل آن تا مدت دراز نوشیده باشد علامات پیدا شوند پس اول غثیان حادث میشود بعده خشکی دهن و تشنگی مفرط و سقوط اشتهای طعام و قی حادث میگردد و بعد آن دوران سر و ضربان صدغین و قلق و بیخوابی مفرط و گرمی جلد بدن و عرق حار جاری شده ضعف بدن و دماغ و کمزوری عضلات و اعصاب و بطوء نبض پیدا میشود و گاهی اسهال و گاهی سیلان لعاب دهن و گاهی بول کثیر و گاهی هذیان و گاهی تشوش در بصارت پیدا میگردد که بسبب آن صور غیر موجوده را می بیند و گاهی تشنج عام مثل صرع و گاهی بیهوشی مثل سکوت پیدا میشود و هر گاه یکبار مقدار زاید آن مثل یک اونس یا زیاده از ان ننکچر آن را کسی باراده قتل بنوشد درین وقت فورا قی می آید و اسهال جاری گردد و درد قولنجی در شکم و صداع و دوران سر و ارتعاش و ضعف در نظر پیدا میشود و مریض چنان میداند که گویا پرده پیش چشم آن در میان مرئیات انداخته اند که بسبب آن صورت صاف معلوم نمیشود و گاهی مطلقا نمی بیند و کور میگردد و ثقبه عنبیه وسیع میشود و از دیدن اضواء و اشعه باز جمع گشته متغیر میگردد و نبض ضعیف و بطی و مختلف میشود و بعد این علامات باز غثیان پیدا شده حالت کلاپس مثل سردی جلد و عرق بارد و غیره حادث میگردد و اگر درین حالت مریض را هشیار کرده قدری

از جابیش بردارند و حرکت دهند فوراً غشی پیدا کرده می میرد یا در همین حالت کلاپس جان بحق تسلیم میکند
و این علامات که نوشته شد همیشه بعد خوردن آن هرگاه یکبار مقدار زائد نوشیده باشد پیدا میشود اما گاه گاه
علاوه از آن قلع پیدا میشود و گاهی احتباس بول عارض میگردد بسبب اینکه بول در گرده پیدا نمیشود
و گاهی تشنج تمام در بدن حادث میشود پس اگر بعد ظهور علامات مذکوره علاج کرده شود و از علاج مریض
منتفع گردد بعد بیست یا بیست و چهار ساعت انحطاط در علامات مذکوره پیدا شده حرکت قلب بر مجری طبیعی
خود می آید و صحت میشود و اکثر اینست که در بیست ساعت مریض هلاک میشود العلاج اول علاج عام تسمم
و بعد تنقیه معده و امعا آنچه ادویه که در آن تان نک ایسد بوده باشد مثل مازو یا سبز یا چای ختائی و غیره
آنها را بنوشانند و در چای ختائی سوای تان نک ایسد چیزی دیگر هم هست که بسبب آن انعاش حرارت اصلی
بدن میکند و شئی قلیل بسبب آن پیدا میگردد و ازین جهت اینجا زیاده نافع میشود و بعد آن آنچه در علاج
پیش تدابیر برای انعاش حرارت و تقویت اعصاب و قلب و دماغ نوشته شده اند آنها را بکار برند بیان
چهارم دهم در تنباکو که آنرا در اصطلاح فلاحت انگریزی نیکوشیی ایتا تباکم گویند و آن هم از زمره
سولان ایسی است و در لغت لاتن تباکو نامند و آن در مقام تنباکو پیدا میشود و از آنجا در بلاد دیگر
رسیده و در درخت آن دو چیزی میباشند یکی الکلائید یعنی جوهری که سیال است مثل جوهر هلاک یعنی
شوکران و آنرا نانی کوتینا نامند دوم قسم روغنی که مثل کافور منجمد میشود و آنرا نیکوکیتفر یعنی کافوری که
از تنباکو پیدا میشود مینامند و این هر دو چیز در جمله اجزای درخت مذکور یعنی در برگ و شاخ و اصل
و گل و تخم آن یافته میشوند و در نقوع و طبوخ و دخان آنهم این هر دو یافته میشوند و هرگاه جوهر آن
که سم قوی است در خون داخل میشود به قدر کامل که کافی برای قتل باشد نوشانیده میشود مثل
هایدروسیانک ایسد در بدن تاثیر خود ظاهر میکند و بقتل میرساند چه فوراً بر دماغ موثر شده نیکوتینا
و سمپتیتک را ضعیف و مسترخی میسازد و از استرخای آن حرکت قلب بند شده و شارب آن میمیرد
و روغن آنهم بر دماغ موثر میشود ولیکن تاثیر آن خلاف جوهر آنست چه جوهر آن مرخی اعصاب است
و روغن آن اذیت رسانی خود در دماغ و اعصاب و حرکت عضلات بدن را مثل استرکینا زیاده میکند
حتی که گربه را نوشانیده امتحان کرده شد که بعد مردن هم وقت تشریح دل آن متحرک بوده و تنباکو بیشتر
دوا و مرخی مستعمل بوده مثلاً در قولنج و تشنج اسها حقنه از آن میدادند لیکن چون از استعمال آن مکرر ضرر
در تجربه ظاهر شد و هم کلارفام بهتر از آن برای رفع تشنج پیدا گشته استعمال آن متروک گردید اما تا حال
بطور قلیان کشی و همراه تنبول و غیره آنرا میکشند و میخورند و هم عطوسا باستعمال می آرند و گاهی عورات بدکار

اطفال که تا ار او خودها را بخورانیدن معروف است اکثر میکنند اما مقدار قاتل آن تا حال ثابت و سپید نشده و لیکن بتقدیر
دیده شده که شخصی یک درم سم گوسفندک آنرا خورده هلاک شده و نیز اطفال را سه درم از تنباکوی خشک در نسبت او پیش آسیا ده
پرشانیده مسافت نموده بطور حقنه داده بود آن بعد یک ساعت از استعمال آن هلاک شد و جوهر آن که موسوم به
نای کوتینا است و سم قوی است از سه چهار قطره آن جوی انسان شارب آن هلاک خواهد شد بالجمله هرگاه کسی اتفاقاً
تنباکو بخورد یا کسی باراده قتل آنرا بنوشاند درین وقت سمیت آن زیاده و قوی و الکوحل سپید باشد و چون
کسی بیمار رفته رفته آنرا بنوشد و با استعمال آن و از آن سمیت تحقیق شده ظاهر گردد ضعیف ... قلیل
علامات سمیت آن در مقدار قوی و الکوحل بود اول غثیان پیدا شده قی می آید بعده دوران راس و تشنج عام
در بدن پیدا میشود و عقب آن بیهوشی مثل سکوت طاری میگردد و بیرازان حالت کلاپس پیدا شده
هلاکت واقع میگردد این همه حالات در یک ساعت حادث میشوند پس اگر زهر معتاد با کل و شرب آن آنرا کم از مقدار قاتل
بخورد از این همه علامات پیدا میشود مثل اینکه بعد استعمال آن نشه قلیل پیدا شد نبض سریع میگردد و دوران
سر پیدا شده حالت غشی پیدا میشود بعد آن غثیان پیدا میگردد و بعد آن قی می آید و نبض بسیار ضعیف و سریع
میشود و لیکن اگر شخص مذکور قی زیاده کند یا بعد این حالت درآرام بخسپد عقب آن علامات مذکوره زائل
میشوند و در بعضی اشخاص اثر ضرر آن تا یک دو روز در بدن باقی میماند و هرگاه زهر آن قلیل و بطور کراتیک
باشد و در معتاد الاکل و الشرب علامات پیدا شوند اول بدهضمی و ضعف معده و ترشی و هوا در معده
زیاده پیدا میشود و گاهی از آن در معده تشنج و درد هم حادث میگردد و وقت شب خواب نمی آید هرگاه بخوابد
رویاهای کثیر در حالت خفتن می بیند و در دماغ و نخاع و اعصاب و عضلات ضعف و نقصان پیدا میشود بالجمله
درین وقت که سم آن کراتیک باشد تنباکو بر دماغ و نخاع و اعصاب و بر معده و بر دوران خون و بر
عضلات بدن هم موثر میشود و بیان تاثیر آن بر معده مذکور شد اما چون بر دماغ و نخاع و غیره موثر میشود
حس در جلد بدن زیاده شده خارش و حکه در آن پیدا میشود و در باطن یدین و قدمین و بر سر خشکی و حرارت
زیاده محسوس میگردد و وهم حزن و وجوم و خوف و غیره اعراض مالیخولیا حادث میشوند و از تاثیر آن بر دوران
خون گاهی خفقان و گاهی اختلاف در قرعات نبض و اکثر ضعف قلب پیدا میشود حتی که باین علامت نفی
نبض مختلف ضعیف زیاده معتاد تنباکو بودن آن شناخته میشود و در ولایت این نبض را نبض تنباکو میگویند
و از تاثیر آن بر عضلات ضعف بدن و اختلاج در عضلات صغیر بدن و رعشه در اندام و گاهی تشنج کاتالیپسی
یعنی افتنده و گاهی تشنج عضلات تکلم و گاهی صرع هم پیدا میشود و گاهی از نوشیدن و کشیدن آن
ورم مزمن در حلق و در غدد های حلق که در حنجره اند پیدا میشود و در لعاب تشوش حادث شده و وقت

دیدن گرد شمع یا چراغ حلقه دیده میشود و هم خیال صورتهای گوناگون پیش چشم مرئی میشود العلاج
آنچه در علاج عام نوشته شده در علاج سم قوی اکیوٹ کافی است و در سم کرانیک آن ترک استعمال تنباکو واجب
است و بعد آن آنچه اعراض باقی مانند یا پیدا شوند علاج آن از آنچه در جای هر واحد مذکور شده نمایند فتدبر

بیان پانزدهم در هملک یعنی شوکران و در لغت لاٹن آنرا کونایم گویند و در اصطلاح علم فلاحت
کونایم ماکیولیٹم یعنی کونایم داغدار گویند شجر آن در ولایت انگلستان میشود و نبات آن از زمره
انبل افری میباشد و آن نباتی را گویند که در گل آن صورت اکلیل یعنی چهتر دار باشد مثل گل گشنیز و گل بادیان
و انبل افری بر چهار قسم است یکی از ان ماکول است مثل گزر دوم آنکه از ان صموغ پیدا میشوند مثل
حلتیت سوم آنکه تخم آن خوشبو باشد و از ان روغن خوشبو بر می آید مثل انیسون و تخم گشنیز چهارم آنکه در ان سمیت باشد
و در همین قسم نباتات اقوی هملک است سما و زهر در ان الکلائیڈ یعنی جوهر سیال است که آنرا کونایا گویند
و این جوهر در همه اجزای نبات مذکور مثل برگ و شاخ و اصل و گل و تخم آن یافته میشود و جوهر مذکور
در علاج امراض مستعمل نیست بلکه عصارۀ برگ هملک که آنرا اکسٹراکٹ هملک گویند در علاج مرضی داده
میشود و سقراط حکیم را بادشاه وقت بنوشانیدن قدح مملو از شیرۀ برگ آن همراه آب ساده قتل کرده بود
و حد قاتل مقدار قلیل از برگ آن ثابت نیست همچنین حد قتل مقدار جوهر آن هم برای انسان متحقق نشده لیکن
دو قطرۀ آن خرگوش یا گربه یا سگ را در پنج دقیقه هلاک میسازد و وقت مردن حیوانات مذکوره آنچه دیده شد
این است که بعد خورانیدن سم مذکور اول تاثیر آن بر دماغ میشود و از ان فالج در اعصاب و عضلات پیدا
شده حرکت ریه بند میگردد پس از نیامدن هوای اکسیجن در تنفس در ریه شارب آن هلاک میگردد العلامات
چون شوکران خورده میشود اول در حلق تنگی و خشکی و درد سر و زیادتی خواب پیدا میشود و تقبض حدقه و سبع میگردد
و در عضلات ساق و فخذ ضعف و استرخا زیاده محسوس میشود و در آخر در جلین فالج و استرخای تام ظاهر
میگردد و از ورا دب ممتنع شود و نبض صغیر و سریع بسبب شدت ضعف گاهی بطی و مختلف میگردد و از مفلوج شدن
عضلات شرائین و از ضعف ریه تنفس بسیار عسیر میشود و بیمار از همین سبب که قوت ریه و تنفس آن آهسته آهسته
باطل میگردد و در آخر هلاک میشود و گاهی بعد ظهور این علامات هذیان و گاهی بیهوشی و گاهی تشنج هم در ان پیدا
میشود العلاج آنچه در علاج عام نوع ثالث نوشته شده موافق آن اول قی کنانند و بعد آن بنوشانیدن
روغن بید انجیر امعا را از زهر خالی و صاف سازند و بعد آن آنچه از علامات و اعراض باقی مانند علاجش از علاج
عام جویند فتذکر بیان شانزدهم در ارگٹ آف رای و متوالی کو دو تا که نبات مسموم به
دار نو گرا ش هم دست تاثیر سمیت خود شامل باین هر دو باشد و باید دانست که ارگٹ اسم مرض تخم نباتی است

مطلقاً و آن گاهی در گندم و گاهی در جو و گاهی در جئی و گاهی در دانهٔ قسمی از جئی است و گاهی در بعض گیاه‌های
در کوده یافته میشود خصوصاً هرگاه باران زیاده بارد و زمین نم ماند درین وقت مرض مذکور در بذور
نباتات پیدا میشود و آن تکرّج خاص است که گاهی در جرم بذر گاهی بالای آن پیدا میشود و بسبب آن
بذر مریض در مزاج و تاثیر خاص خود متبدل میگردد و در ارگت آف رای صورت تخم مذکور هم از صورت اصلی خود
متغیر میشود مثل سینگ کج و طویل شده بصورت خار پای مرغ میگردد لهذا بلغت انگلش آنرا اسپر و کرائی گویند
یعنی اسپر بمعنی خار است و ارگت آف رای از ولایت انگلستان می آید و در علاج انسان مستعمل میشود و
کود و هم غله ایست که دهاقین هندوستان آنرا میخورند و ارگت بالای تخم آن پیدا میشود لهذا هرگاه آنرا
خوب شسته بخورند از ضرر آن محفوظ میمانند چه از زیاده شستن مذکور زائل میشود اما هرگاه بدون شستن
پخته یا غیر پخته میخورند از انهم تشنه و علامات زهرنوشی پیدا میشوند و قسمی از ارگت در ملک پنجاب در تخم
پیدا میشود که آنرا السیر گویند و گاهی در تخم باجره حادث میشود و آنرا اگندول نامند و در ولایت انگلستان
ارگت در گندم هم پیدا میشود و در هندوستان نمی‌شود زیرا وقت پیدا شدن گندم در ولایت باران
زیاده می‌بارد و در هندوستان کمتر بارش میشود اما نباتات از نیل گرایش پس آن گاهی همراه گندم برکوه پیدا
میشود و یکبار چند سپاهیان پلتن گورکا چپاتی بخوردن همراه آرد گندم علامات سم نوشی پیدا کردند
العلامات هرگاه ارگت آف رای مقدار زائد یکبار خورده شود از ان اول علامات تفرر اعصاب
پیدا میشوند مثل دوران سر و تشنه و ضعف رجلین و اختلال عقل و بیهوشی و تشنج عام که بارتعاد اعضا بود
و آنرا کانولشن میگویند و بعد ظهور این علامات همراه آن غثیان و قی و اسهال هم که علامات زهر موذی اند
پیدا میشوند و اگر ارگت آف رای را قلیل قلیل تا زمان دراز بخورند از ان ضرر نخاع حادث شده اول درد
کمر که قسمی از درد ماتیریم است و آنرا کمپی گو نامند پیدا شده بعد این درد تا انتهای رجلین میرسد و بعد آن
ضعف در رجلین پیدا شده تا حد استرخای رجلین منتهی میگردد و بعد آن گینگرین یعنی فساد و موت
عضو در پای مریض پیدا میشود و علاجش علاج عام است اما هرگاه علامات آن بطور کرانیک پیدا شده باشد
درین وقت اول از همه استعمال آن را ترک کنند باقی آنچه علامات ظاهر شود از علاج عام تدارک آن نمایند
بیان سم هفتم در سولینم و آن اسم عام است برای هر نباتی که از زمرهٔ سولانیسی باشد لیکن
خاص مراد ازان اینجا عنب الثعلب مخدر است که ثمر آن برنگ سیاه میباشد و آن سم ضعیف است لیکن
اگر زیاده خورده شود ازان غثیان و قی و عطش و قولنج پیدا میشود و هم ازان ضرر باعصاب رسیده حدقه
وسیع میگردد و خواب زیاده می‌آید و مریض بیهوش میگردد و در عالم بیهوشی مثل مسکوت آواز غطیط پیدا میشود

وگاهی تشنج اعضای ظاهری که بسبب سم ... است هم از این حادث میشود و علاجش هم علاج عام است
و بعد آن هر عرضی که پیدا شود تدارک آن نیز بر طبق مذکور بیان ... هم در روغن تاربین
وکریاسوت آما روغن تاربین و آن ... است که از قطع کردن و شکافتن پوست تنه و شاخ
آن سائل و جاری میشود و درخت مذکور اکثر ... است و ... قسمی از صنوبر فارسی و ... یای ...
ستانی و لون مثل ... دارد و ... سم هر چیست بالجمله در روغن و آب مذکور دو چیز پیدا باشد
یکی ... دوم روغن و چون آب مذکور را ... ساده آمیخته بطور عرق میکشند در بین کشیدن ... از آن
جدا شده ... میگردد و روغن مذکور همراه آب صاف بر می آید و این را روغن تاربین میگویند و آن
در اکثر امراض مستعمل میشود خاصه برای قتل کرمان و دفع ریاح و بنابر اسهال گاهی بطور مسهل ...
میشوند و گاهی ... و از ... هم مقدار آن برای این منفعت مستعمل
میشود و در کار زهر نوشی کسی آنرا باستعمال نبرد لیکن اتفاقا هرگاه مقدار زیاد آن خواه بارادهٔ علاج
یا غیر آن نوشیده شود از آن علامات زهر نوشی پیدا میشوند خصوصا در اطفال و حد مقدار قاتل آن
تا حال ثابت نیست لیکن از نوشانیدن ... دو درام آن ... دیده شد که در سه دقیقه هلاک شد و آنچه بعد
نوشانیدن آن در کلب مذکور علامات ... شد بعضی از آن علامات سمیت ... یعنی ...
و بعضی از آن علامات ... یعنی ... بالجمله چون علامات زهرنوشی از نوشیدن آن پیدا
میشوند اول غثیان غالب میشود ... گاهی ... می آید و هوای کثیر از معده بذریعه ... زیاده خارج
میشود و بعد آن اسهال جاری میگردد و دوران سر و گاهی ... عارض میگردد و بول کم پیدا میشود
و کم می آید و آنچه بول می آید در آن بوی گل ... می آید و بعد آن گاهی مریض بیهوش میگردد
و گاهی تشنج عام یا ... واعضا باشد پیدا ... لیکن ... این علامات بطور شاذ و اقل است و اکثر
همین است که بعد نوشیدن آن قی و اسهال جاری شده زهر مذکور خارج میگردد اما کریاسوت و تسمم آن
بایست هم بنابر آن است که آن مانع و حافظ لحم از تعفن و فساد است چه کریا بمعنی لحم و سوت بمعنی حافظ است
یعنی حافظ لحم از عفونت و آنهم از قطران بطور عرق کشیده حاصل کرده میشود و بوی آن بسیار قوی میباشد
و مثل بوی دخان بود و آنهم در علاج مرضی برای رفع بدهضمی و بند کردن قی و هم در امراض ...
زیاده مستعمل میشود و در درد دندان هرگاه با ثقبهٔ دندان باشد نهادن پنبه آلوده از کریاسوت در ثقبهٔ
مذکور مسکن قوی وجع آن است و علاج بی عدیل است لیکن کسی آنرا در زهرنوشی ... دو درام آنرا
یک کس خورده بود و در مدت سی و شش ساعت بعد خوردن آن هلاک شد العلامات چون زیاده خورده شود

ذکر تسمم روغن تاربین و کریاسوت

خورند از اذیت میوکس میمبرن دهن و حلق اول در حلق حرقت و ضیق پیدا میشود و بعد آن
از اذیت میوکس میمبرن معده و امعا در معده هم سوزش و درد پیدا شده غثیان و قی حادث میگردد
و در امعا هم درد حادث شده اسهال جاری میشود و درد سر و دوران راس و خواب و غنودگی حادث
شده مریض بیهوش میشود و اینهمه علامات در کسیکه از افیون مرده دیده شد العلاج علاجش علاج عام
است لیکن هرگاه بعد شرب روغن تاربین اعراض پیدا شوند درین وقت زرده بیضه مرغ را بار بار
بعد هر قی نوشانند و اگر شدت قی نباید با دانت قی آرند و معده را صاف سازند چنانکه در علاج عام نوشته
واما هرگاه کرباسوت را کسی نوشیده علامات زهر نشتی پیدا کرده باشد درین وقت سفیده بیضه مرغ را
با آب ملکرده بار بار بنوشانند و قی کنانند باقی آنچه در علاج عام نوشته شده باستعمال آرند موافق ضرورت فقط کذا
فصل ششم در بطلان هوام و آن هم مشتمل است بر چند بیان بیان اول در حقیقت هرب حیوانات
از اشیای … چنانکه اگرچه در کتب طبیه عربیه مثل قانون و غیره درین باره اطناب کرده اند
و ظاهر بیان دلالت میکند براین که گمان اطبای سابق به نسبت ادویه که در بطلان هوام مستعمل میشدند
این بوده باشد که هرب حیوانات از خاصیت آنهاست لیکن حق است که حیوانات اکثر از دخان هم
خصوصا که بارایحه حاده باشد متاذی شده هرب میکنند چنین ترتیب ادویه که با رایحه حاده باشند
مثل کبریت و … یا سوس و … و غیره با آنچه بتجربه ثابت شده مذکور میگردد
بیان دوم در بطلان زنابیر … از اینکه … بوند یا زرد … از دخان کبریت
زنبور هرب میکند … هرگاه زنابیر در مکان زیاده باشند … در و دیوار … آنجا …
یا … را بالبد … هرب خواهند کرد بیان سوم در بطلان … که آنرا …
کیک و بهندی … گویند هرگاه … زیاده شود و اذیت دهد … اگر زیادتی آن … باشد
باشد پس برای دفع شدن آن … را از … لباس …
لباس پوشیدن … مکان
خاص کیک زیاده باشد …
ساخته میشود … بیان چهارم در بطلان …
هم از بوی … هرب میکنند خصوصا از دخان … زیاده هرب میکنند لیکن وقت …
اگر … در قتل آنها باشد … مکان … بعد …
… بیان پنجم در بطلان مگسان

که آنرا الفارسی عنکب و بهندی مکهٔل گویند تبدانکه مطبوخ برگ تنباکوی خشک که بسیار غلیظ وقوی باشد
جائیکه عنکب مجتمع بوند بر آنها طلا سازند و بریزند که ازان حیوان مذکور هلاک میشود ایضاً له هرتال طبقی دو
دو اونس و صابون سفید چهار اونس کافور خالص نیم اونس رکٹیفائیڈ اسپرٹ القدر یک چمچه چای خوری
آب ساده قدری که از آمیختن آن دوا بقوام ضماد آید آمیخته بعده همه را خوب بسایند تا یکذات شود
پر از پر مرغ در درزیکه عنکب مجتمع باشند پر کرده نهند ایضاً له اسپرٹ رکٹیفائیڈ یک پنٹ یعنی بست اونس
کافور دو اونس روغن تارپین چهار اونس رسکپور صاف انگریزی یک اونس همه را باهم آمیخته خوب حل کرده
از پر مرغ یا از قلم موئین بر محل سکونت عنکب طلا سازند ایضاً له روغن گل که ازان سراج روشن
میسازند از قلم موئین بر محل سکونت و اجتماع عنکب طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک را از قلم موئین
جائیکه عنکب پوشیده و مجتمع باشند پر کرده نهند و هم بر آنها طلا سازند ایضاً له هندی نقل کرده که کافور را در
کهره بسته در سقف مکان بنحوی که در وسط پلنگ و یک دو فٹ از ان بلند باشد بیاویزند تا از رایحهٔ آن
عنکب هرب کنند بیان ششم در طرد ذباب که آنرا مگس میگویند هرگاه مگس در خانها زیاده شود
بگیرند الفیوش کواشیا موافق نسخهٔ فارنکوپیا یک اونس و شکر سرخ چهار اونس و فلفل سیاه سوده دو
اونس همه را خوب باهم حل کرده در ظرفی گذاشته یا کاغذ را بآن آلوده در مکان گذارند تا مگس ها بران نشسته
بخورند بعد خوردن آن جمله مگس بعالم سکر مبتلا شده خواهند مرد ایضاً له سفوف فلفل سیاه نیم قاشق از
قاشق چای خوری و شکر سرخ یک قاشق از ان و شیر یک قاشق کلان که ازان شوربا میخورند
گرفته همه را خوب باهم یکذات ساخته در ظرفی نهاده در مکان مذکور گذارند تا مگسهای خانه بران مجتمع شده
بخورند و بعد خوردن هلاک شوند ایضاً له مطبوخ چای سیاه قسم سبز رنگ که خوب قوی باشد بگیرند و آنرا از
شکر سرخ خوب شیرین کرده در ظرف نهاده در مکان گذارند تا آنرا مگسها نوش کرده هلاک شوند
بیان هفتم در طرد ارضه که آنرا بهندی دیمک گویند بدانکه هرگاه در مکانی ارضه
زیاده شود و باشیاء مکانی ضرر رساند درین وقت اول از همه حیوانات که قاتل و دشمن ارضه اند
مثل مرغ یا تیتر را پرورش ساخته بگذارند تا آنها بخوردن بعده برای قتل کردن آن عمده این ست
کرارسنک که آنرا بعربی شک و سم الفار هم گویند همراه آهک و آب ساده حل کرده بر در و دیوار و زمین مکان مذکور
طلا سازند ایضاً له روغن کاربولک با روغن کیروسین باهم آمیخته بالای زمین و در و دیوار مکان مذکور بمالند
ایضاً له کول تار را که روغنی ست سیاه رنگ بار اینچه ماده بر زمین مکان بمالند و از طلا کردن این روغن
زمین و دیوار مکان هر قسم ارضه که دران خانه بود از مکان مذکور هرب کرده بیرون میرود و آنچه ارضه که در زمین

مکان مذکور باشد میسر و و ازان ضرب میکند فتدارک

تمت

خاتمة الكتاب

وقد وقع الفراغ من تصنيف هذا الكتاب العجاب تسويده يوم الاربعا العاشر

من شهر ربيع الثاني من عام التاسع والتسعين بعد الالف والمائتين من الهجرة

واسئل الله ان يجعله نافعا للانام شافيا للاسقام بحرمة محمد وآله الكرام

عليهم الآف التحية والسلام من الملك العلام والحمد لله على اتمامه

وانا افضل علی الرضوی المخاطب بشفاء الدوله بهادر عفی عنه

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله المعصومین اما بعد بر متوهمان اسقام روحانی را نوید مسرت آمیز و مریضان امراض جسمانی را مژده طرب افزا که درین ایام صحت انجام بفضل حکیم مطلق و لطف شافی برحق کتاب نایاب و نسخهٔ لاجواب در فن طب که اشرف الفنون است و بهمین جهت علم ابدان را بر علم ادیان تفوق داده اند که تا صحت بدنی که درستی حواس خمسه و قوت اعضای رئیسه شعبه از ان است نصیب طالب علم دین نخواهد شد تحصیلش چگونه صورت خواهد بست مسمی به جامع تحقیقات شفائیه و افادات کامرانیه از مصنفات برگزیدهٔ اعصار دستگیر طبیبان نامدار سلک افاضل منتظم زبدة العلماء الکرام المحقق النحریر والاوحد الشهیر الادیب البارع الجلیل والعالم الکامل النبیل ارسطو فطرت افلاطون حکمت سند الاطباء راس الحکما جناب شفاء الدوله ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بهادر بدر جنگ — الحق جناب مصنف صاحب ممدوح در تصنیف این کتاب لاجواب طرز نوی را اختیار فرموده اند که از بدو زمان الی یومنا هذا بر منصهٔ شهود جلوه گر گشته و هیولایش تا حال تکوین

صورت نه بسته - یعنی کاری کرده اند که جان علم طب را در قالب یونانی و داکتری نهاده اند - ماهری که مبلغ علمش طب یونانی و داکتری فراهم نموده و گوی سبقت از کاملان هر دو فن ربوده بجز مصنف ممدوح از مکمن عدم تا این دم بوجود نه رسید — و حاذقی که توسیع نظرش چنین باشد سوای ذات پاکش چشم فلک هم ندید - الحمد لله علی احسانه که همچو کتاب شگرف در مطبع فیض مجمع مشهور نزد یک و دور جناب منشی نولکشور لازال بالفرح و السرور - واقع لکهنؤ محله حضرت گنج حسب فرمائش و تصحیح مصنف عالی مقام بماه فروری ۱۸۹۶ع مطابق ماه جمادی الاول ۱۳۱۳ هجری حلیهٔ طبع پوشید و مقبول انام و حاجت روای خاص و عام گردید

صورة ما كتبه العالم الجليل والفاضل النبيل عمدة العلماء

الكاملين قدوة الفضلاء والمجتهدين الذي هو عماد الاسلام

وحجة الله على الانام بما هو المعقول بدقائق افكاره وانار شبهات العقول

بكواكب انظاره فضربت الفصول والاجناس عن تحديد انواع علمه

واوضح ما غمض اشكال التحرير بمنطوق بيانه ومفهومه

مرجع كافة البشر في النقل والعقل حادي العشر الامام ابن الامام ابن

الامام ذو الهمام ابن الهمام ابن الهمام الاورع الاوحد كهف العلماء

بصاحب السيد على محمد ما دامت شموس افاداته بازغة

مقرظا على هذا الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يزل احدا فردا صمدا + ولم يتخذ في عز جلاله صاحبة ولا ولدا +
وصلى الله على سيد المرسلين + وخاتم النبيين محمد وعترته الطيبين + الطاهرين + وبعد
فحبذا ما افاده السيد السند + الوحيد الاوحد + الذكي الفهيد + الزكي الحميد + الحبيب
اللبيب + الحسيب + النسيب + الاديب + الاريب + الفائز من قداح الكمال بالمعلى والرقيب +
النحرير الناقد البصير + المتأمل ادراك بحذاقة + والمتوسد على وسائد الطلاقة
والذلاقة باستحقاق ملك الاطباء ورئيس الحذاق + عين الانسان وانسان العين الطبيب

العلامة ذو الرياستين ، الذى ورث الحذاقة فباله من وارث ، واستاهل ان يدعى بالمعلم
الثالث ، حبيبى النواب شفاء الدوله الحكيم الحاج الخاطب من السلطان
بتاج الاطبا سيادت پناه شفاء الدوله ذكاء الملك حكيم سيد
افضل علیخان بهادر مهبر جنك ادام الله اقباله ، ولا يزال ما غار حاج
او حلى واتجد ، من مصنف مرشيق ، ومؤلف انيق ، وكتاب دقيق ، وجامع شفائى ،
ذى بيان بهائى ، مشحون بالاشارات لطيفه ، وايماضات منيفه ، وافادات سديدة ، وافاضات
جديده ، وقوانين مفيده ، فيها شفاء لكل علة ، وشفاء من كل غلة ، وفيها نكات فى زوايا الكلام
ما تواجهت مقصودات فى الفهام ، ودقائق اسرار خالية الاذهان ، كانها حور حسان ، لم يطمثهن
انس قبله ولا جان ، وتحريرات رشيقه ، وتحقيقات حقيقة ، بان تخط بالنور ، على نحور الحور ، ومن
عجائب خصائص هذا الكتاب ، المنطوى على العجب العجاب ، ان مصنفه البارع الالمعى ، المجتهد
اللوذعى ، جمع فيه بين النظامين ، فمزج البحرين ، ومزج المشربين ، اولهما نظام طب قدماء
حكماء يونان حيث رتب كتابه هذا على ترتيب كتب الطبية العربية اليونانية ، والاخر نظام
طب حكماء يورب الاواخر ، الذين فاقوا الاوائل بما اختاروا من الآلات الجديدة ، حيث التزم فى بيان تشريح
الاعضاء وذكر الامراض باسبابها واحكامها وعلاماتها وانواع معالجاتها موافقة المتأخرين
من اطباء يورب اخذ له من آراء رجاله المعروفين ، وعملته اسرار المتقدمين بتفصيلهم
بالطبيب زمانه واستقليس اوانه ، بقسطاط عصره ، وسقراط دهره ، سلطان الحكما
تاج الاطبا حاذق لحذاقة الزمن الله اكبر خان ، صاحب بهادر
فله مقامات فى الحذاقة عالية ، ومدارج فى مكارم الاخلاق سامية ، ومن لطفها
ما جرى بينى وبينه وملخصه انى بعد ما راهقت البلوغ والرشد ، اشتغلنى الاشغال العلمية
والعملية ، عن الاشتغال بالتربية الجسمانية والبدنية ، فاجتنبت منذ مدة مديدة
وازمنة بعيدة ، بالاكل بالسيرة وكذا الشرب فيما اراه ، ثم الاحساء منهما
نهارا ، وكابدت فى الهواجر والمناظرة ، حتى فى شدة القيظ والصيف فضلا عن الشتاء
حتى انهكنى الضعف ومنيت بالمرض الوبيل ، وظننت والظن لا يغنى من الحق شيئا
ان سيضرب على طبل الرحيل ، فلا جرم استقال الجسد قانون اطباء البلد ،
فما وجدت الى الشفاء سبيلا ، وكان على الشفاء دليلا ، حتى رجعت الى صاحب الترجمة

باستعلاج الصاحب المنوه بذكره آنفا وذهب بي اليه + وقص القصص بالافرنجية عليه
تلافيه وتخلصت من شدة نافقته + وكمال حذاقته + ربما تقرب بالدهن واعطانيه مرساعة
وعودني بالحليب ثم الغداء + حتى تيسر لي الغداء + فضلا عن العشاء + فبرئت مما بي
من الضعف والاضمحلال + وفرط الهزال + والعطش وفقد النوم والسعال + ومنعم
نشطت من عقال + وربما اسد الهيمال + على تحشية القسم ودينهم المشهور + و
بالغت فيه فاستشفعت القسيس المذكور + فاصررت اصرارا + ولم يزده الا انكارا
فلم يقبل مني درهما ولا دينارا + وقال اني اعالجك رغبا الى كمالك + وراغبا عن مالك من
مالك + استضياء اكتساب ما لديك امرا اصرا + من ان اخلو من اهل الفضل رجالا + معرفة
مني + بما قاسوه في استكمال فنونهم مثل ما عانيت في استكمال الفني + فلاثياثم واعف عني
وهذا مما استمال عادة صدور هؤلاء من اعتبار من غيره من ابناء الزمان وله من امثال
ذلك حكايات شهيرة + ومكارم اخلاق كثيرة + واسداء خيرات وفيرة + ولمثل هذا
فليعمل العاملون + ولاسيما الحكام القاهرون + وما انشده الوافي اسيوم
وفات قصيدة رسالة الآمر واتفا على شعر قبلها ولنعم ما انشد الشعـــــاني
واذا وليت امور قوم ليلة + فاعلم بانك عنهم مسئول + واذا حملت الى القبور
جنازة + فاعلم بانك بعدها محمول + يا صاحب القبر المنقش سطحه + ولعله من
تحته مغلول + والحمد لله اولا واخرا وباطنا وظاهرا وصلاة

حرره بيمناه الوافرة الداثرة + خادم خدام الشريعة الطيبة
الطاهرة + علي بن محمد سلطان العلماء اوفى ثنا به في الاخر

صورة ما كتبه العالم العامل والفاضل الكامل قدوة
الاماجد والاماثل المعقودة عليه الانامل اغرّ المناقب والفضائل المحلّى
بالمكارم السنية والفضائل الغرّ البهيّة البارع النبيل والسميدع
الجليل نخبة الاكابر والسحاب الهامر البحر الزاخر والقمر الزاهر بهيّ
الوجه جميل الشيم مزيل البهم مشيّد الدين مغرس الفخار مطلع الانوار
اسوة الجهابذة الماهرين زبدة الصيارفة النحارير اسل الفضلاء تاج الادباء
جناب السيد محمد مهدي مدّ ظله العالي
ما تتابع الشهور والليالي مقرّظا على هذا الكتاب في رينه بالاسهاب
والاطناب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان * وميّزه من بين اصناف الحيوان * بلطفه الكامل
وجزيل الاحسان * حيث علّمه الكلام البليغ وفصيح البيان * وارشده الى اكتساب علم الاديان
الموصل الى الجنان * القائد الى الرضوان * وعلم الابدان * الذي هو طولها لا وصار للمعرفة
للايمان * فسبحانه * ما اعظم شانه * اذ جعل له صورة ذات ادوات وقوى * وعظام
وشوى * وجوارح واعضا * واحشاء * واشلاء * وامعاء * واحشاء * براه في ظلمات
الارحام * بحيث تحيّر فيه ذوو الاحلام * ربّاه جنينا ورضيعا * ورزقه وليدا ويافعا *
منحه راسا نافعا * وانفا شامخا * واذنا واعية * ورجلا ساعية * وجنانا ناطقا ولسانا لافظا * وانفاسا
مرددة * وضلوعا منضّدة * وصدرا واسعا * وانسانا رائقا * وكرتين كالفرقدين * و
يدين مبسوطتين * الى ما يريد * وقلبا يغذه الى ... يفرق بين ... وقيل

وقال * وما مضى وما حال * وما مضى وحال * ومرّ وما حلى * ومريح وكاسح * هو الذى قد جمع فيه اخلاطا متباينة * واضدادا متضادة من سائل وجامد * ومتولد و ناسد * وساكن ومتحرك * وواقف وسائر * وكدر وصاف * وراسب وطاف * بحيث قد نفدت دون عدّها كلمات الحاصرين * وقصرت عن الافصاح عنها السنة القائلين * فتبارك الله احسن الخالقين * والحمد لله رب العالمين * والصلوة على رسوله الذى ارسله شفاء لكل علة * ورواء لكل غلة * لبيبا بالاحكام * طبيبا للاسقام * حبيبا للملك العلام صادعا بالحلال والحرام * قاطعا اسباب الشكوك ورسام الاوهام * مزيحا الشبهات بمحكم الايات * مشهورا بمحاسن السمات * معروفا بمكارم الصفات * معجونا بطينة الكرم * مزيّنا للمجد الاقدم * واله الذين قد شيّدوا قوانين الدين * وهم حبل اليقين * صلوة زاكية ماهبّ الصبا * وفاح زهر الربى * واشتاق الصبّ الى الحبيب * وافتاق المريض الى الطبيب وبعد فان الطب * اللبيب * حلية اهل الادب * اسوة حذاق الاطبائب * طبيب الاطامر والاطائب * ابن الاكرمين الذين ليس فيهم اشائب * لين العريكة دمث الجانب والعمر المخول فى العلائق والعصائب * رفيع الهمم * جميل الشيم * المفخر المكرم * المجد المعظم * الماطل كالديم * التى تجاهها لا يعتصم * او طود شامخ لا يتسنّم * الصدر الشهير الهمام النحرير * البارع الاورع الكامل * الناقد النقيب الفاضل * اغر المنافب سنىّ الفضائل * زبدة الامجاد نخبة الاماثل * قد رقى الى سماء العلوم * فاصبح فى امثاله كالشمس بين النجوم ذا الحسب الفاخر * والاصل الطاهر * النجم الزاهر * الكوكب السائر * ممتنع الاكفاء * المنقطع عن القرناء * رئيس الجهابذة الحكماء * ويا فوخ المنقدين الكبراء * اصدق من القطا * وانطق من الجوزاء * اذا فى مارق التدقيق هو الوطيس * فاين منه فيثاغورس * وارسطاطاليس * وافلاطون وسولون وطاليس * اوبيهون وبيثاقورس واقليطس * وبقراط زمانه * وسقراط اوانه ... الراوية * وشيخ الصناعة * نادرة عصره * وباقعة دهره * الفطن اللسن الكيّس العلى الشان الشأن السيد افضل عليخان الخاطب بشمس العلماء وفقه اسبغ الله عليه منّه وطوله * وحرسه ووقاه * وبلّغه الى ما يتمناه * لما راى تقاعد عصبة من الحكماء عن التجارب المتجددة فى الزمان * واقتفاءهم فى كل اوان * وما زال لانا حكماء يونان * و عكوفهم على الكتب القديمة * واعراضهم عن طب الفرنج وان كان انفع من الدوية * وحرمهم

عن اقتصاص مقالات الماضين واقالة عثراتهم * وغض البصر عن هفواتهم وكبوات قصدهم
والاكباب على اصلاح فسادهم * وقدح زنادهم * واستطراف تلادهم * واماتتهم ما اماتوا
واحياءهم ما احيوا * فانهم ينشدون صفاتهم ونادهم وشاردهم * ويعهدون ماثرهم وبادهم
قد لبسوا اشعارهم * ودثارهم * محامين حقائقهم وذمارهم * شمّر الجناب المتوكل باسم الله
عن ساق الجد الاذيال * وشهر سيف طبعه الذي لا ينبو عن الصقال * وازمع على تنقيح هذا الطب
المبين بيد التجارب * وانضى اليه ركائب الفحص والطلب * لانه لا راى ان تجارهم الى الصواب اجنى واقرب
فجرى على اثار المتقصب في الانسان * وحنا الى منافثة محقق انكلستان * وكلف باسفار عقائل
تحقيقاتهم * ورام ان يخرج ظلم البراقع عن سنا وجنات تدقيقاتهم * فقضى جميع الفن وكشف
استاره * وخاض غماره * وورد بحاره * وسبر اغواره * واستسقى مداره * ونزل داره * واجتنى
بحاره * واجتنى ثماره * فلما تضلع شبعا من افاويقه * وفرغ عن انتقاده وتوفيقه * بالفن
الذا اعني طب اليونانيين ونبذ طرح ما استسوء شمالا واخذ ما نقحه باليمين * صنف
والف ورتب * ورصف وثقف * وانشأ فاغرب * واسهب فاعجب * واملأ وحسر
ووشى وحبّر * كتابا سماه جامع التحقيقات الشفائية والافادات الكليمرينية
وهو اقلى من التبر سعرا * واعلى من الدر قدرا * واسنى من كل سفر فخرا * واطيب من
المسك طيبا ونشرا * الموزون على منواله * وما سمحت قريحة بمثاله * قد اقام فيه اودهما
ودأد عمدهما * ونقد متعارضاتهما * ولاءم بين مختلفاتهما * اطا الباطل * وباء بالحق
وطمس اللي * واحيى الحق * والصدق * فرق بين سمينهما وورمهما * ونقر في غضونهما عما فيه
مرشد الطب ولحب لقمه * واناره علمه * وشتانه * ووضع فيه الدقائق على طرف الثمام *
بحيث عجزت عن مساعدته الاقلام * ورفع شجوبه * وازال شحوبه * واحسن اسلوبه * ورقع
عيوبه واماط لثامه * واذهب جهامه * انقذه من الداء العضال * وانشطه من عقال
فتمة تارقة * وومض بارقه * وصلب عوده * وعلت نقوده * اللهم بارك هذا التصنيف والتحقيق *
واجعل لنا تسديدك اهدى دال واحسن رفيق * واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين *

ترجمة المصنف ادام الله ايامه

هو السيد ابو الفضل علي بن السيد الكريم علي الفيض باد * وقاه الله شر الحاضر والبادي * وهو من
السادات الرضويه * الفائزين بالسعادات الابديه * وكان اباءه الجهابذة من الذين

بجدهم مقابل المدفن المقدس لابي الحسن الرضا صلوات الله وسلامه عليه صاحب العبا
وقد كانوا غرر المناقب في الشمائل متسربلين باثواب الفضائل وبعضهم اشرف على الارض الهندية
وقد فاز بالمراتب الجليلة عند السلطان محمد شاه دهلوي ومنهم السيد يحيى محمد الدولة
بهادر الذي حاله في تاريخ الهند مذكورة ومنهم الحكيم النواب علويخان رحمهما الله المنان
كانا من مجددي الجلالة وهو مثلهم ذو المحاسن الجليلة لا زال النهي حليف اللهى قد سمى في
العلوم الشرعية والفنون الحكمية والطبية حتى صار من الجهابذة النحارير والاعاظم
المشاهير فريدا في اوانه فائقا على اقرانه وكان عند السلطان ابن السلطان بن السلطان
واجد علي شاه خلد الله ملكه عمدة مصاحبيه واسوة خواصه وقد تشرفت بتشريفاته السابغة
ونعمائه المتوالية السائغة وقد خوطب بخطاب تاج الاطباء خلاصة
الحكماء سيادت پناه شفاء الدولة ذكاء الملك
الحكيم السيد افضل علي خان مبارز جنگ
من حضرته وقد صنف كتبا عديدة رشيقة سديدة فمنها شرح المواعظ الكليمية
صنفه للسلطان ومنها چشمة حيات ذكر فيها اسباب طول العمر وعلاماته من علم
القيافة وتدبيراته ومنها الجنة الواقية لسهام الهيضة الوبائية بين فيه حقيقة الوباء
وكيفية علاجها حسب الطب القديم والجديد ومنها الرسالة الرائقة في تدبير الفرق
ومنها الرسالة وهي مشتملة على مسائل تقدمة المعرفة من علم الطب من احكام الامراض بحسب
ما يؤل الى الصحة او العطب ومنها الرسالة العربية في استخراج المزاج المركب من الادوية
ومنها القول الثابت وهو شرح الابيات التي للمحقق الطوسي رحمه الله في اثبات واجب الوجود تعالى
ومنها الكتاب العجيب في ذكر شهادة الامام الذبيح الغريب عليه السلام ومنها تبصرة الاطفال
في العقائد والاعمال ومنها الرسالة المنظومة الموسومة ببدر كامل الهندية في ترجمة تحفة
التطهير ومنها انارة البصائر وكشف السرائر في علم الكلام على طريق علماء الشيعة
ومنها طبق الحكمة وهي مشتمل على بيان الاغذية المفردة والمركبة ومنها التذكرة الشفائية
فيها بيان الادوية المفردة والمركبة على نهج المتاخرين ومنها مختصر الادوية ذكر فيها
الادوية المفردة الانجريزية ومنها تلخيص البيان في بيان الادوية التي قد استعملت في ما شفائيا
ومنها جامع الاصول فيه بيان كليات المسائل للطب الجديد والقديم

جامع شفائيه وافادات كا منظوميه

قطعة التاريخ لختام الكتاب مما جادت به قريحة الطبيب اللبيب زبدة السادة الانجاب قدوة الاذكياء الاطباء الجميع الفريد الالمعي والحاذق المجتهد اللوذعي البارع الناقد الحكيم جناب السيد ابي ابراهيم لازالت رياض كمالاته ناضرة وسحب افاداته هامرة

بسم الله الرحمن الرحيم

عليكم بهذا الكتاب الصحيح … ومنبعه الشهير الساطع
حكيم عليم خبير كريم … وماوى الصعالك والمفزع
وماضي العزيمة مثل السيوف … انوف الاعادي به تجدع
فريد الدهور فريد العصور … شعوب الكروب به تدفع
له خلق مثل روض فسيح … عيون الوفود بها ترتع
وقاه الاله خطوب الليالي … وابقاه ما هبت الزعزع
فهذا طبيب ضريب السحاب … وهذا كتاب له مرجع
من الكتب تلك نجوم خفت … وذلك كالشمس اذ تطلع
بديع منيع وعلق نفيس … كبير الثنا معجب اروع
فضيلة اسفارهم كلها … فلما سمعت لان تطبع

ففهت بتاريخه مسرعا
شفائية ذلك الجامع
سنة ١٣٠١ ه

قطعہ تاریخ ختم کتاب ہذا مصنفہ تقدس مآب جلالت انتساب سلالۃ الاطباء عمدۃ العلماء العاملین کہف الفضلاء الکاملین الالمعی اللوذعی جناب مولانا مولوی سید مظہر علی صاحب قبلہ دام ظلہ العالی ما دامت الشہور و اللیالی

مہ اوج حکیم افضل علی خان — کہ از سادات آن رفعت مآب است
مسیح عصر و لقمان زمانہ — شفاء الدولہ ہم او را خطاب است
عجب نسخہ رقم کردہ است گویا — کلید قفل حفظ کل باب است
افاداتیکہ بودہ کامل ... — مؤلف آن ہمین عالی جناب است
پئے تاریخ آن چون فکر کردم — کہ بیشک این کتاب از انتخاب است
خرد گفتا کہ از روی طبابت — کتاب بی بدیل لاجواب است
۱۳ ۹۹ ہجری

قطعہ تاریخ سید بہادر حسین صاحب مرحوم متخلص بہ اقبال

ہست احمد شفاء الدولہ — چہ درین عصر مشقت بکشید
عمل طب پاک شد از نقص بدہر — قدر دان گردد شناسش چون دید
تا بماند بہ شفا این فیض — ... ز صحت بخشید
صد دو سی سال سلامت بجہان — زندہ ماند ز اولاد سعید

سال اتمام فلک گفت بمن
شدہ تالیف کتابی چو سعید

قطعہ تاریخ اختتام کتاب جامع شفائیہ و افادات کاملیہ از نتائج افکار مولوی

گدا حسین صاحب المتخلص به گدا از تلمیذ مدرسه شاگرد خاندان جناب معلی القاب مولوی سید علی صاحب قبله دام ظله العالی

ای ساقی سیمین بر لطفی بکن خدارا — باده بیار و بنشین حسن و جمال بنما
بنگر بزار حالم تا کی بهجر نالم — در محفل خیالم افروز شمع مینا
مستم ز بوی باده پر کن سبوی باده — در آرزوی باده بس گشته ام بجاها
تو هم بنوش پیچم با هم کشم دمادم — آن می که در دو عالم کیفش کند رسوا
وید رفت مسکن آرام جان و صالت — ای راحت دل من وی غیرت مسیحا
در دوهسان که دارم بس ناتوان و زارم — بنشین چو در کنارم گردد دلم توانا
بی باده بیقرارم سرگشته خمارم — میخوار و باده خوارم جامی بده ز صهبا
آن می بده که نبود دردسر از خمارش — آن می بده که باشد جان بخش و روح افزا
آن می بده که دل را قوت دهد زلالش — دردش بود ضمادی از بهر درد اعضا
آن می بده که باشد در وی خواص دلها — آن می بده که از وی دل را کنم مداوا
کیفش کند زدوده امراض اندرونی — خون را کند مصفی ماند نه جوش سودا
گردد پی صداعم دردش بجای صندل — دارو شود زلالش امراض لا دوا را
هرچند بادهٔ تو آرام جان زار است — دارو شود مرض را غم میبرد ز دلها
لاکن درین زمانه در کشورم طبیبی — هست آنکه مینماید در دهر کار عیسی
افضل علیست نامش با خان و هم بهادر — یکتا در سیادت از نسل آل طاها
لفظ شفا و دولت مشهور در خطابش — دست شفا که دارد شد اسم با مسمی
روشن ز مصر نامش علم و عمل علامش — بازو ز فیض نامش هم ناتوان توانا
کان علوم صدرش نیب سپهر بدرش — در رفعتست قدرش بالا ز اوج خضرا
رحمست نام خویش دارالشفاست کویش — علمش عیان ز رویش رایش ضیای بیضا
دافع بود مرض را تا شیر سایهٔ او — آری بعلم حکمت دارد نه مثل و همتا
بیمار و ناتوان را بخشد شفای کامل — تحصیل علم طبش از نسخه اش هویدا

از نور علم حکمت قلب و دلش منور / لقمان عصر اورا خوانی چو هست زیبا
در هیأت سوی عالم آوازهٔ علومش / بالای بام گردون مسند اج او مسیحا
یونانیان بحکمت بودند گرچه کامل / اما کمال علمش گم کرد نام آنها
تا کرده کار بیشش بقراط و هم فلاطون / سقراط و هم ارسطو هم بو علی سینا
اغلاط آن همه را اکرد از دلیل ثابت / در علم طب انگلش چون شد وحید یکتا
تصنیف کرد اکنون در علم طب کتابی / شد نقص علم سابق از دید نفس هویدا
بنگر زین کتابش ثابت شد از دلائل / در بعضی از مسائل بدبی و لیل دعوی
گویی که از سر نو ایجاد کرد حکمت / گویی که علم طب را اصلاح کرد گویا
این نسخه کرد چه اثاثیر آب حیوان / اسباب صحت جان زین نسخه شد مهیا
در مدح این کتابش در وصف این کمالش / اینده گدا تو بشنو آمد چه صوت بالا
تاریخ اختتامش بی روی جهد بالف / گو چه که هینها به این نسخه کار نفسی
۱۲ ۹۹

از جهت کرم هر گاه حرف اول
در سال عیسوی هم تاریخ گشت پیدا
سنه ۱۸۸۲ع

قطعهٔ تاریخ بصورت خاتمة الطبع از طبعزاد حقیری توقیر ماصی بر منا
خیر خیرخواه و ترقی خواه مطبع کاتب کتاب هذا اسلیمان ساکن اسفتون لکهنو

حمد پروردگار و شکر است / که بختم کتاب صورت بست
بر نبی و علی درود و سلام / از خدای کریم و العلام
بعد ازان کردم این رقم حالات / فیض فیاض رافع الدرجات
کاندرین دهر داد نامی را / هر کسی یافت حسن کامی را
شد بفضل کریم نام آور / در جهان منشی نولکشور
چونکه بد از ازل علو همت / یافت از حق مراتب ثروت
معدن فیض و زین و زمان / معدن جود و منبع احسان

باسخا و مروت و اخلاق — دشمن بی مروتی و نفاق
... مردان — عزت افزای هر شریف زمان
السمی بی نظیر دوران است — قدردان کمال داران است
عمر و اقبال تا ابد باشد — دل مفتون ز حق همی خواهد
از ره ابتکار داشته ظهور — طبع والاش کرد این منظور
کز تصانیف معدن اخلاق — مظهر خلق و منبع اشفاق
عالم و فاضل و حکیم وحید — افضل و اکرم و زمانه دید
الملقب شفاء الدوله جناب — از سیادت پناه نیز خطاب
با امتیاز تاج گشته لقب — پیش سلطان حاصل این منصب
سید افضل علی خطابی خان — وز مدبر یگانه در دوران
در بهادر ذکار ملک القاب — حکمت و علم آن بعین شباب
چون بکثرت شده تصنیفات — و بطبع رسید این حالات
خواهشش طبع کرد چون هر کس — هست صورت بطبع مطبع ...
طبع شد ... شفائیه — وافادات کامر ...
چه کتابی که ... نظیر و ندیم — که شود یک نگاه دیده حکیم
بل عجیبی که ... شدند — یک نگاهش حکیم میسازند
چون خطاب حکیم شد ثابت — این کتابش مسیح لاثانی
زانکه و محو ساز تیر اظلام — هست بینش مزیل هر اوهام
دفع اغلاط ... کلام سبق — رفع نسیان ... انجب افق
هست علم صحیح نام این — جان تصحیح این کلام این
چونکه منظور ... را — که شود زین ...
طبع را ... — بار ... زیاده ...
این ... — تا بدین ...
... — وافادات ...